ای اچ کار

ترجمهٔ نجف دریابندری

تاریخ روسیهٔ شوروی

انقلاب بلشویکی

۱۹۲۳-۱۹۱۷

۳

تاریخ روسیهٔ شوروی

تاریخ روسیهٔ شوروی

انقلاب بلشویکی

۱۹۱۷-۱۹۲۳

(جلد سوم)

ترجمهٔ نجف دریابندری

تهران، ۱۳۷۱

Edward Hallett Carr
A History of Soviet Russia
The Bolshevik Revolution 1917-1923

تهران، صندوق پستی ۱۹۱۶۹-۱۳۱۸۵

تاریخ روسیهٔ شوروی
انقلاب بلشویکی
۱۹۱۷-۱۹۲۳
(جلد سوم)

ادوارد هَلِت کار
ترجمهٔ نجف دریابندری

چاپ اول ترجمهٔ فارسی زمستان ۱۳۷۱، حروفچینی پیشگام، لیتوگرافی افشار
چاپ بهمن، صحافی فارسی
۳۳۰۰ نسخه

حق هرگونه چاپ و انتشار طبق قرارداد محفوظ است

فهرست

دیباچه ۷

بخش پنجم

روسیهٔ شوروی و جهان

فصل ۲۱. از اکتبر تا برست‌لیتوفسک ۱۵
فصل ۲۲. سیاست دوگانه ۸۳
فصل ۲۳. سال انزوا ۱۴۳
فصل ۲۴. استمزاج‌های دیپلماتیک ۱۸۹
فصل ۲۵. انقلاب در اروپا ۲۰۹
فصل ۲۶. انقلاب در آسیا ۲۸۳
فصل ۲۷. نپ در سیاست خارجی ۳۳۱
فصل ۲۸. روسیه و آلمان ۳۷۱

فصل ۲۹. به سوی جنوآ و راپولو ۴۱۱
فصل ۳۰. عقب‌نشینی در کمینترن ۴۶۳
فصل ۳۱. تحکیم وضع در اروپا ۵۱۳
فصل ۳۲. مسألهٔ شرق ۵۵۹
فصل ۳۳. شرق دور: ۱ ـ در محاق ۵۸۷
فصل ۳۴. شرق دور: ۲ ـ طلوع دوباره ۶۱۹
یادداشت «ه»، روش مارکسیستی در قبال جنگ ۶۵۳
یادداشت «و»، پیش از تاریخ بین‌الملل کمونیستی ۶۷۷
فهرست راهنمای موضوعی ۶۸۳

دیباچه

با انتشار این مجلد بخش نخست از تحقیق من در تاریخ روسیهٔ شوروی به‌پایان می‌رسد. غرض از این سه مجلد تشریح عناصر اساسی انقلاب بلشویکی است، تا زمان تحکیم قدرت آن در زمستان ۳ـ۱۹۲۲. در این زمان نخستین موج بهبود اقتصادی، پس از آغازشدن نپ در ۱۹۲۱ و محصول بسیار خوب ۱۹۲۲، به اوج خود رسیده بود؛ قوانین ارضی و کار و مدنی جدید ثبات قانونی را وعده می‌دادند؛ در راه برقرارکردن روابط سیاسی و بازرگانی با کشورهای خارجی گام‌های بلندی برداشته شده بود؛ و «بین‌الملل‌کمونیستی» دیگر مرکز صحنه را در اختیار نداشت. رژیم تثبیت شده بود. برای نخستین‌بار پس از ۱۹۱۷ احساس امنیت رفته رفته پدیدار می‌شد. در همین لحظه که به نظر می‌رسید بدترین مشکلات از سر گذشته است، لنین از پا درآمد. بیرون‌رفتن او از صحنه، در نقل این‌تاریخ نقطهٔ توقفی‌است به‌جا، و حتی هیجان‌انگیز. دشواری‌های بعد از آن به دورهٔ دیگری تعلق دارند.

مشکل بزرگی که من در آرایش مطالب این مجلد با آن روبه‌رو شدم این بوده است که رشته‌های رنگارنگ و درهم‌بافتهٔ روابط روسیهٔ شوروی را با جهان خارج به‌طور همزمان در مد نظر داشته باشم. می‌توان روابط روسیه و اروپا و روابط روسیه و آسیا را در محدوده‌های جداگانه مورد بحث قرار داد، یا میان فعالیت‌های نارکومیندل(کمیساریای خلق در امور خارجه) و کمینترن خط فاصل مشخصی کشید، و با این کار تصویر شسته‌رفته‌ای ترسیم کرد. اما چنین تصویری به بهای از دست رفتن پیچیدگی و آشفتگی صحنهٔ واقعی و خطر ترویج عقاید جزمی دربارهٔ اهمیت این یا آن جنبهٔ سیاست شوروی ترسیم می‌شود. به این دلیل من کوشیده‌ام تا آن‌جا که میسر است مطالب خود را چنان آرایش دهم که رشته‌های گوناگون درهم بافته شوند و روابط درونی آن‌ها آشکار گردد.

استثنای این قاعدهٔ کلی آن است که بحث روابط شوروی و شرق دور را برای دو فصل آخر این مجلد گذاشته‌ام، زیرا به سبب جنگ داخلی و ادامهٔ مداخلهٔ ژاپن در سیبریه، شرق دور بسیار دیرتر از اروپا، یا سایر بخش‌های آسیا، در جریان کلی سیاست شوروی وارد شد. در این مجلد نیز مانند دو مجلد پیش‌تر، لحظهٔ دقیق به پایان‌بردن داستان برحسب اقتضای موضوع بحث تفاوت می‌کند. بحث روابط با کشورهای اروپایی قاعدتاً تا پایان ۱۹۲۲ کشانده شده است، زیرا که اشغال منطقهٔ روهر از طرف فرانسه در ژانویهٔ ۱۹۲۳ سلسلهٔ رویدادهای تازه‌ای را در اروپا آغاز کرد. از طرف دیگر، مذاکرات کنفرانس لوزان را تا پایان این کنفرانس در تابستان ۱۹۲۳ دنبال کرده‌ایم؛ و پایان طبیعی فصل‌های مربوط به شرق دور هم پایان کار کمیسیون یوفه و وارد شدن قره‌خان در اوت ۱۹۲۳ است.

گردآوری مطالب فراوان ولی پراکندهٔ این مجلد به‌جای خود کار بزرگی بود، و بی‌گمان منابع باارزشی هم هست که از نظر من پنهان مانده‌اند، یا موفق به یافتن آن‌ها نشده‌ام. از آن‌جا که آرشیوها و کتابخانه‌های اتحاد شوروی هنوز عملا به روی پژوهشگران مستقل بسته‌اند، غنی‌ترین مخازن دستیاب تاریخ شوروی را باید در ایالات‌متحده جست. در ۱۹۵۱ به دعوت دانشگاه جانز هاپکینز، بالتیمور، سفر دیگری به ایالات متحده کردم و در آن‌جا یك سلسله سخنرانی دربارهٔ روابط آلمان و شوروی از ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۹ ایراد کردم. در این سفر توانستم به مآخذ شوروی در کتابخانهٔ کنگره، کتابخانهٔ‌عمومی‌نیویورك، و کتابخانهٔ دانشگاه کلمبیا نگاهی بیندازم. متأسفانه به سبب تنگی فرصت نتوانستم از غنی‌ترین و جامع‌ترین مجموعه‌های مطالب مربوط به شوروی بیرون از خاك اتحاد شوروی ــ مؤسسهٔ هوور و کتابخانهٔ استانفورد ــ دیدن کنم؛ اما از خانم او. اچ. گانکین، عضو کتابخانهٔ هوور، از بابت سخاوت بی‌دریغ و شکیبایی فراوان در پاسخ‌دادن به پرسش‌های مکرر من و تسلط ایشان بر مخزن عظیم مطالب کتابخانه، دین خاصی برعهده دارم.

همچنین رهین منت چندین نفر از نویسندگان و دانشمندان و پژوهشگران ایالات متحده هستم؛ برخی از آن‌ها دوستان من‌اند، و با برخی دیگر آشنایی شخصی ندارم، ولی همهٔ آن‌ها با سخاوت تمام مطالبی را که در اختیار داشته‌اند در دسترس من قرار داده‌اند و مرا یاری داده‌اند تا کمبودهای مهم اطلاعات خود را جبران کنم. آقای گوستاو هیلگر، که

سال‌ها مستشار سفارت آلمان در مسکو بوده و اکنون مقیم واشنگتن‌است، در مورد بسیاری از رویدادهای تاریخ روابط آلمان و شوروی خاطرات شخصی خود را برایم نقل کرده است: متن خاطرات ایشان، که انتشار آن وعده داده شده، برای تاریخ‌نویسان آینده از مآخذ ضروری خواهد بود. آقای جی. دبلیو. هالگارتن نیز از اسناد به دست آمده در آرشیو نظامی آلمان، کـه در پـایـان جنگ ضبط شده و اکنون در واشنگتن است، یادداشت‌هایی تهیه کرده بود، که آن‌ها را برای خواندن در اختیار من گذاشت. پروفسور اوئـن لاتیمور، استاد دانشگاه جانز هاپکینز، ترجمهٔ انگلیسی مقداری مطالب مغولی منتشر نشده را به من داد و مرا از دانش بی‌مـانند خود دربـارهٔ امور مغولستان بهره‌مند ساخت. آقایان روجر سورینگن و پل لنگر مقدار زیادی مطالب مأخوذ از منابع ژاپنی را دربارهٔ تاریخ کمونیسم ژاپن برایم نقل کردند: این مطالب را اکنون می‌توان در کتاب آن‌ها تحت عنوان «پرچم سرخ بر فراز ژاپن: کمونیسم بین‌الملل در عمل، ۱۹۵۱ـ۱۹۱۹» خواند، که پس از زیرچاپ رفتن مجلد حاضر در امریکا منتشر شده است. آقـای ای. اس. وایتینگ، از دانشگاه شمال غربی، دستنویس رسالهٔ خود را دربارهٔ روابط شوروی و چین از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۲، که به‌زودی منتشر خواهد شد، به من نشان داد، و همچنین توجه مرا به اختلافاتی در متن مذاکـرات کنگرهٔ کمینترن، کـه در صفحهٔ ۲۵۴ (پانویس‌های ۳ و ۴) به آن‌ها اشاره شده است، جلب کرد. آقای جورج کاهین، از دانشگاه کورنل، اطلاعـات باارزشی دربـارهٔ تحولات قـدیم کمونیسم در اندونزی، که از منابع محلی گرفته شده بود، به من داد. دوستی که مایل است نامش پنهان بماند متن یك مکاتبهٔ منتشرنشده میان آلمان و شوروی را در اختیار من گذاشت، که در صفحهٔ ۱۰۳ (پانویس‌های ۱ و ۳) و صفحات ۳۲۴ (پانویس ۱) و ۳۲۵ (پانویس ۱) مطالبی از آن نقل شده است. آخر این که آقای اپلمن، از دانشگاه ارگون در مراحل آخر کار من با فرستادن مستخرجات روشن‌کننده‌ای از اوراق منتشرنشدهٔ ریموند رابینز و الکس گومبرگ مرا یاری داد، و همچنین یادداشت‌هایی را هم که از آرشیو ملی ایالات متحده برداشته بود همراه با دستنویس کتابش، «روابط امریکا و روسیه: ۱۹۴۷ـ۱۷۸۱»، که در پاییز سال جاری در ایالات متحده منتشر شده، در اختیار من گذاشت. بـدون این کمك‌های فراوان و بی‌دریغ، مجلد حاضر حتی توازن و جامعیت ناقصی را هم کـه شاید اکنون بتواند دعوی کند به دست نمی‌آورد. بسیاری از کسانی که

نامشان ذکر شد و این سپاسگزاری نارسا را به پیشگاهشان تقدیم می‌کنم، در تفسیر رویدادهای مورد بحث با من و با یکدیگر اختلاف‌نظر فراوان دارند؛ اما این اختلاف‌نظرها مانع کمک‌های متقابل نمی‌شود، و این نکته نشانهٔ دلگرم‌کننده‌ای است از استقلالی که محققان واقعی همیشه حافظ و مدافع آن بوده‌اند.

یك بار دیگر در این کشور از کمك تقریباً همه کسانی که در دیباچه‌های مجلدات پیشین از آن‌ها سپاسگزاری کردم بهره‌مند شده‌ام؛ به فهرست نام آن‌ها باید نام این اشخاص را هم اضافه کنم: پروفسور وی. مینورسکی، که در مجلدات اول و سوم با نظریات‌استادانهٔ‌خود دربارهٔ آسیای مرکزی مرا یاری داد؛ آقای وی. والپرت، که از راه لطف دستنویس تحقیق ناتمام خود را دربارهٔ فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری به من نشان داد و بخش‌هایی از دستنویس مرا که مربوط به تأسیس «پروفینترن» بود مطالعه کرد؛ آقای اف. ال. کارستن، که برخی جزوه‌ها و مجلات کمیاب را که روشن‌کنندهٔ تاریخ کمونیسم آلمان است به من امانت داد. آقای آیزاك دویچر باز هم قسمت زیادی از دستنویس مرا مطالعه کرد و انتقادات نافذی اظهار داشت؛ و خانم جین دگرا، که قبلا با کمك‌های فوری و استادانهٔ خود مرا در پژوهش دائم مطالب رهین منت خود ساخته بود، خواندن تمام نمونهٔ چاپی کتاب را نیز برعهده گرفت و با این کار مرا از ارتکاب بسیاری اشتباهات و غلط‌های چاپی نجات داد. یك بار دیگر دین سنگینی از کارکنان کاردان کتابخانه‌های دانشکدهٔ اقتصاد لندن و مؤسسهٔ سلطنتی امور بین‌الملل برعهده دارم. از آن‌جا که دشواری‌های پیداکردن مآخذ مطالب خود را به یاد داشتم، کوشیدم که فواید عملی کتابنامهٔ این تاریخ را، که ناگزیر ناقص و دستچین است، به این ترتیب افزایش دهم که جای پیدا کردن کتاب‌هایی را که در موزهٔ بریتانیا نباشند ثبت کنم؛ آقای جی. سی. دبلیو. هورن، از موزهٔ بریتانیا، زحمت تطبیق این کتابنامه را با فهرست کتاب‌های موزهٔ بریتانیا برعهده گرفت. دین آخر من (به دلایل آشکار)، که به هیچ روی کمتر از دیون دیگر نیست، مربوط به دکتر ایلیا نویشتات، از یونیورسیتی کالج لستر است، که کار پرزحمت تهیهٔ فهرست اعلام و مطالب هر سه جلد این کتاب را برعهده گرفت و سزاوار سپاس گرم نویسنده است.

به پایان رسیدن «انقلاب بلشویکی ۱۹۲۳ـ۱۹۱۷» طبعاً مرا به

بررسی امکانات تألیف اثـر بزرگ‌تری واداشته است کـه کتاب حاضر مقدمهٔ آن را تشکیل می‌دهد. شاید من امـروز بیش از پیش در مقامی باشم که بتوانم قوت آن برهانی را دریابم که اخیراً رواج یافته و دائر است بر این که در نوشتن تاریخ جدید کار دسته‌جمعی ارجح است، ولی درعین‌حال ناامید نیستم که، هرگاه از لطف همهٔ یاری‌دهندگان که تاکنون شامل حالم بوده است باز هم بهره‌مند، شوم شاید بتوانم کار مستقل خود را ادامه دهم. تاکنون برای مرحلهٔ بعـدی پژوهش فراوانی انجام داده‌ام و مقداری از مطالب را به رشتهٔ تحریر درآورده‌ام، و امیدوارم که تا سال آینده مجلد دیگری را آمادهٔ انتشار کنم ــ اگرچه دربارهٔ دامنهٔ این کار و آرایش مطالب و عنوان آن هنوز به نتیجهٔ نهایی نرسیده‌ام.

۲۰ اکتبر ۱۹۵۲ — ای. اچ. کار

بخش پنجم

روسیه شوروی و جهان

فصل ۲۱

از اکتبر تا برست‌لیتوفسك

لنین در آغاز کار خود نوشت که «جنبش سوسیال‌دموکراتیك در ذات خود بین‌المللی است».[1] این جنبش به دو معنی بین‌المللی بـود. انقلاب فرانسه مفهوم تازه‌ای از انقلاب را ایجاد و رایج کرده بود، و آن انقلابی است که مرز نمی‌شناسد، چنان که انقلابیان هم حق دارند و هم وظیفه که مشعل آزادی را، که در کشور خود مشتعل ساخته‌اند، به کشورهای دیگر نیز ببرند؛ منشأ مفهوم جنگ انقلابی یك‌چنین برداشتی‌بود. انقلاب ۱۸۴۸ منحصر به یك کشور نبود، بلکه با روند تسری به همهٔ خطهٔ اروپا گسترش یافت و تا مرزهای روسیه هم رسید. فرض بر این بود که انقلاب سوسیالیستی نیز همین راه را دنبال خواهد کرد و پس از پیروزی در یك کشور، پاره‌ای از راه سرایت و پاره‌ای با عمل عمدی خود انقلابیان، به سرعت در سراسر اروپا گسترش خواهد یافت و سرانجام تمام جهان را دربر خواهد گرفت. اما سوسیال‌دموکراسی به معنای دیگری نیز جنبهٔ بین‌المللی داشت. «مانیفست کمونیستی» اعلام می‌کند کـه «اختلافات و ستیزه‌های‌ملی میان‌اقوام روز به روز بیشتر و بیشتر ناپدید می‌شوند.... حاکمیت پرولتاریا آن‌ها را به‌سرعت بیشتری ناپدید خواهد کرد». شعار جنگی جنبش سوسیال‌دموکراسی چنین بود: «کارگران همهٔ کشورها، متحد شوید!» برنامهٔ این جنبش هم آن بود که مرزهای ملی را بشکند، «برای آن که راه را برای تقسیم‌بندی دیگری، [یعنی] تقسیم‌بندی طبقاتـی، هموار کند».[2] لنین اصرار می‌کرد که وفاداری به طبقه باید همیشه مقدم

1. Lenin, *Sochineniya*, iv, 380.
2. Stalin, *Sochineniya*, ii, 362.

بر وفاداری به ملت باشد.۳ بنابر ایـن اصل، لنین در ۱۹۱۴ صراحتاً «تبدیل جنگ امپریالیستی حاضر [را] به جنگ داخلی» اعلام کرد. حتی در اکتبر ۱۹۱۵ لنین احتمال می‌دهد که انقلاب پرولتاریایی نخست در روسیهٔ واپس‌مانده روی دهد. در این صورت دولت پرولتری روسیه وظیفه دارد که انقلاب بورژوادموکراتیك را در کشور به انجام برساند، شعار صلح دموکراتیك را (که بـرای حکومت‌های بورژوادموکـراتیك اروپا پذیرفتنی نیست) اعلام کند، و به انگیزش انقلاب‌های ملی در آسیا برضد قدرت‌های امپریالیستی بپردازد. بدین‌تـرتیب راه انقلاب سوسیالیستی نه‌تنها در اروپا بلکه در روسیه نیز باز می‌شود.۴

وقتی که لنین در روز ۳ آوریل ۱۹۱۷ به پطروگراد رسید، مسألهٔ جنگ و صلح حاد شده بود. به نظـر دولت موقت و اکثریت اس ار و منشویك شورای پطروگـراد، برافتادن تزار و برقـراری حکومت دلیل موجهی بود برای پشتیبانی از تلاش‌های جنگی روسیه به نام دفاع از انقلاب. اکثریت شورا با دولت موقت ــ که میلیوکوف وزیر خارجهٔ آن بود ــ فقط از این لحاظ اختلاف داشت که اصرار داشت که نبرد فعالانه باید برای صلح «دموکراتیك»، «بدون الحاق [اراضی‌ملل‌دیگر] و غرامت» ادامه یابد. بیشتر بلشویك‌های پطروگراد نیز همین خط‌مشی را دنبال می‌کردند؛ کامنف علناً از دفاع ملی طرفداری کرده بود.۵ لنین نخستین حکم از «احکام آوریل» خود را به این موضوع اختصاص می‌دهد و بـا تأکید این نکته آغاز می‌کند که دولت موقت، دولت سرمایه‌داری است و به‌قدرت رسیدن آن ماهیت جنگ را در جانب روسیه تغییر نداده است، و جنگ همان «جنگ راهزنانهٔ امپریالیستی» است: بنابـرین دادن هیچ امتیازی به «دفاع‌طلبی انقلابی» مجاز نیست. اما توصیه‌های مثبت لنین احتیاط‌آمیز است: نبرد برای مجاب‌کردن توده‌های فریب‌خورده که «میان سرمایه و جنگ امپریالیستی حلقهٔ اتصال ناگسستنی» وجود دارد؛ سازمان

---

۳. برای بیانات دقیق لنین دربارهٔ این اصل نگاه کنید به جلد اول، ص ۴۳۲.

۴. نظریات مارکس دربارهٔ جنگ و پرورشی کـه لنین پیش از ۱۹۱۷ به این نظریات داده است در یادداشت «ه» در پایان کتاب تحت عنوان «روش مارکسیستی در قبال جنگ» تشریح شده است.

۵. نگاه کنید به جلد اول، ص ۱۰۵.

دادن تبلیغات در ارتش و «ترویج برادری».[۶] ده روز بعد، لنین در کنفرانس حزبی قطعنامهٔ مطول و مفصلی دربارهٔ جنگ پیشنهاد کرد و باز هم بر «دفاع‌طلبی انقلابی» تاخت، اگرچه در آن قطعنامه قطعاتی هم برای آرام‌کردن عناصر منتقد و متزلزل پیش‌بینی شده بود. قطعنامه اذعان می‌کرد که «کاملا بی‌معنی است که تصور کنیم با خودداری یك‌جانبهٔ سربازان **هرکدام** از کشورها از ادامهٔ جنگ، با قطع یك‌جانبهٔ عملیات نظامی، و به صرف «فروکردن سرنیزه‌ها به زمین» می‌توان جنگ را پایان داد». در پیش‌نویس قطعنامه از کنفرانس حزبی دعوت شده بود که «مکرر در مکرر برضد این بهتان پست سرمایه‌داران به حزب ما، که گویا ما طرفدار صلح جداگانه‌ای با آلمان هستیم اعتراض کند». امپراتور آلمان هم مانند نیکلای دوم یا هرکدام از پادشاهان متفقین «راهزن تاجدار»ی بیش نیست. پاره‌ای از اعلامیه‌ای که در اکتبر ۱۹۱۵ در نشریهٔ حزبی «ساتسیال دموکرات» چاپ شده بود در پیش‌نویس نقل شد، برای نشان‌دادن این که حزب هرگاه به‌قدرت برسد در نظر دارد که فوراً صلح دموکراتیك را «با آلمان و **همهٔ ملت‌ها با هم**» پیشنهاد کند. پیش‌نویس قطعنامه این اعلامیه را تأیید می‌کرد، و اضافه می‌کرد که «تا زمانی‌که اکثریت‌مردم... حلقهٔ اتصال ناگسستنی میان جنگ کنونی و منافع امپریالیست‌ها را درنیافته‌اند، فقط یك راه برای قطع کشتار مردم وجود دارد». این راه عبارت است از ترویج برادری میان نیروهای متخاصم در جبهه، و غرض از این کار هم این است که چه در آلمان و چه در روسیه قدرت حکومتی به دست شوراهای نمایندگی کارگران و سربازان انتقال یابد.[۷] به نظر می‌رسد که کنفرانس این پیش‌نویس را بایگانی کرده است؛ اما لنین در پایان همان ماه پیش‌نویس خود را در کنفرانس حزبی سراسر روسیه (معروف به «کنفرانس آوریل») از نو مطرح کرد.

پیش از این کنفرانس، در نیمهٔ دوم آوریل ۱۹۱۷، یك سوسیالیست دانمارکی به نام بورگبیرگ به پطروگراد آمد و دعوتنامه‌ای برای کمیتهٔ اجرائی شورای پطروگراد آورد که به منظور مذاکره دربارهٔ شرایط صلح نمایندگان خود را برای شرکت در بین‌الملل سوسیالیست‌ها به

---

6. Lenin, *Sochineniya*, xx, 87-8.
7. ibid., xx, 186-90;

برای اعلامیهٔ اکتبر ۱۹۱۵ نگاه کنید به ص ۶۷۲ زیر.

استکهلم بفرستد. با این پیشامد وضع پیچیده‌تر شده بود. دو سوسیال دموکرات میهن‌پرست آلمانی، شایدمن و ابرت، با موافقت دولت آلمان با بورگبیرگ پیش از حرکت از کوپنهاگ ملاقات کردند؛ و شرایطی که گویا مورد تأیید آن‌ها بود این سه‌نکته‌را دربر داشت: تخلیهٔ‌سرزمین‌های تحت اشغال آلمان، اصلاح مرز لورن، و خودمختاری فرهنگی نواحی آلمانی‌نشین لهستان. اکثریت امپار و منشویك شورای پطروگراد، و نیز برخی از بلشویك‌ها، حاضر بودند که از این فتح باب استقبال کنند. در «کنفرانس آوریل» بلشویك‌ها، لنین پیشنهادهای آلمان را چنین تفسیر کرد که در آلمان کارد به استخوان رسیده است، و بورگبیرگ را به نام مأمور بورژوازی آلمان محکوم کرد، و کنفرانس پیشنهادشدهٔ استکهلم را مسخره‌بازی نامید.[۸] لنین پس از آن که شبههٔ طرفداری از مذاکرات جداگانه با آلمان را به این ترتیب از سر خود دور کرد، بار دیگر به مسألهٔ جنگ بازگشت و روایت پاره‌ای از قطعنامهٔ خود را، که در یك کمیسیون کنفرانس مختصری جرح و تعدیل شده بود، مطرح کرد. این قطعنامه که بدون رأی مخالف، با هفت رأی ممتنع، در کنفرانس به‌تصویب رسید، ابتدا ماهیت سرمایه‌داری جنگ امپریالیستی را مورد تأکید قرار می‌دهد و خواهان «انتشار و الغای همهٔ قراردادهای راهزنانهٔ سری» می‌شود. بخش دوم قطعنامه «دفاع‌طلبی انقلابی» را محکوم می‌کند. بخش سوم آن اعلام می‌کند که «این جنگ را می‌توان با صلح دموکراتیك پایان داد، فقط با انتقال قدرت حکومتی در دست‌کم چند کشور متخاصم به‌دست پرولترها و نیمه پرولترها». قطعنامه برنامه‌ای را که لنین در ۱۹۱۵ طرح‌ریزی کرده بود، یعنی پیشنهاد «صلح دموکراتیك» به همهٔ کشورهای متخاصم، تکرار می‌کند؛ اما از اعلام علنی طرفداری از شکست طفره می‌رود، به این ترتیب که این امر را مسلم می‌انگارد و صراحتاً می‌گوید که «این اقدامات و پیشنهاد علنی صلح اطمینان کامل کارگران کشورهای متخاصم را به یکدیگر تأمین خواهد کرد و ناگزیر به قیام پرولتاریا

---

8. ibid., xx, 254-65;

لنین شرایطی را که گویا آلمان‌ها پیشنهاد کرده بودند از نشریهٔ منشویکی Rabochaya gazeta نقل می‌کند. قطعنامهٔ رد فتح باب بورگبیرگ با اکثریت ۱۴۰ رأی و ۸ رأی ممتنع تصویب شد.

(VKP(B) *v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 230-2).

برضد آن حکومت‌های امپریالیستی که مخالف صلح پیشنهاد شده باشند منجر خواهد شد». بدین ترتیب، تبلیغات انقلابی و ترویج برادری در جبهه فقط تا زمانی لازم شناخته می‌شد که «طبقهٔ انقلابی در روسیه تمام قدرت حکومتی را به دست بگیرد»؛ زیرا که این حرکت به خودی خود انتقال قدرت را به دست پرولتاریا در کشورهای دیگر نیز در پی خواهد داشت.۹ کنفرانسی از سازمان‌های بلشویکی ارتش که در ژوئیهٔ ۱۹۱۷ برای اعتراض به تعرض در جبههٔ گالیسیا تشکیل شد، همین عقیده را تقریباً با همین عبارات بیان کرد: پس از انتقال قدرت به شوراها به همهٔ کشورهای متخاصم پیشنهاد صلح می‌شود، و این پیشنهاد «ناگزیر به قیام پرولتاریا برضد حکومت‌های امپریالیستی که مخالف چنین صلحی باشند منجر خواهد شد».۱۰

بدین‌ترتیب، از آوریل تا اکتبر ۱۹۱۷، در تمام مدت فرض بیان شده یا بیان‌نشدهٔ اردوگاه بلشویك‌ها این‌بود که انقلاب بلشویکی در روسیه و پایان‌یافتن جنگ با صلح «دموکراتیك»، و انقلاب پرولتاریایی در اروپا اجزای روند واحدی را تشکیل می‌دهند و در عمل از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند. لنین در مقاله‌ای در نشریهٔ حزبی در سپتامبر ۱۹۱۷، لحظه‌ای با صورت دیگر ــ و نامطلوب‌تر ــ این روند رو به رو می‌شود:

> اگر امری که کمتر از همه احتمال آن می‌رود پیش بیاید، یعنی اگر هیچ‌کدام از کشورهای متخاصم حتی آتش‌بس را هم نپذیرند، آن وقت جنگ از جانب ما جنگی خواهد شد واقعاً لازم، واقعاً عادلانه و تدافعی. صرف این نکته که پرولتاریا و فقیرترین دهقانان از این موضوع آگاه خواهند بود، روسیه را از لحاظ نظامی چندین برابر قوی‌تر خواهد ساخت، به‌ویژه پس از بریدن کامل از سرمایه‌دارانی که مردم را غارت می‌کنند، بگذریم از این که در آن صورت

---

9. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 227-8.

10. ibid., i, 242;

حتی در اوت ۱۹۱۷ کامنف در کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری به نفع کنفرانس استکهلم سخن گفت و لنین شدیداً او را سرزنش کرد.
(Lenin, *Sochineniya*, xxi, 78-9).

جنگ از جانب ما، نه لفظاً بلکه واقعاً، جنگی خواهد بود به اتفاق طبقات محروم همهٔ کشورها، به اتفاق خلق‌های محروم سراسر جهان.۱۱

ولی حتی در چنین صورتی هم لنین مسلماً این را فرض می‌گرفت که اعلام چنین جنگی به خودی خود منجر به انقلاب در کشورهای سرمایه‌داری خواهد شد. هنگامی که لنین امکان «جنگ‌انقلابی» را در سر می‌پروراند، یك چنین تصویری را در نظر داشت. خوش‌بینی فطری او و ایمانش به انقلاب مانع از آن بود که این امکان را هم در نظر بگیرد که قدرت‌های سرمایه‌داری ممکن است صلح «دموکراتیك» را رد کنند و همچنان قادر باشند که قدرت نظامی خود را برضد نیروهای انقلاب به‌کار برند.

تبلیغات برای صلح دموکراتیك بدون الحاق و غرامت، برای دولت موقت بسیار ناراحت‌کننده از کار درآمد، زیرا که از مهٔ ۱۹۱۷ اس‌ارها و منشویك‌ها در این دولت شرکت داشتند و به متفقین فشار می‌آوردند که هدف‌های جنگ را مشخص کنند. نتیجهٔ آنی انقلاب فوریه در انگلستان این بود که همهٔ نیروهای چپ، که جنگ آن‌ها را موقتاً از صحنه بیرون رانده بود، تقویت شدند، و به‌ویژه تقاضا برای تعریف هدف‌های «دموکراتیك» جنگ بالا گرفت.۱۲ نخستین بحث جدی دربارهٔ هدف‌های جنگ در مجلس عوام انگلستان روز ۱۶ مهٔ ۱۹۱۷ پیش آمد، و آن هم به پیشنهاد اسنودن، که در آن ایام سخنگوی «حزب کارگران مستقل» بود؛

---

11. ibid., xxi, 224.

۱۲. یك منتقد دقیق امریکایی واکنش‌های بریتانیا را با این عبارات توصیف می‌کند: «حالت توقف در جبههٔ غرب و ناکامی در سایر جبهه‌ها امید پیروزی را تا زمان نامعینی به‌تعویق انداخت، و گفتگوهای اخیر میان دولتمردان، اگرچه نتایج فوری نداشت، محیط مساعدی برای مذاکرات صلح فراهم ساخت. در چنین‌زمینه‌ای انقلاب روسیه، که رویداد بسیار مهمی شناخته می‌شد، انواع فعالیت‌های دست‌چپی را باعث شد، و در واقع در جلب اعضای اتحادیه‌های کارگری به نظریاتی که تا آن روز در انحصار انجمن‌های سوسیالیستی بود مؤثر افتاد. در ایجاد این واکنش مساعد نسبت به انقلاب هیچ چیزی به اندازهٔ شعار صلح فوری بدون الحاق و بدون غرامت و اعلام حقوق اقوام برای تعیین سرنوشت خویش، تأثیر نداشت.»
(Carl F. Brand, *British Labor's Rise to Power* (Stanford, 1941), p. 90).

اسنودن درخواست کرد که هدف‌های جنگ براساس همان عبارت‌بندی روسی، یعنی خودمختاری و انصراف از الحاق و غرامت، اعلام شود. به این پیشنهاد ۳۲ رأی داده شد ــ که اقلیت شایان توجهی بود. تأثیر انقلاب فوریه در عقاید امریکاییان نیز همین‌قدر نمایان بود. اگرچه هیچ دلیلی در دست نیست که بتوان گفت این انقلاب ورود امریکا را به جنگ تسریع کرد، این پیشامد یکی از موانع جدی را از سر راه طرفداران جنگ برداشت[۱۳]، و تقاضای اعلام هدف‌های جنگ را، به عبارتی دقیق‌تر و بسیار «دموکراتیك»تر از آنچه متفقین تا آن روز مصلحت می‌دانستند، برانگیخت. متفقین در پذیرفتن این‌تقاضا تعلل‌کردند، و دولت‌های‌بریتانیا و فرانسه حاضر نشدند به سوسیالیست‌های انگلیسی و فرانسوی اجازه دهند که در کنفرانس استکهلم شرکت کنند (و کنفرانس به همین سبب از هم پاشید)، این کارها بـه اعتبار دولت موقت لطمه زد و آن را در برابر حملات بلشویك‌ها سخت آسیب‌پذیر ساخت. در پاییز ۱۹۱۷، اوضاع بین‌المللی و داخلی، هر دو، به نظر لنین هر روز فرخنده‌تر از روز پیش می‌نمود. متن تصمیم کمیتهٔ مرکزی حزب به تصرف قدرت، کـه در ۱۰ اکتبر ۱۹۱۷ به‌رغم رأی مخالف کامنف و زینوویف به‌تصویب رسید، با اشاره بـه «موقعیت بین‌المللـی انقلاب روسیه» آغـاز می‌شود، و ایـن موقعیت را یکی از عواملی که «قیام مسلحانه را در دستور قرار می‌دهد» می‌نامد. منظور از «موقعیت بین‌المللی» دو چیز بود: «قیام ناوگان آلمان به‌عنوان نمونهٔ افراطـی رشد انقلاب سوسیالیستی جهانـی در سراسر اروپا»، و «خطر صلح میان امپریالیست‌ها، برای خفه‌کردن انقلاب در روسیه».[۱۴] لنین در جلسهٔ بعدی کمیتهٔ مرکزی در ۱۶ اکتبر ۱۹۱۷، یك

---

۱۳. به نظر لنسینگ این انقلاب «آخرین مانع در نظر گرفتن جنگ را به‌عنوان جنگ دموکراسی برضد استبداد از میان برداشت» (S. F. Bemis, *American Secretaries of State*, x (N.Y., 1928), 97) ؛ نوتر نیز به اظهارات چندین تن از نمایندگان کنگرهٔ امریکا در این ایام اشاره می‌کند
(H. Notter, *The Origins of the Foreign Policy of Woodrow Wilson* (Baltimore, 1937), p. 639).

14. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 273;

صورت مذاکرات این جلسهٔ ۱۰ اکتبر ۱۹۱۷ در مأخذ زیر آمده است:
Protokoly Tsentral, nogo Komiteta RSDRP (1929), pp. 98-101.

بار دیگر به شورش در ناوگان آلمان اشاره کرد و گفت کـه «موقعیت بین‌المللی یك سلسله مبانی عینی به ما می‌دهد که معتقد شویم اگر حالا دست درآوریم تمام پرولتاریای اروپا را در جانب خود خواهیم داشت»؛ و استالین در همان جلسه استدلال کرد که بایـد به موقعیت بین‌المللی «ایمان بیشتر»ی داشته باشند، و اختلاف‌نظر میان لنین از یك طرف و کامنف و زینوویف را از طرف دیگر، روشن‌تر از دیگران عبارت‌بندی کرد:

> دو خط‌مشی داریم: یکـی مسیر پیروزی انقلاب را تعیین می‌کند و متکی بر اروپا است، دیگری به انقلاب اعتقاد ندارد و می‌خواهد فقط یك جبههٔ مخالف باشد.[۱۵]

اتکا بر اروپا مقدمهٔ کبرای پیروزی سوسیالیسم در روسیه بود. لنین به این دو شرط، مؤمن ماند، یعنی به شرایط داخلی و بین‌المللی، کـه در ۱۹۰۵ آن‌ها را برای گذار به انقلاب سوسیالیستی لازم شناخته بود: اتحاد با طبقهٔ دهقانان روسیه و پشتیبانی پرولتاریای انقلابی در اروپا. در اکتبر ۱۹۱۷ نیز لنین به‌طور جدی معتقد نبود که پیروزی انقلاب می‌تواند در روسیه ادامه یابد، مگر آن که هر دو شرط فوراً احراز شود. دو اقدام نخستین بلشویك‌ها پس از تصرف قدرت ــ فرمان ارضی و فرمان صلح ــ به منظور احراز این دو شرط صورت گرفت.

«فرمان صلح» معروف ــ که در واقع تقاضایی بود از حکومت‌ها و خلق‌های کشورهای متخاصم برای صلح دموکراتیك ــ نخستین حرکت دیپلماتیك «دولت موقت کارگران و دهقانان» بود، که در ۲۶ اکتبر/۸ نوامبر ۱۹۱۷، یعنی روز بعد از پیروزی انقلاب، به تصویب دومین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه رسید. نیروی محرك این فرمان تا حدی هم ملاحظات داخلی بود. به یك معنی، فرمان صلح نیز مانند فرمان ارضی خطاب به دهقانان بود ــ دهقانان در لباس سربازی. در این لحظهٔ حساس،

---

15. Lenin, *Sochineniya,* xxi, 331-2; Stalin, *Sochineniya,* iii, 381; تمام این بحث در این مأخذ آمده است:
Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP (1929), pp. 111-24.

رژیم بر حمایت تودهٔ دهقانان، به‌ویژه دهقانان بسیج‌شده، متکی بود، یعنی بـر حمایت توده‌ای کـه، به تعبیر مارکسیستی، جهان‌بینی‌اش همچنان «خرده‌بورژوایی» بود؛ و تا زمانی که وضع از این قرار بـود، انقلاب نمی‌توانست محظورات بورژوادموکراتیك را از خود دور کند. چنان‌که لنین بعدها نوشت، توده‌های «خسته و فرسوده براثر جنگ چهارساله فقط صلح می‌خواستند و در وضعی نبودند که بپرسند: چرا جنگ؟».[۱۶] اما لنین تنها در اندیشهٔ دهقانان نبود. پیش از پایان قرن نوزدهم، جنبش صلح‌طلبی (پاسیفیسم) بورژوارادیکال به‌ویژه در آلمان رفته رفته مقدار زیادی از تفکرات سوسیال‌دموکرات‌ها را دربارهٔ جنگ و صلح تحت تأثیر قرار داده بود. سوسیال‌دموکرات‌های روس نیز از این تأثیر مصون نمانده بودند؛ حتی برای بسیاری از بلشویك‌ها تصور صلح به این معنی از صلح به معنای شکست ملی و انقلاب اجتماعی آسان‌تر بـود. در لحظهٔ حساس تصرف قدرت، که بقای رژیم هنوز به مویی بند بود، لنین ناچار بود طوری سخن بگوید که طرفداران بالقوهٔ او هرچه بیشتر به گردش فراهم آیند و هرچه کمتر ناراحت شوند. اما فرمان صلح در وهلهٔ اول حرکتی بود در سیاست خارجی، و مسلماً عنصر حساب‌شده‌ای برای جلب نظر امریکاییان نیز در آن منظور شده بـود ــ و همچنین بـرای جلب نظر آن عده از رادیکال‌های کشورهای دیگر که ممکن بود موافقتی با آن داشته باشند. لنین دو سال پیش‌تر چنین پیش‌بینی کرده بود که «نه آلمان، نه انگلستان، نه فرانسه»، هیچ‌کدام نمی‌توانند صلح را با شرایطی که بلشویك‌ها پیشنهاد می‌کنند بپذیرند. اما سیاست صحیح این بود که شرایط دولت بلشویکی چنان معقول و ملایم باشد که رد کردن آن‌ها باعث شرمندگی و رسوایی شود؛ و روشن بود که نویسندگان شرایط وسوسه می‌شوند کـه آن‌ها را به زبانی بنویسند که هرچه بیشتر به زبـان آن‌سوی اقیانوس اطلس نزدیك باشد. دولت شوروی سنت منافع مشترك را، میان ایالات متحده و روسیهٔ انقلابی در نبرد برای صلح دموکراتیك، از دولت موقت به ارث برده بود.

بدین‌ترتیب بود که فرمان صلحی که در فردای روز انقلاب در دومین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه به تصویب رسید، از لحاظ منبع الهام و لحن کلام، بسیار بیشتر به سخنان ویلسون (رئیس‌جمهور امریکا) گرایش

---

16. ibid., xxiii, 237.

داشت تا به آثار مارکس، و حق این است که آن را نه خلف دوردست «مانیفست کمونیستی» بلکه سلف بلافصل آن چهارده ماده‌ای بشناسیم که دوماه بعد از طرف ویلسون منتشر شد؛ در حقیقت نقشی‌که این اعلامیه به‌طور غیرمستقیم در الهام‌بخشیدن به ویلسون داشته است مورد تأیید است.۱۷ این فرمان پیشنهادی بود بـرای صلح فوری، خطاب «به همهٔ خلق‌های متخاصم و حکومت‌های آن‌ها»، که در سراسر جهان منتشر شد. خواست این فرمـان صلح سوسیالیستی نبود، بلکه «صلح عادلانـه و دموکراتیك» بود ــ صلحی بدون الحاق یا غرامت، صلحی بر مبنای حق خودمختاری همهٔ ملل، با «رأی آزاد». این فرمان اعلام‌می‌کند که دیپلماسی سری از میان رفته است و دولت شوروی در نظـر دارد پیمان‌های سری گذشته را منتشر کند، و از این پس همهٔ مذاکرات را «کاملا آشکار، در برابر تمام مردم» انجام دهد. از سرمایه‌داری به عنوان علت جنگ و از سوسیالیسم به‌عنوان درمان آن، هیچ سخنی نرفته است. تنها اشارهٔ محوی به انقلاب جهانی در آخرین جملهٔ آن دیده می‌شود، که در آن از کارگران انگلستان و فرانسه و آلمان دعوت می‌شود که رفقای روس خود را یاری دهند تا «کار صلح و همچنین کار آزاد ساختن توده‌های رنجبر و استثمار-شدهٔ خلق را از هر نوع بردگی و استثمار با توفیق به سرانجام برسانند». قطعنامه‌ای که در دومین کنگرهٔ نمایندگان دهقانـان سراسر روسیه در ۱۶/۳ دسامبر ۱۹۱۷ به مناسبت مذاکرات آتش‌بس با قدرت‌های مرکزی به‌تصویب رسید حتی این انـدازه هم پیش نمی‌رود. این قطعنامـه از

---

۱۷. بنابر گفتهٔ هاوس «به ایـن سبب که هیأت امریکایـی نتوانست کنفرانس متفقین را به صدور بیانیه‌ای دربارهٔ جنگ وادار کند که غرض آن نگه‌داشتن‌روسیه در جنگ باشد»، ویلسون در ۱۸ دسامبر ۱۹۱۷ به این فکر افتاد که شخصاً «نطق جامعی» ایرادکند (C. Seymour, *The Intimate Papers of Col. House*, iii (1928), 324-5) . در ۳ ژانویهٔ ۱۹۱۸ ویلسون از سفیر امریکا در پطروگراد تلگرافی دریافت کرد که می‌گفت یکی از وسائل ممکن نگه‌داشتن روسیه در جنگ بیان مجدد هدف‌های جنگ است. شکل اصول چهارده‌گانه در تلگرافی از سیسون پیشنهاد شد، که نمایندهٔ کمیتهٔ روابط عمومی امریکا در پطروگراد بود. سیسون به ویلسون توصیه کرد که «هدف‌های جنگ ضدامپریالیستی و خواست‌های امریکا در ۱۰۰۰ کلمه یا کمتر با پاراگراف‌های کوتاه شعارمانند» مجدداً بیان شود.
(E. Sisson, *One Hundred Red Days* (Yale, 1931), p. 205; G. Creel, *Rebel at Large* (N.Y., 1947), p. 168).

«دهقانان، کارگران، و سربـازان آلمان و اتریش» می‌خواهـد که فقط «با ایستادگی سازش‌ناپذیر خود با خواست‌های امپریالیستی حکومت‌های خود مخالفت ورزند و از این طریق صلح مردمی را دراسرع وقت تضمین کنند».۱۸ یکی از شاهدان عینی نخستین هفته‌های انقلاب روحیهٔ غالب آن ایام را به‌صورت زنده‌ای ترسیم کرده است:

> از بالکن وزارت خارجه پرچم سرخ بزرگی در باد زمستانی موج می‌زد. روی پرچم این کلمات نوشته شده بود: «زنده‌باد صلح!» تمام فضای آن‌جا این تصور را به بیننده می‌داد که انقلابیان روسیه یك تلاش جدی را برای صلح آغازکرده‌اند. الفاظ جنگ طبقاتی دست‌کم موقتاً از مجموعهٔلغات تروتسکی ناپدید شده‌بود و جای خود را به این کلمات داده بود: «صلح بین‌الملل خلق‌ها»۱۹

رادك نیز پنج سال بعد در یك مقالهٔ رسمی که به مناسبت یادبود انقلاب نوشته شده است، هـدف سیاست شوروی را در آن لحظات نخستین بـا کلماتی توصیف می‌کند که هیچ ذکری از طبقه یا از انقلاب در آن‌ها به میان نیامده است: «برانگیختن توده‌های خلق در کشورهای متفق، به این منظور که حکومت‌ها، در زیر فشار توده‌ها، با ما پشت یك میز بنشینند و دربارهٔ صلح مذاکره کنند و بدین‌ترتیب یك صلح عمومی به دست آید که برای ما مساعدتر باشد.»۲۰

---

18. Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 204;

این قطعنامه احتمالا به قلم تروتسکی نوشته شد، زیرا که در مجموعهٔ آثار او آمده است. چند روز بعد کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری پیام دیگری صادر کرد، خطاب «به توده‌های رنجبر همهٔ کشورها»، برای «صلح خلق‌ها، صلح دموکراسی، صلح عادلانه»؛ اما در این پیام اضافه می‌کند که «ما چنین صلحی را فقط در صورتی به دست خواهیم آورد که خلق‌های همهٔ کشورها با مبارزهٔ انقلابی خود شرایط آن را تعیین کنند» (*Protokoly Zasedanii VTsIK 2 Sozyva* (1918), p. 133).

19. M. Philips Price, *My Reminiscences of the Russian Revolution* (1921), p. 183.

20. *Za Pyat' Let* (1922), p. 60:

این مجموعه‌ای است از مقالات که از طرف کمیتهٔ مرکزی حزب به‌مناسبت پنجمین سالگرد انقلاب منتشر شد.

از پیشنهاد صلح دموکراتیك به همهٔ کشورهای متخاصم که بگذریم، تنها موضوع دیگری که بلشویك‌ها در سیاست خارجی خود پیش از تصرف قدرت اعلام کرده بودنـد الغا و انتشار پیمان‌های سری بـود. انتشار پیمان‌هایی که در آن‌ها متفقین بر سر تقسیم نتایج پیروزی توافق کرده بودند، یکی از اقدامات و دستاوردهای بزرگ دیپلماسی شوروی شناخته می‌شد. سوسیال‌دموکـرات‌ها و رادیکال‌هـای بورژوا از مدت‌هـا پیش دیپلماسی سری را آماج حملات خود قرار داده بودند. در کنگرهٔ بین‌الملل دوم در کوپنهاگ این نوع دیپلماسی محکوم شده بود؛ در انگلستان گروه رادیکال با نفوذی که گرایش صلح‌طلبی داشت، در زمان جنگ سازمانی به نام «اتحاد نظارت دموکراتیك» به وجود آورده بود که موضع عمده‌اش از میان بردن دیپلماسی سری و برقرار کردن نظارت مردمی در سیاست خارجی بود؛ در ایالات متحده قانون اساسی چنان تنظیم شده بود که قبول هر تعهـد بین‌المللی را به تصویب علنی مجلس سنا موکول می‌کـرد. بنابراین انتشار پیمان‌ها نیز، مانند فرمـان صلح، از یك لحاظ طرف خطابش اذهان مردم امریکا و اذهان رادیکال‌های کشورهـای متفق بود، به‌رغم حکومت‌های آن‌ها، که معاملات مشؤوم آن‌ها با یکدیگر، و با رژیم برافتادهٔ تزاری، بدین‌تـرتیب در معرض دید جهانیان قـرار می‌گرفت. انتشار پیمان‌های امضا شده در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۷[۲۱] در روز ۲۳/۱۰ نوامبر ۱۹۱۷ در «پراودا» آغاز شد، و اسناد آن‌ها به‌صورت جزوه‌هایی درآمد که از سپتامبر ۱۹۱۷ تا فوریهٔ ۱۹۱۸ هفت شماره از آن‌ها به سرعت انتشار یافت. از آن پس بسیاری از اسناد سری دیپلماسی روسیه در دوران پیش از انقلاب نیز منتشر شد. نخستین مورد ترجمهٔ انگلیسی این اسناد که در ۱۲ دسامبر ۱۹۱۷ در «منچستر گاردین» چاپ شد، در محافل رادیکال انگلستان تقاضای تعریف هدف‌هـای جنگ را

---

۲۱. تروتسکی در کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری توضیح داد که این‌ها درواقع «قراردادهای مکتوب بر چرم» نبودند، بلکه «مکاتبات دیپلماتیك و تلگراف‌هـای رمزی [بودند] که میان دولت‌ها رد و بدل می‌شدند» (*Protokoly Zasedanii VTsIK 2 Sozyva* (1918), p. 42). نخستین و جنجالی‌ترین موافقتنامه‌هایی که منتشر شد تلگراف‌های مارس ۱۹۱۵ بود که میان دولت‌های انگلیس و فرانسه و روسیه رد و بدل شده بود و به‌موجب آن‌ها قول استانبول به روسیه داده می‌شد، قول منطقهٔ بی‌طرف پیشین ایران به انگلستان، و قول حمایت روسیه از دعاوی ارضی فرانسه در اروپای غربی نیز به فرانسه.

برانگیخت. در ایالات متحده نیز سروصدایی برپا شد، و مسلماً ویلسون نیز در چهارده مادهٔ خود، که چند روز بعد تنظیم آن‌ها را آغاز کرد، تحت تأثیر این سروصدا قرار گرفت. تصادفی‌نبود که مادهٔاول پیشنهاد ویلسون خواست دموکراسی جوان امریکا و دموکراسی جوان‌تر روسیه را برضد شیوه‌های دیرین قدرت‌های کهن بیان می‌کرد:

> معاهده‌های‌آشکار صلح، که به‌طور آشکار به‌آن رسیده‌باشند، و پس از آن هم هیچ تفاهم پنهانی بین‌المللی از هیچ نوعی صورت نگیرد، بلکه دیپلماسی همیشه به‌طور صریح و در دیدرس عموم جریان یابد.

اما توسل به اذهان روشن‌اندیش در ایالات متحده و جاهای دیگر تنها وجه مهم انتشار پیمان‌های سری نبود. نبرد دموکراتیك برضد دیپلماسی سری بر اعتقاد رادیکالی استوار بود که در نظریهٔ دموکراتیك قرن نوزدهم ریشهٔ بسیار ژرفی داشت، یعنی اعتقاد بـه درستی و توانایـی اذهان عمومـی. ویلسون در سخنان سیاسی خود همیشه از روی‌گردانـدن از حکومت‌های خبیث و روی‌آوردن به مردمان روشن‌انـدیش دم می‌زد، و تبلیغات سازمان‌های بورژوارادیکالی مانند «اتحاد نظارت دموکراتیك» نیز حاکی از همین برداشت بود، چنان که این مطلب مورد قبول وسیع و بی چون و چرای مردم واقع شده بود.[۲۲] این حربهٔ آماده‌ای بود در خور دست بلشویك‌ها، که می‌بایست از مرحلهٔ آرمانی‌ساختن مردم در بینش بورژوادموکراتیك گامی فراتـر بگذارند تا بـه مرحلهٔ آرمانی‌ساختن پرولتاریا در بینش مارکسیستی برسند، و به‌جای آن که حملات خود را به حکومت‌های سرمایه‌داری منحصر کنند، سرمایه‌داری بورژوایی را به‌طور کلی آماج تیرهای خود قرار دهند. وقتی که لنین در آوریل ۱۹۱۷ اعلام کرد که پیمان‌های سری «تضادهای میان منافع سرمایه‌داران و ارادهٔ خلق

---

۲۲. «اگر سردسته‌ها خود را کنار می‌کشیدند، او فقط می‌بایست به مردم متوسل شود.... مردم هدف‌های عالی و صحیح و درست داشتند» (R.S. Baker, *Woodrow Wilson: Life and Letters*, iii (1932), p. 173) ؛ این مسأله به‌تفصیل در این کتاب تشریح شده است:
E.H. Carr, *The Twenty Years' Crisis* (second ed., 1946), pp. 31-6.

را به زننده‌ترین صورت برملا می‌کنند»، نیمی از این گام برداشته شد.[۲۳] انتشار نخستین پیمان‌ها در «ایزوستیا» با مقدمهٔ کوتاهی به قلم تروتسکی آغاز شد. در نخستین بندهای این مقدمه، تروتسکی بـه نواختن ساز «دموکراتیك» قانع است:

> نبرد با امپریالیسم، که خون ملل اروپا را ریخته و آن‌ها را نابود کرده است، به معنای نبرد با دیپلماسی سرمایه‌داری نیز هست، که حق دارد از روشنایی روز بترسد. خلق روسیه و به همراه آن خلق‌های اروپا و سراسر جهان باید از حقایق اثبات‌شده دربارهٔ نقشه‌هایی‌که در نهان به‌دست سرمایه‌داران و صنعت‌داران و مأموران پارلمانی و دیپلماتیك آن‌ها کشیده شده است خبر داشته باشند.... امحای دیپلماسی سری اولین شرط یك سیاست خارجی شرافت‌مندانه و مردمی و واقعاً دموکراتیك است.

اما تروتسکی در بند آخر مقدمه با احتیاط به زمینهٔ دیگری می‌پردازد:

> برنامهٔ ما آرزوهای‌سوزان میلیون‌ها کارگر و سرباز و دهقان را خلاصه می‌کند. ما خواهان صلح فوری براساس اصول همزیستی و همکاری شرافت‌مندانهٔ ملل هستیم. ما سرنگونی فوری سلطهٔ امپریالیسم را می‌خواهیم. ما کار طبقات حاکم را چنان که در اسناد سری دیپلماسی منعکس است در برابر دید جهانیان می‌گذاریم و با شماری کـه پایهٔ تغییرناپذیر سیاست خارجی ما را تشکیل می‌دهد به‌سوی رنجبران روی می‌آوریم: کارگران همهٔ کشورها، متحد شوید![۲۴]

یك ماه بعد، تروتسکی در جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری اصول خود را به زبان سازش‌ناپذیرتری اعلام می‌کند:

---

23. Lenin, *Sochineniya*, xx, 259.

24. Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 164-5.

برای‌ما فقط یك پیمان نانوشته ولی‌سری وجود دارد ــ پیمان همبستگی بین‌المللی پرولتاریا.۲۵

واقعاً هم اشتباه است اگر فرمان صلح و انتشار پیمان‌های سری را فقط نوعی هوس گذران یا مصلحت‌بینی آنی تعبیر کنیم. برای شناختن روحیهٔ غالب نخستین ماه های انقلاب درك جهان‌بینی اساساً انترناسیونالیستی که در ایدئولوژی بلشویکی مضمر است ضرورت دارد. در مجلس معروف به «پیش‌پارلمان» درآستانهٔ انقلاب‌اکتبر، میلیوکوف «فرمول» «دموکراسی انقلابی» را با ریشخند چنین توصیف کرده بود:

سیاست خارجی نداریم، دیپلماسی سری نداریم، ولی صلح به اصطلاح دموکراتیك فوری هم می‌خواهیم؛ و برای به‌دست آوردن آن هم تنها چیزی که لازم داریم این است که متفقین خود را مجبور کنیم که دیدگاه لنین و تروتسکی را بپذیرند و همصدا با آن‌ها بگویند: «ما هیچ نمی‌خواهیم، ما چیزی نداریم که برایش بجنگیم.» آن‌وقت دشمنان‌ما هم همین حرف را تکرار خواهند کرد و برادری ملل واقعیت پیدا می‌کند.۲۶

در این فضا بود که دولت انقلابی جدید قانع شد به این که خود را «دولت موقت کارگران و دهقانان» بنامد. دادن نام جغرافیایی به این دولت یا قائل‌شدن حدود قلمرو حکومتی برای آن مشکل به نظر می‌رسید، زیرا که در ایــن مرحله هیچ‌کس نمی‌توانست بگوید کــدام‌یك از ملل امپراتوری پیشین تزار به زیر فرمان این دولت خواهد آمد؛ و در هر حال، اگر رژیم می‌خواست باقی بماند، هر نوع واحدی که تشکیل‌می‌دادند ناگزیر فوراً در یك جمهوری‌اروپایی‌یا جهانی، یا فدراسیونی‌از جماهیر، مستهلك می‌شد. اما این تنها به دلیل ضرورت یا مصلحت نبود. انقلاب تقسیم‌بندی قدیم ملیت‌ها را منسوخ کرده و تقسیم‌بندی طبقات را به‌جای آن نشانده بود. اکنون نشانهٔ وفاداری کارگربودن یا دهقان‌بودن بود، نه

25. *Protokoly Zasedanii VTsIK 2 Sozyva* (1918), p. 154.

26. Quoted in Bunyan and Fisher, *The Bolshevik Revolution, 1917-1918* (Stanford, 1934), p. 43.

روس بودن.

این برداشت پی‌آمدهای عملی هم داشت. فرمان ۲۰ آوریل ۱۷۹۲ مجلس ملی فرانسه ملت فرانسه را ملزم می‌کند که «همهٔ خارجیانی را که غرض دشمنان آن [ملت فرانسه] را محکوم کنند و خود را بـه زیر پرچم آن قرار دهند و سعی خود را به دفاع از آزادی اختصاص دهند، از پیش [به نزد خود] بپذیرد». کمون پاریس غالباً در اعلامیه‌هایش خود را «جمهوری جهانی» می‌نامید؛ و پس از انتخابات کمون مقرر شد که «نظر به آن که پرچم کمون پرچم جمهوری جهانـی است»، انتخاب خارجیان معتبر باشد.۲۷ به پیروی از این سوابق، به همهٔ اسیران جنگی که حاضر بودند وفاداری ایدئولوژیك خود را نسبت بـه رژیم شوروی اعلام کنند حق شهروندی جمهوری شوروی تفویض شد؛ و قانون اساسی «ج ش ف س ر» حقوق شهروندی را «بدون هیچ تشریفات نامساعدی» به «خارجیانی که در قلمرو جمهوری روسیه مشغول کارند» اعطا کرد، «مشروط بر این که متعلق به طبقهٔ کارگران یا دهقانان باشند و کارگر اجیری در استخدام نداشته باشند».۲۸ ارتش سرخ در اصل نطفهٔ خود یك ارتش منحصراً ملی نبود. در همان زمان تأسیس این ارتش، نامه‌ای به امضای سه نفر امریکایی در «پراودا»ی ۲۴ فوریهٔ ۱۹۱۸ چاپ شد که افراد را به نام‌نویسی در «گروهان بین‌الملل ارتش سرخ» دعوت می‌کرد، و قید شده بود که زبان این گروهان انگلیسی است؛ خود این نامه را گویا به پنج زبان منتشر کرده بودند.۲۹ از طرف دیگر، پذیرش فوری خارجیان در صفوف انقلاب به این معنی بود که بلشویك‌ها نیز می‌توانستند خود را شهروند جهان تصور کنند. رادك، که خود نمونهٔ انقلابی بین‌المللی بدون منزلت ملی معین بود، در این زمان در یك نشریهٔ مخفی آلمانی می‌نویسد که «ما دیگر مسکوی یا شهروندان ساودپیا نیستیم، بلکه گارد پیشتاز

---

27. P. Vesinier, *History of the Commune of Paris* (Engl, transl., 1872), p. 178.

۲۸. بنابر گفتهٔ گورویچ این ماده در آخرین لحظه برحسب دستور کمیتهٔ مرکزی حزب اضافه شد

(According to G. S. Gurvich, *Istoriya Sovetskoi Konstitutsii* (1923), p. 91).

29. A. Rhys Williams, *Through the Russian Revolution* (1923), pp. 185-7.

انقلاب جهانی هستیم».[۳۰] پطروگراد کمتر به پایتخت یك حکومت ملی شباهت داشت، بلکه ستاد مرکزی پرولتاریای انقلابی بود.

همین روحیه نوعی برداشت تحقیرآمیز از مفاهیم و روش‌های عادی سیاست خارجی ایجاد کرده بود. تروتسکی که تازه به مقام کمیسر خلق در امور خارجه منصوب شده بود، روش خود را «انترناسیونالیسم فعال» می‌نامد و وظایفش را در زندگینامهٔ خود چنین توصیف می‌کند:

> من چند اعلامیهٔ انقلابی خطاب به خلق‌های جهان صادر می‌کنم و بعد دکانم را تخته می‌کنم.[۳۱]

این یك شوخی توخالی هم نبود. ظاهراً تروتسکی در زمان تصدی مقام کمیساریای خلق در امور خارجه فقط یك بار به وزارت خارجهٔ پیشین رفته است ــ همان روزی که آن عده از کارکنان وزارتخانه را که مایل بودند در جایی گردآورد و «در دو سه کلام» به آن‌ها گفت که هرکس حاضر باشد صادقانه برای رژیم جدید کار کند، می‌تواند سر کار خود بماند. اما در واقع کاری نبود که کسی انجام دهد، به‌جز انتشار پیمان‌های سری و فروش محتویات محموله‌های دیپلماتیك که پر از هدایایی بود که برای کارکنان وزارت خارجه از خارج وارد می‌شد. این کارها را به ناوی نیمه‌باسوادی به نام مارکین و دانشجوی نیمه‌مستی به نام پولیوانوف، که وابستگی‌های سیاسی‌اش‌هم مشکوك‌بود، واگذار کردند

---

30. Quoted in E. Drahn and S. Leonhard, *Unterirdische Literatur in Revolutionären Deutschland* (1919), p. 150.

31. L. D. Trotsky, *Moya Zhizn'* (Berlin, 1930), ii, 64;

پستکوفسکی در تأیید این نکته از قول تروتسکی چنین نقل می‌کند: «من مقام کمیسر امور خارجه را فقط به این دلیل پذیرفته‌ام که می‌خواستم برای کارهای حزبی فراغت بیشتری داشته باشم. کار من کار کوچکی است: منتشرکردن اسناد سری و تخته‌کردن دکان» (*Proletarskaya Revolyutsiya*, No. 10, 1922, p. 99) . ماکس ایستمن می‌گوید که تروتسکی «به‌این‌دلیل به‌کمیساریای امور خارجه منسوب شد که این مقام بنا به عقیدهٔ عام دومین مقام هر دولتی است، و در آن لحظهٔ خاص در انقلاب جهانی این مقام مستلزم دلاوری و توانایی نقشه‌کشی فراوان بود» (Max Eastman, *Since Lenin Died* (1925), p. 16) ولی این‌گفته بی‌پایه است.

و یك حزبی مطمئن به نام زالکیند را هم به‌عنوان همه‌کاره بالای سرشان گـذاشتند.۳۲ آن مقـدار مکاتبهٔ دیپلماتیك کـه جریان داشت ـ مانند یادداشت‌های مربوط به رفت و آمد پیك‌ها یا مربوط‌به مبادلهٔ بلشویك‌های گرفتار در خارج (که چیچرین در لندن برجسته‌ترین آن‌ها بود) با خارجیان مقیم قلمـرو روسیه ـ به دست خود تروتسکـی در اسمولنی، در ضمن کارهای مهم‌تر، انجام می‌گرفت. ساونارکوم در یکی از پیام‌های رادیویی خود در این ایام می‌گوید: «انقلاب پیروز ما نیازی به شناسایی از طرف نمایندگان حرفه‌ای دیپلماسی سرمایه‌داری ندارد»۳۳؛ تروتسکی هم کمی بعد در مصاحبه‌ای اضافه می‌کند که مقامات دولت شوروی «بـه این امر جزئی مراسم دیپلماتیك مطلقاً اعتنایی نمی‌کنند»، و به نظر آن‌ها «ارتباط دیپلماتیك تنها با دولت‌ها لازم نیست، بلکه با احزاب سوسیالیست‌انقلابی که می‌کوشند دولت‌های موجود را سرنگون کنند» نیز لازم است.۳۴ یکی از اسناد معدود دورهٔ تصدی تروتسکی در کمیساریای خلق در امور خارجه فرمانی است که در «پـراودا»ی ۲۷ نوامبر/۱۰ دسامبر ۱۹۱۷ منتشر شده است، دائر بر عزل غالب دیپلمات‌های برجستهٔ روسیه در خارج «به دلیل پاسخ‌ندادن به تلگراف‌ها و پیام‌های رادیویی».۳۵

تحقیر روش‌های دیرین سیاست خارجی و نوعی انترناسیونالیسم ذاتی از نتایج منطقی برداشتی بود که در آن ایام نسبت به آیندهٔ رژیم عمومیت داشت. تروتسکی در فردای روز انقلاب این برداشت را با تأکید تمام بیان کرده بود:

> اگر خلق‌های اروپا قیام نکنند و امپریالیسم را درهم‌نکوبند، ما درهم کوبیده خواهیم شد. یا انقلاب روسیه گردباد مبارزه را در غرب به‌راه می‌اندازد، یا این که سرمایـه‌داران همه کشورها مبارزهٔ ما را خفه می‌کنند.۳۶

از آن‌جا که انقلاب اروپا یا جهان شرط بناگذاشتن سوسیالیسم در روسیه،

---

32. Trotsky, Sochineniya, iii, ii, 97-9.
33. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 92.
34. *Izvestiya*, 16 December 1917.
35. Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 123.
36. *Vtoroi Vserossiiskii S"ezd Sovetov* (1928), pp. 86-7.

و حتی شرط بقای رژیم شناخته‌شده بود، پس هدف اساسی سیاست‌خارجی هم بایستی به‌راه‌انداختن و پیش بردن این انقلاب باشد. روش‌های دنبال‌کردن این هدف ساده و سرراست بود. یکی از نخستین فرمان‌های ساونارکوم فرمانی بود که در «پراودا»ی ۲۶/۱۳ دسامبر ۱۹۱۷ با امضای **لنین به عنوان رئیس** ساونارکوم و تروتسکی به‌عنوان کمیسر خلق در امور خارجه منتشر شد، دائر بر این که «دو میلیون روبل برای نیازهای جنبش انقلابی در اختیار نمایندگان کمیساریای خلق در امور خارجه در خارج از کشور قرار می‌گیرد».[۳۷] در ظرف چند هفته پس از انقلاب، در کمیساریای خلق در امور خارجه (نارکومیندل) «بخش‌تبلیغات بین‌المللی» به‌ریاست رادك تشکیل شد، که وظیفهٔ اصلی آن عبارت بود از انتشار یك روزنامهٔ آلمانی به نام «دی‌فاکل» («مشعل»)، برای توزیع کردن میان اسیران جنگی آلمانی و اتریشی و سربازان آلمانی در جبههٔ شرقی.[۳۸] در ۱۹ دسامبر/ ۱ ژانویهٔ ۱۹۱۸ دفتر این‌روزنامه از نارکومیندل به کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری منتقل شد و نام «دی‌فاکل» نیز به «در فولکر فریده» («صلح مردمی») تغییر یافت؛ در صفحهٔ اول این روزنامه نوشته شده بود که «به سردبیری کارل رادك برای توزیع رایگان در میان برادران آلمانی ما هر روز منتشر می‌شود». شاید عجیب‌ترین نکته در مورد این روزنامه‌ها این باشد که مطالب آن‌ها خطاب به روشنفکران است، یعنی فرض نویسندگان بر این است که خوانندگان آشنایی مختصری با مبانی معتقدات‌مارکسیستی دارند. نشریه‌های‌مشابهی به زبان‌های مجاری، رومانیایی، صربی، چکی، و ترکی درآمد.[۳۹]

---

37. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 8, art. 112;
چاپ‌شدن آن در مجموعهٔ آثار تروتسکی نشان می‌دهد که این‌فرمان به‌قلم‌تروتسکی نوشته شده است. (Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 151)

۳۸. بنابر یك گزارش در این بخش اسیران جنگی آلمان و اتریش‌ـمجارستان به کار گماشته شدند (*Vos'moi S"ezd RKP(B)* (1933), pp.434-5).

۳۹. جان رید در کتاب‌خود (John Reed, *The Liberator* (N.Y.), January 1919, pp. 17-23) صفحهٔ اول این نشریات را گراوور کرده است:
Die Fackel and *Der Völkerfriede*; *Revolyutsiya 1917 goda, vi* (ed I. N. Lyubimov, 1930), 256.
سیزده‌شماره از *Der Völkerfriede* تا ۲۳/۱۰ ژانویهٔ ۱۹۱۸ منتشر شد (آخرین شماره در پروندهٔ موزهٔ بریتانیا است)؛ عمر این نشریه با پیمان برست‌لیتوفسك به پایان رسید.

نمایندگانی به اردوگاه‌های اسیران جنگی سراسر روسیه فرستاده شدند؛ و ۱۰،۰۰۰ اسیر آلمانی و اتریشی برای کار انقلابی در میان هموطنان خود تعلیمات دیدند. توفیق سریع این کـار را تروتسکی در سخنرانی ۲۲/۹ دسامبر ۱۹۱۷ خود اعلام کرد و گفت که اسیران انقلابی اتریش-مجارستان پیشنهاد کرده‌اند که در صورت تجدید مخاصمات حاضرند برضد امپریـالیسم آلمان بجنگند.[۴۰] دو هفته بعـد، «پـراودا» یك «پیام بـه پرولتاریای پادشاهی اتریش-مجارستان و امپراتوری آلمان» با امضای «سازمان سوسیال‌دموکرات اسیران جنگی‌در روسیه» منتشر کرد.[۴۱]

فشار اصلی تبلیغات انقلابی متوجه کشورهـای دشمن بود، اما کشورهای غربی هم به‌زودی مورد توجه قرار گرفتند. چیچرین، که تازه از زندان انگلستان آزاد شده بود، در سومین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه، ژانویهٔ ۱۹۱۸، گفت که «کار امپریالیسم انگلیس به ورشکستگی نزدیك است»، و «در آیندهٔ خیلی نزدیك آتش انقلاب مردم انگلستان را هم خواهد گرفت»، و «این انقلاب، انقلاب سوسیالیستی خواهد بود».[۴۲] نخستین انتصابات دیپلماتیك رژیم این‌ها بودند: وروفسکی در استکهلم، کارپینسکی در ژنو، و لیتوینوف در لندن.[۴۳] فعالیت اجتماعی لیتوینوف بیشتر روی همان خط «دموکراتیك» اعلامیهٔ صلح حرکت می‌کـرد. در ژانویهٔ ۱۹۱۸ او پیامی خطاب «به کارگران بریتانیای کبیر» منتشر کرد، در پشتیبانی از تقاضای صلح فوری، عادلانه، دموکراتیك، بر پایهٔ اصل عدم الحاق و عدم غرامت»، که «به معنای برافتادگی میلیتاریسم در همهٔ کشورها» خواهد بود.[۴۴] این پیام در محافل چپ تأثیر مساعدی داشت؛ و هنگامی که لیتوینوف در ۲۲ ژانویهٔ ۱۹۱۸ در کنفرانس حزب کارگر در ناتینگهام سخنرانی کرد و توضیح داد که کارگران روسیه «برای اجرای صادقانهٔ اصول دموکراسی در جنگ نابرابری با امپریالیست‌ها در سراسر

---

40. Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 150-1.

41. *Pravda*, 22 December 1917/4 January 1918.

42. *Tretii Vserossiiskii S"ezd Sovetov* (1918), p. 9;

پتروف، عضو حزب سوسیالیست بریتانیا، که با چیچرین از زندان آزاد شده بود، پس از چیچرین با عبارات احتیاط‌آمیزتر و کلی‌تری سخن گفت.

43. Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 133, 152-3.

44. *The Call*, 10 January, 1918.

جهان درگیر هستند»، سخنان‌او با کف‌زدن‌حضار تأیید شد.۴۵ اما تحریکات انقلابی مستقیم‌تر نیز بیرون از دایرهٔ وظایف لیتوینوف نبود. در زمانی که رادك در رأس «بخش آلمانی» قرار گرفت، بخش دیگری نیز برای تبلیغات انقلابی بین‌المللی در نارکومیندل به وجود آمده بود ــ به‌ریاست یك شهروند امریکایی دارای اصل روسی، به نام بوریس راینشتاین. راینشتاین به‌زودی مقدار زیادی ادبیات (نوشته‌های چاپی) انقلابی به‌زبان انگلیسی فراهم کرد؛ و چون دولت انگلستان برای تأمین مصونیت مکاتبات دیپلماتیك خود با پطروگراد ناچار بود که مصونیت مکاتبات لیتوینوف را هم رعایت کند، این ادبیات به‌زودی از طریق محموله‌های دیپلماتیك به سواحل‌بریتانیا هم رسید.۴۶ دولت‌انگلیس از دست لیتوینوف و بلشویك‌ها سخت برآشفت، اما هیچ اقدامی نکرد.

فرمان صلح نتوانست واکنشی در متفقین غربی پدید بیاورد، و نیاز مبرم به پایان‌دادن جنگ با آلمان به رغم این واقعیت، رهبران شوروی را چنان زیر فشار گذاشت که برای نخستین‌بار مفهوم سیاست خارجی معطوف به تأمین منافع ملی و برآوردن نیازهای ملی را پذیرفتند. از این لحظه به بعد، نوعی دوگانگی در سیاست خارجی شوروی پدیدار می‌شود: همیشه از لحاظ نظری طرح این پرسش امکان دارد که در هر

---

۴۵. این نطق در سوابق کنفرانس ثبت شده است، ولی خلاصه‌ای از آن در این نشریه نیز آمده است: *Labour Leader*, 24 January 1918 ؛ آخرین کلمات آن چنین است: «صلح خود را تسریع کنید.»

46. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 9-10 (187-8), 1929, p. 189.

دولت بریتانیا رسیدن این اوراق را در ژانویهٔ ۱۹۱۸ به دولت امریکا اطلاع داد (*Foreign Relations of the United States, 1918: Russia*, i (1931), 723);

از طرف دیگر لیتوینوف بعدها مدعی شد که «هرچه به دست او [در انگلستان] پخش شده در انگلستان چاپ شده بود»، و اضافه کرد که «وزارت خارجه[ی انگلستان] که همهٔ اوراق او را ضبط کرده است می‌تواند این نکته را تأیید کند» (*Foreign Relations of the United States, 1919: Russia* (1937), p. 16).

یك روزنامه‌نگار انگلیسی در ۱۹۱۹ راینشتاین‌را چنین توصیف می‌کند: «رئیس ادارهٔ کاملا بی‌فایده‌ای که خروارها اوراق تبلیغاتی به انگلیسی چاپ می‌کند که یکی از آن‌ها هم به این سواحل نمی‌رسد»

(A. Ransome, *6 Weeks in Russia in 1919* (1919), p. 24).

قضیهٔ سیاسی آیا اولویت باید بـا منافع ملی شوروی باشد یـا منافع بین‌المللی انقلاب جهانی ــ یا، بعد از طی شدن قضیه، آیا اولویت بـا کدام منافع بوده است؛ این پرسش، در گرماگرم مجادلات سیاسی، می‌تواند به‌صورت گزینش میان پیروی از اصول و مصلحت‌بینی روز درآید. اما از آن‌جا که در هر دوره‌ای که اکنون مورد بحث واقع می‌شود، تشخیص یك ناسازگاری اساسی میان این دو نوع منافع کار دشواری است، آن پرسش بیشتر جنبهٔ غیرواقعی پیدا می‌کند، یا به پرسش تاکتیکی تأویل می‌شود. لنین مدت‌ها پیش این احتمال را به نظر آورده بود که انقلاب پرولتاریایی در کشور واحد ــ حتی‌شاید در روسیهٔ‌واپس‌مانده ــ در جهان سرمایه‌داری دچار انزوا بشود[۴۷]، و شاید او بیش از غالب پیروانش آمادگی داشت که موقعیت ناشی از این انزوا را واقع‌بینانه بررسی کند. پس از پیروزی انقلاب، این توهم که سیاست خارجی و دیپلماسی چیزی نیست جز میراث شوم سرمایه‌داری، و این که مرکز دیکتاتوری پرولتاریـا در حکم ستاد فرماندهی جنبش انقلابـی خواهد بود و نـه پایتخت یك دولت مستقر، به‌طور خود به خود و تقریباً ناهشیار رفته رفته برطرف شد. فردای روز انقلاب ساونارکوم مسؤولیت امور عمومی قلمروی را برعهده گرفت که، اگرچه مرزهایش روشن نبود و حتی نام رسمی هم نداشت، در هر حال واحدی بود در جهانی منقسم به کشورهای جداگانه. از دیدگاه بین‌المللی، جمهوری شوروی، به دلیل همین واقعیت و قطع‌نظر از عمل‌عامدانهٔ‌رهبران تازهٔ آن، کشور دیگری شد در میان کشورها. باقی کارها را غریزهٔ صیانت نفس انجام داد. بلشویك‌ها انگیزهٔ درستی داشتند که اقتدار کشور خود را در برابر تجاوز کشورهای دیگـر حفظ و حراست کنند، تـا روزی که رؤیای انقلاب اروپا حقیقت یابد؛ و در محیط آشفتهٔ پاییز ۱۹۱۷ این بدان معنی بود که بلشویك‌ها می‌بایست برای گذراندن این دوران نوعی سیاست خارجی هم داشته باشند. به عبارت دقیق‌تر، می‌بایست به هـر قیمتی شده روسیه را از جنگ بیرون ببرند؛ زیرا دهقانانی که صفوف ارتش را تشکیل می‌دادند فقط از رژیمی پشتیبانی می‌کردند که برای آن‌ها صلح به ارمغان می‌آورد. اما دست‌یافتن به صلح کار آسانی نبود، چنان‌که لنین، برخلاف تروتسکی، از همان آغاز کار متوجه بود؛ و این بدان معنی بود که، تا روز انقلاب جهانی آینده، دولت شوروی بایستی

---

۴۷. نگاه کنید به ص ۶۷۲ زیر.

از کشورهای سرمایه‌داری در حال جنگ مهلتی برای خود بخرد. بدین ترتیب وضعی که بلشویك‌ها دچار آن شده بودند نوعی سیاست خارجی دوگانه، و گاه در تضاد با خود، به آن‌ها تحمیل کرد: تلاش برای تسریع سرنگون‌کردن حکومت‌های سرمایه‌داری، و تلاش برای کنارآمدن با آن‌ها.

به حکم معتقدات انقلابی، دولت شوروی بایستی اساساً بـا همهٔ حکومت‌های سرمایه‌داری به یك اندازه دشمنی ورزد؛ و در آغاز کار فرض بر این بود که این دشمنی یکنواخت تعیین‌کنندهٔ روابط روزانـهٔ دولت شوروی با باقی جهان خواهد بود. به نظر می‌رسید که تجربهٔ نخستین هفته‌های انقلاب این بی‌طرفی را توجیه می‌کند. بایکوت‌شدن رژیم جدید از طرف سفارتخانه‌های متفقین در پطروگراد بدون استثنا بود. نخستین مقام سیاسی متفقین که در این زمان روابط دوستانه‌ای با دولت جدید برقرار کرد و عقیدهٔ خود را دائر بر صداقت سران بلشویك و دوام رژیم آن‌ها اظهار داشت، سروان غریب‌رفتاری بود در میسیون نظامی سفارت فرانسه به نام سادول. رؤسای او دیدارهایی را که از لنین و تروتسکی می‌کرد تحمل می‌کردند، بدون شك برای اطلاعاتی که او می‌توانست به دست بیاورد. اما وقتی کـه سادول در ۳۰/۱۷ نوامبر ۱۹۱۷ اجـازه خواست که تلگرافی با امضای خودش به دوستان سوسیالیستش در وزارت خارجهٔ فرانسه، آلبر توما و لوشور، بفرستد و بگوید که ادامهٔ بایکوت حکومت شوروی کار درستی نیست، با درخواست او موافقت نشد.[۴۸] در آغاز بلشویك‌ها بـه همدردی امریکاییان امید بیشتری داشتند. ریموند رابینز، عضو کمیسیون صلیب سرخ امریکا در پطروگراد، کـه کارش تحت تأثیر نیرو و قدرت مقاومت رژیم جدید قرار گرفت، موفق شد که سه یـا چهار روز پس از تصرف قـدرت قرار مصاحبه‌ای از تروتسکی بگیرد[۴۹]، و از آن پس نه‌تنها تماس با تروتسکی را حفظ کرد، بلکه در محافل رسمی امریکایی نیز طرفدار پابرجای برخورد مساعد با حکومت شوروی بود. نخستین کسی که نظر او را پذیـرفت جودسون، وابستهٔ

48. J. *Sadoul, Notes sur la Révolution Bolchevique* (1919), pp. 125-6.

۴۹. این گفتگو را الکس گومبرگ ترتیب داد. گومبرگ یك امریکایی دارای اصل روسی بود که با تروتسکی در نیویورك آشنا شده‌بود و اکنون وظیفهٔ‌منشیگری و مترجمی رابینز را برعهده داشت. آقای دبلیو. ای. ویلیامز از اوراق منتشرنشدهٔ رابینز و گومبرگ اطلاعاتی در اختیار من قرار داده است؛ این اطلاعات در کتاب ایشان دربارهٔ مناسبات روسیه و امریکا منتشر می‌شود.

نظامی بود. در ۱۸ نوامبر/۱ دسامبر ۱۹۱۷، جودسون پس از نومیدشدن از جلب همکاری دو همکار فرانسوی و انگلیسی خود، با اجازهٔ سفیر امریکا به دیدن تروتسکی رفت و گفتگوی دوستانهٔ مفصلی با او کرد.[۵۰] تروتسکی حاضر شد بپذیرد که روسیه «نوعی تعهد در قبال متفقین خود دارد»؛ و جودسون از او خواست که در صورت آتش‌بس «از جبهه‌های دیگر حراست کندو نگذارد که نیروهای آلمانی که اکنون با ارتش‌روسیه رویارو هستند به آن جبهه‌ها منتقل شوند»، و نیز از آزاد شدن اسیران جنگی آلمانی جلوگیری کند. تروتسکی در پاسخ گفت که «در فکر این شرایط» بوده است، و «به این منظور دستورهای لازم به کمیسیون آتش‌بس داده خواهد شد».[۵۱] تروتسکی همچنین به جودسون اطمینان داد که به متفقین فرصت داده خواهدشد که شرایط پیشنهاد شده را «بررسی» کنند و دربارهٔ آن‌ها «پیشنهادهایی بدهند». اما در این زمان نظر واشنگتن به‌سرعت برضد بلشویک‌ها شکل می‌گرفت.[۵۲] سفیر امریکا فوراً مسؤولیت کارهای جودسون را از سر خود باز کرد و او را سرافکنده به واشنگتن پس فرستاد؛ و وزارت خارجهٔ امریکا اظهاریه‌ای صادر کرد دائر بر این

---

۵۰. این مطلب از اوراق منتشرنشدهٔ ویلیام وورهیز جودسون در کتابخانهٔ نیوبری شیکاگو به واسطهٔ آقای دبلیو. ای. ویلیامز به‌دست آمده است. گزارش‌های کوتاهی از این مصاحبه در این دو مأخذ آمده است:
Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 185; *Foreign Relations of the United States. 1918: Russia*, i (1931), 279.

۵۱. این دستورها اجرا شد. کامنف بعدها توضیح داد که نمایندگان شوروی تقاضای مبادلهٔ اسیران را نکرده بودند، زیرا «این خطر وجود دارد که میلیون‌ها سرباز در اختیار امپریالیسم آلمان بگذاریم»، و اضافه کرد که: «اگر لیبکنخت در آلمان‌حکومت‌می‌کرد، ما اسیران‌را آزادمی‌کردیم» (*Protokoly Zasedanii VTsIK 2 Sozyva* (1918) p. 91)؛ سادول مدعی است که نخستین‌کسی‌است‌که مادهٔ مربوط به انتقال سربازان آلمانی را پیشنهاد کرده است.
(*Notes sur l aRévolution Bolchevique* (1919), p. 120).

۵۲. به‌نظر می‌رسد که لنسینگ، به تحریک مقامات وزارت خارجهٔ امریکا، بیش از هر کس باعث این جریان بوده است؛ نگاه کنید به نامهٔ مورخ ٤ دسامبر ۱۹۱۷ او در *War Memoirs of Robert Lansing* (N.Y., 1935), pp. 339-45 به ویلسون در *Foreign Relations of the United States: The Lansing Papers (1914-1920)*, ii (1940), 343-5.

که «رئیس‌جمهور مایل است که نمایندگان امریکا از هرگونه مراودهٔ مستقیم با حکومت بلشویك خودداری کنند».۵۳

از ناحیهٔ «قدرت‌های‌مرکزی» اقدامات‌غیرمستقیم و غیررضایت‌بخشی برای فتح باب مراوده صورت گرفت. پاروووس همیشه حاضر، که در گذشته از همکاران تروتسکی بود۵۴ ولی اکنون در صف میهن‌پرستان سوسیال‌دموکرات از آلمان پشتیبانی می‌کرد، در ماه‌های نوامبر و دسامبر ۱۹۱۷ چند نفر از اعضای حزب سوسیال‌دموکرات‌آلمان، ازجمله شایدمن، را به وروفسکی، فرستادهٔ دولت‌شوروی در استکهلم، معرفی‌کرد. ریتسلر، رایزن سفارت آلمان در استکهلم، با وروفسکی در تماس بود؛ رادك هم با شایدمن ملاقات کرد.۵۵ اما این مذاکرات پنهانی به‌جایی نرسید. یك فرستادهٔ سری که از طرف بلشویك‌ها به آلمان رفت گویا اصلا نتوانست با مقامات آلمان تماس بگیرد.۵۶ بنابرین به نظر می‌رسید که چشم‌انداز سیاسی مؤید این اعتقاد بلشویك‌ها است که قدرت‌های متخاصم در مخالفت با بلشویسم نوعی اشتراك منافع اساسی با هم دارند که از هرگونه‌تعارض‌و تضاد زودگذر ریشه‌دارتر است. در زمستان ۱۸ـ۱۹۱۷، لنین و تروتسکی هر دو سخت معتقد بودند که آلمان و بریتانیای کبیر، که هرکدام به‌جای خود به مقدور نبودن پیروزی در جنگ پی برده‌اند، احتمالا به توافقی خواهند رسید که به نفع آن‌ها و به ضرر روسیه تمام خواهد شد.۵۷ بر پایهٔ این فرضیه، مقابلهٔ رژیم شوروی با دولت‌های

---

53. *Foreign Relations of the United States, 1918: Russia, i* (1931), 289.

۵۴. نگاه کنید به جلد اول، ص ۸۸ ، پانویس۵۱؛ نام واقعی او هلپهند، یا به‌تلفظ روسی گلفند، بود.

55. P. Scheidemann, *Memoirs of a Social-Democrat* (Engl. transl., 1929), ii, 431-3. 435, 442-3.

۵۶. شرح آشفته‌ای از این اقدام در کتاب فیلیپ پرایس آمده است، که باید از طرف مقامات شوروی به او داده شده باشد
(M. Philips Price, *My Reminiscences of the Russian Revolution* (1921), pp. 176-7).

۵۷. نظر لنین در کتاب سادول ثبت شده است J. Sadoul, *Notes sur la Révolution Bolchevique* (1919) p. 191 . تروتسکی در سومین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه گفت «ما عمیقاً عقیده داریم» که سیاست آلمان در ←

سرمایه‌داری، مطلق و غیرقابل‌درجه‌بندی بود. تروتسکی همچنان این اتهام را که دولت شوروی به آلمان بیش از متفقین غربی تمایل دارد،

→

برست‌لیتوفسك «مورد تأیید مخفیانهٔ لندن است»، و ادامه داد که: «امپریالیسم انگلستان البته متوجه است که در وضعی نیست که آلمان را شکست بدهد، و به خرج روسیه است که به امپریالیسم آلمان جبران خسارتی پیشنهاد می‌کنند تا در مذاکرات‌خود با حریفان انگلیسی و فرانسوی‌اش نرم‌تر باشد.... ویلسون، کوهلمن، لویدجورج، و کلمانسو همه یك هدف دارند» (*Tretii Vserossiiskii S"ezd Sovetov* (1918), pp. 54-5). این اعتقاد که آلمان و متفقین به زیان روسیه با هم کنار خواهند آمد شاید ملهم از این برهان «پیشینی» بوده است که قدرت‌های سرمایه‌داری پس از رو به رو شدن با انقلاب پرولتاریایی طبعاً باید در چنین راهی گام بردارند. اما پاره‌ای واقعیات کمابیش مشهود آن ایام نیز این برداشت را قویاً تأیید می‌کردند، اگرچه پس از تغییر مسیر رویدادها آن واقعیات فراموش شدند. در زمستان ۱۸ـ۱۹۱۷ وضع داخلی آلمان رو به وخامت نهاد؛ تلفات نظامی فرانسه و تلفات دریایی بریتانیا محافل مطلع هر دو کشور را تکان داد؛ پشتیبانی امریکا، که کمیت و کیفیت آن معلوم نبود، پیش از ژوئیهٔ ۱۹۱۸به دست نمی‌آمد. رهبران همهٔ کشورهای اروپا رفته رفته به فکر صلح از راه سازش افتادند. در این ضمن، پس از تابستان ۱۹۱۶ روز به روز روشن‌تر می‌شد که روسیه متفق مؤثری نخواهد بود؛ و انقلاب اکتبر و پیمان برست‌لیتوفسك تیر خلاص را به جبههٔ شرقی زد. کوهلمن، که در اوت ۱۹۱۷ به وزارت امور خارجهٔ آلمان منصوب شده بود، در ماه بعد با وساطت مقامات بلژیکی با بریان (که در آن موقع هنوز رئیس دولت فرانسه نبود) تماس گرفت؛ و بریان شخصاً با شرایطی که نظر فرانسه را در غرب تأمین کند موافق بود. وزارت خارجهٔ بریتانیا در این ایام از دیدار ادعایی «بانکداران» متفقین در سویس برای صلح با آلمان به زیان روسیه اظهار بی‌اطلاعی می‌کرد («تایمز» ۱۵ ستامبر ۱۹۱۷). ویکمن استید، سردبیر اخبار خارجی «تایمز»، که از تماس آلمان با بریان باخبر بود و در جریان بسیاری از عقاید سیاسی اروپا نیز قرار داشت، در یك نامهٔ خصوصی مورخ ۲۸ اکتبر ۱۹۱۷ چنین می‌نویسد: «جدی‌ترین خطر این است که در فرانسه و این‌جا سیاستمداران ممکن است دندان خود را بیش از اندازه در آلزاس‌لورن و بلژیك فرو کنند. کوهلمن نیز همین را می‌خواهد، زیرا که او در سیاست آلمان «شرقی» محسوب می‌شود، و حاضر است مقدار زیادی از غرب را بدهد تا در ازای آن دستش در مورد روسیه‌وشرق‌آزادباشد» (*The History of The Times*, iv (1952), i, 335). شرحی از این مذاکرات، که به‌علت سرسختی آلمان‌ها بر سر آلزاس‌لورن قطع‌شد، در کتاب لویدجورج آمده است (D. Lloyd George, *War Memoirs*, iv (1934), 2081-107). در ۲۹ نوامبر ۱۹۱۷، هنگامی که سه هفته از عمر انقلاب‌بلشویکی

←

به‌شدت رد می‌کرد.۵۸ در آن ایام قابل تصور نبود که رژیم جدید بخواهد نزد یکی از دولت‌های سرمایه‌داری، یـا گروهی از آن‌ها به‌رغم دولت

→

می‌گذشت، نامهٔ معروف لندزداون در طرفداری صلح بر پایهٔ سازش در روزنامهٔ «دیلی تلگراف» منتشر شد. این نامه، هرچند در «تایمز» و «مورنینگ‌پست» مورد انتقاد قرار گرفت، طرفدار فراوان پیدا کرد. در ۲۸ دسامبر ۱۹۱۷، لویدجورج به سی. پی. اسکات، سردبیر «منچستر گاردیـن» اطلاع داد کـه «در حال بسیار صلح‌طلبانه‌ای» به‌سر می‌برد، و «در کابینهٔ جنگی مقدار زیادی احساس صلحجویی وجود دارد»؛ لویدجورج به اسکات چنین وانمود کرد که «مایل به این نقشه است که در مقابل امتیازگرفتن از آلمان در غرب، در شرق خسارات آن کشور را جبران کند».

(J. L. Hammond, *C.P. Scott of the Manchester Guardian* (1934), pp. 219-20, 232).

در ۵ ژانویهٔ ۱۹۱۸ لویدجورج هدف‌های جنگ را در کنگرهٔ اتحادیه‌های کارگری بیان کرد، و در عبارات کمابیش سربسته‌ای پس از اشاره به «مذاکرات جداگانه[ی بلشویك‌ها] با دشمن مشترك» چنین نتیجه گرفت که «روسیه را فقط مردم خود آن کشور می‌توانند نجات دهند». سه روز بعد «چهارده اصل» ویلسون اعلام شد و تا چندی تمام توجه جهانیان معطوف به آن بود. اما در اوایل آوریل ۱۹۱۸، پس از تعرض ماه مارس آلمان، مذاکراتی میان میلنر، هالدین، لویدجورج، و آقا و خانم وب گزارش شده است که موضوع آن «صلح با آلمان از طریق مذاکره و به‌زیان روسیه» بوده است. (*The History of the Times*, iv (1952), i, 360)؛ این‌خبر از ناحیهٔ کلیفوردشارب داده شده و او آن را از وب و همسرش به‌دست‌آورده‌است، و اضافه می‌کند که آن‌ها خبر را به هویزمن، سوسیالیست بلژیکی، داده بودند، ولی او گفته بوده است که این موضوع «باعث افتضاح است، حتی برای شایدمن». تغییر وضع در جبههٔ غرب در تابستان ۱۹۱۸ سرانجام این نقشه‌ها را نقش بر آب کرد. ولی مسلم است که رهبران شوروی از پاره‌ای از آن‌ها خبر داشتند و پاره‌ای دیگر را هم حدس می‌زدند. همسر لیتوینوف، فرستادهٔ شوروی در لندن آن ایام، برادرزادهٔ سیدنی‌لو بود، که در امور اجتماعی فعالیت می‌کرد و با میلنر تماس نزدیك داشت، و میلنر در کابینهٔ جنگی فعال‌ترین طرفدار صلح از طریق سازش بود: لو حتی در مارس ۱۹۱۷ و در ۱۲ نوامبر ۱۹۱۷ نظریات میلنر را ثبت می‌کند و گفتگوی بسیار بدبینانه‌ای را گزارش می‌دهد که در آن میلنر پیش‌بینی می‌کند که آلمان خواهـان «دست آزاد در لهستان و روسیه» و نیز «بـازگشت مستعمرات افـریقـایـی‌اش» خـواهـد شـد (D. Chapman-Houston, *The Lost Historian* (1936), pp. 268-9, 278). اما ایـن دلیل بر آن نمی‌شود که خبر از این مجرا به پطروگراد رسیده است.

۵۸. بدین ترتیب، وقتی که آلمان‌ها در یك ورقهٔ تبلیغاتی که برای سربازان روسی

←

سرمایه‌داری دیگری، جایی برای خود دست و پا کند. اعلامیهٔ صلح، مانند غالب اظهارات نخستین روزهای دولت شوروی، خطاب به تمام جهانیان بود ــ خطاب به «همهٔ خلق‌های در حال جنگ و حکومت‌های آن‌ها».

اما اعلامیهٔ صلح را همه‌جا ناشنیده گرفتند؛ و چون ارتش روسیه روز به روز از هم می‌پاشید، باید برای روشن‌کردن وضع جبهه کاری صورت می‌گرفت. روز ۲۱/۸ نوامبر ۱۹۱۷، ساونارکوم به دوخونین، فرمانده کل قوا در جبهه، دستور داد که پیشنهاد مذاکرات فوری آتش‌بس به دشمن بدهد.[۵۹] اما برای حفظ موازنه، یادداشتی هم از طرف تروتسکی برای سفرای دول متفق در پطروگراد فرستاده شد که توجه آن‌ها را رسماً به اعلامیهٔ صلح جلب می‌کرد و از آن‌ها می‌خواست که «سند مذکور را به عنوان پیشنهاد رسمی آتش‌بس فوری در همهٔ جبهه‌ها و شروع فوری مذاکرات صلح در نظر بگیرند».[۶۰] سرپیچی دوخونین از اجرای دستور ساونارکوم منجر به عزل فوری او شد. کریلنکو، کمیسر خلق در امور جنگ، به فرماندهی کل قوا منصوب شد، و اعلامیه‌ای با امضای لنین و کریلنکو خطاب به همهٔ کمیته‌های سربازان و ناویان صادر شد، که به آنها دستور می‌داد که «ژنرال‌های ضدانقلابی» را زیر نظر بگیرند و خودشان برای شروع مذاکرات آتش‌بس نماینده انتخاب کنند.[۶۱] اما، چنان که جای شگفتی هم نبود، این دستور اجرا نشد، تا آن که خود کریلنکو به جبهه رفت و یك هیأت نمایندگی برای درخواست مذاکرات آتش‌بس به آن‌سوی خط آلمان‌ها فرستاد. روز بعد، یعنی ۲۷/۱۴ نوامبر ۱۹۱۷، سرفرماندهی آلمان موافقت کرد که مذاکرات آتش‌بس روز ۱۹

→

تهیه شده بود امپریالیسم بریتانیا را با امپریالیسم تزار مقایسه کردند، تروتسکی در مقاله‌ای با عنوان «نصف حقیقت» چنین پاسخ داد که این مقایسه عادلانه است، اما «امپریالیسم آلمان هم ذره‌ای با آن‌ها تفاوت ندارد»؛ و هنگامی که پیمان‌های سری روسیه با متفقین منتشر شد، تروتسکی با دقت تذکر داد که هرگاه پرولتاریای آلمان انقلاب کند در بایگانی آلمان نیز از این‌گونه اسناد رسواکننده فراوان پیدا خواهد کرد. (Trotsky, *Sochineniya, iii, ii,* 148-9, 164-5).

59. Bunyan and Fisher, *The Bolshevik Revolution, 1917-1918* (Stanford, 1934), p. 233.

60. Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 157.

61. Bunyan and Fisher, *The Bolshevik Revolution, 1917-1918* (Stanford, 1934), p. 236.

نوامبر/۲ دسامبر آغاز شود.[۶۲] تروتسکی فوراً به سفرای دول متفق در پطروگراد خبر داد و از دول متفق دعوت کرد کـه در مذاکرات حضور یابند.[۶۳] نظیر همین خبر خطاب به «خلق‌های کشورهای در حال جنگ» نیز از رادیو پخش شد، و در پایان آن اولتیماتوم روشنی داده شد:

> ما مذاکرات صلح را در ۱۸ نوامبر آغاز می‌کنیم. اگر ملل متفق نمایندگان خود را نفرستند، ما به‌تنهایی مذاکـرات صلح را با آلمان‌هـا انجام خواهیم داد. مـا خواهان صلح عمومی هستیم، اما اگر بورژواهای کشورهای متفق ما را ناچـار کنند کـه پیمان صلح جـداگانـه‌ای ببندیم، تمام مسؤولیت بر عهدهٔ آن‌ها خواهد بود.[۶۴]

در عین حـال، تروتسکی در سخنرانی خود در شورای پطروگـراد توضیح داد که نمایندگان تام‌الاختیار شوروی، کار پیمان صلح را چگونه در نظر می‌گیرند:

> وقتی که با آن‌ها پشت یك‌میز نشستیم سؤالات‌صریحی مطرح می‌کنیم که جای هیچ‌گونه طفره‌رفتن نخواهد داشت، و تمام جریان مذاکرات، هر کلمه‌ای که بر زبان آن‌ها یا ما جاری شود، ثبت خواهد شد و از طریق تلگراف رادیویی به سمع همهٔ خلق‌ها خواهد رسید، و آن‌ها داوران مذاکرات‌ما خواهند بود. حکومت‌های آلمان و اتریش، تحت تأثیر نفوذ توده‌ها، موافقت‌کرده‌اند که روی کرسی اتهام بنشینند. رفقا، مطمئن باشید که دادستان، یعنی هیأت نمایندگی روسیه، نیز در جای خود قرار می‌گیرد و به موقع خود دادخواست را بـه صورت نطق رعدآسایی دربارهٔ دیپلماسی همهٔ امپریالیست‌ها مطرح خواهد کرد.[۶۵]

---

62. ibid., pp. 255-8.
63. Trotsky, *Sochineniya,* iii, ii, 175-6.
64. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika,* ii (1926), 92-4.
65. Trotsky, *Sochineniya,* iii, ii, 178.

خبرنگار روزنامهٔ «تایمز»، که در روز آغاز مذاکرات آتش‌بس در برست‌لیتوفسك با تروتسکی در پطروگراد مصاحبه کرد، گزارش داد که رفتار او «حاکی از این توهم است که به‌زودی چنان امواجی از صلح‌طلبی به‌طور ناگهانی و همزمان برمی‌خیزد که همهٔ تاج و تخت‌ها و حکومت‌ها ناچارند به آن تسلیم شوند».[۶۶]

در چنین محیطی بود که هیأت نمایندگی مذاکـرات آتش‌بس دولت شوروی، به رهبری یوفه، کامنف و سوکولنیکوف، و متشکل از کارشناسان نظامی به اضافهٔ یك کارگر و یك دهقان، در برست‌لیتوفسك با هیأت نمایندگی باهیبت-آلمان به ریاست ژنـرال هوفمن روبه‌رو شد.[۶۷] یوفه فوراً از همهٔ کشورهای متخاصم دیگر تقاضا کرد که نمایندگان خود را بفرستند. هوفمن در پاسخ گفت که او، یعنی هوفمن، اختیار ندارد که با کسی جز روس‌ها مذاکـره کند، و آن هم فقط دربـارهٔ مسائل نظامی. موقعیت برای نمایندگان شوروی بسیار ناراحت‌کننده بود. آن‌ها نه‌تنها ناچار شدند با یك گروه از حکومت‌های سرمایه‌داری (اتریش-مجارستان، بلغارستان، و عثمانی که به زودی وارد مذاکرات برست‌لیتوفسك شدند) جداگانه مذاکره کنند، بلکه با موضوعی که یك مسألهٔ حساس اصولی هم به نظر می‌رسید روبه‌رو شدند ــ و آن این بود که آیا بایستی صلح را با تبلیغات انقلابی و متلاشی‌کردن جبههٔ آلمان و تسریع انقلاب پرولتاریای آلمان به‌دست آورند، یا با مذاکرات ظاهراً دوستانه بـا دولت آلمان؟ طفره‌رفتن از این گزینش دشوار و ترکیب‌کردن هر دو روش، از همان روز وظیفهٔ اساسی سیاست شوروی را تشکیل می‌داد. اما اوضاع به آن بدی که بیم آن می‌رفت نگذشت. نمایندگان شوروی به خواست‌های نظامی، که بیش از هر چیز مورد نظر ستاد کل ارتش آلمان بود، توجه عمیقی

---

66. The times, 7 December 1917.

۶۷. شرح کامل و نسبتاً بی‌طرفانه‌ای از آتش‌بس و مذاکرات صلح از نـاحیهٔ آلمانی‌ها در این مأخذ آمده است:

Die Aufzeichnungen des Generalmajors Max Hoffmann (1929), ii, 1917-218

(این مأخذ کتاب Max Hoffmann, *Der Kreig der Versäumten Gelegenheiten* را هم که اصلا در ۱۹۲۳ منتشر شده بود دربر دارد). خاطرات یکی از کارشناسان شوروی به نام فوکه که در مأخذ زیر آمده است حاوی جزئیات جالب فراوانی‌است:

Arkhiv Russkoi Revolyutsii (Berlin), xx (1930), 5-207.

نداشتند؛ مطالب شوروی، دربارهٔ ترویج برادری میان سربازان دو طرف و عدم انتقال واحدهای آلمانی به جبههٔ غرب، به نظر نظامیان آلمانی کودکانه و غیرقابل‌فهم‌می‌آمد، هرچند آن‌ها را چندان‌زیان‌آور نمی‌دیدند. یوفه موفق شد که مذاکرات را به مدت یك هفته، با شرط قطع مخاصمات، تعطیل کند تا به مشاوره با مقامات پطروگراد بپردازد.

جریان مذاکرات را کامنف بـه کمیتهٔ مرکزی اجرائـی سراسری گزارش داد، و یك بار دیگر کوشید اتهام جستجوی صلح جداگانه را از گردن دولت شوروی بردارد. کامنف هدف سیاست دولت را چنین تعریف کرد:

> دامنهٔ امتیازاتی که آلمان برای صلح جداگانه حاضر است بدهد، بسیار وسیع است. ولی ما برای این کار به برست‌لیتوفسك نرفتیم؛ ما برای این به برست‌لیتوفسك رفتیم که اطمینان داریم سخنانمان از بالای سر ژنرال‌های آلمانی به گوش مردم آلمان خواهـد رسید، و آن حربـه‌ای را کـه ژنرال‌های آلمانی با آن مردم آلمان را فریب می‌دهند از دست آن‌ها خواهد گرفت.[۶۸]

تروتسکی یك‌بار دیگر با متفقین رجوع کرد و گفت که آن‌ها اکنون یك ماه وقت دارند که تصمیم بگیرند[۶۹]؛ و این بار توانست پاسخی‌دریافت کند ــ هرچند نه یك پاسخ رسمی، بلکه پیامی از سفارت انگلستان، حاکی از این که مذاکرات آتش‌بس نقض موافقتنامهٔ متفقین مورخ ۵ سپتامبر ۱۹۱۴ دائر بر منع صلح جداگانه خواهد بود. یوفه بـه برست‌لیتوفسك بازگشت، و در آن‌جا سرانجام پیمان آتش‌بس میان روسیه و قدرت‌های مرکزی در ۱۵/۲ دسامبر ۱۹۱۷ امضا شد. این پیمان آلمان‌ها را در حال اشغال تمام اراضی روسیه که در آن تاریخ در دست آن بود، از جمله جزایر «صدای ماه»، باقی گذاشت. از این لحاظ هیچ چیز غیرعادی در این پیمان نیست. اما دو شرط غیرنظامی این سند را در تاریخ نظامی منحصر به فرد می‌سازد: سرفرماندهی آلمان موافقت می‌کند که از قطع

---

68. *Protokolv Zasedanii VTsIK 2 Sozyva* (1918), p. 82.
69. Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 192-4.

مخاصمات اغتنام فرصت نکند و نیروهای خود را به جبههٔ غرب نفرستد، مگر آن‌هایی که قبلا دستور حرکت دریافت کرده‌اند. این ماده به دولت شوروی آسایش خاطر می‌داد که پیمانی نبسته است که باعث تقویت یك گروه از سرمایه‌داران برضد گروه دیگر شده باشد.۷۰ شرط غیرعادی دیگر مربوط به ترویج برادری در میان سربازان دو طرف بود. هشت ماه پیش، لنین در احکام آوریل خود خواهان «سازمان‌دادن تبلیغات وسیع... در ارتش در حال خدمت» و «ترویج برادری» برای پایان دادن جنگ امپریالیستی شده بود.۷۱ هوفمن حاضر نشد با ورود نامحدود ادبیات بلشویکی به آلمان موافقت کند، ولی گمان می‌کرد که با محدودکردن آن به موارد معین می‌تواند «نوعی نظارت بر آن اعمال» کند.۷۲ در پیمان آتش‌بس ماده‌ای نیز آمده بود که «مراودهٔ سازمان‌یافته میان سربازان» را «به منظور ایجاد و تقویت روابط دوستانه میان ملت‌های متعاهد» اجازه می‌داد. این مراوده منحصر بود به اعزام دسته‌های بیست و پنج نفری در هر بار از هرکدام از طرفین، اما مبادلهٔ روزنامه، نامه‌های سرگشاده، و اجناس مصرف روزانه به‌ویژه مجاز اعلام شده بود. آتش‌بس برای چهل و هشت ساعت اعلام شد، تا در ظرف این مدت مذاکرات صلح آغاز شود.۷۳

---

70. Hoffman *(Die Aufzeichnungen des Generalmajors Max Hoffmann* (1929), ii, 192).

هوفمن این ماده را به‌ویژه مهم می‌دانست و می‌گفت که استثنایی که به نفع سربازان زیرپرچم قائل شده‌اند اثر آن را به‌کلی از میان می‌برد؛ روشن است که اصرار دولت شوروی بر سر این ماده او را متحیر ساخته بوده‌است. در پیمان آتش‌بس روسیه و عثمانی که در ۱۸/۵ دسامبر ۱۹۱۷ به امضا رسید نیز از این ماده تقلید شد، زیرا که طرفین آن پیمان متعهد می‌شوند که سربازان خود را از قفقاز به بین‌النهرین منتقل نکنند
(*Dokumenty i Materialy po Vneshnei Politike Zakavkaz'ya i Gruzii* (Tiflis, 1919), pp. 11-12, 18-23).

71. Lenin, *Sochineniya*, xx, 87-8;

برای سابقهٔ این اندیشه نگاه کنید به ص ۶۷۲ پانویس۳۶زیر.

72. *Die Aufzeichnungen des Generalmajors Max Hoffmann* (1929), ii, 192.

۷۳. متن‌روسی‌پیمان‌آتش‌بس در این‌مأخذ آمده‌است: *Protokoly Zasedanii VTsIK 2 Sozyva* (1918), pp. 171-3 (روایتی که در این کتاب Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926) ، بسیار خلاصه‌شده‌است)؛
←

بلشویك‌ها توانستند آتش‌بس برست‌لیتوفسك را نوعی‌پیروزی‌اعلام کنند، هرچند این ادعا تعارض‌آمیز بـه نظر می‌رسید. اشغال اراضی روسیه به دست ارتش آلمان کار انجام‌گرفته‌ای محسوب می‌شد. شناسایی این واقعیت در پیمان آتش‌بس، خرجی نداشت، و انتظار می‌رفت که انقلاب آلمان به‌زودی همهٔ این ترتیبات را باطل کند. عدم‌انتقال نیروهای آلمان به غـرب هم دلیل بر صداقت بلشویك‌ها بـود، و آزادی تبلیغات ضامن پیروزی آن‌ها. هـر دو شرط در پیمان قید شده بود، و تروتسکی بعدها گفت که این دو نکته تنها نکاتی بودند که نمایندگان شوروی دستور داشتند بر سر آن‌ها کوتاه نیایند.۷۴ به‌واسطهٔ شرط «ترویج برادری»، سیل ادبیات بلشویکی به طرف ارتش آلمان سرازیر شد وتخم تفرقه و تجزیه را در جبههٔ شرق پاشید. تروتسکی به مناسبت آتش‌بس بیانیه‌ای نوشت، خطاب به «خلق‌های رنجبر اروپا ـ ستمکشان و خون‌دادگان»:

> ما از هیچ‌کس پنهان نمی‌کنیم کـه به نظر ما حکومت‌های سرمایه‌داری حاضر، قـادر به [تأمین] صلح دموکـراتیك نیستند. فقط مبـارزهٔ انقلابی تـوده‌هـای کارگـر برضد حکومت‌هایشان می‌تواند اروپا را به چنین صلحی نزدیك کند. تحقق کـامـل آن [صلح] فقط بـا پیروزی انقلاب پرولتاریا در همهٔ کشورها میسر است.

تروتسکی اذعان می‌کند که «ما ناچاریم با دولت‌هایی که در حال حاضر هنوز وجود دارند مذاکره‌کنیم»، ولی مدعی‌است‌که «شورای کمیساریاهای خلق در مذاکره با دولت‌های موجود، که از هر دو طرف با گرایش‌های امپریالیستی اشباع شده‌اند، حتی لحظـه‌ای هم از راه انقلاب اجتماعی منحرف نمی‌شود». سپس بـه تعریف وظیفهٔ «دوگانهٔ» سیاست خـارجی

→

ترجمهٔ انگلیسی پیمان در مآخذ زیر آمده است:
United States State Department, 1918: Texts of the Russian 'Peace', pp. 1-10, and in J. W. Wheeler-Bennett, *Brest-Litovsk: The Forgotten Peace* (1939), pp. 379-84.

74. Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 197.

شوروی می‌پردازد:

> حکومت شوروی در مذاکرات صلح دو وظیفه برای خود قائل می‌شود: اولا، قطع هرچه‌زودتر کشتار ننگین‌و جنایتکارانه‌ای که دارد اروپا را ویران می‌کند؛ دوم، کمك‌کردن به طبقهٔ کارگر همهٔ کشورها به هر وسیله‌ای که در دسترس ما باشد، برای برانداختن سلطهٔ سرمایه و تصرف قدرت به نفع صلح دموکراتیك و سوسیالیستی‌شدن اروپا و همهٔ نوع بشر.

بیانیهٔ تروتسکی با دعوت از کارگران همهٔ کشورها بـرای پیوستن به «مبارزهٔ مشترك برای قطع فوری جنگ در همهٔ جبهه‌ها» و فشردن صفوف خود «زیر پرچم صلح و انقلاب اجتماعـی» به پایان می‌رسد.۷۵ تناقض لفظی کلمات آخر دوگانگی درونی سیاست خارجی شوروی را در نخستین هفته‌های انقلاب به‌خوبی خلاصه می‌کند.

مذاکرات رسمی برای بستن پیمان صلح در ۲۲/۹ دسامبر ۱۹۱۷ در برست‌لیتوفسك آغاز شد. ریاست هیأت نمایندگی شوروی بار دیگر با یوفه بود. در جانب آلمانی‌ها، کوهلمن، وزیر امور خارجه، در رأس هیأت‌نمایندگی‌بود، و نمایندگان اتریش-مجارستان، بلغارستان، و عثمانی نیز حضور داشتند.۷۶ پس از کش‌مکش مقدماتی دربارهٔ مسائل انتشار اخبار مذاکرات و خودمختاری ملی، که در جریان آن هیأت نمایندگی آلمان دست خود را رو کرد و خواست که لیتوانی و کورلند همراه با بخش‌هایی از لیتوویا و استونی از روسیه جدا شوند، مذاکرات یك بار دیگر بـه پیشنهاد هیأت نمایندگی شوروی برای مدت ده روز تعطیل شد، تا سایر کشورهای متخاصم فرصت داشته باشند که دعوت‌های مکرر پطروگراد را اجابت کنند و در کنفرانس حاضر شوند. امـا در روز ۲۲ دسامبر ۱۹۱۷ / ۹ ژانویهٔ ۱۹۱۸که مذاکرات پی گرفته شد، هنوز بایکوت‌متفقین به قوت خود باقی بود. روز قبل، ویلسون چهارده مادهٔ خود را اعلام کرده

---

75. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 100-2; Trotsky, sochineniya, iii, ii, 206-9.

۷۶. سوابق تندنویسی‌شدهٔ کنفرانس از طرف نارکومیندل تحت عنوان زیر منتشر شده است: *Mirnye Peregovory v Brest-Litovske*, i (1920).

بود و صدای آن در آفاق جهان طنین‌افکن بود. اما این امر در برست‌لیتوفسك هیچ چیزی را تغییر نداد. تنها نکته‌های تازهٔ آن‌جا ورود هیأت نمایندگی «رادا»ی اوکراین بود، و پدیدارشدن تروتسکی در رأس هیأت نمایندگی شوروی.

کش‌مکش جدی فوراً آغاز شد. وقتی که هوفمن، فرماندهٔ نیروهای آلمان، برای نخستین‌بار وارد مذاکره شد و از پیام‌های رادیویی و اعلامیه‌ها شکایت کرد، که پاره‌ای از آن‌ها «دارای جنبهٔ انقلابی است و خطاب به ارتش ما صادر شده است»، تروتسکی به صراحت تمام نقش دوگانهٔ دیپلماسی شوروی را تذکر داد و گفت که هیأت نمایندگی شوروی برای بستن پیمان با دولت آلمان آمده است، اما «نه شرایط آتش‌بس و نه ماهیت مذاکرات صلح، از هیچ لحاظی و به هیچ جهتی آزادی مطبوعات وآزادی بیان هیچ‌کدام از کشورهای‌دخیل در پیمان‌را محدود نمی‌کنند».۷۷ امید نهفته در زیر تاکتیك تروتسکی در روزهای بعد، کاملا هویدا بود. اکنون زمان آن رسیده بود که تروتسکی نقش «دادستان» را، که پنج‌هفته پیش در شورای عالی پطروگراد اعلام کرده بود برعهده بگیرد و دیپلماسی امپریالیستی را متهم کند و از «همهٔ خلق‌ها»، که گزارش کلمه به کلمهٔ مذاکرات را از رادیوها می‌شنیدند، دعوت کند که در مقام «داوران بحث ما» بنشینند.۷۸ حساب تروتسکی این بود که اگر بتواند به قدر کافی عدم صداقت اظهارات آلمانی‌ها را برملا کند، و اگر بتواند مذاکرات را به‌قدر کافی کش بدهد، پیش از آن که دولت شوروی ناچار به گرفتن تصمیم مهمی بشود، آن انقلابی که همه با اشتیاق انتظارش را می‌کشند در آلمان روی خواهد داد. برای تروتسکی هیچ چیزی بهتر از این نبود که دربارهٔ اصل خودمختاری و عدم الحاق و لزوم تخلیهٔ مناطق مورد اختلاف که سرنوشتشان بایستی با مراجعه به آرای عمومی معین شود، با کوهلمن به مجادلات طولانی بپردازد. سرانجام در ۱۸/۵ ژانویهٔ ۱۹۱۸، هوفمن، آن سرباز خشن ولی هوشمند، نقشه‌ای روی میز پهن کرد و رشتهٔ گفتگو را برید. در این نقشه یك خط کبود کشیده شده بود، که نیروهای آلمان قصد رفتن از آن را نداشتند، مگر وقتی که جریان متفرق‌کردن ارتش روسیه تمام شده باشد. این خط تقریباً تمام قلمرو لهستان و لیتوانی و

---

77. *Mirnye Peregovory v Brest-Litovske*, i (1920), p. 55.

۷۸. نگاه کنید به ص ٤٤ بالا.

روسیهٔ سفید را در طرف آلمان قرار می‌داد و از وسط لیتوانی می‌گذشت؛ همچنین جزایر «صدای ماه» را در دست آلمان باقی می‌گذاشت. در مورد مناطق جنوبی‌تر، هوفمن حاضر نشد دست خود را رو کند و گفت که دربارهٔ این موضوع باید با هیأت نمایندگی «رادا»ی اوکراین مذاکره‌شود. تروتسکی که با نوعی اولتیماتوم روبه‌رو شده بود و میدانی برای بحث نداشت، تقاضای ده روز تعطیل مذاکرات کرد تا برای گرفتن دستور به پطروگراد بازگردد. با این تقاضا موافقت شد.۷۹ روزی که هوفمن برای اعلام نظر خود برگزیده بود همان روزی بود کـه مجلس مؤسسان در پطروگراد کار خود را آغاز کرد و پایان داد؛ وقتی که تروتسکی در روز ۲۰/۷ ژانویه ۱۹۱۸ وارد پطروگراد شد، موضوع این مجلس هنوز نقل مجالس شهر بود.

بازگشت تروتسکی به پطروگراد باب مجادله‌ای را بـاز کرد که نخستین بحران جدی در مناسبات روسیهٔ شوروی و جهان خارج به شمار می‌رود. تا آن روز فرض بر این بود که هرگاه آلمان‌ها بر سر شرایط غیرقابل‌قبولی اصرار ورزند، بلشویک‌ها به اصطلاح «جنگ انقلابی» با آن‌ها راه خواهند انداخت، و سربازان آلمانی، که به مقاصد امپریالیستی حکومت خود پی می‌برند، سر به شورش برمی‌دارند و حاضر نمی‌شوند به روی برادران انقلابی روس خود تیراندازی کنند. این که بلشویک‌ها چنین عقیده‌ای داشتند و چنین چیزی را فرض می‌گرفتند، روی‌هم‌رفته جای شگفتی نیست. بلشویک‌هـا هنوز از شوق و خوش‌بینی نـاشی از پیروزی اکتبر گرم بودند؛ از لنین آموخته بودند که تهور نتیجه می‌دهد؛ و یکی از مقدمات اندیشهٔ بلشویکی این بود که پیروزی پرولتاریای‌روسیه مشعل انقلاب اروپا را روشن خواهد کرد. لنین وقتی که پیشنهاد تقاضای آتش‌بس را مطرح کرد با بلاغت تمام گفته بود که صلح ننگین را نخواهد پذیرفت: «ما ذره‌ای به ژنرال‌های آلمانی اعتماد نداریم، ولی به مردم آلمان اعتماد داریم.»۸۰ در جلسهٔ خاصی در پطروگراد، در اوایل دسامبر ۱۹۱۷، که به مناسبت پیمان آتش‌بس تشکیل شده بود، تروتسکی حتی از این هم صریح‌تر سخن گفت:

---

79. *Mirnye Peregovory v Brest-Litovske*, *i* (1920), 126-7, 130-1.

80. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 76-7.

اگر شرایطی را پیشنهاد کنند که برای ما و برای همهٔ کشور قابل‌قبول نباشد، شرایطی که با اصول انقلاب ما در تضاد باشد، ما آن شرایط را به مجلس مؤسسان تسلیم می‌کنیم و می‌گوییم: «تصمیم بگیرید.» اگر مجلس مؤسسان با آن شرایط موافقت کرد، آن وقت حزب بلشویك از کار کناره‌گیری می‌کند و می‌گوید: «حزب دیگری پیدا کنید که حاضر باشد پای این شرایط را امضا کند؛ ما بلشویك‌ها، و امیدوارم اس‌ارهای چپ نیز، همهٔ مردم را برای یك جنگ مقدس با میلیتاریست‌های همهٔ کشورها فرا می‌خوانیم.»۸۱

کامنف، در سخنرانی‌اش در کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری، که از آن نقل کردیم، در آستانهٔ امضای پیمان آتش‌بس گفته بود که یقین دارد «سخنان ما از بالای سر ژنرال‌های آلمانی به گوش مردم آلمان خواهد رسید، و حربه‌ای را که برای فریب‌دادن مردم به کار می‌برند از دستشان خواهد گرفت»۸۲؛ پس از امضای پیمان آتش‌بس و شروع مذاکرات صلح نیز کامنف باز با همان خوش‌بینی پابرجای خود سخن گفت:

شکی نیست که اگر امروز آلمان به خود جرأت بدهد که ارتش خود را برضد روسیهٔ انقلابی به‌حرکت درآورد، هدف این کار نهایتاً پایمال‌کردن آزادی لهستان و لیتوانی و یك سلسلهٔ دیگر از ملت‌ها خواهد بود، و این همان جرقه‌ای خواهد بود که سرانجام باعث انفجار و محو کامل امپریالیسم آلمان خواهد شد. ما یقین داریم که آلمان جرأت چنین کاری را به خود نخواهد داد، زیرا که اگر چنین چیزی پیش بیاید ما به رغم همهٔ مشکلات باز هم به صلح خواهیم رسید، هرچند در آن صورت ما نه با نمایندگان امپریالیسم آلمان، بلکه با سوسیالیست‌ها مذاکره خواهیم کرد، که با تلاش خود حکومت آلمان را سرنگون می‌کنند.۸۳

وقتی که تروتسکی از پطروگراد به برست‌لیتوفسك رسید، سومین

---

81. *Protokoly Zasedanii VTsIK 2 Sozyva* (1918), p. 128.
82. ibid., p. 82.
83. ibid., p. 164.

کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه یك بار دیگر به «سازمان‌های پرولتری» سراسر جهان تاکید کرده بود که «طبقهٔ کارگر همهٔ کشورهای دیگر در آیندهٔ نزدیك، انقلاب پیروز خود را برضد بورژوازی انجام خواهد داد، و دیگر در جهان هیچ نیرویی تاب ایستادگی در برابر توده‌های کارگر انقلابی را نخواهد داشت».[۸۴]

بلشویك‌های برجسته، از جمله برخی از نمایندگان ایالات که برای شرکت در سومین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه به پطروگراد آمده بودند، روز بعد از ورود تروتسکی برای بحث غیررسمی دربارهٔ مسأله، جلسه‌ای تشکیل دادند. اکنون لنین برای نخستین‌بار ــ و حتی اکنون هم به تنهایی ــ نومیدکننده بودن موقعیت را مطرح کرد: موقعیتی که محاسبات مطمئن سیاست بلشویك‌ها را غلط از آب درمی‌آورد. دولت‌آلمان نیز، مانند متفقین، همهٔ‌پیشنهادهای دائر بر «صلح‌عادلانه و دموکراتیك» را رد کرده بود؛ و سربازان آلمان نه‌تنها برضد اربابان خود سر به شورش برنداشته و انقلاب پرولتری را انجام نداده بودند، بلکه با اطاعت تمام برای تاختن بر روسیهٔ انقلابی آماده می‌شدند. لنین به روش معمول خود نظریاتش را پیش از جلسه در یك سلسله احکام به روی کاغذ آورد ــ «احکام مربوط به مسألهٔ بستن فوری پیمان صلح جداگانه و الحاقی»، که نشان می‌داد لنین به چه سرعت و قاطعیتی از مفروضات خوش‌بینانهٔ شش هفتهٔ پیش دست شسته بود. پایهٔ بحثی که تعیین‌کنندهٔ مسیر تمام مذاکرات بود، در احکام لنین پی‌ریزی شده بود:

> تعیین وظایف بین‌المللی حکومت شوروی ما به‌طورکلی باید بر پایهٔ اوضاع انقلاب سوسیالیستی روسیه صورت گیرد. موقعیت بین‌المللی در چهارمین سال جنگ چنان‌است که لحظهٔ احتمالی آغاز انقلاب و سرنگون‌شدن هرکدام از حکومت‌های امپریالیستی اروپا (از جمله دولت آلمان) به‌کلی غیرقابل محاسبه است. شکی نیست که انقلاب سوسیالیستی در اروپا روی می‌دهد، و روی هم خواهد داد. همهٔ امیدهای ما به پیروزی **نهایی** سوسیالیسم بر این اعتقاد و بر این پیش‌بینی علمی استوار است. فعالیت تبلیغاتی ما عموماً و سازمان‌دادن

84. *S"ezdy Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh* (1939), p. 57.

اظهار برادری خصوصاً، باید تقویت شود و توسعه یابد. اما اشتباه است اگر ما تاکتیك‌های حکومت سوسیالیستی را بر پایهٔ تلاش‌هایی برای تعیین جواب این مساله بنا کنیم که آیا در ظرف نیم سال آینده (یا یك چنین مدت کوتاهی) انقلاب سوسیالیستی در اروپا، و به‌ویژه در آلمان، روی خواهد داد یا نه.

یا در بند پایین‌تری از همان احکام:

از روز پیروزی حکومت سوسیالیستی در هر کشور واحدی، مسائل را باید نه از دیدگاه ترجیح یك امپریالیسم بر دیگری، بلکه منحصراً از دیدگاه بهترین شرایط برای پروراندن و نیرودادن به آن انقلاب سوسیالیستی که آغاز شده است حل کرد.

نکتهٔ آخر این کـه بستن پیمان صلح به هر قیمتی کـه میسر باشد، در درازمدت بهترین موضوع تبلیغاتی برای انقلاب جهانی خواهد بود:

سرمشق یك جمهوری سوسیالیستی در روسیه نمونهٔ زنده‌ای است برای مردم همهٔ کشورها، و اثر تبلیغاتی و انقلابی این نمونه عظیم خواهد بود. یك طرف نظام بورژوایی و جنگ الحاقی رك و راست دو دسته از راهزنان است و طرف دیگر صلح و جمهوری سوسیالیستی شوراها.[۸۵]

جلسهٔ ۸/۲۱ ژانویهٔ ۱۹۱۸ سه خط‌مشی کلی را آشکار ساخت که در سراسر جریان بحث، تا تصویب نهایـی پیمان صلح در ماه مارس،

---

85. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 193-9;

این احکام برای نخستین‌بار در «پراودا»ی ۲۴ فوریهٔ ۱۹۱۸ منتشر شدند ـ یعنی در روزی که نظریات لنین سرانجام در کمیتهٔ مرکزی حزب به‌تصویب رسید. لنین مقدمهٔ کوتاهی نیز در توضیح منشا احکام خود نوشت (ibid., xxii, 289).

عقاید اعضای حزب را به سه دسته تقسیم می‌کرد.۸۶ از شصت و سه تن سران بلشویك که در این جلسه شرکت داشتند، سی و دو تن در اعتماد بی چون و چرایی که در سراسر ماه‌های نوامبر و دسامبر بر حزب حکمفرما بود پابرجا بودند. لنین این دسته را «مسکوی‌ها» نامید، زیرا که هیأت سیاسی منطقه‌ای حزب در مسکو با سرسختی تمام از این نظر دفاع می‌کرد۸۷؛ و اعضای آن هیأت هم به نوبهٔ خود مدعی بودند که از «موضع قدیم لنین» دفاع می‌کنند. لنین با تمام اعتبار و قدرت‌اقناعیِ‌خود توانست فقط پانزده تن از حضار را با سیاست نوین خود، یعنی صلح به هر قیمتی که شده، همراه سازد. شانزده تن باقی‌مانده از نظر تروتسکی پشتیبانی می‌کردند، که می‌گفت جنگ را نباید دوباره از پی گرفت، ولی بستن پیمان صلح با شرایط آلمان‌ها هم درست نیست. تروتسکی با نظر دستهٔ اول، یعنی مقدور بودن جنگ انقلابی، موافق نبود، ولی در عین حال بر آن بود که انقلاب اروپا در پیش است و امیدوار بود که تا روز رسیدن این انقلاب می‌توان با زبان‌بازی دفع‌الوقت کرد. تروتسکی محدود بودن مقدورات چابك‌زبانی را در مقابله با مشت آهنین هوفمن به اندازهٔ لنین احساس نمی‌کرد و هنوز آماده بود که دست به قمار بزند، یعنی به امید برانگیختن انقلاب در اروپا خطر لزوم پذیرفتن شرایط صلح نامساعدتری را چندی دیرتر به جان می‌خرید، زیرا گمان می‌کرد که بروز انقلاب اروپا چنین پذیرشی را غیرلازم خواهد ساخت.۸۸ برای اجرای این نقشه، تروتسکی پیشنهاد کرد که اگر هیأت نمایندگی آلمان همچنان بر سر شرایط ناپذیرفتنی اصرار ورزد، دولت شوروی پایان جنگ را اعلام دارد ولی از امضای پیمان صلح خودداری کند.

---

۸۶. سابقه‌ای از این جلسه باقی نمانده است. کامل‌ترین شرح‌ها عبارتند از نامه‌ای که لنین در آن زمان نوشت ولی تا پس از مرگش منتشر نشد (*Sochineniya*, xxx, 369-70) و در یادداشت‌های دستنویس لنین که در خود جلسه نوشته‌شده است (*Leninskii Sbornik*, xi (1929), 42-4) ارقام رأی‌گیری را ویراستار مجموعهٔ آثار لنین از آرشیو حزب گرفته است (*Sochineniya*, xxii, 600, note 88).

۸۷. این جلسه به درخواست گروهی از نمایندگان مسکو دعوت شده بود (*Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), p. 287).

۸۸. بنابر یادداشت‌های لنین، تروتسکی می‌گفت که احتمال تعرض آلمان ۲۵درصد است (*Leninskii Sbornik*, xi (1929), 43).

گرفتن تصمیم رسمی دربارهٔ این‌که چه دستوری باید به تروتسکی ابلاغ شود، با کمیتهٔ مرکزی در جلسهٔ سه روز بعد، یعنی ۲۴/۱۱ ژانویهٔ ۱۹۱۸، بود. پیش از این جلسه ــ بنابر روایت تروتسکی ــ تروتسکی با لنین گفتگویی می‌کند و به او قول می‌دهد که از نظریهٔ جنگ انقلابی پشتیبانی نکند. لنین در پاسخ می‌گوید که در این صورت نقشهٔ خود تروتسکی «شاید چندان خطرناك‌نباشد»، اگرچه بدون‌شك به از دست‌رفتن لیوونی و استونی منجر می‌شود؛ و به شوخی اضافه می‌کند که از دست‌دادن این مناطق «برای خاطر صلح خوبی با تروتسکی» صرف دارد.۸۹ لنین در کمیتهٔ مرکزی نظر خود را دربارهٔ لزوم صلح فوری از نو بیان کرد. استالین با تأکید و زینوویف با تردید نظر لنین را تأیید کردند. اما تنها پیشنهاد رسمی لنین طفره‌رفتن از اصل مسأله بود، یعنی او پیشنهاد کرد که به تروتسکی دستور داده شود که تا می‌تواند مذاکرات را طولانی کند. این پیشنهاد با اکثریت ۱۲ رأی در مقابل یك رأی تصویب شد. پیشنهاد جنگ انقلابی فقط ۲ رأی موافق داشت، که روشن بود بوخارین و دزرژینسکی است. سپس رأی واقعی نسبت به پیشنهاد تروتسکی گرفته شد: «قطع جنگ، نبستن پیمان صُلح، ترخیص ارتش.» این پیشنهاد با اکثریت ناچیز ۹ در مقابل ۷ رأی تصویب شد؛ این‌که افرادکمیته هرکدام چگونه رأی دادند مسأله‌ای است که روشن‌کردن آن دیگر مقدور نیست.۹۰

تروتسکی پس از مجهزشدن با این اختیارات روز ۲۸/۱۵ ژانویهٔ ۱۹۱۸ روانهٔ برست‌لیتوفسك شد. از لحاظ ظاهر، موقعیت جمهوری شوروی نسبت به ده روز پیش بدتر شده بود. منطقهٔ بسارابی پس از یك دورهٔ آشوب و آشفتگی به دست ارتش رومانی اشغال شده بود ــ و این کار دولت شوروی را مجبور کرده بود که مناسبات خود را با رومانی قطع و ذخائر طلای رومانی را که در دورهٔ جنگ در مسکو به امانت سپرده شده بود توقیف کند؛۹۱ اما چشم انتظار بلشویك‌ها همچنان به اروپای مرکزی

---

89. Trotsky, *Moya Zhizn'* (Berlin, 1930), ii, 111;

لنین در کمیته تذکر داد که نقشهٔ تروتسکی به معنای تسلیم استونی به آلمان‌ها خواهد بود (*Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), p. 201).

90. ibid., pp. 199-207.

91. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 16, art. 233.

سه روز بعد نمایندگان متفقین در بوخارست اظهاریه‌ای منتشر کردند و اعلام‌داشتند ←

دوخته بود. یك موج اعتصاب در بوداپست و وین تازه فرونشسته بود.۹۲ اکنون، با عزیمت تروتسکی از پطروگراد، اعتصاب‌های وسیعی در برلن آغاز شد؛ گردانندگان اعتصاب گروهی از «رهبران انقلابی کارگاه‌ها» بودند که همبستگی‌های سیاسی آن اعلام نشده بود. این اعتصاب‌ها برای نخستین‌بار با تظاهرات آشکار برضد جنگ همراه بود و به سایر شهرهای آلمان نیز سرایت کرد؛۹۳ لحظه‌ای چنین به نظر می‌رسید که خوش‌بینی بلشویك‌ها و سیاست دفع‌الوقت تروتسکی در عمل توجیه شده است. در چنین محیطی بود که کنفرانس برست‌لیتوفسك در ۱۷/ ۳۰ ژانویهٔ ۱۹۱۸ از پی گرفته شد. «رادا»ی اوکراین اکنون به دست حکومت شوروی اوکراین از بیشتر خاك اوکراین بیرون رانده شده بود و دو هیأت نمایندگی اوکراینی معارض یکدیگر برای شرکت در مذاکرات واردشدند، که یکی مورد شناسایی آلمان‌ها بود و دیگری مورد شناسایی روس‌ها. کش‌مکش این دو هیأت چندین روز طول کشید. باز همان عبارات کهنهٔ مربوط به خودمختاری و الحاق و اشغال رد و بدل شد. بوبینسکی و رادك،

←

که اشغال خاك بسارابی از طرف رومانی «عملیات نظامی صرف است و هیچ جنبهٔ سیاسی ندارد و با توافق کامل متفقین صورت گرفته است» (*L'Ukraine Soviétiste* (Berlin, 1922), p. 51) . الحاق بسارابی به رومانی در آوریل ۱۹۱۸ اعلام شد (برای متن اعتراض دولت شوروی نگاه کنید به (Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926) ؛ متفقین سپس این الحاق را به‌رسمیت شناختند (نگاه کنید به ص۱۹۰۲۱ زیر).

۹۲. برای اغتشاش‌های اتریش در ژانویهٔ ۱۹۱۸ نگاه کنید به
O. Czernin, *Im Weltkriege* (1919), pp. 322-3.

۹۳. کمیتهٔ رایشتاگ برای بررسی موجبات سقوط آلمان چند سال بعد نظریاتی دربارهٔ «اعتصاب بزرگ ژانویهٔ ۱۹۱۸» گردآوری کرد؛ بسیاری از ناظران این اعتصاب را با انقلاب روسیه یا به ویژه با مذاکرات برست‌لیتوفسك مربوط می‌دانستند
(R. H. Lutz, *The Causes of the German Collapse in 1918* (Stanford, 1934), pp. 99-135).

در هفتمین کنگرهٔ حزب کمونیست روسیه در مارس ۱۹۱۸، رادك مدعی شد که «سیاست تظاهراتی در برست‌لیتوفسك باعث اعتصاب عمومی در آلمان شد، و این نخستین بیداری پرولتاریای اروپا در سراسر جنگ بود»
(*Sed'moi S"ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii* (123), p. 71).

که خود را «اعضای‌لهستانی هیأت‌نمایندگی سراسر روسیه» و «نمایندگان سوسیال‌دموکراسی لهستان و لیتوانی» می‌نامیدند۹۴، اعلامیه‌ای خواندند و مدعی خودمختاری بـرای لهستان شدند و اشغال لهستان بـه دست نیروهای آلمانی را محکوم کردند و آن را «الحاق کثیف» نامیدند.۹۵ اما اغتشاشات آلمان، که نیروی محرك پنهانی مذاکرات بود، فرو نشست؛ و بـروز انقلاب در فنلانـد و پیروزی بیشتر رژیم شوروی در اوکرایـن فروخفتن قیام پرولتاریای آلمان را جبران نکرد. در ۲۶ ژانویه/۸ فوریهٔ ۱۹۱۸، قدرت‌های مرکزی پیمان صلحی بـا هیأت نمایندگـی «راداه»ی اوکراین امضاکردند. سرانجام در ۲۸ ژانویه/۱۰ فوریهٔ ۱۹۱۸، شکیبایی همه به‌سر رسید، و هنگامی که آلمان‌ها مشغول‌تهیهٔ‌اولتیماتوم خود بودند، تروتسکی ناگهان با نطق مطولی برضد دسیسه‌های آلمان در کار آن‌ها مداخله کرد و سخنان خود را چنین پایان داد که «روسیه حاضر به امضای پیمان صلح الحاقی نیست، و به نوبت خود اعلام می‌کند که حالت جنگ با آلمان و اتریش‌ـمجارستان و ترکیه و بلغارستان پایان یافته است».۹۶ نمایندگان شوروی همان شب از برست‌لیتوفسك به‌سوی پطروگراد حرکت کردند؛ و چون حریفان خود را در حال تحیر و خشم باقی گذاشتند، به نظر خودشان پیروزی بزرگی به دست آورده بودند.

اگر اختیار قضیه به دست مقامات غیرنظامی آلمان بود، آن‌ها در مقابل یك چنین روش غیرمتداولی برای پایان‌دادن به مخاصمات کوتاه می‌آمدند. اما ستاد کل ارتش خیالات دیگری داشت۹۷، و بـه این نتیجه

---

۹۴. نام رسمی حزب سوسیالیست چپ لهستان، در مقابل «حـزب سوسیالیست لهستان» عبارت بود از «حـزب سوسیال‌دموکرات [کشور] پادشاهـی لهستان و لیتوانی».

95. *Mirnye Peregovory v Brest-Litovske*, i (1920), 173-5.

96. ibid., 208.

۹۷. ماکس هوفمن می‌نویسد که بـه‌رغم کوهلمن در مقابل پذیـرفتن فورمول تـروتسکی ایستادگـی کـرده است. (Max Hoffmann, *Die Aufzeichnungen des Generalmajors Max Hoffmann* (1929), ii, 214-15) کـوهلمن تـأیید می‌کند که موافق پذیرفتن آن فورمول و بیرون‌کشیدن همهٔ نیروها به سمت غرب بوده است، به این دلیل که اتریش با «تجدید جنگ در جبههٔ شرق» مخالف بوده است؛ (R. von Kühlmann, *Erinnerungen* (Heidelberg, 1948), p. 545) ولـی صدراعظم از او پشتیبانی نکرده است (ibid., p. 549). حرکت تروتسکی ظاهراً بیش از آنچه در آن زمان پنداشته می‌شد احتمال توفیق داشته است.

رسید که قطع مذاکرات به معنای پایان آتش‌بس است. هفت روز بعد، در ۱۷ فوریهٔ ۱۹۱۸، هوفمن به روس‌ها اطلاع داد کـه عملیات نظامی از روز بعد دنبال خواهد شد. این اخطار سرانجام مسألهٔ واقعی را، که لنین پیش‌بینی کرده و تروتسکی از آن طفره رفته‌بود، به صورت ناگزیر خود مطرح کرد. پیش‌روی آلمان در ۱۸ فوریه از نو آغاز شد؛ و هفتهٔ بعد بحرانی‌ترین هفتهٔ پطروگراد پس از انقلاب بـود. کمیتهٔ مرکـزی حزب تقریباً به‌طور مـداوم در اجلاس بـود، و چند بـار رأی‌گیری نشان داد که چگونه عقاید اعضا به‌طور مساوی تقسیم شده است. اکنون هیچ‌کس آشکارا از جنگ انقلابی پشتیبانی نمی‌کرد. اما پذیرش صلح آلمانی هم داروی تلخ‌تری بود. وقتی که اخطار ادامهٔ مخاصمات در ۱۷ فوریه واصل شد، لنین فوراً پیشنهاد کرد که پیشنهاد از پی گرفتن مذاکرات بـرای آلمان‌ها فرستاده شود، اما با آن که استالین و سوردلوف و سوکولنیکوف و اسمیلگا از او پشتیبانی کردند، نظر او با حداقل اکثریت، که عبارت بـود از آرای تروتسکی و بوخارین و لوموف و یوفـه و اوریتسکی و کرستینسکی، رد شد. پیشنهاد «به‌تعویق‌انداختن تجدید مذاکرات صلح تا آشکار شدن تأثیر آن بر جنبش کارگری» با همین اکثریت شش به پنج تصویب شد. آن‌گاه لنین این سؤال نهائی را مطرح کرد که آیا اگر ارتش آلمان پیشروی کند و انقلابی در آلمان و اتریش روی ندهد، باید صلح کرد یا نه. این‌جا تروتسکی تردید کرد و به جانب لنین رفت؛ بدین‌ترتیب لنین شش رأی موافق در مقابل یك رأی مخالف (یوفه) و چهار رأی ممتنع به‌دست آورد.۹۸ روز بعد، وقتی که زینوویف به گروه لنین و دزرژینسکی

---

۹۸. سوابق ایـن آرا در این مـأخذ آمده است: *Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), pp. 228-39 ؛ صورت مذاکرات این جلسه در دست نیست. بنابر نوشتهٔ بونیان و فیشر، یکی از ضمائم سوابق کنگرهٔ هفتم حزب نشان می‌دهد که در آخرین رأی‌گیری تروتسکی رأی ممتنع داده است (Bunyan and Fisher, *The Bolshevik Revolution, 1917-1918* (Stanford, 1934), p. 514);
اما در درستی سوابق رسمی رأی‌گیری، که در مجموعهٔ آثار لنین چاپ شده است (*Sochineniya*, xxii, 557) جای تردیـد نیست. شرحـی کـه تروتسکی از ایـن رویدادها در زندگینامهٔ خود نقل می‌کند (Trotsky, *Moya Zhizn'* (Berlin, 1930), ii, 110-16) ، تا آن‌جا که می‌توان با سایر مآخذ تطبیق کرد، بسیار دقیق است.

به گروه مخالف پیوست، باز همان آرایش قوا تکرار شد: در جلسهٔ صبح تروتسکی باز چنین استدلال کرد که «لزوم حتمی دارد که صبر کنیم و ببینیم که این جریانات چه تأثیری در مردم آلمان می‌کند»، و با دادن رأی مخالف به پیشنهاد صلح فوری با آلمان، نظر لنین را شش به پنج رد کرد.۹۹ اما همان شب، وقتی خبر رسید که آلمان‌ها در حال پیشروی دوینسك را گرفته و به طرف اوکراین سرازیر شده‌اند، تروتسکی بار دیگر با تردید به جانب لنین پیوست و پیشنهاد اعلام آمادگی به آلمان‌ها برای امضای شرایط پیشین آلمان و تقاضای مذاکرات تازه، هفت به پنج به‌تصویب رسید.۱۰۰ این پیشنهاد همان شب رسماً به ساونارکوم تسلیم شد. کمیسرهای بلشویك، که ملزم به قبول تصمیم کمیتهٔ مرکزی بودند، متفقاً رأی موافق دادند. از هفت کمیسر اس ار حاضر در جلسه چهار نفر موافق بلشویك‌ها رأی دادند، هرچند حزب آن‌ها بعداً عمل آن‌ها را مردود شناخت.۱۰۱ تلگراف پذیرش صلح فوراً به برست‌لیتوفسك مخابره شد.

اما این بار هوفمن چندان شتابی نداشت، و شرایط آلمان تا صبح ۲۳ فوریه به مسکو نرسید. این شرایط از شرایط پیشین سخت‌تر بود، به‌ویژه از این لحاظ که قید شده بود دولت شوروی باید ارتش خود را از اوکراین بیرون ببرد و با «رادا»ی اوکراین صلح کند، و لیوونی و استونی نیز باید از طرف روسیه تخلیه شوند و تا زمانی که نظم در آن‌ها برقرار شود در اشغال نیروهای آلمان قرار گیرند. در کمیتهٔ مرکزی همان روز باز نبرد درگرفت. لنین برای اولین و آخرین بار از طرف خود اولتیماتوم داد، که اگر سیاست «لفاظی انقلابی» ادامه یابد، از دولت و از کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری استعفا می‌کند. کمیتهٔ‌مرکزی می‌بایست دربارهٔ مسألهٔ دشواری که مطرح بود تصمیم بگیرد. استالین پیشنهاد کرد که با تجدید مذاکرات صلح این تصمیم را یك بار دیگر به تعویق بیندازند؛ ولی لنین نظر او را رد کرد:

استالین اشتباه می‌کند که می‌گوید امضانکردن [پیمان صلح]

99. *Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), pp. 231-2.

100. ibid., pp. 233-40.

101. I. Steinberg, *Als ich Volkskommissar war* (Munich, 1929), pp. 211-12.

امکان ندارد. این‌شرایط‌را باید امضا کرد. اگر امضا نکنید، سه هفتهٔ دیگر پای جواز فوت حکومت‌شوروی‌را امضا خواهید کرد.... انقلاب آلمان هنوز نارس است. این امر ماه‌ها طول خواهد کشید. شرایط را باید پذیرفت.[۱۰۲]

تروتسکی یك بار دیگر اعتراضات خود را بیان کرد: اگر حزب یکپارچه بود مقاومت امکان می‌داشت. امضا کردن پیمان صلح یعنی «از دست دادن پشتیبانی عناصر پیشرو پرولتاریا». تروتسکی گفت با آن که متقاعد نشده، حاضر نیست راه وحدت حزب را سد کند؛ اما با این اوضاع جدید نمی‌تواند بماند «و مسؤولیت شخصی امور خارجه را بر عهده» بگیرد. وقتی که رأی تعیین‌کننده اعلام شد، تروتسکی و یوفه و دزرژینسکی رأی ممتنع دادند، و به این ترتیب اجازه دادند که پیشنهاد لنین برای پذیرفتن شرایط آلمان‌ها با هفت رأی موافق (لنین، زینوویف، سوردلوف، استالین، سوکولنیکوف، اسمیلگا، استاسووا) در مقابل چهار رأی مخالف (بوخارین، لوموف، بوبنوف، اوریتسکی) به تصویب برسد.[۱۰۳] همان شب آن پیشنهاد در جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری نیز مطرح‌شد، و در ساعت ۴:۳۰ صبح ۲۴ فوریه پس از نطق مؤثر لنین با اکثریت ۱۱۶ در برابر ۸۴ رأی به تصویب رسید؛ این نتیجهٔ نسبتاً مساعد با امتناع غالب بلشویك‌های مخالف پیشنهاد به دست آمد، که نمی‌توانستند با اس‌ارهای راست و چپ و منشویك‌ها برضد تصمیم حزب خود همرأی شوند.[۱۰۴] تلگراف پذیرش شرایط آلمان فوراً به ستاد فرماندهی آلمان مخابره شد.[۱۰۵] هیأت نمایندگی شوروی به ریاست سوکولنیکوف و

102. Lenin, *Sochineniya,* xxii, 277;

این اولتیماتوم با همان عبارات در شمارهٔ همان روز «پراودا» تکرار شد (ibid., xxii, 276).

103. *Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), pp. 247-52.

104. Lenin, *Sochineniya,* xxii, 608.

هیچ صورت رسمی از مذاکرات این جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری منتشر نشده است؛ متن سخنان لنین در مجموعهٔ آثار او آمده‌است (ibid., xxii, 280-3); تصویری از این جلسه در این مأخذ دیده می‌شود:
M. Philips Price, *My Reminiscences of the Russian Revolution* (1921), pp. 247-9.

105. *Mirnye Peregovory v Brest-Litovske,* i (1920), 208.

چیچرین ــ زیرا که نه‌تروتسکی و نه یوفه هیچ‌کدام حاضر نشدند این خفت نهایی را تحمل کنند ــ با دستور امضای بدون گفتگو، همان روز به مقصد برست‌لیتوفسك حرکت کرد.[۱۰۶]

دادن یك امتیاز نهایی هم لازم بود. هیأت نمایندگی ترکیهٔ‌عثمانی که دیر وارد صحنه شده بود، مدعی سه ناحیهٔ مرزی قارص و اردهان و باطوم شد، که چهل سال پیش آن‌ها را از دست داده بود ــ و خواست خود را به دست آورد. سپس در ۳ مارس ۱۹۱۸، پس از اعتراض رسمی سوکولنیکوف برضد یك عمل «فورس‌ماژور»، پیمان برست‌لیتوفسك امضا شد. به موجب این پیمان، روسیه از تمام حقوق خود نسبت به شهر ریگا و زمین‌های پشت آن، تمام کورلند و لیتوانی و بخشی از روسیهٔ سفید صرف‌نظر کرد، و قرار بر این شد که آلمان و اتریش‌ـمجارستان سرنوشت این مناطق را «با توافق ساکنان آن‌ها» معین کنند. روسیه اشغال لیوونی و استونی را از طرف نیروهای آلمان، تا تشکیل «نهادهای ملی مناسب» پذیرفت؛ همچنین موافقت کرد که با «رادا»ی‌اوکراین صلح کند، و قارص و اردهان و باطوم را به ترکیه واگذارد، تا ساکنان این شهرها مناطق خود را با توافق ترکیه «تجدید سازمان» بدهند. مناسبات دیپلماتیك بایستی پس از تصویب پیمان میان روسیه و قدرت‌های مرکزی برقرار شود. مواد مالی پیمان چندان شدید نبود؛ هر دو طرف از غرامت و سایر دعاوی خود صرف‌نظر کرده بودند. اما قید این ماده که هریك از طرفین باید مسئولیت پرداخت هزینه‌های نگه‌داری اتباع خود را در زمان اسارت بر عهده بگیرد، بار مالی بسیار سنگینی بر دوش روسیهٔ شوروی می‌گذاشت. اما در قیاس با سرزمین‌های پهناور و حاصلخیزی که روسیه می‌بایست به دست دشمن بسپارد، این جزئیات چیزی به حساب نمی‌آمد.

در مسکو، تشریفات تصویب پیمان می‌بایست انجام بگیرد. در هفتمین کنگرهٔ حزب، که در ۶ مارس ۱۹۱۸ اجلاس کرد[۱۰۷]، همان مجادلهٔ

---

۱۰۶. در جزوه‌ای‌به‌قلم سوکولنیکوف (Sokolnikov, *Brestskii Mir* (1920)) تصویر جالبی از این سفر پرحادثه ترسیم شده است.

۱۰۷. تصمیم به تشکیل کنگرهٔ حزب به دلیل اختلافات کمیتهٔ‌مرکزی در ۹ ژانویه/ ۱ فوریهٔ ۱۹۱۸ گرفته شد (*Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), p. 216) ؛ آگهی رسمی اجلاس کنگره در ۵ مارس در «پراودا»ی ۱۸/۵ فوریهٔ ۱۹۱۸ منتشر شد.

پیشین از هر دو طرف تکرار شد. لنین یکی از بهترین سخنرانی‌های خود را ایراد کرد و گفت که «تظاهرات پیروزمندانه»ی نخستین هفته‌های انقلاب به پایان رسیده و اکنون وقت آن رسیده است که بلشویک‌ها با مسلح شدن و کار کردن با واقعیات تلخ درگیر شوند. تروتسکی برای آخرین بار مخالفت خود را با لنین بیان کرد، ولی حاضر نشد برضد او رأی بدهد. نتیجه از پیش معلوم بود. پیشنهاد لنین برای تأیید پیمان با اکثریت ۲۸ رأی در مقابل ۹ رأی تصویب شد. سپس در ۱۶ مارس ۱۹۱۸ چهارمین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه پس از دو روز بحث طوفانی و طرح شش قطعنامه از طرف گروه‌های مخالف، پیشنهاد دولت برای تأیید پیمان با اکثریت ۷۴۸ رأی در مقابل ۲۶۱ رأی تصویب شد. سرانجام این جر و بحث طولانی پایان یافت. نه این بحث و نه پیشروی آلمان دیگر هرگز تجدید نشد. نیروی نظامی آلمان، که تعیین‌کنندهٔ هر دو امر بود، گرفتار آخرین تلاش‌های تشنج‌آمیز خود در مقابل تعرض بزرگ دول غربی بود ــ تعرضی که ده روز بعد از تصویب پیمان آغاز شد، و هرگز نتوانست آزادی عمل خود را بازیابد.

در آخرین مراحل بحث برست‌لیتوفسك عامل تازه‌ای پدیدار شد که بعدها در سیاست خارجی شوروی اهمیت فراوان یافت. آن مطلق‌گرایان جزمی که بنا را بر این می‌گذاشتند که رژیم شوروی باید با همهٔ دولت‌های سرمایه‌داری به‌طور یکسان و بلاشرط در حال مخاصمه باشد (و آن‌ها با رژیم شوروی)، و به این دلیل حتی به بستن پیمان صلح جداگانه هم اعتراض داشتند، نظرشان جدی گرفته نمی‌شد. مطابق هر برآورد معقولی، آن عاملی که به حکومت شوروی امکان استقرار داده و بهترین ضامن بقای آن شده بود، چیزی جز شکاف در جهان سرمایه‌داری نبود. چنان که رادك چند سال بعد می‌نویسد، این عامل یك «واقعیت اساسی» بود که «در «گهوارهٔ» سیاست خارجی جای داشت.[۱۰۸] لنین در «احکامی دربارهٔ مسألهٔ بستن فوری پیمان صلح جداگانه و الحاقی» این واقعیت را با احتیاط به‌جا می‌آورد:

با بستن [پیمان] صلح جداگانه ما خود را به بیشترین

108. K. Radek, *Die Auswärtige Politik Sowjet-Russlands* (Hamburg, 1921), pp. 80-1.

اندازهٔ **ممکن در لحظهٔ‌حاضر** از دست هر دو گروه‌امپریالیستی در حال جنگ آزاد می‌کنیم؛ بـا استفاده از دشمنی متقابل آن‌ها، از جنگ استفاده می‌کنیم، و این کار معاملهٔ میان آن‌ها و برضد ما را دشوار می‌کند.[۱۰۹]

از این شناسایی ارزش عملی اختلاف در اردوی دشمن تا مغتنم‌دانستن این اختلاف برای سیاست خارجی شوروی و بهره‌برداری آگاهانه از آن و دست‌کشیدن از اعتقاد به‌دشمنی‌یکسان و یکنواخت با جهان‌سرمایه‌داری، گام کوتاهی بیش نبود.

در جانب متفقین نیز این دوراهی مسألهٔ دشواری بود. آیا قدرت‌های سرمایه‌داری دول متفق بایستی در نبرد با دشمن سرمایه‌دار خود درصدد جلب همکاری یك حکومت انقلابی و سوسیالیستی برآیند؟ متفقین نیز مانند بلشویك‌ها در گام اول دچار همان موانعی بودند که برخی از مردم آن‌ها را اصول می‌نامیدند و برخی دیگر مشتی پیشداوری. مقامات وزارت خارجهٔ فرانسه حرکات بی‌قاعدهٔ سادول را به دشواری تحمل می‌کردند؛ و تماس‌های نخستین جودسون با تروتسکی خشم واشنگتن را برانگیخت. اما فکر همکاری، ثمربخش‌تر از آن بود که دور انداخته شود. اعلام منع رسمی مراوده با بلشویك‌ها از طرف امریکا، باعث شد که ریموند رابینز ــ که دارای منزلت نیمه‌رسمی بود ولی ملزم به اطاعت از وزارت خارجهٔ امریکـا نبود ــ اهمیت بیشتری پیـدا کند. در مراحل اول مذاکـرات برست‌لیتوفسك، رابینز و سادول هر دو مرتباً بـا تروتسکی در تماس بودند و از او خواهش می‌کردند که در برابر آلمان ایستادگی کند. از آن‌جا که این خواهش‌ها پشتوانهٔ دولتی نداشت، طبعاً چندان وزنـی هم نمی‌توانست داشته باشد.[۱۱۰] اما آن دو دیپلمات پر شور و شوق در سفرای کشورهای خود مختصر تأثیری هرچند گذران ــ داشتند. در ۱۸/۵ دسامبر

---

109. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 198.

۱۱۰. درکتاب سادول (J. Sadoul, *Notes sur la Révolution Bolchevique* (1919) ، که سلسلهٔ نامه‌های تقریباً روزانهٔ نویسنده را بـه آلبر توما دربر دارد، فعالیت‌های او در این زمان تماماً ثبت شده است. اوراق شخصی رابینز باقی مانده است، و ممکن‌است‌به‌زودی در دسترس قرارگیرد؛ کتاب (W. Hard, *Raymond Robins' Own Story* (N.Y., 1920) به طرز نومیدکننده‌ای مبهم است و چیزی به مآخذدیگر نمی‌افزاید.

۱۹۱۸، سادول توانست نولان، سفیر فرانسه، را راضی کند که دیداری از جانب تروتسکی را بپذیرد، و تروتسکی را نیز راضی کند که به این دیدار برود. این کار کوچکی نبود، هرچند هیچ نتیجهٔ مفیدی به بار نیاورد.[۱۱۱] در ۲۰ دسامبر ۱۹۱۷ / ۲ ژانویهٔ ۱۹۱۸، پس از تعطیل دور اول مذاکرات صلح برست‌لیتوفسك، رابینز سفیر امریکا، فرانسیس، را راضی کرد که متن تلگرافی برای مخابره به وزارت خارجهٔ امریکا پیش‌نویس کند، به این مضمون که سفارت امریکا توصیه می‌کند که در صورت تجدید مخاصمات میان بلشویك‌ها و آلمان، دولت امریکا «حداکثر کمك و استعانت مقدور» را به بلشویك‌ها بکند؛ همچنین یادداشتی خطاب به «کمیسر امور خارجه» تهیه شد که خبر این توصیه را به اطلاع او می‌رساند، و می‌بایست در صورت لزوم همزمان با تلگراف ارسال شود. نسخه‌هایی از این اسناد به رابینز داده شد ــ بی‌گمان به این منظور که به تروتسکی نشان داده شود.[۱۱۲] تا این‌جا ابتکار عمل با سادول و رابینز بود. اما تروتسکی پس از نخستین بازگشت از برست‌لیتوفسك، و در همان ایامی که او برای از پیش‌بردن فورمول «نه جنگ، نه صلح» خود در کمیتهٔ مرکزی نبرد می‌کرد، با هر دو دیپلمات فرانسوی و امریکایی تماس گرفت. به سادول نقشهٔ جغرافیایی هوفمن را نشان داد که مرز مورد ادعای آلمان‌ها روی آن علامت‌گذاری شده بود، و این نظر کمابیش‌رسمی را اظهار داشت:

> ما نمی‌خواهیم این [پیمان] صلح را امضا کنیم، ولی چه باید کرد؟ جنگ مقدس؟ بله، [جنگ مقدس را] اعلام می‌کنیم، ولی نتیجه چه خواهد بود؟ وقت آن رسیده است که متفقین تصمیم بگیرند.

با رابینز هم تروتسکی باید به همین لحن سخن گفته باشد، اگرچه تنها بخش ثبت‌شدهٔ این گفتگو این است که تروتسکی می‌پرسد چقدر امید می‌رود که دولت‌امریکا رژیم‌شوروی‌را به‌رسمیت‌بشناسد، و رابینز پاسخ

---

111. ibid., p. 158.

112. *Russian-American Relations*, ed. C. K. Cummings and W. Pettit (N.Y., 1920), pp. 66-7.

روشنی نمی‌دهد.۱۱۳ هیچ‌کدام از این‌دو تماس در اردوگاه‌متفقین نتیجه‌ای نداد. کامنف، که شخصیت و رفتار دوست‌داشتنی‌اش برای مأموریت جلب دوستی متفقین متناسب به نظر می‌رسید، به لندن و پاریس اعزام شد تا از متفقین برای ایستادگی در مقابل آلمان تقاضای کمك کند. کامنف در ۲۳ فوریهٔ ۱۹۱۸ وارد بندر ابردین شد، و پس از آن که مقامات ادارهٔ مهاجرت اوراق و اسناد او را از دستش گرفتند، اجازه یافت که روانهٔ لندن شود. در لندن، کامنف با تنی چند از وکلای مجلس و رجال سیاسی دیدار کرد. اما وقتی که مسلم شد دولت فرانسه او را راه نخواهد داد، دولت انگلیس هم حاضر نشد او را رسماً بپذیرد، و بدون رعایت تشریفات اخراج شد.۱۱۴

در این مذاکرات شگفت و پس از گیر و دار، لحظهٔ حساس وقتی پیش آمد که با اعلام سیاست «نه جنگ، نه صلح» در ۲۸ ژانویه/۱۰ فوریهٔ ۱۹۱۸ و بازگشت دوم تروتسکی به پایتخت، مذاکرات برست‌لیتوفسك قطع شد. تروتسکی که جنگ انقلابی را طرد کرده بود و در عین حال همچنان برضد پذیرش صلح آلمانی هم تلاش می‌کرد، اکنون سخت مشتاق بود که امید دوردست دریافت کمك متفقین را برای‌ایستادگی در برابر تهدید آلمان بررسی کند. عزیمت کامنف از پطروگراد در آن سفر بی‌نتیجه با ورود بروس لاکهارت به عنوان مأمور غیررسمی دولت انگلیس همزمان بود. نخستین گفتگوی لاکهارت با تروتسکی در ۱۵ فوریهٔ ۱۹۱۸ با این کلمات تروتسکی پایان یافت: «فرصت بزرگ دول متفق امروز است.»۱۱۵ از آن پس لاکهارت با سادول و رابینز هماواز شد و

---

113. J. Sadoul, *Notes sur la Révolution Bolchevique* (1919), p. 204; *Papers Relating to the Foreign Relations of the United States, 1918: Russia*, i (1931), 358.

گفتگوی سادول در ۲٤/۱۱ ژانویهٔ ۱۹۱۷ ثبت شده‌است؛ گفتگوی رابینز در همان روز روی داده است؛ در همان روز، و بی‌شك پس از این گفتگوها بود که کمیتهٔ مرکزی فورمول «نه جنگ، نه صلح» را تصویب کرد.

۱۱٤. این حکایت، تا حدی از منابع شفاهی، در کتاب ویلر بنت نقل شده است (J.W. Wheeler-Bennett, *Brest-Litovsk: The Forgotten Peace* (1939), pp. 284-6);

رمزی مکدونالد این موضوع را دوبار در مجلس عوام انگلستان مطرح کرد (*House of Commons: 5th Series*, ciii, 1478-9, 1494; 1606-7, 1626).

115. R.H. Bruce Lockhart, *Memoirs of a British Agent* (1932), p. 228.

برای جلب کمك متفقین به بلشویك‌ها برضد آلمان به فعالیت پرداخت. نقض آتش‌بس از طرف آلمانی‌ها و تجدید عملیات نظامی در ۱۸ فوریه فوریت تقاضای کمك شوروی را بیشتر کرد، و سفیر فرانسه، که تا آن روز اعتنائی نمی‌نمود، متأثر شد و پیشنهاد کمك کرد.[۱۱۶] در ۲۲ فوریهٔ ۱۹۱۸ سفیر امریکا نیز توانست تلگرافی به واشنگتن بزند و بگوید که «پنج سفیر دول متفق توافق کردند که در صورت مقاومت [شوروی] از آن پشتیبانی کنند و سفرای فرانسه و انگلستان از طریق مهندسان سفارت اصرار می‌کنند که گارد سرخ برای جلوگیری از پیشروی آلمان راه‌آهن را خراب کند».[۱۱۷]

در همان روز پیشنهاد پذیرفتن کمك فرانسه و انگلیس برای بحث رسمی در کمیتهٔ مرکزی حزب مطرح شد؛ و این همان لحظه‌ای بود که شرایط تجدیدنظرشدهٔ آلمان به پطروگراد رسیده بود ولی تصمیم نهایی برای پذیرفتن آن‌ها هنوز در ترازو معلق بود، و تروتسکی برای جلوگیری از پذیرفته‌شدن شرایط آلمان به هر خس و خاشاکی دست می‌انداخت. بحث کمیتهٔ مرکزی بحث آموزنده‌ای بود، و شکاف سرراستی را میان «واقع‌بینان» و «چپ‌ها» نشان داد: دستهٔ اول عقیده داشتند که رژیم در وضع کنونی‌اش، و قطع‌نظر از این که برخوردش با شرایط آلمان چگونه باشد، نمی‌تواند هیچ کمکی را رد کند؛ دستهٔ دوم می‌گفتند که اصول انقلابی هر نوع مشارکتی را با قدرت‌های سرمایه‌داری منع می‌کند. در قیاس با گروه‌بندی‌های اخیر حزب، بر سر این مسأله آرا متشتت بود. یوفه، که از طرفداران پرحرارت رد شرایط آلمان بود، اکنون می‌گفت که «لازم است هر چیزی را که به ایستادگی ما کمك کند بپذیریم»؛ از طرف دیگر، سوردلوف که همیشه در پذیرفتن شرایط آلمان با لنین همرأی بود، اکنون با پیشنهاد تروتسکی برای پذیرفتن کمك متفقین مخالفت می‌کرد، منتها به دقت توضیح می‌داد که این مخالفت بنابر دلایل اصولی

---

116. J. Noulens, *Mon Ambassade en Russie Soviétique*, i (1933), p. 223;

(سادول در ۲۰ فوریهٔ ۱۹۱۸ این اقدام را به خودش نسبت می‌دهد *Notes sur la Révolution Bolchevique* (1919), p. 241) ؛ اما دستورهای وزارت امور خارجهٔ فرانسه به نولان در این سند تأیید شده است:

Foreign Relations of the United States, 1918: Russia, i (1931), 383.

117. *Foreign Relations of the United States, 1918: Russia*, i (1931), 386.

نیست، بلکه به این دلیل است که انگلستان و فرانسه «در نظر توده‌های وسیع روسیه بی‌آبرو شده‌اند». اما به‌طورکلی، کسانی‌که به دلایل اصولی به جنگ انقلابی رأی داده بودنـد این بار هم بـه دلایل اصولی کمك قدرت‌های سرمایه‌داری را رد می‌کردند. بوخارین، که باز هم رهبر چپ‌ها بـود، نه‌تنها متفقین را متهـم کرد کـه خیال دارنـد روسیه را جزو «مستعمرات» خود سازند، بلکه گفت «برخوردار شدن از پشتیبانی هرنوع امپریالیسمی» ناپذیرفتنی است؛ و در پایان سخنان خود رسماً پیشنهاد کرد که دولت شوروی «با سفارتخانه‌های فرانسه و انگلستان و امریکا دربارهٔ خرید اسلحه یا استفاده‌از خدمات‌افسران و مهندسان وارد هیچ‌گونه تفاهمی نشود». اوریتسکی شکایت کرد که «ما پس از تصرف قدرت انقلاب جهانی را فراموش کرده‌ایم»، و اکثریت به‌جای «اقدام فوری در میان پرولتاریای آلمان» به فکر مسائل نظامی است. بوبنوف شکایت‌کرد که «دارند انترناسیونالیسم ما را معامله می‌کنند». تروتسکـی پیشنهاد کرد که دولت شوروی هـر چیزی را که «بـرای تسلیح و تجهیز ارتش انقلابی ما به همهٔلوازم‌اساسی» لازم‌است، از هرکجا، حتی از حکومت‌های امپریالیستی، بدون وارد شدن به تعهدات سیاسی، بپذیرد؛ این پیشنهاد با شش رأی در مقابل پنج رأی تصویب شد. لنین در جلسه حاضر نبود. صورت‌جلسه یادداشت او را به عبارت زیر در بر دارد:

> از شما تقاضا می‌کنم رأی مرا به نفع گرفتن سیب‌زمینی و مهمات از راهزنان امپریالیست انگلیس و فرانسه اضافـه کنید.

روشن نیست که این یادداشت در جلسه خوانده شد یا سپس بـه صورت‌جلسه اضافه شد. در پایان جلسه بوخارین از عضویت کمیتهٔمرکزی و سردبیری «پراودا» استعفا کرد: به نظر او پذیرفتن داوطلبانهٔ کمك از یك دسته از امپریالیست‌ها بدتر از تسلیم به شرایط دستهٔ دیگر بود. این همان لحظه‌ای بود که، بنابر روایت تروتسکی، بوخارین روی شانهٔ او گریه کرد و گفت: «دارند حزب را به تل تپاله مبدل می‌کنند.»[۱۱۸]

این بحث نتیجه‌ای نداشت، جز این که فرصت خوبی‌بود برای اعلام

---

118. *Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), pp. 243-6; L. Trotsky, *Moya Zhizn'* (Berlin, 1930), ii, 118.

اصول و خط‌مشی افراد. تصمیم به گردن نهادن اولتیماتوم آلمان بیست‌و چهار ساعت بعد در کمیتهٔ مرکزی گرفته شد. اما تا روزی که پیمان صلح امضا شد و به تصویب رسید، مسأله به‌جای‌خود باقی‌ماند؛ و گروه‌کوچکی از نمایندگان متفقین، به‌ویژه رابینز و لاکهارت، همچنان تلاش‌می‌کردند که در صورت تجدید مقاومت شوروی در مقابل آلمان به شوروی کمك برسانند، اگرچه بی‌اعتنایی لندن و واشنگتن، و مسلم شدن حملهٔ قریب‌الوقوع ژاپن بـه شرق دور، این تلاش‌ها را بیهوده کـرد. در ۱ مارس ۱۹۱۸، پیش از امضای پیمان در برست‌لیتوفسك، در لحظه‌ای که ارتش آلمان هنوز به سوی پطروگـراد پیش می‌رفت و دولت شوروی تصمیم گرفته بود که پایتخت را به مسکو منتقل کند، لاکهارت نخستین گفتگوی خود را با لنین انجام داد. لنین با خونسردی و با دید انتقادی وضع را ارزیابی کرد و گفت که شرایط صلح «مفتضح» امضا خواهد شد. اما «این صلح تا کی دوام می‌آورد»؟ به نظر بلشویك‌ها سرمایه‌داری انگلیس و امریکا «تقریباً به اندازهٔ میلیتاریسم آلمان منفور است»؛ اما عجالتاً میلیتاریسم آلمان خطر فوری است. لنین چنین ادامه می‌دهد:

> روش‌های ما... غیر از روش‌های شما است. مـا می‌توانیم موقتاً با سرمایه سازش کنیم. این کار حتی ضرورت دارد، چون اگر سرمایه[داران] متحد شود [ند] ما در این مرحله از رشد خود خرد می‌شویم. از خوشبختی ما، ماهیت سرمایه طوری است که نمی‌تواند متحد شود. بنابرین تا روزی که خطر آلمان باقی است، من خطر همکاری با متفقین را، که موقتاً به نفع هر دوی ما تمام می‌شود، حاضرم به جان بخرم. در صورت تجاوز آلمان من حتی حاضرم کمك نظامی هم بپذیرم. در عین حال کاملا یقین دارم که دولت شما اوضاع را هرگز به این صورت نمی‌بینند. این دولت ارتجاعی است. با مرتجعان روسیه همکاری خواهد کرد.[۱۱۹]

دو روز بعد پیمان صلح در برست‌لیتوفسك امضا و پیشروی آلمان متوقف شد. اما تروتسکی، که هنوز سر سازگاری نداشت و در برآورد روش

---

119. R. H. Bruce Lockhart, *Memoirs of a British Agent* (1932), p. 239.

متفقین هم به اندازهٔ لنین واقع‌بین نبود، به یك تلاش دیگر هم دست زد. در ۵ مارس ۱۹۱۸، روزی که هیأت نمایندگی شوروی از برست‌لیتوفسك بازگشت، تروتسکی یك بار دیگر با رابینز دیدار کرد و از او خواست که یك اظهاریهٔ مکتوب به‌واشنگتن بفرستد. در این اظهاریه که تروتسکی آن را پیش‌نویس کردو به تأیید لنین هم رساند، بر پایهٔ احتمال تصویب نشدن پیمان و تجدید مخاصمات سه پرسش را مطرح می‌کند:

۱. آیا دولت شوروی در نبرد خود با آلمان می‌تواند به پشتیبانی امریکا، بریتانیای کبیر، و فرانسه متکی‌باشد؟
۲. در آیندهٔ نزدیك چه نوع کمکی فراهم می‌شود، و با چه شرایطی ــ تجهیزات نظامی، وسائط حمل و نقل، نیازمندی‌های زندگی؟
۳. ایالات متحده به‌ویژه چه‌نوع کمك‌مشخصی فراهم می‌کند؟

دو پرسش جنبی نیز به عبارت غیررسمی‌تری مطرح می‌شود: اگر ژاپن شهر ولادی‌وستوك را تصرف کند، متفقین، به ویژه ایالات متحده، چه اقدامی خواهند کرد؟ تا چه اندازه می‌توان به دریافت کمك بریتانیا از طریق مورمانسك و آرخانگل امیدوار بود؟ این پرسش‌ها بر پایهٔ این فرض مصرح استوار است که «سیاست‌های داخلی و خارجی دولت شوروی کماکان بر طبق اصول سوسیالیسم بین‌المللی هدایت خواهند شد، و دولت شوروی استقلال کامل خود را از همهٔ کشورهای غیرسوسیالیستی حفظ می‌کند». همان روز تروتسکی همین پرسش‌ها را به‌طور شفاهی و با دقت کمتری نزد لاکهارت نیز مطرح کرد، و لاکهارت آن‌ها را به لندن تلگراف زد.۱۲۰ برای آن‌که واشنگتن و لندن فرصت بررسی این فتح‌باب را داشته باشند، لنین به اصرار رابینز پذیرفت‌که اجلاس کنگرهٔ‌شوراهای سراسر روسیه را، که بایستی پیمان صلح در آن تصویب شود، از ۱۲

---

۱۲۰. گفتهٔ تروتسکی به رابینز و گزارش لاکهارت از گفتگویش با تروتسکی در این مأخذ آمده است: *Russian-American Relations*, ed C.K. Cumming and W. Pettit (N.Y., 1920), pp. 81-4 روایت از گفتهٔ‌تروتسکی از سوابق کنگرهٔ امریکا نقل شده است؛ ترجمهٔ دیگری نیز در آرشیو ملی ایالات متحده، گروه سوابق ۸٤، مکاتبات سفارت امریکا در مسکو، ۱۹۱۸، موجود است. اصل روسی آن به‌دست نیامده است.

مارس به ۱۴ مارس بیندازد.[۱۲۱]

پیش از رسیدن اظهاریهٔ تروتسکی به‌واشنگتن[۱۲۲] پرزیدنت‌ویلسون در ۱۱ مارس ۱۹۱۸ تلگراف درودی بـرای چهارمین کنگرهٔ شوراهـای سراسر روسیه فرستاده بود که زبان چاپلوسانه‌اش چیزی از تلخـی پیام اصلی آن نمی‌کاست: «دولت ایالات متحده بدبختانه در وضعی نیست که بتواند آن کمك مستقیم و مؤثری را که مایل است ارائه کند.»[۱۲۳] محافل دولتی واشنگتن این پیام را پاسخ قانع‌کننده‌ای برای پرسش‌های ناراحت‌کنندهٔ تروتسکی دانستند. لاکهارت نیز نتوانست پاسخ مفیدی از وزارت خارجهٔ انگلستان بگیرد؛ و بالفور ــ نخست‌وزیـر انگلستان ــ در نطق ناروشنی که در ۱۴ مارس ۱۹۱۸ در مجلس عوام ایراد کرد از پیش به دفاع از مداخلهٔ نظامی ژاپن ــ و متفقین ــ پرداخت و غـرض از این مداخله را «کمك به روسیه» نامید. دو روز بعد چهارمین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه به تصویب پیمان صلح رأی داد. چنین نقل کرده‌اند که لنین، پیش از ایـراد نطقی که کنگره را بـه تصویب پیمان واداشت، رابینز را با اشارهٔ دست به جایگاه ناطق فراخواند و اول از او پرسید که آیا پاسخی از واشنگتن دریافت کرده است یا نـه، سپس پرسید که لاکهارت از لندن چـه خبری دارد. پاسخ هـر دو پرسش منفی بود؛ و پیمان صلح با اکثریت هنگفتی به تصویب رسید.[۱۲۴] اما تصویب پیمان

---

۱۲۱. شهادت رابینز در این مأخذ آمده است:
United States Senate: Sub-Committee on the Judiciary, Brewing and Liquor Interests and German and Bolshevik Propaganda (1919), iii, 805.

۱۲۲. رابینز گفتهٔ تروتسکـی را در ۸ مارس در ولودگا بـرای فرانسیس، سفیر امریکا، نقل کرد
(W. Hard, *Raymond Robins' Own Story* (N.Y., 1920), pp. 142-3)
روز ۹ مارس فرانسیس در تلگرافی به وزارت خارجه به گفتهٔ تـروتسکی اشاره می‌کند ولی گزارش می‌دهد که تروتسکی به «خطر حملهٔ ژاپن به سیبریه» اعتراض دارد؛ فقط در ۱۲ مارس و پس از دریافت پیام روز قبل ویلسون است که فرانسیس خلاصه‌ای از اظهارات روز ۵ مارس تروتسکی به رابینز را به امریکا تلگراف‌می‌زند (National Archives of the United States, Record Group 59: 861.00/1 262, 1302).

123. *Foreign Relations of the United States, 1918: Russia*, i (1931), 395-6.

124. W. Hard, *Raymond Robins' Own Story* (N.Y., 1920), pp. 151-2.

نیز در را کاملا نبست. سادول نقل می‌کند که در ۲۰ مارس ۱۹۱۸ تروتسکی را راضی کرد که تقاضا کند چهل تن افسران فرانسوی برای مشاورهٔ فنی و تجدید سازمان ارتش سرخ در اختیار او بگذارند.۱۲۵ این همان لحظه‌ای بود که تروتسکی می‌کوشید نخست افسران پیشین ارتش تزاری را به ارتش سرخ جلب کند و آن‌ها را در مناصب کارشناسی و فرماندهی به‌کار بگمارد. در این کار ظریف، کمك فرانسه و نفوذ فرانسه شاید تأثیر زیادی می‌داشت. روز بعد تروتسکی گفتگویی با رابینز و یکی از اعضای میسیون نظامی امریکا کرد و درخواست کرد که یك افسر امریکایی «برای بررسی مسائل نظامی و برای رابطه با شما» و نیز «چند واحد کارشناسان‌راه‌آهن» برای‌کار در مسکو و روسیهٔ‌اروپایی و سیبریه در اختیار دولت شوروی قرار گیرند؛ تروتسکی سپس این تقاضا را کتباً به نام ساونارکوم نیز تأیید کرد.۱۲۶ این تقاضا نتیجه‌ای نداد. در واقع سه یا چهار افسر فرانسوی مأمور این کار شدند، اما وقتی که مداخلهٔ نظامی ژاپن در نخستین روزهای ماه آوریل آغاز شد، «این [افسران] به‌طور آشکاری خود را نسبت‌به کاری که برای انجام‌دادن آن دعوت شده بودند بی‌علاقه نشان دادند».۱۲۷ جنگ انقلابی، یعنی آخرین تیر ترکش بلشویك‌ها برای‌برانگیختن انقلاب جهانی به هر قیمتی‌که‌شده، غیرعملی و مردود شناخته شده بود. اکنون تلاش برای توسل به شیوه‌های عادی دیپلماسی، یعنی برانگیختن یك دسته از قدرت‌های دشمن برضد دستهٔ دیگر، نیز بیهوده از کار درآمد. به نظر می‌رسید که همهٔ راه‌ها بسته است.

در مقاله‌ای در «پراودا» با عنوان «یك درس سخت ولی لازم»، لنین نوشت که بحران برست‌لیتوفسك «در تاریخ انقلاب روسی ــ و جهانی ــ

---

125. J. Sadoul, *Notes sur la Révolution Bolchevique* (1919), p. 274.

۱۲۶. نامهٔ تروتسکی در آرشیو ملی ایالات متحده، گروه سوابق ۸۴، مکاتبات سفارت ایالات متحده، مسکو، ۱۹۱۸، ضبط است.

127. J. Sadoul, *Notes sur la Révolution Bolchevique* (1919), p. 386;

بعدها سادول موضوع را به این صورت خلاصه کرد که «پس از برست، تروتسکی و لنین تلاش خود را چند برابر کرده‌اند تا قدرت‌های متفق را به همکاری نزدیك و صمیمانه برای بازسازی اقتصادی و نظامی روسیه حاضر کنند» (ibid., p. 22).

به‌صورت یکی از بزرگ‌ترین برگشتگاه‌های تاریخی جلوه‌گر خواهد شد».[۱۲۸] از این بلندی مهم می‌توان از پشت سر به گذشته نگاهی انداخت و از پیش رو به آینده. بحران برست‌لیتوفسك تضاد حل‌نشدهٔ روابط روسیهٔ شوروی را با جهان مطرح می‌کند ــ یعنی دو راهی حکومتی که در آن واحد می‌خواهد هم نیروی محرك انقلاب جهانی باشد و هم مرجع قدرت کشوری از کشورهای جهان؛ و در این زمان بود که شالوده‌های دیرپای سیاست خارجی شوروی ریخته شد. اختلاف‌نظر اساسی میان دو دسته بود: طرفداران سیاست رد شرایط آلمان و شروع‌جنگ‌انقلابی ــ که در آغاز اکثریت بزرگی را در حزب تشکیل می‌دادند و در میان آن‌ها چهرهٔ بوخارین و یوفه و دزرژینسکی و رادك از همه نمایان‌تر بود، و پیروان نزدیك لنین، از جمله زینوویف، استالین، و سوکولنیکوف، که در آغاز از لحاظ تعداد ضعیف بودند و از پافشاری مجاب‌کنندهٔ لنین و واقعیات موجود روز به روز بیشتر نیرو می‌گرفتند. تروتسکی، که مردی بود درخشان، بااصالت، اندیشه‌ور، گاه لجوج و گمراه، و همیشه بیرون از چارچوب دسته‌ها و گروه‌ها، برای خود موضع کج‌مدار و متغیری داشت که باعث تاریك‌شدن مسألهٔ اصلی می‌شد. همهٔ این ویژگی‌ها همان تروتسکی دورهٔ پس از ۱۹۰۳ را به یاد می‌آورد؛ آنچه در روش او تازگی داشت علاقهٔ شخصی ژرفی بود که به لنین پیدا کرده بود، که غالباً رنگ خاصی به رفتار او می‌داد و تعیین‌کنندهٔ تصمیمات نهایی او بود.

این فرض که بقای انقلاب در روسیه به سرایت فوری آن به اروپای مرکزی و غربی بستگی دارد چنان محرز و مسلم انگاشته می‌شد که برای بلشویك‌ها این اعتقاد امری طبیعی بود که اولا انقلاب اروپا به‌زودی روی می‌دهد، و ثانیاً آن‌ها وظیفه دارند آن را راه بیندازند. این اعتقاد که با همهٔ شور انقلابی پیروزی اکتبر در دل بلشویك‌ها جای داشت، به آسانی فراموش نمی‌شد. پذیرفتن پیمان برست‌لیتوفسك اهانتی به هر دو شاخهٔ این اعتقاد به نظر می‌رسید. بوخارین در هفتمین کنگرهٔ حزب فریاد کشید که وضع موجود اروپا را فقط می‌توان «سقوط و تلاشی روابط کهن سرمایه‌داری در زیر فشار جنگ» نامید؛ و از اعتصاب‌ها و تشکیل شوراها در وین و بوداپست در ژانویهٔ ۱۹۱۸، و اعتصاب‌های آلمان ــ چندی بعد در همان ماه ــ به‌عنوان دلایل در راه بودن انقلاب اروپا

---

128. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 290.

یاد کرد. در چنین لحظه‌ای بود کـه لنین می‌خواست سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز را میان روسیهٔ شوروی و قدرت‌هـای سرمایـه‌داری بنـا بگذارد. پذیرفتن پیمان صلح یعنی بریدن نخستین پایهٔ سیاست شوروی ـ تسریع و تشویق انقلاب جهانی. بوخارین به تلخی چنین ادامه می‌دهد:

> ما گفتیم و می‌گوییم که سرانجام همه‌چیز بستگی دارد به این که انقلاب جهانی فاتح شود یا فاتح نشود. سرانجام انقلاب جهانی ـ و فقط آن ـ راه نجات ما است.... با دست‌کشیدن از تبلیغات‌جهانی، ما از تیزترین‌سلاح‌خود دست‌می‌کشیم.[۱۲۹]

بوخارین و پیروانش محکم بـه این عقیده چسبیدند کـه «جنگ انقلابی» برضد حکومت‌های سرمایه‌داری نخستین وظیفهٔ حکومت شوروی است، و این وظیفه‌ای است که نمی‌توان به دلیل تاریك‌بودن چشم‌انداز نزدیك، از آن دست کشید. این عقیده بیش از آنچه آرای نهایی کنگره دربارهٔ پیمان صلح نشان می‌داد در حزب طرفدار داشت.

طرز برخورد لنین با این مسأله، پیچیده‌تر بود. از سال ۱۹۰۵، او حتی لحظه‌ای هم در این اعتقاد تردید نکرده بود که پشتیبانی پرولتاریای اروپـا از شرایط پیروزی انقـلاب سوسیالیستی در روسیه است، و در نخستین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه در ژوئن ۱۹۱۷ بـه صراحت پیش‌بینی کرده بود که پس از تصرف قدرت «اوضاع ممکن است ما را به موضع جنگ انقلابی براند»، اما با خوش‌بینی و خوش‌خیالی چنین افزوده بود که:

> برای شما کافی است اعلام کنید که صلح‌طلب [پاسیفیست] نیستید و از جمهوری خود، از دموکراسی پرولتری‌کارگران، در مقابل سرمایه‌داران آلمانی و فرانسوی و دیگران دفاع خواهید کرد ـ این برای تأمین صلح کافی خواهد بود.[۱۳۰]

---

129. *Sed'moi S"ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii* (1923), pp. 34-5, 40-1.

130. Lenin, *Sochineniya*, xx, 487.

اما لنین از ۱۹۰۵ به بعد به شرط لازم دیگر انقلاب روسیه نیز به همین سختی چسبیده بود ــ اتحاد پرولتاریا با دهقانان؛ و در این لحظهٔ بحرانی اکتبر ۱۹۱۷ نگرانی عمدهٔ لنین دهقان‌هایی بودند کــه در لباس ارتش روحیه‌باختهٔ روسیه برای صلح و زمین بیتابی‌می‌کردند. فرمان‌های‌مربوط به زمین و صلح ــ و در فرمان دوم صلح دارای اهمیت فــراوان بود و انقلاب جهانی چندان اهمیتی نداشت ــ نتیجهٔ این نگرانی‌ها بودند. پس‌از کنگرهٔ دهقانی سراسری نوامبر ۱۹۱۷ و وارد شدن اس‌ارهای چپ به دولت شوروی، اتحاد انقلابی جوش داده شد. لنین در توضیح ضرورت پذیرفتن صلح «ننگین» می‌گوید: «در حال حاضر ما تنها به پشتیبانی پرولتاریا متکی نیستیم، بلکه به فقیرترین دهقانان نیز تکیه داریم، و اگر جنگ ادامه یابد این‌ها ما را رها می‌کنند.»[۱۳۱] در بحث پیمان برست‌ـ لیتوفسك در هفتمین کنگرهٔ حزب، بوبنوف، یکــی از پیروان بوخارین، گفت ــ و پر بیراه هم نگفت ــ که «انقلاب اکتبر قمارزدن روی انقلاب جهانی و در عین حال روی دهقانان» است.[۱۳۲] اما فاش گفتن این نکته بر عهدهٔ ریازانوف ــ مارکسیست دانشمند و بچهٔ شیطان حزب ــ افتاد که حزب پرولتاریایی «ناگزیر در لحظهٔ تصرف قدرت بــر سر دوراهی قرار خواهد گرفت و باید دربارهٔ این مسأله تصمیم بگیرد که یا بر توده‌های دهقانان تکیه کند یا بر پرولتاریای اروپای غربی».[۱۳۳]

لنین با طرح مسأله به این صورت سخت مخالفت ورزید. در نظر او میان دو شرط اساسی پیروزی سوسیالیسم هیچ ناسازگاری نمی‌توانست وجود داشته باشد. در احکام ژانویــهٔ او دربارهٔ بستن پیمان صلح فقط «چندی مهلت، که کمتر از چند ماه نباشد»، خواسته شده بود تا «در این مهلت دولت سوسیالیستی دستش کامــلا آزاد باشد و پیش از هــر چیز در کشور خود بر بورژوازی چیره شود».[۱۳۴] در مذاکرات کمیتهٔ مرکزی، استالین و زینوویف به‌طرز ناشیانه‌ای از لنین پشتیبانی کردند: استالین اعلام کرد که «در غرب جنبش انقلابی وجود نــدارد؛ واقعیاتی در کار نیست، فقط احتمال آن هست»، و زینوویف گفت که هرچند «ما با صلح

131. ibid., xxii, 200.
132. *Sed'moi S"ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii* (1923), p. 63.
133. ibid., p. 87.
134. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 194.

کردن، شووینیسم را در آلمان تقویت می‌کنیم و تا مدتی باعث جنبش در همه‌جای اروپا می‌شویم»، اما این وضع دست‌کم بهتر از «نابودی جمهوری سوسیالیستی» است. لنین پشتیبانی استوار بر هرکدام از این دو برهان را طرد کرد و گفت که یك «جنبش توده‌ای در غرب» وجود دارد، اگرچه انقلاب هنوز آغاز نشده است؛ و اگر بلشویك‌ها به این دلیل تاکتیك خود را تغییر دهند «خائن به انقلاب بین‌المللی» خواهند بود. از طرف دیگر، اگر حق با زینوویف باشد، و اگر «جنبش آلمان بتواند در صورت قطع مذاکرات صلح فوراً رشد کند»، در آن صورت «ما باید خود را فدا کنیم، زیرا که انقلاب آلمان بسیار قدرتمندتر از انقلاب ما خواهد بود».[۱۳۵] لنین در سخنرانی خود در هفتمین کنگرهٔ حزب آنچه را پیش‌تر بارها گفته بود ــ و سپس نیز بارها گفت ــ با عبارات قاطعی تکرار کرد:

> جای کمترین شکی نیست که پیروزی نهایی انقلاب ما، در صورتی‌که تنها می‌ماند، در صورتی‌که جنبش انقلابی در کشورهای دیگر وجود نمی‌داشت، منتفی بود.... نجات ما از همهٔ این دشواری‌ها، تکرار می‌کنم، انقلاب سراسر اروپا است.[۱۳۶]

اندکی بیش از یك ماه بعد، لنین در مجادلهٔ قلمی با جبههٔ چپ مخالف یك‌بار دیگر موضع اصولی را چنین بیان می‌کند:

> در مسألهٔ سیاست خارجی دو خط اساسی رویاروی ما قرار دارند ــ خط پرولتری، که می‌گوید انقلاب سوسیالیستی از همه‌چیز عزیزتر و از همه‌چیز برتر است و ما باید این را در نظر بگیریم که آیا احتمال می‌رود که این انقلاب در غرب روی بدهد یا نه؛ خط دیگر، خط بورژوایی است، که می‌گوید برای من منزلت قدرت بزرگ و استقلال ملی از همه‌چیز عزیزتر و از همه‌چیز برتر است.[۱۳۷]

---

135. *Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), pp. 204-5; Lenin, *Sochineniya*, xxii, 202.

136. ibid., xxii, 319.

137. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 481.

و نیز:

> آن کسی که آمادگی خود را برای فداکاری‌هـای بزرگ از جانب کشور «خودش» برای پیش‌بردن واقعی هدف سوسیالیسم در عمل ثابت نکرده باشد، سوسیالیست نیست.۱۳۸

این‌ها سخنان کسی نیست که معتقد باشد با پذیرفتن صلح برست‌لیتوفسك هدف انقلاب اروپا را قربانی کرده است. هشت ماه بعد که آلمان در آستانهٔ شکست نظامی قرار داشت و بروز انقلاب در نیمی از قارهٔ اروپا نزدیك به نظر می‌رسید، لنین توانست بدون دشواری زیاد خود را قانع کند که پاداش سیاست او در مورد برست‌لیتوفسك همین است:

> اکنون حتی نابیناترین کارگران کشورهای گوناگون می‌توانند ببینند که بلشویك‌ها چقدر حق داشتند که همهٔ تاکتیك‌های خود را بر پایهٔ پشتیبانی انقلاب کارگران سراسر جهان بنا کردند و از دادن قربانی‌های سنگین نترسیدند.۱۳۹

لنین کوشید ثابت کند که آنچه در واقع در برست‌لیتوفسك صورت‌گرفته عبارت بوده است از فداکـردن غرور ملی کوته‌بینانه در برابر هـدف درازمدت انقلاب جهانی، و با این کار دلایل طرفداران «جنگ انقلابی» را برضد خودشان به‌کار برد.

اختلافات لنین با تروتسکی برسر برست‌لیتوفسك به‌ژرفای اختلافات او با پیروان بوخارین نبود. شخصیت نیرومند تروتسکی و نقش نمایان او در داستان برست‌لیتوفسك اهمیت عملی این اختلافات را چه در نظر معاصران و چه در نظر نسل بعد بیشتر جلوه می‌داد. اما تصویر مشهور

---

138. ibid., xxiii, 181.
139. ibid., xxiii, 215.

زینوویف در سخنرانی دیگری چند روز بعد صریح‌تر سخن می‌گوید: «در زمان صلح برست مـا ناچار بودیم بـرخلاف میهن‌پرستی رفتار کنیم. مـا گفتیم: اگر سوسیالیست باشی، باید احساسات میهن‌پرستانه‌ات‌را در راه انقلاب‌جهانی فدا کنی ـ انقلابی که می‌آید، که هنوز نیامده است، ولی اگر انترناسیونالیست باشی باید به آن هم عقیده داشته‌باشی» (ibid., xxiii, 313).

چهرهٔ تروتسکی ــ طرفدار انقلاب جهانی که با لنین طرفدار امنیت ملی و سوسیالیسم در یك کشور کش‌مکش می‌کند ــ چنان مخدوش است که باید گفت تماماً بی‌پایه است. چابکی ذهن تروتسکی ودرخشش رفتار و کردارش مدام باعث می‌شد که او هر موضعی را که در هر لحظه‌ای اتفاقاً گرفته بود به افراطی‌ترین و جزمی‌ترین صورت بیان کند. اگر تروتسکی در مقام کمیسر خلق در امور خارجه وظیفهٔ اصلی خود می‌دانست که پرچم انقلاب جهانی را بلند کند، در بیان منافع ملی نیز جهد و بلاغت کافی داشت. دو هفته از عمر انقلاب می‌گذشت که تروتسکی با ریشخند بر «طبقات حاکم اروپا» تاخت که این‌ها متوجه نیستند که فرمان صلح «پیشنهادی [است] از جانب دولتی که نمایندهٔ میلیون‌ها مردم است».۱۴۰ چند روز بعد با غرور تمام اعلام کرد که «هر شهروند روسی، حتی اگر مهاجر سیاسی یا سرباز انقلابی ساکن فرانسه باشد، اکنون تحت حمایت قدرت حکومتی انقلاب روسیه قرار دارد»۱۴۱؛ و در همان ایام بود که وزیرمختار صربستان در پطروگراد شکایت‌کرد که بلشویك‌ها«افراطی‌ترین امپریالیست‌ها» هستند و «در سیاست خارجی واقعاً فرقی میان سازونوف و تروتسکی نیست».۱۴۲ در دعوای برست‌لیتوفسك، اگرچه تروتسکی زبان‌آورترین و هوشمندترین سخنگوی انقلاب جهانی بود، اما از سیاست انداختن یك دسته از سرمایه‌داران به‌جان دیگری نیز هواداری می‌کرد و در نقطهٔ مقابل کسانی قرار داشت که طرفدار اصول انقلابی خالص و عاری از سازش و مصلحت‌بینی بودند. چنان که تروتسکی در کمیتهٔ‌مرکزی گفت، «واقعیات با هم تداخل می‌کنند، و لذا موضع میانی هم می‌تواند وجود داشته باشد».۱۴۳ همین استعداد برای دربرگرفتن دو موضع افراطی بود که در گذشته باعث شده بود لنین او را به مناسبت بی‌اعتقادی به‌اصول سرزنش کند. در ۱۹۱۱ با لحن تلخی می‌نویسد «با تروتسکی دربارهٔ اصل مطلب بحث نمی‌توان کرد، چون که او هیچ عقیده‌ای ندارد».۱۴۴ آن اعتماد

---

140. *Mirnye Peregovory v Brest-Litovske*, i (1920), 209.

141. *Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), pp. 231, 241.

142. ibid., p. 248.

143. ibid., p. 201.

144. ibid., p. 250;

به‌جز در یك مورد (Stalin, *Sochineniya*, iv, 27) ، مداخلات استالین در این مناظره‌ها در مجموعهٔ آثار او چاپ نشده است.

متقابلی که این دو مرد از تابستان ۱۹۱۷ نسبت به یکدیگر پیدا کرده بودند، در این تفاوت روش فکری تغییری نمی‌داد.

بنابرین نتیجه‌ای که سرانجام از مجادلات مربوط به برست‌لیتوفسك بیرون آمد شکست‌خوردن یك اصل از اصل دیگـر نبود، بلکه ساختمان تدریجی ترکیبی بود که تا چند سال بعد پایهٔ روابط شوروی را با جهان تشکیل می‌داد. روند استدلال و فشار حوادث رفته‌رفته شکاف میان لنین و تروتسکی را به هم آورد ــ حتی در زمانی کـه مخالفان چپ همچنان آشتی‌ناپذیر باقی ماندند. تأکید تروتسکی بر انقلاب جهانی در اصل، استوار بر گزافه‌روی جدی در برآورد احتمال انقلاب در آلمان بـود. در روزهای نخستین، لنین و تمام حزب مانند تروتسکی خوش‌بین بودند؛ و با اعتصاب‌های اتریش و آلمان در ژانویهٔ ۱۹۱۸ لحظه‌ای چند به نظر می‌آمد که امیدهای فروخفته باز زنده می‌شوند. اشتباه تروتسکی در این بود که تا مدت‌ها پس از آن که لنین دست از آن خوش‌بینی برداشت، او دست برنمی‌داشت. وقتی که تروتسکی فورمول «نه جنگ، نه صلح» خود را به اعضای حیرت‌زدهٔ هیأت نمایندگی آلمان اعلام می‌کرد با اعتقاد تمام گفت که «خلق آلمان و خلق‌های اتریش-مجارستان اجازه نخواهند داد» که مخاصمات تجدید شود.[۱۴۵] حتی پس از آن که آلمان‌ها تجدید مخاصمات را در ۱۸ فوریهٔ ۱۹۱۸ اعلام کردند، تروتسکی همچنان عقیده داشت که «باید صبر کرد و دید که این کار در مردم آلمان چه تأثیری خواهدداشت»، و «این در کارگران آلمان چه اثری دارد».[۱۴۶] اعتراض او به پذیرفتن اولتیماتوم آلمان این بود که احتمال دارد این کارفقط «امکان اولتیماتوم‌های دیگر را فراهم کند».[۱۴۷] بدین ترتیب تروتسکی رفته‌رفته به این موضع گرایش یافت که تشخیص لنین درست نیست، وگرنه اگر تشخیص درست باشد سیاست او هم درست است. از طرف دیگر، لنین در عین حال که بر ضرورت دفاع ملی اصرار می‌ورزید به هیچ روی قصد رهاکردن انقلاب جهانی را نداشت، به‌طوری‌که مدام بر این امر به نام عالی‌ترین هدف سیاست خود تأکید می‌کرد. آنچه به نظر او لازم بود عبارت بود از مهلتی برای نفس‌تازه‌کردن تا بتواند کار برچیدن بساط بورژوازی را در داخل کشور تمام کند و اوضاع را سر و سامان بدهد. می‌گوید که

145. *Protokoly Zasedanii VTsIK 2 Sozyva* (1918), p. 40.

146. Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 178.

147. . Maisky, *Vneshnyaya Politika RSFSR*, 1917-1922 (1922), p. 24.

وقتی صلح کردیم «هر دو دستمان آزاد می‌شود، و آن وقت می‌توانیم با امپریالیسم بین‌المللی وارد جنگ انقلابی شویم».۱۴۸ استالین در پاسخ تروتسکی می‌گوید:

> فرض این که مهلت نفس‌تازه‌کردن در کار نخواهد بود و اولتیماتوم پشت اولتیماتوم خواهد آمد، به این معنی است که معتقد باشیم در غرب هیچ جنبشی وجود ندارد. فرض ما بر این است که آلمان‌ها هر کاری نمی‌توانند بکنند. ما هم داو خود را روی انقلاب می‌گذاریم، منتها شما حساب هفته‌ها را می‌کنید و ما حساب ماه‌ها را می‌کنیم.۱۴۹

سوکولنیکوف اضافه می‌کند که می‌خواهند «شرایط [صلح را] به عنوان تصویق محدود به منظور آماده‌شدن برای جنگ انقلابی» امضا کنند، و لنین تأیید می‌کند که به نظر او هم «آماده شدن برای جنگ انقلابی لازم است».۱۵۰ یك بیانیهٔ حزبی هم که سپس در توضیح تصمیم به پذیرفتن شرایط آلمان منتشر شد با برهان استوار بر منافع انقلاب جهانی به‌پایان می‌رسد:

> ما با نگـه‌داری حکومت شوروی بهترین و نیرومندتـرین پشتیبانی را از پرولتاریای همهٔ کشورها در تلاش سنگین و دشوار و بی‌سابقـه‌اش برضد بورژوازی خود او بـه عمل می‌آوریم. امروز سقوط‌حکومت‌شوروی‌در روسیه بزرگ‌ترین ضربه‌ای است که می‌تواند به هدف سوسیالیسم وارد شود.۱۵۱

این همان دفاع ملی بود، منتها دفاع ملی با قدری تفاوت:

> ما «طرفدار دفاع» هستیم؛ از ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷، ما حق دفاع از میهن را به‌دست آورده‌ایم. ما از پیمان‌های سری دفاع

148. *Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), p. 251.
149. Lenin, *Sochineniya*, xv, 303.
150. *Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), p. 251.
151. ibid., p. 292.

نمی‌کنیم؛ ما آن‌ها را پاره کردیم؛ ما آن‌ها را برای تمام جهانیان فاش کردیم؛ ما از سرزمین پدری در برابر امپریالیست‌ها دفاع می‌کنیم. دفاع می‌کنیم و فتح هم خواهیم کرد. ما طرفدار دولت نیستیم، از منزلت یك قدرت بزرگ دفاع نمی‌کنیم؛ از [ممالك] روسیه چیزی جز خود روسیهٔ بزرگ باقی نمانده است. این‌ها منافع ملی نیست؛ ما تأیید می‌کنیم که منافع سوسیالیسم، منافع سوسیالیسم جهانی، بالاتر از منافع ملی است، بالاتر از منافع دولت است. ما «طرفداران دفاع» از میهن سوسیالیستی هستیم.[۱۵۲]

بدین‌ترتیب تەماندهٔ نهایی بحران برست‌لیتوفسك نوعی سیاست خارجی است که هم برای دامن‌زدن به آتش انقلاب جهانی طراحی شده است و هم برای حفظ امنیت ملی جمهوری شوروی، و میان این دو هدف اساسی نیز هیچ ناسازگاری نمی‌بیند: انقلاب جهانی یگانه ضامن امنیت ملی است؛ اما امنیت ملی نیز شرط از پیش بردن انقلاب جهانی است. هنوز فشار عملی مداخلهٔ نظامی آلمان از دوش جمهوری شوروی کاملا برداشته‌نشده بود که با پیاده شدن نیروهای ژاپن در ولادی‌وستوك در ۴ آوریل ۱۹۱۸ مداخلهٔ گروه سرمایه‌داری مقابل آغاز شد. از آن‌پس تا مدت دو سال‌و نیم، منهای یك وقفهٔ کوتاه، روسیهٔ شوروی با متفقین در حال جنگ اعلام‌نشده به‌سر می‌برد. در زمان جنگ البته میان دو وجه سیاست خارجی شوروی هیچ نوع ناسازگاری نمی‌توانست پدیدار شود. ضعف نظامی لازم می‌آورد که تبلیغات انقلابی در میان ملل دولت‌های مخاصم مؤثرترین سلاح دفاعی زرادخانهٔ شوروی باشد. لنین در نوامبر ۱۹۱۸ می‌نویسد:

واقعیات تاریخ جهان به آن عده از میهن‌پرستان روس که گوششان به هیچ چیزی جز منافع آنی کشورشان، آن هم به معنای قدیم، بدهکار نیست ثابت کرده است که تبدیل انقلاب روسی ما به انقلاب سوسیالیستی ماجراجویی نبود بلکه ضرورت داشت، زیرا که **هیچ راه دیگری نبود**: امپریالیسم انگلیس‌ـفرانسه و امریکا ناگزیر استقلال و آزادی روسیه را

---

152. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 13-14.

خفه خواهد کرد، مگر آن کـه انقلاب سوسیالیستی سراسر جهان، بلشویسم در سراسر جهان پیروز شود.[۱۵۲]

اما بلشویك‌ها می‌توانستند به‌طور مستقیم نیز به انگیزهٔ دفاع ملی در برابر متجاوز خارجی و مأموران او نیز متوسل شوند، و این کار باعث شد که سیاست خارجی شوروی، به‌ویـژه در اواخـر این دوره، رنگ میهن‌پرستی بگیرد. فقط وقتی که جنگ داخلی به‌پایان رسید و برقرار کردن روابط مسالمت‌آمیز باقدرت‌های سرمایه‌داری در نخستین ماه‌های سال ۱۹۲۱ بار دیگر در دستور جای گرفت، مجادلات و شرمندگی‌هـای ناشی‌از سیاست خارجی دوگانه بار دیگر بروز کردند، چنان که در روزهای پر شر و شور بستن پیمان صلح برست‌لیتوفسك نیز کرده بودند. در این فاصله آن دو وجه سیاست خارجی شوروی ــ تشویق انقلاب جهانـی و تعقیب امنیت ملی ــ فقط ابزارهای متفاوتی بودند که برای از پیش‌بردن یك غرض واحد و منسجم به‌کار می‌رفتند.

153. Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 291.

فصل ۲۲

سیاست دوگانه

در نور تند بحران برست‌لیتوفسك دو واقعیت سخت و ناراحت‌کننده پدیدار شده بود: یکی درماندگی نظامی جمهوری شوروی، که قلمروش از هر جهت در معرض تجاوز دشمن بود. از قطع تعرض آلمان به خاك روسیهٔ سفید یك ماهی بیش نگذشته بود که نخستین هجوم ژاپن در شرق دور آغاز شد؛ و توسعه و تحکیم اشغال اوکراین از طرف آلمان در سراسر این مدت بدون هیچ مانعی ادامه یافت. واقعیت دوم تعویق انقلاب اروپا بود، که نه‌تنها تنی چند مردمان خوش‌بین بلکه همهٔ بلشویك‌هایی که دستی در کار حکومت داشتند آن را پایهٔ محاسبات خود قرار داده بودند. اعتصابات ژانویه در وین و برلن سرکوب شد. دولت آلمان توانست روی درزها و ترك‌ها را چنان سفیدکاری کند که حتی خود بلشویك‌ها هم فراموش کردند چنین درزها و ترك‌هایی وجود داشته است، و براثر روند واکنش، بنای گزافه‌روی در برآورد تاب مقاومت آلمان را گذاشتند. نتیجه روشن بود: آینده هرچه در آستین داشته باشد، بقای رژیم شوروی به مقدورات ناچیز خودش بستگی دارد.

نخستین واکنش آشکار در مقابل این آگاهی از انزوا و ناتوانی پی‌بردن به ضرورت سازمان‌دادن دفاع نظامی بود. یکی از نکات اساسی تعالیم مارکسیسم این بود که انقلاب ارتش را نیز همراه با سایر نهادهای دولت بورژوایی از میان می‌برد و نیروهای مسلح خاص خود را به سیاق دیگری پدید می‌آورد. مارکس در زمان کمون پاریس می‌نویسد که شرط هر انقلاب مردمی در اروپا «انتقال دستگاه دیوانی‌ـنظامی یك گروه به

گروه دیگر نیست، بلکه نابودکردن این دستگاه است».۱ در بین‌الملل اول و دوم، هر دو، قطعنامه‌هایی گذشت که خواهان امحای ارتش‌های موجود و نشاندن چیزی به نام «سپاه خلقی» یا «ملت مسلح» به‌جای آن‌ها بودند. لنین در «نامه‌هایی از دوردست»، که در مارس ۱۹۱۷ در سویس نوشته شده‌است، می‌خواهد که «پلیس و ارتش و بوروکراسی» را با «**مردم عموماً مسلح**» «جوش» بدهد و نوعی «سپاه تماماً مردمی و عمومی به رهبری پرولتاریا» به وجود بیاورد. می‌گوید که هیچ «نقشه»ای برای ایجاد چنین سپاهی ندارد، ولی بر آن است که این سپاه «تمام مردم واقعاً و عموماً مسلح خواهد کرد و فن جنگ را به آن‌ها خواهد آموخت»، و این ضمانتی خواهد بود «در مقابل هرگونه تلاشی برای بازگرداندن ارتجاع، در مقابل دسیسهٔ مأموران تزاری».۲ در کتاب «دولت و انقلاب» لنین باز هم ارتش و بوروکراسی را به هم مربوط می‌کند و آن‌ها را «دو نهاد خاص» دستگاه دولتی بورژوازی می‌نامد، که انقلاب آن‌ها را نباید به تصرف درآورد بلکه باید نابود کند.۳ بنابرین وقتی که تبلیغاتگران بلشویك به جریان تجزیه و انحلال ارتش در ۱۹۱۷ کمك می‌کردند، به‌طور هشیار یـا ناهشیار مطابق عقیدهٔ حزب خود عمل می‌کردند. تقریباً تنها واحدهای ارتشی که در سراسر دوران آشوب انسجام خود را نگه داشتند و کمابیش دست‌نخورده از ارتش قدیم به ارتش جدید منتقل شدند چند هنگ لتونیایی بودند، که با این کار در روزهای انقلاب نامشان بر سر زبان‌ها افتاد.

گارد سرخ که پیش‌درآمد ارتش سرخ بود در اصل به صورت نوعی نهاد تازه، غیر از ارتش قدیم، پی‌ریزی شد و پایه‌های آن بر ساختار طبقاتی دیگر و جهان‌بینی و هدف دیگـری استوار بود. گـارد سرخ در

---

1. Marx i Engels, *Sochineniya*, xxvi, 105.

لنین در «انقلاب پرولتاریایی و کائوتسکی مرتد»، که در پاییز ۱۹۱۸ نوشته شده است، اعلام می‌کند که «نخستین اصل هر انقلاب پیروزی»، چنان که مارکس و انگلس بیان کرده‌اند، عبارت است از «درهم‌شکستن ارتش قدیم، منحل‌کردن آن و گذاشتن ارتش تازه‌ای به جای آن» (Sochineniya, xxiii, 378-9) ؛ ولـی به نظر نمی‌رسد که مارکس یا خود لنین پیش از ۱۹۱۷ نیروهای انقلابی را به‌عنوان «ارتش» شناخته باشند. لفظ «ارتش» نیز مانند «بوروکراسی» (دستگاه دولتی) و خود «دولت» طنین ناخوشایندی داشت.

2. Lenin, *Sochineniya*, xx, 35-7.

3. ibid., xxi, 388

پطروگراد به وجود آمد و به‌صورت دسته‌های کارگر نگهبان کارخانه‌ها در تابستان ۱۹۱۷ و در زمان کودتای کورنیلوف به نام «سپاه کارگران» از طرف شورای پطروگراد به‌رسمیت شناخته‌شد. این سپاه عمدتاً ساخته و پرداختهٔ بلشویک‌ها بود و وفاداری نهایی آن هم متوجه حزب بود. در «کنفرانس دموکراتیک» مسکو در سپتامبر ۱۹۱۷، هیأت نمایندگی بلشویک‌ها بود که خواهان «مسلح‌کردن عموم کارگران و سازمان‌دادن گارد سرخ» شد.۴ از طرف دیگر، گارد سرخ هیچ نوع تعلیمات نظامی‌جدی ندیده بود و موافق همان طرحی عمل می‌کرد که لنین در مارس گذشته برای تشکیل سپاه مدافع انقلاب در برابر نقشه‌ها و دسیسه‌های ضدانقلاب ریخته بود، نه به صورت ارتش مجهزی که بتواند به میدان جنگ برود. تعداد افراد گارد سرخ در پطروگراد در ماه اکتبر رسماً از ۱۰،۰۰۰ تا ۱۲،۰۰۰ برآورد شده است.۵ در ضربهٔ سازمان‌یافته‌ای که پیروزی انقلاب اکتبر را تأمین کرد، گارد سرخ با مقاومت نظامی واقعی روبه‌رو نشد. در نخستین هفته‌های رژیم شوروی، وظیفهٔ عمدهٔ گارد سرخ تصرف یا حراست ساختمان‌های دولتی بود و تضمین جریان خدمات اساسی و حفظ جان رهبران شوروی.

اما با نزدیک شدن لحظهٔ تصرف قدرت، ابهام وضع برخی از رهبران بلشویک را نگران ساخته بود. مدت‌ها پیش، تروتسکی تحت‌تأثیر تجربه‌های ۱۹۰۵ نوشته بود که نخستین وظیفهٔ دولت موقت انقلاب «تجدید سازمان بنیادی ارتش» است.۶ در ژوئن ۱۹۱۷، کنفرانس سازمان‌های نظامی بلشویک با احتیاط از لزوم «ایجاد پشتیبان مسلح مادی برای انقلاب از میان عناصر دموکراتیک انقلابی در ارتش که به سوسیال دموکرات‌ها می‌پیوندند و از آن‌ها پیروی می‌کنند» سخن‌گفت.۷ اما فرض غالب باز هم این بود که مشعل انقلاب همین که در پطروگراد و مسکو

---

4. *Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), p. 63.

5. *Bol'shaya Sovetskaya Entsiklopediya*, xxiv (1937), 579, art. Krasnaya Gvardiya:

تروتسکی برآوردی را در آن زمان به تعداد ۴۰،۰۰۰ نفر نقل می‌کند ولی می‌گوید که این برآورد «احتمالا گزاف» است

(L. Trotsky, *Istoriya Russkoi Revolyutsii* (Berlin), ii, ii (1933), 207).

6. Trotsky, *Sochineniya*, ii, i, 62.

7. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 248.

برافروخته شد و به‌زودی آتش را در سراسر روسیه و در سراسر اروپا گسترش خواهد داد، و لذا موضوع درگیری‌های نظامی در دفاع از انقلاب در مقابل ارتش‌های منظم اصولا مطرح نمی‌شد. نخستین وظیفهٔ سه نفر نخستین ساوناركوم که «کمیتهٔ مشترك امور نظامی و نیروی دریایی» را تشکیل دادند عبارت بود از انحلال کامل و ترخیص ارتش قدیم. پس از تشکیل لشکرهای منظم به دست ژنرال‌های «سفید» و آغاز شدن نوعی جنگ واقعی در اوکراین رژیم جدید ناچار شد وظیفهٔ بناکردن یك نیروی نظامی را که بتواند به جنگ آن‌ها برود برعهده بگیرد. تصمیم به ایجاد ارتش سرخ گویا در جلسه‌ای از رهبران حزب در ۱۹ دسامبر ۱۹۱۷/ ۱ ژانویهٔ ۱۹۱۸ گرفته شد و نام «ارتش سرخ کارگران و دهقانان» را در همان زمان روی آن گذاشتند.۸

وقتی که این تصمیم گرفته شد، مذاکرات صلح در برست‌لیتوفسك برای نخستین‌بار تعطیل شده بود و تروتسکی در رأس هیأت نمایندگی قرار می‌گرفت. اما هنوز بلشویك‌ها به خطر نظامی پی نبرده بودند و کار به کندی پیش می‌رفت. «اعلامیهٔ حقوق خلق رنجبر و استثمار شده»، که نخست در ۶/۳ ژانویهٔ ۱۹۱۸ در کمیتهٔ مرکزی اجرائی‌سراسری به‌تصویب رسید، اصل «مسلح‌کردن رنجبران، تشکیل ارتش سرخ سوسیالیستی کارگران و دهقانان و خلع‌سلاح کامل طبقات دارا» را اعلام کرد.۹ سپس در ۲۸/۱۵ ژانویهٔ ۱۹۱۸، روزی که تروتسکی با حکم کمیتهٔ مرکزی حزب برای آخرین مرحلهٔ مذاکرات برست‌لیتوفسك بازگشت، ساوناركوم فرمانی صادر کرد، دائر بر تأسیس «ارتش سرخ کارگران و دهقانان»، که می‌بایست مرکب از داوطلبانی از «عناصر سازمان‌یافته و دارای آگاهی طبقاتی توده‌های رنجبر» باشد. دو هفته پس از این فرمان، فرمان دیگری صادر شد، دائر بر تأسیس «ناوگان سرخ کارگران و دهقانان».۱۰ اما این فرمان‌ها در عمل چقدر مؤثر بودند، مسألهٔ دیگری است. بعدها چنین

---

۸. آرشیو منتشرنشدهٔ ارتش سرخ، منقول در *Voprosy Istorii*, No. 2. 1948, p. 50. نام لنین و استالین و پادوویسکی (عضو ارشد شورا در امور نظامی) به عنوان حاضر در جلسه ذکر شده است؛ اما ذکر نام استالین و حذف تروتسکی در مقاله‌ای که در ۱۹۴۸ منتشر شده است امری عادی است، و ضرورتاً حقیقت ندارد.

9. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 15, art. 215.

10. ibid., No. 17, art. 245; No. 23, art. 325.

ثبت شد که در پطروگراد، که می‌توان فرض کرد انگیزهٔ دفاع از انقلاب قوی‌تر بوده است، ۵،۵۰۰ تن دوطلب در نخستین ماه پس از انتشار فرمان نام‌نویسی کردند.۱۱ اما در ۲۲ فوریهٔ ۱۹۱۸، وقتی که پیشروی آلمان‌ها از پی گرفته شد و شرایط نهایی هوفمن در راه بود، ساونارکوم اعلامیه‌ای با عنوان «میهن سوسیالیستی در خطر است» در «پراودا» منتشر کرد. در این اعلامیه گفته شد که «همهٔ نیروها و مقدورات کشور باید تماماً در خدمت دفاع انقلابی قرار گیرد»؛ کارگران و دهقانان در خط جبههٔ تازه باید گروه‌هایی برای کندن سنگر تشکیل دهند؛ و همهٔ افراد توانای بورژوازی باید در این گروه‌ها شرکت کنند و زیر نظر ارتش سرخ به‌کار بپردازند. اعلامیه با سه شعار به پایان می‌رسید:

میهن سوسیالیستی در خطر است!
زنده‌باد میهن سوسیالیستی!
زنده‌باد انقلاب سوسیالیستی بین‌المللی!۱۲

این اعلامیه سرآغاز سربازگیری واقعی ارتش سرخ است. روز بعد، ۲۳ فوریه، بعدها به نام «روز ارتش سرخ»۱۳ روز جشن شناخته شد، و

---

11. G. S. Pukhov, *Kak Vooruzhalsya Petrograd* (1933), p. 12.

۱۲. بنابر گفتهٔ تروتسکی، عبارت «میهن سوسیالیستی» پیشنهاد او بوده است، و هنگامی که اس‌ارهای چپ اعتراض می‌کنند، لنین در پاسخ می‌گوید: «این [عبارت] فوراً تغییر ۱۸۰ درجه‌ای ما را در جهت دفاع از میهن نشان می‌دهد؛ این درست همان چیزی است که ما نیاز داریم»
(L. Trotsky, *O Lenine* (n.d. [1924]), p. 104).

۱۳. کشف این که چگونه ۲۳ فوریه به نام «روز ارتش سرخ» پذیرفته شد، کار دشواری است. نخستین «روز ارتش سرخ» برای تشویق نام‌نویسی در ارتش در روز ۲۸ ژانویه/۱۰ فوریهٔ ۱۹۱۸ اعلام شد (Rabochya i Krest, yanskaya krasnaya Armiya i Flot, No. 10 (55) of 10 February 1918) یک «روز ارتش سرخ» دیگر برای همین منظور در ۲۲ مارس ۱۹۱۸ اعلام شد، و در این روز تروتسکی سخنرانی کرد (نگاه کنید به ص ۹۰ زیر). تا چندی نویسندگان معتبر شوروی (مثلا آنتونوف‌ـاوفسنکو) در *Za Vyat' Let* (1922), p. 155) این موضوع را عادتاً چنین توضیح می‌دادند که فرمان مورخ ۲۸/۱۵ ژانویهٔ ۱۹۱۸ دائر بر تأسیس ارتش سرخ نخستین بار در ۲۳ فوریه منتشر شد؛ ولی این درست نیست.

تروتسکی در دفاع شوخی‌آمیزش از سیاست خود در برست‌لیتوفسك اعلام داشت که «تعرض ژنرال هوفمن به ما کمك کرد که به‌طور جدی برای ایجاد ارتش‌سرخ دست‌به‌کار شویم».[۱۴] بنابر اسناد موجود، تعداد سربازان گرفته‌شده در پطروگراد، که در ۲۵ فوریه جمعاً فقط ۵،۵۰۰ تن بود، در ۱ مارس به ۱۵،۳۰۰ تن[۱۵] رسید. در ۴ مارس ۱۹۱۸، یعنی روز بعد از امضای پیمان برست‌لیتوفسك، خبر استعفای تروتسکی از مقام کمیسر خلق در امور خارجه و انتصاب او در مقام ریاست شورای عالی جنگ منتشر شد.[۱۶]

از آن روز به بعد، تأکید بر دفاع ملی موضوع همیشگی سخنان رهبران شوروی شد. در هفتمین کنگرهٔ حزب که تصویب پیمان برست‌لیتوفسك را مورد بحث قرار داد، لنین دربارهٔ حال زار کشور از لحاظ نظامی با تلخی غیرمعمولی سخن گفت:

> کشور دهقانان خرده‌پا، که براثر جنگ بی‌سر و سامان شده و به فلاکت بی‌سابقه‌ای افتاده، اکنون در یك وضع دشوار استثنائی قرار گرفته است: ما ارتشی نداریم، ولی باید در کنار راهزنی که تا دندان مسلح است زندگی کنیم.

و نیز:

> به سبب ضعف ارتش است که ما داریم با امپریالیسم صلح می‌کنیم.[۱۷]

در قطعنامهٔ کنگره در تأیید تصویب پیمان، چون به قصد انتشار نوشته نشد، هیچ قید و بند دیپلماتیك نیز رعایت نشد:

←

تاریخ رسمی و جاری حزب، که نخستین بار در ۱۹۳۸ انتشار یافت، به واپس رانده شدن مهاجمان آلمانی در نارووا و پسکوف به دست «ارتش جدید» اشاره می‌کند و می‌افزاید که: «۲۳ فوریه ـ روزی که نیروهای امپریالیسم آلمان واپس رانده شد ـ روز تولد ارتش سرخ شناخته می‌شود»

Army' (*History of the Communist Pary of the Soviet Union* (Bolsheviks): *Short Course* (Engl. transl. 1939), p. 217).

14. L. Trotsky, *Kak Vooruzhalas' Revolyutsiya*, i (1923), 14.

کنگره تصویب پیمان گران و وهن‌آور با آلمان را کـه از طرف حکومت شوروی امضا شده لازم می‌شناسد، از این لحاظ که ما ارتش نداریم، و از این لحاظ کـه وضع واحدهای روحیه‌باختهٔ خط جبهه در نهایت خرابی است، و از این‌لحاظ که لازم است از هر مهلتی، حتی کمترین مهلت، برای نفس تازه‌کردن پیش از حملهٔ امپریالیستی بـه جمهوری شوروی سوسیالیستی استفاده کنیم....

بنابـرین کنگره اعلام می‌کند کـه وظیفهٔ نخستین و اساسی‌حزب‌ما و تمام پرولتاریای آگاه و پیشتاز و حکومت شوروی این است که فعالانه‌ترین‌و بیرحمانه‌ترین‌و قاطع‌ترین و شدیدترین اقدامات را برای بالابردن انضباط و انضباط درونی کارگران و دهقانان روسیه به عمل آورد، و ناگزیر بودن روش تاریخی روسیه را در قبال جنگ‌رهایی‌بخش‌میهنی و سوسیالیستی۱۸ توضیح دهـد، و همه‌جا و از هـر جهت سازمان‌های توده‌ای تشکیل دهد که بـه واسطهٔ ارادهٔ واحد آهنین با استحکـام به یکدیگـر متصل شده و جوش خورده باشند....، و آخر این که ترتیبات لازم را بـرای تعلیمات عمومی و منظم تمام بزرگسالان، اعم از زن و مرد، در زمینهٔ فنون نظامی و عملیات جنگی فراهم سازد.۱۹

---

15. G. S. Pukhov, *Kak Vooruzhalsya Petrograd* (1933), p. 13.

16. R. H. Bruce Lockhart, *Memoirs of a British Agent* (1932), p. 242.

در نخستین ساوناركوم ادارهٔ امور نظامی به دست یك کمیتهٔ سه‌نفری از کمیته‌ها سپرده شد، که عبارت بودند از آنتونوف اوفسنکو، کریلنکو، و دیبنکو: این کمیته فوراً گسترش یافت و به صورت «شورای سراسر روسیه» درآمـد که تروتسکی در آن عضویت داشت

(L. Trotsky, *Kak Vooruzhalas' Revolyutsiya*, i (1923), 101-2).

شورای عالی جنگ سپس به‌وجود آمد.

17. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 318-19, 325.

۱۸. کلمهٔ «سوسیالیستی» به عبارت مرسوم همهٔ مورخان سنتی روسیه، یعنی جنگ «میهن‌پرستانه» (یا «میهنی») در وصف جنگ ۱۸۱۲ افزوده شد: این طنین عمدی بود و هیچ فرد روسی نبود که گوشش آن را درنیابد.

19. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 278.

تصویبنامهٔ کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری نیز، کـه دو روز بعد پیمان را تأیید کرد به‌ویژه «حق و تعهد دفاع از میهن سوسیالیستی» را تأکید می‌کند.[۲۰] در نیمهٔ دوم مارس ۱۹۱۸، هنگامی که پیمان رسماً به تصویب رسیده و دولت شوروی در پایتخت جدید خود مستقر شده بود، وظیفهٔ سازمان‌دادن ارتش سرخ رفته رفته کمال اهمیت را پیدا کرد. تروتسکی دو روز پس از سخنرانی در شورای مسکو در ۱۹ مارس، بـا بهترین انشای خطابی خود اعلامیه‌ای دربارهٔ نیازهای ارتش جدید نوشت؛ و روز بعد، ۲۲ مارس ۱۹۱۸، به‌عنوان «روز ارتش سرخ» اعلام شد، تا جریان سربازگیری را رونق بخشد.[۲۱]

در اوایل آوریل مقام جدیدی پدید آمد: تروتسکی «کمیسر خلق در امور جنگ» شد.[۲۲] تا آن روز، وزارت‌جنگ‌قدیم، که‌نامش به‌«کمیساریای جنگ» تغییر یافته بود، همچنان بـه مسائل مرخص‌کردن ارتش قـدیم سرگرم بود و با ارگان‌های شوروی که کارشان بـا تأسیس ارتش سرخ مربوط می‌شد رابطهٔ روشنی نداشت. مرگ نظام قدیم و زایش نظام جدید دو روند کاملا جداگانه بودند. وقتی که تروتسکی عنوان کمیسر خلق را در امور جنگ به ریاست شورای عالی جنگ افزود، همهٔ سازمان‌هـای نظامی جمهوری شوروی را به زیر یك فرمان درآورد. قاعـدهٔ وحدت و تداوم برای نخستین‌بار به نحو مؤثری جاری شد. روشن شد که بناکردن ارتش سرخ از صفر، بدون استفاده از تجارب اندوختهٔ ارتش قدیم یـا دستگاه باقی‌ماندهٔ آن، کاری است که همت پهلوانی می‌خواهد. با گذشت زمان، از خشت‌ها و شالودهٔ سنگ‌های پراکندهٔ بنای خـراب قدیم هر روز بیشتر و بیشتر در ساختمان بنای جدید به کار رفت. تأثیر سیاست جدید دوجانبه بود. رادك نقل می‌کند که پیش از پایان‌یافتن تشریفات برست‌ـ لیتوفسك، آلتفاتر، دریادار وابسته به هیأت نمایندگی شوروی، به طرف او می‌آید و می‌گوید:

---

20. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 410.

21. L. Trotsky, *Kak Vooruzhalas' Revolyutsiya*, i (1923), 25-30, 99-100.

۲۲. کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری این انتصاب را در ۸ آوریل ۱۹۱۸ تأیید *Sozyva* (1920), p. 73 (*Protokoly Zasedanii VTsIK 4go* ؛ تاریخ ۲۸ آوریل غلط چاپی است (ibid., p. 4) ؛ اتفاقاً در همان جلسه بود که پرچم سرخ با کنـزدن حضار به‌نام «پرچم ملی» جمهوری شوروی فدرام سوسیالیستی روسیه شناخته شد (ibid., p. 74).

من به این‌جا آمدم، چون مجبورم کـردند. بـه شما اعتماد نداشتم. اما حالا طوری اجرای وظیفه می‌کنم که تا به حال هرگز نکرده‌ام؛ چون صادقانه عقیده دارم که با این کار به کشورم خدمت می‌کنم.۲۳

شاید در همین ایام بود که لنین و تروتسکی با آلتفاتر و بهرنز، یکی دیگر از امرای نیروی دریایی، دربارهٔ تجدید سازمان نیروهـای مسلح گفتگوهایی کردند ـ که گویا نخستین تماس‌های مستقیم آن‌ها با افسران رژیم پیشین بوده است.۲۴ در کمیساریای جنگ، تروتسکی بـه زودی دریافت که کارآیی ارتش سرخ بستگی خواهد داشت به این که نه‌تنها دستگاه قدیم را به کار بگیرند، بلکه همان افسران قدیم را انضباط و استحکام تازه‌ای بدهند؛ و دست به کار شد تا دیوارهای بدگمانی دوجانبه را، که بین افسران قدیم و بلشویک‌ها حائل بود، از میان بردارد.

چند هفته بعد گام مهم دیگری هم برداشته شد. نام‌نویسی داوطلبان در ارتش، اگرچه از لحاظ ایدئولوژی انقلابی مطلوب می‌نمود، از لحاظ وارد کردن نیروی انسانی کافی به صفوف ارتش سرخ نتیجه نداد. روز ۲۲ آوریل ۱۹۱۸، پس از نطق تروتسکی در کمیتهٔ مرکزی اجرائـی سراسری، فرمانی به‌تصویب رسید دائر بر این که تمام افراد بالغ جمعیت کشور بایستی به خدمت کار یا نظام وظیفه احضار شوند. این فرمـان نظریهٔ جاری طبقاتی بودن ماهیت ارتش سرخ را می‌پذیرد و تعلیمات نظامی و خدمت نظام را به معنای دقیق کلمه به کارگـران و دهقانان منحصر می‌کرد، و دیگران را به افواج سرویس‌کار، که کمتر افتخارآمیز بود، می‌فرستد.۲۵ در همان روز کمیتهٔ مرکزی اجرائـی سراسری متن

23. Quoted in E. Wollenberg, *The Red Army* (second ed., 1940), p. 63.
24. D. F. White, *The Growth of the Red Army* (Princeton, 1944), p. 28.
25. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 33, art. 443;

این اصل که «حق شرافتمندانهٔ دفاع مسلحانه از انقلاب فقط به رنجبران اعطـا می‌شود» در مادهٔ ۱۰ قانون اساسی «ج ش ف س ر» تأیید شد. «کمونیست‌های چپ» آن دوره (نگاه کنید به جلد اول، ص ۲۳٤) برضد پذیرفتن بورژوازی و کارشناسان اعتراض کردند (نگاه کنید به بیانیهٔ آن‌ها در نشریهٔ «کامونیست»، شمارهٔ ۱، ۲۰ آوریـل ۱۹۱۸، کـه در مجموعـهٔ آثـار لنین, *Sochineniya*, xxii, 561-71 نیز چاپ شده است)؛ رادك دلایل رد اعتراض آن‌ها را در «کامونیست»، شمارهٔ ۲، ۲۷ آوریل ۱۹۱۸، ص ۱٦ـ۱٤ بیان کرده است.

سوگندنامهٔ نظامی تازه‌ای را هم تصویب کرد، که به موجب آن هر نفر از ارتش سرخ به عنوان «فرزند خلق رنجبر و شهروند جمهوری شوروی» در برابر «طبقات کارگر روسیه و تمام جهان» سوگند یاد می‌کند که همهٔ «کارها و اندیشه‌هایش [را] در راه هدف بزرگ رهایی همهٔ کارگران» بگذارد و «برای جمهوری شوروی، برای هدف‌سوسیالیسم، و برای‌برادری خلق‌ها» بجنگد.[۲۶] یك ماه بعد، فرمان تازه‌ای «گذار از ارتش داوطلبی [را] به بسیج عمومی کارگران و فقیرترین دهقانان» اعلام کرد؛ و فرمان‌های احضار گروه‌های مشمولان نظام‌وظیفه بلافاصله صادر شد.[۲۷] جنگ داخلی در حکم گرمخانه‌ای بود که تخم تحولاتی را که پس از برست‌لیتوفسك، و حتی پیش از آن، کاشته شده بود به سرعت رویانید. محکومیت اشچاستنی[۲۸] به افسران شاغل اعلام کرد که دو راه در پیش دارند: یا باید به رژیم جدید وفادار باشند، یا آشکارا به «سفیدها» بپیوندند: به هیچ روی همهٔ افسران حاضر نبودند شق دوم را اختیار کنند. مداخلهٔ نظامی خارجیان در جنگ داخلی به مدعای شوروی رنگ میهن‌پرستی روسی داد، و این بعدها به عامل مهمی مبدل شد. در این ضمن، جنگ داخلی وظیفهٔ تشکیل یك سازمان اداری و فرماندهی مرکزی کارآمد و کارساز را بر ارتش سرخ تحمیل کرد؛ و رفته رفته سازمان مرکزی جای ابتکار عمل محلی و گردآوری داوطلبان محل را گرفت.[۲۹] در مهٔ ۱۹۱۸ ارتش سرخ دارای ستاد کل و فرمانده کل شد. نخستین فرماندهٔ

---

26. *Protokoly Zasedanii VTsIK 4 Sozvya* (1920), pp. 176-7; *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 33, art. 446.

27. ibid., No. 41, art. 518; No. 43, art. 528; No. 44, art. 534.

28. See Vol. 1, p. 171.

۲۹. شرح آنچه در نیژنی نووگورود پیش آمد شاید نمونهٔ رویدادهای آن ایام باشد. شورای نیژنی‌نووگورود کاری برای سازمان‌دادن ارتش‌سرخ صورت نداد تا آن که اعضای کمیتهٔ سربازان ارتش قدیم در پایان فوریه در آن‌جا پدیدار شدند با کمك آن‌ها، «بخش نظامی» ایالت در ۱۴ مارس ۱۹۱۸ تأسیس شد. اما از آن تاریخ تا ۲۳ آوریل فقط ۱۶۸۰ داوطلب اسم‌نویسی کردند ـ که بسیاری از آن‌ها از عناصر نامطلوب بودند؛ در ۲۳ آوریل شورش روی داد. پس از این شورش بود که اسم‌نویسی و تعلیم داوطلبان برای نخستین‌بار به‌طور جدی به‌دست گرفته شد. اما فرمان بسیج عمومی تا پایان اوت اجرا نشد
(*God Proletarskoi Diktatury: Yubiliinyi Sbornik* (Nizhny-Novgorod, 1918), pp. 54-7).

کل واتستیس نام داشت و از مردم لتونی بود؛ سپس در ژوئیهٔ ۱۹۱۹ سرگئی کامنف، سرهنگ ستاد پیشین تزاری، جای او را گرفت. سخنرانی تروتسکی در پنجمین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه، ژوئیهٔ ۱۹۱۸، یعنی در زمانی که جنگ داخلی تازه داشت به‌طور جدی آغاز می‌شد، تماماً صرف بیان کلی سیاست نظامی شد. تروتسکی توسل‌موقت به‌قاعدهٔ داوطلب‌گیری را به این دلیل توجیه می‌کند که دستگاه اداری سربازگیری به‌موقع آماده نشده است؛ و از استخدام افسران تزاری هم بـه عنوان «کارشناسان نظامی» با قوت تمام دفاع می‌کند. قطعنامهٔ کنگره تمایز میان کارگران و دهقانان و بـورژوازی پیشین یا طبقهٔ حـاکم را رد می‌کند ـ یعنی قاعدهٔ نظام‌وظیفهٔ اجباری را در مورد «همهٔ شهروندان درستکار و سالم از سن هجده تا چهل» جاری می‌سازد. قطعنامه تشکیل یك «ارتش مرکزی تعلیمات‌دیدهٔ مجهز» را اعلام می‌دارد و استخدام «کارشناسان نظامی» را تأیید می‌کند.[۳۰] اما آن ارتش سرخی که در جنگ داخلـی پیروز شد نتیجهٔ منطقی گام‌هایی بود که پیش از آغاز جنگ برداشته شد و بـر شالوده‌هایی بالا رفت که پیش از جنگ ریخته شد. نخستین تصمیماتی که تبدیل نیروی نوپا و نابسامان گارد سرخ را به یك ارتش ملی مقدور ساخت پی‌آمد بحران برست‌لیتوفسك بود.

تغییر نظر دربارهٔ دفاع ملی ظاهراً به معنای تغییر نظر در مناسبات خارجی نیز بود، و نشانهٔ این امر آن بود که با امضا شدن پیمان برست‌لیتوفسك تروتسکی از مقام کمیسر خلق در امور خارجه استعفا کرد. ناطق و غوغاگر آتشین‌مزاج جای خود را به یکی از فرزندان دیپلماسی سبك‌قدیم پرداخت، که هرچند از جوانی به بلشویسم گرویده بود مختصر حرمتی را که فطرتاً برای رسوم دیرین قائل بود از دست ننهاده بود. گئورگی چیچرین در ۱۹۰۴ از مقام خود در وزارت خارجهٔ حکومت تزاری استعفا کرد و از روسیه رفت و به حزب سوسیال‌دموکرات پیوست، و گویا در گرایش حزبی میان دو گروه بلشویك و منشویك نوسان می‌کرد. مهم‌ترین مأموریت حزبی او در این زمان نشان‌دهندهٔ شخصیت خـاص او است. در پایان ۱۹۰۷، در دورهٔ اتحاد مجدد دو گروه، کمیتهٔ مرکزی کمیسیون ویژه‌ای تشکیل داد، برای بررسی «مصادره»هایی که به دست سازمان مبارزه‌جوی حزبی صورت گرفته بود؛ و چیچرین، که در حزب موقعیت مستقلی داشت،

30. *Pyatyi Vserossiiskii S"ezd Sovetov* (1918), pp. 167-74; *S"ezdy Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh* (1939), pp. 88-91.

به ریاست این کمیسیون منصوب شد. آن بررسی متوقف شد و نتیجه‌ای از آن به بار نیامد. این واقعه شاید یکی از دلایل دشمنی‌های بعدی میان چیچرین و استالین و چیچرین و لیتوینوف باشد. در سال‌های پس از ۱۹۰۷، چیچرین جزو منشویک‌ها بود و تا ۱۹۱۷ به بلشویک‌ها نپیوست. این مرد به سبب سابقه و سیرت خاص خود در میان سران شوروی چهرهٔ یگانه‌ای داشت ــ مردی بود بافرهنگ و در سلیقه‌های شخصی بسیار سختگیر، تا حدی علاقه‌مند به هنر و زیبایی، تا حدی مبتلا به وسواس بیماری، که دلبستگی‌اش به مارکسیسم نه در عواطف بلکه در مغز ظریف و بسیار پرورده‌اش ریشه دوانیده بود. پس از کارهای گردبادآسای تروتسکی در نارکومیندل، چیچرین به‌کار سازمان دادن کمیساریای امور خارجه پرداخت ــ کاری که شکیبایی فراوان می‌خواست، ولی آن‌قدرها تماشایی نبود. روز ۲۵ مارس ۱۹۱۸ نارکومیندل در محل تازهٔ خود در مسکو مستقر شد، و قره‌خان و رادك به‌ترتیب در مقام معاون کمیسر و رئیس بخش غربی کمیساریا قرار گرفتند. لیتوینوف چند هفته بعد عضو شورای کمیساریا شد.[۲۱] بنای سازمان اداری و سیاسی به تدریج و تأنی بالا رفت[۲۲]؛ و فرمان ۴ ژوئن ۱۹۱۸، که «برابری کامل ملت‌های بزرگ و کوچك» را به‌رسمیت شناساند، عناوین و مناصب سفیرکبیر و وزیر مختار را از میان برداشت و به جای آن‌ها عنوان «نمایندهٔ تام‌الاختیار» را (با صورت اختصاری «پولپرد») قرار داد؛ با این فرمان، به‌رغم تظاهر به ریشخند زدن به سنت دیپلماسی، بنای ساختمان یك سرویس دیپلماتیك عادی آغاز شد.[۲۳]

اما برست‌لیتوفسك اگرچه پاره‌ای از شرمندگی‌ها و تعارض‌های سیاست دوگانه را برجسته ساخت در ذات آن تأثیری نداشت. در ۱۴ مارس ۱۹۱۸، چهارمین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه به پیام درود دوپهلوی ویلسون پاسخ داد؛ این پیامی بود خطاب «به مردم و، پیش از همه، به طبقات رنجبر و استثمار شدهٔ ایالات متحدهٔ امریکای شمالی»، حاکی از

---

31. *Desyat' Let sovetskoi Diplomatii* (1927), pp. 7-10.

۳۲. این روند طبعاً کند بود؛ حتی در ژوئن ۱۹۱۸ یك ناظر آلمانی متوجه می‌شود که «خود چیچرین شخصاً پروانه‌ها را امضا می‌کند و تشریفات تأمین کوپهٔ قطار را برای پیك‌های ما و این‌گونه کارهای جزئی را انجام می‌دهد»
(K. von Bothmer. *Mit Graf Mirbach in Moskau* (Tübingen, 1922), p. 59).

33. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 39, art. 505.

اظهار اطمینان به این که «آن روزگار خوش خیلی دور نیست که توده‌های رنجبر همهٔ کشورهای بورژوایی یوغ سرمایه‌را به‌دور بیندازند و سازمان سوسیالیستی جامعه را بنا گذارند، که فقط در سایهٔ آن می‌توان صلح پایدار و عادلانه را تأمین کرد».[۳۴] این پیام به بهترین سبك گرداندن سیاست خارجی از طریق صدور اعلامیهٔ انقلابی تنظیم شده بود، و چنان که گویا زینوویف لاف زده بود[۳۵]، نوعی «سیلی به صورت» رئیس‌جمهوری امریکا بود. اما در روز بعد، هنگامی که کنگره هنوز سرگرم بحث دربارهٔ تصویب پیمان برست‌لیتوفسك بود، «ایزوستیا»، سرمقاله‌ای به قلم سردبیر روزنامه، استکلوف، چاپ کرد که از پاسخ کنگره نام می‌برد و انتقادی هم از آن نمی‌کرد، اما لحن و برداشت آن کاملا متفاوت بود. در این مقاله وضع روسیهٔ شوروی در برابر «دو امپریالیسم» ترسیم شده بود، که «یکی گلوی ما را گرفته است (یعنی آلمان)، یا خود را آماده می‌کند که گلوی ما را بگیرد (ژاپن)، و دیگری ــ البته به اقتضای منافع خودش ــ حاضر است دست خود را به سوی ما دراز کند». آن «دیگری» ایالات متحده است. تنها مسأله این است: «کدام امپریالیسم برای ما خطرناك‌تر است ــ آلمانی و ژاپنی، یا امریکایی؟» نویسندهٔ مقاله در عبارت روشن‌کننده‌ای اضافه می‌کند که آنچه در معرض برد و باخت است «معنی دولتی انقلاب روسیه است». سپس، با اشاره‌ای به این که ایالات متحده «با توجه به رقابت با آلمان و ژاپن نمی‌توانست اجازه دهد که روسیه زیر سلطهٔ هیچ‌کدام از این دو قدرت قرار گیرد»، و این که امریکائی‌ها ممکن است یك روز «به ما پول و اسلحه و ماشین و موتور و آموزگار و مهندس و غیره بدهند و به ما کمك کنند تا بر آشفتگی اقتصادی غلبه کنیم و ارتش تازه و نیرومندی به‌وجود بیاوریم»، نویسنده مقاله را با اعلام اصل مورد اعتقاد خود به زبان محکمی پایان می‌دهد:

> ما معتقدیم که منسجم‌ترین سیاست سوسیالیستی می‌تواند با تیزترین واقع‌بینی و متعادل‌ترین روش عملی سازش کند.

بدین ترتیب سیاست خارجی کاملا انقلابی در کنار سیاست خارجی دیگری

---

34. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 135.

35. D. F. Francis, *Russia from the American Embassy* (N.Y., 1921), p. 230.

که «معنی دولتی انقلاب» را در نظر می‌گرفت اجرا می‌شد. برست‌لیتوفسك نخستین موقعی بود که رژیم جدید ناچار شد مطابق رسوم متداول مناسبات بین‌المللی رفتار کند و به‌عنوان دولت صاحب قلمرو معین تعهداتی بپذیرد. انتصاب چیچرین بدون شك یك دورهٔ سیاست «انفعالی» را آغاز کرد، یعنی دوره‌ای که «سیاست تعرضی انقلابی جای خود را به دورهٔ عقب‌نشینی و مانور داد».[۳۶] اما این تغییر با مقتضیات وضع مستأصل دولت شوروی کاملا تناسب داشت؛ و این نکته شایان توجه است که لنین، وقتی که در نامهٔ اداری محرمانه‌ای که در ماه مهٔ ۱۹۱۸ نوشته شده و در زمان حیاتش انتشار نیافته، می‌خواهد سیاست «عقب‌نشینی و مانور» را تعریف کند ـ سیاستی که برست‌لیتوفسك نمونهٔ اصلی آن بود ـ نه از تغییر بلکه از تداوم سخن می‌گوید:

> سیاست خارجی حکومت شوروی از هیچ لحاظی نباید تغییر کند. آمادگی نظامی ما هنوز کامل نیست، و لذا دستور کلی ما همان است که بود ـ چپ و راست زدن، عقب‌نشینی‌کردن، منتظر ماندن و درعین‌حال آن آمادگی را با تمام قوا از پیش بردن.

به نظر لنین «توافق‌های نظامی» با این یا آن «ائتلاف امپریالیستی» از این قاعده مستثنا نیست. با سبك سنگین کردن خطر ژاپن و خطر آلمان نسبت به یکدیگر، به این نتیجه می‌رسد که در حال حاضر «خطر اشغال پطروگراد و مسکو و بخش بزرگ روسیهٔ اروپا از طرف آلمان» جدی‌تر است. اما فعلا مهم‌ترین مصلحت این است که دولت از برداشتن هر «گام شتابزده یا بدون ملاحظه»‌ای که ممکن است به «عناصر افراطی دسته‌های جنگجو»ی هر دو کشور کمك کند، پرهیز شود؛ و این هر نوع توافقی را با ائتلاف انگلیس و فرانسه منع می‌کند.[۳۷] از لحاظ منزه‌طلبانی که عقیده داشتند سیاست خارجی را می‌توان از اصول انقلابی نخستین استنتاج‌کرد، و آن هم بدون توجه به شرایط لحظهٔ حاضر، و بـه نظرشان یکی از آن اصول عبارت بـود از دشمنی یکنواخت و بلاشرط بـا همهٔ قدرت‌های

---

36. G. Chicherin, *Vneshnyaya Politika Sovetskoi Rossii za Dva Goda* (1920), p. 7.

37. Lenin, *Sochineniya*, xxx, 384.

سرمایه‌داری، این‌گونه محاسبات به معنای سقوط در ورطهٔ «اپورتونیسم» یا بازگشت به دیپلماسی رژیم قدیم بود؛ مارتوف این سیاست را به تلخی «عقب‌نشینی به سیاست میلیوکوف» نامید.۳۸ اما این اتهام به صورتی که معمولا مطرح می‌شد، یعنی این که دولت شوروی پس از برست‌لیتوفسك سیاست تنگ‌نظرانهٔ منافع ملی را در پیش گرفته و «مصمم است که سیاست حمله به امپریالیسم را کنار بگذارد»، نادرست بود.۳۹ اصرار تازه ــ تا آن حد که تازه بود ــ بر «معنی دولتی» انقلاب، به معنی رها کردن مواضع انقلابی پیشین نبود. سیاست دوگانه از همان نخستین‌لحظهٔ پیروزی انقلاب پدید آمده بود. برست‌لیتوفسك و رویدادهای پس از آن این سیاست را به وجود نیاوردند؛ ولی این رویدادها باعث شدند که ماهیت تضادآمیز دو وجه این سیاست آشکار شود و دوست و دشمن به آن توجه کنند. این نکته حتی در تابستان ۱۹۱۸ در سیاست شوروی پدیدار بود، چه در قبال آلمان و چه در قبال متفقین غربی.

مناسبات میان روسیهٔ‌شوروی‌و آلمان رسماً تابع پیمان‌برست‌لیتوفسك بود؛ و کسانی که بعدها دولت شوروی را سرزنش می‌کردند که چرا اصول انقلابی خود را زیر پا گذاشته، عموماً مادهٔ ۲ پیمان را نقل می‌کردند که به موجب آن هریك از طرفین تعهد کرده بودند «از هرگونه تحریك و تبلیغ برضد دولت یا کشور یا نهادهای نظامی طرف دیگر خودداری کنند». این مادهٔ معروف در عمل چندان اثری، یا هیچ اثری، نداشت. از بحث دربارهٔ آن در مذاکرات پیش از امضای پیمان، یا از اعتراضی که دربارهٔ آن مطرح شده باشد، هیچ سابقه‌ای در دست نیست. به نظر می‌رسد که هیأت نمایندگی شوروی این شرط را با همان ساده‌دلی پذیرفته است که در مذاکرات آتش‌بس هیأت نمایندگی آلمان شرط منتقل‌شدن نیروهای آلمان را به جبههٔ غرب پذیرفته بود، و هیچ اعتقادی هم نداشته است که طرف مقابل به‌طور جدی انتظار رعایت‌شدن این شرط را دارد. یوفه در برست‌لیتوفسك، با لحن دوستانه‌ای به تسرنین گفته بود که «امیدوارم بتوانیم در کشور شما انقلابی راه بیندازیم».۴۰ سوکولنیکوف، رئیس

38. *Chetvertyi Chrezvychainyi S"ezd Sovetov* (1920), p. 32.

۳۹. این اتهام را رادك در مقاله‌ای به امضای «ویاتور» در نشریهٔ «کامونیست»، شمارهٔ ۲، ۲۷ آوریل ۱۹۱۸، مطرح کرد.

40. O. Czernin, *Im Weltkriege* (1919), p. 305.

هیات نمایندگی شوروی در آخرین مرحلهٔ مذاکرات برست‌لیتوفسك، هنگام امضای پیمان اظهار اطمینان کرده بود که این «پیروزی امپریالیسم و میلیتاریسم بر انقلاب بین‌المللی پرولتاریا فقط موقت و گذرا خواهد بود».۴۱ در انظار علنی، لازم بود که در سراسر سال ۱۹۱۸ افسانهٔ رعایت مادهٔ ۲ پیمان حفظ شود. چیچرین در جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری گفت:

> ما این ماده را واقعاً رعایت می‌کنیم، و اگر هرکدام از ارگان‌های رسمی ما آن را نقض کند، دولت شوروی برضد آن ارگان اقدام خواهد کرد.۴۲

اما در هفتمین کنگرهٔ حزب، که برای بحث دربارهٔ تصویب پیمان جلسهٔ خصوصی تشکیل داد، چنین ملاحظه‌ای لازم نبود. لنین در تأیید تصویب پیمان به صدای بلند گفت: «بله، البته، ما این پیمان را نقض کرده‌ایم، تا به حال سی چهل بار هم نقض کرده‌ایم.»۴۳ سوردلوف هم در میان کنگره با بیان دشوارتر خود گفت:

> از پیمانی که ما امضا کرده‌ایم و به‌زودی باید آن را در کنگره(ی شوراهای سراسر روسیه) به‌تصویب برسانیم به‌طور ناگزیر نتیجه می‌شود که ما دیگر قادر نخواهیم بود به‌عنوان دولت، به عنوان دولت شوروی، آن تهییج وسیع بین‌المللی را که تاکنون صورت داده‌ایم بعد از این صورت بدهیم. این بدان معنی نیست که ما یك سر سوزن کمتر به این گونه تهییج خواهیم پرداخت. ولی ما اکنون ناچار هستیم که این کار را منظماً نه به نام ساونارکوم بلکه به نام کمیتهٔ مرکزی حزب صورت دهیم.۴۴

---

41. *Mirnye Peregovory v Brest-Litovske*, i (1920), 231.

42. *Pyatyi Sozyv Vserossiiskogo Tsentral'nogo Ispolnitel'nogo Komiteta* (1919), p. 90.

43. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 327.

44. *Sed'moi S"ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii* (1923), p. 195.

برای اجرای این قاعدهٔ جدید فوراً گام‌هایی برداشته شد. ابـزار اصلی دولت شوروی برای تبلیغات انقلابی سازمان‌یافته تا آن روز بخش بین‌المللی بود که، ابتدا وابسته به نارکومیندل و از آغاز ۱۹۱۸ وابسته به کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری، زیر نظر رادك کار می‌کرد و بیشتر مرکب از گروه‌های ملی اسیران جنگی بود.[۴۵] این بخش منحل شد. گروه‌های ملی، بنابر یك گزارش بعدی، «در وضع کاملا خوبی قرار داده شدند»، یعنی به بخش‌های خارجی وابسته به کمیتهٔ مرکزی حزب بلشویك روسیه مبدل شدند؛ و این‌ها نیز بعدها به صورت «فدراسیون گروه‌های خارجی حزب کمونیست روسیه» درآمدند.[۴۶] بدین ترتیب در آوریل ۱۹۱۸ گروه‌های آلمانی و مجار و اتریشی و یوگوسلاو حزب کمونیست روسیه در مسکو تشکیل شد، که هرکدام رهبر ملی خود را داشتند: توماس رهبر آلمانی‌ها بود، بلاکون رهبر مجارهـا، اینگولتس رهبر اتریشی‌هـا، و میخائیلوف رهبر یوگوسلاوها. هرکدام از این گروه‌ها نشریه و مطبوعات تبلیغاتی خاص خود را داشتند، و هرکدام در میان اسیران جنگی ملت خود کار می‌کردند ــ به برخی فشار می‌آوردند که وارد ارتش سرخ شوند، و برخـی را تعلیمات می‌دادند که بـه تبلیغ و تهییج در پشت خط دشمن بپردازند یا هرگاه فرصت پیش آمد به کشور خود اعزام شوند. گروه‌های مرکزی بسیار کوچك بودند. گروه آلمانی در آوریل ۱۹۱۸ با یازده‌تن شروع به‌کار کرد، اما در همان سال تعداد اعضایش به چندصد تن رسید؛ گروه مجار با چهار یا پنج نفر شروع شد و در پایان سال نود تن عضو داشت.[۴۷] همهٔ مآخذ از توفیق کار آن‌هـا در میان اسیران جنگی تعریف

---

۴۵. نگاه کنید به ص ۳۴ بالا.

46. *Vos'moi S"ezd RKP(B)* (1933), p. 435; John Reed in *The Liberator* (N.Y.), January 1919, p. 24:

بنابراین مأخذ، این سازمان تازه و «غیررسمی» مبلغ ۲۰،۰۰۰،۰۰۰ روبل بودجه دریافت داشته است.

47. *Vos'moi S"ezd RKP(B)* (1933), pp. 436-9.

به چکسلواك‌ها اجازه داده شد که در مه ۱۹۱۸ یك حزب کمونیست مستقل برای خود تشکیل دهند که نزدیك هزار عضو داشت (ibid., p. 438)؛ کنگرهٔ تأسیس این حزب که از ۲۵ تا ۲۷ مهٔ ۱۹۱۸ در مسکو اجلاس کـرد، در کتاب راینمن تـوصیف شـده است P. Reimann, *Geschichte der Kommunistischen Partei der Tschechoslowakei* (1931), pp.68-77. این حزب باقی نماند، و

←

می‌کنند:

> در هر اردوگاهی اسیران به دو گروه تقسیم شده بودند ــ تودهٔ خاکستری نفرات ساده (گوشت دم توپ) در یك طرف، و نجبا و طبقهٔ افسران در طرف دیگر. گروه اول به شوراها متمایل بودند و گروه دوم به نمایندگان کشورهای به‌اصطلاح بی‌طرف و سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های دشمنان دیروز، یعنی متفقین پیشین روسیه.[۴۸]

نیروهای متلاشی‌شدهٔ قدرت‌های مرکزی که در بازداشتگاه‌ها گرد آورده شده بودند نیز مانند ارتش شکست‌خوردهٔ روسیه برای تبلیغات انقلابی استوار بر مسالهٔ تبعیض طبقاتی زمینهٔ مساعدی بودند. آن‌طور که لنین بعدها می‌گوید، در این زمان کار در میان اسیران جنگی «شالودهٔ واقعی اقداماتی است که برای ایجاد بین‌الملل سوم صورت گرفته است».[۴۹] اقوام شرقی نیز از این جریان مصون نبودند. صوفی، یکی از سوسیالیست‌های ترکیهٔ عثمانی که در ۱۹۱۴ به روسیه گریخته و به زندان افتاده بود، تبلیغاتگر اصلی اردوی اسیران ترك بود، و در پایان ۱۹۱۸ توانست مدعی شود که «سازمان‌های نظامی‌ـانقلابی ترك در روسیه وجود دارد» و ــ بی‌گمان با مقدار زیادی گزافه‌گویی ــ «هزاران تن ترك اکنون در جبهه‌های مختلف جمهوری شوروی در ارتش سرخ خدمت می‌کنند».[۵۰] کارگران ساده (کولی) چینی که در زمان جنگ برای‌کار به روسیه آورده شده بودند نیز به همین ترتیب در «اتحادیهٔ کارگران چینی در روسیه»

→

حزب کمونیست چکسلواکی که بعداً به وجود آمد نمایندهٔ آغاز تازه‌ای بود. به یك «مدرسهٔ حزبی مجار» در مسکو نیز در نوامبر ۱۹۱۸ اشاره شده است
(*Krasnaya Nov'*, No. 10 (1926), p. 140).

48. *Proletarskaya Revolyutsiya*, No. 7 (90), 1929, p. 97:
بنابر یکی از مآخذ این کار در میان اتریشی‌ها بسیار بیش از آلمان‌ها نتیجه داد، زیرا که آلمان‌ها، «حتی سوسیال‌دموکرات‌ها[یشان]، دشمنی نومیدکننده‌ای از خود نشان دادند
(J. Sadoul, *Notes sur la Révolution Bolchevique* (1919), p. 325).

49. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 128.

50. *Sowjet-Russland und die Völker der Welt* (Petrograd, 1920), p. 33.

سازمان داده شدند.۵۱

تلاش پیچیده‌ای که برای درآوردن سازمان تبلیغات اسرای جنگی به صورت یك دستگاه حزبی و غیردولتی صورت گرفت مانع از آن نشد که در اواسط آوریل ۱۹۱۸ یك سلسله تظاهرات سازمان‌یافته صورت گیرد. روز ۱۴ آوریل بلاکون در دیدار (میتینگ) وسیعی از اسیران جنگی سخنرانی کرد:

> همهٔ موانع رهایی بردگان را از سر راه خود بردارید، همهٔ قلمه‌ها و کاخ‌هایی را که ثروت شما به سوی آن‌ها جاری است و از سوی آن‌ها فقر و گرسنگی در سراسر کشور گسترش می‌یابد خاکستر کنید.... سلاح‌های خود را برضد افسران و ژنرال‌ها و کاخ‌ها به‌کار برید. هرکدام از شما در فوج خود آموزگار انقلاب باشید.۵۲

سه روز بعد کنگرهٔ بین‌المللی اسیران جنگی سراسر روسیه با ۴۰۰ نماینده افتتاح شد. این کنگره بیانیه‌ای خطاب به اسیران جنگی صادر کرد و از آن‌ها خواست که به ارتش سرخ بپیوندند یا به میهن خود برگردند و «پیشاهنگان انقلاب سوسیالیستی بین‌المللی پرولترها» باشند؛ یکی از شعارهای این بیانیه به‌پیشباز «بین‌الملل‌سوم» می‌رفت: «زنده‌باد بین‌الملل سوم.»۵۳ این کنگره یك کمیتهٔ مرکزی اجرائی برپا کرد که با تلاش تردیدآمیزی برای پوشاندن ماهیت واقعی‌اش، خود را «کمیتهٔ اجرائی

---

51. *Foreign Relations of the United States, 1919: Russia* (1937), pp. 190-4;
از گزارش‌های مختصر و کمابیش پوشیده از نظر «ایزوستیا» دربارهٔ این کنگره چنین برمی‌آید که نوعی نگرانی از سروصدای زیاد در این موضوع وجود داشته است. در همان ایام کنگره‌های اسیران جنگی نیز در مراکز دیگر تشکیل می‌شد. در اوایل ۱۹۱۹ دولت ایالات متحده با پیشنهاد بریتانیا برای بازگرداندن این کارگران به کشورشان مخالفت کرد، به این دلیل که «بازگرداندن کارگران و «کولی»هایی که زیر نفوذ حکومت بلشویکی بودند» صلاح نیست.

52. *Izvestiya*, 17 April 1918.

53. ibid., 19 April, 21 April 1918; *Proletarskaya Revolyutsiya*, No. 7 (90), 1929, pp. 102-3; J. Sadoul, *Notes sur la Révolution Bolchevique* (1919), pp. 313-14.

کارگران و دهقانان خارجی» نامید.[۵۴]

فاتحان برست‌لیتوفسك این جریانات را با خشم روزافزونی نظاره می‌کردند. در آستانهٔ کنگرهٔ مسکو اعتراض شدیدی از دولت آلمان رسید، که در آن، در ضمن مطالب دیگر، گفته می‌شد که ابنگولتس و میخائیلوف به سراغ اسیران جنگی می‌روند و آن‌ها را مجبور می‌کنند که به ارتش سرخ بپیوندند. یادداشت اعتراض خواهان بازداشت هر دوی آن‌ها شده بود.[۵۵] پاسخ شوروی احتیاط‌آمیز و طفره‌رونده بود. به کسانی که در معرض تلافی بودند فوراً تابعیت شوروی داده شد. در ۲۰ آوریل ۱۹۱۸ تروتسکی در مقام کمیسر خلق در امور جنگ دستوری صادر کرد که به همهٔ نهادهای نظامی یادآوری می‌کرد که منع تبلیغات موضوع پیمان برست‌لیتوفسك را دقیقاً رعایت کنند، مخصوصاً در مورد اسیران جنگی؛ و یك‌هفته بعد «کمیتهٔ اجرائی کارگران و دهقانان خارجی» جای خود را به «شورای مرکزی برای اسیران و پناهندگان جنگی» داد، که به کمیساریای خلق در امور جنگ وابسته بود و اونشلیخت، معاون کمیساریا، ریاست آن را برعهده داشت.[۵۶] اما این تقسیم مسؤولیت اسیران جنگی میان حزب و دولت تغییر فوری سیاست را باعث نشد. در آخرین روزهای آوریل ۱۹۱۸، نخستین سفیر آلمان وارد مسکو شد. یکی از نخستین موارد حضوریافتن او در مراسم رسمی، رژهٔ اول ماه مه بود؛ و یکی از واحدهای نظامی که در برابر او رژه رفتند گروه اسیران آلمانی بودند، با شعاری که از سایر همقطاران آلمانی‌شان می‌خواست که یوغ امپراتور را به دور بیندازند. این موضوع به اعتراض شدید دیگری منجر شد، و دولت شوروی هم در پاسخ قول داد که در آینده اتباع خارجی را در ارتش سرخ وارد نکند ــ اگرچه این تعهدی بود که با دادن تابعیت شوروی به خارجیان مورد اتهام می‌توانستند فوراً از زیر آن شانه خالی کنند.[۵۷] تبلیغات در میان اسیران جنگی به دست گروه‌های ملی و زیر نظر

---

54. *Proletarskaya Revolyutsiya*, No. 7 (90), 1929, pp. 108-10.

55. *Izvestiya*, 16 April 1918; *Proletarskaya Revolyutsiya*, No. 7 (90), p. 107.

56. *Izvestiya*, 21, 23 April 1918; *Proletarskaya Revolyutsiya*, No. 7 (90), 1929, pp. 107-108; *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 34, art. 451.

57. W. Hard, *Raymond Robins' Own Story* (N.Y., 1920), p. 182; *Papers Relations to the Foreign Relating of the United States, 1918:*

←

حزب، و نیز وارد کردن اسیران جنگی به ارتش سرخ، بدون وقفه تا آتش‌بس در نوامبر ۱۹۱۸ ادامه یافت، اگرچه به نظر می‌رسد که از تحریکات نظیر آوریل و مه پرهیز می‌شده است. پس از نوامبر ۱۹۱۸ اسیران آلمانی و اتریشی ساختمان‌های سفارتخانه‌های خود را در مسکو[۵۸] تصرف کردند و برای خود شوراهای کارگران و دهقانان تشکیل دادند، که اعزام تبلیغاتگران را به اروپای مرکزی سازمان می‌داد.[۵۹]

پیمان برست‌لیتوفسك نه‌تنها در جلوگیری از فعالیت بلشویك‌ها در میان اسیران جنگی چندان مؤثر نبود، بلکه راه تازه و نیازموده‌ای را هم برای تبلیغات باز کرد. ورود یوفه به برلن به عنوان نخستین نمایندهٔ دولت شوروی در آوریل ۱۹۱۸، سرآغاز نبرد شدیدی در تبلیغات انقلابی بود. یوفه حاضر نشد اعتبارنامهٔ خود را به قیصر آلمان تقدیم کند، و در نخستین ضیافت رسمی خود رهبران حزب ضد جنگ سوسیال‌دموکرات‌های مستقل را دعوت کرد ــ در حالی که چند تن از آن‌ها در زندان بودند.[۶۰] سال‌ها بعد، یوفه شرح مأموریت خود را برای یك نویسندهٔ امریکائی نقل کرد، و ماجرا را چنین ثبت کرده است:

> [می‌گفت که] سفارتخانهٔ‌او در برلن در حکم ستاد فرماندهی انقلاب آلمان بود. اطلاعات سری را از مقامات دولتی آلمان می‌خرید و به رهبران رادیکال می‌داد تا در سخنرانی‌ها و

→

Russia, ii (1932), 131.

مسلح شدن اسیران آلمانی و اتریشی باعث نگرانی متفقین نیز شد و یکی از بهانه‌های مداخلهٔ آن‌ها بود. این اندیشه که آن اسیران بار دیگر در جانب قدرت‌های مرکزی برضد متفقین خواهند جنگید، البته موجه نبود؛ اما برخی از اسیران در زد و خورد با لژیون چك در صربستان شرکت کردند.

۵۸. رادك می‌نویسد که سفیر اتریش که اتاق خود را در سفارتخانه نگه‌داشته‌بود با خوشرویی اعتراض کرد؛ از طرف دیگر، «کارکنان [سفارت] آلمان بزدلی بی‌سابقه‌ای از خود نشان دادند (*Krasnaya Nov'*, No. 10 (1926), p. 143).

59. *Vos'moi S"ezd RKP(B)* (1933), p. 437;

به دو نمایندهٔ «شورای نمایندگان کارگران و سربازان آلمانی پطروگراد» اجازهٔ ورود به دومین کنگرهٔ سراسر آلمان در برلن، آوریل ۱۹۱۹، داده نشد (2i *Vsegermanskii S"ezd Rabochikh i Soldatskikh Sovetov* (1935), pp. 325-6).

مقالات خـود برضد دولت از آن‌هـا استفاده کنند. بـرای انقلابیان اسلحه خریده و ۱۰۰،۰۰۰ مارك پول از بابت آن‌ها پرداخته بود. چندین تن کتاب و جزوهٔ ضد قیصر به خرج سفارت شوروی چاپ و پخش شده بود. یوفـه به من گفت: «می‌خواستیم دولت سلطنتی را سرنگـون کنیم و جنگ را پایان دهیم. پرزیدنت ویلسون هم به‌جای خودش همین کار را می‌کرد.» تقریباً هر شب پس از تاریك شدن هوا رهبران احزاب سوسیالیست مستقل چپ مخفیانه به ساختمان سفارت در خیابان اونتر دن لیندن می‌آمدند تا دربارهٔ تاکتیك خود با یوفه مشورت کنند. یوفه پنهان‌کار با تجربه‌ای بود. آن‌ها نظر او را می‌پرسیدند و از او راهنمایی و پول می‌خواستند. یوفه با شرمندگی می‌گفت «اما دست آخر آن‌ها، یعنی ما، چندان کاری یا هیچ کاری که ارزش دائمی داشته باشد انجام ندادیم. ما ضعیف‌تر از آن بودیم که انقلاب راه بیندازیم».[۶۱]

پس از سقوط آلمان هر دو طرف به دلایل متفاوت علاقه داشتند که نقش تبلیغات بلشویك‌ها را در این سقوط بزرگ جلوه دهند، و روایت‌های گزافه‌آمیزی دربارهٔ دامنهٔ فعالیت‌های یوفه شایع بود.[۶۲] ولی مسلم است که یوفه پول در اختیار ارنست مایر، ویراستار «نامه‌های اسپارتاکوس»

---

60. John Reed in *The Liberator* (N.Y.), January 1919, p. 24;

همین مأخذ این نکتهٔ جالب را اضافه می‌کند که یوفه ده نفر «مبلغ زبردست» را با دوچرخه به گردش دور آلمان فرستاد.

61. L. Fischer, *Men and Politics* (1941), p. 31.

۶۲. یوفه، در پاسخ یکی از مقامات آلمان که گفته بود او ۱۰۵،۰۰۰ مارك اسلحه برای انقلابیان خریده است، گفت که برای این منظور نه ۱۰۵،۰۰۰ مارك بلکه چند صد هـزار مارك به بـارت، رهبر سوسیال‌دموکرات‌هـای مستقل داده است (*Izvestiya*, 6 December 1918)؛ چیچرین، که پیش از آن وفاداری کامل دولت شوروی را به پیمان برست‌لیتوفسك اعلام کرده بود، در یادداشتی به دولت آلمان اذعان کرد که مبالغی به منظور تبلیغات در اختیار یوفه قرار گرفته است (ibid., 26 December 1918). در جانب آلمان، هوفمن گزارشی را دائر بر این که مبلغ ۲۲،۰۰۰،۰۰۰ مارك در بانك برلن در حساب یوفه بوده است تکرار می‌کند (*Die Aufzeichnungen des Generalmajors Max Hoffmann* (1929), i, 223).

گذاشت تا جزوه‌های۶۲ خود را منتشر کند، و مبالغ هنگفتی نیز به دست اوسکار کوهن، یکی از اعضای حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان، رسید، که گویا مشاور حقوقی و متصدی امور بازرگانی سفارت شوروی بوده است.۶۴ معاملهٔ اسلحه نمی‌تواند چندان بزرگ بوده باشد. اما جریان ادبیات انقلابی فراوان و مداوم بوده است.

این جریانات دنبالهٔ سرراست سیاست دوران پیش از برست‌لیتوفسك بود ــ و نتیجهٔ منطقی آن عقیده که می‌گفت هدف اول این سیاست تشویق انقلاب در کشورهای اصلی سرمایه‌داری به‌ویژه آلمان است. اما گذشته از این فعالیت‌های تبلیغاتی از طرف شوروی، علل دیگری نیز در تنش بسیار شدید روابط آلمان و شوروی در دو مـــاه پس از پیمان برست‌لیتوفسك مؤثر بود. دولت برای بهره‌برداری از امتیازاتی که از آن پیمان نصیبش می‌شد شتاب داشت. در ۷ مارس ۱۹۱۸ این دولت پیمان صلحی با دولت «سفید» فنلاند امضا کرد، سپس وارد جنگ داخلی سختی با دولت کارگران

---

۶۳. «اسپارتاکوس‌بوند» نامی است که مردم به یك گروه انقلابی و ضدجنگ مرکب از روشفکران داده بودند، که در ۱۹۱۶ در انتهای جناح چپ حزب سوسیال دموکرات آلمان به وجود آمد: چهرهٔ برجستهٔ این گروه روزا لوکزامبورگ بود. این عنوان از «اسپارتاکوس‌بریفه» (نامهٔ اسپارتاکوس) گرفته شده بود، زیرا که نوشته‌های غیرقانونی این گروه زیر این نام منتشر می‌شد. در آوریل ۱۹۱۷ انشعابی در حزب سوسیال‌دموکرات آلمان پیش آمد و جناح چپ آن حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان را به وجود آورد، که پلاتفورم عمدهٔ آن ضد جنگ بود. اسپارتاکیست‌ها به حزب سوسیال‌دموکرات مستقل پیوستند، اما در این حزب به صورت گروه مستقلی باقی ماندند و جناح انتهای چپ حزب تازه را تشکیل دادند.

۶۴. بنابر گفتهٔ یوفه در «ایزوستیا»ی ۱۷دسامبر۱۹۱۸، کوهن مبلغ۱۰،۰۰۰،۰۰۰ روبل «برای انقلاب آلمان» از او دریافت داشته و باز ۵۰۰،۰۰۰ مارك و ۱۵۰،۰۰۰ روبل دیگر نیز هنگام اخراج یوفه از آلمان به او تحویل داده شده است: از این مبالغ ۳۵۰،۰۰۰ مارك و ۵۰،۰۰۰ روبل «برای نیازهای شهروندان روسیه در آلمان» در نظر گرفته شده بود. برای اطلاع در این باره از جانب آلمان، نگاه کنید به R. H. Lutz, *The Causes of the German Collapse in 1918* (Stanford, 1934), pp. 108, 152.

کوهن در دسامبر ۱۹۱۸ چنین لاف می‌زد که «پولی را که دوستان حزبی از طریق رفیق یوفه به منظور انقلاب آلمان در اختیار من گذاشتند با کمال میل قبول کردم»؛ ولی بعدها کوشید وانمود کند که بیشتر این پول برای کمك بـه اسیران جنگی روس در آلمان بوده است.

سوسیالیست فنلاند شد که یك هفته پیش با دولت شوروی پیمان بسته بود[۶۵]، و در دو ماه گذشته از پشتیبانی واحدهای روس برخوردار بود. در آغاز آوریل یك ارتش آلمانی به فرماندهی فون در گولتس در فنلاند پیاده شد، و یك ماه بعد جنگ داخلی پایان یافت ــ قطع نظر از «وحشت سفید»ی که در پی آن آمد. در اوکراین نیروهای آلمان منظماً پیش رفتند تا آن که تمام خاك اوکراین را تصرف‌کردند ــ هرچند دسته‌های‌پارتیزانی بلشویك و اس‌ار با پشتیبانی مسکو مزاحمت‌های غیرمؤثری برای آن‌ها فراهم می‌کردند.[۶۶] در ۲۲ آوریل، چیچرین به پیروی آلمان در کریمه، آن‌سوی مرزهای اوکراین به صورتی که در پیمان برست‌لیتوفسك معین شده یا مورد ادعای دولت اوکراین بود، اعتراض کرد.[۶۷] سردی مراسم پذیرایی از میرباخ، سفیر آلمان، هنگامی که در ۲۶ آوریل ۱۹۱۸ اعتبارنامهٔ خود را به سوردلوف تقدیم کرد، همه‌جا مورد توجه قرار گرفت[۶۸]، و در همان روز چیچرین یادداشت اعتراض دیگری دربارهٔ وارد شدن نیروهای آلمان به روسیهٔ مرکزی و کریمه فرستاد و خواهان رعایت دقیق مقررات پیمان برست‌لیتوفسك شد.[۶۹] در همان حال ناوگان روسیه در دریای سیاه از سباستوپل به نوروسئیسك فرا خوانده شد تا مبادا به دست آلمان بیفتد. وقتی که آلمان خواهان بازگشت این ناوگان شد، دولت شوروی آن را به‌طور پنهانی از منطقه دور کرد، و این کار باعث خرسندی متفقین غربی شد.[۷۰] حتی در ۵ مهٔ ۱۹۱۸ بروس لاکهارت نامه‌ای به رابینز می‌نویسد و در آن فهرست گام‌هایی را که تروتسکی برای پیش‌برد همکاری با غرب برداشته بود ذکر می‌کند و نتیجه می‌گیرد

---

۶۵. نگاه کنید به جلد اول، ص ۳۵۲ .

۶۶. وروشیلوف، که بعدها کمیسر خلق در امور جنگ شد، در این عملیات به عنوان رهبر پارتیزانی شهرت پیدا کرد؛ شرح بسیار آرمانی شده‌ای از این عملیات در کتابی که در زمان جنگ جهانی دوم منتشر شده آمده است:
Razgrom Nemetskikh Zakhvatchikov v Ukraine 1918 g. (1943).

67. *Izvestiya*, 23 April 1918.

68. *Foreign Relations of the United States: Russia*, i (1931), 506.

69. ibid., i, 512-13.

۷۰. مطالب رسمی در این باره در این مأخذ آمده است:
Arkhiv Russkoi Revolyutsii (Berlin), xiv (1924), 153-221,
همچنین نگاه کنید به
R. H. Bruce Lockhart, *Memoirs of a British Agent* (1932), p. 279.

که « این به عمل یك مأمور طرفدار آلمان شباهتی ندارد».۷۱ از لحاظ این جنبهٔ سیاست شوروی که عبارت بود از مانور کردن میان گروه‌های قدرت‌های سرمایه‌داری و سازش با یك گروه برای تأمین‌یافتن از خطر گروه دیگر، به نظر می‌رسد که در بهار ۱۹۱۸ آلمان در حکم دشمن نهایی و سازش‌ناپذیر بوده است.

اما توازن سیاست شوروی براثر بروز خطر تازه و مستقیمی از اردوگاه مقابل تغییر یافت. تـا اواسط مهٔ ۱۹۱۸ خطر آلمان بدتـرین تهدیدکنندهٔ خارجی بقای رژیم شناخته می‌شد. اما در این ایام روشن شد که پیاده‌شدن نیروهای ژاپنی در ولادی‌وستوك۷۲ واقعهٔ منفردی نیست، بلکه پیش‌درآمد مداخلهٔ متفقین در یك مقیاس بسیار بـزرگ‌تر است. شورش لژیون چك در آخریـن روزهای مـهٔ ۱۹۱۸ روی داد و نخستین نیروهای بریتانیا در پایان ژوئن در مورمانسك به زور پیاده شدند.۷۳ بدین ترتیب، همان‌طور که در تاریك‌ترین روزهای ژانویه و فوریهٔ ۱۹۱۸ از روی استیصال تلاش بی‌نتیجه‌ای برای جلب پشتیبانی و دفع خطر آنی آلمان صورت گرفته بود، اکنون نیز خطر مداخلهٔ متفقین کمابیش خود به خود مانور جلب حمایت طرف مقابل را به حرکت درآورد و کوشش برای رسیدن به توافق با دولت آلمان بر پایـهٔ منافع دوجانبه و محکم‌تـر از قرارداد یك‌طرفهٔ برست‌لیتوفسك آغاز شد. این مانـور در کمال نومیدی صورت می‌گرفت، وچیزی که نومیدانه بودن آن را بیشتر می‌ساخت این بود که می‌بایست با تاکتیك‌های انقلابی یوفه در برلن همراه و هماهنگ‌شود. اما خطر متفقین هر روز افزایش می‌یافت. آنچه این مانـور را مقدور می‌ساخت ــ اگرچه مسکو هنوز متوجه آن نبود ــ این بود که محافل نظامی

---

71. *Russian-American Relations*, ed. C. K. Cummings and W. W. Pettit (N.Y., 1920), pp. 202-3.

۷۲. نیروهای ژاپنی در ۵ آوریل ۱۹۱۸ در ولادی‌وستوك پیاده‌شدند، و بهانهٔ این کار انتقام‌گیری قتل دو نفر ژاپنی در روز پیش از آن بود. در ۱۶ آوریل چیچرین برای‌نمایندگان دول‌متفق درخواستی‌فرستاد و از آن‌ها خواست‌که روش‌دولت‌های‌خود را «نسبت به رویـدادهای ولادی‌وستوك» به اطلاع او برسانند (*Correspondance Diplomatique* (Moscow, 1918), p. 3) ؛ به این درخواست پاسخی داده نشد.

۷۳. از آغاز مارس یك دسته نیروی انگلیسی به بهانهٔ محافظت انبارها و راه‌آهن در مقابل حملهٔ احتمالی آلمانی‌ها در مورمانسك مستقر شده بود این با رضایت ضمنی مقامات شوروی در آن پیاده شده بود.

آلمان نیز همین خطر را بیشتر و بیشتر احساس می‌کردند. وقتی که تعرض بزرگ آلمان در فرانسه در تابستان ۱۹۱۸ از حرکت بازماند، آلمان برای نخستین بار در غرب تحت فشار واقعی قرار گرفت: نفع فوری آلمان در این بود که آتش‌بس جبههٔ غرب را، که تنها بازماندهٔ پیمان برست‌لیتوفسك بود، تقویت کند.

تغییر سیاست با سخنرانی طولانی و کمابیش پریشان لنین دربارهٔ سیاست خارجی در جلسهٔ مشترك کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری و شورای مسکو در ۱۴ مهٔ ۱۹۱۸ اعلام شد. پیدا است که لنین می‌کوشد با احتیاط سخن بگوید. روسیهٔ شوروی را، که اکنون به مرزهای «روسیهٔ بزرگ» محدود می‌شد، «عجالتاً واحه‌ای در دریای خروشان راهزنی امپریالیستی» می‌نامد؛ هشداری را که چند روز پیش‌تر در یك نامهٔ محرمانه داده‌است۷۴ تکرار می‌کند و می‌گوید که از برداشتن هر گام بی‌باکانه‌ای‌که به«دسته‌های افراطی قدرت‌های امپریالیستی غرب و شرق» کمك کند باید برحذر بود. لنین سخنان خود را با خواندن تلگراف آرام‌بخشی که تازه از یوفه رسیده است تمام می‌کند: یوفه گزارش می‌دهد که دولت آلمان حاضر است دربارهٔ همهٔ مسائل مطروحه مذاکره کند.۷۵ ولی حتی این اشاره به لزوم بهبود روابط با آلمان نیز با چنان خصومتی روبه‌رو شد که نشان می‌دهد چرا لنین می‌کوشیده است با احتیاط سخن بگوید. مخالفت شدید از جانب اس‌ارهای راست آغاز شد، که عقیده داشتند «انقلاب آن‌قدر نیرو دارد که جهت خود را تعیین کند»، و از جانب منشویك‌ها، که همچنان آلمانی‌ها را «رهبران همهٔ نیروهای ضدانقلابی» می‌شناختند و پیشنهاد می‌کردند که مجلس مؤسسان از نو دعوت شود.۷۶

اما نقشه‌های متفقین برای مداخلهٔ نظامی و پشتیبانی متفقین از نقشه‌های ضدانقلاب به‌سرعت به‌ثمر می‌رسید و دیگر پنهان‌ماندنی نبود. جلسهٔ مشترك ۱۴ مهٔ ۱۹۱۸، که با دادن رأی اعتماد بـه دولت شوروی پایان یافت، برگشتگاه مهمی بود. کمیسیون‌آلمان و شوروی برای‌استرداد

---

۷۴. نگاه کنید به ص ۹۶ بالا.

75. Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 3-16.

76. *Protokoly Zasedanii VTsIK 4go Sozyva* (1920), pp. 277-8, 281-2, 290-91.

اسیران‌جنگی کار خود را با تأنی و بدون‌کش‌مکش در مسکو انجام‌می‌داد.۷۷ روز ۱۵ مهٔ ۱۹۱۸ مذاکرات آلمان و شوروی برای تجدید روابط‌بازرگانی در برلن آغاز شد: از جانب شوروی توضیح داده شد که روسیهٔ شوروی به وامی نیاز دارد تا بتواند تعهدات مالی خود را در مقابل قدرت‌های‌مرکزی انجام دهد؛ مسألهٔ پرداخت وام به صورت طلا یا کالا مورد بحث قرار گرفت و واگذار شدن امتیازاتی در منابع طبیعی روسیه به‌طور آزمایشی پیشنهاد شد.۷۸ مذاکره‌کنندگان اصلی در جانب شوروی، گذشته از یوفه، عبارت بودند از لارین، سوکولنیکوف، کراسین، و منژینسکی.۷۹ منژینسکی در این ایام ژنرال‌کنسول شوروی در برلن بود. در جانب آلمان، نادولنی و کریگ۸۰، دو نفر از کارکنان وزارت خارجه که در مذاکرات برستـ

---

۷۷. در این‌باره جزئیات‌فراوانی در این کتاب دیده می‌شود: K. von Bothmer, *Mit Graf Mirbach in Moskau* (Tübingen), 1922 نویسنده، افسری‌ازکارکنان میرباخ، در این کمیسیون کار می‌کرده است. روشن است که آلمانی‌ها برای به‌پایان‌بردن مذاکرات شتابی نداشته‌اند، زیرا مایل نبودند کار ۱،۵۰۰،۰۰۰ نفر اسیر روسی را که برایشان بیگاری می‌کردند از دست بدهند.

۷۸. این گفته از برونسکی، رئیس هیأت نمایندگی بازرگانی شوروی در برلن، است که در «ایزوستیا»ی ٤ ژوئیهٔ ۱۹۱۸ چاپ شده است.

۷۹. یوفه در مصاحبه‌ای در «ایزوستیا»ی ۱٦ اوت ۱۹۱۸ از این اشخاص نام می‌برد. کراسین که در اوایل تاریخ حزب نقشی بازی کرده بود (نگاه کنید به جلد اول ص ۷۰) در حدود ۱۹۰۸ از حزب بیرون رفت و فقط به حرفهٔ مهندسی پرداخت و به مدیریت شعبهٔ شرکت آلمانی زیمنس‌ـشوکرت در پطروگراد رسید. کراسین در نوامبر ۱۹۱۷ در پطروگراد بود، ولی نقشی در انقلاب نداشت و در اوایل ۱۹۱۸ به سوئد رفت. در مهٔ ۱۹۱۸ به دعوت یوفه به برلن رفت تا در مذاکرات شوروی با آلمان کمك کند. در اوت ۱۹۱۸ به مسکو بازگشت و عضو هیأت‌رئیسهٔ شورای عالی اقتصاد ملی شد و مسؤولیت بازرگانی خارجی را برعهده گرفت.

۸۰. کریگ رئیس ادارهٔ حقوقی بود؛ هوفمن و لودندورف او را نابغهٔ خبیثی می‌نامند که توانست سیاست جانبداری از شوروی را به دولت آلمان تحمیل کند. Hoffmann, *Die Aufzeichnungen des Generalmajors Max Hoffmann* (1929), ii, 218); Ludendorff, *My War Memories* (Engl. transl., n.d.), ii, 657;

فون بوتمر نیز همین نظر را ابراز می‌کند، و نظر نظامیان‌نیز درسخنان‌او انعکاس‌دارد Bothmer, *Mit Graf Mirbach in Moskau* (Tübingen, 1922), pp. 91, 105).

از کتاب فون بلوشر چنین برمی‌آید که محافل ضد شوروی در میسیون میرباخ نمایندگانی داشته‌اند، زیرا که نویسندهٔ این کتاب از روابط سری میسیون با ←

لیتوفسك نیز شرکت داشتند، و اشترسمن به عنوان عضو رایشتاگ و سخنگوی صنایع آلمان، حضور داشتند.۸۱ جزئیات این مذاکرات افشا نشد؛ اما پیش از پایان ماه مه در مسکو سخن از «سمت‌گیری آلمانی» می‌رفت.۸۲ در این ایام آشنایان آلمانی کراسین، که فراوان و بانفوذ بودند، شاید بیش از فعالیت یوفه اهمیت داشتند. در اویل ماه ژوئن کراسین به جبههٔ غرب سفر کرد تا با لودندورف گفتگو کند، ولی به نظر می‌رسد که این گفتگو از حدود تذکرات دوستانهٔ هر دو طرف دربارهٔ نقض‌پیمان برست‌لیتوفسك فراتر نرفته است. کراسین با مقامات برجستهٔ آلمانی، از جمله با بروکدورف‌ـرانتسائو، وزیرمختار آلمان در کوپنهاگ که اخیراً نامزد صدارت شده بود، دیدار کرد. کراسین با عالم کسب و صنعت آلمان به‌خوبی آشنا بود. مدیران شرکت زیمنس‌ـشوکرت، که کراسین در گذشته مدیر شعبهٔ پطروگراد آن‌ها بود، فقط می‌خواستند بساط خود را از پطروگراد برچینند. اما کراسین توانست با رقیب آن‌ها، «آ ا گ»، دربارهٔ فروش وسائل الکتریکی به روسیه مذاکره کند، و نیز ترتیبی داد که فوراً چند قطار ذغال به پطروگراد فرستاده شود تا «پطروگراد از تسلیم‌شدن به سرما نجات یابد».۸۳ در این ضمن مذاکراتی هم در کیف جریان داشت

«جبههٔ مخالف» سخن می‌گوید و اضافه می‌کند «تا آن‌جا که من می‌دانم، بلشویك‌ها از این روابط خبردار نشدند»

(W, von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1951). p. 81. H. Kessler, *Walther Rathenau: His Life and Work* (Engl, transl., 1929), pp. 291-2;

بنابر این مأخذ، «مذاکرات به علت درخواست‌های گزاف‌لودندورف و کارکنانش طولانی شد» زیرا که آن‌ها خواهان «جمهوری قزاقستان در کنار دن زیر حمایت آلمان» بودند.

82. J. Sadoul, *Notes sur la Révolution Bolchevique* (1919), p. 354;

نامه‌ای که این موضوع در آن بیان شده است توصیف متعادلی از سیاست و نظریات مسکو را در این ایام دربر دارد. در تابستان ۱۹۱۸ دربارهٔ «اتحاد روسیه و آلمان» شایعات آن‌قدر بود که در زندان به گوش روزا لوکزامبورگ هم رسید

(P. Fröhlich, *Rosa Luxemburg: Her Life and Work* (1940), pp. 268-9).

۸۳. تنها مأخذ مربوط به ایام اقامت کراسین در آلمان متأسفانه نامه‌های غیرسیاسی او است به همسرش، که ترجمهٔ انگلیسی قطعاتی از آن‌ها در کتاب کراسین آمده است:

←

ـ برای صلح میان دولت شوروی و دولت دست‌نشاندهٔ آلمان در اوکراین؛ و هرگونه تلاشی از طرف اس‌ارهای چپ برای کشاندن مسکو به حمایت از شورش مردم اوکراین برضد اقتدار آلمان‌ها به‌شدت سرکوب می‌شد. تصمیم اس‌ارهای چپ به کشتن چند تن از آلمانی‌های برجسته تلاش عامدانه‌ای بود برای خراب‌کردن بنای نوپای مناسبات نزدیك شوروی با آلمان. قتل میرباخ، سفیر آلمان، در ۱۶ ژوئیهٔ ۱۹۱۸ انجام گرفت ـ در زمان اجلاس پنجمین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه، در لحظه‌ای که ضدانقلاب در چندین نقطه به طور همزمان سر به شورش برداشته‌بود.۸۴

محاسبات اس‌ارهای چپ نامعقول نبود؛ آن‌ها حساب می‌کردند که کشته‌شدن میرباخ به خرابی مناسبات شوروی و آلمان، و شاید هم به قطع مناسبات، منجر می‌شود. سابقهٔ قتل وزیرمختار آلمان در پکن به دست «گروه متحد»* و مداخلهٔ نظامی بعد از آن فراوان نقل می‌شد. اما این‌بار، با کمال تعجب، آن قتل چنین دنباله‌ای نداشت. دولت شوروی از یك طرف با توطئهٔ داخلی با حمایت متفقین غربی رو به رو بود و از طرف دیگر با تهدید خارجی مداخلهٔ نظامی متفقین در شمال و در سیبریه؛ در چنین لحظه‌ای می‌بایست به هر قیمتی شده از قطع مناسباتش با اردوگاه مقابل جلوگیری کند. اما آلمان نیز که وضع نظامی‌اش روز به روز بدتر می‌شد، تجدید دردسر را در جبههٔ شرقی خود صلاح نمی‌دانست. به‌این‌دلیل موضوع قتل میرباخ از هر دو جانب با روحیهٔ سازش و احتیاط غیرمنتظری دنبال شد. دولت آلمان در ابتدا می‌خواست یك هنگ آلمانی به مسکو بفرستد،

→

L. Krasin, *Leonid Krasin. His Life and Work* (n.d. [1929]), pp. 79-95).

در این نامه‌ها هیچ مطلب سیاسی نیامده است؛ مثلا گفتگو با بروکدورف‌رانتسائو چنین نقل شده است: «دربارهٔ همه‌چیز صحبت کردیم، و او گفت که اگر تو بخواهی بروی در دانمارك زندگی کنی کمك خواهد کرد.»

۸۴. نگاه کنید به جلد اول ص۲۰۷ـ۲۰۶ توصیف شاهد عینی این قتل در این کتاب آمده است:

K. von Bothmer, *Mit Graf Mirbach in Moskau* (Tübingen, 1922), pp. 71-9.

* Chinese Boxers گروهی که در سال ۱۹۰۰ در چین برضد خارجیان شورش کرد و شکست خورد. نام این گروه در اصل «ای هی چوان» I - He - Chuan بود، که به معنای «گروه متحد برحق» است، ولی این نام اشتباها به معنای «مشت‌های متحد برحق» به انگلیسی ترجمه شد، و به این دلیل است که در زبان انگلیسی این شورش را «شورش مشت‌زنان» می‌نامند. ـ م.

اما رضایت داد به این که ۳۰۰ تن جاندار (گارد) غیرمسلح در محل‌سفارت بگمارد.۸۵ دولت آلمان چه در آن زمان و چه بعدها به اعتراض خود ادامه می‌داد که در این مسأله اسباب رضایت کامل او فراهم نشده است۸۶؛ با این حال، سه هفته پس از قتل میرباخ، یعنی در روز ۲۸ ژوئیهٔ ۱۹۱۸، سفیر جدید آلمان، هلفریش، در مسکو مستقر شد. در مدت اقامت کوتاه او پیشامد مهمی روی داد. روز ۱ اوت ۱۹۱۸ چیچرین او را در سفارت آلمان ملاقات کرد۸۷ ــ ظاهراً این تنها دیدار آن‌ها بود ــ و به او اطلاع داد که، به دلیل پیاده شدن نیروهای بریتانیا در مورمانسك، دولت‌شوروی دیگر علاقه‌ای ندارد که مداخلهٔ نظامی مشترك آلمان و فنلاند در کارلیا ــ که قبلا در برلن دربارهٔ آن بحث شده بود ــ بیش از این «به تعویق بیفتد»؛ و اضافه کرد که با وضع کنونی عقاید عمومی اتحاد آشکار روسیه و آلمان مقدور نیست، اما عملیات موازی در واقع امکان دارد.۸۸ این دعوت از نیروهای آلمان برای آن که با پشتیبانی فنلاند از خاك شوروی

---

85. *Pyatyi Sozyv Vserossiiskogo Tsentral'nogo Ispolnitel'nogo Komiteta* (1919), p. 89; G. Chicherin, *Vneshnyaya Politika Sovetskoi Rossii za Dva Goda* (1920), pp. 14-15.

۸۶. نگاه کنید به صص ۱۲۵؛ ۳۹٤ زیر.

۸۷. هلفریش به دلایل امنیتی در ده روز اقامت خود در مسکو به‌جز برای یك راهروی کوتاه از سفارتخانه بیرون نرفت (K. von Bothmer, *Mit Graf Mirbach in Moskau*, pp. 120-1) آیشهورن، فرماندهٔ نیروهای آلمان در اوکراین، دو روز پس از ورود هلفریش به‌قتل رسید.

88. K. Helfferich, *Der Weltkrieg* (1919), iii, 466.

چیچرین نیز در مقاله‌ای که پس از مرگ لنین به یاد او نوشته است همین گفتگو را تکرار می‌کند: «در ماه اوت که متفقین عملا با ما وارد جنگ شده بودند و پس‌از اشغال آرخانگل از آن‌جا به طرف جنوب فشار می‌آوردند، در شرق به کمك چکسلواك‌ها پیش می‌رفتند و در جنوب ارتش «داوطلبان» الکسیف را هدایت می‌کردند، ولادیمیر ایلیچ کوشید تا با استفاده از دشمنی دو جبههٔ ائتلافی امپریالیست‌ها حملهٔ متفقین را تضعیف کند. من پس از بحث مفصلی با ولادیمیر ایلیچ شخصاً به دیدن هلفریش سفیر آلمان رفتم تا دربارهٔ اقدام مشترك برضد الکسیف در جنوب و دربارهٔ امکان اعزام یك ستون آلمانی برای مقابله با نیروهای متفقین در دریای سفید با او مذاکره کنم. دنبالهٔ این نقشه به سبب حرکت ناگهانی هلفریش قطع شد» (*Lenin: Sein Leben und Werk* (Vienna, 1924), p. 93). این گفتهٔ‌نقل‌شده در کتاب فیشر L. Fischer, *The Soviets in World Affairs*

←

عبور کنند و به جنگ متفقین در مورمانسك و آرخانگل بروند، درست نقطهٔ مقابل تلاش تروتسکی در فوریهٔ گذشته بود که می‌خواست در برابر پیشروی آلمان از متفقین کمك بگیرد. ولی آلمان هم مانند متفقین تردید داشت که به چنین ماجراهای خطرناکی وارد شود. هلفریش ده روز پس‌از ورود به مسکو بـه کارمندان سفارت دستور داد که سفارتخانـه را به پطروگراد انتقال دهند، و خود برای شرکت در شورای سلطنتی آلمان به اشپا رفت. این‌جا بود که در ۸ اوت ۱۹۱۸ سرفرماندهـی ارتش آلمان برای نخستین‌بار خطر شکست آتی را مطرح کرد و به حکم ضرورت فوری تصمیم گرفت درگیری‌های نظامی خود را کاهش دهد. از آن پس دیگر هیچ نوع حادثه‌جوئی در شرق نمی‌توانست مطرح بـاشد. هلفریش بـه سفارت خود بازنگشت، و چند روز بعد سفارتخانهٔ آلمان به پسکوف، در منطقهٔ تحت اشغال آلمان، منتقل شد.۸۹

در این احوال مذاکرات شوروی و آلمان در برلن به‌آرامی پیش می‌رفت. مذاکره‌کنندگان شوروی اگر از حدود ضعف نظامی آلمان اطلاع داشتند، در این مذاکرات کمتر سازگاری نشان می‌دادنـد.۹۰ در پایان

→

(1930), i, 129) که هلفریش «به‌دلیل ترس شدیدی کـه از مسکو داشت حتی پیشنهاد چیچرین را به دولت خود تسلیم نکرد»، نمونهٔ آموزنده‌ای از بدگمانی مقامات شوروی است و مسلماً حقیقت ندارد. فون بوتمر صراحتاً می‌نویسد کـه «مسألهٔ اتحاد با آلمان برضد متفقین برای فرستان نیروهای ما در فنلاند و بالتیك به سرزمین مورمان، به‌طور جدی مورد مطالعه است»

(K. von Bothmer, *Mit Graf Mirbach in Moskau* (Tübingen, 1922), p. 117).

89. G. Chicherin, *Vneshnyaya Politika Sovetskoi Rossiiza Dva Goda* (1920), p. 15.

۹۰. بنابر گفتهٔ چیچرین (ibid., p. 15) دولت شوروی تـا اوت ۱۹۱۸ از ضعف دولت آلمان هیچ بوئی نبرده بود: «در تابستان ما هنوز می‌ترسیدیم که مبادا در فصل درو نیروهای آلمانی به قلب روسیه بتازند و گندم‌ها را ببرند. اما وقتی که فصل درو رسید، معلوم شد که اشتهای عفریت امپریالیسم آلمان کور شده است.» بنابر یك نامهٔ خصوصی کراسین، مورخ ۷ سپتامبر ۱۹۱۸، در آن ایام در مسکو هنوز بیم آن وجود داشت که «اگر چکسلواك‌ها نیژنی را بگیرند، آلمانی‌ها هم پطروگراد و مسکو را اشغال می‌کنند»

Moscow' (L. Krasin, *Leonid Krasin: His Life and Work* (n.d. [1929]), p. 90).

ژوئن، ستاد کل ارتش آلمان کوهلمن را وادار به استعفا کرده بود. وزیر امور خارجهٔ بعدی هینتسه بود ــ دریادار بازنشسته‌ای که زمانی وابستهٔ نیروی دریایی سفارت آلمان در پطرزبورگ بود. اما دستگاه نظامی آلمان به‌سرعت داشت از کار می‌افتاد، و دعاوی و هدف‌های گزافی که جریان مذاکرات را کند می‌کرد دیگر مربوط به زمان گذشته بود. در اواسط اوت ۱۹۱۸ یوفه به «ایزوستیا» اطلاع داد که «محافل عمومی و دولتی آلمان بیش از هر زمانی ضرورت مناسبات مسالمت‌آمیز با روسیه را می‌شناسند»، و پایان مذاکرات اقتصادی «برای ما بسیار رضایت‌بخش بوده است».۹۱ در ۲۷ اوت سه موافقتنامهٔ ضمیمهٔ پیمان برست‌لیتوفسك بی سروصدا در برلن امضا شد ــ یك موافقتنامهٔ سیاسی، یك موافقتنامهٔ مالی، و یك مبادلهٔ یادداشت‌های محرمانه؛ و مورد اخیر نخستین اقدام دولت شوروی در زمینهٔ دیپلماسی سری بود. در ازای تخلیهٔ روسیهٔ سفید از طرف آلمان، «ج ش ف س ر» رسماً از تمام حقوق حکومت خود بر استونی و لیتوانی صرف‌نظر کرد (مشروط به داشتن «دسترسی به‌دریا» از طریق تالین، ریگا، و ویندائو)، استقلال گرجستان را (که اکنون تحت حمایت آلمان بود) به رسمیت شناخت، و متعهد شد که شش میلیون مارك، پاره‌ای طلا و پاره‌ای اوراق بهادار، غرامت بپردازد. آلمان نیز متعهد شد که به نیروهایی که در قلمرو شوروی برضد دولت شوروی اقدام می‌کنند، اعم از روسی یا غیر روسی، کمك نرساند. روسیهٔ شوروی متعهد شد که به لحاظ رعایت بی‌طرفی خود «تمام وسائلی را که در اختیار دارد برای اخراج نیروهای متفقین از شمال خاك روسیه به‌کار برد» و اگر موفق به این کار نشود، آنگاه آلمان «خود را ناگزیر خواهد دید که این عمل را در صورت لزوم با کمك نیروهای فنلاند انجام دهد» و روسیه «این مداخله را عمل غیردوستانه‌ای تلقی نخواهد کرد» ــ این یکی از مضامین آن یادداشت‌های سری بود. طرحی که چیچرین و هلفریش در مسکو درباره‌اش بحث کرده بودند بدین‌ترتیب وارد موافقتنامهٔ مسکو شد، منتها در لحظه‌ای که آلمان دیگر از لحاظ نظامی توانایی اجرای آن را نداشت.۹۲

---

91. *Izvestiya*, 16 August 1918.

۹۲. این دو قرارداد به شکل کوتاه‌شده‌ای در این مأخذ آمده است:
Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 163-6;
یادداشت‌های مبادله‌شدهٔ سری از طرف آرشیو آلمان در این مأخذ منتشر شد ←

اگر پیمان اصلی برست‌لیتوفسك زورگویی یك‌جانبه‌ای بود که بر کشور ناتوان و منفعلی تحمیل شد، قراردادهای الحاقی ۲۷ اوت ۱۹۱۸ صورت توافق دیپلماتیك عادی میان دو طرف را داشت که هرکدام فعالانه می‌کوشیدند مزایایی برای خود تأمین کنند، و هرکدام آماده بودند در ازای رفتار دست‌کم بی‌آزار طرف مقابل بهایی بپردازند. بدین ترتیب این مذاکرات مرحله‌ای بود در عادی شدن مناسبات خارجی دولت شوروی. چیچرین هنگام ارائه کردن دو موافقتنامهٔ برلن برای تصویب کمیتهٔ‌مرکزی اجرائی سراسری یك‌بار دیگر اهمیت «مناسبات مسالمت‌آمیز» را میان آلمان امپریالیست و «دولت کارگران و دهقانان» مورد تأکید قرار داد:

> به‌رغم تفاوت بزرگ میان رژیم‌های روسیه و آلمان و گرایش‌های بنیادی این دو حکومت، همنشینی مسالمت‌آمیز دو ملت، همیشه هدف دولت کارگری و دهقانی ما بوده‌است، در حال حاضر برای طبقهٔ حاکم آلمان نیز به همین اندازه مطلوب است.... ما موافقتنامه‌هایی را که امروز به کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری تسلیم کردیم دقیقاً برای داشتن مناسبات مسالمت‌آمیز با آلمان امضا کردیم.۹۳

سیاست شوروی دیگر از مرحلهٔ موعظه‌کردن انقلاب جهانی به عنوان نخستین وظیفهٔ خود بسیار دور شده بود. چیچرین در نارکومیندل عمیقاً با سیاست موازنهٔ میان دو گروه قدرت‌های متخاصم درگیر بود، و کارش سازش با دشمنانی بود که به اشارات صلحجویانهٔ او اعتنایی می‌کردند. این سیاست را، که به روشنی به نام سیاست ضعف شناخته می‌شد، لنین تأیید می‌کرد. این که چند ماهی ترکیب چنین سیاستی با فعالیت‌های انقلابی یوفه در برلن مقدور بود عمدتاً به دلیل نزدیك شدن فاجعهٔ شکست

Europäische Gespräche, iv ,1926), 148-53 ؛ هیچ متن روسی از این اسناد منتشر نشده است. ترجمه‌های این اسناد در این کتاب آمده است

J. Wheeler-Bennett, *Brest-Litovsk: the Forgotten Peace* (1939), pp. 427-46.

93. *Pyatyi Sozyv Vserossiiskogo Tsentral'nogo Ispolnitel'nogo Kommiteta* (1919), pp. 95-6.

آلمان و فلج روزافزون حکومت آن کشور بود.

درمقابل بهبودمناسبات‌شوروی با آلمان، مناسبات‌با متفقین به‌همان ترتیب خراب و خراب‌تر شده بود. عامل سازش و پذیرش در روش شوروی نسبت به آلمان در سراسر تابستان ۱۹۱۸ قوی‌تر شد. در روش شوروی نسبت به متفقین، حرکت بیهوده‌ای که در فوریه و مارس در جهت سازش صورت گرفته‌بود در برابر دشمنی سرسختانهٔ‌متفقین و خطر مداخلهٔ فوری آن‌ها، منتفی شد. پس از تابستان ۱۹۱۸ دیگر هیچ شك جدی باقی نماند که متفقین تصمیم دارند رژیم شوروی را نابود کنند و به هرکس که قصد نابودکردن آن را داشته باشد کمك برسانند. پس از پیاده‌شدن نیروهای انگلیس در مورمانسك در پایان ژوئن، فرانسه و انگلیس متفقاً در آغاز اوت در آرخانگل نیرو پیاده کردند. در ماه اوت نیروهای امریکا در شمال روسیه به نیروهای فرانسه و انگلیس و در ولادی‌وستوك به نیروهای ژاپن پیوستند. در جنوب روسیه، نیروهای «سفید» به‌تشویق متفقین زیر پرچم دنیکین جمع شدند، و کمی بعد از ناحیهٔ متفقین کمك فعالانه دریافت کردند. اقدامات ضدانقلاب در ژوئیه و اوت در روسیهٔ مرکزی از خارج سازمان داده می‌شد و هزینهٔ آن‌ها نیز از خارج می‌رسید. در ۳۱ اوت لاکهارت، مأمور رسمی انگلیس، به جرم دست‌داشتن در این توطئه‌ها بازداشت شد و دو روز بعد بیانیهٔ مفصلی «توطئهٔ دیپلمات‌های انگلیس و فرانسه» را محکوم کرد.۹۴ بدین ترتیب آخرین پل هم شکست. برای دولت شوروی دیگر هیچ راه سازش و مماشاتی باز نماند.

این نتیجه در مورد بریتانیای کبیر و فرانسه و ژاپن بدون چون و چرا پذیرفته شد، اما در مورد امریکا بی‌میلی فراوانی وجود داشت. از نخستین روزهای انقلاب این تصور شایع بود که احساس همدردی با بلشویك‌ها در امریکا بیش از هر کشور سرمایه‌داری دیگری است. در نوامبر ۱۹۱۷ تروتسکی گفته بود که «دیپلمات‌های امریکایی متوجه هستند که‌نمی‌توانند انقلاب روسیه را شکست دهند، و لذامی‌خواهند با ما روابط دوستانه داشته باشند، و حساب می‌کنند که این کار وسیلهٔ بسیار خوبی خواهد بود برای رقابت با سرمایه‌داران آلمان، و به ویژه انگلستان، پس

---

۹۴. نگاه کنید به جلد اول، ص۲۰۹؛ این مطلب در «ایزوستیا»ی ۳ سپتامبر ۱۹۱۸ منتشر شد.

از جنگ».۹۵ سیاست‌شوروی‌هم با تکیه بر نفرت آشکار امریکا از ژاپن۹۶، و بر بی‌میلی آشکار ویلسون به مشارکت در مداخلهٔ نظامی، می‌کوشید با تظاهرات دوستانه نسبت به امریکا شکافی در میان دول متفق ایجاد کند. هنگامی که رابینز در مهٔ ۱۹۱۸ به واشنگتن بازگشت، پیشنهادهای‌مفصلی برای واگذاری امتیازات با خود برای سرمایه‌داران امریکایی برد.۹۷ حتی در ۴ اوت ۱۹۱۸ یادداشت ساده‌لوحانه‌ای برای پول، کنسول امریکا در مسکو، فرستاده شد که او را «نمایندهٔ ملتی که به گفتهٔ خود شما اقدامی برضد شوراها نخواهد کرد» می‌نامید و برضد مداخلهٔ «نیروهای مسلح انگلیس و فرانسه» در خاك شوروی اعتراض می‌کرد و اطمینان می‌داد دوستی شوروی نسبت به مردم امریکا تغییرناپذیر است.۹۸ یك ماه بعد چیچرین، در سخنرانی خود در کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری، توضیح داد که شهروندان امریکا مانند شهروندان سایر متفقین بازداشت نمی‌شوند، «زیرا، با آن که دولت ایالات متحده با فشار متفقین خود ناچار شده است با مشارکت در مداخلهٔ آن‌ها موافقت کند، آن هم تاکنون فقط به‌طور صوری، تصمیم آن دولت از جانب ما برگشت‌ناپذیر شناخته نمی‌شود».۹۹ اما این خیال دلپذیر دربارهٔ دوستی امریکا چند هفته بعد بیهوده از کار درآمد. دو هنگ امریکایی در ولادی‌وستوك پیاده شدند، و نیروهای دیگر هم به‌زودی در جبهه‌های دیگر به متفقین پیوستند، و جمهوری روسیهٔ شوروی با صف‌فشرده‌ای از قدرت‌های‌مداخله‌گر رو به رو شد. در آغاز اکتبر ۱۹۱۸ تصویبنامه‌ای از کمیتهٔ مرکزی‌اجرائی‌سراسری دربارهٔ وضع بین‌المللی گذشت که «راهزنان‌امپریالیست‌فرانسه و انگلیس

---

95. Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 179.

۹۶. لنین در سخنرانی ۱۴ مهٔ ۱۹۱۸ خود کش‌مکش امریکا و ژاپن را در ردیف برخورد میان آلمان و انگلیس می‌گذارد و آن‌ها را دو اختلاف اصلی میان قدرت‌های امپریالیستی می‌نامد (*Sochineniya*, xxiii, 5.).

۹۷. نگاه کنید به‌صص۲-۳۴۱زیر؛ بنابر گفتهٔ فیشر (L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 300) اموال امریکن‌اینترنشنال هاروستر کارپورایشن، وستینگهاوس بریك کمپانی، و شرکت چرخ خیاطی سینگر با وساطت رابینز از ملی‌شدن مستثنا شدند.

98. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 162-3.

99. *Pyatyi Sozyv Vserossiiskogo Tsentral'nogo Ispolnitel'nogo Komiteta* (1919), p. 95.

و امریکا و ژاپن» را زیر یك عنوان قرار می‌داد.[۱۰۰] مدار بسته شده بود.

این پیشامدهای‌فاجعه‌بار اثر پایدار در اندیشهٔشوروی برجا گذاشت. عمل متفقین جنبهٔ ایدئولوژیك سیاست خارجی شوروی را تأیید و تشریح و تشدید کرد، و انقلاب جهانی را بار دیگر در صدر اصول آن قرار داد ــ و گرچه تنها به منظور حفظ منافع ملی بوده‌باشد. در نخستین اظهارات دولت شوروی و به‌ویژه در فرمان صلح، این مسألهٔ حیاتی که آیا همزیستی کشورهای سرمایه‌داری و سوسیالیستی امکان دارد یا نه دست‌کم مفتوح مانده بود؛ و دست‌کم در مورد پاره‌ای از اظهارات بهار و تابستان ۱۹۱۸ پاسخ آن مثبت بود. اکنون بدون تردید به نظر می‌رسید که این همزیستی دست‌کم با متفقین ممکن نیست، و تبلیغات انقلابی خطاب به کارگران این کشورها مؤثرترین حربه، و شاید تنها حربهٔ دولتی بود کــه هنوز نیروی نظامی شایان توجهی در اختیار نداشت. سیاست خارجی شوروی از پاییز ۱۹۱۸ تا پایان ۱۹۲۰ به احتمال قوی بیش از هر زمان دیگری مخصوصاً و منحصراً متأثر از هدف‌های بین‌المللی و انقلابی بود. به یك معنی، انقلاب جهانی در سیاست خارجی همتای کمونیسم جنگی در سیاست اقتصادی است. این سیاست که از لحاظ صوری نتیجهٔ منطقی ولی افراطی عقیدهٔ کمونیستی بود، در واقع بر رژیم شوروی تحمیل‌شد، منتها نه‌چندان به علت ملاحظات عقیدتی بلکه بیشتر براثر استیصال جنگ داخلی.

جنگ اعلام‌نشده‌ای که با پیاده‌شدن نیروهای متفقین در تابستان ۱۹۱۸ آغاز شد، آن مقدار رشتهٔ مناسبات شبه‌دیپلماتیك را که در زمستان و بهار گذشته بافته شده بود پنبه کرد. در پایان ژوئیهٔ ۱۹۱۸ نمایندگان متفقین، که پنج ماه پیش از پطروگراد به ولوگدا رخت کشیده بودند، یا اصولا از روسیه رفتند و یا به مناطق اشغال شده منتقل شدند، و میسیون‌های نظامی خود را هم که وسیلهٔ مختصر تماسی با مقامات شوروی بودند با خود بردند. پس از قتل میرباخ و قیام‌های ژوئیهٔ ۱۹۱۸ برضد حکومت شوروی، چند تنی که از نمایندگان نظامی و غیرنظامی متفقین در مسکو باقی مانده بودند به عنوان مأموران توطئه ضدانقلاب شناخته می‌شدند. لاکهارت پس از چهار هفته بازداشت آزاد شد و اجازه یافت که خاك روسیه را ترك کند. دولت انگلیس هم به تلافی این کار لیتوینوف را از انگلستان اخراج کرد. بسته‌شدن مجاری ارتباط عادی با دنیای خارج

---

100. *Izvestiya*, 4 October 1918.

باعث شد که حربه‌های «دیپلماسی باز» بیشتر به‌کار رود؛ چنان که چیچرین بعدها گفت، «ما کمتر به دولت‌ها یادداشت می‌نویسیم و بیشتر برای طبقات کارگر پیام می‌فرستیم».[۱۰۱] روز ۱ اوت ۱۹۱۸ ساونارکوم پیامی خطاب به «توده‌های رنجبر فرانسه، انگلستان، امریکا، ایتالیا، و ژاپن» فرستاد که با این کلمات به‌پایان می‌رسید:

> در مبارزه با سرمایهٔ متفقین، که می‌خواهد بر زنجیرهایی که امپریالیسم به [دست و پای] ما زده است زنجیرهای تازه‌ای اضافه کند، ما به شما روی می‌آوریم و فریاد می‌کشیم:
>
> زنده‌باد اتحاد کارگران همهٔ جهان!
>
> زنده‌باد اتحاد پرولتاریای فرانسه، انگلستان، امریکا، و ایتالیا با پرولتاریای روسیه!
>
> مرگ بر گانگسترهای امپریالیسم بین‌المللی!
>
> زنده‌باد انقلاب جهانی!
>
> زنده‌باد صلح میان ملت‌ها![۱۰۲]

چند روز بعد چیچرین در یك یادداشت رسمی به کنسول امریکا چنین نوشت:

> در همین لحظه ما با کشورهایی سخن می‌گوییم که ارتش‌های آن‌ها با خشونت آشکار به جنگ ما آمده‌اند، و ما به ملت‌های آن‌ها روی می‌آوریم و فریاد می‌کشیم: «صلح به کلبه‌ها [بدهید]![۱۰۳]»

در اواخر اوت «پراودا» نامهٔ سرگشاده‌ای از خود لنین خطاب به کارگران امریکا چاپ کرد:

---

101. G. Chicherin, *Vneshyayo Politika Sovetskoi Rossii za Dva Goda* (1920), p. 31.

102. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 161.

103. ibid., ii 163;

جملهٔ پایان این یادداشت از شعار سپاهیان انقلاب فرانسه گرفته شده است: «جنگ به کاخ‌ها! صلح به کلبه‌ها!»

میلیونرهای امریکا، آن برده‌داران عصر جدید، با رضایت دادن... به نبرد مسلحانهٔ ددان انگلیسی و ژاپنی برای خرد کردن نخستین جمهوری سوسیالیستی صفحهٔ اندوهبار خاصی در تاریخ خونین امپریالیسم خوناشام باز کرده‌اند... ما در وضع یك دژ محاصره شده قرار داریم، تا روزی که نیروهای دیگری از انقلاب سوسیالیستی بین‌المللی به‌کمك‌ما بشتابند. چنین نیروهایی وجود دارند و تعدادشان از نیروهای خود ما بیشتر است.... ما تسخیرناپذیریم، زیرا که انقلاب جهانی پرولتاریا تسخیرناپذیر است.[۱۰۴]

در این ضمن، نقشی که نشریه‌های «دی‌فاکل» (مشعل) و «در فلکر فریده» (صلح مردمی) در میان مهاجمان آلمان بازی کرده بود، اکنون به جزوه‌ها و بیانیه‌های بی‌شماری به زبان‌های فرانسوی و انگلیسی واگذار شد، که در میان سربازان متفقین در خاك روسیه پخش می‌شد. داستان، همان داستان پیشین بود. یکی از بیانیه‌های خطاب به سربازان انگلیسی و امریکایی در آرخانگل چنین می‌گوید:

شما نه برضد دشمن بلکه برضد کارگرانی مانند خودتان می‌جنگید. از شما می‌پرسیم، آیامی‌خواهید ما را خرد کنید؟... به طبقهٔ خودتان وفادار باشید و از انجام دادن دستور کثیف اربابان خود سرپیچی کنید.... به میهن خود برگردید و جمهوری‌های صنعتی در کشورهای خود برپا کنید، تا با کمك یکدیگر تعاونی یك‌کاسهٔ جهانی تشکیل دهیم.[۱۰۵]

---

104. Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 176-89.

105. M. Fainsod, *International Socialism and the World War* (Harvard, 1935), p. 184;

عناوین چند جزوهٔ دیگر نیز در این کتاب آمده است:

A. L. P. Dennis, *The Foreign Policies of Soviet Russia* (1924), p. 488.

متن‌های چند جزوهٔ مشابه دیگر که میان نیروهای فرانسه و روسیه پخش شده بود در این کتاب آمده است:

A. Marty, *La Révolte de la Mer Noire*, i (n.d. [1927]), 149-66;

←

اعلامیه‌ها و نشریه‌هایی را که در بخش تبلیغات نارکومیندل تهیه می‌شود با هواپیما روی خط دشمن می‌ریختند.[۱۰۶] کار تبلیغات و تلقین عقیده، که در مورد اسیران آلمانی و اتریشی مؤثر افتاده بود، اکنون در اردوگاه‌های اسیران دول متفق آغاز شد. تعداد این اسیران کم بود، و خود آن‌ها هم ماه‌ها و سال‌ها در اسارت به‌سر نبرده بودند؛ به این دلیل تبلیغاتگران به ندرت در کار خود موفق می‌شدند. اما گاهی هم توفیق به‌دست می‌آمد، و دولت شوروی آن‌ها را به نام پیروزی به نمایش می‌گذاشت.[۱۰۷] این بازگشت به تبلیغات برای انقلاب‌جهانی به خام‌ترین و صریح‌ترین‌صورت، البته جزو عمل تدافعی ناگزیری بود که نیروهای انقلاب از روی استیصال برضد هجوم جهان سرمایه‌داری غرب به آن دست می‌زدند. در کشاندن وضع بین‌المللی به زمینهٔ انقلابی، عمل قدرت‌های غربی نیز درست به اندازهٔ دولت شوروی مؤثر بود.

با سقوط آلمان در ۱۹۱۸، چشم‌انداز انقلاب جهانی در پرتو کاملا تازه‌ای قرار گرفت. چهرهٔ تبلیغات شوروی ناگهان تغییر کرد: این تبلیغات دیگر نوعی عمل تدافعی نبود که از روی استیصال برضد مداخلهٔ متفقین صورت گیرد، بلکه تعرض پیروزمندانه‌ای بود که می‌خواست اروپای مرکزی را درنوردد. تسلیم بلغارستان و تقاضای آلمان برای آتش‌بس در پایان سپتامبر ۱۹۱۸ نشان داد که قدرت‌های مرکزی به آخر خط خود رسیده‌اند. در ۱ اکتبر ۱۹۱۸ لنین با بی‌صبری برای سوردلوف و تروتسکی یادداشت‌هایی دربارهٔ «آغاز انقلاب در آلمان» می‌فرستد و تاکتیک‌های خود را معین می‌کند:

> هیچ روابطی با دولت ویلهلم یا با دولت ویلهلم دوم + ابرت و سایر اراذل [نخواهیم داشت].

→

در حاشیه‌ای بر مجموعهٔ آثار لنین نیز از دو روزنامه یاد شده است، به نام‌های *The Call* و *La Lanterne* که برای سربازان انگلیسی و فرانسوی منتشر می‌شده‌اند (Lenin, *Sochineniya*, xxv, 600, note 49).

106. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 9-10 (187-8), 1929, p. 198.

۱۰۷. مثلا نگاه کنید به ص ۱۵۲ زیر.

اما برای توده‌های کارگر آلمان، برای میلیون‌هاآلمانی زحمتکش، همین که با روحیهٔ انقلابی دست به عمل زدند (فعلاً **فقط** روحیه مطرح است) ما پیشنهاد اتحاد برادرانه، **نان**، و کمك نظامی را آغاز خواهیم کرد.

لنین می‌خواهد که «تا بهار» یك ارتش ۳،۰۰۰،۰۰۰ نفری «برای کمك به انقلاب جهانی کارگران» آماده شود.[۱۰۸] دو روز بعد لنین ایمان کامل خود را به نزدیك‌بودن انقلاب جهانی بازیافته است:

اکنون حتی کورترین کارگران کشورهای گوناگون می‌توانند ببینند که بلشویك‌ها چه‌قدر حق داشتند که همه تاکتیك‌های خود را بر پایهٔ پشتیبانی از انقلاب جهانی کارگران قرار دادند و بر پایهٔ نترسیدن از انواع فداکاری‌های سنگین....

پرولتاریای روسیه خواهد فهمید که در آیندهٔ نزدیك بزرگ‌ترین فداکاری‌ها برای خاطر انترناسیونالیسم لازم می‌آید. زمان آن نزدیك می‌شود که مقتضیات به‌ما حکم کند که به مردم آلمان کمك کنیم تا خود را، به رغم امپریالیسم انگلیس و فرانسه، از قید امپریالیسم خود رها کنند...

در چند روز اخیر تاریخ جهان سیر انقلاب جهانی کارگران را بسیار تسریع کرده است.[۱۰۹]

دو هفته بعد، لنین با تحقیر آشکار رعایت مقررات دیپلماتیك به یوفه در برلن می‌نویسد:

ما باید نقش یك هیأت متفکر با وسعت بین‌المللی را بازی کنیم، ولی هیچ کاری نمی‌کنیم!

باید ۱۰۰ بار بیش از این [آثار تبلیغاتی] منتشر کنیم. پول هست. مترجم بگیرید.

---

108. *Leninskii Sbornik*, xxi (1933), 252-3.

109. Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 215-17.

لنین در پایان نامهٔ کوتاه خود که با جمله‌های بریده بریده نوشته شده خواهش می‌کند که این نامه را به وروفسکی در استکهلم رد کنند تا او هم همین کارها را انجام دهد[۱۱۰] در همان لحظه، لنین نامهٔ درودی به «اسپارتاکوس‌بوند» می‌نویسد و می‌گوید که کار این سازمان «آبروی سوسیالیسم آلمان و پرولتاریای آلمان را خریده است»، و «امید تزلزل‌ناپذیر» خود را بیان می‌کند که «در آیندهٔ نزدیک درود گفتن به پیروزی انقلاب پرولتری آلمان ممکن خواهد بود»؛ و چند هفته بعد، وقتی که خبر می‌رسد که کارل لیبکنخت از زندان آزاد شده است، پیامی از طرف کمیتهٔ مرکزی حزب با امضای لنین و سوردلوف و استالین برای او می‌فرستند و آزادی او را به نام «نشانهٔ دورانی تازه، دوران پیروزی سوسیالیسم که اکنون در برابر آلمان و تمام جهان گسترده است» تبریک می‌گویند.[۱۱۱]

کلمات پایان این پیام مهم است. اگرچه آلمان در مرکز تصویر قرار دارد، ولی چشم‌انداز بلشویک‌ها به این تصویر محدود نمی‌شود. در تصویبنامهٔ کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری قید شده است که شش ماه پیش از این آلمان نیز مانند دستهٔ دیگر «راهزنان امپریالیست» در حال حاضر، دارای قدرت بی‌پایان به نظر می‌رسید. اما سقوط آن‌ها نیز نزدیک است:

> تنازعات درونی ژرف میان کسانی که در راهزنی بین‌المللی شرکت دارند، و شورش‌های ژرف‌تری که میان توده‌های فریب‌خورده و خسته در جریان است، جهان سرمایه‌داری را به دوران انقلاب اجتماعی می‌کشاند.
>
> اکنون نیز، مانند اکتبر سال گذشته و زمان مذاکرات برست‌لیتوفسک، دولت شوروی تمام سیاست خود را بر پایهٔ امید به انقلاب اجتماعی در هر دو اردوگاه امپریالیسم بنا می‌کند...
>
> کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری رویاروی تمام جهان اعلام می‌دارد که در این نبرد روسیهٔ شوروی با تمام نیروها و مقدورات خود از قدرت انقلاب آلمان برضد دشمنان

---

110. *Leninskii Sbornik*, xxi (1933), 253.

111. Lenin, *Sochineniya*, xxix, 514-15.

> امپریالیست آن پشتیبانی خواهد کرد و شکی ندارد که پرولتاریای انقلابی فرانسه و انگلستان و ایتالیا و امریکا و ژاپن در همان اردوگاه روسیهٔ شوروی و آلمان انقلابی قرار خواهند گرفت.۱۱۲

در ماه اکتبر رویدادها به سرعت شگرفی جریان داشت. در روز ۲۲ اکتبر ۱۹۱۸، هنگامی که آلمان در آستانهٔ سقوط بود و در برلن و پاریس، در ایتالیا و اسکاتلند، تظاهراتی به نفع بلشویک‌ها صورت می‌گرفت، لنین به خود اجازه داد که با لحن اطمینان به پیروزی سخن بگوید:

> بلشویسم به نظریه و تاکتیک جهانی پرولتاریای بین‌المللی مبدل شده‌است! به‌سبب بلشویسم‌است که انقلاب‌سوسیالیستی محکمی در برابر تمام جهان به روی صحنه آمده، و اختلاف نظر بر سر مخالفت یا موافقت با بلشویک‌ها در میان ملت‌ها از میان رفته است. به سبب بلشویسم است که برنامهٔ ایجاد دولت پرولتاریایی در دستور قرار گرفته است.... ما هرگز تا این اندازه به انقلاب جهانی نزدیک نبوده‌ایم، هرگز تا این اندازه آشکار نبوده‌است‌که پرولتاریای روسیه قدرت خود را مستقر ساخته، این‌قدر روشن نبوده است که میلیون‌ها و ده‌ها میلیون پرولتاریای جهان از ما پیروی خواهند کرد.۱۱۳

همین لحن اطمینان در مناسبات دیپلماتیک نیز انعکاس می‌یابد. دو روز بعد چیچرین یادداشت مفصل و تعریض‌آمیزی خطاب به پرزیدنت ویلسون در رادیو می‌خواند، و تقریباً در همهٔ بندهای یادداشت او را با ریشخند «مستر پرزیدنت» می‌نامد. چیچرین چهارده مادهٔ خداپسندانهٔ ویلسون را یادآوری می‌کند و می‌گوید که ویلسون در تلگراف به چهارمین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه در مارس ۱۹۱۸ ۱۱۴ همدردی مردم امریکا را به مردم روسیه ابلاغ کرده بود، سپس آرمان‌های طرح ویلسون را بـرای

---

112. *Pyatyi Sozyv Vserossiiskogo Tsentral'nogo Ispolnitel'nogo Komiteta* (1919), p. 252.

113. Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 230.

۱۱۴. نگاه کنید به ص ۷۰ بالا.

تأسیس جامعهٔ ملل در کنار واقعیات مداخلهٔ نظامی متفقین و امریکا در خاك شوروی می‌گذارد و دول متفق را با «دولت امپریالیست آلمان به رهبری ویلهلم دوم» قیاس می‌کند که «رفتار شما، مستر پرزیدنت، با او از رفتار دولت انقلابی کارگران و دهقانان با شما بهتر نیست».۱۱۵ لنین نیز در رسالهٔ نظری عمدهٔ این دوره‌اش، «انقلاب پرولتاریایی و کائوتسکی مرتد»، که در آستانهٔ تسلیم آلمان به پایان رسید، بار دیگر به برهان انقلاب بین‌المللی بازمی‌گردد ــ که تا لحظهٔ انقلاب اکتبر همیشه به آن اعتقاد داشت:

> وظیفهٔ من، وظیفهٔ یك نمایندهٔ پرولتاریای انقلابی، عبارت است از آماده کردن **انقلاب پرولتاریایی جهانی**، به عنوان **تنها** راه نجات از فجایع جنگ جهانی. من نباید از دیدگاه کشور «خودم» استدلال کنم...، بلکه باید از دیدگاه مشارکت خودم در آماده کردن، تبلیغ‌کـردن، و تسریع‌کردن انقلاب پرولتاریایی جهانی [استدلال کنم].۱۱۶

در نخستین هفتهٔ نوامبر ۱۹۱۸، هنگامی که امپراتوری هابسبورگ به اجزای سازندهٔ خـود تجزیه می‌شد۱۱۷، و لشکرهـای آلمان یکراست عقب‌نشینی می‌کردند و شوراهای سربازان و کارگران در شهرهای آلمان پدید می‌آمدند، دولت آلمان برای آخرین بار برضد فعالیت‌های یوفه، که سروصدایش همه‌جا پیچیده بود، اعتراض کرد و در ۲ نوامبر ۱۹۱۸ با تجدید خاطرهٔ نیمه‌فراموش‌شدهٔ قتل میرباخ در چهارماه پیش، یادداشتی برای دولت شوروی فرستاد و اعلام کرد که نمی‌تواند «عدم جبران جنایت نسبت به سفیر خود را تحمل کند».۱۱۸ دو روز بعد پلیس ترتیبی داد که یکی از محمولات دیپلماتیك که برای یوفه فرستاده شده بود در ایستگاه

---

115. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika, ii* (1926), 181-8.

116. Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 381.

۱۱۷. روز ۳ نوامبر پیامی به نام «کارگران و دهقانان و سربازان روسیه» خطاب به «رفقای کارگر و دهقان و کشاورز امپراتوری اتریش‌ـمجارستان» از رادیو پخش شد («ایزوستیا»، ۳ نوامبر ۱۹۱۸).

۱۱۸. این یادداشت منتشر نشده است.

راه‌آهن برلن هنگام حمل و نقل باز شود؛ و سیل اعلامیه‌های انقلابی از آن جاری شد.۱۱۹ روز بعد سولف، وزیر تازهٔ امور خارجه در کابینهٔ ماکس فون بادن، یوفه را احضار کرد و به او اطلاع داد که «رفتار سفارت روسیه در نقض حقوق بین‌المللی، مضافاً بر این که قتل سفیرکبیر امپراتور تاکنون به هیچ نحوی جبران نشده است، لازم می‌آورد که نمایندگان هر دو طرف موقتاً پس خوانده شوند، اگرچه این به معنای قطع رسمی مناسبات نیست».۱۲۰ صبح روز بعد، ۶ نوامبر ۱۹۱۸، یوفه و کارمندانش را در قطاری ریختند و به مرز فرستادند.۱۲۱ در ۹ نوامبر ۱۹۱۸، روزی که یوفه به مرز رسید، قیصر استعفا کرد؛ در ۱۰ نوامبر، هنگامی که هیأت نمایندگی آلمان برای امضای پیمان آتش‌بس به سوی کامپین می‌رفت، شورای کارگران و سربازان آلمان به اتفاق آرا یك «شورای نمایندگان خلق» را به عنوان دولت موقت آلمان منصوب کرد. این دولت از سه نفر نمایندهٔ حزب سوسیال‌دموکرات آلمان ــ ابرت،

---

119. *The Memoirs of Prince Max of Baden (Engl.* transl., 1928), ii, 289, and P. Scheidemann, *Memoirs of a Social-Democrat* (Engl. transl., 1929), ii, 534-6.

بودن و شایدمن اذعان دارند که باز شدن بستهٔ دیپلماتیك عمدی بوده است؛ به‌گفتهٔ فون‌بلوشر نادولنی این کار را پیشنهاد کرده‌بود (W. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapalio* (Wiesbaden, 1951), p. 39 این ظریف‌کاری که خود اسناد را هم پلیس در بسته‌ها گذاشته بود مربوط به گزارشی است که مدت‌ها بعد در مطبوعات اتریش چاپ شد و در این کتاب نقل شده است:
J. W. Wheeler-Bennett, *Brest-Litovsk: The Forgotten Peace* (1939), p. 359.

۱۲۰. این اعلامیه منتشر نشده است. در همان روز کنسولگری آلمان در مسکو یادداشتی به نارکومیندل تسلیم کرد که با همان عبارات تنظیم شده بود، ولی با تفصیل بیشتر، منهای مادهٔ آخر دربارهٔ قطع نهایی روابط. لنین تمام این یادداشت را در ششمین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه در ۸ نوامبر ۱۹۱۸ خواند (*Sochineniya*, xxiii, 257-8).

۱۲۱. رادك دو روز بعد این رویداد را در میان فریادهای «ننگ» در ششمین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه نقل کرد (*Shestoi Vserossiiskii Chrezvychainyi S"ezd Sovetov* (1919), pp. 52-3) این پیشامد و پی‌آمد آن بدگمانی بلشویك‌ها را که می‌گفتند غرض از اخراج یوفه خودشیرینی برای قدرت‌های پیروز غرب بوده است تا حدی توجیه می‌کرد. بدگمانی بلشویك‌ها را لنین بر زبان آورد (*Sochineniya*, xxiii, 259).

شایدمن، و لندزبرگ ــ و سه نفر نمایندهٔ حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان ــ هازه، دیتمن، و بارت ــ تشکیل می‌شد. ابرت رئیس شورا بود، و هازه مسؤولیت روابط خارجی را برعهده داشت، اگرچه جای سولف را در وزارت امور خارجه نگرفت. در مسکو مذاکرات آخرین جلسهٔ ششمین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه دوبار قطع شد، تا رئیس جلسه بتواند آخرین تلگراف‌های رسیده از آلمان را برای حضار بخوانـد. آن شب در کرملین جشنی برپـا شد؛ و روز بعد لنین، برای نخستین‌بـار پس از سوءقصدی که در پایان اوت به جانش شده بود، از کرملین بیرون آمد و از بالکن برای مردم سخنرانی کرد. رادك صحنه را هنگام ظاهر شدن لنین چنین توصیف می‌کند:

> ناگهان خروش از ده‌ها هزار کارگر برخاست. من دیگر نظیر آن را هرگز ندیده‌ام. تا پاسی از شب گذشته کارگـران و سربازان ارتش سرخ رژه می‌رفتند. انقلاب جهانی سر رسیده بود. تودهٔ مردم صدای پای آهنین آن را می‌شنیدند. انزوای ما پایان یافته بود.۱۲۲

انقلاب آلمان نه‌تنها چنان می‌نمود که مخاطرات نظامی عاجل را برطرف کرده و حلقهٔ محاصرهٔ ارتش‌های گرداگرد جمهوری شوروی را شکسته است، بلکه گویا موج دوم، و بزرگ‌تر، انقلاب جهانی بـود. رهبران بلشویك، از خود لنین به پایین، به اتفاق و بدون چون و چـرا یقین داشتند که این موج به زودی ژرفا و پهنا پیدا می‌کند و با گرفتن رنگ پرولتری و سوسیالیستی اروپای غربی را درمی‌نـوردد. در ۱۳ نوامبر

---

122. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 140. M. Philips Price, *My Reminiscences of the Russian Revolution* (1921), pp. 349-50).

فیلیپ گزارش دست‌اولی از جشن کرملین نقل می‌کند و می‌نویسد که لنین حتی در این هنگام نیز با احتیاط سخن می‌گفت: «متأسفانه انقلاب اجتماعی در اروپای مرکـزی کندتر از آن پیش می‌رود کـه از آن ناحیه کمکی بـرای مـا باشد» (*Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 139) ؛ بنـابـر گفتهٔ رادك (ibid., p. 345) در این‌مجلس سوردلوف گفته‌است: «مواظب‌باشید! پشه‌های‌پاییزه بد نیش‌می‌زنند.» رادك در توصیف صبح روز بعد نیز از «قیافهٔ هیجان‌زده ولی عمیقاً نگران لنین» سخن می‌گویـد.

۱۹۱۸، کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری رسماً پیمان برست‌لیتوفسك را لغو کرد، و در اعلامیهٔ‌الغای‌پیمان از «رنجبران آلمان و اتریش-مجارستان» تقاضا کرد که ترتیب دیگری جانشین آن سازند:

> حق خودمختاری به تمام معنی بـرای رنجبران همهٔ ملت‌ها شناخته خواهد شد. مسؤولان واقعی جنگ، طبقات بورژوا، به پرداخت همهٔ خسارات وادار خواهند شد. سربازان انقلابی آلمان و اتریش، کـه در سرزمین‌هـای اشغال‌شده دارنـد شوراهای نمایندگان‌سربازان را تشکیل‌می‌دهند و با شوراهای کارگران و دهقانان محلی تماس برقرار می‌کنند، در اجرای آن وظایف با رنجبران همکاری خواهند کرد، و بـا اتحاد برادرانه با کارگران و دهقانان روسیه زخم‌هایی را که بر پیکر مردم سرزمین‌های اشغال شده به دست ژنرال‌های آلمان و اتریش یعنی مدافعان منافع ضدانقلاب وارد آمـده است التیام خواهند بخشید.... توده‌های رنجبر روسیه به واسطهٔ دولت شوروی چنین اتحادی را به خلق‌های آلمان و اتریش-مجارستان عرضه می‌کنند و امیدوارند که خلق‌های کشورهای دیگر نیز که هنوز یوغ امپریالیست‌ها را به دور نینداخته‌اند به این اتحاد عظیم خواهند پیوست.[۱۲۳]

به نظر نسل‌های اخیر، که می‌دانند رؤیای اتحاد برادرانهٔ انقلاب راست در نیامد، آن رؤیا خیال خامی بیش نیست؛ اما در آن ایام چنین نبود. دعوت به انقلاب جهانی کـه پایهٔ اصلی سیاست خارجـی شوروی بود، داشت به ثمر می‌رسید و چنین می‌نمود که این ثمرات بیش از پیش آن سیاست را توجیه می‌کنند. وقتی که دیگران آخرین ضربهٔ کاری را بر آلمان وارد آوردند، شواهدی در دست بود ــ و هیچ بلشویکی آن‌ها را نادیده یا ناچیز نمی‌گرفت ــ که تبلیغات بلشویك‌ها در شکستن روحیهٔ

---

123. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 95, art. 947;
پیمان برست‌لیتوفسك، تا آنجا که به عثمانی مربوط می‌شد، در ۲۰ سپتامبر ۱۹۱۸ از طرف دولت شوروی مردود اعلام شده بود
(G. Chicherin, *Vneshnyaya Politika Sovetskoi Rossii za Dva Goda* (1920), p. 21).

ارتش آلمان مؤثر بوده است. مردم غیرنظامی برضد مصائب و محرومیت‌های جنگ شورش کرده بودند؛ سلطنت در میان نفرین و دشنام عمومی بدون هیچ ضربه‌ای ساقط شده بود؛ شوراهای کارگران و سربازان از روی الگوی شوروی در سراسر آلمان تشکیل شده بود، و شورای برلن همتای شورای کمیسریای خلق (ساونارکوم) را هم تشکیل داده بود؛ آلمان وارد «دوران کرنسکی» خود شده بود؛ قابل تصور نمی‌نمود که با وجود سرمشقی مانند انقلاب روسیه و با همهٔ تشویق و ترغیبی که از جانب روس‌ها به‌عمل می‌آمد، سرانجام نظیر انقلاب روسیه در آلمان روی ندهد. وقتی که رادك در دسامبر ۱۹۱۸ وارد برلن شد به نظرش چنین آمد که «نه دهم کارگران در نبرد با دولت شرکت می‌کردند»[۱۲۴]؛ سایر ناظران نیز همین عقیده را داشتند. حتی امروز هم کاملا روشن نیست که چرا انقلاب آلمان پوچ از کار درآمد ــ آیا به این دلیل که توده‌های مردم‌آلمان خواهان انقلاب نبودند، یا این که جنبش انقلابی نامتحد بود و رهبری درستی نداشت، یا آن که دولت‌های متفق از بیم پیروزی انقلاب به‌عناصر ضدانقلابی سوسیال‌دموکرات در آلمان کمك رساندند و به دست آن‌ها انقلاب را فرونشاندند؟ پذیرفتنی‌ترین توضیح ظاهراً این است که شورش توده‌های مردم آلمان برضد جنگ، و برضد رژیمی که مسؤول آن جنگ بود، کمابیش همه‌جا اشتباهاً چنین تعبیر شد که تودهٔ مردم خواهان انقلاب اجتماعی است.[۱۲۵] وقتی که جنگ به‌پایان رسید، فقط اقلیتی از مردم خواهان انقلاب بودند. سنت لاسال جنبش کارگری را چنان شکل داده بود که اکثریت عظیم کارگران همچنان به سیاست امتیازگرفتن از حکومت موجود ایمان داشتند، نه نابودکردن آن حکومت. اما این‌تشخیص در نوامبر ۱۹۱۸ مقدور نبود؛ و چه در آن ایام و چه تا دو سال بعد، این تصور که انقلاب پرولتاریایی آلمان در شرف وقوع است خیال همه را مشغول می‌داشت ــ هم کسانی که از آن می‌ترسیدند، و هم کسانی که به آن امید

---

124. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 256.

۱۲۵. گزارش کمیتهٔ رایشتاگ که سپس برای تحقیق در موجبات سقوط آلمان تشکیل شد به «رابطهٔ نزدیك میان انقلاب و مسألهٔ صلح در ذهن سوسیالیست‌های آلمان» اشاره می‌کند

(R. H. Lutz, *The Causes of the German Collapse in 1918* (Stanford, 1934), p. 118).

بسته بودند.

اما در مسکو، نخستین تماس‌های دولت شوروی با آلمان نوین آتش اشتیاق را خاموش کرد. نخستین تجربهٔ نگران‌کننده وقتی پیش آمد که دولت شوروی دو بار قطار راه‌آهن غله به مردم گرسنهٔ آلمان اهدا کرد. این حرکت محض نمایش دوستی بود، و با توجه به کمبود خوراك در خود روسیه سخاوتمندانه هم به‌شمار می‌رفت. به جای پذیرش اشتیاق‌آمیزی که از برلن انتظار می‌رفت، یك هفته‌ای به سکوت گذشت. سپس، در ۱۷ نوامبر ۱۹۱۸، پاسخ هازه واصل شد: هدیهٔ روسیه به عنوان نشانه‌ای از اتحاد بین‌المللی مورد استقبال قرار می‌گیرد. اما خود روسیه گرسنه‌است؛ و تا آن‌جا که مسأله به آلمان مربوط می‌شود، امریکا قول داده است که غلهٔ کافی تحویل دهـد، به‌طوری که تا برداشت محصول آینـده بتوان جیره‌بندی کنونی را ادامه داد.[۱۲۶] این نخستین‌بار بود که آلمان بر سر دوراهی سرنوشت‌ساز شرق و غرب قرار می‌گرفت. آن دو بار قطار ناچیز مسکو با وفور نعمتی که از آن سوی اقیانوس اطلس می‌آمد سنجیده شد. پذیرفتن صدقهٔ مسکو به بهای خطر دشمنی واشنگتن و متفقین غربی کار ابلهانه‌ای بود. مسکو این پاسخ را مانند سیلی سختی به گوش خود تلقی کرد و دلیل بر آن گرفت که به اصطلاح رهبران سوسیالیست آلمان لقمهٔ چرب سرمایه‌داری را بر اتحاد انقلاب سوسیالیستی ترجیح می‌دهند. رادك رأی سوسیال‌دموکرات‌ها را برای اعتبارات جنگی در ۴ اوت ۱۹۱۴ به یاد می‌آورد و این حرکت را «چهارم اوت دوم» می‌نامد، و چنین حکم می‌کند که «یهودای اسخریوطی خیانت خود را تمام کرده است».[۱۲۷] زخم ضربهٔ اهانت عمیق بود و صدای آن تا مدت‌ها در فضا می‌پیچید. هجده ماه بعد، وقتی که ورود حزب سوسیال‌دموکرات مستقل به کمینترن مورد بحث قرار

---

۱۲۶. پاسخ از طریق گفتگوی تلگرافی میان هاسه و چیچرین مخابره شد، و متـن رسمـی از آن وجـود نـدارد: مضمون گفتگـو را رادك ثبت کـرده است (*Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 142) دیتمن، همکار هاسه، نیز خلاصهٔ آن‌را در دومین کنگرهٔ کمینترن نقل کرد
(*Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 322-4).

127. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 142.

گرفت، این داستان همچنان موضوع اتهامات تند و تلخ بود.۱۲۸

پیشامد دوم مربوط به یوفه بود ــ نمایندهٔ شوروی که او را از برلن اخراج کرده بودند. وقتی که انقلاب آلمان آغاز شد، یوفه در شهر بوریسوف بود، که روی خط مرزی میان آلمان و روسیه واقع بود. در ۱۰ نوامبر ۱۹۱۸، شورای کارگران و سربازان آلمان، که شورای نمایندگان مردم را منصوب کرد، قطعنامه‌ای گذراند و به دولت دستور داد که «مناسبات خود را با دولت روسیه تجدید کند» و اشتیاق خود را برای ورود نمایندگان روسیه به برلن اظهار کرد۱۲۹؛ سه روز بعد کمیتهٔ‌مرکزی اجرائی سراسری در فرمان الغای پیمان برست‌لیتوفسك اشاره کرد که آخرین عمل حکومت قیصر اخراج یوفه بود، و حال آن که «نخستین عمل کارگران و سربازان به‌پاخاستهٔ آلمان که رژیم‌امپراتوری‌را برانداخته‌اند، بازپس خواندن سفارت شوروی است».۱۳۰ در این ضمن یوفه برای دریافت دعوت بازگشت به برلن ساعت‌شماری می‌کرد. در آشفتگی اوضاع آلمان پس از آتش‌بس، قدری تأخیر در دریافت دستور دولت معذور بود. اما به زودی معلوم شد که دستوری داده نخواهد شد. هازه با ظرافت برای چیچرین توضیح داد که در این باره باید مذاکره کرد، و قول داد که موضوع را با همکارانش مطرح کند.۱۳۱ نمایندگان حزب سوسیال‌دموکرات مستقل در شورای نمایندگان مردم بعدها چنین عذر آوردند (زیرا که این مسأله نیز باعث اتهامات طولانی شد) که سه‌نمایندهٔ‌حزب‌سوسیال‌دموکرات مخالف بازگشت یوفه بودند، و تصمیم‌گیری به‌رغم آن‌ها غیرممکن بود.۱۳۲

---

۱۲۸. پژواك دیگری از این قضیه را می‌توان از مقالهٔ نوامبر ۱۹۲۰ استالین شنید، که در آن نویسنده ایجاد یك «ذخیرهٔ خواربار برای انقلاب در غرب» را پیشنهاد می‌کند. استالین می‌نویسد: «حقیقت این است که دولت‌های غربی (آلمان، ایتالیا، و غیره) کاملا بر کمك امریکا، که به اروپا گندم می‌دهد، متکی هستند. اگر بورژوازی امریکا از دادن گندم خودداری کند، پیروزی انقلاب در این کشورها پرولتاریا را در فردای انقلاب با بحران خواربار روبه‌رو خواهد کرد، و این خودداری کاملا محتمل است» (*Sochineniya*, iv ,380).

129. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 356.

130. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 95, art. 947.

131. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, pp. 142-3.

132. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg. 1921), p. 324.

اما این تمام حقیقت نیست. در ۱۹ نوامبر ۱۹۱۸، دو روز پس از رد شدن غلهٔ اهدایی، موضوع یوفه در شورا به تفصیل مورد بحث قرار گرفت؛ در این جلسه، علاوه‌بر شش عضو شورا کائوتسکی نیز حضور داشت، که اکنون مدعی مقام سیاستمدار ریش‌سفید و داور بی‌طرف جنبش سوسیال دموکراسی بود، و به دشمنی بـا رژیم شوروی شهرت داشت. همچنین سولف، وزیر پیشین امور خارجه، که زیر نظر هازه هنوز امور وزارتخانه را اداره می‌کرد، در جلسه حاضر بود. سولف به‌شدت با ورود مجدد یوفه مخالفت کرد، به این دلیل که یوفه با سوءاستفاده از مزایای دیپلماتیك خود در امور داخلیِ آلمان مداخله کرده است. هازه توصیه کرد که در این مسألهٔ حساس روش دفع‌الوقت در پیش بگیرند؛ کائوتسکی هم نظر او را تأیید کرد و چنین دلیل آورد که حکومت شوروی در مسکو بیش از چند هفتهٔ دیگر باقی نمی‌ماند.۱۳۳ در ۲۳ نوامبر، هیأت کنسولگری آلمان به مرز رسیده و تشریفات مبادلهٔ‌کنسول‌ها انجام‌گرفت.۱۳۴ یوفه سر درگریبان به مسکو بازگشت. در ۱ دسامبر ۱۹۱۸ سولف به راکوفسکی، که به نام نمایندهٔ شوروی به اتریش می‌رفت، اجازهٔ عبور از برلن را نداد.۱۳۵

پیشامد سوم ناسازگار بودن مزاج و مقصد رهبران بلشویك مسکو را با رهبران هر دو گروه سوسیال دموکرات برلن بیشتر آشکار کرد. نخستین کنگرهٔ شوراهای کارگران و سربازان سراسر آلمان بایستی در ۱۶ دسامبر ۱۹۱۸ تشکیل شود. بنا به دعوت کمیتهٔ اجرائی تدارك کنگره، کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسر روسیه یك هیأت نمایندگی قوی برای شرکت در کنگرهٔ آلمان برگزید، که بوخارین و یوفه و راکوفسکی و ایگناتوف و رادك اعضای آن بودند.۱۳۶ این تصمیم باعث ناراحتی شورای نمایندگان

---

133. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 257, 356.

۱۳۴. توقف در بوریسوف را یکی‌از کارکنان یوفه در این‌کتاب توصیف‌کرده‌است:
M. K. Larsens, *An Expert in the Service of the Soviet* (1929), pp. 30-3.

135. *Izvestiya*, 3 December 1918; according to *Diplomaticheskii Slovar*, ii (1950), 107, art, Markhlevsky;

دولت آلمان قبلا در اکتبر ۱۹۱۸ از دادن تسهیلات به میخائیلوفسکی به عنوان نمایندهٔ شوروی برای رفتن به وین از راه برلن خودداری کرده بود.

136. *Otchet Narodnogo Komissariata po Inostrannym Delam. Sed'momu S"ezdu Sovetov* (1919), p. 18.

مردم آلمان شد. رادك در مکالمهٔ تلگرافی خود با هازه، که در معرض دید همهٔ جهانیان بود، اعلام کرد که قصد دارد همراه هیأت نمایندگی گروهی کارشناس تبلیغات نیز بیاورد تا در میان اسیران جنگی انگلیسی و فرانسوی، که هنوز در اردوگاه‌های آلمان به‌سر می‌بردند، کار کنند.۱۳۷ این موضوع ناراحتی آلمانی‌ها را به خشم مبدل ساخت. در برلن روشن می‌نمود که مقامات شوروی، خواه از روی بی‌ملاحظگی و خواه از روی قصد، دارند برای درانداختن آلمان با قدرت‌های غربی تلاش می‌کنند. فقط ایمان بی چون و چرای انقلابی ــ که رهبران حزب سوسیال‌دموکرات مستقل البته نداشتند ــ می‌توانست چنین روشی را توجیه کند. هنگامی که هیأت نمایندگی شوروی به مرز رسید، شورای نمایندگان مردم آلمان، با اکثریت پنج رأی در مقابل یك رأی، تصمیم گرفت که «با توجه به وضع آلمان» به آن اجازهٔ ورود ندهد.۱۳۸ بنابر یك گزارش رسمی روسی، سپس مقامات نظامی آلمان «با مسلسل به طرف هیأت نمایندگی ما نشانه رفتند و آن را مجبور به بازگشت کردند، و به وهن‌آورترین وضعی آن را به پشت خط مرزی برگرداندند».۱۳۹ رادك که هیچ‌کس جلودارش نبود، بدون آن که از این اهانت‌ها خم به ابرو بیاورد، خود را به شکل یك اسیر جنگی اتریشی درآورد و از مرز گذشت ــ به همراه یك اسیر آلمانی به نام رویتر-فریزلند که در آن زمان عضو حزب سوسیال‌دموکرات مستقل بود و سپس عضو حزب کمونیست آلمان شد، و دو کمونیست آلمانی که رادك آن‌ها را در مینسك با خود برداشته بود.۱۴۰ رادك خود را به برلن رساند، اما نخستین کنگرهٔ کارگران و سربازان طی شده و اجلاس آن در ۲۱ دسامبر ۱۹۱۸ به‌پایان رسیده بود.

---

137. *Der Zweite Kongress der Kommunist Internationale (Hamburg*, 1921), p. 326;

بنابر یك روایت دیگر، که مشکوك‌تر است، رادك همچنین کمك شوروی را برای مقاومت آلمان در برابر لشکرهای متفقین در ناحیهٔ رون عرضه کرد(ibid., p. 327).

138. ibid., p. 357.

139. G. Chicherin, *Vneshnyaya Politika Sovetskoi Rossii za Dva Goda* (1920), p. 23;

روایت خود رادك کمتر هیجان‌انگیز است، و او فقط از «چند سرباز با تفنگ» سخن می‌گوید (*Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 145).

140. ibid., No. 10, 1926, p. 146.

نتیجه‌ای که در مسکو از این پیشامدها گرفته شد این بود که رهبران سوسیال دموکراسی آلمان به انقلاب خیانت کرده‌اند ــ چه حزب سوسیال دموکرات مستقل («او اس پ د») و چه حزب سوسیال دموکرات («اس پ د»)؛ این اولین ــ ولی نه آخرین ــ مورد آشکاری بود که بلشویک‌ها، بنابر قیاس فرضی بـا تجارب روسیه، خود را فریب می‌دادنـد و گمان می‌کردند که میان توده‌های انقلابی و سرکردگان ضدانقلاب تعارضی وجود دارد که ناگزیر به شورش توده برضد سرکردگان منجر خواهد شد. واقعیات وضع آلمان در پایان ۱۹۱۸ بسیار پیچیده‌تر از این بود. آلمان بی‌چاره و درمانده بود و راساً هیچ کاری از آن برنمی‌آمد. هر تصمیمی که می‌خواست، دربارهٔ روسیهٔ شوروی بگیرد، به شکل اختیارکردن یکی از دو راه گرایش به روسیه یا گرایش به متفقین غربی درمی‌آمد. دشمنی دوجانبهٔ شرق و غرب آلمان را ناگزیر می‌کرد که یکی از این دو راه را اختیار کند؛ و در انتخاب آلمان جای هیچ تردیدی نبود، مگر آن که همهٔ امتیازات مادی آشکار را نادیده می‌گرفت. درست است که رهبران سوسیال دموکرات آلمان کینهٔ خاصی با بلشویک‌ها داشتند، زیرا که بلشویک‌ها از چهار سال پیش آن‌ها را خائن می‌نامیدند و در رهبری توده‌های مردم، از جمله مردم آلمان، نیز با آن‌ها رقابت داشتند؛ درست است که در دو سه سال گذشته غذای معنوی جنبش سوسیال دموکراسی آلمان عبارت بود از تحیر روسیهٔ نیمه‌وحشی، و این احساسات با تغییر رژیم یک‌شبه از میان نرفته بود[۱۴۱]؛ همچنین درست است که اعتبار و آوازهٔ دموکراسی غربی و لیبرالیسم غربی برای جنبش سوسیال‌دموکراسی آلمان کشش نیرومندی داشت، مخصوصاً به شکلی که اکنون وودرو ویلسون آن‌ها را برای جهان خسته از «امپریالیسم» و «میلیتاریسم» موعظه می‌کـرد؛ این احساسات باعث می‌شد که سوسیال‌دموکرات‌های آلمان نیرومندترین مخالفان سیاست گرایش به شرق باشند، که اکثریت جناح راست آلمان مدافع و پشتیبان آن بود. اما این ملاحظات هنوز چندان در جریان امور مؤثر نبود. در پایان ۱۹۱۸، توده‌های آلمان هنوز از ضربهٔ شکست گیج بودنـد، و درخشش انقلاب روسیه نیز آن‌ها را خیره کرده بود. اما هیچ بخش مهمی از مردم

141. P. Scheidemann, *Memoirs of a Social-Democrat* (Engl. transl., 1929), ii, 533.

شایدمن «آلمان، سرزمین قرن‌ها آموزش و پرورش» را در مقابل «روسیه، سرزمین میلیون‌ها بیسواد» قرار می‌دهد.

آلمان، به جز شاید گروه کوچکی از افراطیان چپ، اتحاد با روسیهٔشوروی را ــ که آتش دشمنی غرب را بیشتر دامن می‌زد ــ مصلحت سیاسی دولت آلمان نمی‌دانست. توده‌ها نیز ایــن امر ناگزیر را پذیرفتند و بــدون اعتراض، به احتیاط رهبران رضایت دادند.

یك انتصاب جدید بیزاری شدید شورای نمایندگــان مردم را از بلشویسم و انقلاب آشکار ساخت. در نیمهٔ آخر دسامبر، لازم آمد که سولف را کنار بگذارند، زیرا که به دلیل سابقهٔ وزارت مستعمرات نزد متفقین محلی نداشت. جای او را در وزارت امور خارجه به بروکدورف‌ـرانتسائو پیشنهاد کردند. بروکدورف‌ـرانتسائو یکی از چهره‌های غیرعادی آخرین روزهای امپراتوری آلمان بود. علاقهٔ فکری شدید به مسائل سیاسی او را معتقد کرده بود که اهمیت حزب سوسیال‌دموکرات آلمان روز بــه روز بیشتر خواهد شد، و می‌کوشید با رهبران این حزب در تماس باشد. به واسطهٔ همین روابط بود که، در مقام وزیرمختار آلمان در کوپنهاگ، در مذاکراتی که به عبور لنین و همراهان بلشویك او در قطار مهر و موم‌شده در آوریل ۱۹۱۷ از آلمان منجر شد، نقش میانجی دولت آلمان را برعهده گرفت. همین روابط باعث شد که او را در دسامبر ۱۹۱۸ به مقام وزارت امور خارجهٔ آلمان منصوب کنند. بروکدورف‌ـرانتسائو پیش از پذیرفتن این انتساب در نامه‌ای به شورای نمایندگان مردم نظریات خود را تشریح کرد، که به اتفاق آرا مورد تأیید قرار گرفت. یکی‌از مهم‌ترین‌خواست‌های او ضرورت «شدیدترین اقدامات برضد تبلیغات بلشویکی و رهبران آن» بود، و «محدود کردن صلاحیت شوراهای کارگران و سربازان».[۱۴۲] در همان لحظه نخستین کنگرهٔ شوراهای کارگران و سربازان تصمیم گرفت که انتخاباتی برای تشکیل مجلس ملی آلمان در ۱۹ ژانویهٔ ۱۹۱۹ انجام دهد، و بدین‌ترتیب فرمان انحلال خود را به عنوان ارگان حاکمیت مردم آلمان صادر کرد. امیدهای مسکو به انقلاب پرولتاریایــی در آلمان از روی الگوی شوروی به‌سرعت از دست می‌رفت.

در ۲۹ دسامبر ۱۹۱۸، سه نمایندهٔ حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان، که به ناهنجار بودن وضع خود پی‌بردند، از شورای نمایندگان مردم استعفا کردند، و این شورا در باقی‌ماندهٔ ایام عمر خود به انحصار حزب سوسیال‌دموکرات درآمد. در همان روز رویداد مهم‌تری نیز پیش

---

142. Brockdorff-Rantzau, *Dokumente* (1920), p. 11.

آمد. رهبران «اسپارتاکوس‌بوند» در یك جلسهٔ خصوصی تصمیم گرفتند که از حزب سوسیال‌دموکرات مستقل خارج‌شوند و حزب‌جداگانه‌ای تأسیس کنند. قرار شد نام این حزب، «حزب کمونیست آلمان» («ك ف د») باشد، و برای حفظ سابقه کلمهٔ «اسپارتاکوس‌بوند» نیز در پرانتز جلو عنوان اصلی گذاشته شود. روز بعد نخستین کنگرهٔ «ك پ د» (اسپارتاکوس‌بوند) با حضور ۱۰۰ نماینده اجلاس کرد. رادك که پس از ورود به برلن با رهبران اسپارتاکیست مشغول بحث بود (خود او از لیبکنخت، روزا لوکزامبورگ، یوگیشس، لوی، و تالهایمر نام برد)[۱۴۳] نمایندگی حزب روسیه را در کنگره برعهده گرفت و در یك دیدار (میتینگ) توده‌ای دربارهٔ انقلاب‌های روسیه و آلمان سخنرانی کرد. قیاس‌های او برای شنوندگانش خوشایند بود:

> هنگامی که خبر انقلاب آلمان به ما رسید، یك موج واقعی شادی طبقهٔ کارگر روسیه را فراگرفت.... طبقهٔ کارگر روسیه که جوان‌تر و از لحاظ سازمان بسیار ضعیف‌تر است خوب می‌داند که بدون انقلاب سوسیالیستی در آلمان انقلاب کارگران روسیه به خودی خود آن‌قدر نیرو ندارد که بر پایهٔ ویرانه‌های برجا ماندهٔ سرمایه‌داری خانهٔ تازه‌ای بنا کند.

و نیز:

> کاری که ما اکنون داریم در روسیه انجام می‌دهیم چیزی‌نیست جز **تعالیم منحرف‌نشدهٔ** کمونیسم آلمانی، که مارکس نمایندگی آن را برای تمام جهان برعهده داشت.... جنگ داخلی جهانی ما را از جنگ ملت‌ها خلاص خواهد کرد.[۱۴۴]

کنگره به جمهوری شوروی درود فرستاد و «دولت ابرت‌شایدمن» را محکوم کرد و آن را «دشمن خونی پرولتاریا» نامید، و به کاربرد نیروهای مسلح آلمان به‌فرمان بریتانیا برضد نیروهای شوروی در بالتیك اعتراض

---

143. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 149.

144. K. Radek, *Die Russische und Deutsche Revolution und die Weltlage* (1919), pp. 15.

کرد، وخواهان تشکیل شوراهای کارگران و سربازان در همهٔ کشورها شد، و این امر را «تنها راه مؤثر تأسیس یك بین‌الملل تازه» دانست که از این پس «گرانیگاه سازمان طبقاتی پرولتاریا باید در آن قرار گیرد». تنها مسأله‌ای که اختلاف‌نظر آشکاری بر سر آن ثبت شد شرکت کردن در انتخابات مجلس ملی بود. چنین استدلال شد که چون پارلمان و شورا دو صورت متفاوت حکومت‌اند که یکی نمایندهٔ حاکمیت بورژوازی است و دیگری نمایندهٔ حاکمیت پرولتاریا، و چون روشن است که مجلس ملی برای جانشینی کنگرهٔ شوراها طرح‌ریزی شده است، پس رأی دادن در انتخابات به منزلهٔ رأی دادن به انحلال شوراها است. سرانجام کنگره با اکثریت شصت و دو رأی در مقابل بیست و سه رأی شرکت در انتخابات را رد کرد؛ اما غالب رهبران، از جمله روزا لوکزامبورگ، با اقلیت رأی دادند. شرکت در اتحادیه‌های کارگری موجود ظاهراً به اتفاق نظر رد شد، اگرچه رسماً در این خصوص رأی‌گیری نکردند؛ برخی از نمایندگان طرفدار تأسیس اتحادیه‌های کمونیستی جداگانه بودند، و برخی دیگر، از جمله روزا لوکزامبورگ، عقیده داشتند که اتحادیه‌های کارگری به‌طورکلی جای خود را به شوراهای کارگران و سربازان خواهند داد.[۱۴۵]

اما در پشت صحنهٔ مذاکرات رسمی کنگره دشواری‌ها و تنش‌های حل‌نشده‌ای باقی بود. واکنش رهبران اسپارتاکیست آلمان در برابر انقلاب روسیه پیچیده و گوناگون بود. کارل لیبکنخت، اگرچه در عمل رهبر انقلابی درخشان و مؤمنی به‌شمار می‌رفت، نه زمینهٔ مارکسیستی مستحکمی داشت و نه توانایی فکری فراوانی؛ و لذا ممکن بود از انقلاب روسیه و همهٔ کارهای آن بی چون و چرا استقبال کند و حاضر به تقلید غیرانتقادی آن باشد؛ اما روزا لوکزامبورگ، که روح حقیقی اسپارتاکوس‌بوند بود، از سال ۱۹۰۴ مخالف سرسخت نظریهٔ لنین دربارهٔ سازمان حزبی بود[۱۴۶]، و در آخرین ماه‌های جنگ، که در زندان به‌سر

---

145. *Bericht über den Gründungsparteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund)* (n.d. [1919]), pp. 13, 17-18.

این متن رسمی مذاکرات کنگره که به‌طور غیرقانونی چاپ‌شده‌است خلاصه‌هایی از سخنرانی‌ها و برنامهٔ حزبی را در بر دارد (فقط سخنان روزا لوکزامبورگ ظاهراً تماماً نقل شده است): سخنان رادك نقل نشده است، به این علت که آن سخنرانی به‌صورت جزوهٔ‌جداگانه‌ای منتشر شده‌بود (در مأخذ پانویس ۱٤٤ بالا نقل‌شده‌است).

146. See Vol. 1, pp. 45-6.

می‌برد، نقد مفصلی بر تعبیر لنین از دیکتاتوری پرولتاریا نوشته بود، که گرچه هنوز منتشر نشده بود، مسلماً همکاران نزدیکش از آن خبر داشتند.۱۴۷ روزا لوکزامبورگ معتقد بود که انقلاب سوسیالیستی را فقط با حزب توده‌ای می‌توان انجام داد، و در آلمان چنین حزبی هنوز وجود ندارد، و نمی‌تواند وجود داشته باشد. زمانه فقط برای تبلیغات در میان توده‌ها مساعد است ــ برای آن‌نوع تبلیغاتی‌که اسپارتاکوس‌بوند برعهده گرفته است، و نه برای اقدام عملی. به این دلایل، روزا لوکزامبورگ و همکار نزدیکش، لئویوگیشس، اصولا ترجیح می‌دادند که تأسیس حزب کمونیست آلمان به تعویق بیفتد۱۴۸؛ و اگرچه رأی اکثریت را پذیرفتند، نظریات احتیاط‌آمیز روزا لوکزامبورگ در چندین بند برنامهٔ حزب، که به قلم او برای کنگره پیش‌نویس شد، به چشم می‌خورد:

> ماهیت جامعهٔ سوسیالیستی در این واقعیت است که تودهٔ عظیم کارگران دیگر یك تودهٔ‌نظامی‌شکل‌نیست، بلکه با خودمختاری آزاد و آگاهانه زندگی می‌کند و به هدایت تمام زندگی سیاسی و اقتصادی می‌پردازد....
>
> انقلاب پرولتاریایی برای مقاصد خود نیازی به وحشت ندارد، بلکه از جنایت بیزار و متنفر است.... [انقلاب پرولتاریایی] تلاش نومیدانهٔ یك اقلیت برای درآوردن جهان به شکل آرمان‌های خود نیست، بلکه عمل تودهٔ عظیم میلیون‌ها تن از مردم است که برای اجرای رسالت تاریخ و تبدیل ضرورت تاریخی به واقعیت صورت می‌گیرد.

نکتهٔ معمول و مختصری که دربارهٔ «وظایف بین‌المللی» در برنامه قید شده

---

۱۴۷. این نوشته نخستین‌بار با قدری تلخیص به‌صورت جزوه‌ای به ویراستاری پل لوی منتشر شد (R. Luxemburg, *Die Russische Revolution* (1922)). حذف شده در این مأخذ آمده است:
Archiv für die Geschichte des Sozialismus und der Arbeiterbewegung (Leipzig), xiii (1928), 285-98.

۱۴۸. این روش با آن که اعلام نشد در محافل حزبی آن ایام شهرت داشت، و کلارا زتکین در پیامی‌که در سومین کنگرهٔ کمینترن خوانده‌شد به‌آن اشاره می‌کند

بود (و در وضع کنونی تأثیر عملی‌اش فقط مربوط به روابط با شوروی می‌توانست باشد) به شور و حرارتی که در مسکو برای وحدت انقلاب جهانی جاری بود کمترین شباهتی نداشت:

> برقرار کردن فوری رابطه با احزاب برادر در خارج، به منظور قراردادن انقلاب سوسیالیستی بر پایهٔ بین‌المللی و تأمین صلح از طریق برادری بین‌المللی و از طریق قیام انقلابی پرولتاریای جهان.۱۴۹

اختلاف نظر میان لوکزامبورگ و لنین، که در کنگرهٔ حزب کمونیست آلمان در پشت صحنه پنهان ماند، مرحلهٔ دیگری بود از جدال دیرینی که با انتشار «چه باید کرد؟» آغاز شد. بیزاری شخصی لوکزامبورگ و رادك از یکدیگر، که نتیجهٔ کش‌مکش‌های فرقه‌ای حزب کمونیست لهستان بود که هر دو در آن نقش‌های برجسته‌ای بازی کرده بودند، می‌توانست این اختلاف را شدیدتر کند. اما این اختلافی بود اساسی، که در روابط حزب کمونیست روسیه و احزاب کمونیست غرب بارها پدیدار شد.

فعلا، دردسرها و دعواهای بین‌المللی کمتر از اختلاف عقاید درونی برسر خط‌مشی فوری حزب برنده بود. در سراسر ایام کنگره، لیبکنخت، بدون پشتیبانی فراوانی از جانب سایر رهبران، با جنبش سرکارگران مشغول مذاکره بود تا آن‌ها را یکجا وارد حزب نوبنیاد کند. سرکارگران چند شرط صوری پیشنهادکردندکه کنگره آن‌هارا نپذیرفت، و در نتیجه مذاکرات قطع شد. اما مانع اصلی مخالفت روزا لوکزامبورگ و گروه او بود. شکاکیت لوکزامبورگ دربارهٔ چشم‌انداز انقلاب پرولتاریایی در آلمان در آیندهٔ نزدیك، باعث می‌شد که واردشدن اکثریت بزرگی از کارگران انقلابی پرشور و بیسواد به حزب او را بترساند، مبادا این جماعت حزب را به ماجراهای انقلابی خامی بکشانند که نه

---

۱۴۹. متن برنامه در این مأخذ آمده است:
(*Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 668-9).
Bericht über den Gründungsparteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund) (n.d. [1919]), pp. 49-56.

حزب برای آن آمادگی داشت و نه موقعیت سیاسی کشور. رویدادهای بعدی فوراً روشن‌بینی او را نشان داد. چند روزی بعد از کنگره بر سر اخراج رئیس پلیسی که به جناح‌چپ گرایش‌داشت غوغایی برپا شد. سرکارگران تمام نیروهای خود را به میدان فرستادند و سخن از اعلام دولت انقلابی به میان آمد. حزب نوبنیاد رسماً خود را کنار گرفت، اما برخی از اعضای آن، به رهبری لیبکنخت، در آن رویدادها آشکارا دخالت کردند. نقش رادك در این روزها روشن نیست. اما سه ماه بعد از زندان می‌نویسد که «با هر تلاشی برای تصرف قدرت در فوریه» مخالف بوده است، زیرا که «تصرف قدرت سیاسی فقط به دست اکثریت طبقهٔ کارگر میسر است، و در ژانویه این اکثریت مسلماً در جانب حزب کمونیست نبود».[۱۵۰] ارتش آلمان بدون دشواری زیادی شورش را فرونشاند. در سرکوبی‌های بعدی حزب کمونیست آلمان غیرقانونی اعلام شد، و لیبکنخت و لوکزامبورگ هر دو بازداشت شدند، و «هنگام اقدام به فرار تیر خوردند» ــ که ظاهراً نخستین کاربرد این فورمول برای توصیف قتل دولتی بود. یك ماه بعد رادك را بازداشت کردند و بــه یك حجرهٔ انفرادی در زنــدان موبیت انداختند؛ آن‌جا چهل و هشت ساعت اول را بــا زنجیر «آهن سنگین» گذراند.[۱۵۱] دولت شوروی اوکراین به امید این که منزلت دیپلماتیك به او بدهد، با شتاب او را به نمایندگی خود در برلن منصوب کرد، و دو سه نفر از آلمانی‌های سرشناس مقیم خاك شوروی را به نــام گروگان بازداشت کرد.[۱۵۲]

علائم شومی که با ولادت حزب کمونیست آلمان همراه بود از هر دیدگاه جدی بسیار نگــران‌کننده به نظــر می‌رسید. حتی شور و شوق ظاهری کنگرهٔ تأسیس حزب نیز نتوانست دو ضعف اساسی را بپوشانــد ــ عدم وحدت در خود حزب، و عدم وحدت میان حزب و عناصر انقلابی

---

150. *2i Vsegermanskii S"ezd Rabochikh i Soldatskikh Sovetov* (1935), p. 324.

151. ibid., p. 324.

152. *Otchet Narodnogo Komissariata po Inostrannym Delam Sed'momu S"ezdu Sovetov* (1919), p. 22;

یکی از گروگان‌ها سپس خاطرات خود را نوشت

(Heinz Stratz *Drei Monate als Geisel für Radek* (1920)).

تودهٔ مردم آلمان[۱۵۲]؛ و پایان کنگره مقارن‌بود با شکست‌فوری و خردکنندهٔ نخستین جنبش انقلابی که حزب ــ البته با تردید ــ در آن دخالت داشت، و با کشته شدن دو تن از رهبران برجستهٔ حزب. اما در آن ایام هیچ‌کس این علائم شوم را تشخیص نداد ــ به‌ویژه در مسکو. در موقعیت نظامی دشواری که با نیروگرفتن دنیکن در جنوب و کولچاك در سیبریه و فشار روزافزون مداخلهٔ متفقین پیش آمده بود، صرف این واقعیت که در انقلابی‌ترین کشور اروپا حزب کمونیست تأسیس می‌شد مانند فانوس نورافکنی در افق تاریك می‌تابید و روحیهٔ خوش‌بینی را زنده نگه می‌داشت. این امر برای لنین به ویژه نوعی معنای کنایی داشت. لنین پیش از جنگ، سوسیال‌دموکرات‌های آلمان را مشعل‌داران انقلاب سوسیالیستی می‌پنداشت، و خیانت آن‌ها بود که در اوت ۱۹۱۴ او را به ورشکستگی «بین‌الملل دوم» معتقد ساخت. اکنون در آلمان، که پیشرو کشورهای بزرگ صنعتی بود، حزبی تشکیل می‌شد که قصدش نابودکردن حکومت‌های سرمایه‌داری و برپا کردن نظام سوسیالیستی جهانی بود؛ این امر به نظر لنین خیانت ۱۹۱۴ را جبران می‌کرد و تحقق‌بخشیدن به رؤیای او را ممکن می‌ساخت. لنین در نخستین موج اشتیاق خود در «نامه [ی سرگشاده] به کارگران اروپا و امریکا» در ۱۲ ژانویهٔ ۱۹۱۹ چنین می‌نویسد:

> هنگامی‌که اسپارتاکوس‌بوند آلمان، با رهبرانی که در سراسر جهان سرشناس و نام‌آورند، با چنان مدافعان وفادار طبقهٔ کارگر مانند لیبکنخت، روزا لوکزامبورگ، کلارا زتکین، و فرانتس مهرینگ، سرانجام حلقهٔ اتصال خود را با سوسیالیست‌هایی از نوع شایدمن و زودکوم شکست، یعنی با سوسیال‌شووینیست‌هایی (سوسیالیست در کلام، شووینیست در عمل) که با متحد شدن با بورژوازی راهزن امپریالیست آلمان و با ویلهلم دوم خود را برای همیشه بی‌آبرو کردند، وقتی که اسپارتوکوس‌بوند خود را «حزب کمونیست آلمان»

---

۱۵۳. رادك چند سال بعد می‌نویسد: «کنگره به خوبی جوانی و بی‌تجربگی حزب را نشان داد. رابطه با توده‌ها ضعیف بود.... من هنوز احساس نمی‌کردم که این حزب است» (*Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 152).

نامید، آن وقت **تاسیس** بین‌الملل سوم واقعاً پرولتاریایی، واقعاً بین‌المللی، واقعاً انقلابی، [تأسیس] **بین‌الملل کمونیستی واقعیت** پیدا کرد. این تأسیس هنوز از لحاظ شکل مستحکم نشده است، اما در واقع بین‌الملل سوم اکنون وجود دارد.[۱۵۴]

چهار روز بعد از نوشته‌شدن این کلمات، و پیش از نشر آن‌ها در ستون‌های روزنامهٔ «پراودا»، لیبکنخت و لوکزامبورگ کشته شدند و حزب نوبنیاد آن‌ها غیرقانونی‌اعلام‌شد. این رویدادها برای از میان بردن ارزش کنایی تأسیس حزب کمونیست یا رفع خوش‌بینی لنین کافی نبود. کاری که باقی بود این بود که «واقعیت» بین‌الملل کمونیستی را به صورت یك نهاد درآورند.

154. Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 494-5.

فصل ۲۳

سال انزوا

سال ۱۹۱۹ سال کامل‌ترین انزوای روسیهٔ شوروی از جهان خارج بود. همچنین سالی بود که سیاست خارجی شوروی صریح‌ترین رنگ انقلابی را پیدا کرد. این دو وضع با هم مرتبط بودند، و اگر غلبهٔ جنبهٔ انقلابی سیاست خارجی شوروی را در این زمان به تصمیم قبلی دولت شوروی نسبت دهیم اشتباه کرده‌ایم. در سراسر سال ۱۹۱۹ عامل غالب در سیاست خارجی شوروی، مانند اقتصاد شوروی، جنگ داخلی بود، که در آن دشمنان رژیم از بریتانیای کبیر و فرانسه و ایتالیا و ژاپن و ایالات متحده و برخی از متفقین کوچک‌تر کمک نظامی و اقتصادی و معنوی دریافت می‌کردند. هنگامی که جنگ با آلمان در نوامبر ۱۹۱۸ به‌پایان رسید، به نظر می‌رسید که به احتمال قوی مداخلهٔ نظامی متفقین در جنگ داخلی روسیه نیز به پایان می‌رسد، زیرا بهانهٔ همهٔ مداخله‌کنندگان تا روز آتش‌بس این بود که می‌خواهند نقشه‌های آلمان را خنثی کنند. تا روزی که این امکان وجود داشت، دولت شوروی خود را مشتاق نشان‌می‌داد که از هر فرصتی برای مذاکره و سازش استفاده کند. در ۸ نوامبر ۱۹۱۸، ششمین کنگرهٔ شوراهای سراسر شوروی به پنج دولت متفق اصلی «در برابر همهٔ جهانیان» پیشنهاد کرد که وارد مذاکرات صلح شوند.[1] لیتوینوف را، که تازه از انگلستان اخراج شده بود، به استکهلم فرستادند، به امید این که با دیپلمات‌ها و روزنامه‌نگاران اروپای غربی تماس برقرار کند؛ و او در ۲۴ دسامبر ۱۹۱۸ از استکهلم تقاضای صلحی برای پرزیدنت ویلسون فرستاد، که لحن ملایم و آشتی‌جویانهٔ آن، که

1. *S' ezdy Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh* (1939), p. 116.

کوچک‌ترین اشاره‌ای به هدف انقلاب جهانی در آن به‌گوش نمی‌خورد، با یادداشت سخره‌آمیز چیچرین در دو ماه پیش، یا حتی با فرمان صلح ۲۶ اکتبر/۸ نوامبر ۱۹۱۷ بسیار تفاوت داشت.[۲] پیامد آنی این تقاضا دلگرم‌کننده بود. به یکی از کارکنان وزارت خارجهٔ امریکا به نام باکلر، که در آن زمان در سفارت امریکا در لندن کار می‌کرد، دستور داده شد که سری به کوپنهاگ بزند. در آن‌جا، در اواسط ژانویهٔ ۱۱۹، باکلر سه گفتگوی مفصل با لیتوینوف انجام داد. لیتوینوف دربارهٔ پذیرفتن وام‌های خارجی نظر مساعد داشت، اگرچه گفت که روسیهٔ شوروی «در عوض ماشین‌آلات خارجی و کالاهای مصنوع می‌خواهد». لیتوینوف تعهد کرد که وقتی صلح انجام گرفت تبلیغات برضد کشورهای غربی قطع شود، و صراحتاً اضافه کرد که «جنگی که متفقین با روسیه اعلام کرده‌اند این تبلیغات انقلابی را به عنوان تلافی لازم می‌آورد»، و «روس‌ها متوجه هستند که در برخی از کشورهای غربی اوضاع برای انقلاب از نوع انقلاب روسیه مساعد نیست».[۳]

بنابرین وقتی که تقریباً مقارن با گفتگوی لیتوینوف و باکلر کنفرانس صلح در پاریس تشکیل شد، امید می‌رفت که توافقی صورت گیرد، به ویژه آن که مسالهٔ روسیه در ردیف نخستین مسائلی بود که «شورای ده‌نفری» ــ مجلس محترم پنج دولت متفق اصلی ــ مورد توجه قرار می‌داد. در ۱۶ ژانویهٔ ۱۹۱۹ لویدجورج، نخست‌وزیر بریتانیا، پیشنهاد کرد که میان «همهٔ دولت‌های مختلفی که اکنون در قلمرو امپراتوری سابق روسیه» در حال جنگ هستند، «آشتی خداپسندانه»‌ای برقرار شود. این پیشنهاد با استقبال گرم ویلسون و مخالفت پوشیدهٔ نمایندگان فرانسه و ایتالیا رو به رو شد.[۴] در ۲۱ ژانویه، وقتی که ویلسون گزارش باکلر را دربارهٔ گفتگو با لیتوینوف برای شورا خواند، پیشنهاد لویدجورج علی‌الاصول تصویب شد[۵]؛ و سه روز بعد متفقین

2. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926) 210-12.

3. *Foreign Relations of the United States, 1919: Russia* (1937), pp. 15-17.

4. *Foreign Relations of the United States: The Paris Peace Conference, 1919*, iii (1943), 581-4;

این مجلدات کامل‌ترین و سهل‌ترین منبع مذاکرات کنفرانس است، اگرچه بسیاری از اسناد و گزارش‌ها قبلا در جاهای دیگر نیز منتشر شده‌اند.

5. ibid., iii, 643-6.

اصلی، با یك پیام رادیویی از «همهٔ گروه‌های سازمان‌یافته‌ای که در روسیه اعمال قدرت می‌کنند یا می‌کوشند اعمال قدرت کنند»، دعوت کردند که در کنفرانسی در پرینکیپو حضور یابند.۶ دولت شوروی فوراً دعوت را پذیرفت. پاسخ آن، مورخ ۴ فوریهٔ ۱۹۱۹، حاکی از اشتیاق و آمادگی برای توافق بر سر مسائل مورد اختلاف بود، و اعلام می‌کرد که دولت شوروی «از شناسایی تعهدات خود نسبت به بستانکارانی که تابعیت قدرت‌های متفق را دارند خودداری نمی‌کند»؛ و «پیشنهاد می‌کند که پرداخت بهرهٔ وام‌های خود را با مقدار معینی مواد خام تضمین کند»؛ و «حاضر است به اتباع قدرت‌های متفق امتیاز استخراج معدن و چوب‌بری و غیره واگذار کند».۷ چنان که چیچرین بعدها نوشت، این نخستین مورد «تقاضا از متفقین به نام امتیازات اقتصادی» بود ــ یعنی فکری که «یکی از برجسته‌ترین [افکار] سیاست‌خارجی لنین شد».۸ محاسبه روی‌ملاحظات عملی محض صورت گرفته بود؛ دولت شوروی آماده بود بهای معینی بپردازد تا در ازای آن جهان سرمایه‌داری دست از دشمنی بردارد و مهلتی را که روسیهٔ شوروی سخت به آن نیاز داشت به او بدهد.

پیشنهاد کنفرانس پرینکیپو به جایی نرسید، زیرا که گروه‌های روس «سفید» به پشتگرمی مخالفت آشکار فرانسه، حاضر نشدند در کنفرانس شرکت کنند. این شکست به جناح ضدبلشویك دولت ائتلافی بریتانیا دلگرمی داد. این جناح بیشتر نیروی خود را از محافل نظامی و دیپلماتیك می‌گرفت، که فرار روسیه از جنگ آن‌ها را سخت ناراحت کرده بود، و از محافل مالی و بازرگانی که دارای علائق و منافعی در روسیه بودند. چرچیل سخنگوی برجستهٔ هر دو گروه شد. لویدجورج کرزن و چرچیل را در این ایام دو «مرد قدرتمند در دولت [می‌نامد] که طرفدار متعصب و خستگی‌ناپذیر سیاست مداخله بودند».۹ کرزن در لندن ماند و جای بالفور را در وزارت‌خارجه گرفت، ولی چرچیل که وزیر جنگ بود مکرر به پاریس می‌رفت. در ۱۵ فوریهٔ ۱۹۱۹، در غیاب لویدجورج و

---

۶. متن دعوتنامه در این مأخذ است:
Foreign Relations of the United States, 1919: Russia (1937), pp. 30-1.

7. Klyuchnikov i Sabanin *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 219-23.

8. *Izvestiya*, 30 January 1924, quoted by L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 463.

9. D. Lloyd George, *The Truth about the Treaties* (1938), i, 324.

ویلسون، چرچیل از شورای ده‌نفری قویاً تقاضا کرد که «داوطلب، کارشناس فنی، اسلحه، مهمات، تانك، هواپیما، و غیره» به روسیه بفرستند و «نیروهای ضدبلشویك را مسلح» کنند، و در جلسهٔ دیگری در بعد از ظهر همان روز این فکر را به تفصیل تکرار کرد. بالفور خود را از وضع ناهنجاری که پیش آمده بود خلاص کرد ــ به این ترتیب که پیشنهاد کرد مسأله تا هفتهٔ دیگر معوق بماند.۱۰ معلوم نیست که در پشت صحنه دقیقاً چه گذشت. اما این بحث در شورای ده‌نفری دیگر دنبال نشد. یك هفته بعد هیأت نمایندگی امریکا به واشنگتن گزارش داد که «طرح چرچیل منتفی است و خطر احیای آن در کنفرانس ناچیز است».۱۱

شکست طرح چرچیل توازن را در مقابل به‌هم‌خوردن کنفرانس پرینکیپو برقرار کرد؛ و لویدجورج و ویلسون، که باز در پاریس بودند، تلاش دیگری برای صلح آغاز کردند. در ۸ مارس ۱۹۱۹، ویلیام بولیت، یکی از کارکنان جوان سفارت امریکا در پاریس، با یك ماموریت محرمانه وارد بلگراد شد. بولیت از لویدجورج و ویلسون دستور داشت که، بدون دادن هیچ تعهدی، معلوم کند که چه نوع شرایط صلحی برای دولت شوروی قابل قبول است. بولیت پس از گفتگو با چیچرین و لیتوینوف در ۱۰ مارس همراه آن‌ها به مسکو رفت و در آن‌جا هر روز با آن‌ها مذاکره کرد، و یك بار هم با لنین گفتگو کرد. در ۱۴ مارس یادداشتی از چیچرین به تاریخ ۱۲ مارس ۱۹۱۹ دریافت کرد، حاوی متن پیشنهادهایی که اگر پیش از ۱۰ آوریل از طرف دول متفق ارائه شود دولت شوروی آن‌ها را می‌پذیرفت. مهم‌ترین پیشنهادها عبارت بودند از قطع همهٔ مخاصمات در مرزهای کنونی روسیه که در اشغال ارتش‌های دشمن است؛ تخلیهٔ همهٔ نیروهای متفقین و قطع هرنوع کمك به عناصر ضدشوروی، تجدید بازرگانی و مناسبات رسمی، و شناسایی تعهدات مالی از طرف روسیهٔ شوروی به قراری که در یادداشت ۴ فوریهٔ ۱۹۱۹ قید شده بود.۱۲ اما

---

10. *Foreign Relations of the United States: The Peace Conference, 1919*, iii (1943), 1043-4; iv (1943), 13-21.

11. *Foreign Relations of the United States, 1919: Russia* (1937), p. 73.

۱۲. گزارش بولیت در این مأخذ آمده است:
Foreign Relations of the United States, 1919: Russia (1937), pp. 76-7, نامه به شکل تلگرافی در همان‌جا(ibid., pp. 78-89) ؛ متن اصلی نامه نخستین‌بار در این مأخذ چاپ شده است: ←

وقتی که بولیت در اواخر مارس با این پیشنهادها به پاریس بازگشت، جهت عقاید از بیخ عوض شده بود و به طرف سیاست چرچیل و دولت فرانسه گرایش داشت. نه لویدجورج و نه ویلسون حاضر نشدند پیشنهادهای شوروی را به کنفرانس تسلیم کنند. این پیشنهادها را کاملا سری نگه داشتند۱۲؛ و لوید علناً دخالت خود را در مأموریت بولیت انکار کرد.۱۳ طاس‌ها را ریختند. در اردوگاه متفقین سازش صورت گرفت ــ میان کسانی که مایل بودند به روس‌های «سفید» کمك نظامی کامل داده شود، و کسانی که می‌خواستند کنار بایستند. تصمیم گرفته‌شد که دیگر نیروهای متفقین به روسیه اعزام نشوند، و نیروهایی که فعلا در خاك روسیه هستند به‌تدریج واپس خوانده شوند؛ اما در عین حال به نیروهای ضدبلشویك هرچه بیشتر کمك نظامی و سایر مواد لازم برسانند.۱۵ سه ماه بعدی دوران جدی‌ترین توفیق‌های کولچاك برضد ارتش

→

Hearings before the Senate Committee on Foreign Relations, 66th Congress, 1st Session, pp. 1248-50,

و در این مأخذ نیز دیده می‌شود:
Documents on British Foreign Policy: 1st Series, iii (1949), 426-9.

نامه به زبان انگلیسی تسلیم شد: در روایت روسی آن تفاوت‌های جزئی دیده می‌شود (Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 235-7).

۱۳. در پایان ژوئن ۱۹۱۹ وزارت خارجهٔ بریتانیا پس از ملاحظهٔ اشاره‌ای به مأموریت بولیت در مطبوعات از هیأت نمایندگی در پاریس «در خصوص پیشنهادهای مورد ادعا» استفسار می‌کند؛ فیلیپ کار، منشی لویدجورج، در پاسخ متن پیشنهادها را همراه با شرح مختصری از ماجرا، که خود او در آن از نزدیك دخالت داشته است، برای وزارت خارجه می‌فرستد
(*Documents on British Foreign Policy: 1st Series*, iii (1949), 425-6).

۱۴. تکذیبنامهٔ لوید جورج در این مأخذ آمده است:
House of Commons: 5th Series, cxiv, 2945-6 (16 April 1919); cxxi, 719 (17 November 1919).

۱۵. در این خصوص تصمیم رسمی اعلام نشد، یا آثاری از آن در اسناد منتشرشده دیده نشده است: کامل‌ترین شرح این سیاست در سخنرانی لویدجورج در ۱۶ آوریل ۱۹۱۹ در مجلس عوام آمده است. در این سخنرانی لوید جورج فرستادن لوازم و نفرستادن لشکر را توجیه می‌کند و متعهد می‌شود که از «ژنرال دنیکین»، آدمیرال کولچاك، و ژنرال خارکوف» و نیز از «کشورهای متفق هم‌مرز قلمرو بلشویك‌ها از بالتیك تا دریای سیاه ــ لهستان، چکسلواکی، و رومانی» را برعهده می‌گیرد (ibid., cxiv, 2943) . لوید جورج بعدها این سیاست را «سیاست

←

سرخ در سیبریه بود، و سنگین‌ترین و مشتاقانه‌ترین حمایت متفقین از نیروهای او.

تا بیش از شش ماه بعد، مأموریت بولیت آخرین تلاشی بود که برای برقرارکردن تماس مستقیم میان روسیهٔ شوروی و متفقین صورت گرفت. آخرین نمایندگان دیپلماتیك متفقین در اوت ۱۹۱۸ خاك شوروی را ترك گفته بودند؛ نمایندگان غیررسمی یا کنسول‌های خارجی هم پس‌از بازداشت لاکهارت در سپتامبر اخراج یا احضار شده بودند. نمایندگان بی‌طرف هم یك به یك از همکاران متفق خود پیروی کرده بودند. سفارت آلمان در اوت ۱۹۱۸ به مناطق اشغـال شده منتقل شد، و کارمنـدان کنسولگری که در مسکو ماندند پس از اخراج یوفـه از برلن در نوامبر ۱۹۱۸ به برلن بازگشتند. پس از اخراج لیتوینوف از بریتانیا در سپتامبر ۱۹۱۸، نمایندگان شوروی که کوشیده بودنـد در کشورهای بی‌طـرف جایگزین شوند نیز به همان سرنوشت دچار آمدند.[۱۶] در دسامبر ۱۹۱۸ یك هیأت صلیب‌سرخ روسی از ورشو اخراج شد، و چهار نفر از پنج

→

آوریل» می‌نامید. (ibid., cxxi, col. 270) . اعتقاد آوردن خود او به این سیاست ظاهراً سه عامل داشت: مخالفت روزافزون در کابینه و در مجلس عوام با سازش با رژیم شوروی؛ تمایل لویدجورج به این که با همراه شدن با سرسختی فرانسویان در قبال روسیه موافقت کلمانسو را نسبت به صلح «معتدل»ی با آلمان جلب کند؛ و نخستین پیروزی‌های نظامی کولچاك. عامل آخر عده‌ای را امیدوار ساخت که رژیم شوروی را می‌توان بدون به‌کاربردن نیروهای متفقین برانداخت، و این شاید مهم‌ترین عامل بود. بولیت در شهادت خود در برابر کمیتهٔ روابط خارجی سنای امریکا روحیهٔ غالب بر کنفرانس پاریس را در آوریل ۱۹۱۹ چنین توصیف می‌کند: «کولچاك ۱۵۰ کیلومتر پیشروی کرد، و فوراً تمام مطبوعات پاریس با سروصدای زیاد اعلام کردند که تا دو هفتهٔ دیگر کولچاك در مسکو خواهد بود؛ بنابرین همهٔ آن‌هایی که در پاریس بودند، و متأسفانه از جمله اعضای میسیون امریکا، نسبت به صلح با روسیه سرد شدند، چون که گمان می‌کردند کولچاك وارد مسکو می‌شود و دولت شوروی را نابود می‌کند»

(*The Bullitt Mission to Russia* (N.Y., n.d. [1919]), p. 90).

۱۶. برزین، نمایندهٔ شوروی در سویس، در اکتبر ۱۹۱۸ اخراج شد؛ در دسامبر ۱۹۱۸ دولت سوئد شناسایی وروفسکی، نمایندهٔ شوروی در سوئد، را پس‌گرفت و او ماه بعد از آن کشور بیرون رفت

(*Otcher Narodnogo Komissariata po Inostrannym Delam Sed'momu S"ezdu Sovetov*, 1919, pp. 14-16).

عضو آن در راه بازگشت به مسکو کشته شدند.۱۷ یك هیأت نمایندگی شوروی که در آغاز فوریهٔ ۱۹۱۹ ظاهراً برای ترتیب‌دادن بازگشت سربازان روسی از فرانسه به پاریس اعزام شده بود اجازهٔ ورود نیافت و به صورت وهن‌آوری در جزیرهٔ کوچکی نزدیك سن‌مالو بازداشت شد تا بعداً اخراج شود.۱۸ در مارس ۱۹۱۹ لودویگ مارتنس، یك آلمانی متولد روسیه و ساکن نیویورك که تابعیت شوروی گرفته بود، اعتبارنامهٔ خود را که امضای چیچرین پای آن بود به وزارت خارجهٔ امریکا تسلیم کرد و خود را نمایندهٔ دولت شوروی در ایالات متحده نامید. وزارت خارجه به این اطلاعیه، که با نامه‌ای حاوی پیشنهادهای بازرگانی میان امریکا و شوروی همراه بود، اعتنایی نکرد؛ تنها پاسخی که مارتنس دریافت کرد این بود که‌سه ماه بعد پلیس دفتر کار او را برای پیدا کردن اوراق تبلیغاتی تفتیش کرد.۱۹ در آغاز ۱۹۱۹، دیگر ارتباط مسکو از همهٔ مجاری عادی تماس یا جهان خارج قطع شده بود. تا مدت‌ها بعد، تنها فرد خارجی که در یك مقام رسمی در مسکو باقی مانده بود نمایندهٔ صلیب سرخ دانمارك بود، که حمایت از منافع اتباع همهٔ کشورهای اسکاندیناوی و سایر کشورهای اروپای غربی و ایالات متحده را برعهده گرفته بود.۲۰ پس از آتش‌بس نوامبر ۱۹۱۸ و پیش از بسته‌شدن راه‌های دریایی، چند کشتی با بار چوب و کنف به امید تجدید بازرگانی با آلمان از پطروگراد حرکت کرده بودند. این کشتی‌ها در بندرهای بالتیك توقیف

---

17. *Krasnaya Kniga: Sbornik Diplomaticheskikh Dokumentov o Russko-Pol'skikh Otnosheniyakh, 1918-1920* (1920), pp. 32, 35-6;

بیش از یك سال بعد شش نفر در یك دادگاه لهستانی به ارتکاب این جرم متهم شدند، سه نفر آن‌ها به زندان کوتاه‌مدت محکوم شدند و سه نفر برائت یافتند (ibid., p. 94).

18. *Otcher Narodnoga Komissariata po Inostrannym Delam Sed'momu S"ezdu Sovetov* (1919), p. 13.

نمایندگان عبارت بودند از مانوئیلسکی، داوتیان، و اینه‌سّا آرماند؛ شرحی از ماجرای آن‌ها به قلم مانوئیلسکی در «پراودا»ی ۲۰ مهٔ ۱۹۱۹ منتشر شد.

19. *Foreign Relations of the United States, 1919: Russia* (1937), pp. 133-4, 140-41; *Soviet Russia* (N.Y.) 31 January 1920, p. 110; *Foreign Relations of the United States, 1920,* iii (1936), 456.

20. *Otcher Narodnogo Komissariata po Inostrannym Delam Sed'momu S"ezdu Sovetov* (1919), p. 15.

شدند۲۱، و از آن پس محاصرهٔ اقتصادی با قوت تمام برقرار بود.

این اقدامات، که از جنگ فقط نامش را کم داشتند، نخستین کوشش‌های آزمایشی دیپلماسی شوروی را پایان داد. تقسیم‌بندی جهان به دو اردوگاه دشمن، که از پیش از انقلاب موضوع مورد علاقهٔ سخنگویان و نویسندگان بلشویك بود، اکنون واقعیت پیدا کرده بود. در مارس ۱۹۱۹، در هشتمین کنگرهٔ حزب، لنین از رژیم شوروی در برابر اتهام «میلیتاریسم» از طرف کائوتسکی چنین دفاع می‌کند:

> ما نه‌تنها در یك کشور، بلکه در **شبکه‌ای از کشورها** زندگی می‌کنیم. قابل تصور نیست که جمهوری شوروی، بتواند مدت درازی به زندگی خود در کنار کشورهای امپریالیست ادامه دهد. در نهایت یا این باید فاتح شود، یا آن. تا رسیدن به پایان، تعدادی برخوردهای وحشتناك میان جمهوری شوروی و کشورهای بورژوا ناگزیر پیش می‌آید.۲۲

آنچه در ابتدا یك جنگ داخلی به نظر می‌آمد که در خاك روسیه میان ارتش سرخ و لشکرهای ژنرال‌های «سفید» جریان داشت، اکنون به صورت جنگ میان رژیم انقلابی شوروی و قدرت‌های اصلی جهان سرمایه‌داری درآمده بود؛ و «جنگ سیاسی»، به شکل تبلیغات انقلاب جهانی، مؤثرترین حربه‌ای بود که روسیهٔ شوروی برای مقابله با این قدرت‌ها در زرادخانهٔ خود سراغ داشت. این حربه البته به هدف اعلام‌شدهٔ خود نمی‌رسید، اما نتایجی که به دست می‌آمد کاربرد آن را توجیه می‌کرد. اگر گمان کنیم در لحظاتی که دیپلماسی بر سیاست شوروی غالب است عنصر انقلابی غایب می‌شود، اشتباه کرده‌ایم؛ به همین ترتیب منحصر دانستن سیاست شوروی به عنصر انقلابی، حتی در شدیدترین کش‌مکش‌ها، غلط خواهد بود. یکی از نشانه‌های ترکیب دائم این دو عنصر آن بود که قبول دعوت متفقین به کنفرانس پرینکیپو از طرف روسیهٔ شوروی هنگامی اعلام شد که فقط چند روزی از صدور دعوتنامه‌های مسکو برای کنگرهٔ تأسیس «بین‌الملل کمونیستی» می‌گذشت، و بولیت هنگامی به مسکو

---

21. L. B. Krasin, *Voprosy Vneshnei Torgovli* (1928), p. 250.
22. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 122.

رسید که دو روز پیش از جلسات کنگره پایان یافته بود. این دو عنصر قابلیت آن را داشتند که در دو فضای جداگانه نگه داشته شوند، بدون آن که احساس ناهماهنگی ایجاد کنند. بولیت در گزارش‌های مفصلی که دربارهٔ سفر مسکو خود نوشته است از ولادت «بین‌الملل کمونیستی» نامی نمی‌برد، و شاید خبری هم از آن نداشته است، اگرچه در روزهای اقامت او در مسکو «پراودا» همچنان گزارش‌هایی دربارهٔ کنگره چاپ می‌کرد. این کنگره در خارج از روسیه ــ یا حتی در داخل هم ــ چندان توجهی جلب نکرد. فقط در پرتو تحولات و دستاوردهای بعدی است که می‌توان آن را به درستی یکی از رویدادهای برجستهٔ سال نامید.

وظیفهٔ تأسیس بین‌الملل جدید را لنین نخستین بار پاییز ۱۹۱۴ اعلام کرده بود، و یکی از اقلام «احکام آوریل» او در ۱۹۱۷ نیز همین موضوع بود. اما پیروزی ضربهٔ اکتبر برای بلشویک‌ها وقتی باقی‌نگذاشت که به کاری جز آنچه رابطهٔ مستقیم با تحکیم انقلاب در داخل کشور داشت بپردازند؛ امید آغاز شدن انقلاب در جاهای دیگر هم به جایی نرسید، و تا زمانی که جنگ ادامه داشت، گردهم‌آوردن گروهی که بتوان آن را نمایندهٔ بین‌الملل نامید عملا غیرممکن بود. به این دلایل کار به کندی از پیش می‌رفت. در سراسر زمستان اول انقلاب هنوز صلح هدف نخستین بود. کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری در جلسهٔ ۲۲ دسامبر ۴/۱۹۱۷ ژانویهٔ ۱۹۱۸ گام اول را برداشت. این کمیته تصمیم گرفت یك هیأت نمایندگی به استکهلم بفرستد «تا با همهٔ عناصر کارگری اروپای غربی رابطهٔ نزدیك برقرار کند» و «زمینه را برای تشکیل کنفرانسی در سیمروالد-کینتال آماده سازد».[۲۳] اما این اقدام دولتی بود، نه حزبی (در هیأت نمایندگی که بازتاب ترکیب دولت ائتلافی وقت بود می‌بایست علاوه بر بلشویک‌ها اس‌ارهای چپ نیز شرکت داشته باشند)؛ سازمان سیمروالد هنوز مورد شناسایی بود[۲۴]؛ و این بدان معنی بود که هدف عمده صلح است، نه انقلاب جهانی. فضای کلی هنوز همان فضای بورژوا رادیکال فرمان صلح بود: تور را هرچه بازتر می‌انداختند تا

---

23. *Protokoly Zasedanii VTsIK 2 Sozyva* (1918), p. 179.

۲۴. برای اطلاع دربارهٔ سازمان سیمروالد و روش بلشویک‌ها در قبال آن نگاه کنید به یادداشت «و»، «پیش از تاریخ بین‌المللی کمونیستی» (ص ۸-۶۷۷زیر).

هرچه بیشتر ماهی بگیرند. در ۲۴ ژانویه/۶ فوریهٔ ۱۹۱۸، در یك «کنفرانس سوسیالیستی بین‌المللی» که در ساختمان نارکومیندل اجلاس کرد موضوع دنبال شد. در این کنفرانس هم بلشویك‌ها شرکت کردند (استالین نمایندهٔ اول حزب بود) و هم اس‌ارها؛ از چند کشور هم‌مرز روسیه و از اسکاندیناوی نمایندگانی آمدند؛ پطروف و راینستاین از طرف حزب سوسیالیست بریتانیا و حزب کارگر سوسیالیست امریکا وارد شدند.۲۵ کنفرانس یك قطعنامهٔ کلی در حمایت‌از «مبارزهٔ انقلابی... برای صلح فوری» و پشتیبانی از «انقلاب اکتبر روسیه و حکومت شوروی»۲۶ صادر کرد. چند روز بعد یك هیأت نمایندگی برای رفتن به استکهلم برگزیده‌شد، که مرکب‌بود از دو بلشویك ــ کولونتای و برزین ــ و دو اس‌ار چپ.۲۷ در اوج بحران برست‌لیتوفسك این هیأت روانهٔ مقصد خود شد، اما در فنلاند آن را بازگرداندند، و طرح به‌جایی نرسید.

با بسته‌شدن پیمان برست‌لیتوفسك تا چندی موضوع هرگونه تلاش مستقیم برای بسیج جنبش بین‌المللی سوسیالیسم در حمایت از دولت شوروی منتفی شد، و ارتباط با جهان خارج روز به روز دشوارتر شد. فقط پس از آتش‌بس نوامبر ۱۹۱۸ بود که ناگهان چنین به نظر رسید که موانع بر سر این راه برطرف شده‌اند. آلمان نه تنها دیگر سدی در راه پیشرفت انقلاب نبود، بلکه خود یکی از مراکز جوشش انقلاب بود. لحظهٔ بلندکردن پرچم سوسیالیسم بین‌المللی بار دیگر فرار سیده بود. در ۱۹ دسامبر ۱۹۱۸ شورای پطروگراد یك «جلسهٔ بین‌المللی» تشکیل داد که ریاست آن را ماکسیم گورکی برعهده داشت. گورکی یکی از چهره‌های

---

۲۵. پطروف در پایان ۱۹۱۷ همراه با چیچرین به روسیه بازگشته بود، و به نظر نمی‌رسد که از جانب حزب سوسیالیست بریتانیا اعتبارنامه‌ای به او داده شده باشد. راینشتاین که رئیس بخش تبلیغات بین‌المللی نارکومیندم بود (نگاه کنید به ص ۳۵ بالا)، در اوایل تابستان ۱۹۱۷ به اروپا رفته بود و حکمی هم از حزب سوسیالیست امریکا با خود داشت تا به عنوان نمایندهٔ آن حزب در کنفرانس استکهلم شرکت کند (*Kommunisticheskii Internatsional*, No. 9-10 (1929), p. 186)؛ اما آن حزب نمایندگی‌او را تکذیب کرد و حضور او در آن کنفرانس، و در نخستین کنگرهٔ کمینترن، بی‌وجه بود.

26. *Pravda*, 30 January/12 February 1918.

27. *Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), p. 219; کولونتای از طرف کمیتهٔ مرکزی حزب نامزد نمایندگی شده بود (ibid., p. 216).

بین‌المللی جنبش چپ بود، اگرچه در این زمان به شدت ضدبلشویك بود. مجلس از لحاظ عقیدتی مغشوش بود. زینوویف در نطق افتتاحی خود گفت:

> ما امروز در میان خود میهمانانی داریم که نه مارکسیست‌اند و نه کمونیست، اما همهٔ ما در این جا بر سر یك نکته توافق داریم ــ بر سر نفرت از بورژوازی، بر سر نفرت از طبقه‌ای که برای نفع گروه کوچکی مرتکب قتل میلیون‌ها نفوس شده است.

راینستاین یك بار دیگر از طرف ایالات متحده سخن گفت، و فاینبرگ، که مانند او اصلا روس بود و تازه به روسیه بازگشته بود، از طرف بریتانیای کبیر؛ سادول از جانب فرانسه آمد؛ نمایندگانی از صربستان، بلغارستان، ترکیه، چین، هندوستان، ایران، و کره نیز حضور داشتند، و اسیران اسکاتلندی، انگلیسی، و امریکایی که در جبههٔ آرخانگل گرفتار شده بودند سخنرانی کردند (اسیر اسکاتلندی به نام «نمایندهٔ اسکاتلند» معرفی شد). یکی از اعضای شورای کارگران و سربازان‌آلمانی پطروگراد نیز سخن گفت. مجلس بسیار پرشور بود و با توصیف زینوویف، که آن را «پیش‌درآمد مجلس بزرگ آینده» نامید[۲۸]، مطابقت داشت.

اندکی پس از این تظاهرات حوادث خارجی آرزوهای تأسیس یك بین‌الملل تازه را جامهٔ ملموسی پوشاند. در همان زمان «جلسهٔ بین‌المللی» معلوم شد که در آیندهٔ نزدیك کنفرانسی برای احیای بین‌الملل دوم در برن تشکیل خواهد شد؛ و در ۲۴ دسامبر ۱۹۱۸ کمیتهٔ مرکزی حزب با یك پیام رادیویی به همهٔ جهانیان این نقشه را محکوم کرد.[۲۹] در پایان دسامبر ۱۹۱۸ تأسیس حزب کمونیست آلمان برای نخستین‌بار زمینهٔ

---

۲۸. صورت مذاکرات این جلسه به زبان آلمانی‌منتشر شد (*Sowjet-Russland und die Völker der Welt* (Petrograd, 1920)، و نیز به زبان فرانسه (*La Russie des Soviets et les Peuples du Monde* (Petrograd, 1920). و گویا به زبان روسی و انگلیسی نیز؛ یك «دیدار بین‌المللی» دیگر که قبلا در مسکو زیر نظر کامنف تشکیل شده بود در «ایزوستیا»ی ۷ دسامبر ۱۹۱۸ گزارش شده است.

29. *Izvestiya*, 28 December 1918.

قابل قبولی برای یك سازمان کمونیستی فراهم ساخت. در اوایل ژانویهٔ ۱۹۱۹ لنین جلسهٔ کوچکی را در کرملین اداره کرد، که تصمیم‌گرفت بدون تأخیر بیشتر از «همهٔ احزاب مخالف با بین‌الملل دوم» دعوت کند که در کنگره‌ای در مسکو به منظور تأسیس بین‌الملل سوم حضور یابند.[۳۰] این دعوت در ۲۴ ژانویهٔ ۱۹۱۹، یعنی سه روز پیش از تاریخ آغاز کار کنفرانس برن، در همهٔ جهان پخش شد.[۳۱] امضاکنندگان این دعوت عبارت بودند از کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست روسیه (لنین و تروتسکی)، و کمیته‌های مرکزی احزاب لهستان، مجارستان، اتریش، لتونی، و فنلاند؛ فدراسیون سوسیال‌دموکراتیك انقلابی بالکان (راکوفسکی)؛ و حزب کارگر سوسیالیست امریکا (راینستاین). این دعوتنامه خطاب به هیچ شخص معینی نیست، ولی سی و نه حزب یا گروه را شایستهٔ شرکت در کنگرهٔ تأسیس بین‌الملل می‌نامد. مقر فقط یکی از این سازمان‌ها («گروه‌های سوسیالیست در توکیو و یوکوهاما») در آسیا بود.[۳۲] اندیشه‌های بلشویکی انقلاب هنوز غالباً به اروپا منحصر می‌شد؛ و مخاطبان اصلی گروه‌هایی بودند که در مقابل بین‌الملل دوم سر به شورش برداشته بودند. این دعوتنامه اصولی را مطرح‌می‌کند که ظاهراً برپایهٔ برنامه‌های اسپارتاکوس بوند و حزب کمونیست روسیه استوارند. تقسیم‌بندی احزابی که خود را

---

۳۰. بنابر آنچه در این سند آمده است
Bol'shaya Sovetskaya Entsiklopediya, xxxiii (1938), col. 737, art. Kommunisticheskii Internatsional,

تصمیم نهایی برای اجلاس کنگره «در آغاز ژانویهٔ ۱۹۱۹ در جلسه‌ای به رهبری لنین» گرفته شد. تنها شرح انتشاریافتهٔ مذاکرات این جلسه ظاهراً به قلم فینبرگ نوشته شده‌است، که مطلب خود را ده سال بعد نوشته و آن‌طور که او به یاد دارد فقط ده نفر در جلسه حاضر بوده‌اند ـ لنین، چیچرین، سیرولا، و خود نویسنده (*Kommunisticheski internatsional*, No. 9-10 (187-8), 1929, cols. 201-2). فینبرگ چنین به یاد می‌آورد که لنین پیش‌نویس‌های دعوتنامه و «بیانیه خطاب به کارگران جهان» را به جلسه تسلیم کرد و هر دو تصویب شدند. متن دعوتنامه را تروتسکی نوشته بود (نگاه کنید به ص ۱۵۵ ، پانویس ۳۳ زیر)؛ اگر بیانیهٔ مورد اشاره همان باشد که سرانجام به تصویب کنگره رسید، این هم به قلم تروتسکی بوده است (نگاه کنید به ص ۱۶۰ زیر). اما اگر هم تروتسکی در جلسهٔ کرملین حضور داشته، به‌یاد آوردن آن ده سال بعد خلاف مصلحت بوده‌است.

۳۱. کنفرانس که بنا بود در ۲۷ ژانویه تشکیل‌شود در ۳ فوریهٔ۱۹۱۹ برگزارشد.

۳۲. نگاه کنید به ص ۵۸۹ زیر.

سوسیالیست می‌نامیدند به چپ و راست و وسط (یا «مرکز»)، که در زمان جنگ پیش آمده بود، حفظ شده است. دعوتنامه می‌گوید که از سه عنصر سازندهٔ بین‌الملل دوم با «سوسیال‌شووینیست»ها باید فقط بـا «نبرد بی‌امان» رو به رو شد؛ در مقابل جبههٔ وسط باید سیاست «منشعب‌کردن انقلابی‌ترین عناصر آن و انتقاد و افشاگری بی‌امان دربارهٔ رهبران آن» در پیش گرفته شود؛ در مورد «جناح چپ انقلابی» نیز فرض بر این‌است که این جناح به بین‌الملل سوم خواهد پیوست. وظیفهٔ پـرولتاریا فعلا «تصرف فوری قدرت حکومت» است؛ و غرض کنگره نیز عبارت است از ایجاد یك «ارگان رزمندهٔ عمومی برای هماهنگی مداوم و رهبری منظم جنبش، [یعنی] مرکز بین‌المللی کمونیستی، که منافع جنبش را در هر کشور خاصی تابع منافع انقلاب در مقیاس بین‌المللی می‌سازد».[۳۳]

در آغاز مارس ۱۹۱۹ بیش از پنجاه نماینده در مسکو اجلاس‌کردند، که از میان آن‌ها سی و پنج تن نمایندهٔ احزاب یا گروه‌های کمونیست در نوزده کشور بودند و به عنوان نمایندگان کامل و دارای حق رأی شناخته می‌شدند؛ دیگران مقام مشورتی داشتند. اکثریت بزرگی از نمایندگان از روسیه یا کشورهای کوچك‌تر داخل در مدار روسیه آمده بودند. برای کشورهای بزرگ هـریك پنج نماینده، برای کشورهـای متوسط سه نماینده، و برای کشورهای کوچك یك نماینده در نظر گرفته بودند، اما کشورهای دوردست نتوانستند همهٔ نمایندگان خود را بفرستند. نمایندگان حزب روسیه عبارت بودند از لنین (که همراه با نمایندگان آلمان و سویس به عضویت هیئت رئیسهٔ کنگره برگزیده شد)، تـروتسکـی، زینوویف، استالین، بوخارین، و چیچرین.[۳۴] از احزاب کمونیست لهستان، فنلانـد،

---

۳۳. دعوتنامه ابتدا در «پراودا»ی ٤٢٤ ژانویهٔ ۱۹۱۹ منتشر شد. آمدن آن در مجموعهٔ آثار تروتسکی *Sochineniya, xiii,* 33-7 دلیل کافی است بـر این که نویسندهٔ آن تروتسکی بوده است. یکی از پانویس‌های ویراستار مجموعهٔ آثار لنین، چـاپ ۱۹۳۵ (Lenin, *Sochineniya,* xxiv) ، آن را به لنین و بوخارین نسبت می‌دهـد.

۳٤. تا آن‌جا که از سوابق رسمی برمی‌آید، از میان این‌ها استالین تنها کسی بود که در این بحث‌ها نقشی نداشت؛ این یك امر غیرطبیعی نبود، زیرا که استالین زبان آلمانی را نه می‌فهمید و نه حرف می‌زد. چهرهٔ او را در عکس نمایندگان کنگـره مـی‌تـوان تشخیص داد (*Kommunisticheskii Internatsional,* No. 2 (June 1919)) استالین در کنگره‌هـای دوم و سوم نمایندگـی نداشت، امـا در کمیتهٔ اجرائی برگزیدهٔ کنگرهٔ دوم «نامزد» عضویت بود.

اوکراین، ارمنستان، لتونی، استونی، و روسیهٔ سفید و لیتوانی نیز نمایندگانی حضور داشتند؛ «گروه متحد خلق‌های شرقی روسیه» نیز یك نمایندهٔ کامل داشت. ترکستان، آذربایجان، و گرجستان نمایندگان «مشورتی» داشتند. فرانسه و ایالات متحده هریك دارای یك نمایندهٔ کامل بودند؛ یك نماینده نیز از انگلستان آمده بود که حکم رسمی در دست نداشت و منزلت او نیز «مشورتی» بود. نمایندگی حزب سوسیال‌دموکرات سویس برعهدهٔ پلاتن بود، که در تاریخ به نام ترتیب‌دهندهٔ سفر لنین به روسیه در آوریل ۱۹۱۷ شهرت‌دارد. از چین و ایران و کره نیز نمایندگان «مشورتی» آمده بودند. بیشتر این نمایندگان ساکن مسکو بودند، و برخی از آن‌ها مدعیِ نمایندگی کشورهایی بودند که در آن‌ها هنوز سازمان کمونیستی به‌وجود نیامده بود؛ فرستادگان هلند و سوئد و مجارستان و اتریش نمایندگان گروه‌های چپ بسیار کوچکی در کشورهای خود بودند که همهٔ آن‌ها نیز دید کمونیستی خالص نداشتند. راکوفسکی از طرف فدراسیون سوسیال‌دموکراتیك انقلابی بالکان سخن می‌گفت.[۳۵] زبان کنگره آلمانی بود.[۳۶]

---

۳۵. تنها شخص غیرکمونیستی که به عنوان تماشاگر در نخستین کنگره حاضر بود ظاهراً آرتور رنسوم بوده است که در گزارشش (*Six Weeks in Russia in 1919* (1919), pp. 140-7) چندان‌چیزی‌علاوه‌بر سوابق‌رسمی کنگره‌به‌چشم‌نمی‌خورد.

۳۶. مذاکرات کنگره نیز به آلمانی ثبت می‌شد و نخست به‌همان‌زبان انتشار یافت (Der I. Kongress der Kommunistischen internationale (Hamburg, 1921) روایت‌روسی (*Pervyi Kongress Kommunistischeskogo Internatsionala* (1921)) از آلمانی ترجمه شده‌است (Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 729-30) ترکیب زبانی کنگرهٔ دوم متنوع‌تر بود؛ به انگلیسی و فرانسه سخن گفته می‌شد و چند نمایندهٔ شرقی نیز به زبان‌های خود سخن می‌گفتند (و برخی از نمایندگان شرقی به زبان انگلیسی). نمایندگان روسیه همچنان به زبان آلمانی سخن می‌گفتند: زینوویف و بوخارین از بابت آلمانی خود عذرخواهی کردند (*Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 59, 404) آلمانی آن‌ها به خوبی آلمانی لنین و تروتسکی نبود، ولی برای مقاصد عملی به‌قدر کافی روان و روشن بود. گاه نمایندگان انگلیسی‌زبان از نارسایی سرویس ترجمه شکایت داشتند. در کنگرهٔ سوم سخنرانی‌های اصلی به زبان آلمانی ایراد شد؛ این نکته‌ای است که از برخی اشاره‌ها برمی‌آید (*Protokoll des III. Kongresses der*

←

چنان که همه می‌دانستند، نکتهٔ مهم و تعیین‌کنندهٔ آینده این بود که آلمان‌ها چه رفتاری در پیش خواهند گرفت. از دو نماینده‌ای کـه حزب کمونیست نوپای آلمان برگزیده بود، فقط یکی، ابرلاین، توانست از چنگ پلیس آلمان بگریزد، و با «نام جنگی» آلبرت در کنگره حاضر شود. اما او هم با این مأموریت به کنگره آمده بود که با تأسیس بین‌الملل تازه به دلیل نارس بودن آن مخالفت کند. کمونیست‌های آلمان، که در کشور خود ضعیف و تحت تعقیب بودند، به روشنی می‌دیدند که بین‌المللی که در اوضاع موجود در مسکو تأسیس شود ناگزیـر خصلت و رهبری‌اش کمابیش منحصراً روسی خواهد بود؛ و طبعاً ترجیح می‌دادند که درنگ کنند تا روزی که کمونیسم در آلمان و اروپای غربی رشد بیشتری پیدا کرده باشد.۳۷ این اعتراضات نخست در یك بحث غیررسمی مقدماتی میان چند تن از نمایندگـان اصلی در روز ۱ مارس ۱۹۱۹ مطـرح شد.۳۸ برخورد با این اعتراضات چنان بود که روز بعد نمایندگان نه به صورت کنگرهٔ رسمی بلکه به عنوان «کنفرانس مقدماتی» اجلاس کردند. زینوویف

←

Kommunistichen Internationale (Hamburg 1921), p. 49 (Trotsky), p. 626 (Zinoviev), اما اعلام کردند که سخنرانی‌ها فقط به روسی ترجمه خواهد شد (ibid., p. 28).

ظاهراً در کنگرهٔ چهارم، نوامبر ۱۹۲۲، نیز وضع بر همین منوال بوده است، و این آخرین کنگره‌ای بود که لنین در آن شرکت داشت؛ از کنگرهٔپنجم، ژوئیهٔ ۱۹۲٤، به بعد رفته رفته زبان روسی با آلمانی وارد رقابت شد و سرانجام بر آن غلبه‌کرد.

۳۷. بنابر شرحی که ابرلاین ده سال بعد نوشته است، روزا لوکزامبورگ چند روز پیش از مرگش که خبر اجلاس کنگره را شنید (دعوتنامهٔ رسمی نمی‌تواند به دست او رسیده باشد) بـه ابرلاین پیشنهاد کـرد که او به‌عنوان نمایندهٔ حـزب کمونیست آلمان با مأموریت پیشنهاد تعویق تأسیس بین‌الملل تازه (فقط برای چند ماه) به مسکو برود. پس از مرگ لوکزامبورگ، یوگیشس‌و لوی و پیك و سایـر رهبران حـزب ایـن مـأموریت را تـأیید کردنـد (*Kommunistichcskii Internatsional*, No. 9-10 (187-8), 1929, p. 194) بنابر گفتهٔ ارنست مایر، ابرلاین از یوگیشس‌دستور داشت که اگر تصمیم به تأسیس بین‌الملل‌جدید گرفته شود از کنگره بیرون برود

(*Bericht über den 5. Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund)* (1921), p. 27).

38. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 724-5; *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 52.

به‌ریاست برگزیده شد، که ریاست کنفرانس محسوب می‌شد، نه ریاست بین‌الملل آینده. آنجلیکا بارابانوف و ووروفسکی نیز به‌سمت منشی‌های کنفرانس برگزیده شدند.[۳۹] ابرلاین به نام حزب کمونیست آلمان اعلام کرد که نسبت به تأسیس بین‌الملل کمونیستی «اعتراض اصولی» ندارد، ولی تقاضا کرد که مذاکرات کنونی به حدود کنفرانس محدود بماند، تا «نیروی موجود مبانی اتحاد ما آزموده شود و مورد بررسی قرار گیرد».[۴۰] مقاومت تنها حزب کمونیست جدی خارج از قلمرو شوروی در آغاز تعیین‌کننده به نظر می‌رسید. هیأت نمایندگی بلشویک‌ها در برابر آن راهی جز تسلیم نمی‌دید، و بوخارین در سخنرانی طولانی خود از طرف این هیأت تلویحاً اشاره کرد که برای به تعویق انداختن آن تصمیم مهم آمادگی وجود دارد.[۴۱] به‌گفتهٔ بالابانوف، «این پیشنهاد که جلسهٔ فعلی به عنوان مجلس مؤسسان بین‌الملل جدید در نظر گرفته شود به طور کلی کنار گذاشته شده بود»؛ اما با سخنرانی آتشین اشتاینهارت، با نام مستعار گروبر، نمایندهٔ تازه‌وارد اتریش، که تمام اروپای مرکزی را در آستانهٔ انقلاب توصیف کرد، جهت سیر عقاید ناگهان برگردانده شد.[۴۲] در فضای تازه به نظر می‌رسید که تأخیر نشانهٔ سستی است، و ابرلاین به‌کلی تنها ماند. در جلسهٔ بعد، هنگامی که اساسنامهٔ رسمی بین‌الملل کمونیستی به نام نمایندگان اتریش، سوئد، فدراسیون بالکان، و مجارستان مطرح شد،

---

39. *Vos moi S"ezd RKP(B)* (1933), p. 144;

بالابانوف قبلا دبیر کمیتهٔ بین‌المللی سوسیالیست سیمروالد بود.

40. *Der I. Kongress der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 76.

41. ibid., pp. 81-95;

زینوویف تأیید می‌کند که بلشویک‌ها چنین روشی داشته‌اند (*Vos'moi S"ezd RKP(B)* (1933), p. 137).

42. Angelica Balabanov, *Erinnerungen und Erlebnisse* (1927), pp. 225-6;

راینشتاین نیز تغییر فضا را به قدرت سخنرانی اشتاینهارت نسبت می‌دهد (*Kommunisticheskii Internatsional*, No. 9-10 (187-8), 1929, pp. 191-2).

از سخنرانی او نسخهٔ تندنویسی‌شده‌ای در کنگره تهیه نشد، ولی خلاصهٔ آن در این مأخذ آمده

Der I. Kongress der Kommunistischen Internationale (Hamburg, 1921). pp. 99-105.

ابرلاین اعتراضات خود را از نو بیان کرد:

> احزاب کمونیست واقعی فقط در تعداد کمی از کشورها وجود دارند؛ در بیشتر آن کشورها [این احزاب] فقط در هفتهٔ اخیر تأسیس شده‌اند؛ در بسیاری از کشورهایی که امروزه کمونیست‌ها وجود دارند هنوز سازمانی وجود ندارد. ... جای تمام اروپای غربی خالی است. بلژیك، ایتالیا، حضور ندارند؛ نمایندهٔ سویس نمی‌تواند به نام حزب سخن بگوید؛ فرانسه، انگلستان، اسپانیا، پرتقال، غایب‌اند؛ امریکا نیز در وضعی نیست که بگوید کدام احزاب از ما حمایت خواهند کرد.۴۳

اما او را وادار کردند که رأی ندهد تا هماهنگی مذاکرات مخدوش‌نشود؛ و در ۴ مارس ۱۹۱۹ کنفرانس به اتفاق آرا خود را به نخستین کنگرهٔ بین‌المللی کمونیستی مبدل کرد.۴۴ امتناع آلمان (اگرچه ابرلاین بیانیهٔ کنگره را امضا کرد) برای پیش‌گیری از خطری که آلمانی‌ها از آن می‌ترسیدند هیچ کاری از پیش نبرد. در واقع همکاری تمام‌عیار آلمان در آغاز کار شاید می‌توانست از تسلط روس‌ها بکاهد؛ زیرا که روس‌ها نه از روی قصد بلکه به دلیل نداشتن رقیب جدی بر کنگره مسلط شدند.

صرف واقعیت تأسیس بین‌الملل سوم یا «انترناسیونال کمونیستی»، که از آن پس به نام «کمینترن» مشهور شد، از هرآنچه در نخستین‌کنگرهٔ

---

43. *Der I. Kongress der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 134.

ابرلاین ده سال بعد شکایت می‌کند که سخنان او را در خلاصهٔ مذاکرات کنگره درست نقل نکرده بودند، و او توضیح داده بوده است که اگر دستش آزاد بود به نفع پیشنهاد رأی می‌داد، و دلیل موضع او فقط دلیل تاکتیکی بوده است (*Kommunisticheskii Internatsional*, No. 9-10 (187-8), 1929, pp. 195-6);

اما در این هنگام ابرلاین سخت مایل بود این شهرت را که او تنها کسی بود که در ۱۹۱۹ با تشکیل کمینترن مخالفت کرد، از خود دور کند.

44. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 85.

در روز بعد، ۵ مارس، نخستین اشاره به کنگره در «پراودا» ظاهر شد؛ در هفتهٔ بعد «پراودا» گزارش‌های مفصلی از مذاکرات جلسات پیشین کنگره انتشار داد.

آن صورت گرفت بیشتر اهمیت داشت. در این کنگره «پلاتفورم»ی به تصویب رسید و بیانیه‌ای خطاب به «پرولتاریای سراسر جهان» صادر شد، که در آن طلوع و افول سرمایه‌داری و پدیدآمدن کمونیسم در ظرف هفتاد و دو سال (به‌طور دقیق‌تر هفتاد و یك سال) بعد از نشر «مانیفست کمونیستی» از طرف مارکس و انگلس بررسی شده بود. این بیانیه را بعدها زینوویف «مانیفست کمونیستی دوم» نامید.[۴۵] یك دسته احکام نیز از طرف لنین پیشنهاد شد و به تصویب رسید. این احکام دموکراسی بورژوایی و نظام پارلمانی را محکوم و از دیکتاتوری پرولتاریا مدافعه می‌کرد (این موضوع سخنرانی اصلی لنین در کنگره بود)؛ تلاش‌های کنفرانس برن را برای احیای بین‌الملل «زرد» دوم تحقیر می‌کرد و امپریالیسم دول متفق و وحشت «سفید» را مورد حمله قرار می‌داد؛ و سرانجام به «کارگران همهٔ کشورها» پیام می‌فرستاد. لحن عاجل و مضامین جاری این پیام آن را از سایر اسناد کنگره ممتاز می‌سازد. در آغاز پیام «سپاس و ستایش» کنگره نسبت به «پرولتاریای انقلابی روسیه و حزب هدایت‌کنندهٔ آن ــ حزب کمونیست بلشویك‌ها» بیان می‌شود، ولی گفته می‌شود که کار آزادسازی و اصلاحات حکومت شوروی براثر جنگ‌داخلی، که با کمك متفقین ادامه دارد و بدون کمك آن‌ها فوراً قطع می‌شود، به اشکال برخورده است. بنابرین وظیفهٔ «توده‌های کارگر همهٔ کشورها» این است که به هر وسیله‌ای («از جمله در صورت لزوم با وسائل انقلابی») به حکومت‌های خود فشار بیاورند و از آن‌ها بخواهند که مداخله را پایان دهند و ارتش‌های خود را از خاك روسیه بیرون ببرند، و رژیم شوروی را به رسمیت بشناسند، و با آن مناسبات سیاسی و بازرگانی برقرار کنند، و «صدها بلکه هزارها» مهندس و معلم و کارگر ماهر برای کمك به بازسازی و تجدید سازمان حمل و نقل به روسیه بفرستند.[۴۶] کنگره یك «کمیتهٔ اجرایی بین‌الملل کمونیست» نیز برگزید، که در آن نمایندگان احزاب کمونیست روسیه، آلمان، اتریش، مجارستان، فدراسیون بالکان،

---

45. *Vos'moi S"ezd RKP(B)* (1933), p. 138;

این بیانیه را تروتسکی نوشت و در مجموعهٔ آثار او آمده است
Trotsky, *Sochineniya*, xiii, 38-49.

۴۶. قطعنامه‌های اصلی کنگره در این مأخذ آمده است:
Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh (1933), pp. 53-88.

اسکاندیناوی، و سویس شرکت داشتند. این کمیته می‌بایست مانند کمیتهٔ مرکزی حزب در فاصلهٔ میان کنگره‌ها به نام نهاد بین‌الملل عمل کند. به سایر احزابی که پیش از کنگرهٔ بعدی به کمینترن می‌پیوستند کرسی‌هایی در کمیتهٔ اجرایی داده می‌شد.۴۷ زینوویف به ریاست کمیتهٔ اجرائی و رادك به سمت دبیر آن برگزیده شدند. رادك در برلن زندانی بود و معلوم نبود کی آزاد می‌شود؛ انتصاب او نوعی تعرض توخالی به جهان سرمایه‌داری بود. به محض متفرق شدن کنگره، آنجلیکا بارابانوف وظایف دبیری کمیتهٔ اجرائی را برعهده گرفت، اما بیش از چند هفته در این مقام باقی نماند.۴۸ در آن ایام قابل تصور نبود که کمیتهٔ اجرائی بتواند مقری غیر از مسکو داشته باشد. اما زینوویف توضیح داد که این قرار موقت است و «ما خوشوقت خواهیم بود که بتوانیم مقر بین‌الملل سوم و کمیتهٔ اجرائی آن را هرچه زودتر به‌پایتخت‌دیگری، مثلا پاریس، انتقال‌دهیم».۴۹

پیام «به کارگران همهٔ کشورها» و فراخواندن آن‌ها به پشتیبانی از رژیم شوروی در روسیه، از برخی جهات مهم‌ترین سند نخستین کنگرهٔ بین‌الملل کمونیستی بود. شکی‌نیست‌که این‌سازمان‌جدید را بنیادگذارانش به کامل‌ترین معنی بین‌المللی تصور می‌کردنـد ـ یعنی جانشین سازمان

---

47. *Der I. Kongress der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 200-1.

قطعنامه مقرر می‌داشت که تا ورود سایر اعضا به مسکو، هیأت نمایندگی روسیه وظایف کمیتهٔ اجرائی کمینترن را برعهده بگیرد.

48. Angelica Balabanov, *Erinnerungen und Erlebnisse* (1927), pp. 228-9, 239-41.

۴۹. این اطمینان خاطر در سوابق کنگره منعکس نشد، ولی چند روز بعد زینوویف آن‌را به‌هشتمین کنگرهٔ‌حزب گزارش‌داد(Vos'moi s"ezd RKP (b), 1933, p. 139) این عقیده میان همهٔ رهبران بلشویك مشترك بود. تروتسکی در «ایزوستیا»ی ۱ مهٔ ۱۹۱۹ می‌نویسد «اگر امروز مسکو مرکز بین‌الملل سوم است، ما اعتقاد عمیق داریم که فردا این مرکز به غرب منتقل خواهـد شد: به برلن، پـاریس، لندن. پرولتاریای روسیه هرقدر با خوشوقتی از نمایندگان طبقهٔ کارگر جهان در میان دیوارهای کرملین استقبال کرده است، با خوشوقتی بیشتری نمایندگان خود را به دومین کنگرهٔ بین‌المللی کمونیستی در یکی از مراکز اروپای غربـی خواهد فرستاد. زیرا کـه کنگرهٔ بین‌المللی کمونیستی در برلـن یا پاریس بـه معنای پیروزی کامـل انقلاب پرولتاریایـی در اروپـا است، و شایـد در سراسر جهان (Trotsky, sochineniya, xiii, 28).

مضمحل و بی‌اعتبارشدهٔ «بین‌الملل دوم». لنین در لحظهٔ تأسیس بین‌الملل سوم، با به‌کار بردن استعارهٔ لفظی ــ که در آثار او به‌ندرت دیده می‌شود ــ آن را «پیشتاز جمهوری بین‌الملل شوراها» نامید.[۵۰] اما اوضاع و احوال تولد این بین‌الملل برای آن سرنوشت دیگری مقدر ساخت. عامل دوگانگی هدف، که در جهان‌بینی لنین ثابت و برطرف‌نشدنی است ــ یعنی مدافعه از حکومت شوروی در روسیه و از پیش بردن انقلاب جهانی ــ به این ابزار تازه نیز در نظر او رنگ خاصی می‌داد؛ و اوضاع کمابیش پیش‌بینی‌نشده‌ای که اختیار واقعی آن را در دست روس‌ها گذاشت رابطهٔ اندامی (اورگانیک)[*] کمینترن را با رژیم شوروی کامل ساخت. آنچه در مارس ۱۹۱۹ در مسکو روی داد در واقع آمیزش چند حزب کمونیست ملی با نیروهای کمابیش برابر و تشکیل یك سازمان بین‌المللی نبود، بلکه عبارت بود از مهار شدن چندین گروه ضعیف، و در پاره‌ای موارد شکل نگرفته و جنینی، در سازمانی که تکیه‌گاه عمده و نیروی محرکش به‌طور ضروری و ناگزیر از قدرت دولت شوروی تأمین می‌شد. دولت شوروی بود که کمینترن را به وجود آورد و نفوذ و حیثیت آن را فراهم کرد؛ در عوض، طبیعتاً باید انتظار می‌رفت که در لحظه‌ای که آن دولت در معرض تهدید نیروهای ارتجاعی سرمایه‌داری جهان قرار دارد، تبلیغات و عمل کمونیستی نیز متوجه مدافعه از آن دولت باشد. در این لحظهٔ حساس جنگ داخلی طبعاً در ذهن لنین بالاترین وظیفه به‌صورت «تلاش کشور پرولتاریایی در میان کشورهای سرمایه‌داری» جلوه‌گر می‌شد.[۵۱] هدف‌های ملی و بین‌المللی، امنیت رژیم شوروی و منافع انقلاب پرولتاریایی یك بار دیگر به طرز جدایی‌ناپذیری با هم درآمیخته بودند. در مقاله‌ای که لنین برای نخستین شمارهٔ نشریهٔ «کامونیستیچسکیی اینترناتسیونال»، نشریهٔ بین‌الملل کمونیستی، نوشت این حقیقت ساده با عبارات مؤکد بیان شده است:

> «اتحادیهٔ بین‌المللی کارگران»[۵۲] جدید تا اندازه‌ای **هم‌اکنون با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تقارن یافته است.**[۵۳]

---

50. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 26.

51. ibid., xxiv, 56.

۵۲. این عنوان رسمی بین‌الملل اول بود که در ۱۸۴۸ در لندن تشکیل شد.

53. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 247.

نبرد به‌طور همزمان در دو تراز آغاز شد ــ در تراز انقلابی و در اقدامات دولتی ــ بدون آن که هیچ نوع ناسازگاری میان آن‌ها احساس شود.

بنابریـن اشتباه خواهد بـود اگر بگوییم کـه تأسیس بین‌الملل کمونیستی به معنای آغازگاه تازه‌ای در سیاست خارجی شوروی بود، تا در مسیر آن تأثیر فوری داشت. همین کـه جنگ داخلی آغـاز شد، آن سیاست ضرورتاً متوجه فراهم‌آوردن اسباب تجزیهٔ قدرت دشمن از راه تبلیغات انقلابی شد ــ چه در داخله و چه در میدان جنگ. در لحظه‌ای که کمینترن به وجود آمد، آن تبلیغاتی که در نابود کـردن ارتش فرسودهٔ آلمان مؤثر افتاده بود برای نیروهای پیروز ولی به همان اندازه فرسودهٔ متفقین نیز همان خطر را داشت. در ژانویهٔ ۱۹۱۹ که دولتمردان‌کشورهای متفق برای اجلاس کنفرانس صلح در پاریس گرد آمدند و دربارهٔ اشغال روسیه از طرف نیروهای متفقین مذاکره کردند، نخست‌وزیر انگلستان صراحتاً به همکارانش اطمینان داد که «اگر او امروز بخواهد هزار سرباز انگلیسی برای این منظور به روسیه بفرستد، ارتش شورش خواهد کرد»، و «اگر عملیات نظامی برضد بلشویک‌ها آغاز شود، انگلستان هم بلشویکی می‌شود و یك شورا هم در لندن برپا می‌کنند».[۵۴] لویدجورج بـه شیوهٔ همیشگی‌اش با گزافه سخن می‌گفت. اما ذهن تیز او آثار ناراحتی را درست تشخیص داده بود. در نخستین ماه‌های ۱۹۱۹ در نیروی دریایی و واحدهای نظامی فرانسه که در اودسا و سایر بندرهای دریـای سیاه پیاده شده بودند شورش‌های نظامی رخ داد، چنان که در آغـاز آوریل فرانسویان ناچار به تخلیهٔ شهر شدند. دربارهٔ سربازان چندین ملیت که زیر فرمان انگلیس در جبههٔ آرخانگل می‌جنگیدند، مدیر عملیات نظامی در وزارت جنگ در مارس ۱۹۱۹ گزارش می‌دهد که روحیه «به‌قدری بد است که آن‌ها را در معرض تبلیغات بسیار فعالانه و موذیانهٔ بلشویک‌ها قرار داده است، که دشمن با حرارت و مهارت روزافزونی اجرا می‌کند».[۵۵] جزئیات قضیه مدت‌ها بعد به‌واسطهٔ گزارش‌های رسمی امریکاییان فاش شد. روز ۱ مارس ۱۹۱۹، در میان سربازان فرانسوی که دستور داشتند به خط جبهه بروند شورش روی می‌دهد؛ چندین روز پیش‌تر، یك گروهان

54. *Foreign Relations of the United States: The Paris Peace Conference, 1919*, iii (1943), 590-1.

55. *The Evacuation of North Russia, 1919*, Cmd 818 (1920), p. 25.

پیادهٔ انگلیسی «از رفتن به جبهه سرپیچی کرده» بود، و کمی بعد یك گروهان امریکایی نیز «تا مدتی از بازگشت به محل وظیفهٔ خود در جبهه سرپیچی‌کرده» بود.[۵۶] در پرتو چنین تجاربی بود که دولت انگلستان در مارس ۱۹۱۹ تصمیم گرفت شمال روسیه را تخلیه کند؛ گرچه عمل تخلیه شش ماه بعد انجام گرفت.

شورش در میان سربازان با ناخشنودی وسیع در مراکز صنایع بریتانیای کبیر همراه بود. در زمان آتش‌بس گزارشی که از طرف وزارت خارجهٔ انگلیس در اختیار سفارت امریکا در لندن قرار گرفته بود حاکی از این نظر بود که «گذشته از برخی مراکز، به ویژه کلاید و ویلنه جنوبی، [در جاهای دیگر] بلشویسم در حال حاضر خطری ندارد». با این حال دولت انگلستان احتیاط را از دست نمی‌نهاد:

> مراقبت کامل به عمل می‌آید که هرقدر [اوراق] تبلیغات از خارج وارد می‌شود توقیف و معدوم گردد، و هرجا ممکن باشد در مورد نوشته‌های آتش‌افروزانه‌ای که در داخل کشور به‌طور مخفیانه به چاپ می‌رسند نیز اقدامات مشابه معمول می‌شود. ضد تبلیغات نیز از طریق توزیع بی سروصدای جزوه‌هایی که برای تعلیم دادن مردم در خصوص معنای‌واقعی بلشویسم تنظیم شده است جریان دارد و مقالات مناسب در روزنامه‌های یکشنبه که معمولا کارگران می‌خوانند به‌چاپ می‌رسد.[۵۷]

نخستین اقدام جدی برای برهم‌زدن نظم جامعه از طریق دعوت به اعتصاب عمومی در پایان ژانویهٔ ۱۹۱۹ در گلاسگو صورت گرفت؛ و نام «جمعهٔ سرخ» تا مدت‌ها به عنوان اوج جنبش انقلابی در رودخانهٔ‌کلاید در خاطرها

---

56. *Papers Relating to the Foreign Relations of the United States, 1919: Russia* (Washington, 1937), pp. 620-3; [J. Cudahy], *Archangel, the American War with Russia* (1924), pp. 99, 126-7, and C. Maynard, *The Murmansk Venture* (n.d. [1928]), p. 190;

در سند آخر موارد متعددی از نافرمانی و شورش‌های جزئی در نیروهای متفقین در شمال روسیه براثر تبلیغات شوروی نقل شده است.

57. *Foreign Relations of the United States, 1918: Russia*, i (1931), pp. 727-8.

باقی بود. کانون نارضایی از سیاست دولت در قبال روسیه دیداری بود که روز ۹ فوریهٔ ۱۹۱۹ در تالار آلبرت لندن تشکیل شد و نبرد «دست‌ها از روسیه کوتاه» را آغاز کرد. یك ماه بعد، فاینبرگ، نمایندهٔ انگلیس در کنگرهٔ تأسیس کمینترن، به زبانی سخن گفت که بـه نظر می‌رسید از واقعیات مایه می‌گیرد:

> جنبش اعتصابی در سراسر انگلستان گسترش می‌یابد و به همهٔ شاخه‌های صنایع سرایت می‌کنـد. در ارتش انضباط بسیار سست شده است، و این در سایرکشورها نخستین‌نشانهٔ انقلاب بوده است.۵۸

در همین ایام لنین به یك خبرنگار انگلیسی می‌گوید: «ممکن است انگلستان به نظر شما مصون جلوه کند، ولی میکروب وارد شده است.»۵۹

در این زمان گرسنگی در اروپای مرکزی بیداد می‌کرد، و بی سر و سامانی همه‌جا را گرفته بـود؛ اعتصاب و اغتشاش حتی در کشورهـای بی‌طرف و آرامی مانند هلند و سویس نیز پیش می‌آید. در ۲۱ مارس ۱۹۱۹، درست دو هفته بعد از پایان کنگرهٔ تأسیس کمینترن، در بوداپست جمهوری شوروی اعلام شد. روز بعد، هاوس در پاریس نگرانی خود را در دفتر خاطراتش چنین ثبت کرد:

---

58. *Der I. Kongress der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 70.

بنابر یك گزارش اطلاعاتی بسیار یك‌طرفه، مورخ ژوئن ۱۹۱۹، در ایالات متحده دفتر مارتنس، نمایندهٔ به‌رسمیت شناخته‌نشدهٔ شوروی در نیویورك، «بزرگ‌ترین و خطرناك‌ترین طرح تبلیغاتی حزب لنین است که در کشوری غیر از روسیه اجرا شـده است»

(Foreign Relations of the United States, 1919: Russia (1937), p. 147).

خواست‌های کمیتهٔ «دست‌ها از روسیه کوتاه» تخلیهٔ نیروهای بریتانیا و پایان‌دادن به پشتیبانی از «سفیدها» و محاصرهٔ اقتصادی و استقرار مناسبات دیپلماتیك با دولت شوروی را هم دربر داشت

(W. P. and Z. K. Coates, *A History of Anglo-Soviet Relations* (1943), p. 141).

59. A. Ransome, *Six Weeks in Russia in 1919* (1919), p. 149.

بلشویسم دارد همه‌جا پیش می‌رود. مجارستان تازه تسلیم [بلشویسم] شده است. ما روی یك مخزن باز باروت نشسته‌ایم که یك روز جرقه‌ای ممکن است آن را منفجرکند.[۶۰]

تقریباً در همان لحظه لویدجورج در یك یادداشت محرمانه، که برای چیره‌شدن بر سرسختی کلمانسو در کنفرانس صلح نوشته شده بود وضع را با گزافه‌گویی توصیف می‌کند:

روحیهٔ انقلاب سراسر اروپا را فرا گرفته است. نه‌تنها نارضایی، بلکه احساس عمیق خشم و طغیان برضد اوضاع فرارسیدن جنگ در میان کارگران وجود دارد. تمام نظام موجود از حیث‌جنبه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی‌اش از این سر تا آن سر اروپا از طرف توده‌های جمعیت مورد تردید قرار گرفته است.[۶۱]

در اوایل ماه آوریل یك جمهوری شوروی دیگر در مونیخ اعلام شد. انقلاب جهانی در جریان بود. لنین در همان ماه از شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری تقاضا کرد که پشتیبانی کامل خود را از بسیج برضد کولچاك اعلام کنند، و در عین حال به شورش‌های فرانسویان در اودسا و تشکیل جمهوری‌های شوروی در اروپای مرکزی اشاره کرد و آن‌ها را دلیل بر این گرفت که «پیروزی ما در مقیاس جهانی کاملا مسلم است»، و در پایان سخنرانی‌اش به مناسبت اول ماه مه در میدان سرخ چنین شعار داد: «زنده‌باد جمهوری بین‌المللی شوراها! زنده‌باد کمونیسم!»[۶۲] نه‌تنها زینوویف در نخستین شمارهٔ نشریهٔ کمینترن آن پیش‌بینی معروف را مطرح کرد که تا یك سال دیگر مردم رفته‌رفته فراموش می‌کنند که از اروپا چه نبردی برای خاطر کمونیسم درگرفته است[۶۳]، بلکه لنین نیز که بسیار

60. *The Intimate Papers of Colonel House*, ed. C. Ceymour, iv (1928), 405.

61. *Papers Respecting Negotiations for an Anglo-French Pact*, Cmd 2169 (1924), p. 78.

62. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 230, 269.

63. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 1 (May 1919), col. 25

هشیارتر از او بود با الهام‌گرفتن از پیمان ورسای به این نتیجه رسید که «جنبش انقلابی عظیمی» در آلمان وجود دارد، و چنین پیش‌بینی کرد که «این ژوئیه آخرین ژوئیهٔ دشوار ما خواهد بود، و در ژوئیهٔ آینده ما پیروزی جمهوری شوروی بین‌المللی را تبریك خواهیم گفت».[۶۴] در این ضمن، مکیدن شیرهٔ جبههٔ دشمن با عمل انقلابی به هر وسیله‌ای که مقدور بود ــ و کمینترن جدیدترین ودوررس‌ترین آن‌ها به‌شمار می‌رفت ــ تنها سیاست خارجی مؤثری بود که دولت شوروی در اختیار داشت؛ و در تابستان ۱۹۱۹ به نظر می‌رسید که از این سیاست نتایج عالی به دست می‌آید.

بنابرین به هیچ روی غریب و ناهنجار نمی‌نمود که چیچرین، در مقام مسؤول نارکومیندل، در این زمان با زینوویف، که در رأس کمینترن قرار داشت، همدست باشد، و زبان این دو ارگان را نتوان از یکدیگر تمیز داد. هنگامی که در آوریل ۱۹۱۹ در مونیخ حکومت شوروی تشکیل شد، چیچرین در پیامی که در «ایزوستیا» انتشار یافت به آن حکومت چنین تبریك گفت:

> ما می‌توانیم مطمئن باشیم که دور نیست آن روزی که متفقین سوسیالیست انقلابی با ما متحد شوند و از جمهوری باواریا در مقابل هر حمله‌ای پشتیبانی کنند. هر ضربه‌ای که به شما حواله شود، به ما حواله شده است. ما با اتحاد مطلق نبرد انقلابی خود را در راه رفاه همهٔ کارگران و خلق‌های استثمارشده ادامه می‌دهیم.[۶۵]

کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری نیز با فرستادن تبریکات خود به جمهوری‌های‌شوروی مجارستان و باواریا اظهار یقین کرد که «پرولتاریای تمام جهان، که نمونه‌های نمایان رستاخیز پیروزمندانهٔ کارگران را در سه کشور اروپایی در پیش چشم دارد، با ایمان کامل به پیروزی از آن‌ها

---

64. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 381.

65. *Izvestiya*, 9, 10 April 1919, quoted in A. L. P. Dennis, *The Foreign Policies of Soviet Russia* (1924), p. 352.

پیروی خواهد کرد».[۶۶] ده روز بعد چیچرین پیامی خطاب بـه کارگران کشورهای متفق امضا کرد و کمك متفقین را به نیروهـای «سفید» در جنگ داخلی و محاصرهٔ اقتصادی روسیه را از طرف متفقین مورد اعتراض قرار داد.[۶۷]

هنگامی که شرایط صلح متفقین برای نخستین‌بار در ورسای به آلمانی‌ها ابلاغ شد، فرصت تازه‌ای به دست آمد. زینوویف از طرف کمیتهٔ اجرائی کمینترن اعلامیه‌ای صادر کرد که می‌گفت «انقلاب پرولتاریایی تنها راه رستگاری طبقات محروم در سراسر جهان است»، و با این کلمات به پایان می‌رسید:

> مرگ بر صلح ورسای، مرگ بر برست جدید!
> مرگ بر حکومت سوسیال خائنین!
> زنده‌باد قدرت شوراها در سراسر جهان![۶۸]

در همان لحظه چیچرین جزوه‌ای منتشر کرد که کمیتهٔ اجرائـی کمینترن ترجمهٔ آلمانی و فرانسوی آن را درآورد. عنوان این جزوه «به کارگر آلمانی» بود و با همان پیام انقلابی به‌پایان می‌رسید:

> جای شما در صفوف رزمندگان کمونیست انقلابی است؛ آن‌جا است که از مصیبت کنونی خود رستگار می‌شوید.[۶۹]

در آن روزها در آلمان نیز، مانند روسیه، فقط اقدام انقلابی با وضع موجود متناسب می‌نمود. چیچرین «سیاست خارجی دو بین‌الملل» را در مقاله‌ای در شمارهٔ اکتبر نشریهٔ کمینترن تشریح کرد، و گفت کـه تمام فعالیت کمینترن عبارت‌است از یك «سیاست‌خارجی‌پرولتاریایی ــ [یعنی] تماس میان سازمان‌های کارگران و کمك متقابل در همهٔ موارد ممکن». در

---

66. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 237-8.

67. ibid., 238-42.

68. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 2 (June 1919), cols. 149-50: it was published in German in *Die Internationale*, *i*, No. 11-12 (18 August 1919), pp. 244-8.

69. G. Chicherin, *An den Deutschen Arbeiter* (Moscow, 1919)

فضای خوش‌بینانهٔ تابستان ۱۹۱۹، چیچرین در سراسر مقالهٔ خود از «حکومت‌های شوروی» به صیغهٔ جمع سخن می‌گوید:

> وظیفهٔ مبارزه برای تضمین و تحکیم وضع بین‌المللی حکومت‌های انقلابی شوروی در برابر احزاب و گروه‌های انقلابی پرولتاریای همهٔ کشورها قرار دارد. برای آن احزاب و گروه‌هایی که در موضع انقلابی شوروی قرار دارند، برنامهٔ سیاست خارجی نوین فقط از این طریق میسر است.

چیچرین اذعان می‌کند که آن حکومت‌ها «به عنوان حکومت‌هایی که به‌طور «دوفاکتو» در میان حکومت‌های موجود وجود دارند، ناچارند که خود را در روابط خاصی با حکومت‌های موجود قرار دهند، و این روابط تعهداتی را بر آن‌ها تحمیل می‌کنند که باید به حساب بیایند». اما از طرف دیگر، حکومت‌های شوروی ــ که شاید این‌جا منظور چیچرین جامعهٔ ملل باشد ــ «از مشارکت در هرگونه دسته‌بندی حکومت‌های امپریالیست دوری می‌جویند».[۷۰] کمک متقابل میان کارگران و حکومت‌های کارگری در آن زمان ظاهراً تمام محتوای سیاست خارجی پرولتاریایی را تشکیل می‌داد. هیچ چیز دیگری نه لازم بود و نه عملی.

اما علائم و آثار به هیچ روی مساعد به نظر نمی‌رسید. در ۱ مه ۱۹۱۹ عمر بی حاصل جمهوری شوروی باواریا، که به حال خود گذاشته شده و از جانب پرولتاریای پروس هیچ پشتیبانی مؤثری دریافت نکرده بود، ناگزیر به‌پایان رسید. در اواسط ژوئن کمونیست‌ها در وین سر به شورش برداشتند اما با رسوایی شکست خوردند. در اوایل اوت ۱۹۱۹ رژیم شوروی مجارستان که اندکی جاندارتر بود در برابر مخالفت داخلی و مداخلهٔ ارتش رومانی، با پشتیبانی متفقین غربی، تاب نیاورد و برافتاد. این شکست‌ها، و به تعویق افتادن انقلاب جهانی، «ج ش ف س ر» را در جهان سرمایه‌داری دشمن از هر کمک خارجی محروم ساخت. در پاییز ۱۹۱۹ همهٔ نیروهای «سفید» نیز که در برابر حکومت شوروی صف بسته بودند به نوبت خود به اوج فعالیت و توفیق رسیدند ــ کولچاک در سرحد سیبریه، یودنیچ در جلو پطروگراد، و دنیکن در اوکراین و روسیهٔ مرکزی.

---

70. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 6 (October 1919), cols. 817-28.

در ماه‌های اکتبر و نوامبر کار به جای باریك رسید و ادامهٔ حیات رژیم به مویی بسته بود.

بین‌الملل نوبنیاد کمونیستی نخستین گام‌هایش را در این جهان تار و دشمن‌خیز برداشت. لشکریان روس «سفید»، که متفقین فعالانه از آن‌ها حمایت می‌کردند، تا قلب خاك شوروی پیش رفته بودند؛ در همهٔ نقاط مهم مرزهای کشور نیروهای دشمن اردو زده بودند. همه‌جا مرزها بسته بود. حکومت شوروی را در قرنطینه گذاشته بودند. حتی روزنامه‌های خارجی به‌طور نامرتب به مسکو می‌رسید، یا اصلا نمی‌رسید؛ نوشته‌های لنین در این سال پر از شکایت از دشواری به دست‌آوردن اخبار تازه و دقیق از رویدادهای خارجی است.۷۱ نشریهٔ کمینترن، «کامونیتیچسکی اینترنانسیونال»، در سراسر سال به سردبیری زینوویف مرتباً منتشر می‌شد. اما فقط هسته‌ای از سازمان بین‌الملل به وجود آمده بود؛ و در استیصال تابستان ۱۹۱۹ برداشتن هیچ گامی در راه مؤثر ساختن این سازمان مقدور نشد.۷۲ هنگامی که روتگرز، نمایندهٔ هلند در کنگرهٔ تأسیس کمینترن، در روابط اکتبر ۱۹۱۹ از مسکو روانهٔ هلند شد حکمی از طرف لنین با خود برد که دفتر کمینترن را برای اروپای غربی در هلند باز کند و در آن‌جا یك کنفرانس بین‌المللی تشکیل دهد ــ که تلاش تصادفی و زمینه‌ای بود برای بیرون آوردن مسکو از حالت انزوا.۷۳ به‌رغم خوش‌بینانه‌ترین برآوردها از چشم‌انداز انقلاب جهانی، شاید دست رهبران شوروی از لحاظ امکان مادی برانگیختن این انقلاب هرگز به اندازهٔ شش ماه پس از تأسیس کمینترن تنگ نبود؛ مسلماً پس از ۱۹۱۷ هیچ زمانی نبود که احزاب انتهای چپ در برخورد با مسائل خود کمتر

---

71. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 27-9, 35, 317, 475.

۷۲. در شرح انجلیکا بالابانوف از نخستین ماه‌های حیات کمینترن رنگ دشمنی شدیدی با زینوویف به‌چشم می‌خورد، اما تصویر کلی او از فضای آشفتگی و دسیسه پذیرفتنی است. بالابانوف اصرار دارد که تسلط روس‌ها را بر کمیتهٔ اجرائی کمینترن نشان دهد؛ این کار مشکل می‌توانست اجتناب‌پذیر باشد، زیرا که اعضای این کمیته از یك طرف «آزموده‌ترین افراد حزب کمونیست روسیه» بودند، و از طرف دیگر «عناصر به‌کلی ناشناس و بی‌ارزش.... که پیش از آن هرگز با بین‌الملل و حتی با خود جنبش سروکار نداشتند ــ مردم بی نام و نشانی که در مقابل اقتدار به‌خود می‌لرزیدند»

Balabanov, *Erinnerungen und Erlebnisse* (1927), pp. 239-40).

73. *Istorik Marksist*, No. 2-3, 1935, pp. 90-1.

از آن ایام از مسکو کمك دریافت کنند یا از طرف مسکو در کار آن‌ها کمتر مداخله بشود.

پس از تأسیس کمینترن به نظر می‌رسد که هرگونه تماس با حزب کمونیست آلمان قطع شده و تا مدت درازی در مسکو هیچ خبری از آن حزب در دست نبوده است، جز این که نشریهٔ «روته فانه» («پرچم سرخ») به طور غیرقانونی ولی مرتب در برلن منتشر می‌شد، و در سایر شهرهای آلمان نیز نشریه‌ای کمونیستی نظیر آن در می‌آید.۷۴ پس از فاجعهٔ ژانویهٔ ۱۹۱۹ وضع حزب تعریفی نداشت. یوگیشس، کـه پس از مرگ روزا لوکزامبورگ رهبر سازمان باقی‌ماندهٔ حزب شناخته می‌شد، در ۱۰ مارس ۱۹۱۹ دقیقاً به همان ترتیب کشته شد. پس از او رهبری برعهدهٔ پل‌لوی افتاد، که در ۱۹۱۵ در کنفرانس سیمروالد شرکت کرده بود و پس از لوکزامبورگ برجسته‌ترین روشنفکر اسپارتاکوس‌بوند به شمار می‌رفت، منتها به مزاج رهبری داشت و نه اهل عمل بود. در دومین و آخرین کنگرهٔ کارگران و سربازان سراسر آلمان، که در آوریل ۱۹۱۹ در برلن تشکیل شد، فقط یك نمایندهٔ کمونیست حضور داشت. مذاکـرات کنگره بـه کش‌مکش میان اکثریت حزب سوسیال‌دموکـرات آلمان و اقلیت حـزب سوسیال‌دموکرات‌مستقل‌آلمان مبدل‌شد. اما این‌کش‌مکش به‌کلی غیرواقعی بود، زیرا که هر دو طرف اقتدار مجلس ملـی را که بـا آرای عمومی برگزیده شده بود می‌پذیرفتند، و ایـن مجلس از ماه فوریه بـه بعد در وایمار تشکیل شده بود. لنین به رهبران حزب سوسیال دموکرات مستقل که گمان می‌کردند دموکراسی پارلمانی با رژیم شوراها سازگار است از راه دور ریشخند می‌زد.۷۵ معایب ایدئولوژیك و سازمانی جمهوری‌شوروی باواریا هرچه بود، سقوط سریع آن ضربهٔ دیگری به امر انقلاب آلمان وارد کرد و طرفـداران آن در تـابستان ۱۹۱۹ عموماً دلسرد شدنـد و عقب‌نشینی کردند.۷۶ در «حالت محاصره»ای که در ژانویهٔ ۱۹۱۹ اعلام شد، حزب کمونیست آلمان به صورت یك سازمان غیرقانونی درآمد، که

---

74. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 476.

75. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 317-19.

۷۶. دو سال بعد توماس، کمونیست باواریایی، در یك کنگرهٔ حزبی اعلام کرد که «برافتادن جمهوری نارس باواریای شوروی به معنای سقوط انقلاب آلمان نیز بود» *(Bericht über den 5. Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund)* (1921), p. 77).

فقط به‌طور مخفی می‌توانست فعالیت کند. حتی پیمان ورسای هم نتوانست حالت بی‌اعتنایی عمومی را از میان ببرد. محکومیت آتشین این پیمان از طرف کمیتهٔ اجرائی کمینترن فقط پژواك ضعیفی در اظهارات حزب کمونیست آلمان داشت. «احکام صلح» این حزب، که آثار قلم تحلیلی و شکاك پل‌لوی در آن مشهود بود، می‌گفت که شکل نظامی حکومت، که پیش از جنگ بر آلمان فرمان می‌راند، اکنون دوباره برقرار شده است و «در حکومت یك امپریالیسم ورشکسته» قبول یا رد شرایط صلح به یك اندازه مصیبت‌بار خواهد بود.۷۷ در اعلامیه‌ای‌که برای‌توزیع‌عمومی تهیه شده بود رد پیمان را مرجح دانسته بودند، به این دلیل که، اگرچه نتایج رد یا قبول برای پرولتاریا فرقی نمی‌کند، قبول پیمان «مهلت نفس‌تازه‌کردن به ضد انقلاب می‌دهد»، و حال آن که رد آن بورژوازی آلمان را به «آخرین بحران، که از آن جان به در نخواهد برد» وارد می‌کند.۷۸

اما در اواخر تابستان ۱۹۱۹ حزب کمونیست آلمان وسیلهٔ ارتباط مهمی با روسیه پیدا کرد. رادك پس از بازداشت در فوریهٔ ۱۹۱۹ تحت بازجویی طولانی قرار گرفت و به مدت شش ماه در زندان انفرادی بود. سپس گویا با تصمیم وزارت جنگ آلمان به بند بهتری در زندان منتقل شد و در آن‌جا به گفتهٔ خود او نوعی «محفل سیاسی» دائر کرد. در دسامبر ۱۹۱۹ از زندان آزاد شد و آخرین هفته‌های اقامت در برلن را کمابیش تحت نظر پلیس به‌سر برد ــ نخست در آپارتمان یك ژنرال بازنشستهٔ خوش‌مشرب و سپس نزد یك افسر پلیس، تا روزی که مقدمات بازگشتش به مسکو فراهم شد، و در ژانویهٔ ۱۹۲۰ به‌راه افتاد.۷۹ بدین ترتیب از

---

77. *Die Internationale, i, No.* 2-3 (30 May 1919), pp. 28-32.

78. Quoted in O. K. Flechtheim, *Die KPD in der Weimarer Republik* (Offenbach, 1948), p. 56.

۷۹. خاطرات رادك از این ماجرا، که با نوعی سبکروحی نوشته شده است، هفت سال‌بعد *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, pp. 163-72 منتشر شد. نخستین کسی از دنیای خارج که رادك با او تماس گرفت یك نفر سوسیال‌دموکرات سویسی و دارای اصلی اتریشی بود که با نام مستعار کارل مور فعالیت می‌کرد و «ترتیب گفتگوی مرا با کسانی داد که بدون همکاری او دستشان به من نمی‌رسید»؛ تنها برگهٔ تاریخ دقیق انتقال رادك از زندان به سلول ممتاز این است که انتقال هنگامی روی داد که «انقلاب قهرمانی مجارستان را درهم شکسته بودند»، یعنی پس از ←

اوت ۱۹۱۹ تا پایان سال رادك توانست با جهان خارج ارتباط کـافی داشته باشد، و به زودی در حزب کمونیست آلمان اعتبار و نفوذ خاصی به دست آورد. بنابه گفتهٔ خود او، رادك حاضر نشد که در زندان با رهبران این حزب ملاقات کند، مبادا برای آن‌ها اشکالی پیش بیاید، اگرچه با آن‌ها مرتباً مکاتبه داشت و توانایی آن‌ها را در رهبری شاهد بود. در این زمان بود که رادك تردیدهایی دربارهٔ آیندهٔ حزب کمونیست و انقلاب آلمان‌پیدا کرد، و این تردیدها در همهٔ اندیشه و کردار آیندهٔ خود او مؤثر افتاد. رادك پس از بیرون آمدن از زندان با پل‌لوی و کلارا زتکین و همهٔ رهبران اصلی حزب کمونیست دیدار کرد.۸۰ ولی دست‌کم تا نوامبر ۱۹۱۹، هنگامی که کاپ به عنوان نمایندهٔ نیمه‌رسمی دولت شوروی وارد برلن شد۸۱، ظاهراً نه رادك و نه هیچ کس دیگری در برلن ارتباط منظمی با مسکو نداشته است. هر کاری که او در برلن صورت داده با اختیار خود او بوده است.۸۲

در پاییز ۱۹۱۹، «دبیرخانهٔ اروپای غربی» کمینترن برای جبران این نارسایی‌های سازمانی در برلن برپا شد. اکنون دیگر نمی‌توان معلوم کرد که این گام به ابتکار چه کسی برداشته شده، و آیا برداشته شدن این

→

اوت ۱۹۱۹ (ibid., p. 168) . روت‌فیشر، که‌مرتباً به‌ملاقات رادك در زندان‌می‌رفت، می‌گوید که پروانهٔ لازم برای ملاقات را از وزارت جنگ گرفته بود (*Stalin and German Communism* (Harvard, 1948), pp. 206-7) ؛ دلایل مداخلهٔ وزارت جنگ به نفع رادك بعداً مطرح خواهد شد.

80. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, pp. 166-7, 171:

داوری رادك دربارهٔ رهبران حزب کمونیست آلمان ممکن است بازتاب شکست‌های بعدی آن‌ها باشد. بدبینی رادك نسبت به انقلاب در آلمان او را دربارهٔ بقای انقلاب در روسیه نیز بدبین ساخت، زیرا که آن دو انقلاب هنوز در اندیشهٔ بلشویك‌ها پیوند نزدیکی داشتند. روت‌فیشر می‌گوید که رادك در ایام تعرض یودنیچ در اتاق زندان قدم می‌زد و هر ساعت منتظر دریافت خبر مصیبت‌بار بود (Ruth Fischer *Stalin and German Communism* (Harvard, 1948), p. 93).

۸۱. برای اطلاع دربارهٔ کاپ نگاه کنید به ص ۳۸۵ زیر.

۸۲. رادك خبر انتصاب خود را به نمایندگی اوکراین در برلن در روزنامهٔ «تایمز» خـوانـد (*Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 162) و اسناد مربوط بـه هشتمین کنگرهٔ حزب را که در مارس ۱۹۱۹ در مسکو تشکیل شده بود فقط هنگامی به‌دست آورد که کاپ هشت ماه بعد آن اسناد را به برلن آورد (ibid. p. 169).

گام پیش از دادن حکم به روتگرز برای تأسیس «دفتر اروپای غربی» در هلند بوده است یا پس از آن، یا حتی با مرکز کمینترن در مسکو در این باره مشورت شده است یا نه؛ این که خطر تداخل وظایف دو سازمان یا بروز تعارض میان آن‌ها ظاهراً از خاطر کسی نگذشته، نشان می‌دهد که سازمان کمینترن در نخستین سال تأسیس آن آشفته و بی‌سامان بوده است. پاره‌ای قرائن حاکی از این است که رادك در این کار دخالت داشته است. سران دبیرخانه عبارت بودند از توماس، از کمونیست‌های باواریا، که توانسته بود یك چاپخانهٔ مخفی برای کمینترن در هامبورگ برپا کند، و برونسکی، کمونیستی که اصلا لهستانی بود و در ۱۹۱۸ زیر نظر یوفه در برلن نمایندگی بازرگانی شوروی را برعهده داشت؛ هر دو به ملاقات رادك در زندان رفته بودند.[۸۲] دبیرخانهٔ اروپای غربی ولادت خود را با صدور اعلامیه‌ای خطاب به کارگران جهان به مناسبت دومین سالگرد انقلاب اکتبر اعلام کرد و از کارگران خواست که با مداخله در خاك روسیه مقابله کنند. در این اعلامیه گفته شده بود که اگر کارگران اروپا به کمك انقلاب روسیه نشتابند، آن‌وقت کارگران روسیه حق خواهند داشت که بگویند: «ما برای رهایی پرولتاریا همه چیز را فدا کردیم، شما هیچ چیز را. ما آزاد می‌میریم، شما محکومید که در بردگی زندگی‌کنید.»[۸۳] کار عمدهٔ دبیرخانه عبارت بود از نشر اطلاعات دربارهٔ پیشرفت‌ها و دستاوردهای رژیم شوروی در روسیه. ولی به نظر می‌رسد که این‌دبیرخانه به‌جز دریافت اسناد رسمی کمینترن چندان ارتباطی با مسکو نداشته و از هیچ منزلت یا اهمیت سیاسی برخوردار نبوده است.[۸۵] در دومین کنگرهٔ

---

83. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, pp. 167-8;

برونسکی با رادك موافق بود که «نخستین موج انقلاب فرونشسته است و وظیفهٔ ما عبارت است از سازمان‌دادن توده‌ها برای موج بعدی» (ibid., p. 167)؛ وقتی که لوی و زتکین در نوامبر ۱۹۱۹ رادك را در آپارتمان او در برلن ملاقات کردند، رادك به آن‌ها کمك کرد که «احکام»ی برای دبیرخانهٔ اروپای غربی بنویسند (ibid., p. 171).

84. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 7-8 (November-December 1919), cols. 1099-102;

85. R. Fischer, *Stalin and German Communism* (Harvard, 1948), pp. 134-5; *Bericht über den 3. Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund)* (n.d.), p. 77.

کمینترن در ژوئیهٔ ۱۹۲۰ یکی از سخنگویان این دبیرخانه را «محدود و کوته‌بین و تا حدی ناسیونالیست و غیر بین‌المللی» نامید.۸۶

در این ضمن امور حزب کمونیست آلمان دچار بحران شد. نظر اکثریت نخستین کنگرهٔ حزب برضد مشارکت در انتخابات پارلمانی و اتحادیه‌های کارگری موجود در سوابق ثبت شده بود.۸۷ تصمیم اول در ژانویهٔ ۱۹۱۹ اجرا شد و حزب از شرکت در انتخابات مجلس مؤسسان خودداری کرد (اگرچه این خودداری دلایل خاصی هم داشت، زیرا مجلس مؤسسان رقیب شوراهای موجود نمایندگان کارگران و سربازان بود). اما برای بیرون‌آمدن از اتحادیه‌های کارگری هیچ اقدامی نشد؛ و با رهبری موجود حزب احتمال چنین اقدامی هم نمی‌رفت. ار کنفرانس حزبی اوت ۱۹۱۹ تمام این مساله از نو مطرح شد، و رهبران فشار آوردند که تصمیم ژانویه واگرد شود. از طرف دیگر جبههٔ مخالف مهمی به رهبری دو کمونیست هامبورگی، لائوفنبرگ و وولفهایم، مایل بود که همهٔ کمونیست‌ها را از اتحادیه‌های موجود بیرون بیاورد.۸۸ در دومین کنگرهٔ حزب، که به طور مخفی در اکتبر ۱۹۱۹ اجلاس کرد، این مساله به‌وضوح مهم‌ترین موضوع بحث بود.

در این مرحله رادك که اکنون در زندان دست و بالش بازتر شده بود در مساله دخالت کرد.۸۹ نظر بلشویك‌ها در تأیید شرکت در انتخابات پارلمانی و اتحادیه‌های کارگری روشن و صریح بود، و رادك پیامی در بیان این نظر نوشت که در کنگرهٔ هایدلبرگ خوانده شد، و سپس از طرف حزب کمونیست به صورت جزوهٔ جداگانه‌ای انتشار یافت.۹۰ اما اندکی

---

86. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg 1921), p. 590.

۸۷. نگاه کنید به ص ۱۳۷ بالا.

88. O. K. *Flechtheim, Die KPD in der Weimarer Republik* (Offenbach 1948), p. 59.

۸۹. بنا به گفتهٔ رادك هفت سال بعد، علت مداخلهٔ او نامه‌ای بود از لوی که نشان می‌داد او هم به موضع گروه هامبورگ پیوسته است (*Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, pp. 166-7) ولی به نظر نمی‌رسید که هیچ‌یك از اسناد آن دوره این نکته را تأیید کند.

90. K. Radek, *Zur Taktik des Kommunismus: Ein Schreiben an den* ←

پیش از افتتاح کنگره، روت فیشر با پیامی از طرف برونسکی به ملاقات رادك رفت. مضمون پیام این بود که پل‌لوی قصد دارد قطعنامه‌ای به کنگره پیشنهاد کند که نه‌تنها مشارکت‌در انتخابات و اتحادیه‌های‌کارگری را تأیید می‌کند، بلکه نتیجه‌اش این خواهد بود که هرکس به این قطعنامه رأی مخالف بدهد از حزب اخراج شود. این خبر رادك را، که از معدود بودن افراد و حالت انزوای حزب کمونیست آلمان در اندیشه بود، سخت نگران ساخت۹۱ و به مقابله با انشعاب واداشت، زیرا که به نظر او با این انشعاب حزب باز هم ضعیف‌تر می‌شد و بـه صورت یك فرقـهٔ سیاسی بی‌اهمیت درمی‌آمد. رادك با شتاب نامه‌ای به لوی نوشت و از او خواهش کرد که در این قضیه روش اقناع در پیش بگیرد نـه انضباط، و باعث انشعاب حزب نشود؛ این نامه را به دست روت فیشر داد که به هایدلبرگ

→

Oktober-Parteitag der KPD (Hamburg, 1919);

رادك عقیدهٔ گروه هامبورگ را با پرودونیسم و آنارشیسم و سندیکالیسم سازمان امریکایی «کارگران‌صنعتی جهان» مقایسه‌می‌کند و آن‌را «خط جدید هامبورگ‌ـ امریکا» می‌نامد (ibid., pp. 10-11).

۹۱. رادك، بنا بر گفتهٔ خودش، در این ایام نه‌تنها می‌خواست تماس با جناح چپ حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان را حفظ کند تا در آن حزب انشعاب به وجود آورد (که یك سال بعد در کنگرهٔ هاله به وجود آمد)، بلکه اشتامپفر، سردبیر نشریهٔ «فورورتس» («به پیش»)، یکی از افراد انگشت‌شماری که از حزب سوسیال دموکرات آلمان به ملاقات او رفتند، پیشنهاد کردند که نوعی «جبههٔ موفق» میان حزب کمونیست و حزب سوسیال‌دموکرات تشکیل شود تا در برابر «پوچ» احتمالی ضدانقلاب مقاومت کنند. شرط این اتحاد باقی‌ماندن شوراها بود، که اشتامپفر آن را رد کرد (*Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, pp. 167, 170). ظاهراً لائوفنبرگ و وولفهایم نیز به‌ملاقات‌رادك‌رفتند (R. Fischer, *Stalin and German Communism* (Harvard, 1948), p. 92)؛ هفت سال بعد، که مقررات درست‌کیشی سخت‌تر شده است، رادك از تماس خود با رهبران یك گروه یاغی سخنی نمی‌گوید. شرح رادك دربارهٔ نظریاتش در این ایام ممکن است تحت تأثیر گذشت زمان باشد. شاید او آن‌طور که بعدها وانمود می‌کند تاکتیك بعدی «جبههٔ متحد» را بـه آن وضوح پیش‌بینی نمی‌کرده است؛ اما آنچه می‌نویسد کمابیش با سایر شواهد قضیه مطابقت دارد.

ببرد.۹۲ این خواهش در آخرین لحظه۹۳ به دست لوی رسید، و لوی به آن اعتنایی نکرد، بلکه نظریات خود را به همان صورت اصلی بـه کنگره ارائه کرد ــ با قید این شرط نهایـی که کسانی که بـا مفاد قطعنامه مخالف‌اند از حزب اخراج می‌شوند.۹۴ پس از یك کش‌مکش تلخ و چند بار رأی‌گیری مخفی در مسائل خاص، کل قطعنامه با اکثریت سی و یك رأی در مقابل نوزده رأی به‌تصویب رسید و اقلیت از کنگره بیرون‌رفت.۹۵ خبر انشعاب ناگهان از طریق رادیوی دولتی آلمان به مسکو رسید. لنین البته دربارهٔ اقلیت هیچ چیزی نمی‌دانست، جز این که جبههٔ «چپ» است. به نظر او، که به‌طور جداگانه به همان نتیجهٔ رادك رسیده بود، امر بسیار مهم در آن لحظه این بود که نیروهای چپ وحدت خود را در بـرابـر «کائوتسکیست‌ها» حفظ کنند، و به همین دلیل نامه‌ای پر از نگرانی به کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست آلمان نوشت و پیشنهاد کرد که اگر «**بر سر مسألهٔ اساسی** توافق» وجود دارد (یعنی بر سر حکومت شوراها در مقابل حکومت پارلمانی بورژوایی)، به هر ترتیبی که مقدور باشد از بروز

---

92. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 168; R. Fischer, *Stalin and German Communism* (Harvard, 1948), p. 207.

اشارهٔ قبلی به این کنگره (ibid., pp. 118-19) گمراه‌کننده است: دلیل این که اجلاس کنگره به جبههٔ مخالف اطلاع داده نشد این است که این جبهه هنوز درواقع از حزب اخراج نشده بود.

۹۳. بنا بر گفتهٔ لوی، نامـهٔ رادك «نیم ساعت پیش از افتتاح کنگره» رسید (P. Levi, *Was ist das Verbrechen? Die März- Aktion oder die Kritik daran?* (1921), p. 29).

رادك این را انکار می‌کند (*Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 168)؛ **اما این** سخن او که نامه «در همان زمان» سخنرانی او در کنگره نوشته شده قانع‌کننده نیست.

94. *Bericht über den 2. Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakus bund)* (n.d. [? 1919]), pp. 4-6.

95. ibid., p. 42.

سوابق کنگره نشان می‌دهد که شخصی کـه نامش ذکر نشده است بـه عنوان «نمایندهٔ بین‌الملل سوم» در کنگره حضور داشته و برای رد استدلال وولفهایم، که می‌گفت ساختار فدرال حزب به دلیل سابقهٔ ج ش ف س ر موجه است، در بحث دخالت کـرده (ibid., p. 35)، ولی ظاهراً نقش دیگری در مذاکرات کنگره نداشته است. هویت او معلوم نیست، و به نظر می‌رسد که با مسکو هم در تماس نبوده است.

انشعاب جلوگیری کنند.[۹۶] اما دیگر کار از کار گذشته بود؛ زیرا که اقلیت اخراج شده دست‌اندرکار تأسیس حزب جداگانه‌ای بود به نام «حزب کارگران کمونیست آلمان»، کـه نیمی از ۵۰،۰۰۰ تن اعضای حـزب کمونیست آلمان و تقریباً تمام اعضای حزب در شمال آلمان و در خود برلن را با خود می‌برد. اما ذکر این نکته لازم است که پس از تأسیس کمینترن نخستین مورد اخراج اقلیت مخالف به موجب معتقدات حزبی از طـرف رهبران در حزب کمونیست آلمان پیش آمد، و به‌رغم نظر لنین و رادك.

انشعاب هایدلبرگ عارضهٔ ضعف اساسی حزب کمونیست آلمان بود، نه علت آن ضعف؛ و مسکو نیز هنوز به این ضعف پی نبرده بود. در تابستان و پاییز ۱۹۱۹ در سراسر اروپای مرکزی موج انقلاب به‌سرعت فرو می‌نشست. شکست‌های مونیخ و بوداپست ته‌مانـدهٔ ایمان انقلابی توده‌ها را خشکاند. معلوم شد که خواست‌هـای اصلی کسانی کـه در زمستان تاریك ۱۹ـ۱۹۱۸ حیات نظام موجود را تهدید می‌کردند صلح و نان بوده است، نه انقلاب اجتماعی یا سیاسی. در چنین اوضاعی برای حزب کمونیست آلمان آسان بود که برداشت خود را از حزب تغییر دهد، یعنی از راه حزب وسیع توده‌ای بازگردد و به راه تلاش گروهی از رهبران برای نفوذ در توده‌های فاقد بلوغ سیاسی و تعلیم‌دادن آن‌ها بیفتد. حزب کمونیست آلمان سنت و نام اسپارتاکوس‌بوند را، که بر این پایهٔ دوم بنا شده بود، به ارث برد. بدین ترتیب، با آن که رادك در برلن قیافهٔ سروش مسکو را به خود می‌گرفت که می‌کوشید حزب جوان آلمان را از روی حزب روسی طرح‌ریزی کند، و به همین عنوان هم پذیرفته می‌شد، تأثیری که در عمل به کار بسته می‌شد یك‌جانبه نبود و می‌توان گفت که رادك، آن مرد همه‌فن حریف، نیز به‌واسطهٔ آشنایی با اوضاع آلمان‌به‌طور نامحسوس و ناهشیار تحت تأثیر سنت حزم و احتیاط اسپارتاکوس‌بوند قرار گرفته بود. پیام او به کنگرهٔ هایدلبرگ به زبان شور و شوق انقلابی متداول نوشته شده است؛ اما از کلماتی که نویسندهٔ پیام برای تسلیت سقوط رژیم شوروی مجارستان به‌کار می‌برد طنین بدبینی ژرفی به‌گوش می‌رسد:

---

96. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 502-3;

لنین متوجه نبود که موضوع شوراهای آلمان، که در هفته‌های آغاز انقلاب اهمیت حیاتی داشت، دیگر منتفی شده است.

انقلاب جهانی روندی است بسیار طولانی، که در آن بـاید شکست‌های مکرر را انتظار داشت. من شکی ندارم که در هر کشوری پرولتاریا ناگزیر خواهد بود دیکتاتوری‌خود را بارها بنـا کند، و پیش از پیروزی نهایـی بارها سقوط ایـن دیکتاتوری را خواهد دید.۹۷

این روحیه الهام‌بخش «احکامی دربارهٔ اصول و تاکتیک کمونیستی» بود که به قلم پل‌لوی تهیه شد و به‌تصویب کنگره رسید:

انقلاب یك ضربهٔ‌واحد نیست، بلکه تلاش‌طولانی و سرسختانهٔ طبقه‌ای است که هزاران سال لگدمال شده است، و لذا طبعاً هنوز به وظیفه و نیروی خود آگاهی کامل ندارد، در معرض روند فراز و نشیب و جزر و مد قرار دارد.... این مفهوم که جنبش توده‌ای را می‌توان به اتکای شکل خاصی از سازمان پدید آورد و لذا انقلاب مسأله‌ای است که به شکل سازمانی بستگی دارد، به عنوان بازگشت به اوتوپیسم خرده‌بورژوایی طرد می‌شود.۹۸

سرانجام، وقتی که رادك در نوامبر ۱۹۱۹ در تهیهٔ این احکـام بـرای دبیرخانهٔ کمینترن در اروپای غربی با لوی و زتکین همکاری می‌کرد، نکتهٔ مهم در تنظیم رهنمودهای تاکتیکی این فرض بود که «انقلاب، حتی در مقیاس اروپایی، روندی طولانی» خواهد بود؛ و چنان که رادك بـه صراحت اذعان می‌کند، به دلیل این فرض بود که پس از بازگشت به مسکو مورد انتقاد بوخارین قرار گرفت.۹۹ در این ایام نخستین نشانه‌های اختلاف میان رهبران بلشویك پدیدار می‌شود ــ نه‌تنها بر سر تاکتیك کمونیست‌ها در اروپا، بلکه نیز بر سر اشتباه اساسی مسکو دربارهٔ دامنه و رشد جنبش انقلابی اروپا. رادك، که وضع آلمان را از نزدیك دیده

97. K. *Radek, Zur Taktik des Kommunismus: Ein Schreiben an den Oktober-Parteitag der KPD* (1919), p. 5.

98. *Bericht über den 2. Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund)* (n.d. [? 1919]), p. 61.

99. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, pp. 171-2.

بود، کمتر از سایر رهبران بلشویك دچار این اشتباه محاسبه بود.

در سایر کشورهای مهم تحولات کمتر از آلمان پیش‌رفته بود و امیدها هنوز به محك تجربه نخورده بود. در ایتالیا، در ابتدا واقعیت این بود که حزب بزرگ سوسیالیست همیشه بـا جنگ مخالفت کرده بـود. میهن‌پرستی و سوسیالیسم در دو اردوگاه مقابل هم بودند؛ و سوسیالیست‌هایی که، مانند موسولینی، به زیر پرچم ملی رفتند مرتد شناخته‌می‌شدند. حزب سوسیالیست ایتالیا با هواداری پرشوری از انقلاب بلشویکی استقبال کرد ــ هم به دلیل شمار صلح بلشویك‌ها و هم به دلیل برنامهٔ سوسیالیستی آن‌ها. لاتساری و بومباچی، دبیراول و دبیر دوم حزب، در اوایـل سال ۱۹۱۸ به سبب هواداری از انقلاب روسیه بازداشت و زندانی شدند. اگرچه در مارس ۱۹۱۹ هیچ نمایندهٔ ایتالیایـی نتوانست بـرای کنگرهٔ تأسیس کمینترن خود را به مسکو برساند، حزب سوسیالیست ایتالیا فوراً همبستگی خود را به بین‌الملل جدید اعلام کرد. این همبستگی در کنگرهٔ حزبی اکتبر ۱۹۱۹ تأیید شد. کنگره به رهبری و بـا الهام گرفتن از سراتی، سردبیر نشریهٔ حزبی «آوانتی» («به‌پیش»)، برنامه‌ای تصویب کرد که دست‌کم شباهت‌ظاهری‌فراوانی با برنامهٔ بلشویك‌ها داشت ــ یعنی تصرف قهری قدرت سیاسی به دست پرولتاریا ــ و کمینترن را «ارگان پرولتاریای جهانی» می‌نامید. از طرف دیگر، در این کنگره دست کم سه گروه اقلیت پدیدار شدند ــ «رفورمیست‌ها»، به رهبری توراتی، کـه موضعی نظیر سوسیال‌دموکرات‌های آلمان داشت؛ «مرکزی‌ها» به رهبری لاتساری، که دید کلی‌شان صلح‌طلبی بود و تقریباً به سوسیال‌دموکرات‌های مستقل آلمان شباهت داشتند؛ و «چپ‌ها» به رهبری بوردیگا، که اصولا با عمل پارلمانی مخالف بودند. در تورین نیز گروه دیگری بود به رهبری گرامشی و تاسکا و تولیاتی، که به نام نشریه‌اش گروه «اردینه‌نئوو» («نظام نوین») نامیده می‌شد. این گروه بر اهمیت شوراهای کارخانه‌ای اصرار می‌ورزید و، مانند جنبش سرکارگران در جاهای دیگر، نظریات کمابیش سندیکالیستی داشت. اما هیچ در صدد آن نبود که این گروه را از حزب اخراج کند، و حزب به صورت یك سازمان صراحتاً التقاطی باقی ماند. اما رهبران کمینترن هنوز نمی‌توانستند سخت بگیرنـد. لنین این «پیروزی درخشان کمونیسم» را تبریك گفت و اظهار امیدواری کرد که این سرمشق وسیلهٔ از میان بـرخاستن اختلافات حـزب کمونیست آلمان بشود، اگرچه هشدار داد که از «اپورتونیسم پنهان یا آشکار» در حـزب

برحذر باشند. لنین گفت فقط باعث تأسف است که این حزب نام قدیمی «سوسیالیست» را نگه داشته است.[۱۰۰]

در بریتانیای کبیر یك جنبش کمونیستی بالقوه به طور نامنظم و بی‌قاعده در حال رشد بود؛ و سیلویا پانکهرست در اواسط ژوئن ۱۹۱۹ گزارش نسبتاً دقیقی دربارهٔ این جنبش برای لنین فرستاد، که در پایان اوت در مسکو به‌دست لنین رسید. این نامه هفت گروه چپ را در بریتانیای کبیر برمی‌شمارد: (۱) اعضای اتحادیه‌های کارگری و حزب کارگر، که آن‌ها را اصلا سوسیالیست نمی‌توان نامید؛ (۲) حزب کارگر مستقل، که دید آن صلح‌طلبانه و غالباً مذهبی است؛ (۳) حزب سوسیالیست بریتانیا، که شاخه‌ای است از فدراسیون سوسیال‌دموکرات و دارای برنامهٔ انقلابی، اما معتقد به عمل پارلمانی؛ (۴) سازمان سرکارگران، که خود را جنبش کمیتهٔ کارگران می‌نامد، و روش‌های متداول را بیهوده می‌داند و به‌انقلاب از طریق «اقدام مستقیم کارگران» عقیده دارد؛ (۵) حزب کارگر سوسیالیست، که بیشتر در اسکاتلند نفوذ دارد و با جنبش سرکارگران همدست است و مانند آن به اقدام مستقیم عقیده دارد، منتها در انتخابات عمومی دسامبر ۱۹۱۸ چند نامزد نمایندگی نیز معرفی کرده است؛ (۶) فدراسیون کارگران سوسیالیست (سازمان خود سیلویا پانکهرست)، که در اصل شاخه‌ای از جنبش طرفداران حقوق زنان بوده است و اکنون در محلات شرق لندن پیروانی دارد، و عمل پارلمانی را طرد می‌کند و در کنگره‌ای که در ۱۹۱۹ در ویتسون تشکیل داده مدعی عنوان «حزب کمونیست بریتانیا» شده است؛ و (۷) انجمن سوسیالیستی ویلز جنوبی، که یك گروه محلی است و نظریاتی مشابه با فدراسیون کارگران سوسیالیست دارد. مذاکرات مقدماتی میان برخی از این گروه‌ها دربارهٔ امکان وحدت نشان داده است که جدی‌ترین موضوع مورد اختلاف مطلوب بودن مشارکت در انتخابات پارلمانی است. سیلویا پانکهرست به این امید به لنین نامه نوشته بود که لنین در پاسخ اقدام مستقیم را در مقابل عمل پارلمانی تأیید کند. لنین با احتیاط در پاسخ نوشت که به‌نظر شخص او کناره‌گیری از پارلمان اشتباه‌است. اما انشعاب‌میان «طرفداران‌صمیمی حکومت شوروی» بر سر این مسألهٔ ثانوی اشتباه بزرگ‌تری است. اگر بر سر این موضوع وحدت نظر مقدور نباشد، در آن صورت با تشکیل «دو

100. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 475, 504.

حزب کمونیست، یعنی دو حزب طرفدار گذار از نظام پارلمانی بورژوایی به حکومت شوروی»، که فقط در روش خود در قبال پارلمان بورژوایی موجود اختلاف داشته باشند، می‌توان «گامی در راه وحدت کامل» برداشت.[۱۰۱] بخشنامه‌ای هم از کمیتهٔ اجرایی کمینترن به همهٔ احزاب کمینترن فرستاده شد، دائر بر این که اختلاف نظر بر سر این مسألهٔ «درجه دوم» مانعی ندارد.[۱۰۲] ظاهراً از این بخشنامه هیچ اثری ظاهر نشد، اگرچه همبستگی حزب سوسیالیست بریتانیا به کمینترن در ماه اکتبر اعلام شد.[۱۰۳]

در فرانسه وضع از این هم بدتر بود. حزب سوسیالیست فرانسه، لونگه، نوهٔ مارکس، یکی از چهره‌های برجستهٔ آن بود، هنوز غالباً «رفورمیست» محسوب می‌شد؛ کنفدراسیون عمومی کار سندیکالیست بود. حزب سوسیالیست فرانسه فعالانه از جنگ حمایت کرده بود و در افتخار پیروزی سهیم بود؛ و پس از حزب کارگر انگلیس جدی‌ترین طرفدار احیای بین‌الملل دوم به‌شمار می‌رفت. تنی‌چند از سندیکالیست‌های فرانسه که با جنگ مخالف بودند و در کنفرانس سیمروالد نماینده داشتند با احتیاط سازمانی به نام «کمیتهٔ همبستگی با بین‌الملل سوم» به وجود آوردند.[۱۰۴] اما این گروه کاری از پیش نبرد و چندان ارتباطی هم با مسکو نداشت. از میان رهبران بلشویك تروتسکی، که در زمان جنگ نزدیك به دو سال در پاریس به‌سر برده بود، بیش از هرکس با افراد اصلی این گروه آشنایی شخصی داشت و در ماه سپتامبر نامهٔ سرگشاده‌ای خطاب به آن‌ها در نشریهٔ کمینترن نوشت و اظهار اطمینان کرد که «امر کمونیسم در فرانسه در دست‌های درستکار و محکمی» قرار دارد.[۱۰۵] در پایان اکتبر لنین نامهٔ درودی از لوریوودریافت داشت، و در پاسخ مبارزهٔ طولانی با «اپورتونیست‌هایی از نوع لونگه» را پیش‌بینی کرد؛ این

---

۱۰۱. نامهٔ سیلویا پانکهرست بدون امضا همراه با پاسخ در این نشریه منتشر شد: *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 5 (September 1919), cols. 681-4; پاسخ لنین در مجموعهٔ آثار او آمده است (Sochineniya, xxiv, 431-42).

102. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 5 (September 1919), cols. 703-8.

103. ibid., No. 7-8 (November-December 1919), col. 1114.

104. G. Walter, Histoire da parti communiste francais (1948), pp. 23-4

105. Trotsky, *Sochineniya*, xiii, 123-6.

پاسخ در ژانویهٔ ۱۹۲۰ در نشریهٔ «لاوی اووریر» («زندگی کارگری»)، ارگان گروه، به چاپ رسید.[۱۰۶]

در ایالات متحده سه حزب مهم انتهای چپ پیش از ۱۹۱۹ عبارت بودند از کارگران صنعتی جهان، که سازمانی بود سندیکالیستی و نیمه انقلابی با پیروان فراوان در ایالات غربی ولی بدون برنامهٔ سیاسی دقیق؛ حزب سوسیالیست یوجین دبز، و حزب کارگر سوسیالیست که به دست دانیل دو لیون، که تا قبل از مرگش در ۱۹۱۴ نظریه‌پرداز برجستهٔ مارکسیست در ایالات متحده به شمار می‌آمد، تأسیس شده بود؛ هر دو حزب سوسیالیست و حزب کارگر سوسیالیست پس از ۱۹۱۶ بر سر مسألهٔ جنگ دچار انشعاب شده بودند. در زمان جنگ لنین از کولونتای، که در ۱۹۱۶ در نیویورك به‌سر می‌برد، دربارهٔ حزب کارگر سوسیالیست و روابط آن با حزب سوسیالیست جویای اطلاعاتی شد[۱۰۷]، و بعد از انقلاب فوریه بود که، براساس اطلاعات محکم و تردیدناپذیر کولونتای، به حزب کارگر سوسیالیست و «عناصر انترناسیونالیست حزب فرصت‌طلب سوسیالیست» امید بست.[۱۰۸] اما تنها فرد امریکایی که پس از انقلاب اکتبر[۱۰۹] لنین با او چندی در تماس بود روشنفکر جوانی بود به نام جان رید، که به هیچ حزبی وابستگی نداشت، و راینستاین، که حزب کارگر سوسیالیست با او قطع رابطه کرده بود. در اوت ۱۹۱۸ مایکل بورودین،

---

106. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 501;

لونگه در این زمان در موضع «مرکز» («سانتریست») بود.

107. Lenin, *Sochineniya*, xxix, 237, 290.

108. ibid., xx, 128.

پس از انقلاب اکتبر لنین پاره‌ای از نوشته‌های دولیون را خواند و «در شگفت» شد «از این که دید دولیون از چه زمانی و تا کجا همان اندیشه‌های روس‌ها را دنبال کرده است»؛ لنین اضافه می‌کند که «نظریهٔ او دائر بر این‌که نمایندگی باید بر پایهٔ صنایع باشد و نه مناطق، همان نطفهٔ نظام شوروی است» (A. Ransome, *Six Weeks in Russia in 1919* (1919), pp. 80-1) در حدود همان ایام لنین به یك خبرنگار امریکایی، رابرت ماینور، می‌گوید که «دانیل دو لیون امریکایی نخستین‌بار اندیشهٔ دولت شوروی را بیان کرده‌است» (*The World* (N.Y.), 8 February 1919).

۱۰۹. ولودارسکی، یکی از بلشویك‌های قدیمی که در ۱۹۱۳ به امریکا مهاجرت کرده و در ۱۹۱۷ بازگشته بود، مشکل «امریکایی» به‌حساب می‌آمد؛ این مرد در ژوئن ۱۹۱۸ در پطروگراد کشته شد.

بلشویکی که پس از ۱۹۰۵ به ایالات متحده مهاجرت کرده بود به مسکو بازگشت و پیشنهاد کرد که نامه‌ای برای کارگران امریکا ببرد. لنین نامه‌ای نوشت که یك پیام تبلیغاتی بود که در آن با ظرافت از طـرح مسألهٔ حزب طفره رفته بود.[۱۱۰] پاره‌ای از گروه‌های انتهای چپ در ۱ سپتامبر ۱۹۱۹ نمایندگانی به کنفرانسی در شیکاگو فرستادند که به منظور تأسیس حزب کمونیست امریکا تشکیل می‌شد؛ باعث این‌کار حرکت ناشی از زایش کمینترن بود، نه فشار داخلی. اما خوش‌بینان گرایش‌های انشعاب و تفرقهٔ جنبش کارگری امریکا را دست‌کم گرفته بودنـد. این گرایش‌ها ناشی از پراکندگی‌های جغرافیایی و نژادی و زبانی و وجود قشر بسیار بزرگی از کارگران سیر و مرفه بود. کنفرانس به هیچ روی نمایندهٔ تمام گروه‌ها نبود؛ حتی نمایندگانی هم که در شیکاگو گرد آمدند با یکدیگر توافق نداشتند. از این کنفرانس سرانجام دو حزب جداگانه بیرون آمد: حزب کارگر کمونیست، که جان رید نیروی محرك آن بود، و حزب کمونیست امریکا، به رهبری لوئی فرینا[۱۱۱]، که امیدش بیشتر به مهاجران اخیر اروپایی بود. قطعنامه‌ای که حزب کارگر کمونیست را به وجود آورد و تصمیم پیوستن به کمینترن را اعلام کرد در آخرین شمارهٔ آن سال نشریهٔ رسمی کمینترن چاپ شد[۱۱۲]؛ و جای تردید است که دربارهٔ

110. Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 176-89.

از این نامه در ص ۱۲۰ بالا نقل شده است؛ در این زمان لنین بیشتر نگران دفاع در جنگ داخلی بود تا تبلیغ کمونیسم. جالب‌ترین مطلب دربارهٔ احتمال انقلاب در پایان نامه آمده است: «ما داو خود را روی ناگزیر بودن انقلاب می‌گذاریم، ولی این به هیچ روی به آن معنی نیست که ما آن‌قدر احمقیم که داو خـود را روی ناگزیربودن انقلاب در یك دورهٔ معین بگذاریم. ما دو انقلاب بزرگ را در ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ در کشور خود به چشم دیده‌ایم، و می‌دانیم که انقلاب‌ها برحسب سفارش یا با توافق روی نمی‌دهند.» حتی به نظر مارکسیست‌ها انقلاب در ایـالات متحده رویداد دوردستی به نظر می‌رسید. نامهٔ لنین خطاب «به کارگران امریکا»، مورخ سپتامبر ۱۹۱۹، ظاهراً مصاحبه‌ای بوده است با خبرنگار «کریسچن ساینس‌مونیتور» (ibid., xxiv, 465-6, 803, note 150) و در آن ذکری‌از کمونیسم یا انقلاب نشده است.

۱۱۱. فرینا، که اصلا ایتالیایی بود، برگزیده‌ای از سخنرانی‌های لنین و تروتسکی را تحت عنوان «انقلاب پرولتاریایی در روسیه» چاپ کرده بود
(The Proletarian Revolution in Russia (N. Y., 1918.))

112. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 7-8 (November-December 1919), cols-1113-14.

اختلاف دو حزب اطلاع بیشتری به مسکو رسیده باشد.۱۱۳

در کشورهای کوچك‌تر نیز تصویر رشد احزاب کمونیست در ۱۹۱۹ به همین اندازه آشفته به نظر می‌رسد. حزب کمونیست لهستان در دسامبر ۱۹۱۸ از ادغام «سوسیال‌دموکراسی کشور پادشاهی لهستان و لیتوانی» و حزب سوسیالیست چپ لهستان به وجود آمد (حزب سوسیالیست لهستان در ۱۹۰۵ به دو حزب چپ و راست منشعب شده بود). این حزب چند هفته بر حوضهٔ ذغال دومبروفا مسلط بود و در آن‌جا شوراها قدرت را به دست گرفتند؛ در ورشو و لودز نیز بر جنبش کارگری غلبه داشت.۱۱۴ اما در اوایل ۱۹۱۹ حکومت جدید لهستان با پشتگرمی متفقین غربی توانست بر خطر شورش کمونیستی غالب شود و حکم خود را در سراسر کشور جاری سازد. هنگامی که مارخلفسکی (با نام مستعار کارسکی) در کنگرهٔ تأسیس کمینترن ظاهر شد، حزب کمونیست لهستان، که او نمایندگی‌اش را بر عهده داشت، دیگر یك سازمان تحت تعقیب و نیمه مخفی بیش نبود ــ وضعی که تا ربع‌قرن‌بعد ادامه داشت. حزب‌سوسیال‌دموکرات‌بلغارستان، که به دست جناح چپ خود (موسوم به «تسنیاکی» یا «تنگ‌نظران») افتاده بود، در مهٔ ۱۹۱۹ بدون انشعاب مهمی تغییرشکل داد و به حزب کمونیست بلغارستان مبدل شد. گذشته از حزب روسیه، این تنها حزب وسیع دارای رنگ بلشویکی بود که به کمینترن پیوست. حزب کارگر نروژ، که از لحاظ عقیدتی رنگی خاص خود داشت، یعنی رگه‌های لوتری و آنارشیستی را با تفوه به مارکسیسم آمیخته بود، بدون تغییر نام به کمینترن پیوست. ساختار باز و رنگارنگ آن به حزب سوسیالیست ایتالیا بی‌شباهت نبود؛ و بعدها هر دو حزب برای مسکو مشکلات مشابهی فراهم کردند. بیشتر احزاب اروپایی دیگری که در سال اول حیات کمینترن بـه آن پیوستند

---

۱۱۳. شرح‌هایی از این تحولات در گزارشی که در ژوئن ۱۹۲۰ به دومین کنگرهٔ کمینترن تسلیم شده آمده است

Berichte zum Zweiten Kongress der Kommunistischen Internationale (Hamburg, 1921), pp. 367-8.

مآخذ اخیرتر امریکایی متعددند ولی مختلف و مغشوش به‌نظر می‌رسند؛ سوابق صحیح کمتر باقی مانده‌اند.

۱۱۴. شرح مفصلی از منشأ حزب کمونیست لهستان در این کتاب آمده است:

The American Slavic and East European Review (N.Y.), xi (1952), 106-22.

گروه‌های سکتاریستی کوچکی بودند، غالباً مرکب از روشنفکران، که در امور سیاسی کشورهای خود تأثیری نداشتند. از میان این‌ها، حزب هلندی دارای ریشه‌های بومی نیرومندی‌بود و درمیان کارگران پشتیبانانی داشت؛ اما کمتر از همه به اصول عقیدتی احزاب کمونیست پایبند بـود و با گرایش‌های سندیکالیستی خود بعدها کمتر از همه انضباط کمینترن را رعایت می‌کرد. برخی از احزاب دیگر، به ویژه احزاب مجارستان و فنلاند، بیشتر متشکل از مهاجران مقیم مسکو بودند.

بدین ترتیب در سال دشوار ۱۹۱۹، هنگامی که مسکو در انزوای تقریباً کامل به‌سر می‌برد، حتی آن قوت غیرمستقیمی که روسیهٔ شوروی امیدوار بود با تأسیس کمینترن دریافت کند بیشتر بالقوه بود تا بالفعل. چیچرین در جزوه‌ای که در این زمان منتشر شده است تأسیس کمینترن را «بزرگ‌ترین رویداد تاریخی» می‌نامد، که «مهر آن بر تمام سیاست خارجی ما در سال جاری خورده است»، و اعلام می‌کند که سیاست خارجی شوروی «با نبرد میان انقلاب و جهان کهن یگانگی باز هم بیشتری یافته است».[۱۱۵] هفتمین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه، که در دسامبر ۱۹۱۹ اجلاس کرد، تأسیس کمینترن را «بزرگ‌ترین رویداد تاریخ جهان» نامید و چنین نتیجه گرفت که «منافع کارگران و دهقانان رنجبر تمام جهان نزدیکی رابطه میان شوراها و بین‌الملل کمونیستی را لازم می‌آورد».[۱۱۶] اما این بین‌الملل جدیـد هنوز دارای هیچ‌یك از صفات و مشخصات یك سازمان سیاسی کاری نبود ــ نــه اعضای انتخابی داشت، نــه سازمان کارآمد، نه سیاست معین. در واقع نگاهی به احزاب آن در همان آغاز کار نشان می‌داد که دستگاه با مسأله‌ای رو به رو است که باید فوراً به آن بپردازد. آیا کمینترن بایستی پیوستن احزاب توده‌ای چپ ــ مانند احزاب ایتالیایی و نروژی ــ را هدف خود قرار دهد و از اصرار ورزیدن بر یکرنگی عقیدتی دست بردارد؟ یا بایستی بر انضباط سفت و سخت ایدئولوژیك اصرار ورزد و به چند عضو انگشت‌شمار اکتفا کند ــ یعنی سیاست پل لوی را در کنگرهٔ هایدلبرگ در پیش بگیرد؟ عجالتاً روش لنین و سایر رهبران بلشویك اعتدال حساب‌شده بود؛ کمینترن به سبب علاقه‌ای که به جلب عضو داشت، از آن پس هرگز مانند آن روزها آن همه اختلاف

---

115. G. Chicherin, *Vneshnyaya Politika Sovetskoi Rossü za Dva Goda* (1920), pp. 29.

116. *S"ezdy Sovetov v Postanovleniyakh* (1939), pp. 141-2.

عقاید را تحمل نمی‌کرد. اما حدود همین تحمل نیز دقیقاً معین بود. لنین همچنان دل‌مشغول خیانت سوسیال‌دموکرات‌های ارتودوکس در ۱۹۱۴ بود، که باعث سقوط بین‌الملل دوم شد. از لحاظ او ایجاد بین‌الملل سوم پیش از هر چیز تلاشی بود برای گردآوردن همهٔ نیروهای واقعاً بین‌الملل و دست چپ در برابر آن خائنان. برای از پیش بردن این غرض، قدری آسان‌گیری را بدون بحث می‌پذیرفت. لنین در این ایام حتی با صلح‌طلبان و سندیکالیست‌ها نیز مدارای نسبی نشان می‌دهد، زیرا که آن‌ها را دست‌کم از آفت دولت‌پرستی مصون می‌داند. به این دلیل است‌که از انشعاب حزب کارگران کمونیست آلمان و حزب کمونیست آلمان اظهار تأسف می‌کند و با اشتیاق درصدد آشتی با جناح‌چپ‌حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان برمی‌آید؛ و در بریتانیای کبیر در برابر انشعاب بر سر مسائل فرعی، مانند شرکت در انتخابات پارلمانی، ناشکیبایی نشان می‌دهد (و حال آن‌که در ایام و اوضاع دیگری این مسأله را بسیار مهم دانسته بود). اما این روش به هیچ روی به‌معنای‌سازش با احزاب‌سوسیال‌دموکرات یا احزاب کارگر نوع قدیم نبود، تا چه رسد به احزاب بورژوا. به رغم میل آشکار لنین به این که دروازه‌ها هرچه بیشتر باز شوند، اگر این دورهٔ آغاز کار را به عنوان مفهوم اخیرتر «جبههٔ متحد» با احزاب‌سوسیال دموکرات و بورژوا تعبیر کنیم، یا اگر تصور کنیم که مدارای ظاهری لنین با اختلافات عقیدتی، حتی در آن لحظهٔ استیصال، فقط به دلیل ملاحظات مربوط به امنیت «ج ش ف س ر» بوده است، دچار اشتباه در ترتیب رویدادهای تاریخی شده‌ایم.

فصل بیست و چهارم

استمزاج‌های دیپلماتیک

در سراسر سال ۱۹۱۹ ضعف دولت شوروی، که از هر طرف در معرض تهدید دشمنان بود، قدرت ابتکار را در سیاست خارجی از آن سلب می‌کرد، و مسیر عمل آن را به حرکات پیاپی حریفان آن وابسته می‌ساخت. علت مستقیم قطع کامل مناسبات میان روسیهٔ شوروی و جهان خارج تصمیم متفقین بود به پشتیبانی از نیروهای «سفید» در جنگ داخلی، و در نظر گرفتن دولت شوروی به عنوان یك فرقهٔ یاغی و دشمن. دول متفق بودند که توانستند از روی قصد مسکو را منزوی کنند، نه آن که مسکو خواسته باشد با باقی جهان قطع رابطه کند. بنابرین شکستن سدها باید به تغییر روحیه و سیاست در اردوگاه متفقین، به ویژه در بریتانیای کبیر، موکول می‌شد، زیرا که روش بریتانیا در قبال مسالهٔ روسیه در سراسر آن سال پر از نوسان و ناهماهنگی است. این نشانهٔ اختلاف نظرهای شدید بود ــ نه‌تنها در میان مردم، بلکه در محافل دولتی نیز. گردش سیاست در آوریل ۱۹۱۹، که تلاش برای ایجاد مناسبات با روسیهٔ شوروی کنار گذاشته شد و راه پشتیبانی کامل از «سفیدها» ــ به جز اقدام نظامی مستقیم ــ در پیش گرفته شد، هرگز مورد تأیید احزاب لیبرال و کارگر نبود، زیرا که این احزاب به‌طور کلی اصرار داشتند که از تعهدات دولت بکاهند و به هر نحوی که مقدور باشد با روسیهٔ شوروی کنار بیایند؛ لویدجورج، نخست‌وزیر بریتانیا، نیز تا آن‌جا که آسیبی به ائتلاف ناراحت دولت نمی‌رسید در این اصرار سهیم بود. بیم از گسترش بلشویسم در اروپا، و امید به برافتادن حکومت شوروی به دست «سفیدها» در تابستان ۱۹۱۹ برای ایجاد یك موج ضدبلشویکی‌دیگر کفایت می‌کرد. اما این سیاست، که دولت در برابر تردید روزافزون

افکار عمومی آن را با دودلی دنبال می‌کرد، غرض خود را حاصل نکرد؛ و روزی که در اواخر پاییز ۱۹۱۹ روشن شد که تلاش عمدهٔ همهٔ ژنرال‌های «سفید» ــ کولچاك، دنیکن، و یودنیچ ــ به‌جایی‌نرسیده‌است، رفته‌رفته عقاید برضد آن سیاست قوت گرفت؛ سیاستی را که وقتی موفق می‌نمود با اکراه در پیش گرفتند، روزی که بیهوده از کار درآمد فوراً کنار گذاشتند.

عامل دیگری که همراه با شکست آشکار «سفیدها» سرانجام بازگشت به سیاست آشتی را باعث شد آگاهی روزافزون به نیازهای اقتصادی بود. همچنان که جهان کورمال کورمال راه خود را به سوی وضعی که آن را «عادی» می‌پنداشت پیدا می‌کرد، رفته‌رفته به‌یاد می‌آورد که در بساط از هم پاشیدهٔ اقتصاد جهان روسیه نیز روزی جایی داشته است. هر روز دشوارتر به نظر می‌رسید که تحریم بازرگانی یکی از بزرگ‌ترین کشورهای جهان فقط به دلیل مخالفت با شکل حکومتی آن ادامه یابد. در ۱ اوت ۱۹۱۹ در روزنامهٔ «تایمز»، که نمایندهٔ شدیدترین عقاید ضدبلشویکی بود، نامه‌ای چاپ شد که با احتیاط از آیندهٔ بازرگانی بریتانیا با روسیهٔ اظهار نگرانی می‌کرد و اصرار داشت که «اوضاع جدیدی که براثر جنگ پیش آمده است» باید مورد توجه قرار گیرد. پس از انقلاب بلشویکی محاصرهٔ اقتصادی آلمان از طرف متفقین شامل روسیه نیز شد، و حتی پس از آتش‌بس با آلمان بی‌سروصدا ادامه یافت. در آغاز اکتبر ۱۹۱۹ شورای عالی دول متفق برای رفع یك ایراد آشکار از دول عمدهٔ بی‌طرف درخواست کرد که در محاصرهٔ روسیهٔ شوروی شرکت کنند، و برای آرام‌کردن حساسیت‌های خاص امریکاییان این محاصره را به زبان خوش‌تر «فشار اقتصادی» نامیدند. یادداشت مشابهی نیز، که همان عبارات یادداشت خطاب به کشورهای بی‌طرف و تقاضای همکاری با ناشیگری در آن گنجانده شده بود، برای دولت آلمان فرستاده شد.[۱]

---

۱. پیش‌نویس اول این یادداشت‌ها در ۲۱ اوت ۱۹۱۹ در شورای عالی بررسی شد، ولی برای رسیدگی‌به اعتراضات‌امریکا به‌کمیتهٔ «محاصرهٔ‌اقتصادی»بازگردانده‌شد (*Documents on British Foreign Policy, 1919 - 1939: 1st Series*, i (1947), 495, 501-2).

تصمیم به فرستادن یادداشت برای دول بی‌طرف در روز ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۹گرفته‌شد ibid., i, 826 ؛ برای متن یادداشت‌ها نگاه کنید به (ibid., i, 830). تصمیم به فرستادن یادداشت برای دولت آلمان در جایی ثبت نشده است، ولی یادداشت برای ←

دولت شوروی فوراً به مقابله برخاست و یادداشت اعتراض شدیدی به دول بی طرف و دولت آلمان نوشت و به آن‌ها هشدار داد که اجابت تقاضای متفقین به منزلهٔ «اقدام خصومت‌آمیز عمدی» تلقی خواهد شد.۲ پاسخ دول بی‌طرف به متفقین یا طفره‌روی بود و یا صراحتاً نامساعد. دولت آلمان در عین حال که «از خطر بزرگ گسترش بلشویسم برای فرهنگ و زندگی اقتصادی همهٔ ملل آگاهی کامل» داشت، بر این عقیده بود که محاصره منظور را حاصل نمی‌کند، و به این دلیل که فعلا مرز مشترکی با روسیه ندارد خود را معذور داشت. یادداشت آلمان با این شکایت به پایان می‌رسید که «در عین حال قدرت‌های متفق به آلمان پیشنهاد می‌کنند که در محاصرهٔ روسیه شرکت کند، خود آن‌ها در واقع سیاست محاصره را در مورد سواحل و کشتی‌های آلمان اعمال می‌کنند».۳ متفقین دیگر بر تقاضای خود اصرار نکردند. محاصره‌ای در کار بود یا نبود، در هر حال داد و ستد با روسیه عجالتاً غیرعملی بود. اما هیچ‌کس مایل نبود چشم‌انداز آیندهٔ خود را خراب کند.

شکست تلاش برای عمومی‌کردن محاصره در لحظه‌ای پیش آمد که امیدی به آیندهٔ نیروهای «سفید» باقی نمانده بود، و این شکست زمینه را برای تغییر اساسی جبهه فراهم ساخت. در پایان اکتبر کراسین، ناظر تیزبینی که با اروپای غربی هم آشنا بود، در یك نامهٔ خصوصی فضای تازه را درست برآورد می‌کند:

> چشم‌انداز ادامهٔ جنگ به‌طور نامحدود برای قدرت‌ها گیرا نیست، و اگر دنیکن تا اول زمستان کار ما را نساخته باشد، که احتمالش نمی‌رود، آن وقت انگلیس مثلا از لحاظ منافع خودش مانعی نمی‌بیند که با رسیدن به نوعی توافق با روسیهٔ

→

آن دولت فرستاده شد و متن آن نیز در مطبوعات انتشار یافت؛ متن در این مأخذ آمده است:
C.K. Cumming and W. W. Pettit, *Russian-American Relations* (N.Y., 1920), pp. 349-51.

2. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 398-9.

۳. روزنامهٔ «تایمز»، ۳۱ اکتبر ۱۹۱۹: این یادداشت در هیچ‌یك از مجموعه‌های اسناد دیده نمی‌شود. برای بحث رایشتاگ در این مسأله، نگاه کنید به ص ۳۷۳، پانویس ۳ زیر.

شوروی و وارد شدن در مناسبات مسالمت‌آمیز بـا آن، در زمینهٔ سیاسی بر بلشویك‌ها غلبه کند. شاید این نقشهٔ تصرف روسیهٔ بلشویك بیش از نبردهـای نظامـی بیهودهٔ دو سال گذشته احتمال توفیق داشته باشد.۴

لویدجورج با همان حساسیت معمول خود در برابر این تغییر فضا واکنش نشان داد و در سخنرانی‌اش در گیلدهال، در ۸ نوامبر ۱۹۱۹، گفت که «تا با روسیه صلح نکنیم صلحی نخواهیم داشت»۵ ـ و با این گفته مختصر جنجالی برپا شد. لویدجورج به‌طور معنی‌داری از هزینهٔ «مداخله در جنگ داخلی بی‌پایان» سخن گفت و اظهار امیدواری کرد که «برای قدرت‌های بـزرگ جهان فرصتی پیش بیاید کـه صلح و آرامش را در آن کشور بزرگ تقویت کنند». پنج روز بعد نیز در مجلس عوام انگلستان آشکارا به محاصرهٔ روسیه حمله کرد، و روسیه را «یکی از منابع بزرگ تأمین خوراك و مواد خام» نامید.۶ سپس در ۱۷ نوامبر ۱۹۱۹، در پاسخ ایراد منتقدان خود سخنرانی مهمی کرد، که پیدا بود هدف آن هموار کردن راه

---

4. L. Krasin, *Leonid, Krasin: His Life and Work* (n.d. [1929]), pp. 111-12;

نسخه‌های اصلی نامه‌های کراسین که در این کتاب از ترجمه‌های آن‌ها نقل شد منتشر نشده است.

۵. لویدجورج در سخنرانی‌اش در ۱۹ فوریهٔ ۱۹۱۹ در مجلس عوام کمابیش همین کلمات‌را به‌کار برده‌بود (*House of Commons: 5th Series*, cxii, 194) : اما این سخنرانی پیش از تغییر سیاست در ماه آوریل بود.

6. ibid., cxxi, 474.

در این زمان روسیه به عنوان فروشنده بیش از بازار مورد توجه دولت‌انگلیس بود. یك نامهٔ محرمانهٔ مورخ ٦ ژانویهٔ ۱۹۲۰ از هیأت بازرگانی دولت انگلیس حاکی از این است که روسیه پیش از ۱۹۱٤ منبع یك‌چهارم صادرات گندم در جهان بوده است، و بریتانیای کبیر یك‌سوم واردات کنف خود را از روسیه دریافت می‌کرده است. در پایان این نامه توصیه شده است که «محاصره[ی اقتصادی] قطعاً رها شود و هیچ نوع مانعی در راه مناسبات بازرگانی با روسیه ایجاد نشود» (*Documents on British Foreign Policy*, 1919-1939: *1st Series*, ii (1948), 867-70).

عبارت معروف لویدجورج که بسیار مورد ریشخند قرار گرفته است ـ «انبارهای روسیه پر از غله است» ـ در سخنرانی او در مجلس عوام در ۱۰ فوریهٔ ۱۹۲۰ آمده است (*House of Commons*: *5th Series*, cxxv, 45).

برای پایان‌دادن سیاست مداخله و شروع سیاست مذاکرات بازرگانی با روسیهٔ شوروی است. لویدجورج در قطعه‌ای از این سخنرانی، که بسیار نقل کرده‌اند، به خاطرهٔ لرد بیکونز فیلد استناد کرد «که عقیده داشت روسیهٔ بزرگ و عظیم و کوه‌پیکر و در حال رشد مانند کوه یخی به‌سوی ایران و مرزهای افغانستان و هندوستان می‌غلتد و بزرگ‌ترین خطری است که امپراتوری بریتانیا ممکن است با آن روبه‌رو شود».۷ این برهان به قوت تمام برضد «سفیدها» سخن می‌گفت، که می‌خواستند امپراتوری پیشین روسیه را از نو برپا کنند؛ و به نفع بلشویك‌ها بود، که مشتاق بودند به اجزای سازندهٔ آن امپراتوری خودمختاری ملی بدهند.۸ این سخنان البته در مسکو نشنیده نماند. چیچرین در یك گفتار رادیویی روش تازه و بامعنایی را در ایجاد مناسبات با جهان سرمایه‌داری تشریح‌کرد:

> به رغم تفاوت‌های ژرف میان رژیم بریتانیا و رژیم شوروی، مناسبات با روسیه کاملا امکان دارد. ... خریدار و فروشندهٔ بریتانیایی برای ما لازم‌اند، چنان که خریدار و فروشندهٔ ما نیز برای‌آن‌ها لازم‌اند. ما نه‌تنها خواهان صلح و امکان آبادانی داخلی هستیم، بلکه قویاً احساس می‌کنیم که به‌کمك اقتصادی از کشورهای رشدیافته‌تر مانند بریتانیای کبیر نیاز داریم. ما حتی حاضریم به خاطر ارتباط اقتصادی نزدیك با بریتانیا فداکاری‌کنیم.... بنابرین من با خوشوقتی از اظهارات نخست‌وزیر بریتانیا استقبال می‌کنم و آن‌ها را نخستین گام در راه چنین سیاست عاقلانه و واقع‌بینانه‌ای که با منافع هر دو کشور منطبق است می‌دانم.۹

فقط هشت ماه از آن روز می‌گذشت که لنین اعلام کرد که «ادامهٔ حیات جمهوری شوروی به مدت دراز در کنار کشورهای امپریالیست قابل

---

7. ibid., cxxi, 723.

۸. یکی از نتایج تغییر سیاست جدید آن بود که در ژانویهٔ ۱۹۲۰ شورای عالی متفقین به پیشنهاد بریتانیا تصمیم گرفت که دولت‌های گرجستان و ارمنستان و آذربایجان و لاتونی و استونی را به‌طور «دوفاکتو» بشناسد.

۹. رادیو مسکو، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۹، نقل شده در این کتاب
A. L. P. Dennis, *The Foreign Policies of Soviet Russia* (*1924*), p. 380.

تصور نیست»، و در این مدت «چند برخورد وحشتناك میان جمهوری شوروی و کشورهای بورژوایی ناگزیر خواهد بود».[۱۰] اما این رأی را کنار نگذاشتند. رهبران بلشویك، از لنین به پایین، همچنان اعتقاد تمام داشتند که انقلاب در اروپا نه‌تنها ضرورت دارد، بلکه به‌زودی روی می‌دهد. اما تغییر فضا در پاسخ تغییر شرایط، فوری و وسیع بود.

با این وسائل تازه‌ای که هر دو طرف برای برآورد اوضاع فراهم ساختند، زمینه برای تجدید تماس آماده شد. بهانهٔ تماس را هم در نیاز به مذاکره برای مبادلهٔ اسیران پیدا کردند. در سراسر دورهٔ دشوار، دولت‌های بریتانیا و شوروی توانسته بودند مأموران مهمی را که از هر دو طرف گرفتار می‌شدند با یکدیگر مبادله کنند ــ که یکی از موارد غریب همکاری حرفه‌ای است. دو نمایندهٔ صلیب سرخ بریتانیا همچنان به‌اسیران انگلیسی در روسیه رسیدگی می‌کردند.[۱۱] در پیشنهادهای صلح که در مارس ۱۹۱۹ به بولیت‌بورو تسلیم شده بود لزوم مبادلهٔ اسیران و سایر اتباع طرفین نیز قید شده بود. در مهٔ ۱۹۱۹ دولت انگلیس در یك پیام رادیویی پیشنهاد مبادلهٔ تمام اسیران را داده بود، و در ۱۰ ژوئن ۱۹۱۹ چیچرین از همان طریق پاسخ داد که این پیشنهاد پذیرفتنی است، فقط به شرط آن که «دولت روسیه مجاز باشد کمیسیونی به لندن یا به یك کشور بی‌طرف بفرستد، که بتواند با روس‌های مقیم بریتانیای کبیر تماس برقرار کند».[۱۲] این شرط باعث ناراحتی و معطلی فراوان شد، و فقط پس از آن که ذوب شدن یخ از جای دیگر آغاز شد توافق حاصل شد که نمایندگان تام‌الاختیار انگلیس و شوروی در کوپنهاگ ملاقات کنند، مشروط بر آن که مذاکرات آن‌ها صرفاً به مسائل مربوط به اسیران‌جنگی محدود باشد. نمایندهٔ شوروی لیتوینوف بود، و نمایندهٔ انگلیس یکی از اعضای حزب کارگر در مجلس عوام به نام اوگریدی. این دو تن در ۲۵ نوامبر ۱۹۱۹ در کوپنهاگ ملاقات کردند ــ و این نخستین تماس نیمه دیپلماتیك بود که پس از یك سال و اندی میان دولت شوروی و متفقین حاصل شد.[۱۳]

---

10. See p. 123 above.

11. *Documents on British Foreign Policy, 1919-1939: 1st Series*, iii (1949), 418.

12. ibid., iii, 343-4, 360.

13. ibid., iii, 593, 643-4, 661.

در ماه‌هـــای بعد تحولات مهم دیگری صورت گـــرفت. در سپتامبر ۱۹۱۹ باب مذاکرات با دولت استونی باز شده بود، اما آن دولت به این عنوان که جز با همراهی کشورهای همسایه‌اش نمی‌تواند با روسیهٔ شوروی پیمان صلح ببندد، مذاکرات را قطع کرد.۱۴ این کار نتیجهٔ فشار بریتانیا در آغاز حملهٔ یودنیچ بود.۱۵ شکست یودنیچ در نیمهٔ دوم اکتبر خطر ایجاد بحران در روابط شوروی و استونی را به همراه داشت. تروتسکی از تمایل ارتش سرخ به تعقیب ارتش شکست‌خوردهٔ یودنیچ در خاك استونی سخن می‌گفت، ولی چیچرین عقیده داشت که واردشدن نیروهای شوروی به خاك استونی فقط باعث «دشمنی لیبرال‌ها و محافظه‌کـــاران معتدل خواهد شد»، و «به نفع چرچیل تمام می‌شود». لنین ازچیچرین حمایت‌کرد و جلو ارتش سرخ گرفته شد، اگرچه اخطاری به دولت استونی داده شد و با اصرار از آن دولت خواسته شد که سربازان فراری یودنیچ را در خاك استونی خلع‌سلاح کند.۱۶ پس از رفع این مشکلات در ۲ دسامبر ۱۹۱۹ مذاکرات میان هیأت نمایندگی استونی و هیأت نمایندگی شوروی به ریاست کرسین در دورپات آغاز شد.۱۷

---

14. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 344-6, 387-8.

۱۵. در ۱۶ سپتامبر ۱۹۱۹ دولت بریتانیا با شتاب از دولت‌های استونی و لتونی خواست که «اقدامی در جهت صلح به‌عمل نیاورند» (*Documents on British Foreign Policy, 1919-1939: 1st Series*, iii (1949), 554.) . دو روز بعد وزیر امور خارجهٔ استونی به نمایندهٔ بریتانیا در تالین اطلاع داد که کابینهٔ استونی «تصمیم گرفته است بدون اجازهٔ بریتانیای کبیر اقدام به صلح بکند»، اما لزوم واردشدن در مذاکرات صلح را به‌عنوان پوششی برای ارضای افکار عمومی مورد تأکید قرار داد» (ibid., iii, 558) . ولی مکاتبات بعدی از ناحیهٔ هر دو دولت لاتونی و استونی (ibid., iii, 562-4) نشان داد که در این موضوع بی‌اندازه نگران بوده‌اند، و در ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۹ دولت بریتانیا به دولت‌های استونی و لاتونی و لیتوانی رسماً اطلاع داد که خود را «ذیحق به اعمال هیچ فشاری به آزادی عمل کشورهای بالکان» نمی‌بیند، و «بر آن‌ها است که بدون قید و بند نسبت به هر نوع ترتیبی که مایل باشند با مقامات شوروی داشته باشند تصمیم بگیرند» (ibid., iii, 570).

۱۶. این رویداد را می‌توان در اسناد آرشیو تروتسکی مورخ ۱۷ تا ۲ اکتبر ۱۹۱۹ دنبال کرد.

۱۷. سخنرانی افتتاحی و پیشنهادهای کراسین در «پراودا»ی ۸ و ۹ دسامبر ۱۹۱۹ منتشر شد و سپس در کتاب کراسین نیز به چاپ رسید
L. B. Krasin, *Voprosy Vneshnei Torgovli* (1928), pp. 267-73.

در این ضمن یك رشته مذاکرات کاملا سری در یك واگن راه‌آهن در جای پرتی میان باتلاق‌های مینسك در جریان بود ــ میان مارخلفسکی، همان کمونیست لهستانی که در کنگرهٔ تأسیس کمینترن حضور داشت و اکنون با سمت نمایندهٔ صلیب سرخ روسیه ظاهر می‌شد، و نمایندگان لهستان که اعتبارنامه‌هـای صلیب سرخ لهستان را در دست داشتند. نتیجهٔ این حکایت جالب و کمتر یادشدهٔ دیپلماسی شوروی توافقی بود که در ۲ نوامبر ۱۹۱۹ حاصل شد، دائر بر آزادشدن گروگان‌های لهستان در دست روسیهٔ شوروی و محکوم‌شدن عمل گروگان‌گیری از طرف هر دو دولت؛ در تـوافقِ دیگری کـه یك هفته بعـد حاصل شد، زمینهٔ آزادی زندانیان غیرنظامی هر دو طرف فراهم آمد.۱۸ اما این ترتیبات عملی در عین حال در حکم پردهٔ استتاری بـود بر پاره‌ای مذاکرات حساس‌تـر. هنگامی که مذاکرات در اوایل اکتبر ۱۹۱۹ آغاز شد، ارتش سرخ در دو جبهه در وضع خطرناکی بود ــ در مقابل یودنیچ نزدیك پطروگراد، و در مقابل دنیکین در مرکز روسیه؛ لازم بود به هر قیمتی شده، و گرچه با عقب‌نشینی و واگذاری خاك بیشتری به لهستان، از مداخلهٔ لهستان در جنگ داخلی جلوگیری شود.۱۹ توفیق این نقشه آن‌قدرها به مهارت و نرمش نمایندگان شوروی مربوط نبود، بلکه بیشتر نتیجهٔ آن بود که پیلسودسکی‌مایل نبود رژیم شوروی به دست ژنرال‌های «سفید» برافتد، زیرا که به نظر می‌رسید این ژنرال‌ها در درازمدت برای استقلال لهستان خطر بزرگ‌تری خواهند بود. از طرف دیگر، حتی پیشنهاد واگذارکردن خاك بسیار بیشتر هم‌پیلسودسکی را به رهاکردن جانب متفقین غربی و بستن پیمان صلح رسمی با دولت شوروی نمی‌توانست وادار کند؛ و در

---

18. The documents are in *Krasnaya Kniga: Sbornik Diplomaticheskikh Dokumentov o Russko-Pol'skikh Otnosheniyakh, 1918-1920* (1920), pp. 70-80.

19. K. Radek, *Die Auswärtige Politik Sowjet-Russlands* (Hamburg, 1921), p. 56.

رادك از یك «پیمان سری باپیلسودسکی که بر پایهٔ آن ارتش سرخ تا خط معینی عقب‌نشینی کرد» سخن می‌گوید. در آرشیو تروتسکی سابقهٔ تصمیمی در پولیت‌بورو به تاریخ ۱۴ نوامبر ۱۹۱۹ وجود دارد: در این تاریخ که نبرد با دنیکین هنوز در مرحلهٔ بحرانی بود پولیت‌بورو تصمیم می‌گیرد که همهٔ درخواست‌هـای آتش‌بس لهستان را بپذیرد، به‌جز قطع عملیات برضد پتلیورا در اوکراین؛ پتلیورا در این لحظه از لهستان کمك می‌خواست (نگاه کنید به جلد اول، صص۷۱-۳۷۰).

ماه دسامبر، وقتی‌که وخیم‌ترین مخاطرات از سر ارتش سرخ گذشته‌بود، مذاکرات پایان یافت و نتیجه‌ای جز مبادلهٔ چند صد لهستانی با چند صد بلشویك از آن حاصل نشد. البته عدم مداخلهٔ لهستان عجالتاً تأمین شده بود، ولی‌پیلسودسکی حاضر نبود هیچ گامی پس از این بردارد.[۲۰] پس از شکست این مذاکرات سری، دولت شوروی با توجه به این که وزارت امور خارجهٔ لهستان رسماً دریافت هرگونه پیشنهاد صلح را از روسیهٔ شوروی تکذیب کرده بود[۲۱]، یك پیشنهاد علنی برای مذاکرات صلح مطرح کرد، که نادیده گرفته شد.[۲۲]

در سال نو ۱۹۲۰، که با شکست و اعدام کولچاك در سیبریه و ناکامی نهایی دنیکین در جنوب روسیه همراه بود، این حرکات آزمایشی برای شکستن دیوار انزوای روسیهٔ شوروی به نتایجی رسید و نه‌تنها با

---

۲۰. این مذاکرات در این کتاب آمده است:
Y. Markhlevsky, *Viona i Mir mezhdu burzhua-znoi Pol'shoi i Proletarskoi Rossiei* (Russian translation from Polish, 1921), pp. 12-15, 38.
بنابر نوشتهٔ رادك، که جزئیاتی را به موضوع اضافه می‌کند، پیشنهادی که به پیلسودسکی‌شد شامل واگذاری «تمام روسیهٔ سفید تا برسینا، و لهینیا، و پودولیا نیز می‌شد»؛ این نکته با گفتهٔ مارخلفسکی، یعنی این که لهستان در آتش‌بس اکتبر ۱۹۲۰ «بسیار کمتر از آنچه در پاییز ۱۹۱۹ به او پیشنهاد شده بود امتیاز به دست آورد» سازگار است. وزیرمختار بریتانیا در ورشو در ۳ نوامبر ۱۹۱۹ مطلع شد که «کمیسیونر صلیب سرخ بلشویك پیشنهادهای بسیار جالبی به لهستانی‌ها» کرده که «تمام روسیهٔ سفید را از جمله مناطق شرقی که هنوز به تصرف نیروهای لهستان درنیامده است» دربر می‌گرفته است. این پیشنهاد طبق معمول به عنوان تلاش برای «دچار کردن لهستان به پیمانی نظیر برست‌لیتوفسك» تعبیر شد (*Documents on British Foreign Policy, 1919-1939: 1st Series*, iii(1949), 630).

۲۱. روز ۱۵ دسامبر ۱۹۱۹ پیلودسکی به نمایندهٔ بریتانیا در ورشو گفت که «بلشویك‌ها احتمالا حاضرند صلح کنند اما به هیچ قراردادی که می‌بندند پایبند نیستند و او[پیلسودسکی] مسلماً با آن‌ها وارد مذاکره نخواهد شد»
(ibid., iii, (1949), 787).

22. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 433-4;
نمایندهٔ بریتانیا در ورشو گزارش داد که دولت لهستان این پیشنهاد را «قدری ناراحت‌کننده» می‌داند.
(*Documents on British Foreign Policy, 1919-1939: 1st Series*, iii (1949), 745).

خود قدرت‌های غربی بلکه با همسایگان کوچک‌تر روسیه نیز که در زیر بال حمایت غرب بودند تماس‌هایی حاصل شد. دفتر تعاونی‌های روسیه در پاریس، که به دلایل غریبی در تمام دورهٔ انقلاب بـاز مانـده بود، توانست دو نماینده برای حضور در جلسهٔ شورای عالی متفقین کـه در پاریس اجلاس داشت بفرستد. این نمایندگان گفتند که «انجمن تعاونی‌ها جنبهٔ سیاسی ندارد»، و دارای ۲۵،۰۰۰،۰۰۰ عضو است، و لذا «تقریباً تمام جمعیت روسیه [در ایـن انجمن] شرکت دارد»، و جنوب روسیـه ۱۰،۰۰۰،۰۰۰ تن مازاد گندم برای صدور دارد.۲۳ بر پایهٔ این اطمینان خاطر، شورای عالی دو روز بعد اعلام کرد که «مبادلهٔ کالا به نحو متقابل میان مردم روسیه و کشورهای متفق و بی‌طرف مجاز است»؛ و غرض از آن کار عبارت است از ترتیب‌دادن «ورود پـوشاك، دارو، ماشین‌هـای کشاورزی و سایر چیزهای مورد نیاز مبرم مردم روسیه به ازای غله و کنف و غیره، که مردم روسیه مازاد بر مصرف خود دارند». این نکته نیز اضافه شد که «این ترتیبات به معنای تغییر سیاست متفقین در قبال دولت شوروی نیست».۲۴ این تصمیم که به معنای تراکم تمام واردات و صادرات روسیه در دست اتحادیهٔ مرکزی تعاونی‌های سراسر روسیه (تسنتروسویوز) بود، برای دولت شوروی اشکالی پیش نمی‌آورد، بلکه وسیلهٔ‌مساعدی‌بود برای انحصار بازرگانی‌خارجی، زیرا که تسنتروسویوز در این هنگام دیگر کاملا به زیـر فرمان دولت درآمده بـود.۲۵ در ۲۳ ژانویهٔ ۱۹۲۰ رئیس تسنتروسویوز به دفتر پاریس تلگراف زد که به این ارگان از طرف مقامات شوروی اختیار داده شده است که وارد مناسبات مستقیم بازرگانی با تعاونی‌ها و شرکت‌های خصوصی اروپای غربی و امریکا و سایر کشورها بشود.۲۶ برداشته شدن محاصره رویدادی بود که معنای ضمنی بسیار مهمی داشت، و در روسیه آن را بـه معنای پایان جنگ با قدرت‌های غربی گرفتند. مشکلات عملی از سرگرفتن داد و ستد بعدها پدیدار شد.

این تصمیم به احتمال قوی تصمیم دیگری را هم تسریع کرد. اگر روسیهٔ شوروی با اروپای غربی وارد داد و ستد می‌شد، پس لازم بود که

---

23. ibid., ii (1948), 868-74.

24. *Documents on British Foreign Policy, 1919-1939: 1st Series*, ii (1948), 912.

بندر یا انبار بی‌طرفی که در عین حال عاری از روابط دوستانه هم نباشد بر سر راه کالا قرار گیرد. تالین، پایتخت استونی، از این لحاظ محل مناسبی بود. مذاکرات شوروی و استونی به سرعت و بدون اشکال پیش رفت، و در ۲ فوریهٔ ۱۹۲۰ پیمان صلحی میان دو طرف به امضا رسید.۲۷ چند روز پیش‌تر لویدجورج به نخست‌وزیر لهستان تأکید کرده بود که با دولت شوروی آشتی کند۲۸؛ سه هفته بعد نیز شورای عالی در لندن اظهاریه‌ای صادر کرد، دائر بر این که هرگاه «هرکدام از جوامع مرز روسیه» نظر قدرت‌های متفق را جویا شوند، این قدرت‌ها نمی‌توانند «مسؤولیت دادن این نظر را برعهده بگیرند که [آن جوامع] جنگی را که ممکن است مخل منافع خود آن‌ها باشد ادامه دهند».۲۹ در این ضمن مذاکراتی که از نوامبر ۱۹۱۹ با لیتوینوف در جریان بود، پس از گذشتن از دشواری‌های فراوان به توافق بریتانیا و شوروی بر سر مبادلهٔ اسیران منجر شده بود؛ این توافق در ۱۲ فوریهٔ ۱۹۲۰ به امضا رسید.۳۰ لنین نتیجهٔ این رویدادها را به عبارت مختصر و بدون تأکیدی بیان می‌کند:

> ما نشان دادیم که می‌دانیم چگونه خشونت را دفع کنیم، اما پس از پیروزی هم می‌دانیم که چگونه آن را محکوم‌کنیم.

همچنین:

> ما اکنون دریچه‌ای به اروپا باز کرده‌ایم که خواهیم کوشید هرچه بیشتر از آن استفاده کنیم.۳۱

---

26. Klyuchnikov i Sobanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, iii, i (1928), 2-3.

۲۷. نگاه کنید به جلد اول، ص

28. *Documents on British Foreign Policy, 1919-1939: 1st Series*, iii (1949), 803-5.

29. *Foreign Relations of the United States*, 1920, iii (1936), 647.

30. *R S F S R: Sbornik Deistvuyuschikh Dogovorov*, i(1921), No. 20, pp. 120-4; *Agreement Between His Majesty's Government and the Soviet Government of Russia for the Exchange of Prisoners*, Cmd 587 (1920).

31. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 21, 27;

کراسین استونی را «نخستین پنجره‌ای که توانسته‌ایم باز کنیم» نامیده است.

گویی پس از مخاطرات و لشکرکشی‌های جنگ داخلی و مداخلهٔ متفقین به نفع «سفیدها» یك دورهٔ همزیستی مسالمت‌آمیز با جهان سرمایه‌داری رفته‌رفته آغاز می‌شد. دورهٔ انزوا پایان یافته بود.

شیوهٔ تازه‌ای که در نخستین ماه‌های ۱۹۲۰ رفته‌رفته در سیاست خارجی شوروی پدیدار شد به‌طور خود به خود از ادامهٔ حیات روسیهٔ شوروی در میان کشورهای سرمایه‌داری پدید آمد. روسیهٔ شوروی خواه ناخواه خود را در وضعی دید که می‌بایست نه از منافع انقلاب جهانی بلکه از منافع ملی خود دفاع کند ــ منافعی که هر دولت دیگری در روسیه ناچار می‌بود به دفاع از آن‌ها بپردازد. در ابتدا از اذعان هرگونه تداومی پرهیز می‌شد. اعتراضی که برضد اقدام قدرت‌های متفق به‌تعیین‌سرنوشت جزایر آلاند بدون مشورت «دولت شوروی روسیه» صورت گرفت با استناد به حقوق حکومت‌های پیشین روسیه نبود. اما تلگراف ۲ اکتبر ۱۹۱۹ شوروی هم متکی بر اصل خودمختاری ملی بود و هم متکی بر این برهان نظامی و سیاسی که «نفس موقعیت جغرافیایی جزایر آلاند در مدخل خلیج‌فنلاند میان سرنوشت این جزایر و نیازها و ضروریات خلق‌های ساکن روسیه رابطهٔ نزدیکی ایجاد می‌کند».[۳۲] چهار ماه بعد، دولت شوروی صراحتا با استناد به حقوق روسیه در پیمان‌های گذشته برضد پیمانی که در ۲۰ فوریهٔ ۱۹۲۰ در پاریس بسته شد و به موجب‌آن جزیرهٔ اسپیتس‌برگن به نروژ واگذار شد اعتراض کرد. تلگراف ۱۲ فوریهٔ ۱۹۲۰ دولت شوروی اعلام کرد که «منزلت بین‌المللی اسپیتس‌برگن مکرر موضوع موافقتنامه‌هایی میان روسیه، سوئد، و نروژ یا میان دولت‌های این کشورها و دولت‌های دیگر بوده است»، و برای تحکیم اعتراض برضد شناسایی حق حاکمیت نروژ بر اسپیتس‌برگن «بدون مشارکت روسیه»، و «حتی بدون مطلع‌ساختن دولت شوروی روسیه»، به قراردادهای ۱۸۷۲ و ۱۹۱۴ استناد شد.[۳۳] صرف دولتی که در مسکو به نام خود و به نام سایر دولت‌های شوروی وابسته به خود تقریبا بر همان قلمرو پیشین حکومت پطروگراد اعمال قدرت می‌کرد، آن دولت را نگهبان همان منافع ملی روسیه می‌ساخت و میراث دارایی‌ها و دعاوی و تعهدات ملی روسیه را به او واگذار می‌کرد، چنان که او نمی‌توانست آن‌ها را در

32. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), p. 391.
33. ibid., iii, i, 11-12.

درازمدت از گردن خود باز کند؛ و این اوضاع به‌طـور نامحسوس هم نحوهٔ انـدیشیدن دولت شوروی را دربارهٔ خود دیگرگون می‌کـرد و هم اندیشیدن دیگران را دربارهٔ دولت شوروی.

زنـده شدن امیدهای انقلاب جهانـی و سیاست انقلابی براثـر رویدادهای تابستان ۱۹۲۰ بعدها مقدار زیادی از کارهایی را کـه در نخستین ماه‌های آن سال صورت گرفته بود تاریك ساخت. اعتقاد جاری آن ایام در مسکو به این که جنگ داخلی پایان یـافته و دورهٔ صلح و سازندگی نزدیك است، باعث به‌راه افتادن روندهایی در سیاست خارجی شوروی شد که با تجدید جنگ در تابستان ۱۹۲۰ یا ادامه نیافتند و یا واگرد شدند، و فقط پس از آغاز نپ در بهار ۱۹۲۱ به ثمر رسیدند. همان‌طور که اندیشه‌هایی که به نپ منجر شدند نیز یك سالی پیش‌تـر مورد بحث و قبول قـرار گرفته بودنـد[۳۴]، اظهارات دولت در نخستین ماه‌های ۱۹۲۰ نیز تا حد زیادی نویددهندهٔ سیاست‌های خارجی تازه‌ای بود که یك سال بعد در پیش گرفته شد. در ۲۲ ژانویهٔ ۱۹۲۰ رادك، که در «ایستگاه کوچکی در لهستان» منتظر وسیلهٔ بازگشت به شوروی بود، نامه‌ای به رهبران حزب سوسیالیست‌لهستان نوشت و از آن‌ها خواست که در برابرنقشه‌های‌پیلسودسکی برای جنگ با شوروی مقاومت‌کنند، و گفت که «روسیهٔ شوروی نقشهٔ تصرف لهستان را در سر ندارد، نـه به نـام ناسیونالیسم و نه به نام کمونیسم».[۳۵] در ۲۸ ژانویهٔ ۱۹۲۰ ساونارکوم بار دیگر از دولت لهستان تقاضا کرد که برای کشیدن خط مرزی میان نیروهای لهستان و ارتش سرخ مذاکره میان دو دولت آغاز شود. امـا عبارت‌بندی دیپلماتیك یادداشت تازه و ناآشنا بود:

> شورای کمیسرهای خلق اعلام می‌دارد که دولت شوروی با آلمان یا با هیچ کشور دیگری پیمانی نبسته است که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به زیان لهستان باشد، و خصلت و معنای سیاست بین‌المللـی حکومت شوروی امکـان چنین توافق‌هایی را منتفی می‌سازد و هرگونه تلاشی نیز بـرای

---

۳۴. نگاه کنید به جلد دوم.

(*Voprosy Vneshnei Torgovli* (1928), p. 265.)

۳۵. گویا این نامه در نشریهٔ حزبی «رابوتنیك» چاپ شده است؛ ترجمه‌ای از آن در این نشریه آمده است: *Soviet Russia* (N.Y.), 1 May 1920, pp. 448-9.

استفاده از برخورد احتمالی میان لهستان و آلمان یا سایر کشورها به منظور تجاوز به استقلال لهستان یـا تمامیت خاك آن از لحاظ این سیاست مردود است.۲۶

چند روز بعد کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری بیانیهٔ مفصل و مستدلی با عنوان «خطاب به مردم لهستان» صادر کرد، که در آن شور انقلابی با کوشش حساب‌شده‌ای برای آرام‌کردن احساسات ملی مردم‌لهستان درآمیخته بود:

ما نمایندگان طبقهٔ‌کارگر و دهقانان روسیه دربرابر جهانیان آشکارا بـه عنوان هواداران آرمان‌های کمونیستی ظاهـر شده‌ایم و همچنان ظاهر می‌شویم: ما عمیقاً اعتقاد داریم که زحمت‌کشان همهٔ کشورها قدم در همان راهی خواهند نهاد که زحمت‌کشان روسیه در پیش گرفته‌اند. اما دشمنان ما و شما که می‌گویند دولت شوروی روسیه می‌خواهـد با کمك سرنیزه‌های ارتش سرخ روسیه [تخم] کمونیسم را در خاك لهستان بکارد، شما را فریب می‌دهند. نظام کمونیستی فقط در جایی مقدور است که اندیشهٔ ایجاد آن با نیروی خود مردم در میان اکثریت عظیم مردم زحمت‌کش رسوخ کـرده باشد. فقط در آن صورت است کـه [این نظام] می‌توانـد مستحکم باشد؛ زیرا فقط در آن صورت است کـه سیاست کمونیستی می‌تواند در کشور ریشه‌های ژرف پیـدا کند. کمونیست‌های روسیه در حال حاضر فقط برای دفاع از خاك خود، و سازندگی مسالمت‌آمیز خود دفاع می‌کنند؛ تلاش آن‌ها برای کاشتن بـذر کمونیسم در خاك کشورهای دیگـر نیست و نمی‌تواند باشد.۲۷

اکنون می‌بایست این اشاره‌های مبهم را بـه‌صورت سیاست عملی درآورند. در فوریهٔ ۱۹۲۰، لنین و تروتسکی و یوفه و لیتوینوف دربارهٔ

---

36. *Krasnaya Knigo: Sbornik Diplomatischeskikh Dokumentov o Russko-Pol skikh Otnosheniyakh*, 1918-1920 (1920), pp. 84-5.

37. ibid., p. 88.

فرصت‌هایی که برای صلح و مناسبات بازرگانی میان روسیهٔ شوروی و جهان سرمایه‌داری پیش آمده بود با خبرنگاران مصاحبه کردند.۳۸ در ۲۵ فوریه چیچرین بار دیگر از دولت‌های امریکا و متفقین غربی تقاضا کرد که مذاکرات صلح را آغاز کنند.۳۹ چند روز بعد رادك همین موضوع را با صراحت همیشگی خود شاخ و برگ داد:

> اگر شرکای سرمایه‌دار ما از فعالیت‌های ضدانقلابی در روسیه خوداری کنند، دولت شوروی نیز از ادامهٔ فعالیت‌های انقلابی در کشورهای سرمایه‌داری خودداری خواهد کرد؛ ولی ما هستیم که معلوم می‌کنیم آیا آن‌ها به تحریکات ضدانقلابی دست می‌زنند یا نه. زمانی بود که یك کشور فئودالی در کنار کشورهای سرمایه‌داری وجود داشت. در آن روزها انگلستان لیبرال با روسیهٔ سرف‌دار مدام در جنگ و جدال نبود. ما عقیده داریم که اکنون کشورهای سرمایه‌داری می‌توانند در کنار کشور پرولتاریایی وجود داشته باشند، به نظر ما منافع هر دو طرف اقتضا می‌کند که پیمان صلح بسته شود و مبادلهٔ کالا برقرار گردد، و لذا ما آماده‌ایم با هر کشوری که تا امروز با ما جنگیده ولی حاضر است در آینده به ما مواد خام و غله و لوکوموتیو و ماشین بدهد، صلح کنیم.۴۰

در نهمین کنگرهٔ حزب، مارس ۱۹۲۰، لنین برای گروهی از اعضای حزب به زبان سیاست خارجی متداول در سراسر جهان سخن گفت:

> بیش از هر چیز بر ما لازم است که در سیاست بین‌المللی خود مانور کنیم، به مسیری که در پیش گرفته‌ایم محکم بچسبیم

---

۳۸. در این مأخذ به این گفتگوها اشاره شده است:
Calendar or Soviet Documents on Foreign Policy, ed. J. Degras (1948), p. 50.

39. *Foreign Relations of the United States*, 1920, iii (1936), 447.

40. Moscow radio of 3 March 1920, quoted in A. L. P. Dennis, *the Foreign Policies of Soviet Russia* (1924), pp. 358-9.

> و برای هر چیزی آماده باشیم. ما جنگ در راه صلح را با نهایت توانایی خود ادامه داده‌ایم. از این جنگ نتایج بسیار عالی به دست می‌آید.... اما گام‌های ما در راه صلح باید با تحکیم تمام آمادگی نظامی ما همراه باشد.۴۱

چیچرین نیز بیانات خود را خطاب به همهٔ جهانیان دربارهٔ روابط مسالمت‌آمیز میان روسیهٔ شوروی و کشورهای سرمایه‌داری همچنان ادامه می‌داد:

> ممکن است دربارهٔ مدت دوام سرمایه‌داری اختلاف‌عقیده وجود داشته باشد، ولی نظام سرمایه‌داری کنونی وجود دارد، و لذا باید نوعی راه مماشات پیدا کنیم تا کشورهای سوسیالیستی ما در کشورهای سرمایه‌داری بتوانند با مسالمت در کنار یکدیگر با مناسبات عادی زندگی کنند. این ضرورتی است‌که نفع همه در آن است.۴۲

این توسل‌جویی عملی به منافع مشترک کشورهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری و امکان مناسبات «عادی» آن‌ها شاید برای برخی از منزه‌طلبان شگفت‌آور بوده است. اما منطق روش جدید به زودی نتایج خود را به‌بار آورد. پس از ژانویه و تصمیم‌شورای عالی متفقین به رفع محاصره از روسیه و تجویز داد و ستد از طریق تعاونی‌ها، تسنتروسویوز به دفتر خود در پاریس پیشنهاد کرد که یك هیأت نمایندگی برای مذاکره بفرستد، و لیتوینوف را هم در کوپنهاگ نمایندهٔ خود معین کرد. در پاریس مذاکرات احتیاط‌آمیزی برای گرفتن اجازهٔ ورود آن هیأت نمایندگی به فرانسه یا انگلستان صورت گرفت، ولی نتیجه‌ای به دست نیامد. اما آن هیأت می‌توانست دست‌کم در برخی از کشورهای بی‌طرف کارهایی صورت بدهد، و در ۲۵ فوریهٔ ۱۹۲۰ فهرست کامل اعضای آن اعلام شد. ریاست هیأت بر عهدهٔ کراسین بود و اعضای آن عبارت بودند از لیتوینوف، نوگین،

---

41. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 102.
42. Quoted in A.L.P. Dennis, *The Foreign Policies of Soviet Russia* (1924), p. 384.

روزوفسکی، و خینچوك۴۳؛ از این میان فقط دو نفر آخر اعضای فعال سازمان تعاونی بودند. غرض از ترکیب هیأت این بود که تمایـز میان نمایندگان تسنتروسویوز و دولت شوروی هرچه زودتر از میان برخیزد؛ در واقع روشن بود که اختیارات دولتی به این هیأت داده شده است. در اواسط مارس ۱۹۲۰ کراسین همراه با «پانزده تن کـارشناس نمایندهٔ صنایع گوناگون» به مقصد کوپنهاگ و استکهلم حرکت کردند.۴۴

این تحولات امیدبخش، که حاصل صلح کوتاه‌مدت پس از شکست کولچاك و دنیکن بود، بار دیگر براثر برخورد نظامی با لهستان قطع‌شد؛ این برخورد هم منابع مادی را بلعید و هم سیاست‌های تازه‌ای را به کشور شوروی تحمیل کرد. در سراسر مارس و نیمهٔ اول آوریل ۱۹۲۰، تلاش‌های روزافزونی از جانب دولت شوروی برای پایان دادن به دورهٔ جنگ معلق و آغاز کردن مذاکرات صلح با لهستان صورت گرفت، اما دولت لهستان از پاسخ دادن به آن‌ها طفره رفت.۴۵ در ۲۸ آوریـل ۱۹۲۰ پیلسودسکی اعلامیه‌ای خطاب به ساکنان اوکراین صادر کرد و تعرض عمومی لهستان را اعلام داشت.۴۶ در ۶ مه شهر کیف به دست لهستان افتاد. نتایج‌مستقیم این رویداد عبارت بودند از صدور پیامی به نام کمیتهٔ مرکزی اجـرائی سراسری خطاب به «کارگران، دهقانان، و سربازان لهستان»، که از آن‌ها می‌خواست بـرضد حکومت خود و اقدام تجاوزکارانـهٔ آن شورش کنند۴۷؛ و با این کار بروز فوری و بلاشرط عنصر انقلابی در سیاست شوروی براثر فشار جنگ از نو اعلام شد. اما در آغاز بعید می‌نمود که روابط دولت شوروی با سایر کشورهای سرمایه‌داری از این رویداد متأثر شود، خصوصاً از این جهت که اقدام لهستان در هیچ‌یك از کشورهای غربی به‌جز فرانسه چندان طرفـداری نـداشت. در لحظهٔ حملهٔ لهستان کراسین در استکهلم سرگرم مذاکره بود. رفع رسمی محاصرهٔ متفقین نتوانسته بود مانع دیگری را که بر سر بازرگانی شوروی وجود دارد

---

43. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya, politka* iii, i (1928), 3-4.

44. L. Krasin, *Leonid Krasin: His Life and Work* (n.d. [1929]), p. 122.

۴۵ این مکاتبه پس از پایان مخاصمات در این مأخذ منتشر شد:
Krasnaya Kniga: Sbornik Diplomaticheskikh Dokumentov o Russko-Pol'skikh Otnosheniyakh, 1918-1920 (1920), pp. 92-8.

46. ibid., pp. 104-5.

47. ibid., pp. 105-7.

برطرف کند ــ یعنی آنچه «محاصرهٔ طلا» نامیده می‌شد. به روسیهٔ شوروی هیچ اعتباری داده نمی‌شد؛ همچنین در اوضاع ازهم‌پاشیدهٔ اقتصاد شوروی هیچ کالا و موادی به مقادیر زیاد برای صدور موجود نبود. دولت‌شوروی حاضر بود بهای واردات را که سخت به آن‌ها نیازمند بود به طلا بپردازد. اما در این ایـام هیچ‌یك از بانك‌های بـزرگ جهان طلای شوروی را نمی‌پذیرفتند، به این دلیل که این طلا مال مصادره‌شدهٔ صاحبان پیشین است، که ممکن است روزی ادعای خود را نسبت به آن به کرسی بنشانند. این موضوع تا چند هفته مانعی بود که بازرگانی شوروی توانایی عبور از آن را نداشت.

نخستین کشوری که با استدلال کراسین محاصرهٔ طلا را شکست و خطر پذیرفتن طلای شوروی را برای خود خرید سوئد بـود. دولت سوئد حاضر نشد با هیأت‌نمایندگی شوروی مذاکره‌کند. اما یك‌گروه پانزده‌تایی از شرکت‌های سوئدی سفارش‌هـای شوروی را که ارزش آن‌هـا بالغ‌بر ۱۰۰،۰۰۰،۰۰۰ کرونر می‌شد پذیرفت. این سفارش‌ها غالباً مربوط به وسائل کشاورزی و تجهیزات تلگراف و تلفن و راه‌آهن بود، که دولت شوروی یك‌ربع از بهای آن‌ها را به طلا می‌پرداخت و باقی را با سفته‌های کوتاه‌مدت. این نخستین موافقتنامهٔ بازرگانی غیررسمی شوروی در ۱۵ مهٔ ۱۹۲۰ به امضا رسید.[۴۸] پیش‌درآمدهای بحران کسادی بعد از جنگ رفته‌رفته در بـریتانیای کبیر احساس می‌شد؛ و در همان ایـام امضای قرارداد با سوئد، لویدجورج از کراسین دعوت کرد که به لندن بـرود. کراسین روز ۲۶ مهٔ ۱۹۲۰ وارد لندن شد و نخست‌وزیر در آخرین روز آن ماه او را به حضور پذیرفت؛ در این جلسه بونارلا، هورن، و کرزن نیز حضور داشتند. مذاکرات برای بستن قرارداد بازرگانی میان بریتانیا و دولت شوروی به زودی آغاز شد. در روسیه، فرمان ۱۱ ژوئن ۱۹۲۰ دائر بر تبدیل بازماندهٔ کمیساریای خلق در امور بازرگانی و صنایع به کمیساریای خلق در امور بازرگانی خارجی (ونشتورگ) موقعیت کراسین را تقویت کرد، زیرا که خود کراسین در رأس این کمیساریای جدید قرار می‌گرفت و همهٔ کارهای بازرگانی شعبات حکومت یا نهادهای دولتی به

48. L.B. Krasin, *Voprosy Vneshnei Torgovli* (1928), pp. 245-6.

زیر فرمان این کمیساریا درمی‌آمد.۴۹ در لندن از مذاکرات غیررسمی چنین برمی‌آمد که مانعی که نتوان از آن گذشت بر سر راه توافق وجود ندارد. در دیدار روز ۷ ژوئن ۱۹۲۰ مذاکره‌کنندگان دولت انگلیس سه شرط برای این توافق مطرح کردند ـ قطع اقدامات و تبلیغات دشمنانه، بازگرداندن همهٔ اسیران جنگی، و پذیرش اصولی مطالبات اشخاص. کراسین در ۲۹ ژوئن ۱۹۲۰ یادداشت طولانی و استدلال‌آمیزی به دولت انگلیس نوشت که لحن آن سازش‌جویانه بود ولی در مضمون از پذیرفتن تعهدات طفره می‌رفت. دریافت این یادداشت منجر بـه تکرار همان سه شرط در یادداشت ۱ ژوئیهٔ دولت انگلیس شد، که پاسخ مثبت را در ظرف یك هفته مطالبه می‌کرد و این پاسخ را شرط ادامهٔ مذاکرات قرار می‌داد. روز بعد کراسین این یادداشت را با خود به مسکو بـرد، و در روز ۱۷ ژوئیه دولت شوروی پذیرش شرایط را رسماً اعلام داشت.۵۰

در این لحظه بود که ضربهٔ قاطع جنگ شوروی و لهستان بر جریان مذاکرات وارد شد. حتی آن عده از کشورهای غربی که از تجدید تجاوز لهستان به خاك شوروی یکه‌خورده بودند، هنگامی که در ژوئن ۱۹۲۰ نیروهای لهستان از کیف و اوکراین بیرون رانده شدند و ارتش سرخ به نوبهٔ خود وارد تعرض شد سخت نگران شدند. خطری کـه لهستان را تهدید می‌کرد کنفرانس متفقین را در شهر اشپا، که برای تعیین غرائم آلمان تشکیل شده بود، سراسیمه کرد و کرزن، که در کنفرانس حضور

---

49. *Sobranie Uzkonenii*, 1920 No. 53, art. 235;

اجرا نشدن این فرمان از جانب «ادارات مرکزی ج ش ف س ر» و «ارگان‌های دولتی جمهوری‌های خودمختار» اعمال قدرت مجدد ونشتورگ را لازم آورد، و برای این منظور فرمانی به تاریخ ۱۷ فوریهٔ ۱۹۲۱ صادر شد

(*Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 14, art. 89).

۵۰. بهترین مأخذ کلی برای این مذاکرات مقالاتی است که کراسین در اوایل ۱۹۲۱ در این نشریات نوشته است:

Narodnoe Khozyaistvo, No. 1-2, 1921, pp. 3-12; *Ekonomicheskaya Zhizn'*, 6 February 1921;

مقالهٔ نشریهٔ دوم در این کتاب نیز چاپ شده است:

L.B. Krasin, *Voprosy Vneshnei Torgovli* (1928), pp. 278-86;

سه یادداشت مورخ ۳۰ ژوئن، ۱ ژوئیه، و ۷ژوئیهٔ۱۹۲۰ در این‌نشریه چاپ‌شده‌است.

Soviet Russia (N.Y.), 14 August 1920, pp. 149-51.

اسناد انگلیسی مربوط به این مذاکرات هنوز منتشر نشده است.

داشت، در ۱۲ ژوئیهٔ ۱۹۲۰ پیامی بـه چیچرین فرستاد و پس از ذکـر مختصر پذیرفته‌شدن سه شرط دولت انگلیس از جانب دولت شوروی‌مطلب تازه‌ای را که از نوع دیگر بود مطالبه کرد ــ و آن عبارت بود از آتش‌بس فوری با لهستان.۵۱ تماس‌ها و سازش‌های دیپلماتیك آزمایشی شش ماه گذشته نـاگهان قطع شد، و هـر دو طرف بـه همان حـالت زورورزی و ناسازگاری ۱۹۱۹ بازگشتند.

51. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarod, naya Politika*, iii, i (1928), 34-5.

فصل بیست و پنجم

انقلاب در اروپا

بروز جنگ با لهستان در مـهٔ ۱۹۲۰، که تجدید جنگ داخلی با «سفیدها» را به سرکردگی ورانگل در جنوب در پی داشت، همان وضع ۱۹۱۹ را در مقیاس کوچك‌تری از نو پدید آورد. ارتش سرخ قوی‌تر بود و لشکرهایی هم کـه در برابرش صف کشیده بودند آن‌قـدرها هولناك نبودند. اما اقتصاد فرسوده بود، موجودی انبارها ته‌کشیده بود، و دستگاه حمل و نقل داشت به‌کلی از کار می‌افتاد؛ بنابرین وخامت خطر ۱۹۲۰ دست‌کمی از سال پیش نداشت. آشتی نوپایی کـه در نخستین ماه‌های ۱۹۲۰ آغاز شده بود در نطفه خفه شد، و نتیجه همان بود که در سیاست خارجی دولت شوروی تبلیغات انقلابی جانشین تماس‌های دیپلماتیك شد. اما این‌جا یك تفاوت بارز پدیدار شد. در ۱۹۱۹ تبلیغات بلشویك‌ها، اگرچه در محل مؤثر می‌افتاد، به صورت روز به روز صورت می‌گرفت، نه به صورت سازمان‌یافته و در مقیاس جهانی. در ۱۹۲۰ کمینترن به‌کار افتاده بود و می‌توانست در عرصهٔ بین‌المللی نقش نمایانی بازی کند و کانون مؤثری برای تبلیغات انقلابی در بسیاری از کشورها باشد. این که در درازمدت کمینترن موفق خواهد شد که بیش از تلاش‌های بی‌سازمان و ناهماهنگ بلشویك‌های ۱۹۱۹ در کار خود توفیق یابد یا نه، هنوز معلوم نبود. اما تبلیغات انقلابی که اکنون از مسکو صادر می‌شد از آنچه پیش‌تر دیده شده بود مطمئن‌تر و پرطمطراق‌تر و منسجم‌تر بود، و بـه روشنی دیده می‌شد که قدرت سازمان‌یافته‌ای در پشت آن نهفته است. تابستان و پاییز ۱۹۲۰ زمان حد اعلای اسم و اعتبار کمینترن و امیدواری آن به راه‌انداختن انقلاب در سراسر جهان بود.

تجدید تماس تدریجی میان روسیهٔ شوروی و اروپای مرکزی مشکل

بی‌سامانی کارهای کمینترن را، که باعث می‌شد این سازمان در نخستین سال حیات خود نیروی ناچیزی جلوه کند، تا حدی حل کـرد. در ژانویهٔ ۱۹۲۰ رادك از تبعیدگاه آزاد شد و به مسکو بازگشت، و به‌زودی برای کمینترن رهبری شد فعال‌تر از زینوویف و کمتر از او دل‌مشغول امور حزبی. رادك می‌توانست مدعی شود که چهره‌ای است بین‌المللی، و چون مقام حزبی بلندی نداشت دولت می‌توانست از او برای فتح باب مذاکراتی استفاده کند که بعدها ممکن بود انکار تعهد نسبت به آن‌ها لازم شود. کمینترن از طریق شخص رادك فوراً با حزب کمونیست و سایر احزاب آلمان رابطهٔ نزدیك و مداوم برقرار کرد؛ و در مدت چهار سال بعد رادك در امور سیاسی کمینترن چهرهٔ فعال و نمایانی بود. دستگاهی که رادك در آن کار می‌کرد مشکل می‌توانست بی‌کار بمانـد. پس از سقوط رژیم کمونیستی مجارستان در اوت ۱۹۱۹، بیشتر رهبران آن رژیم بـه وین گریختند، و در آن‌جا کمینترن دفتر تازه‌ای زیر نظر آن‌ها باز کرد و از فوریهٔ ۱۹۲۰ به بعد نشریه‌ای به نام «کمونیسموس» («کمونیسم») ازطرف این دفتر انتشار یافت که بلاکون، وارگا، و لوکاچ نویسندگان برجستهٔ آن بودند. در تابستان ۱۹۲۰ کمونیست‌های مجار از وین اخراج شدند و به مسکو پناه بردند. حزب یا دولت روسیه نمی‌توانست این‌ها را جذب کند. اما طبعاً برای ساختن دستگاه بین‌المللی کمینترن یا برای مأموریت‌هایی در احزاب کمونیست خارجی که به دست غیرروس‌ها بهتر انجام می‌گرفت، مناسب‌بودند. این‌بودکه بلاکون، راکوشی، وارگا، رودنیانسکی، و سایر رهبران کمونیست مجارستان هستهٔ بوروکراسی‌بین‌المللی‌جدیدی را در کمینترن به‌وجود آوردند و در نخستین سال‌هـای کمینترن در آن سازمان مرتبه‌ای داشتند که هیچ تناسبی با کشور خاستگاه آن‌ها نداشت.

با زمستان ۱۹۲۰ـ۱۹۱۹ مرحلهٔ تازه‌ای در تاریخ کمینترن آغاز شد. بین‌الملل دوم مرده به نظر می‌رسید. تلاش‌هایی که احیای آن در کنفرانس‌های برن در فوریه و لوسرن در سپتامبر ۱۹۱۹ صورت گرفت به جایی نرسید، و کنفرانسی هم که قرار بود در ژانویهٔ ۱۹۲۰ در ژنو تشکیل شود منتفی شد. در پاییز ۱۹۱۹ حزب سوسیالیست سویس، کـه نمایندهٔ پرولتاریای نـه‌چندان وسیع سویس در صنایع سنگین بـود، در تاریخ احزاب سوسیالیست شهرت کوتاه‌مدتی به دست آورد، به این ترتیب که از طریق رهبر فعال خود روبر گریم طرحی برای «بازسازی» بین‌الملل پیشنهاد کرد. این طرح، بین‌الملل‌های دوم و سوم را در یك سازمان وسیع

تازه جای می‌داد. ایـن در واقع احیای موضع «مرکـزی» (سانتریست) اکثریت کنفرانس سیمروالد در زمان جنگ بود. این طرح چندی معلق ماند. اما با آن که هنوز رسماً پذیرفته نشده بود، با روحیهٔ احزاب چپ چند کشور مطابق بود ــ یعنی آن‌هایی که نه می‌خواستند به بین‌الملل‌قدیم بازگردند و نه به بین‌الملل جدید، به ویژه در شکل روسی آن، بپیوندند، و میان این دو حد نامطلوب نوسان می‌کردند. در این میان حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان جای مهمی داشت. در ۱۹۱۹ تعداد اعضای آن به سرعت افزایش یافت و در پایان سال بـه یك میلیون رسید. بـه نظر می‌رسید که این حزب رقیب انتخاباتی مهمی برای حزب سوسیال‌دموکرات خواهد بود. اما این نیروی عددی در عین حال حاوی آن چیزی بـود که ضعف کشندهٔ حزب سوسیال‌دموکرات مستقل از کار درآمد ــ یعنی نداشتن موضع سیاسی معین. این حزب به نام یك حزب ضدجنگ به وجود آمده بود، و همین که جنگ پایان یافت دیگر هیچ موضع مستحکم و منسجمی نداشت، و میان برنامهٔ انقلابی حزب‌کمونیست آلمان و برنامهٔ رفورمیستی حزب سوسیال‌دموکرات آلمان نوسان می‌کرد ــ میان درخواست شوراهای کارگران و سربازان و جانبداری از مجلس مؤسسان؛ میان شرق و غرب؛ میان بین‌الملل‌های دوم و سوم. این مسائل را در کنگرهٔ حزب در دسامبر ۱۹۱۹ در لایپزیگ همچنان پرده‌پوشی کردند. اما گرایش عمومی حزب به طرف چپ بود. زهری که رادك در ایام زندان موبیت در گوش دست‌کم برخی از رهبران این حزب چکانده بود[1] رفته‌رفته کارگر می‌شد. در مورد مسألهٔ روز، کنگرهٔ حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان به اتفاق آرا تصمیم گرفت که از پیوستن به بین‌الملل احیاشدهٔ دوم خـودداری کند. همچنین با اکثریت آرا تصمیم گرفت که به کمینترن نیز بپیوندد. اما راه‌حلی که اکثریت پیدا کرد حزب را در این راه انداخت. کنگره اعلام کرد که «بین‌الملل پرولتاریایی مؤثری باید از اتحاد حزب ما با بین‌الملل سوم و با احزاب سوسیالیست انقلابی سایر کشورها تشکیل شود»، و به کمیتهٔ حزب دستور داد که برای «تحقق‌بخشیدن وحدت طبقهٔ کارگر برای عمل انقلابی در بین‌الملل سوم» وارد مذاکره شود. عبارت‌بندی دستور مبهم بود و روشن بود که برای آرام‌کردن اکثریت تنظیم شده است. ولی

---

1. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 172.

هدف نهایی به وضوح تعیین شده بود.۲

ابلاغ رسمی این تصمیم به مسکو یك مسألهٔ اصولی را پیش کشید. حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان یك حزب توده‌ای بود و آنچه را کمینترن در آلمان نداشت ــ یعنی پشتیبانی بخش بزرگ طبقهٔ کارگر را ــ در اختیار آن می‌گذاشت. آزمون قضیه این بود که آیا حزب سوسیال دموکرات مستقل خود را از اشتباهات حزب سوسیال‌دموکرات پیراسته است و در آینده می‌توان امیدوار بود که با قوت با آن حزب بجنگد یا نه. در ۵ فوریهٔ ۱۹۲۰ کمیتهٔ اجرائی کمینترن یك پیام کلی خطاب «به همهٔ کارگران آلمان، به کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست آلمان، و به کمیتهٔ مرکزی حزب «سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان» صادر کرد؛ در این پیام پس از اشاره به اشتباهات‌گذشته از حزب سوسیال‌دموکرات‌مستقل خواسته بودند که نمایندگان خود را برای مذاکره به مسکو بفرستد، اما از پیش هشدار داده بودند که کمینترن با «رهبران دست‌راست... که می‌خواهند جنبش را به باتلاق بورژوایی بین‌الملل دوم زرد بکشانند» حاضر به همکاری نیست.۳ دو روز بعد کمیتهٔ اجرائی کمینترن نامه‌ای به حزب کارگران کمونیست آلمان، که در موضع ناراضی بود، فرستاد و مخالفت خود را با موضع آن حزب در مورد شرکت در اتحادیه‌های کارگری و در انتخابات پارلمانی بیان کرد، ولی از حزب دعوت کرد که نمایندگان خود را برای بحث شفاهی به مسکو بفرستد.۴ کمینترن رفته‌رفته قدرت خود را احساس می‌کرد و در امور جبههٔ چپ آلمان دست به مداخله می‌زد. اتحاد همهٔ عناصر چپ مخالف با سوسیال‌دموکراسی و بین‌الملل دوم، و آشتی و سازش بر سر اختلافات عقیدتی جزئی، که در پاییز ۱۹۱۹ از لنین معین شده بود، هنوز شعار روز بود. تحول مهم جدید عبارت بود از احضار نامزدهای تفقد به مسکو و داوری کمیتهٔ اجرائی کمینترن به مثابه دادگاه عالی دربارهٔ افراد مشکوك.

---

2. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 7-8 (November - December 1919), col. 1113; Lenin, *Sochineniya*, xxv, 598.

3. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 9 (22 March 1920), cols. 1381-92.

٤. به‌نظر می‌رسد که این نامه در نشریهٔ پانویس ۱ منتشر نشده، اما در سومین کنگرهٔ حزب کمونیست آلمان به آن اشاره شده است
(*Bericht über den 3. Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund)* (n.d.), p. 14).

تقریباً در همان لحظه حزب سوسیالیست فرانسه، که در تلاش بی‌نتیجهٔ ۱۹۱۹ برای احیای بین‌الملل دوم شرکت داشت، ناگهان از سرمشق حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان پیروی‌کرد. حزب‌سوسیالیست فرانسه نیز مانند حزب سوسیالیست ایتالیا همیشه مقداری سهل‌انگاری در انضباط و طیف وسیعی از تفاوت عقاید را مجاز شناخته بود. جناح چپ آن براثر پی‌آمدهای جنگ و برخوردهای ناشی از پیمان صلح قوت گرفته بود؛ و در کنگرهٔ حزب دراستراسبورگ درفوریهٔ ۱۹۲۰ همان تقسیم‌بندی آشنای راست و چپ و وسط (یا مرکز) باز پدیدار شد. رنودل، آلبرتوما، و سامبا رهبران جناح راست بودند، که از ته دل جنگ را تأیید کرده بود، به بین‌الملل دوم وفادار بود، و مداخله در روسیه را تأیید یا تحمل می‌کرد. گروه کوچك ولی سازمان‌یافتهٔ چپ، به رهبری لوریو، مونات، و سووارین، که در زمان جنگ پیرو خط سیمروالد بود، اکنون پیوستن به کمینترن را طلب می‌کرد. میان این دو نهایت نیز گروه مرکزی بزرگی بود که دارای معتقدات متلون و نامعینی بود. کنگرهٔ حزب، که این تقسیم‌بندی‌ها در آن منعکس شده بود، با اکثریت بزرگی رأی به خروج از بین‌الملل دوم داد. اما یك اکثریت تقریباً به همان بزرگی نیز فوراً پیوستن به کمینترن را رد کرد، و تصمیم گرفت برای بررسی اعتبار این سازمان جدید نمایندگانی به مسکو بفرستد.[5] کاشن و فروسار، که هر دو عضو گروه مرکز (وسط) بودند، برای این مأموریت برگزیده‌شدند. پیش از حرکت آن‌ها از پاریس، هجده تن از افراد گروه چپ، از جمله لوریو و سووارین، به جرم برپا کردن اعتصاب‌های وسیع و برهم زدن امنیت عمومی بازداشت شدند.

پیشامد دیگری در نخستین هفته‌های سال ۱۹۲۰ ظاهراً بر گسترش سریع اعتبار و نفوذ کمینترن گواهی می‌داد. روتگرز با کمك گروه کوچك ولی فعالی از کمونیست‌های هلند توانسته بود دستور تأسیس دفتر اروپای غربی کمینترن را در آمستردام اجرا کند. وینکوپ، رئیس این دفتر، و دبیران‌آن، خود روتگرز وهنریت‌رولان‌هورست، از روشنفکران‌مارکسیست سرشناس هلند بودند. دفتر غربی کمینترن انتشار یك بولتن را به سه زبان آغاز کرد.[6] نخستین اقدام دفتر تشکیل یك کنفرانس بین‌المللی از

---

5. *Parti Socialiste: 17e Congrès National tenu a Strasbourg les 25, 26, 28 et 29 Février* 1920 (n.d.).

6. *Istorik Marksist*, No. 2-3 (1935), pp. 91-2.

گروه‌های چپ بود، که بیشتر مربوط به اروپای غربی بودند و قراربود با هدف ظاهری آماده‌کردن زمینه برای دومین کنگرهٔ کمینترن در مسکو، در فوریهٔ ۱۹۲۰ کنفرانس خود را تشکیل دهند. در این کنفرانس گذشته از حزب هلند سه نماینده از بریتانیا به نمایندگی گروه‌های مختلف حضور یافتند، به اضافهٔ نمایندگانی از فرانسه، ایتالیا، بلژیك، اسکاندیناوی، و امریکا، سه نماینده از حزب کمونیست آلمان به ریاست کلارا زتکین (که دیر و با گلایه وارد شدند، زیرا که ظاهراً در فرستادن دعوتنامهٔ آن‌ها تأخیر شده بود)، و مهم‌تر از همه میخائیل بورودین، که تازه از امریکا بازگشته بود، به نمایندگی کمینترن. کنفرانس در کار خود شکست‌خورد، زیرا که پلیس در روز دوم کارش آن را برهم زد.۷ اما نکتهٔ مهم این بود که جنبش کمونیستی در اروپا رفته رفته شکل می‌گرفت، و این شکل را زیر نظر سازمانی می‌گرفت که درجهٔ متابعت آن از مسکو هرچه بود ــ و دنبالهٔ قضیه نشان داد که این متابعت اندك بوده است ــ به خوبی دیده می‌شد که به برلن حسد می‌ورزد و از آن خاطرجمع نیست.

جریان کنفرانس به‌هیچ‌روی مطابق پسند حزب کمونیست آلمان نبود. کمینترن، بدون توجه به حزبی که خود را تنها حزب کمونیست برحق آلمان می‌دانست، هم با حزب سوسیال‌دموکرات مستقل به مذاکره پرداخته بود ــ حزبی که دعوی کمونیست‌بودن هم نداشت ــ و هم با حزب کارگران کمونیست آلمان۸؛ و دفتر آمستردام با استفاده از پشتیبانی مسکو دبیرخانهٔ اروپای غربی را در برلن زیر سایهٔ خود پوشانده بود. سومین کنگرهٔ حزب کمونیست آلمان، که در فوریهٔ ۱۹۲۰ در کارلزروهه

---

۷. سوابق رسمی از این کنفرانس در دست نیست؛ مورفی با لحن موافقی آن را در کتاب خود توصیف می‌کند J.T. Murphy, *New Horizons* (1914), pp. 87-9. و کلارا زتکین با لحن ناموافق
Zetkin in *Bericht über den Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund)* (n.d.), pp. 79-84.

۸. حزب کمونیست آلمان بدون شك مسؤول مطلبی بود که در ۱۵ ژانویهٔ ۱۹۲۰ از طرف «دبیرخانهٔ اروپای غربی» دربارهٔ تقاضای حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان منتشر شد و در نشریهٔ کمینترن نیز چاپ شد
(Kommunisticheskii International, No. 10, 11 May 1920, cols, 1604-20)
در این مطلب گفته شده بود که «مسأله بر سر متحد ساختن احزاب گوناگون در یك بین‌الملل انقلابی جدید نیست، بلکه فقط عبارت از این است که آیا حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان مایل است وارد بین‌الملل سوم بشود یا نه».

اجلاس کرد، به مغازلهٔ کمینترن با حزب سوسیال‌دموکرات مستقل و حزب کارگران کمونیست اشاراتی کرد، و پس از شنیدن گزارش تندی از کلارا زتکین دربارهٔ کنفرانس آمستردام قطعنامه‌ای گذراند و خواهان ابقای دبیرخانهٔ برلن و تشکیل کنفرانس کمینترن در آیندهٔ نزدیك برای بحث دربارهٔ این مسائل شد.[۹] فضای سیاسی فضای بدبینی شدید بود. براندلر، رهبر اتحادیه‌های کارگری ساکسونی، یکی از کارگران انگشت‌شماری که در رهبری حزب نقش فعالی داشتند، فریاد کشید که «ما هنوز حزب نداریم»، و در راینلند و وستفالیا، که او به چشم دیده بود، «آنچه وجود دارد بدتر از هیچ است؛ بنابرین امکان ندارد که در آیندهٔ نزدیك بتوانیم حزب کمونیست را درست و راست کنیم».[۱۰] ضعف شدید حزب کمونیست آلمان به خودی خود برای توضیح تاکتیك کمینترن کافی بود. رهبران حزب کمونیست شاید گمان می‌کردند که دارند روش بلشویك‌ها را دنبال می‌کنند، و پل لوی شاید انشعاب کنگرهٔ هایدلبرگ را با سرمشق لنین توجیه می‌کرد، که در سراسر دورهٔ مهاجرتش در اروپای غربی خلوص عقیدتی را بر داشتن تودهٔ وسیعی از پیروان ترجیح می‌داد. اما آلمان آن روز در غلیان انقلاب به‌سر می‌برد و دارای پرولتاریای وسیع و آگاهی بود. در آغاز ۱۹۲۰ قابل تصور نبود که کمینترن سایهٔ خود را فقط بر سر فرقهٔ کوچکی بیندازد که عمدتاً مرکب بود از مشتی‌روشنفکر، که به پیروی از روزا لوکزامبورگ، عقیده داشتند که توده‌های آلمانی هنوز برای انقلاب پرولتاریایی آماده نیستند. شاید این عقیده درست هم بود. اما نخستین فوران شور انقلابی ناچار از سستی و بی‌حالی حکایت می‌کرد: باید به فکر بهتری امید می‌بستند و چارهٔ بهتری می‌جستند.

---

9. *Bericht über den 3, Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund)* (n.d.), pp. 84-5.

بنابر گفتهٔ کلارا زتکین در کنگره، که احتمالا گزافه‌آمیز است، دبیرخانهٔ اروپای غربی «بیرون از حدود نقش اطلاعاتی خود توسعه یافته» و به «مرکز ارتباط و اتحاد کمونیست‌های اروپای غربی» مبدل شده بود. با اتریش و سویس رابطه برقرار شده بود و برای ایجاد ارتباط با «بخش انقلابی سوسیالیست‌های فرانسه» و «سازمان‌های جدی و متمایل به کمونیسم انگلستان» اقداماتی صورت گرفته بود؛ عواملی نیز برای استخراج از «سوسیالیست‌های بالکان» به میان آن فرستاده شده بود (ibid., p. 77). اگر این اخبار درست بوده باشد، مسکو ناگزیر این کارها را غصب حقوق خاص سازمان مرکزی می‌شناخته است.

10. ibid., p. 14.

لنین در لحظه‌ای که جنگ داخلی رفته‌رفته بـه پیروزی می‌رسید حاضر نبود از اطمینان خود به انقلاب آیندهٔ آلمان و اروپا ذره‌ای بکاهد: اگر حکومت‌های سرمایه‌داری در دسیسهٔ کثیف خود برای از میان بردن حکومت شوروی شکستی به این رسوایی خورده‌اند به این دلیل است که «معلوم شد کارگران کشورهای متفق به ما نزدیک‌ترند تا به حکومت‌های خـود».۱۱ لنین در سخنرانی‌اش به مناسبت نخستین سالگرد تأسیس کمینترن مدعی است که «خروج حـزب سوسیال‌دموکـرات مستقل آلمان و شناسایـی دیکتاتوری پرولتاریا و حکومت شوروی [از جانب آن حزب] آخرین ضربهٔ کاری بر پیکر بین‌الملل دوم بـود»، و «بین‌الملل دوم مـرده است»، و «توده‌های کارگر در آلمان و انگلستان و فرانسه به جانب کمونیست‌ها روی می‌آورند».۱۲ لنین در مقاله‌ای در همان ایام حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان را با نظایر آن در فرانسه و انگلستان قیاس می‌کند، یعنی با گروه لونگه در حزب سوسیالیست فرانسه و حزب کـارگـر مستقل انگلستان، که هر دو با جنگ مخالف بودند، و اظهار امیدواری می‌کند که آن‌ها نیز به زودی جهت روشنایی را تشخیص دهند.۱۳

در این لحظه رویدادهای ناگـواری در آلمان پیش آمـد. حزب کمونیست ضعیف و متزلزل آلمان، چنان که در ژانویهٔ ۱۹۱۹ پیش آمده بود و بعدها نیز بارها پیش آمد، براثر دچار آمدن با یك وضع انقلابی که خود در پدید آوردنش هیچ دخالتی نداشت و رهبرانش در دل خود از آن بیزار بودند، ناچار به عمل شد. دو ژنرال آلمانی قیامی را ــ که به «پوچ [شورش] کاپ» مشهور شد ــ برضد حکومت سوسیال‌دموکـرات برلن رهبری کردند. در ۱۳ مارس ۱۹۲۰ وزیران کابینه به اشتوتگارت گریختند و ژنرال‌ها یك دولت ناسیونالیست دست‌راستی روی کار آوردند که در آن یك دیوانی روسی به نام کاپ مقام صدراعظم را داشت. این ضربه شاید هم به نتیجه می‌رسید؛ اما اتحادیه‌هـای کارگری اعتصاب عمومی اعلام کردند و نگذاشتند قـدرت جدید مستقر شود، و سرانجام حکومت پیشین را به زور از نو روی کار آوردند. «مرکز» (تسنتراله)۱۴

---

11. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 50. 12. ibid., xxv, 75.
13. ibid., xxv, 32.

۱۴. ایـن «مـرکـز» (Zentrate) به موجب اساسنامهٔ حـزب کمونیست آلمان ایجاد شد و عبارت بود از یك گروه داخلی هفت‌نفری از اعضای کمیتهٔ مرکزی که به‌طور دائم در برلن اقامت داشتند؛ مرتبهٔ آن نظیر «پولیت‌بورو»ی دورهٔ بعد بود.

حزب کمونیست آلمان در برلن در اعلامیه‌ای کـه روز ۱۳ مارس صادر کرد، گفت که به هیچ روی حاضر نیست «برای [دفـاع] از جمهوری دموکراتیك یك انگشت خود را حرکت دهد».۱۵ سازمان‌دهندهٔ اعتصاب، یعنی لگین رهبر اتحادیهٔ کارگری، کسی بود که لنین بارها به او حمله کرده و او را نمونهٔ ارتداد نامیده بود؛ تنازع میان سوسیال‌دموکرات‌ها و نا سیونالیست‌ها مورد اعتنای کمونیست‌ها نبود، زیرا که آن‌ها با هر دو طرف به یك اندازه دشمن بودنـد. اما روز بعد، هنگامی کـه پیروزی درخشان اعتصاب آشکـار شد، و معلوم شد که تودهٔ حزبـی از رفقای اتحادیه‌ای خود پیروی می‌کند، دفتر مرکزی حزب با شتاب روش خود را تغییر داد و با تردید از اعتصاب پشتیبانی کرد. اعتصاب تأیید شد، ولی به بخش‌های محلی حزب کمونیست هشدار داده شد که «فریب ... ارزش دموکراسی بورژوایی» را نخورند، و گفته شد که تنها شکل صحیح اقدام عمومی کارگران تأسیس شوراهای کارخانه و شوراهای کارگری به‌عنوان ارگان‌های سیاسی است. ۱۶ توصیه‌ای که حزب از روی بی‌میلی بـرای پشتیبانی از اعتصاب کرد با شور و شوق به‌کار بسته شد. در ناحیهٔ روهر، سوسیال‌دموکرات‌ها و سوسیال‌دموکرات‌های مستقل و کمونیست‌ها پیام مشترکی به کارگران صادر کردند و از آن‌ها خواستند که برضد حکومت «ضدانقلابی» کاپ اعتصاب کنند و برای «تسخیر قدرت سیاسی از طریق دیکتاتوری پرولتاریا» و «پیروزی سوسیالیسم بر پایهٔ نظام شوروی» مبارزه را ادامه دهند. در ۱۵ مارس براندلر و سایر کمونیست‌ها در شمنیتس با سوسیال‌دموکرات‌های محلی عملا همدست شدند و برای دفاع مشترك برضد ناسیونالیست‌ها حکومت شوروی اعلام کردند. این‌حکومت چند روزی دوام داشت ولی با برافتادن ژنرال‌ها و حکومتشان در برلن، ناپدید شد. این آزمایش‌های نخستین در تاریخ کمینترن برای تشکیل

---

۱۵. این ورقه در ایـن جـزوه نقل شده است:
(*Bericht über den 2. Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschland (Spartakusbund)* (n.d.) [1919]), p. 68).
M. J. Braun, *Die Lehren des Kapp-patsches* (1920), p. 8. : این جزوه روایتی است از مقاله‌ای که در دفاع از روش «مرکز» به امضای «اسپارتاك» در نشریهٔ کمینترن منتشر شد
(*Kommunisticheskii Internatsional*, No. (11 May 1920), cols, 1581-604).

۱۶. دستور مورخ ۱۴ مارس ۱۹۲۰ در این کتاب نقل شده است:
M. J. Braun, *Die Lehren des Kapp-Putsches* (1920), pp. 28-9.

آن چیزی که بعدها تاکتیك «جبههٔ متحد» برضد نیروهـای دست راست نامیده شد، نه در پاسخ تصمیمات مسکو یا برلن بلکه به اقتضای منطق سرسخت رویدادها انجام گرفت.

در این ضمن «پوچ‌کاپ» در برلـن تمام شده بود و اتحادیـه‌های کارگری پیروزمند از دفتر مرکزی حزب کمونیست جویا می‌شدند کـه روش حزب در قبال دولت سوسیال‌دموکرات چه خواهد بود. در ۲۱ مارس ۱۹۲۰ «مرکز» حـزب کمونیست بیانیه‌ای صادر کرد دائر بـر این که هرگاه حکومت کارگران روی کار بیاید روش حزب کمونیست «مخالفت وفادارانه» خواهد بـود، یعنی از اقدام به برانـداختن قهری حکومت خودداری خواهد کرد؛ و این بیانیه را گام دیگری از جانب حزب کمونیست در جهت آشتی و تشکیل «جبههٔ متحد» با حزب سوسیال‌دموکرات و حزب سوسیال‌دموکرات مستقل تعبیر کردند.[۱۷] این بیانیه، که در محافل حزبی مورد انتقاد قرار گرفت، وقتی که نقشهٔ حکومت کارگـران عملی نشد اثر خود را از دست داد، و یك دولت ائتلافی مرکب از سوسیال‌دموکرات‌ها و نمایندگان احزاب بورژوایی برسر کار آمد. این راه‌حل همه را راضی کرد، به‌جز ناسیونالیست‌های افراطی را که دست به «پوچ» زده بودند. ارتش آلمان در «پوچ» دخـالت نداشت. اگرچه ارتش برای سرکـوبی «پوچ» اقدامی نکرد (ارتش آلمان به روی آلمانی‌ها آتش نمی‌کرد، مگر آن‌که دست‌چپی باشند)، رسماً به حکومت قانونی وفادار مانده بود و از حکومت قانونی بازگشته به قدرت پشتیبانی می‌کرد. پاداش ارتش این بود که اکنون می‌توانست تفنگ‌های خود را نه به روی ناسیونالیست‌هایی که‌دست به «پوچ» زده بودند بلکه به روی کارگران روهر که برضد «پوچ» سلاح برداشته بودند نشانه برود. فاتح واقعی «پوچ‌کاپ» شخصی بود به نام زکت، که پس از «پوچ» فوراً به مقام «فرمانده کل ارتش» منصوب شد. ارتش آلمان پس از کنارآمدن با جمهوری وایمار به نیرومندترین عنصر درون این جمهوری مبدل شد، و زکت، که در رأس ارتش قرار داشت، از آن پس مرد قدرتمند پشت صحنهٔ سیاست آلمان بود. صاحبان صنایع سنگین نیز، که اشترزمن رهبر حزب مردم آلمان سخنگویشان بود،

---

۱۷. شرح این مذاکرات و متن اعلامیهٔ ۲۱ مارس ۱۹۲۰ در همان مأخذ آمده‌است (ibid., p. 19-21).

۱۸. این نوشته در نشریهٔ کمینترن منتشر شد (*Kommunisticheskii Internatsional*, No. 12 (20 July 1920), cols. 2077-80).

«پوچ» را محکوم کردند و به حمایت از دولت بازگشته برخاستند: شکست «پوچ» ضربه‌ای بود که در سیاست آلمان به منافع «یونکرها» وارد شد ــ تا آن حد که این منافع با منافع صاحبان صنایع مغایرت داشت. اتحادیه‌های کارگری قدرت مقاومت خود را در برابر حمله نشان داده بودند، اما در عین‌حال نشان داده بودند که هیچ سیاست سازنده‌ای ندارنـد: خودشان قادر به حکومت کردن نبودند، اما در حال حاضر کسی هم نمی‌توانست به رغم آن‌ها حکومت کند. فقط حزب کمونیست آلمان بود که نابینایی و تردید و سازشکاری خود را به صورت زشتی نشان داده بود. پل‌لوی، که در زمان «پوچ» در زندان بود، در ۱۶ مارس بیانیهٔ مفصلی در محکوم‌کردن بی‌عملی حزب نوشت.۱۸ چهارمین کنگرهٔ حزب کمونیست آلمان در ماه بعد به صورت معاینهٔ بعد از فوت درآمد. در این ضمن، کمیتهٔ مرکزی حزب قطعنامه‌ای گذرانده و اقدام «مرکز» (تسنترالهٔ) حزب را محکوم کرده بود. کنگره با اکثریت زیادی این قطعنامه را تأیید کرد.۱۹

در جریان «پوچ کـاپ» رویدادها چنان بـه سرعت گذشتند کـه کمینترن یا مقامـات مسکو فرصت هیچ اظهار نظری پیدا نکردنـد.۲۰ نهمین کنگرهٔ حزب روسیه، که بلافاصله پس از «پوچ» اجلاس کرد، «درودهای گرم» خود را به کارگران آلمان فرستاد و اظهار امیدواری‌کرد که «تلاش‌های سنگین» آن‌ها به توفیق برسد.۲۱ اما این محض تشریفات بود. صدای انتقادکنندگان بـه زودی شنیده شد. بلاکـون در نشریهٔ کمونیستی وین «پوچ» را به درستی نخستین موردی نامید که «ضدانقلاب دموکراتیک آلمان با یک رقیب ضد دموکراتیک رو به رو شد»؛ و پیش‌بینی کرد که «نتیجه در هر حال قربانی شدن دموکراسی خواهد بود».۲۲ سه هفته بعد، بلاکون به فورمول «مخالفت وفادارانه»ی حزب کمونیست آلمان

---

19. *Bericht über den 4. Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund)* (n.d.), pp. 39, 53.

۲۰. یکی از افراد برلینی حزب کمونیست آلمان دربارهٔ این دوره چنین می‌نویسد: «پیک‌ها به دشواری آمد و رفت می‌کردند. مسائل مهم با نامه و گاه با تلگراف حل و فصل می‌شد؛ میان گروه برلن و مرکز مسکو خط تلفن مستقیمی وجود نداشت. در آن اوایل این دشواری‌های فنی باعث می‌شد که از نظر روس‌ها دربارهٔ رویدادهای آلمان فقط پس از گذشتن لحظهٔ بحرانی اطلاع پیدا کنیم»
(R. Fischer, *Stalin and German Communism* (Harvard, 1948), p. 235).

21. *Devyatyi S"ezd RKP(B)* (1934), pp. 10-11.

22. *Kommunismus* (Vienna), No. 11 (27 March 1920), pp. 316, 322.

حمله کرد.۲۳ رادك نیز سیاست سست و بزدلانهٔ حزب کمونیست آلمان را در جریان «پوچ»، و نیز اعلامیهٔ «مخالفت وفادارانه»ی آن را مورد حمله قرار داد.۲۴ از طرف دیگر، لنین با احتیاط بیشتری دربارهٔ آن اعلامیه سخن گفت و بر آن بود که «این تاکتیك بدون شك اساساً درست بوده» اگرچه برخی از عباراتی که به‌کار رفته اسباب تأسف بوده است.۲۵ این اختلاف آرا از مشخصات دوره‌ای است که رهبران شوروی رفته رفته از دو سال تمام انزوای تقریباً کامل بیرون می‌آمدند و هنوز چندان مجالی نداشتند که به مسائل جنبش‌های کمونیستی خارج توجه کنند و دربارهٔ آن‌ها همچنان از دیدگاه نظریهٔ تجریدی داوری می‌کردند، نه از دیدگاه مشاهدهٔ عینی.

از میان عواملی که اطمینان کامل بلشویك‌ها را در این ایام به وقوع فوری انقلاب اروپا و روش آموزگارمانند آن را در قبال احزاب کمونیست غرب توضیح می‌دهد، مهم‌ترین عامل شاید این بود که همهٔ رهبران بلشویك درستی نتایجی را که از انقلاب روسیه می‌گرفتند بی چون و چرا می‌پذیرفتند. این نکته در مارکسیسم مستتر بود که انقلاب مسیری را طی می‌کند که به‌طور علمی معین شده است، و تابع شرایطی است که آن‌ها را از طریق مشاهده می‌توان معلوم کرد و با تحلیل نظری روشن ساخت. البته هیچ مارکسیست جدی مدعی نبود که این شرایط در همه‌جا کاملا یکسان‌اند، یا آن که انقلاب‌ها از روی الگوی همانندی روی می‌دهند؛ اما برای بلشویك‌ها طبیعی بود که مسیر و چشم‌انداز سایر انقلاب‌ها را در پرتو تجربهٔ خود به نظر آورند و در آن‌ها نیز همان‌چاله‌ها و همان منابع نیرو را تشخیص دهند؛ و در آنچه از همان آغاز در معرض یك‌چنین برداشتی قرار گرفت انقلاب آلمان بود ــ یعنی پیش‌رفته‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین انقلاب، که از همهٔ جهات خارجی بیش از هر انقلابی به همتای روسی خود شباهت داشت. رویدادهای نوامبر ۱۹۱۸ «انقلاب

---

23. ibid., No. 14 (17 April 1920), pp. 403-11.

24. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 12 (20 July 1920), cols. 2087-98;

یك سال بعد رادك این سیاست را «اخته‌کردن کمونیسم» نامید

(*Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 45).

25. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 243.

فوریه»ی آلمان به حساب می‌آمدند؛ ابرت و شایدمن، کرنسکی و تسرتلی بودند؛ لیبکنخت هم می‌بایست نقش لنین را بازی کند. نخستین کنگرهٔ شوراهای کارگران و سربازان سراسر آلمان در دسامبر ۱۹۱۸ همتای آشکار نخستین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه در ژوئیهٔ ۱۹۱۷ به نظر می‌آمد، که در آن‌ها اقلیت بسیار کوچکی از بلشویک‌ها در میان اکثریت اس‌ارها و منشویک‌ها گم شده بودند.۲۶ برخوردهای ژانویهٔ ۱۹۱۹ همان «روزهای ژوئیه»ی برلن بود، گیریم حزب کمونیست جوان و بی‌تجربهٔ آلمان نتوانسته بود این رویدادها را با همان مهارتی اداره کند که بلشویک‌ها در اغتشاشات پطروگراد در ژوئیهٔ ۱۹۱۷ نشان داده بودند؛ اما این برخوردها نمایندهٔ همان مرحله در تحولات انقلاب بودند.۲۷ به نظر می‌رسید که راه آشکار همان است و به همان مقصد هم خواهد رسید. اگر «پوچ کاپ» مارس ۱۹۲۰ را به‌طور عینی بررسی می‌کردند، شاید به این نتیجه می‌رسیدند که این رویداد دلیل تکان‌دهنده‌ای بر ضعف کمونیسم آلمانی است ــ در واقع ضعف یکایک گروه‌هایی که در دست چپ اتحادیه‌های کارگری محافظه‌کار قرار داشتند. اما لنین در نخستین فوران شور و شوق تردیدی به خود راه نداد و آن «پوچ» را «ماجرای کورنیلوف آلمانی» نامید، و در نهمین کنگرهٔ حزب خود گفت که کارگران آلمان دارند «ارتش سرخ تشکیل می‌دهند» و «روز به روز بیشتر شعله‌ور می‌شوند».۲۸ نتایج انقلاب روسیه چنین بود؛ نتایج «ماجرای کورنیلوف آلمانی» چگونه می‌توانست غیر از این باشد؟ تقویم آلمان تا اوت ۱۹۱۷ پیش رفته بود. اکتبر آلمان نمی‌توانست مدت درازی تأخیر کند. لنین در جاهای دیگری نیز قیاس‌های مشابهی کرده است. در پایان ژانویهٔ ۱۹۲۰ بستن پیمان صلح را با دولت بورژوایی استونی چنین توجیه می‌کند که استونی «دورهٔ کرنسکی را می‌گذراند»، و کارگران استونی «به زودی این حکومت را برمی‌اندازند و استونی شوروی را به وجود می‌آورند، که با ها پیمان صلح تازه‌ای می‌بندد».۲۹ در سپتامبر ۱۹۲۰ لنین چنین فرض می‌گرفت که «شوراهای عملی» که در بریتانیای کبیر برای سازمان

---

۲۶. استالین حتی در ۱۹۳۳ این مقایسه را تکرار می‌کند (*Socheneniya*, xxiii, 226).

۲۷. تروتسکی این موارد تشابه را در مقاله‌ای در آوریل ۱۹۱۹ بیان کرده‌است (*Sochineniya*, xiii, pp. 97-8).

28. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 101.

29. ibid., xxv, 16.

دادن مخالفت با اقدام نظامی برضد روسیهٔ شوروی تشکیل شده بود همان «شوراهای شوروی هستند و بریتانیا وارد مرحلهٔ فوریه و «قدرت‌دوگانه» شده است، و «منشویك‌های بریتانیا» دارنـد «راه انقلاب بلشویکی را هموار می‌کنند».[۳۰] با این اعتقاد محکم به توازی انقلاب‌ها، برای لنین دشوار بود که تجربهٔ انقلاب بلشویکی را منبع اساسی آموزش کمونیست‌های غرب در نظر نگیرد.[۳۱]

در این فضای امید و ایمان همه‌جاگیر، طرح اجلاس دومین کنگرهٔ کمینترن برای تابستان ۱۹۲۰ ریخته شد، و لنین در ماه آوریل بـرای تدارك این کنگره جزوه‌ای نوشت به نام «بیماری کودکانهٔ «چپ‌روی» در کمونیسم». این جزوه که آخرین اثر مهم لنین است یکی از مؤثرترین نوشته‌های او نیز از کار درآمد؛ بنابرین یادآوری اوضاعی که موجب نوشته شدن این اثر شد اهمیت خاصی دارد. این جزوه در لحظه‌ای نوشته شد که بلشویك‌ها خوشوقت بودند از این که ماجرای دردناك جنگ‌داخلی را با پیروزی‌ای بسیار بالاتر از حد انتظارشان پشت سر گذاشته بودند؛ این پیروزی نظریه و عمل بلشویسم تعیین‌کنندهٔ لحن خاص کارمایـه‌ای است که در سراسر جزوهٔ لنین، از نخستین تا واپسین عبارت آن، به‌چشم می‌خورد؛ آن کارمایه این است که تجربهٔ روسیه بایـد چراغ راهنما و نمونهٔ سرمشق جنبش‌های انقلابی در همهٔ کشورهای دیگر باشد. این جزوه در لحظه‌ای نوشته شد که انزوای دوسالهٔ روسیه از جهان خارج تـازه داشت شکسته می‌شد، و لنین هنوز نه چندان منابعی برای کسب اطلاع در اختیار داشت و نه در تماس مستقیم با کسانی بود که بتوانند واقعیات اوضاع سیاسی را به نظر او برسانند، و از جنبش‌های دست‌چپی غـرب هیچ خبر مستقیمی نداشت؛ تحولات اروپا را او در آینهٔ کـج و معوج رویدادهایی می‌دید که پس از بازگشت هیجان‌انگیز او به پطروگراد در آوریل ۱۹۱۷ پیش آمده بود. آخر این که جزوهٔ مورد بحث ما بـا این

30. ibid., xxv, 37819, 403-4.

۳۱. کمونیست‌های غیر روس نیز به همین مشابهت‌ها در انقلاب اعتقاد داشتند. براون «پـوچ» کـاپ را بـا شورش کـورنیلوف بـه تفصیل مقایسه می‌کنـد (M. J. Braun, *Die Lehren des Kapp-Putsches* (1920), pp. 14-19) ؛ و در بعد از وقوع در کنگرهٔ حزب کمونیست آلمان در آوریل ۱۹۲۰، پیك و لوی هر دو با ذکر سوابق مشابه در روسیه از موضع خود دفاع کردند
(*Bericht über den 4. Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund)* (n.d.), pp. 40, 50).

اعتقاد محکم شد که انقلاب پرولتاریایی، پس از پیروز شدن در روسیه، در حال درنوردیدن قارهٔ اروپا است. استدلالات و توصیه‌های این جزوه در خور آن فاصلهٔ کوتاهی که برای رسیدن به آن هدف نهایی ضرورت دارد تنظیم شده‌اند. مدت‌ها پس از این ایام بود که آنچه را خود لنین به عنوان صلاحدیدهای تاکتیکی کوتاه‌مدت در نظر گرفته بود، دیگران در دوره‌ای بسیار درازتر از آنچه منظور لنین بـود مورد استناد و استعمال قرار دادند.

لنین با بنانهادن بحث بر این مقدمه که پاره‌ای از مشخصات انقلاب روسیه احتمالا در مقیاس جهانی هم ظاهر خواهند شد مجملی از تاریخ بلشویسم را به این منظور نقل می‌کند که نشان دهد حزب او ناچار بوده است با دو دشمن اصلی تلاش کند ــ اپورتونیسم سوسیال دموکرات‌ها در دست راست، و آنارشیسم خرده‌بورژوایی در دست چپ. تیرهایی که لنین در جریان مبارزه می‌انداخت بیشتر متوجه جبههٔ راست بود؛ هدف تیرهایی که او از مسند قدرت رها می‌کرد جبههٔ چپ بود. لنین بر آن بود که خطری که از دست راست متوجه حزب است از خطرهای دست چپ جدی‌تر است، اما حزب تا حد زیادی بر آن چیره شده است؛ بین‌الملل دوم دارد آخرین نفس‌هایش را می‌کشد. به این دلیل لنین بحث خود را به خطر کوچک‌تر «چپ‌روی»، که خطر جاری است، منحصر می‌سازد. دو مورد عمدهٔ چپ‌روی در تاریخ حزب عبارت بوده‌اند از مخالفت با شرکت در دوما در ۱۹۰۶* و مخالفت با پیمان برست‌لیتوفسك در ۱۹۱۸؛ در هر دو مورد جبههٔ مخالف به «اصل» مبارزه با «سازشکاری» استناد کرده است. لنین سپس به جناح چپ جنبش سوسیالیستی آلمان (و نیـز انگلستان) حمله می‌کند، که چرا مشارکت در انتخابات پارلمانی و در اتحادیه‌های کارگری را رد کرده‌اند: همین خطاهای «چپ‌روانه» در سندیکالیسم فـرانسه و ایتالیا و امریکا نیز تجلی می‌کند. خطوط سیاست کنگرهٔ آیندهٔ حزب به روشنی ترسیم می‌شود، همیشه با قید این شرط که هـدف قانع‌کـردن «چپ‌روان» است، نه بریدن از آن‌ها. خط‌مشی سال پیش عبارت بود از نبرد سازش‌ناپذیر با سوسیال‌دموکرات‌های دست‌راست و مدارا با انحراف چپ در میان کسانی کـه هنوز امکان داشت بـه جبههٔ مشترکـی برضد دست‌راستی‌ها وارد شوند؛ لنین این خط‌مشی را رها نمی‌کند. حتی در

* در متن ۱۹۰۸ آمده است، ولی به‌نظر می‌رسد که غلط چاپی باشدزیراکه‌در ۱۹۰۸ «ارتجاع استولوپین» بر روسیه تسلط یافته و دوما برچیده شده بود ــ م.

ضمیمه‌ای به جزوهٔ خود، با گوشهٔ چشمی به آلمان، اذعان می‌کند که کمونیست‌های چپ‌رو گاه در جلب‌پشتیبانی توده‌های‌مردم از کمونیست‌های درست‌کیش موفق‌تراند.۳۲ اما لحن او بسیار جدی‌تر از تابستان و پاییز گذشته است، بر ضرورت انضباط و یکرنگی بیشتر تأکید می‌کند، و شرایط قبول نظریات را بـه دقت بیشتری معین می‌سازد. مشارکت در پارلمان و در اتحادیه‌های کارگری، که لنین و کمینترن در پاییز ۱۹۱۹ آن را امری ثانوی نامیده بودند و معتقد بودند که ارزش مشاجره‌ندارد. اکنون به صورت امر واجب درمی‌آید.

لنین به تعمیم‌های وسیع‌تری نیز دست می‌زند. در فصلی زیر عنوان «بی‌سازشکاری؟» قطعه‌ای را نقل می‌کند که در آن انگلس اعلام کرده‌است که کمونیست‌های راستین باید آماده باشند «همهٔ مراحل و سازش‌هایی که ساختهٔ خود آن‌ها نیست بلکه ساختهٔ مسیر تاریخ‌است از سر بگذرانند» تا به هدف خود برسند. در پاسخ چپ‌روان، که مدعی بودند اصول خالص را رعایت می‌کنند، لنین اعلام‌می‌کند که «تمام تاریخ بلشویسم، چه پیش‌از انقلاب اکتبر و چه پس از آن، پـر است از موارد مانوردادن، کنارآمدن، سازش‌کردن با احزاب دیگر، از جمله احـزاب بورژوایی». ولـی در مفصل‌ترین موردی که از تاکتیک مانور و سازش نقل می‌شود پـاره‌ای دشواری‌های عملی آشکار می‌گردد. این همان قطعهٔ معروفی است که در آن لنین به کمونیست‌هـای بریتانیا توصیه می‌کند که «به هندرسون‌هـا و اسنودن‌ها کمك کنند تا لویدجورج و چرچیل را با هـم شکست دهند». توصیهٔ لنین این است که به «هندرسون‌ها و اسنودن‌ها» سازشی پیشنهاد شود به صورت یك «توافق انتخاباتی» به منظور مبارزهٔ مشترك با «لوید جورج و محافظه‌کاران»، و تقسیم کرسی‌های به‌دست آمده، بر پایهٔ اصلی که لنین آن را تشریح نمی‌کند، میان حزب کارگر و کمونیست‌ها. ولی همهٔ این کارها باید در اوضاعی انجام گیرد که به کمونیست‌ها اجازه دهد «کامل‌ترین آزادی را برای محکوم‌کـردن هندرسون‌ها و اسنودن‌هـا داشته باشند» ــ چنان که بلشویك‌ها مدت‌هـای مدید در یك حزب بـا

---

۳۲. این نکته شاید در آلمان صدق می‌کرده‌است، زیرا کـه در ۱۹۲۰ هنوز احساسات انقلابی و وضع بالقوهٔ انقلابی در آن‌جا وجود داشت و گروه چپ افراطی می‌توانست در جلب پشتیبانی تودهٔ مردم از حزب رسمی پیش بیفتد. در غالب کشورهای دیگر، که برنامهٔ انقلابی چیزی جز بحث نظری نبود، گروه چپ افراطی فرقهٔ متعصب و معدودی بودند و تودهٔ مردم در طرف راست قرار می‌گرفت.

منشویک‌ها همکاری داشتند ولی بدون هیچ مانعی‌آن‌هارا محکوم می‌کردند. برای آن که مبادا این پیشنهاد سازش، و گرچه با این محدودیت، معارض با خطی تعبیر شود کـه در فصول دیگر جزوه در نبرد آشتی‌نـاپذیر با سوسیال‌دموکرات‌های دست‌راستی دنبال شده است، لنین به کمونیست‌های بریتانیا این را هم توصیه می‌کند که «به زبان مردم‌فهم» توضیح دهند که «نگه‌داری [یعنی پشتیبانی] آن‌ها از هندرسون با رأی خـود مانند نگه‌داری طناب است از کسی که به دار آویخته می‌شود» زیرا که هرقدر هندرسون‌ها به قدرت سیاسی نزدیک‌تر شوند، براثر آشکار شدن رنگ سیاسی واقعی آن‌ها در انظار توده‌های‌کارگر، به «مرگ‌سیاسی» نزدیک‌تر شده‌اند.۳۳ این محاسبهٔ رندانه و پیچیده برای بستن پیمان اتفاق تاکتیکی موقت در جهت هدف‌های معین با نیروهایی که سپس بایستی محکوم و سرانجام نابود شوند، برای رهبرانی که حزب با انضباطی پشت سر خود داشتند که حاضر بود توصیه‌های رهبری را بدون انتقاد یا بحث بپذیرد، شاید پذیرفتنی به نظر می‌رسید. اما توصیه کردن آن به صورت نوعی تاکتیک سیاسی در مبارزهٔ انتخاباتی بریتانیا، که در آن وسیله‌ها و هدف‌ها چه در درون احزاب و چه میان آن‌ها مورد بحث و مناظرهٔ شدید قرار می‌گرفتند، باعث می‌شد که لبخندی بر لبان اهل سیاست عملی ظاهر شود.

«بیماری کودکانهٔ «چپ‌روی» در کمونیسم» به‌طور ناهشیار و برای نخستین‌بار حلقهٔ ضعیف زره بلشویک‌ها را آشکار کرد ــ یعنی ناراحتی ناشی از فرض گرفتن تشابه نزدیک و بی چون و چـرا میان روندها و تاکتیک‌های انقلاب در روسیه، که از مرحلهٔ حکومت استبدادی تقـریباً بلافاصله به مرحلهٔ انقلاب پرولتاریایی وارد شده بـود، و انقلاب در کشورهایی که پرولتاریا دورهٔ درازی از تلقینات‌نظری و عملی دموکراسی بورژوایی را از سر گذرانده بود. در ۱۹۱۸، در یکی از جلسات کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری یکی از نمایندگان آنـارشیست اشاره کـرد که پرولتاریای روسیه «ذهن دولتی» ندارد، و حال آن که پرولتاریای غرب «خود را حامل جزئی از قدرت و پاره‌ای از همین دولتی می‌شناسد که فعلا از آن دفاع می‌کند»؛ لنین با خشونت غریبی در پاسخ گفت که این نظر دربارهٔ کارگر غربی «به قدری ابلهانه است که من نمی‌دانم ابلهانه‌تر از

---

33. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 221-5.

این چگونه ممکن است».[۳۴] بلشویک‌ها به دلیل اصراری که بـرای انکار تفاوت‌های فطری میان ملل داشتند گـاه وسوسه می‌شدند کـه واقعیت تفاوت‌های ملل را که دارای ریشه‌هـای اجتماعی و اقتصادی بـود منکر شوند، و مرتباً تعداد نسبی کارگرانـی را که در کشورهـای غربی از شیوه‌های دموکراتیک منتفع شده بودند و لذا منصرف‌کردن آن‌ها از اعتقاد به ارزش این شیوه‌ها آسان نبود، کم به حساب می‌آوردند. لنین هرگز این نکته را درک نمی‌کرد که چرا «رفورمیسم»، که در روسیه هیچ‌معنایی نداشت، در اروپای غربی رقیب سرسخت و موفق تعالیم انقلابی شده است؛ چرا عمل غیرقانونی، که کارگران روسیه آن را مسلم می‌گرفتند و می‌پذیرفتند، در غرب باعث بـروز پیشداوری‌هـای تند می‌شود؛ یا چرا انحـلال مجلس مؤسسان، کـه در روسیه کمترین موجـی از اعتراض برنیانگیخت، باعث یکه خوردن گروه‌های زیادی از کارگران غرب شد.

این ناراحتی بر سر مسألهٔ رابطهٔ میان رهبری حزب و توده‌ها، که از زمان اختلاف حزبی ۱۹۰۳ مکرر پیش آمده بود، مخصوصاً حدت یافت. لنین همیشه در قبال نقش توده‌ها در جنبش انقلابی بسیار حساس بود. او می‌گفت فقط سوسیالیست‌های یوتوپیایی معتقدند که جامعهٔ نوین به دست «مردمان بسیار باتقوایی که در قالب‌ها و گرمخانه‌های خـاصی پرورش یافته باشند» پدید می‌آید؛ مارکسیست‌ها می‌دانند که این جامعه را «از تودهٔ مواد و مصالح بشری که بر اثر قرن‌ها و هزاره‌ها [نظام‌های] برده‌داری و سرف‌داری و سرمایه‌داری و اقتصادهای حقیر فردی و جنگ همه برضد همه برای [به دست آوردن] جایی در بازار و بهای بیشتری به‌ازای کالا یا کار کج و معوج شده است» باید ساخت.[۳۵] اما این تصور از توده‌ها به عنوان مواد و مصالح انقلاب برداشت خاصی از نقش‌رهبری را در پی دارد. اگر رهبری بدون تودهٔ پیرو بی‌معنی است، توده‌ها نیز بـدون رهبری ناتوان‌انـد. لنین در «بیماری کودکانـهٔ «چپ‌روی» در کمونیسم» به قوت تمام اعتراض می‌کند که طـرح مسألهٔ «دیکتاتـوری پرولتاریا یـا دیکتاتوری توده‌ها» به آن صورت دلیل بر «آشفتگی فکری باورنکردنی و روشن‌نشدنی» است.[۳۶] این فقط بدان معنی است که دو چیز را که اجزای جدایی‌ناپذیر یک کل انقلابی هستند از هم جدا کنیم.

---

34. *Protokoly Zasedanii VTsIK* 4go *Sozvya* (1920), p. 231; Lenin, *Sochineniya*, xxii, 493.

35. ibid., xxv, 458.

36. ibid., xxv, 187.

این تصور از بررسی اوضاع روسیه به وجود آمده بود و به نحو درخشانی با آن اوضاع مطابقت داشت ـ چنان که توفیق سیاست بلشویک‌ها نشان داد. آنچه در روسیه لازم بود آن بود که در میان توده‌های کارگران که تا آن روز ناآگاه بودند آگاهی سیاسی به وجود آورند؛ و برای این منظور تأثیر رهبری منضبط انقلابی ضرورت حتمی داشت. در خود مفهوم «توده‌ها» به عنوان مخزن‌عظیمی از پرولتاریای‌ستم‌دیده و سازمان‌نیافته[۳۷]، که در اندیشهٔ بلشویکی اهمیت روزافزونی پیدا می‌کند، واپس‌ماندگی کارگران صنعتی روسیه انعکاس دارد. اما در کشورهایی که مسأله عبارت از ایجاد آگاهی انقلابی بر لوح سادهٔ تودهٔ فاقد آگاهی سیاسی نیست، بلکه عبارت است از نفوذ در نوعی آگاهی سیاسی موجود و بسیار پیشرفته در سنت دموکراسی بورژوایی و دیگرگون‌ساختن آن، عین همان مفهوم انطباق ندارد، یا فقط با احراز شرایط بسیار بعید انطباق پیدا می‌کند. این وظیفه با همهٔ کارهایی بود که تا آن روز برای بلشویک‌های روسیه پیش آمده بود تفاوت داشت و از همهٔ آن‌ها بسیار ظریف‌تر و پیچیده‌تر بود. نشناختن این تفاوت است که توضیح می‌دهد چرا نسخه‌هایی که به دست بلشویک‌ها، یا سپس کمینترن، برای غربیان نوشته می‌شد غالباً نارسا یا نامتناسب به نظر می‌رسید. سال‌ها طول کشید تا وضعی به‌وجود آمد که در آن وضع تصمیم‌های یکدستی که از مسکو صادر می‌شد به‌طور خودکار در احزاب کمونیست رام و مطیع به کار بسته می‌شد، بدون آن‌که چندان توجهی به اعتبار این تصمیم‌ها در پرتو اوضاع و عقاید محلی بنمایند. اما مراحل نخستین این روند زیان‌بار را باید در زمانی جستجو کرد که لنین رسالهٔ «بیماری کودکانهٔ «چپ‌روی» در کمونیسم» را می‌نوشت، و در روزهایی که دومین کنگرهٔ کمینترن تشکیل شد.

عامل ثابت دیگری نیز در همین ایام در نظریات کمینترن پدیدار شد. در سال ۱۸۵۸، انگلس براثر افسردگی از ورشکستگی کامل جنبش «منشوریان» («چارتیست‌ها») در نامه‌ای خطاب به مارکس نوشته بود که «پرولتاریای انگلیس در واقع روز به روز بیشتر بورژوا می‌شود، به طوری که این بورژواترین همهٔ ملت‌ها ظاهراً خیال دارد که آخرسر در

---

۳۷. کنگرهٔ دوم «توده‌ها» را چنین تعریف کرد: «کلیهٔ کارگران و قربانیان استثمار سرمایه‌داری، به ویژه آن‌هایی که کمتر سازمان‌یافته و کمتر روشن شده‌اند و بیشتر در معرض ستم هستند و کمتر به سازمان دسترسی دارند»
(*Kommunisticheskii International v Dokumentakh* (1933), p. 95).

کنار بورژوازی خود یك اشرافیت بورژوا و یك پرولتاریای بورژوا هم داشته باشد». انگلس اضافه می‌کند که «برای ملتی که تمام جهان را استثمار می‌کند» این امر «تا حدی طبیعی است».۳۸ این رأی در نامه‌ای خطاب به کائوتسکی در ۱۸۸۲ تکرار شده است۳۹؛ سه سال بعد، پس از مرگ مارکس، انگلس آن را با تفصیل بیشتری در مقاله‌ای در یك نشریهٔ انگلیسی چاپ کرد، و از آن پس این رأی اهمیت فراوان یافت:

> تا وقتی که انحصار صنعتی انگلستان برقرار بود، طبقهٔ کارگر انگلیس تا حدی در امتیازات این انحصار سهیم بود. این امتیازات به صورت بسیار غیریکنواختی میان کارگران توزیع می‌شد؛ سهم عمده را اقلیت ممتازی می‌ربود، اگرچه گهگاه برای توده‌های وسیع هم چیزی باقی می‌ماند.۴۰

تعبیر این سخن این نبود که پرولتاریای انگلیس خود «بورژوا» شده است؛ منظور این بود که «اقلیت ممتاز» درون آن این منزلت را به خرج افراد عادی به‌دست آورده است. لنین در «امپریالیسم، آخرین مرحلهٔ سرمایه‌داری» نظر خود را بر پایهٔ رأی انگلس بنا می‌کند و او نیز می‌گوید که بخشی از پرولتاریای انگلیس بورژوا شده است، و اضافه می‌کند که «بخشی از آن اجازه داده‌اند کسانی آن را رهبری کنند که طبقهٔ متوسط آن‌ها را خریده یا دست‌کم مزدبگیر خود ساخته است».۴۱ این که سرمایه‌داری انحصارگر با استثمار بازارهای مستعمراتی و نیمه‌مستعمراتی توانسته بود به «اقلیت ممتاز» طبقهٔ کارگر سود برساند و با این کار آن را فاسد کند، و این که آن اقلیت نقش رهبرانی را بازی می‌کرد که

---

38. Marx i Engels, *Sochineniya*, xxii, 360. 39. ibid., xxvii, 238.

40. ibid., xvi, i, 200;

این قطعه را انگلس تماماً در مقدمهٔ تازه‌ای بر چاپ ۱۸۹۲ «وضع طبقهٔ کارگر در انگلستان» نقل کرده است.(ibid., xvi, ii, 275) *Working Class in England*

41. Lenin, *Sochineniya*, xix, 157-8;

عبارت «به رهبری کسانی که خود را به طبقهٔ متوسط فروخته‌اند یا دست‌کم مزدور آن طبقه‌اند» از نامهٔ انگلس به مارکس، مورخ ۱۱ اوت ۱۸۸۱ گرفته شده است؛ در این نامه انگلس این عبارت را در مورد «بدترین» اتحادیه‌ها به‌کار می‌برد (Marx i Engels, *Sochineniya*, *xxiv*, 529).

«مزدبگیر» بورژوازی شده بود، مطلبی است که دیگر در شمار بدیهیات مارکسیسم درآمده بود. به نظر می‌رسید که پدیدهٔ «تجدیدنظرطلبی» در حزب سوسیال‌دموکرات آلمان، که در میان رهبران بسیار بیش از افراد عادی شیوع داشت، این نکته را تأیید می‌کند؛ تجربهٔ برخی از رهبران حزب سوسیالیست فرانسه نیز مؤید همین نظر بود، زیرا که آن‌ها نیز رفته رفته به دولت ائتلافی بورژوایی پیوستند و سرانجام از ته دل جانب بورژوازی را گرفتند.

بنابرین بلشویک‌ها وارث عقیدهٔ تثبیت‌شده‌ای بودند که با ریزش انقلاب آلمان در زمستان ۱۹ـ۱۹۱۸ و درآمدن سران سوسیال‌دموکراسی در نقش مدافعان جمهوری بورژوایی جان‌تازه‌ای گرفت، لنین، در مقاله‌ای به مناسبت سالگرد تأسیس کمینترن، این برهان را در مورد رویدادهای اخیر آلمان به‌کار می‌برد. می‌گوید تا زمانی که آلمان از لحاظ اقتصادی از بریتانیای کبیر و فرانسه واپس مانده بود سوسیال‌دموکراسی آلمان منزلت غالبی داشت و جهان را رهبری می‌کرد؛

> ولی هنگامی که آلمان از لحاظ اقتصادی از هر دوی آن کشورها پیش افتاد، یعنی در دههٔ دوم قرن بیستم، آن وقت در رأس این حزب کارگری و مارکسیستی نمونهٔ آلمان دسته‌ای از اراذل و اوباش، پدیدار شدند، از کثیف‌ترین زباله‌های مزدور سرمایه‌داری، از شایدمن و نوسکه گرفته تا داوید و لیگین، مهوع‌ترین جلادان طبقهٔ کارگر در خدمت سلطنت و بورژوازی ضدانقلابی.[۴۲]

دو ماه بعد نیز در مقالهٔ دیگری دربارهٔ «وظایف بین‌الملل سوم» باز به همین موضوع ایمان آوردن «سطوح بالای طبقهٔ کارگر انگلستان» به بورژوازی بازمی‌گردد، و بار دیگر بین‌الملل دوم را «نوکر امپریالیسم و عامل نفوذ بورژوازی و ناقل دروغ‌های بورژوازی و فساد بورژوازی در جنبش کارگران» می‌نامد.[۴۳] از این استدلال نتیجهٔ بحث‌انگیز و دوررسی به دست می‌آید که رهبران بلشویک کمینترن آن را بدون چون و چرا پذیرفتند و به‌کار بستند. هرگاه در احزاب کارگری اروپای غربی مانع

---

42. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 249. 43. ibid., xxiv, 390.

یا تردیدی احساس شد، علت روشن است. رهبران جنبش در آن کشورها ــ که با نام زیانبار «اشرافیت کارگری» نامیده می‌شوند ــ آگاهانه یـا ناآگاهانه عوامل بورژوازی هستند و می‌توان اطمینان داشت که در هر بحرانی جانب دموکراسی بورژوایی و سرمایه‌داری بورژوایی را خواهند گرفت. حکم «اشرافیت کارگری» با این عبارت‌بندی بر همهٔ رفورمیست‌ها به عنوان مرتد و خائن به طبقهٔ خود و به هدف پرولتاریا داغ می‌زند و آن‌ها را نه به‌اشتباه فکری بلکه به ننگ اخلاقی محکوم می‌کند. وظیفهٔ شخص انقلابی عبارت است از روشن کردن اذهان افراد احزاب کارگری دربارهٔ ماهیت رهبران خائن، و منشعب‌کردن احزاب برضد آن رهبران. در تمام دستورهای تاکتیکی «بیماری کودکانهٔ «چپ‌روی» در کمونیسم» این فکر عمیقاً سرشته است.

پیش از انتشار این رسالهٔ لنین، فرصت‌هایی پیش آمده بـود که سیاست تند آن را به اجرا بگذارند. دفتر غربی کمینترن در آمستردام، که زیر نظر رهبران هلندی بود، متهم به چپ‌روی شد، زیرا کمونیست‌های هلند از شرکت در انتخابات پارلمانی و فعالیت اتحادیه‌ای خـودداری می‌کردند. این دفتر در آوریل ۱۹۲۰ با تصمیم کمیتهٔ اجرائی کمینترن منحل شد، و وظایف مبهم آن به دبیرخانهٔ اروپای غربی در برلن انتقال یافت.[۴۴] در حدود همان ایام، لنین که منتظر بود حزب کارگر مستقل بریتانیا مانند حزب سوسیالیست فرانسه از سرمشق‌حزب‌سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان پیروی کند، تا حدی به آرزوی خود رسید. حزب کارگر مستقل بریتانیا در کنفرانس سالانهٔ خود در آوریل ۱۹۲۰ ۲۵ با اکثریت زیادی تصمیم گرفت که از بین‌الملل دوم خارج شود. اما فقط اقلیت کوچکی به پیشنهاد پیوستن به بین‌الملل سوم رأی داد؛ سایر مصوبات کنفرانس نیز اعتدالی و جستجوگرانه بود. به شورای تشکیلاتی ملی حزب دستور داده شد با حزب سوسیالیست سویس که قبلا اظهار تمایلی کرده بود[۴۵]، دربارهٔ «امکان تأسیس مجدد یك بین‌الملل فراگیر» وارد بحث‌شود، اما در عین حال دربارهٔ اساسنامهٔ کمینترن و شرایط همبستگی با آن نیز

---

44. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 10 (11 May 1920), cols, 1659-60; *Istorik Marksist*, No. 2-3 (1935), p. 92.

45. *Independent Labour Party: Report of the Twenty-Eighth Annual Conference* (1920).

۴۶. نگاه کنید به ص۱۱-۲۱۰بالا.

تحقیق کند. این تحقیق بـر عهدهٔ والهد و کلیفورد الن نهاده شد ــ نمایندگان حزب کارگر مستقل که همراه با هیأت بزرگی از طرف حزب کارگر به روسیهٔ شوروی می‌رفتند. با این هیأت چند رهبر اتحادیه‌های کارگری و چند نمایندهٔ پارلمان و چند تن از روشنفکران، از جمله تام‌شاو و رابرت ویلیامز و برتراند راسل و اتل اسنودن و هایدن گست و رودن بکستون، نیز همراه بودند. سه ماه پیش از آن جورج لندزبوری سفری به مسکو کرده و با گزارش اشتیاق‌آمیزی از همهٔ دیده‌های خود بازگشته بود. اما هیأت نمایندگی حزب کارگر نخستین گروه بزرگ و مؤثری بود که ازجبههٔ چپ‌بریتانیا به‌چنین‌سفری‌می‌رفت، و لذا موقع حائز اهمیت بوده.

هنگامی کـه هیأت در اواسط مهٔ ۱۹۲۰ بـه مسکو رسید، حملـهٔ پیلودسکی به اوکراین در جریان بود و به اوج توفیق خود رسیده بود. جای تعجب نیست که لنین، که از ۲۶ مه با نمایندگان دیدار کرد، بیشتر در صدد آن بود که تمایل دولت شوروی را به صلح به مهمانانش بفهماند و از ناهنجاری عمل دولت بریتانیا در کمك‌رساندن بـه «سفیدها» و لهستان شکایت کند ــ به ویژه آن که به نظر می‌رسید پاره‌ای از مهمانان دربارهٔ واقعیت‌داشتن این کمك‌هـا شك دارند. برخی از نمایندگـان پرسشی را مطرح کردند که اندکی ناراحت‌کننده بود ــ یعنی این که لنین از این دو شق مطلوب کدام را مهم‌تر می‌داند: «تشکیل یك حزب کمونیست انقلابی منسجم در انگلستان یا دریافت کمك فوری از جانب کارگـران برای امر صلح در روسیه؟» لنین پرسش را پیچاند و گفت‌کـه«بسته به عقیده» است. کسانی که بخواهند کارگران را آزاد کنند نمی‌تـوانند مخالف تشکیل حزب کمونیست باشند؛ از طرف دیگر، اگـر کسانی که توهمات خود را دربارهٔ دموکراسی بورژوایـی و صلح‌طلبی (پاسیفیسم) ادامه می‌دهند «به این فکر بیفتند کـه خود را کمونیست بنامند و بـه بین‌الملل سوم بپیوندند»، هیچ فایده‌ای به دست نمی‌آید. این‌گونه‌اشخاص فقط «قطعنامه‌های شیرین‌مزه برضد مداخله[ی نظامی]» می‌گذرانند؛ فایدهٔ این‌گونه قطعنامه‌ها این است کـه دست آخـر نشان می‌دهند که نویسندگان آن‌ها چه موجودات مسخره‌ای هستند. ظاهراً این تنها اشاره‌ای است که در آن مجلس به کمینترن شده است.[۴۷] فکر لنین مشغول مسائل

---

۴۷. صورت این گفتگو را لنین شخصاً به شکل «نامه‌ای به کارگران بریتانیا» تهیه کرد، که چند روز بعد در «پراودا» منتشر شد. (*Sochineniya*, xxv, 262-5)

دیگری بود. هیأت نمایندگی به چند گروه تقسیم شد که هرکدام بـرای دیدن گوشه‌ای از روسیهٔ شوروی روانه شدند.

اما این گفتگو برای آن دو نمایندهٔ حزب کارگر مستقل که مأموریت داشتند دربارهٔ کمینترن تحقیق کنند کافی نبود. بخت با آن‌ها یاری نکرد. نه لنین و نه تروتسکی وقت نداشتند به آن‌ها برسند؛ زینوویف هم که زبان انگلیسی را بسیار کم می‌دانست یا نمی‌دانست در پشت صحنه باقی ماند؛ و رادك که همه‌جا حی و حاضر بود با آن‌ها گفتگو کرد. نمایندگان که به رسمیت نهادهای انگلیسی عادت داشتند با کمال تعجب دیدند که کمینترن دوازده ماه پس از تأسیس هنوز «یك سازمان کـاملا عجالتی» است، که «اساسنامه یا مقررات رسمی ندارد». به علت «روش‌های پشت گوش اندازی» در مرکز کمینترن، ترتیب دادن مصاحبهٔ رسمی با کمیتهٔ اجرائی به عنوان یك ارگان تشکیلاتی دشوار بـود، و هنگامی هم کـه سرانجام ترتیب این مصاحبه داده شد، تنها سخنگویانی که در جلسه شرکت کردند بوخارین و رادك بودند، و ظاهراً اعضای خارجی اهمیتی نداشتند. چند پرسش مکتوب تسلیم آن‌ها شد، و پاسخ مفصلی از کمیتهٔ اجرائی کمینترن رسید که از لحاظ مضمون عـاری از سازش و از لحاظ لحـن خالی از آشتی بود. در این پاسخ، رمزی مکدونالد و اسنودن، رهبران حزب کارگر مستقل به نام «سانتریست»هایـی محکوم شده بودنـد که «لفظاً نسبت به جنگ متعرض شدند» ولی «در نقش پونطیوس پیلاطوس از زیر بار جرم شانه خالی کردنـد». پیشرفت «فقط از طریق بـروز انقلاب، از طریق رشد آگاهی طبقاتی» مقدور خواهد بود، و «نـه از طریق مذاکره و سازش با رهبران». کمیتهٔ اجرائی کمینترن به خوبی می‌دانست که فقط یك‌چهارم حزب کارگر از «پیروان یکرنگ و صمیمی بین‌الملل کمونیستی» تشکیل شده است، و این افراد به سایر گروه‌هـای کمونیستی می‌پیوندند و یك حـزب کمونیست واحـد تشکیل می‌دهند. یادداشت کمیتهٔ اجـرائـی کمینترن بـا این شعار بـه پایان می‌رسید: «کمونیست‌های بریتانیا، متحد شوید!» سیاست تلاش برای منشعب‌کردن احزاب موجود از طریق ایجـاد شورش در میان افراد عـادی در مقابل رهبران، علناً اعلام شد. لحـن انعطاف‌ناپذیر و عبارات تند یـادداشت بی‌گمان اثر قلم بی‌ملاحظهٔ رادك بود[۴۸]؛ اما سیاست کمیته شاید نتیجهٔ

۴۸. گزارش‌های نمایندگان در این مأخذ آمده است:

منطقی همان خطی باشد که در «بیماری کودکانهٔ «چپ‌روی» در کمونیسم» معین شده بود. دفتر مرکزی کمینترن بدون اعتنا به فراز و نشیب‌های نظامی اوکراین بر نظر خود پافشاری می‌کرد. در ۲۷ مه ۱۹۲۰، در همان روزی که پاسخ نمایندگان حزب کارگر مستقل بریتانیا داده شد، یادداشتی نیز برای کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان فرستاده شد. در این یادداشت کمینترن شکایت می‌کند که چرا حزب سوسیال‌دموکرات مستقل به نامهٔ مورخ ۵ فوریهٔ ۱۹۲۰ پاسخ نداده و حتی مضمون نامه را به اطلاع اعضای حزب نرسانده است.[۴۹] نبایستی تصور شود که ورود به کمینترن آسان خواهد شد. زینوویف در نشریهٔ رسمی کمینترن با حروف مؤکد نوشت: «**لازم است قفلی به درهای بین‌الملل کمونیستی زده شود، لازم است نگهبان مطمئنی بر دروازهٔ بین‌الملل کمونیستی گماشته شود.**»[۵۰]

پس از نمایندگان حزب کارگر مستقل بریتانیا، فوراً نمایندگان حزب سوسیالیست فرانسه، فروسار و کاشن، در اواسط ژوئن ۱۹۲۰ وارد مسکو شدند. این‌ها دستور داشتندکه نه‌تنها شرایط همبستگی با کمینترن را جویا شوند، بلکه در اوضاع عمومی اجتماعی و سیاسی روسیهٔ شوروی نیز تحقیق کنند.[۵۱] در ۱۹ ژوئن ۱۹۲۰ نمایندگان به کمیتهٔ اجرائی کمینترن فرا خوانده شدند. در این جلسه تعداد بیشتری از اعضای کمیته شرکت داشتند. رادك و زینوویف و بوخارین دربارهٔ وضع حزب سوسیالیست فرانسه پرسش‌های کاونده‌ای مطرح کردند. (بوخارین از آن‌ها خواست که «خیانت» حزب را در زمان جنگ محکوم کنند، و با این کار غرور ملی آن‌ها را زخمی کرد.) سپس سراتی، جان رید، و سرانجام لنین نیز پرسش‌هایی کردند. نکته‌هایی که لنین بر آن‌ها اصرار

→

Independent Labour Party: Report of the 29th Annual Conference (1921), pp. 49-61, و متن پرسش‌ها و پاسخ‌های کمیتهٔ اجرائی کمینترن در این مأخذ *The ILP and the 3rd International* (1920).

ترجمهٔ روسی یادداشت کمیته در نشریهٔ کمینترن منتشر شد *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 12 (20 July 1920), cols. 2231-56.

49. *Kommunismus (Vienna)*, No. 24 (26 June 1920), pp. 833-4.

50. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 11 (14 June 1920), col. 1730.

۵۱. متن این دستور، مورخ ۲۳ آوریل ۱۹۲۰، در این کتاب آمده است L. O. Frossard, *De Jaures a Lenine* (1930), pp. 235-44.

ورزید عبارت بودند از داشتن یك خط‌مشی حزبی روشن، مطبوعات منضبط (گفت «اومانیته» فقط یك خصلت سوسیالیستی‌دارد، و آن صورت ریز مشترکین آن است) و اخراج «رفورمیست‌ها» از حزب. نمایندگان که احتمالا منتظر استقبال گرم‌تری بودند، فقط توانستند جر و بحث کنند و قول بدهند که مطالب را به اطلاع حزب برسانند.۵۲ با فشار زیاد از آن‌ها خواسته شد که برای شرکت در کنگرهٔ کمینترن در مسکو بمانند، ولی نمایندگان فرانسوی از طرف خود برای این کار مأموریتی نداشتند. پس از چندی تردید نمایندگان موافقت کردند که بمانند.۵۳

پیش از اجلاس دومین کنگرهٔ کمینترن در نیمهٔ اول ژوئیهٔ ۱۹۲۰، تغییر هیجان‌آوری در وضع جنگ پیش آمد. ارتش مهاجم لهستان تا پشت مرزهای اوکراین پس‌رانده شد؛ ارتش سرخ تقریباً بدون هیچ مقابله‌ای در خاك لهستان به سوی غرب پیش می‌رفت؛ و سقوط ورشو ــ و بروز انقلاب لهستان ــ کمابیش محرز می‌نمود. زینوویف، که ریاست کنگره را بر عهده داشت، بعدها صحنه را چنین توصیف می‌کند:

> در تالار کنگره نقشهٔ بزرگی آویخته بود که حرکات نیروهای ما هر روز روی آن نقش می‌شد. نمایندگان هر روز با علاقهٔ شدید جلو این نقشه می‌ایستادند. نوعی نمایش بود: بهترین نمایندگان پرولتاریای بین‌المللی با نفس بریده و قلب تپنده یکایك پیشروی نیروهای ما را دنبال می‌کردند، و همه به خوبی متوجه بودند که اگر هدف‌های نظامی ارتش ما به‌دست آید، معنای آن تسریع بسیار زیادی در جریان انقلاب پرولتاریایی بین‌المللی خواهد بود.۵۴

---

۵۲. گزارش فروسار و کاشن از جلسه در همان مأخذ آمده است (ibid., pp. 245-69)؛ چند اظهار نظر شخصی فروسار نیز در همان‌جا دیده می‌شود (ibid., pp. 64-6)؛ مطالب تند کمیتهٔ اجرائی کمینترن در نامهٔ مورخ ۲۶ ژوئیهٔ ۱۹۲۰ خطاب «به همهٔ اعضای حزب سوسیالیست فرانسه و همهٔ پرولترهای آگاه‌فرانسوی» آمده است (ibid., pp. 281-303).

53. ibid., pp. 105-10;

در سراسر این کتاب فروسار خود را به صورت مرد ضعیفی ترسیم می‌کند که همکار پر جوش و خروشش او را به رغم نظر واقعی‌اش با خود پیش می‌برد.

54. *Desyatyi S"ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii* (1921), p. 271.

خود زینوویف نیز هنگام افتتاح کنگره با همین هیجان سخن گفت:

> دومین کنگرهٔ بین‌المللی کمونیستی در لحظهٔ نخستین‌جلسات افتتاحی خود وارد تاریخ شده است. این روز را به خاطر بسپارید. بدانید این روز اجر همهٔ محرومیت‌ها و تلاش پایدار و دلاورانهٔ شما است. معنای این‌روز را برای‌فرزندان خود بیان کنید و توضیح بدهید. نقش این ساعت سنگین را بر قلب خود حك کنید.۵۵

در این کنگره بیش از دویست نماینده از سی و پنج کشور حضور داشتند. نمایندگان روسیه باز هم افراد برجسته‌ای بودند. زینوویف، که گاه از مسند ریاست و گاه به نام نمایندهٔ روسیه سخن می‌گفت، بارزترین چهرهٔ سراسر کنگره بود. لنین دربارهٔ همهٔ مسائل عمده سخن گفت، و رادك و بوخارین نیز با کفایت تمام نظریات او را تایید کردند. تروتسکی، که سرگرم نبرد لهستان بود، فقط گهگاه ظاهر می‌شد. ریاست هیأت‌نمایندگی حزب کمونیست آلمان با پل لوی بود. حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان نیز چهار نماینده فرستاده بود، که دوتای آن‌ها موافق پیوستن به کمینترن بودند و دوتا مخالف؛ اما از آن‌جا که پیوستن حزب آن‌ها هنوز محل تردید بود هیچ‌کدام حق رأی نداشتند. دو نماینده نیز از حزب کارگران کمونیست آلمان در مقام مشاور به کنگره راه داده شدند، ولی در مذاکرات شرکت نکردند.۵۶ ریاست هیأت نمایندگی ایتالیا با سراتی بود، اما همهٔ گروه‌های حزب سوسیالیست ایتالیا، به‌جز گروه راست، نمایندگانی در هیأت داشتند. در هیأت نمایندگی بریتانیا نیز حزب

---

55. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 14.

۵۶. لوی گویا به نام هیأت نمایندگی حزب کمونیست آلمان تهدید می‌کند که اگر نمایندگان حزب کارگران کمونیست آلمان با حق رأی به کنگره پذیرفته شوند او از کنگره کنار می‌رود
(*Bericht über den 5. Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund)* (1921), pp. 27-9)؟
بنابر گفتهٔ اخیرتر زینوویف، رادك نیز از لوی پشتیبانی می‌کند
(*Protokoll: Fünfter Kongress der Kommunistischen Internationale* (n.d.), i, 468).

سوسیالیست بریتانیا، حزب کارگر سوسیالیست، سازمان سرکارگران، و چند گروه کوچك دیگر شرکت کرده بودند. دو نمایندهٔ حزب‌سوسیالیست فرانسه نیز مانند نمایندگان حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان فقط حق مشاوره داشتند، زیرا که حزب آن‌ها هنوز به کمینترن نپیوسته بود. اما پنج نمایندهٔ فرانسوی دیگر به عنوان نمایندگان «کمیتهٔ تشکیل بین‌الملل سوم» دارای حق رأی کامل بودند، و برخی از آن‌ها در حزب سوسیالیست فرانسه نیز عضویت داشتند. نمایندگان حزب کمونیست امریکا و حزب کارگران کمونیست امریکا به رغم توصیه‌های کمینترن برای وحدت دو حزب همچنان به صلاحیت یکدیگر اعتراض می‌کردند.[۵۷]

کنگره در نخستین جلسهٔ خود پیشنهادی از پل لوی نمایندهٔ حزب کمونیست آلمان را بدون بحث پذیرفت. این پیشنهاد تقاضایی بود از «کارگران مرد و زن همهٔ کشورها» که از طریق اعتصاب و تظاهرات از ارسال «هر نوع کمك به لهستان سفید، و هر نوع مداخله در روسیهٔ شوروی» جلوگیری کنند.[۵۸] اما برخلاف کنگرهٔ اول که در سایهٔ استیصال جنگ داخلی تشکیل شده بود، کنگرهٔ دوم در لحظهٔ پیروزی نظامی ارتش سرخ اجلاس می‌کرد؛ در این کنگره کمتر از کنگرهٔ اول ــ یا دست‌کم کمتر از کنگره‌های اخیر دیگر ــ بر ضرورت کمك مستقیم به «ج‌ش‌ف‌س‌ر» و پشتیبانی از آن تأکید می‌شد. سنگینی مذاکرات بیشتر بر وظایف کلی‌تر

---

57. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 607-10;

بنابر منابع رسمی امریکا در ۱۲ ژانویهٔ ۱۹۲۰ در مسکو تصمیم به وحدت این دو حزب گرفته شد

(*Russian Propaganda: Hearings before a Sub-Committee of the Committee on Foreign Relations, United States Senate* (66th Congress, 2nd Session, 1920), pp. 415-16),

و این تصمیم به توسط یك «پیك بلشویك» به آن احزاب ابلاغ شد

(*Foreign Relations of the United States, 1920*, iii (1936), 449-50),

ولی در رفع اختلاف مؤثر واقع نشد.

58. ibid., p. 56.

در متن آلمانی، پیام با این جمله به‌پایان می‌رسد: «این است اقدامی که ما پرولتاریای جهان را به آن دعوت می‌کنیم؛ و روسیه انتظار دارد که هر فردی وظیفهٔ خود را انجام دهد.» (کلمات آخر به زبان انگلیسی آمده است). این جمله در چاپ روسی پیام دیده نمی‌شود: ظاهراً این جمله از سخنرانی لوی بوده است، که علاقه داشت در پایان سخنان خود اشارات ادبی بیاورد و به متن پیام پایبند نبود.

تسریع انقلاب جهانی، که اکنون به‌خوبی در دیدرس بود، تکیه داشت. در یکی از قطعنامه‌های کنگره چنین آمده است:

> بین‌الملل کمونیستی امر روسیهٔ شوروی را امر خود اعلام می‌کند. پرولتاریای بین‌المللی شمشیر خود را غلاف نخواهد کرد، تا روزی که روسیهٔ شوروی بـه صورت حلقه‌ای در زنجیر فدراسیون جمهوری‌های تمام جهان درآید.[۵۹]

اطمینان به نزدیک‌شدن بزنگاه داستان هیجان‌انگیز انقلاب موضوع دائمی بحث‌های کنگره و عامل مؤثر در همهٔ نظریاتی بود که دربارهٔ نوع سازمان لازم و گام‌های مناسب برای ایجاد آن سازمان ابراز می‌شد.

اکنون مهم‌ترین نیاز آن بود که کمینترن به صورت ابزار عملی انقلاب درآید. زینوویف می‌پرسد:

> آیا بین‌الملل سوم هنگام تأسیس آن در مارس ۱۹۱۹ چه‌بود؟ [این سازمان] چیزی جز یك انجمن تبلیغاتی نبـود؛ و در سراسر نخستین سال زندگیش به همین حال باقی ماند.... اکنون می‌خواهیم که تنها انجمن تبلیغاتی نباشیم، بلکه ارگان جنگی پرولتاریای بین‌المللی باشیم.[۶۰]

این تغییر نقش تغییر سازمان را هم لازم می‌آورد: به جـای یك رشته احزاب ملی، کمینترن بایستی به صورت «یك حزب کمونیست واحد دارای شعبه‌هایی در کشورهای گوناگون» درآید.[۶۱] از تفاوت میان بین‌الملل‌های اول و دوم بارها نتیجه‌گیری شد. بین‌الملل اول یك «سازمان قوی و مرکزی» بود؛ مارکس و انگلس در اساسنامهٔ آن نیاز کارگران را بـه «اتحاد بین‌المللی» و داشتن «سازمان بین‌المللی صرف» ثبت کرده بودند. هیات اجرائـی بین‌الملل دوم چیزی جـز یك «جعبهٔ مراسلات» نبود.[۶۲] بین‌الملل سوم نبایستی خطاهای بین‌الملل دوم را تکرار کند. در لحظه‌ای

---

59. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 152.

60. *Der Zweite Kongress der Kommunist, Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 193-4.

61. ibid., p. 102.

62. ibid., pp. 13. 238.

که کنگره، در حال اجلاس و مذاکره، می‌توانست روز بـه روز گسترش انقلاب را با پیش‌روی ارتش سرخ در جهت غرب تماشا کند، دلیلی در دست نبود که اعتبار سرمشق روسیه را برای باقی اروپا منکر شود. به‌نظر می‌رسید که وحدت عمل انقلابی و وحدت عقیدهٔ حزبی در زیر فرمان‌واحد و اعلای بین‌الملل کمونیستی بـدون هیچ معارضه‌ای تثبیت شده است. انحرافات جزئی را، که در ۱۹۱۹ رسماً تحمل می‌شد، ممنوع کردند: از این پس دیگر اختلاف‌نظر بر سر مسألهٔ شرکت در انتخابات پارلمانی و اتحادیه‌های کارگری مجاز نبود. خط‌مشی حزبی حتی از لحاظ جزئیات نیز بایستی روشن و معین بـاشد و همه از آن پیروی کنند. وقتی کـه مسألهٔ خاص و غریب وابستگی حزب کمونیست بریتانیا با حزب کارگر پیش کشیده شد و یکی از نمایندگان بریتانیا تقاضا کرد کـه در این خصوص قدری تساهل قائل شوند، لنین مؤکداً از اصل وحدت نظر دفاع کرد:

> رفیق رمزی می‌گوید: بگذارید ما کمونیست‌های انگلیسی این مسأله را میان خودمان حل کنیم. اگر هر گروه کوچکی بیاید و بگوید: بعضی از مـا موافقیم، بعضی مخالف، بگذاریـد خودمان تصمیم بگیریم، [آن وقت] سرنوشت بین‌الملل چه خواهد شد؟ چه نیازی به بین‌الملل و کنگره و این همه بحث خواهد بود؟

این‌گونه آسانگیری از مشخصات بین‌الملل دوم بود و «اساساً غلط» محسوب می‌شد.[۶۳] عقیده بر این بود که در همهٔ مسائل استراتژی و تاکتیک انقلابی به اغلب احتمال تصمیم درست را آن سازمانی می‌گیرد که نمایندهٔ تمام جنبش انقلابـی است و از تمام بدنهٔ تجربهٔ انقلابی نتیجه‌گیری کلـی می‌کند.

این هدف فقط با انضباط سخت سازمانی به دست می‌آمد. زینوویف برای کنگره توضیح داد که بین‌الملل دوم به این دلیل در کار خود فرو ماند که «در میان خود احزابی را تحمل می‌کرد که عمل و تاکتیک‌شان در

---

63. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 348, 365.

تقابل آشکار با تاکتیک‌های پرولتاریای انقلابی بود».۶۴ انقلاب مجارستان در سال گذشته به سبب همین اشتباه شکست خورد.۶۵ احزاب فقط با بیرون راندن مرتدان از صفوف خود می‌توانند درست‌اندیشی خود را تضمین کنند. لنین در ۱۹۰۴، در دفاع از شکافی که در حزب سوسیال دموکرات روسیه پدید آمده بود در مقابل منتقدان خود فریاد کشید: «انشعاب، انشعاب، انشعاب»۶۶، و در سراسر ده سال بعد، در ایام خوش و ناخوش، نبرد بلشویکی خود را برای حفظ خلوص عقیدتی در مقابل روش التقاطی منشویک‌ها ادامه داد. منشعب‌کردن حزب، بی‌اهمیت‌کردن آن از لحاظ تعداد افراد، به نظر او زیانی بود که در برابر آلوده شدن تعالیم و ضعیف شدن انضباط آن به حساب نمی‌آمد. در ۱۹۲۰ لنین این قاعدهٔ مجرب را در کمینترن نیز به‌کار بست. شرط اساسی ورود هر حزبی به کمینترن قبول بلاشرط برنامه و مقررات کمینترن بود، و اخراج مخالفان از حزب. وقتی که یکی از نمایندگان انگلیسی کنگرهٔ دوم شکایت کرد که اکثریت کمونیست‌های انگلیس این شرایط را رد خواهند کرد، لنین پرسید که موافقت با اکثریت چه لزومی دارد: اقلیت وفادار را می‌توان «جداگانه سازمان داد». انشعاب بهتر از آن است که «مسألهٔ تاکتیک درست را بی‌جواب بگذاریم».۶۷ زینوویف این نکته را از جانب حزب روسیه به زبان قاطعی اعلام کرد:

> هرگاه چنین پیش بیاید که رفقای ایتالیایی یا سایر رفقای ما به ما بگویند که می‌خواهند رابطهٔ خود را با عناصر راست نگه‌دارند، آن وقت حزب ما آماده است که کاملا تنها بماند و

---

64. *Der Zweite Kongress der Kommunist, Internationale* (Hamburg, 1921), p. 572;

این گفتهٔ زینوویف در مورد بین‌الملل اول هم صدق می‌کرد، اگرچه خود مارکس از این بابت تقصیری نداشت.

65. ibid., pp. 45, 241.

در مقدمهٔ «شرایط بیست‌ویک‌گانه» (نگاه کنید به ص ۳-۲٤۱زیر) به «درس‌ها»ی شکست مجارستان نیز اشاره می‌شود: «اتحاد کمونیست‌های مجارستان با سوسیال دموکرات‌ها برای پرولتاریای مجارستان گران تمام شد».

٦٦. نگاه کنید به جلد اول، ص ٥٩ .

67. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 350.

با عناصری که به نظر ما بورژوایی هستند مربوط نباشد.»[۶۸]

اصل انشعاب‌کردن برای اخراج مرتدان همین که پذیرفته شد با تلخی به‌کار بسته شد، و این تلخی امری ناگزیر بود، زیرا که مرتدان خود به خود خائنان «فروخته شده به بورژوازی» شناخته می‌شدند. تعابیر ضمنی این رأی به‌زودی در طرز کار کمینترن نفوذ کرد. لنین در «نامه‌ای به کارگران انگلیسی» پس از نقل دیدار خود با نمایندگان حزب کارگر بریتانیا در مسکو، «رفتن اکثریت رهبران پارلمانی و اتحادیه‌ای [را] به جانب بورژوازی» سر باز کـردن نوعی «دمل چرکین کهنه» می‌نامـد. می‌گوید که فوری‌ترین امر شکست‌دادن دشمنان آشکار طبقهٔ کارگر نیست، بلکه شکست دادن خائنانی است که در میان خود کارگران وجود دارند. زینوویف در کنگرهٔ دوم فریاد کشید: «دشمن در خانـهٔ خودتان نشسته است.»[۶۹] لنین در پاسخ کریسپین، یکی از نمایندگان حزب‌سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان، که انشعاب میان حـزب سوسیال‌دموکرات آلمان و حـزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان را «ضرورت تلخ» نامیده بود، او را چنین سرزنش می‌کند:

> مستقلان نباید از آن [پیشامد] بنالند، بلکه باید بگویند: طبقهٔ کارگر بین‌المللی هنوز در زیر پاشنهٔ اشرافیت‌کارگری و فرصت‌طلبان است.

کریسپین گفته بود که انقلاب را فقط به شرطی می‌توان در آلمان انجام داد که کارگران آلمان را «بیش از حد» دچار فقر نکنند:

> اشرافیت کارگری که از فداکاری می‌ترسد، که از فقر «بیش از حد» در زمان نبرد انقلابی بـاك دارد، در حزب جایی ندارد.[۷۰]

---

68. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 243.

69. ibid., p. 11.

70. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 357-8.

یعنی کسانی‌که باید بیرون رانده شوند مردمان خوش‌نیتی نیستند که دربارهٔ تاکتیك درست انقلابی نظر نادرستی داشته باشند؛ این‌ها مرتدان و خائنان امر پرولتاریا هستند.

چنین بود زمینهٔ معروف‌ترین و مهم‌ترین سندی که از کنگرهٔ دوم صادر شد ــ «۲۱ شرط» ورود احزاب به کمینترن. کنگرهٔ اول برای تعیین شرایط عضویت کاری نکرده بود؛ کمیتهٔ اجرائی کمینترن هم در این زمینه تلاشی نکرد. اما مسأله را بیش از این نادیده نمی‌شد گرفت. لنین پیش‌نویسی نوشت و در کنگرهٔ دوم پخش کرد که حاوی نوزده «شرط ورود به بین‌الملل کمونیستی» بود. بنابر آن پیش‌نویس، هریك از احزاب عضو کمینترن بایستی به نفع انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا تبلیغات کنند و پاسخگوی مطبوعات و انتشارات خود باشند؛ بکوشند تا همهٔ مقامات مسؤول جنبش کارگری را با اعضای خود پر کنند و رفورمیست‌ها و طرفداران «مرکز» (سانتر) را از این مقامات بردارند؛ فعالیت‌های قانونی و غیرقانونی را به هم برآمیزند و یك سازمان مخفی برای جنگ داخلی آینده آماده کنند؛ در ارتش و در خطهٔ روستا به تبلیغات بپردازند؛ همهٔ سوسیالیست‌های میهن‌پرست و سوسیالیست‌های صلح‌طلب را محکوم کنند و نشان دهند که هیچ اقدامی از قبیل داوری بین‌المللی یا تجدید سازمان جامعهٔ ملل نمی‌تواند نوع بشر را از جنگ‌های امپریالیستی نجات بخشد؛ با همهٔ رفورمیست‌ها مطلقاً قطع‌رابطه کنند، از جمله با رهبران رفورمیست معروف خود؛ استثمار مستعمرات را محکوم کنند، به ویژه استثماری را که به دست دولت خود آن‌ها صورت می‌گیرد؛ در اتحادیه‌های کارگری و تعاونی‌ها و سایر سازمان‌های کارگری حوزه‌های کمونیستی تشکیل دهند که مستقیماً پاسخگوی حزب باشند؛ با بین‌الملل اتحادیه‌های «زرد» که مرکز آن در آمستردام است مبارزهٔ سرسختانه‌ای را ادامه دهند و از بین‌الملل اتحادیه‌های «سرخ» که در شرف تأسیس است حمایت‌کنند؛ بر فعالیت نمایندگان خود در پارلمان نظارت کنند؛ خود را از روی قاعدهٔ مرکزیت دموکراتیك با انضباط آهنین و تصفیه‌های دورانی سازمان دهند؛ با تمام وسایل از جمهوری‌های شوروی در مبارزه با نیروهای ضدانقلابی پشتیبانی کنند؛ در برنامهٔ حزبی خود بر پایهٔ اصول کمینترن تجدیدنظر کنند و آن را برای تأیید به کنگره یا کمیتهٔ اجرائی کمینترن ارائه دهند؛ همهٔ تصمیمات‌کمینترن‌را الزام‌آور بشناسند؛ نام «کمونیست» را، اگر ندارند، برای خود برگزینند؛ و فوراً کنگرهٔ حزب را برای

تصویب پذیرش این شرایط تشکیل دهند.۷۱

این شرایط نوزده‌گانه، اگرچه تند و سخت بود، اما عبارت‌بندی منطقی همان برداشتی از کمینترن بود که لنین و سایر بنیان‌گذاران آن در ماه‌های پیش بیان کرده بودند. این پیش‌نویس ابتدا به کمیسیونی تسلیم شد که چند اصلاح لفظی در آن به عمل آورد و، به پیشنهاد خود لنین، «شرط» دیگری هم بر آن افزود، به این معنی که در هـریك از احزابی که اکنون با کمینترن وابسته‌اند، کمیتهٔ مرکزی و سایرنهادهای مرکزی باید دست‌کم تا میزان دوسوم مرکب از افرادی باشند کـه قبلا موافقت خود را با پیوستن به کمینترن اعلام کرده بودند. با ادغام دوتا از شرایط پیشین لنین در یکدیگر، باز تعداد شرایط همان نوزده شرط باقی ماند. آنگاه شرایط نوزده‌گانه در سه جلسهٔ عمومی پیاپی کنگره مورد بحث قرار گرفت. مقدار زیادی از وقت صرف سخنرانی چهار نمایندهٔ حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان شد، که دوتای آن‌ها شرایط را می‌پذیرفتند و دوتا دیگر رد می‌کردند، و صرف بگومگوهایی که از این اختلاف برخاست. حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان بزرگ‌ترین و قوی‌ترین حزب توده‌ای حاضر در کنگره بـود ــ حزبی که ستارهٔ اقبالش روز به روز بالاتر می‌رفت۷۲؛ مسألهٔ مهم این بود که آیـا این حزب آن شرایط را می‌پذیرد و به کمینترن می‌پیوندد یا نه. خود شرایط در کنگره با مخالفت چندانی روبه‌رو نشد. در واقع، در لحظهٔ آخر با افزایش دو شرط دیگر شرایط ورود قدری سخت‌تر هم شد و تعداد نهایی شرایط به بیست و یك شرط رسید. به موجب یکی از این شرایط، همهٔ ارگان‌های حزبی بایستی اسناد و تصمیمات مهم کمینترن را منتشر کنند؛ شرط دیگر ناظر بر این بود که همهٔ اعضای حزب که در کنگرهٔ حزبی برضد پذیرش شرایط ورود به کمینترن رأی دهند باید از حزب اخراج شوند. این شرط بیست و یکم، که از بسیاری جهات شدیدترین شرایط به شمار می‌رفت،

---

۷۱. پیش‌نـویس اصلـی لنین در آستـانـهٔ کنگـره در نشریـهٔ کمینتـرن *Kommunisticheskii Internatsional* چاپ شد (*Sochineniya*, xxv, 280-4).

۷۲. در ۱۹۱۹ حزب سوسیال دموکرات آلمان تعداد افرادش پنج برابر حـزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان بود؛ حزب کمونیست آلمان در انتخابـات ۱۹۱۹ شرکت نکرد. در انتخابات ژوئن ۱۹۲۰ حزب سوسیال‌دموکرات مستقل نزدیك به ۵،۰۰۰،۰۰۰ رأی آورد، حـزب سوسیال‌دموکـرات ۵،۶۰۰،۰۰۰ رأی، و حـزب کمونیست ۴۴۰،۰۰۰ رأی.

از طرف بوردیگا، نمایندهٔ ایتالیایی، پیشنهاد شد و مؤید ثانی آن هم هومبرت دروتس نمایندهٔ بخش فرانسوی‌زبان سویس بود که سابقاً در کسوت کشیشان کالوینیست بود. هومبرت دروتس سازش‌ناپذیرترین سخنرانی را دربارهٔ این موضوع ایراد کرد و چنین گفت:

> پیشنهاد بوردیگا دائر بر این که احزاب باید کسانی را که برضد برنامهٔ کمینترن رأی می‌دهند اخراج کنند، برای اجرای اولین تصفیهٔ عناصر انتهای راست بسیار مفیداست. کلمهٔ «انشعاب» همهٔ فرصت‌طلبان را که وحدت به نظرشان بالاتر از همه‌چیز است می‌ترساند. تصفیهٔ اول طبعاً کامل نخواهد بود، اما این اولین گام است در راه ایجاد حزب کمونیست واقعی.۷۳

آنگاه این شرایط بیست‌ویک‌گانه مجموعاً به تصویب رسید، و فقط دو رأی مخالف به آن داده شد.۷۴

---

73. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 365;

زینوویف بعدها در کنگرهٔ هاله از این نکته استفاده کرد (نگاه کنید به ص زیر) که سخت‌ترین شرط را نه یك نمایندهٔ روسی بلکه یك نمایندهٔ ایتالیایی پیشنهاد کرده بود

(USPD: Protokoll über die Verhandlungen des Ausserordentlichen Parteitags zu Halle, (n.d.), p. 175).

روشن به نظر می‌رسد که روس‌ها حاضر نبودند چنین شرطی را پیشنهاد کنند یا بخواهند. این شرط در واقع بالاتر از مادهٔ پیشنهادی لنین دربارهٔ دو سوم اعضای کمیتهٔ مرکزی و نهادهای مرکزی حزب بود (که مع‌هذا در فهرست شرایط باقی ماند)؛ بنابر گفتهٔ زینوویف در آن‌زمان *(Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, (1921), pp. 235-6) هیأت نمایندگی روسیه حتی بر هم به عنوان «شرط» پافشاری نکرد، و قانع بود به این که کنگره تمایل کلی خود را در این جهت بیان کند.

74. ibid., p. 400;

شرایط به نحوی که سرانجام به تصویب رسید به زبان آلمانی تنظیم شده بود (ibid., pp. 387-95) ، و نیز به زبان روسی

(*Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 100-4, and Lenin, *Sochineniya*, xxv, 575-9).

غرض از شرایط بیست‌ویك‌گانه کامل‌کردن جریان قطع رابطه با بین‌الملل دوم نبود (چون که آن بین‌الملل را مرده می‌دانستند)؛ غرض از میان‌برداشتن هرگونه امکان سازشکاری بود ــ از راه اخراج آن عناصر «مرکز» (سانتریست) کــه هنوز در دل خود بــا بین‌الملل دوم احساس همدردی می‌کردند و می‌خواستند میانه را بگیرند.۷۵ بــه نظر لنین این عناصر غالباً به رهبران محدود می‌شدند. بنابرین کاری که می‌بایست‌کرد آن بود که احزاب «مرکز» ــ به ویژه حزب سوسیال‌دموکرات مستقل‌آلمان و حزب سوسیالیست ایتالیا ــ را با بی‌اعتبارکردن و اخراج رهبرانشان منشعب کنند و تودهٔ حزبی را به مدار کمینترن بیاورنــد. در شرایط بیست‌ویك‌گانــه از توراتی و مودیلیانــی، کائــوتسکی و هیلفــردینگ، مکدونالد، لونگه و هیکویت (امریکایی) به عنوان «فرصت‌طلبان معروف»ی نام برده شده بود که به هیچ ترتیبی حق ورود به کمینترن را نداشتند. از طرف دیگر، این شرایط سخت، به رغم کلیت‌شان، در عمل به منظور اخراج مخالفان جناح چپ تنظیم نشده بود، بلکه نسبت به آن‌ها همچنان ملاطفت شگفت‌آوری نشان داده می‌شد. یکی از قطعنامه‌های کنگره در عین حال که نظریات برخی گروه‌های چپ از قبیل حزب کارگران‌کمونیست آلمان و کارگران صنعتی جهان (امریکایی) و کمیتهٔ سرکارگران بریتانیا را محکوم می‌کند، اذعان دارد کــه این سازمان‌هــا نمایندهٔ «یك جنبش توده‌ای و عمیقاً پرولتاریایی [هستند] که شالوده‌های آن بر زمینهٔ اصول اساسی بین‌الملل کمونیستی استوار است»؛ بنابرین کمونیست‌ها «نباید از تلاش‌های مکرر برای وحدت با این سازمان‌ها در یك حزب کمونیست واحد خودداری کنند».۷۶ در سایر قطعنامه‌های کنگره نیز تأکید شده بود که کمونیست‌ها وظیفه دارند در فعالیت اتحادیه‌های کــارگــری و در

---

۷۵. زینوویف مدت‌ها بعد شرایط بیست و یك‌گانه را «صدی در مقابل سانترالیسم» نامید
(*Protokoll: Fünfter Kongress der Kommunistischen Internationale*, n.d., i, 45).

76. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 99;
در کنگره رادك «تصمیم به قبول سازمان‌های سندیکالیست [را] به بین‌الملل» با این دلیل توجیه کرد که «ما سندیکالیسم را فقط نوعی بیماری دوران گذار در میان کارگران انقلابی می‌دانیم»
(*Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 496).

پارلمان‌های بورژوایی شرکت کنند. کمیسیون ویژه‌ای نیز مأمور رسیدگی به این مسالهٔ کهنه و دشوار شد که آیا حزب کمونیست بریتانیا باید در صدر همبستگی با حزب کارگر بریتانیا باشد یا نه ــ زیرا کــه حــزب کارگر نوعی فدراسیون بی‌در و دروازه بود که پای‌بندی به هیچ عقیدهٔ خاصی را بر اعضای خود تحمیل نمی‌کرد. کنگره پس از استماع گزارش کمیسیون با اکثریت ۵۴ رای در مقابل ۲۴ رای به آن سؤال پاسخ مثبت داد.۷۷ دربــارهٔ مسالــهٔ ارضی قطعنامه‌ای صادر شد کــه پیش‌تر نقل کرده‌ایم۷۸؛ بحث مهمی نیز همراه با طرح یك دسته احکام دربارهٔ مسالهٔ ملیت‌ها و استعمار صورت گرفت، که در فصل آینده از آن بحث خواهیم کرد. کنگرهٔ دوم کمینترن برای رسیدن به هدف بلندی تلاش کرد، یعنی نه‌تنها برای تأسیس یك سازمان کمونیستی در سراسر جهان، بلکه برای حلاجی و تعیین اصول اساسی سیاست کمونیستی در همهٔ مسائل مهم.

کنگرهٔ دوم را در تاریخ کمینترن به عنوان یك نیروی بین‌المللی باید لحظهٔ اوج آن به شمار آورد، یعنی لحظه‌ای که مسلم به نظر می‌رسید که انقلاب روسیه دارد به انقلاب اروپا مبدل می‌شود و سرنوشت «ج ش ف س ر» با سرنوشت یك حکومت وسیع اروپایی پیوند می‌خورد. هیچ‌کس به اندازهٔ بلشویك‌های روس به حصول این هدف علاقه‌مند نبود؛ آن‌ها هنوز تلویحاً معتقد بودند که رستگاری خودشان به این هدف بستگی‌دارد. بی‌گمان بخشی از بهای پیروزی آن بود که گرانیگاه جنبش انقلابی به غرب اروپا منتقل شود؛ اما این بهایی است که چانه‌زدن بر سر آن عبث می‌بود. بنابرین در زیر جریان مذاکرات کنگرهٔ دوم تعارض ژرفی نهفته بود. روس‌ها صمیمانه و با اشتیاق تمام می‌خواستند که با گسترش‌دادن انقلاب در اروپا و جهان سلطهٔ انحصاری خود را بر جنبش‌انقلابی از میان ببرند. اما وقتی که از عهدهٔ این کار برنیامدند، وقتی که انقلاب بــا سماجت تمام در مرز روسیه متوقف ماند، هرآنچه در کنگرهٔ دوم صورت گرفت این نتیجهٔ ناخواسته را داشت که تسلط روسیه را تثبیت و تعیین کرد، و لذا آنچه نتیجهٔ ناگزیر اوضاع و احوالی بود که کنگره ناچار بود در آن به کار خود بپردازد، بعدها به نظر بسیاری کسان به شکل نقشهٔ شوم و پنهانی روس‌ها جلوه‌گر شد. روند آن اوضاع و احــوال هیچ‌جا

77. ibid., p. 654.

۷۸. نگاه کنید به جلد دوم، ص۱۹۸، پانویس۵۸.

بهتر از جریان نوشتن اساسنامهٔ کمینترن، که در کنگرهٔ دوم انجام‌گرفت، هویدا نیست. این اساسنامه شباهت نزدیکی اساسنامهٔ حزب کمونیست روسیه دارد. مرجع نهایی کنگرهٔ جهانی است که علی‌القاعده بایستی سالی یك‌بار اجلاس کند. کمیتهٔ اجرائی برگزیدهٔ این کنگره در فواصل اجلاس کنگره بایستی به‌جای آن عمل کند و «فقط پاسخگوی کنگرهٔ جهانی» بود. ترکیب کمیتهٔ اجرائی کمینترن مسألهٔ ظریفی بود. بنابر تصمیم کنگرهٔ دوم، این کمیته بایستی مرکب از پانزده تا هجده عضو باشد[۷۹]، و از این عده پنج‌تن بایستی از «حزب آن کشوری [باشند] که، با تصمیم کنگرهٔ جهانی، کمیتهٔ اجرائی در آن مستقر می‌شود»، و باقی مرکب از یك نماینده از هریك از «سایر بزرگ‌ترین احزاب [کمونیست] کشورها». در بحث گسیخته و آشفته‌ای که در جلسهٔ عمومی کنگره دربارهٔ اساسنامه صورت گرفت یکی از نمایندگان هلندی به‌طور آزمایشی پیشنهاد کرد که مقر کمیتهٔ اجرائی در ایتالیا یا نروژ باشد، و یك نمایندهٔ آلمانی با دودلی برلن را پیشنهاد کرد. اما روشن بود که در وضع کنونی هیچ چارهٔ جدی جز مسکو نیست؛ این‌بودکه با توقف گسترش انقلاب در غرب، مقدر چنین بود که کمیتهٔ اجرائی کمینترن، به گفتهٔ آن نمایندهٔ هلندی، یك «کمیتهٔ اجرائی روسی وسیع‌شده» باشد.[۸۰]

نقش تاریخی کنگرهٔ دوم، در تمایز با نقش ظاهری و حتی غرض آگاهانهٔ آن، عبارت بود از تثبیت رهبری روس کمینترن بر یك پایهٔ نفوذناپذیر. رهبری روس‌ها در سراسر کنگره مطلق و معارضه‌ناپذیر بود. روس‌ها از امتیازات معمولی میزبانان در دیدارهای بین‌المللی برخوردار بودند، و می‌توانستند تمام استعداد موجود خود را در هر مسأله‌ای به میدان بیاورند. مهمانان به همان نمایندگانی که در مسکو داشتند محدود بودند؛ بسیاری از نمایندگان خارجی این سفر را به دشواری انجام داده بودند و برای پرهیز از موانع حکومت خود ناچار شده بودند به طور غیرقانونی خود را به مسکو برسانند. مهم‌تر از این، نمایندگان روسیه

---

۷۹. تعداد اعضا بلافاصله پس از کنگره به ۲۱ تن افزایش یافت.

۸۰. بخش‌های مربوط به این مناظره در این مأخذ آمده است.
Der Zweite Kongress der Kommunist Internationale (Hamburg, 1921), pp. 582-7, 594-7;
متن اساسنامه ibid., pp. 602-6؛ انتخاب روسیه به‌عنوان مقر کمیتهٔ‌اجرائی کمینترن «برای آیندهٔ بلافاصله» به اتفاق آرا صورت گرفت (ibid., p. 659).

همگی یکصدا سخن می‌گفتند؛ سایر هیأت‌های نمایندگی مهم ــ آلمانی، انگلیسی، فرانسوی، ایتالیایی، امریکایی ــ از نمایندگـان احزاب و گروه‌های گوناگون هر کشور تشکیل شده بودند، و بر سر مسائل مهم میان خود اختلاف داشتند، و لذا طبیعتاً وضعی پیش آمده بود که رهبران روس کمینترن می‌تـوانستند نماینـدگان خارجـی مخالف را به دست هموطنان رام‌تر خود آن‌ها کنار بزنند. مهم‌تـر از همه، رهبری پاداش طبیعی توفیق انقلابی بود. روس‌ها ــ و فقط روس‌ها ــ نشان داده بودند که می‌دانند چگونه می‌توان انقلاب را بـه ثمر رساند: در اکتبر ۱۹۱۷ انقلاب با فلان ترتیب و بهمان ترتیب پیروز شده بود؛ در جاهای دیگـر نیز بایستی با همان ترتیب پیروز شود. یکی از نمایندگان حزب کارگر مستقل (بریتانیا) که در آستانـهٔ اجلاس کنگرهٔ دوم بـا کمیتهٔ اجرائی کمینترن مذاکره می‌کرد، برداشت‌های خود را ضبط کرده است:

> بحث دربـارهٔ مسائل بـا رهبران بین‌الملل سوم بـه علت جهت‌گیری ملی شدید آن‌ها کار بسیار دشواری است. هر مسأله‌ای عمیقاً رنگ اندیشه‌های خاص روسی را پیدا می‌کند. به نظر من این قابل‌فهم است، ولی البته روش بسیار آمرانه‌ای که آن‌ها در پیش می‌گیرنـد بحث را آسان نمی‌سازد. آن‌ها کاملا آماده‌اند اذعان کنند که انقلاب‌ها در منشأ خود فیزیکی نیستند، بلکه نتیجهٔ تحولات تاریخی‌اند، و انقلاب اجتماعی در هر کشوری باید روی خط دیگری جریان یابد؛ اما همیشه به این نکته برمی‌گردند که تاکتیك آن‌ها سرمشقی است که روش سوسیالیستی باید کلیتاً از روی آن بنا شود.۸۱

این که سازمان کمینترن بازتاب تجربهٔ روسیه بود و از روی نمونهٔ روسی ساخته شد، نتیجهٔ طبیعی اعتبار و نفوذ روس‌ها بود، نـه قصد و غرض آن‌ها. بین‌الملل کمونیستی، که بایستی انقلاب جهانی را انجام دهد، از

---

81. *Independent Labour Party: Report of the 29th Annual Conference* (1921), pp. 53-4;

برداشت مشابه گورتر، کمونیست چپ هلندی، که در این زمان با لنین دیـدار کرده بود در این کتاب ثبت شده‌است.

F. Borkenau, *The Communist International* (1938), p. 191

روی نمونهٔ حزبی ساخته شد که انقلاب روسیه را انجام داده بود.۸۲ نمایندگان خارجی می‌توانستند بر سر این نکته چانه بزنند، ولی هیچ‌کس در کنگره ــ دست‌کم به‌طور آشکار ــ منکر ضرورت ایجاد یك بین‌الملل جدید نشد؛ و هیچ‌کس هم نمونهٔ دیگری نداشت که ارائه کند. احزاب خارجی و نمایندگان آن‌ها از فروتر بودن پایه و مایهٔ خود خوب‌آگاه‌بودند. برخی از آن‌ها هیچ ابائی از قبول این نکته نداشتند. سراتی به صدای بلند گفت:

> در قیاس با رفیق لنین، من که باشم؟ او رهبر انقلاب روسیه است. من نمایندهٔ یك حزب سوسیالیست خیلی کوچکم.۸۳

وقتی هم که زینوویف به نوبهٔ خود دربارهٔ معایب یکایك احزاب کمونیست یا شبه‌کمونیست اروپا، به جز حزب روسیه، سخن می‌گفت، نمایندگان کنگره با صبر و اطاعت گوش می‌دادند.۸۴ گذشت زمان نیز این وضع را تغییر نداد. تاریك‌شدن امیدهای روش تابستان ۱۹۲۰ فقط شکاف میان اقتدار کسانی را که توانسته بودند انقلاب خود را انجام دهند و کسانی که در این کار فرومانده بودند فراخ‌تر ساخت، و سازمان کمینترن را سخت گرفتار قالب روسی‌اش باقی گذاشت.

همچنین بر اثر جریان «انشعاب»، که در کنگرهٔ دوم انتظام یافت و به صورت ابزار عادی سیاست کمینترن درآمد، سلطهٔ روسیه بر کمینترن بیشتر افزایش یافت. در غالب احزاب به‌زودی رهبرانی پدید آمدند که به عنوان سخنگو و زیر حمایت کمینترن شناخته می‌شدند و عموماً در مسکو از آن‌ها به نام «بهترین نمایندگان پرولتاریا» یاد می‌کردند ــ عبارتی که برای نخستین‌بار در یکی از قطعنامه‌های کنگرهٔ دوم ظاهر شد و غالباً بر زبان زینوویف جاری بود. لنین در جمع‌بندی نتایج کنگره می‌نویسد:

---

۸۲. بدین ترتیب هیلفردینگ، رهبر دست‌راستی حزب سوسیال دموکرات‌مستقل آلمان، در کنگرهٔ هاله فقط با نقل ایرادهای ۱۹۰۴ روزا لوکزامبورگ به سازمان لنینی گروه بلشویك توانست حملهٔ مؤثری به مخالفان خود بکند.
(USPD: *Protokoll über dis Verhandlungen dec Ausserordentlichen Parteitags zu Halle* (ibid., p. 659)

83. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 340.

84. ibid., pp. 243-55.

«در همهٔ کشورهای جهان بهترین نمایندگان کارگران انقلابی جانب کمونیسم را گرفته‌اند.»[۸۵] اما این رهبران ضرورتاً صالح‌ترین افرادی نبودند که می‌توانستند از اوضاع کشورهای خود تحلیل‌های واقع‌بینانه‌ای عرضه کنند؛ همچنین در همهٔ موارد از وسیع‌ترین پشتیبانی در احزاب خود برخوردار نبودند. حتی این اتهام به گوش می‌خورد که غرض عمده از سیاست انشعاب ازمیان‌بردن قدرت استقلال احزاب کشورها و درآوردن آن‌ها به زیر فرمان مسکو است.[۸۶] این اتهام، دست‌کم در این دورهٔ آغاز کار، مسلماً نادرست بود. اما وسوسهٔ برتر شمردن اطاعت رهبران احزاب از داوری مستقل آن‌ها در ذات سازمانی که روس‌ها بر آن غلبه داشتند سرشته بود. کمینترن یك چنین سازمانی بود، و از آن‌جا که انقلاب در روسیه پیروز شده بود و در هیچ کشور دیگر پیروز نشد، ناگزیر چنین باقی ماند.

درست است که به نظر می‌رسید کنگرهٔ دوم پیروزی بی‌چون‌وچرای اصول سازمانی بسیار منضبط و درست‌کیشی (ارتودوکسی) سفت و سخت را تثبیت کرده است، اما مسألهٔ تعارض‌آمیز و کهنهٔ سازش دادن این اصول با جلب پشتیبانی توده‌ها ــ که به آن آسانی در روسیه حل نشده بود ولی در غرب لاینحل به نظر می‌رسید ــ به صورت تازه‌ای پدیدار شد. قطعنامه‌های کنگرهٔ دوم از احزاب کمونیست کشورهای بورژوا دموکراتیك می‌خواست که با معرفی‌کردن نامزدهای خاص خود در انتخابات پارلمانی شرکت کنند، یا اگر معرفی نامزدهای کمونیست امکان نداشته باشد، از نامزدهای احزاب دیگر پشتیبانی کنند. این دستور بی‌معنی بود، مگر با این فرض که احزاب کمونیست در صدد جلب پشتیبانی تودهٔ مردم هستند و باید چنان عمل کنند که این پشتیبانی را به دست آورند. اما این کار مسائل تاکتیك و اصول را پیش می‌کشید. بازی پارلمانی در هر کشوری

---

85. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 370.

۸۶. این اتهام را انگلیکا بالابانوف، که شاهد بسیار ذهن‌گرایی بود، به ویژه بر زینوویف وارد کرد (*Erinnerungen und Erlebnisse* (1927), p. 257) ؛ مارتوف کلی‌تری در کنگرهٔ هاله مطرح کرد و گفت که غرض از سیاست ایجاد انشعاب «برپاکردن دیوار محکمی است در مقابل هجوم عناصری که می‌توانند در تصمیم‌گیری دعوی سهمی برای خود و برای حزب خود داشته باشند»
(*USPID: Protokoll über die Verhandlungen des Ausserordentlichen Parteitags zu Halle* (n.d.), pp. 210-11).

با قواعد دیگری، که مدام در تغییر بود، صورت می‌گرفت؛ احزابی که می‌بایست از دستورهای یکدست مسکو پیروی کنند ــ جایی که تصورات کار پارلمانی غالباً به خاطرهٔ دومای تزاری مربوط می‌شد ــ در این بازی احتمال برد نداشتند. ولی موانع کار تنها تاکتیکی یا صوری نبود. دستور کنگرهٔ دوم به احزاب کمونیست خارجی، ناظربر این که «نهادهای حکومتی بورژوایی را برای نابودکردن آن‌ها به‌کار برند»[۸۷]، نظیر آن توصیهٔ لنین به کمونیست‌های انگلستان بود که رهبران حزب کارگر را با به‌دار آویختن آن‌ها «نگه دارند». اما پیش‌فرض این دستورها این بود که بنای وفاداری توده‌ها را نسبت به نهادهای حکومتی و رهبران حزب کارگر می‌توان به‌طور مؤثری ویران کرد. تا این پیش‌فرض تحقق نیافته بود، احزاب کمونیست در غالب کشورهای غربی دو راه در پیش پای خود داشتند: می‌توانستند خلوص و خشکی معتقدات خود را نگه دارند و در عوض به‌صورت فرقه‌های کوچکی غالباً مرکب از روشنفکران و بدون نفوذ در توده‌ها باقی بمانند؛ یا این که با سازش‌هایی که مستلزم قبول موقت و مشروط وفاداری نسبت به نهادهای موجود و رهبران حاضر بود در احزاب توده‌ای و موجود جبههٔ چپ نفوذکنند. انتخاب این مسیر دوم بود که آن‌ها را در معرض اتهامات دورویی و نادرستی قرار داد.

مسألهٔ شرکت در اتحادیه‌های کارگری نیز نظیر همین مسأله بود، منتها باز هم پیچیده‌تر از این. از لحاظ نظری امکان داشت چنین استدلال شود که اتحادیه‌های کارگری فرع و فراوردهٔ سرمایه‌داری بورژوایی‌است؛ و این اتحادیه‌ها نیز مانند احزاب سیاسی بین‌الملل دوم در ۱۹۱۴ به کارگران خیانت کردند و جانب دولت‌های خود را گرفتند، و به حکم طبیعت خود نمی‌توانند نقش انقلابی داشته باشند، و لذا کمونیست‌ها باید اتحادیه‌های موجود را تحریم کنند و سازمان‌های جدید و جداگانه‌ای از کارگران کمونیست تشکیل دهند. این نظری بود که، با قدری تخفیف، از طرف نمایندگان انگلیسی و ایتالیایی و امریکایی در کنگرهٔ دوم ابراز می‌شد. همچنین از لحاظ نظری امکان داشت چنین استدلال شود ــ هرچند هیچ‌کس علناً طرفدار این رأی نبود ــ که بهبودهای جزئی در وضع کارگران که هدف اتحادیه‌های کارگری است به خودی خود مطلوب نیست،

87. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 114.

زیرا که لبهٔ تیز ناخرسندی کارگران را کند می‌کند و لذا انقلاب نهایی را عقب می‌اندازد. بلشویک‌ها در مقابل هر دو رأی بر آن بودند که معایب گذشتهٔ اتحادیه‌های کارگری پاره‌ای نتیجهٔ فساد رهبری بوده است و پاره‌ای هم به سبب این که در کشورهای پیشرفته تاکنون تعداد بی‌تناسبی‌کارگران بسیار ماهر و برخوردار از مزایا ــ «اشرافیت کارگری» ــ در اتحادیه‌ها شرکت داشته‌اند، و منافع این کارگران غالباً آن‌ها را در کنار بورژوازی قرار داده و از افراد محروم طبقهٔ خودشان بریده است. جنگ باعث شد که در همهٔ کشورها تودهٔ کارگران وارد اتحادیه‌ها شوند، و با این جریان خصلت و مقدورات اتحادیه‌ها تغییر کرده است. کمونیست‌ها نه‌تنها نباید از اتحادیه‌های موجود جدا شوند و خود را از توده‌های پرولتاریا جداکنند، بلکه باید وارد اتحادیه‌ها شوند و با کارکردن روی افراد و شوراندن آن‌ها برضد رهبرانی که دیگر نمایندهٔ منافع واقعی اتحادیه نیستند، اتحادیه‌ها را انقلابی کنند. هرچه پای‌بندی کمینترن به سیاست محدود کردن اندازهٔ احزاب کمونیست از طریق اصرار ورزیدن بر انضباط سخت و خلوص معتقدات بیشتر می‌شد، ضرورت داشتن تماس با توده‌های کارگر به واسطهٔ اتحادیه‌های کارگری نیز افزایش می‌یافت.

اما تصمیم به مشارکت در اتحادیه‌ها، مانند تصمیم به شرکت‌کردن در انتخابات پارلمانی، آغاز دشواری بود، نه پایان آن. اولا، به نظر می‌رسید که این کار کمونیست‌ها را به پشتیبانی از اتحادیه‌های موجود متعهد می‌سازد. هرقدر که این اتحادیه‌ها ارتجاعی باشند، و آن‌ها را در مقابل جنبش‌های انشعابی قرار می‌دهد، هرقدر که از لحاظ خصلت و هدف انقلابی باشند. این مسأله در ایالات متحده حاد بود، زیراکه در آن‌جا اقلیتی از کارگران ماهر در «فدراسیون کار امریکا» گرد آمده بودند، که بر پایهٔ مشاغل بنا شده بود، و تنها راهی که برای تودهٔ کارگران غیرماهر کم‌درآمد، و غالباً مهاجر، وجود داشت سازمان سندیکالیستی و انقلابی «کارگران صنعتی جهان» بود. در آلمان سرکارگران انقلابی کوشیده بودند کارگران را بیرون از اتحادیه‌های کارگری سازمان بدهند؛ در بریتانیای کبیر جنبش سرکارگران، اگرچه رسماً بیرون از اتحادیه‌های کارگری نبود، به رغم مخالفت آن‌ها به وجود آمده بود و در آغاز رنگ سندیکالیستی داشت. تعریف روش کمونیست‌ها در قبال این جنبش‌های مخالف اتحادیه دشوار بود.

دشواری دوم روش کمونیست‌ها از این هم جدی‌تر بود. غرض اعلام

شدهٔ بلشویك‌ها این بود که با درآوردن اتحادیه‌های کارگری به‌زیر فرمان رهبری کمونیستی همبستگی و فراگیری و قدرت آن اتحادیه‌ها را تقویت کنند. اما گذشته از این فرض که این کار را با یك ضربه می‌توانند انجام دهند ــ یا، به عبارت دیگر، انقلاب پرولتاریایی در شرف وقوع است ــ اجرای این غرض مستلزم نبرد مرگباری درون اتحادیه‌ها بود که باعث انشعاب و تضعیف آن‌ها می‌شد و قدرت موجود آن‌ها را هم از میان می‌برد. لنین در قطعه‌ای از «بیماری کودکانهٔ «چپ‌روی» در کمونیسم»، که بسیار مورد انتقاد قرار گرفته است، این احتمال را پیش‌بینی کرده بود که «رهبران اپورتونیسم» از هر وسیله‌ای، خوب یا بد، برای راه ندادن یا اخراج کمونیست‌ها استفاده خواهند کرد:

> باید بدانیم که چگونه در مقابل همهٔ این‌ها مقاومت کنیم، هرگونه فداکاری را بپذیریم و حتی ــ در صورت لزوم ــ به هرگونه حیله، شگرد، اقدام غیرقانونی، پنهان‌کاری، اختفای حقیقت، برای نفوذ کردن در اتحادیه‌ها و ماندن در آن‌ها و اجرای کار کمونیستی در آن‌ها به هر قیمتی که شده، دست بزنیم.[۸۸]

در کنگرهٔ دوم کمینترن چیزی نمانده بود که رادك اذعان کند که سیاست کمونیستی عبارت است از ویران‌کردن اتحادیه‌های موجود به عنوان مقدمهٔ تبدیل آن‌ها به اتحادیه‌های بزرگ‌تر و بهتری در آینده:

> ما خواهیم کوشید اتحادیه‌های کارگری را به سازمان‌های رزمنده مبدل کنیم.... ما وارد اتحادیه‌ها می‌شویم، نه برای آن که آن‌ها را حفظ کنیم، بلکه برای ایجاد آن‌نوع همبستگی در میان کارگران که فقط بر پایهٔ آن می‌توان اتحادیه‌های بزرگ انقلاب اجتماعی را ساخت.[۸۹]

یك چنین برنامه‌ای به گوش بلشویك‌ها خوش می‌آمد. در روسیه سنت

---

88. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 198.

89. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 499.

اتحادیه‌های کارگری ضعیف بود. تعداد اندکی از اتحادیه‌ها دارای قدرت واقعی یا متکی بر وفاداری عمیق اعضای خود بود. برخی از این تعداد اندك در دست منشویك‌ها بودند، که آن‌ها را به مراکز مقاومت در برابر رژیم جدید مبدل کردند. اما در اروپای مرکزی و غربی توده‌های کارگر اتحادیه را دست‌کم سدی در مقابل قدرت سرکوبگرسرمایه‌داری‌می‌شناختند. هر سیاستی که، اگرچه موقتاً، به امید آیندهٔ دور و نامطمئن وعدهٔ انشعاب و تضعیف و شاید نابودی این سدها را می‌داد ناگزیر بدگمانی شدید و مخالفت سرسختانهٔ کارگران را برمی‌انگیخت، که در مسکو به غلط آن‌را نتیجهٔ دسائس مشتی از رهبران یا «اشرافیت کارگری» تعبیر می‌کردند.

رهبران کمینترن در کنگرهٔ دوم کار دشوار و ظریفی را که در پیش داشتند با برداشتن گام دیگری باز هم پیچیده‌تر کردند؛ با این گام همهٔ ناسازی‌های سیاست آن‌ها در قبال اتحادیه‌های کارگری بر همه پدیدار شد. سازمان نه‌چندان تنگ‌بافتی به نام «فدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری» («فباك») پیش از ۱۹۱۴ وجود داشت، که بـا بین‌الملل دوم هیچ وابستگی نداشت ولی دارای همان دید بود. از آن‌جا که بلشویك‌ها اصرار داشتند که بین‌الملل سوم را به‌جای بین‌الملل مردهٔ دوم برپا کنند، در نخستین روزهای انقلاب چنین به نظر می‌رسید که نتیجهٔ طبیعی آن مقدمه این است که به‌جای «فباك» مرده نیز سازمان جدیدی از اتحادیه‌های کارگری به وجود آورند. انقلاب جهانی نزدیك بـود و تجدیـد حیات ارگان‌هـای بین‌المللی نظام کهن قابـل تصور نبود. نخستین کنگـرهٔ اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه در ژانویهٔ ۱۹۱۸ عزم خـود را به «کمك‌کردن به انواع وسائل به تجدید حیات جنبش بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری» اعلام کرد و مقرر داشت که کنفرانس بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری در فوریهٔ ۱۹۱۸ در پطروگراد تشکیل شود.[۹۰] دعوت بـه این

---

90. *Pervyi Vserossiiskii S"ezd Professional'nykh Soyuzov* (1918), p. 365. این تصمیم با روحیهٔ دشمنی با اتحادیه‌های کارگری غرب گرفته نشد، زیرا کـه تمایل آن‌ها را بـه همکاری با ساده‌دلی فرض می‌گـرفتند. مقدمهٔ سوابـق رسمی نخستین کنگرهٔ اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه، که در سپتامبر ۱۹۱۸ به‌قلم تومسکی نوشته شده سرشار از ستایش جنبش اتحادیه‌ای است (ibid., pp. i-xi). لوزوفسکی چندین سال بعد گفت که «حتی بـلافاصله پس از انقلاب اکتبر هم فکر تأسیس یك بین‌الملل انقلابی از اتحادیه‌های کارگری در میان نبود» (A. Lozovsky, *The World's Trade Union Movement* (1925), p. 126).

کنفرانس در سراسر جهان پخش شد؛ اما جای شگفتی نیست که در اوضاع آن روز هیچ پاسخی به این دعوت داده نشد. اما این باعث تعطیل آن‌طرح نشد. تنی چند از کمونیست‌ها که در فایدهٔ آن طرح تردید داشتند آن را کنار گذاشتند، نه به این دلیل که از برخورد با «فباك» می‌ترسیدند (چون که مرگ آن را مسلم می‌گرفتند)، بلکه چون معتقد بودند که اتحادیهٔ کارگری متعلق به نظام ارتجاعی سرمایه‌داری است، و در ساختمان سوسیالیسم نقشی ندارد. تجدید فعالیت رسمی «فباك»، منهای اعضای آلمانی آن، در ژوئیهٔ ۱۹۱۹ با بازشدن دفتر مرکزی آن در آمستردام آغاز شد (به همین دلیل این سازمان بعدها به نام «بین‌الملل آمستردام» معروف شد)؛ اما این کار در روحیه و برداشت کمونیست‌ها چندان تأثیری نکرد. به نظر می‌رسید که دشواری‌های تجدید حیات «فباك» نیز دست‌کم به اندازهٔ دشواری‌های بین‌الملل دوم کشنده خواهد بود. رئیس شورای اتحادیه‌های کارگری پطروگراد در پایان سال ۱۹۱۹ اعلام کرد که همان طور که بین‌الملل دوم در مقابل بین‌الملل سوم «تسلیم» شد، وقت آن رسیده است که اتحادیه‌های کارگری جهان نیز «در سازمان بین‌المللی واحد و قدرتمندی که برای پیکار در کنار بین‌الملل سوم آماده باشد متحد شوند».[۹۱]

امر برقرارکردن مناسبات با اتحادیه‌های کارگری اروپای غربی تا بهار ۱۹۲۰ در ردیف امور سیاست عملی قرار نگرفت؛ در این زمان دیگر جنگ داخلی پایان‌یافته به‌نظر می‌رسید، محاصرهٔ متفقین برداشته شده بود، و نخستین تماس‌های دیپلماتیك به‌طور آزمایشی برقرار می‌شد.[۹۲] زینوویف حرکت تازه‌ای را آغاز کردو درمارس۱۹۲۰، توصیه‌ای به نهمین کنگرهٔ حزب ارائه کرد، دائر بر این‌که «جنبش اتحادیه‌های کارگری‌روسیه باید به تأسیس بین‌الملل سرخ اتحادیه‌های کارگری اقدام کند، همان‌طور که حزب کمونیست روسیه به تأسیس بین‌الملل سوم اقدام کرده است».[۹۳] اما مساله چندان عاجل به نظر نمی‌رسید، و کنگره این توصیه را مورد

---

91. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 7-8 (November-December 1919), cols. 983-8.

۹۲. تأخیر در ایجاد بین‌الملل اتحادیه‌های کارگری پس از تأسیس کمینترن پاره‌ای به این دلیل بود که پیش از ۱۹۲۰ تسلط بلشویك‌ها بر اتحادیه‌های کارگری روسیه نامطمئن بود.

93. G. Zinoviev, *Sochineniya*, vi (1929), 345.

بحث قرار نداد. یك ماه بعد، پیشامد قـاطعی تأخیر بیشتر را غیرممکن ساخت. در آوریل ۱۹۲۰ اتحادیه‌های کارگری غرب و فباك دست به کار تشکیل کنفرانس واشینگتون شدند، که «سازمان بین‌المللی کار» («سبك») از آن بیرون آمد. به گفتهٔ لوزوفسکی، وقتی فباك تصمیم گرفت کـه «سرنوشت خود را به واسطهٔ «سبك» با جامعهٔ ملل پیوند بزند»، «نیاز به ... مرکزیت یافتن جنبش اتحادیه‌های‌کارگری‌چپ احساس شد».۹۴ «سبك» تجسم همکاری طبقاتی بود، یعنی درست ضد مفهوم تنازع طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا. در سومین کنگرهٔ اتحادیه‌های کارگری سراسرروسیه در همان ماه، زینوویف با لحن بسیار تندی «سوسیال‌خائنان» را محکوم کرد و گفت، که این‌ها در امتثال اوامر سرمایه‌داران تلاش می‌کنند که بین‌الملل «زرد» آمستردام را بازسازی کنند تا بلکه ویرانی بین‌الملل‌دوم جبران شود. زمان آن رسیده است که «یك اتحاد بین‌المللی از اتحادیه‌های سرخ طرفـدار دیکتاتوری پرولتاریـا» تشکیل شود؛ بـه امید آن کـه «اتحادیه‌های پرولتاریایی تمام جهان» در کنگرهٔ آیندهٔ کمینترن شرکت کنند و خود را به‌صورت بخشی از کمینترن سازمان دهند.۹۵ در قطعنامهٔ کنگره عزم اتحادیه‌های کارگری روسیه بـه «ورود به بین‌الملل سوم» و دعوت از «اتحادیه‌های کارگری انقلابی همهٔ کشورها» به پیروی از این سرمشق، ثبت شده است؛ شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری می‌بایست با همکاری کمیتهٔ اجرائی کمینترن برای‌تشکیل‌کنگرهٔ‌بین‌المللی‌اتحادیه‌های کارگری اقدام کند.۹۶ ممکن بود برخی کسان چنین استدلال کنند که اگر سیاست رخنه‌کردن در اتحادیه‌های کارگری موجود، کـه بلشویك‌ها مرتباً آن را موعظه می‌کردند و اخیراً لنین هم در «بیماری کودکانه...» آن را تأیید کرده بود به نتیجه می‌رسید، به تدریج ــ ولی به تحقیق ــ رهبری اتحادیه‌هـا، و لذا رهبری فباك، عوض می‌شد و تمام سازمـان دیگرگون می‌گشت ــ بی آن که از میان برود. اما این روند برای مشتاقانی که گمان می‌کردند انقلاب اروپا تا چند هفتهٔ دیگر از راه می‌رسد بیش از اندازه ساده و تدریجی بود. به نظر می‌رسید که لازم است که با تأسیس فوری یك بین‌الملل جدید این روند را تسریع کنند یا به پیشباز آن

94. A. Lozovsky, *The World's Trade Union Movement* (1925), p. 127.

95. *Tretii Vserossiiskii S"ezd Professional'nykh Soyuzov* (1920), i (Plenumy), 14-15.

96. ibid., i, 145.

بروند، به‌طوری که اتحادیه‌هایی که کمونیست‌ها در آن‌ها رخنه کرده و آن‌ها را به جانب خود کشیده‌اند بتوانند فوراً از فباك جدا شوند و بـه سازمان تازهٔ اتحادیه‌های «سرخ» بپیوندند. در تعقیب همین اندیشه بود که با ویلیام و پورسل ، دو کارشناس انگلیسی اتحادیه‌های کارگری و عضو هیأت نمایندگی حزب کارگر در سفر شوروی موضوع را در میان‌گذاشتند؛ و ظاهراً هر دوی آن‌ها موافقت خود را با تأسیس بین‌الملل تازه‌ای از اتحادیه‌های کارگری بیان کردند.۹۷

بنابرین هنگامی که کنگرهٔ دوم کمینترن در تابستان ۱۹۲۰ در حالت سرمستی از پیشروی پیروزمندانهٔ ارتش سرخ در خاك لهستان اجلاس کرد، زمینه آماده بود. دو شرط از شرایط بیست‌ویك‌گانهٔ ورود بـه کمینترن که به تصویب کنگره رسید بـه اتحادیه‌های کارگـری مربوط می‌شد. به موجب شرط دوم، اعضای حزب بایستی در اتحادیه‌های کارگری فعالیت کنند و در عین حال «خیانت سوسیالیست‌های میهن‌پرست و نوسان مرکز [سانتر] را افشا کنند» (این همان روش دوگانه‌ای است که لنین در «بیماری کودکانه...» بیان کرده بود)؛ شرط دهم «مبارزهٔ سرسختانه برضد «بین‌الملل» فدراسیون‌های اتحادیه‌های کارگری زرد آمستردام» را توصیه می‌کند. قطعنامهٔ مفصلی نیز دربارهٔ اتحادیه‌های کارگری روی همین خط صادر شد.۹۸ این قطعنامه با اکثریت بزرگی به تصویب رسید، اگرچه غالب نمایندگـان انگلیسی و امریکایی به شدت بـا آن مخالفت کردند، زیرا که آن‌ها می‌خواستند اتحادیه‌های موجود طرد شوند و به‌جای آن‌ها اتحادیه‌های انقلابی به وجود آیند؛ یك نمایندهٔ ایتالیایی نیز که اتحادیه‌های کارگری را فی‌نفسه ضدانقلابی می‌دانست با قطعنامه مخالفت کرد.۹۹ کنگره از اظهار نظر دربارهٔ تأسیس بین‌الملل اتحادیه‌های‌کارگری

---

97. B. Vinogradov, *Mirovoi Proletariat i SSSR* (1928), p. 72;

لنین موافقت ویلیام و پورسل را با این طرح به مورفی گوشزد کرد (J. T. Murphy, *New Horizons*, (1941), p. 157).

98. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 120-6.

99. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 510-26, 610-38:

رادك در گزارش خود اذعان می‌کند که «اختلاف‌عقیدهٔ دامنه‌داری» بر سر مسألهٔ اتحادیه‌های کارگری وجود داشته، و «بسیاری از اعضا در همهٔ احزاب کمونیست» طرفدار تشکیل اتحادیه‌های جدید بوده‌اند (ibid., pp. 622-3).

خودداری کرد ــ شاید به این دلیل که حصول اکثریت در این خصوص به آسانی مقدور نبود. اما وقتی که کنگره در حال اجلاس بود، گروهی به نمایندگی هیأت‌های نمایندگی روسیه، ایتالیا، بلغارستان، برخی از اعضای هیأت انگلیسی، و یك نمایندهٔ فرانسوی انتهای چپ، که مدعی مشکوك سخنگویی از جانب هشت میلیون کارگر سازمان‌یافته بود، تصمیم گرفتند که «شورای بین‌الملل اتحادیه‌های کارگری» («مژسوفپروف») را تأسیس کنند، که وظیفهٔ عمده‌اش عبارت بود از سازمان دادن «کنگرهٔ بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری سرخ». لوزوفسکی در رأس این شورای تازه قرار گرفت،وتومان و روسمر معاونان او شدند. وابستگی نزدیك مژسوفپروف به کمیتهٔ اجرائی کمینترن با این پیشنهاد نشان داده شد که کمیتهٔ اجرائی کمینترن می‌بایست پیامی صادر کند خطاب «به همهٔ اتحادیه‌های کارگری جهان» دائر بر افشاکردن ماهیت «بین‌الملل زرد آمستردام» و از اتحادیه‌ها دعوت کند که به بین‌الملل جدید اتحادیه‌های کارگری بپیوندند.[۱۰۰]

این تصمیم شوم در لحظه‌ای گرفته شد که موج انقلاب هنوز بالا می‌رفت، بین‌الملل دوم مرده انگاشته می‌شد، و توفیق مختصر احیای فباك مانع مهم راه تسخیر جنبش بین‌المللی کارگران به دست کمونیست‌ها به نظر می‌رسید.[۱۰۱] این تصمیم سرآغاز نبردی بود برای منشعب‌کردن جنبش اتحادیه‌های کارگری میان دو بین‌الملل مسکو و آمستردام به‌عنوان دو قطب دو فرقهٔ برادرکش. اما یك چنین جنگ درازمدتی ناگزیر ناسازگاری نهفتهٔ وظایف دوگانهٔ کمونیست‌ها را آشکار می‌کرد: ناسازگاری میان وظیفهٔ فعالیت‌کردن در اتحادیه‌های کارگری موجود، و وظیفهٔ منشعب‌کردن جنبش موجود به زیان آمستردام و به سود مسکو، میان سیاست نفوذ مسالمت‌آمیز در سطح ملی و سیاست حملهٔ مستقیم در سطح بین‌المللی؛ این تعارض، که اگر انقلاب جهانی حقیقتاً در راه بود

---

100. ibid., pp. 622, 636-7.

۱۰۱. «دشمن اصلی آمستردام [یعنی ایفتو] است، نه بروکسل [یعنی بین‌الملل دوم]» این را زینوویف در کنگره اعلام کرد (ibid., p. 638) ، و در هاله تکرار کرد که «بین‌الملل دوم از لحاظ سیاسی خرد شده است... اما به اصطلاح بین‌الملل اتحادیه‌های کارگری متأسفانه هنوز موجود است و سنگر بورژوازی بین‌المللی‌است» (*USPD: Protokoll über die Verhandlungen des Ausserordentlichen Parteitages zu Halle* (n.d.), p. 151; شدت حمله به ایفتو به این دلیل بود.

پیش نمی‌آمد، مشکل بود که لنین یا سایر رهبران بلشویك در وضع جدید خود با آن روبه‌رو نشدند. مذاکراتی که منجر به تأسیس مژسوفپروف در ژوئیهٔ ۱۹۲۰ شد از لحاظ این نکتهٔ خاص در ابری از ابهام پوشیده بود. فقط روس‌ها و همدستان نزدیکشان بلغارها طرفدار جدی آن تصمیم بودند. حزب ایتالیایی، مانند حزب بلغار، وارث حزب سوسیالیستی بود که در گذشته از پشتیبانی اتحادیه‌های کارگری برخوردار بود، و لذا در اتحادیه‌های ایتالیا دچار دوگانگی علایق نمی‌شد.[۱۰۲] با این حال ایتالیایی‌ها در روش خود اختلاف و ابهام داشتند. در هیأت نمایندگی بریتانیا آشفتگی از این هم بیشتر بود. مورفی، که در جلسهٔ تأسیس مژسوفپروف حضور داشته است، بعدها می‌نویسد که «اگر کمترین‌اشاره‌ای به منشعب‌کردن اتحادیه‌های کارگری شده بود» آن طرح البته مورد پشتیبانی نمایندگان بریتانیا قرار نمی‌گرفت.[۱۰۳] فقط تنر، یکی از رهبران جنبش سرکارگران و تنها اتحادیه‌گر صاحب‌نفوذ در هیأت نمایندگی بریتانیا، ظاهراً تضاد میان پیشنهاد «ماندن در اتحادیه‌ها در سطح ملی» و تأسیس یك ارگان بین‌المللی مستقل را دریافت؛ و وقتی که او خواست نظر خود را در جلسهٔ عمومی کنگره تشریح کند، زینوویف به او اجازهٔ سخن‌گفتن نداد.[۱۰۴] بدین ترتیب تأسیس مژسوفپروف کمینترن را در مسیر مبهمی که با انتشار «بیماری کودکانه...» معین شده بود گام بلندی به پیش برد. این گامی بود که در یك لحظهٔ سرمستی و با اعتقاد محکم به وقوع فوری انقلاب اروپا برداشته شد؛ وسیله‌ای بود برای پل زدن‌بر یك گذرگاه کوتاه و آماده ساختن راه برای رسیدن به هدف‌بزرگ؛ وقتی که ایام انتظار به ماه‌ها و سال‌ها کشید، از آن گام نتایج نامنتظر

---

۱۰۲. لوزوفسکی از «اختلاف‌عقیدهٔ جدی» میان خودش و داراگونا، سخنگوی هیأت نمایندگی ایتالیایی، سخن می‌گوید: «من دربارهٔ اصلی که مورد اختلاف ما بود چند روز با او بحث کردم. سپس سراتی فرمولی پیشنهاد کرد برای این که نظریات ما را با هم سازش دهد، ولی به نظر من فورمول او به اندازهٔ کافی روشن نبود. وقتی که پیشنهاد سراتی را به لنین دادم، لنین گفت: البته نکات ناروشنی در این هست، ولی این مهم نیست؛ یك مرکز ایجاد کنید، روشنایی بعد می‌آید» Lozovsky, *Lenin und die Gewerkschaftsbewegnung* (Hamburg, 1924), p. 17).

103. J.T. Murphy, *New Horizons* (1941), p. 158.

104. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Iiternationale* (Hamburg, 1921), pp. 637-8.

و شومی به‌بار آمد.

ایام کنگرهٔ دوم کمینترن با پیشروی سریع و پیوستهٔ ارتش سرخ در خاك لهستان مقارن بود. یادداشت کرزن بـه چیچرین از کنفرانس اشپا[۱۰۵] چنـد روزی پیش از افتتاح کنگره فرستاده شده بود. کـرزن پیشنهاد می‌کرد که مذاکـرات آتش‌بس میان روسیهٔ شوروی و لهستان فوراً آغاز شود، و مبنای مذاکرات خطی باشد که در پاییز ۱۹۱۹ پس از بررسی دقیق اطلاعات مربوط به اقوام ساکن منطقه از طرف کارشناسان کنفرانس صلح کشیده شد (و بعدها به نام «خط کرزن» شهرت یافت). کرزن با لحن معنی‌داری اضافه می‌کرد که دولت بریتانیا «به موجب‌میثاق جامعهٔ ملل ناگزیر است از تمامیت و استقلال لهستان در محدودهٔ مرزهای قومی آن دفاع کند». روز ۱۷ ژوئیهٔ ۱۹۱۷ چیچرین پس از سرزنش دولت بریتانیا از این که چرا دیر به فکر صلح میان روسیه و لهستان افتاده است، موافقت کرد که در صورت تقاضای دولت لهستان مذاکرات آتش‌بس را آغاز کند، و مرزی به لهستان پیشنهاد کرد که از خط کرزن هم برای لهستان مطلوب‌تر بود.[۱۰۶] در ۲۲ ژوئیه سرانجام دولت لهستان از مسکو تقاضای شرایط آتش‌بس کرد. اما دولت شوروی شتابی نداشت. شروع مذاکرات به بهانه‌های گوناگون عقب افتاد و در آخرین روزهای ژوئیه ارتش سرخ از خط کرزن گذشت و وارد خاك بلامنازع لهستان شد. پس از تسخیر برست‌لیتوفسك در ۱ اوت، دیگر تا استحکامات دامنهٔ شهر ورشو انتظار هیچ‌نوع مقاومت جدی نمی‌رفت.

تصمیم به کشاندن جنگ به داخل لهستان پس از بحث و جدل در شوراهای درونی حزب گرفته شد. تروتسکی به دلایل نظامی و سیاسی با پیشروی مخالف بود. لنین در مقابل اعتراض او چنین استدلال کرد که کارگران ورشو و سایر مراکز لهستان با نزدیك شدن ارتش سرخ قیام خواهند کرد و آن را نیروی آزادی‌بخش خواهند دانست. رادك، که لهستان را می‌شناخت، لنین را از این‌گونه امیدها برحذر داشت. اما نظریات او دربارهٔ آلمان او را به بدبینی معروف کرده بود، و لنین او را شکست‌گرا نامید.[۱۰۷] پیش از آغاز تعرض ارتش سرخ استالین اشاره

---

۱۰۵. نگاه کنید به ص ۲۰۷ بالا.

106. Both notes are in Klyuchnikov e Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, iii, i (1928), 34-8.

107. Clara Zetkin, *Erinnerungen an Lenin* (Vienna, 1929), pp. 20-1.

کرده بود که «عقب‌داران ارتش لهستان با عقب‌داران کولچاك و دنیکن خیلی تفاوت دارند»، زیراکه این‌ها «یکدست‌اند و **از لحاظ ملی** متحدند»، و لذا وقتی که سربازان لهستانی به دفاع از خاك لهستان بپردازند «برآمدن از عهدهٔ آن‌ها مشکل» خواهد بود؛ و حتی در پایان ژوئن استالین به «لاف‌زنی و خودپسندی زیانبار» رفقایی که طرفدار «پیشروی به‌سوی ورشو» هستند، یا «با غرور تمام اعلام می‌کنند که فقط در ورشو شوروی سرخ» حاضر به امضای پیمان صلح هستند، حمله می‌کند.[۱۰۸] اما وقتی که لحظهٔ حساس رسید صدای استالین شنیده نشد. از تروتسکی فقط ریکوف پشتیبانی کرد.[۱۰۹] نظر لنین حاکم شد و پیشروی ادامه‌یافت. نیروهای شوروی در زمستان ۱۸ـ۱۹۱۷ در فنلاند از سرخ‌ها حمایت کرده بودند؛ واحدهای ارتش سرخ در پایان ۱۹۱۸ به تأسیس جمهوری‌های شوروی در استونی و لاتونی کمك کردند، و در ۱۹۲۱ در گرجستان نیز همین کار را کردند. اما در همهٔ این موارد کمونیست‌های محلی پاره‌ای از زمینهٔ کار را فراهم ساخته بودند. تصمیم به تصرف ورشو همزمان با کنگرهٔ دوم کمینترن در لحظه‌ای گرفته شد که براثر ایمان مشتاقانه به فوریت انقلاب اروپا هرگونه شرط احتیاط منتفی شده بود؛ این تصمیم شور و حرارت انقلابی خاصی به این نبرد نظامی داد که در هیچ‌یك از جنگ‌های تاریخ شوروی دیده نشده بود. ارتش سرخ ارتشی روسی نبود، بلکه ارتشی بود بین‌المللی که نه در خدمت منافع یك کشور بلکه برای منافع بین‌المللی یك طبقه می‌جنگید؛ این عقیده‌ای بود که از روز نخست پذیرفته شده بود. به نظر می‌رسید که با تأسیس کمینترن ارتش سرخ نوعی همتای سیاسی هم پیدا کرده است. تروتسکی در نخستین کنگرهٔ کمینترن گفت: «به شما اطمینان می‌دهم که کارگران کمونیست که هستهٔ واقعی این ارتش را تشکیل می‌دهند خود را فقط نیروهای مدافع جمهوری

---

108. Stalin, *Sochineniya*, iv, 323-4, 333.

۱۰۹. تروتسکی دو بار از پشتیبانی ریکوف نام می‌برد (*Stalin* (N.Y., 1946), p. 328; *Moya Zhizn'* (Berlin, 1930), ii, 192)؛ باراول نام استالین را ذکر نمی‌کند. از او در شمار کسانی که از لنین پشتیبانی کردند نام می‌برد. بنابر گاهنمایی که ضمیمهٔ مجموعهٔ آثار استالین است (*Sochineniya*, iv, 474-5) استالین از ۱۲ ژوئیه تا وسط اوت ۱۹۲۰ در جبهه بوده و در مسکو حضور نداشته است.

سوسیالیستی روسیه نمی‌دانند، بلکه ارتش سرخ بین‌الملل سوم‌اند.»[۱۱۰] در کنگرهٔ دوم به نظر می‌رسید که پیشروی فاتحانهٔ ارتش سرخ نمایش تردیدناپذیر همین اصل است. در آستانهٔ کنگره، توخاچفسکی، فرماندهٔ ارتش سرخ در پیشروی به غرب، نامه‌ای به زینوویف نوشت که پرولتاریا باید خود را «برای چهارمین جنگ داخلی آینده، برای لحظهٔ حملهٔ‌جهانی با تمام قوای مسلح پرولتاریا به سرمایه‌داری‌جهانی» آماده‌کند، و پیشنهاد کرد که «با توجه به ناگزیربودن جنگ داخلی جهانی در آیندهٔ نزدیک» کمینترن باید برای تشکیل یك ستاد کل فرماندهی اقدام کند.[۱۱۱] این پیشنهاد دنبال نشد. اما در جلسهٔ افتتاح کنگره سراتی، نمایندهٔ‌ایتالیایی، فرستادن پیامی به ارتش سرخ را پیشنهاد کرد؛ سراتی امیدوار بود که به‌زودی «ارتش سرخ پرولتاریا نه‌تنها از پرولترهای روسیه بلکه از پرولترهای تمام جهان مرکب خواهد بود» و به این ارتش به عنوان «یکی از نیروهای بزرگ تاریخ جهان» درود فرستاد.[۱۱۲]

با این همه، درست است که ریشهٔ همهٔ کارهایی که در تابستان ۱۹۲۰ صورت گرفت از سنت بلشویکی آب می‌خورد، اما این یکی از آن موارد جا به جا شدن محل تأکید، یکی از گردش‌های ناگهانی سیاست بود که به معنای تغییر اساسی جبهه تمام می‌شد و دولت شوروی را در معرض اتهام محرز سوءنیت قرار می‌داد. در نخستین ماه‌های ۱۹۲۰ دولت‌شوروی مسلماً چند پیك دیپلماتیك به دنیای خارج فرستاده بود تا امکان کنارآمدن موقت را با دنیای سرمایه‌داری استخراج کنند. به نظر می‌رسید که چیچرین و کراسین و رادك در مرکز صحنه،سیاست جدید احتیاط و سازش را بنا می‌کنند: زینوویف و بوخارین را به حال خود گذاشته بودند تا دربارهٔ انقلاب جهانی نظریه‌پردازی کنند؛ ولی این‌ها در حاشیه بودند. در پایان ژانویهٔ ۱۹۲۰ این شایعه که «دولت شوروی روسیه مایل است با سرنیزه‌های ارتش سرخ [تخم] کمونیسم را در خاك لهستان بکارد»، قویاً تکذیب شده بود.[۱۱۳] حتی در ۲۰ ژوئیهٔ ۱۹۲۰، هنگامی‌که نمایندگان

---

110. *Der Erste Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 49.

111. M.N. Tukhachevsky, *Voina Klassov* (1921), pp. 139-40.

112. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Iinternationale* (Hamburg, 1921), pp. 42-4.

۱۱۳. نگاه کنید به ص ۲۰۲ بالا.

کنگرهٔ کمینترن رفته رفته گرد می‌آمدند، ساونارکوم با لحن جدی تأیید کرد که «ما امروز هم مانند ایام بزرگ‌ترین دشواری‌های نظامی خود از [خیال] هر نوع حمله به استقلال لهستان یا به تمامیت ارضی آن دوریم».۱۱۴ اما در ظرف چند روز این اطمینان‌ها فراموش شد، یا با توضیحی کنار گذاشته شد. پیروزی‌های نظامی و شور و شوق نمایندگان کنگره ایمان فرومیرنده به انقلاب جهانی و به کواکب در حال افول اقبال زینوویف را از نو زنده کرد. وقتی که حمایت لنین هم به دست آمد، دیگر شرط احتیاط به باد رفت و جنگ انقلابی به‌طور جدی آغاز شد. همین که ارتش سرخ از مرز گذشت، «کمیتهٔ انقلابی موقت‌لهستان» با «توافق حزب کمونیست روسیه و همکاری آن حزب و فرماندهی ارتش سرخ» تشکیل شد و به دنبال ارتش راه‌افتاد. رئیس‌این‌کمیته مارخلفسکی بود و در میان اعضای آن نیز دزرژینسکی و اونشلیخت و کن دیده می‌شدند ــ سه بلشویك لهستانی کهنه‌کار و یك رهبر پیشین حزب سوسیالیست چپ لهستان: قرار بر این بود که کمیته به محض ورود به ورشو اقتدار خود را به حزب کمونیست لهستان واگذار کند.۱۱۵ ورشو نیز فقط آغاز کار بود. چنان که لنین بعدها گفت، «نزدیك آن، مرکز امپریالیسم جهانی خوابیده است که بر پیمان ورسای متکی است»؛ لهستان «آخرین سد راه بلشویك‌ها» بود.۱۱۶ اهمیت موضوع از این‌جا پیدا است که قدرت‌های غرب برای دفع خطر با جدیت تمام شروع به فرستادن مهمات و هیات‌های نظامی به ورشو کردند. اما، از نظر لنین، جاذبهٔ پیشروی به‌سوی ورشو برای کارگران جهان سرمایه‌داری از هر چیز دیگری مهم‌تر بود:

> عظیم است پیروزی‌های جمهوری شوروی کارگران و دهقانان بر زمین‌داران و سرمایه‌داران، بر یودنیچ‌ها، کولچاك‌ها، دنیکن‌ها، لهستانی‌های سفید، و حامیان آن‌ها ــ فرانسه، انگلستان، امریکا، ژاپن.
>
> اما عظیم‌تر از آن پیروزی ما است بر ذهن‌ها وقلب‌های

114. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika* iii, i (1928), 34.

115. Y. Markhlevsky, *Voina i Mir Mezhdu Burzhuaznoi Pol,shoi i Proletarskoi Rossiei* (Russian transe from Polish, 1921), p. 22.

116. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 377.

کارگران، رنجبران، توده‌های تحت ستم سرمایه‌داران، پیروزی اندیشه‌های کمونیستی و سازمان‌های کمونیستی سراسر جهان.
انقلاب پرولتاریا، برافتادن یوغ سرمایه‌داری در حرکت است و به همهٔ کشورهای جهان خواهد رسید.۱۱۷

هنگامی که کارگران دانتزیگ حاضر نشدند محموله‌های مهمات لهستان را از کشتی پیاده کنند و دست به اعتصاب زدند، هنگامی که نه‌تنها حاضر نشدند این‌گونه محموله‌ها را بار بزنند بلکه «شوراهای عمل» تشکیل‌دادند و نخست‌وزیر انگلستان را تهدید کردند که اگر کمك به لهستان فرستاده شود انقلاب خواهند کرد۱۱۸، آن وقت بلشویك‌ها ناچار باور کردند که کمونیسم «بر ذهن‌ها و قلب‌های کارگران» پیروز شده است.

هنگامی که کنگرهٔ دوم کمینترن در ۷ اوت ۱۹۲۰ پایان یافت، پیشروی نیروهای شوروی به سوی ورشو به سرعت و بدون مانع ادامه داشت، و دامنهٔ خوش‌بینی و شور و شوق بی‌اندازه بود. سرانجام ترتیب ملاقات هیأت‌های صلح شوروی و لهستان در ۱۱ اوت در مینسك داده‌شد. شب پیش کامنف در لندن شرایط صلح شوروی را به اطلاع لویدجورج رسانده بود. شوروی‌ها، مطابق قولی که داده بودند، پیشنهاد می‌کردند که خط کرزن در نواحی بلوستوك و خولم به نفع لهستان اصلاح شود، لهستان نیروهای مسلح خود را در حد ۵۰،۰۰۰ نفر نگه دارد، و تعداد افسران و کارکنان اداری آن هم بیش از ۱۰،۰۰۰ نفر نباشد؛ علاوه‌بر این، یك نیروی چریکی هم برای حفظ نظم به وجود آید. روسیهٔ‌شوروی

---

117. ibid., xxv, 371.

۱۱۸. روز ۱۰ اوت ۱۹۲۰ یك هیأت نمایندگی از «شورای عمل» مرکزی به‌حضور لویدجورج پذیرفته شد؛ سخنگوی این هیأت ارنست بوین بود، که سپس ضمن مطالب دیگر گفت: «آن‌ها در رو کردن دست خود هیچ تردیدی نکردند، و اگر جنگ به‌طور مستقیم به پشتیبانی از لهستان یا به‌طور غیرمستقیم به پشتیبانی از ژنرال ورانگل ادامه یابد، این کبریتی است که به باروت بزنند، و نتیجه‌اش را هیچ‌کدام این‌ها نمی‌توانند پیش‌بینی کنند» («تایمز» ۱۱ اوت ۱۹۲۰). در ۱۲ اوت ورانگل، که باقی‌ماندهٔ نیروهای دنیکین را در کریمه گرد آورده بود و به‌طرف جنوب روسیه پیش می‌رفت، از طرف دولت فرانسه به صورت «دوفاکتو» شناخته شد، ولی دولت انگلیس حاضر به شناسایی او نشد.

مدعی غرامتی نشد، و خواست که دولت لهستان متعهد شود کـه میان خانواده‌های لهستانیهایی که در جنگ کشته شده یا از کار افتاده‌اند زمین توزیع کند. لویدجورج این شرایط را معقول دانست و به دولت لهستان توصیه کرد که آن‌ها را بپذیرد. اما روز ۱۷ اوت که سرانجام متن شرایط جلو هیأت نمایندگی گذاشته شد (تأخیر توضیح‌نشدهٔ دیگری هم پیش آمده بود)، معلوم شد که شرط دیگری هم در آن‌ها هست که کامنف به اطلاع لویدجورج نرسانده بود، و آن این که نیروی چریکی مورد بحث فقط از کارگران تشکیل شود.۱۱۹ روشن بود که این شرط، و شرط مربوط به توزیع زمین، به منظور تغییر ساختار طبقاتی لهستان به نفع انقلاب تنظیم شده‌اند: در نخستین اساسنامهٔ ارتش سرخ قید شده بود که ایـن ارتش فقط از کارگران و دهقانان تشکیل می‌شود.۱۲۰ اما بحث دربارهٔ این شرایط به درازا نکشید؛ زیرا که وضع از بیخ به‌هم ریخت. در ۱۶ اوت ضدحملهٔ لهستان آغاز شده بود. در ظرف چند روز ارتش سرخ به همان سرعتی که پیش آمده بود عقب نشست.

بعدها دلایل فراوانی در توضیح شکست شوروی آوردند. کارشناسان نظامی شوروی با استفاده از امتیاز واپس‌نگری تمام این نبرد را به‌عنوان اشتباه در محاسبه محکوم کردند. گفتند که آمادگی و تجهیزات ارتش‌سرخ برای کار خطیری مانند تسخیر لهستان از هر حیث به‌جز شور و شوق نارسا بود.۱۲۱ از توخاچفسکی، فرمانده نیروهای پیش‌رونده در لهستان، انتقاد شد که نیروی عمدهٔ خود را صرف دورزدن ورشو در سمت شمال

---

۱۱۹. متن کامل شرایط در این کتاب آمده است:
Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhaunarodnaya Politika*, iii, i (1928), 47-9.
خلاصه‌ای که کامنف به لویدجورج ارائه کرد در «تایمز» ۱۱ اوت ۱۹۲۰ چاپ شده است. بنابر نوشتهٔ فیشر، کامنف مادهٔ مربوط به چریک‌ها را عمداً حذف کرده‌بود
L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 269.

۱۲۰. نگاه کنید به ص ۸۶ بالا.

۱۲۱. خلاصهٔ بی‌طرفانه‌ای از این برد با اشاره به پاره‌ای از مراجع نظامی در این کتاب آمده است:
W.H. Chamberlin, *The Russian Revolution 1917-1921* (1935), ii, 311-14;
نظر توخاچفسکی، که به‌طور عمده با نظر تروتسکی مطابق است، در سلسله درس‌های او در دانشکدهٔ افسری در ۱۹۲۳ بیان شده و سپس تماماً در این مأخذ به چاپ رسیده است
J. Pilsudski, *L'Annee 1920* (French transl from Polish, 1929), pp. 203-55.

کرده و با این کار جبههٔ اصلی خود را در معرض ضدحملهٔ مرگباری قرار داده بود؛ این را برخی کسان نوعی مانور سیاسی تعبیر کردند که غرض آن بریدن دالان لهستان و برقرار کردن تماس با ارتش آلمان بوده‌است. آخر این که لشکر جنوبی که به‌سوی لووف پیش می‌رفت در آخرین‌روزهای حساس نتوانست به فرمان فرمانده کل، سرگئی کامنف، فوراً پاسخ‌بدهد و برای نجات نیروهای جلو شهر ورشو به سوی شمال حرکت کند، اگرچه روشن نیست که این تأخیر به سبب قطع مخابرات بوده است یـا براثر لجاجت اگوروف فرمانده آن لشکر یا لجاجت بودنی فرماندهٔ سوارنظام آن، یا به دلیل رقابت‌های سیاسی.۱۲۲ اشتباهات سیاسی و نظامی هر دو روی داد. «کمیتهٔ انقلابی موقت لهستان» وقتی که برای نخستین‌بار اقتدار خود را در بلوستوك اعلام کرد، با سپردن کار به دست روس‌ها و یهودی‌ها باعث رنجش کمونیست‌های لهستانی شد.۱۲۳ اما اشتباهات خاص هرچه بود، هیچ در وهلهٔ اول باعث شکست نشد. به‌جز در گرماگرم آن سرمستی چند روزهٔ پیروزی‌های نظامی آسان و غیرمنتظر، هیچ‌کس در واقع باور نداشت که ارتش سرخ می‌تواند لهستان را تسخیر کند. لنین و همهٔ کسانی که با او به این حمله رأی دادند از قیام پرولتاریـای لهستان خاطرجمع بودند. حزب کمونیست مخفی لهستان، چنان که بعداً گفته‌شد، کوشید که اعتصاب عمومی اعلام کند. اما فقط کارگران چند معدن در ناحیهٔ دومبروفا، در انتهای جنوب غربی لهستان، بـه این دعوت پاسخ

---

۱۲۲. بنابر استدلال تروتسکی در «زنـدگی (Trotsky, *Moya Zhizn'* (Berlin, 1930), ii, 192-3) و با تفصیل و تلخی‌بیشتر در «استالین (Trotsky, *Stalin* (N.Y., 1946), pp. 328-32) ، استالین به عنوان نمایندهٔ شورای نظامی‌ـانقلابـی در ارتش جنوب، اگوروف و بودنی را وادار کرد که پیشروی به‌طرف لووف را ادامه دهند، و دلیل این کار حسادت او نسبت به اسمیلگا بود که در ارتش مرکزی نقش مشابه او را داشت و اگر ورشو به تصرف درمی‌آمد در افتخارات آن با توخاچفسکی سهیم می‌شد.

123. Y. Markhlevsky, *Voina i Mir mezhdu Burzhuaznoi Pol'shoi i Proletarskoi Rossiei* (Russian trans. from Polish, 1921), p. 25.

علت این اشتباه و موارد مشابه آن شاید بی‌توجهی یا شووینیسم نبوده بلکه بیشتر مربوط به دشواری سرشته در خود وضع بوده است. در سراسر شهرهـای شرق لهستان، عنصر لهستانی غالباً به زمین‌داران و طبقات دولتی منحصر می‌شد؛ یهودیان یا اکثریت داشتند و یا اقلیت بزرگی از جمعیت شهرنشین را تشکیل می‌دادند و بیشتر کمونیست‌های محلی از آن‌ها بودند.

دادند و جنبش به‌آسانی سرکوب شد.۱۲۴ وقتی که از قیام کارگران ورشو خبری نشد، و حتی بسیاری از آن‌ها برای دفاع از شهر به ارتش ملی پیوستند، لشکرکشی شوروی محکوم به شکست شد.۱۲۵ آنچه در اوت ۱۹۲۰ در جلو ورشو شکست خورد نه ارتش سرخ بلکه شعار انقلاب جهانی بود.

این شکست از لحاظ توازن نیروها در خود روسیهٔ شوروی نیز حائز اهمیت بود. ارتش دهقانی با دلاوری و پیروزی برضد مهاجمان «سفید»ی که بقای رژیم شوروی را تهدید می‌کردند جنگیده‌بود ــ و بعدها نیز جنگید. اما همین ارتش دهقانی یك بار دیگر نشان داد که اگرچه برای دفاع نیروی هول‌آوری است، به‌کار تعرض نمی‌آید، و اگرچه در خاك روسیه با سرسختی می‌جنگد برای بردن انقلاب پرولتاریایی به خاك دیگران آمادگی ندارد. دن منشویك این نکته را در توضیح علل آن شکست به قوت تمام بیان می‌کند:

> نبرد لهستان بدون تردید نشان داد که جنگ تعرضی «کمونیستی» برای ارتش سرخ غیرممکن است، و به این معنی [نبرد لهستان] برگشتگاه واقعی سیاست خارجی بلشویك‌ها بود.... و پس از کوتاه‌ترین فاصله همان ارتش، که در حمله به لهستان فرومانده بود، در نبرد با ورانگل، آن نمونهٔ ارتجاع تزاری‌ـفئودالی دلاوری و شکست‌ناپذیری شگرف و جاویدانی از خود نشان داد. چه چیزی می‌تواند از این نمونهٔ تاریخی روشن‌تر باشد؟ چگونه می‌توان به زبانی مؤکدتر از این گفت که در جنگ‌های داخلی دورهٔ بلشویکی

---

124. *Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 581.

۱۲۵. پدیدار شدن کارگران لهستانی در نیروهای لهستان در مقابل ارتش سرخ گویا در خراب‌کردن روحیهٔ آن‌ارتش مؤثر بوده‌است Putna, *K Visle i Obratno* (1927), pp. 137-8) ؛ ناظری که در هنگام نبرد در مینسك بوده است از فرار دسته‌جمعی سخن می‌گوید
(F. Dan, *Dva Goda Skitanii* (Berlin, 1922), pp. 73-4.

از طرف دیگر، توخاچفسکی ظاهراً این تشخیص را نپذیرفت: «همهٔ صحبت دربارهٔ احیای حس ملی در میان طبقهٔ کارگر لهستان هنگام پیشروی ما، فقط نتیجهٔ شکست ما است»
(J. Pilsudski, *L'Année 1920* (French transl. from Polish, 1921), p. 231.

فاتح واقعی دهقان روس بود و نه کس دیگر؟۱۲۶

شکست لشکرکشی به لهستان را می‌توان نخستین نشانهٔ اعمال مجدد قدرت دهقانان در تعیین سیاست دولت شوروی دانست، که در سال بعد به‌صورت نپ پدیدار شد.

کامل‌بودن این شکست بـه‌زودی آشکار شد. در پایان اوت ارتش سرخ در جبههٔ اصلی از خط کرزن بازگشته بود، و در طول ماه سپتامبر نیروهای لهستان مواضع خود را مبلغی این‌سوی‌خطی که پیش از آغاز نبرد آوریل در دست داشتند مستحکم کردند، اگرچه این مواضع آن‌سوی خطی بود که دولت شوروی در زمستان گذشته حاضر شده بود به لهستان واگذار کند.۱۲۷ این‌جا هر دو طرف دست از زد و خورد کشیدند. اگر لنین آموخته بود که راه‌انداختن انقلاب در لهستان به زور سرنیزه کار ابلهانه‌ای‌است، پیلسودسکی هم به مخاطرات پیشروی در اعماق خاک‌روسیه پی‌برده بود؛ به‌علاوه، ورانگل، که‌پیلسودسکی خیال کمک‌کردن به او را نداشت، اکنون داشت نخستین پیروزی‌های خود را در جنوب روسیه به دست می‌آورد. لنین در برخوردباپیلسودسکی باز در موقعیتی نظیر برست‌ـ لیتوفسك قرار گرفت ــ یعنی می‌بایست شرایط صلح «نامطلوب»ی را به همکاران و هموطنان خود تحمیل کند.۱۲۸ اما این‌بار مخالفت مختصر بود. در ۱۲ اکتبر ۱۹۲۰ نمایندگان شوروی و لهستان قرارداد آتش‌بس را روی خطی که در دست دو ارتش مقابل هم بود امضا کردند.۱۲۹ این خط در پیمان صلحی که پنج ماه بعد، در ۱۸ مارس ۱۹۲۱، در ریگا به امضا رسید تثبیت شد و تا حدود دو دههٔ بعدپایهٔ مناسبات شوروی و لهستان قرار گرفت. با تثبیت مرز جدید نه‌تنها باریکهٔ بزرگی از خاك روسیهٔ سفید بـه لهستان واگذاشته شد، بلکـه مثلث وسیعی از قلمرو

---

126. F. Dan, *Dva Goda Skitanii* (Berlin, 1922), p. 74.

۱۲۷. نگاه کنید به ص ۱۹۷ ، پانویس ۲۰ بالا.

128. Clara Zetkin, *Erinnerungen an Lenin* (Viena, 1929), p. 21;

این اقتباس کمابیش گزاف با برست‌لیتوفسك از خود لنین است. حتی در ۲۲ سپتامبر نیز لنین احتمال «نبرد زمستانی» را به حساب می‌آورد (*Sochineniya*, xxv, 379-80).

129. *RSFSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, i (1921), No. 14 pp. 63-73.

لهستان نیز میان لیتوانی و روسیهٔ شوروی پیش آمد که هم لیتوانی را از روسیه جدا می‌ساخت و هم دهانهٔ مجرای بالقوهٔ رخنه‌کردن شوروی را در غرب می‌بست.[۱۳۰]

جنگ شوروی و لهستان در ۱۹۲۰ در چندین جنبهٔ سیاست خارجی شوروی آثار دوررسی باقی گذاشت. اما این آثار با تمام قوت خود فوراً پدیدار نشدند؛ همچنین درس کلی‌تر این شکست نیز فوراً هضم و جذب نشد. سرشکستگی نظامی چند هفته بعد با پیروزی بر ورانگل و تارومار شدن آخرین مهاجم «سفید» جبران شد. واگذاری موقت خاك به لهستان نیز هنوز با این عذر توجیه می‌شد که با زایش لهستان شوروی در آیندهٔ نزدیك مرزها اهمیت خود را از دست می‌دهند. شور و شوقی که در کنگرهٔ دوم کمینترن پدید آمده بود و جریاناتی که براثر آن شور و شوق به راه افتاده بود فوراً فروکش نکرد. تعرض انقلابی در اروپا نیز، مانند سیاست کمونیسم جنگی در داخلهٔ روسیه، در زمستان ۲۱ـ۱۹۲۰ ادامه یافت. کمینترن از دومین کنگرهٔ خود به صورت ستاد مرکزی هدایت نیروهای انقلاب جهانی بیرون آمد، که احزاب ملی در کشورهای مهم گرداگرد آن را گرفته بودند. دفتر مرکزی کمینترن، که در آن صدای روسیه از ورای انواع تشریفات بین‌المللی در نهایت تعیین‌کننده بود، با یکایك احزاب در تماس بود، و حال آن که خود آن احزاب معمولا جز به واسطهٔ کمینترن با یکدیگر تماسی نداشتند. این جوهر آن مناسباتی بود که با شرایط بیست‌و یك‌گانه معین شده بود. ارائه شدن این شرایط در پاییز و زمستان ۲۱ـ۱۹۲۰ به احزاب چپ کشورهای عمدهٔ اروپا برگشتگاه تاریخ سوسیالیسم‌اروپا و روش‌آن در قبال مسکو است. این‌روند را با تفاوت‌های جزئی در آلمان و فرانسه و ایتالیا و بریتانیای کبیر می‌توان دنبال کرد.

در آلمان مسأله با تمام جزئیات، و به‌شدت تمام، مورد مجادله قرار گرفت. آلمان بزنگاه انقلاب اروپا بود؛ از میان کشورهای بزرگ اروپا فقط در آلمان بود که جنبش کارگری بزرگی دارای خصلت بالقوهٔ انقلابی وجود داشت؛ و عاملی هم که باعث تنظیم شرایط بیست‌ویك‌گانه شد این بود که می‌خواستند حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان را مجبور کنند که تکلیف خود را در قبال انقلاب روشن کند. نخستین آزمایش

130. *RSFSR: Sbornik Deitsvwyushchikh Dogovorov*, ii (1921), No. 51, pp. 43-71.

هنگامی پیش آمد که در اکتبر ۱۹۲۰ شرایط بیست‌ویك‌گانه را به کنگرهٔ فوق‌العادهٔ حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان در شهر هاله تسلیم‌کردند. سه هفتـــه پیش از اجلاس این کنگره کمیتهٔ اجرائـــی کمینترن «نامـهٔ سرگشاده»ی مفصلی به همهٔ اعضای حزب نوشته بود، حاوی حملهٔ شدیدی به رهبران جناح راست حزب، که با پیوستن به کمینترن مخالف بودند.[۱۳۱] زینوویف شخصاً به عنوان نمایندهٔ کمینترن در کنگره حاضر شد. مقامات آلمانی یك ویزای ده روزه به او داده بودند؛ همکار او، لوزوفسکی، از سه هفته پیش با یك هیأت نمایندگی اتحادیه‌های کارگری به آلمان آمده بود.[۱۳۲] جبههٔ مخالف در مقابل این هجوم بلشویك‌ها مارتوف را علم‌کردند ــ همان رهبر پیشین منشویك، که اخیراً از مسکو برای همیشه به برلن رخت کشیده بود.

پس از حدود یك سال مناقشهٔ‌سخت در صفوف حزب‌سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان، احساسات تند و تیز و مذاکرات تلخ بود. اول چهار نمایندهٔ حزب که در ژوئیهٔ گذشته در کنگرهٔ مسکو شرکت‌کرده بودند سخن‌گفتند ــ دو نفر موافق پیوستن به کمینترن و دو نفر مخالف. سپس زینوویف یك سخنرانی چهارساعته ایراد کرد که تا مدت‌ها در خاطرها باقی ماند و به عنوان هنرنمایی و استقامت در نطق و بیان به یك زبان خارجی حتی نظر کسانی را که براهین او برایشان قانع‌کننده نبود، گرفت. هیلفردینگ، نظریه‌پرداز اصلی حزب، تقریباً به همان تفصیل به زینوویف پاسخ داد. سخنرانی‌های مهم دیگر را لوزوفسکی و مارتوف ایراد کردند. دامنهٔ بحث بسیار وسیع بود. بلشویك‌ها به سبب سیاست ارضی‌شان مورد حمله قرار

---

131. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 14 (6 November 1920), cols. 2901-22.

۱۳۲. بنابر اظهار وزیر امـور خارجهٔ آلمان در رایشتاگ، لوزوفسکـی در ۱۵ سپتامبر ۱۹۲۰ با هیأت نمایندگی بزرگی از جانب اتحادیه‌های کارگری شوروی برای شرکت در کنگرهٔ کمیته‌های کارخانه‌ها به برلن وارد شد (سخنرانـی‌های لوزوفسکی در این کنگره در این مأخذ آمده است:
A. Lozovsky, *Desyat' Let Bor'by za Profintern* (1930), pp. 102-23);
فقط هفت نفری که ویزا داشتند وارد شدند. روز ۱۴ اکتبر کاپ برای زینوویف و بوخارین تقاضای ویزا کرد تا در کنگرهٔ هاله شرکت کنند؛ روز بعد پس از مشورت با حـزب سوسیال‌دموکـرات مستقل آلمان ویزا بـه آن‌هـا داده شد، (*Verhandlungen des Reichstags*, cccxlv (1921), 759-60).
بوخارین به کنگرهٔ هاله نرفت.

گرفتند، که چرا زمین را به صورت قطعات کوچك و فردی میان دهقانان تقسیم می‌کنند و واحدهای کشت و کار بزرگ دولتی تشکیل نمی‌دهند؛ همچنین سیاست ملی آن‌ها که از جنبش‌های ملی و بورژوایی محض در آسیا حمایت می‌کرد (از حضور انورپاشا در کنگرهٔ اخیر خلق‌ها در باکو، با سروصدای زیاد انتقاد شد)، و سیاست ایجاد وحشت در روسیه مورد انتقاد قرار گرفت.۱۳۳. بدگویی زینوویف و لوزوفسکی از بین‌الملل «زرد» آمستردام توفانی‌ترین صحنه‌های کنگره را باعث شد؛ در یکی از لحظات با فریاد و جنجال جلو لوزوفسکی را گرفتند و نگذاشتند سخنان خود را ادامه دهد. این نشانهٔ جالبی بود از نکته‌ای که حتی در زمان «پوچ کاپ»نیز آشکار شده بود، و آن این که اتحادیه‌های کارگری بیش از هر حزب سیاسی بر کارگران آلمان تسلط داشتند. جبههٔ راست به شرایط بیست‌ویك‌گانه حمله کرد و آن را «دیکتاتوری مسکو» نامید؛ جبههٔ چپ در دفاع از این شرایط ـ آن را تنها مانع بازگشت به بی‌کفایتی و فرصت‌طلبی بین‌الملل دوم دانست. اما عجیب این که هر دو طرف با اصرار تمام این نکته را می‌پذیرفتند که مشکل واقعی این شرایط بیست‌ویك‌گانه نیست. زینوویف گفت: «ما داریم انشعاب می‌کنیم، نه به این دلیل که شما بیست و یك شرط نمی‌خواهید و فقط هجده شرط می‌خواهید؛ به این دلیل که شما برسر مسألهٔ انقلاب جهانی و دموکراسی و دیکتاتوری پرولتاریا موافقت ندارید.»۱۳۴

مسأله بیشتر برسر اختلاف‌نظر دربارهٔ چشم‌انداز انقلاب جهانی دور می‌زد. زینوویف به عادت همیشگی بلشویك‌ها که مسائل انقلابی‌اروپا را برحسب تجربهٔ انقلاب روسیه تعبیر می‌کردند، سخنرانی خود را با مقایسهٔ کنگرهٔ حاضر با کنگره‌های حزب روسیه آغاز کرد، که پس از ۱۹۰۶ بلشویك‌ها و منشویك‌ها در آن‌ها حضور داشتند؛ حضور زینوویف و مارتوف نیز که به ترتیب از جناح چپ و راست حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان طرفداری می‌کردند ظاهراً این قیاس را، که از لحاظ‌تاریخی

---

۱۳۳. نگاه کنید به صص۲۷-۳۲٤.

134. *USPD: Protokoll über die Verhandlungen des Ausserordentlichen Parteitags zu Halle* (n.d.), 156;

پس از آن که اکثریت حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان به پیوستن به حزب کمونیست رأی داد، ریشهٔ باقی‌ماندهٔ حزب متن کلمه به کلمهٔ مذاکرات را منتشر کرد.

قدری خیالی بود، تا حدی موجه جلوه می‌داد.۱۳۵ مسأله‌ای که در حزب سوسیال‌دموکرات مستقل اختلاف انداخته بود در این عبارت خلاصه می‌شد: ۱۸۴۷ یا ۱۸۴۹؟۱۳۶ زینوویف گفتهٔ یکی از رهبران جناح راست حزب سوسیال‌دموکرات مستقل را نقل کرد، به این عبارت که جهان «در وضعی [است] نظیر وضع پس از انقلاب بورژوایی ۱۸۴۸»، و بالحن خشم‌آلودی پرسید که آیا «حقیقت دارد که تمام سیاست طبقهٔ کارگر باید تابع این فرض باشد که انقلاب جهانی دیگر در آیندهٔ نزدیک روی نخواهد داد»؟ آیا این حرف را می‌توان در لحظه‌ای زد که انقلاب پرولتاریایی دارد در ایتالیا آغاز می‌شود، و انگلستان دارای شورای عملی است که «سرآغاز [حکومت] شوروی و حکومت ثانوی» و دورهٔ معروف «قدرت دوگانه»است، و در اتریش در هر لحظه ممکن است انقلاب درگیرد، و یا حتی بالکان «میوهٔ رسیده‌ای برای انقلاب پرولتاریایی» است؟۱۳۷ زینوویف لحظه‌ای هم تردید نداشت که نظر بلشویک‌ها در مقابل منشویک‌های آلمانی امروز راست درمی‌آید، چنان که پس از ۱۹۰۵ در مقابل منشویک‌های روسی راست درآمده بود. اما وقتی که به کشورهای بالکان اشاره می‌کرد نمایندگان دست راست کنگره فریاد زدند «پرت‌وپلا است!» و هیلفردینگ در پاسخ خود پیش‌بینی‌های زینوویف را به ریشخند گرفت و اعلام کرد سیاستی که به امید راست درآمدن این پیش‌بینی‌ها باشد «قمار «وابانک» است، قماری که هیچ‌کدام از طرفین نمی‌توانند روی‌آن پول بگذارند».۱۳۸

در ورای این اختلاف‌نظر برسر چشم‌انداز عینی انقلاب، همان

---

۱۳۵. این مایه در سراسر سخنرانی زینوویف دیده می‌شد: مکدونالد و هندرسون هم منشویک نامیده شدند (ibid., p. 154).

۱۳۶. این اشاره مربوط است به قطعهٔ مشهوری از مقدمهٔ انگلس بر جزوهٔ «مبارزهٔ طبقاتی در فرانسه» نوشتهٔ مارکس. در این قطعه انگلس نتایج بحث مارکس را خلاصه می‌کند ـ یعنی «این که در واقع بحران بازرگانی جهانی ۱۸۴۷ بود که باعث انقلاب‌های فوریه و مارس شد، و این که تجدید حیات صنعتی که از اواسط ۱۸۴۸ خرده خرده آغاز شد و در ۱۸۴۹ و ۱۸۵۰ به اوج ترقی خود رسید، نیروی محرک تجدید قدرت ارتجاع اروپا بود»

(Marx i Engels, *Sochineniya*, xvi, ii, 466).

137. *USPD: Protokoll über dis Verhandlungen des Ausserordentlichen Parteitags zu Halle* (n.d.), pp. 147-8, 153-4.

138. ibid., p. 184.

دعوای دیرینی نهفته بود که در هر بحثی که برحسب مفاهیم مارکسیستی صورت می‌گرفت و پیش می‌آمد ــ جنگ میان «آگاهی» و «خودانگیختگی»، که زمانی لنین آن را برضد «اکونومیست‌ها» اعلام کرده بود، و سپس با شعار دیگری میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها درگرفت، و بـاز در کنگرهٔ شهر هاله پدیدار شد.۱۳۹ آیا زینوویف حق داشت که معتقد بود اکنون یك تلاش آگاهانهٔ اراده برای گستراندن انقلاب در اروپا و آسیا کافی‌است؟ هیلفردینگ در پاسخ او گفت:

> در اروپای غربی امروز گرایش‌های زیـادی در جهت رشد انقلاب وجود دارد، و ما وظیفه داریم که آن‌ها را رهبری‌کنیم و پیش ببریم. ولی رفقا، مسیر این رشد انقلابی را از بیرون نمی‌توان معین کرد؛ این مسیر به روابط قدرت اقتصادی و اجتماعی میان طبقات هر کشوری بستگی دارد، و اگر گمان کنیم آن را می‌توان با هر شعار یا فرمانی از بیرون به پیش راند، خیال‌بافی کرده‌ایم.۱۴۰

یك‌بار دیگر، در ورای این تعارض میان تعابیر «ارادی» و «جبری» فلسفهٔ مارکسیسم، مانند همیشه تعارض در اغـراض نهفته بـود. زینوویف در برآورد چشم‌انداز انقلاب اشتباه می‌کرد. اما وقتی که، در برابر فریاد و اعتراض، مخالفان خود را به «ترس از انقلاب» متهم می‌کرد، کـه «مانند یك ریسمان سرخ در سراسر سیاست شما دویده‌است»، کاملا درست می‌گفت. به علاوه، او ماهیت این ترس را هم درست تشخیص داده بود ــ ترس از «بی سروسامانی»، از «گرسنگی»، از «آنچه مـا در روسیه داریم».۱۴۱

اما زینوویف در کنگرهٔ هاله از تشخیص خـود نتیجه‌گیری نکرد. نتیجهٔ واقعی نه‌تنها برای مطلبی که او می‌خواست اثبات کند زیان‌بخش بود، بلکه اصل قیاس گرفتن از روسیه برای اروپای غربی را خراب

---

۱۳۹. نگاه کنید به جلد اول صص۴-۳۳.

140. *USPD: Protokoll über die Verhandlungen des Ausserordentlichen Parteitags zu Halle* (n.d.), p. 188.

141. *USPD: Protokoll über die Verhandlungen des Ausserordentlichen Parteitags zu Halle* (n.d.), pp. 148-9.

می‌کرد. اکثریت کارگران روسیه در ۱۹۱۷ چیزی جز زنجیرهای خود نداشتند که از دست بدهند؛ این کارگران قوت لایموتی کسب می‌کردند و با مرگ از گرسنگی چندان فاصله‌ای نداشتند؛ کشتار بی‌معنای جنگ آن‌ها را عاصی کرده بود؛ به نهادهای موجود هیچ امید یا اعتقادی نداشتند؛ و چنان از آن مستأصل بودند که رهبری انقلابی گروه کوچکی از مردان مصمم را برای برانداختن آن نهادها با جان و دل پذیرفتند. اکثریت کارگران اروپای غربی ــ و نه چنان که بلشویک‌ها گمان می‌کردند فقط یك اقلیت ممتاز ــ دارای زندگی و گذرانی بودند که، گرچه شاید فقیرانه بود، باز هم ارزش مدافعه را داشت. در هر حال این کارگران حاضر نبودند این زندگی را به‌آسانی در راه فواید آیندهٔ انقلاب فدا کنند؛ هیچ تبلیغاتی در اروپای غربی برای بلشویسم زیانبارتر از این نبود که آن را با سطح نازل زندگی مردم روسیه و محرومیت‌های جنگ و جنگ داخلی مربوط کنند. بنابرین آن ترس از انقلاب که زینوویف از آن نام می‌برد، در اروپای غربی به هیچ روی به مشتی از رهبران یا قشر ممتاز کارگران منحصر نمی‌شد. بسیاری از مردم بسیاری چیزها داشتند که با دست‌کشیدن از قانونیت دموکراسی بورژوایی و پذیرفتن انضباط رهبران انقلابی آن‌ها را از دست می‌دادند: این بود آن اختلاف اساسی نهفته در زیر آن مناقشات بر سر دموکراسی بورژوایی و دیکتاتوری پرولتاریا، بر سر منشعب‌کردن اتحادیه‌های کارگری، برسر آگاهی و خودانگیختگی، برسر روش توده‌ها در قبال رهبری انقلابی. لوزوفسکی پس از بازگشت به روسیه تصویر گویایی از روحیه‌ای که در پاییز ۱۹۲۰ در میان کارگران اروپا دیده بود ترسیم می‌کند:

> چند ماه پیش وقتی که من با کارگران آلمان صحبت‌می‌کردم، طرفداران‌شایدمن غالباً در دیدارها پیش‌می‌آمدند و می‌گفتند: «بله، شما روس‌ها از انقلاب در آلمان دم می‌زنید. خوب، ما در آلمان انقلاب می‌کنیم، اما اگر در فرانسه انقلاب نشد چه؟» در همان موقع یك همکار فرانسوی بلند می‌شود و به سینهٔ خود می‌کوبد و او هم می‌گوید: «اگر ما انقلاب کردیم و رفقای ما آن‌جا انقلاب نکردند، آن وقت چه می‌شود؟» آن‌وقت اپورتونیست‌های ایتالیا هم که به اندازهٔ سایر اپورتونیست‌ها نگرانند، و به همان اندازه ترسو، می‌گویند: «حرف‌زدن از

انقلاب برای شما آسان است. ایتالیا انقلاب می‌کند، ولی ایتالیا زغالش را از انگلستان می‌گیرد. ما بدون زغال چگونه می‌توانیم زندگی کنیم؟» به این ترتیب تا قیام قیامت منتظر یکدیگر می‌مانند.۱۴۲

لنین هم چندی بعد چنین می‌نویسد:

در اروپای غربی کمتر ملتی هست که یك انقلاب جدی را از سر گذرانده باشد؛ تجربهٔ انقلاب‌های بزرگ تقریباً به‌کلی فراموش شده است؛ گذار از میل به انقلابی بودن و از گفتگو (و قطعنامه) دربارهٔ انقلاب به کار انقلابی واقعی گذاری است دشوار، کند، و دردناك.۱۴۳

برخی از کارگران اروپا خواهان انقلاب بودند؛ بیشتر از آن‌ها می‌خواستند پیش از هر چیز جهان را برای انقلاب امن و آماده کنند.۱۴۴ اما در آلمان ۱۹۲۰ نشانه‌های بسیاری دلالت بر این می‌کرد که توده‌ها هنوز روحیهٔ انقلابی دارند؛ به گفتهٔ زینوویف «تصادفی» نبود که بلشویك‌ها در کنگرهٔ

---

142. *Chetvertyi Vserossiiskii S"ezd Professional'nykh Soyuzov* (1921), i (Plenumy), 61-2.

143. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 487.

144. A. Sturmthal, *The Tragedy or European Labour 1918-1939* (1944). این کتاب تحلیل انتقادی دوستانه‌ای است از ورشکستگی احزاب سوسیال‌دموکرات اروپا در دورهٔ میان دو جنگ جهانی؛ موجبات این امر را نویسنده سماجت طرز تفکر «گروه‌های فشار» می‌بیند، که به جای طرز رفتار ناشی از احساس مسؤولیت سیاسی در این احزاب وجود داشته است، زیرا که این احزاب حاضر نبودند مسؤولیت حکومت‌کردن را به گردن بگیرند، به این علت که نمی‌توانستند روش اساسی خود را در قبال دولت سرمایه‌داری معین کنند. این نکته مطابق است با کلام معروف تارنوو، رهبر سوسیال‌دموکرات در ۱۹۳۱: «ما بر بالین سرمایه‌داری بیمار ایستاده‌ایم، نه‌فقط به عنوان متخصص تشخیص بیماری، بلکه ـ چه بگویم؟ ـ همچنین به‌عنوان طبیبی که می‌خواهد بیمار را درمان کند؟ یا به‌عنوان میراث‌خوار خوشحالی که نمی‌تواند منتظر پایان کار بماند و مایل است با مختصر زهری کار را جلو بیندازد؟ این تصویر تمام وضع ما را بیان می‌کند»
(*Sozial-Demokratischer Parteitag in Leipzig 1931* (1931), p. 45.

هاله اکثریت داشتند.۱۴۵

نظریات کنگره به‌خوبی بررسی شده بود و نتیجهٔ آن با چند رأی اختلاف از پیش معلوم بود. پیشنهاد پیوستن به کمینترن و شروع مذاکره برای ایجاد یك حزب کمونیست متحد در آلمان با اکثریت ۲۳۷ رأی در مقابل ۱۵۶ رأی تصویب شد. زینوویف با پیروزی به برلن بازگشت و پلیس به او اخطار کرد که به عنوان «عنصر نامطلوب» خاك آلمان را ترك کند.۱۴۶ در ایامی که بـه انتظار حرکت نخستین کشتی از بندر اشتتین در خانه زندانی بود، نه‌تنها با نمایندگان دو حزبی که قرار بود به کمینترن بپیوندند دیدار می‌کرد، بلکه با حزب کارگـران کمونیست آلمان نیز تماس داشت و امیدوار بود که آن‌ها را نیز به این اتحاد وارد کند.۱۴۷ این امیدواری به جایی نرسید. امـا در دسامبر ۱۹۲۰ حـزب

---

145. *USPD: Protokoll über dis Verhandlungen des Ausserordentlichen Parteitags zu Halle (n.d.)*, p. 154.

146. G. Zinoviev, *Zwölf Tage in Deutschland* (Hamburg, 1921), pp. 59-60.

بنابر گفتهٔ وزیر امور خارجهٔ آلمان، دستور صادر شده بود که پس از بازگشت زینوویف و لوزوفسکی از هاله به برلن آن‌ها را در خانه تحت نظر بگیرند، زیرا که ویزای آن‌ها در یکشنبه ۱۵ اکتبر به‌سر می‌رسید. ولی زینوویف در آن روز در تظاهرات برلن شرکت کرد، و اگرچه به سبب گرفتگی صدا نتوانست سخنرانی کند. سپس به این دو نماینده اخطار شد که در ظرف یك هفته از آلمان بروند و اجازهٔ ماندن تا ۱ نوامبر به آن‌ها داده نشد. لوزوفسکی (ولی ظاهراً نه زینوویف) متهم شد به این که با سخنرانی سیاسی شرایط ویزای خود را نقض کرده است (*Verhandlungen des Reichstags*, cccxlv (1921), 759-60.)

147. G. Zinoviev, *Zwölf Tage in Deutschland* (Hamburg, 1921), pp. 78-80;

زینوویف نامه‌ای به کنگرهٔ آیندهٔ حزب کمونیست آلمان می‌نویسد و از آن استدعا می‌کند که «با حزب کارگران کمونیست آلمان با مدارای بیشتری رفتار» کند. این نامه در این مأخذ آمده است:

Bericht über den 5. Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund) (1921), pp. 62-3.

یك ماه بعد کمیتهٔ اجرائی کمینترن اولتیماتومی به حزب کارگران کمونیست آلمان داد کـه بـه حـزب کمونیست آلمان، کـه توسعه‌یافته‌بـود، بپیونـدد (*Kommunistischeskii Internatsional*, No. 15 (20 December 1920), cols. 3367-70),

ولی باز هم نتوانست اولتیماتوم خود را اجرا کند.

کمونیست آلمان و اکثریت حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان بـرای تأسیس حزب کمونیست متحد آلمان کنگره‌ای در برلن تشکیل دادند.۱۴۸ پیوند میان رهبران روشنفکر حزب کمونیست آلمان و صفوف کارگر حزب سوسیال‌دموکرات مستقل شاید در آغاز کار کمی ناگوار بود.۱۴۹ اما برای نخستین‌بار در آلمان حزب کمونیست وسیعی به وجود آمد که ۳۵۰،۰۰۰ تن عضو داشت.۱۵۰ و امید می‌رفت که در صحنهٔ سیاست آلمان نقشی بازی کند. زینوویف در بازگشت به پطروگراد با لحن‌پیروزمندانه‌ای می‌نویسد:

> تعرض بین‌الملل کمونیستی در اروپای غربی با توفیق تمام انجام گـرفته است. نبـرد میان نمایندگـان رفورمیسم و اپورتونیسم به نفع ما پایان یافته است.۱۵۱

سرمشق حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان برای احزاب فرانسه و ایتالیا تعیین‌کننده بود. فروسار و کاشن در کنگرهٔ هاله نیز با همان دست نیرومندی رو به رو شدند کـه در کمیتهٔ اجرائی کمینترن دیـده بودند.۱۵۲ مارسل کـاشن پیام ملایمی برای اعلام همدلی و همراهـی

---

148. *Bericht über des Verhandlungen des Vereinigungsparteitages der USPD (Linke) und der KPD (Spartakusbund)* (1921).

۱۴۹. توصیف گزندهٔ روت فیشر دربارهٔ برآشفتن کارگران‌حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان از سخنان شسته و رفتهٔ پل لوی در کنگره (*Stalin and German Communism* (Harvard, 1948) مسلماً گزافه‌آمیز است، ولی خالی‌از حقیقت‌نیست.

۱۵۰. لوی درکتاب‌خود (Levi, *Unser Weg* (second ed., 1921), p. 3) مدعی‌شد که حزب کمونیست در فوریهٔ ۱۹۲۱، یعنی در آستانهٔ «اقـدام مارس» ۵۰۰،۰۰۰ عضو داشته است. رادك در سومین کنگرهٔ کمینترن گفت که حزب کمونیست‌آلمان «هرگز بیش از ۳۵۰،۰۰۰ عضو نداشته است» و ادعای داشتن ۵۰۰،۰۰۰ عضو «اثبات نشده است»

(*Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale*, (Hamburg, 1921), p. 457);

از آن ۳۵۰،۰۰۰ عضو، ۳۰۰،۰۰۰ از حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آمده بودند. تعداد هواداران حزب بسیار بیش از این بود: در انتخابات فوریهٔ ۱۹۲۱ پروس، نامزدهای کمونیست بیش از ۱،۱۰۰،۰۰۰ رأی آوردند.

151. G. Zinoviev *Zwölf Tage in Deutschland* (Hamburg, 1921), p. 90.

۱۵۲. نگاه کنید به ص۲۳۲ بالا.

قرائت کرد، ولی به دنبال او نمایندهٔ فرانسوی دیگری، هانری لوفور، در سخنرانی خود درخواست کرد که در قبال حزب سوسیالیست متزلزل‌فرانسه نهایت سختگیری و انضباط اعمال شود.۱۵۳ زینوویف این حزب را به‌جرم «ویلسونیسم»، «سوسیال پاسیفیسم»، و نداشتن انضباط محکوم کرد؛ و لوزوفسکی اعلام کرد که این حزب به بیماری «وحدت به هر قیمتی که شده» دچار است.۱۵۴ اما هردو نماینده قانع‌شدند و شرایط‌بیست‌ویك‌گانه را پذیرفتند، و متعهد شدند که برای قبولاندن این شرایط به حزب تلاش کنند. این تعهد را پس از بازگشت به فرانسه انجام دادند.۱۵۵ شرایط بیست‌ویك‌گانه تسلیم کنگره‌ای شد که ۲۵ دسامبر ۱۹۲۰ در شهر تور اجلاس کرد.۱۵۶ هیچ نمایندهٔ روس نتوانست اجازهٔ ورود به فرانسه را بگیرد، اما با رسیدن تلگرافی از زینوویف، که رهبران جبههٔ «مرکز» (سانتر) حزب، یعنی لونگه و فور، را محکوم می‌کرد و آن‌ها را «عوامل نفوذ بورژوازی در پرولتاریا» می‌نامید۱۵۷، مذاکرات کنگره جان‌گرفت. کلارا زتکین به‌طور قاچاق از آلمان وارد شد تا از امر پیوستن‌به کمینترن دفاع کند. مخالفت با این امر سرسختانه بود. لئون بلوم یکی از کسانی بود که با لحن تندی برضد پیوستن به مسکو سخن گفت. با این همه وضع این کنگره به دشواری کنگرهٔ هاله نبود؛ پاره‌ای به این سبب که هر دو نمایندهٔ فرانسوی در کنگرهٔ مسکو طرفدار قبول شرایط بودند، و پاره‌ای

---

153. *Der Zweite Kongress des Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 261-70.

154. ibid., pp. 243-5, 307.

۱۵۵. به نظر می‌رسد که فروسار از همان آغاز کار نظر کمینترن را به شکل رقیق‌شده‌ای ارائه کرده است. گویا در یك دیدار توده‌ای در ۱۳ اوت ۱۹۲۰ در پاریس می‌گوید «کارگران، کسی از شما نمی‌خواهد که فردا انقلاب کنید، یا اگر کردید برده‌وار از سرمشق شوراهای روسیه پیروی کنید. آنچه مطرح است این است که به وسیله‌ای غیر از کلام، همبستگی خود را با پرولتاریای روسیه ثابت کنید»

(Quoted in G. Walter, *Histoire du Parti Communiste Français* (1948), p. 31).

۱۵۶. مذاکرات تماماً در این مأخذ آمده است

Parti Socialiste: 18 Congrès National (1921).

۱۵۷. دریافت این تلگراف در کتاب فروسار توصیف شده است:

L.O. Frossard, *De Jaurès à Lénine* (1930), p. 176.

هم این که رهبری اتحادیه‌های کارگری، که در فرانسه نیز مانند آلمان با کمینترن مخالف بودند، در حزب سوسیالیست فرانسه نفوذی نداشتند.۱۵۸ پیشنهاد قبول شرایط با ورقه به رأی گذاشته شد و ۳،۲۴۷ رأی توکیلی دریافت داشت؛ در مقابل، به پیشنهاد قبول شرایط یا قید برخی ملاحظات اساسی ۱،۰۳۸ رأی توکیلی داده شد؛ جناح راست نیز ۱۵۰ رأی ممتنع داد. بدین ترتیب حزب سوسیالیست فرانسه به حزب کمونیست فرانسه مبدل شد و نام تاریخی خود را برای اقلیت مخالف برجا گذاشت. فروسار به دبیرکلی حزب برگزیده شد: سووارین، که از زندان آزاد شده بود، به عنوان نمایندهٔ حزب فرانسه در کمیتهٔ اجرائی کمینترن به مسکو رفت.

در حزب سوسیالیست ایتالیا آشفتگی عقاید از حزب فرانسه هم بیشتر بود. آن روزهای تاریکی که لنین دسترسی این حزب را به کمینترن با شور و شوق می‌پذیرفت اکنون گذشته بود، و در کنگرهٔ دوم زینوویف به روش التقاطی این حزب حمله کرد.۱۵۹ نمایندگان حزب شرایط بیست‌و یک‌گانه را به شرط تصویب حزب پذیرفته بودند. اما فیصله‌یافتن مسأله به عهدهٔ کنگرهٔ حزب افتاد، که در ژانویهٔ ۱۹۲۱ در لگهورن اجلاس کرد. در این کنگره ماتیاس راکوشی مجار و کاباکچیف بلغار،که در کنگرهٔ هاله نیز به عنوان نمایندگان کمینترن حاضر بودند، شرکت داشتند.۱۶۰ اما امور کمینترن اکنون دیگر رو به افول داشت. در لگهورن سراتی، که رهبر هیأت نمایندگی ایتالیا در کنگرهٔ دوم کمینترن و نایب‌رئیس کنگره

---

۱۵۸. بلافاصله پس از کنگرهٔ تور، «کنفدراسیون عمومی کار» هشداری خطاب به اعضای خود صادر کرد تا از «حزب کمونیست جدید» برحذر باشند
(G. Walter, *Histoire du Parti Communiste Français* (1948), pp. 44-5.

159. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 250-2.

۱۶۰. به نظر می‌رسد که سوابق رسمی این کنگره منتشر نشده است. اسناد عمدهٔ مربوط به انشعاب در مأخذ زیر به زبان روسی آمده است:
Doklad Ispolkoma Kominterna o Raskole v Ital'yankoi Sotsialisticheskoi Partii (1921) and *Ital'yanskaya Sotsialisticheskaya Partiya i Kommunisticheskii Internatsional: Sbornik Dokumentov* (1921).

زینوویف و بوخارین قرار بود در کنگرهٔ لگهورن به عنوان نمایندگان حزب کمونیست روسیه شرکت کنند، ولی دولت ایتالیا به آن‌ها ویزا نداد
(*Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 167.

بود، به عنوان سخنگوی یك گروه بزرگ «مرکز» (سانتر)، که نزدیك ۱۰۰،۰۰۰ تن عضو داشت، ظاهر شد. نمایندگان این گروه در کنگره اکثریت مطلق داشتند. بوردیگا و دو نمایندهٔ دیگر ایتالیا در کنگرهٔ مسکو نمایندگان گروه ۵۰،۰۰۰ نفری چپ بودند، که در میان آن‌ها علاوه بر کمونیست‌ها آنارکوسندیکالیست‌ها نیز دیده می‌شدند؛ و این تنها گروهی بود که شرایط بیست‌ویك‌گانه را بدون قید و شرط می‌پذیرفت. یك‌جناح ۱۴،۰۰۰ نفری نیز از دست‌راستی‌های آتشین وجود داشت که «رفورمیست»های سازش‌پذیری بودند و در کنگرهٔ مسکو نماینده‌ای نداشتند. گروه مرکز وانمود می‌کرد که طرفدار جدی برنامهٔ کمینترن است، اما حاضر نبود دست از سنت مدارای حزب بردارد و رفورمیست‌های راست را اخراج کند؛ این به معنای رد آخرین و اساسی‌ترین شرط از شرایط بیست‌ویك‌گانه بود. پل‌لوی، که به عنوان نمایندهٔ حزب‌کمونیست آلمان در کنگره حاضر شده بود، از روش سراتی پشتیبانی کرد. نتیجه این بود که حزب سوسیالیست ایتالیا با اکثریت آرا از کمینترن جدا شد، و جناح چپ حزب را به رهبری بوردیگا برجا گذاشت تا بر پایهٔ شرایط بیست‌ویك‌گانه حزب کمونیست ایتالیا را تشکیل دهد. گروه کوچکی، که از حزب کمونیست آلمان پیش از ادغام در حزب سوسیال دموکرات‌مستقل چندان بزرگ‌تر نبود، جانشین آن حزب توده‌ای وسیعی شد که لنین در تابستان ۱۹۱۹ ورودش را به کمینترن خوشامد گفته بود. در انتخابات پارلمانی مهٔ ۱۹۲۱ این حزب ۱۳ کرسی به دست آورد. به عنوان میدان فعالیت کمینترن، هیچ کشوری با آلمان و فرانسه و ایتالیا قابل قیاس نبود. نخستین گام در راه ترکیب‌کردن احزاب چپ کوچك و انشعابی انگلستان در یك حزب کمونیست واحد، گویا در آوریل ۱۹۲۰ برداشته شد. اما رقابت شدید بود و پیشرفت به کندی انجام می‌گرفت. چند گروه و حزب نمایندگان مستقلی به کنگرهٔ دوم کمینترن فرستادند. این کنگره هنوز در حال اجلاس بود که حزب کمونیست بریتانیای کبیر در روز ۱ اوت ۱۹۲۰ در کنگرهٔ لندن تأسیس شد. تنها مسائل مهمی که در کنگره مورد اختلاف بود عبارت بودند از اقدام پارلمانی و همبستگی حزب کمونیست با حزب کارگر. در مورد نخست، پس از رأی‌گیری آشفته‌ای برای چند قطعنامه، فورمولی‌به‌دست‌آمد دائر بر تأیید شرکت در انتخابات پارلمانی، که بدون اختلاف‌نظر به تصویب رسید؛ در مورد دوم، پیشنهاد تقاضای همبستگی با حزب کارگر با اکثریت ۱۵۰ رأی در مقابل ۸۵

رأی تصویب شد[۱۶۱]، اگرچه این تقاضا، که فوراً به حزب کارگر داده‌شد، از طرف آن حزب به‌طورجدی و قطعی رد شد.[۱۶۲] حزب‌کمونیست‌بریتانیای کبیر در ژانویهٔ ۱۹۲۱ کنگرهٔ دیگری در شهر لیدز تشکیل داد تا اساسنامهٔ خود را تکمیل و قبول شرایط بیست‌ویك‌گانه را تثبیت کند. اما، با آن که این حزب توانسته بود گروه‌های کوچك انتهای چپ را وارد صفوف خود کند، احتمال این که بتواند به حزب توده‌ای وسیعی مبدل شود زیاد نبود و تعداد واقعی اعضایش از ۲،۵۰۰ تن فراتر نمی‌رفت.[۱۶۳] حزب کارگر مستقل شرایط بیست‌ویك‌گانه را در کنفرانس ساوث‌پورت، مارس ۱۹۲۱، با اکثریت پنج به یك رد کرد و اقلیت مخالفی به‌جا گذاشت که به حزب کمونیست بریتانیای کبیر پیوست.[۱۶۴] احزاب بزرگ بلغارستان و نروژ، و احزاب بسیار کوچك هلند و اتریش و مجارستان (حزب آخر به مهاجران مجار در وین و مسکو منحصر می‌شد) بدون چون‌وچرا شرایط بیست‌ویك‌گانه را پذیرفتند. در چکسلواکی انشعابی روی همان خط آلمان و فرانسه پیش آمد و نتیجهٔ آن حزب نسبتاً بزرگی به نام حزب کمونیست چکسلواکی بود. یك حزب کمونیست صرب‌کروت‌سلوون نیز تشکیل‌شد که در انتخابات پارلمان صرب‌کروت‌سلوون توانست ۲۰۰،۰۰۰ رأی و ۵۴ کرسی به‌دست آورد و سومین حزب کشور شناخته شد. توفیق این

---

161. *CPGB: Communist Unity Convention* (1920), pp. 29, 57.

شرحی که از مذاکرات منجر به تأسیس حزب کمونیست بریتانیای کبیر در کتاب بل آمده (T. Bell, *The British Communist Party* (1937), pp. 52-7) درمجلهٔ «لیبرمانتلی» («کارگر ماهانه») شمارهٔ ٦، سال نوزدهم (ژوئن ۱۹۳۷) مورد انتقاد قرار گرفته و گفته شده است که در نقش حزب کارگر سوسیالیست، که خود بل عضو آن بود، گزافه‌گویی شده است؛ در کنگرهٔ تأسیس حزب بیش از نیمی از اعضا از حزب سوسیالیست بریتانیا آمده بودند.

۱۶۲. این مکاتبه در کتاب بل آمده است
(T. Bell, *The British Communist Party* (1937), pp. 63-7).

163. T. Bell, *Pioneering Days* (1941), pp. 194-5;

نویسنده اذعان دارد که رقمی که در سومین کنگرهٔ کمینترن ادعا شد ساختگی بوده است.

Comintern (*Protokoll des III. Kongresses des Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 18-19)

۱٦٤. شرح مذاکرات در گزارش بیست و نهمین کنفرانس سالانهٔ حزب مستقل کارگر آمده است.

حزب، که با حزب بلغارستان پهلو می‌زد، بلای آن از کار درآمد. پلیس برضد این حزب دست به‌کار شد و آن را در ظرف یك سال پس از ولادتش تقریباً نابـود کرد. در غالب کشورهـای کوچك اروپـا نیز اکثریت سوسیالیست‌ها شرایط بیست‌ویك‌گانه را رد کردند و گروه‌های بسیار کوچکی از آن‌ها جدا شدند که احزاب کمونیست تشکیل دادند و بـه کمینترن پیوستند، ولی وسعت یا نفوذی نداشتند. در امریکا سرزنش‌های کمیتهٔ اجرائی کمینترن[۱۶۵] نتوانست شکاف میان دو حزب کمونیست را به هم بیاورد.

در زمستان ۲۱ـ۱۹۲۰، توفیق سیاستی که در کنگرهٔ دوم کمینترن آغاز شده بود روی کاغذ کامل و دامنه‌دار به نظر می‌رسید. بین‌الملل‌دوم، پس از شکست‌های برن و لوسرن در ۱۹۱۹، سرانجام توانسته بـود در کنفرانس ژنو، ژوئیهٔ ۱۹۲۰، یعنی همزمان با کنگرهٔ دوم کمینترن، خود را از نو برپا کند. حزب کارگر بریتانیا، همراه با حزب سوسیال‌دموکرات آلمان، احزاب سوسیال‌دموکرات شمال غربی اروپا و یکی دو گروه کوچك از کشورهای دیگر را گرد خود جمع کرده بودند. اما این روح بین‌الملل گذشته حریف قدرت روزافـزون بین‌الملل جوان کمونیستی بـه نظر نمی‌رسید. یك سازمان انقلابی به وجود آمده بود که مرکزش در مسکو و در یکایك کشورهای اروپا نمایندگی داشت. دسته‌های معتقد و متعهد کمونیست که انقلاب پرولتاریایی را هدف خود می‌دانستند بـا تلفات عددی بیش یا کم، ولی با افزایش قدرت معنوی، از کلاف سردرگم اتحاد با سایر احزاب چپ بیرون کشیده شده بودند. نیروهای انقلاب رو بـه افزایش داشتند و بـه‌سوی پیروزی زودرسی پیش می‌رفتند. در جهان سرمایه‌داری آثار وحشت همچنان به چشم می‌خورد؛ یکی از این آثار افزایش سازمان‌های تبلیغات ضدبلشویکی بود، که چون به وفور مواد مستند موجود قانع نبودند، دست به توزیع اسناد مجعولی زدند که دامنهٔ فعالیت و هـدف‌هـای کمینترن را بـا عبارات بسیار رنگینی تصویـر می‌کردند.[۱۶۶] اما حالت خوش‌بینی فاتحانهٔ مسکو از زمستان جان به‌در

---

165. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 14 (6 November 1920), col. 2944; No. 17 (7June 1921), cols. 4295-6.

166. A.L.P. Dennis, *The Foreign Policies of Soviet Russia* (1924), pp. 363-5.

نویسنده به منابع چند مورد از این اسناد جعلی، که تا چندی مطبوعات چندین کشور ←

نبرد، و ایمان قطعی به انقلاب اروپا که در این ایـام محرك رهبران بلشویك بود هرگز تجدید نشد. بهار ۱۹۲۱ پایان این دوره را با خود آورد. نشانهٔ این پایان سه رویداد بسیار مهم بود، که یکی در سیاست داخلی «ج ش ف س ر» مؤثر افتاد، دیگری در سیاست خارجی آن، و سه دیگر در چشم‌انداز انقلاب در کشورهایی که تا آن روز روشن‌ترین و مطمئن‌ترین آینده را برای انقلاب وعده می‌دادند. در مارس ۱۹۲۱، پس از شورش کرونشتات، لنین سیاست اقتصادی نوین (نپ) را بنا نهاد؛ یك قرارداد بازرگانی میان «ج ش ف س ر» و بریتانیای کبیر بسته شد؛ و شورش کمونیستی آلمان به‌سختی و رسوایی سرکوب شد.

→

دربارهٔ آن‌ها بحث می‌کردند، اشاره می‌کند: ظاهراً منبع اصلی سازمانی بوده‌است به نام «اطلاعات شرق» (Ost - Information) در برلن.

فصل بیست و ششم

انقلاب در آسیا

مارکس به مسائل استعمار چندان توجهی نداشت، زیرا به نظر او نمی‌رسید که مناطق واپس‌مانده و مستعمراتی جهان بتوانند در برانداختن سرمایه‌داری نقشی بازی کنند. بین‌الملل اول این مسائل را نادیده‌گرفت. بین‌الملل دوم نیز تا مدت درازی به آن‌ها اعتنایی نداشت. روزا لوکزامبورگ، که بعدها استثمار مستعمرات را مرکز نظریهٔ تراکم‌سرمایه شناخت، برای نخستین‌بار در کنگرهٔ ۱۹۰۱ پاریس تحت تأثیر جنگ افریقا قطعنامه‌ای در محکوم‌کردن دو بلای میلیتاریسم و سیاست‌استعماری پیشنهاد کرد. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه مرکز توجه را از افریقا به آسیا منتقل کرد، و در آن‌جا جنبش انقلاب‌های ملی ــ انقلاب ۱۹۰۶ ایران، انقلاب ۱۹۰۸ «ترک‌های جوان»، انقلاب ۱۹۱۲ چین، و آغاز شدن ناسیونالیسم هندوستان ــ در پی انقلاب روسیه به راه افتاد. در ۱۹۰۷ کائوتسکی جزوه‌ای نوشت به نام «سوسیالیسم و سیاست استعماری»، که در آن برای نخستین‌بار نامه‌ای از انگلس، مورخ ۱۸۸۲، را منتشر کرد که در آن انگلس بروز انقلاب را در هندوستان پیش‌بینی می‌کند و می‌گوید که وقتی پرولتاریا در اروپا و امریکای شمالی به پیروزی رسید «این [پیروزی] چنان حرکت عظیمی و چنان سرمشقی پدید می‌آورد که کشورهای نیمه‌متمدن نیز به خودی خود به دنبال ما خواهند آمد».[1] در ۱۹۰۸، لنین در مقاله‌ای به نام «مواد منفجره در سیاست جهانی» از اهمیت تازهٔ جنبش‌های انقلابی در ایران و ترکیه و هندوستان و چین سخن می‌گوید: «کارگر آگاه اروپایی اکنون رفقایی در آسیا هم دارد، و تعداد این رفقا ساعت به ساعت افزایش خواهد یافت.»[2] چند سال بعد،

1. Marx i Engels, *Sochineniya*, xxvii, 238-9.

وقتی که انقلاب چین بـه پیروزی می‌رسد، لنین معنی و اهمیت زایش دوبارهٔ آسیا را به زبان دقیق‌تری تشخیص می‌دهد:

> این بدان معنی است که شرق نیز سرانجام راه غرب را در پیش گرفته است، و از این پس **صدها و صدها میلیون** انسان دیگر در نبرد برای آرمان‌هایی که غرب با کار خود به دست آورده است شرکت خواهند کرد. بورژوازی غرب پوسیده است، و گورکن آن ــ پرولتاریا ــ تا حد زیادی در برابرش قرار گرفته است. اما در آسیا **هنوز** نوعی بورژوازی وجود دارد که می‌تواند طرفدار دموکراسی صادقانه و باانرژی و منسجمی باشد، [یعنی] رفیق شایسته‌ای برای آموزگاران بزرگ و انقلابیان بزرگ پایان قرن هجدهم در فرانسه.[۲]

این حرکت تازه‌ای است که لنین فعلا آن را تأکید نمی‌کند ــ یعنی که جنبش دموکراتیک انقلابی برای آزادی ملی کشورهای واپس‌ماندهٔ آسیا به‌طور بالقوه با جنبش انقلاب سوسیالیستی کشورهای صنعتی اروپـا وابسته و متحد باشد.

جنگ ۱۹۱۴ آتش آرزوهای ملی کشورهای واپس‌مانده را دامن زد. ملت‌های افریقایی و آسیایی به نبردی رانده شدند که ربطی به آن‌ها نداشت. برای نخستین‌بار سربازان هندی و سایر مستعمرات در خـاک اروپا جنگیدند. نقشهٔ متفقین برای خوردن مستعمرات آلمان، مخالفت محافل رادیکال اروپـای فاتح ــ و تقریباً سراسر ایـالت متحده ــ را برانگیخت. کنارگذاشتن ملت‌هـای غیرمستقل از شمول رأی ویلسون دربارهٔ خودمختاری ملی، که متفقین در اروپا به گرمی تمام از آن استقبال کرده بودند، روز به روز دشوارتر شد. لنین، تا حدی بر پایهٔ نظریاتی که روزا لوکزامبورگ پنج سال پیش‌تر در کتاب «تراکم سرمایه» مطرح کرده بود، کتاب «امپریالیسم، آخرین مرحلهٔ سرمایه‌داری» را نوشت، که در اوایل ۱۹۱۷ منتشر شد. در این کتاب لنین به‌دست آوردن و استثمار مستعمرات را از سرمایه‌گذاری انتفاعی به عنوان جوهر سرمایه‌داری در آخرین مرحلهٔ آن ترسیم می‌کند. طرح این مسأله برای نخستین‌بار در اسناد

2. Lenin, *Sochineniya*, xii, 306.
3. ibid., xvi, 28.

حزب بلشویك در قطعنامهٔ کنفرانس آوریل ۱۹۱۷ دیده می‌شود، که به طور کمابیش اتفاقی اشاره می‌کند که «امپریالیسم معاصر بـا تقویت تمایل به اسیرکردن اقوام ضعیف، عامل تازه‌ای است در تشدید ستم‌راندن بر ملت‌ها».[۴]

بنابرین وقتی که در چهارمین سال جنگ انقلاب بلشویکی پیش‌آمد، مسالهٔ استعمار دارای جنبهٔ قابل احتراقی بـود که هیچ انقلابی جـدی نمی‌توانست آن را نادیده بگیرد. کوتاهی دولت موقت در اقدام‌کردن در این زمینه یکی از دلایل شناخته می‌شد که نشان می‌داد این دولت دارای اعتبار انقلابی جدی نیست. کسانی که می‌خواستند تعالیم مارکس را در دنیای معاصر به‌کار بندنـد وظیفه داشتند که نه‌تنها بـرای ملت‌های «پیشرفته»ی اروپای غربی و خویشاوندان آن‌ها در ماورای دریاها، بلکه برای ملل «واپس‌مانده»ی آسیا و افریقا نیز برنامه‌هایی داشته باشند. این وظیفه به‌ویژه برعهدهٔ انقلابیانی بود که حکومت کشور پهناوری را میان دو قاره به دست گرفته بودند ــ کشوری که حکومتش همیشه ناچار بود دو نقش مختلف سیاست خارجی را که با معیارهـای بسیار متفاوت زندگی و تمدن اروپا و آسیا مطابقت داشته باشد با هم تلفیق کند.[۵] با قاره‌های دیگر، مسکو تا آن روز تماسی نداشت؛ و این نکته دست‌کم دامنهٔ مساله را محدود می‌ساخت. تقسیم سوسیالیسم پـرولتاریایی میان غرب صنعتی و شرق پر زاد و رود و زمین‌گیر، دچارآمدن روسیه میان اروپا و آسیا ــ این بود آن فورمول دو وجهی انقلابی و ملی که یك‌بار

---

4. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 233.

۵. اسلاوپرستانی مانند دانیلفسکی برای روسیه نوعی خویشاوندی با شرق قائل بودند و عقیده داشتند که روسیه وظیفه دارد که آنچه را در فرهنگ غربی پذیرفتنی است به شرق برساند؛ نفوذ روسیه در شرق با کمك منابع مادی غرب، پایهٔ عملی این تصورات رمانتیك بود. تروتسکی می‌گوید که اقتصاد روسیه در عین حال دارای خصلت‌های یك قدرت استعمارگر و یك مستعمره است: «ما در میان خود در عین‌حال هم لنـدن را داشتیم و هـم هنـدوستان را» (Trotsky, *Sochineniya*, xiii, 104).

۶. در دوازدهمین کنگرهٔ حزب در ۱۹۲۳ بوخارین این موضوع را می‌پروراند و تحلیل خود را به لنین نسبت می‌دهد: «**روسیهٔ شوروی از لحاظ جغرافیایی و سیاسی میان دو جهان عظیم قرارگرفته‌است ــ جهان هنوز نیرومند، که متأسفانه‌سرمایه‌داری و امپریالیستی است، و تودهٔ عظیم جمعیت شرق، که اکنون در حال غلیان روزافزون انقلابی است. جمهوری شوروی میان این دو نیروی عظیم، که تا حد زیادی با هم**
←

دیگر دید و سیاست دوگانه‌ای را بر دولت شوروی تحمیل می‌کرد.

توفیق سیاست‌های دولت شوروی در آسیا غالباً مرهون مهارت آن دولت در سازش دادن مسألهٔ «استعماری» با مسألهٔ «ملی» بود. آمادگی «ج ش ف س ر» برای پذیرفتن حق جدا شدن ملت‌های مستقل، چه اروپایی و چه آسیایی، که اجزای پیشین امپراتوری تزاری بودند، نشان می‌داد که این دولت در دعوی نظیر این حق برای ملت‌های سایر امپراتوری‌ها صادق است. این امر سیاست مستعمرات را نتیجهٔ منطقی و امتداد طبیعی سیاست ملی می‌ساخت؛ مبانی نظری هر دو سیاست یك چیز بود: رهایی مستعمرات نیز مانند همهٔ اشکال رهایی ملی، به مرحلهٔ انقلاب بورژوایی تعلق دارد. البته آزادی مستعمرات در نهایت امر به عنوان مقدمهٔ لازم انقلاب سوسیالیستی جهانی اهمیت دارد. ولی در این مرحله امری است بورژوایی؛ و سیاست شوروی می‌تواند با عبارات ویلسونی، یعنی خودمختاری و آزادی دموکراتیك، بیان‌شود و لذا نه‌تنها برای‌خود خلق‌های تحت ستم، بلکه از لحاظ عقاید پیشرفتهٔ جهان بورژوازی نیز جالب‌باشد. قائل شدن به تمایز میان خلق‌های گوناگون آسیا نیز هیچ لزومی ندارد. منزلت سیاسی رسمی آن‌ها هرچه باشد، همهٔ آن‌ها در معرض تجاوز و تسلط سرمایه‌داری بورژوایی قرارگرفته‌اند؛ چنان‌که لنین در «امپریالیسم آخرین مرحلهٔ سرمایه‌داری» اشاره کرده بود، ایران و ترکیه و چین ملل «نیمه مستعمره» بودند.[۷] سیاست شوروی به‌طور یکسان تمام خلق‌های آسیا را مورد خطاب قرار می‌داد، از اتباع پیشین تزار گرفته تا اتباع سایر امپراتوری‌ها و وابسته‌های رسماً مستقل بازار جهانی سرمایه‌داری.

این اصول در نخستین پیام ساونارکوم خطاب «به همهٔ رنجبران مسلمان روسیه و شرق» که در ۲۴ نوامبر / ۷ دسامبر ۱۹۱۷ صادر شد به‌کار می‌رود. دولت شوروی به مسلمانان روسیه اطمینان می‌دهد که «معتقدات و مراسم» و «نهادهای ملی و فرهنگی آن‌ها» از این‌پس آزاد

→

برابرند، در حال توازن است»
(*Dvenadtsatyi S"ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol, shevikov)* (1923), p. 240).

7. Lenin, *Sochineniya*, xix, 135;

لنین در سخنرانی‌اش در دومین کنگرهٔ کمینترن در ۱۹۲۰ همین وصف را دربارهٔ همین سه کشور به‌کار می‌برد (ibid., xxv, 351).

و در امان خواهند بود. از ملت‌های شرق ــ که از میان آن‌ها به ویژه از ایرانیان، ترک‌ها، اعراب، و هندوها نام برده شده است ــ دعوت می‌کند که «راهزنان و برده‌گیران» امپریالیست کشورهای خود را براندازند. می‌گوید که پیمان سری تصرف استانبول «پاره و نابود شده است»؛ استانبول باید «در دست مسلمانان باقی بماند». قرارداد تقسیم ایران نیز به همین سرنوشت دچار آمده است: همین که عملیات نظامی انجام‌بگیرد نیروهای روسیه ایران را تخلیه خواهند کرد.۸ قرارداد تقسیم ترکیه و گرفتن ارمنستان ترکیه نیز باطل است: ارمنیان آزادند که سرنوشت سیاسی خود را معین کنند.۹ بیانیهٔ دولت شوروی با این عبارات به‌پایان می‌رسد:

> ما با عزم و استحکام به سوی صلح شرافتمندانه و دموکراتیک گام برمی‌داریم.
> روی پرچم‌های خود برای خلق‌های ستمدیدهٔ جهان آزادی [به ارمغان] می‌آوریم.۱۰

«اعلامیهٔ حقوق خلق‌های رنجبر و استثمارشده» نیز با عبارات کلی‌تری «ابطال کامل سیاست وحشیانهٔ تمدن بورژوایی [را] که ثروت مشتی استثمارگر را در چند کشور ممتاز بر پایهٔ بردگی صدها میلیون توده‌های رنجبر در آسیا، در مستعمرات به‌طور کلی، و در کشورهای کوچک بنا

---

۸. در قرارداد آتش‌بس برست‌لیتوفسك مورخ ۱۵/۲ دسامبر ۱۹۱۷ «بر پایهٔ اصل آزادی، استقلال، و تمامیت ارضی کشور بی‌طرف ایران»، تخلیهٔ ایران از نیروهای روسیه و عثمانی، هر دو، شرط شده است. بیانیهٔ ۲۷/۱۴ ژانویهٔ ۱۹۱۸ تروتسکی خطاب به مردم ایران، که در «ایزوستیا»ی همان روز منتشر شد، صراحتاً «پیمان‌های میان روسیه و انگلستان یا سایر قدرت‌ها را که در امور ایران مؤثر باشند» از عهدهٔ روسیه ساقط می‌کند؛ و به موجب پیمان مورخ ۳ مارس ۱۹۱۸، برست‌لیتوفسك دولت شوروی برعهده می‌گیرد که از داشتن «منطقهٔ نفوذ و حقوق انحصاری در ایران» خودداری کند.

۹. بنابرنوشتهٔ بوریان (Bor'yan, *Armeniya, Mezhdunarodnaya diplomatiya i SSR* (1929), ii, 260) الهام‌بخش این قطعه بلشویك‌های ارمنی بودند، به‌ویژه شائومیان.

10. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 94-6; همچنین نگاه کنید به جلد اول، ص ۳۸۶ .

می‌کند» اعلام کرده بود.

دورهٔ ضعف شدیدی که حکومت جوان «ج ش ف س ر» در نخستین سال حیات خود آن را از سر می‌گذرانـد به این سیاست خـودداری و آرمان‌جویی معنی می‌داد. در بیشتر ایام ۱۹۱۸ نیروهای آلمانی خـاك اوکراین را در اشغال داشتند و به‌طور مؤثری دست روسیهٔ شوروی را از دریای سیاه کوتاه کرده بودند. ترکیه نیز به موجب پیمان برست‌لیتوفسك نواحی قارص و اردهان و باطوم را زیر پردهٔ استتار نازکی از روسیه جدا ساخته بود، و در تابستان ۱۹۱۸ با اشغال باکو پا را از این حد نیز فراتر نهاد. پس از شکست قدرت‌های مرکزی، نیروهای بریتانیا وارد ماورای قفقاز شدند؛ از مارس ۱۹۱۸ به بعد، که نیروهای بریتانیا در تعقیب سپاه واپس‌روندهٔ ترکیه وارد خاك ایران شده بودند، ایران تماماً زیر نفوذ بریتانیا درآمده بود. ژاپن، و سپس کولچاك، راه دسترسی مسکو را به شرق دور بریدنـد. در چنین اوضاعی محکوم‌کـردن حقوق پیشین حکومت تزاری، که اعمال آن‌ها برای جانشین آن حکومت مقدور نبود، چندان خرجی نـداشت.[۱۱] اظهارات رهبران بلشویك دربـارهٔ سیاست آسیایی روسیه در این ایام به‌ندرت از حد اعلام حق خودمختاری خلق‌های تحت ستم و محکوم‌کردن امپریالیسم و پیمان‌های سری فراتر می‌رود ــ و همهٔ این‌ها مطالب مورد علاقهٔ ویلسون بودند. فقط استالین، در مقام کمیسر خلق در امور ملیت‌ها، به‌طور مداوم سرگرم صحنهٔ آسیا بود. او در مقاله‌ای به مناسبت سالگرد انقلاب در نـوامبر ۱۹۱۸ در «پـراودا» موضوع «معنای جهانی انقلاب اکتبر» را مطرح می‌کند و چنین می‌نویسد:

> انقلاب اکتبر در تاریخ جهان نخستین انقلابی است که خواب چند قرنی توده‌های رنجبر خلق‌های تحت ستم مشرق‌زمین را قطع می‌کند و آن‌ها را بـه [میدان] نبرد بـا امپریالیسم می‌کشاند....
>
> معنای جهانی بزرگ انقلاب اکتبر در وهلهٔ اول این است

---

۱۱. مقاله‌ای در «ایـزوستیا»ی ۱۹ دسامبر ۱۹۱۷ / ۱ ژانویهٔ ۱۹۱۸، کـه در دنیس ازآن‌نقل‌شده‌است (A.L.P. Dennis, *Froeign Policies of Soviet Russia* (1924), p. 237) می‌گوید که صرف‌نظر از حقوق تزاری در ایران بهترین وسیلهٔ از میان‌بردن نفوذ بریتانیا در ایران است.

> که [این انقلاب]... **به صرف همین واقعیت میان غرب سوسیالیست و شرق برده شده پل بسته است**، و یك جبههٔ انقلابی به وجود آورده که بـه واسطهٔ انقلاب روسیه از پرولتاریای غرب تا خلق‌های تحتستم شرق **برضد** امپریالیسم کشیده شده است.۱۲

استالین این موضوع را با دو مقالهٔ دیگر در نشریهٔ نارکومناتس، «شرق را فراموش نکنید» و «روشنایی از شرق» دنبال می‌کند.۱۳ در این مقاله‌ها چیز تازه‌ای نیست، مگر زمان‌بندی آن‌ها. در نخستین هفته‌های پس از آتش‌بس، هنگامی که همهٔ رهبران شوروی چشم به برلن و انقلاب آلمان دوخته بودند، صدای استالین تقریباً در بیابان به گوش رسید. نخستین کنگرهٔ سازمان کمونیستی مسلمانان سراسر روسیه در نوامبر ۱۹۱۸ ۱۴ چندان توجهی جلب نکرد، و کار آن به مسلمانان امپراتوری پیشین روسیه منحصر بود. در جلسهٔ انقلاب بین‌المللی پطروگراد در دسامبر ۱۹۱۸ به ریاست زینوویف بود که صوفی، نمایندهٔ ترکیه، اعلام‌کرد «مغز امپریالیسم انگلستان و فرانسه در اروپا است، اما بدن آن در دشت‌های آسیا و افریقا دراز کشیده است».۱۵

در سال ۱۹۱۹ اگرچه قدرت نظامی شوروی چندان پیشرفتی نداشت، در سیاست شرقی شوروی گام بلندی برداشته شد. دو عامل تازه در این صحنه ظاهر شده بودند. اولا توازن بین‌المللی قوا با سقوط قدرت‌های مرکزی کاملا به هم خورده بود. «ج ش ف س ر» دیگر از ناحیهٔ آلمان و ترکیهٔ عثمانی نگرانی نداشت. از طرف دیگر، متفقین فاتح، به ویژه بریتانیای کبیر، آمادگی نشان دادند که مقدورات عظیمی را که براثر آتش‌بس فراهم شده بود در نبرد با بلشویسم به‌کار برند. این به معنای انتقال میدان‌های عمدهٔ فعالیت از اروپا به آسیا بود. گذشته از کمك‌هایی که به سپاهیان روس «سفید» داده می‌شد، نیروهای انگلیس در قفقازیه و آسیای مرکزی در نخستین ماه‌های ۱۹۱۹ چند بار برضد نیروهای شوروی دست به تعرض زدند. با این حرکت بریتانیا، در سال ۱۹۱۹ خاورمیانه

---

12. Stalin, *Sochineniya*, iv, 164-6.
13. ibid., iv, 171-3, 177-82.

۱۴. نگاه کنید به جلد اول، ص ۳۸۸ .

15. *Sowjet-Russland und die Völker der Welt* (Petrograd, 1920), p. 32.

به میدان جنگ اعلام‌نشدهٔ بریتانیای کبیر و روسیهٔ شوروی مبدل شد. به‌علاوه، چنان که رویدادهای بعدی نشان‌دادند، خاورمیانه آسیب‌پذیرترین نقطهٔ قدرت بریتانیا از کار درآمد. در این اوضاع روسیهٔ شوروی، چون وسیلهٔ دفاعی دیگری در اختیار نداشت، ناچار برضد بریتانیای کبیر در آسیا دست به نوعی تعرض دیپلماتیک عمومی زد.

عامل تازهٔ دیگر، که در تعیین شکل این تعرض مؤثر بود، به وجود آمدن کمینترن و افزایش تأکید بر انقلاب جهانی بـه عنوان ترجیع‌بند سیاست خارجی شوروی بود. نخستین کنگرهٔ کمینترن، که در مارس ۱۹۱۹ اجلاس داشت، به مسائل شرقی توجه چندانی نکرد، و تنها نمایندگـان آسیایی در این کنگره ظاهراً اعضای کمیساریای خلق در امور ملیت‌ها بودند. اما در یك بخش‌از بیانیهٔ کنگره، پس از اشاره بـه یك «سلسله قیام‌های آشکار و شورش‌های انقلابی در همهٔ مستعمرات» گفته می‌شود که «غرض از برنامهٔ ویلسون، برحسب مساعدترین تعبیر آن، فقط تغییردادن عنوان بردگی استعماری است»، و اعلام می‌دارد که «رهایی مستعمرات فقط همراه با رهایی طبقهٔ کارگر در کشورهای پایتختی [متروپلیتن] قابل تصور است». بیانیه با این پیام به پایان می‌رسد:

> بردگـان مستعمراتی افـریقا و آسیا! ساعت دیکتاتـوری پرولتاریا در اروپا بـرای شما همچـون ساعت آزادی شما نواخته خواهد شد.[۱۶]

سپس در همان ماه، بوخارین در هشتمین کنگرهٔ حزب کمونیست روسیه با صراحت رندانه‌ای در این باره اظهار نظر می‌کند:

> اگر ما از راه‌حل حق خودمختاری برای مستعمرات، اقـوام هوتنتوت، سیاه‌پوستان، هندیان، و غیره جانبداری کنیم هیچ چیزی از دست نمی‌دهیـم. برعکس [چیزهایی] بـه دست می‌آوریم؛ زیرا که انتفاع ملی به‌طور کلی به امپریالیسم لطمه می‌زند.... مثلا صریح‌ترین جنبش ناسیونالیستی، یعنی

16. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 57; Trotsky, *Sochineniya*, xiii, 43-4.

> جنبش هندوها، فقط آبی است برای آسیاب ما، زیرا که به نابودی امپریالیسم انگلیس کمك می‌کند.۱۷

کنگره برنامهٔ حزبی تجدیدنظرشده‌ای را تصویب کرد که در آن به این نکته توجه شده بود که رشد جهانی امپریالیسم باعث «پیوند جنگ داخلی در برخی از کشورها با جنگ‌های انقلابی کشورهای پرولتاریایی مورد حمله و جنگ خلق‌های تحت ستم برضد یوغ قدرت‌های امپریالیستی» شده است. برنامه خواهان «سیاست گردهم‌آوردن پرولترها و نیمه‌پرولترهای ملیت‌های مختلف برای نبرد انقلابی‌مشترك‌برضد زمین‌داران‌و بورژوازی» می‌شود.۱۸ چندی بعد در همان سال، لنین در کنگرهٔ سازمان‌های‌کمونیستی مسلمانان سراسر روسیه این رأی را یك گام پیش‌تر می‌برد:

> انقلاب سوسیالیستی منحصراً یا غالباً نبرد پرولترهای‌انقلابی هر کشور برضد بورژوازی آن کشور نخواهد بود ــ نه، [انقلاب سوسیالیستی] نبرد همهٔ مستعمرات و کشورهای تحت ستم امپریالیسم، همهٔ کشورهای غیرمستقل، خواهد بود برضد امپریالیسم بین‌المللی.

لنین آشکارا از نیاز بـه «ترجمهٔ رأی راستین کمونیستی، کـه بـرای کمونیست‌های کشورهای پیشرفته‌تر تنظیم شده است، به زبان هر ملتی» سخن می‌گوید.۱۹ یکی از قطعنامه‌های کنگره صراحتاً اعلام می‌کند کـه «مسألهٔ انقلاب اجتماعی بین‌المللی» «بـدون مشارکت شرق» حل‌شدنـی نیست.۲۰ سیاست‌خارجی شوروی در خاورمیانه بدین‌ترتیب از سال ۱۹۱۹ رفته رفته خصلت دوگانهٔ خود را پیدا می‌کند ــ یعنی از یك طرف تلاشی

---

17. *Vos'moi S"ezd RKP(B)* (1933), p. 49;
در همان کنگره زینوویف سفر دو نفر هندی را گـزارش داد کـه در مسکو و پطروگراد سخنرانی کرده بودند و افزود که جنبش در هنـدوستان «کمونیستی محض نیست، بلکه جنبشی است ناسیونالیستی کـه فقط اینجا و آن‌جایش کمی رنگ کمونیستی گرفته است» (ibid., p. 145).

18. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 283, 286.

19. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 548, 551.

20. Zhizn' Natsional'nostei, No. 47 (55), 14 December 1919.

است در راه انقلاب جهانی به صورت‌های متناسب با اوضاع مشرق‌زمین، و از طرف دیگر تنازعی است با بریتانیای کبیر که پیشاهنگ حمله به روسیهٔ شوروی و سرکردهٔ قدرت امپریالیستی در آسیا بود. این‌جا نیز مانند سایر جاها جنبه‌های ملی و بین‌المللی سیاست با یکدیگر تداخل می‌کنند و تمایز آن‌ها غیرواقعی می‌شود، و حفظ این تمایز آسان نیست.

نخستین تجلی این سیاست جدید در افغانستان پیش آمد. در آوریل ۱۹۱۹ امان‌الله‌خان، پادشاه جوانی که بعدها داعیهٔ ترقی‌خواهی نیز پیدا کرد، و دو ماه پیش براثر یك شورش درباری به تاج و تخت رسیده‌بود، از قبول تعهد پادشاهٔ پیشین دائر بر این که در روابط خارجی کشورش از توصیهٔ بریتانیا پیروی کند، سرپیچی کرد و نبردی را با هندوستان انگلیس آغاز کرد که در تاریخ به نام «جنگ‌سوم افغانستان» معروف‌است. جنبش ملی افغانستان به سرکردگی امان‌الله‌خان با انقلاب ۱۹۰۶ ایران و انقلاب ۱۹۰۸ «ترك‌های جوان» قابل قیاس بود، اگرچه در تراز بسیار بدوی سیر می‌کرد. همان‌طور که جنبش‌های ایران و ترکیه تحت تأثیر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه قرار داشتند، جنبش افغانستان نیز از انقلاب بلشویکی الهام می‌گرفت.[۲۱] مسلم نیست ــ و شاید محتمل هم نباشد ــ که کسی در مسکو خبر داشته است که به‌زودی نبردی میان بریتانیا و افغانستان درمی‌گیرد.[۲۲] اما امان‌الله که در جستجوی حمایت معنوی در این لحظهٔ بحرانی به هر دری می‌زد، نامه‌ای حاوی درود شرقی به لنین نوشت و او را «رئیس والاتبار جمهوری عظیم‌الشأن روسیه» نامید؛ همچنین به

---

21. A. Gurevich, *Afganistan* (second ed., 1930), pp. 43-5.

نویسندهٔ این کتاب رژیم امان‌الله را «استبداد روشن» می‌نامد و نیروهای اجتماعی موافق و مخالف او را به اختصار بررسی می‌کند؛ بنابر حکمی که در «پراودا»ی ۲۶ ژانویهٔ ۱۹۲۹ صادر شده است (و در همان کتاب، ص ۵۶ نیز آمده) اصلاحات امان‌الله «جنبهٔ بی‌اندازه سطحی داشت و هیچ چیزی به دهقانان افغانستان نمی‌داد».

۲۲. یك افسر ارتش هندی که در آسیای مرکزی مأموریت داشته گمان می‌کرده است که «جنگ افغانستان را شوروی سازمان می‌داد» (L.V.S. Blacker, *On Secret Patrol in High Asia* (1922), p. 186) من ممکن است بازتاب نظر دولت‌هندوستان باشد؛ ولی در آن دوره این‌گونه گزارش‌ها بدون دلایل و شواهد جدی زود شایع می‌شدند.

چیچرین، کمیسر امور خارجه، پیشنهاد استقرار مناسبات دیپلماتیک‌داد.۲۳ تقریباً در همان زمان تبلیغاتگر ضدانگلیسی‌معروفی به‌نام استاد برکت‌الله از راه تاشکند وارد مسکو شد۲۴، و خود را «رئیس هیأت نمایندگی افغانستان در مسکو» معرفی کرد. در این مقام اظهاریه‌ای صادر کرد که در «ایزوستیا»ی ۶ مه ۱۹۱۹ چاپ شد. در این‌اظهاریه مبنای‌واقع‌بینانه‌ای برای همکاری میان مسکو و خلق‌های تحت ستم مشرق‌زمین ارائه شده‌بود:

> من نه کمونیستم و نه سوسیالیست، ولی برنامهٔ سیاسی من اخراج انگلیسیان را از آسیا ایجاب می‌کند. من دشمن سرسخت سودجویی اروپا در آسیا هستم، و انگلیسیان نمایندگان اصلی این‌کارند. از این جهت به کمونیست‌ها روی آورده‌ام و از این حیث ما متفقین طبیعی یکدیگر هستیم.

اما روشن نبود که چه کمکی از مسکو ساخته است و در ۲۷ مهٔ ۱۹۱۹ لنین در پاسخ نامهٔ امان‌الله‌خان تلگرافی فرستاد و به خلق افغان به مناسبت مبارزه با «ستمگران خارجی» تبریک گفت، و پیشنهاد کرد که در مقابل حملات آینده مناسبات کمک متقابل داشته باشند۲۵؛ اما در این هنگام لشکریان افغانی در برابر قدرت نظامی بریتانیا از پای درآمده

---

23. *Diplomaticheskii Slovar*, ii (1950), 694, art. Sovetsko-Afganskie Dogovory i Soglasheniya.

۲۴. یك افسر اطلاعات انگلیس، که حضور برکت‌الله را در بهار ۱۹۱۹ در بهار ۱۹۱۹ در تاشکند ثبت کرده است، زندگی او را ظاهراً از روی پرونده‌های دولتی به‌شرح زیر خلاصه می‌کند: «[برکت‌الله از بومیان کشور بهوپال در هندوستان مرکزی بود و در توکیو زبان هندی درس می‌داد تا آن که ژاپنی‌ها او را اخراج کردند؛ سپس به امریکا رفت و در آن‌جا هیچ فرصتی را برای بدنام‌کردن حکومت ما در هندوستان از دست نداد. آنگاه به تابعیت آلمان درآمد و حتی مدعی شد که مأمور دیپلماتیك آلمان در کابل است. پاسپورت آلمانی او در دارالسلام واقع در افریقای شرقی صادر شده بود.... در زمان جنگ سازمانی که دولت موقت هندوستان نامیده می‌شد در برلن تشکیل شده بود. رئیس جمهوری ماهاندراپراتاب بود ... و این برکت‌الله هم وزیر خارجه بود»
(F.M. Bailey, *Mission to Tashkent* (1946), p. 143).

۲۵. نقل‌شده در کتاب فیشر (L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 285-6) از آرشیو نارکومیندل: متن کامل آن منتشر نشده است.

بودند و تسلیم می‌شدند.

عجیب این که پس از تسلیم افغانستان بـریتانیا استقلال رسمی افغانستان را، که مدعای امان‌الله‌خان بود، پذیرفت.[۲۶] اما ایـن امر مانع از توسعهٔ‌مناسبات‌شوروی‌و افغانستان‌نشد. در پاییز۱۹۱۹ محمدولی‌خان، فرستادهٔ دولت افغانستان، وارد مسکو شد؛ یك نمایندهٔ شوروی نیز ــ یك کنسول پیشین روسیه به نام براوین ــ گویا در همین ایام به کابل رسیده است.[۲۷] در ماه نوامبر لنین نامـهٔ دیگری به امان‌الله نـوشت و در آن افغانستان را به عنوان «یگانه کشور مسلمان مستقل در جهان» ستود (ایران و ترکیه در این زمان ظاهـراً دارای استقلال واقعـی به‌شمار نمی‌رفتند، زیرا که بخشی از خاك آن‌ها در اشغال بریتانیا یا نیروهای متفقین بود)، و گفت «وظیفهٔ تاریخی بزرگ متحد ساختن همهٔ خلق‌های اسیر مسلمان به گرد خود و رهبری آن‌ها در راه آزادی و استقلال» بر عهدهٔ افغانستان افتاده است. این مقدمه‌ای بود بر اعلام آمادگی بـرای «شروع مذاکرات با دولت خلق افغان به‌منظور بستن قراردادهای‌بازرگانی و سایر قراردادهای دوستانه، که غرض از آن‌ها نه‌تنها ایجاد مناسبات حسن همجواری در تأمین بهترین منافع هر دو ملت بلکه مبارزهٔ مشترك همراه با افغانستان است برضد خونخوارترین دولت امپریالیستی‌جهان، یعنی بریتانیای کبیر».[۲۸] این نامه، از جانب دولتی که به استیصال دچار و راه ارتباط مؤثرش با آسیای‌مرکزی بریده‌بود، شاید چندان دلگرم‌کننده نبود. امان‌الله تعصبات اسلامی مستحکمی داشت و هدف‌های وحدت جهان اسلامی نظر او را جلب می‌کرد. اما جنبش‌های وحدت اسلامی یا وحـدت

---

۲۶. اسناد مربوط به این «جنگ» و قراردادهای پایان‌دادن به آن در این مأخذ چاپ شده است:

Papers Regarding Hostilities with Afghanistan 1919, Cmd 324 (1919).

27. F.M. Bailey, *Mission to Tashkent* (1946), pp. 174-6.

نویسنده حرکت همزمان محمدولی و براوین را از تاشکند در ۱۴ ژوئن توصیف می‌کند و از دشواریهایی که آن‌ها در راه با آن‌ها روبه‌رو شدند سخن می‌گوید؛ بنابر همان مأخذ، براوین دربارهٔ روش امان‌الله و دولت افغانستان نظر نامساعد داد. اندکی بعد امان‌الله در کابل کشته شد.

۲۸. نقل‌شده از آرشیو نـارکـومیندل در کتاب L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 286؛ در اصالت نامه شکی نیست، هرچند ممکن است به قلم شخص لنین نباشد.

تورانی (پان‌تورانیسم) در آسیای مرکزی به منزلهٔ شمشیر دو دم بودند؛ زیرا یك دم آن‌ها به آسانی می‌توانست متوجه بریتانیای کبیر بشود، به ویژه در ایامی که سیاست بریتانیا برضد ترکیه کار می‌کرد؛ اما جاذبهٔ آن‌ها برای ملل مسلمان و ترکی‌زبان درون مدار روسیهٔ شوروی برای اقتدار حکومت‌شوروی نیز مخاطراتی دربر داشت. ازجملهٔ دعاوی امان‌الله یکی هم این بود که نسبت به سرنوشت همرتبه‌اش، امیر بخارا، اظهار علاقه می‌کرد و این امر نمی‌توانست باعث آسودگی مناسبات میان او و مسکو باشد.۲۹ امـا این نکته مانع از آن نبود کـه امان‌الله بکوشد تـا بریتانیای کبیر و روسیهٔ شوروی را به جان هم بیندازد. بنابر سنت قرن نوزدهم افغانستان منطقهٔ بی‌طرفی بود که در آن مأموران مخفی روسیه و بریتانیا در زیر پرده با یکدیگر می‌جنگیدند. این ترتیب پس از جنگ نیز، با همان روش‌ها، شاید با همان کارکنان، برجا مانـد. در فضای ۱۹۱۹ و سال‌های بعـد بعید می‌نمود که مقامات انگلیس یـا شوروی کوچك‌تریـن فرصت ایجاد مزاحمت را برای یکدیگـر از دست بدهند؛ افغانستان برای پروراندن این‌گونه فرصت‌های کوچك زمینهٔ مساعدی بود.

سایر مظلومان امپریالیسم بریتانیا نیز فراموش نشدند. در ایران نیز، مانند افغانستان، پس از مدت‌ها رکود اجباری منافع روسیه جـان تازه‌ای گرفتند. بلشویك جوانی به نام کولومیئیتسف در تابستان ۱۹۱۸ از راه قفقاز خود را به تهران رسانده بود. اما دولت ایران حاضر به پذیرش او نشد، زیرا که او اعتبارنامه‌ای از مسکو نداشت، بلکه اعتبار-

---

۲۹. نامه‌ای به تاریخ فوریهٔ ۱۹۲۰ از مادر امان‌الله به امیر بخارا در ضمن مطالب دیگر می‌گوید که امان‌الله «استقلال برادر و همدین ما بخارا را شرط اول دوستی با جمهوری شوروی روسیه قرار داده است»؛ این نامه در نشریهٔ «آسیای فرانسه» (*Asie Française*, November 1921, p. 420) نقل‌شده‌است؛ نامه‌ای‌است‌سرشار از احساسات دینی و نویسندهٔ آن ممکن است مرکز نفوذ دینی در دربار امان‌الله بوده‌باشد. مایسکی
(Maisky, *Vneshnyaya Politika RSFSR, 1917-1922* (1922), p. 147)
می‌گوید که در این زمان میان روسیهٔ شوروی و افغانستان بـرخوردهـایی وجود داشته است. بنابر گفتهٔ ژنرال مالسون، که فرماندهٔ نیروهای بریتانیا در آسیای مرکزی بوده است، دولت شوروی از نقشه‌های افغانستان در ترکستان نگران بود: به نظر می‌آمد که افغان‌ها خیال یك «قیام عظیم وحدت اسلامی [را] در سراسر آسیای مرکزی» در سر دارند
(*Journal of the Central Asian Society*, ix (1922), ii, 103-4).

نامه‌اش را دولت شوروی در باکو صادر کرده بود. گویا «قزاق‌ها» ـ سربازان ایرانی به فرماندهی صاحب‌منصبان روس «سفید» ـ به این فرستادهٔ دولت شوروی و همراهانش حمله کردند و آن‌ها را بیرون راندند.۳۰ اشغال ایران از طرف بریتانیا، تا زمانی که اقدام ضمنی جنگ با قدرت‌های مرکزی محسوب می‌شد اشکال سیاسی پیش نمی‌آورد. اما وقتی که جنگ به پایان رسید، دولت بریتانیا بر سر دوراهی مرگباری قرار گرفت. از یك طرف فشار برای ترخیص ارتش شدید بود و عملیات نظامی مورد وارسی سخت پارلمان و افکار عمومی قرار می‌گرفت. وزارت جنگ بریتانیا مایل نبود در شمال ایران تعهدات درازمدتی داشته باشد، زیرا که این خطه بیرون از منطقهٔ نفوذ دیرینهٔ بریتانیا بود؛ و این بی‌میلی با تمایل لویدجورج به پرهیز از سیاست درگیری نظامی مستقیم با بلشویك‌ها نیز مطابقت داشت. از طرف دیگر، وزارت خارجهٔ بریتانیا، که اکنون در دست کرزن بود، می‌خواست با استفاده از ناتوانی روسیه تمام ایران را در زیر نوعی پوشش تحت‌الحمایهٔ بریتانیا سازد؛ این غرض در قراردادی که در اوایل تابستان ۱۹۱۹ در لندن مورد مذاکره قرار گرفت پدیدار شد. در مقدمهٔ این قرارداد به «استقلال و تمامیت ایران» ادای احترام شده بود، اما متن آن دائر بر این بود که دولت ایران مستشاران مالی انگلیسی را می‌پذیرد، افسران انگلیسی را برای تجدید سازمان قشون استخدام می‌کند، و مهندسان انگلیسی را به کشیدن راه‌آهن می‌گمارد. برای شیرین‌کردن معامله ۲،۰۰۰،۰۰۰ لیره وام نیز به ایران داده می‌شد. این برخلاف معاهدهٔ ۱۹۰۷ ایران و روسیه بود، که به‌موجب آن شمال ایران منطقهٔ نفوذ روسیه و جنوب ایران منطقهٔ نفوذ بریتانیا شناخته می‌شد. با آن که دولت شوروی با اعلامیهٔ ژانویهٔ ۱۹۱۸ هرگونه حقی نسبت به این معاهده را از خود سلب کرده بود[۳۱]، این تجاوز از جانب دولتی که در قفقاز عملا با حکومت شوروی وارد مخاصمه شده بود طبعاً در مسکو زنگ‌های خطر را به صدا درمی‌آورد.۳۲

---

30. *Diplomaticheskii Slovar*, i (1948), 809, art. Kolomiitsev;
برای اطلاع دربارهٔ دولت شوروی کوتاه‌مدت باکو نگاه کنید به جلد اول، ص

۳۱. نگاه کنید به ص ۲۸۷ ، پانویس ۸ بالا.

۳۲. یکی از مستشاران مالی انگلیسی در دولت ایران که به موجب قرارداد منصوب شده بود این را عمل «تحریك‌آمیز» می‌نامد و می‌نویسد: «اگر ما به وضع ←

وقتی که پهنای دامنهٔ قرارداد معلوم شد، دولت شوروی به تلافی یاداشت مورخ ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ را به دولت ایران داد. در این یادداشت از همهٔ گذشت‌های روسیهٔ شوروی در تقابل با بریتانیای امپریالیست یاد شده است: انتفای وام‌های تزاری، الغای امتیازات داده شده به دولت تزاری، صرف‌نظر از مصونیت قضائی اتباع روسیه، و تحویل دادن اموال دولت پیشین روسیه در ایران و دارایی بانك تنزیل روسی به دولت ایران.[۳۲] سه هفته بعد از امضای قرارداد انگلیس و ایران در ۹ اوت ۱۹۱۹، چیچرین اعلامیه‌ای خطاب به «کارگران و دهقانان ایران» صادر کرد. در این اعلامیه پس از مرور روش‌های دولت‌های شوروی و بریتانیا در قبال استقلال ایران و حقوق ایران در دو سال گذشته، «پیمان ننگین انگلیس و ایران» به عنوان «کاغذپاره‌ای که اعتبار قانونی آن [از طرف دولت شوروی] هرگز پذیرفته نخواهد شد» محکوم می‌شود. اعلامیه با قطعهٔ زیر، که وعده و تهدید هر دو را در بر دارد، به پایان می‌رسد:

> زمان رهایی شما نزدیك است. ساعت حساب‌پس‌دادن سرمایه‌داری انگلیس نزدیك است، و جنبش انقلابی وسیعی با قدرت بیش از پیش در میان توده‌های خود انگلستان گسترش می‌یابد....
>
> مردم زحمت‌کش روسیه به سوی شما توده‌های ستم‌دیدهٔ ایران دست برادری دراز می‌کنند. نزدیك است آن ساعتی که ما قادر باشیم در عمل وظیفهٔ مبارزهٔ مشترك را به‌همراهی

→

و اعتبار خود قانع بودیم احتمال نمی‌رفت که بلشویك‌ها به این صورت تحریك شوند و اقدام کنند؛ ولی به جای این کار ما عمداً جدی‌ترین مخاطرات را برای خود ایجاد کردیم، و حال آن که هیچ امتیاز متناسبی هم انتظار نمی‌رفت.... این که وزارت خارجه [انگلستان] لحظه‌ای را که روسیه در گیرودار انقلاب بود برای الغای معاهده[ی ۱۹۰۷] انتخاب کرد، و سیاستی را در پیش گرفت که هدف آشکار آن جایگزینی نفوذ روسیه بود، از طرف بلشویك‌ها فقط به عنوان اقدام تجاوزگرانهٔ عمدی می‌توانست تعبیر شود

(J. M. Balfour, *Recent Happenings in Persia* (1922), pp. 120-1).

۳۳. این یادداشت منتشر نشده است؛ پاره‌هایی ازآن در کتاب فیشر نقل‌شده‌است (L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 289)

رئوس مطالب آن در اعلامیهٔ ۳۰ اوت ۱۹۱۹ نیز آمده است.

شما برضد راهزنان و ستمگران بزرگ و کوچك که منشأ رنج‌های بی‌شمار شما هستند ادامه دهیم.۳۴

پاره‌ای به‌واسطهٔ همین انگیزش‌ها، قرارداد انگلیس و ایران در ایـران تأثیر بدی داشت، و تشکیل مجلس، که می‌بایست قرارداد را بـرای اجرا تصویب کند، عمداً به تأخیر افتاد. در ایامی که جنگ داخلی به مرحلهٔ حساسی رسیده بود و نیروهای نظامی بریتانیا هنوز در قفقاز و آسیای مرکزی فعال بودند، استقرار نفوذ شوروی در ایران کار دشواری بود. کولومیئیتسف، همان فرستاده‌ای که سال پیش از تهران بیرون رانده شده بود، در تابستان ۱۹۱۹ با اعتبارنامهٔ مرتب از مسکو به تهران بازپس فرستاده شد، اما هنگام عبور از دریای خزر، نیروهای روس «سفید» با «پشتیبانی نیروهای اشغالگر انگلیس در ایران» او را دستگیر و تیرباران کردند.۳۵ اما در آغاز ۱۹۲۰ دنیکین و کولچاك دیگر شکست قطعی خورده بودند، و نیروهای انگلیس هم از همه‌جا پس کشیده می‌شدند. در آوریل ۱۹۲۰ حکومت شوروی دوباره در آذربایجان برقرار شد؛ و زمان اقدام مؤثرتر در ایران فرارسیده بود.

عاملی که وضع را پیچیده‌تر می‌کرد این بود که در گیلان، ایالت شمالی ایران در جوار آذربایجان، حکومت کمابیش مستقلی زیر فرمان میرزا کوچك‌خان وجود داشت. کوچك‌خان دارای معتقدات مذهبی و ملی و انقلابی بود، و اخراج انگلیسیان و برانداختن شاه و توزیع زمین میان دهقانان را در برنامهٔ کار خود قرار داده بود.۳۶ او قویاً دوستدار ترکیه بود و گفته‌اند که در زمان نبرد با انگلیسیان از آلمان کمك‌هایی دریافت

---

34. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 341-4.

35. *Novyi Vostok*, viii-ix (1925), 151.

۳۶. بهترین «منبع اطلاع دربارهٔ میرزا کوچك‌خان ظاهراً عبارتند از یك مقالهٔ همعصر با او به قلم مارچنکو، یکی از دیپلمات‌های «سفید» سفارت پیشین روسیه در تهران (*Revue du Monde Musulman*, xl-xli (1920), 98-116) و خاطرات احسان‌الله‌خان، یکی از همکاران میرزا کوچك (*Novyi Vostok*, xxix (1932), 88-103). هرکدام از این دو منبع گرایش خاص خود را دارند، ولی این گرایش آشکار است و به آسانی می‌توان آن را در نظر گرفت؛ مارچنکو تصویر رمانتیکی از میرزا کوچك‌خان ترسیم می‌کند و او را «متعصب بی‌غرض و نـاسیونـالیست رؤیابین» می‌نامد.

می‌کرده است. به این دلیل برای او دشوار نبود که در مراحل بعدی کمك بلشویك‌ها را جانشین کمك آلمانی‌ها کند.۳۷ در بهار ۱۹۲۰، وقتی که دولت شوروی برای واردکردن ضربه آماده بود، نیروهای ضعیف بریتانیا هنوز در شمال ایران بودند؛ اما این نیروها، به دلایل سیاسی، دستور داشتند که از هرگونه درگیری مستقیم با سربازان شوروی پرهیز کنند. در شب ۱۸ مهٔ ۱۹۲۰ یك نیروی کلان شوروی به فرماندهی راسکولنیکوف از دریای خزر در بندر انزلی پیاده شد؛ غرض فوری این نیرو تصرف کشتی‌های روسی ناوگان خزر بود، که پس از شکست دنیکین با سرنشینانشان رها شده بودند. این ضربه با توفیق تمام انجام گرفت. پادگان انگلیس از انزلی و رشت بیرون رفت، و رشت نیز به اشغال نیروی شوروی درآمد. در همان زمان نیروهای آذربایجان شوروی (یا واحدهای ارتش سرخ تحت این عنوان) وارد گیلان شدند. در دیدار میرزا کوچك‌خان با نمایندگان شوروی در رشت در ۲۰ مهٔ ۱۹۲۰، توافقی حاصل شد و جمهوری شوروی مستقل گیلان اعلام شد. برای تحکیم‌حیثیت انقلابی میرزا کوچك‌خان، لنین نامه‌ای به او نوشت و تقاضا کرد که «شما و همهٔ سوسیالیست‌های عضو بین‌الملل سوم برای رهایی ما و همهٔ خلق‌های‌ضعیف تحت ستم از یوغ ستمگران‌ایرانی‌و انگلیسی کمك‌کنید».۳۸ در ضمن این جریانات، و برای نشان‌دادن این که رویدادهای گیلان دلیل بر دشمنی مسکو با حکومت سراسری تهران نیست، یادداشت‌هایی میان دولت‌های شوروی و ایران مبادله و منتشر شد، دائر بر توافق تجدید مناسبات رسمی و اعزام سفیر ایران به مسکو.۳۹

نتیجهٔ فوری حرکت شوروی در انزلی عبارت بود از کاهش حیثیت بریتانیا، و این امر احتمال گذشتن قرارداد انگلیس و ایران را از مجلس

---

۳۷. بنابر نوشتهٔ نشریهٔ «دنیای مسلمان» (*Revue du Monde Musulman*, xl-xli (1920), 104) پس‌از پیروزی متفقین در ۱۹۱۸ میرزا کوچك‌خان از گیلان به افغانستان رفت و یك سال بعد با کمك بلشویك‌ها بازگشت؛ نشریهٔ «شرق نو» *Novyi Vostok*, xxix (1930), 92 این مطلب را تا حدی تأیید می‌کند که میرزا کوچك‌خان در تابستان ۱۹۱۹ در قفقاز می‌کوشیده است با بلشویك‌ها تماس برقرار کند.

38. ibid., xxix, 106; I. Maisky, *Vneshnyaya Politika RSFSR, 1917-1922* (1922), p. 157.

39. *Pravda*, 21 May 1920.

از میان برد. دولت ایران نسبت به حرکت شوروی در گیلان بـه مسکو اعتراض کرد. چیچرین در پاسخ تحقیرآمیزی از امنیت دریای خزر سخن گفت و داشتن قصد هرگونه تجاوزی را انکار کرد.۴۰ دولت ایران به‌جامعهٔ ملل اعتراض کرد، که هنوز بیش از شش‌ماه از عمرش نمی‌گذشت؛ اما اجلاس شورای جامعه تا ۱۶ ژوئن به تأخیر افتاد، و در آن زمان نمایندهٔ ایران گزارش داد که مذاکرات با دولت شوروی در جریان است و فرصت مساعدی را در اختیار شورا گذاشت که پرونده را بایگانی کند.۴۱ در این ضمن رئیس‌الوزرای ایران استعفا کرد. اگر دولت شوروی می‌توانست از موقعیت ممتاز خود استفاده کند، شاید در تابستان ۱۹۲۰ موفق به تثبیت اقتدار خود در تهران می‌شد. اما قدرت آن هنوز کافی نبود، و به ویژه با گرفتاری‌های جاری خود در اروپا نمی‌توانست دست به اقدام قاطع بزند. به‌علاوه، دولت شوروی نیز دچار تردید شده بود. میرزا کوچک‌خان کمونیست نبود، ولی ممکن بود با بریتانیا یا دولت مرکزی ایران به‌مقابله بپردازد؛ آیا دولت شوروی بایستی از اقتدار میرزاکوچک‌خان حمایت کند؟ آیا بایستی حزب کمونیست کوچک ایران را، که نخستین کنگره‌اش در ژوئیهٔ ۱۹۲۰ در انزلی تشکیل‌شد و «مبارزه برضد امپریالیسم‌انگلیس، برضد حکومت شاه، و برضد همهٔ طرفداران آن‌ها» را اعلام کـرد۴۲ تشویق کند؟ یا به جلب نظر دولت ایران بپردازد، که از کمک شوروی به جنبش‌های شورشی و کمونیستی بـه یك اندازه ناخشنود بـود، و امیدوار باشد که نفوذ شوروی در تهران بر رقیبان غالب گردد؟ همهٔ این راه‌ها طرفدارانی داشتند، ولی سازش‌دادن این راه‌ها با یکدیگر امکـان نداشت، و لـذا بایستی یك راه را برگزینند. پاییز ۱۹۲۰ در ایـران نیز، مانند سراسر خاورمیانه، دورهٔ تردید سیاست شوروی بود.

---

۴۰. «تایمز»، ۲۱ مه، ۳۱ ژوئن ۱۹۲۰؛ به نظر نمی‌رسد که یادداشت‌ها منتشر شده باشند.

41. *League of Nations: Official Journal*, No. 5 (July - August 1920), pp. 216-18.

42. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 13 (28 September 1920), cols. 2551-2; No. 14 (November 1920), cols. 2889-92;

(quoted in *Revue du Monde Musulman*, liii (1922), 147) بنابر گزارشی به‌قلم سلطان‌زاده در «پراودا»ی ۱۶ ژوئیهٔ ۱۹۲۱، حزب در آن زمان ۴،۵۰۰ عضو داشته است.

در ترکیه نیز مسیر رویدادها بـر همین منوال بود. اینجـا نیز اشتباه محاسبات سیاست بریتانیا به نفع حکومت شوروی تمام شد. هنگامی که روسیهٔ شوروی در ترکیه نیز مانند ایران پیمان‌هـای سری را منتشر می‌کرد و ظاهراً از دعاوی امپریالیستی حکومت تزاری درج‌شده در آن پیمان‌ها دست می‌کشید، بریتانیای کبیر سیاست دیرینهٔ قرن‌نوزدهمی خود را، یعنی مدافعه از استقلال ترکیهٔ عثمانی در مقابل روسیه، کنار گذاشته و به صورت سازش‌ناپـذیرترین دشمن تـرکیه درآمده بود. بنابـرین ناسیونالیسم در ترکیه نیز مانند، ایران و افغانستان، ناگزیر در وهلهٔ اول شکل طغیان برضد سیاست بریتانیا را به خود می‌گرفت؛ و نیز ناگزیر روسیهٔ شوروی را متحد طبیعی خود می‌دید، زیرا که این کشور نیز هدف عمدهٔ دشمنی بریتانیا در اروپای شرقی و خاورمیانه بود. در ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۹، به پیروی از سابقهٔ پیامی که دو هفته پیش خطاب بـه ایران صادر شده بود، چیچرین یك اعلامیهٔ رادیویـی خطاب به «کارگـران و دهقانان ترکیه» نیز صادر کرد. در این پیام پس از یادآوری صرف‌نظر کردن فوری دولت شوروی از دعاوی تزارهای متوالی، و حتی دولت‌موقت، نسبت به شهر استانبول و بغاز بسفر، و پشتیبانی رژیم شوروی از همهٔ خلق‌های تحت ستم، وضع جاری چنین تحلیل می‌شود:

> راه برای انگلستان باز است که کشورهـای اسلامی را از کوچك و بزرگ تسخیر کند و به بردگی بکشد. هم‌اکنون در ایران، در افغانستان، در قفقاز و در کشور شما، انگلستان امور را مطابق خود می‌گرداند. از روزی کـه دولت شما بغاز را در اختیار انگلستان قرار داد، دیگر نه ترکیهٔ‌مستقلی وجود داشته است، نه شهر تاریخی و ترکـی استانبول در قارهٔ اروپا، و نه ملت مستقل عثمانی.

چیچرین در ادامهٔ مطلب خود می‌گوید کـه طبقهٔ حاکم فاسدی کارگـران ترکیه را نخست به آلمان فروخته است و سپس به متفقین فاتح؛ سرنوشت کشور باید در دست مردم باشد. اعلامیه با تقاضای «دولت کارگران و دهقانان روسیهٔ شوروی» از «کارگران و دهقانان ترکیه» به این مضمون به پایان می‌رسد که «به منظور بیرون‌راندن راهزنان اروپایی با اعمال نیروی همزمان و هماهنگ دست‌برادری خود را دراز کنید، و کسانی را

که در داخل کشور عادت کرده‌اند ثروت خود را بر نکبت شما بنا بگذارند نابود و بی‌اثر کنید».[۴۳]

چند هفته پیش از صدور این اعلامیه در ترکیه پیشامدی شده بود که اعلامیه ظاهراً هیچ اشاره‌ای به آن نمی‌کرد. مصطفی‌کمال، فرمانده ارتش ترکیه در آناتولی، در دیداری در شهر ارض‌روم علناً اعلام کرده بود که از دولت استانبول اطاعت نمی‌کند، و خود را در رأس یك جنبش ناسیونالیستی در شورش برضد متفقین فاتح غربی قرار داده بود. بیرون از استانبول و چند نقطه‌ای که در اشغال متفقین بود، این جنبش به‌زودی سراسر کشور را فرا گرفت. کمال با رهبران پیشین جنبش «ترك‌های جوان»، که کشور را به جنگ و شکست کشانده بودند اختلاف داشت، اما سنت انقلاب «ترك‌های جوان» را ادامه می‌داد. این باعث می‌شد که برنامهٔ او از لحاظ برخی اصلاحات عملی، مخصوصاً صنعتی‌کردن کشور، تحصیلات عمومی، رهایی زنان، قبول تقویم و الفبای اروپایی، نوعی شباهت کلی با برنامهٔ بلشویك‌ها داشته باشد. در برنامه کمال همچنین بر استقلال ملی برای جماعت‌های غیر ترك امپراتوری پیشین عثمانی تأکید فراوان می‌شد. این امر کمال را قادر می‌ساخت که قیافهٔ مدافع خلق‌های ستم‌دیده را به خود بگیرد ــ به‌ویژهٔ خلق‌های مسلمان زیر فرمان اروپاییان، و این نیز یکی از وجوه اشتراك او با بلشویك‌ها بود. اما انقلاب کمال اساساً ناسیونالیستی بود، نه سوسیالیستی. اعلامیهٔ ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۹ چیچرین با پیامی که از طرف یك حکومت بیگانه برای «کارگران و دهقانان ترکیه» دربر داشت، نمی‌توانست برای کسی که هوای رهبری ملت ترکیه را در سر داشت چندان خوشایند باشد.[۴۴] تلاش‌هایی هم که از طرف مسکو برای ایجاد حزب کمونیست ترکیه صورت می‌گرفت[۴۵] باز کمتر باعث خشنودی بود. با این حال کمال در این ایام سخت نیازمند پشتیبانی بود، و این پشتیبان را در هیچ‌کجا به‌جز

---

43. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezdunarodnaya politika*, ii (1926), 384-7.

۴۴. در گزارشی که یك سال بعد به قلم یکی از مدیران آموزش‌و پرورش ترکیه نوشته شده است شکایت می‌شود که «نامهٔ کذایی چیچرین» باعث تضعیف انضباط ارتش و تشویق ارامنه به مقاومت شده بود

(*A Speech Delivered by Ghazi Mustapha Kemal, October 1927* (Engl. transl., Leipzig, 1929), pp. 414-15.

۴۵. نگاه کنید به صص ۳-۳۶۲.

روسیهٔ شوروی به دست نمی‌آورد؛ بدگمانی و دشمنی دیرینهٔ ترکیه نسبت به روسیه در پرتو شناسایی منافع مشترك و مهم، اگرچه شاید گذران، به چیزی گرفته نمی‌شد.

در این ضمن، چون مناسبات رسمی میان روسیهٔ شوروی و ترکیه برقرار نبود، در برلن تماس‌های شخصی از نوع بسیار غیرمتعارفی برقرار شده بود. دو رهبر پیشین ترك‌های جوان، طلعت و انور، که در دولت عثمانی به ترتیب وزیر اعظم و وزیر جنگ بودند و مسؤولیت اتحاد با آلمان را برعهده داشتند، پس از آتش‌بس از ترکیه گریختند و به برلن پناه بردند. در اوت یا سپتامبر ۱۹۱۹، این دو در شمار نخستین ملاقات‌کنندگان رادك در زندان بودند. دیدار آن‌ها بی‌نمك هم نبود. طلعت، که بیش از یك سال پیش در پشت میز کنفرانس برست‌لیتوفسك با رادك روبه‌رو شده بود، به رادك اطمینان داد که «شرق مسلمان را فقط با تکیه به توده‌ها و اتحاد با روسیهٔ شوروی می‌توان از قید بردگی آزاد کرد». اما انور مرد جوان‌تر و زرنگ‌تری بود؛ به او بود که رادك پیشنهاد کرد خود را به مسکو برساند و طرح دلیرانهٔ اتحاد شوروی و مسلمانان ــ یعنی پیمان میان بلشویسم روسی و ناسیونالیسم ترکی ــ را برضد امپریالیسم بریتانیا دنبال کند.[۴۶] ژنرال کسترینگ، یکی از افسران ستاد زکت[۴۷]، وسیلهٔ رفتن انور را به مسکو در اوایل اکتبر فراهم کرد. انور در یك هواپیمای جدید یونکرس همراه با یکی از مدیران مؤسسهٔ یونکرس به مسکو پرواز کرد. انور با ترك دیگری همراه بود و هر دو با نام‌های مستعار به‌عنوان نمایندگان هلال احمر سفر می‌کردند. از بخت بد انور، هواپیما ناچار شد در کوفنو، لیتوانی، فرود بیاید و، گرچه هویتش کشف نشد، او را به اتهام جاسوسی بازداشت کردند و دو ماه در زندان نگه داشتند.[۴۸] پس از این شروع نامساعد انور در پایان سال به برلن

---

46. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 164;

بنابر نوشتهٔ اوکی، رادك به انور گفت که «هرکس که از تعرض برضد امپریالیسم انگلیس پشتیبانی کند به روسیهٔ شوروی پذیرفته می‌شود»

K. Okay, *Enver Pascha: Der Grosse Freund Deutschlande* (1935), p. 333.

۴۷. برای اطلاع دربارهٔ کسترینگ نگاه کنید به ص ۳۸۰، پانویس ۱۸.

۴۸. این که هواپیمای حامل انور همان بوده است که به دستور مقامات انگلیسی در ۱۵ اکتبر ۱۹۱۹ در کونو توقیف شده نکته‌ای است که از مقایسهٔ *Documents* ←

بازگشت، و در آن‌جا نقشهٔ سفر دوم او کشیده شد. این بار رادك که تازه از زندان آزاد شده بود می‌خواست با او همراه شود، اما نتوانست جواز عبور از لهستان را به موقع بگیرد.۴۹ بخت بد یك‌بار دیگر گریبان انور را گرفت و او را در راه بازداشت کردند ــ این بار در ریگـا، پایتخت لتونی ــ و تا چندی در ولمار زندانی بود و در بهار تـابستان ۱۹۲۰ توانست خود را به مسکو برساند.۵۰

در این فاصله رویدادهای فراوانی که از لحاظ مناسبات شوروی و ترکیه اهمیت داشت پیش آمده بود. تلاش برای برقـرار کردن تماس میان مسکو و آنقره از فراز جبههٔ دنیکین ظاهراً به جایی نرسیده بود۵۱، اما اکنون در آسیای صغیر رویدادها به سرعت می‌گذشتند. تنی چند از نمایندگان پیشین پارلمان ترکیه در استانبول، در ژانویهٔ ۱۹۲۰ در آنقره مجلس مستقلی به ریاست کمال تشکیل دادند و «پیمان ملی» خـود را نوشتند، که به صورت برنامهٔ جنبش کمال درآمد ــ در این سند دعاوی استقلال جماعت‌های غیرترك امپراتوری عثمانی پذیرفته شده بود، اما قید شده بود که مناطق غالباً ترك‌نشین نیز در مقابل مهاجمان بیگانه از همین حق برخوردارند. در ۱۶ مارس ۱۹۲۰ نیروهای مقتدر بریتانیا به امید واهی درهم‌شکستن جنبش ناسیونالیستی خود استانبول را اشغال کردنـد. کمال رسماً از اقتدار حکومت استانبـول سر پیچید و اعلامیهٔ انتخابات مجلس کبیر ترکیه را صادر کرد. این مجلس در ۲۳ آوریل ۱۹۲۰ در انقره تشکیل شد و کمال را رئیس دولت نامید؛ دولت استانبول

→

on British Foreign Policy: 1st Series, ii (1948), 44-7 بـا مطـالب کتـاب اوکی دربارهٔ انورپاشا کمابیش مسلم می‌شود؛ کتاب اوکی به‌سبك روزنگاران نوشته شده‌است، ولی روشن است که نویسنده از مأخذ صحیح استفاده کرده است. فون راتنائو در کتاب خود تاریخ حرکت انور را در آوریل ۱۹۱۹ به غلط ذکر کرده است von Rabenau, *Seeckt: Aus Seinem Leben, 1918-1936* (1940), p. 306).

49. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 172.

50. K. Okay, *Enver Pascha: Der Grosse Freund Deutschlands* (1935), p. 336.

۵۱. در پایان ۱۹۱۹ دو افسر عثمانی ــ که یکی را برادرزاده کمال و دیگری را آجودان انور دانسته‌اند ــ در راه رفتن به مسکو به دست نیروهای دنیکین بازداشت شدند (*Documents on British Foreign Policy: 1st Series*, iii (1949), 794).

چون تحت حکم خارجی بود فاقد صلاحیت حکومت به نـام مردم ترکیه اعلام شد. سه روز بعد کمال یادداشتی بـرای دولت شوروی فرستاد و اظهار تمایل کرد که «با آن وارد مناسبات عادی شود و در مبارزه برضد امپریالیسم خارجی که هر دو کشور را تهدید می‌کند مشارکت جوید».۵۲

در لحظه‌ای که این یاداشت فرستاده شد، یك منفعت مشترك تازه آن دو کشور را به یکدیگر نزدیك می‌کرد. سه کشور نیمه مستقلی که در زیر حمایت متفقین غربی فضای ضربه‌گیر (یا پوشال) میان روسیهٔ شوروی و ترکیه را تشکیل می‌دادند ــ گرجستان، ارمنستان، آذربایجان ــ در ژانویهٔ ۱۹۲۰ از طرف شورای عالی متفقین به طور «دوفاکتو» شناخته شدند. در گذشته این کشورها میان دو همسایهٔ بزرگ خود مورد نزاع بودند، و این تنازع هنوز هم در جریان بود. اما منفعت مشترك و فوری هـر دو طرف در این بود که این مراکز بالفعل یا بالقوهٔ نفوذ خارجی را ــ که با هر دو طرف دشمنی می‌کردند ــ از میان بردارند. در آوریل ۱۹۲۰، هنگامی که با تأسیس جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان اقتدار شوروی در آذربایجان جانشین نفوذ بریتانیا شد، به نظر می‌رسید که نیروهای ترکیه اگر فعالانه از این اقدام پشتیبانی نکنند، باری از آن چشم‌پوشی می‌کنند.۵۳ ما نمی‌دانیم که این کار در پی توافق قبلی صورت گرفته است یا نه، ولی از لحاظ کمال این کار نمی‌توانست معنایی جز ضربه‌ای به دشمن مشترك داشته باشد. در جریان همین اقدامات بود که کمال به فتح باب مناسبات با روسیهٔ شوروی اظهار تمایل کرد. وقتی که شرایط متفقین برای صلح با ترکیه در ماه مه معلوم شد، زمینهٔ تازه‌ای

---

۵۲. ایـن یـادداشت منتشر نشده است، ولـی چیچرین در پاسخ خـود از آن نقل کرده است (نگاه کنید به زیر)؛ تاریخ آن در کتاب فیشر آمده است
L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1939), i, 390.

۵۳. نگاه کنید به جلد اول، صص ۱۹-۴۱۷. بنابر نوشتهٔ نشریـهٔ «جهان مسلمان» (*Revue du Monde Musulman*, liii (1922), 194) افسران عالی‌رتبهٔ عثمانی، از جمله خلیل‌پاشا، عموی انور، به جریان شوروی‌شدن حکومت آذربایجان کمك کردند؛ مقاله‌ای به قلم سلطان گالیف در «ایزوستیا»ی ۷ مهٔ ۱۹۲۰، می‌گوید که افسران عثمانی مخالف متفقین و طرفدار علنی اتحاد با روسیهٔ شوروی فرماندهی نیروهای آذربایجان را بر عهده داشتند؛ این افسران ممکن است قبلا اسیران جنگی بوده باشند. گزارش‌های فراوانی که بعدها از توافق‌های سری میان روسیهٔ شوروی و دولت عثمانی در این ایام داده شده به اثبات نرسیده است.

برای احساس خطر مشترك به وجود آمد. تقاضای بازکردن بلاشرط بغاز بسفر و دادن حـق عبور رایگان از دریای سیاه به ناوگـان جنگی همهٔ کشورها، شرطی بود که صراحتاً روسیهٔ شوروی را تهدید۵۴ و ترکیه را تخفیف می‌کرد؛ واگذار کردن بندر آزاد در باطوم به ایـران نیز چنین تعبیر شد که این جزئی است از نقشهٔ دوررس بریتانیا برای آن که ایران را تحت حمایت خود بگیرد و به رغم حاکمیت روسیهٔ شوروی و ترکیه خود را به صورت یکی از قدرت‌های دریای سیاه در آورد. این لحظه شاید اوج مناسبات دوستانهٔ ترکیه و روسیهٔ شوروی بود. روز ۹ مهٔ ۱۹۲۰ در مجلس ملی ترکیه، هنگامی که پیام مورخ ۲۴ نوامبر/ ۷ دسامبر۱۹۱۷ ساونارکوم «بـه رنجبران مسلمان روسیه و شرق» بـه صدای بلند خوانـده شد، تظاهرات نمایانی به نفع روسیهٔ شوروی صورت گرفت.۵۵ کمی پس از این بود که باقر سامی به نام نخستین فرستادهٔ کمال روانهٔ مسکو شد.۵۶ منت اوف باشقیر نیز، که پیداست به حکم صلاحیت نژادی و زبانی‌اش برگزیده شده بود، از مسکو وارد انقره شد.۵۷

با این حال، راه دوستی شوروی و ترکیه به هیچ روی هموار از کار درنیامد. چیچرین پاسخ یادداشت مورخ ۲۶ آوریل ۱۹۲۰ کمال را تا ۲ ژوئن به تأخیر انداخت. در پاسخ خـود نسبت به سیاست و هدف‌هـای ترکیه همدلی بسیار گرمی ابراز داشت و به «تصمیم مجلس ملـی کبیر برای هماهنگ ساختن زحمات ما و اقدامات نظامی ما برضد دولت‌های امپریالیست» هم اشاره کرد. اما پیشنهادهای منجز چیچرین منحصر بود به‌آمادگی برای وساطت «در هر لحظه‌ای» در مذاکرات مرزی با ارمنستان یا ایران، و برقراری فوری مناسبات دیپلماتیك.۵۸ پاسخ مورخ ۲۰ ژوئن

---

۵۴. در ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ مسلط بودن متفقین بر تنگه‌ها به متفقین امکان می‌داد که با فرستادن واحدهای نیروی دریایی و ملزومات بندرهای دریای سیاه از دنیکین پشتیبانی کنند.

۵۵. نشریهٔ رسمی «حکیمیتی ملیه»، نقل شده در
Die Welt des Islams, xvi (1934), 28.

56. ibid., xvi, 28. 57. ibid., xx (1938), 123.

58. Klyuchnikov i Sabanin,, *Mezhdunarodnaya Politika*, iii, i, (1928), 26-7.

بنابر نوشتهٔ *Diplomaticheskii Slovar*, i (1948), 566, art. Diplomaticheskie Otnosheniya مناسبات از تاریخ یادداشت چیچرین برقرار شد؛ در مقاله‌ای به‌قلم ←

۱۹۲۰ به امضای شخص کمال در موضوع پیشنهاد وساطت روش کمابیش مبهمی را نشان می‌دهد:

> ما وساطت جمهوری شوروی روسیه را برای تثبیت مرزهایمان با ارمنستان و ایران با خوشوقتی می‌پذیریم، و روش حل مشکلات موجود را از طـریق مذاکـرات دیپلماتیك ترجیح می‌دهیم.

این یادداشت اضافه می‌کند که دولت ترکیه عملیات نظامی را در ایالت قارص و اردهان و باطوم پس از دریـافت یادداشت چیچرین بـه تأخیر انداخته است، ولی از تحریکات و حملات ارمنستان شکایت دارد، و از دولت شوروی دعوت می‌کند که این تحریکات و حملات را پایان دهد. از پیشنهاد برقرارکردن مناسبات دیپلماتیك استقبال می‌کند و می‌گوید که هیأت دیپلماتیك ترکیه روانهٔ مسکو شده است، اما مقامات ارمنستان آن را در ارض‌روم متوقف کرده‌اند.[۵۹] این هیأت در ۱۱ ژوئیهٔ ۱۹۲۰ بـه مسکو رسید، و در آن هنگام مانع عمدهٔ مناسبات صمیمانهٔ دو طرف اختلاف برسر ارمنستان بود.[۶۰] اما شاید مقداری از مشکل هم جنبهٔ عقیدتی‌داشت. در تابستان ۱۹۲۰ بر سر دوراهی سرنوشت‌ساز پشتیبانی کلی از احزاب کمونیست در کشورهای خارجی برای از پیش‌بردن انقلاب جهانی[۶۱] و

→

توفیق در «فرهنگ دیپلماتیك» (*Dictionnaire Diplomotique*, ii (1933), 985) به موافقتنامهٔ مورخ ۱۶ مهٔ ۱۹۲۰ برای ایجاد مناسبات اشاره شده است.

۵۹. این یادداشت در نشریهٔ رسمی «حکیمیتی ملیه»، ۸ ژانیهٔ ۱۹۲۰، منتشر شده و ترجمهٔ آن نیز در این مأخذ آمده است *Mitteilungen des Seminars für Orientalische Sprachen zu Berlin*, xxxvii (1934), ii, 135-6 ؛ بنـابـریـن کلیوچنیکوف که یادداشت مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۲۰ را پـاسخ یادداشت ۲ ژوئن چیچرین تعبیر می‌کند، در اشتباه است
(Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, iii, i (1928), 27-8).

ابهام ظاهری پاسخ ترکیه به پیشنهاد میانجیگری ممکن است با مطالعهٔ اصل ترکی یادداشت مرتفع شود: روشن است که غرض رد مؤدبانهٔ پیشنهاد شوروی بوده‌است.

60. I. Maisky, *Vneshnyaya Politika RSFSR, 1918-1922* (1922), p. 164; *Die Welt des Islams*, xvi (1934), 28.

۶۱. برای اطلاع دربارهٔ کمك به جنبش‌های کمونیستی در ترکیهٔ این ایام، نگاه کنید به صص ۳-۳۶۲.

همکاری با برخی دولت‌های بورژوایی برگزیده به اقتضای منافع ملی روسیه و حتی به زیان احزاب کمونیست در آن کشورها، سیاست شوروی هنوز مردد مانده بود. خوش‌بینی در چشم‌انداز انقلاب جهانی، که در زمستان ۲۰ـ۱۹۱۹ تا حدی تاریك به‌نظر می‌رسید، بار دیگر عمومیت یافت؛ و محافل مقتدری در کرملین هنوز از اتحاد نظامی یا دیپلماتیك با حکومت‌های غیرکمونیستی ابا داشتند و همچنان بر آن بودند که تبلیغات برضد همهٔ دولت‌های سرمایه‌داری حربهٔ مؤثر و در حقیقت یگانه حربهٔ درست سیاست خارجی شوروی است.

در این اوضاع و احوال بود که دومین کنگرهٔ کمینترن در ژوئیهٔ ۱۹۲۰ می‌خواست سیاست خود را دربارهٔ مسألهٔ معروف به «مسألهٔ ملی و استعماری» عبارت‌بندی کند. وظیفهٔ کنگره این بود که اصول انقلاب جهانی را در مورد خلق‌های مشرق‌زمین به‌کار بندد، مبارزهٔ مشترکی را تعیین و تبیین کند که همهٔ کارگران جهان، از شرقی و غربی، در آن نقش خود را داشته باشند، و به‌ویژه شورش برضد امپریالیسم بریتانیا را به رهبری روسیهٔ شوروی تقویت کند. در کنگرهٔ دوم برخلاف کنگرهٔ اول نه‌تنها نمایندگان خلق‌های غیر روس امپراتوری پیشین تزار، از جمله گرجستان و ارمنستان و آذربایجان و بخارا، شرکت داشتند بلکه از هندوستان و ترکیه و ایران و چین و کره نیز نمایندگانی حضور یافته بودند. هنوز کشورهای زیادی غایب بودند، اما برخی از آن‌ها به طور توکیلی حضور داشتند. حزب کمونیست نوبنیاد هند هلند یك نمایندهٔ هلندی از جاوه فرستاده بود، که در تأسیس حزب دخالت داشت، و با نام مارینگ در کنگره حاضر شد.[۶۲] یك امریکایی به نام جان رید نیز با

---

۶۲. اهمیت تاریخ حزب کمونیست هند هلند از دامنهٔ خاص خود حزب وسیع‌تر است. در ۱۹۱۲ یك حزب اسلامی به نام «سارکت [شرکت] اسلام» به دست رهبران جاوه‌ای برای از پیش بردن منافع بومیان تشکیل شد. این حزب پیروان بومی فراوان و رنگ مخلوط ملی و مذهبی پیدا کرد. در ۱۹۱۴ گروهی از هلندیان در جاوه، که اسنیولیت و بارس برجسته‌ترین آن‌ها بودند، سازمانی به‌نام «انجمن سوسیال‌دموکرات اندونزی» تشکیل دادند و آن را مرکز جنبش رادیکال غیرمذهبی در میان کارگران بومی ساختند و بنای نشریه‌ای به‌نام *Het vrye Woord* را نیز گذاشتند. این جنبش در زمان جنگ و به‌ویژه پس از انقلاب روسیه قوت گرفت. در ۱۹۱۸ مقامات هلندی اسنیولیت را اخراج کردند. در مهٔ ۱۹۲۰ بارس انجمن سوسیال‌دموکرات‌ها را به «حزب کمونیست اندونزی» مبدل کرد و دو نفر

بلاغت تمام از حقوق سیاه‌پوستان امریکا دفاع کرد. در ۲۴ ژوئیهٔ ۱۹۲۰، کنگره در یکی از نخستین جلسات خود کمیسیونی را مأمور رسیدگی به مسألهٔ ملی و استعماری و نوشتن گزارشی در این باره کرد: مارینگ نیز به دبیری این کمیسیون برگزیده شد.۶۳ این کمیسیون با سرعت بسیار به کار پرداخت و نتیجهٔ تلاش‌های خود را در ۲۶ ژوئیه به کنگره عرضه کرد؛ دو روز هم در جلسهٔ عمومی صرف بحث شد. ام ان رای، نمایندهٔ هندی، گفت این نخستین بار است که می‌تواند «به طور جدی در بحث مسألهٔ استعمار در یك کنگرهٔ پرولتاریای انقلابی» شرکت کند.۶۴

کمیسیون با دو دسته احکام دربارهٔ مسألهٔ استعمار رو به رو شد، که به ترتیب لنین و رای آن‌ها را مطرح کردند.۶۵ مایهٔ کلی رهاسازی خلق‌های تحت ستم از طریق انقلاب جهانی پرولتاریایی میان هر دو مشترك بود. ولی میان آن‌ها دو اختلاف جزئی و یك اختلاف عمده پدیدار

→

جاوه‌ای، سمائون و دارسونو، رهبری آن را به دست گرفتند؛ اسنیولیت که به مسکو رفته بود با نام مستعار مارینگ (که بعدها در کمینترن نام عادی او شد) نمایندگی این حزب را در دومین کنگرهٔ کمینترن بر عهده گرفت. حزب کمونیست اندونزی در دسامبر ۱۹۲۰ رسماً به کمینترن پیوست. کامل‌ترین منبع اطلاع دربارهٔ این حزب کتاب بلومبرگ است

(J.T.P. Blumberger, *Le Communisme aux Indes Néerlandaises* (French transl. from Dutch, 1929).

Revue du Monde Musulman, lii (1922), pp. 55-83 نیز سال‌های نخستین فعالیت حزب را دربر می‌گیرد، ولی تفصیل آن کمتر است. دربارهٔ «سارکت‌اسلام» شرحی در این کتاب آمده‌است که از انتشارات «بین‌الملل کشاورزان و دهقانان» است

S. Dingley *The Peasants' Movement in Indonesia* (Berlin, n.d. [1926]), pp. 33-7.

63. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 101.

64. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 150.

۶۵. برای احکام لنین به‌صورت‌اصلی نگاه کنید به *Sochineniya*, xxv, 285-90; برای احکام رای نگاه کنید به *Vtoroi Kongress Kommunisticheskogo Internatsioanala* (1921),pp. 122-6 که ظاهراً تنها چاپی است که این احکام را به صورت اصلی دربر دارد.

شد. اول این که رای نظام اقتصادی غالب در مناطق مستعمره و نیمه مستعمره را «پیش از سرمایه‌داری» نامید. اکثریت کمیسیون ترجیح می‌دادند که این اقتصاد را «زیر سلطهٔ امپریالیسم [به‌گونهٔ] سرمایه‌داری [آن]» بنامند، و این اصلاح‌در احکام رای به‌آسانی تصویب شد.۶۶ ثانیاً، رای آن رأی آشنا را پیش کشید که بورژوازی در کشورهای سرمایه‌داری فقط با پول‌دادن به کارگران از محل استثمار مستعمرات می‌تواند جلو انقلاب پرولتاریایی را بگیرد، و بحث را به آن‌جا کشاند که گفت انقلاب در اروپا ممکن نیست، مگر آن که کشورهای آسیایی یوغ امپریالیسم را از گردن خود باز کنند. به نظر اکثریت کمیسیون این سخن به معنای تأکید بی‌تناسبی بر انقلاب در آسیا می‌نمود، اما فقط اصلاحات ظریفی در عبارات صورت گرفت تا میان احکام رای و احکام لنین توافق اساسی حاصل شود.۶۷ اختلاف سوم و عمده بر سر یك مسألهٔ عملی و تاکتیکی پیش آمد، که بعدها به اشکال گوناگون یکی از سرچشمه‌های‌مداوم‌ناراحتی دولت شوروی و کمینترن بود. این مسأله به صورت معارضهٔ مستقیم با احکام لنین نخست در کمیسیون و سپس در جلسهٔ عمومی کنگره مورد بحث قرار گرفت.

آغازگاه احکام‌لنین عبارت بود از نیاز به«اتحاد پرولترها و توده‌های رنجبر همهٔ ملت‌ها و کشورها در یك نبرد انقلابی‌همزمان برای برانداختن زمین‌داران و بورژوازی»، یعنی برانداختن فئودالیسم در کشورهای

---

۶۶. احکام رای به زبان انگلیسی نوشته و اصلاح شد؛ عبارت اصلاح‌شده بدقت در *Theses and Statutes of the Third (Communist) International* (Moscow, 1920), p. 70

نقل شده است، اما در روایت آلمانی غلط ترجمه شده است
(*Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Homburg, 1921), p. 145);

این ترجمهٔ غلط در همهٔ روایت‌های روسی پیش از ۱۹۳٤ نقل شده است؛ سپس روایت صحیحی در این سند به چاپ رسید
Vtoroi Kongress Kominterna (1934), pp. 496-8.

۶۷. در این مورد نیز روایت‌ها با هم اختلاف دارند: روایت آلمانی (*Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 146-7)
و همهٔ روایت‌های روسی پیش از ۱۹۳٤ بر وابستگی انقلاب به انقلاب آسیا بیش‌از متن انگلیسی تأکید می‌کنند، و این متن در روایت روسی ۱۹۳٤ درست ترجمه شده است (نگاه کنید به پانویس بالا).

واپس‌مانده و سرمایه‌داری در کشورهـــای پیش‌رفته. فایـدهٔ این اتحاد دوجانبه انگاشته می‌شد، زیـــرا گفته می‌شد کـه چنین اتحادی پیروزی پرولتاریا را بر سرمایه‌داری تسریع می‌کند و بدون این پیروزی پایان دادن ستمگری کشورهای سرمایه‌داری بر خلق‌های زیر فرمان آن‌ها امکان ندارد. اما وضع سیاسی جهان را نیز می‌بایست در نظر گرفت:

> همهٔ رویدادهای سیاست جهانی ضرورتاً گرداگرد یك نقطهٔ مرکزی متراکم می‌شوند، [یعنی] نبرد بورژوازی جهانی بـا جمهوری شوروی روسیـه، کـه طبیعتاً از یك طـرف جنبش‌های شوروی کارگران پیشرو همهٔ کشورها را گرد خود فراهم می‌کند و از طرف دیگر همهٔ جنبش‌های ملی و رهایی‌بخش مستعمرات و ملیت‌های تحت ستم را، که براثر تجربهٔ تلخ متقاعد شده‌اند که برای رستگاری آن‌ها هیچ راهی جز پیروزی قدرت شوروی بر امپریالیسم جهانی وجود ندارد.

بنابرین کار لازم عبارت بود از «اتحاد نزدیك همهٔ جنبش‌های آزادی‌بخش ملی و مستعمراتی با روسیهٔ شوروی». این مسأله که آیا جنبش‌هایی که باید در این اتحاد شرکت کنند جنبش‌های پرولتری و کمونیستی خواهند بود یا بورژوایی و دموکراتیك، حل نشده بود، و تکلیف آن می‌بـایست برحسب درجهٔ رشد کشور مورد بحث معین شود. در کشورهای واپس‌مانده کمونیست‌ها می‌بایست برای کمك‌کردن به «جنبش رهایی‌بخش بورژوا-دموکراتیك» آماده باشند، و به‌ویژه از دهقانـــان در برابر زمین‌داران بزرگ و «در مقابل همهٔ تجلیات آثار بازماندهٔ فئودالیسم» پشتیبانی‌کنند. اما هرجا که این کـــار لازم باشد، می‌بایست از هرگونـــه خلط مبحث ایدئولوژیك پرهیز کنند:

> بین‌الملل کمونیستی باید در اتحاد موقت با بورژوادموکراسی مستعمرات و کشورهای واپس‌مانده گام بردارد، اما نباید با آن درآمیزد و باید استقلال مطلق جنبش کمونیستی را حتی در ابتدایی‌ترین شکل آن نگه دارد.[۶۸]

68. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 285-90.

احکام رای، که جداگانه تهیه شده بود، با احکام لنین در تضاد نبود؛ اما از لحاظ محل تأکید، و از لحاظ مسألهٔ حیاتی تاکتیك، ظاهراً به نتیجهٔ دیگری می‌رسید. رای در کشورهای مستعمره دو نوع جنبش را به‌طور بارز از یکدیگر تمیز می‌داد ــ اول جنبش ملی بورژوا دموکراتیك که خواهان استقلال در درون نظام سرمایه‌داری بود، دوم «نبرد دهقانان بی‌زمین با هر نوع استثمار»؛ و می‌گفت وظیفهٔ کمینترن این است که در برابر هر تلاشی برای غالب ساختن جنبش نوع اول بر نوع دوم ایستادگی کند. وظیفهٔ عاجل عبارت است از «ایجاد سازمان‌های کمونیستی کارگران و دهقانان»، که در کشورهای واپس‌مانده به صف کمونیست‌ها خواهند پیوست، «نه براثر رشد سرمایه‌داری، بلکه براثر آگاهی طبقاتی». بدین ترتیب، «نیروی واقعی و شالودهٔ جنبش رهایی‌بخش را در مستعمرات نمی‌توان در چارچوب تنگ ناسیونالیسم بورژوا دموکراتیك جای داد». اما در عین حال که احزاب کمونیستی کارگران دارای آگاهی طبقاتی باید جلو بیفتند، «در کشورهای مستعمره انقلاب در ابتدا انقلاب کمونیستی نخواهد بود»؛ مثلا، سیاست ارضی کمینترن در این‌گونه کشورها باید بر پایهٔ اصول خرده‌بورژوایی تنظیم‌شود، نه اصول کمونیستی، یعنی هدف این سیاست باید تقسیم زمین میان دهقانان باشد. این پذیرش موقت مالکیت دهقانی نوعی پاسخ تلویحی به انتقاد اس‌ارها بود که مدعی بودند فقط خودشان ــ نه بلشویك‌ها ــ می‌توانند انقلاب را به میان خلایق دهقان مشرق ببرند؛ چون که در واقع بلشویك‌ها نیز سیاست ارضی خود را در انقلاب ۱۹۱۷ از اس‌ارها به عاریت گرفتند.

اگرچه متن کامل مذاکرات کمیسیون گزارش نشده روشن است که احکام رای دست‌کم به اندازهٔ احکام لنین طرفدار داشته است. احکام لنین با مقداری جرح و تعدیل از کارگاه کمیسیون بیرون آمد. مهم‌ترین این اصلاحات چنان بود که با واردکردن یك ابهام بالقوه لبهٔ تیز اندیشهٔ لنین را کند می‌کرد: هرکجا پیش‌نویس لنین توصیه می‌کرد که کمونیست‌ها در کشورهای مستعمره از «جنبش‌های رهایی‌بخش بورژوا دمکراتیك» پشتیبانی کنند، عنوان خاص «بورژوادموکراتیك» را برداشتند و عنوان فراگیر «انقلابی» را به‌جای آن گذاشتند، که البته به جنبش‌های انقلابی بورژوا دموکراتیك نیز قابل اطلاق بود، ولی طنین آن کمتر سازشکارانه می‌نمود. اضافات دیگری که کمینترن بر آن اصرار ورزید عبارت بودند از «نبرد با نفوذ ارتجاعی و قرون‌وسطایی کشیشان هیأت‌های مسیحی و

عناصر مشابه»، و «نبرد با پـان‌اسلامیسم و جنبش‌های پان‌آسیایـی و گرایش‌های مشابه»: این اضافات گویا به اصرار نمایندهٔ ترك وارد شدند، زیرا او مایل نبود که پشتیبانی از شورش ملی ترکیه برضد امپریالیسم غربی به صورت همدردی کلی با جنبش‌های پان‌اسلامی ــ نظیر آنچه در آن ایام مورد نظر انورپاشا بود ــ درآید.۶۹ احکام لنین، با این تغییرات، به اتفاق آرا از کمیسیون گذشت و به کنگره رفت، و احکام رای نیز، با اصلاحات مناسب، به عنوان «احکام تکمیلی» به آن‌ها ضمیمه شد.۷۰ در جلسهٔ عمومی، لنین در دفاع از احکام خود، که با موازنهٔ دقیقی تنظیم شده بود، چنین استدلال کرد که در حال حاضر تقسیم اساسی در جهان تقسیم میان کشورهای ستمگر و ستمکش است؛ مسیر رویدادها را «نبرد چند کشور امپریالیست برضد جنبش شوروی و کشورهای شوروی به‌سرکردگی روسیهٔ شوروی» معین می‌کند.۷۱ به‌علاوه، لنین حاضر بود به عنوان استثنا بپذیرد که کشورهای واپس‌مانده همان امکان را که زمانی مارکس برای روسیه قائل بود در اختیار دارند. اگر «پرولتاریای انقلابی فاتح» به‌کمك آن‌ها بشتابد، در آن صورت گذار آن کشورهااز «مرحلهٔ سرمایه‌داری در رشد اقتصادی» امر ناگزیری نخواهد بود، بلکه آن‌ها با این‌کمك می‌توانند «گذار به نظام شوروی را انجام دهند، و از آن‌جا از طریق مراحل معین رشد به کمونیسم [برسند و] از مرحلهٔ رشد سرمایه‌داری پرهیز کنند».۷۲

پشتیبانی کامل لنین از جنبش‌های آزادی‌بخش ملی حتی اگر خصلت بورژوا دموکـراتیك داشته باشند، مورد تأیید پرشور کـانلی، نمایندهٔ

---

۶۹. نگاه کنید به صص۲۴-۳۲۲.

۷۰. اصلاحاتی که در احکام لنین به عمل آمد در گزارش مارینگ به کنگره به تفصیل آمده است
(*Der Zweite Kongress der Kommunist. Iinternationale*, Hamburg, 1921, pp. 144-5). رای احکام اصلاح‌شدهٔ خود را فقط در کنگره قرائت کرد
(ibid., pp. 145-50)

هر دو دسته احکام در این مأخذ آمده است
Kommunisticheskii International v Dokumentakh (1933), pp. 126-32);
در این روایت‌های احکام رای اغلاط ترجمه‌ای ذکر شده در ص ۳۱۱ بالا دیده می‌شود.

71. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 352.

72. ibid., xxv, 354.

ایرلندی ــ پسر رهبر انترناسیونالیستی که در ۱۹۱۶ در دوبلین اعدام شده بود ــ قرار گرفت.۷۳ مکلین، یکی از نمایندگان انگلیسی، نیز در این مورد از لنین پشتیبانی کرد، و بر آن بود کـه قدرت سرمایه‌داری بریتانیا را فقط با پایان‌دادن استثمار مستعمرات می‌توان درهم‌شکست.۷۴ از طرف دیگر، نمایندگان ایرانی و کره‌ای، کـه سرمایهٔ خارجـی در کشورهای آن‌ها نیز مانند هندوستان انگلیس نهال صنعت و پرولتاریای صنعتی را کاشته بود، هشدارهای رای را برضد همبستگی بیش از اندازه با ناسیونالیسم بورژوا دموکراتیك به قوت تمام تکرار کردند.۷۵ مارینگ «سارکت [شرکت] اسلام» (حزب اسلامی هند هلند) را ستایش کرد و گفت

---

۷۳. اخیراً میان نمایندگان شوروی و سین فن در نیویورك مذاکراتـی صورت گرفته بود، و «پیش‌نویس پیمانی میان جشرف‌سر و جمهوری ایرلند» در ژوئن ۱۹۲۰ در دوبلین دست به دست می‌گشت، تا آن که نسخه‌ای از آن به دست مقامات انگلیسی رسید. اگر بر پایهٔ اسناد منتشرشده از طرف دولت انگلیس
(*Intercourse between Bolshevism and Sinn Fein*, Cmd 1326 (1921)
داوری کنیم، هیچ‌کدام از دو طرف این مذاکرات را زیاد جدی نگرفتند. در اوایل ۱۹۲۱ نشریهٔ رسمی کمینترن پیام درودی از طرف ارتش سرخ و جمهوری کارگران ایرلند به ارتش سرخ و جمهوری کارگران روسیه چاپ کرد
(*Kommunisticheskii Internatsional*, No. 16, 31 March 1921, cols. 3779-82).
اتحاد میان کمونیسم و ناسیونالیسم ایرلندی در اوایل دههٔ ۱۹۲۰ از برخی جهات در انتخابات به نفع حزب کمونیست بریتانیای کبیر تمام می‌شد؛ یکی از دو نفر نامزد موفق کمونیست‌ها در انتخابات عمومی ۱۹۲۲ از حوزهٔ گلاسگو انتخاب شد، که رأی ایرلندی‌ها در آن اهمیت داشت.

۷۴. نمایندگان بریتانیا در کمیسیون، یعنی کولچ و رمزی، اعتراف کردند کـه اکثریت کارگران انگلیس «پشتیبانی از مبارزهٔ انقلابی مستعمرات برضد امپریالیسم بریتانیا را خیانت می‌دانند» و سرکوبی شورش در هندوستان را تأیید می‌کنند؛ این اعتراف تأثیر ناگواری داشت، و در جلسهٔ عمومی چند بار به آن اشاره شد، ولی روشن است که هیچ‌کس خبر به این بدی را باور نکرد
(*Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 160, 185, 193, 199).

۷۵. برای اطلاع دربارهٔ کره نگاه کنید به ص ٤-۵۹۳زیر؛ پاك دین شون، نمایندهٔ کره‌ای، قبلا نظر خود را در مقاله‌ای در «پراودا»ی ۲۷ ژوئیهٔ ۱۹۲۰ بیان کرده بود؛ وی در کتاب خود از این مقاله مطالبی نقل می‌کند
K.S. Weight, *Russo-Chinese Diplomacy* (Shanghai, 1928), p. 326.

که این حزب با داشتن نام مذهبی حزبی است انقلابی به معنای ملی کلمه و حتی «خصلت طبقاتی پیدا کرده است». ولی مارینگ، که بدین ترتیب اساساً جانب لنین را گرفته بود، با ظرافت چنین استدلال کرد که میان احکام لنین و رای اختلافی نیست؛ و کنگره که با اتخاذ این نظر خود را از دعوا خلاص می‌کرد، "هر دو دسته احکام را تصویب کرد. تنها صدای مخالف، صدای سراتی نمایندهٔ ایتالیایی بود، که گفت احکام لنین و رای، هر دو، سازش غیرمجازی است با مصلحت روز، و تا روز آخر بر آن‌بود که «رهایی راستین خلق‌های تحت ستم فقط از طریق انقلاب پرولتاریایی و نظام شوروی مقدور است، نه از طریق اتحاد موقت و اتفاقی احزاب کمونیست با احزاب بورژوایی به اصطلاح انقلابی».[۷۶]

احکام لنین از آن پس به صورت مبنای پذیرفته‌شدهٔ نظریه و عمل بلشویکی در مسائل ملی و مستعمراتی درآمد. احکام‌تکمیلی رای فراموش شد.[۷۷] خطی که بدین ترتیب معین شد اصل تازه‌ای را بنا نمی‌نهاد. در ۱۹۰۵ لنین برنامه‌ای برای اتحاد میان پرولتاریا و خرده‌بورژوازی دهقانی و به ثمر رساندن نخستین مرحلهٔ انقلاب ریخته بود، و این برنامه را در ۱۹۱۷ با توفیق درخشانی اجرا کرده بود. این سابقه مسلماً در ذهن بسیاری از نمایندگان کنگرهٔ دوم کمینترن زنده بود. حتی خود رای اذعان داشت که برنامهٔ ارضی احزاب کمونیست مشرق‌زمین باید همچنان برنامهٔ خرده‌بورژوایی توزیع زمین میان دهقانان باشد. احکام لنین دقیقاً دنبالهٔ آن رأیی بودند که در برنامهٔ حزبی ۱۹۱۹ بیان شده بود و حق بلاشرط جدایی را برای ملل امپراتوری می‌پذیرفت، منتها لنین تعیین این نکته را که کدام طبقه ــ بورژوازی یا کارگران ــ حامل این حق است، و لذا سزاوار پشتیبانی حزب است، مشروط به «دیدگاه طبقاتی و تاریخی» می‌ساخت، یعنی مشروط به درجهٔ رشد ملت مورد بحث[۷۸]؛ روشی که در وهلهٔ اول در مورد ملل تابع امپراتوری تزاری عبارت‌بندی شده بود در مورد سایر ملل مشرق‌زمین نیز به همان اندازه انطباق داشت. آخر این

---

۷۶. بحث‌های آموزندهٔ این دو جلسهٔ عمومی در این مأخذ آمده است:
Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale (Hamburg, 1921), pp. 137-232.

۷۷. جالب است که اغلاط ترجمه‌ای در روایت‌های جاری آلمانی و روسی احکام رای تا چهارده سال بعد مورد توجه قرار نگرفت.

۷۸. نگاه کنید به جلد اول، صص۳۰-۳۲۹.

که خط جدید با مفهوم «مانور کردن، کنارآمدن، سازش با سایر احزاب، از جمله احزاب بورژوایی» مطابقت داشت، و این مفهومی بود که لنین سه‌ماه‌پیش آن‌را به‌زبان بسیار تندی در رسالهٔ «بیماری‌کودکانهٔ «چپ‌روی» در کمونیسم» تشریح کرده بود.۷۹ همکاری تاکتیکی با احزاب سوسیال دموکرات اروپای غربی ــ که با این حال به عنوان احزاب اساساً بورژوایی محکوم می‌شدند ــ با همکاری تاکتیکی با جنبش‌های بورژوادموکراتیک و خواهان رهایی ملی ملل شرق، در این رساله تلفیق داده شده است. اما این سوابق، با آن که ممکن است اتخاذ احکام لنین را از طرف کمینترن توضیح و توجیه کنند، خطر نهفته در این احکام را نیز پیش می‌کشند. این اتحادهای برنامه‌ریزی‌شدهٔ موقت با گروه‌های بورژوا همه ترکیب‌هایی بودند که در آن‌ها متحدان امروز ــ دهقانان، ناسیونالیست‌های بورژوا، سوسیال‌دموکرات‌ها ــ دشمنان فردا از کار درمی‌آمدند و در همان زمانی که کمونیست‌ها برای جلب همکاری‌آن‌ها تلاش می‌کردند بایستی این‌حقیقت را نیز اعلام کنند. این فقط جنبهٔ دیگری بود از تعارض اساسی آن انقلاب سوسیالیستی پرولتاریایی که بر پایهٔ مستحکم انقلاب بورژوا دموکراتیک استوار نباشد: وقتی کـه پرولتاریا ــ یـا حزب کمونیست که بـه نام پرولتاریا عمل می‌کند ــ ناچار شود کـه رهبری تمام کـردن انقلاب بورژوایی را به عنوان مقدمهٔ انقلاب پرولتاریایی برعهده بگیرد، روابط متقابل آن با بورژوازی به شکل درمان‌ناپذیری دوپهلو خواهد بود.۸۰ دشواری سیاست همکاری با جنبش‌های ملی بورژوا دموکراتیک در این نبود که رهبران بلشویک را از طرف جبههٔ چپ یا منزه‌طلبان در صفوف حزب در معرض اتهام اپورتونیسم قرار می‌داد، بلکه در این بود که متحدان بالقوه، که کمونیست‌ها بایستی همکاریشان را جلب کنند، نیز مانند خود کمونیست‌ها از محاسبهٔ کوتاه‌مدتی که الهام‌بخش این اتحاد بود آگاه‌بودند و حاضر نمی‌شدند که این اتحاد را رکن سیاست خود سازند.

در تابستان ۱۹۲۰ خطرهای نهفته در این وضع آشکار نبود. اولا همکاری با جنبش‌های ملی بورژوایی نیز مانند مصلحت‌دیدهایی که لنین در «بیماری کودکانهٔ «چپ‌روی» در کمونیسم» توصیه می‌کند، برحسب زمان کوتاه پیش از انقلاب در شرف وقوع اروپا تصور می‌شد و گمان

---

۷۹. نگاه کنید به ص ۲۳۰ بالا.

۸۰. نگاه کنید به جلد اول، ص

می‌رفت کـه این انقلاب هرگونـه ناراحتی و شرمندگـی ناشی از این اتحادهای زودگذر را با خود خواهد برد. ثانیاً، جنبش‌های ملی موجود در آسیا، چه در داخل و چه در خارج مرزهـای روسیهٔ شوروی، هنوز ضعیف بودند و کاملا به کمك و حمایت مسکو اتکا داشتند (ترکیه در این قاعـده استثنایی بود کـه هنوز شناخته نشده بـود)۸۱؛ تعیین شرایط کمك‌رسانی با مسکو بود. تا زمانی که این اوضاع برقرار بود، مسألهٔ ناسازگاری بالقوه میان منافع دولت شوروی و احزاب کمونیست در کشورهای مورد بحث ظاهراً پیش نمی‌آمد. اما وقتی که سیاست بیان شده در احکام لنین در درازمدت به اجرا گذاشته شد، و آن هم در اوضاعی که حکومت‌های ملی آن‌قدر قدرت داشتند که شرایط اتحاد با مسکو را معین کنند، و در مواردی که این شرایط شامل حق بلامنازع سرکوبی احزاب کمونیست ملی هم می‌شد، دشواری‌هایی پدید می‌آمد که در فضای پرشور تابستان ۱۹۲۰ قابل پیش‌بینی نبود. تصمیمات دومین کنگرهٔ کمینترن در مسألهٔ ملی نیز، مانند غالب تصمیمات آن، با ایمان بی‌گفتگو به وقوع فوری انقلاب پرولتاریایی در سراسر جهان گرفته شدند. وقتی که این ایمان به نومیدی گرایید، خود این تصمیمات، چون در اوضاعی به کار بسته می‌شدند غیر از اوضاعی که باعث تنظیم این تصمیمات بودنـد، نه تنها غرض صاحبان خود را باطل می‌کردند، بلکه برای توجیه سازش‌ها و عقب‌نشینی‌هایی نیز مورد استفاده قرار می‌گرفتند کـه در آن ساعت ایمان و اشتیاق حتی قابل‌تصور هم نبودند.

بحث‌های مفصل دربارهٔ مسألهٔ ملی و مستعمراتی در کنگرهٔ دوم دلیل بر توجه تازه‌ای به مسائل مشرق‌زمین بود، که با تغییر جهت سیاست شوروی در آن زمان از غرب به شرق پس از پیروزی بر کولچاك و دنیکین در جنگ داخلی، مطابقت داشت.۸۲ برای نخستین‌بار تلفیق سیاست داخلی «ج ش ف س ر» با سیاست خارجی پشتیبانی از جنبش‌های ملی و شورش برضد قدرت‌های امپریالیستی امکان‌پذیر شد، و نیز فرصت آن به دست آمد که خودمختاری یا استقلال داده شده به جمهوری‌های درون «ج ش ف

---

۸۱. چین مهم‌ترین استثنا بود، ولی در این زمان در مدار سیاست شوروی یا کمینترن قرار نمی‌گرفت.

۸۲. نگاه کنید به جلد اول، صص۷ـ۶۴.

س ر» با سرنوشت خلق‌های آسیا، که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در مدار قدرت‌های غربی قرار داشتند قیاس شود. نخستین کنگرهٔ شوراهای سراسر کالموکستان در ژوئیهٔ ۱۹۲۰ ولادت خود را با فرستادن پیامی «به خلق‌های هندوستان، تبت، مغولستان، چین، سیام، و سایر خلق‌های زیر پاشنهٔ امپریالیسم جهانی» اعلام داشت؛ نخستین کنگرهٔ شوراهای سراسر قرقیزستان (یعنی کازاخستان) سه‌ماه بعد همین کار را کرد.۸۲ اما نخستین گام عبارت بود از بردن این مسأله به زمینه‌ای که بیش از کنگرهٔ کمینترن در مسکو با آن تناسب داشت. در آن شمارهٔ نشریهٔ رسمی کمینترن که در روز افتتاح کنگرهٔ دوم منتشر شد، متن دعوتی از «توده‌های مردم اسیر ایران، ارمنستان، و ترکیه» چاپ شده بود تا در کنگره‌ای که در ۱۵ اوت ۱۹۲۰ در باکو اجلاس می‌کرد شرکت کنند. در این دعوتنامه، که پیش از شروع مناظرات کنگرهٔ مسکو نوشته شده بود، هیچ اثری از تمایل به سازش با مقتضیات مصلحت، و هیچ نشانه‌ای از آمادگی برای اتحاد با جنبش‌های ملی بورژوایی، که لنین در احکام خود در کنگره توصیه می‌کرد، به چشم نمی‌خورد. این دعوتنامه در خطاب به «دهقانان و کارگران» ایران تا آن‌جا پیش می‌رود که «نوکران حکومت تهران» را محکوم می‌کند و می‌گوید که اینان «خراج‌های دلخواه خود را به ستم از شما می‌گیرند، و وقتی که زمین را به وضعی انداختند که دیگر حاصل کافی به آن‌ها نمی‌داد، سال گذشته ایران را به سرمایه‌داران انگلیس فروختند». در خطاب به «دهقانان آناتولی» از این نکته اظهار رضایت می‌کند که به‌رغم اصرار مصطفی‌کمال در فراخواندن آن‌ها به زیر پرچم، «شما می‌کوشید حزب خلقی خود را تشکیل دهید، [یعنی] حزب دهقانی خود را که خواهد توانست مبارزه را ادامه دهد، حتی اگر پاشاها با متفقین غارتگر از در صلح درآیند». دعوتنامه کارگران مشرق‌زمین را عموماً تشویق می‌کند که نه‌تنها در برابر «سرمایه‌داران خارجی» بلکه در برابر «سودجویان داخلی» نیز ایستادگی کنند، و زیارت مرسوم اماکن مقدس را به زیارت دیدارگاه انقلاب جهانی مبدل سازند:

> در گذشته شما برای‌زیارت اماکن‌مقدس از بیابان می‌گذشتید: امروز از بیابان‌ها و کوه‌ها و رودها بگذرید تا با یکدیگر دیدار کنید و در این باره به بحث بپردازید که چگونه خود را از زنجیرهای اسارت آزاد سازید، و با اتحاد برادرانه در

آزادی و برابری و برادری زندگی کنید.۸۳

«نخستین کنگرهٔ خلق‌های شرق» (که نام رسمی آن کنگره بود) در ۱ سپتامبر ۱۹۲۰ در باکو اجلاس کرد. ریاست آن برعهدهٔ زینوویف بود، که همراه با رادك و بلاکون از طرف کمینترن به این کنگره آمدند و به نمایندگان خوشامد گفتند. به واسطهٔ تدارکات سازمان‌های حزبی در قفقاز و ترکستان۸۵، این بزرگ‌ترین مجلسی‌بود که کمینترن تا آن روز توانسته بود فراهم کند. از میان ۱،۸۹۱ نمایندهٔ کنگره، ۲۳۵ تن ترك، ۱۹۲تن «ایرانی و پارسی»، ۸ تن چینی، ۸ تن کرد، و ۳ تن عرب بودند؛ باقی، از جمله ۱۵۷ تن ارمنی و ۱۰۰ گرجی، غالباً نمایندگان خلق‌های قفقاز و آسیای مرکزی بودند که در گذشته تابع امپراتوری روسیه به شمار می‌رفتند و اکنون جزو «ج ش ف س ر» بودند یا با آن بستگی داشتند. کمی بیش از دو سوم نمایندگان خود را کمونیست می‌نامیدند.۸۶ در دعوتنامهٔ کنگره رأی انقلاب جهانی به خالص‌ترین و سازش‌ناپذیرترین شکل بیان شده بود. سخنرانی افتتاحی زینوویف، که بدون شك از مناظرات دومین کنگرهٔ کمینترن و تغییر وضع نظامی غرب و خصلت جمع شنوندگان او در باکو متأثر بود، لحن دیگری داشت. زینوویف از معتقدات و مؤسسات اسلامی با احترام پوشیده‌ای سخن گفت، و موضوع انقلاب جهانی در بیانات او ابعاد مشخص‌تر و دستیاب‌تری پیدا کرد. جهاداسلامی، یعنی جنگ با کفار، به مبارزهٔ خلق‌ها برضد ستمگران امپریالیست ربط داده شد و بریتانیا هدف عمدهٔ آن قرار گرفت. این سخنرانی مجلس را برانگیخت و در شنوندگان شور و هیجان شدیدی پدید آورد. شعارهای پایان سخنرانی و تظاهرات همراه آن را می‌توان از زبان سوابق رسمی

---

۸۳. هر دو اعلامیه در این مأخذ آمده است
Zhizn' Natsional'nostei, No. 34 (91), 3 November 1920.

84. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 12 (20 July 1920), cols. 2259-64.

85. *Izvestiya Tsentral'nogo Komiteta Rossiiskoi Kommunisticheskoi Paroui (Bot shetikov)*, No. 22, 18 September 1920, p. 2.

86. *Iyi S"ezd Narodov Vostoka* (1920), p. 5;
از طرف دیگر، زینوویف اکثریت نمایندگان را «غیرحزبی» نامید (*Kommunisticheskii Internatsional*, No. 14 (6 November 1920), cols. 2941-4).

کنگره گزارش داد:

رفقا! برادران! وقت آن رسیده است که شما یك جنگ خلقی راستین و مقدس را برضد راهزنان و ستمگران سازمان دهید. امروز بین‌الملل کمونیستی بـه خلق‌های مشرق‌زمین روی می‌آورد و به آن‌ها می‌گوید: «برادران، ما شما را به‌یك‌جنگ مقدس فرا می‌خـوانیم، در وهلهٔ اول برضد امپریـالیسم انگلیس!» (کف‌زدن طوفانی. هوراهای طولانی. اعضای‌کنگره از جا برمی‌خیزند و سلاح‌های خود را تکان می‌دهند. ناطق تا مدت درازی نمی‌تواند سخنان خود را ادامه دهد. نمایندگان برپا ایستاده‌اند و کف می‌زنند. این فریاد شنیده می‌شود: «سوگند می‌خوریم!»)

بگذار بیان امروز ما در لندن، در پاریس، در همهٔ همهٔ شهرهایی که سرمایه‌داران هنوز در مسند قدرت‌انـد، شنیده شود! بگذار سوگند سنگین نمایندگان ده‌ها میلیون رنجبر شرقی را بشنوند، که در مشرق‌زمین قدرت ستمگران، قدرت انگلیسیان، یوغ سرمایه‌داران که [بر گردن] رنجبران شرق سنگینی می‌کند دیگر وجود نخواهد داشت!

زنده‌باد اتحاد برادرانهٔ خلق‌های‌مشرق‌زمین با بین‌الملل کمونیستی!

نابود باد سرمایه، زنده‌باد امپراتوری کار! (کف‌زدن طوفانی. صداهای «زنده‌بـاد رستاخیز شرق!» فریادهـای «هورا!» کف‌زدن. صداهای «زنده‌بـاد بین‌الملل کمونیستی سوم!» فریـادهای «هورا!» کف زدن. صداهـای «زنده‌باد متحدکنندگان شرق، رهبران پرافتخار ما، ارتش سرخ گرامی ما!» فریادهای «هورا!» کف‌زدن.)۸۷

---

87. *Iyi S"ezd Narodov Vostoka* (1920), p. 48.

یك نویسندهٔ مخالف آلمانی، که اطلاعش غالباً از منابع منشویکی گرجی سرچشمه می‌گیرد، می‌گوید که سوابق رسمی کنگرهٔ باکو به واسطهٔ حذف اسناد و تلخیص یا تغییر سخنرانی‌های مخالف «مستقیماً تا حدی مخدوش شده است» و این نکته با مراجعه به گزارش روزنامه‌های آن زمان باکو اثبات می‌شود ←

سخنرانان بعدی بارها از این صحنهٔ افتتاح کنگره یاد کرده‌اند، که در آن حضار مجلس شمشیرها و خنجرها و تپانچه‌های خود را برای نبرد با امپریالیسم «برهنه» می‌کردند.۸۸

به نظر نمی‌رسید که در مذاکرات بعدی این کنگره دیگر این درجه از شور و هیجان عاری از دید انتقادی تکرار شده باشد. یك مجلس چندملیتی با ۲،۰۰۰ تن عضو برای کارکردن آمادگی ندارد؛ بنابرین کار واقعی در پشت درهای بسته به دست دو «فراکسیون» یا کمیته صورت داده شد، که به‌ترتیب نمایندگان اعضای حزبی و غیرحزبی کنگره بودند. ترجمهٔ سخنان کار کنگره را دشوار می‌ساخت. روسی و ترکی آذربایجانی و فارسی زبان‌های رسمی کنگره بودند.۸۹ ظاهراً برخی از نمایندگان آذربایجانی و ازبك ترکی عادی را نمی‌فهمیدند و درخواست می‌کردند که مطالب به لهجهٔ آنان نیز ترجمه شود. از ترجمه به زبان‌های کالموکی و چچن و غیره نیز یاد شده است. با همهٔ‌این‌مشکلات، نه‌تنها کنگره به‌سخنان رادك و بلاکون گوش‌داد، بلکه نمایندگان بیست‌و اندی از ملل مشرق‌زمین نیز سخن گفتند. پیدا است‌که رادك نگران بوده است مبادا دوستی مسکو ناپایدار و زودگذر از کار درآید:

> صلح دائمی میان کشور کارگران و کشور استثمارگران غیرممکن است. بنابرین سیاست شرقی دولت شوروی نوعی مانور دیپلماتیك نیست، [به معنای] راندن خلق‌های مشرق‌زمین در خط آتش به منظور رهاکردن آن‌ها و سودجویی برای جمهوری شوروی نیست.... ما به واسطهٔ سرنوشت

(*Arcyiv für Sozialwissenschaft und Sozialpolitik* (Leipzig), 1 (1922), 195-6)

روزنامه‌های سال ۱۹۲۰ باکو به آسانی در دسترس نیست؛ به نظر می‌رسد که خود آن نویسنده هم به آن‌ها مراجعه نکرده است. اسنادی که او نام می‌برد احتمالا به دلیل کمبود جا حذف شده‌اند، چنان‌که در سوابق غالب کنگره‌های حزبی پیش آمده است؛ برخی از این اسناد پس از کنگره در نشریهٔ *Kommunisticheskii Internatsional* چاپ شدند.

88. *Iyi S"ezd Narodov Vostoka* (1920), pp. 72, 82.

89. ibid., pp. 99-100.

مشترك به شما وابسته‌ایم: یا ما با خلق‌های مشرق‌زمین متحد می‌شویم و پیروزی پرولتاریای اروپای غربی را تسریع می‌کنیم، یا نابود می‌شویم و شما هم در اسارت می‌مانید.۹۰

سپس نمایندهٔ دیگری از مسکو، پاولوویچ، اعتراف مهمی کـه لنین در کنگرهٔ دوم کمینترن کرده بود تکرار کـرد و توضیح داد کـه «با کمك کشورهای پیشرو پرولتاریایی، خلق‌های واپس‌مانده می‌توانند وارد نظام شوروی شوند و از طریق یك مرحلهٔ معین با پرهیزکردن از مرحلهٔ رشد سرمایه‌داری به کمونیسم برسند».۹۱

اما کنگره از لحظات ناراحت‌کنندهٔ خاص خود نیز خالی نبود. پیوند ماهرانه‌ای که لنین میان سرنوشت پرولتاریای تحت ستم اروپا و خلق‌های تحت ستم آسیا زده بود، در آن مجلس رنگارنگ باکـو کمتر قانع‌کننده می‌نمود. موضوع دشوار دیانت کنار گذاشته شد.۹۲ با این حال، برقرار کردن یك معادلهٔ دائمی میان پرولتاریای غرب و دهقانان شرق، چـه در عمل و از لحاظ تعالیم مارکسیسم، کار دشواری بود. رهبران کمینترن و ملل مشرق‌زمین در تنفر مشترك، بر پایه‌های متفاوت ولی نه مخالف، از «امپریالیسم انگلیس» هدف مشترکی داشتند. آنچه باعث اتحاد آن‌ها می‌شد پیش و بیش از همه عبارت بود از چشم‌انداز نبرد مشترك با یك دشمن مشترك. کنگرهٔ باکو در لحظه‌ای اجلاس می‌کرد که اعتقاد به انقلاب جهانی به اوج خود رسیده بود، و خود آن کنگره فراوردهٔ همین اعتقاد بود. اگر آن امید برآورده می‌شد، همه به کام خود می‌رسیدند. موتیشف، یکی از نمایندگان قفقازی، این نکته را در مورد ترکیه چنین بیان کرد:

جنبش مصطفی‌کمال یك جنبش آزادی‌بخش ملی است. ما از

---

90. ibid., p. 70.

91. ibid., p. 144.

۹۲. سازمانی که خود را «سازمان انقلابی هنری در ترکستان» می‌نامید از تاشکند درخواستی به کنگره فرستاد و تقاضای کمك برای «۳۱۵ میلیون مردم ستمکش هندوستان» را کرد، ولی خواهش کرد که «این کمك بدون مداخله در زندگی خانوادگی یا مذهبی مردمی که در انتظار رهایی از یـوغ سرمایه‌داری و امپریالیسم به‌سر می‌برند داده شود» (ibid., p. 106) ؛ هیچ اثری از بحث دربارهٔ مسأله در کنگره دیده نشده است.

آن پشتیبانی می‌کنیم، اما همین که نبرد با امپریالیسم به‌پایان رسید مـا معتقدیم کـه این جنبش بـه انقلاب اجتماعـی می‌انجامد.۹۳

هیچ نماینده‌ای آن‌قدر بزدل نبود که بپرسد اگر این اعتقاد راست درنیامد چه خواهد شد.

تعارض بالقوهٔ میان دو سیاست جانشین یکدیگر، یعنی پشتیبانی از جنبش‌های بورژوایی آزادی ملی که خواهان اتحاد با روسیهٔ شوروی بودند یا پشتیبانی از احزاب کمونیست محلی در کشمکش با بورژوازی ملی، در بحث مربوط به احکام لنین و رای در کنگرهٔ دوم کمینترن حل نشده بود. این تعارض، که به‌آسانی ممکن بود به صورت دوراهی میان مصلحت‌بینی انقلابی و انترناسیونالیسم انقلابی خشك نشان داده شود، در کنگرهٔ باکو نیز به هیچ روی تخفیف نیافت. برعکس، رویداد پیش‌بینی نشده و خارج از برنامه‌ای در این کنگره پیش آمد که پیش درآمد آن دوراهی دشواری بود که اندکی بعد سیاست شوروی در زمینه‌های دیگر در عمل با آن روبه‌رو شد ــ یعنی اختیارکردن یکی از دو شق نادیده گرفتن منافع ملی ظاهری و دست‌زدن به کاری که سازش‌دادنش با اصول انقلابی دشوار بود. گفتگوی رادك و انورپاشا در ۱۹۱۹ در برلن، تخم این عزم جزم را در ذهن انور کاشته بود که برای اعادهٔ حیثیت خـود از روسیهٔ شوروی استفاده کند و انتقام خود را از دشمن اصلی‌اش، بریتانیای کبیر، بگیرد. در تابستان ۱۹۲۰، هنگامی که انور وارد مسکو شد تا آمادگی خود را برای خدمت بـه دولت شوروی اعلام کند، سرمایـهٔ او عبارت بـود از استعدادهای نظامی و اداری فراوان و تنفر تند و سخت‌جان از بریتانیای کبیر، که فاتح وطن او باعث سرگردانی خود او بود. آنچه در گفتگوهای بعدی گذشت معلوم نیست. اما شواهد فراوان نشان می‌دهد که در مسکو با او دوستانه رفتار کردند، و این‌گزارش‌که لنین او را به‌حضور پذیرفت باورکردنی است.۹۴ رهبران شوروی انور را با اعتنای کافی به عنوان متفق بالقوه‌ای در سیاست شرقی خود در نظر گرفتند و اجازه دادند که

---

93. ibid., p. 159.

94. W. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1951). p. 132;

پیداست که این خبر از ناحیهٔ خود انور سرچشمه گرفته است.

در کنگرهٔ خلق‌های مشرق‌زمین باکو حضور یابد.۹۵

اما مشکلات آغاز شد. انقلاب «ترک‌های جوان» در ۱۹۰۸ در وهلهٔ اول ناسیونالیستی بود، و لذا «ضدامپریالیستی». با قدری مسامحه ممکن بود آن را بورژوایی نامید. اما این انقلاب به هیچ روی دموکراتیک نبود؛ زحمت‌کشان نیز، خواه پرولتاریا و خواه دهقانان، در آن دخالتی نداشتند. در سوابق پر سروصدای انور پاشا هیچ چیزی حکایت از این نداشت که این مرد مدافع پرولتاریا یا ملیت‌های تحت ستم باشد. او یکی از گردانندگان کشتار معروف ارمنیان بود؛ و در کنگره هیات نمایندگی بزرگی از ارمنستان حضور داشت. بر پایهٔ این فرض که کنگرهٔ باکو دیدارگاهی است برای کسانی که به هر بهانه‌ای از امپریالیسم بریتانیا نفرت دارند، مقدم انورپاشا را گرامی داشتند. بر پایهٔ هر فرض دیگری آن مرد دشمن آشکار کمابیش همهٔ هدف‌های کنگره بود. بدتر از این، انور دشمن سوگندخوردهٔ کمال بود، و به درستی گمان می‌رفت که خیال دارد او را از مسند قدرت در ترکیهٔ نوین براندازد. ترک‌های حاضر در کنگره از امپریالیسم بریتانیا بیزار بودند و غالباً به انقلاب ملی کمال در ترکیه دلبستگی داشتند (روشن نیست که این افراد به هیچ معنای دیگری انقلابی بوده باشند)۹۶؛ ولی حاضر به همنشینی با انور نبودند. بنابرین حامی اصلی انور در باکو شخص زینوویف بود. این امر آن‌قدر که در نگاه اول به نظر می‌رسد تعارض‌آمیز نبود. انور دستمایهٔ بالقوهٔ سیاست خارجی شوروی بود؛ اما کسی نمی‌توانست به‌آسانی او را طرفدار رهایی ملی یا انقلاب جهانی وانمود کند، مگر به این معنی که سیاست شوروی را بتوان خود به خود از پیش برندهٔ این دو امر دانست.

---

۹۵. انور در نامه‌ای خطاب به زکت، مورخ ۲۶ اوت ۱۹۲۰، می‌نویسد: «پیروز یك پیمان دوستی ترکیه و روسیه امضا کردیم: به موجب این پیمان روس‌ها با طلا و انواع وسایل دیگر از ما پشتیبانی می‌کنند (F. von Rabenau, *Seeckt: Aus Seinem Leben, 1918-1936* (1940), p.307)؛ بنابر نوشتهٔ فیشر، انور «کوشید که در گفتگوهای روسیه و ترکیه نقش میانجی بازی کند، و خود را در مقام نمایندهٔ واقعی ترکیه قرار دهد»؛ شواهد مطلب ناچیز است، ولی قرارداد مورد اشاره ظاهراً بیشتر به فعالیت‌های خود انور مربوط بوده است تا به دولت آنقره.

۹۶. بنابر گفتهٔ زینوویف، یك استاد دانشگاه که از نمایندگان ترك بود «علناً گفت که ترکیه از روسیه هیچ چیزی به جز اسلحه نمی‌خواهد» (*Kommunisticheskii internatsional*, No. 14 (6 November 1920), col. 2943).

راه سازش پیدا شد. انور شخصاً در تالار کنگره ظاهر نشد. امـا اعلامیه‌ای از محل خطابه خوانده شد ــ که بدون «سروصدا» و «اعتراض» حضار هم نگذشت ــ که در آن انور اظهار تأسف می‌کرد از این که «ناچار» شده است «در جانب امپریالیسم آلمان» بجنگد، و می‌گفت که «اگر روسیهٔ امروز آن روز وجود می‌داشت و برای هدف کنونی خود می‌جنگید» انور نیز صمیمانه جانب آن را می‌گرفت. آخر این که انور ادعا می‌کـرد که نمایندگی «اتحادیه‌ای از سازمان‌های انقلابی مراکش، الجزایر، تونس، طرابلس، مصر، عربستان، و هندوستان» را برعهده دارد (که به نظر می‌رسد برای این منظور جعل شده بـود). پس از آن اعلامیهٔ «نمایندهٔ دولت انقره» خوانده شد، که او نیز به عنوان ناظر در کنگرهٔ باکو حاضر شده بود. در اعلامیهٔ او دوستی صمیمانهٔ «دولت ملی و انقلابی» ترکیه و روسیهٔ انقلابی با ظرافت تمام مورد تأکید قرار گرفته بود. سپس بلاکونی از طرف هیأت رئیسهٔ کنگره قطعنامه‌ای را ارائه کرد، که زینوویف از مسند ریاست، به رغم تقاضاهایی که به صدای بلند برای بحث در این باره داده می‌شد، آن را تصویب شده اعلام کرد. در این قطعنامه پس از برخی ملاحظات کلی دربارهٔ انقلاب ترکیه، برضد «آن عده از رهبران جنبش که در گذشته دهقانان و کارگران را به نفع یك گروه امپریالیستی به کشتارگاه کشانده‌اند» هشدار داده می‌شد (که ممکن بود آن را نوعی سرزنش انورپاشا تعبیر کرد)، و از این گونه رهبران می‌خواست که با خدمت به مردم زحمت‌کش اشتباهات گذشتهٔ خود را جبران کنند (که در را برای به‌کار گماشتن او در آینده باز می‌گذاشت).۹۷ این جریانات دقیقاً چه تأثیری در کنگره داشته‌اند، مطلبی است که تحقیق آن دیگر مقدور نیست. اما داستان درآمدن انور پاشا در نقش طرفدار انقلاب جهانی در محافل سوسیالیست اروپا دهان به دهان می‌گشت. شش هفته بعد، زینوویف هنگام خواندن آن قطعنامه، که حتی اندکی دستکاری هم شده بود، برای نمایندگان کنگرهٔ هاله مورد بازخواست قرار گرفت و در مدافعه از آن دچار دشواری شد.۹۸ برای انتقادکنندگان بسیار آسان بود که از یك

---

97. *I ʿS"ezd Narodov Vostoka* (1920), pp. 108-18.

98. *USPD: Verhandlungen des Ausserordentlichen Parteitags zu Halle* (n.d.), pp. 159-61.

زندگی سیاسی انور تا پایان پرحادثه بود. پس از افتضاح باکو به مسکو بازگشت، ←

طرف چنین استدلال کنند که «ترک‌ها، ایرانی‌ها، کره‌ای‌ها، هندوها، و چینی‌ها» نه به‌سوی «کمونیسم مسکو بلکه به سوی قدرت سیاسی مسکو روی آورده‌اند»۹۹، و از طرف دیگر بگویند که کمینترن از وسوسهٔ «در نظر گرفتن خلق‌های مشرق‌زمین به عنوان مهره‌های شطرنج در جنگ دیپلماتیک با متفقین اروپا» در امان نیست.۱۰۰ در موقعیت باکو همهٔ این عناصر حضور داشتند و در زمینهٔ اصلی شور و شوق صمیمانهٔ انقلابی نقش می‌شدند.

اهمیت این ماجرای ناراحت‌کننده در انتقاداتی که بعدها مطرح شد احتمالا بیش از تأثیری بود که در خود کنگره داشت. مذاکرات علنی در فضای توفیق و تبریک متقابل به‌پایان رسید. کنگره دو بیانیه ــ یکی خطاب «به خلق‌های مشرق‌زمین»، دیگری خطاب «به‌کارگران‌اروپا، امریکا، و ژاپن»۱۰۱ ــ و چند قطعنامه صادرکرد. قطعنامهٔ‌اول از «دهقانان ستم‌کش شرق» دعوت می‌کند که «در مبارزهٔ انقلابی خود از پشتیبانی کارگران انقلابی غرب، از پشتیبانی بین‌الملل کمونیستی و کشورهای شوروی حال و آینده مطمئن باشند، و حکومت شوروی را در شرق تأسیس کنند».۱۰۲

→

و پس از عقد پیمان ۱۶ مارس ۱۹۲۱ میان شوروی و ترکیه به باکو رفت تا برضد کمال به‌دسیسه‌چینی‌بپردازد؛ بنابر نوشتهٔ فیشر (Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 387) کمال به دولت شوروی اعتراض کرد، و آن دولت جلو فعالیت او را گرفت. انور اجازه گرفت که به بخارا برود؛ برای اطلاع دربارهٔ ماجراهای بعدی و مرگ او نگاه کنید به جلد اول، ص ۴۱۱ .

۹۹. چنان که لونگه در کنگرهٔ تور گفت (*Parti Socialiste: 18e Congrès National* (1921), p. 403).

۱۰۰. چنان که مارتوف در کنگرهٔ هاله مدعی شد (*USPD: Verhandlungen des Ausserordentlichen Parteitags zu Halle* (n.d.), p. 214)؛ هیلفردینگ قبلا گفته بود که کنگرهٔ باکو هیچ ربطی به سوسیالیسم ندارد، و چیزی جز بازی قدرت نیست ibid., p. 189 . از ماجرای انور که بگذریم، دفاع زینوویف در هاله از ضرورت هماهنگ‌کردن انقلاب‌های شرق و غرب خالی از توفیق نبود (ibid., pp. 161-3).

۱۰۱. کنگرهٔ این بیانیه‌ها را علی‌الاصول و بدون دیدن متن تصویب کرد 102. *Iy iS"ezd Narodov Vostoka* (1920), pp. 183-6. بیانیه‌ها در سوابق کنگ نیامدند، ولی در نشریهٔ کمینترن چاپ شدند
Kommunisticheskii Internatsional, No. 14 (6 November 1920), cols. 2941-4.

102. *I S"ezd Narodov Vostoka* (1920), pp. 183-6.

قطعنامهٔ دوم به دهقانان توصیه می‌کند کـه زمین‌ها را تصرف کنند و «فاتحان سرمایه‌دار خارجی» و «زمین‌داران، ستمگران بورژوا، و سایـر ستمگران داخلی» را بیرون برانند.[۱۰۳] به موجب قطعنامهٔ سوم، کنگره یك «شورای تبلیغات و عمل» تشکیل‌می‌دهد که باید برای‌اجرای‌سیاست‌های مصوب کنگره اقدام کند. این شورا، که در آن چهل و هفت تن از بیش از بیست ملیت شرکت داشتند، می‌بایست هر سه ماه یك بار در باکو اجلاس کند، و در این فاصله امور آن به دست هیأت‌رئیسه‌ای مرکب از هفت نفر، از جمله دو نمایندهٔ کمینترن که دارای حق وتو بودند، اداره شود. این شورا می‌بایست شعبه‌ای هم در تاشکند و «در سایر مراکزی که لازم‌بداند» تشکیل دهد.[۱۰۴] آخرین اقدام کنایی کنگره شرکت در تشییع‌جنازهٔ بیست‌و شش کمیسر بلشویك بود که گویا به تحریك بریتانیا و به دست نیروهای «سفید» در سپتامبر ۱۹۱۸ کشته شده بودند و جنازهٔ آن‌ها تازه به باکو رسیده بود.[۱۰۵]

از کنگرهٔ باکو در سوابق خود کنگره به نام نخستین کنگرهٔ خلق‌های مشرق‌زمین یادمی‌شود، اما این کنگره دنباله‌ای نداشت و چندان سازمانی هم از خود برجا نگذاشت. شورای تبلیغات و عمل در باکو برپا شد و نخستین گزارش خود را در نوامبر ۱۹۲۰ برای کمیتهٔ اجرائی کمینترن فرستاد.[۱۰۶] در دسامبر همان سال انتشار نخستین شمارهٔ نشریه‌ای به نام «خلق‌های شرق» به زبان‌های روسی، ترکی، و فارسی و عربی[۱۰۷] از طرف شورا اعلام شد. بعد از آن از فعالیت‌های این شورا چندان سابقه‌ای در دست نیست. ناپدید شدن سریع شورا و نشریهٔ آن[۱۰۸] شاید یکی از نتایج امضای قرارداد بازرگانی انگلیس و شوروی در مارس ۱۹۲۱ بوده است؛ این نکته همچنین دشواری برپا کردن ارگان‌های سیاسی مؤثر را بیرون از

---

103. ibid., pp. 199-206.

104. ibid., pp. 211-12, 19-20.

105. ibid., pp. 223-4;

برای این رویداد نگاه کنید به جلد اول، ص ٤١٧ ، پانویس ۱۷۹.

106. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 15 (20 December 1920), col. 3367.

107. ibid., cols. 3437-4;

هیچ نسخه‌ای از این نشریه به دست نیامد.

۱۰۸. بنابر پانویسی در مجموعهٔ آثار استالین، «شورا تا نزدیك به یك سال وجود داشت» (Stalin, Sochineniya, iv, 439).

مسکو نشان می‌دهد. اما با آن که کار شورای تبلیغات و عمل باکو به‌جایی نرسید، افزایش علاقه به مسائل شرق در نیمهٔ دوم سال ۱۹۲۰ باعث ایجاد نهاد مهمی شد. در مناظرات دومین کنگرهٔ کمینترن پیشنهاد ثمربخشی از طرف نمایندهٔ هند هلند مطرح شده بود، و آن این که کمینترن رهبران کمونیست را از کشورهای شرقی برای دیدن یك دورهٔ شش‌ماهه به منظور پیدا کردن آمادگی برای کار کردن در میان مردم خود به مسکو دعوت‌کند.

> ما باید این‌جا در مسکو به انقلابیان شرقی امکان بدهیم که تعلیمات نظری ببینند تا شرق دور بتواند به صورت عضو زندهٔ بین‌الملل کمونیستی درآید.[۱۰۹]

پیش از آن نیز یك آموزشگاه تبلیغاتی در تاشکند تأسیس شده بود، که در آن جوانان بااستعداد ملل شرقی را از درون و بیرون مرزهای «ج ش ف س ر» تعلیم می‌دادند تا به عنوان تبلیغاتگر و رهبر انقلابی در کشورهای خود کار کنند.[۱۱۰] در پاییز ۱۹۲۰ سازمان جدیدی به نام «مؤسسهٔ مطالعات شرقی» بر شالوده‌های «مؤسسهٔ زبان‌هـای شرقی لازارفسکی» بنا شد، و وظیفهٔ تعلیم‌دادن به «کسانی که خود را برای فعالیت عملی در شرق یا در ارتباط با شرق آماده می‌کنند» به آن واگذار شد.[۱۱۱] سپس در آوریل ۱۹۲۱ با فرمان کمیتهٔ مرکزی اجرائـی سراسری «دانشگاه کمونیستی رنجبران شرق» تأسیس شد، که در آن، کسانی را که «بر زبان روسی تسلط ندارند» به زبان‌های ملی دانشجویان تعلیم می‌دادند و برای کار سیاسی آماده می‌ساختند.[۱۱۲] این دانشگاه وابسته به نارکومناتس بود و

---

109. *Der Zweit eKongress der Kommunist. International Hamburg*, 1921), pp. 195-6.

۱۱۰. این مدرسه مدام موجب نگرانی دولت انگلستان بود، زیرا دولت انگلستان آن را لانهٔ تربیت انقلابیان هندوستان می‌دانست؛ دولت شوروی در نوامبر ۱۹۲۱ صریحاً اطمینان داد که «هیچ مدرسهٔ تبلیغاتی برای ترتیب فرستادگان به هند در تاشکند وجود ندارد»، ولی دولت انگلیس مسلماً این گفته را با قید احتیاط تلقی کـرد (*Anglo-Sovetskie Otnosheniya, 1917-1927* (1927), p. 24) . بنـابـر نوشتهٔ کاستانیه، این مدرسه در آن زمان ۳۰۰ شاگرد داشته است (*Revue du Monde Musulman*, li (1922), 48).

111. *Novyi Vostok*, i (1922), 456.

112. *Sobranie Uzakonenii, 1921*, No. 26, art. 191.

برویدو، معاون کمیسر خلق در امور ملیت‌ها، ریاست آن را برعهده داشت. افراد کشورهای شرقی، از بیرون و درون «ج ش ف س ر» برای دوره‌های چهار تا پنج ساله وارد این دانشگاه می‌شدند، و قاعده بر این‌بود که دانشجویان دوره‌های هشت یا نه ماهه در مسکو و سپس به مدت‌های کوتاه‌تری برای کار تبلیغاتی عملی به میدان عمل بروند. در پایان سال اول گویا ۷۰۰ تن دانشجو از ۵۷ملیت‌گوناگون در دانشگاه مشغول تحصیل بودند، و شعبه‌هایی در ترکستان و باکو و ایرکوتسك در دست تأسیس بود.[۱۱۲] در پایان ۱۹۲۱ تلاشی صورت‌گرفت برای بسیج‌کردن کارشناسان مسائل شرقی موجود در روسیه (چون منابع‌حزبی در این زمینه ناچیز بود)، و برای این کار «انجمن علمی شرق‌شناسان روسیه» تأسیس شد و نشریهٔ وزین و غالباً فاضلانه‌ای نیز به نام «نووی ووستوك» («شرق نوین») به مدیریت پاولوویچ انتشار یافت که توانست روش‌های دیرین و انقلابی روسیه را در قبال ملل مشرق‌زمین یك‌جا جمع کند، و تا چند سال ارگان مقتدر نظریات محافل دولتی بود.[۱۱۳]

بدین ترتیب اگرچه دیری نگذشت که ایمان ساده به انقلاب جهانی همزمان در کشورهای صنعتی غرب و مستعمرات شرق، کـه الهام‌بخش اصلی کنگرهٔ باکو بود، ناپدید شد، آنچه از این جریان برجا ماند عبارت بود از اعتقاد محکم به اهمیت آسیا چه در سیاست انقلابی و چه در سیاست داخلی، و اعتقاد به ضرورت نیرو گرفتن از شرق برای روبه‌رو شدن با جهان دشمن‌خوی سرمایه‌داری غرب. کنگرهٔ باکو دست‌کم نقش کنایی خود را در بازگرداندن جنبهٔ دوگانهٔ سرنوشت روسیه به سیاست شوروی در شرق و غرب، در آسیا و اروپا، بازی کرد. بیان‌کردن مضمون این‌سرنوشت به زبان انقلابی آسان بود. استالین در پایان یکی از سخنرانی‌های خود، به زبان بلیغی که خلاف رسم معهود او است، این مضمون را بیان می‌کند. این سخنرانی دوماه پس از کنگرهٔ باکو به مناسبت سومین سالگرد انقلاب ایراد شد:

---

113. *Revue du Monde Musulman*, li (1922), 46-8;

به نظر می‌رسد که این مطلب از جزوه‌ای به قلم برویدو و دربارهٔ نخستین سالگرد این دانشگاه گرفته شده است. چهارمین سالگرد آن در ۱۹۲۵ با سخنرانی استالین جشن گرفته شد (*Sochineniya*, vii, 133-52).

114. *Novyi Vostok*, *i* (1922), 454; *Revue du Monde Musulman*, *li* (1922), 49-53.

روسیه با تغییردادن کلام معروف لوتر می‌تواند بگوید: «من اینجا ایستاده‌ام، در مرز میان جهان کهن سرمایه‌داری و جهان نوین سوسیالیسم؛ اینجا، در این مرز، تلاش‌های پرولتاریای غرب را با تلاش‌های روستاییان شرق به‌هم می‌آمیزم تا جهان کهن را نابود کنم. خدای تاریخ مرا کمک کناد.»[۱۱۵]

به‌علاوه، با افزایش نومیدی براثر تأخیر انقلاب در غرب، تکیه بر کمکی که باید از شرق برای براندازی نهایی قدرت‌های سرمایه‌داری می‌رسید روز به روز سنگین‌تر شد. لنین در آخرین مقالهٔ منتشر شده‌اش، «کمتر، ولی بهتر»، به کندی کشورهای غربی در «تکمیل تحول خود به سوی سوسیالیسم» توجه می‌کند و خود را با این فکر تسلیت می‌دهد که «شرق سرانجام وارد جنبش انقلابی‌شده‌است» و می‌گوید که «روسیه، هندوستان، چین، و غیره، اکثریت عظیم جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند».[۱۱۶] کنگرهٔ باکو را می‌توان به درستی سرآغاز این روند نامید ــ روند دعوت از شرق برای جبران کمبود وزنهٔ انقلاب در غرب. سیاست خارجی شوروی خواه می‌بایست در خط انقلابی سیر کند و خواه در همان قالب دیرین منافع ملی شکل بگیرد، می‌توان گفت که شناسایی کامل اهمیت نقش مشرق‌زمین در تعیین مسیر این سیاست از زمستان سال ۲۱ــ۱۹۲۰ آغاز می‌شود.

---

115. Stalin, *Sochineniya*, iv, 393.

116. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 415-17.

فصل بیست و هفتم

نپ در سیاست خارجی

تابستان ۱۹۲۰ آخرین دوره‌ای بود که اعتقاد به نزدیك‌بودن انقلاب اروپا عامل مسلط سیاست خارجی شوروی را تشکیل می‌داد. جنگ لهستان و وقفه‌ای که این جنگ در تجدید مناسبات روسیه با اروپای غربی پدید آورد، انگیزهٔ تازه‌ای برای تبلیغات انقلابی بود؛ پیروزی‌های نمایان ارتش سرخ نیز برای نخستین‌بار پس از زمستان ۱۹ـ۱۹۱۸ به نظر می‌رسید که چشم‌انداز انقلاب اروپا را باز کرده است. اما با شکست ارتش سرخ در جلو ورشو و آتش‌بس ۱۲ اکتبر ۱۹۲۰، که بدترین تعبیرش شکست قدرت شوروی بود و بهترین تعبیرش نوعی توازن نیروها، انقلاب جهانی بار دیگر به صورت خواب و خیالی در آینده درآمد و سیاست خارجی باز بیش از هر چیز به بازی‌ها و گفتگوهای دیپلماتیك وابسته شد. در پایان اکتبر ۱۹۲۰، دیگر بریتانیای کبیر نیز، که در این ایام مهم‌ترین حریف شوروی در بازی دیپلماتیك به‌شمار می‌رفت، حاضر بود رویدادهای تابستان ۱۹۲۰ را نوعی اتفاق گذران تعبیر کند و دنبالهٔ آن رشته‌ای را که در جریان آن اتفاق موقتاً از دست نهاده بود از نو به دست بگیرد. مذاکرات از سر گرفته شد و با امضای قرارداد بازرگانی انگلیس و شوروی در مارس ۱۹۲۱ به نتیجه رسید.

حرکت چند ماه میان مه تا اکتبر ۱۹۲۰، اگرچه به یك معنی بازگشتی بود از مسیری که پیش از این رویدادها آغاز شده بود و به محض پایان‌یافتن آن رویدادها آن مسیر از پی گرفته شد، بر مناسبات شوروی با جهان خارج تأثیر ژرفی برجا گذاشت. در نخستین ماه‌های ۱۹۲۰ احساس آسایش از تصور پایان‌گرفتن جنگ داخلی و میل شدید به صلح و سازندگی سیاست آشتی‌جویی را به روی کار آورده بود. در پاییز

۱۹۲۰ نیز آن عواملی که در سیاست شوروی طرفدار سازش موقت با جهان سرمایه‌داری بودند تقویت شدند. تحمیل یك دورهٔ مخاصمهٔ جدید به «ج ش ف س ر» دشواری‌های زندگی مردم را که به حد تحمل‌ناپذیری رسیده بود دشوارتر کرد، و فروریزی دستگاه ازهم‌گسیختهٔ اقتصاد را یك مرحله پیش‌تر آورد. نارضایی‌ها و اغتشاش‌های دهقانان، که در پاییز ۱۹۲۰ برای نخستین‌بار به مرحلهٔ خطرناکی رسید، لازم می‌آورد که در تنش سیاست اقتصادی داخلی قدری راحت‌باش داده شود و وضع مادی زندگی قدری بهبود یابد، و دست‌یابی به این هدف در آیندهٔ نزدیك فقط از راه توافق با سرمایه‌داران خارجی میسر می‌شد. ایمان به کمك انقلابی پرولتاریای اروپا باز هم به نومیدی انجامیده بود. دستگاه کمینترن همان سیاست‌های خشك و سازش‌ناپذیر کنگرهٔ دوم را در عمل ادامه می‌داد، اما کشور روسیه به سوی آن حال و هوایی پیش رفت که نپ آن را هم ممکن و هم ناگزیر ساخته بود؛ سیاست خارجی آشتی و سازش با جهان سرمایه‌داری نتیجهٔ طبیعی نپ بود.

در عین حال، جنگ با لهستان و آخرین مراحل جنگ داخلی با نوعی دگرگونی احساس در همهٔ بخش‌های تودهٔ مردم همراه بود که تحلیل آن دشوارتر است. حتی پیش از ۱۹۲۰، مخاطرات جنگ و اعتبار و قدرت روزافزون رژیم، که در آغاز کار احتمال بقایش زیاد به نظر نمی‌رسید، اگر دلبستگی تودهٔ مردم را به نظام نوین برنمی‌انگیخت باری تحمل و تساهل آن‌ها را برای قبول آن باعث می‌شد. هیچ کارگر و هیچ دهقانی به‌طور جدی مایل به بازگشت «سفیدها» نبود؛ و کمکی که «سفیدها» از خارجیان دریافت می‌کردند، به نبردی که در مقابل مداخله‌گران در دفاع از جمهوری جوان صورت می‌گرفت نوعی رنگ و احساس ملی می‌داد.[۱] هجوم لهستان به خاك روسیه در مهٔ ۱۹۲۰ سرانجام آتش میهن‌پرستی را در «ج ش ف س ر» بار دیگر شعله‌ور ساخت. حتی زینوویف هم اهمیت این دستمایهٔ تازه و امکان سود برگرفتن از آن را فوراً دریافت.

---

۱. مداخلهٔ ژاپن در تحریك واکنش میهن‌پرستانهٔ بیش از مداخلهٔ متفقین غربی مؤثر بود، پاره‌ای به این سبب که جنگ روسیه و ژاپن را به یاد می‌آورد، و پاره‌ای این که مداخلهٔ ژاپن به طرز آشکاری از آمال عظمت‌طلبی ملی ژاپن سرچشمه می‌گرفت. به این دلیل نمایندگان بریتانیا و امریکا در مسکو هر دو می‌کوشیدند استفاده از نیروهای ژاپنی را ناچیز وانمود کنند.

جنگ دارد ملی می‌شود. نه‌تنها بخش‌های پیش‌رفتهٔ تـودهٔ دهقانان بلکه حتی دهقانان‌ثروتمند نیز با دسائس زمین‌داران لهستان مخالف‌اند. ... ما کمونیست‌ها باید در پیشاپیش این جنبش ملی حـرکت کنیم، که از پشتیبانـی تمام جمعیت برخوردار است و روز به روز نیرومندتر می‌شود.۲

در فضای سرمست‌کنندهٔ پیشروی پیروزمندانه در قلب لهستان، و کنگرهٔ دوم کمینترن، عرق میهن‌پـرستی نیز مانند تپش انقلابـی شورانگیز و مردافکن بود، و آثار آن هم دست‌کم به همان اندازه پایدار می‌نمود.

نکتهٔ مهم دیگر این که جنگ لهستان روند تدریجی آشتی با افراد طبقات پیشین اداری و دیوانی را، که به نـام کارشناس و بوروکرات رفته‌رفته به خدمت حکومت شوروی بازمی‌گشتند، تسریع کرد ــ و این آشتی نه‌تنها به این معنی بود که مخالفان پیشین این حکومت هدف‌ها و سیاست‌های آن را به‌طور مشروط پذیرفته‌اند، بلکه باعث می‌شد که آن هدف‌ها و سیاست‌ها با سنت میهن‌پرستی روسی نیز، که زمانـی منفور بلشویک‌ها بود، تلفیق شود.۳ جنگ لهستان همچنین گام مهمی بود در راه تبدیل ارتش انقلابی سرخ به یك ارتش ملی. ارتش سرخی که در جنگ داخلی برنده شد بر گرد هسته‌ای از انواع افسران پیشین تزاری تشکیل شد ــ از افسران ارشد مـانند واتسیس و سرگئی کامنف گرفته، که نخستین فرماندهان کل ارتش سرخ بودند و هر دو با درجهٔ سرهنگی در ستاد کل امپراتوری خدمت می‌کردند، تا افسران جزء مانند توخاچفسکی، که در ارتش نوین خدمات درخشانی کرد و در ظرف یك سال بـه درجهٔ ژنرالی رسید. تروتسکی می‌نویسد که لنین وقتی که در اوایل ۱۹۱۹ از

---

۲. «پراودا»، ۱۸ مهٔ ۱۹۲۰؛ هیأت نمایندگی حزب کارگر بریتانیا در سفر روسیه از «تولد و رشد نوعی میهن‌پرستی جدید» در این ایام سخن می‌گوید (*British Labour Delegation to Russia, 1920: Report* (1920), p. 122).

۳. نگاه کنید به جلد اول، صص ۷ـ۴۴۶. در نخستین سال‌های حیات رژیم، اتهامی که عموماً مهاجران «سفید» به آن نسبت می‌دادند آن بود که رژیم شوروی منافع ملی روسیه را فدای آرمان‌های کمونیستی می‌کند: یك نمونه از این برداشت را می‌توان در کتاب پاسوالسکی دید L. Pasvolsky, *Russia in the Far East* (N.Y., 1922), p. 140-1 نام وارونهٔ فداکردن کمونیسم برای منافع روسیه، بعداً مطرح شد.

او شنید که ۳۰،۰۰۰ تن از این‌گونه افسران وارد ارتش سرخ شده‌اند، در شگفت شد و گفت که «در مقابل هر خائن دویست آدم قابل اعتماد وجود دارد».۴ هشتمین کنگرهٔ حزب در مارس ۱۹۱۹ با احتیاط استخدام این «کارشناسان نظامی» را تأیید کرد۵؛ و هنگامی که پیروزی به دست آمد سهم آن‌ها نیز در این پیروزی رفته رفته مورد تحسین قرار گرفت. در مارس ۱۹۲۰ تروتسکی با کلمات بلیغی از یك ژنـرال پیشین ارتش تزاری، نیکولائف، ستایش کرد ــ که در خدمت ارتش سرخ و در نبرد با یودنیچ به دست «سفیدها» گرفتار و تیرباران شده بود.۶ در مهٔ ۱۹۲۰ پس از آغاز شدن جنگ لهستان بروسیلوف، آخرین فرمانده کل ارتش تزاری، تقاضا داد که وارد خدمت ارتش سرخ شود، و پیشنهاد کرد که کنفرانسی از افسران برجستهٔ ارتش پیشین تزاری تشکیل دهد تا بـه بررسی وسایل و راه‌های کمك به سازمان‌گرفتن ارتش سرخ بپردازند. دولت شوروی این پیشنهاد را پذیرفت.۷ نتیجه‌گیری کلی از انگیزه‌های پیچیده و گوناگون و آگاهانه و ناآگاهانهٔ آن عده از افسران تزاری که به خدمت ارتش سرخ درآمدند کار بی‌فایده‌ای است. اما در بهار ۱۹۲۰ وفاداری ملی آن‌ها به حکومتی که به هر حال در کشورشان مستقر شده بود نقش مهمی بازی می‌کرد؛ و با پیش آمدن فرصت شرکت فعالانه در

---

4. L. Trotsky, *Moya Zhizn'* (Berlin, 1930), ii, 180;

لنین در یك سخنرانی به این گفتگو اشاره کرده است (*Sochineniya*, xxiv, 65).

5. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 302;

سوکولنیکوف، که در آن زمان، در غیاب تروتسکی، گزارشگر کنگره در مسألهٔ نظامی بـود، از «ده‌هـا هزار کـارشناس قـدیمی» در ارتش سرخ سخـن گفت (*Vos'moi S"ezd RKP(B)* (1933), p. 148) نظامی مخالف» در کنگره با استخدام افسران ارتش پیشین مخالفت نکرد، ولی کوشید که نظارت بر رفتار آن‌ها را به دست کمیسرها شدیدتر کند.

6. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 9 (22 March 1920), cols. 1423-4;

این مطلب در این کتاب تروتسکی تجدید چاپ شد:

L. Trotsky, *Kak Vooruzhalas, Revolyutsiya*, ii (1924), i, 100;

ستایش‌های مشابهی نیز در همان کتاب دیده می‌شود (ibid., ii. i. 106-7).

7. ibid., ii, ii, 115;

نامهٔ بروسیلوف که این پیشنهاد در آن مطرح شده بود در «پراودا»ی ۷ مهٔ ۱۹۲۰ چاپ شد.

جنگ با یکی از دشمنان دیرین و دیرپای روسیه، یعنی لهستان، این جریان تحول به کمال خود رسید. رادك در مقاله‌ای که در اواخر ۱۹۲۰ در رثای سرگئی کامنف نوشته است می‌گوید که «در مدت سه سال جنگ داخلی گروه برگزیده‌ای از میان افسران قدیم تزاری تبلور یافته است کـه از درون با حکومت شوروی پیوند دارد».[۸] اما این‌جا نیز تأثیر دوجانبه بود. ارتش سرخ با جذب افسران پیشین ارتش روسیه به درون خود و جلب وفاداری آن‌ها، سیر تحول خود را به سوی ارتش ملی جمهوری شوروی از پیش می‌برد. این‌جا نیز جنگ با لهستان زمینهٔ مساعدی بود برای پرورش سنت میهن‌پرستی روسی.

بدین ترتیب در پاییز ۱۹۲۰، هنگامی که دورهٔ دراز جنگ داخلی و جنگ بین‌المللی به پایان می‌رسید، راه برای برداشت تازه‌ای از سیاست خارجی نیز هموار می‌شد. در این سیاست بنابر آن بود که دولت شوروی دفاع از منافع ملی را مورد تأکید قرار دهد و از موضع مخاصمهٔ اصولی با همهٔ دولت‌های سرمایه‌داری عقب‌نشینی کند و سیاستی در پیش بگیرد که برای معامله با دولت‌های سرمایه‌داری، به‌طور فردی یا جمعی، بر پایهٔ مصلحت‌های متقابل آمادگی داشته باشد. اما اگر این تغییر در محل تأکید را واگردان اساس دید دولت شوروی بنامیم گزافه گفته‌ایم. در وضع‌جدید امر دنبال کردن انقلاب جهانی از برنامه حذف نشد، چنان که امر دنبال کردن منافع ملی نیز در وضع قدیم حذف نشده بود. در واقع طرح این استدلال همیشه امکان داشت که هر دو سیاست طریقه‌هایی برای دفاع از منافع ملی است، و بیشتر مکمل یکدیگرند تا جانشین یکدیگر. اگر رژیم شوروی توانسته بود از جنگ داخلی جان به‌در برد، پـاره‌ای از اسباب رستگاری آن تبلیغات انقلابی بود که توده‌های مردم کشورهای سرمایه‌داری را هدف قرار می‌داد، و پاره‌ای استفاده از رقابت‌ها و دشمنی‌های متقابل در جهان سرمایه‌داری؛ پس رسیدن به این نتیجه طبیعی بود که ادامهٔ بقا و سلامت این رژیم نیز نه‌تنها به ادامهٔ آن تبلیغات بلکه به دامن زدن آتش آن رقابت‌ها و دشمنی‌ها بستگی دارد. بدین‌ترتیب در لحظه‌ای‌که مخالفت روزافزون کارگران جهان سرمایه‌داری بـا عمل ضد شوروی و بـروز

---

8. K. Radek, *Die Auswärtige Politik Sowjet-Russlands* (Hamburg, 1921), pp. 67-8;

در یك ترجمهٔ روسی که دو سال بعد منتشر شد (*Vneshnyaya Politika Sovetskoi Rossii* (1923)) این قطعه حذف شده‌است.

بحران اقتصادی، کشورهای غربی را به‌سوی همکاری با روسیهٔ شوروی می‌راند، نیروهای متفاوت و در عین حال زورآوری نیز به رهبران شوروی حکم می‌کردند که سیاست تازهٔ همکاری با جهان سرمایه‌داری را در پیش بگیرند. لنین در سخنرانی‌اش در کنفرانس حزبی مسکو در نوامبر ۱۹۲۰ این نغمهٔ نوین را ساز می‌کند:

> ما نه‌تنها فرصتی برای نفس‌تازه‌کردن داریم، بلکه به مرحلهٔ تازه‌ای‌رسیده‌ایم و موضع‌اساسی خود را در چارچوب‌دولت‌های سرمایه‌داری به‌دست آورده‌ایم.

می‌گوید وانمود کردن این که بلشویک‌ها «قول داده‌اند یا خواب دیده‌اند که می‌توانند فقط با نیروهای روسیهٔ تنها تمام جهان را دیگرگون کنند» بیهوده است:

> ما هرگز مرتکب این دیوانگی نشده‌ایم؛ ما همیشه گفته‌ایم که انقلابمان وقتی پیروز می‌شود که مورد پشتیبانی کارگران همهٔ کشورها قرار گیرد. چنین معلوم شد که آن‌ها فقط تا نیمه‌راه از ما پشتیبانی می‌کنند، زیرا دستی را که برای زدن ما بلند شده بود تضعیف کردند، ولی با همهٔ این‌ها از این طریق کمکی به ما نکردند.[۹]

مفهوم وجود یك جمهوری شوروی یا تعدادی جماهیر شوروی که در قلمرو امپراتوری پیشین تزار مانند جزیره‌ای در جهان سرمایه‌داری قرار گرفته باشند ــ مفهومی که در روزهای آغاز انقلاب موهوم شناخته می‌شد ــ رفته رفته شکل می‌گرفت. لنین در سخنرانی خود دوبار به نکته‌ای اشاره می‌کند که در این اوضاع ناگزیر مشغلهٔ عمدهٔ دیپلماسی شوروی را تشکیل می‌داد:

> تا زمانی که از لحاظ اقتصادی و نظامی از جهان‌سرمایه‌داری ضعیف‌تریم، باید این قاعده را رعایت کنیم: باید آن‌قدر

---

9. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 485-6.

زیرك باشیم که از تضادها و تقابل‌های میان امپریالیست‌ها استفاده کنیم. ... تعارض‌های میان حریفان خود را که از علل اقتصادی بسیار ژرف پدید می‌آیند باید از لحاظ سیاسی مورد استفاده قرار دهیم.۱۰

لنین این‌بار نیز مانند گذشته۱۱ خط سیاست جدید را نه بـه نام تغییر بلکه به نام تداوم ترسیم می‌کند. یك ماه بعد می‌افزاید که «استفاده از اختلاف میان کشورهای سرمایه‌داری به‌طوری که توافق آن‌ها دشوار گردد، یا تا آن‌جا که در توانایی ما است، آن را غیرممکن سازد، در سه سال گذشته خط اساسی سیاست ما بوده است».۱۲ بااین‌حال آن دوراندیشی و حزمی که لنین در نوامبر و دسامبر ۱۹۲۰ نشان می‌دهد در تضاد شدید با اظهارات خوش‌بینانهٔ او در اوایل همان سال قرار می‌گیرد. از لحاظ سیاسی انقلاب تحکیم شده بود، چنان که درآمدن افسران ارتش تزاری و افراد بورژوازی پیشین به زیر پرچم بلشویك‌ها نشان می‌داد. از لحاظ اقتصادی استیصال آن از همیشه بیشتر بود، زیرا که پرولتاریای‌کشورهای پیشرفته‌تر به یاری آن نشتافته بود. آن دوراهی دشواری که مقدمات نپ را در داخلهٔ کشور فراهم می‌ساخت در عرصهٔ جهانی نیز به نحو کمابیش نامحسوسی مناسبات دولت شوروی را با کشورهای خارجی به شکل تازه‌ای در می‌آورد.

اکنون که لنین ضرورت کنارآمدن با دولت‌های سرمایه‌داری را در نظر می‌گرفت، آنچه پیش از هر چیز و به‌طور مشخص برای او مطرح می‌شد عبارت بود از بستن قراردادهایی برای رفع دشواری‌ها و ناامنی‌های اقتصادی، از طریق به‌راه‌انداختن جریان واردات و برآوردن نیازهای مبرم، که لوکوموتیو و ماشین‌آلات فوری‌ترین اقلام آن‌ها بود. لنین در این زمان می‌نویسد:

ما باید آن‌قدر زیرك باشیم که بتوانیم با تکیه بر ویژگی‌های

---

10. ibid., xxv, 498, 501.

۱۱. نگاه کنیدبه‌صص۶-۹۵بالا.

12. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 8.

جهان سرمایه‌داری و استفاده از حرص سرمایه‌داران برای مواد خام [از این جهان] امتیازاتی بگیریم که وضع‌اقتصادی ما را در میان سرمایه‌داران تقویت کند ــ هرقدر که این امر عجیب بنماید.۱۳

از لحاظ حصول این هدف بـه واسطهٔ مذاکرات مفصل بـا کشورهـای سرمایه‌داری، قرارداد غیررسمی مورخ ۱۵ مهٔ ۱۹۲۰ با سوئد تا آن روز تنها دستاورد دولت شوروی بود. در مراحل اخیرتـر جنگ لهستان پیمانی که در فوریهٔ گذشته با استونی بسته شده بود با امضای پیمان‌هایی با لتونی و لیتوانی و فنلاند تکمیل شد.۱۵ اما این پیمان‌ها اگرچه مجاری بازرگانی را باز کردند، خود امر بازرگانی را بـه جریان نینداختند. در سپتامبر ۱۹۲۰ لیتوینوف به اسلو رفت و با دولت نروژ مذاکرات مفصلی کرد، ولی نتیجه‌ای نگرفت.۱۶ بالاتر از همه، مذاکرات بسیار مهمی که با دولت انگلیس در جریان بود براثر اختلاف لهستان به‌کلی متوقف‌شد. وقتی که کراسین پس از یك ماه غیبت در اوایل اوت به لندن بازگشت، و این‌بار کامنف را هم با خود آورد، فضای لندن به‌کلی عوض شده بود. لویدجورج فقط به نجات لهستان علاقه‌مند بود۱۷؛ محافل سیاسی مخالف روسیهٔ شوروی باز جان تازه‌ای گرفته بودند؛ به بهانه‌هایی که هیچ‌ربطی به مسألهٔ لهستان نداشت، از ادامهٔ مذاکرات بازرگانی جلوگیری می‌شد؛ و در ۱۰ سپتامبر ۱۹۲۰ به کامنف اخطار شد که خاك انگلیس را تـرك کند ــ به این اتهام که در فروش جواهـرات سلطنتی روسیه دست‌داشته، به روزنامهٔ «دیلی هرالد» پول رسانده، با سازمان خرابکار «شورای‌عمل» در ارتباط بوده، و یك ماه پیش دربارهٔ شرایط پیشنهادشده به لهستان

---

13. *Leninskii Sbornik*, *xx* (1932), 169.

۱۴. نگاه کنید به صص۶-۲۰۵ بالا.

15. *SSSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, i-ii (1924), No. 35, pp. 130-42.

۱۶. این مکاتبه به صورتی که از طرف دولت نروژ منتشر شده در این کتاب نیز آمده است:

Soviet Russia N.Y.), 25 December 1920, pp. 642-5.

۱۷. لوید جورج، کراسین و کامنف را در روز ٤ اوت ۱۹۲۰ پذیرفت و به آن‌ها فشار آورد که پیشروی ارتش سرخ را متوقف کنند.

اطلاعات نادرستی به لویدجورج داده است.۱۸ یك هفته بعد، کـراسین اظهاریه‌ای انتشار داد و دربارهٔ «فعالیت‌های‌کامنف» از خود سلب مسؤولیت کرد. وضع غریبی پیش آمده بود ــ نمایندهٔ یك دولت خارجی مسؤولیت اعمالی را که بـه همکارش نسبت می‌دادند انکار می‌کـرد و انکار او می‌بایست رضایت‌بخش شناخته شود. اما در این هنگام دیگر ارتش سرخ در حال عقب‌نشینی کامل بود و ورانگل هم تعرض خود را در جنوب روسیه آغاز کرده بود. آن خوش‌خیالی تابستان ۱۹۱۹ بار دیگر برای لحظهٔکوتاهی بر سیاست بریتانیا مسلط شد. چند هفته پیش از آن ترس از ایـن که ارتش سرخ زیر پرچم انقلاب جهانی خاك اروپا را درنوردد امکان ازسر گرفتن هر نوع مذاکره‌ای را با کراسین منتفی می‌کرد. اکنون امیدواری به این که رژیم شوروی به زودی در برابر ضربه‌های‌هماهنگ‌پیلسودسکی و ورانگل از پا درمی‌آید بـاز درست همان نتیجه را می‌داد. بـه گفتهٔ کراسین، «لویدجورج منتظر بود ببیند که آیا حکومت شوروی در زیر ضربه‌های لشکریان لهستانی از پای درمی‌آید یا نه».۱۹ وقفه‌ای که در تابستان ۱۹۲۰ پیش آمد تا دل پاییز ادامه یافت.

پاره‌ای به سبب کندی پیشرفت مذاکرات با بریتانیای کبیر بود که در تابستان ۱۹۲۰ رهبران شوروی پس از حدود دو سال باز به ایالات متحده روی آوردند؛ و در حدود همان ایـام محافل دولتی امریکـا نیز رفته‌رفته در صدد بررسی امکانات بازرگانی با روسیهٔ شوروی برآمدند. در دسامبر ۱۹۱۹ لنسینگ، وزیر خارجهٔ امریکا، در نامهٔ اداری محرمانه‌ای پیشنهاد کرد مؤسسه‌ای ایجاد شود بـا سرمایهٔ ۱۰۰ میلیون دلار بـرای تأمین‌سرمایهٔ‌بازرگانی با روسیه۲۰و۲۱؛ و در مارس ۱۹۲۰ نخستین گزارش دعوت کراسین به لندن در آیندهٔ نزدیك باعث شد که حس رقابت دولت امریکا برانگیخته شود و به تحقیق مسأله بپردازد.۲۲ اما در سراسر سال

---

۱۸. تقاضای اخراج کامنف در «تایمز» ۱۱ سپتامبر ۱۹۲۰ منتشر شد، و اتهامات او سه روز بعد؛ برای اطلاع دربارهٔ شوراهای عمل و قضیهٔ شرایط پیشنهاد شده به لهستان، نگاه کنید به صص ٤-۲٦۳.

19. L.B. Krasin, *Voprosy Vneshnei Torgovli* (1928), p. 279.

20. *Foreign Relations of the United States*, 1920, iii (1936), 443; از این طرح دیگر خبری نشد.

۲۱. از این طرح دیگر خبری نشد.

22. ibid., iii, 706-7.

۱۹۲۰ نیروهای ضد شوروی همچنان بر صحنه مسلط بودند. در دسامبر ۱۹۱۹، ۲۴۹ تن از کمونیست‌های شناخته‌شده یا مظنون از نیویورک اخراج و به روسیهٔ شوروی اعزام شدند ــ و این پیشامد در کشوری که پیش از آن همیشه به شورشیان سیاسی حق پناهندگی می‌داد سر و صدایی ایجاد کرد. در مارس ۱۹۲۰، پس از بازجویی علنی دربارهٔ سوابق و فعالیت‌های مارتنس در کمیتهٔ امور خارجهٔ سنای امریکا[۲۳]، اقدام برای اخراج او آغاز شد.[۲۴] از نظر شوروی، سیاست امریکا همچنان خصلت دوپهلو و سؤال‌انگیز خود را ادامه می‌داد. ایالات متحده مانند سایر متفقین در جنگ داخلی برضد رژیم شوروی مداخله کرده بود، هرچند اعتراض می‌کرد کــه سیاستش سیاست عدم مداخلــه است؛ مشارکت در محاصرهٔ اقتصادی «ج ش ف س ر» را منکر شده بود، ولی مانند سایرین بــرای جلوگیری از داد و ستد اتباع خود با روسیهٔ شوروی گام‌های مؤثــری برداشته بود. روز ۷ ژوئیهٔ ۱۹۲۰ ایالات متحده همهٔ موانع داد و ستد را با روسیهٔ شوروی برداشت، اما در عین حال به دیپلمات‌ها و کارکنان کنسولگری‌های خود دستور داد که از هر اقدامی که «به‌طور رسمی یا غیررسمی، مستقیم یا غیرمستقیم، موجب تعاون یــا تسهیل معامــلات بازرگانی یا غیربازرگانی اتباع امریکا باآن‌کشور شود» خودداری‌کنند.[۲۵] سرانجام در اوت ۱۹۲۰، در پاسخ تقاضای دولت ایتالیا، آخــرین وزیر خارجهٔ ویلسون، کالبی، در یادداشتی که منتشر شد و تا مدت‌ها مشهور بود روش امریکا را تعریف کرد و گفت که «فرمانروایان کنونی روسیه یك دولت [نیستند] که با آن روابط مرسوم میان دول دوست بتواند برقرار شود». برعکس، آن‌ها «مکرراً و علناً مدعی شده‌اند که مایل‌اند قراردادها و تعهداتی با حکومت‌های خارجی امضا کنند، و حال آن که کمترین قصدی برای رعایت آن تعهدات یا اجرای آن قراردادها ندارند». به‌علاوه این عقیده را اعلام کرده‌اند که «صرف وجود بلشویسم در روسیه، نگه‌داری حکومت خود آن‌ها، به وقوع انقلاب در همهٔ کشورهــای متمدن بزرگ بستگی دارد و بستگی خواهد داشت، و روشن کرده‌اند که قصد

---

23. ibid., iii, 455-6.

24. *Senate Foreign Relations Committee: Russian Propaganda, Hearing ... to investigate Status and Activities of Ludwig C.A.K. Martens* (1920); مارتنز سرانجام در ژانویهٔ ۱۹۲۱ اخراج شد.

25. *Foreign Relations of the United States, 1920,* iii (1936), 717-19.

دارند به هر وسیله‌ای، از جمله البته نمایندگی‌های دیپلماتیک، این‌گونه جنبش‌های انقلابی را در کشورهای دیگر ترویج کنند». این یادداشت چیچرین را برانگیخت که پاسخی زیر عنوان «ابطال یك دروغ بورژوایی» در «ایزوستیا» بنویسد، که به دست مارتنس رسماً نیز به وزارت خارجهٔ امریکا تسلیم شد. اظهاریهٔ چیچرین پس از توضیحات متداول دربارهٔ غیرواقعی‌بودن آزادی دموکراتیك بورژوایی صراحتاً اعلام می‌کند که روسیهٔ شوروی همیشه تعهدات خود را رعایت کرده است ــ «حتی پیمان برست لیتوفسك [را]، که با خشونت بر روسیه تحمیل شد» ــ و «اگر دولت روسیه خود را ملزم به خودداری از اشاعهٔ ادبیات کمونیستی سازد، به همهٔ نمایندگان آن در خارج دستور داده می‌شود که این تعهد را با کمال دقت رعایت کنند». اما چیچرین به‌رغم زبان ستیزه‌آمیزش، در پایان یادداشت خود با لحن آشتی‌جویانه‌ای اظهار امیدواری می‌کند که «در آیندهٔ نزدیك مناسبات عادی میان روسیه و ایالات متحده برقرار خواهد شد».[۲۶] دو هفته بعد تروتسکی در مصاحبه‌ای با جان رید به زمینهٔ دیگری برای منافع مشترك میان روسیهٔ شوروی و ایالات متحده قویاً اشاره‌کرد:

> ما نه‌تنها می‌توانیم با دولت‌های بورژوایی زندگی کنیم، بلکه می‌توانیم در محدودهٔ بسیار وسیعی با آن‌ها کار کنیم. کاملا روشن است که روش ما در قبال دشمنی در اقیانوس آرام از روی روش ژاپن و ایالات متحده در قبال ما معین می‌شود.[۲۷]

در این لحظه بود ــ یعنی هنگامی که جنگ داخلی به پایان می‌رسید و فشارهای اقتصادی کمونیسم جنگی وضع داخل کشور را تحمل‌ناپذیر می‌ساخت، و تلاش‌های مجدانهٔ دولت برای بازکردن باب روابط بازرگانی با بریتانیای کبیر و سایر کشورهای سرمایه‌داری به بن‌بست‌می‌رسید ــ که سلسله‌ای از اتفاقات به احیای نقشه‌ای انجامید که نخستین‌بار در ۱۹۱۸

---

۲۶. یادداشت کالبی و پاسخ چیچرین در این مأخذ آمده است:
Foreign Relations of the United States, 1920, ii)1936), 463-8, 474-8;
پاسخ چیچرین در «ایزوستیا»ی ۱۰ سپتامبر ۱۹۲۰ منتشر شد.

27. L. Trotsky, *Kak Vooruzhalas' Revolyutsiya*, ii (1929), ii, 283.

مورد بحث قرار گرفته۲۸ و هرگز به‌کلی فراموش نشده بـود؛ پیشنهاد اعطای‌امتیازدر روسیهٔ شوروی به سرمایه‌داران خارجی. طبیعی است در زمانی که روسیهٔ شوروی برای رشد صنایع خود سخت بـه وارد کردن تجهیزات سرمایه‌ای از خارج نیازمند بود و در ازای آن هم جز منابع‌طبیعی غالباً استخراج‌نشدهٔ خود چیزی برای عرضه‌کردن نداشت، اندیشهٔ جلب سرمایهٔ خارجی با ارائهٔ امتیاز استخراج این منابع مـدام مطرح می‌شد. همچنین منطقی است که اندیشه‌ها مدام متوجه ایالات متحدهٔامریکاگردند و آن کشور را امیدبخش‌ترین منبع سرمایه برای سرمایه‌گذاری بشناسند، نه‌تنها به این دلیل که امریکا چنین سرمایه‌ای در اختیار داشت، بلکه چون به امریکا کمتر از سایر کشورهای پیشرو جهان سرمایه‌داری گمان دسیسه‌چینی سیاسی برضد حکومت شوروی می‌رفت. در یادداشتی که در مهٔ ۱۹۱۸ به رابینز تسلیم شد اشاره شده بود که امریکا می‌تواند «به‌طور فعال در استفاده از ذخائر دریایی شرق سیبریه، ذغال و سایر معادن، و همچنین در ساختمان راه‌آهن و حمل و نقل دریایی در سیبریه و روسیهٔ اروپای شمالی مشارکت کند». از ساختمان راه‌های آبی داخل کشور، چه در شمال روسیه و چه در حوضهٔ دن، به نام فرصت دیگری برای سرمایهٔ امریکایی نام برده شد، و پیشنهاد شد که «ایالات متحده در بهره‌برداری از برخی از زمین‌های کشاورزی وسیع و معروف با شیوه‌های نوین شرکت کند و در عوض سهم بزرگی از محصول را دریافت دارد».۲۹ تمام برنـامهٔ بعدی اعطای امتیاز دولت شوروی به صورت خطوط کلی در این یادداشت ترسیم شده بود.

طرح امتیازات خارجی تـا چندی در ردیف اول سیاست اقتصادی

---

۲۸. نگاه کنید به جلد دوم، صص۶-۱۵٤.

29. *Russian-American Relations, ed. C.K.* Cummings and W. W. Pettit (1920), p. 211.

رابینز این نامه را همراه با گزارشی به تاریخ ۱ ژوئیهٔ ۱۹۱۸ به وزارت خارجهٔ امریکا ارائه کرد و در آن گزارش توصیه کرد که یك هیأت اقتصادی به روسیه اعزام شود (ibid., pp. 212-19)؛ نامه را لنسینگ برای ویلسون فرستاد، و ویلسون زیر آن نوشت: «با این‌ها [یعنی آن پیشنهادها] فقط در جزئیات اختلاف‌نظر دارم»؛ ولی کار دیگری صورت نگرفت

(*Foreign Relations of the United States: The Lansing Papers, 1914-1920*, ii (1940), 365-72).

شوروی جای داشت. در تابستان ۱۹۱۸ ساونارکوم کمیسیونی را مأمور بررسی شرایط اعطای امتیاز به خارجیان کرد؛ و در سپتامبر ۱۹۱۸ لوموف گزارشی به وسنخا داد و به شدت برضد نظر جبههٔ مخالف چپ، که می‌گفت این‌گونه امتیازها «با قانون اساسی سوسیالیستی روسیه مباینت دارد»، استدلال کرد. اما در آن لحظه این موضوع جزو مسائل جاری نبود، زیرا که هنوز هیچ سرمایه‌گذاری قدم پیش نگذاشته‌بود؛ وسنخا نیز تصویبنامه‌ای در این خصوص نگذرانده.[۳۰] در زمستان ۱۹ـ۱۹۱۸ مذاکرات دوررسی با شرکت‌های نروژی و روس «سفید» برای کشیدن خط‌آهن مورمانسك، از طریق شمال روسیه، تا دهانهٔ رود اوب در سیبریه آغاز شد؛ مابه‌ازای این کار امتیاز چوب‌بری به مدت چهل سال در ناحیهٔ وسیعی از شمال روسیه بود. باز هم لوموف طرفداری از این پیشنهاد را برعهده گرفت. ساونارکوم نیز علی‌الاصول با آن موافقت کرد. اما مشارکت «سفیدها» در این طرح آن را هدف آسان انتقادات جبههٔ مخالف ساخت. در مارس ۱۹۱۹ این طرح کنار گذاشته شد، و برخی از شهروندان شوروی که دست‌اندرکار آن بودند به اتهام همکاری با دشمنان رژیم بازداشت شدند.[۳۱] از آن پس، با پیشرفت جنگ داخلی و انزوای روزافزون روسیهٔ شوروی، و نیز با بیزاری بیشتر کمونیسم جنگی از شیوه‌های سرمایه‌داری[۳۲]، موضوع اعطای امتیاز، اگرچه هرگز رسماً منتفی نشد، عملا کنار گذاشته شد. این موضوع فقط در پایان تابستان ۱۹۲۰ از نو مطرح شد، و باعث آن مقاله‌ای بود به قلم

---

30. R. Labry, *Une Législation Communiste* (1920), pp. 168-72.

در این کتاب گزارش لوموف تماماً ترجمه شده است؛ (*Narodnoe Khozyaistvo*, No. 12, 1918, p. 27)؛ آمادگی برای واگذار کردن امتیاز به خارجیان، و نیز آمادگی برای پذیرفتن دیون خارجی، در یادداشت ٤ فوریهٔ ۱۹۱۹ همراه با قبول دعوت پرینکیپو به دول متفق اعلام شد (نگاه کنید به‌صص۵-۱٤٤بالا).

۳۱. منابع‌این‌پیشامد، که غالباً مطبوعات‌آن‌روز است، در این کتاب ذکرشده‌است: Gerschuni, *Die Konzessionspolitik Sowjetrusslands* (1927), pp. 33-7; روشن نیست که این طرح اصولا مبنای مالی استواری داشته است.

۳۲. مقاله در *Narodnoe Khozyatsivo*, No. 7, 1919, p. 32 چنین استدلال می‌کند که امتیاز فقط برای طرح‌های ساختمانی، که مآلا مستقیماً به دست مقامات دولت یا شهرداری اجرا شوند، باید به‌خارجیان‌داده‌شود (مانند راه‌آهن، کانال‌کشی، تأسیسات برق و غیره)، برای این که دولت نظارت کامل بر کارها داشته باشد.

لوموف، که ترجمهٔ آن هم برای جلب توجه دیگران در نشریهٔ دولت شوروی در نیویورك به چاپ رسید.۳۳

در چنین اوضاعی بود که، در تابستان ۱۹۲۰، یك مسافر امریکایی به نام وندرلیپ به مسکو رسید. حرفهٔ این مسافر مهندسی معدن بود، و بیش از بیست سال پیش همراه با همسفری در جستجوی طلا گشتی در ساخالین شمالی و کامچاتکا زده بود ولی چیزی به دست نیاورده بود.۳۴ ظاهراً مقامات شوروی او را بـه جای بانکدار مشهوری بـه همین نام گرفتند، یا آن مسافر اجازه داد که او را به‌جای آن بانکدار بگیرند، و حال آن‌که با آن بانکدار هیچ نسبتی نداشت.۳۵ اما در ۱۹۲۰ در مسکو امریکایی به‌ندرت پیدا می‌شد؛ همهٔ سوداگران امریکایی را هم میلیونـر می‌پنداشتند؛ و مقدم وندرلیپ را فوراً به نام یك شخص بسیار مهم و مؤثر گرامی داشتند. ثروت و مرتبهٔ فرضی او باعث می‌شد که سخنانش را با کمال دقت گوش دهند. بنابر گفتهٔ لنین، وندرلیپ با پیشنهادی وارد شد که «با تمام صراحت و رندی و خامی یك کولاك امریکایی» بیان شده بود. هدف پیشنهاد عبارت بود از اجارهٔ کامچاتکا، که منابع زیرزمینی‌اش، به‌ویژه نفت، در جنگ آیندهٔ امریکا و ژاپن بسیار باارزش ذکر شده بود. وندرلیپ توضیح داد که «حزب ما»، یعنی جمهوریخواهان، در انتخابات ریاست جمهوری آینده برنـده خواهد شد، و اگر کامچاتکا بـه اجاره واگذار شود این امر چنان شور و هیجانی برپا خواهد کرد که شناسایی روسیهٔ شوروی را حتمی خواهد ساخت.۳۶ تا آن روز کامچاتکا به‌طـور

---

33. *Soviet Russia* (N.Y.), 11 September 1920, pp. 254-338;

مأخذ اصلی این مقاله ذکر نشده است، و رد آن هم به دست نیامد.

34. W.B. Vanderlip and H.B. Hulbert, *In Search of a Siberian Klondyke* (N.Y., 1903)

نویسنده این سفر را توصیف می‌کند.

۳۵. بنابر گزارش یك مأمور وزارت خارجهٔ امریکا که پیش از حرکت وندرلیپ به مسکو با او گفتگو کـرده بود، وندرلیپ نمایندهٔ یك گـروه کسب و کـار کالیفرنیایی بوده است، منتها شرط علاقهٔ آن‌ها عقد یك «قرارداد الزام‌آور» میان دولت‌های امریکا و شوروی بوده است

(National Archives of the United States, Record Group 861. 602, v, 28/4).

36. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 502,3; xxvi, 6;

فیشر، که به منابع دولتی شوروی دسترس داشته است، ارزش امتیاز پیشنهادشده‌را ۳،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار ذکر می‌کند

(L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 300).

طبیعی جزو خاك جمهوری شرق دور شناخته می‌شد. اما خوشبختانه هنوز خط مرزی کشیده نشده بود. کامچاتکا فوراً به «ج ش ف س ر» بازگردانده شد.۳۷ آن مقدار اقتداری که در آن ایام در آن شبه‌جزیرهٔ دورافتاده وجود داشت ظاهراً از طرف ژاپن اعمال می‌شد. اما این امر از جاذبهٔ آن پیشنهاد برای دولت شوروی چیزی نمی‌کاست، و بعید بود که این دولت فرصت جلب پشتیبانی امریکا را برضد تجاوز ژاپن در سیبریه از دست بدهد، هرچند که این فرصت بعید باشد. وندرلیپ پیش از حرکت از مسکو با لنین دیدار کرد و قراردادی هم به امضا رسید.۳۸ این قرارداد الهام‌بخش فرمان مهمی بود که در ۲۳ نوامبر ۱۹۲۰ از تصویب ساونارکوم گذشت. در این فرمان قید شده بود که بـا آوردن شرکت‌ها یا مؤسسات «بـرای استخراج ذخایر طبیعی روسیه و بهره‌برداری از آن‌ها» می‌توان سرعت بهبود وضع اقتصادی کشور را «چندین برابر افزایش داد»، و از طرف دیگر «در برخی از کشورهای اروپا و به‌ویژه در ایالات متحده» کمبود مواد خام و سرمایهٔ اضافی وجود دارد؛ و این منجر به پیشنهادهای منجزی شده است که برای دادن امتیازهایی به سرمایه‌های‌خارجی به دولت‌شوروی رسیده است. این‌گونه امتیازها را علی‌الاصول می‌توان به مؤسسات‌مستحکم و مطمئن خارجی اعطا کرد و در ازای کار آن‌ها سهمی از محصول عملکرد را با حق صدور به خارج در اختیارشان گذاشت. مدت امتیازها نیز باید به اندازهٔ کافی طولانی باشد تا به دارندگان امتیاز سود کافی بدهد، و نیز سرمایه‌گذاری آن‌ها درمقابل ملی‌شدن و مصادره تضمین‌شود. کارگران شوروی می‌توانند تحت شرایط تجویز شده در قانون کار شوروی در این طرح‌ها استخدام شوند. این فرمان ضمیمه‌ای داشت حاوی هفتاد و دو قلم امتیاز قابل واگذاری به سرمایه‌داران خارجی، که چـوب شمال روسیه و سیبریه و معادن سیبریـه و کشاورزی جنوب شرقی روسیه را دربـر می‌گرفت.۳۹

---

۳۷. پیمان تعیین مرز در ۱۵ دسامبر ۱۹۲۰ در مسکو امضا شد.
(*RSFSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, ii (1921), No. 53, pp.78-9).

۳۸. از جانب شوروی، قرارداد بـه دست ریکـوف، رئیس وسنخا، امضا شد (*Trudy IV Vserossiiskogo S"ezda Sovetov Narodnogo Kkozyaistva* (1921), p. 57).

متن قرارداد ظاهراً منتشر نشده است.

39. *Sobranie Uzakonenii, 1920*, No. 91, art. 481.

این فرمان، که پیش‌درآمد نپ در زمینهٔ سیاست خارجی بود، و بسیاری از حزبیان سرسخت با بدگمانی به آن می‌نگریستند، هیچ ثمرهٔ فوری به بار نیاورد.[۴۰] اگرچه شرط اساسی قرارداد وندرلیپ ـ پیروزی حزب جمهوریخواه در انتخابات ریاست جمهوری ـ فوراً تحقق یافت، طرح امتیاز از پیش نرفت؛ و لنین که با بدگمانی معتقد بود که «تمام این داستان در سیاست امپریالیست‌ها نقش خاصی دارد» از اظهاریهٔ هاردینگ، رئیس جمهوری جدید امریکا، که می‌گفت او هیچ اطلاعی از امتیازهای وندرلیپ ندارد، اندوهگین شد.[۴۱] اما از لحاظ لنین قرارداد وندرلیپ و

---

۴۰. در اتحادیه‌های کارگری به ویژه مخالفت شدید بود، و در چهارمین کنگرهٔ اتحادیه‌های کارگری روسیه در مهٔ ۱۹۲۱ این مخالفت تجلی کرد، و بالغ‌بر ۱۵۰ پرسش در این باره مطرح شد
(*Chetvertyi Vserossiiskii S"ezd Professional'nykh Soyuzov* (1921), i (Plenumy), 61).

وضع مبهمی که با استخدام کارگران شوروی نزد امتیازداران خارجی پیش می‌آمد از همان آغاز آشکار بود؛ چنان که رادك در مهٔ ۱۹۱۸ گفت، «نباید در آینده دو دسته قوانین در قلمرو روسیه وجود داشته باشد، یك دسته برای کارگران آزادی که در مؤسسات شوروی کار می‌کنند و دستهٔ دیگر برای بردگانی که در استخدام سرمایهٔ خارجی هستند»
(*Trudy I Vserossiiskogo S"ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva*, 1918, p. 22).

یك مقالهٔ مفصل غیررسمی به قلم استپانوف در دفاع از سیاست واگذاری امتیاز در نشریهٔ
Russische Korrespondenz, ii, i, No. 1-2 (January-February 1921), pp. 68-87

با اذعان این نکته آغاز می‌شود که «مسألهٔ واگذار کردن امتیازات به سرمایه‌داران خارجی در محافل حزبی نگرانی به وجود آورده است»؛ این عبارت از روایتی که در نشریهٔ کمینترن به‌چاپ رسید حذف شده بود
Kommunisticheskii Internatsional, No. 16 (31 March 1921), cols. 3515-22.

41. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 505.

افسانهٔ وندرلیپ، نخستین مسافر میلیونری که به روسیهٔ شوروی رفت، به آسانی فراموش نشد؛ در فهرست اعلام چاپ دوم آثار لنین همچنان این مسافر را به نام اف ای وندرلیپ، بانك‌دار و صنعت‌دار معرفی می‌کند (ibid., xxv, 652)؛ خود لنین هم در اشاره به کتاب وندرلیپ (*What Happened to Europe*, ibid., xxv, 502) همین اشتباه را می‌کند. تصویر قلم‌اندازی از این میلیونر امریکایی بسیار قدرتمند ←

فرمان مربوط به امتیازها بیش از بازی زیرکانه‌ای بود برای به میدان کشاندن امریکا برضد ژاپن، و حتی بیش از امیدواری به بهبود دشواری‌های اقتصادی جاری؛ این‌موضوع به‌معنای تأمین جای شناخته‌شده‌ای بود برای روسیهٔ شوروی در اقتصاد جهان سرمایه‌داری، بنا گذاشتن پایه‌ای برای مناسبات آینده با قدرت‌های سرمایه‌داری. لنین در این باره به گروهی از کارگران حزب چنین می‌گوید:

> اگر فرمان ۲۳ نوامبر راجع به امتیازها را به دقت بخوانید و باز بخوانید، خواهید دید که ما بر اهمیت اقتصاد جهانی تأکید می‌کنیم: ما این کار را به عمد می‌کنیم. موضوع صحیح و تردیدناپذیر این است. استفاده از مواد خام روسیه برای بازسازی اقتصاد جهانی امری است اساسی.... او [وندرلیپ] می‌گوید که به‌حساب آوردن روسیه لازم است. اکنون روسیه در برابر همهٔ جهانیان پیش می‌آید و اعلام می‌کند: بازسازی اقتصاد جهانی را ما برعهده می‌گیریم ــ نقشهٔ ما این است.[۴۲]

این نقشهٔ درازمدتی بود، و لنین سپس در جای دیگری نیز باز همین استدلال را به‌کار می‌برد. در حال حاضر، که کمونیسم جنگی همچنان بر سیاست اقتصادی شوروی مسلط بود، به نظر می‌رسید که روش جدید

→

که از لنین تقاضای امتیاز کرد و جواب منفی گرفت در این مأخذ آمده است: L. Reisner, *Sobranie, Sochinenii* (1928), i, 214-18 ؛ و سپس ترجمهٔ آلمانی آن نیز در این کتاب آمده *Oktober* (1930), pp. 287-93 ؛ بنابراین شرح، وندرلیپ از مسکو به افغانستان می‌رود و نویسنده او را در آن‌جا می‌بیند، و سپس وندرلیپ در راه بازگشت در مارس ۱۹۲۱ از مسکو عبور می‌کند (نگاه کنید به ص۴۱۳ زیر).

42. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 507.

چند هفته بعد لنین این فکر را بیشتر پرورش می‌دهد: «ما صدها هزار کشتزار بسیار عالی داریم، که با تراکتور می‌توان آن‌ها را بهتر ساخت. شما تراکتور دارید، بنزین دارید، مکانیک‌های کارآزموده دارید؛ ما به همه ملت‌ها، از جمله ملت‌های کشورهای سرمایه‌داری، پیشنهاد می‌کنیم که اساس سیاست ما را بازسازی اقتصاد ملی و نجات همه خلق‌ها از گرسنگی در نظر بگیرند(ibid., xxvi, 20) سال بعد، روسیهٔ شوروی در چنگال قحطی دست و پا می‌زد و از ایالات متحده کمک می‌گرفت.

هنوز نارس است و فرمان مربوط به امتیازها پیش از موقع صادر شده است. شش ماه بعد ناچار شد اذعان کند که هنوز حتی یك امتیاز داده نشده است. زیرا که هیچ پیشنهاد جدی از جانب سرمایه‌داران خارجی به دست دولت نرسیده است.۴۳

هنگامی که فراز و نشیب جنگ شوروی و لهستان و تبلیغات برضد کامنف۴۴ توقف مذاکـرات بازرگانـی شوروی و انگلستان را در لندن طولانی‌تر می‌ساخت و به اواسط پاییز ۱۲۹۰ می‌کشاند، کـراسین ایام انزوای سیاسی و بیکاری رسمی را تماماً تلف نکرد، بلکه فوراً جهت‌یابی خود را در جهان صنایع انگلستان بازیافت و توانست به نام تنها سوداگر بزرگی که در سلسلهٔ مراتب دولت شوروی مقام بلندی به دست آورده بود از موقعیت خود استفاده کند. در دوره‌ای که مذاکرات رسمی متوقف شده بود، کراسین با چندین شرکت بزرگ بریتانیا باب گفتگو را عجالتاً باز کرد. خود او سه مورد را مثال می‌زند ــ گفتگو با کارخانهٔ مهندسی سلو برای خرید ۵۰۰ اتومبیل، با شرکت مارکونی برای «تشکیل یك شرکت انگلیس و روس برای بازرگانی با روسیه»، و با آرمسترانگ آو نیوکاسل برای بستن یك قرارداد عادی تعمیر لوکوموتیوهای روسیه. در آن زمان کسادی روزافزون بازار و بیکاری، پیشنهاد سفارش‌هـای کلان کشش فراوانی داشت. کراسین دام پهناوری گستراند. خود او مدعی است که نتیجهٔ فعالیتش این بود که «چندین محفل صنعتی به وزارت خارجـه و لویدجورج فشار آوردند» و «هنگامی که مذاکرات از سر گرفته شد هیأت نمایندگی روسیه یك گروه نسبتاً قوی از اهل «سیتی» [بازار] انگلستان را پشت سر خود داشت».۴۵ البته شدت‌گرفتن بحران اقتصادی در شش ماه گذشته باعث تقویت دست کسانی می‌شد که می‌گفتند داد و ستد با روسیهٔ شوروی برای رفع دشواری‌های اقتصادی مفید است. سال گذشته به مواد خام روسیه بیشتر توجه داشتند، اکنون توجه به بازار روسیه منتقل شده بود؛ کراسین هم با مهارت تمام چشم‌انداز سفارش‌های کلان روسیه را به شرکت‌های بانفوذ بریتانیا نشان می‌داد. در اکتبر ۱۹۲۰ یك شرکت

---

43. ibid., xxvi, 390.

۴۴. نگاه کنید به ص ۳۳۸ بالا.

45. L.B. Krasin, *Voprosy Vneshnei Torgovli* (1928), pp. 279-80; مقالهٔ دیگری که کراسین در آن زمـان نوشته است (نگاه کنید بـه ص ۲۰۷، پانویس ۵۰ بالا) بهترین منبع اطلاعاتی دربارهٔ این مذاکرات است.

بازرگانی شوروی به نام «آرکوس» (انجمن تعاونی سراسر روسیه) در لندن به ثبت رسید. این شرکت در سه ماه اول حیات خود کالاهایی به مبلغ کل ۲،۰۰۰،۰۰۰ لیرهٔ انگلیس در بریتانیا سفارش داد.۴۶

در نوامبر ۱۹۲۰ راه مذاکرات رسمی بار دیگر باز شد. چند هفته پس از آتش‌بس میان روسیهٔ شوروی و لهستان در ماه اکتبر، پیروزی‌کامل بر نیروهای ورانگل به دست آمده بود. سیاست بریتانیا، اگرچه نگران امنیت لهستان بود، از ماجراجویی نظامی لهستان در اروپای شرقی زیر سپر حمایت فرانسه هرگز دل خوشی نداشت؛ ورانگل هم که رزم‌آور مهمی نبود نتوانست حتی در محافل نظامی و محافظه‌کار بریتانیا آن نوع شور و شوقی را که زمانی برای دنیکین و کولچاك ابراز می‌شد برانگیزد. دولت بریتانیا حاضر نشد به پیروی از فرانسه حکومت ورانگل را در ماه اوت به رسمیت بشناسد؛ و دو ماه بعد که لشکریان او در حال عقب‌نشینی بودند، نیروهای بریتانیا در دریای سیاه از کمك‌کردن به فرانسویان در نجات دادن سربازان ورانگل خودداری کردند.۴۷ سیاست لویدجورج کـه کراسین را در ماه مهٔ گذشته به لندن کشانده بود از نو پدیدار شد. آغاز حرکت دوباره یادداشتی بود که کراسین در ۶ نوامبر ۱۹۲۰ به کرزن نوشت و به تأخیرهای بی‌پایان مذاکرات اعتراض کرد.۴۸ در ۱۸ نوامبر ۱۹۲۰ لویدجورج به مجلس عوام گفت که کابینه، پیش‌نویسی تهیه کرده است که به زودی برای هیأت نمایندگی روسیهٔ شوروی فرستاده می‌شود. این یادداشت ده روز بعد به کراسین تسلیم شد. از این لحظه به بعد گفتگو با سرعت معقولی ادامه یافت، و بیش از پیش در اطراف این شرط فرعی قرارداد دور می‌زد که دولت شوروی باید از تبلیغات برضد امپراتوری بریتانیا خودداری کند، به ویژه در میان ملل آسیایی؛ مسائل بازرگانی کمتر مورد بحث بود. در یکی از لحظات دولت بریتانیا مایل بـود آسیای صغیر و قفقاز را هم در شمار مناطقی قرار دهد که دولت شوروی باید از تبلیغات ضدانگلیسی خودداری کند، اما سرانجام موافقت کرد که از ذکر

---

46. *Russian Information and Review*, No. 1, 1 October 1921, p. 19.

۴۷. این نکته در گزارش سالانهٔ نارکومیندل به نهمین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه ذکر شده و روشن است که در مسکو تأثیر فراوانی داشته است (*Godovoi Otchet NKIDkIX S"ezdu Sovetov* (1921), p. 4).

48. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Polotika*, iii, i (1928), 70-2.

نام‌های خاص «ملل آسیایی» صرف‌نظر شود، به جز «هندوستان و کشور مستقل افغانستان». در جانب شوروی، دشواری‌های اصلی عبارت بودند از خطر تعقیب قانونی از طرف صاحبان پیشین کالاهای شوروی که به بریتانیا وارد می‌شد و قضیهٔ معروف به «محاصرهٔ طلا». نمایندگی‌شوروی تقاضا داشت که دولت انگلیس برای حمایت از اموال دولت شوروی در مقابل دعاوی صاحبان پیشین قانونی بگذراند، ولی دولت انگلیس بـه نمایندگی شوروی اطمینان داد که صدور یك اظهاریه از طرف دولت انگلیس دائر بر عقد قرارداد به منزلهٔ شناسایی «دوفاکتو»ی دولت شوروی است، و می‌توان انتظار داشت که مانع مؤثری در مقابل این‌گونه دعاوی باشد؛ و هرگاه دادگاه‌ها برخلاف انتظار رأی دادند دولت انگلیس تعهد می‌کند که راه‌های دیگری برای حل این‌مشکل پیدا کند.[۴۹] در مورد محاصرهٔ طلا هم مقامات بریتانیا موافقت کردند که با رعایت پاره‌ای تشریفات طلای روسی را بر پایهٔ ارزش کامل آن بپذیرند.[۵۰] در دسامبر ۱۹۲۰ لنین به تأخیر افتادن امضای موافقتنامه را به «بخش ارتجاعی بورژوازی انگلیس و دار و دستهٔ نظامی دولتی» نسبت می‌دهد و اعلام می‌کند که سیاست شوروی «روی خط دادن حداکثر امتیاز به انگلستان ادامه‌دارد».[۵۱] این تلاش‌ها سرانجام به نتیجه رسید. روز ۱۶ مارس ۱۹۲۱ موافقتنامه در لندن به دست کراسین و هورن، خزانه‌دار انگلیس، امضا شد.[۵۲] در این

---

49. L.B. Krasin, *Voprosy Vneshnei Torgovli* (1928), pp. 280-1.

پس از عقد این موافقتنامه، لویـد جورج در مجلس عـوام انگلستان گفت کـه موافقتنامهٔ دولت شوروی را «به صورت دولت دوفاکتوی روسیه می‌شناسد، و این دولت بدون شك چنین‌است (*House of Commons: 5th Series, cxxxix, 2506*)؛ پس از این شناسایی دادگاه‌های بریتانیا از اموال دولت شوروی حمایت کردند.

۵۰. ایالات متحده نیز فوراً تأسی کرد و در ۱۸ دسامبر همهٔ موانع خرید و فروش طلای روسیه را برداشت.

(*Foreign Relations of the United States 1920*, ii (1936), 724.

51. Lenin, *Sochineniya, xxvi*, 12-13.

52. *RSFSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, ii (1921), No. 45. pp. 18-23; *Trade Agreement between His Britannic Majesty's Government and the Government of the Russian Socialist Federal Soviet Republic*, Cmd 1207 (1921):

متن پیمان فقط به انگلیسی امضا شد، ولی قرار بر این بود که ترجمهٔ روسی آن هم به همان درجه معتبر شناخته شود.

موافقتنامه یك شرط مقدماتی وجود داشت ــ مفصل‌ترین ماده‌ای که تا آن روز برضد تبلیغات دشمنانه تنظیم شده بود.

... که هریك از طرفین خودداری می‌کنند از اقدام یا اعمال دشمنانه برضد طرف دیگر، و از اجرای هرنوع تبلیغات‌دولتی مستقیم یا غیرمستقیم خارج از حدود مرزهای خود بـرضد مؤسسات امپراتوری بریتانیا یـا جمهوری شوروی روسیه متناسباً، و بالاخص این که دولت شوروی روسیه خودداری می‌کند از هرگونه تلاش نظامی یا دیپلماتیك برای تشویق هرکدام از ملل آسیایی به هر شکلی از اقدام دشمنانه برضد منافع بریتانیا یا امپراتوری بریتانیا، مخصوصاً در هندوستان و کشور مستقل افغانستان. دولت بریتانیا نیز در مقابل دولت شوروی روسیه نظیر همین تعهد را در مورد کشورهایی که جزو امپراتوری سابق روسیه بوده‌اند و اکنون مستقل‌شده‌اند برعهده می‌گیرد.

بریتانیای کبیر متعهد شد که از توقیف یا تصرف هرگونه طلا، پول، اوراق بهادار، یا کالایی که از روسیه صادر شود خودداری کند: هرگاه دادگاهی به چنین توقیفی رأی دهد، دولت شوروی می‌تواند قرارداد را فوراً پایان دهد. دولت شوروی علی‌الاصول مسؤولیت خود را برای «پرداخت خسارت شرکت‌های خصوصی که کالاها یا خدماتی به روسیه داده‌اند و بهای آن‌ها را دریافت نکرده‌اند» پذیرفت؛ رسیدگی به این دعاوی به قـراردادی در آینده موکول شد. طرفین متعهد شدند کـه در حالت نـداشتن مناسبات دیپلماتیك نماینده یا نمایندگی رسمی یکدیگر را بپذیرند. همزمان با امضای این موافقتنامه، نامه‌ای به امضای هورن به کراسین تسلیم شد که در آن شکایـات مفصلی دربـارهٔ «فعالیت‌هـای دولت شوروی در مناطق هندوستان و افغانستان که با مفاد موافقتنامه سازگار نیست» مطرح شده بود. این در حکم یادآوری آن پاداش اصلی بود کـه بریتانیای کبیر از امضای موافقتنامه انتظار داشت.[۵۳]

---

۵۳. این نامه در «تایمز» ۱۷ مارس ۱۹۲۱ چاپ شد، ولی ظاهراً هرگز به‌صورت رسمی منتشر نشده است؛ یك روایت روسی از آن در این مأخذ آمده است:
Anglo-Sovetskae Otnoshenıya, 1917-1927 (1927) , pp. 8-11.

موافقتنامهٔ بازرگانی انگلیس و شوروی درست یك هفته پس از روزی به امضا رسید که لنین در دهمین کنگرهٔ حزب پیشنهاد گـرفتن مالیات جنسی را از فراورده‌های کشاورزی اعلام کرد ــ همان پیشنهادی که پایهٔ سیاست اقتصادی نوین (نپ) قرار گرفت. این موافقتنامه را نیز مانند نپ می‌توان از دو دیدگاه گوناگون گامی دانست در روند تثبیت اوضاع یا عقب‌نشینی. یك سال بعد، قطعنامه‌ای از کمیتهٔ اجرائی کمینترن گذشت که نپ را به نام «تجلی حل مسالهٔ وارد کردن کشور پرولتاریایی در زنجیر مناسبات بین‌المللی» توجیه می‌کند.[۵۴] اگر همین کلمات را در توصیف موافقتنامهٔ مورخ ۱۶ مارس ۱۹۲۱ انگلیس و شوروی به کار می‌بردند بیشتر مناسبت می‌داشت. موافقتنامهٔ بازرگانی انگلیس و شوروی را چیچرین «برگشتگاهی در سیاست خارجی شوروی» نامید ــ به همان نحو و به همان دلایلی که نپ نیز در سیاست داخلی برگشتگاهی به شمار می‌رفت. استیصال جنگ داخلی که سیاست از دست به دهان را ایجاب می‌کرد و مهلتی برای تفکر درازمدت باقی نمی‌گذاشت، دیگر بـه پایان رسیده بود؛ کشور در وضع دشواری بود؛ بازسازی باید آغاز می‌شد، هرچند به بهای فداکردن اصول انقلابی؛ امتیاز باید داده می‌شد، نه‌تنها به دهقانان، بلکه به سرمایه‌داران خارجی نیز. یك مـاه پس از امضای موافقتنامه، لنین تشبیهی را که سال پیش به‌کار برده بود دوباره تکرار می‌کند:

> برای ما مهم است که دریچه‌ها را یکی بعد از دیگری باز کنیم.... از برکت این قرارداد ما یك دریچهٔ خاص را باز کرده‌ایم.[۵۵]

در سیاست ضروری «فضای تنفس» زمینهٔ آغازکردن نوسازی اقتصادی از طریق همکاری مسالمت‌آمیز با کشورهای سرمایه‌داری فراهم شده‌بود.

در زمینهٔ سیاست‌های‌شرقی دولت‌شوروی نیز درست در همین لحظه

---

54. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 272.

55. *Lenineskoii Sbornik*, xx (1932), 179; I. Maisky, *Vneshnyaya Politika RSFSR, 1917-1922* (1922), p. 103.

مایسکی این پیمان را دری می‌نامد که «به صحنهٔ سیاست جهان باز می‌شود».

همان نتیجه به دست آمد. در شرق نیز، مانند غرب، پاییز ۱۹۲۰ ایام اوج نیروی انقلاب جهانی به عنوان عامل از پیش‌بردن سیاست خارجی شوروی و ایام اعتلای نیروی کمینترن به عنوان ابزار اصلی آن سیاست بود. پس از آن نوعی واکنش آغاز شد. این برداشت که مسکو توده‌های تحت ستم را از طریق روندهای انقلاب ملـی و سوسیالیستی آزاد می‌سازد، کنار گذاشته نشد، اما در مقابل این برداشت که مسکو مرکز حکومتی است که در عین حال هم علمدار و امین آرزوهای انقلابـی بشریت است و هم ناچار باید در میان قدرت‌های بزرگ جهان سرمایه‌داری جایی برای خود باز کند، رفته رفته در مرتبهٔ‌دوم قرار گرفت. در کنگرهٔ‌باکو هم نشانه‌های در پیش بودن این تغییر دیده می‌شد. با تاریك شدن چشم‌انداز انقلاب در زمستان ۲۱ـ۱۹۲۰، حرکت تندتر شد. نیروهایی که دولت شوروی را در امور داخلی به سیاست اقتصادی نوین و در اروپا به قرارداد بازرگانی انگلیس و شوروی کشاندند کمابیش در همان ایـام امضای یك سلسله قرارداد با کشورهای شرقی را هم باعث شدند ــ با ایران در ۲۶ فوریهٔ ۱۹۲۱، با افغانستان در ۲۸ فوریه، و با ترکیه در ۱۶ مارس. این مرحلهٔ دیگری بود در همان روندی که روابط میان مسکو و جهان خارج را به صورت مناسبات دولتی درمی‌آورد.

مناسبات شوروی با افغانستان کمتر از همه پیچیدگی داشت، زیرا که در آن‌جا جنبش کمونیستی محلی وجود نداشت و احتمال هم نمی‌رفت پیدا شود، و لذا مسکو می‌توانست از حکومت ملی با خیال راحت حمایت کند. در اوایل ۱۹۲۰ سورتیس وارد کابل شد تا به عنوان نمایندهٔ دولت شوروی جانشین براوین مقتول شود. مهم‌تر این که جمال‌پاشا، یکی از رهبران ترکیهٔ جوان که مانند طلعت و انور پس از شکست ۱۹۱۸ به آلمان گریخته و سپس سر از مسکو درآورده بود، از طرف امان‌الله شاه دعوت شد که به نام مستشار سیاسی به کابل برود ــ گامی که احتمالا با اشارهٔ دولت شوروی برداشته شد.[۵۶] در هر حال این کار با هدف دولت شوروی برای تشکیل یك جبههٔ اسلامی ضد امپریالیستی در آسیا تناسب

---

56. *Diplomaticheskii Slovar*, i (1948), 554, art. Dzhemal Pasha; L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 385.

فیشر می‌گوید مسکو بود که «توجه جمال‌پاشا را به طرف کابل معطوف کرد». ورود تشریفاتی او در اکتبر ۱۹۲۰ در این نشریه توصیف شده است:
Novyi Vostok, ii (1922), 292-4.

داشت، و به نظر می‌رسد که جمال در برطرف کردن بدگمانی افغانستان نسبت به مسکو نقش مهمی بازی کرده است.[۵۷] نگرانی بریتانیا از فعالیت‌های شوروی در افغانستان و تهدید شدن مرزهای آسیب‌پذیر هندوستان انگلیس، در این ایام شدید بود. از طرف دیگر، روابط شوروی و افغانستان نیز خالی از ناراحتی نبود. در سپتامبر ۱۹۲۰ امیر مخلوع بخارا، که به دست جنبش «بخارای جوان» ــ مورد حمایت بلشویک‌ها ــ از پایتخت خود بیرون رانده شده بود[۵۸]، به کابل پناه برد و مهمان دولت افغانستان شد.[۵۹] ظاهراً برخوردهای ناشی از این قضیه و قضایای دیگری که به دسائس فرضی افغان‌ها در خاك شوروی در ترکستان شرقی مربوط می‌شد، امضای پیمان شوروی و افغانستان را به تأخیر انداخت، و حال آن که گویا در سپتامبر ۱۹۲۰ پیش‌نویس پیمان پذیرفته شده بود.[۶۰] در ژانویهٔ ۱۹۲۱ جمال از کابل به برلن رفت و دیگر باز نیامد (در راه بازگشت به دست یك ارمنی در تفلیس کشته شد). در همان ماه یك وزیرمختار انگلیسی تازه و فعال وارد کابل شد. شاید دولت افغانستان این حرکت را نشانهٔ تجدید علاقهٔ فشار بریتانیا گرفته و معتقد شده باشد که باید با گذاشتن وزنه‌ای در کفهٔ دیگر ترازو موازنه را برقرار کند. این جریان مقارن بود با تمایل روزافزون مسکو به تثبیت مناسبات خارجی دولت شوروی، چه در اروپا و چه در آسیا. روز ۲۸ فوریهٔ ۱۹۲۱ پیمان شوروی و افغانستان در مسکو امضا شد[۶۱]؛ روز بعد پیمان اتحاد ترکیه و افغانستان نیز ــ باز در مسکو ــ به امضا رسید.[۶۲]

---

۵۷. نامه‌ای از امان‌الله به لنین در دسامبر ۱۹۲۰ گویا قطعهٔ زیر را در بر داشته است: «حضرت والا جمال‌پاشا افکار و نیات شریف جمهوری شوروی را در خصوص آزاد کردن تمام مشرق‌زمین و در خصوص پیمان اتحادی که آن دولت با دولت ترکیه منعقد کرده به استحضار ما رسانیده است».

۵۸. نگاه کنید به جلد اول، صص ۷-۴۰۶.

59. *Revue du Monde Musulman*, li (1922), 221, 226.

60. I. Maisky, *Vneshnyaya Politika RSFSR, 1917-1922* (1922), p. 145; *Diplomaticheskii Slovar*, ii (1950), 694, art Sovetsko-Afganskie Dogovory i Soglasheniya.

61. *RSFSR: Sbornik Deistvushchikh Dogovorov*, ii (1921), No. 44, pp. 15-17.

۶۲. پیمان ترکیه و افغانستان سند عجیبی است. در این پیمان اشاره شده است ←

با پیمان شوروی و افغانستان مناسبات دیپلماتیك میان دو کشور به وجود آمد، و منزلت افغانستان نیز به عنوان کشور مستقل به‌روشنی تثبیت شد. همچنین قرار شد افغانستان هفت کنسولگری در «ج ش ف س ر» داشته باشد و این کشور پنج کنسولگری در افغانستان. طرفین توافق خود را در مورد «رهایی خلق‌های مشرق‌زمین» اعلام کردند، و روسیهٔ شوروی متعهد شد که پس از مراجعه به آرای عمومی زمین‌هایی را که افغانستان در قرن نوزدهم به حکم اجبار به روسیه یا به بخارا واگذار کرده است پس‌بدهد. قول کمك‌های فنی و مالی نیز به افغانستان داده شد. از دیدگاه افغانستان، این پیمان هم پیشرفت شایان توجهی بود در جهت استقلال در مناسبات بین‌المللی و هم نقشه‌ای بود برای تقویت دولت افغانستان در مراودات آینده با بریتانیای کبیر. از دیدگاه شوروی، این پیمان مرحلهٔ دیگری بود در شناسایی قدرت و اعتبار شوروی در آسیای مرکزی، که فرصت‌های تازه‌ای هم برای اقدامات تعرضی و تدافعی در مقابل بریتانیای کبیر فراهم می‌ساخت. دولت بریتانیا چنین احساس می‌کرد که غرض از بازشدن کنسولگری‌های شوروی در شرق افغانستان چیزی جز اشاعهٔ تبلیغات ضد انگلیسی نمی‌تواند باشد؛ گمان می‌برد که یکی از مواد نانوشتهٔ پیمان این است که دولت افغانستان اجازه دهد از راه افغانستان اسلحه به عشایر هندوستان فرستاده شود؛ و تمام این جریان را تلاشی می‌شمرد برای «تامین وسائل حمله از طریق افغانستان به صلح هندوستان».۶۲ شاید برخی از این اتهامات نادرست یا گزافه‌آمیز بود، و هیچ نبرد سازمان‌یافته‌ای برضد هندوستان در دایرهٔ سیاست شوروی قرار نمی‌گرفت؛ اما جوهر این سیاست در آن ایام عبارت بود از محکوم

→

به «اتحاد معنوی کهنسال و اتفاق طبیعی» میان «دو دولت و ملت برادر»، و در یك مورد نیز به ارادهٔ خداوند استناد می‌کند، اما جوهر آن عبارت است از یك پیمان تعاون متقابل میان دو کشور در صورتی که هرکدام از این‌ها مورد حملهٔ «هر دولت امپریالیستی» واقع شوند؛ ترکیه قول می‌دهد که «از لحاظ نظامی به افغانستان کمك کند و معلم و صاحب‌منصب [نظامی] بفرستد». هر دو طرف استقلال حکومت‌های خیوه و بخارا را به رسمیت می‌شناسند
(*British and Foreign State Papers*, cxviii (1926), 10-11).

۶۳. نامهٔ مورخ ۱۶ مارس ۱۹۲۱ هورن به کراسین (نگاه کنید به ص ۳۵۱ بالا)؛ هنگامی که این نامه نوشته شده متن پیمان در لندن در دست نبوده است.

کردن امپریالیسم بریتانیا و برانگیختن دردسر بـرای قدرت انگلیس در هر جایی از خاك آسیا که این قدرت اعمال می‌شد. نکتهٔ مهم در همهٔ این جریانات گسترش تبلیغات برای انقلاب جهانی نبود بلکه این‌بود که روسیهٔ شوروی باز در نقش دیرینهٔ روسیه بـه عنوان رقیب اصلی بریتانیا در آسیای مرکزی ظاهر می‌شد.

در ایران قطار رویدادها با کندی و لنگی بیشتری در همان مسیر سازش و تحکیم وضع پیش می‌رفت. تردید سیاست شوروی در تابستان ۱۹۲۰ ۶۴ فوراً برطرف نشد. میرزا کوچك‌خان همچنان از پشتیبانـی شوروی در گیلان برخوردار بود. با این حال در پاییز ۱۹۲۰ سیاست آشتی میان مسکو و تهران رفته رفته چیره شد.۶۵ بـرای فعالیت‌هـای حزب کمونیست ایران، که چندان جدی هم نبود، موانعی ایجاد شد. کمیتهٔ مرکزی حزب وادار شد که در ۲۲ اکتبر ۱۹۲۰ اعلام کند که انقلاب در ایران فقط وقتی امکان دارد که رشد بورژوازی بـه کمال خود رسیده باشد۶۶؛ این مقدمه‌ای بود برای اتحاد با بورژوازی رو به رشد ایران، که می‌توانست به بیرون راندن سرمایه‌دار خارجی و نشستن بـه جای او امیدوار باشد؛ چند روز بعد نمایندهٔ ایران برای افتتاح باب مذاکرات پیمان ایران و شوروی وارد مسکو شد. این مذاکرات در سراسر زمستان ادامه داشت. بزرگ‌ترین مشکل مسألهٔ گیلان بود. قره‌خان در ۲۲ ژانویهٔ ۱۹۲۱ اعلام کرد که نیروهای شوروی پس کشیده می‌شوند، منتها وقتی، و فقط وقتی، که نیروهای انگلیس خاك ایران را ترك کرده باشند.۶۷ در فوریهٔ ۱۹۲۱ کودتایی در تهران روی داد که رضاخان، همتای ایرانی

---

۶۴. نگاه کنید به ص ۳۰۰ بالا.

۶۵. مارچنکو در پاییز ۱۹۲۰ می‌نویسد که بلشویك‌ها «خط مخالفت با میرزا کوچك‌خان را در پیش گرفته‌اند» و «به او اعلان جنگ می‌دهند» (*Revue du Monde Musulman*, xl-xli (1920), 114-15) : این تشخیص به‌طورکلی درست است، اگرچه قدری نارس است (نگاه کنید به ص۵۶۲ زیر).

۶۶. چیچرین در مقاله‌ای در «ایزوستیا»ی ۶ نوامبر ۱۹۲۱ از این قطعنامه مطالبی نقل می‌کند؛ همچنین بدون ذکر مأخذ در
Revue du Monde Musulman, liii (1922), 105.

67. ibid., liii (1922), 106;

انتصاب روتشتاین به نمایندگی دولت شوروی در تهران در نوامبر ۱۹۲۰ اعلام‌شده، ولی ظاهراً دولت ایران تا حل این مسأله حاضر به پذیرش او نشد.

کمال در ترکیه و امان‌الله در افغانستان، را به روی کار آورد. رضاخان به زودی در چهرهٔ یك دیکتاتور ناسیونالیست ظاهر شد و به اقدامات شدیدی برضد بازماندگان رژیم گذشته دست زد، اما با هرچه بوی سوسیالیسم یا کمونیسم می‌داد مخالف بود و سرکوبی کمونیست‌های محلی را با بی‌رحمی تمام دنبال می‌کرد. کودتا در مذاکرات مسکو که اکنون به بزنگاه خود رسیده بود مداخله‌ای نکرد. پیمان ایران و شوروی در ۲۶ فوریهٔ ۱۹۲۱ به امضا رسید.[۶۸]

پیمان ایران و شوروی در میان سه پیمانی که در این ایام بسته شد از همه مفصل‌تر بود ــ و این از اهمیت حیاتی ایران در علائق‌خارجی روسیهٔ شوروی حکایت می‌کرد. مقدار زیادی از این پیمان صرف تکرار اظهارات پیشین شده است. دولت شوروی اعلام می‌کند که همهٔ پیمان‌های گذشته که «منافی حقوق ملت ایران» بوده‌اند لغو می‌شوند، و «مخالفت و بیزاری» خود را نسبت به «سیاست سابق حکومت تزاری که عبارت بود از توافق با قدرت‌های اروپایی دربارهٔ کشورهای آسیایی برخلاف میل کشورهای ذیعلاقه، و به بهانهٔ تضمین استقلال آن‌ها به تصاحب کشور مورد توافق منجر می‌شد» اعلام می‌دارد؛ و صرف‌نظر کردن از همهٔ مزایا و امتیازات و اموال حکومت تزاری را در خاك ایران تکرار می‌کند ــ با این تفاهم که این اموال در ملکیت ملت ایران باقی بمانند و به هیچ قدرت خارجی منتقل نشوند. در ازای ارضای منافع و غرور ملت ایران به ترتیب یاد شده، در پیمان مورد بحث فقط یك حق خاص به دولت شوروی داده می‌شود: هرگاه قدرت سومی با نیروی مسلح وارد خاك ایران شود، یا به ایجاد مرکز «عملی برای حمله به روسیه» اقدام کند، و دولت ایران برای دفع این خطر قدرت کافی نداشته باشد، در آن صورت دولت شوروی حق خواهد داشت برای این منظور تدافعی به ایران لشکرکشی کند. این ماده شاید برای دولت ایران چندان ناخوشایند هم نبود، زیرا که به نحو آشکار برضد بریتانیای کبیر تنظیم شده بود. در واقع بیست سال بعد برضد آلمان به این ماده استناد شد. پیمان ۲۶ فوریهٔ ۱۹۲۱ همهٔ دشواری‌ها را حل نکرد، اما مناسبات ایران و شوروی را بر پایهٔ جدیدی استوار کرد. در ماه بعد کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست ایران که در باکو مستقر شده بود از کمیته‌های محلی حزب خواست که هم با «امپریالیسم استعماری

68. *RSFSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, ii (1921), No. 49, pp. 36-41.

انگلیس» مبارزه کنند و هم با حکومت شاه.۶۹ اما «آزمایش‌ها»ی بازی با کمونیسم بومی ایران، یا با جنبش‌هایی مانند جنبش میرزا کوچک‌خان، که «بدون نقشه و بدون در نظر گرفتن شرایط و امکانات محلی» صورت می‌گرفت۷۰، اکنون کنار گذاشته شد و به جای آن تحکیم مناسبات با دولت ایران مورد نظر قرار گرفت. در آوریل ۱۹۲۱ با ورود روتشتاین به‌تهران به‌نام نمایندهٔ دولت شوروی۷۱، دورهٔ تازه و پرفعالیتی در دیپلماسی شوروی آغاز شد.

تحولات در ترکیه پیچیده‌تر از افغانستان و ایران بود، ولی کمابیش در همان لحظه به بستن پیمان با روسیهٔ شوروی انجامید، ماجرای شرکت انورپاشا در کنگرهٔ باکو هر معنای دیگری داشت، نشانهٔ این بود که دولت شوروی تصمیم دارد که دوستی با کمال ــ و نه انور ــ را هدف سیاست خود در ترکیه قرار دهد. اما هنوز کارهای فراوانی در پیش بود. نخستین شرط مناسبات پایدار میان مسکو و انقره پایان‌دادن به وضع نامعین جمهوری‌های کوچك ماورای قفقاز ــ یعنی نتیجهٔ ناخواستهٔ مداخلهٔ نظامی غرب ــ بود، که هنوز سد راه مراودات زمینی مستقیم میان دو کشور بودند. سرنوشت آذربایجان، که در آوریل ۱۹۲۰ معین شده بود۷۲، نمونهٔ کار قرار گرفت. در ۲۶ سپتامبر ۱۹۲۰ دولت ترکیه به جهان اعلام کرد که به زودی «اقدامات مجدانه»ای برای پایان دادن به تعقیب و آزار مسلمانان برضد دولت ارمنستان به عمل خواهد آورد.۷۳ کمال رفته‌رفته

---

69. *Revue du Monde Musulman*, lii (1922), 144-56;

سه‌ماه بعد نمایندهٔ ایرانی در سومین کنگرهٔ کمینترن نیز همین‌هدف‌ها را اعلام کرد (*Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 1003).

70. *Novyi Vostok*, ii (1922), 261;

این مقاله بیان نظریاتی است که در ۱۹۲۱ رسماً پذیرفته شد.

71. I. Maisky, *Vneshnyaya Politika RSFSR, 1917-1922* (1922) ,p. 157.

۷۲. نگاه کنید به صص۶-۳۰۵ بالا.

73. *Echo de l'Islam*, No. 21, February 1921;

قطعاتی از این نوشته در این مأخذ نیز آمده است:
(*Mitteilungen des Seminars für Orientalische Sprachen zu Berlin*, xxxvii (1934), ii, 137-8;

اظهاریهٔ دیگری از طرف دولت ترکیه کمی بعد «علت جنگ» را به «فجایع انگلیسیان» نسبت می‌دهد (*Echo de l'Islam*, No. 20, 20 January 1921).

قدرت خود را احساس می‌کرد، و مصمم بود که حکم خود را در آسیای صغیر جاری سازد. شاید برحسب تصادف اقدام برضد ارمنستان در لحظه‌ای صورت گرفت که ارتش سرخ در جنوب روسیه دچار تعرض ورانگل بود. لحظه‌ای چند دولت روسیه راهی جز اقدام دیپلماتیك نداشت. مدیوانی، فرستادهٔ جدید این دولت به انقره، و برادر سیاستمدار گرجی به همین نام، در اکتبر ۱۹۲۰ در راه سفر به انقره در تفلیس، پایتخت جمهوری منشویکی گرجستان، توقف کرد و به وزیرمختار ارمنستان در تفلیس کمك نظامی دولت شوروی را عرضه داشت، مشروط بر این که دولت ارمنستان این کمك را تقاضا کند و داوری دولت شوروی را برای تعیین مرزهای ترکیه و ارمنستان بپذیرد. این پیشنهاد رد شد؛ و حتی بنابر مآخذ شوروی دولت ارمنستان در همان لحظه از دولت گرجستان دعوت می‌کرد که برای اقدام برضد بلشویك‌ها با هم متحد شوند.۷۴ در این اوضاع در برابر اقدام نظامی ترکیه چندان کاری صورت نگرفت. دولت ارمنستان تقاضای آتش‌بس داد، و به نظر می‌رسد که هنگام حرکت هیأت نمایندگی شوروی از تفلیس به ایروان دولت ترکیه مذاکرات را را عمداً طول می‌داد.۷۵ نگرانی مسکو از جریان رویدادها دیگر آشکار بود. دولت شوروی با صدور اظهاریه‌ای از مسؤولیت «حملهٔ ترکیه» تبری جست، و «احساسات دوستانه [ی خود را] نسبت بـه خلق ارمنستان» اعلام داشت.۷۶ در همین ایام هیأت نمایندگی شوروی وارد انقره شد و کفیل ریاست آن هیأت، شخصی به نام اوپمال، در ۹ نوامبر بـه عنوان نخستین نمایندهٔ شوروی در ترکیهٔ کمالی پذیرفته شد.۷۷ مسیر مذاکراتی

---

۷۴. منبع اطلاع از این پیشامد آرشیو منتشرنشدهٔ شوروی است که در این مأخذ مطالبی‌ازآن‌نقل‌شده‌است *Voprosy Istorii*, No. 9, 1951, pp. 144-5 ؛ پاره‌هایی از پیشنهاد شوروی به ارمنستان جز این مطالب است.

75. *Mitteilungendes Seminars für Orientalische Sprachen zu Berlin*, xxxvii (1934), ii, 138-42.

76. *Voprosy Istorii*, No. 9, 1951, p. 145;

این اظهاریه در تفلیس منتشر شد، شاید به این دلیل کـه همین مطلب منشأ شایعات فراوانی بود که در آن ایام دربارهٔ پیمان سری شوروی و ترکیه بـرضد ارمنستان و گرجستان بر سر زبان‌ها بود.

77. *Godooio Otchet NKID k IX S"ezdu Sovetov* (1921), p. 42; *Izvetiya*,

←

که پس از ورود اوپمال باید جریان یافته باشد معلوم نیست، اگرچه گفته‌اند که چیچرین این‌بار پیشنهاد وساطت را به دولت ترکیه داد و تقاضا کرد که دولت ترکیه از پیشروی خودداری کند.۷۸. در ۲۰ نوامبر با نگرانی گفت که امکان دارد «امروز یا روز بعد از جنگ به ما تحمیل شود».۷۹ اما چند روز بعد طاس برای صلح ریخته شد. روز ۲۹ نوامبر کمال تلگراف مجیزآمیزی به چیچرین مخابره کرد و یك بار دیگر پس از اشاره به یادداشت ۲ ژوئن چیچرین به ستایش از «عظمت فداکاری‌های ملت روسیه در راه رستگاری نژاد بشر» پرداخت. تلگراف کمال با این عبارات معنی‌دار به‌پایان می‌رسد:

> من عمیقاً معتقدم و هموطنان من نیز در این عقیده با من سهیم‌اند، که آن روزی که از یك طرف کارگران غرب و از طرف دیگر خلق‌های اسیر آسیا و افریقا ملتفت شوند که سرمایهٔ بین‌المللی آن‌ها را برای اسارت و امحای یکدیگر به نفع انحصاری اربابان به‌کار می‌گیرد، و آن روزی که وقوف بر خباثت سیاست استعماری در قلب توده‌های رنجبر جهان رخنه کند، قدرت بورژوازی به پایان می‌رسد.
>
> اعتبار معنوی عالی «ج ش ف س ر» در میان رنجبران اروپا و محبت جهان اسلام نسبت به ملت ترك به ما اطمینان می‌دهد که اتفاق صمیمانهٔ ما کافی است که همهٔ آن‌هایی را که به سبب اطاعت مبتنی‌بر کاهلی و جهل تاکنون قدرت امپریالیست‌ها را حفظ کرده‌اند برضد امپریالیست‌ها متحد سازد.۸۰

---

6 November 1921.

بنابر نوشتهٔ نشریهٔ «جهان اسلام» (*Die Welt des slams*, xvi (1934), 30) ، خود مدیوانی در فوریهٔ ۱۹۲۱ به آنقره رسید.

۷۸. آرشیو منتشرنشدهٔ شوروی، نقل‌شده در این مأخذ:

Voprosy Istorii, No. 9, 1951, p. 146.

79. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 487;

نگرانی آشکار لنین دلیل دیگری است برضد این نظر که پیشروی ترکیه در ارمنستان با تفاهم قبلی با روسیهٔ شوروی صورت گرفته است.

80. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, iii, i(1928), 27-8.

در پشت این طرح زیرکانه برای اتحاد میان روسیهٔ شوروی به‌عنوان مدافع کارگران اروپا و ترکیه به عنوان سرکردهٔ خلق‌های مسلمان و تحت ستم آسیا، پیشنهاد معامله‌ای به چشم می‌خورد، و آن این بود که هیچ‌کدام از طرفین به حوزهٔ عمل یکدیگر تجاوز نکنند. رسیدن به توافق بر این پایه آسان بود.

در همان روزی که این پیام فرستاده شد، و هنگامی کـه مذاکرات ترکیه و ارمنستان در الکساندروپل جریان داشت، در یروان کودتایی به نتیجه رسید. روز ۲۹ نوامبر ۱۹۲۰ یك کمیتهٔ انقلابی که زیر حمایت یك ستون ارتش سرخ در مرز شوروی تشکیل شده بود تأسیس دولت مستقل ارمنستان را اعلام کرد. در زیر فشار این حرکت هواداران شوروی به مقامات عالی دولت منصوب شدنـد و دولت داشناك تغییر ماهیت داد. دیکتاتوری نظامی در یروان اعلام شد. در ۲ دسامبر ۱۹۲۰ دو پیمان امضا شد. پیمان اول، که از طرف دولت بازسازی‌شدهٔ ارمنستان «ج ش ف س ر» امضا شد، ارمنستان را به عنوان یك جمهوری سوسیالیستی شناخت و تا روز اجلاس دوبارهٔ شوراهای ارمنستان تمام قدرت را به دست یك کمیتهٔ نظامی انقلابی سپرد که در آن پنج نفر کمونیست و دو نفر داشناك شرکت داشتند: تا روز تشکیل این کمیته دیکتاتوری نظامی کار خود را ادامه می‌داد. پیمان دوم پیمان صلح با ترکیه بود که در الکساندروپل از طرف نمایندگان دولت پیشین ارمنستان امضا شد و دائر بر تسلیم کامل به دعاوی ارضی و سایر دعاوی ترکیه بود.[۸۱] رژیم جدید یروان و حامیان

---

۸۱. اعلامیهٔ ۲۹ نوامبر ۱۹۲۰ کمیتهٔ انقلابی در همان‌جا آمده است (ibid., iii, i (1928), 73-5) متن پیمان میان ج‌ش‌ف‌س‌ر و جمهوری ارمنستان نیز در همان است ibid., iii, i, 75-6 ، این متن بسیار خلاصه شده است؛ متن کامل در این مأخذ آمده است:

RSFSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov, iii (1922), No. 79, pp. 14-15,

ولی عنوان آن به غلط چنین ثبت شده است: «پیمان میان ج‌ش‌ف‌س‌ر و جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان.» متن کوتاه‌شدهٔ قرارداد شوروی و ترکیه که در الکساندروپل به امضا رسید در این کتاب آمده است:

Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, iii, ii (1929), 71-3,

ولی این متن با متنی که کاظم‌زاده از منابع ارمنی در کتاب خود نقل می‌کنددقیقاً مطابقت ندارد

←

شوروی آن از همان آغاز این پیمان را مردود دانستند.۸۲ اما این دو پیمان مجموعاً پایهٔ نهایی سازشی قرار گرفت که در پیمان ترکیه و شوروی در مارس آینده تجلی کرد. نتیجه عبارت بود از تسویه‌حسابی که از لحاظ ارضی بسیار به نفع ترکیه تمام می‌شد، اما تأیید ترکیه را نسبت به وجود کشور کوچك و محدود جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان با پایتخت یروان تأمین می‌کرد.

حذف آذربایجان مستقل و ارمنستان مستقل نفـع مشترك روسیهٔ شوروی و ترکیه بود و راه را برای توافق مورد نظر آن‌ها هموار می‌کرد. مسالهٔ مشابه گرجستان را هم سپس می‌توانستند با همان روش حل کنند. اما مشکل دیگری هنوز بر سر راه بود ــ یعنی وجود یك جنبش کمونیستی کوچك ولی قوی در ترکیه. این جنبش از سه رشتهٔ جداگانه تشکیل‌می‌شد: یك جنبش کمونیستی که به دست اسیران جنگی ترك در روسیه برپا شده بود و از خاك شوروی عمل می‌کرد؛ یك جنبش کمونیستی که ظاهراً از مهاجران بازگشته از آلمان و تعلیم‌دیـده در جنبش اسپارتاکیست ریشه می‌گرفت و پیش از پایان سال ۱۹۱۹ از چند گروه جداگانه در استانبول و آنقره تشکیل می‌شد؛ و جنبش‌های گوناگون بومی سراسر آسیای صغیر، که از لحاظ معتقدات و سازمان کاملا کمونیستی نبودند. اما به‌طورمبهمی از کمونیسم و شکل حکومت شوروی هواداری می‌کردند. کمال از آغاز با آن دو مقولهٔ اول دشمنی می‌ورزید و، به اقتضای مصلحت، آن‌ها را سرکوب می‌کرد یا با بی‌میلی تحمل می‌کرد؛ مقولهٔ سوم از طرفداران جدی جنبش ملی تشکیل می‌شد و تا چندی از تشویق و پشتیبانی کمال برخوردار بود.

مهم‌ترین چهره در جنبش کمونیستی مورد حمایت شوروی صوفی بود. صوفی یکی از سوسیالیست‌های ترکیه بود که در ۱۹۱۴ از ترکیه به روسیه گریخت و بیشتر ایام جنگ را در زندان روسیه گذراند و در

→

F. Kazemzadeh, *The Struggle for Transcaucasia (1917-1921)* (N.Y., 1951), p. 289.

سایر منابع عمدهٔ این پیشامدها عبارتند از:

B. Bor'yan, *Armeniya, Mezhdunarodnaya Diplomatiya iSSSR* (1929), ii 122-3; *Mitteilungen des Seminars für Orientalische Sprachen zu Berlin*, xxxvii (1934) ii, 142.

۸۲. مقالهٔ چیچرین در «ایزوستیا»ی ٦ نوامبر ۱۹۲۱؛ ارجاع به این پیمان در جلد اول، ص ٤٢٢ نادرست است.

دیدار بین‌المللی و انقلابی پطروگراد در دسامبر ۱۹۱۸ حضور داشت.۸۳ وظیفهٔ تشکیل‌دادن گروه‌های کمونیستی از اسیران جنگی تـرك و آماده ساختن آن‌ها را برای کار در ترکیه صوفی بر عهده گرفت. این کارها زیر نظر «دفتر مرکزی سازمان‌های کمونیستی خلق‌هـای شرق» صورت می‌گرفت، که به نارکومناتس وابسته بود. در بهار ۱۹۲۰ ادعا شد که «گروه‌های پارتیزان» مرکب از ۸،۰۰۰ نفر سازمان یافته و به ترکیه اعزام شده‌اند.۸۴ این ادعا بی‌گمان گـزاف بود؛ اما چشم‌انـداز آینده امیدبخش می‌نمود، به‌ویژه از این جهت که سیاست کمال در این ایام به سمت شوروی متمایل می‌شد. در مهٔ ۱۹۲۰ صوفی دفتر کار و روزنامهٔ ترکی‌اش، «ینی‌دنیا» («جهان نو»)، را از مسکو به باکو منتقل کرد.۸۵ دو ماه بعـد در دومین کنگرهٔ کمینترن نمایندگی بخش تـرکی «دفتر سازمان‌های کمونیستی» را اسماعیل حقی برعهده داشت، که سخنرانی کوتاهش، چنان که در سوابق کنگره نقل‌شده است، لحن کاملاناسیونالیستی داشت.۸۶ صوفی یکی از اعضای هیأت رئیسهٔ کنگرهٔ خلق‌های مشرق‌زمین بود که در سپتامبر ۱۹۲۰ در باکو اجلاس کرد۸۷، و در همان ماه ریاست کنفرانس کمونیست‌های ترکیه را، که آن هم در باکو برای سازمان‌دادن کارهای حزب در ترکیه تشکیل شد، برعهده داشت.۸۸ در این کنفرانس گروهی از «اسپارتاکیست»های ترك از آنقره شرکت کردند، چون که حزب کمونیست ترکیه در ژوئن ۱۹۲۰ در آن شهر تأسیس شده‌بود.۸۹ در نوامبر ۱۹۲۰، ظاهراً به اطمینان تساهل نسبی‌ای که از جانب کمال نشان داده می‌شد، صوفی با چند تن از رفقای خود به همراهـی یك هیأت رسمی

۸۳. نگاه کنید به ص ۲۸۹ بالا.

84. *Zhizn' Natsional'nostei*, No. 15 (72), 23 May 1920.

۸۵. انتشار «ینی دنیا» در کریمه در فوریهٔ ۱۹۱۹ پیش از اشغال آلمان‌ها آغاز شده بود.

86. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 187-8.

87. *Iyi S"ezd Narodov Vostoka* (1920), p. 28.

۸۸. منبع اطلاع اصلی دربارهٔ فعالیت‌های صوفی خاطرات و مجموعهٔ مقالات او است که در دومین سالگرد قتل او به زبان ترکی در مسکو منتشر شده و در این مأخذ مطالبی از آن نقل شده است: *Voprosy Istorii*, No. 9, 1951, p. 60. میکروفیلم این جزوه در کتابخانهٔ هوور استانفورد موجود است.

89. *Novyi Vostok*, ii (1922), 258.

شوروی علناً وارد خاك ترکیه شد.

آن جنبش بومی هواداری از کمونیسم که در سال ۱۹۱۹ در ترکیه رشد کرد غالباً ریشهٔ دهقانی داشت و از سرچشمهٔ نارضایی ارضی آب می‌خورد. تجلی آشکار آن به وجود آمدن تعداد زیادی شوراهای محلی بود، که تا چندی ارگان‌های مؤثر حکومت محلی بودند.۹۰ کمال به این جنبش میدان می‌داد، پاره‌ای به این علت که وفاداری آن به هدف ناسیونالیسم پرشور و خدشه‌ناپذیر بود، و پاره‌ای هم از این جهت که برای‌آن نارضایی اجتماعی و ارضی که الهام‌بخش این جنبش بود گریزگاهی تعبیه شده باشد. در بهار ۱۹۲۰ این جنبش سازمان گرفت و «ارتش سبز» را پدید آورد، که با سربازگیری از میان دهقانان خرده‌پا و بی‌زمین بخش عمدهٔ نیروهای ملی را تشکیل داد. بنیان‌گذاران اصلی جنبش، حقی بهیچ و حکمت، از لحاظ سیاست خارجی «شرقی» به شمار می‌رفتند، و گویا هر دو از مارکسیست‌های معتقد بودند.۹۱ یکی از دنباله‌های کمابیش مضحك این جریان حزب کمونیستی بود به نام «سیب سبز» که رسماً از طرف

---

۹۰. دو سال بعد یك نمایندهٔ ترك در چهارمین کنگرهٔ کمینترن یادآوری کرد که وقتی دولت ترکیه «در جریان برقرارکردن نخستین مناسبات خود با دولت شوروی بود، نمایندگان آن دولت که به مسکو رفته بودند تأیید کردند که در ترکیه حزب کمونیست بزرگی وجود دارد، و حتی در پاره‌ای نقاط شوراهای دهقانان تشکیل شده است»

(*Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 527);

مطلب مربوط به شوراهای دهقانان یادداشت دولت ترکیه به چیچرین در نوامبر ۱۹۲۰ تأیید می‌کند؛ این یادداشت به «دولت‌های شوروی کوچك» در پاره‌ای از مناطق ترکیه اشاره می‌کند که ارامنهٔ داشناك آن‌ها را برمی‌اندازند

(*Mitteilungen des Seminars für Orientalische Sprachen zu Berlin*, xxxvii (1934), ii, -36).

91. Halidé Edib, *The Turkish Ordeal* (1928), pp. 171-4.

مقاله‌ای در نشریهٔ *Voprosy Istorii*, No. 9, 1951, pp. 65-6 برنامه‌های «ارتش سبز» را نقل می‌کند و توضیح می‌دهد که این ارتش «یك سازمان طبقاتی منسجم از دهقانان رنجبر ترك نبود، و نمی‌توانست باشد، زیراکه رهبری‌پرولتاریایی نداشت»، بلکه نوعی «بازتاب منافع دهقانان بود»؛ از حقی بهیچ و حکمت نام برده نشده است. از طرف دیگر، نویسنده، که سخت با کمال مخالف است، پشتیبانی ارتش سبز را از جنبش ملی و جانبداری کمال را در روزهای نخستین از این ارتش نادیده‌می‌گیرد.

دولت حمایت می‌شد. رهبری این حزب با حقی بهیج بود۹۲ و بنابر اظهار بعدی هیأت نمایندگی ترك در کمینترن، این حـزب غالباً از «دولتیان بلندپایه و روشنفکران» تشکیل می‌شد.۹۳ اما موفق‌ترین رهبر این حزب ادهم نام داشت، که مردی بود جویای نان و نـام. ادهم به کمال اظهار وفاداری می‌کرد، اما بیم آن می‌رفت‌که نوعی ماخنوی ترك از کار درآید.۹۴ ارتش سبز در تابستان ۱۹۲۰ به اوج توفیق خود رسید. اما در سپتامبر ۱۹۲۰ ــ همان ماهی که تصمیم به اقدام برضد ارمنستان گرفته شد ــ کمال آن‌قدر قدرت‌داشت که با برچیدن بساط رقیبان و گردن‌کشان‌احتمالی وضع داخلی خود را مرتب کند. بدین ترتیب فرمان انحلال ارتش سبز از طـرف کمال صادر شد. ارتش سبز اطاعت نکـرد. کمال در کمین فرصت بود، تا آن که در ماه نوامبر علی فؤاد، یکی از امرای ارتش را به نام نمایندهٔ ترکیه به مسکو فرستاد و از سر راه خود دور کرد، و به ادهم نیز پیشنهاد کرد که به همراه هیأت نمایندگی برود. ادهم نپذیرفت. در ماه دسامبر، هنگامی که نبرد با ارمنستان به پیروزی رسیده بود، کمال

---

92. Halidé Edib, *The Turkish Ordeal* (1928), p. 175.

93. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 527.

«سیب سبز» دست‌کم صور ظاهری دیانت را می‌پذیرفت و معتقد بود که کمونیسم بدون «انقلاب‌های خونین» تحقق‌پذیر است؛ به برخی حقوق مالکیت قائل بود؛ و بر آن بود کـه معتقدات کمونیستی باید با نیازهای هـر کشوری منطبق شونـد، و کمونیسم ضرورتاً در یك زمان، و حتی در هیچ زمانی، در همه‌جا پیـروز نمی‌شود (M. Pavlovich, *Revolyutsionnaya Turtsiya*, 1921, pp. 110-16) ؛ اسناد این جنبش در مقاله‌ای به قلم همان نویسنده در این نشریه نقل شده است:
Kommunisticheskii Internatsional, No. 17 (17 June 1921), cols. 4227-32).
این جنبش تا سه یا چهار سال دیگر باقی ماند، یا گهگاهی وجود داشت؛ یکی از قطعنامه‌های چهارمین کنگرهٔ کمینترن در نوامبر ۱۹۲۲، «سیب سبز» را حزبی می‌نامد که «به پان ترکیسم در ترکیه رنگ کمونیستی زده است»
(*Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 320).

۹۴. او را «متولد سیرکاسیا [در شمال قفقاز، کنار دریای سیاه] و تقریباً بیسواد» ذکر کرده‌اند (Halidé Edib, *The Turkish Ordeal* (1928), p. 157) ؛ با این حال ادهم در ایام ضعف شدید جنبش ملی رکن اصلی آن جنبش به‌شمار می‌رفت، و پذیرایی گرم کمال از او در آنقره در همان مأخذ توصیف شده‌است (ibid., p. 167) در مسکو ابتدا ادهم را یك کمونیست ترك می‌پنداشتند، ولی سپس او را «راهزن» شناختند (*Zhizn' Natsional'nostei*, No. 5(11), 1 April 1922).

سرانجام تصمیم گرفت برضد ارتش سبز اقدام کند. در ۶ ژانویهٔ ۱۹۲۱ ادهم تارانده شد و به یونان پناه برد؛ آنچه از جنبش او باقی ماند به زودی نابود شد.۹۵

پس از سرکوبی ادهم اقدامات شدیدی برضد کمونیست‌های ترکیه صورت گرفت. صوفی به دست عوامل ناشناسی در ارض‌روم دستگیر شد، و در ۲۸ ژانویهٔ ۱۹۲۱ او را همراه با شانزده تن دیگر از کمونیست‌های برجستهٔ ترکیه در ساحل طرابوزان به دریا انداختند ــ که سنت اعدام مخفیانه بود. سرنوشت آن‌ها مدتی بعد کشف شد. گویا چیچرین از دولت کمال وضع آن‌ها را پرسید و در پاسخ گفته شد که ممکن است در دریا سانحه‌ای برایشان پیش آمده باشد.۹۶ اما این رویداد تأسف‌آور ملاحظات مهم‌تری را که مبنای دوستی روزافزون کمال با مسکو بود مخدوش نکرد. برای نخستین بار ــ اگرچه نه برای آخرین‌بار ــ نشان داده شد که دولت‌ها می‌توانند با کمونیست‌های کشور خود شدت عمل نشان دهند. و خاطرجمع باشند که اگر دوستی دولت شوروی را به طریق دیگری به دست آورده باشند آن شدت عمل مانع این دوستی نخواهد بود.

در زمستان ۲۱ــ۱۹۲۰ مسکو به معامله‌کردن با کمال متمایل بود.۹۷

---

۹۵. این شرح دربارهٔ «ارتش سبز» عمدتاً از «سخنرانی غازی مصطفی کمال، اکتبر ۱۹۲۷» گرفته شده است
(*A Speech Delivered by Ghazi Mustapha Kemal, October 1927* (Engl. transl., Leipzig, 1929), pp. 401-4, 436, 455-6, 467);
کمال مدعی است که «بنیان‌گذاران اصلی این انجمن از رفقای معروف ما بودند و ما با آن‌ها رابطهٔ نزدیك داشتیم»، و هیچ اشاره‌ای به رابطه با کمونیست‌ها یا با شوروی نمی‌کند.

۹۶. مراجع این پیشامد عبارتند از:
M. Pavlovich, *Revolyutsionnaya Turtsiya* (Moscow, 1921), pp. 108-23;
یادداشتی به قلم همین نویسنده در *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 17 (7 June 1921), cols. 4427-8؛ و مقاله‌ای به امضای *Revue du Monde Musulman*, lii (1922), 191-208 پیدا است که نویسندگان مطالب اصلی را در اختیار داشته‌اند، یکی از جانب شوروی و دیگری از جانب ترکیه؛ شرح آن‌ها مکمل یکدیگر است، بدون آن که با هم تعارض داشته باشند.

۹۷. یکی از شواهد نادر اختلاف‌نظر در حزب در این باره مصاحبه‌ای است با استالین، هنگام بازگشت او از سفر قفقاز (نگاه کنید به جلد اول، ص ۳۹۸)، که ←

در دسامبر ۱۹۲۰ نشریهٔ رسمی نارکومناتس نوشت که داشتن مناسبات دوستانه با ترکیهٔ ناسیونالیست در مسلمانان قفقاز تأثیر مطلوبی خواهد داشت.۹۸ در هشتمین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه در همان ماه، لنین بار دیگر با اشاره بـه «تقارن منافـع اساسی همهٔ خلق‌هـای تحت ستم امپریالیسم» گفت که به زودی با ایران پیمانی بسته می‌شود، و روابط با افغانستان، و «بیش از آن» با ترکیه، تحکیم می‌گردد.۹۹ در همان‌کنگره دن بلشویك‌ها را متهم کرد که در قفقاز «سیاستی [را دنبال می‌کنند] که در یك کشور تحت ستم، مثلا ترکیه، اتحاد میان ناسیونالیست‌ها را لازم می‌آورد [که منجر می‌شود به] همکاری با اقدامات نظامی این ناسیونالیست‌ها برضد دیگران، که شاید آن‌ها هم ناسیونالیست‌هایی هستند که تحت ستم امپریالیسم کشورهای دیگر قرار دارند».* منشویك‌ها قطعنامه‌ای پیشنهاد کردند که خواهان قطع رابطه با کمال بود.۱۰۰ اما الهام‌بخش آشکار این پیشنهاد پشتیبانی از داشناك‌ها در ارمنستان و منشویك‌ها در گرجستان بود، و بنابرین احتمال نمی‌رفت بتواند در سیاست شوروی تأثیری داشته باشد. در ۱۸ فوریهٔ ۱۹۲۱ هیأت نمایندگی ترکیه برای مذاکره دربارهٔ پیمان ترکیه و شوروی وارد مسکو شد.۱۰۱ از آن پس رویدادها به سرعت جریان یافتند. پیش از رسیدن به توافق نهایی لازم بـود دربارهٔ تنها اختلاف ارضی به‌جا مانده نیز توافق شود، و آن سومین جمهوری ماورای

→

[را] برای بازی‌کردن با طرفداران کمال و شاید هم مختصری گرایش طرفداران کمال [را] به دست راست» تشخیص می‌دهد، و پیش‌بینی می‌کند که امکان دارد طرفداران کمال «به هدف آزاد کردن خلق‌های ستمدیده خیانت کنند» یا حتی «در اردوگاه متفقین ظاهر شوند» (Stalin, *Sochineniya*, iv 411-12). استالین یکی از کسانی بود که یك سال بعد با سیاست کمك‌رساندن به ترکیه مخالفت کردند (نگاه کنید به ص۸-۵۶۷ زیر).

98. *Zhizn' Natsional'nostei*, No. 40 (97), 15 December 1920.

99. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 27.

* تذکر این نکته لازم است که اگر در منطق این کلام اشکالی به نظر می‌رسد، این اشکال مربوط به متن کلام است نه ترجمهٔ آن. ـ م.

100. *Vos'moi Vserossiiskii S"ezd Sovetov* (1921), pp. 36-52.

101. N. Rubinstein, *Sovetskaya Rossiya i Kapitalisticheskie Strany, 1921-1922* gg. (1948), p. 67.

قفقاز بود. هر دو طرف بر سر دعاوی خود همچنان پافشاری می‌کردند. در ۲۱ فوریهٔ ۱۹۲۱ ارتش سرخ و نوچهٔ گرجی آن وارد گرجستان‌شدند، و چهار روز بعد تأسیس جمهوری شوروی سوسیالیستی گرجستان را اعلام کردند.[۱۰۲] ترکیه در پاسخ اولتیماتومی داد و تفکیك دو ناحیهٔ ارتوین و اردهال را خواست ــ چیزی که مسکو حاضر بود بپذیرد. روز ۲۸ فوریهٔ ۱۹۲۱ نیروهای ترکیه بندر باطوم را اشغال کردند، در حالی که دولت شوروی با ادعای ترکیه بر این بندر به شدت مخالف بود. اما هیچ‌کدام از این حوادث مانع از جریان آرام مذاکرات مسکو نشد، و در آن‌جا پیمان ترکیه و شوروی در ۱۶ مارس ۱۹۲۱ به امضا رسید ــ در همان روزی‌که قرارداد بازرگانی شوروی و بریتانیا در لندن امضا شد. گذشته از تأکید بر اتحاد میان دو کشور «در مبارزه با امپریالیسم» در مقدمهٔ پیمان، یکی از مواد پیمان نیز با لحن جدی «همبستگی متقابل رهایی ملی خلق‌های مشرق‌زمین و نبرد کارگران روسیه [را] برای نظامی اجتماعی نوین» اعلام می‌دارد. در این پیمان مخالفت روسیه را با موارد کاپیتولاسیون در ترکیه تکرار می‌کند و آن‌ها را «مباین با رشد ملی آزادانه در هر کشوری یا با تحقق کامل حقوق حاکمیت آن کشور» می‌شناسد. در مواد مربوط به مرزها، واگذاری بندر باطوم به جمهوری نوبنیاد گرجستان قید شده است. برای تضمین «باز شدن بغازها و آزادی بازرگانی از طریق آن‌ها برای همهٔ ملل» ــ اما بدون ورود خدشه به حق حاکمیت کامل ترکیه یا به «امنیت ترکیه و پایتخت آن، استانبول» ــ بایستی در کنفرانسی از قدرت‌های دریای سیاه اساسنامه‌ای تنظیم شود. روسیه برعهده‌می‌گیردکه ترتیبی بدهد که سه جمهوری ماورای قفقاز پیمان‌های لازم را امضا کنند و تعهداتی را که در پیمان حاضر برای آن‌ها پیش‌بینی شده است برعهده بگیرند؛ و این به منزلهٔ شناسایی سرپرستی یا حمایت روسیه شوروی از آن جمهوری‌ها از طرف ترکیه بود.[۱۰۳] از لحاظ ترکیه، این پیمان به معنای پشتیبانی مادی و معنوی روسیهٔشوروی در مبارزهٔترکیه با بریتانیای کبیر بود؛ از لحاظ روسیهٔ شوروی، این پیمان تحکیم موقعیت او را به

---

۱۰۲. نگاه کنید به جلد اول، ص ۴۲۳

103. *RSFSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, ii (1921), No. 52, pp. 72-7;

برای اطلاع دربارهٔ پیمان ضمیمه که از طرف جمهوری‌های ماورای قفقاز امضا شد، نگاه کنید به جلد اول،صص۷۱ـ۴۷۰.

عنوان قدرت بزرگ ضدامپریالیستی در خاورمیانه دربر داشت؛ از لحاظ هر دو طرف، اخراج مداخله‌گران خارجی از ماورای قفقاز و سواحل دریای سیاه تأمین می‌شد. این امتیازات برای هر دو طرف بیش‌از سرنوشت کمونیست‌های ترکیه اهمیت داشت. نشریهٔ کمونیستی «ینی‌دنیا» بار دیگر در باکو شروع به انتشار کرد. ولی مدتی گذشت تا در مهٔ ۱۹۲۱ نشریهٔ نارکومناتس نامه‌ای از باکو منتشر شد که اتفاقاً ماجرای غرق شدن رهبران کمونیست را در دریای طرابوزان شرح می‌داد.[۱۰۴] چند ماه بعد دولت ترکیه به مسکو اطلاع داد که تصمیم دارد «همهٔ کمونیست‌های زندانی ترکیه را آزاد کند و کسانی را که مرتکب قتل کمونیست ترك مصطفی صوفی شده‌اند به دست عدالت بسپارد».[۱۰۵]

تغییر جبهه‌ای که در مارس ۱۹۲۱ در مسکو صورت گرفت بیشتر در فضایی که سیاست خارجی شوروی عمل می‌کرد مؤثر افتاد و کمتر در اصل آن سیاست. در امور داخلی این تغییر به معنای رها کردن هدف سوسیالیسم و کمونیسم نبود، و در امور خارجی نیز رهاکردن هدف انقلاب جهانی را دربر نداشت؛ اما به این معنی بود که حصول این هدف‌ها باید تا چندی به تعویق بیفتد، و در این مدت قدرت اقتصادی و دیپلماتیك روسیهٔشوروی با همهٔ وسایل عملی تقویت شود، حتی اگر این وسایل از لحاظ ظاهر به صورت عقب‌نشینی از راه مستقیم سوسیالیسم و انقلاب جهانی باشد. سیاست خارجی تازه، به تعبیر لنین در طرح نپ، «به‌طور جدی و برای مدت درازی» در پیش گرفته شد.[۱۰۶] مصلحت‌دیدهایی که تا آن روز فقط به عنوان مانورهای عملی کوتاه‌مدت مطرح می‌شدند از آن پس درازمدت شدند؛ و همین مدت بالنسبه دراز بود که بیش از هر چیز دیگری خصلت سیاست خارجی شوروی را پس از ۱۹۲۱ دیگرگون کرد.

---

104. *Zhizn' Natsional'nostei*, No. 10 (108), 14 May 1921;

همین نامه با حروف ریز در نشریهٔ کمینترن نیز چاپ شد (*Kommunisticheskii Internatsional*, No. 17 (7 June 1921), cols. 4427-8).

105. I. Maisky, *Vneshnyaya Politika RSFSR, 1917-1922* (1922), p. 165;

نویسنده به پرونده‌های نارکومیندل دسترسی داشته و پیداست که اطلاع خود را از آن‌ها گرفته است.

۱۰۶. نگاه کنید به جلد دوم، ص ۳۲۳.

فصل بیست و هشتم

روسیه و آلمان

در مناسبات خارجی روسیهٔ شوروی، آلمان جایی خاص خود داشت. اگر رهبران شوروی در نخستین سال‌های پس از انقلاب جهان را به دو مقولهٔ کلی تقسیم کردند ــ قدرت‌های دشمن، یعنی دولت‌های سرمایه‌داری غرب و دوستان بالقوه، یعنی خلق‌های مشرق‌زمین، که خود قربانی قدرت‌های غربی بودند ــ آلمان در هیچ‌کدام از این دو مقوله نمی‌گنجید. شکست نوامبر ۱۹۱۸ آلمان را در شمار قربانیان امپریالیسم غرب درآورده و با روسیهٔ شوروی و خلق‌های ستمکش شرق در یك ردیف قرار داده بود ــ این یکی از مایه‌های مهم سخنرانی لنین در دومین کنگرهٔ کمینترن بود. از طرف دیگر، پیشرفت صنایع و سازمان اجتماعی آلمان و موقعیت جغرافیایی آن، این کشور را مسلماً در کنار کشورهای غربی می‌نشاند: در اقتصاد روسیه، آلمان همیشه قدرت برجستهٔ سرمایه‌داری و فروشندهٔ عمدهٔ کالاهای صنعتی بود. اما مقولهٔ سومی هم وجود داشت که به اتفاق آرای بلشویك‌ها آلمان به آن تعلق می‌گرفت ــ یعنی بازیگر نقش پیشتاز انقلاب پرولتاریایی در کنار روسیه. سیاست شوروی در ابتدا منحصراً مشغول این مهم بود که آلمان را به اجرای این نقش وادارد و برای این کار مجهز سازد. ثانوی شناختن این وظیفه و سرانجام نومید شدن و دست کشیدن از آن جریانی بود که به تدریج و با بی‌میلی پذیرفته شد. اگر این پیچیدگی‌های مناسبات آلمان و شوروی فوراً ظاهر نشد، علت آن بود که روسیهٔ شوروی تا مدت‌ها در وضعی نبود که بتواند سیاست خارجی خود را در مورد آلمان به اجرا بگذارد. از لحظهٔ سقوط آلمان تا اواسط سال ۱۹۲۰ رشتهٔ رابطهٔ روسیهٔ شوروی از آلمان نیز مانند سایر کشورهای غربی کاملا بریده بود. حتی اگر بریدگی این رابطه کامل هم نمی‌بود،

در آلمان حتی یك مقام سیاسی هم وجود نداشت که آن اندازه اقتدار یا ابتکار داشته باشد که بتواند مناسبات مؤثری با روسیه برقرار کند. با این همه، بسیاری از رویدادهای این ایام آلمان بسیار مهم از کار درآمدند و زمینهٔ تحولات آیندهٔ مناسبات آلمان و شوروی قرار گرفتند.

تصمیم به اختیار کردن یکی از دو شق شرق و غرب، که چند ساعت پس از آتش‌بس با اهدای دو قطار راه‌آهن غلهٔ روسی به شورای نمایندگان مردم آلمان تحمیل شد[۱]، دوراهی دائمی سیاست خارجی آلمان بود، به ویژه وقتی که اختیار کردن یکی از این دو راه بایستی از موضع ضعف صورت گیرد. از میان احزاب سیاسی آلمان در جمهوری وایمار فقط حزب سوسیال‌دموکرات از غرب ریشه گرفته بود و دید کاملا غربی داشت. این حزب با سایر احزاب بین‌الملل دوم که نیروی اصلی‌شان از غرب سرچشمه می‌گرفت وابسته بود و از قدیم با روسیه دشمنی می‌ورزید، زیرا که آن کشور را نه‌تنها ارتجاعی بلکه واپس‌مانده و وحشی‌می‌دانست؛ و چون در واقع ــ اگرچه نه از لحاظ نظری ــ خود را از خلوص و خدشه‌ناپذیری معتقدات مارکسیسم بری ساخته بود، مقدار زیادی از رادیکالیسم بورژوادموکراتیك جبههٔ چپ اروپای غربی در آن راه یافته بود؛ بدین ترتیب، تنها حزبی بود که از میان احزاب آلمان در مقابل صلح‌طلبی (پاسیفیسم) ویلسون، که در مفاهیمی مانند حق حاکمیت ملی و جامعهٔ ملل تجسم می‌یافت، گوش شنوایی داشت. در دورهٔ اول جمهوری وایمار، که جانب‌گیری از غرب برای آلمان اهمیت اساسی داشت، زمام قدرت در دست حزب سوسیال‌دموکرات بود؛ هرچه توانایی آلمان برای دنبال کردن سیاست خارجی مستقل بیشتر شد، از اهمیت آن حزب کاسته شد. از میان سایر احزاب، حزب «مرکز کاتولیك» دارای گرایش غربی بود؛ اما چون پایهٔ آن بیشتر مذهبی بود تا سیاسی، در مسائل مهم کمتر می‌توانست با صدای متحد و محکمی سخن بگوید، و غالباً فقط به صورت عامل توازن عمل می‌کرد. هیچ‌یك از سایر نیروهای حیات سیاسی آلمان در وهلهٔ اول از غرب ریشه نمی‌گرفتند. انتهای چپ عبارت بود از حزب کمونیست آلمان و حزب سوسیال‌دموکرات مستقل (که نوسان می‌کرد و سرانجام به دو گروه کمونیست و سوسیال‌دموکرات تقسیم شد)؛ این‌جبهه طرفدار اتحاد با روسیهٔ شوروی بود. احزاب سمت راست جبههٔ وسط

---

۱. نگاه کنید به ص ۱۳۰ بالا.

(«مرکز») همه کم یا بیش با غرب مخالف بودند. هستهٔ اصلی این احزاب از دو قدرت تشکیل می‌شد که، در پشت نمای ظاهری جمهوری وایمار، به همان شیوهٔ زمان ویلهلم دوم بر آلمان حکومت می‌کردند؛ این دو قدرت عبارت بودند از ارتش و صنایع سنگین. افسران ارتش شکست‌خورده تا آخرین فرد در آرزوی درازمدت انتقام گرفتن از غرب به سر می‌بردند؛ و به این دلیل اتحاد با شرق برای آن‌ها امری ناگزیر بود. صنایع سنگین که بازار غرب و آن‌سوی دریاها را از دست داده بود گریزگاهی جز شرق پیدا نمی‌کرد.[۲] نیروهای طرفدار گرایش به شرق در ۱۹۱۹ در آلمان بسیار قوی بودند، اگرچه برای اجرای نیات و آرزوهای خود چندان وسیله‌ای در دست نداشتند.[۳] این نکته معنی‌دار است که نخستین موردی که جمهوری وایمار در سیاست خارجی سر از فرمان متفقین پیچید وقتی بود که از شرکت در محاصرهٔ اقتصادی روسیهٔ شوروی خودداری کرد، و یکایک احزاب رایشتاگ به درجات گوناگون از این تصمیم پشتیبانی‌کردند.[۴]

اما در عین‌حال که همکاری با روسیه در آینده هدف همهٔ نیروهای مؤثر آلمان بود، در ۱۹۱۹ این هدف بسیار دور و دشوار به نظر می‌رسید،

---

۲. بعدها در خود صنایع نیز تقسیماتی پدید آمد: صنایع شیمیایی و برق، و پاره‌ای از صنایع سبک‌تر، ارتباطات غربی خود را نگه داشتند و به سرمایهٔ غربی متکی ماندند. اما صنایع آهن و فولاد، که بدون بازار روسیه امکان ادامهٔ حیات نداشتند (تا زمانی که هیتلر برنامهٔ تسلیحات مجدد را آغاز کرد) عامل مسلط باقی ماندند.

۳. میسیون نظامی بریتانیا در برلن در گزارش اوت ۱۹۱۹ خود وضع را به‌خوبی خلاصه می‌کند: «همهٔ طبقات آلمان به دلیلی چشم به روسیه دوخته‌اند. افراطیان چپ روسیه را تحقق آرمان‌های سیاسی خود می‌بینند؛ پان‌ژرمن‌ها آن را تأمین‌کنندهٔ تنها مفر ممکن برای مازاد جمعیت و جبران مستعمرات از دست رفته می‌دانند؛ افسران گمان می‌کنند که روسیه به آن‌ها کار می‌دهد ـ کاری که دیگر در کشور خودشان پیدا نمی‌کنند. صنعت‌داران گمان می‌کنند که روسیه کار برای سرمایه تأمین می‌کند و مآلا وسیلهٔ پرداخت غرامت جنگ خواهد بود. اما تحقق این اندیشه‌ها مربوط به آیندهٔ دور است و فعلا ارتباط به قدری دشوار است که برداشتن گام دیگری ممکن نیست.»
(*Documents on British Foreign Policy, 1919-1939: 1st Series*, iii (1949), 511).

٤. مذاکرات رایشتاگ در ۲۳ اکتبر ۱۹۱۹ دربارهٔ تقاضای متفقین از آلمان برای مشارکت در محاصرهٔ روسیهٔ شوروی (نگاه کنید به ص ۱۹۱ بالا) اتفاق نظر کامل نمایندگان را در رد آن تقاضا آشکار ساخت؛ حتی ولس، سخنگوی حزب سوسیال ←

و بر سر این که سرانجام چگونه می‌توان به این هدف دست یافت عقاید چنان مختلف بودند که امیدی بـه سازش آن‌ها نمی‌رفت. به‌طور کلـی، تصورات ایدئولوژیك هنوز بر این مساله غالب بودند. برای جبههٔ چپ همکاری بـا روسیه جـز به صورت انقلاب کمونیستی و استقرار رژیم کمونیستی در آلمان قابل تصور نبود؛ جبههٔ راست هم نمی‌توانست این همکاری را جز با برانداختن بلشویك‌ها و تجدید سلطنت در روسیه تصور کند. در بهار ۱۹۱۹ چشم‌انداز انقلاب در آلمان رفته‌رفته تاریك می‌شد. اما در بسیاری از کشورها امید تجدید سلطنت در روسیه هنوز زنده بود. در آلمان صورت عملی آن امید این بود کـه مقدار زیادی از نیروهای آلمان در ایالات پیشین روسیه در منطقـهٔ بالتیك نگـه داشته می‌شد. این نیروها ــ که آخرین بازماندهٔ ارتش امپراتوری آلمان بودند ــ زیر فرمان ژنرال فون در گولتز بودند، که در بهار ۱۹۱۸ فاتحانه به یاری نیروهای «سفید» در جنگ داخلی فنلاند شتافته بـود. این وضع ناهنجار یکی از نتایج سیاست متفقین بود، که حتی در لحظهٔ آتش‌بس نیز از ترس بلشویسم روس با میلیتاریسم آلمان مدارا می‌کردند. به موجب مادهٔ دوازدهم موافقتنامهٔ آتش‌بس ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸، آلمان مجبور بود اراضی پیشین روسیه را «به‌محض آن که متفقین لحظه‌را از لحاظ موقعیت آن اراضی مساعد بدانند»[۵] تخلیه کند. اما به آلمان تذکر داده شد که لحظهٔ تخلیهٔ منطقهٔ بالتیك هنوز فرا نرسیده است. در نخستین ماه‌هـای ۱۹۱۹ فون در گولتز موضع خود را مستحکم کرد، از مناطق آلمانی‌نشین کشورهای بالتیك، و از میان پناهندگان روس «سفید» آلمانی‌های مرخص شده از ارتش و اسیران آزاد شدهٔ روس سرباز فراوانی گرفت، و خود را رهبر جنگ مقدس ضدبلشویکی اعلام کرد. این جریانات چندان موافق طبع دول متفق نبود؛ آن ها که تازه از ترس گسترش بلشویسم تا حدی آسوده شده بودند از شبح اتحـاد میان آلمان و سلطنت روسیه در زیر

→

دموکرات آلمان، که عقیده داشت «وجود دولت شوروی برای سوسیالیسم نوعی بدبختی است»، اعلام کرد که «برای ما فقط یك پاسخ می‌تواند وجود داشته باشد: «نه»ی صریح و روشن و ساده»
(*Verhandlungen des Reichstags*, cccxxx (1919), 3362).

۵. عجیب این که همین شرط در مادهٔ ۴۳۳ پیمان ورسای تکرار شده است، و حال آن که روزی‌که پیمان به امضا رسید فرمان تخلیه صادر شده بود.

پرچم فون در گولتز به وحشت افتادند: سیاست پشتیبانی از استقلال کشورهای بالتیك، برای آن که در کنار لهستان دیواری میان آلمان و روسیه تشکیل دهند، در حال شکل‌گرفتن بود. روز ۳ مهٔ ۱۹۱۹ کمیسیون آتش‌بس متفقین دستور تخلیهٔ کشورهای بالتیك را صادر کرد. این دستور ناشنیده گرفته شد. روز ۱۸ ژوئن ۱۹۱۹ دولت‌های متفق دستور را به دولت آلمان ابلاغ کردند.۶ باز هم ناشنیده گرفته شد؛ و اگرچه دولت سوسیال‌دموکرات برلن اشتیاق خود را برای اجرای دستور ابراز داشت۷، فرماندار سوسیال دموکرات پروس شرقی، به نام وینیگ، با فون در گولتز همدست بود. لشکرهای فون در گولتز از جای خود تکان نخوردند، و هم با بلشویك‌ها و هم با نیروهای لتونی و استونی، که از متفقین کمك می‌گرفتند، وارد زد و خورد شدند.۸

اما دیری نگذشت که در خود آلمان نظریات دیگری جریان یافت. دول متفق هنگامی که اصرار می‌کردند که ارتش امپراتوری آلمان باید تماماً منحل شود، ایجاد یك ارتش جدید را در آلمان، با ابعاد محدود و

---

۶. در تاریخ ۱ و ۲٤ اوت یادداشت‌های دیگری برای یادآوری فرستاده شد (*Documents on British Foreign Policy 1919-1939: Ist Series*, (1947), 720-21; iii (1949), 40.

۷. بنابر گفتهٔ فون راتناو، دولت آلمان با دریافت نخستین درخواست متفقین در ۹ مهٔ ۱۹۱۹ رسماً تصمیم به تخلیه گرفت.

۸. دربارهٔ رویدادهای ۱۹۱۹ بالتیك نوشته‌های فراوانی وجود دارد. مهم‌ترین این‌ها عبارتند از (1936) *Die Rückfkhrung des Ostheeres*، که مجموعه‌ای است رسمی از اسناد؛

R. von der Goltz, *Meine Sendung in Finland und im Baltikum* (Munich, 1920); P. Avalov-Bermondt, *V Bor'be s Bolshevizmom* (Glückstadt, 1926); *Als Politischer General im Osten* (1936); J. Bisschof, *Die Letzte Front* (1935); A. Winning, *Heimkehr* (1935)

United States Commission of Inquiry in Finland and the Baltic States: Report (1919); *Documents on British Foreign Policy 1919-1939: Ist Series*, iii (1949), ch. 1.

در جانب شوروی ظاهراً چیزی در این باره منتشر نشده است، به جز خلاصهٔ کوتاهی از رویدادها در این کتاب:

M.G. Bakh, *Politiko-Ekonomicheskie Vzaimootnosheniya mezhdu SSSR i Pribaltikoi za Desyat' Let, 1917-1927* (1928).

دربارهٔ این پیشامد تاریخ روشن‌کننده‌ای می‌توان نوشت.

بر پایهٔ نفرات داوطلب، پذیرفتند. این همان «رایشس‌وهر» بود، که با فرمان ۱۵ مارس ۱۹۱۹ به‌وجود آمد. سازمان‌دادن رایشس‌وهر در تابستان ۱۹۱۹ به دست گروه بسیار زیرکی از افسران پیشین ستاد سپرده شد. زیرک‌ترین آن‌ها ژنرال فون زکت بود که در پایان جنگ مستشار نظامی ستاد کل ارتش ترکیه بود. این گروه وضع را چه در آلمان و چه در روسیه خوب برآورد کردند، و در هر دو مورد درست به‌نقطهٔ‌مقابل نتیجه‌گیری‌های اکثریت عظیم افسران آلمانی (حتی سالمندترین و برجسته‌ترین آن‌ها) رسیدند، که فون در گولتز را قهرمان ملی می‌دانستند. در آلمان، امثال لودندورف و فون در گولتز مخالفان آشتی‌ناپذیر جمهوری وایمار بودند و می‌خواستند نوعی حکومت سلطنتی یا دیکتاتوری را بازگردانند. زکت حاضر بود جمهوری وایمار را به‌عنوان عملی‌ترین و مساعدترین سیاست خود، دست‌کم تا زمان تجدید نیروی نظامی آلمان، بپذیرد. لودندورف و فون در گولتز از تصور هر نوع سیاستی در روسیه به‌جز حملهٔ مستقیم به بلشویسم عاجز بودند. زکت با توجه به این که اکنون نزدیک به دو سال از عمر رژیم بلشویک می‌گذشت و پیش‌بینی‌های سقوط آن مرتباً غلط از آب درآمده بود، رفته‌رفته به این نتیجه رسید که این رژیم خیال ماندن دارد. اما، اگر چنین باشد، لشکرهایی که فون در گولتز در بالتیک فراهم می‌کند برخلاف آنچه می‌گویند «پل» روسیه[۹] نیست، بلکه دیواری است در مقابل روسیه. اگر دول متفق اصرار داشته باشند که روسیهٔ شوروی را دشمن‌آشتی‌ناپذیر خود سازند، آلمان از تأسی‌جستن به‌آن‌ها نصیبی نخواهد برد. در اوت ۱۹۱۹ رایشس‌وهر تصمیم گرفت که دستور متفقین را برای تخلیهٔ نیروهای فون در گولتز ناشنیده بگیرد. این تصمیم ابلاغ شد و خود فون در گولتز به آلمان بازگشت. بدنهٔ اصلی لشکر او برجا ماند و زیر فرمان یك ماجراجوی روس «سفید» به نام آوالوف برمونت، که گفته می‌شد اصلا قفقازی است، به خدمت ادامه داد. از آن‌جا که منابع رسمی تأمین هزینه قطع شده بود صنایع سنگین آلمان خرج این اقدامات جدید را برعهده گرفتند، زیرا که آن‌ها هنوز به سیاست برانداختن بلشویك‌ها برای بازکردن بازار روسیه عقیده داشتند و استدلال باریل‌تر

---

۹. فون درگولتز در ۲ نوامبر ۱۹۱۹ به زکت می‌نویسد: «تمام سیاست دولتی ما با پل آلمان‌ـروسیه برپا می‌ماند یا فرو می‌ریزد»
(F. von Rabenau, *Seekt:Aus Seinem Leben, 1918-1936* (1940), p. 204).

زلت به گوششان فرو نمی‌رفت.[۱۰] آوالـوف برمونت با این پشتگـرمی زمستان را دوام آورد. در بهـار ۱۹۲۰، به سبب تنگدستی یـا فشار متفقین بیشتر نیروهای او ذوب شدند.

اکنون با نگریستن به گذشته می‌توان دید که چگونه استدلال زکت و همکارانش در رایشس‌وهر به نحوی روشن و ناگزیر به اتحاد نهایی میان روسیهٔ بلشویك و آلمان دست‌راستی منجر می‌شده است. با فرض باقی ماندن رژیم بلشویك، این اتحاد آنچه را آلمان روزی به آن نیازمند می‌شد به آلمان می‌داد ــ آزادی عمل در مقابل غرب. همچنین بازار مورد نیاز صنایع سنگین آلمان را هم در اختیار آن‌ها می‌گذاشت. در ژانویهٔ ۱۹۲۰ زکت دیگر «توافق سیاسی و اقتصادی آینده با روسیهٔ شوروی» را نپذیرفته بود، و در عین حال اعلام می‌کرد که ما حاضریم [در خود آلمان] دیواری در مقابـل بلشویسم بسازیم».[۱۱] زکت شایـد نخستین آلمانی بلندپایه‌ای بود که متوجه شد میان این دو سیاست هیچ ناسازگاری وجود ندارد. اما در زمستان ۲۰ــ۱۹۱۹ کمتر کسی در آلمان می‌توانست آینده را با این رنگ‌های برهنه و عاری از سایه‌روشن در نظر آورد. در دیگجوش آشفتهٔ نظریات سیاسی که از روز شکست در آلمان بر سر بار بود، همیشه نیاز به برقرارکردن نوعـی رابطهٔ ایدئولوژیك، علاوه‌بـر رابطهٔ سیاسی، با همسایهٔ بزرگ شرقی احساس می‌شد. انقلاب روسیه

---

۱۰. شواهدی دربارهٔ منابع مالی برمونت در این مأخذ دیده می‌شود:
R. von der Goltz, *Meine Sendung in Finland und im Baltikum* (Munich, 1920), pp. 299-303; *Documents on British Foreign Policy, 1919..1939: Ist Series*, iii (1949), 55, 97, 211-12, 225-7, 296-7.

بنابر یك مأخذ دیپلماتیك آلمانی، چند «نمایندهٔ انگلیس» که نام آن‌ها ذکر نشده است در برلن و «فرستادگان انگلیس» در بالتیك شایع کردند که «انگلیسیان مهمی مانند چرچیل با اقدام برمونت در چارچوب مداخلهٔ نظامی عمومی موافقت‌دارند» و «بـه‌زودی معلوم خواهـد شد که ایـن خط‌مشی در دولت بریتانیا بـه کرسی می‌نشیند یا نه»
(W. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1951), p. 82).

11. F. von Rabenau, *Seekt: Aus Seinen Leben, 1918-1936* (1940), p. 252; زکت در نامهٔ مورخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۲۲ خود (نگاه کنید به صص ۸-۵۲۷) این اعتقاد را تکرار می‌کند که «آلمان بلشویکی نخواهد شد، حتی اگر با روسیه در امور خارجی تفاهم حاصل کند» (ibid., p. 317).

آلمان شکست خورده را مسحور می‌کرد؛ این سحر از دامنهٔ تنگ محافلی که از نظریات بلشویکی هواداری‌می‌کردند بسیار فراتر می‌رفت و در جبههٔ ناسیونالیست‌های راست نیز مانند کمونیست‌های چپ احساس می‌شد. از دیدگاه بسیاری از آلمانی‌هایی که سابقهٔ کارشان همیشه در جبههٔ راست بود، از جمله برای افسران آلمان، در ۱۹۱۹ چنین به نظر می‌رسید که یگانه راه رستگاری آلمان راهی است که از انقلاب می‌گذرد. در این رؤیای ویرانی، روحیهٔ نومیدی محض تأثیر فراوان داشت: شمشون آلمان در لحظهٔ شکست و خواری از نیروهای تیره و تار بلشویسم یاری می‌طلبد تا ستون‌های معبد را خراب کند و پیروزی را به کام فلسطینیان تلخ‌سازد. اما این رؤیا جنبه‌های مثبتی هم داشت، که با هدف‌های انقلاب روسیه ضرورتاً برخوردی پیدا نمی‌کرد. آلمان می‌توانست ضربه را متوجه غرب و دموکراسی لیبرال کند؛ می‌توانست حکومت مقتدری داشته باشد، اما قدرت جدید پرولتاریای شهری را هم به‌جا بیاورد؛ و هدف آن احیای قدرت ارتش ملی باشد. بدین ترتیب اتحاد میان آلمان ناسیونالیست و روسیهٔ بلشویك به واسطهٔ نفرت مشترك آن‌ها از غرب حاصل می‌شد؛ ضدیت ایدئولوژیك و تعارض منافع با قدرت‌های غربی اتفاق سیاسی آن‌ها را تأمین می‌کرد.

این اندیشه در نگاه نخست پرت به نظر می‌رسید و چه بسا که ساخته و پرداختهٔ افسران فاقد تعلیمات سیاسی و جوانان کوچك‌مغز پنداشته می‌شد.۱۲ اما در انتهای چپ نیز نظیر آن به چشم می‌خورد. لائوفنبرگ و ولفهایم، رهبران گروه چپ که در کنگرهٔ هایدلبرگ، اکتبر ۱۹۱۹، از حزب کمونیست آلمان اخراج شده بودند۱۳، طرفدار عقیده‌ای بودند که به نام «ناسیونال‌بلشویسم» معروف شد. این‌ها کمونیست‌های آلمان را دعوت می‌کردند که برضد پیمان ورسای «جنگ مردمی انقلابی» را شروع کنند، و با این کار پشتیبانی ناسیونالیست‌های آلمان را برای

---

۱۲. هوفمن، که مانند لودندروف ضدبلشویك بسیار متعصبی بود، متوجه شد که همکاری با بلشویك‌ها طرفداران فراوانی پیدا کرده است، «به ویژه در میان محافل استادان و دانشجویان و در میان افسران جوان
(*Die Auzeichnungen des General majors Max Hoffmann* (1929), ii, 324-5.

۱۳. نگاه کنید به ص ۱۷۸ بالا.

انقلاب پرولتاریایی به دست آورند.[۱۴] رادك در نامهٔ سرگشادهٔ خود به کنگره به این گروه حمله کرد و گفت که این‌ها می‌خواهند برضد متفقین جنگ برپا کنند، و بیهوده درصدد آشتی کردن با بورژوازی هستند، و حال آن که بورژوازی اگر بر سر دوراهی قرار گیرد اشغال خارجی را بر دیکتاتوری پرولتاریا ترجیح می‌دهد.[۱۵] در همان ایام التسباخر، روشنفکر آنارشیست، جزوه‌ای نوشت با عنوان «بلشویسم و آیندهٔ آلمان»، و در آن چنین استدلال کرد که آلمان فقط با پذیرفتن بلشویسم می‌تواند خود را از بردگی پیمان ورسای نجات دهد، و آنگاه بلشویسم اروپا را درمی‌نوردد و آن را نابود می‌کند. نویسنده برای رسیدن به این هدف حاضر بود با بی‌نظمی و وحشت و گرسنگی بسازد. در این استدلال آشفته مسائل وحدت ایدئولوژیك و وحدت سیاسی (Anschluss) با روسیه تمایز خود را از دست داده بودند: «همین که آلمان بلشویسم را بپذیرد، حلقهٔ گسیختهٔ اتصال با روسیه خود به خود از نو برقرار می‌شود.»[۱۶] از این سرمستی مفرط سیاسی تا نقطهٔ مقابل آن، یعنی محاسبهٔ دقیق ارزش اتحاد با روسیه که زکت و ژنرال‌های رایشس‌وهر نمایندگان آن بودند، در طیف عقاید مردم آلمان نسبت‌به همسایهٔ بزرگشان همه رنگی دیده می‌شد. وجه اشتراك میان همهٔ این گروه‌ها بیزاری از غرب بود و ستایش قدرت روسیه ــ گاه با اشتیاق ولی غالباً از روی بغض و بی‌میلی ــ و امید و اعتقاد به این که به نحوی می‌توان آن قدرت را در نبرد با فاتحان ورسای به‌کار گرفت.

آشفتگی سرسام‌آور عقاید آن عده از مردم آلمان که در پاییز ۱۹۱۹ چشم به روسیه دوخته بودند تا مگر رمز بیرون آمدن از ورطهٔ شکست سیاسی و اقتصادی و ایدئولوژیك را روسیه به آن‌ها نشان دهد، از گفتگوهای رادك با ملاقات‌کنندگانش در اتاق ممتاز زندان موبیت و در آپارتمانی که روزهای پیش از بازگشت به مسکو را در آن گذراند به‌خوبی

---

۱۴. کامل‌ترین بیان این رأی در این کتاب آمده بود:
H. Laufenberg and F. Wolffheim, *Revolutionärer Volkskreig oder Konterrevolutionärer Bürgerkrieg?* (Hamburg, 1920).

15. K. Radek, *Zur Taktik des Kommunismus: Ein Schreiben an den Oktober-Parteitag der KPD* (Hamburg, 1919), pp. 11-12, 15-16.

16. P. Eltzbacher, *Der Bolschewismus und die Deutsche Zukunft* (Jena, 1919).

برمی‌آید. کسانی که به نفع او اعمال نفوذ کردند[۱۷] نباید بـا جریان جدید عقاید ژنرال‌های رایشس‌وهر بی‌ارتباط بوده باشند. یکی از مقامات بالای دولت متوجه شده بود که صلاح در این است که تنها بلشویکی را که پس از اخراج یوفه در نوامبر ۱۹۱۸ به برلن آمده است از خود نیازارند، و شاید هم نوعی رابطهٔ غیررسمی با او برقرار کنند. اطلاع ما بر این که رادك در آن ایام چه کسانی را دیده فقط از ناحیهٔ خود رادك است، و دلیلی در دست نیست که او همه را برشمرده باشد. رادك هیچ تماس مستقیم یا غیرمستقیمی را با محافل دولتی ذکر نمی‌کند؛ و شاید بعید باشد که افسران مهم رایشس‌وهر در ۱۹۱۹ حاضر بوده باشند با دیدار مستقیم رادك خود را به خطر بیندازند.[۱۸] اما اندیشه‌های جسورانه‌ای که رادك در گفتگو با طلعت و انور دربارهٔ تـرکیه پیش کشید[۱۹] در مورد آلمان مصداق بیشتری داشت؛ قابل تصور است که انـور، که در زمان جنگ در ترکیه با زکت همکاری نزدیك داشت، پاره‌ای از این اندیشه‌ها را برای همقطار قدیمی خود نقل کرده باشد. رادك می‌نویسد که انور

---

۱۷. نگاه کنید به ص ۱۷۲ پانویس ۷۹ بالا.

۱۸. خاطرات رادك در نشریهٔ «کراسنایا» (*Krasnaya Nov'*, No. 10. 1926) (نگاه کنیدبه‌پانویس‌پیش) در ایامی منتشر شد که همکاری‌نظامی‌شوروی و آلمان در اوج خود بود و اسرار آن به دقت محافظت می‌شد. اگر رادك در ۱۹۱۹ ارتباط مستقیم یا غیرمستقیمی با افسران رایشس‌وهر می‌داشت، شاید اشاره به چنین ارتباطی را دور از حزب می‌دانست. بنابر نوشتهٔ نیکولایفسکی (*Novyi Zhrund* (N.Y.), No. 1, 1942, p. 244) خاطرات رادك در ۱۹۲۷ به‌صورت جزوهٔ جداگانه‌ای تجدید چاپ شد، منتها با حذف گزارش او از گفتگو با آلمانی‌ها؛ این نشان می‌دهد که آنچه رادك نوشته بود در برخی محافل خلاف مصلحت شناخته می‌شد، به ویژه پس از آنچه در دسامبر ۱۹۲۶ دربارهٔ این موضوع در رایشتاگ برملا شده بود. ژنرال کسترینگ وابستهٔ نظامی آلمان در مسکو، در دههٔ سی، در مصاحبه‌ای (*Svenska Dagbladet*, 5 September 1949) به تماس‌های رادك با نظامیان در ۱۹۱۹ و نقش خودش در ترتیب دادن آن تماس‌ها اشاره می‌کند (کسترینگ در آن زمان از افسران ستاد زکت بود)؛ متأسفانه شواهد او مبهم است، و مطلبی که در مصاحبه از قول او ذکر شده بود، یعنی این که رادك با زکت دیدار کرده بود، بعداً از طرف خود او تکذیب شد

(A. Fredborg, *Storrbritannien och den Ryska Fragan, 1918-1920*, (1951), p. 196, note 52).

۱۹. نگاه کنید به صص ۴-۳۰۳.

«نخستین کسی بود که به نظامیان آلمانی توضیح داد که روسیهٔ شوروی قدرت جهانی جدید و در حال رشدی است که اگر آن‌ها واقعاً بخواهند با متفقین نبرد کنند باید آن را به حساب بیاورند».[۲۰] در پاییز ۱۹۱۹ فضای برلن برای تولد این اندیشه آماده بود. تعیین این که مغز بارور چه‌کسی آن را به بار آورد، کاری است دشوار و نسبتاً بی‌اهمیت.

نخستین و منظم‌ترین تماس ثبت‌شدهٔ رادك با محافل نظامی آلمان مربوط است به ژنرال بازنشسته‌ای به نام رایبنیتز[۲۱]، که از دوستان پیشین لودندورف بود ولی اکنون از عقاید ضدبلشویکی بسیار شدید او تبری می‌جست. رایبنیتز رسالهٔ لنین را تحت عنوان «وظایف جاری حکومت شوروی»، که در آوریل ۱۹۱۸ نوشته شده و ترجمهٔ آلمانی‌اش تازه درآمده بود، خوانده و پسندیده بود. در این رساله لنین دربارهٔ وظایف فوری و عملی ایجاد دستگاه مدیریت کارآمد بحث می‌کند و در پایان اعلام می‌دارد که آنچه اکنون لازم است «فریادهای دیوانه‌وار» نیست، بلکه «گام‌های حساب‌شدهٔ فوج‌های آهنین پرولتاریا است». ژنرال رایبنیتز به رادك اطمینان داد که او به برادران افسر خود «نه‌تنها اتحاد با روسیهٔ شوروی بلکه نوعی انقلاب به‌اصطلاح مسالمت‌آمیز» را نیز موعظه می‌کند. شاید شور و شوق رایبنیتز بر هوش و فهمش می‌چربید. اما رادك در نخستین هفته‌های پس از آزادی از زندان در آپارتمان این مرد زندگی می‌کرد[۲۲]، و همین‌جا بود که میان او و سخنگویان نظریات مشابه تماس‌های دیگری برقرار شد. از میان ملاقات‌کنندگان جدید رادك دو نفر اهمیت خاصی داشتند. سرهنگ ماکس بائور[۲۳]، رئیس ادارهٔ اطلاعات پیشین لودندورف، مردی بود «با حرکات گربه‌مانند»، که هیچ شباهتی به نظامیان نداشت، و در انتظار تصرف قدرت آلمان به دست جبههٔ راست به‌سر می‌برد، اما نه پیش از آن که «کارگران از دموکراسی بورژوایی نومید

---

20. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 164; for Enver's letter to Seekt of August 1920;

۲۱. نگاه کنید به ص ۳۹۸ زیر.

22. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, pp. 169-72.

۲۳. بنابر نوشتهٔ فیشر، بائور «مرتباً» از رادك در زندان دیدار می‌کرد (R. Fischer, *Stalin and German Communism* (Harvard, 1948), p. 207); رادك صراحتاً می‌گوید که بائور را برای نخستین (و گویا آخرین) بار در آپارتمان رایبنیتز دیده است (*Krasnaya Nov*, No. 10, 1926, p. 169).

شده و به این نتیجه رسیده باشند که «دیکتاتوری کار» در آلمان فقط در صورت توافق میان طبقهٔ کارگر و افسران امکان دارد». رادك می‌نویسد «به من چنین فهماند که بر این پایه افسران ممکن است با حزب کمونیست و روسیهٔ شوروی معامله‌ای صورت دهند؛ آن‌ها می‌فهمند که ما را نمی‌توان شکست داد و در نبرد با متفقین ما متحد آلمان هستیم». دریادار هینته، که زمانی وابستهٔ دریایی آلمان در پطرزبورگ بود و مدت کوتاهی هم در تابستان ۱۹۱۸ وزارت امور خارجه را برعهده داشت و در همان مدت چند قرارداد ضمیمهٔ پیمان برست‌لیتوفسك با روسیه امضا کرد، اکنون «طرفدار توافق با روسیه» بود و از رادك می‌پرسید که آیا انقلاب‌جهانی «به موقع» فرامی‌رسد، به‌طوری که از «خفه‌شدن آلمان به دست متفقین جلوگیری کند»؟ اما هینته دربارهٔ انقلاب نظریات خاص خود را داشت. از گفتگو با کارگران کاتولیك املاکش در سیلزی به این نتیجه رسیده‌بود که «انقلاب عبارت است از این که کارگران از کارکردن برای‌سرمایه‌داران سرپیچی کنند» و «از بورژوازی نفرت داشته باشند»، و این که «آلمان مشکل بتواند بدون تغییر رژیم دوباره سر بلند کند».[۲۴]

اما برجسته‌ترین ملاقات‌کنندهٔ رادك والتر راتنائو بود ــ پسر بنیان‌گذار «آئه‌گ»، شرکت بزرگ سازندهٔ وسایل الکتریکی و مؤسس بخش مواد خام وزارت جنگ آلمان در زمان جنگ جهانی اول، یعنی سازمانی که وزارت مهمات در انگلستان و فرانسه از روی آن ساخته‌شد. برداشت رادك تردیدآمیز بود. می‌گوید که در «هوش انتزاعی فراوان او نوعی خودپسندی بیمارگونه و فقدان هر نوع بینش شهودی» به چشم می‌خورد ــ قضاوتی که دور از انصاف هم نیست. راتنائو یهودی تیزهوشی بود با طبیعتی بسیار متزلزل؛ نمایندهٔ کامل آن بخش از صنایع آلمان که چون با غرب مناسبات مالی و بازرگانی برقرار کرده بود نمی‌توانست مانند صاحبان صنایع آهن و فولاد بدون قید و شرط جانب شرق را بگیرد، و محکوم بود به این که در مسائل عمدهٔ سیاست روش کژدار و مریز داشته باشد. راتنائو در نامهٔ سرگشاده‌ای به متفقین فاتح در دسامبر ۱۹۱۸ گفته بود که اگر شرایط انتقامجویانه‌ای بر آلمان

---

24. ibid., p. 171.

گویا بائور در آوریل ۱۹۲۰ گفته است «اول باید بلشویسم کامل برقرار شود تا آلمان یاد بگیرد که خواهان یك مرد قوی بشود»
(Troeltsch, *Spektator-Briefe* (Tübingen, 1924), p. 139).

تحمیل شود «یکی از ستون‌های سابقاً مستحکم ساختمان اروپا نابود می‌شود، و مرز آسیا تا [رود] راین پیش می‌آید». اما بیزاری عاطفی راتنائو از شرق با شیفتگی فکری شدیدی نیز همراه بود. گویا او بود که «میسیون صنعتی» را تشکیل داد، که در تابستان ۱۹۱۹ بـرای «بررسی اوضاع صنایع» به مسکو رفت.[۲۵] همچنین او نخستین عامل تشکیل گروه کوچکی از صاحبان صنایع بود که به عنوان «کمیسیون بررسی» امور روسیه در اوایل ۱۹۲۰ در برلن به‌کار پرداخت.[۲۶] اکنون راتنائو بدون مقدمه بـه سراغ رادك آمد، راحت نشست و پا روی پا انداخت و بیش از یك ساعت «نظریاتش را دربارهٔ وضع جهان بیان کرد». این‌جا نیز بـرهان سیاسی مستحکمی ــ یعنی ضرورت همکاری اقتصادی میان دو کشور ــ در یك متن ایدئولوژیك و شبه‌انقلابی مطرح شد. راتنائو اذعان داشت که بازگشت به سرمایه‌داری ممکن نیست، و مدعی شد که در نوشته‌های خود نوعی «سوسیالیسم سازنده» را تبلیغ کرده است ــ و این نخستین پیشرفت‌علمی در قیاس با مارکس است، که فقط «نظریهٔ ویرانگری» را مطرح کرده‌بود. کارگران می‌توانند ویران کنند؛ اما برای سازندگی رهبری «اشرافیت روشنفکر» لازم است. در آلمان تا سال‌های دراز انقلاب نخواهد شد، زیرا کارگر آلمانی «تنگ‌نظر» است. راتنائو در بازگشت به موضوع روسیه می‌افزاید که «احتمالا چند سال دیگر من به عنوان کارشناس به شما مراجعه می‌کنم و شما در جامهٔ ابریشمی از من پذیرایی می‌کنید». رادك می‌گوید که بلشویك‌ها هرگز جامهٔ ابریشمی نخواهند پوشید؛ اما عرضهٔ خدمات کارشناسان آلمانی اندیشهٔ او را در مسیرهای تـازه‌ای به راه می‌اندازد. عادت اتکای به شرق حتی در میان «غربی»ترین صاحبان صنایع آلمان راسخ شده است.[۲۷] تنها سهم رادك در گفتگویی که خود او آن را

---

25. *Documents on British Foreign Policy, 1919-1939: 1st Series*, iii (1949), 511.

26. Walther Rathenau, *Briefe* (1926), ii, 229-30.

۲۷. این نکته مهم است که تنها ملاقات‌کننده‌ای که بنابر گفتهٔ رادك طرفـدار سیاست غربی بوده است سوسیال‌دموکراتی بوده است به نام هایلمن که می‌گفته است «انقلاب سوسیالیستی در آلمان فعلا غیرممکن است، زیرا که صنایع آلمان مواد خام ندارند و کشور هم نان ندارد»، و «بازسازی اقتصاد آلمان بدون اسیر شدن کشور به دست سرمایهٔ امریکایی ممکن نیست»
(*Krasnaya Nov'*, No.10, 1926, p. 170).

ثبت کرده این است که مقالهٔ لنین را دربارهٔ توفیق «سوباتنیك»ها در مسکو، که «از طریق کشورهای اسکاندیناوی» به دست او رسیده بود، برای راتنائو می‌خواند ــ که تلاش دلاورانه‌ای است برای پروراندن فلسفهٔ کار داوطلبانه در سوسیالیسم.۲۸ راتنائو یك بار دیگر هم به دیدن رادك رفت. این‌بار رادك در زندان نبود بلکه در آپارتمان رایبنیتز به‌سر می‌برد. راتنائو مدیرعامل «آئه‌گ»، فلیکس دویچ، را هم با خود برد. اما همسر دویچ دختر یك بانکدار امریکایی بود، و خود او نمایندهٔ آن دسته از محافل مالی محسوب می‌شد که با غرب روابط نزدیك داشتند؛ در سال بعد یکی از نخستین وام‌های امریکا به آلمان پس از آتش‌بس به‌دست دویچ برای «آئه‌گ» ترتیب داده شد. در این دیدار دوم به نظر می‌رسد که بحث دربارهٔ پایان عمر سرمایه‌داری و ضرورت گرایش آلمان به‌شرق پیش کشیده نشده است. اما حتی دویچ نیز حاضر بود بپذیرد که روس‌ها می‌توانند هر رژیمی را که می‌پسندند داشته باشند، «فقط به شرطی که ما با «آئه‌گ» معامله کنیم». دویچ اظهار تمایل کرد که به روسیه سفر کند.۲۹

در نوشتهٔ خود رادك مسلماً از همهٔ آلمانی‌هایی که در برلن به دیدن او رفتند نام برده نشده است. گویا او با اوتوهیچ نیز ملاقات کرده‌است. هیچ استاد تاریخ روسیه بود و سپس نمایندهٔ رایشتاگ و کارشناس امور روسیه در حزب ناسیونال آلمان شد.۳۰ از آنچه میان او و رادك گذشت اطلاعی در دست نیست. هیچ بعدها، بر پایهٔ ملاحظات محض تنازع قدرت‌ها و قطع‌نظر از ایدئولوژی، طرفدار پابرجای اتحاد آلمان و روسیه بود. اگر او در پاییز ۱۹۱۹ در این باب با رادك سخن گفته باشد، باید گفت که از غالب هموطنان خود پیش افتاده بود. خود رادك از دیدار با ماکسیمیلین هاردن یاد می‌کند ــ همان روزنامه‌نگار رادیکالی که در ۱۹۱۴ و در زمان جنگ به نام مخالف نظام امپراتوری ویلهلم دوم شهرت یافت، و رادك قول داد که برای نشریهٔ او، «دی‌تسوکونفت» («آینده»)

28. K. Radek, *Portrety i Pamflety*, ii (1934), 47:

29. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 171.

30. F. Fischer, *Stalin and German Communism* (Harvard, 1948), p. 207.

مقاله‌ای بنویسد.۳۱ تنوع فراوان وابستگی‌های حرفه‌ای و سیاسی ملاقات‌کنندگان رادك نشان می‌دهد که در آن ایام رجال آلمان برای کنار آمدن با قدرتی که در شرق ظاهر می‌شد سر از پا نمی‌شناختند. استنتاج تغییر فوری سیاست آلمان در آن زمان قدری نارس بود. پیمان ورسای هنوز به تصویب رایشتاگ نرسیده بود؛ جمهوری وایمار هنوز توانایی آن را نداشت که سیاست خارجی خاص خود را داشته باشد. اما آخرین روزهای اقامت رادك در برلن دو رویداد مهم پیش آمد. در نوامبر ۱۹۱۹، کمابیش در همان ایامی که لیتوینوف به کوپنهاگ می‌رفت تا با بریتانیا تماس بگیرد و دربارهٔ مبادلهٔ اسیران جنگی مذاکره کند، دولت آلمان موافقت کرد که نمایندهٔ دولت شوروی را برای همین منظور بپذیرد. ویکتور کاپ، یکی از منشویك‌های پیشین و همکار تروتسکی در وین پیش از ۱۹۱۴، وارد برلن شد تا به گفتهٔ رادك «به عنوان Polpred نیمه‌قانونی» عمل کند.۳۲ در همان ماه زکت به‌ریاست سازمانی با نام مبهم « Truppernawt وزارت جنگ آلمان» منصوب شد ــ که پوششی بود برای ستاد کل ارتش آلمان، که دولت آلمان به موجب پیمان ورسای نمی‌توانست داشته‌باشد. در چهار سال بعد، سیاست آلمان در قبال روسیه، سیاست زکت بود.

در ژانویهٔ ۱۹۲۰، رادك پس از قدری معطلی در ترتیب‌دادن عبورش از لهستان، با تشریفات به مرز برده شد. سفر در لهستان به‌کندی صورت گرفت و نزدیك پایان ژانویه بود که رادك به مسکو رسید.۳۳ رادك در دسامبر ۱۹۱۸ که وارد برلن شد مانند همهٔ بلشویك‌ها معتقد بود که انقلاب آلمان به زودی آغاز می‌شود، و در کنگرهٔ تأسیس حزب کمونیست آلمان در

---

31. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 166;

این مقاله در نشریهٔ *Die Zukunft* («آینده») شمارهٔ فوریهٔ ۱۹۲۰ چاپ شد (نگاه کنید به ص ۳۸۹ زیر، پانویس ٤٠).

32. ibid., p. 169;

ولی ظاهراً کاپ تا فوریهٔ ۱۹۲۰ از طرف دولت آلمان به‌رسمیت شناخته نشد، و پس‌از آن هم رسمیت او فقط برای مذاکره دربارهٔ اسیران جنگی بود
(I. Maisky, *Vneshnyaya Politika RSFSR, 1917-1922* (1922), p. 106).

33. ibid., pp. 172-5;

برای ترتیب زمانی بازگشت رادك، نگاه کنید به
Soviet Studies, iii No. 4 (April 1952), pp. 411-12.

دسامبر ۱۹۱۸، به شنوندگان آلمانی خود امیدواری داد که به زودی براثر انقلاب‌پرولتاریایی از پی‌آمدهای شکست آزاد خواهند شد:

> برای دفاع از آلمان و حمایت از آن در مقابل یوغی‌که متفقین می‌خواهند بر او تحمیل کنند راهی وجود ندارد جز این که کارگران زمام حکومت آلمان را به دست گیرند.... اربابان دول متفق از هیچ چیزی به اندازهٔ درگیری ارتش‌هایشان با کارگرانی که می‌دانند چه می‌خواهند باك ندارند.[۳۴]

اما این چیزی جز تکرار همان توهمات کهنهٔ برست‌لیتوفسك نبود. آلمان در نخستین هفته‌های سال ۱۹۱۹ در مقابل ژنرال فوش همان‌قدر درمانده بود که یك سال پیش از آن روسیه در مقابل هوفمن. چنان که پیش‌تر نیز دیدیم[۳۵]، رادك به‌زودی نسبت به روی‌دادن انقلاب آلمان در آیندهٔ نزدیك بدبین شد، و حتی به بقای حکومت انقلابی روسیه نیز تردید پیدا کرد، و به این نتیجه رسید که برای نجات روسیهٔ شوروی و آزادی آلمان از قید اسارت متفقین باید راه‌های تازه‌ای پیدا کرد. بدین ترتیب بود که رادك بیش از همهٔ رهبران بلشویك معتقد شد که تلاش در راه انقلاب یك دورهٔ مانور و سازش ضرورت دارد. نظریاتی که رادك دربارهٔ سیاست خارجی با خود از برلن آورد از چند مقاله‌ای که او در سه ماه آخر ۱۹۱۹ در همان شهر نوشت قابل استنباط است. مقالهٔ اول نامهٔ سرگشاده‌ای بود به کنگرهٔ هایدلبرگ حزب کمونیست آلمان در اکتبر ۱۹۱۹، در افولی‌ترین لحظهٔ کوکب اقبال دولت شوروی رادك با کلمات مؤکد چنین می‌نویسد:

> **مسالهٔ سیاست خارجی روسیهٔ شوروی و، در صورتی که انقلاب جهانی زودتر از آنچه تاکنون دیده شده وجود خود را اعلام نکند، [مسالهٔ سیاست خارجی] همهٔ کشورهایی که طبقهٔ کارگر در آن پیروز شود، عبارت است از رسیدن به نوعی سازش با کشورهای سرمایه‌داری.... امکان صلح میان**

34. K. Radek, *Die Russische und Deutsche Revolution und die Weltlage* (1919), p. 29.

۳۵. نگاه کنید به ص ۷۹ بالا.

کشورهای سرمایه‌داری و پرولتاریایی خیال خام نیست.[۳۶]

این سیاست ظاهراً درست ضد «بلشویسم ملی» لائوفنبرگ و ولفهایم بود (گرچه هنوز به این نام شناخته نمی‌شد) که رادك آن را محکوم کرده و گفته بود کـه باعث درگیری آلمان، و نتیجتاً شوروی، بـا کشورهـای سرمایه‌داری غرب می‌شود.[۳۷]

رادك در سه مقالهٔ دیگر که اندکی پیش از حرکت از برلن نوشت منظور خود را روشن کرد. مقالهٔ اول حملهٔ مستقیمی است به «بلشویسم ملی» ــ این‌بار با همین نام. رادك تکرار می‌کند که «مسألهٔ سیاست‌خارجی روسیهٔ شوروی ... عبارت است از رسیدن به نوعی سازش با کشورهای سرمایه‌داری».[۳۸] در مقالهٔ دیگری، که کمابیش همزمان با مقالهٔ اول در روایت آلمانی نشریهٔ کمینترن منتشر شد، رادك همین حکم را از دیدگاه انقلابی بیان می‌کند و می‌نویسد که «تجزیهٔ سرمایه‌داری» قطعی است؛ اما این تجزیه یك «روند طولانی» است، و روسیهٔ شوروی در این فاصله ناگزیر خواهد بود که در صدد «جستجو و یافتن راه سازش با کشورهای سرمایه‌داری» برآید. برهان دیگری نیز باز به همین نتیجه می‌رسد: «اگر روسیهٔ شوروی ناچار باشد نبرد را ادامه دهد، نمی‌تواند بازسازی اقتصاد ملی خود را آغاز کند.» بنابرین راه‌هایی که در پیش دارد این‌ها است: «ساختمان سوسیالیسم در چارچوب نوعی سازش موقت، یا جنگ بدون هیچ نوع ساختمان اقتصادی.» در واقع آنچه رادك جستجو می‌کرد عبارت بود از نوعی «سازش با سرمایهٔ جهانی»، که دیکتاتوری پرولتاریا را به حال خود بگذارد ــ یعنی پیش‌بینی نمایان جنبهٔ خارجی سیاست اقتصادی نوین (نپ). اما رادك آن سه ماه در گفتگوهای‌مفصل با سیاستمداران و سرداران و صاحبان صنایع را بیهوده نگذرانده بود؛ از این‌جا به بعد بحث او به

---

36. K. Radek, *Zur Taktik des Kommunismus: Ein Schreiben an den Oktober-Parteitag der KPD* (Hamburg, 1919), pp. 9, 11-12.

۳۷. نگاه کنید به ص ۳۷۸-۹ بالا.

38. *Gegen den National-Bolschevismus* (Hambdurg, 1920), p. 9;

در این جزوه دو مقاله چاپ شده است، به‌قلم رادك و تانهایمر. مقالهٔ رادك، با عنوان «سیاست ظاهری کمونیسم و ناسیونالیسم بلشویسم هامبورگی»، ابتدا با امضای مستعار «آرنولد استروتان» در این نشریه چاپ شده بود:
Die Internationale No. 17-18 (20 December 1919), pp. 332-46.

آلمان منتقل می‌شود:

> آلمان شکست خورده است، اما به‌رغم این موضوع دستگاه فنی و مقدورات فنی آن همچنان عظیم است. کشورهای انگلوساکسون فاتح‌شده‌اند، اما به رغم این موضوع آشفتگی اقتصادی آن‌ها به‌جایی رسیده است که نمی‌توانند به فرانسه و ایتالیا کمك کافی برسانند.... در آلمان، براثر ویران شدن بنای مناسبات خارجی و ریزش اقتصاد آن، هزاران تن مهندس بیکار و گرسنه وجود دارند که می‌توانند در بازسازی اقتصاد ملی روسیه بزرگ‌ترین خدمت را به‌این‌کشور بکنند.

رادك می‌کوشد در برابر این اتهام که می‌خواهد «به آلمانی‌ها کمك کند که قدرت سرمایه‌داری آلمان را در خاك روسیه بازسازی کنند» از خود دفاع کند؛ سپس به نتیجهٔ اصلی خود می‌رسد:

> نه مبادلهٔ کالا و نه به‌کار گماشتن سرمایهٔ آلمانی در روسیه، بلکه کمك در کار ــ این است **شالودهٔ تازهٔ مناسبات اقتصادی آلمان و شوروی.**

آخرین ضربهٔ رادك هم هشداری است به آلمان که اگر این فرصت‌ها را از دست بدهد دچار انزوا خواهد شد.[۳۹] در مقالهٔ سوم که برای خوانندگان بورژوا (خطاب به «بورژواهای درست‌اندیش») نوشته شده است، رادك با عبارات احتیاط‌آمیزتری سخن می‌گوید. اما این مقاله نیز متکی بر همان برهان است که می‌گوید «آلمان و روسیه به مناسبات اقتصادی با یکدیگر

---

39. K. Radek, *Die Auswärtige Politik Sowjet-Russlands* (Hamburg, 1921), pp. 37-9, 44, 46-7;

این فصل تجدید چاپ مقاله‌ای است که قبلا در این نشریه چاپ شده بود: *Die Kommunistiche Internationale* No. 3 (December 1919);

این نشریهٔ چاپ برلن همتای آلمانی نشریهٔ (*Kommunisticheskii Internatsional*) چاپ مسکو بود؛ این مقاله نیز با امضای «آرنولد استروتان» در دسامبر ۱۹۱۹ در زندان برلن نوشته شده بود

(K. Radek, *Wege der Russischen Revolution* (Hamburg, 1922), p. 28).

نیاز دارند، زیرا که می‌توانند به انحای گوناگون یکدیگر را یاری‌کنند»، و «نتایج عملی» آن این است که مناسبات دیپلماتیك تجدید شود، کارشناسان اقتصادی از آلمان به روسیه اعزام شوند تا مبادلهٔ کالا را سازمان دهند، یا، اگر این کار مقدور نشد، نمایندگان مؤسسات آلمانی که بتوانند راه این مبادله را هموار سازند به روسیه بروند و «همچنین یك سرویس تهیهٔ گزارش‌های واقع‌بینانه دربارهٔ روسیه برای آلمان تشکیل دهند».[۴۰] بدین ترتیب چه از طرف شوروی و چه از طرف آلمان صدای دعوت به دوستی بلند بود. اما علاقهٔ آلمان از همان آغاز بیشتر جنبهٔ سیاسی و نظامی داشت، و حال آن که علاقهٔ شوروی در این مرحله منحصراً اقتصادی بود.[۴۱]

در اوضاع آشفتهٔ ۱۹۱۹ گفتگو با رادك برای هیچ‌کس تمهدی ایجاد نمی‌کرد: این بدون شك برای آلمانی‌ها یکی از جنبه‌های جاذب آن گفتگوها بود. در جانب شوروی، رادك دست‌تنها بازی می‌کرد؛ تا آن‌جا که سخن گفتن از سیاست خارجی شناخته‌شدهٔ شوروی در این ایام اصولا امکان داشت، رادك مسلماً سخنگوی رسمی آن نبود. اما از میان عوامل بسیاری که در تغییر مسیر این سیاست در آغاز سال ۱۹۲۰ مؤثر بودند نفوذ رادك را مشکل بتوان برکنار کرد. برهان قطعی به‌نفع سازش سیاست شوروی با جهان سرمایه‌داری این بود که رسیدن انقلاب مدت‌مدیدی تأخیر

---

40. *Deutschland und Russland: Ein in der Moabiter Schutzhaft geschriebener Artikel für richtiggehende Bourgeois* (1920), pp. 11-12;
این مقاله ابتدا در شمارهٔ فوریهٔ ۱۹۲۰ نشریهٔ «آینده» *(Die Zukunft)* چاپ شد و ترجمهٔ انگلیسی آن نیز در این نشریه انتشار یافت:
Soviet Russia (N.Y.), 17 April 1920, pp. 383-7.

۴۱. منظور رادك دوستی انحصاری با آلمان نبود، و این نکته از مطلبی که او در ۶ ژانویهٔ ۱۹۲۰، در آستانهٔ حرکت از آلمان، به خبرنگار «منچستر گاردین» گفت معلوم می‌شود: «موضع دولت روسیه این است که مناسبات عادی و خوب میان کشورهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری نیز مانند مناسبات میان کشورهای سرمایه‌داری و فئودالی امکان‌پذیر است.... من شخصاً اعتقاد دارم که کمونیسم را فقط از طریق مناسبات حزب با کشورهای سرمایه‌داری می‌توان نجات داد» («منچستر گاردین»، ۸ ژانویهٔ ۱۹۲۰). این گفته را می‌توان با اظهارات مشابه دو ماه بعد در مسکو مقایسه کرد (نگاه کنید به ص۳-۲۰۲ بالا).

خواهد داشت؛ در این خصوص مسلماً رادك شاهد عینی و دست‌اول بود.۴۲ اما درعین‌حال که آن منظرهٔ عمومی سیاست خارجی شوروی که رادك در برلن پیش خود مجسم ساخته بود با این جریان مطابقت داشت و آن را با براهین قوی تقویت می‌کرد، هیچ دلیلی در دست نیست که حتی خود رادك هم به‌طور جدی برای همکاری میان روسیهٔ شوروی و نیروهایی که در آلمان برضد پیمان ورسای سر به شورش برداشته بودند طرح خاصی در نظر داشته است۴۳؛ یا اگر هم داشته، این طرح در مسکو بازتابی‌نیافته است. در رسالهٔ «بیماری کودکانهٔ «چپ‌روی» در کمونیسم»، که در آوریل ۱۹۲۰ برای تدارك کنگرهٔ دوم کمینترن نوشته شد، لنین نیز مانند رادك به انحراف آلمانی «بلشویسم ملی» سخت حمله می‌کند و می‌گوید که این به معنای «پیشنهاد تشکیل جبهه‌ای با بورژوازی آلمان برای جنگ با متفقین» است؛ و کمونیست‌ها «مجبور نیستند که صلح ورسای را به هر قیمتی که شده، و آن هم فوراً، رد کنند»؛ این به معنای اشتباه دربارهٔ هدف‌های واقعی سیاست بلشویسم است.

برانداختن بورژوازی در هرکدام از کشورهای‌بزرگ اروپا، از جمله آلمان، برای انقلاب جهانی چنان پیروزی‌ای است که برای خاطر آن ما باید ــ اگر لازم شود ــ ادامهٔ صلح ورسای را بپذیریم. اگر روسیه به تنهایی توانست، به‌نفع انقلاب، صلح برست را چند ماه تحمیل کند، به هیچ روی غیرممکن نیست که آلمان شوروی هم در اتحاد با روسیهٔ

---

۴۲. رادك در نخستین دیدار (میتینگ) عمومی پس از بازگشت به مسکو گفت: «راه انقلاب برای کارگران اروپا دشوارتر است تا برای کارگران روسیه، زیرا که در جانب پرولتاریای روسیه ارتش خواهان صلح بود، دهقانان بودند که برای گرفتن زمین تلاش می‌کردند، و حال آن که در اروپا توده‌ها خلع‌سلاح شده‌اند و بورژوازی نوعی گارد سفید را تشکیل می‌دهد» («ایزوستیا»ی ۲۰ ژانویهٔ ۱۹۲۰).

۴۳. رادك در نهمین کنگرهٔ حزب در آوریل ۱۹۲۰ گفت که به سبب وجود پیمان ورسای «جبههٔ متحد سرمایه‌داران غیرممکن است» و متفقین در تلاش خود برای مسلح کردن آلمان برضد روسیهٔ شوروی شکست خورده‌اند. روشن نیست که رادك از این حکم خود چه نتایجی گرفته است، زیرا که متن کامل سخنرانی او در آن کنگره موجود نیست؛ خلاصهٔ سخنان او در «پراودا»ی ۳ آوریل ۱۹۲۰ گزارش شده است.

شوروی بتواند، به نفع انقلاب، ادامهٔ صلح ورسای را تحمل کند.[۴۴]

بدین ترتیب لنین اتحاد هدف شوروی را با شورش ناسیونالیستی آلمان برضد پیمان ورسای به‌شدت رد می‌کند؛ و رادك اگر در ایام اقامتش در برلن با این اندیشه بازی می‌کـرد، در مسکو از آن دست کشید. مفهوم سازش موقت با جهان سرمایه‌داری در نخستین ماه‌های ۱۹۲۰ در مسکو زمینه پیدا کرده بود، اما هنوز هیچ‌کس به این فکر نیفتاده بود که این موضوع برحسب سازش با آلمان و برقرار کردن مناسبات خاص میان دو کشور در نظر بگیرد. با این حال انکار این نکته دشوار است که شکاکیت رادك دربارهٔ چشم‌انداز انقلاب، همراه با دانش او از آلمان، باعث‌می‌شد که برآورد او از نیروهای صحنهٔ عمل روشن‌بینانه‌تر از برآورد لنین باشد.

نیروهایی که به رغم همهٔ موانع در جهت آشتی میان روسیهٔ‌بلشویك و آلمان ناسیونالیست عمل می‌کردند، به کندی پخته شدند. «پوچ» کاپ در مارس ۱۹۲۰ در تاریخ جمهوری وایمار رویداد مهمی بود، و نهایتاً در مناسبات ایـن جمهوری با همسایـهٔ شرقی‌اش تـأثیر قطعی داشت. گردانندگان «پوچ» به سنت نظامی ارتش قدیم تعلق داشتند، یعنی به سنت امثال‌لوندورف و فون در گولتز؛ بسیاری از گروهان‌هایی کـه برای تسخیر برلن حرکت کردند در پاییز و زمستان گذشته در ناحیهٔ بالتیك جنگیده بودند. این‌ها ضدبلشویك‌های آشتی‌ناپذیری بودند که هنوز تجدید سلطنت روسیه را مقدمهٔ لازم اتحاد آلمان و روسیه می‌دانستند. اما روش رایشس‌وهر چیز دیگری بود. رهبران زیرك این ارتش نه‌تنها وجـود جمهوری وایمار را پذیرفته بودند و آن را نمای مناسبی برای کار پشت پردهٔ تجدید قدرت نظامی آلمان می‌دانستند، بلکه حاضر بودند بلشویسم روسیه را به عنوان همکار بالقوه‌ای بـرای از پیش بردن این غـرض بپذیرند. «پوچ» کاپ باعث شد که آن کسانی که هنوز معتقد به جنگ با بلشویسم بودند از عرصهٔ سیاست آلمان به حاشیهٔ خاص دیوانگان رانده شوند و آن عده از رهبران نظامی که حاضر بودند روسیهٔ شوروی را

---

44. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 214-15.

همتراز خود شناسند و با آن معامله کنند میدان را به دست بیاورند. اما مناسبات رسمی به‌کندی حرکت می‌کرد. در آوریل ۱۹۲۰ یك قرارداد مربوط به اسیران جنگی در برلن به امضا رسید. نمایندهٔ شوروی در امضای این قرارداد کاپ بود، که وظیفهٔ ظاهری‌اش، یعنی بازگرداندن اسیران روس به روسیه، مانع از فعالیت سیاسی او نبود. سه ماه بعد قرارداد دیگری در همین زمینه امضا شد.۴۵ گوستاو هیلگر، یکی از آخرین اعضای کنسولگری آلمان که در نوامبر ۱۹۱۸ از مسکو رفتند، در ژوئیهٔ ۱۹۲۰ به عنوان همتای آلمانی کاپ به مسکو بازگشت، و چیچرین به او اطمینان داد که تعیین‌کنندهٔ روش روسیهٔ شوروی در قبال آلمان «فقط میل به برقرار کردن مناسبات نزدیك‌تر اقتصادی و سیاسی و فرهنگی» است.۴۶

جنگ شوروی و لهستان در تابستان ۱۹۲۰ این دانه‌های نهفته را به ثمر نشاند و نیروهای مهم و تازه‌ای را به حرکت درآورد. در جانب شوروی، جنبش میهن‌پرستی نمایانی خود را با بلشویسم پیوند زد و بذر یك عنصر تازهٔ ملی را در سیاست شوروی افشاند.۴۷ در جانب دیگر، نخستین تعرض لهستان در مهٔ ۱۹۲۰ شعله توجه به جنگ را روشن نکرد. اما وقتی که ارتش سرخ ناگهانی ضربه را پاسخ داد، و در ماه ژوئیه پیروزمندانه وارد خاك لهستان شد، موج هیجانی آلمان را درنوردید. بیم و امید به‌هم آمیخته بود. خطر گسترش بلشویسم مرکز اروپا را تهدید می‌کرد. اما با همان ضربه دشمن اصلی آلمان در شرق در معرض خطر نابودی قرار می‌گرفت، و پایگاه شرقی پیمان ورسای به لرزه درمی‌آمد. زکت دوراندیش روش آلمان را در قبال چنین پیشامدی شش ماه پیش

---

45. *RSFSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, i (1921), No. 22, pp. 128-30; No. 24, pp. 133-4.

این شایعه را که کوپ پیش از «پوچ» کاپ «بحث‌های مفصلی با او کرده بود (E. Troeltsch, *Spektator-Briefe* (Tübingen, 1924), p. 271) نمی‌توان رد کرد، ولی بعید به‌نظر می‌رسد؛ دست‌اندرکاران «پوچ» کاپ همه ضد بلشویك بودند، و تماس مستقیم با ناسیونالیست‌های آلمان هنوز جزو سیاست شوروی نبود. تحقیق این نکته جالب است که آیا کوپ در این ایام با حزب کمونیست آلمان تماسی داشته است یا نه؛ اگر هم داشته، در دعواهای بعدی درون حزب به این موضوع اشاره نشد.

46. *Soviet Russia* (N.Y.), 14 August 1920, p. 148.

۴۷. نگاه کنید به صص ۳-۳۳۲.

تصور کرده بود:

> من حاضر نیستم به لهستان کمك کنم، حتی در مقابل خطر بلعیده شدن او. برعکس، من انتظار این خطر را می‌کشم: حتی اگر در لحظهٔ حاضر نتوانیم به روسیه کمك کنیم که مرزهای امپّراتوری پیشین خود را از نو برقرار کند، مسلماً سد راه او نباید بشویم.۴۸

مالتزان، رئیس ادارهٔ روسیه در وزارت امور خارجهٔ آلمان، با کاپ، که با هر گام پیشروی ارتش سرخ منزلتش در برلن بالا می‌رفت، وارد گفتگوهای محرمانه شد. تقاضای اطمینان‌خاطر از این که ارتش سرخ از مرزهای موجود آلمان نخواهد گذشت، فوراً برآورده شد. اما وقتی مالتزان مسألهٔ «تجدیدنظر در مرزهای غیرطبیعی آلمان به حکم پیمان ورسای» را با ظرافت پیش کشید، کاپ طفره رفت و شناسایی «دوژور» دولت شوروی و استقرار مناسبات کامل دیپلماتیك را مقدمهٔ لازم هر نوع مذاکره‌ای دانست.۴۹ روشن بود که رها ساختن لهستان از دست

---

48. F. von Rabenau, *Seecket: Aus Seinem Leben, 1918-1936* (1940), p. 252.

49. W. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1951), pp. 100-1.

بنابر نامهٔ منتشر نشده‌ای مربوط به ۱۹٤۰، که آقای گوستاو هیلگر پاره‌هایی از آن را در اختیار من گذاشته است، رایبنیتز در این زمان نقشه‌ای با رادك و کوپ در میان می‌گذارد که به موجب آن به محض ورود ارتش سرخ به ورشو، دسته‌هایی از «فرای‌کور» ارتش آلمان نیز در پروس شرقی، پوزن، و سیلزی علیا تا مرز پیشین آلمان پیش روند؛ فیشر در کتاب «استالین و کمونیسم آلمان» (R. Fischer, *Stalin and German Communism* (Harvard, 1948) به گفتگوهایی میان رادك، کوپ، و رونتلوف اشاره می‌کند. اما داستان‌های مربوط به حضور رادك در برلن در ایام بحرانی پیش‌روی‌های ارتش سرخ در لهستان، مورد تردید است؛ ورود رادك به مسکو دیرتر از ۲٤ ژوئیهٔ ۱۹۲۰ نبوده است، زیرا که در این روز او در دومین کنگرهٔ کمینترن سخنرانی کرد. داستان‌های مربوط به مذاکرات همکاری نظامی آلمان و شوروی در این ایام به‌طور کلی از روی حوادث بعدی ساخته شده‌اند؛ هرگونه بحثی دربارهٔ دین همکاری مسلماً سخت آزمایشی و غیرقطعی بوده‌است. بنابر «اعتراف» کرستینسکی در محاکمهٔ ۱۹۳۸، زکت در ژوئیهٔ ۱۹۲۰ با کاپ ←

فرمانروایان سرمایه‌دارش، که در این ایـام در مسکو مورد نظر بود، مستملکات پیشین آلمان را در خاك لهستان نیز دربر می‌گرفت، و بـه مرزهای قدیم ۱۹۱۴ ختم نمی‌شد. اما اشارهٔ کاپ را در برلن نادیـده نگرفتند. روز ۲۲ ژوئیهٔ ۱۹۲۰ سیمونس، وزیر امور خارجـهٔ آلمان، نامه‌ای به کاپ داد که به دست چیچرین برساند. در این نامـه پیشنهاد شده بود که مذاکره برای تجدید مناسبات دیپلماتیك عادی میان آلمان و روسیهٔ شوروی آغاز شود. تنها شرط قید شده عبارت بـود از اجرای تشریفات بالا بردن پرچم آلمان برفراز سفارتخانهٔ آلمان در مسکو در حضور یك دسته از سربازان ارتش سرخ بـرای اظهار تأسف از قتل میرباخ، سفیر آلمان. در پایان نامه اظهار امیدواری شده بود که داد و ستد بازرگانی میان دو کشور از سر گرفته شود، و تقاضا شده بود که وقتی نیروهای شوروی به «مرز قدیم آلمان» رسیدند یك نمایندهٔ نظامی آلمان به ارتش در حال پیش‌روی ملحق شود تا «پیشامدهای نامطلوب» روی ندهد.[۵۰] در این هنگام متفقین غربی، که آن‌ها نیز شکست لهستان را پیش‌بینی می‌کردند، کمك به لهستان را به شکل فرستادن مستشاران نظامی و مهمات سازمان داده بودند. آلمان اعلام بی‌طرفی کرد، که به معنای منع عبور مهمات از خاك آلمان به مقصد لهستان بود. سیمونس هنگام اعلام این تصمیم در رایشتاگ در ۲۶ ژوئیهٔ ۱۹۲۰ با لحن معنی‌داری افزود که شناسایی رسمی دولت شوروی از جانب آلمان کـه در پیمان برست‌لیتوفسك قید شده بود هرگز پس‌گرفته نشده است، اما از اشاره به مناسبات دیپلماتیك خودداری کرد.[۵۱] یك هفته بعد، در ۲ اوت ۱۹۲۰، چیچرین در پاسخ پیشنهاد سیمونس برای گفتگو دربارهٔ تجدید مناسبات دیپلماتیك یادداشتی سرشار از تعارف و اظهار امیدواری به همکاری

→

در تماس بوده است؛ کرستینسکی اصرار ورزید که این تماس «رسمی» بوده‌است، و نه «جنائی» (یعنی به عبارت دقیق «تروتسکیستی»)
(*Report of Court Proceedings in the Case of the Anti-Soviet 'Bloc of Rights and Trotskyites'* (1938), pp. 269-70).

۵۰. این یادداشت منتشر نشده است؛ رادك در مقاله‌ای در «پراودا»ی ۱۵ اکتبر ۱۹۲۱ می‌گوید که وزارت امور خارجهٔ آلمان در این زمان برای تجدید مناسبات دیپلماتیك آماده بوده است.

51. *Verhandlungen des Reichstags*, cccvliv (1921), 263.

دوستانه فرستاد، اما با لحن جدی تقاضای اجرای تشریفات اظهار تأسف از قتل میرباخ را رد کرد و آن را غیرلازم و بی‌جا نامید.[۵۲] در لحظه‌ای‌که امید به پیروزی نظامی و گسترش انقلاب به خطهٔ غرب در اوج خود بود، شاید هرگونه سازشی با دولت بورژوای آلمان بی‌جا می‌نمود.

اما معنای پیش‌روی ارتش سرخ از لحاظ روابط آلمان و شوروی به هیچ روی در ایـن مکاتبات رسمی احتیاط‌آمیز خلاصه نمی‌شد. موج اشتیاق تودهٔ مردم نسبت به روسیهٔ شوروی آلمان را فرا گرفت. در شهر آزاد دانتزیگ، که سابقاً جزو آلمان بود و اکنون زیر فرمان متفقین اداره می‌شد، باراندازان آلمانی اعتصاب کردند و حاضر نشدند به مهماتی که از طریق آن بندر به لهستان می‌رفت دست بزنند.[۵۳] روزنامهٔ کمونیستی آلمان، «دی‌روته‌فانه» («پرچم سرخ») در تأیید شعار حزب، «اتحاد با روسیهٔ شوروی»، چنان روش تندی در پیش گرفت که سایر احزاب چپ آن را متهم کردند که می‌خواهد کارگران آلمان را به جنگ با فرانسه بکشاند.[۵۴] داوطلبان آلمانی (که توخاچفسکی، فرمانده ارتش سرخ، آن‌ها را «اسپارتاکیست‌ها و کارگران غیرحزبی» نامید و تعدادشان را «صدها هزار دانست)[۵۵] به ارتش سرخ روی آوردند ــ واگرد غریبی از جریان پاییز گذشته، که داوطلبان آلمانی برای جنگ با بلشویک‌ها به بالتیک می‌رفتند. اظهار اشتیاق نسبت به شوروی منحصر بـه‌کمونیست‌ها و کارگران هم نبود. برای نخستین‌بار براثر انگیزهٔ شکست لهستان و نفرت

---

۵۲. این یادداشت منتشر نشده است. مسألهٔ جبران قتل میرباخ دو سال بعد در مذاکرات رایشتاگ دربارهٔ پیمان راپولو بار دیگر مطرح شد. هچ اصرار ورزید که «بعـد هم مانند قبل ما هواخـواهان جبران کافی قتل کنت میرباخ هستیم» ibid., cccIv (1922) ؛ به نظر می‌رسد که پس از این مورد دیگر مسأله منتفی شده است.

۵۳. شرح کاملی از این پیشامد در این کتاب آمده است:
I.F.D. Morrow, *The Peace Settlement in the German-Polish Borderlands* (1936), pp. 67-72.

۵۴. این اتهام، به استناد مطالبی در روزنامهٔ «پرچم سرخ»، چندین بار در کنگرهٔ حاله تکرار شد
(*USPD: Protokoll über dis Verhandlungen des Ausserordentlichen Parteitags zu Halle* (n.d.), pp. 178-9, 198-213).

55. J. Pilsudski, *L'Année 1920* (French transl. from Polish, 1929), p. 231.

از پیمان ورسای، تمایل جبههٔ راست برای اتحاد با روسیهٔ شوروی آشکارا به‌صورت هواداری از هدف شوروی پدیدار شد. اتصال میان ناسیونالیسم آلمانی و بلشویسم روسی دیگر تناقض وحشت‌انگیزی نبود.[۵۶] لنین سه چهار ماه بعد با نظر انداختن به این پیشامدها از «جبههٔ غیرطبیعی دسته‌های «صدسیاه» و بلشویك‌ها» نام می‌برد و به یاد می‌آورد که «یکایك آلمانی‌ها، حتی سیاه‌ترین مرتجعان و سلطنت‌طلبان، وقتی که دیدند همهٔ درزهای صلح ورسای دارند از هم باز می‌شوند، می‌گفتند که بلشویك‌ها ما را نجات می‌دهند».[۵۷] حتی نظامیان حرفه‌ای رفته‌رفته برای قدرت ارتش سرخ احساس احترام و ستایش می‌کردند و دربارهٔ ارزش نظامی اتحاد با روسیهٔ شوروی می‌اندیشیدند. ماکس بائور بعدها تروتسکی را «یك سازمان‌دهنده و رهبر نظامی مادرزاد» نامید و افزود که:

> این که او در گیرودار نبردهای شدید از هیچ و پوچ ارتش تازه‌ای برپا کرد و سپس آن را سازمان و تعلیمات داد، کاری است مطلقاً در شأن ناپلئون.[۵۸]

هوفمن نیز نظیر همین حکم را می‌دهد:

> حتی از دیدگاه نظامی صرف جای شگفتی است که سربازان سرخ تازه نام‌نویسی شده توانستند نیروهای ژنرال‌های سفید را که گاه قوی هم بودند شکست دهند و آن‌ها را به‌کلی

---

56. R. Fischer, *Stalin and German Communism* (Harvard, 1948), p. 197; فیشر مطالبی از مقاله‌ای بـه قلم رونتلوف در روزنامهٔ *Deutsche Tageszeitung* نقل می‌کند، که روزنامهٔ حزب ملی آلمان است؛ نویسندهٔ مقاله خواهان مبارزه «برضد دشمن واقعی طبقهٔ کارگر، برضد دول متفق [است]، که پرولتاریا را به زنجیر بردگی کشیده است»؛ رونتلوف بعدها گفت که در آن‌زمان بیهوده می‌کوشیده است که «سیاستمداران برجستهٔ آلمان» را با فکر همکاری نظامی با روسیهٔ‌شوروی برضد لهستان موافق سازد
(Radek, *Schlageter: Eine Auseinandersetzung* (1923), p. 19).

57. Lenin, *Sochineiya*, xxv, 378, 418;
برای اظهار نظر مجدد لنین در این باره نگاه کنید به ص ۱-۴۰۰ زیر.

58. Max Bauer, *Das Land der Roten Zaren* (Hamburg, 1925) p. 79.

نابود کنند.۵۹

شاهد دیگری می‌گوید که، برای لبدف، رئیس ستاد شوروی، «در محافل نظامی آلمان مرتبهٔ بسیار بالایی قائل بودند».۶۰ از طرف دیگر، در مقابل خطر سرایت بلشویسم هیچ نوع بی‌احتیاطی جایز نبود. نویسندهٔ شرح‌حال زکت می‌نویسد که پس از عقب‌نشینی ارتش سرخ، وقتی که ۴۵،۰۰۰ تن روس در پروس شرقی به اسارت گرفته شدند، کمیسیرهای سیاسی را به دقت از سربازان جدا کردند، اگرچه این کار مانع از آن نشد که آن‌ها باز هم یك «مرکز تبلیغات کمونیستی در داخل رایش» به‌وجود آورند.۶۱

رنگارنگ بودن احساسات و تردید روش‌های آلمانی‌ها در جانب شوروی نیز منعکس می‌شد. داستانی ظاهراً واقعی نقل کرده‌اند از این که در شهر سولدائو، اندکی بعد از مرز پروس شرقی، افسران و کمیسرهای ارتش سرخ با «ناسیونالیست‌های آلمانی» دیدار کردند، و در این دیدار روس‌ها چنین لاف می‌زدند که ارتش سرخ پروس غربی را، که به موجب پیمان ورسای به لهستان واگذار شده بود، آزاد می‌کند و بـه سرزمین آلمان بازمی‌گرداند، و به نشانهٔ همین منظور از برپاکردن‌شوراهایی نظیر آنچه در مناطق اشغال‌شدهٔ لهستان برپـا شد خودداری کـرده است.۶۲ مستقیم‌ترین برگه‌ای که از نحوهٔ شکل‌گرفتن عقاید در برخی از محافل شوروی در اوج جنگ لهستان در دست است در نامه‌ای آمـده است با

---

59. *Die Aufzeichnungen des Generalmajors Max Hoffman* (1929), ii, 321.

60. Z. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1951), p. 173.

61. F. von Rabenau, *Seekt: Aus Seinem Leben, 1918-1936* (1940), p. 253.

۶۲. مارتوف این داستان را در اکتبر ۱۹۲۰ در کنگرهٔ هاله نقل کرد و کسی منکر آن نشد

(*USPD: Protokoll über die Verhandlungen des Ausserordentlichen Parteitags zu Halle* (n.d.), pp. 212-13).

همین داستان با کمی تفاوت در این کتاب نیز تکرار شده‌است: C. Smogorzewski, *La Pologne Restaurée* (1927), p. 152 از طرف دیگر، گزارشی در «تایمز» ۲۰ اوت ۱۹۲۰ از خبرنگار روزنامه در دانتزیگ می‌گوید که تروتسکی در پروس شرقی مخفیانه با افسران ستاد ارتش آلمان دیدار کرده بود؛ این گزارش مسلماً نادرست است.

تاریخ ۲۶ اوت ۱۹۲۰، که به قلم انورپاشا، که در آن زمان در مسکو بود، به زبان آلمانی مغلوط خطاب به ژنرال زکت در برلن نوشته شده است. انور می‌نویسد که اخیراً «آجودان بسیار مهم تروتسکی» را دیده است (شخصی که بهتر از هرکس با نشانی‌های انور تطبیق می‌کند شلیانسکی، معاون کمیسر خلق در امور جنگ است)؛ سپس چنین ادامه می‌دهد:

> در این‌جا دستهٔ بسیار قدرتمندی وجود دارد، و تروتسکی‌هم جزو همین دسته است؛ این‌ها طرفدار توافق با آلمان‌اند. این دسته حاضرند مرز قدیم ۱۹۱۴ آلمان را به رسمیت بشناسند، وفقط یك راه برای بیرون آمدن از دنیای آشفتهٔ فعلی می‌بینند ــ یعنی همکاری با آلمان و ترکیه. بـرای تقویت وضع این دسته و جلب موافقت تمام دولت شوروی با این هدف، آیا دادن کمك غیررسمی، و در صورت امکان فروش اسلحه، مقدور نیست؟... به نظر من مهم است که شما با نمایندهٔ آن‌ها به تفاهم برسید، برای این که موضع آلمان هم روشن و معین باشد. برای کمك‌رساندن به روس‌ها می‌توان در دالان [دانتزیگ] یا جای مناسب دیگری ارتشی از داوطلبان یا نوعی جنبش رستاخیزی به وجود آورد.[۶۳]

اگر این توصیه‌ها به اجرا گذاشته نشد، می‌توان این انـدازه را نتیجه گرفت که روحیهٔ ارائه‌دهندهٔ این توصیه‌ها، و گزارش انـور از عقاید محافل بانفوذ مسکو، مؤید آن نقشه‌هایی بود که اکنون در سر زکت شکل می‌گرفتند. در فضای انقلابی ۱۹۲۰ معاملهٔ دیپلماتیك برای «شناسایی مرز قدیم ۱۹۱۴ آلمان»، یعنی پشتیبانی از بازگشت خاکی که به موجب پیمان ورسای به لهستان واگذار شده به خود آلمان‌ها، چه‌بسا که هنوز پر رندانه و موذیانه به نظر می‌رسید و نمی‌توانست در مسکو به‌طور جدی مطمح نظر قـرار گیرد. هنوز زمان سازش میان بلشویسم روسی و

---

63. F. von Rabenau, *Seekt: Aus Seinem Leben, 1928-1936* (1940), p. 307; دو ماه بعد، انور که در این فاصله به کنگرهٔ باکو رفته بود، برای خرید اسلحه به برلن بازگشت؛ ولی معلوم نیست از طرف چه مقامی و برای چه منظوری (W. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1951), pp. 133-4).

.ناسیونالیسم آلمانی فرا نرسیده بود. اما از همان آغاز سرشت آن موقعیت حکم می‌کرد که چنین سازشی امکان دارد، و آن هم فقط به زیان لهستان تمام می‌شود.

در جانب آلمان، پایان مصیبت‌بار نبرد نظامی شوروی با لهستان چشم‌انداز آشتی آلمان و شوروی را به زیان لهستان محو کرد. در پاییز ۱۹۲۰ بسیاری از آلمانی‌ها همچنان امیدوار بودند که به نحوی با غرب کنار بیایند؛ مراجعه به آرای عمومی در پروس شرقی و غربی به نفع آلمان تمام شده بود، و در سیلزی علیا این کار هنوز انجام نگرفته بود؛ لایحهٔ نهایی تدارك مراجعه به آرای عمومی در این منطقه هنوز به رایشتاگ نرفته بود؛ و جلو تورم را عجالتاً گرفته بودند. امیدواری خام و گزاف آلمانی‌ها به رستگاری نظامی از جانب شرق واکنشی داشت که در پی آن حتی بقای رژیم شوروی بار دیگر سخت مشکوك می‌نمود. سردی روزافزونی بر روابط رسمی دو کشور چیره شد. هنگامی که سیمونس، وزیر امور خارجه آلمان، در اکتبر ۱۹۲۰ از خودداری دولت در دادن ویزا به زینوویف و لوزوفسکی دفاع می‌کرد[۶۴]، نکتهٔ جالب این بود که سخنان خود را با اظهار دوستی نسبت به مردم روسیه پایان داد، و نه نسبت به دولت شوروی؛ یکی از نمایندگان جبههٔ مرکز رایشتاگ («سانتر»)، فهرنباخ که سپس صدراعظم آلمان شد، اظهار خوشوقتی کرد که آلمان «به اشتباه مداخله در جنگ شوروی و لهستان کشانده نشد».[۶۵] در همان ایام مالتزن، که در تابستان گذشته از طرفداران پابرجای شناسایی دولت شوروی بود، از وزارت خارجه به خارج اعزام شد. حتی مناسبات بازرگانی هم چندان مورد توجه نبود، اگرچه سیمونس در ژانویهٔ ۱۹۲۱ در رایشتاگ با لحن گلایه‌آمیزی اعلام کرد که «تا زمانی که رضایت ما در مورد قتل نمایندهٔ رایش جلب نشود» مناسبات دیپلماتیك با روسیهٔ شوروی تجدید نخواهد شد ولی افزود که «کمونیسم به خودی خود دلیل بر آن نمی‌شود که یك دولت جمهوری بورژوایی با دولت شوروی داد و ستد نداشته باشد».[۶۶] کاپ، اگرچه هنوز غیر از رسیدگی به اسیران

---

۶۴. نگاه کنید به ص ۲۷۵ بالا، پانویس۱۴۷.

65. *Verhandlungen des Reichstags*, cccxlv (1921), 762-3, 786-7.

66. ibid., cccxlvi (1921), 1990, 1994.

جنگی دارای هیچ مقام یا شناسایی رسمی نبود، تلاش می‌کرد که همان نوع روابط بازرگانی را که کراسین در بریتانیا برقرار می‌کرد در آلمان به‌وجود آورد، و مقام دولت «تا زمانی که منافع و امنیت رایش صدمه‌ای نبیند» از فعالیت او چشم‌پوشی می‌کردند.[۶۷] کاپ که در ژانویهٔ ۱۹۲۱ برای گذراندن ایام مرخصی خود به مسکو رفت، حتی به «ایزوستیا» گفت امیدواری هست که در آیندهٔ نزدیك نمایندگی‌های بازرگانی در برلن و مسکو باز شود.[۶۸] اما این‌گونه امیدواری هنوز خام بود. احتیاط مفرط هنوز بر سیاست رسمی آلمان حکمفرما بود، و تا روزی‌که توافق‌بازرگانی بریتانیا و شوروی یخ‌را نشکست دولت‌آلمان گامی در این راه برنداشت. اما تصویر صحنه به سردی مناسبات ختم نمی‌شد. در همان ایام از طریق مجاری نظامی تلاش‌های پنهانی برای فتح باب روابط صورت می‌گرفت، اگرچه در آن زمان این تلاش‌ها به‌کلی پوشیده ماند، و حتی امروز هم اسناد کاملی از آن‌ها در دست نیست.[۶۹]

برحسب اتفاق، در زمانی که محافل نظامی و سیاسی آلمان سیاست‌های متفاوت و حتی متقابلی را در قبال روسیه دنبال می‌کردند، سیاست خارجی شوروی ابهام عادی خود در مورد آلمان بـه شدت خاصی نشان می‌داد. شکست در لهستان هرگونه جستجوی همکاری با آلمان را ناگهان پایان داد. رویدادهای اوت ۱۹۲۰ در پشت سر مانند درخشش برقی به نظر می‌رسید که چشم‌اندازی را روشن ساخته و باز خاموش شده بود. اما نیروهایی که در زمستان سخت ۲۱ـ۱۹۲۰ رهبران شوروی را به سوی سازش با جهان سرمایه‌داری می‌راندند رفته رفته در سیاست شوروی در قبال آلمان پدیدار شدند. یك ماه پس از صدور فرمان مربوط به دادن امتیاز به سرمایه‌های خارجی در نـوامبر ۱۹۲۰ [۷۰]، لنین در هشتمین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه پس از یادآوری پیشامدهای غریب تابستان گذشته برای نخستین‌بار علناً دربارهٔ روابط آلمان و شوروی در زمینه‌ای

---

۶۷. کلارا زتکین یك ورقهٔ دستور پلیس را به این مضمون در رایشتاگ خواند (ibid., cccxlvii (1921), 2060).

۶۸. «ایزوستیا»، ۱ فوریهٔ ۱۹۲۱.

۶۹. برای اطلاع دربارهٔ آغاز مذاکرات، نگاه کنید به‌صص ۲-۴۴۱.

۷۰. نگاه کنید به ص ۳۴۵ بالا.

غیر از انقلاب جهانی بحث می‌کند، و پس‌از آن‌که آلمان‌را «پیشرفته‌ترین کشور به جز امریکا» می‌نامد چنین ادامه می‌دهد:

> این کشور، به حکم پیمان ورسای، در وضعی قرار گرفته‌است که حق وجود به آن نمی‌دهد. در این وضع آلمان طبیعتاً به سوی اتحاد با روسیه رانده می‌شود. وقتی که ارتش روسیه به ورشو نزدیك می‌شد، تمام آلمان در حال غلیان بود. اتحاد با روسیه برای این کشور که دچار اختناق است، که می‌تواند نیروهای تولیدکنندهٔ عظیم را به حرکت درآورد ــ همهٔ این‌ها باعث شد که در آلمان آشفتگی سیاسی بــه وجــود بیاید؛ دسته‌های «صد سیاه» به هواداری از بلشویك‌های روسیه و اسپارتاکیست‌ها [ی آلمان] تظاهرات می‌کردند. ... سیاست خارجی ما، تا زمانی که ما تنها هستیم و جهان سرمایه‌داری قوی است... عبارت از این است که ما ناچاریم از اختلافات استفاده کنیم.... وجود ما متکی است، اولا، به وجود یك شکاف اساسی در اردوگاه قدرت‌های امپریالیستی، و ثانیاً، بر این واقعیت که پیروزی متفقین و صلح ورسای اکثریت عظیم ملت آلمان را بــه وضعی انداخته است کــه نمی‌تواند زنــدگی کنــد.... دولت بورژوایــی آلمان از بلشویك‌هــا دیوانه‌وار متنفر است، اما منافع وضع بین‌المللی آن را برخلاف میل خود به طرف صلح با روسیهٔ شوروی می‌راند.[۷۱]

بدین ترتیب سه ماه پیش از شروع نپ و امضای موافقتنامهٔ بازرگانی بریتانیا و شوروی، لنین با عبارات صریح اشاره کرده بود که دولت شوروی برای پذیرفتن هر نوع فتح‌بابی از جانب آلمان آماده است.

روشن نیست که آیا کسانی که اکنون با احتیاط فواید همکاری با دولت آلمان را بررسی می‌کردند سرگرم اندازه‌گیری فاصله‌ای بودند که از روزی که بقای رژیم شوروی وابسته به وقوع فــوری انقلاب آلمان پنداشته می‌شد تا به امروز طی شده بود، یا برآورد آن مقدار دگرگونی اندیشه که با سیاست جدید لازم آمده بود. در هر حال، زینوویف و سایر

---

71. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 14-15.

رهبران کمینترن، که از توفیق کنگرهٔ دوم و پیروزی‌هایی که از آن پس در آلمان و فرانسه به دست آمده بود، در حالی نبودند که بتوانند از رؤیای روشن انقلاب جهانی دست بشویند؛ و در این رؤیا البته آلمان نقش اصلی را بازی می‌کرد. بنابرین در زمستان ۲۱ـ۱۹۲۰ در قبال آلمان دو هدف متضاد و سازش‌ناپذیر در مسکو رو به روی یکدیگر قرار گرفتند. اگر برخورد آن‌ها آشکار نبود، این بدان علت بود که کار روزانهٔ کمینترن و کار روزانهٔ دولت شوروی (و حتی کمیساریای مختلف) هنوز به‌کلی جدا از یکدیگر صورت می‌گرفت، و قاعدتاً فقط در مواردی که موقعیت بسیار مهمی پیش می‌آمد تصمیم رهبران، که برای همه الزام‌آور بود، در کمیتهٔ مرکزی حزب یا دفتر سیاسی آن گرفته می‌شد. در زمستان ۲۱ـ۱۹۲۰ توجه رهبران بیشتر معطوف به خطر رشد جبههٔ مخالف درون حزب و اختلاف بر سر اتحادیه‌های کارگری و، بیش از همه، وضع اقتصادی کشور بود. برای رویدادهای بعدی هر تعبیری بتوان آورد، کمابیش روشن است که در این ایام هیچ تجدیدنظر کلی در سیاست‌شوروی در قبال آلمان صورت نگرفت.

رویدادهای درون خود حزب کمونیست آلمان کار را به بحران کشانیدند. ورود تودهٔ کثیری از اعضای جدید به حزب بسیار گسترش‌یافتهٔ کمونیست براثر الحاق اکثریت حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان در کنگرهٔ هاله، از لحاظ ظاهر برای کمینترن و حزب کمونیست پیروزی بزرگی محسوب می‌شد. اما این پیروزی مسائل تازه‌ای به وجود آورد. حزب کمونیست آلمان دیگر به این قانع نبود که نقش یك فرقهٔ کوچك، نوعی گروه نخبگان انقلابی، را بازی کند، یعنی خلف صدق «اسپارتاکوس‌بوند» باشد. آن فرقه اکنون حزب وسیعی شده بود، مرکب از کارگرانی که به دقایق نظری التفاتی نداشتند. اعضای حزب و دیگران انتظار داشتند که حزب سیاست فعالی داشته باشد و در صحنهٔ سیاسی آلمان وزنه‌ای به‌شمار رود. یکی از رهبران حزب کمونیست در نوامبر ۱۹۲۰ به اعضای حزب گفت که روس‌ها این حزب را متهم می‌کنند که «با تودهٔ کارگران بسیار کم تماس دارد»، فاقد «مهارت در تبلیغ و تهییج» است، و حتی طرز تفکر ضد «پوچ» دارد، اگرچه اظهارامیدواری شده است که با الحاق اکثریت حزب سوسیال‌دموکرات مستقل و سرانجام الحاق

حزب کارگران کمونیست، این معایب رفع شود.۷۲ این نحوهٔ احساس، که از پیروزی زینوویف در کنگرهٔ هاله به میراث مانـده بود، در حزب به صورت یك جنبش چپ ظاهر شد که، به پیروی از سنت لیبکنخت به جای روزا لوکزامبورگ، عمل انقلابی را بر تبلیغات انقلابی ترجیح می‌داد و خواهان سیاست تعرضی بود. این جنبش در شاخهٔ برلن حزب آغاز شد و در آن‌جا فوراً به اکثریت رسید. پرسروصداترین رهبر آن روت فیشر بود، که در اکتبر ۱۹۱۹ پیام رادك را به پل‌لوی رسانده بود. رهبری حزب اعتنایی نکرد. لوی تردید روزا لوکزامبورگ را دربارهٔ بلوغ انقلابـی توده‌های‌آلمان به‌ارث‌برده‌بود و هرگز طرز تفکر فرقه‌ای اسپارتاکوس‌بوند قدیم را کاملا کنار نگذاشته بود. براندلر، قوی‌ترین سخنگوی کارگران در کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست، در سنت اتحادیه‌های کارگـری غوطه خورده بود و به‌خوبی از سازمان توده‌ای و تظاهرات‌توده‌ای سر درمی‌آورد؛ اما به‌طور غریزی از قیام مسلحانه پرهیز می‌کرد. لوی تصمیم گرفت که دعوت به اقدام و عمل را با آزمایشی در تاکتیك جبههٔ متحد، که براندر آن را د ربرابر «پوچ» کاپ در ساکسونی به‌کار برده بود، پاسخ دهد.۷۳ در ۸ ژانویهٔ ۱۹۲۱، نشریهٔ حزب، «روته‌فانه»، نامهٔ سرگشاده‌ای چاپ کرد از کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست آلمان به گروه کثیری از اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های سیاسی چپ، از جمله حزب سوسیال دموکرات‌آلمان، ریشهٔ باقی‌ماندهٔ حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان، و حزب کارگران کمونیست آلمان. این نامه پس از اشاره به «وضع تحمل‌ناپذیر» کارگران آلمان در بحران جاری پیشنهاد می‌کند که برای افزایش دستمزد و بیمهٔ بیکاری، کاهش هزینهٔ زندگی، برقرارکردن‌نظارت‌کارگران بر نیازمندی‌های اصلی، انحلال و خلع‌سلاح «سازمان‌های دفاع بورژوایی»، و استقرار بازرگانی و مناسبات دیپلماتیك با روسیهٔ‌شوروی نبرد مشترکی آغاز شود. حزب کمونیست آلمان می‌پذیرد که «این اقدامات نمی‌توانند بهبوداساسی در وضع نکبت‌بار پرولتاریا پدید آورند» و «مبارزه در راه دیکتاتوری [پرولتاریا] را حتی برای یك لحظه نیز تعطیل نمی‌کند»؛ اما پس از این کرنش تشریفاتی در برابر معتقدات حزبی، باز تقاضای نبرد مشترك

---

72. *Bericht übe rden 5. Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund)* (1921), pp. 27-8.

۷۳. نگاه کنید به ص۱۷-۲۱۶ بالا.

«برای مطالبات برشمرده‌در بالا» را پیش می‌کشد.۷۴ در رایشتاگ، لوی که یکی از نمایندگان انگشت‌شمار حزب کمونیست بود، تعبیر بین‌المللی پیشنهاد جبههٔ متحد را بیان کرد:

> این یکی از برگشتگاه‌های تاریخ جهان است. ستمکشان تمام جهان در برابر ستمگران تمام جهان ایستاده‌اند؛ و رهبر ستمکشان تمام جهان، قدرتی که امروز ستمکشان تمام جهان، را فراهم می‌آورد و رهبری می‌کند، همانا روسیهٔ شوروی است.۷۵

نتیجه روشن بود: همان‌طور که کمونیست‌ها پشتیبان کارگران ستمکش همهٔ احزاب هستند، روسیهٔ شوروی نیز پشتیبان ملل ستمکش است، از هر رنگ سیاسی که باشند. در سال ۱۹۲۱ هیچ فرد آلمانی تردیدی‌نداشت که آلمان کشور ستمکشی است.

رادك از زمان اقامت در برلن با برآورد بدبینانهٔ لوی از مقدورات انقلابی حزب کمونیست آلمان موافق شده بود؛ و از طرفداران پرشور خط جدید بود، اگر نگوییم سرمنشأ اصلی این خط کسی جز او نبود: «نامهٔ سرگشاده» را گویا لوی و رادك با هم نوشته بودند. از طرف دیگر، زینوویف هنوز خواب انقلاب جهانی را می‌دید، که شش ماه پیش در شرف وقوع به نظر می‌رسید. او که قهرمان کنگرهٔ‌اله بود خود را قهرمان نبردی می‌دانست که حزب کمونیست آلمان را از یك فرقهٔ روشنفکری به حزب وسیعی آماده برای اقدام انقلابی مبدل کرد، و نظریات او با گروه چپ حزب کمونیست مطابق بود. بنابرین وقتی که رادك نخستین‌بار طرح نامهٔ سرگشاده را در کمیتهٔ اجرائی کمینترن به بحث گذاشت، زینوویف به‌شدت‌با آن مخالفت‌کرد و بوخارین‌هم‌که‌هنوز خود را نگهبان درست‌کیشی انقلابی می‌دانست با او همواز شد. لنین که اخیراً به سیاست سازش موقت با جهان سرمایه‌داری گرویده بود جانب رادك را گرفت و نامهٔ

---

74. Extensive extracts from the letter are in Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 679-80, note 200.

75. *Verhandlungen des Reichstags*, cccxlvii (1921), 2318.

سرگشاده به تصویب رسید،[۷۶] این نامه هیچ نتیجه‌ای نداشت، هیچ‌کدام از سازمان‌های بانفوذ چپ پاسخی به آن ندادند. حزب سوسیال‌دموکرات آلمان و ریشهٔ باقی‌ماندهٔ حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان که حاضر نبودند با حزب کمونیست آلمان وارد هیچ معامله‌ای بشوند آن را مؤکداً رد کردند؛ و حزب کارگران کمونیست آلمان نیز آن را فرصت‌طلبی محض نامید. در مسکو، که رهبران بلشویك گرفتار مشکلات‌داخلی‌بودند، این بی‌اعتنایی چندان مورد اعتنا واقع نشد. در حزب کمونیست آلمان نتیجهٔ آن بی‌اعتباری رهبری پل لوی و تقویت دست گروه چپ حزب بود.

یك ماه بعد از انتشار نامهٔ سرگشاده، هنگامی که لوی به عنوان نمایندهٔ حزب کمونیست برای شرکت در کنگرهٔ بسیار مهم سوسیالیت ایتالیا به لگهورن می‌رفت[۷۷]، چه‌بسا که تصور می‌کرد که موافقت اخیر مسکو به معنای فضای آسانگیری تازه‌ای است در قبال سایر احزاب چپ و گروه‌هایی که حاضر نبودند تعالیم کمونیستی را تماماً بپذیرند. البته فرق است میان همکاری با سایر احزاب چپ به منظور دنبال کردن مقاصد مشترك و همکاری با منحرفان درون‌حزبی که خود را کمونیست می‌نامند. اما این فرق در آغاز ۱۹۲۱ کمتر از ایام بعد آشنا می‌نمود. در کنگرهٔ لگهورن گرداندن سیاست به دست رادك نبود، بلکه راکوشی و کاباچیف این مهم را به دست داشتند، که فرستادگان زینوویف بودند و به تمایز میان همکاری تاکتیکی موقت با سایر احزاب و تحمل دیگراندیشی در درون حزب توجه داشتند. وقتی که راکوشی و کاباچیف بـه رغم نظر سراتی فشار آوردند که شرایط بیست و یك‌گانهٔ کمینترن باید با تمام معانی خود پذیرفته شود، لوی جانب سراتی را گرفت و او را تشویق به‌مقاومت‌کرد. مقاومت آشکار لوی با نمایندگان رسمی کمینترن طبعاً وضع تحمل‌ناپذیری را پدید آورد و بهانه به دست دشمنان لوی در حزب کمونیست آلمان داد. بنابرین وقتی که راکوشی و کاباچیف در راه بازگشت به مسکو به برلن

---

۷۶. رادك و زینوویف هر دو در پنجمین کنگـرهٔ کمینترن در ۱۹۲٤ واقعیات قضیه را بیان کردند
(*Protokoll: Fünfter Kongress der Kommunistischen Internationale* (n.d.), i, 165, 468).
لنین در سومین کنگره در ژوئن ۱۹۲۱ از نامهٔ سرگشاده دفاع کرد و آن را «یك حرکت سیاسی» نامید (*Sochineniya*, xxvi, 443).

۷۷. نگاه کنید به صص۹-۲۷۸ بالا.

رفتند، و از کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست خواستند که رأی به محکومیت عمل لوی بدهند، طرفداران زیادی پیدا کردند و رأی محکومیت با اکثریت اندکی تصویب‌شد.۷۸ لوی، کلارا زتکین، و سه‌نفر دیگر از حزب‌کمونیست استعفا کردند. کنار رفتن لوی از حزب کمونیست پیروزی سیاست‌تعرضی تعبیر شد. کسانی که رهبری حزب را به دست گرفتند، یعنی ارنست مایر و براندلر و تالهایمر و فرولیخ، اگرچه از جناح چپ حزب نبودند، به آنچه «نظریهٔ تعرضی» نامیده می‌شد معتقد بودند و قبول داشتند که دورهٔ تبلیغات انقلابی گذشته است و زمان اقدام انقلابی فرا رسیده.

در این لحظه بود که بلاکون همراه با مجار دیگری به نام پوگانی و یك نفر لهستانی به نام گورالسکی، با مأموریت کمینترن از مسکو وارد برلن شدند.۷۹ یك سال پیش از آن بلاکون در زمرهٔ نخستین و قوی‌ترین منتقدان روش انفعالی حزب کمونیست آلمان در «پوچ» کاپ بود. بلاکون که از نزدیك‌ترین پیروان زینوویف در کمینترن به‌شمار می‌رفت احتمالا با پیشنهاد «نامهٔ سرگشاده» مخالف بود، و عقیده داشت که کنار رفتن لوی از مقام رهبری فرصتی برای درپیش گرفتن سیاست

---

۷۸. بنابر گفتهٔ لوی، که به استناد سوابق منتشرنشدهٔ حزب، راکوشی در جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی گفت که حزب کمونیست آلمان نیز مانند حزب ایتالیا به تصفیه نیاز دارد؛ بعدها راکوشی این کلام را انکار کرد، ولی ظاهراً منکر مضمون آن نشد (P. Levi, *Unser Weg* (second ed., 1921), p. 54). راکوشی با کلارا زتکین نیز به همین لحن سخن گفت (نگاه کنید به صص ۲-۴۷۱ زیر).

۷۹. تاریخ دقیق ورود آن‌ها معین نشده است، ولی نمی‌تواند دیرتر از نخستین روزهای مارس ۱۹۲۱ باشد؛ حرکت آن‌ها از روسیه مشکل پس از ۱ مارس باشد، و نظریهٔ رایجی (مثلا O.K. Flechtheim, *Di eKPD in der Weimarer Rpublic* (Offenbach, 1943), p. 73) که مأموریت آن‌ها را با شورش کرونشتات مربوط می‌کند، بدین ترتیب باطل می‌شود. از طرف دیگر، آن‌ها ممکن است پس از وارد شدن به برلن برای به‌کرسی نشاندن حرف خود، یعنی نیاز به اقدام، به شورش کرونشتات استناد کرده باشند. این ادعا که کارگران آلمان در «اقدام مارس» خود را فدای کارگران روسیه کردند، از مهٔ ۱۹۲۱ از طرف هکرت، نمایندهٔ آلمانی در کنگرهٔ تحادیه‌های کارگری سراسر روسیه، پیش کشیده شد: «این کمونیست‌های آلمانی جلو گلوله رفتند و به زندان افتادند، چون آگاه بودند که با بلند کردن پرچم شورش به پرولتاریای روسیه کمك می‌کنند»
(*Chetvertyi Vserossiiskii S"ezd Professional'nykh Soyuzov* (1921), i (Plenumy), 13).

فعالانه‌تری فراهم آورده است. شاید هم زینوویف دستورهایی دائر بر این معنی به او داده بود. اعضای کمیتهٔ مرکزی جدید بعدها در این باره چیزی بر زبان نیاوردند. اما بلاکون به لوی و کلارا زتکین نیز سخن گفت، چون که آن‌ها اگرچه دیگر عضو کمیتهٔ مرکزی حزب نبودند از اعضای برجستهٔ حزب به شمار می‌رفتند. بنابر گفتهٔلوی، بلاکون در گفتگو با کلارا زتکین در ۱۰ مارس، و با خود او چهار روز بعد از آن، اصرار ورزیده است که حزب کمونیست باید دست به اقدام بزند، و حتی اگر لازم باشد از تحریکات و زمینه‌سازی برای این اقدام خودداری نکند. بنابرین «نخستین انگیزش این اقدام به شکلی که واقع شد از جانب آلمان برنخاست».[۸۰] زتکین، که در حزب باقی ماند، در سومین کنگرهٔ کمینترن با احتیاط بیشتری گفت که «نمایندگان اجرائی [یعنی کمیتهٔ اجرائی کمینترن] در هر جا مقدار زیادی از مسؤولیت اقدام مارس را به صورتی که واقع شد برعهده دارند... و [مسؤولیت] شعارهای غلط و موضع‌گیری‌های سیاسی غلط حزب را، یا در واقع [مسؤولیت موضع‌گیری‌های] کمیتهٔ مرکزی حزب را».[۸۱] این دوره در آلمان دورهٔ ناآرامی عمومی بود. میان دولت باواریا و دولت رایش (مرکزی) بر سر وجود چند لشکر دست‌راستی که از پشتیبانی دولت باواریا برخوردار بودند کشاکشی در جریان بود؛ فرانسویان برای مقابله با دولت باواریا تازه دوسلدورف را اشغال کرده بودند؛ مراجعه به آرای عمومی در سیلزی علیا، که می‌بایست به‌زودی صورت گیرد، باعث بی‌نظمی فراوانی در آن منطقه شده بود. در معادن منسفلد در مرکز آن آلمان، که پایگاه معروف کمونیست‌ها بود، با تحریک برلن یا بدون آن اغتشاشاتی روی می‌داد؛ و در ۱۶ مارس ۱۹۲۱ پلیس و رایشس‌وهر (ارتش رایش) تصمیم گرفتند که آن منطقه را اشغال و کارگران را خلع‌سلاح کنند. این اقدام باعث مقاومت مسلحانه شد، و مقاومت به سایر نقاط آلمان مرکزی نیز سرایت کرد. روز بعد کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست کارگران را دعوت کرد که

---

80. Paul Levi, *Was ist das Verbrchen? Die Märzaktion oder die Kritik daran?* (1921), pp. 8-9:

این جزوه سخنان پل لوی بود در کمیتهٔ مرکزی، در ٤ مهٔ ۱۹۲۱، هنگام اخراج شدن از حزب.

81. *Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 297.

سلاح بردارند و قیام آشکار برضد دولت را اعلام کرد. یکی از نمایندگان کمونیست نیز در رایشتاگ بالحن مبارزجویانه‌ای اعلام‌کردکه پرولتاریای آلمان «مأموریت تاریخی خود را اجرا می‌کند و انقلاب پرولتاریایی را از شرق به غرب می‌کشاند».۸۲ برخوردهای پراکنده‌ای در چند نقطه پیش آمد. نبرد فقط در نقاط مرکزی آلمان، که از همان‌جا نیز آغاز شده‌بود، شدت داشت. یك هفته بعد، که شعلهٔ قیام در حال خاموش شدن بود، کمیتهٔ مرکزی اعلام اعصاب عمومی کرد. اما این کار فقط باعث تشدید فاجعه شد و اعتصاب‌کنندگان کمونیست را نه‌تنها با پلیس بلکه‌با توده‌های‌کارگر که می‌خواستند به کار خود بچسبند درگیر کرد. در ۳۱ مارس، وقتی‌که شکست کمونیست‌ها با تعداد زیادی تلفات و هزاران زندانی کامل شده بود، کمیتهٔ مرکزی تعطیل تمام اقدامات را اعلام کرد.

«اقدام مارس» به خودی خود نه وسعت «پوچ» کاپ را داشت و نه اهمیت آن را. اما لحظهٔ وقوع این پیشامد و شکست آشکارش آن را برگشتگاه تاریخ کمونیسم آلمان و سیاست شوروی ساخت. گویا پس از این شکست تعداد اعضای حزب کمونیست در ظرف سه ماه از ۴۵۰،۰۰۰ تن (که شاید گزافه‌آمیز باشد) به ۱۸۰،۰۰۰ افتاد۸۳، و موج اتهاماتی برخاست که تا چندین سال بعد حزب را به گروه‌های چپ و راست تقسیم می‌کرد. کمیتهٔ مرکزی یك دسته احکام صادر کرد که اقدام حزب را به تحریکات پلیس برضد کارگران منسفلد نسبت می‌داد و از کردار خود اظهار خوشوقتی می‌کرد که توانسته «ابتکار عمل انقلابی» را به دست گیرد و دست به «تعرض انقلابی» بزند، و به طور تلویحی سیاست «جبههٔ متحد» را کنار می‌گذاشت و «مخالفت فعالانه یا انفعالی رفقای منفرد» [را] در جریان عمل» محکوم می‌کرد.۸۴ لوی با زدن قید انضباط حزبی رساله‌ای منتشر کرد با عنوان «راه ما» و در آن «اقدام مارس» را محکوم کرد و آن را «بزرگ‌ترین «پوچ» باکونینی در تمام تاریخ» نامید.۸۵ به دلیل این سرپیچی از انضباط او را از حزب اخراج کردند، اگرچه لوی توانست سخنرانی اعتراض‌آمیز مفصلی خطاب به کمیتهٔ مرکزی حزب

---

82. *Verhandlungen des Reichstags*, cccxlviii (1921), 3108.

83. *Bericht über den III- (8) Parteitag der KPD* (1923), p. 63.

84. *Taktik und Organization der Revolutionären Offensive: Die Lehren der Märzaktion* (1921), pp. 139-45.

85. P. Levi, *Unser Weg* (second ed., 1921), p. 39.

ایراد کند، که به صورت جزوهٔ دیگری منتشر شد و پاسخ دیگری را از جانب کمیتهٔ مرکزی برانگیخت.۸۶ در مسکو، کمیتهٔ اجرائی کمینترن با شتاب اخراج لوی را تأیید کرد.۸۷ اما اتهامات داخلی حزب کمونیست آلمان سه ماه بعد به سومین کنگرهٔ کمینترن کشانده شد، و وظیفهٔ حساس داوری دربارهٔ این اتهامات برعهدهٔ آن کنگره افتاد.۸۸

از دیدگاه سیاست شوروی شکست اقدام مارس نمایندهٔ روایت آلمانی تغییر جبههٔ وسیعی بود که با دو رویداد مهم دیگر در مارس ۱۹۲۱ آغاز شد ــ بنا گذاشتن نپ و امضای موافقتنامهٔ بازرگانی بریتانیا و شوروی. مسألهٔ مسؤولیت‌های شخصی در مسکو هرگز کاملا روشن نشده است. مسلم است که انگیزش بلاکون یکی از عواملی بود که کمیتهٔ مرکزی را برآن داشت که دست به آن «تعرض» بدفرجام بزند، اگرچه این به هیچ‌روی تنها عامل قضیه نبود (هنوز آن روز رسیده بود که حزب کمونیست آلمان خود به خود و بدون چون و چرا از دستور مسکو اطاعت کند). می‌توان چنین فرض کرد که بلاکون مطابق دستور صریح یا تلویحی زینوویف عمل کرده است. اما جای تردید است که این دستور در پولیت‌به‌رو مورد بحث و تأیید قرار گرفته باشد، یا اهمیت آن بیرون از محفل خاص زینوویف شناخته یا فهمیده شده باشد. لنین تروتسکی و و سایر رهبران اصلی حزب گرفتار بحران اقتصادی و مناقشهٔ اتحادیه‌های کارگری و تدارك نپ بودند و وقتی برای رسیدگی به امور آلمان نداشتند؛ رادك که با امور آلمان به خوبی آشنا بود ظاهراً از آنچه در جریان بود اطلاعی نداشت۸۹؛ و کمابیش مسلم است که این نکته در مورد چیچرین و

---

86. P. Levi, *Was ist das Verberchen? Die Märzaktion oder die Kritik daran?* (1921); *Der Weg des Dr Levi und der Weg der VKPD* (1921).

87. *Kommunisticheskii Internatsionol*, No. 17 (7 June 1921), col. 4297.

۸۸. نگاه کنیدبه صص ۸-۴۶۷ زیر.

۸۹. رادك تنها رهبر بلشویك است که دربارهٔ رفتارش شواهد مشخص، اگرچه غیرقطعی، در دست است. در سپتامبر ۱۹۲۱، لوی در نشریه‌اش، *Unser Weg* («راه ما») (عنوان تازه‌ای برای نشریهٔ قدیمی‌تر *Sowjet* («شورا»)، که در ص ۴۸۵ زیر، پانویس ۵۹ مطلبی از آن نقل شده است) نامه‌ای منتشر کرد که رادك در ۱۴ مارس ۱۹۲۱ از مسکو به کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست آلمان نوشته بود. رادك پس از اشارهٔ کوتاهی به اجرای نپ به امور حزب کمونیست آلمان می‌پردازد و به لوی حمله می‌کند: «او با سیاستش دارد حزب را دچار اختلاف می‌کند، و حال ←

کارکنان نارکومیندل نیز صدق می‌کرده است. وقتی که اقدام مارس به شکست انجامید، نتیجهٔ آشکار آن انکارپذیر نبود. تلاش حزب‌کمونیست آلمان برای تسخیر قدرت از طریق حملهٔ مستقیم به حکومت بورژوای آلمان به فاجعه و رسوایی انجامیده بود. اما وقتی که یك حزب نسبتاً بزرگ و پرقدرت در یك کشور بسیار صنعتی شکست می‌خورد، سایر احزاب کمونیست در کشورهای دیگر نیز تا مدت‌ها نمی‌توانند به پیروزی امیدوار باشند. بدبینی‌تازه و واقع‌بینانه‌ای دربارهٔ چشم‌انداز انقلاب اروپا عامل تأیید و تقویت کوششی بود که در جهت سازش موقت با جهان سرمایه‌داری صورت می‌گرفت.

→

آن که ما می‌توانیم با فعال‌ساختن سیاست خود توده‌های تازه‌ای را جلب کنیم.» باید به لوی اجازه داد که برود، ولی باید به هر وسیله‌ای شده از رفتن دویمیگ و زتکین با او جلوگیری کرد. «این‌جا هیچ‌کس به انشعاب مکانیکی ـ یا در واقع به هر نوع انشعابی ـ در آلمان اعتقاد ندارد» رادك چنین ادامه می‌دهد: «همه چیز به وضع سیاسی جهانی بستگی دارد. اگر شکاف میان دول متفق و آلمان وسیع‌تر شود، ممکن است کار به جنگ با لهستان بکشد، و آن وقت ما حرفمان را خواهیم زد. درست به دلیل این که این امکانات وجود دارد، شما باید برای بسیج‌کردن حزب همهٔ اقدامات ممکن را به عمل بیاورید. هیچ اقدامی را از دهانهٔ تپانچه نمی‌توان شلیك کرد. اگر شما امروز، از طریق فشار بی‌وقفه برای اقدام از طرف توده‌های کمونیست، همهٔ کارهای لازم را برای ایجاد نیاز به چنین اقدامی انجام ندهید، در لحظهٔ خطیر باز هم شکست خواهید خورد»

(*Unser Weg*, iii, No. 8-9, August-September 1921, pp. 248-9).

این عبارات کمابیش گنگ نشان می‌دهد که رادك، پس از بریدن از لوی، برحسب سیاست حزب کمونیست آلمان به طرف چپ گراییده بود؛ ولی این بدان معنی نیست که رادك سرگرم اجرای تصمیمی برای به حرکت درآوردن حزب کمونیست آلمان بوده است. بنابر گفتهٔ تروتسکی، در آستانهٔ سومین کنگرهٔ کمینترن در کنار زینوویف و بوخارین در دست چپ ایستاده بود (نگاه کنید به ص ٤٦٤ زیر)؛ ولی معروف است که نظریات رادك بسیار متلون بود.

فصل بیست و نهم

به‌سوی جنوآ و راپولو

امضای موافقتنامهٔ بازرگانی میان شوروی و بریتانیا در ۱۶ مارس ۱۹۲۱، با بستن پیمان با سه کشور شرقی ـ ایران و افغانستان و ترکیه ـ تکمیل شده بود و دو روز بعد نیز امضای پیمان نهایی صلح با لهستان را در پی داشت. اگر فرض دولت شوروی آن بود که بـا این قراردادها فوراً یخ می‌شکند و مناسبات عادی با جهان خارج برقرار می‌شود، باید گفت که در این انتظار ادامهٔ روش‌های دشمنانهٔ کشورهای سرمایه‌داری چندان به حساب نیامده بود. سرمشق بریتانیای کبیر را تعداد زیادی از کشورها دنبال نکردند. از میان کشورهای اروپا فقط آلمان، که مانند روسیه مطرود جامعهٔ اروپایی بود، در بستن قرار داد موقت بازرگانی با «ج ش ف س ر» شتابی از خود نشان داد.[1] این قرارداد در ۶ مهٔ ۱۹۲۱ امضا شد؛ و شاید محض اتفاق نبود که روز امضای این قرارداد فردای روزی بود که متفقین به آلمان اولتیماتوم دادند که اگـر در پرداخت غرامات و خلع سلاح اقدام نشود دست به تنبیهات دیگری خواهند زد (در مارس ۱۹۲۱ سه شهر در منطقهٔ روهر اشغال‌شده‌بود). قرارداد بازرگانی پاره‌ای از مشکلات بازرگانی میان مؤسسات خصوصی و انحصار دولتی بازرگانی روسیهٔ شوروی را حل کرد. اما مهم‌ترین مواد این قرارداد اصلا ربطی به بازرگانی نداشت. هـر دو کشور توافق کردند کـه امتیازات دیپلماتیك را در مورد نمایندگان رسمی یکدیگـر رعایت کنند؛ و دولت آلمان پذیرفت که هیأت نمایندگی شوروی را به عنوان یگانـه نمایندهٔ روسیه در خاك آلمان بشناسد. این به‌معنای‌پس‌گرفتن شناسایی غیررسمی

---

1. *RSFSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, ii (1921), No. 46, pp. 24-8.

سازمان‌های روس «سفید» در برلن و دفن رسمی سیاست‌جنگ‌ضدبلشویکی بود. از این پس سیاست دولت آلمان در قبال روسیه هرچه بود، این سیاست در جهت حفظ مناسبات با روسیهٔ شوروی سیر می‌کرد، نه در جهت برانداختن آن دولت. با این همه، کراسین شکایت دارد از این که دولت آلمان نه‌تنها تعهدات خود را در این قرارداد انجام نداده و محل مناسبی در اختیار نمایندگی بازرگانی نگذاشته بلکه «به نمایندگی کمك لازم را نرسانده که چند خانه‌ای را که برای این منظور خریده است تصرف کند»؛ و این شکایت نشان می‌دهد که فضای غیردوستانه‌ای بر فضای مناسبات دو کشور حکمفرما بوده است.۲ از میان سایر کشورهای اروپا ایتالیا موافقت کرد که یك هیأت بازرگانی شوروی را در مارس ۱۹۲۱ بپذیرد. اما پذیرایی ایتالیا از این هیأت سرد بود؛ و جریان مذاکرات و امضای قرارداد تا پایان سال طول کشید.۳ در این هنگام نروژ و اتریش نیز قراردادهای مشابهی با روسیهٔ شوروی امضا کردند.۴ یك قرارداد نیز در آغاز ۱۹۲۲ با سوئد امضا شد، اما به تصویب دولت سوئد نرسید.۵ کمی بعد نیز قراردادی با چکسلواکی امضا شد.۶ الگوی همهٔ این‌ها موافقتنامهٔ بریتانیا و شوروی بود. فهرست کشورهایی که تا پایان ۱۹۲۱ در آن‌ها نمایندگی بازرگانی شوروی مستقر شده بود عبارت بود از فنلاند، استونی، لتونی، لیتوانی، لهستان، سوئد، نروژ، آلمان، چکسلواکی، اتریش، ایتالیا، بریتانیای کبیر، ترکیه (انقره و استانبول) و ایران.۷

از طرف دیگر، دو کشور بزرگ دیگر در دشمنی خود برپا ماندند. پیروزی حزب جمهوریخواه در ایالات متحده و نشستن هاردینگ به جای ویلسون، در مسکو امیدواری بیهوده‌ای را به تغییر روش ایالات متحده

---

2. L. B. Krasin, *Voprosy Vneshnei Torgovli* (1928), p. 254.

3. *Izvestiya*, 27 May 1921; *RSFSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, iii (1922), No. 86, pp. 39-45.

4. *RSFSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, ii (1921), No. 48, pp. 32-5; *SSSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, i-ii (1924), No. 2, pp. 4-8.

5. *Russian Information and Review*, 1 May 1922, pp. 355-6.

6. *RSFSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, iv (1923), No. 111, pp. 17-21.

7. *Za Pyat' Let* (1922), p. 416.

برانگیخت. ریموند رابینز خستگی‌ناپذیر چندی بود که امکان شناسایی روسیهٔ شوروی را در ایالات متحده بررسی می‌کرد، و ظاهراً چنین باور داشت که در جریان انتخابات از هاردینگ قول گرفته است که مسألهٔ روسیهٔ شوروی را از نو مطرح کند.۸ این نکته شاید به اطلاع مسکو رسیده بود؛ واندرلیپ، که در سفر بازگشت خود در مارس ۱۹۲۱ از مسکو می‌گذشت از «نظر مساعد» هاردینگ در موضوع بازرگانی با روسیه سخن گفت.۹ یادداشتی که به نام کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری در ۲۰ مارس ۱۹۲۱ به کنگرهٔ جدید امریکا نوشته شد شروع مذاکرات برای بستن قرارداد بازرگانی میان دو کشور پیشنهاد شد، اما بااین پاسخ سرد روبه‌رو شد که هرگونه تلاشی برای تجدید مناسبات بازرگانی بیهوده خواهد بود، تا روزی که روسیهٔ شوروی «شالودهٔ اقتصادی مستحکم» خود را پی‌ریزی کرده باشد، یعنی «امنیت زندگی، شناسایی ضمانت‌های محکم مالکیت خصوصی، حرمت قرارداد، و آزادی‌های کار آزاد» تأمین شده باشد.۱۰ از طرف دیگر تلاش‌های غیررسمی از جانب جمهوری شرق دور برای برقرار کردن تماس محرمانه با واشنگتن بیشتر به نتیجه رسید و ناظران امریکایی در مهٔ ۱۹۲۱ به چیتا رفتند.۱۱ فرانسه کشور بزرگ دیگری بود که در دشمنی خود پافشاری می‌کرد. در فوریهٔ ۱۹۲۱ فرانسه پیمانی با لهستان بسته بود و در تمام مدت سال سرگرم تحکیم این «اتفاق

---

۸. مطلب گرفته شده از اوراق گومبرگ در دانشگاه ویسکانسین به واسطهٔ آقای دبلیو ای ویلیامز به دست نویسنده رسیده است.

9. *Leninskii Sbornik* xx (1932), 189;

لنین بار دیگر واندرلیپ را ندید بلکه او را به چیچرین احاله کرد.

10. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, iii, i (1928), 104-5; *Foreign Relations of the United States. 1921*, iii (1936), 768.

11. ibid., iii (1936), 732-44.

محافل مطلع شوروی در این زمان شدیداً تحت تأثیر قدرت روزافزون ایالات متحده قرار گرفته بودند: در سومین کنگرهٔ کمینترن در ژوئن ۱۹۲۱ تروتسکی به این «واقعیات بدیهی» اشاره می‌کند که «اروپا ورشکسته است، ظرفیت تولید اروپا پایین‌تر از پیش از جنگ است، و مرکز اقتصاد به امریکا منتقل شده است» (*Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 74).

کوچك» و به زیر بال گرفتن لهستان بود.۱۲ این گرفتاری‌های سیاسی و نظامی، و نیز دعاوی فرانسویانی کـه در روسیه دارای سهام و منافع بودند، حکم می‌کرد که دولت فرانسه در قبال روسیه روش آشتی‌ناپذیری در پیش بگیرد. تلخی لحن فرانسویان در موضوع موافقتنامهٔ بـازرگانی بریتانیا و شوروی، که در تابستان ۱۹۲۱ در یك‌سلسله یادداشت رسمی۱۳ و در مطبوعات فرانسه ظاهر شد، در بد شدن مناسبات انگلیس و فرانسه در این ایام مؤثر بود.

در ظرف چهار ماه پس از امضای قرارداد بریتانیا و شوروی در خود روسیه خطر قحطی بر همه‌چیز سایه انداخت. ذخیره‌ها ته کشیده بود؛ وضع حمل و نقل پریشان بود؛ و خشك‌سالی آسیب سختی به محصول سال رسانده بود. چند روز پس از انتصاب «کمیتهٔ سراسری برای کمك بـه گرسنگان» در ۲۱ ژوئیهٔ ۱۹۲۱ ۱۴، پیامی از کمیتهٔ اجرائی کمینترن خطاب به کارگران همهٔ کشورها منتشر شد.۱۵ هربرت هوور، که در آن ایام به نام سازمان‌دهنده و توزیع‌کنندهٔ کمك‌های امریکا شهرت داشت، فوراً به این پیام پاسخ داد، و در ۲۰ اوت ۱۹۲۱ در ریگا قراردادی میان لیتوینوف و نمایندهٔ سازمان کمك‌رسانی امریکا («آرا») امضا شد.۱۶ یك هفته بعد نظیر همین قرارداد در مسکو با نانسن، نمایندهٔ کنفرانس صلیب سرخ که تازه در ژنو تشکیل شده بود بسته شد.۱۷ مفاد این قراردادها، که

---

۱۲. هیأت نمایندگی جمهوری شرق دور در کنفرانس واشنگتن در پایان ۱۹۲۱ مکاتبات میان دولت‌های فرانسه و ژاپـن را از دسامبر ۱۹۲۰ به بعـد در اختیار مطبوعات گذاشت. این مکاتبات ظاهراً به عقد قرارداد ۱۲ مارس ۱۹۲۱ برای اقدام مشترك برضد روسیهٔ شوروی منجر می‌شد (خلاصهٔ مکاتبه در «منچستر گاردین» ۲ ژانویهٔ ۱۹۲۲ آمده است)؛ ولی متن کامل مکاتبات منتشر نشده و اصالت آن‌ها محل تردید است.

13. *Correspondence between His Majesty's Government and the French Government respecting the Anglo-Russian Trade Agreement*, Cmd 1456 (1921).

۱۴. نگاه کنید به جلد اول، صص۲-۲۲۱.

15. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 18 (8 October 1921), cols. 4758-9.

16. *RSFSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, ii (1921), No. 73, pp. 152-5; *Foreign Relations of the United States, 1921*, ii (1936), 813-17.

17. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, iii, i (1928), 109-12.

ورود عدهٔ زیادی افراد خارجی را به خاك روسیه برای حمل و توزیع خواربار لازم می‌آورد، برای روسیهٔ شوروی خفت‌آور بود. اما احتیاج مبرم بود، و این نکته که طرف این قراردادها دولت‌های خارجی نبودند بلکه سازمان‌های خصوصی بودند، ظاهراً قدری از خفت قضیه می‌کاست. شورای عالی متفقین پیشنهاد کرد که کمیسیونی «برای مطالعه و بررسی وسائل کمك‌رسانی به مردم روسیه» بفرستد؛ اما این پیشنهاد فوراً با لحن بسیار شدیدی رد شد، به ویژه آن که از نولان، سفیر پیشین فرانسه در روسیه، برای ریاست این کمیسیون نام‌برده‌بودند، و نولان در آغاز انقلاب با سخنان دشمنانه‌ای که بر زبان می‌آورد شهرت یافته بود.۱۸

در سراسر زمستان ۲ـ۱۹۲۱ میسیون‌های کمك امریکا و صلیب سرخ در منطقهٔ ولگار کار می‌کردند. در این منطقه گرسنگی و بیماری به درجهٔ فاجعه رسیده بود.۱۹ با آن که کمك سخاوتمندانه بود، «آرا» مورد بدگمانی شدید بود ــ یا دست‌کم در محافل حزبی چنین بود. این سازمان برای آن که کمك‌رسانی را به انحصار خود درآورد می‌کوشید از کارکردن سایر سازمان‌های امریکایی در منطقهٔ کار خود جلوگیری کند، و همکاری با میسیون نانسن را هم تحریم کرد۲۰؛ مقامات شوروی این روش را نمی‌پسندیدند. بسیاری از اعضای میسیون «آرا» مورد سوءظن قرار گرفتند؛ در بدترین موارد متهم به جاسوسی مستقیم شدند و در بهترین موارد گفته شد که می‌کوشند منافع مادی کشور یا شخص خودشان را از پیش ببرند.۲۱ بیش از هر چیز، فعالیت «آرا» به‌عنوان نوعی مداخلهٔ

---

18. ibid., iii, i, 114-18.

۱۹. برای گزارش‌های مربوط به قحطی نگاه کنید به جلد دوم،صص۳ـ۳۳۲.

20. *Foreign Relations of the United States, 1921*, ii (1936), 821.

۲۱. بنابرنوشتهٔفیشر L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, pp. 316-17,) «تمام کارکنان آرا افراد ارتش امریکا بودند، و بلشویك‌ها به این نوع اشخاص اعتماد نداشتند، به‌ویژه آن که دستیاران بومی سازمان کمك‌رسانی غالباً از میان کسانی انتخاب می‌شدند که با رژیم سرخ کاملا موافق نبودند». انگیزهٔ به دست آوردن اطلاعات بازرگانی چندان پوشانده نمی‌شد؛ هیوز در ۲ سپتامبر ۱۹۲۱ می‌نویسد: «بدین طریق اطلاعات کامل به دست می‌آید، آن هم بدون خطر مشکلاتی که با اقدام دولتی همراه است» (National Archives of the United States: Record Group 59: 861. 48/ 1601) . ولی جای تردید است که در آن زمان دولت امریکا درصدد به‌دست آوردن اطلاعات از نوع دیگر هم بوده است.

خارجی شناخته شد. از میان کارکنان ایـن میسیون کمتر کسی از بیان دشمنی بی چون و چرا با رژیم شوروی خودداری می‌کرد؛ هوور و سایر رهبران غربی نیز غالباً بر نقش کمك امریکا در مبارزه با بلشویسم در اروپای ۱۹۱۹ تأکید می‌کردند. با این همه دولت شوروی ارزش عظیم کمك عملی «آرا» را کاملا به‌جا می‌آورد. کامنف و چیچرین هر دو با تأکید گفتند که مقدار این کمك بسیار بیش از کمك همهٔ منابع دیگر بوده است.۲۲ نهمین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه، که در دسامبر ۱۹۲۱ اجلاس کرد، قطعنامهٔ مفصلی را به مسألـهٔ قحطی اختصاص داد، کـه «سپاس گرم» خود را به کارگران همهٔ کشورهایی که بـه کمك رفقای نیازمند خود شتافته بودند بیان می‌کند (که اشاره‌ای بود بـه سازمان «کمك بین‌المللی کارگران»۲۳)، و می‌افزاید که رنجبران روسیه «به‌ویژه از کمك برادرانهٔ دست‌های پینه‌بستهٔ کارگران اروپا و امریکا قدردانی می‌کنند». در این قطعنامه گفته می‌شود کـه بخشی از جهان بورژوایی قحطی را «فرصت مساعدی برای تلاش تازه در راه برانداختن حکومت شوروی» می‌دانند، و بخش دیگر آن را «موقع مغتنمی [می‌شناسند] برای آن که موضع اقتصادی مسلطی در روسیه برای خود دست‌وپا کنند»؛ با این همه کنگرهٔ از نانسن و «آرا» و «همهٔ کشورهایی که به نحوی از انحاء به گرسنگان کمك رسانده‌اند» سپاسگزاری‌می‌کند. گذشته از این‌قطعنامه، کنگره پیام ویژه‌ای نیز برای «سپاس ژرف» از طرف «میلیون‌ها مردم رنجبر ج ش ف س ر» خطاب به «پژوهشگر علمی و شهروند بزرگ، ف. نانسن» فرستاد، که «با زور قهرمانانه‌ای راه خود را از میان یخ‌های ابدی یخبندان شمال باز کرد، امـا نتوانست بر بیرحمی و حـرص و بی‌عاطفگی بی حد و حصر طبقات حاکم کشورهای سرمایه‌داری چیره شود».۲۴

---

۲۲. برای قدردانی کامنف از دامنهٔ کمك امریکا نگاه کنید به جلد اول، ص ؛ ستایش چیچرین در این مأخذ آمده است
Materialy Genuezskoi Konferentsii (1922), p. 20.

۲۳. نگاه کنید به ص ۴۸۷ زیر.

24. *S"ezdy Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh* (1939), pp. 204-6;

یکی از نمایندگان کنگره قیاسی را که به نماینده‌ای در مجلس عوام انگلستان نسبت داده می‌شد تکرار کرد؛ و آن این که مبالغی که از طرف کشورهای متفق ←

فجایع قحطی، دشمنی جهان سرمایه‌داری با رژیم شوروی و ادامهٔ بی‌اعتقادی آن به بقای این رژیم، و بدگمانی و حساسیت ناشی از این روش در ذهن سران شوروی ــ همهٔ این عوامل باعث شدند که نیمهٔ دوم سال ۱۹۲۱ در عرصهٔ مناسبات خارجی روسیهٔ شوروی دوران پردردسری باشد. نتایج سیاست خارجی نوین، مانند نتایج نپ در داخل کشور، در واقع سال بعد به‌بار آمد. تا مدت درازی به نظر نمی‌رسید که موافقتنامهٔ بازرگانی بریتانیا و شوروی در تخفیف اصطکاك دیرینهٔ مناسبات دو کشور چندان اثری کرده باشد. چنان که در موافقتنامه پیش‌بینی شده بود، یك میسیون دائمی بازرگانی بریتانیا در ۳۱ ژوئیهٔ ۱۹۲۱ در مسکو مستقر شد، اما چیزی نگذشت که به دعوای سیاسی دچار آمد. اگر در مسکو بر سر اهمیت نسبی توافق میان حکومت‌ها و تبلیغات برای انقلاب جهانی اختلاف‌نظر وجود داشت، سیاست بریتانیا در قبال روسیه نیز میدان نبرد فرقه‌های مخالف بود. توافق بریتانیا و شوروی را در بریتانیا به عنوان پیروزی نخست‌وزیر و هیأت بازرگانی وانمود کرده بودند. نامه‌ای که در همان زمان دربارهٔ فعالیت‌های شوروی در افغانستان به کراسین نوشته شد از هر حیث نشان می‌داد که فراوردهٔ مشترك وزارت خارجه و وزارت جنگ و وزارت هندوستان است.۲۵ تا چندی به نظر می‌رسید که با امضای موافقتنامه زمینهٔ کار در بریتانیای کبیر چندان تغییری نکرده است. لوید جورج به هر طریقی که مایل بود، یا فرصت می‌یافت، قدرت خود را اعمال می‌کرد. اما هنگامی که او سرگرم مسائل دیگر بود، مسیر روزانهٔ مناسبات بریتانیا و شوروی به دست آن سه وزارتخانهٔ متنفذ معین می‌شد؛و به‌ویژه تا زمانی که کرزن فرمانروای وزارت خارجه بود، این کار با بدگمانی ژرف نسبت به اعمال و نیات دولت شوروی صورت می‌گرفت.

نخستین برخورد شدید دیپلماتیك کمتر از شش هفته پس از ورود میسیون بریتانیا به مسکو و در لحظه‌ای که آیندهٔ رژیم شوروی تاریك‌تر از همیشه می‌نمود پیش آمد. در ۷ سپتامبر ۱۹۲۱ کرزن یادداشت مفصلی

→

برای کمك به قحطی‌زدگان پرداخت شد با هزینهٔ پشتیبانی از دنیکین و کولچاك چه تناسبی داشته است

(*Devyatyi Vserossiiskii S"ezd Sovetov* (1922), p. 35).

۲۵. نگاه کنید به ص ۳۵۱ بالا.

برای دولت شوروی فرستاد، دائر بر اعتراض برضد یك سلسله اظهارات و اقدامات دولت شوروی و کمینترن، و اعلام کرد که این‌ها خلاف مفاد موافقتنامهٔ بریتانیا و شوروی است که تبلیغات «ضد مؤسسات امپراتوری بریتانیا» را منع می‌کند. این اتهام کلی کـه دولت شوروی از فعالیت ضد بریتانیا در آسیا دست نکشیده بود، البته حقیقت داشت؛ در یادداشت از این گونه فعالیت‌ها در هندوستان و ایران و ترکیه و افغانستان یاد شده بود. اما به نظر می‌رسد که این یادداشت با قدری خوش‌خیالی از روی گزارش‌های مأموران مخفی تنظیم شده بود و مطالب آن قابل اثبات نبود، و دولت شوروی به آسانی آن‌ها را با ذکر جزئیات رد کـرد.[۲۶] در ۲۷ سپتامبر دولت شوروی در یادداشت ماهرانـه و زیرکانه‌ای بـه امضای لیتوینوف پاسخ خود را فرستاد. پاسخ متقابل دولت بریتانیا در ۱۲ نوامبر باب مکاتبه را عجالتاً بست.[۲۷] این مکاتبه برای روشن کـردن برداشت ذهنی هر دو طرف از موافقتنامهٔ مورد بحث بسیار باارزش است. مقامات شوروی که تقریباً از همان لحظهٔ انقلاب آماده بودند از تبلیغات برضد کشورهای دیگر دست بردارند، این تعهد را به شکل کاملا رسمی تعبیر می‌کردند. از لحاظ آن‌ها، این تعهد فقط شامل سیاست اعلام‌شدهٔ دولت می‌شد و اعمال مأمورانی را که دستور محرمانه می‌گرفتند دربر نمی‌گرفت. بدین ترتیب مقامات شوروی به نظر خود، و به رغم واقعیات مشهود، حق

---

۲۶. فرض بر این بود که در این یادداشت از گزارش‌هایی که بـه «کمیتهٔ مرکزی» کمینترن رسیده بود مطالبی نقل شده است. فرستندگان این گزارش‌ها عبارت بودند از استالین «رئیس بخش شرقی بین‌الملل سوم»، الیاوا، و نوئرتوا که «مدیر تبلیغات در بین‌الملل سوم» نامیده شده است. پاسخ مورخ ۲۷ سپتامبر شوروی می‌گوید که هیچ‌کدام از این اشخاص هرگز نقشی در کمینترن نداشته‌اند، و پاسخ به پاسخ مورخ ۱۲ نوامبر دولت بریتانیا با کمال تعجب این است که «هرگز گفته نشده بود که هیچ‌کدام این اشخاص به بین‌الملل تعلق داشته‌اند، اگرچه این موضوع مورد بحث نیست». در یادداشت مورخ ۷ سپتامبر ۱۹۲۱ دولت بریتانیا مطلبی از سخنرانی ۸ ژوئن لنین نقل شده است. وقتی که توضیح داده‌شد که لنین در آن روز سخنرانی نکرده است، در یادداشت ۱۲ نوامبر بریتانیا آن تاریخ به ۵ ژوئیه تغییر داده شد؛ اما در متن رسمی سخنرانی لنین در سومین کنگرهٔ کمینترن در آن تاریخ عبارتی نظیر آنچه در یادداشت بریتانیا نقل شده دیده نمی‌شود.

۲۷. این سه یادداشت در این مأخذ چاپ شده است:
A Selection of Papers dealing with the Relations between His Majesty's Government and the Soviet Government, Cmcl 2895 (1927), pp. 14-30.

داشتند منکر شوند که در تاشکند آموزشگاهی برای انقلابیان هندوستان وجود دارد، یا این که جمال‌پاشا در مأموریت کابل از دولت شوروی کمك گرفته است؛ رد مسؤولیت در قبال فعالیت‌های کمینترن و مأموران آن هم فقط بر تمایز رسمی میان کمینترن و دولت شوروی استوار بود. مبنای محکم‌تری برای استدلال آن‌ها این می‌بود کـه بگویند دولت انگلیس هم، مانند خود آن‌ها در جاهای دیگر، اجازه نداده است موافقتنامهٔ بازرگانی مانع رفتار غیردوستانهٔ مأمورانش بشود. در واقع هر دو طرف، بدون توجه به موافقتنامه، فعالیت مأموران خود را تلافی مشروع یا مدافعهٔ مشروع می‌دانستند و فعالیت مأموران طرف مقابل را تجاوز بـی‌دلیل تلقی می‌کردند. تفـاوت مهم میان آن‌ها در این بود که وزارتخانه‌های مسؤول گرداندن مناسبات بریتانیا و شوروی در این ایـام حاضر بودند موافقتنامه را فسخ کنند، و حال آن مقامات مشابه در دولت شوروی فقط می‌خواستند بدانند تا کجا می‌توانند پیش بروند، بدون آن که باعث فسخ موافقتنامه شده باشند.

در مناسبات میان روسیهٔ شوروی و همسایگان غربی نزدیکش نیز هیچ نشانه‌ای از بهبود به چشم نمی‌خورد. امضای پیمان اتفاق میان رومانی و لهستان در بهار ۱۹۲۱ با تشویق آشکار فرانسه برای تکمیل مثلث ضد شوروی (فرانسه ـ اتفاق کوچك ـ لهستان) صورت گرفت و مؤید این سوءظن شوروی بود که رومانی هم مانند لهستان سرباز شطرنج دیپلماتیك و نظامی لهستان شده است. در ۱۳ سپتامبر ۱۹۲۱ نارکومیندل اظهاریه‌ای انتشار داد و مدعی شد که در یادداشتی که دولت فرانسه به دولت‌های لهستان و رومانی فرستاده پیشنهاد شده است که هر سه کشور در یك زمان اولتیماتومی به دولت شوروی بدهند و در صورتی که دولت شوروی آن را نپذیرد مشترکـاً اعلان جنگ بدهند.۲۸ از زمـان الحاق بصارابی به رومانی در ۱۹۱۸، میان روسیهٔ شوروی و رومانی مـدام اصطکاك پیش می‌آمد. در اکتبر ۱۹۲۰ متفقین بـا امضای پیمانی حق حاکمیت رومانـی را بر بصارابـی به رسمیت شناختند۲۹؛ در این لحظه

---

28. *La Russie des soviets et la Pologne* (Moscow, 1921), pp. 48-50; چند روز بعد تروتسکی در شورای‌مسکو در همین‌زمینه سخنرانی کرد («ایزوستیا»، ۲۲ سپتامبر ۱۹۲۲).

۲۹. این پیمان به موقع اجرا گذاشته نشد، زیرا به دلیل نامعلومی ژاپن آن را تصویب نکرد؛ ولی این اشکال رسمی تغییری در وضع به وجود نیاورد.

وروشیلوف و فرونتزه، که غرهٔ پیروزی آسان خود بر ورانگل بودند، گویا پیشنهاد دادند که به بصارابی لشکرکشی کنند، اما لنین به توصیهٔ راکوفسکی این پیشنهاد را رد کرد. پس از تغییر اوضاع در مارس ۱۹۲۱، پیشنهاد مقابل ــ یعنی شناسایی الحاق بسارابی به رومانی و زدودن این مسألهٔ پر دردسر از لوح کار ــ ظاهراً از طرف تروتسکی مطرح شد ــ که قدری جای تعجب است ــ و لیتوینوف هم از آن پشتیبانی کرد. اما چیچرین و راکوفسکی با این دلجویی از رومانی مخالفت کردند، و این پیشنهاد نیز وتو شد.[۳۰] در تابستان و پاییز ۱۹۲۱ سیل اعتراضات مشترك به امضای چیچرین و راکوفسکی از طرف «ج ش ف س ر» و جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکراین جاری شد. موضوع این اعتراضات عبارت بود از برخوردهای مرزی ادعایی و تشویق و تحریك «گاردهای سفید» و «دسته‌های پتلیورا»، و عدم استرداد ماخنوی آنارشیست، که تا چندی با باقی‌ماندهٔ نیروی خود به خاك رومانی پناه برد؛ و در یادداشت مشترك ۱۱ نوامبر ۱۹۲۱ تمام دعوای بسارابی از نو نقل شد و باز هم گفته‌شد که دول امضاکنندهٔ یادداشت حاضر به شناسایی بسارابی به عنوان خاك رومانی نیستند.[۳۱] از میان کشورهای هم‌مرز، رومانی تنها کشوری بود که هنوز حاضر نمی‌شد با دولت شوروی مناسبات دیپلماتیك یا بازرگانی برقرار کند. اما مناسبات شوروی و لهستان هم، با آن که همهٔ اشکال مراودهٔ دیپلماتیك در آن معمول بود، از لحاظ محتوا بهتر از این نبود. پیمان صلح ۱۸ مارس ۱۹۲۱، از آن جا که با هدف‌های لهستان مطابقت داشت، میراث مداومی از اصطکاك و بدگمانی برجا نهاد. از آوریل تا سپتامبر مکاتبهٔ تلخی میان طرفین جریان داشت که در آن روسیهٔ شوروی می‌خواست که لهستان از تحمل و تشویق سازمان‌های «سفید» در خاك خود خودداری کند، به ویژه در مورد سازمان‌های ساوینکوف، توطئه اس‌ار، و پتلیورا، دیکتاتور اوکراین، و لهستان هم می‌خواست که اسیران‌جنگی لهستان و لهستانی‌هایی که هنوز در خاك شوروی به‌سر می‌بردند

---

۳۰. راکوفسکی در گفتگوی خود با لویی فیشر در ۱۹۲۸ از هر دو پیشنهاد نام برده است؛ این گفتگو در کتاب فیشر ثبت شده است (L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (second ed., 1951), i, xiv-xv: ؛ این پیشنهادها غیر محتمل نیستند ولی سندی در تأیید آن‌ها در دست نیست.

۳۱. این یادداشت‌ها در این مأخذ آمده:
L'Ukraine Sovietist (Berlin, 1922), pp. 78-106.

بازگردانده شوند.۳۲ تا پیش از اوت ۱۹۲۱ مناسبات دیپلماتیك برقرار نشد؛ در آن تاریخ قراخان به عنوان نمایندهٔ شوروی وارد ورشو شد و فیلیپوویچ به عنوان کاردار لهستان به مسکو رفت.۳۳

حتی در بالتیك هم، که دولت شوروی توانسته بود در ۱۹۲۰ به نخستین گشایش دیپلماتیك خود دست یابد و با استونی و لتونی پیمان ببندد۳۴، جریان رویدادها در نیمهٔ دوم سال ۱۹۲۱ ظاهراً برخلاف میل مسکو بود. حتی در اکتبر ۱۹۱۹ دولت شوروی علاقهٔ دیرین روسیه را به سرنوشت جزایر آلاند تکرار کرده و برضد هر اقدامی به تنظیم این مسأله بدون مشارکت روسیهٔ شوروی اعتراض داده بود.۳۵ هنگامی که «گروهی از حکومت‌ها که خود را جامعهٔ ملل می‌نامند» مسألهٔ جزایر آلاند را در دستور کار ژوئن ۱۹۲۰ خود قرار داد، این اعتراض تکرار شد؛ همچنین در سال بعد دولت شوروی در یادداشت جداگانه خطاب به فنلاند و سوئد در این خصوص اعتراض کرد.۳۶ این اعتراض‌ها ناشنیده گرفته شدند؛ و در ۲۰ اکتبر ۱۹۲۱، بدون دادن هیچ اطلاعی بـه دولت شوروی، در ژوانی معاهده‌ای میان دول متفق اصلی و فنلاند و سوئد امضا شد، دائر بر شناسایی حق حاکمیت فنلاند بر جزایر آلاند و تجویز رژیم عدم‌حضور نیروهای نظامی در آن‌ها. در ۱۳ نوامبر ۱۹۲۱ دولت شوروی یادداشتی برای همهٔ کشورهای ذینفع فرستاد و اعلام داشت که معاهدهٔ ژنو «از لحاظ روسیه بدون قید شرط کان‌لم‌یکن است»، و یك بار دیگر برضد تجاوز به «حقوق اولیه و اساسی» روسیه اعتراض داد۳۷: روشن است که این تجاوز مربوط به مفاد قرارداد نبود، بلکه عبارت بود از ادامـهٔ قصد قدرت‌های غربی برای این که به رغم رویدادهای مارس ۱۹۲۱ روسیهٔ شوروی را به جرگهٔ ملل راه ندهند. در همان ماه اختلاف دیرینه‌ای میان شوروی و فنلاند بر سر کمون کارگران کارلیا ــ که دارای منزلت یك جمهوری

---

32. *La Russie des Soviets et la Pologne* (Moscow, 1921);

در این کتاب مجموعه‌ای از این اسناد چاپ شده است.

33. ibid., p. 7.

۳۴. نگاه کنید به صص ۱۹۹، ۲۷۷ بالا.

۳۵. نگاه کنید به صص ۱-۲۰۰ بالا.

36. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, iii i (1928), 29-30, 108.

37. ibid., pp. 146-7.

خودمختار در درون «ج ش ف س ر» بود ــ به مرحلهٔ بحرانی رسید. از چند ماه پیش تصادم‌های مرزی موجب شکایت هر دو طرف می‌شد. در پاییز ۱۹۲۱ اغتشاش‌های سختی در کارلیای شوروی روی داد. بنابر روایت مسکو، «دسته‌های راهزنان به‌سرکردگی افسران فنلاندی» که در فنلاند سازمان یافته بودند وارد خاك کارلیا شدند؛ بنابر روایت هلسینگفورس، شورش مردم برضد بی‌کفایتی حکومت شوروی با بیرحمی شدیدی نسبت به فنلاندی‌های محلی سرکوب شد. در ۲۷ نوامبر ۱۹۲۱ فنلاند به جامعهٔ ملل شکایت برد و از آن جامعه دعوت کرد که کمیسیونی برای رسیدگی اوضاع محل بفرستد. چیچرین این شکایت را «تلاش برای واردکردن قدرت‌های خارجی بهٔ امور «ج ش ف س ر» و تلاش برای حل‌مسائل‌مربوط به پیمان روسیه و فنلاند از طریق مداخلهٔ قدرت‌های ثالث» نامید؛ نتیجهٔ این وضع پدید آمدن زمینهٔ بدگمانی تازه میان روسیهٔ شوروی و فنلاند بود.[۳۸] در دسامبر ۱۹۲۱ وزیران خارجهٔ فنلاند، لهستان، لتونی، و استونی در هلسینگفورس دیدار کردند و تصمیم گرفتند که دربارهٔ بستن یك پیمان کمك متقابل مذاکره کنند. نیروی محرك این اتحاد لهستان بود، و در پشت سر لهستان نیز دست فرانسه، که در آن ایام در اوج قدرت و اعتبار نظامی پس از جنگ بود، به وضوح دیده می‌شد. برای انکار این نکته که غرض از این اقدام مشترك به‌دست آوردن امنیت در مقابل یك دشمن بالقوه یعنی روسیهٔ شوروی است، چندان تلاشی نشد.[۳۹] دولت شوروی نه‌تنها نتوانسته بود دریچه‌ای رو به غرب برای خود باز

---

38. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, iii, i (1928), 148-54;

مسیر این دعوا را می‌توان در سوابق جاری مجمع ملل و در مجلدات اسنادی که به دست طرفین دعوا منتشر شده است دنبال کرد:

Documents et Correspondance Diplomatique Russo-Finlandaise concernant la Carélie Orientale (Moscow, 1922), and *Laquestion de la Carélie Orientale*, 3 vols. (Helsinki, 1922-4)

۳۹. این پیمان در ۱۷ مارس ۱۹۲۲ در ورشو امضا شد (*League of Nations: Treaty Series*, xi (1922), 168-71) ولی به موقع اجرا گذاشته نشد، زیرا که فنلاند آن را تصویب نکرد؛ فیشر پاره‌ای از اسناد لهستانی منتشر شده در ۱۹۲٤ را نام می‌برد، که گویا ماهیت ضدشوروی پیمان را روشن می‌کنند

L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), ii, 517.

کند، بلکه رفته رفته کابوس «قرنطینهٔ سیاسی» از نو در نظـرش مجسم می‌شد.

روحیهٔ بدبینانه‌ای که براثر اقدامات دیپلماتیك نیمهٔ دوم ۱۹۲۱ در مسکو پدید آمده بود در یکی از گریزهای استالین به امور بین‌المللی ــ که در آن ایام امر نادری است ــ به خوبی دیده می‌شود. استالین در مقاله‌ای در «پراودا» در دسامبر ۱۹۲۱ می‌نویسد که «دورهٔ جنگ علنی جای خود را به دورهٔ مبارزهٔ «مسالمت‌آمیز» داده است». مقالهٔ او بـا تشخیص جالبی آغاز می‌شود:

«رعب» و «وحشت» انقلاب پرولتاریایی‌که مثلا در ایام پیش‌ـ روی ارتش سرخ به‌سوی ورشو جهان بورژوازی را گرفته بود، اکنون برباد رفته است. به همراه آن، شور و شوق بی حد و حصری که هـر خبری از روسیهٔ شوروی بـرای کارگران اروپا دربر داشت نیز از میان رفته است.

دورهٔ محاسبهٔ جدی نیروها آغاز شده است ــ دورهٔ کار دقیق در تدارك و تراکم نیروها برای نبردهای آینده.

بدگمانی نسبت به مقاصد خارجیان در برآورد استالین جای نمایانی دارد.

قراردادهای بازرگانی و غیره به‌جای خود مفید است، اما نباید فراموش کنیم که انواع میسیون‌ها و انجمن‌های بازرگانی و غیره، که امروز به روسیه جاری شده‌اند و می‌خواهند با او داد و ستد کنند و به او کمك برسانند، در عین حال بهترین جاسوسان جهان بورژوازی هستند، و اکنون بورژوازی جهانی به واسطهٔ این اوضاع روسیهٔ شوروی را با جنبه‌های ضعف و قوت آن بهتر از پیش می‌شناسد ــ ایـن اوضاع درصورت تجدید اقدامات‌مداخله‌گرانه بسیار خطرناك خواهد بود.

ترکیه، ایران، افغانستان، و شرق دور «سرشار از مأموران امپریالیسم می‌شوند، که با طلا و سایر «مزایا» می‌آیند تا گرداگرد روسیهٔ شوروی نوعی حصار اقتصادی (و نه‌تنها اقتصادی) بکشند». در این روند، لهستان

و رومانی و فنلاند نیز نقش خود را بازی می‌کنند و خود را «به خرج متفقین» مسلح می‌سازند و «دسته‌های گارد سفید امثال ساوینکوف و پتلیورای خود را (برای جاسوسی؟) به خاك شوروی می‌فرستند». همهٔ این‌ها «حلقه‌های جداگانه‌ای [هستند] در امر کلی تدارك یك تعرض دیگر برضد روسیه».۴۰ اهمیت این مقاله، که نشانه‌های بیزاری دیرینهٔ استالین از چیچرین در آن دیده می‌شود، در این نیست که استالین در این ایام به تعیین سیاست خارجی شوروی می‌پردازد، بلکه در این است که به پیشداوری‌ها و سرخوردگی‌های عموم محافل حزبی در قبال سیاست آشتی‌جویی با جهان سرمایه‌داری غرب تکیه می‌کند ــ سیاستی که از مارس ۱۹۲۱ آغاز شده بود و چیچرین و کراسین، با پشتگرمی لنین، فعال‌ترین نمایندگان آن بودند.

یك هفته بعد هنگامی که لنین در نهمین کنگرهٔ حزب دربارهٔ کار کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری و ساونارکوم در سال گذشته سخن‌می‌گوید، او نیز به «نمایندگان گروه‌های نظامی و دسته‌های تجاوزگر در فنلاند و لهستان و رومانی» اخطار می‌کند که سیاست «کوتاه‌آمدن و فداکاری» شوروی برای خاطر صلح حد و حصری دارد.۴۱ اما لنین بیشتر به ذکر دستاوردهای نه ماه گذشته می‌پردازد، و پس از اشاره به وجود «نوعی توازن» در صحنهٔ بین‌المللی تصویر اطمینان‌بخشی ترسیم می‌کند و می‌پرسد:

> آیا تصور چنین چیزی امکان‌دارد که یك جمهوری‌سوسیالیستی می‌توانست در محیط سرمایه‌داری وجود داشته باشد؟ این امر چه به معنای سیاسی و چه به معنای نظامی غیرممکن به نظر می‌رسید. این که چنین چیزی به معنای سیاسی و نظامی امکان دارد، ثابت شده است؛ این امر اکنون واقعیت دارد.

---

40. Stalin, *Sochineniya*, v, 117-20.

41. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 117-18;

در آستانهٔ اجلاس کنگره لنین به پولیت‌بورو تلفن زد و پیشنهاد کرد که کنگره اعتراضی نسبت به «سیاست ماجراجویانهٔ» لهستان و فنلاند و رومانی صادر کند، و افزود: «دربارهٔ ژاپن به دلایل مختلف بهتر است ساکت باشیم» (*Leninskii Sbornik*, xxxv (1945), 304) ؛ این کار صورت گرفت.
(*S"ezdy Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh* (1939), pp. 239-43).

در سال گذشته رفته رفته ثابت شده بود که این امر به معنای اقتصادی نیز امکان دارد، و جهان سرمایه‌داری همان قدر به روسیهٔ شوروی نیازمند است که روسیهٔ شوروی به جهان سرمایه‌داری. لنین ارقامی نقل می‌کند که نشان می‌دهد واردات شوروی در ۱۹۲۱ سه برابر مجموع واردات سه سال گذشته است، و صادرات ۱۹۲۱ (اگرچه هنوز کمتر از ۲۵ درصد واردات است) از چهار برابر مجموع واردات سه سال گذشته بیشتر است. خود ارقام بسیار ناچیزند، اما این فقط شروع کار است. در میان واردات بسیار باارزش، سیزده لوکوموتیو از سوئد و سی و هفت لوکوموتیو از آلمان دیده می‌شود.[۴۲]

بحران بیکاری در اروپای غربی فشار جستجوی بازار صادرات را به‌ویژه شدید ساخته بود؛ کراسین و سایر مذاکره‌گران شوروی فوراً از این فرصت مساعد استفاده کردند. این فرصت به ویژه برای روسیهٔ شوروی مساعد بود، که واردکنندهٔ تقریباً همه چیز بود و چندان چیزی برای صادرکردن در بساط نداشت. شناسایی «دوفاکتو»ی دولت شوروی از جانب بریتانیای کبیر قوانین ملی‌کردن اموال و صنایع شوروی را از لحاظ دادگاه‌های بریتانیا معتبر ساخته بود، و لذا مقامات شوروی دیگر در بیم آن نبودند که صاحبان پیشین کالاهای صادر شده به بریتانیا یا طلای پرداخت‌شده در ازای واردات حکم توقیف آن‌ها را از دادگاه‌های بریتانیا بگیرند؛ و غالب کشورهای معامله‌کننده نیز در این مورد روش بریتانیای کبیر را تعیین‌کننده شناختند. برخی از بازرگانان یا مؤسسات بازرگانی تحریم کالاهای شوروی را همچنان ادامه می‌دادند. اما پس از ۱۹۲۱ دولت‌ها دیگر قاعدتاً در بازرگانی شوروی مداخله نمی‌کردند. تعیین و تثبیت اشکال معامله دشوار بود، به‌ویژه از این‌جهت‌که بازرگانان در کشورهای سرمایه‌داری همهٔ اعتراضات همیشگی خود را نسبت به داد و ستد با یك سازمان انحصار دولتی پیش می‌کشیدند. سرمشق «آرکوس» ـ یك شرکت متعلق به دولت شوروی که تحت قوانین بریتانیا در لندن به

---

42. ibid., xxvii, 119-22;

آمار رسمی نشان داد که ارزش واردات برحسب روبل پیش از جنگ از ۱۲۵٫۷ میلیون در ۱۹۲۰ به ۹۲۲٫۹ میلیون در ۱۹۲۱، و صادرات از ۶٫۱ میلیون به ۸۸٫۵ میلیون رسیده است.

ثبت رسیده بود۴۳ ــ در جاهای دیگر نیز مورد تقلید قرار گرفت، به‌ویژه در نیویورك، که شرکت مشابهی به نام «امتورگ» به وجود آمد. در سال ۱۹۲۱ آزمایش لمربخش تأسیس «شرکت‌های مختلط» نیز آغاز شد. این شرکت‌ها با سرمایهٔ مشترك گروه‌های سرمایه‌دار و یکی از وزارتخانه‌های شوروی تشکیل می‌شدند، و فایدهٔ دوگانهٔ آن‌ها این بود که اولا خصلت دولتی مؤسسه را پوشیده می‌داشتند، و ثانیاً سرمایهٔ خارجی را وارد کاری می‌کردند که پاره‌ای از آن در روسیهٔ شوروی صورت می‌گرفت.۴۴ در یازدهمین کنگرهٔ حزب، مارس ۱۹۲۲، لنین وجود هفده شرکت مختلط را «با سرمایهٔ چند میلیونی» گزارش داد ــ که نه‌تای آن‌ها متعلق به «ونشتورگ» (کمیساریای خلق در امور بازرگانی خارجی) بودند، شش‌تا متعلق به کمیته‌ای وابسته به «اس‌ته‌ئو» که تازه زیر نظر سوکولنیکوف تشکیل شده بود، و دوتا متعلق به «سورولس» (تراست چوب شمال)؛ هشت ماه بعد، در چهارمین کنگرهٔ کمینترن، لنین با لحن پوزش‌خواهانه‌ای از نظام شرکت‌های مختلط با دو دلیل دفاع کرد: یکی این که «از این طریق ما بازرگانی را یاد می‌گیریم»، و دیگر این که برای دولت شوروی امکان دارد که هرگاه شرکت خطرناك شود آن را منحل کند.۴۵

اما هر گامی در راه احیای روابط بازرگانی میان روسیهٔ شوروی و جهان سرمایه‌داری برداشته می‌شد، مانع اصلی بر سر جای خود باقی بود. تشنگی روسیهٔ شوروی برای واردکردن ماشین‌آلات و انواع تجهیزات و حتی (موقتاً براثر قحطسالی ۱۹۲۱) مواد خوراکی حد و حصری نداشت؛ به عنوان صادرکننده، روسیهٔ شوروی چندان چیزی نداشت که فوراً در ازای واردات خود عرضه کند، مگر چوب خام، پوست، و مقادیر محدودی کنف؛ منابع نسبتاً غنی روسیه هنوز استخراج نشده بود و لذا در دسترس نبود. اگر می‌توانستند بار دیگر از کمك مالی و فنی خارجی بهره‌مند شوند ــ چنان که این کمك در جریان صنعتی شدن روسیهٔ پیش از انقلاب نقش بزرگی بازی می‌کرد ــ امکان استفاده از آن منابع فراهم می‌شد، به طوری که در استغنای مستقیم و غیرمستقیم کشور مؤثر باشد ــ مستقیم از این لحاظ که صنایع تازه را توسعه دهند، و غیرمستقیم از این

---

۴۳. نگاه کنید به ص ۳۴۹ بالا.

۴۴. نخستین شرکت‌های مختلط شوروی ــ آلمانی بودند (نگاه کنید به صص ۶-۴۴۵)

45. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 240 (see also 531, note 100), 350.

لحاظ که مواد خام را برای صادرکردن در ازای کالاهای‌خارجی در دسترس قرار دهند. این برداشت از آغاز ۱۹۱۸ پایهٔ تمام تفکر شوروی را دربارهٔ بازرگانی خارجی تشکیل می‌داد و باعث فعال ماندن اندیشهٔ واگذاری امتیاز به خارجیان بود. غرض از واگذاری امتیاز چنان که در فرمان ۲۳ نوامبر ۱۹۲۰ آمده بود عبارت بود از تدارك استخراج منابع طبیعی به‌کار نرفته، به‌طوری که در دسترس صنایع و صادرات قرار گیرند. لنین در تشریح سیاست واگذارکردن امتیاز در دهمین کنگرهٔ حزب، مارس ۱۹۲۱، آن را به این دلیل توجیه کرد که «ما با قدرت خودمان نمی‌توانیم بدون تجهیزات و کمك فنی خارجی اقتصاد متلاشی‌شدهٔ خود را از نو به راه بیندازیم»، و «صرف وارد کردن این تجهیزات کافی نیست». برای به‌دست آوردن کمك لازم، لنین حاضر بود که «به قدرت قدرتمندترین سندیکاهای امپریالیستی» امتیازات وسیع واگذار کند ــ مثلا «یك‌چهارم باکو، یك چهارم گرونزی، یك چهارم بهترین جنگل‌هایمان». سپس لنین از الوار و سنگ‌آهن نیز به عنوان امتیازهای نمونه‌وار نام برد.[۴۶] این به‌راستی تنها نوع امتیاز بود که با نظام کمونیسم جنگی راست درمی‌آمد، زیرا که در این نظام صنایع مهم متعلق به دولت بودند و به دست ارگان‌های‌دولتی اداره می‌شدند. به نظر می‌رسید که نپ باعث انگیزش و گسترش این برداشت می‌شود، پاره‌ای از این جهت که اکنون تماس نسبتاً آزاد و راحت با جهان سرمایه‌داری امکان داشت، و پاره‌ای هم از این جهت که شناسایی نقش سرمایهٔ خصوصی در خود روسیهٔ شوروی، و همهٔ نتایج ناشی از آن، مقدار زیادی از موانع عملی و روانی را که در دورهٔ کمونیسم جنگی بر سر راه سرمایهٔ خارجی وجود داشت برطرف می‌کرد. اگر مؤسسات صنعتی به اهل کسب و کار اجاره‌داده‌می‌شدند تا بر پایهٔ انتفاعی بچرخند، پس دادن اجاره‌های مشابه به سرمایه‌داران خارجی هم، که می‌توانستند کالاهای مصرفی برای مبادله با فراورده‌های دهقانان تولید کنند، علی‌الاصول ایراد نمی‌توانست داشته باشد. در آوریل ۱۹۲۱ لنین دیگر

---

46. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 213, 255.

در این ایام دربارهٔ فایدهٔ واگذار کردن امتیاز منابع نفتی گروزنی و باکو، که در ۱ فوریهٔ ۱۹۲۱ علی‌الاصول به تصویب ساونارکوم رسیده بود، بحث درازی درگرفت (*Leninskii Sbornik*, xx (1932), 126-59)؛ در همان زمان لنین پیشنهاد کرد که امتیاز «دنباس (+ کریووی روگ)»، یعنی منابع عمدهٔ ذخایر و آهن، نیز واگذار شود (ibid., xx, 151).

به این نتیجه رسیده بود که «اگر بگذاریم امتیازداران چند کارخانه‌ای داشته باشند» خطری پیش نمی‌آید. دو ماه بعد، لنین در سومین کنگرهٔ کمینترن غرض دوگانهٔ سیاست واگذار کردن امتیاز را توضیح می‌دهد ــ «تسریع احیای صنایع سنگین ما و بهبود وضع کارگران و دهقانان».۴۷

با این همه، آنچه از نخستین سال اجرای نپ در زمینهٔ امتیازهای خارجی بازمانده است عبارت است از بحث (که در جریان آن اندیشهٔ اصلی از چندین جهت گسترش یافت)، نه اقدام عملی. ظاهراً نخستین امتیاز را جمهوری شرق دور در ۱۴ مهٔ ۱۹۲۱ به شرکت امریکایی استخراج سینکلر برای بهره‌برداری از منابع نفت ساخالین شمالی واگذار کرده است۴۸؛ از آن‌جا که تمام جزیرهٔ ساخالین در اشغال ژاپنی‌ها بود، این حرکت بیشتر جنبهٔ سیاسی داشت تا اقتصادی. در همان ایام در مسکو گفته شد که مذاکراتی در جریان است ــ با یك شرکت انگلیسی و کانادایی برای امتیاز بریدن الوار، با چند شرکت آلمانی برای امتیاز استخراج معادن، و با یك شرکت سوئدی برای ساختمان یك کارخانهٔ توربین‌سازی.۴۹ در پاییز ۱۹۲۱ آزمایشی از نوعی دیگر نیز صورت گرفت، به این معنی که امتیاز یك منطقهٔ معدنی در حوضهٔ کوزنتسك در غرب سیبریه به گروهی از مهندسان و کارگران امریکایی واگذار شد، که نه به عنوان سرمایه‌گذاران امریکایی بلکه از روی عشق و علاقه برای مشارکت در ساختمان دولت کارگران به روسیهٔ شوروی آمده بودند. قرارداد این امتیاز در ۲۶ نوامبر ۱۹۲۱ به دست روتگرس، مهندس کمونیست هلندی که در کنگرهٔ تأسیس کمینترن شرکت داشت، و بیل هی‌وود، نمایندهٔ اتحادیهٔ «کارگران

---

47. ibid., xxvi, 308, 433.

48. Fischer, *Oil Imperialism* (n.d. [1927]), p. 181; *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 302-3;

ظاهراً مقامات شوروی در این مورد نیز مانند قضیهٔ ونـدرلیپ معتقد بوده‌اند که واگذار کردن امتیاز منجر به شناسایی دولت شوروی از جانب ایالات متحده خواهد شد. سه سال بعد، وقتی که ساخالین شمالی به تملك شوروی درآمد، دولت شوروی با اغتنام فرصت امتیازی را که هرگز عمل نشده بود ملغی کرد.
(L .Fischer, *Oil Imperialism* (n.d. [1927]), p. 249).

49. *Trudy IV Vserossiiskogo S"ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1921), pp. 111-12.

صنعتی جهان» امضا شد.[۵۰] کراسین با ابتکار دو طرح بسیار امیدبخش را در لندن به‌راه انداخت. در آغاز ژوئن ۱۹۲۱ لزلی اورکهارت با او تماس گرفت. اورکهارت مهندس معدنی بود که چندین سال در روسیه به‌سر برده بود و اکنون ریاست «روسوازیاتیك کانسالیدتیت» را برعهده داشت ــ شرکتی که در گذشته صاحب و استخراج‌کنندهٔ یك منطقهٔ معدنی وسیع در کوه‌های اورال بود، که گذشته از چیزهای دیگر منبع شصت‌درصد سرب روسیه محسوب می‌شد. کراسین سیاست شوروی را در مورد واگذار کردن امتیاز برای اورکهارت تشریح کرد؛ و گفتگوهای مقدماتی تا آن‌جا رسید که در اوت ۱۹۲۱ اورکهارت برای مذاکره دربارهٔ شرایط امتیاز سفری به‌مسکو رفت.[۵۱] این طرح زمینهٔ تازه‌ای برای واردکــردن عنصر غرامت در قراردادها فراهم ساخت، زیرا که این امتیاز به صاحب پیشین مال مورد بحث واگذار می‌شد، آن هم به عنوان ارضای دعاوی ناشی از مصادرهٔ اموال او. قراردادی در بیست و هفت ماده تنظیم شد، و چشم‌انداز امیدبخش به نظر می‌رسید. اما در ماه اکتبر اورکهارت پس از مشورت هیأت‌مدیرهٔ شرکت خود معاملــه را فسخ کرد. نکاتی کــه باعث قطع مذاکرات شدند ــ اگرچه هیچ‌کدام از طرفین قطع مذاکرات را نهایی نگرفتند ــ این بودند که دولت شوروی حاضر نشد اصل پرداخت غرامت را بپذیرد، یا به اجازهٔ نود و نه ساله رضایت بدهد؛ دولت شوروی اصرار داشت که کارگران طرح برحسب قانون کار شوروی استخدام شوند؛ و به ویژه این که استخدام و اخراج کارگران‌فقط از طریق اتحادیهٔ کارگران

---

50. *Leninskii Sbornik*, xxiii (1933), 37-46; *Istorik Marksist*, No. 2-3, 1935, pp. 94-8;
Devyatyi Vserossiiskii S"ezd Sovetov (1922), p. 87;
در مأخذ اخیر تعداد افراد مشغول کار را ۵،۰۰۰ تن ذکر می‌کند؛ بنابر نوشتهٔ نشریهٔ *Russian Information and Review*, 15 August 1922, pp. 516-17
تمام محصول «جماعت مستقل صنعتی» به ج ش ف س ر متعلق بوده است، ولی تمام محصولات کشاورزی به اضافهٔ پنجاه درصد محصولات صنعتی مازاد بر یك رقم حداقل به خود جماعت داده می‌شد. شرح کامل این آزمایش که به طور نامنظم تا چند سال ادامه داشت هنوز نوشته نشده است.

51. *Russische Korrespondenz*, ii, ii (1921), No. 7-9, pp. 714-15; L. Krasin, *Leonid Krasin: His Life and Work* (n.d. [1929]), pp. 184-6.

و با رضایت آن اتحادیه باشد.[۵۲] در همان ایام شخصی به نام سرهنگ بویل به‌نمایندگی گروه نفتی «رویال‌داچ‌شل» و با پشتیبانی وزارت‌خارجهٔ انگلستان با کراسین تماس گرفت[۵۳] و تقاضای امتیاز مناطق نفت‌خیزی را که پیش‌تر متعلق به گروه جنوب روسیه و قفقاز بود مطرح کرد. بویل نیز سفری به مسکو رفت. ظاهراً این مذاکرات به خوبی آغاز شده و فقط با مداخلهٔ سایر منافع در سال بعد به‌پایان رسیده است. به نظر می‌رسید که یخ به‌سرعت آب می‌شود.

در این ضمن دولت شوروی گام دیگری هم پیش گذاشت. روشن بود که مسألهٔ تعهدات مالی دولت‌های پیشین روسیه بزرگ‌ترین سد روانی است که مانع جریان داد و ستد با جهان سرمایه‌داری می‌شود. در ۲ اکتبر ۱۹۲۱ چیچرین یادداشت دیگری برای حکومت‌های غربی فرستاد و پس از اعلام این اصل که «هیچ ملتی مجبور نیست هزینهٔ زنجیرهایی را که قرن‌ها بر پا داشته است بپردازد»، گفت که با این حال دولت شوروی «این‌امکان را فراهم می‌سازد که ابتکار شخصی و سرمایه برای استخراج ثروت طبیعی روسیه با قدرت کارگران و دهقانان همکاری کنند»؛ و برای برآوردن امیال دول غربی، و به ویژه برای ارضای سرمایه‌گذاران کوچك، حاضر است مسؤولیت وام‌های تزاری پیش از ۱۹۱۴ را برعهده بگیرد؛ و این امتیاز را مشروط به قطع اقدامات دشمنانهٔ دول غرب و آمادگی آن دول برای شناسایی دولت شوروی می‌سازد؛ و پیشنهاد می‌کند که یك کنفرانس بین‌المللی برای حل این مسائل و تنظیم یك «پیمان صلح نهایی میان روسیهٔ شوروی و قدرت‌ها[ی غربی]» تشکیل شود.[۵۴] فکر یك «کنفرانس

---

52. L. B. Krasin, *Voprosy Vneshnei Torgovli* (1928), pp. 389-90; نامه‌ای از اورکوارت به کراسین حاوی دلایل نویسنده برای نپذیرفتن پیش‌نویس شوروی (که ظاهراً منتشر نشده است) در این نشریه چاپ شده است: *The Russian Economist*, ii (1921), No. 5, pp. 1691-8. برای اطلاع ازدرجهٔ حساسیت شوروی در خصوص شرایط استخدام کارگران شوروی نزد امتیازداران خارجی، نگاه کنید به ص ۳٤٦ بالا، پانویس ٤٠

۵۳. نامهٔ وزارت خارجهٔ بریتانیا به کراسین در این کتاب آمده است:

L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 324-5.

54. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, iii, i (1928), 140-2.

اصلاحات لنین در پیش‌نویس اصلی این یادداشت در این مأخذ آمده است:

جهانی تازه که همهٔ ملت‌ها و قدرت‌ها در آن حضور داشته باشند» در مطبوعات شوروی مطرح شد۵۵، و کراسین کوشش زیادی کرد که آن را به گوش لوید جورج و مشاوران نزدیکش، که چندان ناشنوا هم نبود، فرو کند.۵۶

این گام کمابیش برحسب اتفاق با طرح بسیار متفاوتی که از ناحیهٔ دیگری آغاز شده بود همراه شد. فعالیت‌های کراسین در لندن، و واکنش دولت بریتانیا در برابر آن‌ها، در کشورهای دیگر مختصر خلجانی پدید آورده بود، به ویژه در فرانسه و ایالات متحده، که می‌ترسیدند انگلستان در بازار پرسودی از آن‌ها جلو بیفتد. بدین ترتیب رقابت میان کشورهای سرمایه‌داری که باعث رفع رسمی محاصرهٔ اقتصادی در ژانویهٔ ۱۹۲۰ شده بود، این بار به تنازع جدی برای افتتاح باب مناسبات با «ج ش ف س ر» منجر شد. پس از پایان ۱۹۲۱ دیگر مسأله بر سر این نبود که آیا کشورهای سرمایه‌داری می‌توانند یا می‌خواهند با روسیهٔ شوروی داد و ستد کنند، بلکه برسر این بود که داد و ستد چه صورتی باید داشته باشد. ایالات متحده یگانه کشوری بود که در آن تمایل به بازرگانی با شوروی از طرف دولت مهار می‌شد.۵۷ موضع فرانسه

→

Leninskii Sbornik, xxxv (1945), 284 ؛ روشن‌است که این یادداشت یك سند دولتی بسیار مهم انگاشته می‌شده است. ترجمهٔ انگلیسی آن در این‌مأخذ آمده‌است: *Anglo-Russian Negotiations*, Cmd 1546 (1921) ، همراه با پاسخی از وزارت خارجهٔ بریتانیا، که خواهان تعریف دقیق‌تری از وام‌ها و سایر تعهدات قید شده در یادداشت است.

۵۵. به ویژه در مقاله‌ای به قلم رادك در «پراودا»ی ۳۰ نوامبر ۱۹۲۱.

56. L. Krasin, *Leonid Krasin: His Life and Work* (n.d. [1929]), p. 171.

۵۷. در نوامبر ۱۹۲۱ یکی از اعضای هیأت نمایندگی کراسین پیشنهاد کرد که سری به کنسول امریکا در لندن بزنند؛ به کنسول دستور داده شد که او را بپذیرد، ولی اظهاریهٔ مارس گذشته را تأیید کند (نگاه کنید به بالا)
کراسین نیز تقاضا کرد که به ایالات متحده برود، ولی تقاضای او مؤدبانه نشنیده گرفته شد
(*Foreign Relations of the United States, 1921*, iii (1936), 784-5, 788-9).

کامل‌ترین شرح روش امریکا در این زمان نامهٔ منتشرنشده‌ای از هوور به هیوز، مورخ ٦ دسامبر ۱۹۲۱، در رد پیشنهاد وزارت خارجهٔ امریکا دائر بر این که باید شرکت‌های آلمانی را تشویق کرد تا کالاهای امریکایی به روسیه بفرستند. هوور ←

آسیب‌پذیرتر بود. فرانسه می‌دانست که در نبرد قدرت‌ها برای تسخیر بازار روسیه ضعیف خواهد بود، و لذا می‌کوشید اصل اقدام جمعی را به کرسی بنشاند. لوشر، وزیر زیرك و باابتکار امور مالی فرانسه، توانسته بود اسباب بسته شدن قراردادهایی را میان صاحبان صنایع فرانسه و آلمان فراهم سازد که غرض از آن‌ها عبارت بود از پرداخت غرائم مورد نیاز شدید فرانسه به صورت سهمیه‌ای از تولید صنایع در حال توسعهٔ آلمان. امضای قراردادهای ویسبادن در اکتبر ۱۹۲۱ نخستین گام در این راه بود. لوشر اکنون نقشهٔ بزرگ‌تری کشید. در دسامبر ۱۹۲۱ گروهی از صاحبان صنایع و سرمایه‌داران کشورهای متفق (غیر از ایالات‌متحده) در پاریس دیدار کردند و تأسیس یك «شرکت‌بین‌المللی» را برای بازسازی اروپا پیش کشیدند. قرار بر این بود که سرمایه‌گذاری بزرگ در روسیهٔ شوروی یکی از کارهای عمدهٔ این شرکت باشد، زیرا اکنون همه می‌پذیرفتند که بهره‌برداری از منابع روسیه یکی از شرایط بهبود وضع اروپا است. صنایع آلمان با بازی‌کردن نقش خود در رشد اقتصادی روسیه می‌توانستند هزینهٔ پرداخت غرامات دول غربی را تأمین کنند. حضور وزیر جنگ بریتانیا، وردینگتون‌ـایوانز، در هیأت نمایندگی بریتانیا اگرچه از لحاظ نظری به این صورت قابل توجیه بود که می‌خواهند از تجارب و روابط او استفاده کنند، در واقع دلیل روشنی برای پشتیبانی دولت بریتانیا از این طرح بود. راتنائو، وزیر بازسازی آلمان، که در سفر لندن در دسامبر ۱۹۲۱ این نقشه را از زبان خود لوید جورج شنیده بود۵۸، نیز در جریان این مذاکرات در پاریس حاضر و دخیل بود.

→

عقیده دارد که «امریکایی‌ها در روسیه از هر ملت دیگری بی‌اندازه محبوب‌ترند و دولت ما حتی نزد بلشویك‌ها از احترام عمیق‌تری برخوردار است» و «اقدامات کمك‌رسانی وضعی به وجود می‌آورد که، همراه با عوامل دیگر، امریکایی‌ها را قادر خواهد ساخت که در لحظهٔ مناسب رهبری را در بازسازی روسیه به دست بگیرند». به این دلیل هوور می‌گوید که «امید بازرگانی ما در ایجاد شرکت‌های امریکایی در خارج است، که زیر نظر امریکا کالاهای امریکایی را توزیع کنند، و در بنا گذاشتن سرمایه‌گذاری مستقیم امریکا، و بالاتر از همه در تأسیس تکنولوژی امریکایی در صنایع روسیه». اما این‌گونه مناسبات فقط پس از «تغییرات اساسی» در روسیه امکان‌پذیر است

(National Archives of the United States, Record Group 661: 6215/1).

58. H. Kessler, *Walther Rathenau: His Life and Work* (Engl. transl., 1929), p. 320.

این‌ها ریشه‌های کنفرانس معروف جنوآ بودند، که از یك طرف نتیجهٔ طرح شوروی بود برای تشکیل یك کنفرانس عام به منظور استقرار مناسبات میان روسیهٔ شوروی و جهان سرمایه‌داری، و از طرف دیگر ثمرهٔ نقشه‌ای بود که متفقین برای رشد اقتصادی روسیه به عنوان فراوردهٔ فرعی تأمین غرائم خود کشیده بودند. فقط زیرکی و کاردانی لوید جورج لازم بود تا این دو طرح را با هم سازش دهد. به پیشنهاد لوید جورج شورای عالی متفقین در اجلاس کان خود در روز ۶ ژانویهٔ ۱۹۲۲ تصمیم به تشکیل یك «کنفرانس اقتصادی و مالی» گرفت، که همهٔ کشورهای اروپایی، از جمله روسیهٔ شوروی، می‌بایست به آن دعوت شوند. تصویبنامهٔ شورا اعلام می‌کند که «برای درمان فلج نظام اروپا تلاش دسته‌جمعی قدرت‌های نیرومندتر ضرورت دارد». اما اصولی نیز برای این کار معین شد. از یك طرف «کشورها حق ندارند در خصوص اصول تنظیم نظام مالکیت و اقتصاد داخلی و حکومت خود به یکدیگر تحکم کنند»؛ امکان همزیستی مسالمت‌آمیز کشورهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری پذیرفته شد. از طرف دیگر، دولت‌ها باید همهٔ دیون و تعهدات دولتی را بپذیرند و خسارت منافع خارجی را از بابت اموال مصادره‌شده جبران کنند.[۵۹] در تصویبنامهٔ شورا به‌ویژه قید شده بود که این نکته شرایط «شناسایی رسمی دولت روسیه» از جانب قدرت‌های متفق است. اما آن طرح دیگر هنوز فراموش نشده بود. در ۱۰ ژانویهٔ ۱۹۲۲ شورای عالی متفقین «تأسیس یك شرکت بین‌المللی دارای شرکت‌های وابستهٔ ملی [را] به منظور بازسازی اقتصادی اروپا» تصویب کرد و تصمیم گرفت کمیتهٔ تدارکی تشکیل دهد و مبلغ ۱۰،۰۰۰ لیرهٔ انگلیس برای اجرای

---

59. *Resolutions Adopted by the Supreme Council at Cannes, January 1922, as the Basis of the Genoa Conference*, Cmd 1621 (1922), pp. 2-4.

روز بعد، ۷ ژانویه، دولت ایتالیا (چون قرار بود کنفرانس در ایتالیا اجلاس کند) این تصمیم را به دولت شوروی اطلاع داد، و همچنین از جانب دولت‌های بریتانیا و ایتالیا اظهار امیدواری کرد که لنین شخصاً در کنفرانس شرکت کند. روز بعد چیچرین با شتاب دعوت را پذیرفت (دعوتی که در واقع هنوز فرستاده نشده بود)، ولی دربارهٔ حضور لنین در کنفرانس اظهار تردید کرد. و دعوتنامهٔ رسمی، به ضمیمهٔ متن تصویبنامهٔ کان، چند روز بعد واصل و پذیرفته شد
(Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika* iii (1928), i, 160-1).

این نقشه در اختیار آن بگذارد.[۶۰] دو روز بعد راتنائو، که برای تحقیقات بیشتری دربارهٔ سیاست آلمان در مورد پرداخت غرامات به کان احضار شده بود، سخنرانی خود را بـا عباراتی پایان داد که بـه دقت دربارهٔ «بازسازی اروپا» تنظیم شده بود. آلمان با آن که سرمایه‌ای برای سرمایه‌گذاری نداشت، به دلیل آشنایی با «اوضاع فنی و اقتصادی و طرز عمل شرق» به شرکت دعوت شد. از روسیه و بلشویسم هیچ نامی برده نشد. اما راتنائو اشاره کرد که آلمان حتی در حین «شکست و ریزش و انقلاب باز هم توانسته است در برابر تلاشی دولت و جامعه ایستادگی کند».[۶۱] شاید این نخستین‌بار نبود که این کنایه بر زبان یك سخنگوی رسمی دولت آلمان جاری می‌شد که آلمان نقش سد مغرب‌زمین را در برابر بلشویسم برعهده دارد.

در همان لحظه‌ای که راتنائو سخن می‌گفت خبر سقوط دولت بریان، نخست‌وزیر فرانسه و عضو اصلی شورای کان، از پاریس رسید. این امر پایان کار شورای کان را قدری آشفته ساخت. نظر پوانکاره، جانشین بریان، که در مطبوعات به طرح تشکیل کنفرانس سخت حمله کرده بود، در سرنوشت کنفرانس تأثیر فراوان داشت. پوانکاره اصرار کرد که این کنفرانس نباید به بحث دربارهٔ غرامات آلمان بپردازد، و لذا روسیهٔ شوروی موضوع مهم، بلکه تنها موضوع، دستور کنفرانس شد. به‌علاوه، تغییر دولت فرانسه طرح تأسیس شرکت بین‌المللی را منتفی کرد، زیرا که اجرای این طرح نه‌تنها همکاری نزدیك انگلیس و فرانسه را لازم می‌آورد، که دیگر مقدور نبود، بلکه بر سیاست همکاری اقتصادی با آلمان نیز متکی بود، و حال آن که پوانکاره تصمیم داشت این سیاست را کنار بگذارد و سیاست فشار و اجبار را در پیش بگیرد. اما این پی‌آمـدهای تغییر دولت فوراً ظاهر نشدند. کارشناسان در لندن تنظیم شرایط ازسر گرفتن بازرگانی با روسیهٔ شوروی را ادامه می‌دادند، و این‌نقشه رفته‌رفته به خیالات واهی مبدل می‌شد. دولت روسیه نه‌تنها می‌بـایست تعهدات دولت‌های پیشین روسیه را رسماً به گـردن بگیرد، بلکه برنامـه‌ای برای

---

60. *Resolutions Adopted by the Supreme Council at Cannes, January 1922, as the Basis of the Genoa Conference*, Cmd 1621 (1922), pp. 5-6.

61. W. Rathenau, *Cannes und Genoa* (1922), pp. 17-18.

این کتاب مجموعه‌ای است از سخنرانی‌های راتنائو؛ صورت رسمی جلسات دیوان عالی هنوز منتشر نشده است.

پرداخت تعهدات نیز می‌بایست از روی خطوط برنامهٔ پرداخت غرامات آلمان ریخته شود و اموال روسیه وثیقهٔ آن باشد. یك نظام کاپیتولاسیون هم پیش‌بینی شده بود، به این ترتیب که دادگاه‌های روسیه بایستی در محاکمهٔ افراد خارجی قوانین خارجی را ملاك قضاوت قرار دهند، و هیچ فرد خارجی مقیم روسیه «بدون معاونت یا رضایت کنسول [دولت متبوع] خود» بازداشت نشود، و «بدون رضایت کنسول مربوط» حکمی در حق او صادر نشود.۶۲

از آن‌جا که در مسکو از آنچه در جریان بود چندان خبری در دست نبود، آینده امیدبخش می‌نمود. در یکی از جلسات کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری، در ۲۷ ژانویهٔ ۱۹۲۲، که صرف تدارك کنفرانس جنوآ شد، چیچرین با بردباری غیرمعهودی دربارهٔ «لوید جورج و انعطاف‌پذیری او و دریافت او از همهٔ نیروهای سیاسی و اجتماعی و درك او از سازش» سخن می‌گوید، و پس از روشن کردن این که دولت شوروی هیچ‌نوع همکاری را که «به صورت سلطهٔ اقتصادی باشد» نخواهد پذیرفت، چنین ادامه می‌دهد:

> پیش‌بینی لوید جورج و پیش‌بینی ما دربارهٔ تحول تاریخی در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند، اما سیاست عملی ما با تلاش برای استقرار مناسبات کاملا مسالمت‌آمیز، برای ایجاد روابط اقتصادی، و برای همکاری مشترك اقتصادی، تقارن دارد.۶۳

در پایان جلسه انتصاب یك هیأت نمایندگی بسیار بزرگ و متنفذ برای شرکت در کنفرانس جنوآ اعلام شد. ریاست این هیأت با لنین بود (هرچند هرگز به‌طور جدی قصد آن در کار نبود که لنین شخصاً در کنفرانس حاضر شود) و معاونت او با چیچرین؛ کراسین و لیتوینوف و یوفه و

---

۶۲. نامهٔ حاوی این پیشنهادها ابتدا برای نمایندگان شوروی در کنفرانس جنوآ فرستاده شد

(*Papers Relating to the Economic Conference, Genoa*, Cmd 1667 (1922), pp. 5-24).

63. *I i II Sessii Vserossiiskogo Tsentral'nogo Ispolnitel'nogo Komiteta IX Sozyva* (1922), pp. 8-9.

وروفسکی و راکوفسکی نیز از جملهٔ اعضای هیأت بودند.[۶۴] تأخیرهایی که در جانب متفقین پیش آمد اجلاس کنفرانس را تا ماه آوریل به‌تعویق انداخت. لنین در سخنرانی ۶ مارس ۱۹۲۲ خود از تشکیل کنفرانس اظهار خوشوقتی کرد و گفت «ما به عنوان بازرگان به این [کنفرانس] می‌رویم، چون که بازرگانی با کشورهای سرمایه‌داری «تا روزی که آن‌ها به‌کلی متلاشی نشده‌اند» برای ما مطلقاً ضرورت دارد»، اما اضافه کرد که هر نقشه‌ای برای تحمیل شرایط به روسیهٔ شوروی به عنوان یك کشور شکست‌خورده «مهمل محض است و ارزش پاسخ‌گویی هم ندارد».[۶۵] چند روز بعد چیچرین به متفقین ، که گفته می‌شد در خفا سرگرم کشیدن چنین نقشه‌هایی هستند چنین هشدار داد:

> اگر راست باشد که این گروه دولت‌ها خیال دارد، چنان‌که مطبوعاتشان نوشته است، پیشنهادهایی مطرح کند که با حقوق حاکمیت دولت شوروی و استقلال کشور شوروی ناسازگار باشد، باید گفت که بی‌اعتنایی به اصول تساوی و تبادل نظر آزادانه میان همهٔ کشورهای شرکت‌کننده در کنفرانس ناگزیر به شکست آن منجر خواهد شد.

دنبالهٔ یادداشت توضیح می‌دهد که «نکتهٔ اساسی در سیاست آن [یعنی دولت شوروی] عبارت است از میل به ایجاد شرایطی در روسیه که برای پرورش اقدام خصوصی در زمینه‌های صنایع و کشاورزی و حمل و نقل و بازرگانی مساعد باشد»، و در پایان یادداشت جملاتی بسیار دلگرم‌کننده، گیریم مشکوك آمده است، دربارهٔ ضمانت‌های قانونی که در خاك شوروی برای بازرگانان خارجی وجود دارد:

> دولت هیچ مالی را نمی‌تواند توقیف کند، مگر به همان دلایلی که در همهٔ قوانین مدنی ذکر شده است.... فرمان‌ها ویژه آزادی بازرگانی را در داخل کشور تضمین می‌کنند، و انحصار بازرگانی خارجی در دست دولت است. اما حتی در زمینهٔ فعالیت اخیرالذکر نیز مقررات ویژه مشارکت سرمایهٔ

---

64. ibid., pp. 25-6.

65. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 169, 173.

خصوصی را مجاز می‌دارد.[۶۶]

این یادداشت، کـه درست یك سال پس از آغـاز نپ نوشته شده است، نمایندهٔ حد اعلای تلاش برای به‌کار بستن اصول برای جلب‌سرمایهٔ‌خارجی و بازرگانی خارجی است.

راهی که به ژنو می‌رفت ــ راه ناهموار آشتی‌کردن با قدرت‌های غربی که سیاست شوروی از روز امضای موافقتنامهٔ بریتانیا و شوروی در مارس ۱۹۲۱ در آن گام می‌زد ــ در این نقطه به راه دیگری می‌پیوست که سیاست خارجی شوروی در همان زمان آن را هم می‌پیمود، یعنی راهی که به راپولو می‌رسید. راه جنوآ از همان آغاز با همهٔ فراز و نشیب‌هایش در معرض دید همگان بود. راه راپولو مسیر پنهانی بود که از هر دو طرف آن را پوشانده بودند. در آوریل ۱۹۲۲ این راه ناگهان پدیدار شد، و با به هم پیوستن هر دو راه سیاست خارجی یکدستی به وجود آمد که در آن آشتی با آلمان مقدم بر آشتی با قدرت‌های غرب قرار می‌گرفت. امـا مراحل ابتدایی راهی که به راپولو می‌رسید آشکار نشد، و مقدار زیادی از آن حتی امروز هم در تاریکی از نظر پنهان است.

امکان معاملهٔ پنهانی تجهیزات نظامی ساخت آلمان با روسیه، که به موجب پیمان ورسای ممنوع بود، شاید اندکی بعد از امضای خود پیمان به خاطر آلمانی‌ها خطور کرده باشد. پرواز، یا اقدام به پرواز، یك هواپیمای یونکرس به مسکو در اکتبر ۱۹۱۹، که نمایندهٔ شرکت یونکرس مسافر آن بود[۶۷]، مشکل بتواند معنای دیگری داشته‌باشد. اما این‌اندیشه‌ها تا مدت مدیدی در هوا معلق ماندند و پاسخ آشکاری از مسکو به‌آن‌ها داده نشد. ادارهٔ سری وزارت جنگ آلمان، که به نام «سوندرگروپه ار» معروف است، و گویا در زمستان ۲۱ــ۱۹۲۰ تأسیس شد، شاید یکی از نتایج علاقهٔ آلمان در جنگ لهستان و شوروی بوده است.[۶۸] نخستین موقعی‌که

---

66. *Telegram from M. Chicherin, Moscow, to the Government of Great Britain, France and Italy respecting the Genoa Conference*, Cmd 1637 (1922), pp. 3-4.

۶۷. نگاه کنید به ص ۳۰۳ بالا.

۶۸. نامه‌ای مورخ ۱۳ فوریهٔ ۱۹۳۹، از چونکه به نویسندهٔ زندگینامهٔ زکت، راتناثـو، منتشـر شـده در *Der Monat*, No. 2 (November 1948), pp. 48-50 منبع دست‌اول رویدادها است.

می‌دانیم این مسائل در مسکو به طور جدی مورد بررسی قرار گرفته‌اند ژانویه یا فوریهٔ ۱۹۲۱ است، که کاپ برای گذراندن ایام مرخصی خود از برلن به مسکو رفته بود و این مسائل را با تروتسکی، کمیسر خلق در امور جنگ و رئیس شورای نظامی و انقلابی، در میان گذاشت. روشن است که کاپ دستور گرفت که گفتگو را در برلن پیش‌تر ببرد. برای چیره شدن بر تردیدی که هنوز در محافل نظامی یا صنعتی آلمان احساس می‌شد، این لحظه، لحظهٔ مساعدی‌بود. دعاوی بسیار گزاف قدرت‌های‌غربی (صورت‌حساب نهائی غرامات جنگی در مارس ۱۹۲۱ به آلمان داده‌شد) و تهدیدهای روزافزون آن‌ها (نخستین اقدامات مربوط به ضمانت اجرای تعهدات در همان ماه به عمل آمد) آلمان را همچنان به سوی شرق می‌راند، و این فشار اثر مخالفی را که «اقدام مارس» حزب کمونیست آلمان پدید آورده بود تخفیف می‌داد. در واقع فرو نشستن فوری قیام می‌توانست به رایشس‌وهر اطمینان‌خاطر تازه‌ای بدهد که قادر است کمونیست‌ها را در داخل کشور بر سر جای خود بنشاند. در هر حال مسلم است که در همان لحظه‌ای که حزب کمونیست آلمان دستور کمابیش مستقیم براندا‌ختن دولت آلمان را از زینوویف دریافت‌می‌کرد، میان مقامات‌نظامی و صاحبان صنایع آلمان و نمایندهٔ روسیهٔ شوروی، کاپ، مذاکرات سری برای بازسازی صنایع اسلحه‌سازی روسیه زیر نظارت و مدیریت فنی آلمان در جریان بود. در ۷ آوریل ۱۹۲۱ کاپ گزارش کار خود را به تروتسکی داد و رونوشت‌هایی از گزارش خود را برای لنین و تروتسکی نیز فرستاد. در این گزارش گفته شده بود که بر پایهٔ طرحی که تهیه شده است شرکت‌های آلباتروس ورکه و بلوهم فوس و کروپس به ترتیب هواپیما و زیردریایی و توپ و گلوله در روسیه خواهند ساخت. کاپ پیشنهاد می‌کرد که هیاتی مرکب از پنج یا شش نفر کارشناس آلمانی، به ریاست «نویمن، که او را می‌شناسید»، برای مذاکره دربارهٔ جزئیات کار به مسکو برود و توصیه می‌کرد که این جریان کاملا محرمانه بماند.۶۹ در مهٔ

---

۶۹. گزارش اصلی در آرشیو تروتسکی است و حاوی دستخط لنین است در تأیید طرح، و نیز دستخط منژینسکی، معاون ریاست «گ پ ئو»، که خواهش می‌کند او را در جریان بگذارند تا اقدامات امنیتی لازم صورت گیرد. در گزارش به «آنچه در مسکو گفته شد» اشاره شده است: تاریخ تقریبی سفر کاپ به مسکو از روی مصاحبهٔ او در «ایزوستیا»ی ۱ فوریهٔ ۱۹۲۱ تعیین می‌شود (نگاه ←

۱۹۲۱ سفیر انگلیس در برلن بدون هیچ توضیحی خبر سفر کراسین را به برلن ثبت می‌کند و می‌نویسد که «با صاحبان صنایع مختلف آلمان دیدار کرد و ناهار و شام خورد».۷۰ در اوایل تابستان ۱۹۲۱ هیأتی که کاپ پیشنهاد کرده بود به روسیهٔ شوروی رفت. ریاست این هیأت با سرهنگ اسکار فون نیدرمایر (همان «نویمن» گزارش کاپ) بود، که به سبب هنرنمایی‌هایش در جنگ جهانی اول در آسیا به نام «لارنس آلمان» مشهور شده بود.۷۱ سایر اعضای هیأت عبارت بودند از سرهنگ شوبرت، که در ۱۹۱۸ وابستهٔ نظامی سفارت آلمان در مسکو بود۷۲، و سرگرد چونکه، که از افسران ستاد زکت بود. از جملهٔ طرح‌هایی که مورد بررسی هیأت قرار گرفت یکی بازسازی کارخانه‌های ازهم‌پاشیدهٔ اسلحه‌سازی اطراف پطروگراد با مدیریت کارشناسان آلمانی بود. هیأت به همراهی قره‌خان، که در آن زمان معاون کمیسر امور خارجه بود، کارخانه‌ها را بازرسی کرد؛ اما گزارش فنی مثبت نبود و نقشه منتفی شد.۷۳ نتایج نخستین دیدار آلمان‌ها قطعی نبود. اما پس از این دیدار در برلن شرکتی تأسیس شد به‌نام بی‌معنی «گفو» که بعدها به‌عنوان پوشش رایشس‌وهر و شرکت‌های آلمانی در معاملات قاچاق اسلحه با روسیهٔ شوروی عمل می‌کرد.۷۴ در این ضمن، در ۱۰ سپتامبر ۱۹۲۱، در یکی از جلسات پولیت‌بورو نامه‌ای از

→

کنید به ص ۴۰۰ بالا). نویسندهٔ زندگینامهٔ زکت تأیید می‌کند که این گفتگوها در بهار ۱۹۲۱ در برلن صورت گرفته است ولی جزئیات آن‌ها را ذکر نمی‌کند
F. von Rabenau, *Seeckt: Aus Seinem Leben, 1918-1936* (1940), p. 305.

70. D'Abernon, *An Ambassador of Peace*, i (1929), 176.

۷۱. فعالیت‌های او در ایران و افغانستان، در بررسی امکانات حمله به هندوستان، در این کتاب نقل شده است: [W. Griesinger], *German Intrigues in Persia* (1918). این کتاب خاطرات توقیف‌شدهٔ یکی از کارکنان فون نیدرمایر است، که برای مقاصد تبلیغاتی در لندن منتشر شد.

۷۲. رادك از او به عنوان یگانه مأمور آلمانی باقی‌مانده در مسکو در نوامبر ۱۹۱۸ نام می‌برد که «در گفتگو آثاری از فهم این که چه دارد روی می‌دهد نشان می‌داد»؛ شوبرت «دولت و انقلاب» لنین را خوانده بود، و از رادك خواهش کرد که «مانیفیست کمونیستی» و «آنتی‌دورینگ» انگلس را به او قرض بدهد
(*Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 143).

۷۳. خبر از گوستاو هیلگر است، که در آن بازرسی حضور داشته است.

74. *Der Monat*, No. 2, November 1948, p. 49.

«یکی از مذاکره‌کنندگان آلمانی» خوانده شد، کـه هویتش را نمی‌تـوان معلوم کرد ولی پیداست که طرفدار روسیهٔ شوروی بوده است. این‌شخص گزارش می‌دهد که در محافل کسب و کار آلمان تردیدهایی پدیـد آمده است و علت آن هم یکی اقدامات تازه‌ای است که در اروپای غربی برای مداخله در روسیه دیده می‌شود۷۵، و دیگری اشارهٔ لوشر به راتنائو دائر بر این که اگر آلمان از بستن قرارداد جداگانه با روسیه صرف‌نظر کند دولت فرانسه حاضر است در مورد تصمیم به مراجعه به آرای عمومی در سیلزی علیا امتیازاتی به آلمان بدهد. نویسندهٔ نامـه عقیده دارد که تقویت اطمینان محافل کسب و کار آلمان به ثبات شوروی ضروری‌است، و توصیه می‌کند که «مذاکره‌کنندگـان شوروی «ورق لهستان را بازی کنند»۷۶، یعنی موضوع ترس از لهستان را مکرراً پیش بکشند. «نتایج مثبت منجز» هم‌اکنون در مورد نظامیان به دست آمده است، اما انتظار می‌رود که از جانب سیاستمداران دردسرهایی پیش بیاید. دربارهٔ این نامه، لنین چنین اظهارنظر می‌کند که «فکر ترکیب‌کردن مذاکرات‌اقتصادی و نظامی درست است»؛ و برپاکردن کارخانه‌های اسلحه‌سازی آلمان در روسیه باید زیر پوشش واگذار کـردن «امتیاز» عملی شود. یکـی از جزئیات غریبی که از صورت مذاکرات پولیت‌بورو برمی‌آید این است که کراسین در این ایام در ایالات متحده مشغول خرید مهمات برای روسیهٔ شوروی بوده است.۷۷ نویسندهٔ زندگینامهٔ زکت می‌نویسد که مذاکرات در همان ماه در برلن آغاز شده است. این مذاکرات غالباً در خانهٔ اشخاص صورت می‌گرفت، و به‌طور کلی در خانهٔ سرگرد فون شلایخر. مذاکره‌کنندهٔ اصلی شوروی در این مرحله کراسین بود. مذاکره‌کنندگان اصلی آلمان عبارت بودند از ژنرال فون هاسه، که جانشین زکت و فرماندهٔ کل رایشس‌وهر بود؛ ژنرال فون تومسن، کـه کارشناس هوانوردی بـود، و نیدرمایر. زکت به رسم همیشگی‌اش در پشت صحنه بود.۷۸ در اواخر

---

۷۵. نگاه کنید به ص۱۹–۱۸بالا.

76. E. H. Carr, *German-Soviet Relations Between the Two Wars* (Baltimore, 1951), p. 60;

در این کتاب اشتباهاً این عبارت به لنین نسبت داده شده است؛ در واقع مربوط به ناقل آلمانی است.

۷۷. این سابقه در آرشیو تروتسکی محفوظ است.

78. F. von Rabenau, *Seeckt: Aus Seinem Leben, 1918-1936* (1940), pp. 308-9.

۱۹۲۱ هاسه شخصاً در رأس هیاتی به مسکو رفت که در آن یك دریادار، یك مقام وزارت خارجهٔ آلمان، و یکی از مدیران شرکت یونکرس عضویت داشتند؛ و گویا در این سفر هاسه با لبدف، رئیس ستاد شوروی دربارهٔ «اقدام در صورت بروز جنگ با لهستان» مذاکره کرده است.۷۹

در پاییز ۱۹۲۱ اقدام متفقین آخرین تردیدهای جدی آلمان‌ها را برطرف ساخت و با آسان ساختن کار مذاکره‌کنندگان شوروی برای «بازی کردن ورق لهستان»، راه روابط آلمان و شوروی را در همهٔ زمینه‌ها هموار ساختند. تصمیم به تقسیم سیلزی علیا پس از مراجعه به آرای عمومی نامساعدتر از آن بود که بیشتر مردم آلمان انتظار داشتند، یا به دلیلی می‌توانستند انتظار داشته باشند؛ موج خشمی سراسر کشور را فراگرفت. این خشم به ویژه در آن محافل دیپلماتیك که مخالفت با روسیهٔ شوروی و امیدواری به نرم‌کردن متفقین غربی را زنده نگه داشته بودند بیشتر مؤثر افتاد. تصمیم به تقسیم سیلزی علیا در تغییر مهمی در وزارت خارجه انعکاس یافت. برنت، یك کاسب‌پیشهٔ قدیمی که مدیر بخش شرقی وزارت خارجه بود۸۰ و از مخالفان سرسخت روسیهٔ شوروی بـه شمار می‌رفت، استعفا کرد؛ و مالتزان برای‌جانشینی او از خارج احضار شد.۸۱ گام مهم دیگری نیز در همان ایام برداشته شد. یکی از مشخصات روابط میان رایشس‌وهر و دولت آلمان این بود که دولت از مذاکرات حساس میان رایشس‌وهر و روسیهٔ شوروی به‌کلی بی‌خبر بـود. در این هنگام زکت تصمیم گرفت که صدراعظم ویرت را، که وزارت امور خارجه را هم بر عهده داشت، در جریان مذاکرات بگذارد؛ زیرا احتمال می‌رفت که پشتیبانی مقامات کشوری لازم باشد و رایشس‌وهر برای این کار بیش از بودجهٔ سری خود نیاز به پول پیدا کند.۸۲ در همان ایام این راز با محفل

---

79. *Der Monat*, No. 2, November 1948, p. 49; H. von Dirksen, *Moskau, Tokio ,London* (Stuttgart, 1949), pp. 44-5:

این اطلاع از آقای گوستاو هیلگر رسیده است.

80. W. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden 1951), p. 94.

۸۱. رادك این تغییر را در مقاله‌ای در «پراودا»ی ۱۱ نوامبر ۱۹۲۱ ثبت کرده و آن را به تصمیم راجع به سیلزی علیا مربوط ساخته است.

82. F. von Rabenau, *Seeckt: Aus Seinem Leben, 1918-1936* (1940), p. 308.

←

کوچکی در وزارت خارجه در میان گـذاشته شد ـ شاید ابتـدا فقط مالتزان.۸۲ از این پس سیاست آلمان در قبال روسیهٔ شوروی می‌توانست کاملا هماهنگ باشد. این سیاست در سه مجرای جداگانه جریان داشت: نظامـی، اقتصادی، و سیاسی. مناسبات اقتصادی اکنون رفته‌رفته تحت تأثیر انگیزشی قرار می‌گرفت که در آغاز با امضای قرارداد ۶ مهٔ ۱۹۲۱ کارگر نیفتاده بود. مذاکـرات سیاسی نیز ظاهراً به‌طـور طبیعی از مذاکرات اقتصادی برمـی‌خاست۸۳، و مالتزان در وزارت خـارجـه از طرفداران فعال آن بود. مناسبات میان دو کشور اکنون بر پایـهٔ رسمی قرار گرفت، اگرچه هنوز صورت دیپلماتیك نداشت. در سپتامبر ویدنفلد به‌عنوان نمایندهٔ بازرگانی آلمان وارد مسکو شد؛ در پایان اکتبر نیز کرستینسکی در برلن به عنوان نمایندهٔ شوروی پذیرفته شد، هرچند به نظر می‌رسد که زمینهٔ کار او دقیقاً معین نشده بود.۸۵ یکی از عـوامل تعیین منزلت کرستینسکی این بود که او استوارنامهٔ خود را به ویرت صدراعظم تقدیم کرد، نه به مقام ریاست رایش.۸۶ استامنیاکوف، یکی‌از کارکنان دفتر کراسین در نمایندگی بازرگانی شوروی در لندن، به‌عنوان رئیس نمایندگی بازرگانی زیر نظر کرستینسکی به برلن منتقل شد،

→

راتنائو تاریخ در جریان قرار گرفتن ویرت را روشن نمی‌کند، اما مقام وزارت امور مالی او را یادآوری می‌کند؛ ویرت در ۲۶ اکتبر ۱۹۲۱ از این مقام کناره گرفت، ولی صدراعظم باقی ماند.

۸۳. یکی از کارکنان جزء براثر یك دیدار اتفاقی با نیدرمایر در کوریدورهای وزارتخانه به این راز پی برد.

(W. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1951), pp. 152-3).

۸۴. «تایمز»، ۱۳ اکتبر ۱۹۲۱، از برلن گزارش داد که مذاکرات بازرگانی آلمان و شوروی در جریان است، و «این مذاکرات بازرگانی مقدماتی به منظور هموار کردن راه تفاهم سیاسی صورت می‌گیرد».

85. Maisky, *Vneshnyaya Politika RSFSR, 1917-1922* (1922), pp. 106-7;

وزارت امور خارجهٔ آلمان یوفه را، که نخستین نامزد مسکو برای این مقام بود، رد کرد، و تا چند هفته به انتصاب کرستینسکی نیز به عنوان این که کمونیست سرشناسی است اعتراض داشت

(W. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1915) p. 149).

۸۶. «ایزوستیا»، ۲۷ نوامبر ۱۹۲۱.

ولی ظاهراً همچنان کار خود را زیر نظر کراسین ادامه می‌داد.۸۷

به حکم سنت دیرینه‌ای که بر پایهٔ مستحکم منافع مشترك بنا شده بود مناسبات بازرگانی میان دو کشور به سرعت رشد کرد. پیش از جنگ جهانی اول، در بازرگانی خارجی روسیه آلمان مقام اول را داشت، و در سال ۱۹۱۳، ۲۹٫۸ درصد صادرات و ۴۷٫۵ درصد واردات روسیه مربوط به این کشور بود؛ آلمان تنها کشور مهمی بود (به‌جز ایالات متحده که حجم بازرگانی‌اش با روسیه زیاد نبود) که توازن داد و ستد در مقاله‌ای در ۱۹۲۲ این رابطه را با عباراتی توصیف می‌کند که ماهیت «نیمه‌استعماری» آن را نه‌تنها پوشیده نمی‌دارد، بلکه تصریح می‌کند:

> روسیه و آلمان، اگر بر پایهٔ روابط اقتصادی پیشین آن‌ها داوری کنیم، به اصطلاح یکدیگر را ساختند. از یك جانب کشور عظیمی است با منابع طبیعی بی‌پایانی که در خاك خود دارد، جنگل‌ها، و ذخائر زیرزمینی، و جمعیت‌کارکن چندین میلیونی که در هر رشته از فعالیت تولیدی استعداد خود را برای رسیدن به تراز کشورهای پیشرفتهٔ غرب نشان داده است؛ از جانب دیگر، یك کشور صنعتی است با آخرین تکنیك و اضافه جمعیتی که صادرات و حمل و نقل شرط لازم گذران زندگی آن‌ها است. هیچ‌کدام از کشورهای اروپای غربی مانند آلمان دارای چنین تجربه‌ای در کارکردن با روسیه یا چنین دانش ژرف و دقیقی از تمام اوضاع کشور ما نیستند. پیش از جنگ صدها هزار تن آلمانی در روسیه زندگی می‌کردند؛ بسیاری از آن‌ها به زبان روسی تسلط کامل دارند، و در عرض و طول روسیه دارای بستگی‌های شخصی هستند. آخر این که تمام تمدن ما، به ویژه رشد فنی و صنایع و بازرگانی ما، در ده‌ها سال گذشته غالباً بر پایهٔ کار مشترك با آلمان استوار بوده است، و برای صاحبان صنایع، بازرگانان، و حتی کارگران روس کارکردن با مردم آلمان از هر خارجی دیگری آسان‌تر است.۸۸

---

87. V. N. Ipatieff *The Life of a Chemist* (Stanford, 1946), pp. 327-30.
88. L. B. Krasin, *Voprosy Vneshnei Torgovli* (1928), p. 305.

حلقه‌های اتصالی چنان قوی و چنان مفید برای هر دو طرف به‌آسانی شکستنی نبود. خودداری آلمان از مشارکت در محاصرهٔ روسیه در پاییز ۱۹۱۹ نخستین گام مستقل آلمان در راه سیاست بعد از جنگ بود. از ۱۹۲۰ به بعد، پس از باز شدن بندرهای بالتیك، داد و ستد روسیه و آلمان از نو برقرار شد و به صورت جریان باریك و مداومی ادامه‌یافت. قرارداد موقت ۶ مهٔ ۱۹۲۱ شناسایی رسمی این جریان بود، و نیز تلاشی بود برای تحریك و توسعهٔ آن. در اوایل ۱۹۲۱، لومونوسوف، مهندس راه‌آهن روسیه، به برلن رفت تا سفارش ساختن تعداد زیادی لوکوموتیو را به آلمان بدهد.[۸۹] از طرف دیگر، آلمان در وضعی نبود که بتواند سرمایه‌گذاری‌هایی را که بیش از هر چیزی مورد علاقهٔ دولت شوروی بود، و هدف اصلی واگذاری امتیازها را تشکیل می‌داد، انجام دهد. تا چندی پس از امضای موافقتنامهٔ ۱۶مارس۱۹۲۱ میان بریتانیا و شوروی، دولت شوروی بیشتر به بریتانیا امید بسته بود، و در بیشتر ماه‌های آن سال بریتانیا بزرگ‌ترین فروشندهٔ کالاهای مورد نیاز روسیهٔ شوروی و پرسودترین بازار صادرات آن کشور بود. در پاییز ۱۹۲۱، پس از آن که مناسبات سیاسی نتوانست به انگیزش موافقتنامهٔ بازرگانی پاسخی بدهد، و در آلمان نیز آن کسانی که هنوز چشم به غرب دوخته‌بودند از تصمیم متفقین در مورد سیلزی علیا سرخوردند، روسیه و آلمان هر دو به‌طور جدی به فکر بهبود بخشیدن روابط بازرگانی خود افتادند.

کمبود سرمایه در آلمان باعث می‌شد که مؤسسات آلمانی به تشکیل شرکت‌های بازرگانی با سرمایهٔ کوچك راغب‌تر باشند تا به گرفتن امتیازهای صنعتی که مستلزم سرمایهٔ کلان و سرمایه‌گذاری درازمدت بود. در پاییز ۱۹۲۱ نخستین شبکهٔ «شرکت‌های مختلط» به وجود آمد، که تا سال‌ها بعد ابزار متداول بازرگانی خارجی شوروی بود. نخستین شرکت مختلط ظاهراً یك شرکت کشتیرانی بود که به نام «دروترا» با مشارکت دولت شوروی و خط دریایی هامبورگ‌ـامریکا برای حمل و نقل کالا میان آلمان و روسیهٔ شوروی تشکیل شد. پس از آن شرکت «درولوفت» به وجود آمد، که کارش حمل و نقل هوایی بود، و سپس «درومتال»، که

---

89. W. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1951), p. 150.

بر داد و ستد فلز قراضه می‌پرداخت.۹۰ چندی بعد شرکت «روسگرتورگ» برای بازرگانی عمومی میان آلمان و روسیهٔ شوروی تأسیس شد، که نیمی از سرمایهٔ آن متعلق به «ونشتورگ» (کمیساریای خلق در امور بازرگانی خارجی) بود و نیمی متعلق به یك گروه آلمانی به‌سرکردگی اوتو وولف، سرمایه‌دار صنایع آهن و فولاد. گفته می‌شد که مذاکره برای واگذاری امتیاز با چند شرکت آلمانی در جریان است۹۱؛ و در ژانویهٔ ۱۹۲۲ قراردادی با کروپ امضا شد که موضوع آن عبارت بود از واگذاری امتیازی در ناحیهٔ وسیعی از جنوب روسیه در کنار رودخانهٔ مانیچ، یکی از سرچشمه‌های دن، برای تأسیس یك کارخانه و مرکز آزمایشی تراکتور و وسائل کشاورزی. لنین به‌ویژه با واگذاری این امتیاز موافق بود و بستن این‌گونه قراردادها را تشویق می‌کرد، «به ویژه اکنون، پیش از کنفرانس جنوآ، و به‌ویژه با شرکت‌های آلمانی».۹۲

مشکل انتخاب‌کردن شرق یا غرب، که اکنون دوباره برای دولتمردان آلمان مطرح‌شده‌بود، در شخصیت مردد و مبهم راتنائو متجلی شد، در ۳۱ ژانویهٔ ۱۹۲۲ در دولت ویرت به وزارت‌خارجه رسید. طرحی که در پایان ۱۹۲۱ متفقین برای تشکیل یك کنسرسیوم بین‌المللی به منظور استخراج منابع روسیه تهیه دیده بودند، صاحبان منافع اقتصادی آلمان را به دو گروه تقسیم کرد ــ منافعی که غالباً، اما نه منحصراً، گرد صنایع سبك دور می‌زدند و روابط بازرگانی و مالی نزدیکی با غرب داشتند، و منافع صنایع سنگین، که در وهلهٔ اول به روابط و بازارهای شرق متکی بودند. منافع اقتصادی عمدهٔ راتنائو، و گرایش‌های فرهنگی و شخصی‌اش، او را در کنار غربیان قرار می‌داد، اگرچه سوابق او و گفتگوهایش با رادك در ۱۹۱۹ نشان می‌دهد که از فرصت‌های صنایع آلمان در شرق نیز به نحو فعالانه‌ای آگاه بوده است. اما هنگامی

---

90. L. B. Krasin, *Voprosy Vneshnei Torgovli* (1928), pp. 391-3; E. Fuckner, *Russlands Neue Wirtchaftspolitik* (Leipzig, 1922), pp. 25-6.

91. I. Maisky, *Vneshnyaya Politika RSFSR, 1917-1922* (1922), p. 107; نویسنده از «توسعهٔ تدریجی بازرگانی روسیه و آلمان در سراسر زمستان ۲۲ـ۱۹۲۱» خبر می‌دهد.

۹۲. یادداشت به پولیت‌بورو، مورخ ۲۳ ژانویهٔ ۱۹۲۲، در آرشیو تروتسکی؛ قرارداد کروپ شاید محصول فرعی مذاکرات نظامی بوده است، ولی خود آن جنبهٔ نظامی نداشت.

که راتنائو در لندن و پاریس و کان با اندیشهٔ همکاری در یك کنسرسیوم غربی برای عملیات مشترك در روسیه بـازی می‌کرد، گرایش شرقـی صنایع سنگین آلمان با مذاکرات نظامی سری برلن به‌شدت تقویت می‌شد، زیرا امید می‌رفت که براثر این مذاکرات صنایع تسلیحاتی (یعنی هستهٔ اصلی صنایع آهن و فولاد) زمینهٔ باروری برای بازسازی و گسترش در روسیهٔ شوروی به دست آورنـد. بـزرگ‌تـرین نمایندهٔ ایـن گرایش اشتینس بود، که اکنون سلطان صنایع سنگین آلمان به شمار می‌رفت.۹۳ سخنگوی سیاسی این گرایش اشترزمن، رهبر «حزب مردم آلمان»، یعنی حزب صاحبان صنایع بزرگ بود.۹۴ خود صدر اعظم، ویرت، عضو جبههٔ «مرکز» (وسط) بود، ولی به طرف حزب مردم آلمان کشیده شده بود؛ مالتزان نیز طرفدار با نفوذ این حزب در وزارت امور خارجه بود. در اوایل ۱۹۲۲، هنگامی که هنوز تکلیف این مسأله معین نشده بود، مالتزان به سفیر بریتانیا گفت که به نظر او در بازرگانی با روسیه باید قدرت‌های بزرگ به طور منفرد اقدام کنند، نه از طریق یك کنسرسیوم۹۵؛ کمی بعد از آن نیز ویرت، با تکرار عین عبارات مقامات شوروی در اعتراض به کنسرسیوم، مخالفت خود را با «هر سیاستی که بخواهد روسیه را همچون نوعی مستعمره در نظـر بگیرد» در رایشتاگ تـوضیح داد.۹۶ مسأله نخستین‌بار در ۲۹ مارس ۱۹۲۲ به‌طور علنی در رایشتاگ مورد بحث قرار گرفت، یعنی در آستانهٔ ورود هیأت نمایندگی شوروی که به کنفرانس جنوآ می‌رفت. اشترزمن به کسانی که می‌خواستند با روسیه همچون «مستعمره‌ای برای استفادهٔ سرمایهٔ بین‌المللی» رفتار کنند حمله کرد و گفت که مایل نیست آلمان «عضو یك کنسرسیوم بین‌المللی [بشود که] از لحاظ اقتصادی با او [یعنی روسیه] دشمن باشد»؛ راتنائو نیز نطقی ایراد کرد که در حقیقت اعتراض به عجز او در مقابل این دوراهی دشوار بود:

---

۹۳. کنفرانس غرامات اسپا در ژوئیهٔ ۱۹۲۰ قبلا هم زمینهٔ برخورد علنی میان دشمنی آشتی‌ناپذیر اشتینس با غرب و گرایش راتنائو به سازش با غرب شده‌بود.

۹۴. برای ستایش اشترزمن از اشتینس پس از مرگ او در ۱۹۲۴، نگاه کنید به *Gustav Stresemann: His Diaries, Letters and Papers* (Engl. transl.), i (1935), 311-13.

95. D'Abernon, *An Ambassador of Peace*, i (1929), 238.

96. *Verhandlungen des Reichstags*, ccclii (1922), 5562.

راه سندیکاها قاطع نیست. سندیکاها می‌توانند مفید باشند، و ما نباید خود را از این‌گونه سندیکاها محروم کنیم. از طرف دیگر، بخش اساسی کار بازسازی باید میان ما و خود روسیه مورد بحث قرار گیرد. این‌گونه بحث‌ها صورت گرفته‌اند و هم‌اکنون نیز صورت می‌گیرند، و من با هر وسیله‌ای آن‌ها را پیش می‌برم.۹۷

مذاکرات اقتصادی با روسیهٔ شوروی بدون پنهانکاری ادامه یافت. مذاکرات سیاسی و نظامی، که در همان زمان در جریان بود، در استتار کامل صورت می‌گرفت، و حتی امروز هم سابقهٔ کاملی از آن‌ها در دست نیست. اوج هر دو جریان در نخستین‌ماه‌های ۱۹۲۲ بود۹۸، که رسیدن دعوتنامهٔ کنفرانس آیندهٔ جنوآ به هر دو کشور محاسبات هر دو را بغرنج ساخت. بنابر یادداشت‌های هاسه، نخستین جلسهٔ مذاکره میان زکت و «روس‌ها» (احتمالا کارشناسان نظامی) در روز ۸ دسامبر ۱۹۲۱ بود. در ۱۷ ژانویهٔ ۱۹۲۲ رادك به اتفاق نیدرمایر از مسکو وارد برلن شد۹۹، و به نظر سفیر بریتانیا به «گفتگوهای مکرر با وزیران، مقامات دولتی، و سیاستمداران حزبی» آلمان پرداخت؛ راکوفسکی و کراسین هم در فوریه به او پیوستند.۱۰۰ از آن‌جا که راتنائو در پیشنهاد تشکیل کنسرسیوم از

---

97. ibid., cccliv (1922), 6648, 6655-6.

۹۸. هیأت نمایندگی آلمان، در اظهاریهٔ پوزش‌خواهانه‌ای که در روز پس از امضای پیمان راپالو در جنوآ صادر کرد، تأکید کرد که مذاکرات از «چند ماه پیش» در جریان بوده است و «تاریخ امضای این پیمان از چندی پیش قابل پیش‌بینی بود» (*Materialy Genuezskoi Konferentsii* (1922), pp. 305-6) ؛ در پاسخ رسمی آلمان به اعتراض متفقین ادعا شد که این پیمان «از چند هفته پیش» تنظیم شده بود (*Papers Relating to International Economic Conference, Genoa, April-May* 1922, Cmd 1667 (1922), p. 55) غرض‌ازاین اظهارات‌آن‌بود که اتهام کارشکنی عمدی در کنفرانس جنوآ از عهدهٔ آلمان برداشته شود؛ یوفه صراحتاً می‌گوید که پیمان در گفتگوهای برلن در آوریل ۱۹۲۲ تنظیم شد (A Joffe *Ot Genui do Gaagi* (1923), p. 16).

99. *Journal of Modern History* (Chicago, xxii (1949), No. 1, p. 31.

100. D'Abernon, *An Ambassador of Peace*, i (1929), 250-2, 261;

←

نزدیك دست داشت، انتصاب او به وزارت امور خارجه مسکو را قدری نگران ساخت، ولی در مذاکرات نظامی تأثیری نکرد. در ۱۰ فوریهٔ ۱۹۲۲ رادك با اصرار شخصی به دیدن زکت رفت ــ و این گویا نخستین دیدار آن‌ها بود. رادك تقاضا کرد که آلمان روسیه را در بـازسازی صنایع تسلیحاتی و آموزش افسران ارتش کمك کند، و از نزدیکی مناسبات آلمان با غرب شکایت کرد ــ به ویژه با بریتانیا؛ زکت در پاسخ گفت که آلمان برای حفظ توازن در مقابل فرانسه نیازمند است که به‌انگلستان هم کرشمه‌ای بنماید.[۱۰۱] گویا رادك در این گفتگو پیشنهاد کرده است که روسیهٔ شوروی با تجهیزات آلمانی در بهار آینده به لهستان حمله کند. اگر این گفته راست باشد، مشکل بتوان گفت که پیشنهاد رادك حاکی از قصد جدی دولت شوروی بوده است؛ رادك با بی‌مسؤولیتی معهود خود می‌خواسته‌است «ورق لهستان» را بازی کند.[۱۰۲] عنصر جدید در مذاکرات این ایام ظاهراً این پیشنهاد بوده است که آلمان نه‌تنها تأسیس و ادارهٔ کارخانه‌هایی را برای ساختن سلاح‌های ممنوع آغاز کند، بلکه افسران ارتش سرخ را نیز در کاربرد این سلاح‌ها تعلیم دهد و در عین حـال آموزشگاه‌هایی برای تعلیم افسران آیندهٔ ارتش آلمان در خـاك روسیه برپا کند. این فکر دامنه پیدا کرد و به صورت طرح بزرگی برای ایجاد تأسیسات نظامی آلمانی در خاك روسیه درآمد، به صورتی که ارتش سرخ نیز بتواند از لحاظ تجهیزات و تعلیمات در آن سهم خود را داشته

→

رادك، گذشته از اشخاص دیگر، با مالتزان هم دیدار کرد، و او ترتیب دیدار رادك با اشتینس را داد
(W. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1951), p. 155).

101. *Journal of Modern History* (Chicago, xxii (1949), No. 1, p. 31; (Rabenau, *Seeckt: Aus Seinem Leben, 1918-1936* (1940), p. 309) شرح اندکی طولانی‌تـر فون راتنائو دقیقاً با یاداشت‌هـای روزانهٔ هاسه مطابقت دارد، و احتمالا از آن‌جا گرفته شده است.

۱۰۲. یك سال بعد، در زمان حمله به روهر، تروتسکی به نانسن گفت که «اگر کار به برخورد آلمان و لهستان می‌کشید، ارتش سرخ حرکت نمی‌کرد» ــ این گفته را نانسن برای کاردار سفارت آلمان در مسکو تکرار کرد
(W. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1951), pp. 172-3).

باشد.۱۰۲

در این احوال پای مذاکرات سیاسی می‌لنگید. نیاز به توافق سیاسی، که می‌بایست تجدید مناسبات دیپلماتیك را به همراه داشته باشد مورد انکار نبود، اما در این راه چه از ناحیهٔ وزارت امور خارجهٔ آلمان و چه از ناحیهٔ حزب سوسیال‌دموکرات ــ که بدون شك از مذاکرات‌نظامی بی‌خبر بودند ــ کارشکنی می‌شد. در فوریهٔ ۱۹۲۲ رادك با راتنائو مصاحبه کرد. اما برگه‌ای در دست نیست که کار تا کجا پیش رفته است، تا آن که در نخستین روزهای آوریل ۱۹۲۲ هیأت نمایندگی شوروی در کنفرانس جنوآ در راه سفر خود در برلن توقف می‌کند. آنچه بعد از این توقف پیش آمده کمابیش روشن است. مسکو هیچ اطمینان نداشت کـه کنفرانس جنوآ نتایج جدی به‌بار آورد؛ قدرت‌های غربی تلاش می‌کردند تا در استقرار روابط اقتصادی با روسیهٔ شوروی شرایط غیرقابل قبولی را بـه این کشور تحمیل کنند؛ امضای موافقتنامهٔ جداگانه‌ای با برلن، که نمی‌گذاشت آلمان خود را آلودهٔ شرکت بین‌المللی مورد نظر دول غربی کند و داد و ستد مستقل میان آلمان و روسیهٔ شوروی را تسهیل می‌کرد، باعث تقویت موضع شوروی می‌شد و خطر چنبر اختناق قدرت‌های غربی را از سر روسیه رفع می‌کرد. بنابرین نمایندگان شوروی در برلن برای امضای فوری پیمان فشار آوردند. اختلاف میان شرقیان و غربیان در وزارت خارجهٔ آلمان شدید بود، و خود راتنائو به غرب گرایش داشت. شرقیان این‌قدر توانایی داشتند که شروع فوری مذاکرات را به تصویب برسانند؛ و در ظرف چند روز بر سر متن پیمان توافق حاصل شد، مگر در مورد دو نکتهٔ جزئی که عجالتاً مسکوت ماند. اما هنگامی که نمایندگان شوروی خواهان امضای پیمان شدند، راتنائو پا پس کشید؛ زیرا هنوز امیدوار بود که با قدرت‌های غربی به توافق برسد، و شاید هم این‌نکته‌را روشن‌تر از روس‌ها می‌دید که ارائه کردن امر انجام‌گرفتهٔ پیمان آلمان و شوروی به کنفرانس باعث شکست کار کنفرانس خواهدشد. بنابرین هر دو هیأت نمایندگی به جنوآ حرکت کردند، در حالی‌که پیمان امضا نشده بود، متن آن هنوز کامل نبود، و حتی بیرون از محافل وزارت خارجهٔ آلمان و هیأت نمایندگی شوروی هیچ‌کس از وجود آن خبر نداشت.۱۰۴ احتمال دارد که

---

۱۰۳. برای دنبالهٔ تاریخچهٔ این مذاکرات، نگاه کنید به صص۲۷-۵۲۳ زیر.

104. L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i 333;

←

مذاکره‌گران سیاسی مسائل همکاری نظامی را، که از مجاری دیگری دنبال می‌شد، پیش کشیده باشند. اما در سوابق قید شده است کـه «چیچرین صراحتاً از صدر اعظم تقاضا کرد که افسران آلمانی در خاك روسیه حضور یابند».[۱۰۵]

هنگـام افتتاح کنفرانس جنوآ در ۱۰ آوریل ۱۹۲۲ [۱۰۶]، هیات نمایندگی شوروی در موضعی بود بسیار قوی‌تر از آنچه چند هفته پیش از آن انتظارش می‌رفت. پوانکاره، که شخصاً در کنفرانس حاضر نشد، بارتو را فرستاده بود و به او دستور داده بود که هیچ کوتاه نیاید؛ لوید جورج سخت نیازمند توافق با شوروی بود، تا بلکه حیثیت رو به زوال خود را بازیابد؛ برخوردهای فرانسه و انگلستان و روش پوانکاره در قبال آلمان خطر پاگرفتن طـرح شرکت بین‌المللی را تقریباً منتفی کـرده بود؛ و روسیهٔ شوروی امیدوار بود که با امضای قرارداد جداگانه‌ای با آلمان دست خود را در مقابل قدرت‌های غربی تقویت کند. از طرف دیگر، روسیهٔ شوروی سخت به سرمایه‌گذاری نیازمند بود، و سرمایهٔ این کار فقط در غرب به دست می‌آمد. سخنرانی اول چیچرین در کنفرانس، که به زبان

→

بنابر گفتهٔ نویسندهٔ زندگینامهٔ راتنائو، «اگر وسواس راتنائو دربارهٔ مواجه‌ساختن متفقین با کار انجام‌گرفته‌ای که باعث بدگمانی آن‌ها می‌شد مانع کار نبود، پیمان امضا می‌شد»

(H. Kessler, *Walther Rathenau: His Life and Work* (Engl, transl., 1929), p. 329).

105. F. von Rabenau, *Seeckt: Aus Seinem Leben, 1918-1936* (1940), pp. 309-10.

بنابر مطالبی که در دسامبر ۱۹۲۶ در رایشتاگ اظهار شد، نخستین قرارداد با یونکرس برای ساختن هواپیما در روسیه در ۱۹ مارس ۱۹۲۲ به امضا رسید، و پس از آن عده‌ای از افسران آلمانی با پاسپورت جعلی به روسیه حرکت کردند (*Verhandlungen des Reichstags*, cccxci (1926), 8597)؛ بنـابـریـن در مذاکرات راپولو احتمالا این موضوع مورد بحث بوده است.

۱۰۶. متن مذاکرات کنفرانس در انتشارات رسمی شوروی و بریتانیا چاپ شد: *Papers Relating to International Economic Conference, Genoa April-May 1922*, Cmd 1667 (1922), *Materialy Genuezskoi Konferentsii* (1922).

تنهـا شرح غیـررسمی کلـی دربـارهٔ کنفرانس در ایـن کتـاب آمـده است: J. Saxon Mills, *The Genoa Conference* (1922) این شرح هم توجیه مفصلی است از کارهای لویدجورج و چیز تازه‌ای به معلومات ما اضافه نمی‌کند.

فرانسه ادا شد و کنجکاوی روزنامه‌نگاران آن را به صورت یك رویداد جهانی درآورد، دامنهٔ وسیعی داشت. چیچرین چشم‌اندازهایی ترسیم‌کرد از سهم عظیمی که استخراج و استفاده از منابع‌طبیعی‌دست‌نخوردهٔشوروی با همکاری سرمایه‌داران غربی می‌توانست در بازسازی اقتصاد سراسر جهان داشته باشد، و گفت اقداماتی که با نپ آغاز شده است «نظرهای قید شده در تصویبنامهٔ کان را در مورد تضمین‌های قضایی لازم بر پایهٔ مالکیت خصوصی برای همکاری اقتصادی با روسیهٔ شوروی تأمین می‌کند»؛ و پس از اشاره به این که بازسازی اقتصاد جهان بدون رفع خطر جنگ ممکن نیست، اعلام کرد که هیأت نمایندگی شوروی در یکی از مراحل بعدی کنفرانس «پیشنهاد تقلیل تسلیحات عمومی را مطرح خواهد کرد و از هر پیشنهادی برای سبك‌کردن بار میلیتاریسم پشتیبانی می‌کند». نکتهٔ آخر این که چیچرین گفت زمان تشکیل یك کنگرهٔ جهانی بر پایهٔ برابری میان همهٔ ملت‌ها «برای استقرار صلح عمومی» فرا رسیده است، و دولت روسیه به نوبت خود حاضر است قراردادهای بین‌المللی موجود را با وارد کردن «تعدیلات لازم» به عنوان آغازگاه در نظر بگیرد، و حتی در امر تجدید نظر در اساسنامهٔ جامعهٔ ملل شرکت کند ــ «به این منظور که آن [سازمان] به یك اتحادیهٔ واقعی ملل مبدل شود و از تسلط برخی [ملل] بر [ملل] دیگر در آن اثری نباشد و تقسیم کنونی [اعضای جامعهٔ ملل] به غالب و مغلوب منتفی گردد».[۱۰۷] در پشت ساده‌انگاری ظاهری این پیشنهادها محاسبات ظریفی نهفته بود. طرفداری از تقلیل تسلیحات عمومی، اصرار بر برابری ملل غالب و مغلوب، و اشاره بـه «تعدیلات لازم» در پیمان ورسای بـه این منظور بـود که این سخنان بـه گوش نمایندگان‌آلمان خوش‌بیاید و به آن‌ها یادآوری‌کندکه دوستان‌راستین‌آلمان را کجا می‌توان سراغ گرفت. پیش کشیدن مسألهٔ خلع سلاح همچنین می‌توانست موجب ژرف‌تر شدن شکاف بریتانیای‌کبیر و فرانسه‌گردد، زیرا که این دو دولت چندی بود که در ژنو بر سر این موضوع با هم نـزاع داشتند. هنگامی که بارتو، نمایندهٔ فرانسه، با خشم اعتراض کرد کـه تقلیل تسلیحات در دستور کنفرانس به نحوی که در کان تنظیم شد نیامده

---

107. *Materialy Genuezskoi Konferentsii* (1922), pp. 78-82;
نامه‌ای هم به کنفرانس داده شد (ibid., pp. 42-7) که موضوع آن ضمانت‌قضائی بازرگانی خارجی در نظام نپ بود، از جمله گذراندن قوانین جدید و انحلال چکا (نگاه کنید به جلد اول، ص ۲۲٤).

است، و اعلام داشت که هیأت نمایندگی فرانسه در چنین بحثی شرکت نمی‌کند، لوید جورج از یك طرف تصریح کرد که با نظر بارتو موافق نیست و از طرف دیگر مؤدبانه از چیچرین خواهش کرد که بار کشتی کنفرانس را آن‌قدر سنگین نکند که موجب غرق شدن آن گردد. چیچرین با بزرگواری از مطلب خود صرف‌نظر کرد. روز بعد، به رغم رأی فرانسه به تنهایی، توافق شد که هیأت‌های نمایندگی آلمان و شوروی نیز مانند متفقین اصلی خود به خود در همهٔ کمیسیون‌های کنفرانس شرکت داشته باشند. این به معنای ارتقای این دو دولت به مرتبهٔ «قدرت بزرگ» بود. اصل برابری بدین ترتیب شناخته و پذیرفته شد.

پس از این کار مقدماتی کمیسیون‌هایی برای رسیدگی به مسائل سیاسی، مالی، اقتصادی، و حمل و نقل انتخاب شدند؛ و هنگامی که این کمیسیون‌ها سرگرم کلیات بی‌معنی بودند، رهبران هیأت نمایندگی متفقین در ویلای لوید جورج با هم دیدار کردند و دربارهٔ مسألهٔ واقعی کنفرانس با هیأت نمایندگی شوروی، یعنی روابط با روسیهٔ شوروی، وارد مذاکره شدند. دعاوی متفقین به سه مقوله تقسیم می‌شد ــ دیون جنگی روسیه، دیون دولتی و خصوصی روسیه پیش از جنگ، و ملی‌شدن مؤسسات‌خارجی به دست دولت شوروی. در مقولهٔ نخستین، پیشنهادی مطرح شد، برای الغای متقابل این دعاوی و دعاوی دولت شوروی راجع به خسارات ناشی از مداخلهٔ متفقین در جنگ داخلی[۱۰۸]؛ و اگرچه هر دو طرف این پیشنهاد را رد کردند، روشن بود که اگر در مورد سایر مسائل توافقی حاصل شود در این مورد نیز سازش امکان دارد.[۱۰۹] در مقولهٔ دوم، دولت شوروی از ژانویهٔ ۱۹۱۹ این دعاوی را رسماً پذیرفته بود، ولی اعلام کرد که پرداخت آن‌ها در حال حاضر برایش مقدور نیست، مگر آن که متفقین

---

۱۰۸. این دعاوی به تفصیل در کتابی از طرف هیأت نمایندگی شوروی تشریح شد:

Les Réclamations de la Russie aux Etats Responsables de l'Intervention et du Blocus (Genoa, 1922).

۱۰۹. در نامه‌ای که در ۱۵ آوریل به هیأت نمایندگی شوروی تسلیم شد، صراحتاً به این موضوع اشاره شده بود

(*Papers Rlating to International Economic Conference, Genoa, April-May* 1922, Cmd 1667 (1922), p. 25).

حاضر شوند وامی به او بدهند، یا چنین وامی را ضمانت کنند»۱۱۰؛ این موضوع چانهٔ فراوان می‌برد، ولی در اصل آن اختلافی نبود. مسألهٔ ملی شدن مؤسسات از همه دشوارتر بود. هیأت نمایندگی شوروی آمادگی دولت شوروی را برای واگذارکردن امتیازهای درازمدت به صاحبان اموال ملی شده تکرار کرد؛ هیأت نمایندگی بریتانیا به قبول این پیشنهاد تمایل نشان داد، اما نمایندگان فرانسه و بلژیك اصرار کردند که یا اموال ملی‌شده باید پس‌داده‌شود و یا خسارت کافی از بابت‌آن‌ها پرداخت‌شود.۱۱۱

آلمان که به موجب پیمان ورسای از هر نوع ادعایی نسبت‌به‌روسیه صرف‌نظر کرده بود، در این گفتگوها هیچ مشارکتی نداشت؛ و لویدجورج با شتاب چنین نتیجه گرفت که هیچ خطری ندارد که تا وقتی که کار او با روس‌ها تمام نشده هیأت نمایندگی آلمان را به حال خود بگذارد. این اشتباه مرگباری بود. نمایندگان آلمان در گوشهٔ انزوای خود این شایعه را شنیدند که متفقین به زودی با روس‌ها معامله‌ای انجام می‌دهند که به موجب شرایط آن روس‌ها می‌توانند دعاوی غرائم خود را نسبت به آلمان از نو پیش بکشند: این دعاوی به واسطهٔ مادهٔ ۱۱۶ پیمان ورسای، که پیمان برست‌لیتوفسك را ملغی می‌کرد، به قوت خود باقی بود. این گمان نادرست بود. به نظر نمی‌آید که چنین نقشه‌ای در کار بوده باشد. اما رادك از مدت‌ها پیش کوشیده بود که تخم این‌گونه نگرانی‌ها را در دل مقامات آلمانی بیفشاند۱۱۲؛ مالتزان هم، بگذریم از این که چنین

---

۱۱۰. هیأت نمایندگی شوروی همچنین کوشید «روشن کند ـ اگر چه موضوع به خودی خود روشن می‌نماید ـ که دولت روسیه نمی‌تواند مسؤولیت دیون اسلاف خود را برعهده بگیرد، مگر وقتی که به‌طور دوژور از طرف آن قدرت‌ها به‌رسمیت شناخته شده باشد» (ibid., p. 26).

۱۱۱. روایت چیچرین از این گفتگوها، که به طور کلی درست به نظر می‌رسد، در کتاب فیشر آمده است: L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 335-7؛ نامه‌ای به تاریخ ۲۰ آوریل ۱۹۲۲ که نظر دولت شوروی را بیان می‌کند در این کتاب آمده است:
Materialy Genuezskoi Konferentsii (1922), pp. 127-39.

۱۱۲. رادك گویا در پایان ژانویهٔ ۱۹۲۲ به مالتزان گفته بوده است که فرانسه پیشنهاد شناسایی «دوژور» و دادن اعتبار به دولت شوروی کرده است، مشروط بر این که شوروی دعاوی خود را برضد آلمان به موجب مادهٔ ۱۱۶ مطرح کند ←

نگرانی‌هایی در دل داشته است یا نه، برای پیش بردن سیاست شرقی از آن استفاده می‌کرد و تأکید می‌کرد که امضای پیمان با هیأت نمایندگی شوروی، پیش از آن که روس‌ها وسوسه شوند و به زبان آلمان با متفقین کنار بیایند، ضرورت دارد. نمایندگان آلمان در یك چنین احوال نامساعدی بودند که در ساعت یك بعد از نیمه‌شب یکشنبه پاك، ۱۶ آوریل ۱۹۲۲، یوفه به آن‌ها تلفن زد و پیشنهاد کرد که همان روز در راپالو ـ استراحتگاهی در همان نزدیکی ـ دیدار کنند و به تکمیل پیمانی که در برلن ناتمام مانده بود بپردازند. نویسندهٔ زندگینامهٔ راتنائو شرح می‌دهد که اعضای اصلی هیأت نمایندگی با پیژامه به اتاق خواب راتنائو رفتند و دربارهٔ این که به راپولو بروند یا نه به بحث پرداختند. هاسه، نمایندهٔ زکت در مذاکرات سری نظامی، در هیأت نمایندگی آلمان در جنوآ حضور داشت، ولی معلوم نیست که در این صحنهٔ معروف اتاق خواب شرکت داشته است. سرانجام ویرت و مالتزان بر بی‌میلی راتنائو فائق آمدند.[۱۱۳] دعوت شوروی پذیرفته شد. آن روز را به تکمیل نقائص پیش‌نویس پیمان گذراندند، و پیمان راپولو در ساعت پنج بعد از ظهر به امضا رسید.

واقعیت امضا شدن پیمان بیش از مضامین رسمی آن اهمیت داشت. در این پیمان طرفین از همهٔ دعاوی مالی خود نسبت به یکدیگر، از جمله دعاوی آلمان در مورد فرمان‌های ملی شدن مؤسسات، صرف‌نظر کردند، منتها «به این شرط که دولت ج ش ف س ر با دعاوی مشابه دولت‌های دیگر روبه‌رو نشود». قرار شد مناسبات دیپلماتیك و کنسولی میان دو کشور برقرار شود؛ و مهم‌ترین مادهٔ پیمان نیز مربوط به روابط

→

(W. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1951), pp. 154-5).

این مسلماً نادرست بود. اما شواهد دیگری، اگرچه ضعیف، حاکی از این است که رادك کوشیده است در این ایام با فرانسه کنار بیاید؛ بنابر نوشتهٔ فروسار (L. O. Frossard, *De Jaurès à Lénine* (1930), p. 222) به دستور او کاشن به پوانکاره «اتحاد شوراها» را پیشنهاد می‌کند. اگر هم چنین کوششی صورت گرفته باشد، دولت فرانسه آن را جدی نگرفته است.

۱۱۳. این صحنه در این کتاب توصیف شده است:
H. Kessler, *Walther Rathenau: His Life and Work* (Engl. trans, 1929), pp. 320-1.

اقتصادی بود:

> هر دو دولت به‌طور متقابل خواهند کوشید که نیازمندی‌های اقتصادی هر دو کشور را با حسن نیت برطرف کنند. در صورتی که این مسأله علی‌الاصول بر پایهٔ بین‌المللی حل شود، طرفین قبلا به تبادل نظر با یکدیگر خواهند پرداخت.

نتیجهٔ این ماده آن بود که برکناری آلمان از هرگونه نقشهٔ بین‌المللی برای استفاده از منابع روسیه تضمین شد و میان روسیه و آلمان جبههٔ اقتصادی واحدی به وجود آمد: این جاذبهٔ عمده و فوری آن ماده برای روسیهٔ‌شوروی بود. مادهٔ دیگری در همان فصل از پیمان، دولت آلمان را ملزم می‌سازد که از تأسیس شرکت‌های مختلطی که می‌بایست عمل داد و ستد میان آلمان و روسیه را انجام دهند پشتیبانی کند.[۱۱۴]

این رویداد مهم دیپلماتیك ساختمان سست کنفرانس جنوآ را درهم کوبید. متفقین می‌خواستند پشت سر آلمان با روسیهٔ شوروی کنار بیایند: اکنون روسیهٔ شوروی پشت سر آن‌ها بـا آلمان کنـار آمـده بود. خشم آن‌ها در وهلهٔ اول گریبانگیر هیأت نمایندگی آلمان شد، و بـه صورت یادداشت مشترك مشاجره‌آمیزی تجلی‌کرد: آیا «خود صدراعظم آلمان یك هفته پیش در جلسهٔ افتتاح [کنفرانس] اعلام نکرد که هیأت نماینـدگی آلمان با روحیهٔ صداقت و رفاقت واقعی برای حل این مسائل بـا سایر قدرت‌ها همکاری خواهد کرد»؟[۱۱۵] رسماً در جریان کار کنفرانس اشکالی پیش نیامد، اما نتیجهٔ پیمان راپالو آن بود که هیأت نمایندگی شوروی روش سخت‌تری در پیش گرفت و مواضع بهتری اتخاذ کرد، و هیأت نمایندگی فرانسه نیز دست‌کم برای ناسازگاری خود بهانه‌ای به دست آورد. امید مختصری‌هم که به زیرکی لوید جورج برای‌رفع‌اختلاف‌می‌رفت،

---

114. *RSFSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, iii (1929). No. 85, pp. 36-8;
League of Nations: Treaty Series, xix (1923), 248-52.

115. *Papers Relating to International Economic Conference, Genoa, April-May 1922*, Cmd 1667 (1922), pp. 53-4;
یکی از نتایج فرعی اعتراض متفقین مکاتبهٔ تندی بود میان چیچرین و اسکیرمونت، نماینـدهٔ لهستان، کـه بـه سبب مشارکت لهستان در این اعتراض پیش آمـد (*Materialy Genuezskoi Konferentsii* (1922), pp. 314-22).

به‌کلی از میانه برخاست. یادداشت ۲ مهٔ ۱۹۲۲ در بیان مجدد موضع متفقین خطاب به هیأت نمایندگی شوروی، اگرچه دیگر آن‌قدر سخت نبود که مورد تأیید فرانسه و بلژیك باشد، از لحاظ شوروی گام‌بلندی آن‌سوتر از سازش‌هایی بود که پیش از راپالو در ویلای لوید جورج مورد بحث قرار گرفته بود.[۱۱۶] در هفتهٔ بعد میان هیأت‌های نمایندگی بریتانیا و شوروی گفتگوهای خصوصی بی‌نتیجه‌ای صورت گرفت.[۱۱۷] سپس، در ۱۱ مهٔ ۱۹۲۲ هیأت نمایندگی شوروی پاسخ مفصل و مناقشه‌آمیزی برای متفقین فرستاد، که روشن بود غرض آن پایان دادن به کنفرانس بیهودهٔ جنوآ است. در این پاسخ اشارات فراوانی به سوابق تاریخی دیده می‌شود:

> فرانسهٔ انقلابی نه‌تنها پیمان‌های سیاسی رژیم پیشین را با کشورهای خارجی پاره کرد، بلکه از زیر بار دیون ملی خود نیز شانه خالی کرد. فرانسه فقط به پرداخت یك سوم آن دیون رضایت داد، و آن هم به دلیل مصلحت سیاسی.

ایالات متحده نیز «پیمان‌های اسلاف خود، انگلستان و اسپانیا، را لغو کرد». دول متفق در ۱۹۱۹ اموال کشورهای مغلوب را بدون پرداخت خسارت ضبط کردند. در مورد دعاوی دولت‌شوروی ناشی از جنگ‌داخلی، دولت بریتانیا ۱۵٫۵ میلیون دلار بابت خساراتی که کشتی «آلاباما» وارد آورده بود به ایالات متحده پرداخت. پیشنهاد متفقین دائر بر این که دعاوی جبران خسارت در یك هیأت داوری مختلط به ریاست یك داور بی‌طرف حل و فصل شود، باعث می‌شود که دولت شوروی یکی از اصول مهم خود را اعلام کند:

---

116. *Papers Relating to International Economic Conference, Genoa, April-May 1922*, Cmd 1667 (1922), pp. 28-36.

۱۱۷. بنابر یك مأخذ آلمانی، اعضای هیأت نمایندگی آلمان، که اکنون دیگر کاملا مورد التفات بریتانیا بودند، در این گفتگوها میانجی شدند ـ و این نخستین محصول راپالو بود: اما تنها نتیجهٔ کار این بود که روس‌ها «سرانجام متوجه شدند که پول مورد نیاز خود را نمی‌توانند از متفقین به دست آورند، مگر با شرایطی که قبول آن برایشان مقدور نبود»
(H. Kessler, *Walther Rathenau: His Life and Work* (Engl. transl., 1929), pp. 355-6).

در رسیدگی به این نوع منازعات، مورد خاص اختلاف ناگزیر به تقابل دو نوع دارایی می‌انجامد، که تضاد آن‌ها امروز برای نخستین‌بار در تاریخ جنبهٔ واقعی و عملی پیدا می‌کند. در این‌گونه شرایط موضوع سرداور بی‌طرف نمی‌تواند مطرح باشد.

در پایان یادداشتِ یك بار دیگر اشاره شده است که دولت شوروی برای «گذشت‌های مهم»ی آماده است، منتها بازای گذشت‌های مشابهی از طرف مقابل. اگر قدرت‌ها مایل باشند که مسألهٔ «اختلافات مالی میان خودشان و روسیه» را دنبال کنند، یك «کمیسیون مختلط از کارشناسان» می‌تواند برای این منظور در جا و زمان دیگری تشکیل شود.۱۱۸

در پشت صحنهٔ کنفرانس، مرحلهٔ دیگری از تنازع نفت انگلیس و امریکا طی شد. مذاکرات میان گروه «رویال داچ‌شل» و دولت شوروی به جایی رسیده بود که داچ‌شل امیدوار بود امتیاز انحصاری مناطق نفت‌خیز جنوب شرقی روسیه و قفقاز را از دولت شوروی بگیرد: گویا پیش‌نویس قراردادی به این مضمون آماده نیز شده بود. این قرارداد بدون شك باعث شد که هیأت نمایندگی بریتانیا برای پیشنهاد شوروی گوش شنوایی داشته باشند؛ پیشنهاد شوروی این بود که اموال ملی‌شده بـه صاحبان پیشین آن‌ها برگردد، منتها نه به صورت ملك بلکه به صورت امتیاز بهره‌برداری. شرکت «امریکن استاندارد اویل» نیـز علائقی در قفقاز به هم رسانده بود، منتها از طریق معامله با یکی از صاحبان چاه‌های نفت روسیه پس از فرمان ملی‌شدن ۱۹۱۸: این علائق مشمول فرمول شوروی و بریتانیا نمی‌شد. ضدحملهٔ امریکا با اظهاریه‌ای آغاز شد که یکی از مدیران استاندارد اویل دو روز پس از افتتاح کنفرانس در روزنامهٔ «تایمز» لندن انتشار داد: در این اظهاریه مخالفت شدید امریکا با هر

---

118. *Materialy Genuezskoi Konferentsii* (1922), pp. 230-41; *Papers Relating to International Economic Conference, Genoa, April-May 1922*, Cmd 1667 (1922), pp. 38-47;

میان روایت‌های روسی و انگلیسی اختلاف‌های جزئی دیده می‌شود، ولی به نظر می‌رسد که روایت انگلیسی عین متن رسمی فرانسوی است که بـه کنفرانس تسلیم شد.

امتیاز انحصاری بیان شده بود.۱۱۹ در جریان کنفرانس شرایط پیش‌نویس قرارداد میان گروه رویال داچ‌شل و دولت شوروی در مطبوعات امریکا منتشر شد، آن هم به صورتی که گویی قرارداد امضا شده است.۱۲۰ این امر سیل تکذیب را به‌راه انداخت، از جمله تکذیبی از جانب اوستن چمبرلن در مجلس عوام انگلستان.۱۲۱ با این حال تنازع حاد بود، و مخالفت فرانسه و بلژیك با روش بریتانیا به عقیدهٔ بسیاری از کسان ملهم از واشنگتن بود. در آخرین مراحل کنفرانس، در ۱۱ مهٔ ۱۹۲۲، وزارت خارجهٔ امریکا وارد دعوا شد و سفیر امریکا در رم بیانیهٔ سازش‌ناپذیری در جنوآ صادر کرد. یکی از عبارات متن بیانیه چنین بود:

> ایالات متحده هرگز اجازه نخواهد داد که هیچ نقشه‌ای، اعم از ملی یا بین‌المللی، به مورد اجرا گذاشته شود، مگر این که اصل درهای باز برای همه [ی کشورها] در آن رعایت شده و حقوق برابر برای همه پذیرفته شده باشد.۱۲۲

این اظهاریه که سرانجام رؤیای امتیاز انحصاری بریتانیا، یا بریتانیا و هلند، را در منافع نفت روسیهٔ شوروی باطل کرد، اتفاقاً مقارن تاریخ یادداشت شوروی بود. این تقارن نشانهٔ پایان کنفرانس بود. متفقین، بیشتر به دلیل آن که می‌خواستند کنفرانس را با نوعی توافق به پایان برسانند و نه به منظور عمل دیگری، از پیشنهاد شوروی برای تشکیل کمیسیون کارشناسان برای دنبال کردن موارد اختلاف استقبال کردند. تصمیم گرفته شد که کارشناسان در پایان ژوئن ۱۹۲۲ در لاهه دیدار

---

۱۱۹. «تایمز»، ۱۲ آوریل ۱۹۲۲.

۱۲۰. این پیشامد در این کتاب توصیف شده است:
The Autobiography of Lincoln Steffens (1931), p. 810.

121. *House of Commons: 5th Series*, cliii, cols. 1995-6.

۱۲۲. میان این اظهاریه و مصاحبه‌ای که یك ماه بعد با روزنامهٔ «تایمز» صورت گرفت مشابهت زیادی در عبارات دیده می‌شود؛ تقاضای کمپانی نفت استاندارد از وزارت خارجهٔ امریکا برای مداخله «به منظور حمایت از منافع امریکا در روسیه» در این کتاب آمده است:
Foreign Relations of the United States, 1922, ii (1938), 786-8.

کنند.[۱۲۳] کنفرانس همین‌جا متفرق شد.

کنفرانس جنوآ به شکست انجامیده بود. هیچ‌کدام از آن نتایج منجزی که دولت شوروی انتظار داشت از این کنفرانس به دست نیامد ـ شناسایی «دوژور»، سرمایه‌گذاری‌خارجی، گرفتن اعتبار، و حل و فصل دعاوی. با این همه، دولت شوروی از این کنفرانس بی‌نصیب بیرون نیامد، و نصیب او از سایر کشورها نیز بیشتر بود. دولت شوروی، اگرچه رسماً شناخته نشد، به‌عنوان یك قدرت مستقل و برابر با دیگران رسماً به پشت میز کنفرانس پذیرفته شد. دعاوی حل و فصل نشد، ولی مبانی حل و فصل دعاوی به‌روشنی پدیدار شدند. دیون جنگی و دعاوی ناشی از جنگ داخلی از هر دو طرف باطل است؛ از بابت دیون پیش از جنگ چیزی پرداخت خواهد شد، به شرط آن که بستانکاران اعتباراتی در اختیار دولت شوروی بگذارند تا دیون از محل آن‌ها پرداخت شود؛ اموال مصادره شده خارجیان به صورت امتیاز برگردانده می‌شود، به شرط آن که صاحبان آن‌ها حاضر به سرمایه‌گذاری بیشتری باشند. بالاتر از همه، کنفرانس جنوآ امضای پیمان راپولو را ممکن ساخت. اهمیت‌خاصی که دولت شوروی برای این دستاورد خود قائل بود از لحن گرم و بی‌سابقهٔ قطعنامه‌ای معلوم می‌شود یك ماه بعد هنگام تصویب‌پیمان در کمیتهٔ‌مرکزی اجرائی سراسری صادر شد. بنابر این قطعنامه، کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری:

> از پیمان روسیه و آلمان که در راپولو به امضا رسید استقبال می‌کند و آن را یگانه راه صحیح بیرون آمدن از دشواری‌ها و پریشانی و مخاطرات جنگ‌ها می‌داند،
>
> **فقط این‌گونه پیمان‌ها** را برای روابط ج ش ف س ر با دولت‌های سرمایه‌داری عادی می‌شناسد،
>
> به شورای کمیسرهای خلق و کمیساریای خلق در امور خارجه دستور می‌دهد که سیاست خود را مطابق روحیهٔ مذکور دنبال کنند،
>
> به کمیساریای خلق در امور خارجه قدغن می‌کند که انصراف از نوع پیمان راپولو را فقط در موارد استثنایی

123. *Papers Relating to International Economic Conference, Genoa, April-May 1922*, Cmd 1667 (1922), pp. 49-50.

خاصی اجازه دهد که این انصراف‌ها بازای کسب امتیازات ویژه‌ای برای توده‌های رنجبر ج ش ف س ر و جمهوری‌های شوروی وابسته به آن صورت گیرد.۱۲۴

پیمان راپولو برای دولت شوروی، و برای دولت آلمان، دارای کیفیت نادر و تازه‌ای بود ــ یعنی معامله‌ای که میان دو حریف برابر سرگرفته بود؛ این نخستین مورد دیپلماتیك مهمی بود که روسیهٔ شوروی یا جمهوری وایمار به عنوان برابر با حریف خود به مذاکره پرداختند. این دو عنصر مطرود جامعهٔاروپا با درگذشتن از سد اختلافات ایدئولوژیك دست به دست هم دادند، و با این کار منزلت و حیثیت خود را به عنوان اعضای مستقل آن جامعه بازیافتند. اطمینان به توانایی دولت شوروی در بازی‌کردن نقش موفقی در صحنهٔ دیپلماسی به عنوان یك قدرت اروپایی با پیمان راپولو آغاز شد.

تعابیر دوررس تغییر سیاست و دید شوروی که پیمان راپولو تجلی آن بود، هنوز کاملا دریافته نشده بود. در میان رهبران شوروی این‌نکته در شمار سخنان رایج بود که بقای ج‌ش‌ف‌س‌ر در نخستین دو سال بحرانی حیاتش به واسطهٔ اختلاف‌ها و رقابت‌های درون جهان سرمایه‌داری ممکن شد. در ۱۹۱۸ تلاش‌های خامی برای بازی دادن آلمان در مقابل متفقین غربی، و متفقین غربی در مقابل آلمان، صورت گرفته بود. لنین یك بار گفت که تمام سیاست خارجی رژیم در سه سال نخستین «استفاده از اختلاف میان کشورهای سرمایه‌داری» بود۱۲۵؛ و در زمان کنفرانس واشنگتن پشتیبانی امریکا برای تسریع تخلیهٔ سیبریه از نیروهای ژاپنی بی‌اندازه باارزش بود. اما آن عاملی که توازن قدرت را به صورت اصل حیاتی، گیریم اعلام‌نشدهٔ، سیاست شوروی در اروپا درآورد، پیمان راپالو بود. کنفرانس جنوآ روسیهٔ شوروی را با خطری روبه‌رو ساخت که نگرانی‌های مقامات شوروی آن را گزافه‌آمیز جلوه می‌داد و در واقع بی‌پایه نبود؛ یعنی این خطر که کشورهای اروپا برای بهره‌برداری از منابع روسیه با هم متحد شوند و شرایط خود را به روسیه به عنوان

---

124. *III Sessiya Vserossiisskogo Tsentral'nogo Ispolnitel'nogo Komiteta IX Sozyva*, No. 5 (19 May 1922), p. 17; Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, iii, i (1928), 192.

۱۲۵. نگاه کنید به ص ۳۳۷ بالا.

کشوری «واپس‌مانده» و دارای اقتصاد وابسته تحمیل کنند. روسیهٔ‌شوروی توانست با جلب همکاری یکی از ارکان مهم این نقشه آن خطر را از سر خود رفع کند. پیمان راپولو به معنای دقیق کلمه پیمان اتحاد نبود. هیچ‌کدام از طرفین را وارد همبستگی انحصاری نمی‌کرد. روسیهٔ شوروی فکر بهبود مناسبات خود با سایر کشورهای اروپایی را کنار نگذاشت، به ویژه در مورد بریتانیای کبیر؛ در مورد ایالات متحده نیز، که هنوز دور از صحنهٔ اروپا بود و آن‌قدر ثبات و استحکام داشت که به هیچ‌کدام از دو گروه اروپایی نپیوندد، این فکر به قوت خود باقی بود. اما پیمان راپولو این اصل را تثبیت کرد که روسیهٔ شوروی باید به هر قیمتی شده از متحد شدن جهان سرمایه‌داری برضد خود جلوگیری کند، و این غرض با دراز کردن دست دوستی به سوی یکی از دو اردوگاه این جهان حاصل می‌شود؛ و از آن‌جا که در سراسر دورهٔ جمهوری وایمار آلمان طرف ضعیف‌تر آن دو گروه بود، این امر باعث می‌شد که رابطهٔ خاصی میان آلمان و روسیهٔ شوروی به وجود بیاید. چند ماه بعد رادك، که باید یکی از بانیان اصلی پیمان راپولو به شمار آید، این رابطه را برحسب منافع همیشگی روسیه و با براهین دیپلماسی قدیم بیان می‌کند:

> سیاست خفه‌کردن آلمان در واقع به معنای نابود کردن‌روسیه به عنوان یك قدرت بزرگ بود؛ زیرا که نحوهٔ حکومت روسیه هرچه باشد، همیشه نفع روسیه اقتضا می‌کند که آلمان وجود داشته باشد.... روسیه‌ای که براثر جنگ به نهایت ضعف رسیده بود نه می‌توانست از قدرت‌های بزرگ باشد و نه به وسائل اقتصادی و فنی لازم برای بازسازی صنایع خود دسترسی پیدا کند، مگر آن که وجود آلمان را در مقابل تسلط متفقین دستاویز خود سازد.

شاید جای شگفتی باشد که رادك این مطلب را در گزارشی که برای چهارمین کنگرهٔ کمینترن تهیه کرده بود بیان داشته است.[۱۲۶] اما تغییراتی

---

126. *Die Liquidation des Versailler Friedens: Bericht an den Vierten Kongress der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 22; رادك در کنگره در این باره سخن نگفت، و گزارش‌هایی که در کنگره پخش ←

که براثر نپ و کنفرانس جنوآ و پیمان راپالو در سیاست‌های کمینترن پیش آمد در فصل بعد مورد بحث قرار خواهد گرفت.

→

شد در سوابق مذاکرات کنگره ضبط نشده است. ترجمهٔ انگلیسی این گزارش با این عنوان منتشره شده است:
The Winding- Up of the Versailles Treaty (Hamburg, 1922).

فصل سی‌ام

عقب‌نشینی در کمینترن

علتی‌که به«عقب‌نشینی»مارس۱۹۲۱ انجامید، چه‌در جبههٔ‌داخلی و چه‌در جبههٔ‌دیپلماتیك، تأخیر نامنتظرگسترش‌انقلاب‌دراروپابود. مخاطرات اقتصادی این دورهٔ تأخیر نامحدود لازم می‌آورد که روسیهٔ شوروی با جهان سرمایه‌داری وارد مناسبات بازرگانی دوستانه شود؛ مخاطرات سیاسی نیز حکم می‌کرد که روسیهٔ شوروی با برخی از کشورهای سرمایه‌داری مناسبات سیاسی دوستانه‌ای برقرار کند و آن‌ها را وسیلهٔ مقابله با دشمنی دیگران سازد ــ یعنی سیاست شکاف انداختن در جهان سرمایه‌داری. علتی که این رویدادها را پدید آورده بود ــ تعویق طولانی انقلاب اروپا ــ ناگزیر در دید و سیاست‌های کمینترن تأثیر فوری‌تری داشت و تغییر متناسبی را در فعالیت‌های آن لازم می‌آورد. پس از «اقدام مارس» ۱۹۲۱ در آلمان، این نتیجه اجتناب‌ناپذیر بود. تغییر مورد بحث در بهار و تابستان ۱۹۲۱ صورت گرفت و در سومین کنگرهٔ کمینترن در ژوئن و ژوئیهٔ همان سال ثبت شد. این لازمهٔ طبیعی تغییر سیاست داخلی و خارجی شوروی بود که نپ و موافقتنامهٔ بازرگانی بریتانیا و شوروی بیان‌کنندهٔ آن بودند. اما تغییر جبهه در کمینترن بدون مقاومت بعید می‌نمود، حتی در درون حزب روسیه. در این خصوص روایتی را که تروتسکی از بحث‌های پولیت‌بورو و کمیتهٔ مرکزی پیش از کنگره نقل می‌کند می‌توان به‌طور کلی درست دانست[1]؛ بنابر گفتهٔ تروتسکی در این

1. L. Trotsky, *The Real Situation in Russia* (1928), pp. 246-9.
زینوویف بعدها اذعان کرد که بر سر اقدام مارس در ایام کنگرهٔ سوم «حتی در هیأت نمایندگی روس» اختلاف‌نظر وجود داشته است
(*Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 197).

بحث‌ها لنین و تروتسکی و کامنف طرفدار عقب‌نشینی و سازش بوده‌اند و زینوویف و بوخارین و رادك و بلاکون همچنان دم از تعرض انقلابی می‌زده‌اند. در هر حال استقامت لنین به نتیجه رسید. در کنگره نمایندگان روسیه باز هم یکزبان بودند، اگرچه درجات تأکید آن‌ها تفاوت داشت.

برگزاری و سازمان‌دهی سومین کنگرهٔ کمینترن، که در ۲۲ ژوئن ۱۹۲۲ اجلاس کرد، باشکوه‌تر از همیشه بود؛ تعداد بیشتری نماینده از احزاب بیشتری در اروپا و سایر جاها به کنگره آمده بودند و نمایندگی تودهٔ وسیع‌تری از اعضای حزب را برعهده داشتند. در فاصلهٔ میان کنگره‌های دوم و سوم کمینترن خود را به صورت سازمان بزرگی درآورد و از دو یا سه اتاق درِ کرملین، که کارش را در ۱۹۱۹ آغاز کرده بود، به ساختمان بزرگ سفارتخانهٔ پیشین آلمان منتقل شد. همچنین هتلی نیز برای پذیرایی از نمایندگان کشورهای دیگر به دست آورد، اگرچه بنا بر گفتهٔ یك مسافر انگلیسی این هتل «در وضع اسف‌باری بود و موش در آن لانه کرده بود».[۲] در همان مدت، چنان که زینوویف با غرور تمام به کنگره گزارش داد، کمیتهٔ اجرائی کمینترن سی و یك جلسه تشکیل داده بود؛ برای رسیدگی به کارهای فوری‌تر این کمیته یك هیأت داخلی هفت‌نفره نیز تشکیل داده بود، که کار آن به ویژه هدایت فعالیت‌های سری و غیرقانونی بود.[۳] اما به رغم این نشانه‌های ظاهری پیشرفت، حالت بیداری و خودداری کنگرهٔ سوم با خوش‌بینی انقلابی ۱۹۲۰ تضاد غریبی داشت. سه ماه پیش‌تر، هنگامی که دعوتنامه‌های کنگره فرستاده می‌شد، زینوویف در مقاله‌ای با عنوان «پیش از سومین کنگرهٔ بین‌الملل کمونیستی» اذعان کرده بود که «به سبب شرایط گوناگون آهنگ انقلاب پرولتاریایی جهانی قدری کند شده است».[۴] تروتسکی، که نخستین گزارش را دربارهٔ «بحران اقتصادی و وظایف تازهٔ بین‌الملل» به کنگره ارائه کرد،[۵] گفت که بورژوازی از روزهای خطرناك ۱۹۱۹ تاکنون اعتماد

---

2. T. Bell, *Pioneering Days* (1941), p. 214.

3. *Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 151, 1045.

4. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 16 (31 March 1921), col. 3481.

۵. این گزارش به دو صورت در دست است ـ یکی به صورتی که به کنگره داده شد (*Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 48-90) ، دیگری به صورتی که بعدها ←

به نفس خود را بازیافته و موج انقلاب فرونشسته است. درست است که ثبات ظاهری سرمایه‌داری وهمی بیش نیست. با توجه به پرسش کهن «۱۸۴۷ یا ۱۸۳۹؟»، تروتسکی به دقت توضیح می‌دهد که اوضاع کنونی با اوضاع بعد از ۱۸۴۸، یعنی زمانی که سرمایه‌داری بورژوایی وارد دورهٔ گسترش تازه‌ای شده بود، شباهت واقعی ندارد. سرمایه‌داری در جنگ ۱۸ـ۱۹۱۴ ضربهٔ کاری خورده است؛ کش‌مکش‌های میان قدرت‌های سرمایه‌داری در حال افزایش است؛ و پیروزی انقلاب حتمی است. با این همه کارگران شکست خورده و به موضع تدافعی رانده شده‌اند. تروتسکی چنین نتیجه می‌گیرد:

> وضع کنونی در زمان سومین کنگرهٔ بین‌الملل کمونیستی مانند زمان نخستین و دومین کنگره نیست. در آن زمان ما چشم‌انداز وسیع را معین و خط کلی را ترسیم کردیم و گفتیم: «روی این خط و زیر این نشانه پرولتاریا را جلب و جهان را تسخیر کن». آیا این [دستور] هنوز هم درست است؟ کاملا. در این مقیاس بزرگ، این [دستور] هنوز هم کاملا درست است. منتها ما فراز و نشیب‌های خط را روشن نکرده بودیم، و اکنون به این [فراز و نشیب]ها واقف شده‌ایم. به واسطهٔ شکست‌ها و نومیدشدن‌های خود به این‌ها واقف شده‌ایم، و نیز به واسطهٔ دادن قربانی‌ها و برداشتن گام‌های خطا، که در همهٔ کشورها پیش آمده است ــ و در این‌جا، روسیه، به مقدار زیاد. اکنون برای نخستین بار ما می‌بینیم و احساس می‌کنیم که چندان به هدف خود، به تسخیر قدرت، به انقلاب جهانی، نزدیك نیستیم. در آن زمان، در

→

تروتسکی آن‌را چاپ کرد (*Pyat' Let Kominterna* (n.d. [1925]), pp. 138-86), روایت دوم کامل‌تر است، ولی برخی بندها از آن حذف شده است، از جمله پیش‌بینی معروف جنگ میان ایالات‌متحده و بریتانیای کبیر «درسال ۱۹۲۳ یا ۱۹۲٤» (*Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 86); پیش از پایان کنگره تروتسکی از ذکر این «تاریخ ملعون» متأسف بود و می‌گفت که آن را «فقط از باب مثال» آورده است (ibid., p. 132).

۱۹۱۹، به خودمان می‌گفتیم: «تـا چند ماه دیگـر»؛ امروز می‌گوییم: «شاید تا چند سال دیگر.»[۶]

در یکی از مراحل بعدی کنگره، لنین «نتیجه‌گیری نهایی» خود را به این صورت ثبت می‌کند:

بروز انقلاب جهانی که ما آن را پیش‌بینی کردیم در حال پیشرفت است. اما این پیشرفت روی آن خط مستقیمی که ما انتظار داشتیم صورت نمی‌گیرد. با یك نگاه آشکار می‌شود که پس از صلح، هرقدر هم که [این صلح] بد باشد، ما نتوانسته‌ایم در سایر کشورهای سرمایـه‌داری انقلاب راه بیندازیم، هرچند چنان که می‌دانیم نشانه‌های انقلاب بارز و فراوان بود.... اکنون چیزی که مهم است عبارت است از تدارك اساسی انقلاب و بررسی عمیق ظهور منجز آن در کشورهای اصلی سرمایه‌داری.[۷]

قطعنامهٔ کنگره تا می‌تواند تلاش می‌کند که از تشخیص نومیدکنندهٔ وضع ذره‌ای اسباب امیدواری هم بیرون بکشد:

فقط بلاهت خرده‌بورژوایی می‌تواند ریزش برنامهٔ بین‌الملل کمونیستی را از این واقعیت نتیجه بگیرد کـه پرولتاریای اروپا در زمان جنگ یا بلافاصله پس از آن بورژوازی را برنینداخته است. تعیین خط‌مشی بین‌الملل کمونیستی برای انقلاب پرولتاریایی به معنای تثبیت انقلاب در تاریخ‌های معین تقویم یا اجبار به صورت دادن انقلاب به‌طور مکانیکی در یك زمان معین نیست. انقلاب همیشه نبردی بوده است میان اشکال زنده بر پایه‌های تاریخی معین، و هنوز هم چنین است. از بین رفتن تعادل سرمایه‌داری در مقیاس جهانـی براثر جنگ، شرایط مساعدی برای نیروی اساسی انقلاب ـ پرولتاریا ـ فراهم می‌سازد. همهٔ تلاش‌هـای بین‌الملل

---

6. ibid., pp. 89-90. 7. ibid., p. 749; Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 452.

کمونیستی منصرف به‌این بوده و هست که حد اعلای استفاده را از این وضع بکند.۸

شکست «اقدام مارس» در آلمان در رسیدن به این تشخیص تازه نقش مهمی داشت، و بحث دربارهٔ این اقدام مقدار زیادی از وقت کنگره را گرفت. در بحث از گزارش کمیتهٔ اجرایی کمینترن و «تاکتیک‌های بین‌الملل کمونیستی» این‌موضوع بر سایر موضوعات غالب‌بود. سخنگویان اصلی هیأت نمایندگی روسیه رادك و تروتسکی بودند۹؛ ولی تقریباً همهٔ نمایندگان آلمانی (به اضافهٔ چند نماینده از کشورهای دیگر) در سخنان خود فضای اتهام‌بستن به یکدیگر را، که معمولا ملازم عقب‌نشینی سیاسی است، تشدید کردند. در این بحث دو مسألهٔ ظریف برای رهبران کمینترن پیش آمد. اولا، می‌بایست عهدهٔ کمیتهٔ اجرائی کمینترن را از هرگونه تقصیری در قضیهٔ «اقدام مارس» بری کنند. این کار نسبتاً آسان بود؛ احساس دسته‌جمعی نمایندگان آلمان هرچه بود، فقط کلارا زتکین اشارهٔ شومی به مسؤولیت «نمایندگان اجرائی» کرد.۱۰ ثانیاً، لازم بود که، بدون دست‌کم‌گرفتن نافرمانی پل‌لوی، سیاست «تعرض‌انقلابی»، که‌طرفدارانش لوی را از حزب بیرون رانده بودند، محکوم شود. این کار دشوارتر از آب درآمد؛ زیرا در عین حال که هیچ‌کس ــ حتی کلارا زتکین که همراه لوی از کمیتهٔ مرکزی استعفا داده بود ــ از رفتار بعدی لوی دفاع نکرد، یا منکر عادلانه بودن اخراج او از حزب نشد، احساس غالب این بود که

---

8. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 178; بنابر گفتهٔ اخیرتر وارگا (*Protokoll: Fünfter Kongress der Kommunistischen Internationale* (n.d.), i, 108) پیش‌نویس این قطعنامه لحن بدبینانه‌تری داشته ولی براثر اعتراض «چپ‌روان» هیأت‌های نمایندگی آلمان و مجارستان اصلاح شده است.

۹. زینوویف در گزارش عمومی خود اشارهٔ مختصری به این موضوع می‌کند و بحث دربارهٔ آن را به گزارش رادك دربارهٔ تاکتیك احاله می‌دهد. این مسلماً نتیجهٔ تصمیم حزبی بوده است و نشان می‌دهد که زینوویف شخصاً مورد اتهام بوده و نمی‌توانسته است سخنگوی مناسبی باشد. بلاکون فقط در یك مورد بـه عنوان اخطار نظامنامه‌ای سخن گفت و خود را در ردیف «به اصطلاح چپ» قرار داد (*Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 650-1).

۱۰. نگاه کنید به ص ۴۰۷ بالا.

سیاستی که اکنون کمینترن از آن دفاع می‌کند با سیاستی که پیش‌تر در حزب کمونیست آلمان از آن دفاع می‌کرد هیچ‌فرقی‌ندارد.۱۱ قطعنامه‌ای که به اتفاق آرا در کنگره به‌تصویب رسید آگاهی از این شرمندگی‌ها را به خوبی نشان می‌دهد. قطعنامه با این حکم قطعی آغاز می‌شود که اقدام مارس «به واسطهٔ حملهٔ حکومت آلمان به پرولتاریای آلمان مرکزی بر حزب کمونیست آلمان تحمیل شد». با این حکم هرآنچه پیش از ۱۷ مارس میان بلاکون و کمیتهٔ مرکزی گذشته بود کنار گذاشته شد. قطعنامه سپس به «سلسله اشتباهات»ی که حزب مرتکب شده‌بود اشاره‌می‌کند، و مهم‌ترین آن‌ها را این می‌داند که «ماهیت تدافعی مبارزه مورد تأکید کافی قرار نگرفته بود و دعوت به تعرض به دشمنان بی‌رحم پرولتاریا فرصت داد تا حزب کمونیست آلمان را نزد پرولتاریا به تحریک به «پوچ» متهم کنند». اقدام مارس نشانهٔ «گامی به پیش» بود ــ که چیزی جز تعریف توخالی نبود. اما در آینده حزب کمونیست آلمان باید «با دقت به واقعیات و نظریات حاکی از دشواری تعرض گوش دهد، و اعتبار براهین مخالف تعرض را به دقت بسنجد و سپس اقدام کند».۱۲

این عقب‌نشینی که در کنگرهٔ سوم اعلام شد در زمینه‌ای که پیش از آن «مسألهٔ ملی و مستعمراتی» نام داشت ولی اکنون بیشتر «مسألهٔ شرق» نامیده می‌شد نیز به همان اندازه آشکار و باعث نگرانی بود. در احزاب در حال رشد اروپای غربی و مرکزی ملل شرق چندان مورد توجه نبودند. برای حزب کمونیست بریتانیا، و تا حدی برای حزب کمونیست فرانسه نیز، این ملل صراحتاً اسباب شرمندگی به‌شمار می‌رفتند. بنابرین جای شگفتی نیست که، به رغم تلاش لنین در کنگرهٔ دوم، سیاست‌کمینترن

---

۱۱. پس از کنگره لنین اذعان کرد که «تا زمانی که اشتباهات لوی به عنوان واکنش در برابر یك سلسله اشتباه از جانب کمونیست‌های چپ قابل توضیح بود، دفاع از او ضرورت داشت، به ویژه در مارس ۱۹۲۱ در آلمان» (Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 8) در کنگرهٔ بعدی کمینترن روت فیشر به نحو قابل‌قبولی شکایت کرد که «سومین کنگرهٔ جهانی در مورد نظریات پل لوی موضع روشنی اتخاذ نکرد و نتوانست انتقاد خود را از اقدام مارکس به نحوی مطرح کند که این تصور پیش نیاید که پل لوی فقط به دلایل انضباطی کنار گذاشته شده است» (*Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 80).

12. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 194.

در این مورد همچنان حاکی از نوعی‌تصنع و مصلحت‌اندیشی آشکار است. هدف نخستین خلق‌های مشرق‌زمین در باکو، در سپتامبر ۱۹۲۰، عبارت بود از سازمان‌دادن مبارزه با امپریالیسم انگلیس، نه امپریالیسم به‌طور کلی. ماجرای انورپاشا نشان داده بود که این تمایز ــ دست کم از نظر زینوویف ــ تا چه اندازه واقعیت دارد. از کنگرهٔ باکو تا کنگرهٔ سوم کمینترن فقط نه ماه فاصله بود. اما در این فاصله امضای موافقتنامهٔ بریتانیا و شوروی تبلیغات آشکار برضد امپریالیسم انگلیس را غیرمقدور ساخته بود. پیمان‌های شوروی با ایران و ترکیه نیز به همین ترتیب جلو تبلیغات کمونیستی را می‌گرفت، مبادا باعث رنجش دولت‌های ایران و ترکیه شود. در هیچ‌کجای مشرق‌زمین کمونیسم پیشرفت‌نمایانی نکرده‌بود. در گزارش بسیار مفصل زینوویف دربارهٔ کار کمیتهٔ اجرائی کمینترن در سال گذشته، که شصت صفحهٔ چاپی را در سوابق کنگره دربر می‌گیرد، در این باره فقط سه جملهٔ معنی‌دار دیده می‌شود:

> در شرق نزدیك شورای تبلیغات که به دست کنگرهٔ باکو تأسیس شد سرگرم کار است. اما از لحاظ سازمان، هنوز کار زیادی باید انجام گیرد. در شرق دور نیز وضع از همین قرار است.[۱۳]

مسائلی که سال گذشته با آن حرارت مورد بحث و مناظره قرار گرفته بود در جلسهٔ شتابزده‌ای در آخرین بعد از ظهر کنگره مطرح شد و نمایندگان کشورهای آسیایی یکی پس از دیگری هرکدام در ظرف پنج دقیقه نظریات و آمال خود را بیان کردند. نمایندگان سه جمهوری نوبنیاد ماورای قفقاز به خود تبریك گفتند که توانسته‌اند به هدف خود برسند، و اشاره‌ای هم به خطر امپریالیسم ترکیه کردند؛ نمایندهٔ ترك آشکارا به کمال حمله کرد. نمایندگان چینی و کره‌ای و ژاپنی غالباً به محکوم‌کردن امپریالیسم ژاپن پرداختند. امپریالیسم انگلیس، که نقش برجستهٔ

---

13. *Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 211;

تنها اشاره‌ای که در قطعنامه‌های کنگره به «کشورهای شرق نزدیك و شرق دور» شده است به همین اندازه کوتاه و رسمی است
(*Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 165).

۱۹۲۰ را از دست داده بود، فقط موضوع سخنان نمایندگان ایرانی و ترکستانی بود. هیچ‌کدام از رهبران شناخته‌شدهٔ کمینترن، هیچ‌یك از اعضای هیأت نمایندگی شوروی، در این بحث وارد نشدند. فقط رای، نمایندهٔ هندی با توجه به قوت و دامنهٔ بحث سال گذشته به خود جرأت داد که این سمبل‌کاری را «فرصت‌طلبی محض» و «در خور کنگرهٔ بین‌الملل دوم» بنامد، و برضد بی‌اعتنایی آشکار نمایندگان اروپا و امریکا به این مسأله اعتراض کند.۱۴ روشن به نظر می‌رسید که از لحاظ کمینترن انقلاب در میان ملل آسیا هرگز در حد خود هدف نبوده است. کنگرهٔ سوم شور و حرارت این انقلاب را کاهش داد و آن را مهار کرد.

تغییر جبهه در کنگرهٔ سوم البته تغییر تاکتیك را هم لازم آورد. از زمان کنگرهٔ دوم سیاست کمینترن عبارت بود از این که هرجا اصول عقیدتی یا انضباطی حزب در مخاطره بیفتد، حزب را بدون دغدغهٔ‌خاطر منشعب کند. این در حقیقت جوهر شرایط بیست و یك‌گانه بود. به این دلیل بود که راکوشی پس از آن که حزب سوسیالیست ایتالیا را در لگهورن منشعب ساخت، در برلن نیز بر اخراج پل لوی اصرار ورزید، و به گفتهٔ زتکین اعلام کرد که «آنچه برای کمینترن ارزش دارد یك حزب توده‌ای نیست، بلکه یك حزب کوچك و خالص است»، و حزب کمونیست «بسیار بیش از اندازه بزرگ شده است».۱۵ حتی لنین در کنگره این نکتهٔ مورد علاقهٔ خود را تکرار کرد که حزب بلشویك در زمان انقلاب فوریه حزب بسیار کوچکی بوده است.۱۶ اما در این ایام دیگر جهت جریان عوض شده بود. کنگرهٔ هاله توفیق درخشانی بود، زیرا که یك انشعاب عقیدتی در حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان صورت داد و در عین حال یك حزب کمونیست توده‌ای هم به وجود آورد. اما این توفیق در جاهای دیگر تکرار نشد، و امیدی هم به تکرار آن نمی‌رفت. در فرانسه، حزب تازهٔ کمونیست از لحاظ تعداد اعضا ضعیف‌تر از سلف سوسیالیست خود بود؛ در ایتالیا، حزب کمونیست چیزی جز ریشهٔ برجاماندهٔ حزب سوسیالیست نبود. در آلمان انشعاب تازه‌ای که در رهبری پیش آمد حزب را در آستانهٔ اقدام مارس ضعیف کرده بود. اگر به نظر می‌رسید که کنگرهٔ دوم کیفیت را برتر از کمیت قرار داده است به این دلیل بود که تصور می‌کرد هرگاه

14. ibid., p. 1018.
15. ibid., p. 289.
16. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 439.

کیفیت تأمین شد کمیت نیز در پی آن خواهد آمد: همین که احزاب برضد رهبران بی‌ایمان و رفورمیست انشعاب کردند، توده‌ها به سوی رهبری تازه و تصفیه شده روی خواهند آورد. این انتظار برآورده نشده بود. در کنگرهٔ سوم برای نخستین‌بار نگرانی لنین انداخت. به نظر می‌رسید که حتی خود زینوویف هم تغییر عقیده داده است، زیرا که فریاد کشید:

> در هیچ صورتی نمی‌توانیم انشعاب دیگری در صفوف حزب کمونیست آلمان داشته باشیم. من واقعاً مطمئن نیستم که حزب ما بتواند انشعاب دیگری را تحمل کند.۱۷

به احزاب بریتانیا و امریکا هشدار داده شد که «مرگ و زندگی آن‌ها بسته به این است که فرقه (سکت) نباشند». به‌ویژه حزب بریتانیا از این جهت مورد توبیخ قرار گرفت که در اعتصاب معدنکاران نتوانسته است نقش مؤثری بازی کند، و به آن تذکر داده شد که کوچک‌بودن حزب باعث افتخار نیست.۱۸ قطعنامهٔ کنگره در این باره می‌گوید که «نخستین وظیفهٔ حزب کمونیست انگلیس این است که یك حزب توده‌ای بشود».۱۹ فقط حزب کارگران کمونیست آلمان بود که همچنان احزاب کمونیست توده‌ای را «لاف عظیم» می‌نامید و آن‌ها را برای اقدام انقلابی جدی بی‌فایده می‌دانست و می‌گفت که این‌گونه احزاب فقط «برای تظاهرات فرمایشی بـه نفع روسیهٔ شوروی در روزهای یکشنبه و تعطیلات خوب‌انـد».۲۰ قطعنامهٔ کنگره دربارهٔ تاکتیك این دیدگاه تازه را با تأکید و با عباراتی بیان می‌کند که اگرچه از لحاظ نظری تازگی ندارد، نشان می‌دهد که از کنگرهٔ دوم تاکنون تغییرات مهمی از لحاظ محل تأکید پیش آمده است:

> به دست آوردن نفوذ انحصاری در اکثریت طبقهٔ کارگـر، کشاندن فعال‌ترین بخش آن به میدان مبارزهٔ فوری، در لحظهٔ حاضر مهم‌ترین وظیفهٔ بین‌الملل کمونیستی است.... بین‌الملل

---

17. *Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 628.
18. ibid., pp. 208, 624, 654-5.
19. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 184.
20. *Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 223.

> کمونیستی از نخستین روز تأسیس خود به روشنی و بدون ابهام این نکته را وظیفهٔ خود دانسته است که از به وجود آوردن فرقه‌های کمونیستی کوچک که می‌کوشند فقط از طریق تهییج و تبلیغ در طبقهٔ کارگر نفوذ کنند خودداری کند، [و در عوض] مستقیماً در مبارزهٔ طبقهٔ کارگر شرکت جوید، و در این مبارزه رهبری کمونیستی را برقرار سازد، و در روند مبارزه احزاب کمونیست بزرگ توده‌ای ، انقلابی به وجود آورد.

اکنون «احزاب سوسیال‌دموکرات و مرکزی» هستند که می‌کوشند پرولتاریا را منشعب کنند:

> احزاب کمونیست روند وحدت بخشیدن به پرولتاریا را بر پایهٔ مبارزه در راه منافع آن برعهده گرفته‌اند؛ و از [سرچشمهٔ] آگاهی بر این نقش خود نیروی تازه‌ای می‌گیرند.۲۱

از لحاظ نظری، تغییر سیاست از انشعاب به اتحاد به‌کار بستن همان اصلی بود که لنین بیست سال پیش در «ایسکرا» بیان کرده بود: «پیش‌از متحد شدن و برای متحد شدن، باید اول خط فاصل قاطع و روشنی بکشیم.»۲۲ در عمل، از آن‌جا که انشعاب به اتحاد نینجامیده بود، کاربرد این اصل به معنای انتقال از تاکتیک‌های تعرضی به تاکتیک‌های تدافعی بود، یعنی عقب‌نشینی موقت به جهان سازش‌ها و مصلحت‌اندیشی‌هایی که در عین حال خصلت سیاست شوروی در زمان نپ نیز جز این نبود.

اما تا زمانی که تقریباً در همه‌جا کشاندن طبقهٔ کارگر به احزاب کمونیست آرمان دوردستی بود، راه‌های غیرمستقیم اعمال‌نفوذ نیز می‌بایست آزموده شود. اگر از امید انقلاب فوری دست شسته و کار عمدهٔ احزاب کمونیست را تا روز انقلاب دفاع سرسختانه در مقابل «تعرض سرمایه» شناخته باشند، پس همکاری با سایر احزاب کارگری نیز لازم می‌آید. به این دلیل خشکی انضباط در درون احزاب کمونیست به جای

---

21. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 188-9.

۲۲. نگاه کنید به جلد اول، ص۲۳.

خود باقی ماند، اما مدارا با احـزاب غیرکمونیست یا کمونیست‌هـای غیر درست‌کیش ادامه و گسترش یافت. نه‌تنها نمایندگان حزب کارگران کمونیست آلمان به رغم اعتراضات حزب کمونیست آلمان بار دیگر به کنگره راه یافتند (اگرچه بدون حق رأی)۲۳، بلکه حـزب سوسیالیست ایتالیا نیز نمایندگانی به کنگره فرستاد، و حال آن که به گفتهٔ یکی از نمایندگان حزب کمونیست ایتالیا «در رهبری آن کسانی وجود دارند که از امثال توماس و شایـدمن چندان بهتر نیستند».۲۴ امـا این‌گونه گذشت‌ها در چارچوب کمینترن کافی نبود، و در واقع بیهوده از کار درآمد. تودهٔ کارگران در مهم‌ترین کشورهای صنعتی در احزابی سازمان یافتند که همچنان از هرگونه همکاری با کمینترن خودداری می‌کردند؛ دست یافتن به آن‌ها و همکاری با آن‌ها برای پس‌زدن «تعرض سرمایه» مستلزم سازش‌های وسیع‌تری بود. رادك، که شش ماه پیش در نوشتن «نامهٔ سرگشاده» به حزب کمونیست آلمان با لوی همکاری کرده بود، و پیشنهاد داده بود که حزب کمونیست با همهٔ احزاب چپ آلمان، از جمله حـزب دموکرات و حزب سوسیال دموکرات مستقل، مشترکاً اقدام کند، اکنون این شعار را پیش می‌کشید: «پیش از هر چیز، و به هر وسیله‌ای، به‌سوی توده‌ها.»۲۵ این دستور تازه‌ای نبود. یك سال پیش کنگرهٔ دوم این شعارها را اعلام کرده بود: «در میان توده‌هـا نفوذ کنید» و «بـا توده‌ها رابطهٔ نزدیك‌تر داشته باشید.»۲۶ ولی اکنون شعار رادك به عنوان شعار اصلی کنگره مورد استقبال قرار گرفت. شاید فقط به این دلیل که لوی مغضوب بود و درپیش‌گرفتن سیاستی که با نام بی‌اعتبارشدهٔ او مربوط می‌شد به زودی مقدور نبود، سیاست جبههٔ متحد را نتوانستند در کنگرهٔ سوم اعلام کنند. این کار شش ماه بعد صورت گرفت.

---

۲۳. اعتراض لوی به ادامهٔ مدارا با حزب کارگران کمونیست آلمان در ژانویهٔ ۱۹۲۱ از طـرف کمیتـهٔ اجرائی کمینتـرن رد شـده بـود (*Kommunisticheskii Internatsional*, No. 16 (31 March 1921), cols. 3791-2) این‌حزب سرانجام‌در سپتامبر ۱۹۲۱ از عضویت کمینترن کنار گذاشته شد.

24. *Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 356.

25. ibid., p. 480.

26. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 95.

این که رهبـران کمینترن در کنگرهٔ سوم صادقانـه می‌خواستند تاکتیک‌های خود را طوری تغییر دهند که همپشتی توده‌هارا به دست‌آورند، جای تردید ندارد. ولی آن‌ها این نکته را درنیافتند که برای توفیق این سیاست چه شرایطی لازم است؛ و شاید حاضر به قبول آن شرایط هم نبودند. هر اقدام جدی برای برپا کردن احزاب کمونیست توده‌ای در اروپا و در جهان انگلیسی‌زبان، و به‌کار بـردن این احزاب بـه صورت نیزه‌ای برای نفوذ در سایر احزاب چپ، لازم می‌آورد که مرکز فرماندهی کمینترن نه‌تنها در اصول عقیدتی خود سخت نگیرد، بلکه قید و بندهای انضباطی را هم تخفیف دهد، و به احزاب کشورها و رهبران‌آن‌ها در تعیین سیاست و تاکتیک‌های متناسب با اوضاع محلی ــ که در مسکو به خوبی یا به‌زودی شناخته نمی‌شد ــ اختیار بسیار بیشتری بدهد. با این حال در لحظه‌ای که کنگره از یك طرف سیاست‌هـای توده‌پسندی را توصیه می‌کرد که عدم مرکزیت اقتدار کمینترن لازمهٔ آن‌ها بود، از طرف دیگر قید و بندهای سازمان و انضباط را نیز، که ناگزیر باعث مرکزیت بیشتر می‌شد، تقویت می‌کـرد. در یك قطعنامهٔ بسیار مفصل دربـارهٔ «ساختار تشکیلاتی احزاب کمونیست، روش‌ها و مضامین کار آن‌هـا» همراه با قطعنامهٔ کوتاهی دربارهٔ «سازمان بین‌المللی‌کمونیستی»۲۷ کوشش شده‌است که وظایف و تعهدات کمینترن و احزاب عضو آن با ذکر تمام جزئیات تعریف شود. قطعنامهٔ اصلی بر انضباط و اطاعت احزاب کشورها و اعضا و مطبوعات آن‌ها از اقتدار مرکزی اصرار می‌ورزد و می‌گوید که همهٔ اعضای حزب وظیفه دارند به فعالیت حزبی بپردازند. اعضای حزب باید «در مجامع علنی **همیشه به صورت اعضای یك سازمان رزمنده رفتار کنند**». اهمیت کار مخفی احزاب از نو مورد تأکید قرار می‌گیرد، و همین برهان است که برای توجیه اطاعت از اقتدار مرکزی مورد استناد قرار می‌گیرد، چنان که لنین نیز در نخستین روزهای مبارزهٔ حزبی به همین برهان استناد می‌کرد.۲۸ کمیته‌های احزاب کشورها نه‌تنها در مقـابل

---

۲۷. قطعنامهٔ اصلی در این نشریه‌ها چاپ شده است:
Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh (1933), pp. 201-25.
Kommunistischen Internationale (Hamburg, 1921), pp. 986-9, 1043.

۲۸. پیش‌نویس اصلی بند مربوط به فعالیت‌های حزبـی «غیرقانـونـی» در متن نهایی قطعنامه قدری رقیق‌تر شد، برای آن که، به گفتهٔ سخنگوی کمیتهٔ اجرائی ←

کنگره‌های خود بلکه در مقابل کمیتهٔ اجرائی کمینترن نیز مسؤول شناخته شدند ــ و این همان قاعدهٔ «اطاعت دوگانه» است که در سازمان شوروی دیده‌ایم.۲۹ در این تعارض بالقوهٔ میان دو مرجع اطاعت، احتمال غالب این است که در درازمدت برد با ارگان مرکزی تنگ‌بافتی باشد که منابع مالی کافی در اختیار دارد و اقتدار گهگاهی کنگرهٔ سالانهٔ حزب بی‌اثر شود. این همان قطعنامه‌ای است که بیش از یك‌سال‌بعد، در کنگرهٔ چهارم، لنین به آن حمله کرد و آن را «کمابیش تماماً روسی، یعنی یکسره مأخوذ از شرایط روسیه» نامید، و گفت که این قطعنامه «ورق مرده»ای بیش نیست، زیرا که از خارجیان نمی‌توان انتظار داشت مضامین آن را بفهمند و اجرا کنند.۳۰ با این حال قطعنامه تماماً در کنگرهٔ سوم به اتفاق آرا تصویب شد و به طرز عجیبی در تعارض با آرزوی ایجاد احزاب کمونیست توده‌ای در کشورهای غربی قرار گرفت.

جزئیات مربوط به سازمان کمینترن در قطعنامهٔ ضمیمه قید شد. تعداد اعضای کمیتهٔ اجرائی افزایش یافت؛ حزب روسیه همچنان پنج نماینده داشت، احزاب بزرگ دیگر هرکدام دو نماینده داشتند، و احزاب کوچك‌تر هرکدام یك نماینده. این افزایش طبعاً اهمیت هیأت هفت نفرهٔ درونی را بیشتر ساخت، و این هیأت برای نخستین‌بار به رسمیت شناخته شد. دربارهٔ این مسأله که آیا کمیتهٔ اجرائی کمینترن می‌تواند هر عضو حزبی را در این هیأت منصوب کند یا این انتصاب به اعضای خود کمیته محدود می‌شود اختلاف شدیدی پیش‌آمد. اکثریت بزرگی به نامحدود بودن حق انتصاب رأی داد، و بدین ترتیب اقتدار گروه فرمانروای درون کمیتهٔ اجرائی باز هم بیشتر شد.۳۱ در اجرای سیاست فعالیت بیشتر در برخورد با توده‌ها چنین اعلام شد که نشریهٔ رسمی کمینترن، «کامونیستیچسکیئی

→

کمینترن در کنگره «زیاد از دولت‌های بورژوایی جانبداری نشده باشد».
(*Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 1042);
اما جای تردید است که تنها دلیل مخالفت با صورت اصلی قطعنامه همین بوده‌باشد.

۲۹. نگاه کنید به جلد اول، صص۷ـ۲۶۶.

30. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 354-5.,

31. *Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 1044.

←

اینترناتسیونال»، که به صورت مجلهٔ نامرتبی به چهار زبان‌درمی‌آمد، از آن پس مرتباً به‌طور ماهانه منتشر شود ــ این هدف در واقع تا ۱۹۲۵ حاصل نشد ــ و نشریهٔ هفتگی مردم‌پسندتری نیز باعنوان «اینترناتسیوناله پرسه‌ـکورسپوندنتس» (با عنوان مخفف «اینپرکور») به زبان‌های آلمانی، انگلیسی، و فرانسوی انتشار یابد.[۳۲] در فوریهٔ ۱۹۲۲ گام‌تازه‌ای برداشته شد، به این معنی که جلسهٔ «وسیع»ی برای کمیتهٔ اجرائی کمینترن ترتیب داده شد، که نمایندگان تازه‌ای از احزاب مهم به آن دعوت شدند. این آزمایش در ژوئن ۱۹۲۲ تکرار شد، و دو ماه بعد زینوویف اعلام کرد که این جلسات «وسیع»، که در حکم نوعی «کنگرهٔ کوچك» بود، سالی دو بار تشکیل خواهد شد.[۳۳] کنگره‌های کامل کمینترن سالی یك بار برپا می‌شد، ولی پس از ۱۹۲۲ فواصل آن‌ها نامرتب شد؛ جلسات عادی کمیتهٔ اجرائی کمینترن ظاهراً موقوف شد. اکنون دو ارگان فعال کمینترن عبارت‌بودند از هیأت‌رئیسه («پرزیدیوم») و کمیتهٔ اجرائی وسیع.

اما تعابیر ضمنی این عقب‌نشینی در طرز دید کمینترن، و مخصوصاً در طرز دید رهبران روس آن، بسیار وسیع‌تر از دامنهٔ مسائل ساختاری و سازمانی بود. این عقب‌نشینی مشکلی را که از آغاز در سیاست دوگانه نهفته بود برجسته ساخت ــ یعنی سیاستی که در عین حال می‌کوشید هم دشمنی کارگران جهان را برضد دولت‌های سرمایه‌داری برانگیزد و هم از اختلاف‌ها و رقابت‌های میان خود دولت‌های سرمایه‌داری بهره‌برداری کند. هر دو عامل ــ دشمنی کارگران با سرمایه‌داری و اختلافات داخلی جهان سرمایه‌داری ــ در جان به در بردن رژیم شوروی از جنگ داخلی سهیم بودند. سیاست شوروی نمی‌توانست از هیچ‌کدام غافل شود. با این حال، سازش دادن مسیرهای عملی که به حکم این دو عامل در پیش گرفته می‌شد گاه دشوار بود. به نظر می‌رسید که عامل اول پشتیبانی بلاشرط از کارگران را در مقابل سرمایه‌داران لازم می‌آورد، و عامل دوم

→

زینوویف، بوخارین، هکرت، رادك، بلاکون، و سودارین (*Kommunisticheskii Internatsional*, No. 18 (8 October 1921), col. 4756) با تصویبنامهٔ ۲۶ اوت ۱۹۲۱ این هیأت «پرزیدیوم» نامیده شد (ibid., col. 4, 758).

32. ibid., No. 18 (8 October 1921), cols. 4756-7.

33. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 22 (13 September 1922), col. 5689.

پشتیبانی از یك قدرت سرمایه‌داری را در مقابل دیگری. اما هر نقشه‌ای برای تأثیرکردن در روش یا عمل دولت‌های سرمایه‌داری از طریقی غیر از تلاش برای برانداختن آن‌ها، در تعارض بالقوه با معتقدات بلشویکی قرار می‌گرفت. در کنگرهٔ هاله مارتوف این مشکل را به عبارت کوتاه و رسایی بیان کرده بود:

> بلشویك‌ها که بقای قدرت خود را یگانه ضامن توفیق انقلاب جهانی می‌بینند، بدین ترتیب مجبورند همهٔ وسائل را برانگیزند، حتی وسائل مبهم و مشکوك را، تا قدرت خود را حفظ کنند، بدون‌توجه‌به اثر آن‌ها بر بروز انقلاب‌جهانی.[۳۴]

در جریان کنگرهٔ سوم دوبار این اشارهٔ ناگوار شنیده شد ــ و با شتاب کنار زده شد ــ که میان منافع ج ش ف س ر و منافع کمینترن یا برخی از احزاب عضو آن تضاد ذاتی وجود دارد. سراتی مقاله‌ای در مطبوعات ایتالیا نوشت که زینوویف آن را به عنوان دلیل دشمنی او با کمینترن نقل کرد. در این مقاله سراتی اظهار تأسف می‌کند که چرا کمینترن باید زیر نظر «دولت انقلابی بزرگ»ی اجلاس کند که مجبور است «سیاست تدافعی و تعرضی خود را برضد سرمایه‌داری ملی و بین‌المللی اجرا کند». سراتی چنین ادامه می‌دهد:

> سیاستی که با کمك‌کردن به جمهوری شوروی باید بدون چون و چرا به تمام پرولتاریا نیز کمك کند، ممکن است در عین حال با نیازهای تاکتیکی دولتی که در مرحلهٔ بحرانی

---

34. *USPD: Protokoll über die Verhandlungen des Ausserordentlichen Parteitags zu Halle* (n.d.), p. 213.

منتقدی در یکی از دیدارهای حزبی در دسامبر ۱۹۲۰ نکتهٔ دیگری را که در عین‌حال از همان باب است پیش کشید. در آن دیدار به شنوندگان خود تبریك گفت که دشمنی در میان قدرت‌های سرمایه‌داری افزایش یافته است، و این امنیت شوروی را تضمین می‌کند. آن منتقد پرسید که آیا این به معنای سیاست برانگیختن قدرت‌های سرمایه‌داری به جنگی نیست که در آن کارگران و دهقانان آن کشورها باید بجنگند و رنج بکشند؟ (Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 11).

انقلاب نهفتهٔ خود به سر می‌برد مطابقت نداشته باشد.[۳۵]

حزب کارگران کمونیست آلمان، که نمایندگان آن در کنگره نقش مخالفان منفور و بی‌قید و بند را بازی می‌کردند، پا را از این نیز پیش‌تر نهاد و خواهان «جدایی سیاسی و سازمانی بین‌الملل سوم از نظام سیاست‌دولتی روسیه» شد، و در این خصوص رسماً چنین اعلام کرد:

> ما یك لحظه نیز فراموش نمی‌کنیم که حکومت شوروی براثر تأخیر انقلاب جهانی به چه مشکلاتی دچار شده است. ولی ما این خطر را هم می‌بینیم که از این مشکلات ممکن است نوعی تضاد ظاهری یا واقعی میان منافع پرولتاریای انقلابی جهان و منافع آنی روسیهٔ شوروی برخیزد.[۳۶]

در کنگره برای پاسخ‌دادن به این اتهامات هیچ تلاش جدی صورت نگرفت و این تصور در بسیاری از اذهان برجا ماند که، بنابر اذعان دوستانهٔ نمایندهٔ هلندی: «گویی روسیه دارد روند انقلابی را متوقف می‌کند».[۳۷]

ادامهٔ این انتقاد البته پاسخی لازم داشت؛ تروتسکی، که در این ایام فعال‌ترین مدافع سیاست رسمی بود، دادن این پاسخ را برعهده‌گرفت. موقع پاسخ کنگرهٔ بین‌الملل جوانان کمونیست بود، که بلافاصله پس از کنگرهٔ کمینترن تشکیل شد[۳۸]؛ قرعهٔ فال به نام تروتسکی افتاد که از آنچه خود او آن را صراحتاً «استراتژی موقت عقب‌نشینی» تجویز شده از جانب کمینترن نامید، در چنین مجلس عیبجو و ناشکیبایی دفاع کند. تروتسکی گفت که «برخی از رفقای بی‌اندازه زیرك فرضیه‌ای پیش کشیده‌اند که برحسب آن تقصیر عمدهٔ «تمایل دست‌راستی» کنونی به گردن روس‌ها است، زیرا که روس‌ها اکنون وارد روابط بازرگانی با یك کشور غربی

---

35. *Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 159;

تروتسکی مطالبی از قول توراتی، رهبر جبههٔ راست در کنگرهٔ لگهورن، نقل کرد، به این معنی که «روس‌ها شوراها و بین‌الملل کمونیستی را برای مصلحت خودشان و برای منافع خودشان اختراع کردند» (ibid., p. 397).

36. ibid., p. 224.

37. ibid., p. 799.

۳۸. نگاه کنید به ص ۴۸۶ زیر.

شده‌اند و سخت نگران‌اند که مبادا این روابط از انقلاب اروپا آسیب ببیند»؛ سپس با طنز اضافه کرد که برخی از «این نظریه‌پردازان تحول تاریخی» حتی «وفاداری به روح مارکس را به جایی رسانده‌اند که برای این تمایل دست‌راستی در جستجوی مبانی اقتصادی نیز برآمده‌اند». تروتسکی پس از آن که بدین ترتیب برهان طرف مقابل‌را به افراطی‌ترین شکلی بیان می‌کند در ویران کردن منطقی آن با اشکال زیادی روبه‌رو نمی‌شود؛ زیرا که می‌تواند آن را در تقابل با اتهام متوازی و ظاهراً متضاد دیگری قرار دهد که می‌گفت حزب روسیه به دلایل سیاست ملی روسیه در قضیهٔ اقدام مارس برای «تحریك انقلاب مصنوعی در آلمان اصرار ورزیده است». تروتسکی می‌گوید این نکته درست است، و همیشه درست بوده است، که استقرار «دیکتاتوری پیروزمند سوسیالیستی» در روسیه جز از طریق «انقلاب جهانی پرولتاریای بین‌المللی» مقدور نبود. اما درست به همین دلیل روسیه فقط می‌تواند به «بروز منطقی و درونی» انقلاب علاقه‌مند باشد، نه به تسریع یا تأخیر مصنوعی آن.[۳۹] این پاسخ منطقی را تروتسکی می‌توانست با رجوع به واقعیت‌های جاری تقویت کند: آن لحن احتیاط و خودداری که در کنگرهٔ سوم به سیاست کمینترن تزریق شده است، بدون شك با نفع آنی روسیهٔ شوروی انطباق دارد، زیرا این کشور نیاز دارد که در نبرد سنگین و بی‌وقفهٔ خود با محیط سرمایه‌داری نفسی تازه کند؛ اما این احتیاط و خودداری بر پایهٔ نفع نهایی انقلاب جهانی نیز به همین اندازه توجیه‌پذیر است، زیرا، چنان که حوادث ثابت کرده‌اند، با تکنیك‌های شتابزده و ضربتی که در کنگرهٔ دوم تصور می‌شد به انقلاب جهانی نمی‌توان دست یافت. همبستگی متقابل امر انقلاب جهانی و امر حکومت شوروی یك بار دیگر اثبات می‌شود.

تأخیر انقلاب جهانی که به سیاست عقب‌نشینی دولت شوروی منجر شده است عقب‌نشینی مشابهی را در سیاست کمینترن نیز لازم می‌آورد. وقتی که لحظهٔ مساعد فرا رسید، هر دو می‌توانند پیش‌روی خود را با هم ادامه دهند. اما این برهان که از لحاظ نظری خدشه‌ناپذیر به نظر می‌رسید، وقتی که از زبان رهبران روس کمینترن برای احزاب کمونیست خارجی نقل می‌شد و از آن‌ها خواسته می‌شد که تاکتیك‌های خود را تابع خط‌مشی کلی و یکنواختی کنند که از مسکو تجویز می‌شد، ناگزیر

---

39. L. Trotsky, *Pyat' Let Kominterna* (n.d. [1925]), pp. 254-5.

خودبینانه به نظر می‌رسید.

در این احوال کار اجرای شعار تازهٔ «به‌سوی تـوده‌ها» به دست گرفته شد. تلاش برای درازکردن دست همکـاری موقت به سوی سایر احزاب چپ رها نشد: در واقع این تلاش در سال بعد شدت گرفت. ولی اکنون مصلحت‌دید تازه و ظاهراً امیدبخش‌تری به صورت عوامل بین‌المللی خاصی که می‌توانستند برای تودهٔ مردم کشش داشته باشند به میدان آورده شدند. برخی از این عوامل را که از پیش وجود داشتند ممکن بود به زیر فرمان کمینترن درآورند؛ برخی دیگر زیر نظر کمینترن به وجود آمدند. مفهوم اساسی در هر دو مورد یکی بـود. توده‌ها کـه نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند فوراً وارد احزاب کمونیست شوند یا خود را به تمام معتقدات و انضباط کمونیستی پایبند سازند، ممکن بود به سازمان‌های ثانوی هوادار کشانده شوند، و با این کار سهم غیرمستقیم خود را به امر انقلاب پرولتاریایی بپردازند.

مهم‌ترین و دورپروازترین سازمان‌ثانوی‌که اینك زیر نظر کمینترن تـأسیس شد «بین‌الملل سرخ اتحادیـه‌های کارگـری» بود، کـه معمولا «پروفینترن» نامیده‌می‌شد.[۴۰] از زمان‌کنگرهٔ‌دوم‌کمینترن، «مژسوفپروف»[۴۱] سخت سرگرم پی‌ریزی یك بین‌الملل جدید بود. نخستین وظیفهٔ آن عبارت بود از درآوردن اتحادیه‌های کارگری کشورهای اروپا از دست «ایفتو» (فدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری) و آماده کردن آن‌ها برای پیوستن به «بین‌الملل سرخ» که قرار بود تأسیس شود. برای این منظور مژسوفپروف «دفتر تبلیغات»ی در چند کشور دائر کرد. به‌طور کلی به نظر نمی‌رسد که این دفترها چندان کاری از پیش برده باشند. دفتر بریتانیا[۴۲] تا آن انـدازه فعال بود کـه دشمنی نیرومندتـرین رهبران اتحادیه‌های کارگری را به خود جلب کرد. ارگانی که جز موعظهٔ همبستگی

---

۴۰. به‌آلمانی، این‌سازمان عموماً به‌نام: 'Die Rote Gewerkschaftsinternationale' شناخته می‌شد، و بـه انگلیسی به نام:
The Red International of Labour Unions (RILU)

۴۱. نگاه کنید به ص ۲۵۶ بالا.

۴۲. «دفتر بریتانیا» ظاهراً از پشتیبانی کمیتهٔ سرکارگران برخوردار بوده‌است؛ ریاست آن را تام‌من عهده‌دار بود
.(J. T. Murphy, *New Horizons*, 1941, pp. 167-8)

با مسکو به‌جای آمستردام هیچ کاری نداشت، ناگزیر عناصر یاغی و ناراضی اتحادیه‌ها را به سوی خود می‌کشید؛ و این به خودی خود آن را در معرض اتهام تلاش برای ایجاد انشعاب در جنبش کارگری قرار می‌داد. در آلمان اتهام منشعب‌کردن اتحادیه‌های کارگری را در کنگرهٔ هاله با لحن بسیار تلخی به زینوویف و لوزوفسکی نسبت دادند. اما این‌گونه اتهامات در مسکو چندان تأثیری نداشت؛ آن‌جا همچنان فرض بر این بود که با گذشت زمان تمام جنبش تسخیر خواهد شد. روز ۹ ژانویهٔ ۱۹۲۲ کمیتهٔ اجرائی کمینترن تصمیم گرفت که در روز اول ماه مه کنفرانسی برای تأسیس بین‌الملل سرخ اتحادیه‌های کارگری برپا کند. قرار شد دعوتنامهٔ این کنفرانس برای همهٔ اتحادیه‌های مخالف آمستردام فرستاده شود (همان‌طور که دعوتنامهٔ تأسیس کمینترن نیز برای همهٔ احزاب و گروه‌های مخالف بین‌الملل دوم فرستاده شد)؛ کمیتهٔ اجرائی کمینترن و مژسوفپروف مشترکاً این دعوتنامه را صادر کردند.[۴۳] اجلاس کنفرانس بعداً تا ژوئیهٔ ۱۹۲۱ به تعویق افتاد تا با سومین کنگرهٔ کمینترن همزمان شود. در این فاصله، لوزوفسکی با اغتنام فرصت از چهارمین کنگرهٔ اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه در مهٔ ۱۹۲۱ نطق مفصلی در پشتیبانی از طرح این بین‌الملل اتحادیه‌های کارگری ایراد کرد، و در این نطق مدعی شد که اتحادیه‌هایی با ۱۴،۰۰۰،۰۰۰ کارگر به مژسوفپروف پیوسته‌اند؛ کنگره نیز قطعنامه‌ای مناسب این نطق صادر کرد. مضمون هر دو عبارت بود از مبارزه برای تسلط یافتن بر جنبش بین‌المللی کارگران، زیر شعار «مسکو یا آمستردام؟»[۴۴] این شاید عالی‌ترین مرحلهٔ اطمینان کمینترن بود به اجرای نقشهٔ مهارکردن جنبش اتحادیه‌ای به گرد مرکز تازه‌ای در مسکو. در جریان کنگره، در میان شور و شعف عمومی اعلام شد که یکی از نمایندگان یك حلقهٔ طلا «برای کارگران اعتصابی انگلستان» اهدا کرده است (زمان نخستین اعتصاب بزرگ معدنکاران ذغال پس از جنگ بود)؛ کنگره رأی داد که از محل اعتبارات شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه مبلغ ۲۰،۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی برای معدنکاران انگلستان

---

43. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 16 (31 March 1921), cols. 3734-40, 3787.

44. *Chetvertyi Vserossiiskii S"ezd Professional'nykh Soyuzov* (1921), i (Plenumy), 80-94, 110-14.

فرستاده شود.۴۵ در سومین کنگرهٔ کمینترن یك ماه بعد، زینوویف یك بار دیگر به «ایفتو» حمله کرد و آن را «آخرین سنگر بورژوازی بین‌المللی» نامید، و اعلام داشت که وظایف کنگرهٔ آیندهٔ «پروفینترن» عبارت است از: «بهتر سازمان دادن مبارزه برضد بین‌الملل زرد آمستردام»، «روشن کردن روابط میان اتحادیه‌های کارگری و احزاب انقلابی در هرکشوری به نحو عملی»، و «عبارت‌بندی دقیق روابط میان شورای اتحادیه‌های سرخ و بین‌الملل کمونیستی».۴۶

در کنگرهٔ تأسیس «پروفینترن»، که در ۳ ژوئیهٔ ۱۹۲۱ افتتاح شد، ۳۸۰ نماینده از چهل و یك کشور حضور یافتند (که ۳۳۶ آن‌ها حق رأی داشتند)؛ این عده مدعی نمایندگی هفده میلیون از مجموع چهل میلیون عضو اتحادیه‌های کارگری سراسر جهان بودند.۴۷ اما در مذاکرات کنگره به‌زودی این مشکل دوشاخ آشکارشدکه آن‌هایی‌که‌بیشتر به‌تأسیس بین‌الملل جدید اشتیاق داشتند سندیکالیست‌هایی‌بودندکه می‌خواستند از اتحادیه‌های موجود جدا شوند، و نظرشان این بود که بین‌الملل جدید به‌کلی مستقل از سازمان سیاسی کمینترن باشد: این نظریات را بیل هیوود به نام «کارگران صنعتی جهان» و نیز نمایندگان فرانسوی و اسپانیایی بیان کردند. اما زینوویف و لوزوفسکی با سخنان خود کنگره را به راه خود بازگرداندند و «پروفینترن» بر همان پایه‌ای که «مژسوفپروف» تدارك دیده بود تأسیس شد. وظیفهٔ اعلام‌شدهٔ آن عبارت بود از «مخالفت با برنامهٔ بورژوایی دوپهلوی بین‌الملل زرد آمستردام... [و داشتن] یك پلاتفورم عمل انقلابی روشن». نخستین شرط عضویت این بود: «اجرا کردن و تحقق‌بخشیدن اصول مبارزهٔ انقلابی در عمل.» به‌طور کلی، این قاعده اعلام شد که اتحادیه‌ها باید اول از «ایفتو» و سپس به «پروفینترن» بپیوندند. اما در پاره‌ای از کشورها که اتحادیه‌های کارگری عمده به «ایفتو» وفادار ماندند، اتحادیه‌ها حق داشتند که منفرداً و بدون قطع‌رابطه با سازمان پیشین خود به «پروفینترن» بپیوندند.۴۸ ظاهراً اتحادیه‌های

---

45. ibid., i, 27, 194.

46. *Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 672-3, 676.

47. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 18 (8 October 1921), col. 4508; J. T Murphy, *New Horizons* (1941), pp. 174-5.

48. *Resolutionen, Statuten, Manifeste und Aufrufe der Ersten Inter-*

←

زیادی از این حق استفاده کردند؛ لوزوفسکی دو سال بعد ــ و بی‌گمان به گـزاف ــ مدعی شد کـه یك‌سوم کارگـران وابسته بـه «ایفتو» به «پروفینترن» وابسته‌اند.۴۹

بحث‌انگیزترین مناظرات کنگره بـه مسألهٔ رابطهٔ پـروفینترن و کمینترن مربوط می‌شد؛ سندیکالیست‌ها جداً طرفدار استقلال اتحادیه‌ها از هر نوع ارگان سیاسی بودند. اما در این مورد نیز حرف مقامات‌رسمی به کرسی نشست. در قطعنامه‌ای که از جانب روسمر و تام‌من پیشنهاد شد «نزدیك‌ترین رابطه با بین‌الملل سوم» از طریق مبادلهٔ نمایندگان میان شورای پروفینترن و کمیتهٔ اجرائی کمینترن و اجلاس‌های مشترك این دو ارگان قید شده بود، و «اتحـاد انقلابی واقعی و صمیمانه» میان اتحادیه‌های سرخ و احزاب کمونیست در همهٔ کشورها لازم شناخته شده بود.۵۰ در اساسنامـه‌ای که در کنگـره به تصویب رسید تشکیل شورای مرکزی مرکب از چهار نمایندهٔ روس، دو نماینده از هریك از سایر کشورهای بزرگ، و یك نماینده از هر کشور کوچك پیش‌بینی شده‌بود؛ همچنین تشکیل یك هیأت اجرائی هفت نفری، که دو نفر آن‌ها می‌بایست از «کشوری [باشند] که بین‌الملل سرخ اتحادیه‌های کارگری در آن‌جا مستقر است».۵۱ در این کنگره نمایندگانی‌از ژاپن، چین، کره، و اندونزی

---

nationalen Kongresses der Roten Fach-und Industrie-Verbände (Bremen, n.d. [1921]), pp. 64-5.

49. *Dvenadtsatyi S"ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol²-shevikov)* (1923) p. 280.

50. *Resolutionen, Statuten, Manifeste und Aufrufe der Ersten Internationalen Kongresses der Roten Fach-und Industrie-Verbände* (Bremen, n.d. [1921]), pp. 17-18.

یك نمونه از پیاده کردن این نقشه در عمل دفتر پروفینترن در بریتانیا است که مقرر بود «از حزب کمونیست مستقل باشد، ولی همگام و با همکاری آن حزب همان روابطی را که میان CEC و بین‌الملل سرخ اتحادیه‌های کارگری و بین‌الملل کمونیستی موجود است در صحنهٔ ملی برقرار کند» (*Constitution of the Red International of Labour Unions*, (n.d.), pp. 12-13) این هدف می‌بایست با رد و بدل شدن نمایندگان در این سازمان‌ها به دست آید.

51. *Resolutionen, Statuten, Manifeste und Aufrufe der Ersten Internationalen Kongresses der Roten Fach-und Industrie-Verbände* (Bremen, n.d. [1921]), p. 73.

نیز حضور داشتند، و قطعنامه‌ای هم صادر شد که «کارگران شرق نزدیک و دور» را به «وارد شدن در صفوف بین‌الملل سرخ اتحادیه‌های کارگری» ترغیب می‌کرد.[۵۲] تمایز میان بین‌الملل آمستردام، که تقریباً منحصر به کارگران اروپا بود، و پروفینترن، که از کارگران کشورهای «مستعمره» نیز به گرمی استقبال می‌کرد، بعدها اهمیت پیدا کرد.

سرنوشت سازمان دیگری نیز نشان‌دهندهٔ همان مشکل دوشاخی‌است که کنگرهٔ سوم با آن روبه‌رو شد ــ یعنی اختیار کردن یکی‌از این دو شاخ: یا جلب پشتیبانی توده‌های جهان، یا نظارت مرکزی از مسکو؛ این‌سازمان «بین‌الملل جوانان کمونیست» بود، که برخلاف پروفینترن رویشی روی تنهٔ کمینترن به شمار نمی‌رفت بلکه تاریخچه‌ای خاص خود داشت. پیش از ۱۹۱۴ یك بین‌الملل جوانان سوسیالیست وجود داشت، که در کنفرانسی در برن، در آوریل ۱۹۱۵، روش صلح‌طلبی و ضدجنگی در پیش گرفت. یازده شماره از نشریهٔ آن میان سپتامبر ۱۹۱۵ و مهٔ ۱۹۱۸ به‌طور نامرتب در زوریخ منتشر شد، و در میان نویسندگان نام لنین، زینوویف، تروتسکی، کولونتای، رادك، انگلیکا بالابانوف، لیبکنخت، و سایر پیروان جنبش سیمروالد دیده می‌شود.[۵۳] پس از جنگ این سازمان به آلمان نقل مکان کرد و در کنگره‌ای در برلن، نوامبر ۱۹۱۹، به واسطهٔ فعالیت رئیس سازمان، ویلی مونتسنبرگ، خود را به‌صورت «بین‌الملل‌جوانان‌کمونیست» تجدید سازمان داد.[۵۴] برنامهٔ آن، این سازمان را مستقل اعلام کرد، اما فعالیت سیاسی آن با برنامهٔ کمینترن یا برنامه‌های احزاب وابسته به کمینترن مطابقت داشت.[۵۵] مونتسنبرگ در دومین کنگرهٔ کمینترن حضور

---

52. ibid., pp. 79-80.

۵۳. آن یازده شماره را سپس کمینترن تجدید چاپ کرد (*Jugend-Internationale: Kampf- und Propaganda-Organ der Internationalen Verbindung Sozialistischer Jugendorganizationen* (Moscow, n.d.) *und Freiheit*).

۵۴. در روسیهٔ شوروی سازمان جوانان کمونیست یا کامسامول (نام رسمی بعدی آن چنین بود: «سازمان جوانان کمونیست لنینیست سراسر اتحاد [شوروی]») در اکتبر ۱۹۱۸ تأسیس شده بود؛ زینوویف به نام کمیتهٔ اجرائی کمینترن در مهٔ ۱۹۱۹ دعوتی برای تأسیس سازمان بین‌المللی جوانان کمونیست صادر کرد (*Kommunisticheskii Internatsional*, No. 2 (June 1919), col. 241).

۵۵. این کنگره‌در کتاب ویلی‌مونتسنبرگ توصیف‌شده‌است Willi Münzenberg,

←

یافت، اما نتوانست این کنگره را به بحث دربارهٔ جنبش جوانان وادار کند.[۵۶] به‌رغم این ناکامی، بین‌الملل جوانان کمونیست کار خود را ادامه داد و گسترش یافت، به‌طوری کـه در نخستین سالگرد ولادتش مدعی نمایندگی چهل و پنج سازمان جوانان در کشورهای مختلف و ۸۰۰،۰۰۰ عضو بود[۵۷]؛ هنگامی که نخستین کنگرهٔ آن در ۷ آوریل ۱۹۲۱ در شهر ینا اجلاس کرد، کمیتهٔ اجرائی کمینترن ناگهان به اهمیت این سازمـان کمونیستی نیمه‌مستقل پی‌برد. نشریهٔ رسمی کمینترن در ابتدا این کنگره را رویدادی دارای «اهمیت بسیار» و «نمایش پرقدرت جنبش کمونیستی» نامید.[۵۸] اما در ۱ آوریل ۱۹۲۱ نامه‌ای از کمیتهٔ اجرائی کمینترن به دبیرخانهٔ بین‌الملل جوانان کمونیست فرستاده شد و با لحن قاطعی به آن دستور داد که مذاکرات آیندهٔ کنگرهٔ ینا را «الزام‌آور» تلقی نکند و کنگره را به مسکو انتقال دهد، تا همزمان با سومین کنگرهٔ کمینترن در ماه ژوئن در آنجا اجلاس کند.[۵۹]

→

Die Dritte Front (1930), pp. 293-302 برنـامه نیـز همـان‌جـا آمـده است (ibid., pp. 375-80) ظاهراً بهترین شرح دربارهٔ نخستین سال‌های بین‌الملل‌جوانان کمونیست است؛ شرح‌های روسی صرفاً تبلیغاتی است. کتاب شولر در این بـاره (R. Schüller, *Geschichte der Kommunistischen Jugend-Internationale* (5 vols., 1931)

به دست نیامد. نوشتن یك تك‌نگاری در این باره جالب خواهد بود. اسناد کنگرهٔ اول و شرحی از مذاکرات آن در نشریهٔ کمینترن چاپ شده است

Kommunisticheskii Internatsional, No. 9 (22 March 1920), cols. 1411-18, No. 11 (14 June 1920), cols. 1895-1912.

56. *Der Zweite der Kongress Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 640.

57. W. Münzenberg, *Die Dritte Front* (1930), p. 331.

58. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 16 (31 March 1921), cols. 3943-4.

۵۹. این نامه در نشریهٔ *Sowiet* («شورا»)، شمارهٔ ۱۵ مهٔ ۱۹۲۱، ص ۵۰ـ۴۹ چاپ شده است؛ این نشریهٔ دست‌چپی مستقلی بود که لوی پس از اخراج شدن از حزب کمونیست آلمان سردبیری آن را برعهده گرفت و انتشار آن نامه تجاسر حساب‌شده‌ای بود. بنابر نوشتهٔ مونتسنبرگ دلیل انتقال کنگره به مسکو ترس از مداخلهٔ پلیس پس از اقدام مارس بود؛ ولی در متن نامه چنین توضیحی دیـده نمی‌شود (W. Münzenberg, *Die Dritte Front* (1930), pp. 343-4).

هیأت اجرائی تسلیم شد. مونتسنبرگ به افتخار عضویت در کمیتهٔ اجرائی کمینترن نائل آمد، و با همین سمت در سومین کنگرهٔ کمینترن شرکت کرد. در این کنگره غفلت کنگرهٔ دوم تکرار نشد. زینوویف در گزارش کلی خود به اهمیت بین‌المللی جوانان کمونیست اشاره کرد، و نیمی از وقت یك جلسه صرف بحث دربارهٔ امور آن شد، و در جریان این بحث با نطق پرشوری وفاداری خود را به حزب کمونیست و کمینترن و مسکو اعلام داشت[۶۰]؛ قطعنامهٔ کنگره دربارهٔ منزلت بین‌الملل جوانان کمونیست در این نکته قاطع بود:

> نفوذ سیاسی و رهبری باید در مقیاس بین‌المللی فقط به بین‌الملل کمونیستی تعلق داشته باشد، و در هر کشور خاص به شعبهٔ بین‌الملل کمونیستی آن کشور.
>
> وظیفهٔ سازمان جوانان کمونیست این است که از این رهبری سیاسی (برنامه، تاکتیك، جهت‌گیری سیاسی) اطاعت کند و خود را با جبههٔ عمومی انقلاب همراه سازد.
>
> بین‌الملل جوانان کمونیست بخشی از بین‌الملل کمونیستی است، و به این عنوان تابع همهٔ قطعنامه‌های کنگرهٔ بین‌الملل کمونیستی و کمیتهٔ اجرائی آن خواهد بود.[۶۱]

دومین کنگرهٔ بین‌الملل جوانان کمونیست بلافاصله پس‌از کنگرهٔ کمینترن اجلاس کرد. گویا در این کنگره مقاومت‌ها و انتقادهایی پیش آمده‌است؛ این نکته از این‌جا معلوم می‌شود که لنین شخصاً برای حل اختلاف‌نظرها مداخله کرد[۶۲]، و تروتسکی در کنگره حاضر شد تا از کمینترن در برابر

---

60. *Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 220-1, 251-4, 887-905.

61. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 256-9.

62. W. Münzenberg, *Die Dritte Front* (1930), p. 346.

بنابر نوشتهٔ «دائرةالمعارف بزرگ شوروی» کنگرهٔ دوم پس از «تلاش سرسختانه» تشکیل شد و «اشتباهات کنگرهٔ اول [را] در مسألهٔ روابط متقابل میان کمینترن و احزاب کمونیست اصلاح» کرد

Bol'shaya Sovetskaya Entsiklopediya, xxxiii (1938), 829, art. Kommunisticheskii Internatsional Molodezhi.

اتهام تبعیت منافع انقلاب جهانی از منافع روسیهٔ شوروی دفاع کند.۶۳ اما مشکلات رفع شد، کنگره به زیر فرمان درآمد، و دفتر مرکزی بین‌الملل جوانان کمونیست به مسکو انتقال یافت.۶۴ کنگره‌های بعدی بین‌الملل جوانان کمونیست همزمان با کنگره‌های کمینترن در مسکو برپا می‌شد. بار دیگری گامی برداشته شده بود که انضباط مرکزی کمینترن را به زیان درجهٔ استقلالی که برای تشویق‌جنبش‌های توده‌ای لازم بود تأیید می‌کرد. پس از کنگره مونتسنبرگ به کار دیگری منتقل شد؛ اما این شاید یك امر اتفاقی بود.۶۵

پروفینترن و بین‌الملل جوانان کمونیست هر دو سازمان‌های کمونیستی به معنای خاص کلمه بودند، و فشاری که برای درآوردن آن‌ها به زیر فرمان انضباط فراگیر کمینترن وارد می‌شد مقاومت‌ناپذیر بود. این ضرورت غرض اصلی این سازمان‌ها را تا حد زیادی نقض می‌کرد؛ یعنی تلاش برای ایجاد مجاری تماس با هواداران غیرکمونیست منتفی می‌شد. اما یك چنین تماسی ضرورت داشت، و پس از سومین کنگرهٔ کمینترن تلاش برای برقرار کردن این تماس صورت گرفت ــ از طریق سلسله سازمان‌هایی که به واسطهٔ هدف‌های مشترك ارتباط مختصری با حزب کمونیست داشتند ولی از قید تعهد به اقدام انقلابی و پذیرفتن عقیده و انضباط کمونیستی آزاد بودند. مفهوم «همراهان»، که پس از شروع نپ در انتشارات ادبی شوروی پذیرفته شده بود، بدین ترتیب به زمینهٔ کمونیسم بین‌المللی نیز تسری یافت. ظاهراً نخستین انگیزش کمابیش به‌طور اتفاقی براثر اضطرار قحطی روسیه پیش آمده است.

---

۶۳. نگاه کنید به ص۸۰-۴۷۸ بالا.

۶۴. شرحی از کنگره در این نشریه آمده است:
Kommunisticheskii Internatsional, No. 18 (8 October 1921), cols. 4529-32.
بین‌الملل زنان کمونیست در بهار ۱۹۲۱ تأسیس شد و از آوریل ۱۹۲۱ چند شماره از نشریهٔ *Die Kommunistische Fraueninternationale* از طرف این سازمان انتشار یافت و کنفرانسی نیز همزمان با سومین کنگرهٔ کمینترن برپا شد و مورد تأیید کنگره قرار گرفت (*Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 255-6) ولی به نظر نمی‌رسد که این سازمان در هیچ زمانی فعال شده باشد.

«انجمن کمک‌رسانی بین‌المللی کارگران» («ام ار پ») با رهبری مونتسنبرگ زیرک و بلندپرواز در ۲۱ سپتامبر ۱۹۲۱ در برلن تشکیل شد. وظیفهٔ ابتدائی آن عبارت بود از فراهم آوردن نوعی وزنهٔ دست‌چپی در مقابل کمک‌های سخاوتمندانه‌ای که «آرا» و سایر سازمان‌های بورژوایی برای تخفیف درد وحشتناک قطعی به روسیهٔ شوروی می‌فرستادند. کارگران آلمان برعهده گرفتند که اضافه‌کاری کنند و مازاد تولید ماشین‌آلات و کالاهای مصرفی خود را به روسیهٔ شوروی بفرستند؛ سپس اعانه نیز برای کارگران شوروی گردآوری شد و وام نیز فراهم شد؛ «ام ار پ» بنای توزیع نوشته‌های مردمی و تبلیغاتی را از جانب روسیهٔ شوروی گذاشت.[۶۶] مونتسنبرگ در گزارشی به کمیتهٔ اجرائی کمینترن در مارس ۱۹۲۲ «ام ار پ» را «نخستین تلاش عملی برای برپاکردن جبههٔ متحد» می‌نامد، و مدعی است که تا پایان ژانویهٔ ۱۹۲۲ مجموعاً ۲۰۰ میلیون مارک از کارگران یا احزاب کمونیست گردآوری شده است، آن هم غالباً در آلمان و سویس و هلند، و در مراکز کمک‌رسانی «ام ار پ» در روسیه بیش از ۷۰،۰۰۰ تن روس گرسنه تیمار شده‌اند. علاوه‌بر کمک به معنای محدود کلمه، با فرستادن ماشین‌آلات و ابزار و کارگران خارجی نیز به بازسازی اقتصاد به‌طور کلی نیز کمک شده است: «آنچه ما باید امروز به مردم روسیه برسانیم عبارت است از استعداد کار فشرده و صورت سازمانی کارگران اروپا و امریکا».[۶۷] چندی بعد تعدادی از مراکز تراکتور و حتی ساوخوز زیر نظر «ام ار پ» با ماشین‌ها و کارگران

---

۶۶. روت فیشر خلاصه‌ای از کار این سازمان را در ۱۹۲۲ در آلمان به دست می‌دهد: «بیست و هفت شهر مبالغ کلانی پول دادند یا هزینهٔ خانه‌های نگه‌داری کودکان را در اتحاد شوروی بر عهده گرفتند. ابزار و لباس معادل هشت میلیون مارک به دست جوانان و کودکان جمع‌آوری شد. اوراق «وام کارگران» به مبلغ دو میلیون مارک صادر شد. سازمان یک نشریهٔ مصور هفتگی داشت به نام *Sichel und Hammer* («داس و چکش»)، که شمارهٔ اول آن در ۱۳۰،۰۰۰ نسخه چاپ شد. فیلم‌های روسی نمایش داده شد و درآمد آن به روسیه فرستاده شد. یک ویولون‌زن روس به نام سوموس همراه با یک گروه آوازه‌خوان که آوازهای سیاسی می‌خواند در کشور گردش کرد»

(*Stalin and German Communism* (Harvard, 1948), p. 220).

67. *Die Taktik der Kommunistischen Internationale gegen die Offensive des Kapitals* (Hamburg, 1922), pp. 126-9.

خارجی اداره می‌شدند. این سازمان چنان کـه در یکـی از قطعنامه‌های کمینترن تشریح شده بود هدف دوگانه‌ای داشت؛ یعنی هم کارگران را به هواداری از روسیهٔ شوروی برمی‌انگیخت و هم «نتایج اقتصادی واقعی» به دست می‌آورد.[۶۸] مرکز آن همچنان در آلمان بود، اما در سایر کشورهای اروپا نیز توفیق داشت، از جمله در بریتانیای کبیر، که سال‌ها با نام «کمک بین‌المللی کارگران» بارور بود. در ایالات متحده سازمان «دوستان روسیهٔ شوروی» در پاییز ۱۹۲۱ برای کمک مردم قحطی‌زده به وجود آمد. در حدود همان ایام تأسیس گروه «کلارته» در فرانسه به دست چند تن از نویسندگان برجسته، از جمله آناتول‌فرانس و رومن رولان و هانـری باربوس، سرمشق گروه‌های روشنفکری در کشورهای دیگر قرار گرفت. یکی دیگر از سازمان‌های آن دوره «انجمن بین‌المللی کمک به انقلابیان» بود، که در اصل برای گردآوری اعانه برای قربـانیان «وحشت سفید» تشکیل شد و مورد تأیید کنگرهٔ چهارم کمینترن نیز قرار گرفت.[۶۹]

در بریتانیای کبیر آزمایش یگانه و امیدبخشی زیـر نظر حـزب کمونیست بریتانیا صورت گرفت. بحران بیکاری ۱۹۲۱ به تشکیل کمیته‌های محلی منجر شد، که با هم متحد شدند و «جنبش ملی کارگران‌بیکار» را به وجود آوردند. سازمان‌دهنده و روح هـدایت‌کنندهٔ این جنبش، کمونیست برجسته وال هنینگتون بود. در روز آتش‌بس ۱۹۲۱، حدود ۴۰،۰۰۰ تن از بیکاران به سوی بنای یادبود واقع در وایتهال راه‌پیمایی کردند و حلقهٔ گلی به شکل داس و چکش با خود حمل می‌کردند که روی آن چنین نوشته بودند:

> به قربانیان سرمایه‌داری که جان خود را فدای اجاره، بهره، و سود کردند؛ از طرف بازماندگان صلح، که به دست مثلث نامقدس بیش از مرگ رنج می‌کشند.[۷۰]

---

68. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 327-8; *Internationale Presse-Korrespondenz*, No. 95, 6 June 1923.

این شمارهٔ نشریهٔ کمینترن ویژهٔ دستاوردهای «ام ار په» در روسیهٔ شوروی بود.

69. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 837.

70. T. Bell, *The British Communist Party* (1937), p. 79;

نویسنده اضافه می‌کند که حزب «الهام‌دهندهٔ اصلی این جنبش بیکاران بود».

در سال بعد در اتحادیه‌های کارگری «جنبش اقلیت ملی» به وجود آمد، که گروهی بود با رهبری و الهام کمونیستی و در میان کارگران مشغول کار همان نقشی را بازی می‌کرد که جنبش ملی کارگران بیکار در میان بیکاران داشت.۷۱ این‌ها فقط سازمان‌های نخستین از چندین سازمانی بودند که حزب کمونیست بریتانیا از طریق آن‌ها می‌کوشید در میان تودهٔ کارگران بریتانیا جایی برای خود باز کند ــ هرچند توفیق آن حزب در این کار به‌زودی براثر رویدادهای سیاسی از میان رفت.

این اقدامات در راه همکاری و نفوذ که برای اجرای شعار «به‌سوی توده‌ها»ی کنگرهٔ سوم کمینترن صورت گرفت، تا آن اندازه نتیجه‌بخش بود که تعریف و تحدید دقیق یك نظریهٔ جدید را لازم آورد. تغییر روش در دسامبر ۱۹۲۱ با صدور احکام بیست‌وپنج‌گانهٔ کمیتهٔ اجرائی کمینترن دربارهٔ «جبههٔ متحد کارگران» تصریح شد.۷۲ این احکام حرکتی به جانب چپ و افزایش حس اعتماد به کمونیست‌ها را در میان تودهٔ کارگران تشخیص می‌دادند و می‌گفتند که کارگران در همه‌جا «گرایش بی‌سابقه‌ای به سوی اتحاد» احساس می‌کنند؛ بنابرین فرصت «وحدت عمل وسیع‌تر و کامل‌تری» به‌دست آمده است: از تمام احزاب کمونیست کمینترن خواسته می‌شود که «**از شعار جبههٔ متحد کارگران پشتیبانی کنند** و در این مساله ابتکار عمل را به‌دست گیرند». اما شرایطی‌هم می‌بایست قید شود. احزاب کمونیست می‌بایست نه‌تنها استقلال سازمانی و عقیدتی خود را حفظ کنند، بلکه همواره حق «اظهارنظر دربارهٔ سیاست همهٔ سازمان‌های طبقهٔ کارگر بدون استثنا» را داشته باشند. در این احکام یادآوری می‌شود که بلشویك‌ها در مبارزهٔ خود با منشویك‌ها ــ این سوابق هرگز از ذهن بلشویك‌ها دور نبود ــ یك‌بار شعار «وحدت از پایین» را داده بودند. این

---

۷۱. یکی از نمایندگان حزب کمونیست بریتانیا در چهارمین کنگرهٔ کمینترن در نوامبر ۱۹۲۲ هر دو را «شکل»های جنبش در بریتانیای کبیر نامید
(*Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 132).

72. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 303-10.

در این‌جا این احکام به صورت ضمیمهٔ قطعنامهٔ چهارمین کنگره در تأیید آن‌ها به چاپ رسیده است؛ این احکام در این مأخذ نیز دیده می‌شود
VKP(B) v Rezolyutsiyakh (1941), i, 409-16.

موضوع راه را برای حمله به رهبران سایر احزاب کارگری و سوسیال دموکرات باز می‌گذاشت: در واقع قید شده بود که «رهبران بین‌الملل‌های دوم، دو و نیم‌ام، و آمستردام تاکنون با رفتار خود نشان داده‌اند که وقتی پای **اقدام عملی** در میان باشد، **در واقع** شعار اتحاد را رها می‌کنند». بنابرین در اعلام «جبههٔ متحد کارگران» از همان ابتدا یك عنصر دوپهلو وجود داشت. قرار بر این بود که از سایر احزاب دعوت شود که به جبههٔ متحد بپیوندند. اما اتحاد مورد بحث به اقدام عملی در راه هدف‌های معین محدود می‌شد. این اتحاد به معنای دست‌کشیدن از آن هدف‌های کمونیستی غیرمشترك میان احزاب کمونیست و غیر کمونیست نبود؛ همچنین به این معنی نبود که کمونیست‌ها از تلاش برای منشعب‌کردن آن احزاب برضد رهبرانشان دست برمی‌دارند. تا آن‌جا که مساله به رهبران مربوط می‌شد، سیاست لنینی نگه‌داری آن‌ها «همان‌طور که طناب دار شخص به‌دار آویخته را نگه می‌دارد» به قوت خود باقی بود.

دنبال کردن تاکتیك جبههٔ متحد، کمینترن را به آزمایش یگانه و بی‌فایده‌ای کشاند، که چیزی جز تلاش برای تشکیل جبههٔ متحد با بین‌الملل دوم نبود. مدتی پیش، یعنی در آوریل ۱۹۲۰، حزب کارگر مستقل بریتانیا طرحی برای بازسازی یك بین‌الملل فراگیر با حزب سوسیالیست سویس در میان گذاشته بود.[۷۳] پس از یك سال مشورت این کار عملی شد، اما نتیجهٔ آن حصول آن غرض نبود، بلکه ولادت یك «بین‌الملل» دیگر بود در فوریهٔ ۱۹۲۱ در وین، که هر دو بین‌الملل دیگر آن را تحریم کردند.[۷۴] این همان «اتحاد بین‌المللی‌کار احزاب‌سوسیالیست» است که به نام «اتحاد وین» معروف شد، و دشمنانش آن را «بین‌الملل دو و نیم‌ام» نامیدند ــ نامی که به آن چسبید. بین‌الملل دو و نیم‌ام تلاشی بود برای تجدید فعالیت گروه «مرکز» (وسط) در جنبش بین‌المللی، که با جنگ مخالفت کرده بود اما حاضر نشده بود تمام نتایج شکست‌گرایی ملی و انقلاب اجتماعی را بپذیرد، و تحت عنوان «اکثریت سیمروالد»

---

۷۳. نگاه کنید به ص ۲۳۰ بالا.

۷۴. گزارشی از مذاکرات در این مأخذ آمده است:
Independent Labour Party: Report of the 29th Annual Conference (1921), pp. 33-47.

مورد حملهٔ شدید لنین قرار گرفته بود.۷۵ با پایان یافتن جنگ این گروه دیگر پلاتفورمی نداشت، جز این که از صلح‌طلبی با حسن نیت دم می‌زد و همچنین با حسن‌نیت می‌کوشید حد وسطی میان دو بین‌الملل درحال‌جنگ پیدا کند؛ اما هرگز نتوانست سیاست یا دیدگاه مستقلی خاص خود داشته باشد. اما در آغاز ۱۹۲۲ که این گروه خواست یك کنفرانس عمومی از همهٔ سازمان‌های کارگری جهان تشکیل دهد، کمینترن تحت تـأثیر شور نخستین شعار جبههٔ متحد این پیشنهاد را با اشتیاق پذیرفت. اجلاس‌وسیع کمیتهٔ اجرائی کمینترن در فوریهٔ ۱۹۲۲ به جای احزاب کمونیست همهٔ کشورها از این طرح استقبال کرد و پیشنهاد داد که اتحادیه‌های کارگری، چه وابسته به بین‌الملل آمستردام باشند و چه وابسته به پروفینترن، و چه اتحادیه‌های سندیکالیستی غیروابسته، به این کنفرانس دعوت شوند، و با تأکید تمام اعلام داشت که «وحدت عمل توده‌های کارگر» به زودی و «به‌رغم اختلافات اصولی در عقاید سیاسی» تحقق می‌یابد.۷۶ بین‌الملل دوم بسیار محتاط‌تر از این بود، و توافق با آن فقط از طریق دیـدار مقدماتی و گفتگو میان نمایندگان هر سه بین‌الملل مقدور بود.

در ۲ آوریل ۱۹۲۲ اجلاس این جمع غریب در کاخ رایشتاگ برلن افتتاح شد. هیأت نمایندگی بین‌الملل دوم به سبب آن که یك گروه شش نفری از بریتانیا به رهبری رمزی مکدونالد در آن شرکت داشت قدری اضافه‌وزن داشت؛ پس از آن گروه بلشویکی به رهبری وندرولده قرار می‌گرفت. در هیأت نمایندگی بین‌الملل دو و نیم‌ام دو نفر اتریشی، آدلر و باوئر، رهبری را برعهده داشتند و اعضای هیأت نمایندگـان چندین کشور بودند، از جمله لونگه از فرانسه، دو منشویك روس، یعنی مارتوف و ابراموویچ، و والهد از حـزب کارگر مستقل بـریتانیا.۷۷ در هیأت

---

۷۵. نگاه کنید به ص ۶۷۳ زیر.

76. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 269.

۷۷. حزب کارگر مستقل، با آن که از بین‌الملل دوم بیرون آمده بـود، هنوز جزو احزاب تشکیل دهنده حزب کارگر بریتانیا به شمار می‌رفت؛ مکـدونالد، که عضو حزب کارگر مستقل بود، می‌توانست با حکم حزب کارگر در بین‌الملل دوم شرکت کند، و حال آن که نمایندهٔ رسمی حزب کارگر مستقل در هیأت‌نمایندگی معارض با هیأت نمایندگی حزب کارگـر شرکت داشت. رادك از اشاره بـه این پیچیدگی حیرت‌آور سازمان جنبش کارگر انگلستان غافل نماند (*The Second and Third Internationals and the Vienna Union* (n.d.), p. 66).

نمایندگی بین‌الملل سوم بوخارین و رادك از روسیه، کلارا زتکین از آلمان، و چند عضو جزء شرکت داشتند. آلمان تنها کشوری بود که در هر سه هیأت نماینده داشت. سراتی نیز به عنوان نمایندهٔ حزب سوسیالیست ایتالیا، که به هیچ‌کدام از سه بین‌الملل وابسته نبود، به کنفرانس پذیرفته شد.

کمتر کسی می‌توانست از این جمع ناجور انتظار نتیجهٔ مهمی داشته باشد. نتیجه‌ای که به‌دست آمد، اگرچه ناچیز بود، کمابیش تماماً مرهون تلاش هیأت نمایندگی کمینترن بود، که می‌کوشید به هر قیمتی شده به نوعی توافق برسد. مذاکرات با سخنان به دقت سنجیدهٔ کلارا زتکین آغاز شد، که پیشنهاد کرد کنفرانسی از نمایندگان هر سه بین‌الملل و همهٔ اتحادیه‌های کارگری تشکیل شود. دستور مذاکرات این کنفرانس می‌بایست «کمك به بازسازی جمهوری روسیهٔ شوروی» و «پیمان ورسای و بازسازی مناطق ویران‌شده» را دربر داشته باشد. وندرولده با سخنرانی بسیار تحریك‌آمیزی پاسخ داد. پس از اعتراض به بحث دربارهٔ غرامت‌ها و پیمان ورسای در کنفرانس مورد نظر، سه موضوع را پیش کشید و گفت که بین‌الملل دوم پیش از رضایت دادن به هر نوع کنفرانسی باید در خصوص این سه موضوع ضمانت بگیرد: تشکیل حوزه‌های کمونیستی در سازمان‌های کارگری، براندازی رژیم منشویك در گرجستان به دست «امپریالیسم بلشویك» (تسرتلی،منشویك گرجی، عضو هیأت نمایندگی بین‌الملل دوم بود)، و محاکمهٔ اس‌ارها که‌به‌زودی در مسکو آغاز می‌شد. وندرولده به‌عنوان سوسیالیستی که سابقاً از جنگ طرفداری کرده بود، و به عنوان وزیر یك دولت ائتلافی بورژوا، سخت آسیب‌پذیر بود؛ رادك به او و به رمزی‌مکدونالد، که بعداً با لحن ملایم‌تری داخل بحث شد، حمله کرد و چند ضربهٔ سخت و کاری به آن‌ها زد. اما از جنگ زبانی گذشته، موضوع واقعی دعوا «حوزه‌سازی» در اتحادیه‌ها بود (که با جعل یك کلمهٔ فرانسوی «نوآیوتاژ» noyautage برای این منظور اعتبار خاصی هم پیدا کرد). مسألهٔ دیرین همکاری موقت برای مقاصد معین میان دشمنان سوگندخورده یك‌بار دیگر مطرح شد، بدون آن که یك گام به تفاهم نزدیك‌تر شوند. رمزی مکدونالد شکایت کرد که بین‌الملل سوم می‌کوشد «با کلمات نرم ما را به خود نزدیك‌تر کند، برای آن که ضربه‌های مرگبارتری به مابزند». سراتی، که با کمال تعجب به دفاع از کمینترن برخاست، با ظرافت اشاره کرد که بین‌الملل دوم در زمان

جنگ اشکالی در همکاری با کلمانسو ندید؛ و اما در خصوص «نوآیوتاژ»، به‌نظر او «یك جنبش قوی و سالم نباید باکی از سم داشته باشد». رادك با بیان مستقیم‌تری این مسأله را طرد کرد:

> ما هیچ اعتمادی به احزاب بین‌الملل دوم نداریم؛ ما نمی‌توانیم وانمود کنیم که اعتماد داریم. اما به رغم این موضوع می‌گوییم: «مسأله این‌نیست که ما به‌یکدیگر اعتماد داریم یا نه؛ کارگران خواهان مبارزهٔ مشترك هستند، و ما می‌گوییم: بیایید شروع کنیم!»[۷۸]

در چنین فضای ناسازگاری هیچ چیزی نمی‌توانست کشتی کنفرانس را از غرق شدن نجات دهد مگر تصمیم خلل‌ناپذیر رادك برای جلوگیری از قهر و جدایی نهایی. پس از سخنان افتتاحی کلارا زتکین هیچ‌کدام از نمایندگان کمینترن پشت تریبون نرفتند مگر رادك، که دوباره به تفصیل سخن گفت. اما جنگجویی‌او در پشت‌تریبون با سازگاری فراوان در پشت صحنه همراه بود. رادك به احتمال قوی یگانه کسی بود در میان حاضران که از پیشرفت مذاکرات دولت‌های شوروی و آلمان اطلاع داشت ــ مذاکراتی که ده روز پس از پایان دیدار برلن به امضای پیمان راپولو انجامید؛ به این دلیل رادك اصرار ورزید که پیمان ورسای مشترکاً محکوم شود. اما وندرولده با سماجت از منافع کشور خود در این پیمان و گرفتن غرامت دفاع کرد. رادك در این مورد نیز مانند سایر موارد ناچار شد کوتاه بیاید تا از قطع مذاکرات جلوگیری کند. در آخر شب ۵ آوریل ۱۹۲۲ قطعنامهٔ مشترکی نوشته شد. به موجب این قطعنامه یك کمیتهٔ تدارك نه نفره (سه نفر از هر بین‌الملل) مأمور شد «کنفرانس دیگری» را سازمان دهد و میان «بین‌الملل اتحادیه‌های کارگری آمستردام» و «بین‌الملل اتحادیه‌های کارگری سرخ» گفتگو برقرار کند. کنفرانس از طرف کمینترن اعلام کرد که اس‌ارهایی که در مسکو محاکمه می‌شوند اجازه خواهند داشت که وکلای خود را انتخاب کنند؛ محاکمهٔ آن‌ها علنی خواهد بود و نمایندگان هر سه بین‌الملل می‌توانند در آن حضور یابند؛ و حکم اعدامی صادر نخواهد شد. قطعنامه به کمیتهٔ تدارك اختیار داد که از

---

78. *The Second and Third Internationals and the Vienna Union* (n.d.), pp. 47, 50, 53, 72.

هیأت‌های اجرائی سه بین‌الملل «مدارك... مربوط به مسألهٔ گرجستان» را دریافت کند و به کنفرانس آینده گزارش دهد. آخر این که قطعنامه در عین حال که اصل مطلوب بودن یك «کنفرانس عمومی» را میان سازمان‌های چپ در آیندهٔ نزدیك تأیید می‌کرد، اعتراض بین‌الملل دوم را به‌تشکیل چنین کنفرانسی «در ماه آوریل، یعنی همزمان با کنفرانس جنوآ» تذکر می‌داد. در ضمن از «کارگران همهٔ کشورها» می‌خواست که تظاهراتی برای مقاصد معین زیر ترتیب دهند:

برای روز کار هشت ساعته؛
برای مبارزه با بیکاری، که براثر سیاست غرامت‌گیری قدرت‌های سرمایه‌داری اخیراً بی‌اندازه افزایش یافته است؛
برای اقدام متحد پرولتاریا برضد تعرض‌سرمایه‌داری؛
برای انقلاب روسیه، برای روسیهٔ گرسنه، برای تجدید مناسبات سیاسی و اقتصادی همهٔ کشورها با روسیه؛
برای استقرار مجدد جبههٔ متحد پرولتاریا در همهٔ کشورها و در [سازمان] بین‌الملل.

رادك در اظهاریه‌ای از طرف هیأت نمایندگی کمینترن اعلام داشت که قطعنامهٔ مشترك از طرف این هیأت «پس از تردید فراوان» پذیرفته شد، و بین‌الملل دوم حاضر نشد که شعار ابطال پیمان ورسای‌را برای تظاهرات کارگران بپذیرد.۷۹

پذیرفته شدن این قطعنامه از طرف هیأت نمایندگی کمینترن فوراً واکنشی در مسکو برانگیخت. لنین به محض دریافت متن قطعنامه مقاله‌ای در «پراودا»ی ۱۱آوریل ۱۹۲۲ نوشت، زیر عنوان «بهای گران پرداخته‌ایم»: این تعهد که نمایندگان هر سه بین‌الملل به محاکمهٔ اس‌ارها راه داده شوند حکم اعدام نیز صادر شود، قابل قبول نبوده است؛ گذشته از این، هیچ امتیازی از طرف مقابل گرفته نشده است. اما نتیجه‌گیری مقاله این نیست که تاکتیك جبههٔ متحد شکست‌خورده است، بلکه فقط می‌گوید که «بورژوازی در هیأت دیپلماتهای خود یك بار دیگر زیرك‌تر از نمایندگان بین‌الملل کمونیستی از کار درآمد». لنین در پایان می‌گوید

79. ibid., pp. 83-5, 88-9.

که برای پشتیبانی از پرولتاریا در مقابل «فشار تعرض سرمایه‌داری برضد آن، ما تاکتیك جبههٔ متحد را در پیش گرفتیم و آن را تا به آخر پیش خواهیم برد».[۸۰] ده روز بعد «پراودا» همچنان خواهان تظاهرات‌متحد در همهٔ کشورها بود، که می‌بایست از طرف «اتحادی از کارگران، کمونیست‌ها، آنارشیست‌ها، سوسیال‌دموکرات‌ها، کارگران غیر حزبی، مستقلان، و دموکرات‌های مسیحی برضد سرمایه» صورت گیرد.[۸۱] روز ۱ مهٔ ۱۹۲۲ در شعارهای معمول روز اول ماه مه که از طرف حزب کمونیست روسیه داده شد برای نخستین‌بار ذکری از انقلاب جهانی به میان نیامد. اما لنین در این اعتقاد خود حق داشت که گذشت‌های رادك هیچ نتیجه‌ای به بار نیاورده بود. شش هفته پس از دیدار برلن، احزاب فرانسه و بریتانیا و بلژیك توافق کردند که کنفرانسی تشکیل دهند که زمینه را برای اتحاد بین‌الملل‌های دوم و دو و نیم‌ام بدون بین‌الملل سوم آماده سازد. وقتی که کمیتهٔ تدارك برلن برای نخستین‌بار در ۲۳ مهٔ ۱۹۲۲ تشکیل جلسه داد، نمایندگان کمینترن جدایی خود را اعلام کردند. این آزمایش غریب در اجرای تاکتیك جبههٔ متحد کنار گذاشته شد. چندی بعد در همان سال ریشهٔ بازماندهٔ حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان به حزب سوسیال‌دموکرات بازپیوست؛ و در بهار ۱۹۲۳ یکی از نتایج طبیعی این اتحاد مجدد آن بود که بین‌الملل دو و نیم‌ام با صلح و صفا در بین‌الملل دوم جذب شد.

به‌کار بستن سیاست جبههٔ متحد در کشورهای خاص تنها تابع ضعف‌ها و تضادهای درونی این سیاست نبود، بلکه این ناراحتی را هم به همراه داشت که می‌بایست یك سیاست یکنواخت را در موقعیت‌های ملی بسیار متفاوت پیاده کنند. دورهٔ پس از کنگرهٔ سوم دورهٔ آشفتگی و تردید عمومی در احزاب کمونیست ملی بود، و این از کاهش اعتبار و نفوذ خود کمینترن حکایت می‌کرد. آنچه یکنواخت بود عبارت بود از شکیبایی و مدارای بیشتری که کمینترن در گرداندن امور احزاب ملی* نشان می‌داد،

80. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 277-80.

81. *Pravda*, 22 April 1922.

* «ملی» در این مورد و موارد مشابه به معنای «خاص یك ملت» یا «محدود به مرزهای یك کشور» است، نه به معنای «ناسیونالیست»؛ بنابرین منظور از«احزاب ←

دستکش مخملی که کمیتهٔ اجرائی کمینترن پس از کنگرهٔ سوم به دست می‌کرد و با پنجهٔ آهنین دورهٔ پیش‌تر تفاوت آشکاری داشت.

قطعنامهٔ «جبههٔ متحد کارگران»، مانند بسیاری دیگر از تصمیمات سیاست کمینترن، ملهم از اوضاع آلمان و مسبوق به سابقهٔ آلمان بود. تاکتیك جبههٔ متحد نخستین بار به دست‌برادلر در زمان «پوچ» کاپ در ساکسونی به نتیجه رسید، و در نامهٔ سرگشادهٔ ژانویهٔ ۱۹۲۱ تعمیم یافت. اما این سیاستی بود که به طبع عناصر راست حزب بیش از عناصر چپ سازگار بود. اخراج پل لوی و اقدام مارس اختلاف میان راست و چپ را متبلور ساخته بود. سومین کنگرهٔ کمینترن در عین حال که اخراج لوی را تأیید کرد، در حقیقت به نفع راست رأی داد: ارنست مایر، رهبر جدید، عضو قدیمی «اسپارتاکوس‌بوند» و پیرو سنت لوی بود. جبههٔ چپ مخالف در حزب کمونیست آلمان، که در کنگرهٔ سوم رفته‌رفته شکل‌گرفت، ماسلوف و روت فیشر را به رهبری خود برگزید ــ کــه اولی روسی‌تبار و عضو کمیتهٔ مرکزی در برلن بود و دومی پیش از اخراج لوی از تندروترین انتقادکنندگان او به‌شمار می‌رفت.۸۲ کمینترن اکنون بیش از هر چیز نگران آن بود که مبادا انشعاب دیگری پیش بیاید. در آستانهٔ کنگرهٔ حزب آلمان، که در اوت ۱۹۲۱ در شهر ینا اجلاس می‌کرد، لنین نامه‌ای به حزب نوشت و در آن پیشنهاد کرد که «ماسلوف و دو یا سه نفر از هواداران و همکاران او» «برای یکی دو سال» به مسکو فرستاده شوند تا حزب روسیه آن‌ها را «هضم» کند و از سر راه حزب آلمان دور نگه دارد. لنین گفت که «پیمان صلح» میان جناح‌های راست و چپ حزب کمونیست آلمان را باید به هر قیمتی شده حفظ کنند و جلو انشعاب را بگیرند.۸۳ اما چون

→

ملی» در این زمینهٔ بحث «احزاب کمونیست در کشورهای مختلف» است، نــه احزابی که دارای آمال ناسیونالیستی باشند. تذکر این نکته از این جهت لازم است که کلمهٔ «ملی» به این معنی مکرر به‌کار خواهد رفت. ــ م.

۸۲. نگاه کنید به ص ۴۰۳ بالا.

83. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 490.

بنــابــر نوشتــهٔ روت فیشــر (Ruth Fischer, *Stalin and German Communism* Harvard, 1948), p. 182) ماسلو و دوستانش در برلن تماس‌هایی با اعضای «جبههٔ کارگران مخالف» روسیه، که در دهمین کنگرهٔ حزب در مارس ۱۹۲۱ محکوم شد، تماس‌هایی برقرار کرده بودند (نگاه کنید به جلد اول،صص۷-۲۴۶)؛ ایــن

←

حزب به اشارهٔ لنین توجهی نکرد، این موضوع در مسکو کنار گذاشته شد. اما کنگرهٔ حزبی اوت ۱۹۲۱ در ینا حرکت نیرومندی را به سمت راست نشان داد. این کنگره نه‌تنها تصمیمات سومین کنگرهٔ کمینترن را تایید کرد، بلکه بیانیه‌ای بیرون داد حاوی مطالبی دربارهٔ مسائل داخلی، مانند مصادرهٔ اموال خاندان‌های حاکم رژیم پیشین و تحمیل غرامت‌های جنگ بر دوش ثروتمندان و نظارت شوراهای کارخانه بر امر تولید، که با مطالب حزب سوسیال‌دموکرات آلمان چندان تفاوتی نداشت . این مطالب یك برنامهٔ رادیکال را تشکیل می‌داد، اما این برنامه انقلابی نبود. کنگره حزب چند گام دیگر نیز در راهی که سومین کنگرهٔ کمینترن نشان داده بود پیش رفت، و آشکارا از سیاست «جبههٔ متحد کارگران» جانبداری کرد.۸۴ این نمایندهٔ پیروزی جناح راست بود، به ویژه پیروزی برادلر؛ روت فیشر به نام یك اقلیت کوچك چپ، بیهوده به جناح راست حمله می‌کرد و آن را مسؤول شکست اقدام مارس می‌نامید و خواهان بازگشت به موضع «تعرضی» بود.۸۵ بنابرین وقتی که کمیتهٔ اجرائی کمینترن در دسامبر ۱۹۲۱ سیاست جبههٔ متحد را اعلام کرد، در واقع با این کار تصمیمی را عمومیت داد که قبلا در حزب کمونیست آلمان گرفته‌شده‌بود؛ و در همان قطعنامه سیاست «دولت کارگران متحد» برای آلمان نیز تایید شد (در مورد کشورهای دیگر نامی از این نوع دولت برده نشد).۸۶

تعابیر ضمنی این تصمیم خرده خرده پدیدار شد. همکاری با حزب سوسیال‌دموکرات آلمان و با آنچه از حزب سوسیال‌دموکرات مستقل برجا مانده بود، و حتی تشکیل دولت‌های ائتلافی در دولت‌های محلی و حتی در برخی از ایالات آلمان، به‌ویژه در ساکسونی، می‌توانست عملی باشد؛ اما

→

نکته اگر آشکار شده باشد طبعاً مؤید نظر کسانی بوده است که در مسکو آن‌ها را اسباب دردسر می‌شناختند.

84. *Bericht über die Verhandlungen des 2. Parteitags der Kommunistischen Partei Deutschlands* (1922), pp. 409-15.

پس از این کنگره که در دسامبر ۱۹۲۰ کلمهٔ «متحد» به نام حزب کمونیست آلمان افزوده شده بود (نگاه کنید به ص ۲۷۷ بالا) حذف شد؛ کمی بعد کنگرهٔ ینا به جای دومین کنگره هفتمین کنگره شناخته شد.

85. *Bericht über die Verhandlungen des 2. Parteitags der Kommunistischen Partei Deutschlands* (1922), p. 265.

در صحنهٔ سیاست ملی رایش این کارها جزو مقدورات جدی نبود. اما در پشت این مساله، مسالهٔ وسیع‌تری نهفته بود، یعنی مسالهٔ روابط حزب کمونیست آلمان با خود رایش و دولت‌های بورژوایی که معمولا بر رایش حکومت می‌کردند. پس‌از کنگرهٔ ینا روزنامهٔ «پرچم سرخ» اعلام کرد که «کارگران حق دارند و موظف‌اند که دفاع از جمهوری را در مقابل ارتجاع برعهده بگیرند» (درست عکس روشی که در «پوچ» کاپ در پیش گرفته شد)، و دولت ویمرت باید تصمیم بگیرد که آیا «می‌خواهد همراه با کارگران یا برضد کارگران حکومت کند»؟۸۷ نتیجهٔ این برداشت، یعنی این که کارگران، و حزب کمونیست آلمان که به نام کارگران سخن می‌گفت، به‌طور بلاشرط دشمن دولت بورژوایی آلمان نیستند از لحاظ معتقدات پیشین سخت تازگی داشت.

اما پی‌آمدهای کامل این برداشت فقط پس از امضای پیمان راپولو در بهار بعد معلوم شد. روشن است که این پیمان حزب کمونیست آلمان را غافلگیر کرد، اگرچه اتحاد آلمان با روسیهٔ شوروی از مدت‌ها پیش شعاری بود که در همهٔ محافل حزب پذیرفته شده بود، چنان که مخالفت با آن قابل تصور نبود. ناراحتی ناشی از امضای این پیمان از این‌جا معلوم می‌شود که حزب کمونیست تا مدت درازی در این خصوص ساکت ماند و اظهارات مختصری هم که در این باره انتشار یافت رنگ و بویی نداشت. «پرچم سرخ» دو روز پیش از امضای پیمان راپولو آن را ستایش کرد و گفت که با این کار فرانسه و انگلستان در جنوآ بازی را باخته‌اند؛ اما تا شش هفته بعد هیچ مطلب دیگری در این باره در آن روزنامه منتشر نشد. روز ۲۹ مهٔ ۱۹۲۲، هنگامی که پیمان برای تصویب به رایشتاگ تقدیم شد، فرولیخ، سخنگوی حزب کمونیست، تایید خود را بااین‌ملاحظات کمابیش گلایه‌آمیز بیان کرد که «مضمون واقعی این پیمان چیزی نیست جز ثبت واقعیاتی که از مدت‌ها پیش وجود داشته‌اند»، و «آنچه در پیمان راپولو گنجانیده شده است تا به حال چیزی جز عبارات قشنگ نیست».۸۸ روز بعد «پرچم سرخ» در ستایش پیمان تا آن‌جا پیش رفت که آن را «نخستین اقدام مستقل بورژوازی آلمان در سیاست خارجی پس‌از ۱۹۱۸» نامید. اما این ستایش چندان اشاره‌ای به اصل مساله نمی‌کند. این مفهوم

87. *Die Rote Fahne*, 31 August 1921.

88. *Verhandlungen des Reichstags*, ccclv (1922), 7738.

که احزاب کمونیست ملی نمی‌توانند در هر شرایطی توقع پشتیبانی از طرف مسکو را داشته باشند، و منافع کوتاه‌مدت حزب محلی باید گاه فدای مصلحت درازمدت تمام جنبش بشود، با موضوع دفـاع و تقویت قدرت شوروی همبستگی داشت و از چندی پیش به ویژه در خاورمیانه مفهوم آشنایی بود. اما قاعدهٔ توازن قوا در اروپا که با امضای پیمان راپولو به‌طور آگاهانه یا ناآگاهانه با سیاست شوروی پیوند خورد، به این معنی بود که در میان پیشرفته‌ترین احزاب کمونیست جهان روش و خط‌مشی سیاست متفاوت خواهد بود ــ بسته به این که دولت‌های ملی هرکدام از این احزاب مناسبات دوستانه یا دشمنانه‌ای با روسیهٔ شوروی داشته‌باشند؛ و این خط‌مشی باید هر از چندی برحسب تغییراتی که در این مناسبات پیش می‌آید اصلاح شود. ظاهر شدن این پی‌آمدها به‌طور کامل مدت مدیدی طول کشید، و مسلماً بر کسانی که در بهار ۱۹۲۲ پیمان راپولـو را بستند معلوم نبود.۸۹

در این ضمن، موضوع اصلی مناقشه در درون حزب کمونیست‌آلمان در تابستان ۱۹۲۲ پیمان‌راپولو نبود، بلکه مسألهٔ معروف‌به «نبرد راتنائو» بـود. قتل راتنائو در ۲۴ ژوئـن ۱۹۲۲ بـه دست افراد یك سازمـان ناسیونالیستی، که پس از قتل ارتسنبرگر در اوت ۱۹۲۱ روی داد، فرصت مناسبی برای به‌کار بستن تاکتیك تشکیل جبههٔ متحد با سایر احزاب چپ در زیر شعار دفاع از جمهوری در مقابل ارتجاع به نظر می‌رسید. امـا حزب سوسیال‌دموکـرات آلمان چندان اشتیاقی به اقـدام مشترك نشان نمی‌داد؛ شعلهٔ این نبرد پس از چند نمایش خیابانی بیهوده خاموش شد و آنچه از آن برجا ماند چیزی جز اتهامات متقابل میان جناح‌های راست و چپ حزب کمونیست آلمان نبود؛ کمیتهٔ اجرائی کمینترن نیز حزب را سرزنش کرد که چرا این نکته را درك نکرده است که «جبههٔ متحد هرگز، هرگز، هرگز نباید مانع استقلال کار تهییجی ما بشود» ــ که خود نمونهٔ

---

۸۹. بنابر نوشتهٔ روت‌فیشر (Ruth Fischer, *Stalin and German Communism* (Harvard, 1948), p. 193) حزب‌کمونیست آلمان «علناً به این سیاست [یعنی راپولو] حمله کرد و آن را تسلیم روسیه به ضدانقلاب آلمان نامید، و [این‌حمله] در میان اعضای حزب کمونیست مورد استقبال فوری قرار گرفت». از این استقبال در آن زمان چندان شاهدی در دست نیست؛ جناح چپ حزب از سیاست راپولو انتقادی نکرد.

دیگری از ابهام این نوع تاکتیك بود.۹۰ در حدود همان‌ایام حزب‌کمونیست آلمان و حزب سوسیال‌دموکرات آلمان با اتحادیه‌های کارگری موافقتنامه‌ای امضا کردند و متعهد شدند که از خواست‌های اتحادیه‌ها در مقابل کارفرمایان پشتیبانی کنند؛ جناح راست حزب کمونیست این اقدام را ستایش کرد و آن را وسیله‌ای برای دست‌یافتن به توده‌ها و جلب پشتیبانی آن‌ها نامید؛ جناح چپ آن را به عنوان انحراف دیگری از مسیر انقلابی‌دانست. دشمنی‌های شخصی، تلخی این اختلاف را افزایش دادند، به طوری که در پایان سال مساله به چهارمین کنگرهٔ کمینترن در مسکو کشانده شد.۹۱

در حزب کمونیست فرانسه وضع پیچیده‌تر و درجهٔ استقلال بیشتر از این‌بود. اما هرقدر هم که احزاب بر شکیبایی‌کمینترن فشار می‌آوردند، مسکو سیاست پرهیز از انشعاب را با قاطعیت دنبال می‌کرد. نقائص حزب کمونیست فرانسه در کنگرهٔ سوم مورد بحث قرار گرفت. ضعف کار پارلمانی حزب، ناتوانی آن در وارد شدن به اتحادیه‌های کارگری، بی‌انضباطی مشهود در مطبوعات آن، و ضعف سازمان مرکزی آن زیر آتش گرفته شد؛ بالاتر از همه، اعلام شد که ارتباط کمیتهٔ اجرائی کمینترن و کمیتهٔ اجرائی حزب «به طور منظم‌تر و در فواصل کوتاه‌تر» امری است که «ضرورت بلاشرط» دارد.۹۲ این توبیخ مورد استقبال واقع نشد. فرانسویان سرچشمهٔ این حملات را در سمایت‌های سووارین می‌دیدند ـ یکی از اعضای کمیتهٔ اجرائی حزب کمونیست فرانسه که از پایان سال ۱۹۲۲ با سمت نمایندهٔ حزب فرانسه در کمیتهٔ اجرائی کمینترن در مسکو به‌سر می‌برد، و تصور می‌رفت که به‌آسانی تابع نظریات دفتر مرکزی شده است؛ و چون خود او هم اصل روسی داشت، این نکته تلخی و تندی

---

۹۰. زینوویف در کنگرهٔ چهارم مطالبی از این نامه نقل کرد (*Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale*, Hamburg, 1923, pp. 98-9);

تاریخ درست آن احتمالا ۱۸ ژوئیه (ـ ژوئن) ۱۹۲۲ بوده است.

۹۱. نگاه کنید به صص ۵-۵۴۳.

92. *Zur Lage in der Kommunistischen Partei Frankreichs* (Hamburg, 1922), pp. 7-13.

این مجموعهٔ اسناد پس از اجلاس ژوئن ۱۹۲۲ کمیتهٔ اجرائی کمینترن منتشر شد؛ بیشتر اسناد در نشریهٔ رسمی کمینترن و در «بولتن کمونیست»، ارگان حزب فرانسه، چاپ شد؛ ولی فقط چاپ آلمانی این جزوه به دست آمد.

این انتقاد را افزایش می‌داد.۹۳ در آستانهٔ کنگرهٔ حزب کمونیست فرانسه، که در پایان دسامبر ۱۹۲۱ در بندر مارسی اجلاس کرد، نامه‌ای حاکی از سرزنش و دستور ــ این بار به قلم گزندهٔ تروتسکی ــ از کمیتهٔ اجرائی کمینترن واصل شد. این نامه درودهای کمینترن را به «شعبهٔ آن در فرانسه» ابلاغ می‌کند اما یك بار دیگر شکایت دارد از این کــه «حزب فرانسه همیشه بیش از اندازه بیرون از حیات بین‌المللی قرار گرفته است»، به موارد شدیــد نقض انضباط در مطبوعات حزبــی اعتراض می‌کند.۹۴ این نامه در بدنهٔ اصلی عقاید افراد حزب، که مخالف مداخلهٔ مسکو بود، تغییر عمده‌ای پدید نیاورد. کنگرهٔ مارسی تا آن‌جا که به بحث دربارهٔ مسائل مجرد عقیدتی می‌پرداخت با آرامش برگزار شد؛ اما وقتی که به گزینش کمیتهٔ‌اجرائی‌رسید، کار بالا گرفت و سوورین که محبوبیتی نداشت انتخاب نشد. این امر را به‌درستی همچون نمایشی برضد کمیتهٔ اجرائی کمینترن و همهٔ کارهای آن تعبیر کردند. چهار نفر از اعضای وفادار کمیتهٔ اجرائی که از نــو انتخاب شده بودند بــه عنوان اعتراض استعفا دادند؛ و کنگره در غوغا و آشفتگی پایان یافت.۹۵ پس از پایان کنگره کمیتهٔ اجرائی حزب قطعنامهٔ کمیتهٔ اجرائی کمینترن را دریــافت کرد که به احزاب دستور می‌داد که سیاست جبههٔ متحد را در پیش بگیرند. حزب کمونیست اکنون بزرگ‌ترین حزب سیاسی چپ در فرانسه بود و ندای تشکیل جبههٔ متحد، اگر در جاهای دیگر فایده‌ای داشت، در این‌کشور بی‌معنی می‌نمود. هر اشاره‌ای به تشکیل دولت متحد کارگــران رسوایی

---

۹۳. در ۸ دسامبر ۱۹۲۱، کمیتهٔ اجرائی کمینترن به کمیتهٔ مرکزی حزب فرانسه توضیح داد که تصمیم گرفته است مکاتبه با احزاب کشورها را به دست افراد کشورهای مربوط نسپارد و مکاتبه با حزب فرانسه به دست هوبرت‌ــدروز سویسی سپرده شده است، و از کمیتهٔ مرکزی خواهش کرد که این موضوع را «قطع‌نظر از ملاحظات شخصی» درنظر بگیرند (ibid., pp. 13-15) ولی یکی از روزنامه‌های مستقل حزب به نام *Journal du Peuple* همچنان بیانیه‌های کمیتهٔ اجرائی کمینترن را «اوکازهای سووارین» می‌نامید(ibid., p. 21) («اوکاز» فرمان‌های تزار روسیه بوده است که در حکم قانون شناخته می‌شده.ــ م.)

94. ibid., pp. 19-23.

۹۵. شرح کاملی از این کنگره، از روی گزارش‌های «اومانیته»، ۳۱ـ۲۶ دسامبر ۱۹۲۱، در این کتاب آمده است:

G. Walter, *Histoire du Parti Communiste Français* (1948), pp. 65-75

گذشته‌را به یـاد می‌آورد، که جبههٔ چپ فـرانسه همواره سخت از آن رنجیده‌خاطر بود ــ منظور رسوایی سوسیالیست‌ها است، کـه جاه‌طلبی‌هایشان آن‌ها را به مقام وزارت در دولت‌های ائتلافی رسانده بود. بنابرین اگر کمیتهٔ اجرائی‌جدید زیر رهبری فروسار اشتیاقی‌به چشم‌انداز همکاری با کسانی نشان نمی‌داد که یك سال پیش در تور شکست خورده و اخراج شده بودند، از گرایش عمومی حزب پیروی می‌کرد و بیان‌کنندهٔ این عقیده بود که تاکتیك جدید در فرانسه قابل اجرا نیست. کنفرانس ویژه‌ای از نمایندگان حزب با شتاب تشکیل شد و در روز ۲۲ ژانویهٔ ۱۹۲۲ بـا اکثریت نمایانی روش کمیتهٔ اجرائی حزب را تایید کرد.[۹۶]

هنگامی که پلنوم وسیع کمیتهٔ اجرائی کمینترن در فوریهٔ ۱۹۲۲ در مسکو تشکیل شد، وضع وخیم بود. چهار نماینده از حزب فرانسه وارد شدند (اگرچه خود فروسار همراه آن‌ها نبود) و برضد جبههٔ متحد رأی دادند. تروتسکی در نطق سرزنش‌آمیزی شکایت کرد که اتهام دیرینی که در کنگرهٔ سوم بر کمینترن وارد شده است، یعنی این که کمینترن انقلاب جهانی را متوقف کرده است تا «با غرب وارد معامله شود»، بار دیگر «در مورد جبههٔ متحد پیش کشیده می‌شود».[۹۷] اما هیچ‌کدام از طرفین حاضر نشدند مسأله را تا قطع رابطهٔ آشکار دنبال کنند. نمایندگان حزب فرانسه چون در هنگام رأی‌گیری در اقلیت قرار گرفتند (فقط ایتالیایی‌ها[۹۸] و

---

96. G. Walter, *Histoire du Parti Communiste Français* (1948), pp. 82-3.

97. L. Trotsky, *Die Fragen der Arbeiterbewegung in Frankreich und die Kommunistische Internationale* (Hamburg, 1922), p. 8.

لوزوفسکی در همان مجلس به این اتهام فرانسویان نیز که می‌گفتند «روس‌ها... می‌خواهند بـرای نجات دولت شوروی با رفورمیست‌هـا کنار بیایند» پـاسخ داد (*Die Taktik der Kommunistischen Internationale gegen die Offensive des Kapitals* (Hamburg, 1922), p. 85);

روایت سخنرانی تروتسکی در این شکل کوتاه شدهٔ مذاکرات قطعه‌ای را که در بالا نقل شد دربر ندارد.

۹۸. حزب کمونیست ایتالیا نیز، به پیروی از سرمشق فرانسوی خود، سیاست جبههٔ متحد را در کنگرهٔ مارس ۱۹۲۲ رد کرد: نتیجهٔ عملی این کار آن بود که تا لحظهٔ روی کار آمـدن موسولینی، حـزب کمونیست ایتالیا نیـز، مانند حـزب کمونیست آلمان در هنگام «پوچ» کاپ، میان سایر احزاب چپ یا بورژوا و فاشیست‌ها تمایزی قائل نبود.

اسپانیایی‌ها با اعتراضات آن موافق بودند) اعلام کردند که ارادهٔ اکثریت را می‌پذیرند؛ و کمیتهٔ اجرائی کمینترن نیز برای توبیخ یا مجازات آن‌ها فشاری نیاورد. در ۴ مارس ۱۹۲۲ قطعنامهٔ مؤدبانه‌ای از کمیتهٔ اجرائی کمینترن صادر شد که بار دیگر با احتیاط شش مورد عمدهٔ نقص در حزب کمونیست فرانسه را برمی‌شمارد، و آن‌ها را «بازماندهٔ گذشته در برخی از گروه‌های حزبی» می‌نامد. قطعنامه اشاره می‌کند که هیأت نمایندگی حزب فرانسه اعلام داشته است که حزب قصد دارد انضباط را در میان افراد و در مطبوعات خود از نو برقرار کند و چهارنفری را که پس از کنگرهٔ مارسی از کمیتهٔ اجرائی استعفا دادند به مقام خود بازگرداند؛ در مورد سووارین، قطعنامه ساکت است.[۹۹] هانری فابر، سردبیر نشریهٔ نافرمان «ژورنال دو پوپل» («روزنامهٔ مردم») برای عبرت سایر مطبوعات حزبی از حزب اخراج شد.[۱۰۰] اما گذشته از این یگانه اقدام انضباطی، تصمیماتی که در مسکو گرفته شد در فرانسه بی‌اثر ماند. مطبوعات حزبی همچنان عادت و عقاید التقاطی خود را حفظ کردند؛ در درون حزب همچنان به سیاست جبههٔ متحد سخت حمله می‌شد، و مبنای حمله نیز این دلیل مرتدانه بوّد که این سیاست تا وقتی که کنگرهٔ آیندهٔ کمینترن آن‌را تأیید نکرده است الزام‌آور نخواهد بود. در مهٔ ۱۹۲۲ نفرین دیگری از کمیتهٔ اجرائی کمینترن بر پاریس نازل شد، و پلنوم وسیع دیگری در ماه ژوئن در مسکو برگزار شد.[۱۰۱] این‌بار خود فروسار به مسکو رفت. به‌دلیل گذشت زمان و حضور شخص مقصر اصلی، توپ و تشر تروتسکی در آغاز کار شدید بود؛ اما در پایان کار چون کاری جز تکرار همان سرزنش‌ها و قول‌ها و تعارف‌های قطعنامهٔ فوریه صورت نگرفت، شدت لحن تروتسکی

---

۹۹. خلاصهٔ تروتسکی و قطعنامهٔ کمیتهٔ اجرائی کمینترن در این مأخذ آمده‌است:
Die Taktik der Kommunistischen Internationale gegen die Offensive des Kapitals (Hamburg, 1922), pp. 136-41;

قطعنامه و اعلامیهٔ حزب فرانسه در این مأخذ آمده است:
Zur Lage in der Kommunistischen Partei Frankreichs (Hamburg, 1922), pp. 20-32.

میان قطعنامهٔ کمیتهٔ اجرائی کمینترن و اعلامیهٔ حزب اختلاف حل‌نشده‌ای وجود داشت: قطعنامه از استقرار مجدد همان چهار تن در رهبری حزب سخن می‌گفت، و حال آن که اعلامیه استقرار آن‌ها را به کنگرهٔ بعدی حزب احاله می‌کرد.

100. ibid., pp. 32-5.

101. ibid., pp. 35-43.

جنبهٔ مضحك قضیه را بیشتر تقویت کرد.[۱۰۲] تنها نکتهٔ تازه‌ای که از بحث‌های مسکو حاصل شد این بود که تصمیم گرفتند کنگرهٔ حزب فرانسه را در ماه اکتبر، پیش از کنگرهٔ کمینترن در ماه بعد، تشکیل دهند.

کنگرهٔ حزب کمونیست فرانسه که در اکتبر ۱۹۲۲ در پاریس برگزار شد نمونهٔ بسیار خوبی است از شگرد کار کمینترن در گرداندن احزاب ملی و اجرای سیاست آشتی و سازشی که در این زمان دنبال‌می‌شد. روز ۱۳ سپتامبر برای تدارك کنگره نامهٔ توبیخ‌آمیزی از کمیتهٔ اجرائی کمینترن به کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست فرانسه فرستاده شد.[۱۰۳] دو نماینده ازطرف کمینترن، هومبرت‌دروتس و مانوئیلسکی، چند روز پیش از کنگره وارد پاریس شدند تا با گروه‌های در حال جنگ مذاکره کنند؛ در خود کنگره نیز نمایندگانی از احزاب کمونیست آلمان و بریتانیا حاضر شدند تا از اقتدار سازمان بین‌المللی هواداری کنند. دو نمایندهٔ مسکو، به ویژه مانوئیلسکی که مرد کاردانی بود، طرح‌های فراوانی برای آشتی‌دادن گروه‌های چپ و راست در آستین داشتند، و روشن بود که به حصول توافق بیش از پیروزی جناح چپ علاقه دارند. پیشنهاد نهایی، که پس از شکست همهٔ تلاش‌های دیگر در خود کنگره مطرح شد، این بود که جناح‌های چپ و راست در همهٔ ارگان‌های حزب سهم برابر داشته باشند و در صورت بروز اختلاف رأی نمایندهٔ کمیتهٔ اجرائی کمینترن مسأله فیصله دهد. گروه چپ این پیشنهاد را پذیرفت، و این پذیرش غیرطبیعی هم نبود؛ اما گروه راست آن را رد کرد و در عوض پیشنهاد داد که ترکیب ارگان‌های حزب با رأی‌گیری ساده در کنگره معین شود. بدین ترتیب مسأله به شکل استقلال حزب فرانسه یا قبول داوری کمیتهٔ اجرائی‌کمینترن در منازعات آن درآمد. کنگره با اکثریت ناچیزی به نفع گروه راست رأی داد. اما پس از این رأی‌گیری نیز دستور کمیتهٔ اجرائی کمینترن برای سازش به هر قیمتی که شده، به قوت خود باقی بود. مانوئیلسکی به گروه

---

102. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 284-9.

ظاهراً سابقهٔ رسمی از مذاکرات این جلسهٔ کمیتهٔ اجرائی کمینترن وجود ندارد؛ سخنرانیهای تروتسکی در ۸ و ۱۰ ژوئن ۱۹۲۲ در نشریهٔ کمینترن چاپ شده‌است *Kommunisticheskii Internatsional, No.* 21 (19 July 1922), cols. 5405-56.

103. *Kommunisticheskii Internatsional* No. 23 (4 November 1922), cols. 6223-46.

چپ دستور داد که از تصمیم کنگره اطاعت کند و هر مقامی را که اکثریت به افراد گروه واگذار کرد بپذیرد. اما این دستورها نـاشی از درست نشناختن مزاج گروه راست بود. فروسار که پیروزی خود را با گرداندن ماهرانهٔ کنگره به دست آورده بود، می‌خواست حداکثر استفاده را از این پیروزی بکند. همهٔ مقامات در همهٔ ارگان‌های حزب به نامزدهای گـروه راست داده شد. در پایان این کنگـره گروه چپ خـود را از همه‌چیز جز عضویت سادهٔ حزب برکنار دید. وقتی که چهارمین کنگرهٔ کمینترن در نوامبر ۱۹۲۲ در مسکو اجلاس کرد، شکاف‌افتادن بین‌آن و حزب کمونیست فرانسه حتمی به نظر می‌رسید. اما این خطر نه از سرسختی کمیتهٔ اجرائی کمینترن بلکه از اکثریت خود حزب سرچشمه می‌گرفت[۱۰۴]؛ و مسألـه عبارت بود از این که کمینترن خواهان روشی بود ملایم‌تر از آنچه حزب ملی می‌خواست در پیش بگیرد.

در بریتانیای کبیر وضع به ویژه برای تاکتیك جبههٔ متحد مناسب به نظر می‌رسید. در هیچ‌کجای اروپا مانند انگلستان مارکسیسم از نفوذ در جنبش کارگری عاجز نمانده بود؛ هیچ‌کجا همدردی با روسیهٔ شوروی بـه آن شدت احساس نمی‌شد ـ چیزی کـه نه‌تنها در جنبش اعتراض سراسر کشور برضد کمك به دشمنان رژیم شوروی تظاهر می‌کرد، بلکه در فشار مداوم اتحادیه‌های کارگری بریتانیا برای توافق با اتحادیه‌های کارگـری روسیه و پروفینترن نیز دیـده می‌شد. نتیجه عبارت بـود از همزیستی یك حزب کمونیست بسیار کوچك در کنار تودهٔ وسیعی از هواداران، که پشتیبانی آن‌هـا در موارد منجز بـه معنای قبول عقیده یا انضباط حزبی نبود. حزب کمونیست بریتانیای کبیر در سایهٔ همکاری با هواداران خود ظاهراً می‌توانست در سیاست بریتانیا تأثیری داشته باشدکه هیچ تناسبی با تعداد ناچیز اعضای حزب نداشت. بدبختانه عوامل‌دیگری نیز در ولادت این حزب دخیل بودند. طرد پیشنهاد همبستگی با حزب‌کارگر دشمنی سختی با رهبران حزب کارگر در حزب کمونیست پدید آورده بود. در مارس ۱۹۲۱ رمزی مکدونالد، که به دلیل صلح‌طلبی از ۱۹۱۸ به‌بعد

---

۱۰۴. شرح کنگـرهٔ پـاریس در کتاب والتـر (G. Walter, *Histoire du Parti Communiste Français* (1948), pp. 101-11) در تعیین‌اعتبار و اهمیت مانوئیلسکی در این ایام زیاده‌روی می‌کند؛ اهمیت‌او بیشتر در این‌بود که او یکی‌از بلشویك‌های انگشت‌شماری بود که به زبان فرانسه سخن می‌گفت: از باقی جهات، آن شرح عالی است.

نتوانسته بود به مجلس عوام راه یابد، نامزد انتخابات میان‌دوره‌ای وولیچ شد؛ حزب کمونیست به خیال این که مکدونالد همان کائوتسکی بریتانیا یا شایدمن بریتانیا است، بهترین ناطقان خود را به حوزهٔ انتخابیه فرستاد تا به او حمله کنند. خود کمونیست‌ها نامزدی نداشتند. اما حزب‌کمونیست بریتانیای کبیر بعدها مدعی شد، و شاید درست هم می‌گفت، که مبارزهٔ آن‌ها رقیب محافظه‌کار مکدونالد را با اکثریت اندکی بر او پیروز ساخته است. در یك انتخابات میان‌دوره‌ای دیگر در کرفیلی در اوت ۱۹۲۱، حزب کمونیست برای نخستین‌بار نامزد خود را به میدان فرستاد؛ و هرچند این نامزد در ته فهرست قرار گرفت، بدگویی سخنرانان کمونیست از رهبران حزب کارگر دشمنی میان دو حزب را باز هم شدیدتر کرد. بنابرین وقتی که خط‌مشی جدید سازش در تابستان ۱۹۲۱ [۱۰۵] از طرف کمینترن معین شد و سپس قطعنامهٔ کمیتهٔ اجرائی کمینترن دربارهٔ جبههٔ متحد حدود آن را مشخص‌تر ساخت، حزب کمونیست می‌بایسته از راه درازی بازگردد و سخنان فراوانی را پس‌بگیرد. در پاییز ۱۹۲۱ میخائیل‌بورودین، کمونیست روسی-امریکایی که از کارکنان کمینترن شده بود[۱۰۶]، مقالاتی در نشریهٔ رسمی کمینترن نوشت و از حزب کمونیست بریتانیا انتقاد کرد که چرا نتوانسته است در میان توده‌ها یا در اتحادیه‌های کارگری نفوذ کند.[۱۰۷] در سال ۱۹۲۲ حزب کمونیست بریتانیا به منظور سازش، همهٔ نامزدهای کمونیست را از حوزه‌های حزب کارگر پس کشید، حتی در جاهایی که کمونیست‌ها آرای بیشتری داشتند.[۱۰۸] اما این حرکت چندان نتیجه‌ای نداد؛ حزب کارگر در کنفرانس سالانهٔ خود در اینبارا در تابستان ۱۹۲۲ یك بار دیگر تقاضای همبستگی حزب کمونیست را با اکثریت هنگفتی

---

۱۰۵. در اوت ۱۹۲۱ لنین پس از شنیدن این که فدراسیون معدن‌کاران جنوب ویلز با اکثریت آرا تصمیم به پیوستن به کمینترن گرفته است، نامه‌ای به بل نوشت و پیشنهاد کرد که نشریهٔ هفتگی برای کارگران جنوب ویلز تأسیس شود؛ ولی لنین هشدار داد که این نشریه «نباید در ابتدا **بیش از اندازه انقلابی باشد**» و پیشنهاد کرد که از سه نفر سردبیر نشریه یك نفر کمونیست باشد.

۱۰۶. نگاه کنید به ص ۲۱٤ بالا.

107. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 18 (8 October 1921), cols. 4661-92; No. 19 (21 December 1921), cols. 4943-66.

108. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 131; *CPGB: Communist Policy in Great Britain* (1928), p. 115.

رد کرد. در این ضمن،، در مارس ۱۹۲۲ یك کمیسیون سه‌نفره ــ پولیت، عضو اتحادیهٔ کارگری؛ پام دات، روشنفکران جوانی که اصلا هندی بود؛ و هری اینکپین، برادر دبیر حزب ــ مأمور شد گزارشی دربارهٔ وضع حزب بنویسد؛ بورودین نیز از مسکو فرستاده شد که در کار سازمان حزب کمك کند.۱۰۹ مسأله در این‌جا، برخلاف آلمان، برسر اختلاف در درون حزب نبود؛ یا مانند فرانسه برسر این نبود که تقریباً تمام حزب در مخالفت با سیاست مطلوب کمینترن متحد شده باشد. مسأله این بود که حزبی که نه گرفتار اختلاف درونی جدی بود و نه از رهنمودهای مسکو سرپیچی می‌کرد نمی‌توانست در سیاست کشور خود تأثیر جدی داشته باشد. نقشهٔ تجدید سازمان که کمیسیون سه نفره زیر نظر بورودین‌تهیه کرد این بود که حزب بافت آزاد و «فدرال» اساسنامهٔ خود را کنار بگذارد و از روی الگوی شناخته‌شدهٔ احزاب کمونیست ارتودوکس، یعنی بر پایهٔ مرکزیت و انضباط سخت، خود را تجدید سازمان دهد. در پایان اوت ۱۹۲۲ بورودین به جرم ورود غیرقانونی به کشور در گلاسکو توقیف و به شش‌ماه زندان محکوم و سپس اخراج شد.۱۱۰ طرح او در کنگرهٔ حزبی بترسی در اکتبر ۱۹۲۲ تصویب شد، اگرچه بحث‌ها و انشعاب‌هایی نیز پیش آمد.۱۱۱ اما نیروهایی که در بریتانیای کبیر به سود کمونیسم و به سود روسیهٔ شوروی عمل می‌کردند در سازمان‌هایی بودند که کمونیست به معنای اخص کلمه به شمار نمی‌رفتند ــ جنبش کارگران بیکار، جنبش اقلیت ملی در اتحادیه‌های کارگری، و حتی سازمان‌های شبه خیریه مانند «ام ار پ»۱۱۲، و نه حزب کمونیست بریتانیای کبیر. اگر تاکتیك جبههٔ متحد اصولا می‌توانست در بریتانیا کاربردی داشته باشد، از طریق این سازمان بود.

با تاکتیك جبههٔ متحد، دشواری سرشته در کمینترن، به عنوان سازمانی که سیاست‌های یکنواخت و خط‌مشی‌های عملی مشابهی را برای همهٔ احزاب کمونیست در سراسر جهان تجویز می‌کرد، آشکار شد. یکی از نتایج جبههٔ متحد افزایش اهمیت فعالیت قانونی در مقابل فعالیت پنهانی

---

109. W. Gallacher, *The Rolling of the Thunder* (1947), pp. 38-9; J. T. Murphy, *New Horizons* (1941), pp. 183-4.

۱۱۰. «تایمز»، ۳۰ اوت ۱۹۲۲.

111. T. Bell, *The British Communist Party* (1937), pp. 83-4.

۱۱۲. نگاه کنید به ص ۴۸۷ بالا.

بود: احزاب کمونیست می‌بایست آشکارا وارد میدان شوند و سایر احزاب را برای مقاصد محدود دعوت به اتحاد کنند، و در عین حال هدف‌های دامنه‌دارتر خود را هم اعلام کنند. اما در کشورهایی که حزب کمونیست غیرقانونی بود و فقط می‌توانست به صورت یك سازمان مخفی فعالیت داشته باشد، این سیاست هیچ کاربردی نداشت؛ و در مدت هفت سالی که سیاست جبههٔ متحد رسماً دنبال می‌شد، تعداد این کشورها مرتباً افزایش می‌یافت. در عمل، تنها کشورهایی که در آن تلاش جدی برای تشکیل جبههٔ متحد صورت گرفت آلمان و چکسلواکی و بریتانیای کبیر بودند. در ایالات متحده وضع بسیار ناهنجاری پیش آمد. در مهٔ ۱۹۲۱ دعوای دو حزب کمونیست رقیب سرانجام پایان یافت و یك «حزب کمونیست امریکای شمالی» با پشتیبانی کمینترن تأسیس شد. اما کنگرهٔ تأسیس این حزب به‌طور مخفی اجلاس کرد، و همهٔ فعالیت‌های حزب «تماماً پنهانی» بود.۱۱۳ اما وقتی که تصمیم جبههٔ متحد ابلاغ شد، لازم آمد که حزب تازه‌ای به نام «حزب کارگران امریکا» تأسیس‌شود. اعضای‌حزب‌کمونیست به عضویت این حزب درآمدند. حزب جدید در ابتدا فعالیت‌های حزب مخفی را تکمیل می‌کرد، و سرانجام نیز آن را در خود جذب کرد و نام «حزب (کمونیست) کارگران» را روی خود نهاد.۱۱۴ اما نه حزب غیرقانونی و نه حزب قانونی هیچ‌کدام نتوانستند تأثیری در زندگی سیاسی امریکا داشته باشند. ظاهراً در مسکو نیز توجه جدی کسی را جلب نکردند، و نقش حزب امریکا در جنبش کمونیستی بین‌المللی بی‌اهمیت و نابه‌هنجار باقی ماند.

بیش از دو سال بعد زینوویف در یك بررسی تاریخی انگیزه‌هایی را که به اعلام تاکتیك جبههٔ متحد در زمستان ۲۲ـ۱۹۲۱ انجامیده بود

---

۱۱۳. گزارش یك نمایندهٔ امریکایی در این باره در این مأخذ آمده است:
Die Taktik der Kommunistischen Internationale gegen die Offensive des Kapitals (Hamburg, 1922), p. 23.

۱۱۴. رضایت‌بخش‌ترین مرجع برای تاریخ اوایل کمونیسم امریکا ظاهراً این کتاب است:
J. Oneal and G. A. Werner, *American Communism* (N.Y. 1947);
ولی برای روشن‌کردن شواهد متعارض، و غالباً بسیار مغرضانه، بررسی خاصی لازم است.

با صراحت فراوان بیان می‌کند:

> تاکتیك جبههٔ متحد در واقع ابتـدا (یعنی در ۲۲ـ۱۹۲۱) تجلی آگاهی مـا بود از این کـه اولا هنوز در طبقهٔ کارگر اکثریت نداریم، ثانیاً سوسیال دموکراسی هنوز بسیار قوی است، ثالثاً ما در مواضع تدافعی هستیم و دشمن دارد حمله می‌کند...، رابعاً نبردهای تعیین‌کننده هنوز در دستور کار قرار نگرفته‌اند. به این دلایل بود که ما به شعار «به سوی توده‌ها» و تاکتیك جبههٔ متحد رسیدیم.[۱۱۵]

این دفاع معقولی بود از تاکتیك کمینترن، که چشم‌انداز انقلاب را روشن می‌کرد. عقب‌نشینی در کمینترن نیز با براهینی نظیر آنچـه در دفاع از نپ آورده می‌شد توجیه‌پذیر بود. اصرار ورزیدن بر این کـه احزاب کمونیست به‌طور سفت و سخت و بدون سازش هدف انقلاب فوری را دنبال کنند فاجعه به بار می‌آورد، چنان که سیاست «کمونیسم جنگی» نیز در روسیهٔ شوروی فاجعه به بار آورده بود. برهان مؤید تاکتیك جبههٔ متحد کمینترن در حقیقت مستقل از برهانی بود که در آن ایام در توجیه نپ آورده می‌شد. چنان که یکی از نمایندگان انگلیسی کنگره می‌نویسد، «هیچ‌کدام از ما، از اتخاذ سیاست نپ که لنین در سخنرانی خود به آن اشاره کرد نتایج مهمی دربارهٔ سیاست آینده نگرفتیم».[۱۱۶] اما این دو برهان را اشخاص واحد در زمان واحد پیش کشیدند، و علت نهایی هر دو عقب‌نشینی هم علت واحـدی بود: تأخیر در وقـوع انقلاب اروپا. بنابرین حفظ تمایز نظری میان آن دو سیاست، و دو دسته براهینی که در دفاع‌از آن‌ها می‌آورند، در عمل روز به روز دشوارتر می‌شد. زینوویف در سخنرانی خود در اجلاس وسیع کمیتهٔ اجرائی کمینترن در فوریهٔ این معادله را بیان می‌کند:

> اگر ارتش سرخ در ۱۹۲۰ ورشو را تسخیر کرده بود، امروز تاکتیك‌های بین‌الملل کمونیستی غیر از این بود. اما این امر

---

115. *Protokoll: Fünfter Kongress der Kommunistischen Internationale* (n.d.), i, 77.

116. J. T. Murphy, *New Horizons* (1941), p. 175.

واقـع نشد. عقب‌نشینی نظامی عقب‌نشینی سیاسی تمـام جنبش کارگران را به دنبال داشت. حزب پرولتاریای روسیه ناچار شد امتیازات وسیعی به دهقانان بدهد، و همچنین تا حدی به بورژوازی این امر آهنگ انقلاب پرولتاریایی را کند کرد، اما عکس قضیه نیز صادق است: شکستی کـه از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱ بر پرولتاریای کشورهای اروپـای غربی وارد شد سیاست نخستین کشور پرولتاریایی را تغییر داد، و آهنگ [حرکت] را در روسیه کند کرد. پس این روند دوجانبه است.۱۱۷

از این زمان به بعد رسم بر این قرار گرفت که تاکتیك جبههٔ متحـد کمینترن را همتای سیاسی نپ بنامند؛ و در میان احزاب کمونیست‌خارجی، که مستقیماً فقط با سیاست جبههٔ متحد سروکار داشتند، این برداشت که اقدامات کمینترن از قالبی درمی‌آید که نقش نیازهای خاص جمهوری روسیهٔ شوروی را برخود دارد، باز هم تأیید شد. تا روزی که پیروزی انقلاب جهانی نزدیك به نظر می‌رسید، این مسأله مطرح نشد. اما همین که عقب‌نشینی آغاز شد، و سازش و مأمور در دستور روز قرار گرفت، میان کسانی که تمایز روشنی میان هدف‌ها و منافع کمینترن و هدف‌ها و منافع روسیهٔ شوروی قائل می‌شدند و کسانی که چنین تمایزی را نه‌تنها نادرست بلکه تصور ناپذیر می‌پنداشتند، بحث و جدل بی‌پایان و بی‌نتیجه‌ای درگرفت.

117. *Die Taktik der Kommunistischen Internationale gegen die Offensive des Kapitals* (Hamburg, 1922), p. 30.

فصل سی و یکم

تحکیم وضع در اروپا

کنفرانس جنوآ و پیمان راپولو بر روی هم برای نخستین‌بار به روسیهٔ شوروی به عنوان یك قدرت اروپایی منزلت مطمئنی بخشیدند. پس از دعوت دولت شوروی به جنوآ، قدرت‌های غربی ممکن بود با او منازعه داشته باشند، ولی نمی‌توانستند او را نادیده بگیرند. پس از راپولو، دولت شوروی شریك و همتواز یکی از قدرت‌های بزرگ بود ــ خود قدرت دیگری بود که چندی از نظرها ناپدید شده بود و اکنون، مانند آلمان، پیمان راپولو را وسیله‌ای برای بیرون آمدن از محاق انزوا و خفت ساخته بود. فرصت‌های فراخ‌تری برای مانور در اختیار سیاست شوروی قرار گرفت. تا آن روز امکان عمدهٔ انتخاب راه برای دولت شوروی این بود که یا موقتاً به شیوه‌های دیپلماتیك با دولت‌های سرمایه‌داری مماشات کند، یا این‌که بکوشد با تبلیغات انقلابی ریشهٔ آن‌ها را بزند و براندازد. آنچه در ۱۹۲۲ تازگی داشت عبارت بود از توانایی دولت شوروی، در چارچوب سیاست اول، در جلب دوستی یکی از دو گروه دولت‌های سرمایه‌داری که اروپا را میان خود تقسیم کرده بودند ــ کاری که دولت شوروی در ایام ضعف مفرط ۱۹۱۸ کوشید صورت دهد و دستش به جایی بند نشد. نیمهٔ دوم سال ۱۹۲۲، در سیاست داخلی، اوج دورهٔ اول نپ بود. قحطی ۱۹۲۱ گذشته بود؛ محصول ۱۹۲۲ بسیار خوب بود؛ و انگیزش نپ در تمام‌اقتصاد کشور احساس می‌شد. در این شرایط، طبیعی بود که سازش با سرمایه‌داری در امور خارجی نیز مانند امور داخلی بازتابی داشته باشد. زمان، زمان تحکیم مواضع و پرهیز از ماجراهای تازه به تازه بود. عامل دیگری که در این امر مؤثر افتاد بیماری لنین بود، که در لحظهٔ پایان کنفرانس جنوآ دچار نخستین سکتهٔ خود شد و تا چهار ماه به‌کلی از کار افتاد. کمتر

کسی از وخامت حال او خبر داشت، یا گمان می‌برد که زندگی فعال او دیگر به‌پایان رسیده است (لنین فقط پنجاه و دو سال داشت). پنداشته می‌شد مردی که مدت‌های مدید کلام آخر را در همهٔ مسائل مهم سیاسی ادا می‌کرد موقتاً از صحنه بیرون رفته است؛ و این پندار مشوق ادامه دادن راه محکم و مطمئنی بود که به نظر می‌رسید مسیر آن در بهار ۱۹۲۲ ترسیم شده است: از تصمیمات بنیادی می‌بایست پرهیز شود. باقی‌ماندهٔ آن سال کم‌حادثه‌ترین دوره‌ای است که روسیهٔ شوروی تا آن روز در روابط خارجی به خود دیده بود.

یکی از نتایج کنفرانس جنوآ آن بود که در مناسبات شوروی با قدرت‌های غربی وقفه‌ای پیش آمد. کارشکنی فرانسه و بلژیك، که‌اکنون از طرف ایالات متحده نیز آشکارا تأیید می‌شد، بر مقاصد آشتی‌جویانهٔ نخست‌وزیر بریتانیا فائق آمد، و موضع این شخص نیز در کشور خود او به همین نسبت تضعیف شد. در فرانسه سیاست سازش‌ناپذیر پوانکاره سیر صعودی خود را طی می‌کرد. در بریتانیای کبیر، جناح ضد شوروی دولت ائتلافی نفوذ خود را بازیافته بود. در جانب شوروی، پیمان راپولو روش مستقل‌تری را در قبال قدرت‌های غربی مقدور ساخت. گرفتن سرمایه از غرب همچنان علاقهٔ عمدهٔ دولت شوروی بود. با تشکیل «کمیتهٔ اصلی امتیازها» که وابسته به «اس ته ئو» (شورای کار و دفاع) بود، دستگاهی که می‌بایست دربارهٔ امتیازها تصمیم بگیرد فشردگی و مرکزیت بیشتری پیدا کرد.[1] در بهار ۱۹۲۲ دو امتیاز به گروه‌های امریکایی داده‌شد ــ یکی برای معادن پنبهٔ نسوز آلاپایف در کوه‌های اورال و دیگری برای معادن ذغال کمروف در حوضهٔ کوزنتسك. دو شرکت مختلط شوروی‌ـبریتانیا و شوروی‌ـهلند (روسانگلسولس و روسگولندس) برای بهره‌برداری از امتیازهای چوب تشکیل شد.[2] اما در این زمان دیگر شاید نیاز به سرمایه آن نیاز مبرم و مطلق سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ نبود؛ و این امر آزادی بیشتری برای چانه‌زدن فراهم می‌ساخت. تابستان ۱۹۲۲ بدین ترتیب دوران تردید بود: روند آشتی سیاسی با بریتانیای کبیر متوقف شده بود؛

---

1. *Sobranie Uzakonenii, 1922*, No. 28, art. 320;
یك سال بعد این کمیته از «اس‌ته‌ئو» به ساوفارکوم منتقل شد (ibid., *1923*, No. 20, art. 246).

2. *Pyat' Let Vlasti Sovetov* (1922), p. 326; *Dvenadtsatyi S"ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)* (1923), p. 353.

آیا این روند ادامه می‌یافت یا واگرد می‌شد؟ این پرسش تا حدی به وضع لوید جورج در سیاست بریتانیا بستگی داشت. اگر او قدرت و اعتبار متزلزل خود را بازمی‌یافت، سیاست آشتی ممکن بود ادامه یابد؛ اگر سقوط می‌کرد، جلوگیری از خرابی مناسبات بریتانیا و شوروی بعید می‌نمود.[۳] مهم‌ترین رویداد این مناسبات در تابستان ۱۹۲۲ کنفرانس لاهه بود.

کنفرانس لاهه در جنوآ فقط به این دلیل پیشنهاد و پذیرفته شده بود که وسیله‌ای باشد برای حفظ آبرو و دفع وقت. هنگامی که این کنفرانس در ۲۶ ژوئن ۱۹۲۲ افتتاح شد، هیچ تغییر اساسی در اوضاع پیش نیامده بود، و در قیاس با شش هفته پیش که نمایندگان در جنوآ از یکدیگر جدا شدند هیچ زمینهٔ تازه‌ای برای توافق فراهم نشده بود. در واقع وضع بدتر هم شده بود، زیرا که در کنفرانس لاهه رهبری هیأت‌های نمایندگی را اشخاص درجه دوم برعهده گرفتند. لیتوینوف به‌کمک‌کراسین و کرستینسکی جای چیچرین را گرفت؛ نمایندهٔ اصلی بریتانیا لوید گرم بود، که ریاست ادارهٔ بازرگانی خارجی را برعهده داشت و با محافل کسب و کار وسیع و حزب محافظه‌کار مربوط بود. هنگامی‌که هیأت‌های‌نمایندگی غیرروسی تصمیم گرفتند که کمیسیونی خاص خود تشکیل دهند، و سه کمیسیون فرعی را هم مأمور رسیدگی به مسائل مالکیت خصوصی، دیون، و اعتبارات ساختند، در واقع کنفرانس از هرگونه تلاش جدی برای رسیدن به نتیجه دست کشید. لیتوینوف چنین وانمود می‌کرد که نسبت به روش هیأت نمایندگی شوروی در جنوآ در دو مورد قدم را پیش‌تر نهاده است: اولا حاضر بود اصل پرداخت غرامت اموال ملی‌شده را بپذیرد؛ البته به شرط این که اعتبارات کافی در اختیار دولت شوروی قرار گیرد، و ثانیاً حاضر بود بپذیرد که این اعتبارات نه از جانب دولت‌ها بلکه از جانب صاحبان صنایع و سرمایه‌داران داده شود، منتها به شرط آن که دولت‌ها آن‌ها را ضمانت کنند. اما به نظر می‌رسید شرطی که در هر دو

---

۳. یوفه در گزارش کنفرانس جنوآ به کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری در ۱۹ مهٔ ۱۹۲۲ توضیح داد که اگر لوید جورج براثر شکست کنفرانس سقوط کند، بریتانیا روش نامساعدتری در قبال روسیهٔ شوروی در پیش خواهد گرفت و کشورهای ضعیف‌تر اروپا را نیز با خود همراه خواهد ساخت
(*III Sessiya Vserossiiskogo Tsentral'nogo Ispolnitel'nogo Komiteta IX Sozyva*, No. 5 (19 May 1922), p. 14).

مورد قید شده بود واقعیت امتیازی را که لیتوینوف می‌داد منتفی می‌کرد. مسألهٔ اموال ملـی‌شده از نو در مرکز صحنه قرار گـرفت و نمایندگان فرانسه و بلژیك دوباره خواهان بازگرداندن اموال یا پرداخت غـرامت بلاشرط شدند، درحالی‌که نمایندگان بریتانیا و ایتالیا با پیشنهادهای چرب واگذاری امتیاز از جانب دولت شوروی خود را سرگرم می‌کردند. لیتوینوف فهرست مفصلی از امتیازهای قابل واگذاری به سرمایه‌داران خارجی در برابر کنفرانس قرار داد.۴ مقایسهٔ این فهرست با فهرستی که به فرمان ۲۳ نوامبر ۱۹۲۰ دربارهٔ امتیازها ضمیمه شده بود۵ تغییرات مهمی را در نظرگاه دولت شوروی نشان می‌داد. اکنون دیگـر امتیازات منحصراً یا عمدتاً به‌منظور بهره‌برداری از منابع طبیعی دست‌نخـورده عرضه نشده بودند. علاوه‌بر امتیازات چوب و معادن، برای بهره‌برداری از تعداد زیادی از کارخانه‌ها و تأسیسات در صنایع قند، نفت، و برق نیز امتیاز عرضه شده بود. تعداد زیادی از املاکی که سابقاً در مالکیت صاحبان خارجی بودند نیز در فهرست دیده می‌شدند. این کار به پیروی از سیاستی صورت گرفته بود که با طرح اورکهارت آغاز شد ــ یعنی به‌کاربردن عرضهٔ امتیاز به‌عنوان وسیله‌ای برای‌جبران‌خسارت‌بستانکاران و صاحبان پیشین اموال ملی‌شده.۶

نبرد بر سر نفت روسیه بار دیگر در پشت صحنه روی داد. گروه بریتانیا و هلند برای به‌دست آوردن امتیاز در این تلاش شکست نهایی و قطعی خورد، و با صاحبان علائـق نفتی امریکا و فرانسه و بلـژیك همدست شد تا از پذیرفتن هر راه‌حلی غیر از بازگشت کامل اموال بـه صاحبانشان خودداری کنند، و تا حصول غرض خود در همهٔ بازارهای زیر

---

4. *Gaagskaya Konferentsiya: Polnyi Stenograficheskii Otchet* (1922), pp. 218-48;

این فهرست، به صورتی که در این کتاب چاپ شده، با این پانویس همراه است: «این سند البته فقط از لحاظ تاریخی جالب است.»

۵. نگاه کنید به ص ۳۴۵ بالا.

۶. یك نوآوری تازه در شرایطی که برای واگذار کردن امتیاز پیشنهاد شده‌بود این بود که گیرندگان امتیاز باید در مؤسسهٔ خود به نسبت معینی کارگران و کارکنـان روسی در استخدام داشته بـاشند (*Gaagskaya Konferentsiya: Polnyi Stenograficheskii Otchet* (1922), p. 39) در نظام نپ روسیه کشوری شده بود دارای مازاد کارگر و مسألهٔ بیکاری (نگاه کنید به جلد دوم،صص۶-۳۷۴).

نظر خود نفت شوروی را تحریم کنند.۷ شاید همین‌شکست‌بود که سرانجام باعث شد هیأت نمایندگی بریتانیا از اصرار ورزیدن بر سیاست امتیاز دست بردارد و در قطعنامهٔ پایان کنفرانس رأی فرانسه و بلژیك را بپذیرد، که عبارت بود از بازگشت بلاشرط اموال ملی‌شده همراه با توصیه به دولت‌ها که از حمایت اتباع خود در قبول هر نوع مالی در روسیه غیر از آنچه قبلا به خودشان تعلق داشته است خودداری کنند. در این قطعنامه همچنین قید شده بود که در مورد اموال خارجیان در روسیه هیچ تصمیمی نباید گرفته شود مگر به اشتراك دولت‌هایی که در کنفرانس حضور نیافته‌اند.۸ نمایندهٔ بلژیك که قطعنامه را مطرح کرد با لحن تندی افزود که به او اختیار داده شده است که بگوید این قطعنامه مورد تأیید دولت ایالات متحده است. دست پنهان امریکا که در واپسین مراحل کنفرانس جنوآ اندکی پدیدار شده بود در کنفرانس لاهه کاملا آشکار شد تا سیاست همکاری با دولت شوروی را بر پایهٔ واگذاری امتیاز ختم کند. لیتوینوف در آخرین لحظه کوشید با طرح پیشنهادهای تازه‌ای کنفرانس را نجات دهد، ولی کسی به سخنان او اعتنا نکرد. کنفرانس در ۲۰ ژوئیهٔ ۱۹۲۲ با شکست کامل متفرق شد. لیتوینوف دست از پا درازتر به مسکو بازگشت.۹

به نظر می‌رسید که آشکار شدن دلبستگی شدید امریکا به نفت در جنوآ و لاهه نشانهٔ آغاز شدن علاقهٔ فعالانهٔ آن دولت به امور مربوط به شوروی بود ــ اگرچه هنوز این علاقه سر و صدایی نداشت. در ژوئیهٔ ۱۹۲۲ هوور، وزیر بازرگانی امریکا، پیشنهادی مطرح کرد، برای

---

۷. توافق بر سر تحریم نفت شوروی در جلسه‌ای از شرکت‌های نفتی در ۱۹ سپتامبر ۱۹۲۲ در پاریس حاصل شد؛ متن این موافقتنامه در کتاب فیشر آمده‌است (L. Fischer, *Oil Imperialism* (n.d. [1927]), pp. 94-5).

8. *Papers Relating to the Hague Conference, June-July 1922*, Cmd 1724 (1922), p. 18.

۹. پیشنهادهای نهایی لیتوینوف در این مأخذ آمده است:
Gaagskaya Konferentsiya: Polnyi Stenograficheskii Otchet (1922), pp. 188-92.

نومیدی هیأت نمایندگی شوروی از توضیحات متعددی که برای این شکست عرضه کردند آشکار می‌شود
(L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 368-9)

فرستادن یك «هیأت فنی» به روسیه برای بررسی مقدورات اقتصادی؛ در ۱ اوت هوتون، سفیر امریکا در برلن، در آن‌جا این طرح را با چیچرین و کراسین در میان گذاشت، و هر دوی آن‌ها شخصاً از آن استقبال کردند.۱۰ اما در مسکو برد با کسانی بود که احتیاط بیشتری را لازم می‌دانستند. پاسخ رسمی چیچرین به تاریخ ۲۸ اوت ۱۹۲۲ در عین حال که از آمادگی برای پذیرفتن رجال اقتصادی امریکا یا گروه‌هایی از آن‌ها «به منظور مذاکره دربارهٔ امتیازات، بازرگانی، یا سایر مسائل اقتصادی» حکایت می‌کرد، این را هم روشن می‌ساخت که «کمیته‌ای از کارشناسان یا بررسی» فقط بر پایهٔ رفتار متقابل مورد استقبال قرار می‌گیرد ــ و با این پاسخ موضوع منتفی شد.۱۱ در تابستان ۱۹۲۲ دولت امریکا سرانجام استقلال استونی و لاتونی و لیتوانی را به رسمیت شناخت (کاری که متفقین غربی هجده ماه پیش انجام داده بودند) و سفارتخانهٔ قدیم روسیه را در واشنگتن تعطیل کرد.۱۲ اما انتظار محافل وسیعی که گمان می‌کردند این گام مقدمهٔ نوعی همراهی با دولت شوروی است برآورده نشد. روابط شوروی و امریکا وارد یك دورهٔ طولانی بی‌اعتنایی و بی‌حادثگی شد.

شکست کنفرانس لاهه دولت شوروی را معتقد ساخت که «نظام کنفرانس‌ها فعلا بی‌نتیجه است».۱۳ سقوط لوید جورج که از مدت‌ها پیش انتظارش می‌رفت سرانجام در اکتبر ۱۹۲۲ پیش آمد؛ این امر و اعتلای قدرت پوانکاره در فرانسه نشانه‌های سردی بیشتری در مناسبات قدرت‌های غربی با روسیهٔ شوروی بود، و با این نشانه‌ها احتمال هر تصمیم مهمی در آیندهٔ نزدیك که به روسیهٔ شوروی مربوط شود، منتفی‌شد. علاقهٔ دیپلماسی شوروی به شرق میانه و شرق دور منتقل شد، و کنفرانس لوزان و اعزام میسیون یوفه در این زمینه رویدادهای مهمی بودند.۱۴ تردیدهای سیاست شوروی پس از قطع مذاکرات لاهه در تنظیم امتیاز اورکهارت مؤثر افتاد. اورکوارت در جنوا و لاهه حضور داشت، و گویا منتظر بود که نرسیدن به توافق دولت شوروی را به توفیق سیاست واگذاری امتیاز در مورد خاصی

---

10. *Foreign Relations of the United States, 1922*, ii (1938), 825-6, 329-30.

11. ibid., ii, 830.

12. ibid., ii, 869-76.

۱۳. مصاحبهٔ چیچرین در «ایزوستیا» ۲۰ اوت ۱۹۲۲، نقل شده در این مأخذ: *Soviet Documents on Foreign Policy*, ed. J. Degras, i (1951), 328.

۱۴. دربارهٔ این‌ها در فصل‌های ۳۲ و ۳۴ بحث خواهد شد.

که سر و صدای آن همه‌جا پیچیده بود بیشتر ترغیب کند. این محاسبه نزدیك بود درست از آب درآید. دو مؤسسهٔ آلمانی ــ کروپس و بانك مندلسون برلن ــ سهمی در شرکت متحد روس و آسیا به دست آورد.[۱۵] در این اوضاع بود که اورکوارت سرانجام در برلن قراردادی با کراسین به تاریخ ۹ سپتامبر ۱۹۲۲ امضا کرد. شرایط قرارداد[۱۶] نشان می‌داد که شروع و گسترش نپ تا چه اندازه در برطرف کردن موانع اصلی تأثیر داشته است: در شرایط جدید کار، که به‌زودی در قانون کار تجدیدنظر-شده‌ای انعکاس یافت[۱۷]، کارفرما در استخدام و اخراج کارگران آزادی کامل داشت ــ البته با رعایت مقررات قانونی عادی حمایت از حقوق کارگر. درصدی از تولید مؤسسهٔ موضوع قرارداد به دولت شوروی تعلق می‌گرفت. حق جبران خسارت از دست دادن مالکیت رسماً پذیرفته نشد؛ اما قرار شد که دولت شوروی «پیش‌پرداخت»ی به مبلغ ۱۵۰،۰۰۰ لیره نقداً و معادل بیست میلیون روبل نیز به صورت سفتهٔ دولتی در اختیار شرکت موضوع قرارداد بگذارد. این همان جبران خسارت بود، منتها با نوعی پوشش نازك. لنین آن را به همین معنی در نظر می‌گرفت، و باز به این اصل رجوع کرد که حق بستانکاران خارجی نسبت به جبران‌خسارت

---

۱۵. ماهیت دقیق و دامنهٔ علائق آلمان و کیفیت تحصیل آن‌ها ظاهراً معلوم نشده است: از گزارش یك بنگاه اطلاعات بازرگانی آلمانی در این کتاب مطالبی نقل شده‌است:

G. Gerschuni, *Die Konzessionspolitik Sowjetrusslands* (1927), p. 112

بنابر نوشتهٔ فیلیپ‌پرایس

(M. Philips Price, *Germany in Transition* (1923), p. 77)

اشتینس در سفر نوامبر ۱۹۲۱ خود به لندن می‌کوشد که علاقه‌ای در شرکت متحد روسیه و آسیا تحصیل کند؛ رادك در مقاله‌ای در «پراودا»ی ۱۱ نوامبر ۱۹۲۱ به تلاش‌هایی که برای وادارکردن «یك تراست انگلیسی-آلمانی برای معامله کردن با روسیه» صورت گرفته است اشاره می‌کند. دابرنون (D'Abernon, *An Ambassador of Peace*, i (1929), 232) می‌نویسد که پیشنهادهای اشتینس درلندن برای «همکاری آینده در روسیه» مورد توجه قرار نگرفته بود.

۱۶. این قرارداد ظاهراً هرگز منتشر نشده، اما خلاصهٔ شرایط آن از روی گزارشی که در همان ایام از طرف هیأت نمایندگی شوروی انتشار یافته در این کتاب آمده است:

G. Gerschuni, *Die Konzessionspolitik Sowjetrusslands* (1927), pp. 112-13.

۱۷. نگاه کنید به جلد دوم، صص ٤ـ۳۷۳.

فقط در صورت دریافت اعتبارات تازهٔ خارجی شناخته خواهد شد. هنگامی که این مذاکرات هنوز در جریان بود، لنین نوشت که این امتیاز «فقط به شرط داده شدن یك وام بزرگ به ما» تصویب‌خواهدشد.۱۸.

این قرارداد در خارج مورد استقبال قرار گرفت. گویا کلانیز، رهبر حزب کارگر انگلستان، نامه‌ای به شخصی در مسکو نوشت و گفت امیدوار است که این قرارداد به‌زودی به تصویب برسد، تا بلکه احتمال پیروزی حزب کارگر در انتخاباتی که در پیش بود تقویت شود.۱۹ در مسکو نیز قرارداد طرفداران زیادی داشت، به ویژه در میان کسانی که می‌خواستند نپ را به نتایج منطقی‌اش برسانند. قرارداد اورکوارت در ایام بیماری اول لنین امضا شده بود. تصمیم مربوط به تصویب این قرارداد تقریباً آخرین تصمیم سیاسی مهم او بود. لنین که در مخالفت با تصویب قرارداد در پولیت‌بورو تنها بود، گویا سه بار تغییر رأی داد تا آن که سرانجام از حق وتوی خود ــ که همکارانش علی‌القاعده به آن گردن می‌نهادند ــ برای رد قرارداد استفاده کرد.۲۰ این تصمیم در ۷ اکتبر ۱۹۲۲ در مطبوعات شوروی اعلام شد. ظاهراً انگیزهٔ رد قرارداد سیاسی بوده است. تمایل اصلی لنین آن بود که تصویب قرارداد را به دریافت وام خارجی موکول کند، ولی سپس به روزنامه‌نگاران خارجی گفت تصمیم به رد قرارداد به دلیل روش غیردوستانهٔ بریتانیای کبیر در مسألهٔ ترکیه گرفته شده است و اگر آن روش تغییر کند واگردپذیر است.۲۱ کراسین اعلام داشت که «روش اخیر دولت بریتانیا در قبال روسیه» علت رد قرارداد اورکوارت بوده است، «به رغم اهمیتی که آن قرارداد برای رشد اقتصادی روسیه داشت».۲۲ از طرف دیگر، لیتوینوف فواید چندانی برای قرارداد

18. *Leninskii Sbornik*, xxxv (1945), 223.

19. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 30.

20. L. Fischer, *The Soviets in World Affairs*, (1930), i, 435-6, 464;
این مطلب احتمالا از ناحیهٔ چیچرین سرچشمه گرفته است، چون که او اگرچه عضو پولیت‌بورو نبود در یك چنین قضیه‌ای می‌بایست از موضع پولیت‌بورو مطلع بوده باشد.

21. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 314-15, 330.

22. *Russian Information and Review*, 4 November 1922, p. 73;
کراسین، بنابر نوشتهٔ خودش، پس از رد شدن قرارداد استعفا می‌کند، ولی لنین به او می‌گوید که اعضای حزب حق استعفا ندارند
(*Leonid Krasin: His Life and Work* (n.d. [1929]), p. 204).

قائل نبود، و عقیده داشت که «اگر فقط مزایای اقتصادی در نظر گرفته می‌شد» این قرارداد هرگز به امضا نمی‌رسید. لیتوینوف خودداری دولت شوروی را از تصویب قرارداد به تغییر نیروهای سیاسی در بریتانیای کبیر نسبت داد و گفت که در آن‌جا «نفوذ غالب» اکنون از آن کسانی است که «با تلاش‌های آقای لوید جورج برای برقرار کردن مناسبات عادی با روسیه همراهی ندارند».۲۳ آخر این که از سخنرانی عمومی لنین در نوامبر ۱۹۲۲ چنین برمی‌آید که انگیزهٔ عمدهٔ سیاست واگذاری امتیاز انگیزهٔ سیاسی بوده و غرض آن عبارت بوده است از «دادن چنان مزایایی به سرمایه‌داران که هر دولتی را، هرقدر با ما دشمن باشد، وادار کند که با ما وارد معامله و رابطه شود».۲۴

این توضیحات حاکی از تمام داستان نبود. رد امتیاز اورکهارت چه‌بسا که موجبات سیاسی آنی و خاص خود را داشته است، اما در عین حال نشان‌دهندهٔ شکست سیاست واگذاری امتیاز به‌طور کلی بود. این سیاست در ۱۹۱۸ تنظیم شد و جزئی بود از آنچه لنین نامش را «سرمایه‌داری دولتی» گذاشت، یعنی نظامی که در آن سرمایه‌داران خصوصی می‌توانستند زیر نظر و سلطهٔ کامل دولت عمل کنند. این نظام با نپ مطابقت کامل داشت، و به ویژه برای وارد کردن سرمایهٔ خارجی عامل حیاتی اصلاح توازن پرداخت‌های بین‌المللی به نظر می‌رسید. رد امتیاز اورکوارت در پاییز ۱۹۲۲ نشانهٔ آن بود که دولت شوروی نتوانسته‌است تحت شرایطی که برایش پذیرفتنی باشد به این مهم دست یابد. در چهارمین کنگرهٔ کمینترن در نوامبر ۱۹۲۲ تروتسکی به درستی گفت که تا آن روز موضوع عبارت بوده است از «بحث‌های بزرگ، ولی امتیازهای کوچک»؛۲۵ چند ماه بعد نیز زینوویف، که می‌خواست در بررسی خوشبینانه‌ای از وضع کشور که در دوازدهمین کنگرهٔ حزب ارائه کند، نتوانست بیش از هشت شرکت مختلط را که سرجمع سرمایهٔ آن‌ها ۳۰۰،۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی و هفده میلیون مارک آلمانی می‌شد برشمارد؛ تعداد قراردادهای واگذاری امتیاز هم از بیست و شش قلم با کل سرمایهٔ

---

23. *Russian Information and Review*, 21 October 1922, pp. 43-4.
24. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 365.
25. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 283.

سی‌میلیون روبل طلا بیشتر نبود.[۲۶] این ارقام، حتی اگر شاخص عمل بوده باشند و نه طرح، جزئی است. نکتهٔ مهم این است که کشوری که در ردیف شرکت‌های مختلط و قراردادهای امتیاز مقام اول را داشت، کشور فقرزدهٔ آلمان بود. شکست سیاست واگذاری امتیاز که در زمستان ۳ـ۱۹۲۲ ۲۷ آشکار شد به ناکامی در برقرار کردن مناسبات‌سیاسی‌دوستانه باکشورهای انگلیسی‌زبان بستگی داشت[۲۸]، زیرا که فقط این کشورها ذخیرهٔ سرمایهٔ کلانی برای سرمایه‌گذاری در اختیار داشتند. این شکست دو نتیجه در پی داشت. از لحاظ اقتصادی، روسیهٔ شوروی با مقدورات و منابع خودش تنها ماند، تا دست‌تنها با مشکلات نپ کلنجار برود، چنان که با مشکلات کمونیسم جنگی نیز دست تنها کلنجار رفته بود: به این معنی، این امر مقدمهٔ «سوسیالیسم در یك کشور» بود. از لحاظ سیاسی، ایـن شکست رویدادی بـود در روند خـراب شدن مناسبات میان روسیهٔ شوروی و کشورهای غربی، که در جنوآ و راپولو بنای آن گذاشته شد؛ به این معنی، این امر سیاست تازهٔ مانور را منعکس می‌کرد، که عبارت بود از بازی‌دادن آلمان در مقابل قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری.

سردی مناسبات روسیهٔ شوروی و قدرت‌های غربی در نیمهٔ دوم ۱۲۹۲، همراه با گرم شدن مناسبات با آلمان، نخستین نشانهٔ روندی بود که در سراسر دو دههٔ بعد به چشم می‌خورد، یعنی این که خراب شدن مناسبات با یکی از دو دسته قدرت‌های سرمایه‌داری به همان نسبت به بهبود مناسبات با دستهٔ دیگر منجر می‌شد. ماه‌های پس از امضای پیمان راپولو ایام خوش دوستی آلمان و شوروی را دربر داشت. قتل راتنائو در

---

26. *Dvenadtsatyi S"ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)* (1923), pp. 19, 22.

27. G. Gerschuni, *Die Konzessionspolitik Sowjetrusslands* (1927).

این کتاب یك بررسی کلـی از سیاست واگذار کردن امتیاز است تا پایان۱۹۲۵؛ نویسنده از وضع آن روز چنین نتیجـه می‌گیرد کـه «اهمیت امتیازها در کـل اقتصاد روسیه در حال حاضر ناچیز است» (ص ۱۲٤). در ایـن بـررسی جـزئیات موضوع غالباً دیده نمی‌شود، ولی نقش آلمان در آن مقدار توفیقی که به‌دست آمد به‌روشنی پدیدار می‌شود.

۲۸. در قطعه‌ای از یك کتاب معتبر انگلیسی که در این ایام نوشته شده است چنین اظهار نظر شده است که «در نوامبر ۱۹۲۲ روسیه‌هنوز درمیان‌ملل‌مطرود بود» (*History of the Peace Conference*, ed. H. V. Temperley, vi (1923), 334.)

ژوئن ۱۹۲۲ بیشتر نمایش گرایش‌های ضدیهودی بود تا ضدشوروی. طرفداران سیاست ضدشوروی کمابیش از صحنه حذف شده بودند و صاحبان صنایع آلمان خیلی زود دست به‌کار شدند تا از فرصت‌های گسترش بازار شوروی بهره‌برداری کنند. اکنون بازرگانی با شوروی به سرعت رو به افزایش می‌رفت: واردات از ۹ر۹۲۲ میلیون روبل در ۱۹۲۱ به ۷ر۱۸۱،۱ میلیون در ۱۹۲۲ رسید؛ و صادرات از ۵ر۸۸ میلیون به ۴ر۳۵۷ میلیون.۲۹ نه‌تنها بازرگانی شوروی افزایش یافت، بلکه سهم آلمان در آن نیز بیشتر شد. در ۱۹۲۱، یعنی سال امضای موافقتنامهٔ بریتانیا و شوروی، روسیهٔ شوروی ۲۹ درصد از واردات خود را از بریتانیا گرفته بود و فقط ۲۵ درصد آن را از آلمان (که پیش از ۱۹۱۴ کمابیش نیمی از واردات روسیه را تأمین می‌کرد)؛ در ۱۹۲۲ ۷ر۳۲ درصد واردات شوروی از آلمان می‌آمد، و فقط ۸ر۱۸ درصد از بریتانیای کبیر. در همان سال علاقهٔ مؤسسات آلمانی به گرفتن امتیاز از روسیهٔ شوروی به حد اعلای خود رسید. در یکی از جلسات کمیتهٔ امور خارجهٔ رایشتاگ در ۹ دسامبر ۱۹۲۲، مالتزان گزارش‌دادکه حدود بیست مؤسسهٔ آلمانی قراردادهای گرفتن امتیاز با مقامات شوروی امضا کرده‌اند.۳۰

در کنار این ترتیبات اقتصادی، و تا حدی در زیر پوشش آن‌ها، آن تفاهم‌های سری نظامی که حتی پیش از پیمان راپولو حاصل شده بود به اجرا گذاشته شد. همه می‌دانستند، یا گمان می‌بردند، که پاره‌ای همکاری‌های نظامی در جریان است. در رایشتاگ، اگرچه ویرت مؤکداً می‌گفت که «پیمان راپولو هیچ قرارداد سیاسی یا نظامی سری دربر ندارد» اما مولر، نمایندهٔ سوسیال‌دموکرات، همچنان به شایعات جاری دربارهٔ یك چنین قراردادی اشاره می‌کرد.۳۱ به سفیر انگلستان «رسماً و عمداً اطمینان داده شد که موضوع تدارکات نظامی هرگز میان آلمان و روسیه مطرح نشده است»، و هرچند آن سفیر از وجود «تعداد اسناد ادعایی، ... از جمله معاهدات، قراردادهای فروش اسلحه از آلمان به روسیه و غیره و

---

۲۹. ولی حتی این کار هم عملکردبازرگانی خارجی را فقط به ۱۴ درصد رقم پیش از جنگ رساند
(*Dvenadtsatyi S"ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii* (Bol'shevikov) (1923), p. 25

30. *The Times*, 11 December 1922.

31. *Verhandlungen des Reichstags, ccclv* (1922), 7676, 7681.

غیره» مطلع بوده، اطمینان حاصل کرده است که «اغلب آن جعلی است».۳۲ روز ۲۵ مهٔ ۱۹۲۲ مذاکره میان هاسه و کرستینسکی بـرای وارد شدن صاحبان صنایع روهر در این‌قراردادها آغاز شد؛ برخی‌از این صنعت‌داران حاضر بودند سرمایهٔ این طرح‌ها هم تأمین کنند. تا آن‌جا که می‌دانیم، نخستین قرارداد کلی در اختفای کامل در ۲۹ ژوئیهٔ ۱۹۲۲ در برلن به امضا رسید: متن این قرارداد هنوز آفتابی نشده است.۳۳ اعزام خلبانان آلمانی به روسیه برای تعلیم ظاهراً پیش از ساخته شدن کارخانه‌ها آغاز شده است. حتی در سپتامبر ۱۹۲۲ کراسین هنگام عبور از اسمولنسك متوجه می‌شود که فرودگاه «پر از هوانوردان آلمانی» است.۳۴ نیدرمایر به‌ریاست دفتر مسکو «سوندرگروپه‌ار»، و ادارهٔ امور همهٔ آموزشگاه‌ها و پرسنل نظامی آلمان در روسیه منصوب شد.۳۵ در باقی‌ماندهٔ سال، مذاکرات به‌طور فعالانه در برلن ادامه یافت. رادك و زکت برای بار دوم در ۱۹ دسامبر ۱۹۲۲ در آپارتمان شلایخر دیدار کردند.۳۶

---

32. D'Abernon, *An Ambassador of Peace* (1929), i, 303-4, 311-2.

بی‌گمان بر پایهٔ گزارش‌های دابرنون بود (که هنوز هم منتشر نشده است) که لوید جورج در ۲۵ مهٔ ۱۹۲۲ به مجلس عوام گفت: «من دربارهٔ محصولات ابلهانهٔ محافل نظامی که هیچ‌کس را گول نمی‌زند بحثی نخواهم کرد»؛ اما لویدجورج با اشارهٔ صریح به تسلیحات اضافه کرد که «همهٔ منابع طبیعی در یك کشور است و همهٔ مهارت‌های فنی در یك کشور دیگر»

(*House of Commons: 5th Series*, cliv, 1,455-6).

۳۳. یادداشت‌های روزانهٔ منتشرنشدهٔ هاسه، نقل شده در این نشریه: *Journal of Modern History* (Chicago), xxi (1949), No. 1, pp. 31-2.

بنابر مطلبی که در دسامبر ۱۹۲۶ در رایشتاگ گفته شد، دولت شوروی تا فوریهٔ ۱۹۲۳ قرارداد را به تصویب نرساند (*Verhandlungen des Reichstags*, cccxci (1926), 8584) این تاریخ بعداً به طور غیرمستقیم تأیید شد، بدین ترتیب که در محاکمه سیاسی ۱۹۳۸، روزنگولتز شهادت داد که توافق خائنانهٔ مورد ادعا میان تروتسکی و رایشس‌وهر (ارتش آلمان) در ۱۹۲۳ به موقع اجرا گذاشته شده است

(*Report of Court Proceedings in the Case of the Anti-Soviet 'Bloc of Rights and Trotskyites'* (Moscow, 1938), pp. 259-60, 265).

34. L. Krasin, *Leonid Krasin: His Life and Work* (n.d. [1929]), p. 201.

35. *Der Monat*, No. 2, November 1948, p. 49.

36. F. von Rabenau, *Seeckt: Aus Seinem Leben, 1918-1936* (1940), p. 319.

دامنهٔ این ترتیبات، به صورتی که در نیمهٔ دوم ۱۹۲۲ و در سال بعد تثبیت شد، به‌طور کلی معلوم شده است. قراردادی میان دولت شوروی و شرکت یونکرس آلمان برای‌ساختن‌هواپیما و موتور هواپیما در کارخانهٔ فیلی، نزدیك مسکو، بسته شد.۳۷ در این‌جا و جاهای دیگر، آموزشگاه‌های خلبانی برای پرسنل آلمانی و شوروی هر دو تأسیس شدند. در زلاتوست واقع در اورال، در تولا، در کارخانهٔ پیشین پوتیلوف در پطروگراد، و در شلوسلبرگ ساختن گلولهٔ توپ زیر نظر کارشناسان کروپس آغاز شد: بخشی از فراوردهٔ این کارخانه‌ها به ارتش سرخ داده می‌شد و بخشی برای رایشس‌وهر به آلمان می‌رفت یك کارخانهٔ تانك‌سازی نیز، ظاهراً باز زیر نظر کروپس، در قازان ساخته شد، که دارای وسائل آموزش نبرد تانك برای پرسنل آلمانی و روسی نیز بود. یك شرکت مختلط آلمان و شوروی به نام «برسول» تأسیس شد، تا کارخانهٔ تولید گاز سمی را که در زمان جنگ ساخته شده ولی ناتمام و بی‌فایده مانده بود راه بیندازد. اما تلاش‌های مداومی که از ۱۹۲۳ به بعد برای راه‌انداختن این کارخانه صورت گرفت به جایی نرسید، زیرا روندهای تولیدی که شرکت آلمانی اشتولتزنبرگ هامبورگ در آن به کار بسته بود نارسا بود، و این طرح سرانجام متروك ماند.۳۸ از میان طرح‌هایی که در یادداشت آوریل ۱۹۲۱ کوپ مختصراً ذکر شده بود، فقط یك طرح به‌کلی کنار گذاشته شد.۳۹ وزارت دریانوردی آلمان برای ساختن زیردریایی، راه باصرفه‌تری پیدا کرد که از کارگاه‌های کشتی‌سازی ویران‌شدهٔ روسیه مقدور نبود. برای

---

۳۷. طرح ساختن موتور هواپیما در فیلی ناقص ماند و موتور از آلمان وارد شد (مطلب از آقای گوستاو هیلگر). این شاید یکی از مواردی است که مقاطعه‌کاران آلمانی کار خود را چنان که باید انجام ندادند و چنان‌که به آن‌ها اشاره می‌کند (*Der Monat*, No. 2, November 1948, p. 49) مورد دیگر ناتوانی اشتولتزنبرگ در ساختن گاز سمی است.

۳۸. مطلب اصلی از چونکه در همان نشریه است ibid., p. 49 ، و از یادداشت‌هایی در آرشیو نظامی آلمان که بعداً به دست هالگارتن در این نشریه منتشر شده است:
G. W. F. Hallgarten in *Journal of Modern History* (Chicago), xxi (1949), No. 1, p. 30 تلاش‌های بی‌نتیجه برای تولید گاز سمی به‌تفصیل در این کتاب شرح داده شده است:
V. N. Ipatieff, *The Life of a Chemist* (Stanford, 1946), pp. 381-6.

۳۹. نگاه‌کنید به‌صص ۹-۴۳۸ بالا.

این کار یك شرکت صوری در لاهه تأسیس کرد که به هلند و سوئد و فنلاند و اسپانیا زیردریایی سفارش می‌داد: این زیردریایی‌ها زیر نظر مهندسان دریانوردی آلمانی ساخته می‌شدند و ظاهراً گروه‌های آلمانی اسکلت آن‌ها را آزمایش می‌کردند. گویا تعدادی از این زیردریایی‌ها به روسیهٔ شوروی تحویل داده شد، یا قرار بود تحویل داده شود.۴۰

تحکیم مناسبات شوروی و آلمان بر پایهٔ پیمان راپولو، که همکاری اقتصادی و نظامی دو کشور دو جنبهٔ اصلی آن به شمار می‌رفت، با ورود نخستین سفیر آلمان به مسکو پس از چهار سال و اندی رسمیت یافت. در پیمان راپولو برقراری مناسبات کامل دیپلماتیك پیش‌بینی شده بود، و کرستینسکی به عنوان نخستین سفیر شوروی پس از یوفه استوارنامهٔ خود را در اوت ۱۹۲۲ به ابرت تقدیم کرد. اعزام سفیر آلمان به مسکو به علت مشکلاتی برسر گزینش نامزد این مقام به تأخیر افتاد.۴۱ سرانجام قرعهٔ فال به نام بروکدورف‌ـرانتزائو زده شد، که از دسامبر ۱۹۱۸ تا مهٔ ۱۹۱۹ وزیر امور خارجه بود. این شخص در آن ایام نه تنها دشمن آشکار شوراهای کارگران و سربازان آلمان بود، بلکه با بلشویك‌های روسیه نیز دشمنی می‌ورزید، و در سخنرانی خود در ۱۴ فوریهٔ ۱۹۱۹ در مجلس ملی وایمار به بلشویك‌ها حمله کرد و به ویژه چنین استدلال کرد که آلمان تا زمانی که ضعیف است باید در همهٔ مسائل بین‌المللی بی‌طرف بماند و «سیاست اتحاد» در پیش نگیرد.۴۲ بروکدورف‌ـرانتزائو در رأس هیأت نمایندگی آلمان به ورسای رفت و در ۷ مهٔ ۱۹۱۹ سخنرانی مشهور خود را در اعتراض به شرایط ارائه شده از طرف متفقین ایراد کرد. سپس از مقام خود استعفا کرد و به نبرد بـا پذیـرش شرایط ورسای پرداخت، و پس از شکست این نبرد از سیاست کناره گرفت.

سه سال بعد، هنگامی که بروکدورف‌ـرانتزائو را برای سفارت

---

۴۰. این مطلب از کتابی گرفته شده که به‌طور محرمانه از طرف سرفرماندهی نیروی دریایی آلمان چاپ شده است:
Der Kampf der Marine gegen Versailles, 1919-1935 (1935), pp. 26-8.

۴۱. بنابر نوشتهٔ بلوشر، هینتسه و نادولنی مورد نظـر بودنـد (W. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1951), pp. 166-7)
هینتسه را احزاب چپ رایشتاگ نمی‌پذیرفتند و نادولنی هم که معروف به مخالفت با راپولو بود ibid., pp. 163-4 برای روس‌ها قابل قبول نبود.

42. Brockdorff-Rantzau, *Dokumente* (1920), pp. 55, 81-2.

آلمان در مسکو پیشنهاد کردند، نظریات او نسبت به ۱۹۱۹ چندان تغییری نکرده بود. پیشنهاد اعزام این شخص به مسکو باعث شد که او یادداشتی، مورخ ۱۵ ژوئیهٔ ۱۹۲۲، خطاب به رئیس جمهوری و صدراعظم بنویسد و موضع خود را در آن بیان‌کند. بروکدورف‌رانتزائو می‌نویسد: «عیب بزرگ پیمان راپولو در نگرانی‌های نظامی وابسته به آن نهفته است.» به نظر او، اتحاد آلمان با روسیه باعث بدگمانی انگلستان می‌شود و آن کشور را به آغوش فرانسه می‌راند. «سیاستی که منحصراً متوجه شرق باشد در لحظهٔ حاضر نه‌تنها نابه‌هنگام و خطرناک است، بلکه آینده‌ای هم ندارد و لذا به شکست می‌انجامد.» شرکت در جنگ روسیه با لهستان آلمان را در معرض اقدامات تلافی‌جویانهٔ فرانسه قرار می‌دهد، و بار دیگر خاک آلمان میدان جنگ می‌شود. یادداشت با این هشدار به پایان می‌رسد که «اکنون خودمان را از لحاظ نظامی به روسیه نبندیم». جای شگفتی نیست که صاحب چنین نظریاتی به نظر محافل نظامی آلمان، و به‌ویژه به نظر شخص زکت، در این ایام برای اشغال مقام سفارت آلمان در مسکو مناسب نبود. زکت، که ظاهراً نسخهٔ یادداشت بروکدورف‌رانتزائو را تا ۹ سپتامبر ۱۹۲۲ دریافت نکرد، دو روز پس از این تاریخ پاسخ تند و مفصلی نوشت. در این پاسخ با شروع از این قضیه که «آلمان باید سیاست فعالی داشته باشد» به قوت تمام از گرایش به شرق دفاع می‌کند:

> رابطه با روسیه برای آلمان نخستین و هنوز یگانه راهی است که پس از برقراری صلح، ما برای دست یافتن به نیرو داشته‌ایم. این که سرآغاز این رابطه در زمینهٔ اقتصادی نهفته است، امری است که از طبیعت وضع موجود سرچشمه می‌گیرد؛ اما خود آن نیرو در این واقعیت نهفته است که این آشتی اقتصادی **امکان** رابطهٔ سیاسی و لذا رابطهٔ نظامی را نیز فراهم می‌سازد.

زکت با احتیاط از ترتیبات سری نظامی دفاع می‌کند و می‌گوید که غرض از آن‌ها «کمک به بناکردن صنعت اسلحه‌سازی در روسیه [است]، که در صورت احتیاج به درد ما هم می‌خورد»؛ و درخواست‌های روسیه در مورد کمک‌های فنی بیشتر «از لحاظ مواد و پرسنل» باید برآورده شود. از

باقی جهات، «وجود لهستان تحمل‌ناپذیر است»، و هـر سیاستی باید امکان جنگ را به حساب بیاورد.۴۲ روشن نیست که دنبالهٔ این مناقشه به کجا کشیده است. انتصاب بروکدورف‌ـرانتزائو در پایان سپتامبر اعلام شد، و او یك ماه بعد از برلن حرکت کرد و استوارنامهٔ خود را در ۶ نوامبر ۱۹۲۲ در مسکو ارائه داد. معلوم شد نگرانی‌های زکت بی‌جا بوده است. در مسکو کسی از عقاید سفیر جدید خبری نداشت، جز این که او با قدرت‌های غربی مخالف است؛ گویـا چیچرین در بیان خیرمقدم او را «مرد ورسای» نامید۴۳، و میان آن‌ها دوستی محکمی به وجود آمد که، مانند دوستی کشورهایشان، برپایهٔ بدگمانی مشترکی نسبت به غرب استوار بود. بروکدورف‌ـرانتزائو خیلی زود به سیاست گرایش به شرق معتقد شد و، در عین حال که نقارهای شخصی میان او و زکت به قوت خود باقی ماند، پس از چندی نظریاتشان دربـارهٔ مسائل اساسی سیاست آلمان از یکدیگر قابل تشخیص نبود. در مدت پنج سال بعد، به رغم نگرانی‌ها و گریزهای گهگاهی که در هر دو طـرف پیش می‌آمد، همکاری بـا آلمان عامل ثبات‌بخش سیاست شوروی در اروپا باقی ماند.

یکی از نشانه‌های رشد نیرو و اطمینان سیاست شوروی در این زمان تلاشی بود که برای بناگذاشتن نقش رهبری در میان کشورهای کوچك اروپای شرقی صورت می‌گرفت. در ۳۰ مارس ۱۹۲۲، به ابتکار دولت

---

۴۳. مکاتبات کامل بروکدورف‌ـرانتزائو و زکت در این نشریه چاپ شده است: Der Monat, No. 2, November 1948, pp. 43-7 ؛ پاره‌های مفصلی از نامه‌های زکت در زندگینامهٔ او به قلم فون رابنائو آمده است:
F. von Rabenau, *Seeckt: Aus Seinem Leben, 1918-1936* (1940), pp. 315-18.

44. E. Stern-Rubarth, *Graf Brockdorff-Rantzau* (1929), p. 124.
سال پیش کوپ به مالتزان گفته بـود که ترجیح می‌دهـد یك دیپلمات حرفـه‌ای دستراستی به سفارت آلمان در مسکو منصوب شود، و گویا مطلب خـود را به کمك یك خط‌کش نرم نشان می‌دهد: هر دو سر آن را می‌توان به هم رساند، ولی میان انتهای چپ نمی‌توان با چپ معتدل یا چپ مرکز (وسط) تماس برقرار کرد Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1951), p. 149).
پس از راپولو، رادك تقاضا کرد که یکی از «اشراف عالی» به سفارت آلمان در مسکو فرستاده شود
(*Journal of Modern History* (Chicago), xxi (1949), No. 1, p. 32).

شوروی نمایندگان استونی، لاتونی، لهستان، و ج ش ف س ر در ریگا، پایتخت لاتونی، دیدار کردند تا دربارهٔ خط‌مشی مشترکی در کنفرانس جنوآ، که هر سه به آن دعوت داشتند، تصمیم بگیرند. نمایندگان پس از توافق بر سر پاره‌ای اصول کلی و بی چون و چرای اقتصادی به مسائل مربوط به صلح و خلع سلاح رسیدند، و به پیروی از مذاکرات جامعهٔ ملل در ژنو پشتیبانی خود را از «اصل محدودیت تسلیحات در همهٔ کشورها» بیان کردند.۴۵ کنفرانس ریگا نتیجهٔ منجزی در جنوآ یا جای دیگر به‌بار نیاورد. اما غرض از تشکیل آن این بود که سابقه‌ای برجا بماند، و در این کار مؤثر بود. در ۱۲ ژوئن ۱۹۲۲ دولت شوروی یادداشتی برای همان دولت‌های اروپای شرقی فرستاد و پس از شکایت از این کـه کنفرانس جنوآ «تقریباً تمام توجه خود را مصروف دفاع از منافع مادی گروه بالنسبه بی‌اهمیتی از اشخاص کرد» و هم «بحران اقتصادی کنونی اروپا را از یاد برد» و هم «خطر جنگ‌های تازه» را، پیشنهاد داد که کنفرانسی برای بحث دربارهٔ «تقلیل متناسب تسلیحات هریك از آن‌ها» تشکیل شود. این‌بار فنلاند نیز به کنفرانس دعوت شد. لیتوینوف از طریق نمایندگان رومانی در کنفرانس لاهه از دولت رومانی نیز دعوت کرد؛ در لحظهٔ آخر لیتوانی نیز به فهرست مدعوین افزوده شد. نخستین تاریخی که از طـرف دولت شوروی پیشنهاد شد ۵ سپتامبر ۱۹۲۲ بود، که با تاریخ اجلاس مجمع ملل مقارن بود ــ و بدون شك تعیین این تاریخ بی‌حساب هم نبود. پس از بحث فراوان سرانجام کنفرانس در ۲ دسامبر ۱۹۲۲ در مسکو اجلاس‌کرد. از میان دول دعوت شده فقط رومانی، کـه قبول دعوت را موکول بـه شناسایی الحاق بسارابی از جانب روسیهٔ شوروی ساخته بود، نمایندگان خود را نفرستاد.۴۶

خود کنفرانس به‌کلی بی‌حاصل بود. مذاکرات آن انعکاس مذاکرات خلع‌سلاح ژنو بود که در همان ایام جریان داشت. لیتوینوف، به تقلید نمایندگان انگلستان در آن دوره، پیشنهاد داد که مقدار معینی از نیروهای زمینی تقلیل یابد. دولت شوروی تعهد کرد که ارتش سرخ را در ظرف

---

45. *Conference de Moscou pour la Limitation des Armements* (Moscow, 1923), p. 241.

۴۶. مکاتبهٔ مقدماتی در این مأخذ چاپ شده است:
Conférence de Moscou pour la Limitation des Armements (Moscow, 1923), pp. 5-32.

دو سال آینده به یك‌چهارم نفرات کنونی‌اش (از ۸۰۰،۰۰۰ نفر به ۲۰۰،۰۰۰) تقلیل دهد ، مشروط بر آن که کشورهای همسایه نیز همین کار را بکنند؛ و چون ارتش سرخ یك ارتش بیشتر نبود، ج ش ف س ر در این باب از جانب همهٔ جمهوری‌های شوروی سخن می‌گفت.۴۷ نمایندهٔ لهستان به پیروی از تاکتیك فرانسه در ژنو به‌طور پنهانی با این پیشنهاد مخالفت می‌کرد؛ به این ترتیب که می‌گفت تعداد کل نفرات ارتش که درصد تقلیل بر پایهٔ آن پیشنهاد می‌شود دخلی به موضوع ندارد، و چنین استدلال می‌کرد که پیش از تقلیل تسلیحات باید از طریق قراردادهای عدم تجاوز و داوری اعتماد ایجاد شود؛ نمایندهٔ شوروی به نوبت خود این‌گونه قراردادها را رد نمی‌کرد ،مشروط بر این که موضوع خلع‌سلاح کنار زده نشود. نمایندگان کشورهای کوچك‌تر با شرمندگی میان مواضع دو بازیگر اصلی صحنه مانور می‌کردند. روز ۱۲ دسامبر ۱۹۲۲ لیتوینوف این واقعیت را پذیرفت که هیچ‌یك از نمایندگان دیگر حاضر نیستند پیشنهاد شوروی را بپذیرند، و کنفرانس را تعطیل کرد.۴۸ نتیجهٔ آن عبارت بود از اعلان مجدد موضع پیش‌افتادهٔ دولت شوروی در مسألهٔ‌صلح و خلع تسلیحات، و ارائهٔ یك رهبری دیگر به همسایگان کوچك روسیهٔ شوروی، که می‌توانست به آن‌ها کمك کند تا در برابر دعاوی لهستان، که گاه گزافه بود، ایستادگی کنند. فضای این کنفرانس با کنفرانس هلسینگفورس، که درست یك سال پیش تشکیل شد و در آن روسیهٔ شوروی هنوز غایب بود و لهستان نیروی غالب و بلامنازع به‌شمار می‌رفت، تفاوت آشکار و پرمعنایی داشت.۴۹ ظاهر شدن لیتوینوف در این کنفرانس (چیچرین در کنفرانس لوزان گرفتار بود) نیز رویداد تازه‌ای بود. این نخستین تلاش لیتوینوف بود در راه کسب وجهه برای روسیهٔ شوروی در دیپلماسی اروپا، با توسل به معتقدات پیش‌رفتهٔ بورژوایی در کشورهای غربی، و با بلند شدن روی دست دولت‌های غربی در بازی خود آن‌ها. دو هفته پس از تعطیل کنفرانس، دهمین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه پیام دیگری به «همهٔ ملل جهان» فرستاد و قصد خود را برای «صلح و کار مسالمت‌آمیز» بار دیگر اعلام داشت. در این پیام، پیشنهادهای خلع سلاح که در کنفرانس جنوآ رد شده و اکنون «به سبب عدم‌تمایل‌همسایگان

---

47. ibid., pp. 46-51 64.

48. ibid., p. 233.

۴۹. نگاه کنید به ص ۴۲۲ بالا.

روسیه به خلع سلاح واقعی ارتش‌های خود» بی‌نتیجه مانده بود، بار دیگر تکـرار شد. برای محکم‌کـاری، این پیـام اعلام داشت که بـه رغم این ناکامی‌ها، تعداد نفرات ارتش‌سرخ فوراً از ۸۰۰،۰۰۰ به ۶۰۰،۰۰۰ کاهش می‌یابد.۵۰

چهارمین کنگرهٔ کمینترن در نوامبر ۱۹۲۲ ــ آخرین کنگره‌ای که در زمان حیات لنین تشکیل شد ــ مرحلهٔ مهمی در جریان دیگرگونی و تحکیم سیاست شوروی بود. با این کنگره دورهٔ هیجان‌انگیز بین‌الملل کمونیستی به‌پایان رسید؛ آنچه پس از آن پیش آمد، مؤخره‌ای بود طولانی و گاه خجلت‌آور بر آن داستان. چهار کنگرهٔ در حکم چهار پردهٔ اصلی نمایش بودند. کنگرهٔ اول در مارس ۱۹۱۹ بین‌الملل کمونیستی را به وجود آورد و برنامهٔ آن را معین ساخت. کنگرهٔ دوم در ژوئیهٔ ۱۹۲۰، یعنی هنگامی که ارتش سرخ به سوی ورشو پیش می‌رفت، مقارن با اوج قدرت و اعتماد به نفس رهبران کمینترن بود ــ اوج این اعتقاد کـه کمینترن به عنوان پرچمدار انقلاب پیروز جهانی به زودی کار خود را انجام خواهد داد؛ پس از این کنگره بود که کنگرهٔ خلق‌های مشرق‌زمین در ماه سپتامبر در باکو تشکیل شد و در اروپا احزاب کمونیست تابـع انضباط مرکزی به وجود آمدند. سپس در مارس ۱۹۲۱ نپ آغاز شد، و بلافاصله شکست فاجعه‌آمیز قیام کمونیستی آلمان پیش آمد. در سومین کنگرهٔ کمینترن در ژوئن و ژوئیهٔ ۱۹۲۱، اگرچه باشکوه‌تـر از همیشه برگزار شد، صدای سازش و تحکیم مواضع به‌گوش رسید. چهارمین‌کنگره در نوامبر و دسامبر ۱۹۲۲ در راه عقب‌نشینی باز هم فراتر رفت. در مدت سال گذشته رژیم شوروی در روسیه ظاهراً گام‌های بلندی به پیش برداشته بود. قحطی مهار شده بود؛ رفاه ناشی از نپ در حال رشد بود؛ کنفرانس جنوآ، پیمان راپولو، و دعوت شدن به مشارکت در پیمان مربوط به بغاز بسفر، نشان می‌داد که روسیهٔ شوروی به صف قدرت‌های اروپا راه یافته است؛ چند روزی پیش از اجلاس کنگره، آخرین سرباز ژاپنی خاك شوروی را در ولادی‌وستوك ترك گفت؛ ادغام جمهوری‌های شوروی در اتحادیـهٔ بزرگی به نام «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» در جریان بود. فقط امور کمینترن بود که آشکارا شکست می‌خورد. از انقلاب جهانی، انقلاب

---

50. *S"ezdy Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh* (1939), pp. 273-4.

اروپا، انقلاب آلمان هنوز خبری نبود، سهل است، اکنون از سال ۱۹۲۱ هم دورتر به نظر می‌رسیدند ــ تا چه رسد به روزهای فرخندهٔ ۱۹۲۰. اما این تشخیص درد به معنای تغییر موضع شگفت‌آوری بود. تا روزی که این فرض مقدور بود که انقلاب روسیه فصل اول و نسبتاً مختصری است از داستان انقلاب جهانی ــ و تا پایان ۱۹۲۰ همهٔ دست‌اندرکاران چنین فرض می‌گرفتند ــ اعتبار و اقتدار بین‌الملل کمونیستی ضرورتاً برتر از حکومت‌های ملی قرار می‌گرفت ــ از جمله خود حکومت شوروی، که نقش عمده‌اش، از لحاظ منافع خودش و دیگران، عبارت بود از خدمت به هدف انقلاب. اما پس از آن که روسیهٔ شوروی برخلاف انتظار همگان توانست دست‌تنها همهٔ دشمنان خود را بیرون براند و سپس براثر تأخیر در گسترش انقلاب ناچار از سازش‌ها و عقب‌نشینی‌هایی شد که در نپ خلاصه می‌شود، توازن اقتدار و اعتبار میان کمینترن و دولت شوروی به کلی و از بیخ دیگرگون شد. برای کمینترن راهی نماند جز این که به موضع تدافعی پناه برد تا زمانی که بار دیگر اوضاع برای پیشروی مساعد باشد. این هم یعنی تقویت روسیهٔ شوروی به عنوان تنها تکیه‌گاه موجود و امید آیندهٔ انقلاب پرولتاریایی. شور و حرارت انقلاب براثر شکست‌های پیاپی فرونشسته بود. تقویت حکومت شوروی موضوع اصلی کنگرهٔ چهارم شد.

آن لحن احتیاط‌آمیزی که از پشت سخنان کنگرهٔ سوم به گوش می‌رسید اکنون بر کنگره غالب شد. زینوویف در نطق افتتاحی خود با لحن ملایمی سخن می‌گوید:

> لازم به گفتن نیست که پیروزی بین‌الملل سوم به معنای تاریخی کلمه مسلم است. حتی اگر سازمان رزمندهٔ ما براثر آتش ارتجاع از روی زمین نابود شود، چنان که برای کمونارهای پاریس و بین‌الملل اول پیش آمد، بین‌الملل کمونیستی بار دیگر زاییده می‌شود و سرانجام پرولتاریا را به پیروزی می‌رساند. اما آنچه اکنون برای ما مطرح است این است که آیا بین‌الملل کمونیستی در شکل کنونی‌اش، آیا نسل حاضر رزمندگان ما، خواهند توانست آن وظیفهٔ تاریخی را که بین‌الملل کمونیستی برعهده گرفته‌است انجام‌دهند؟... اکنون بدون اغراق می‌توانیم بگوییم که بین‌الملل‌کمونیستی

دشوارترین دورهٔ خود را از سر گذرانده و آن‌قدر نیرومند شده است که دیگر نباید از حملهٔ جهان ارتجاع باکی داشته باشد.۵۱

سیاستی که «اقدام مارس» در سال گذشته نمونهٔ آن بود اکنون به شدت و بدون هیچ‌گونه سازشی محکوم می‌شود:

بین‌الملل کمونیستی مخالف هرگونه اقدام شتابزده و قیام تدارک‌نشده‌ای است که در خون کارگران خفه می‌شود و ممکن‌است گرانبهاترین‌دارایی‌پرولتاریا ــ حزب سازمان‌یافته و بین‌الملل کمونیست ــ را متلاشی کند.۵۲

زینوویف در گزارش کار کمیتهٔ اجرائی کمینترن کمابیش با خونسردی همان تشخیص درد را تکرار می‌کند:

شما می‌دانید که ما مقدار زیادی سخن گفته‌ایم دربارهٔ این که لازم است بین‌الملل کمونیستی را به بین‌الملل عمل و بین‌الملل اقدام مبدل کنیم، [یعنی] به یك حزب کمونیست بین‌المللی و مرکزیت‌یافته، و بسیار چیزهای دیگر. علی‌الاصول، این کاملا درست است و ما باید بر آن اصرار ورزیم. اما برای این که واقعاً این [فکر] را اجرا کنیم، سال‌ها و سال‌ها وقت لازم است. کار خیلی آسانی است که قطعنامه‌ای بگذرانیم و در این قطعنامه بگوییم که باید دست به اقدامات بین‌المللی بزنیم.۵۳

کنگره سه جلسهٔ خود را صرف بحث دربارهٔ «تعرض سرمایه» کرد ــ یعنی دربارهٔ افزایش بیکاری، پایین‌افتادن سطح زندگی کارگران، دور شدن پارلمان‌ها و دولت‌های کشورهای بورژوایی از جبههٔ چپ، و روی کار

---

51. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), pp. 3-4.
52. ibid., p. 11.
53. ibid., p. 33.

آمدن حکومت فاشیستی در ایتالیا، که هنگام اجلاس کنگره سه هفته از عمر آن می‌گذشت و آن را «آخرین برگ در بازی بورژوازی» نامیدند.[۵۴] رادك، که گزارشگر این قضیه بود، بدبینی خود را به زبانی دقیق‌تر از زینوویف بیان کرد:

> خصلت زمانه‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم این است که **اگرچه بحران سرمایهٔ جهانی هنوز رفع نشده است، اگرچه مسألهٔ قدرت هنوز مرکز همهٔ مسائل است، وسیع‌ترین‌توده‌های پرولتاریا اعتقاد خود را به این که می‌توانند در آیندهٔ قابل پیش‌بینی قدرت را تصرف کنند، از دست داده‌اند.** [توده‌ها] به مواضع دفاعی رانده شده‌اند....
>
> اگر وضع از این قرار باشد،... اگر اکثریت عظیم طبقهٔ کارگر احساس ناتوانی می‌کند، **پس تصرف قدرت به عنوان یك وظیفهٔ فوری در دستور روز نیست.**

رادك سپس در پاسخ خوش‌بینی مبهم برخی از سخنرانان باز هم با تأکید اضافه می‌کند که «**عقب‌نشینی پرولتاریا هنوز متوقف نشده است**».[۵۵] این کنگره برای سخنرانی‌های آتشین زینوویف چندان میدانی نداشت. پس از این کنگره لنین فقط یك بار دیگر در ملاء عام ظاهر شد.[۵۶] در این کنگره فقط یك بار سخن گفت. در آغاز سخنانش از بابت بیماری عذرخواهی کرد و مطالب خود را به تشریح و دفاع از نپ اختصاص داد. گفت که در زمان انقلاب غالباً باید برای عقب‌نشینی آماده بود تا بتوان پیش‌روی‌کرد؛ و نپ نمونه‌ای و توجیهی از این معنی است. لنین اجازه داد که این نتیجه از سخنانش گرفته شود ــ اگرچه خود او چنین نتیجه‌ای نگرفت ــ (این سخنرانی یك مرد خسته و بیمار بود)[۵۷] که مقداری عقب‌نشینی برای

---

54. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 297.

55. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), pp. 317-18, 390.

۵۶. لنین در ۱۳ نوامبر در کنگره سخن گفت؛ آخرین سخنرانی او درست یك هفته بعد در شورای مسکو ایراد شد.

۵۷. زینوویف بعدها به یاد می‌آورد که لنین پس از سخنرانی چنان از حال رفته بود که «مشکل می‌توانست روی پاهایش بایستد»، و «خیس عرق بود» (*Kommunisticheskii Internatsional*, No. 1, 1924, col. 29).

کمینترن هم ضرورت دارد، و به همین اندازه مفید خواهد بود. سپس به قطعنامهٔ سال گذشته دربارهٔ سازمان ایراد گرفت و آن را «منحصراً روسی» نامید۵۸، و آنگاه افتان و خیزان به پایان سخنرانی خود رسید:

> گمان می‌کنم مهم‌ترین چیز برای همهٔ ما، چه روس‌ها و چه رفقای خارجی، این است که پس از پنج سال انقلاب روسیه باید به بررسی بپردازیم. فقط حالا است که امکان بررسی را به دست آورده‌ایم.... من یقین دارم که در این موضوع نه‌تنها به رفقای روسی بلکه به رفقای خارجی هم باید بگوییم که مهم‌ترین وظیفه در دوره‌ای که اکنون آغاز می‌شود بررسی است. ما به معنای کلی کلمه داریم درس می‌آموزیم. آن‌ها باید به معنای اخص کلمه درس بیاموزند تا واقعاً بتوانند به سازمان، ساختار، روش، و محتوای کارانقلابی دست‌یابند. اگر این کار بشود، آن وقت من یقین دارم که چشم‌انداز انقلاب جهانی نه‌تنها خوب بلکه عالی خواهد بود.۵۹

این واپسین دستور عجیب مردی بود که فقط سه سال پیش کمینترن را به صورت یك سازمان بزرگ رزمنده برپا کرده بود.

بدبینی غالب بر امور کمینترن صحنه را برای فضای اطمینان در حکومت شوروی و ستایش دستاوردهای آن آماده ساخت. روسیهٔ شوروی به نحو درخشانی به هدف انقلاب جهانی خدمت کرده و آخرین تعهد خود را در قبال آن انجام داده بود. رادك در سومین کنگرهٔ کمینترن این نکته را با صراحت خشنی بیان کرده بود:

> اگر ما امروز بین‌الملل بزرگ کمونیستی هستیم، به این علت نیست که ما، یعنی بین‌الملل، تبلیغاتگران خوبی بوده‌ایم، بلکه به این علت است که **پرولتاریای روسیه و ارتش سرخ روسیه با خون خود و با گرسنگی خود تبلیغاتگران خوبی بوده‌اند، و به این علت است که این مبارزه، یعنی انقلاب**

---

۵۸. نگاه کنید به ص ۴۷۵ بالا.

59. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 354-5.

روسیه، شیپور بزرگ بین‌الملل کمونیستی بود.[۶۰]

در کنگرهٔ چهارم این بحث یك گام پیش برده شد: روسیهٔ شوروی وظیفهٔ خود را با شرافت انجام داده است؛ اما کارگران جهان نتوانسته‌اند انقلاب جهانی را به هنگام خود صورت دهند و روسیهٔ شوروی‌را تنها گذاشته‌اند. کلارا زتکین در سخنرانی آتشینی بلافاصله پس از سخنان متین لنین چنین توضیح داد که «اگرچه پرولتاریای کشورهای شوروی جدید با عالی‌ترین رشد اقتصادی ... توانسته بودند با همبستگی برادرانه تکیه‌گاه باریك روسیهٔ شوروی را توسعه دهند و تقویت کنند»، سازش نپ هرگز لازم نمی‌آمد. اما این کار صورت نگرفت. کشورهای شوروی برادر به وجود نیامدند؛ و انقلاب روسیه «به سوی کنارآمدن با دهقانان، کنار آمدن با سرمایه‌داران خارجی و روسی» رانده شد.[۶۱] کنگره در قطعنامه‌ای تحت عنوان «دربارهٔ انقلاب روسیه» این احساسات را از ته دل به زبان آورد:

> چهارمین کنگرهٔ بین‌الملل کمونیستی سپاس عمیق خود را نسبت به نیروی خلاق روسیهٔ شوروی، و ستایش بی‌پایان خود را نسبت به نیروی [آن رژیم] بیان می‌کند، که نه‌تنها توانست قدرت دولتی را تصرف کند و دیکتاتوری پرولتاریا را با مبارزهٔ انقلابی بنا بگذارد، بلکه در مقابل همهٔ دشمنان داخلی و خارجی از دستاوردهای انقلاب پیروزمندانه دفاع کرد.

اما نکتهٔ عملی در بند آخر قطعنامه بیان شده است:

> چهارمین کنگرهٔ جهانی به پرولترهای همهٔ کشورها یادآوری می‌کند که انقلاب پرولتاریایی هرگز نمی‌تواند در محدودهٔ یك کشور پیروز شود، و پیروزی آن فقط در مقیاس بین‌المللی با ادغام‌کردن در انقلاب جهانی میسر است. تمام

---

60. *Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 480.

61. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen nternationale* (Hamburg, 1923), p. 247.

فعالیت روسیهٔ شوروی، تنازع آن برای بقای خودش و برای دستاوردهای انقلاب، تنازعی است برای رها ساختن پرولترهای ستمکش و استثمارشدهٔ تمام جهان از زنجیر بردگی. پرولترهای روسیه وظیفهٔ خود را در قبال پرولتاریای جهان به عنوان پیش‌برندگان انقلاب تماماً انجام داده‌اند. پرولتاریای جهان نیز باید سرانجام به نوبت خود وظیفه‌اش را انجام دهد. در همهٔ کشورها کارگران فقرزده و اسیر باید همبستگی معنوی، اقتصادی، و سیاسی خود را با روسیهٔ شوروی اعلام دارند.[۶۲]

پاره‌ای از پی‌آمدهای این دستور، که به کارگران جهان داده شد، روشن و بدون ابهام بود. کنگره پس از استماع گزارش مونتسنبرگ دربارهٔ دستاوردهای «ام ار پ»، بدون گفتگو قطعنامهٔ تندی گذراند، بدین مضمون که کارگران همهٔ کشورها وظیفه دارند « در سراسر جهان کمك واقعی و عملی، از جمله کمك اقتصادی، به روسیهٔ شوروی برسانند». کارگران باید به دولت‌های خود فشار بیاورند و «شناسایی دولت‌شوروی و استقرار روابط بازرگانی مساعد با روسیهٔ شوروی» را از آن بخواهند. به‌علاوه، «حد اعلای قدرت سیاسی و اقتصادی پرولتاریای جهان باید برای پشتیبانی از روسیهٔ شوروی بسیج شود»؛ باید برای تولید «ماشین، مواد خام، و ابزار» که روسیهٔ شوروی برای «بازسازی اقتصاد خود» سخت به آن‌ها نیاز دارد اعانه گردآوری شود.[۶۳] تعابیر دیگر آن دستور با صراحت کمتری بیان شده است. فقط بوخارین در یك سخنرانی بسیار نظری (تئوریك) دربارهٔ برنامهٔ کمینترن (که تنظیم آن به کنگرهٔ بعد موکول شد) گریزی زد که برای برخی از حاضران شگفت‌آور بود. بوخارین پس از ابرام بر این نکته که به وجود آمدن کشور پرولتاریایی روش کمونیست‌ها را در قبال دفاع ملی اساساً دیگرگون ساخته است، و این که نه تنها پرولتاریای کشور پرولتاریایی بلکه پرولتاریای همهٔ ملل باید از این کشور دفاع کنند، این سؤال را مطرح کرد که آیا «دولت‌های پرولتاریایی، برطبق استراتژی تمام پرولتاریا می‌توانند وارد اتحاد نظامی با دولت‌های بورژوایی شوند»؟ پاسخ بوخارین به قرار زیر بود:

62. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 325-6.
63. ibid., pp. 327-8.

من می‌گویم که هم‌اکنون ما آن‌قدر بزرگ هستیم که با یك دولت بورژوایی خارجی پیمان ببندیم برای آن که به واسطهٔ این دولت بورژوایی بتوانیم بورژوازی دیگری را سرنگون کنیم.... با فرض این که ما با یك دولت بورژوایی پیمان اتحاد نظامی بسته باشیم، وظیفهٔ رفقا در هر کشوری عبارت است از کمك‌کردن به پیروزی این اتحاد.[۶۴]

در کنگره نام «راپولو» بر زبان نیامد، و هیچ‌کس آن اتهام کهنه را تکرار نکرد که کمینترن ابزار دست سیاست ملی شوروی شده است.[۶۵] وابستگی آشکار و ناگزیر انقلاب جهانی به رفاه و قدرت روسیهٔ شوروی باعث می‌شد که این تعارض موهوم و غیرواقعی به نظر آید. تروتسکی اندکی پس از پایان کنگره می‌نویسد: «هر نوع طوفانی... پیش بیاید، مرز شوروی آن خط سنگری است که ضدانقلاب نباید از آن بگذرد، و ما روی آن می‌ایستیم تا نیروهای ذخیره سربرسند».[۶۶] در چشم‌انداز تازه، اعتبار و اقتدار روسیهٔ شوروی برتر از هر چیز دیگری قرار می‌گرفت. در سیاست خارجی شوروی، نارکومیندل (کمیساریای خلق در امور خارجه) در حال ترقی و کمینترن درحال تنزل بود. در کشورهای‌دیگر، پشتیبانی‌از روسیهٔ شوروی وظیفهٔ اصلـی انقلابیان راستین شد. از کنگرهٔ چهارم به بعد، این نکته را می‌توانستند آشکارا اعلام کنند. توازن تعهدات وارونه شده بود، و از این پس این وضع دیگر راه بازگشتی نداشت.

اعتبار و شأن برجستهٔ حکومت شوروی و سازندهٔ آن حزب کمونیست روسیه، در قطعنامهٔ کنگره «دربارهٔ تجدید سازمان کمیتهٔ اجرائی کمینترن» انعکاس یافته است. لنین در سخنان خود سازمان زاییده از کنگرهٔ سوم را محکوم کرد و خصلت آن را «منحصراً روسی» نامیـد. اما واقعیات

---

64. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 420.

۶۵. زینوویف‌از قول یك نمایندهٔ لهستانی مسألهٔ لهستان را که در کنفرانس مطرح شده بود نقل می‌کند، ولی با تحمل شگفت‌آوری با ریشخند با او برخورد می‌کند و نـه با خشم (ibid., p. 210).

66. Izvestiya, 29 December 1922, quoted A.L.P. Dennis, The Foreign Policies of Soviet Russia (1924), p. 370.

سرسخت برخلاف نظر او حکم می‌کردند، و نظر او بدون گفتگو کنار گذاشته شد. کنگرهٔ چهارم نه‌تنها تصمیمات کنگرهٔ سوم را تایید کرد، بلکه چند رشتهٔ آزاد را هم گره زد. نتیجهٔ کلی شرایط بیست و یك گانه عبارت بود از تحمیل نظری که از ابتدا حزب روسیه به آن اعتقاد داشت، یعنی این بود که کمینترن سازمان واحدی است، نوعی حزب‌جهانی‌است‌که احزاب ملی در واقع نمایندگی‌ها یا شعبات آن به شمار می‌روند. اما جای تردید است که، غیر از حزب روسیه، احزاب دیگر، حتی پس از پذیرفتن شرایط بیست و یك‌گانه، با این نظر موافق بوده باشند. در کنگرهٔ چهارم بوخارین هنوز ناچار از ایراد این شکایت بود که «تقریباً همهٔ سخنرانان»، به‌جای پرداختن به وضع بین‌المللی به‌طور کلی، «دربارهٔ وضع حزب خود سخن گفتند».[۶۷] چیزی که عجیب است ــ زیرا که حزب آلمان بیش از سایر احزاب در مقابل مهار روسی سرپیچی می‌کرد ــ حزب آلمان بیش از همه به پذیرش اصل حزب واحد جهانی و مرکزی نزدیك شد. ابرلاین، گزارشگر آلمانی مسالهٔ تجدید سازمان، بر ضرورت «حذف روحیهٔ فدرال، که شاید هنوز در سازمان وجود داشته باشد» اصرار ورزید، و گفت کمیتهٔ اجرائی کمینترن باید به ارگان یك «حزب جهانی واقعاً مرکزیت یافته» مبدل شود. درس‌های گذشته نشان داده بود که قطعنامه‌های کنگره‌های جهانی همیشه چنان که باید به دست احزاب ملی اجرا نمی‌شوند، حتی در نشریات حزبی منتشر نمی‌شوند؛ رهبران حزب از مقام‌خود استعفا می‌کردند و کنار می‌رفتند ولی حاضر نمی‌شدند تصمیمات خلاف نظر خود را اجرا کنند. ابرلاین چنین ادامه می‌دهد:

> اگر ما واقعاً بخواهیم یك حزب جهانی همبسته، یك سازمان رزمندهٔ پرولتاریا باشیم به انضباط جهانی نیاز داریم، و در این سازمان رزمنده فرد فرد رفقا باید در همهٔشرایط تمایلات شخصی را تابع منافع مشترك بین‌الملل کنند.[۶۸]

این درس را به‌خوبی از بر کردند. اساسنامهٔ کمیتهٔ اجرائی کمینترن باید از بیخ عوض می‌شد و بر پایهٔ تازه‌ای قرار می‌گرفت. تا آن روز اعضای

---

67. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 136.

68. ibid., p. 805.

این کمیته نمایندگانی بودند که از طرف احزاب کمونیست ملی به نمایندگی در ارگان مرکزی منصوب می‌شدند.۶۹ از آن پس بیست و پنج عضو این کمیته (و ده تن اعضای علی‌البدل یا «نامزد») می‌بایست نه از طرف احزاب بلکه در کنگرهٔ جهانی برگزیده شوند. از جهات دیگر، رسم‌های تازه‌ای که پس از کنگرهٔ پیشین بنا نهاده شده بود به تصویب رسید.۷۰ قرار بر این شد که هیأت رئیسهٔ هفت تا نه نفرهٔ کمیته، به‌تعبیر گزارشگر کنگره، به صورت «نوعی دفتر سیاسی» عمل کند. هیأت رئیسه می‌بایست یك دفتر سازمانی مرکب از هفت نفر که دو نفر آن‌ها از اعضای هیأت‌رئیسه باشند منصوب کند، به اضافهٔ یك دبیرکل مسؤول در مقابل هیأت‌رئیسه و «دو دبیر دستیار. بدین ترتیب، به رغم هشدار لنین، سازمان حزب روسیه عیناً در بین‌الملل کمونیستی تجدید شد. از میان کارهای «دفتر سازمانی» یکی نظارت بر روش‌های عزل و نصب مقامات مهم در احزاب ملی بود (از این پس می‌بایست استعفاهای خودانگیخته از مقامات حزبی ممنوع شود و هرکه را دست به چنین کاری بزند از حزب اخراج کنند)، و دیگری ادارهٔ فعالیت غیرقانونی (که رویدادهای اخیر ایتالیا و آلمان ضرورت آن را به خوبی نشان می‌داد). «اجرائی وسیع»، که از اعضای کمیتهٔ اجرائی کمینترن و یك یا دو نفر از اعضای احزاب ملی (بسته به اندازهٔ حزب) تشکیل می‌شد، می‌بایست در فواصل میان کنگره‌ها سالی دوبار اجلاس کند؛ یعنی چیزی بود مانند «کنفرانس حزبی» در سازمان حزب روسیه. جز این که اعلام شد که بهتر است احزاب ملی قاعدتاً کنگرهٔ خود را پس از کنگرهٔ جهانی کمینترن تشکیل دهند و نه پیش از آن، تا نمایندگان احزاب با دستورهای الزام‌آوری از جانب کنگرهٔ حزب خود در مسائل مورد اختلاف وارد مسکو نشوند. با این دستور، که مطابق خط‌مشی از میان بردن خصلت «فدرال» کمیتهٔ اجرائی کمینترن بود، روشن شد که کمینترن را نباید به عنوان مجمعی در نظر بگیرند که

---

۶۹. نقشهٔ اصلی در ۱۹۱۹ این بود که از رویهٔ بین‌الملل اول پیروی کنند، یعنی اعضای یك شورای عموم که در مرکز تعیین می‌شدند وظایف را میان خود تقسیم کنند و هرکدام «طرف مکاتبه» یکی از احزاب باشند (A. Balabanov, *Erinnerungen und Erlebnisse* (1927), p. 251) این روش را کنار گذاشتند و قاعدهٔ نمایندگی را پذیرفتند.

۷۰. نگاه کنید به ص ۴۷۶ بالا.

در آن نمایندگان نظریات کنگره‌های احزاب ملی از طریق مناظره و سازش به تصمیمات دسته‌جمعی می‌رسند: کمینترن ارگان رهبری واحدی است که تصمیماتش به کنگره‌های احزاب ملی ابلاغ می‌شود، و برآن‌ها است که این تصمیمات را تفسیر و اجرا کنند.۷۱

از صراحت لهجه‌ای که در پیشنهاد این رسم‌های تازه به‌کار رفت چنین برمی‌آمد که نیاز مبرم به سازمان مرکزی و انضباط چیزی است که دست‌کم نمایندگان آلمانی و روسی آن را بدیهی شناخته‌اند. در بحث شتابزده‌ای که پس از طرح این پیشنهاد صورت گرفت (کنگره مرحلهٔ آخر خود را طی می‌کرد)، تنها کمیته‌ای که به طور جدی با آن معارضه شد این بود که کنگره‌های احزاب ملی باید پس از کنگرهٔ جهانی کمینترن اجلاس کنند و نه پیش از آن؛ با این حال قطعنامه بدون حک و اصلاح به تصویب رسید.۷۲ همان‌طور که حتی اعضای مهم حزب روسیه ملتفت پی‌آمدهای سیاسی تصمیمات حزب در مورد سازمان و نظارت بر عزل و نصب مقامات نشده بودند۷۳، در چهارمین کنگرهٔ کمینترن نیز تصمیمات حیاتی بر سر همان مسائل به اتفاق آرا و تقریباً بدون گفتگو پذیرفته شد، و ظاهراً تردید جدی و مهمی پیش نیامد. در انتخاب اعضای کمیتهٔ اجرائی کمینترن آثار همان روش نمایندگی احزاب ملی به‌چشم می‌خورد: «دسته‌هایی از دو یا سه ملت می‌خواستند نمایندگان خود را صرفاً بر پایهٔ ملی به [کمیته] اجرائی بفرستند.» اما، چنان که زینوویف در نطق پایان کنگره اشاره کرد، «باید امیدوار بود که ما امروز برای آخرین‌بار شاهد چنین منظره‌ای باشیم». از این پس وظیفهٔ کمینترن عبارت است از «نبرد با هرآنچه فدرالیستی است، و اجرای انضباط واقعی».۷۴ چیزی که شاید نمایندگان روس هم‌چنان که باید آن را نیافته یا نپذیرفته بودند، این بود که مرکزیت‌یافتن سازمان کمینترن، که روند آن در کنگرهٔ چهارم کامل

---

71. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), pp. 803-13.

۷۲. این بحث در همان‌جا آمده است (ibid., pp. 814-23) با متن قطعنامه نیز در همان‌جا است (ibid., pp. 994-7) ؛ متن قطعنامه در این مأخذ نیامده است *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933).

۷۳. نگاه کنید به جلد اول، ص ۲۵۱ .

74. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), pp. 977-8.

شد، ناگزیر انحصار و تراکم قدرت را در دست گروه مسلط روسی باز هم بیشتر می‌سازد. بدین ترتیب نتیجهٔ کار مطابق بود با افزایش اعتبار و اقتدار روسیهٔ شوروی و تاریکی‌نسبی چهرهٔ سایر احزاب عضوکمینترن. در چارچوب سیاست خارجی شوروی جای داده می‌شد، نه آن کـه مانند گذشته ـ دست کم به صورت ظاهر ـ سیاست خارجی شوروی در چارچوب انقلاب جهانی جای داده شود. باید توجه داشته باشیم که هیچ‌کس آگاهانه نقشهٔ این جریان را نکشیده بود، و لنین هم که همیشه پاره‌ای از خطرات آن را می‌دید تا حدی آگاهانه در برابر آن ایستادگی می‌کرد، اما پیش از بیرون رفتن لنین از صحنه و ظهور استالین، که تا چندی پس از کنگرهٔ چهارم نقش مهمی در امور کمینترن نداشت، این جریان به کمال خود رسیده بود.

امور احزاب کمونیست، که مقدار زیادی از وقت مذاکرات کنگرهٔ چهارم را گرفت، چندان جایی برای اظهار خوشوقتی نـداشت. تعداد اعضای مورد ادعای هریك از احزاب در کنگره خوانده شد. حزب روسیه بـا ۳۲۴،۵۲۲ عضو (اعضای احزاب اوکرایـن، روسیهٔ سفید، و سایر جمهوری‌های مستقل جداگانه ذکر شد، ولی ارقام آن‌ها کوچك بود)، حزب آلمان با ۲۲۶،۰۰۰ عضو، و حزب چکسلواکی با ۱۷۰،۰۰۰ عضو تنها احزابی بودند که می‌توانستند توده‌ای نامیده شوند، زیرا که بخش بزرگی از کارگران کشورهای خود را در بر داشتند. در جاهای دیگـر، احزاب کمونیست یا هنوز کوچك بودند و یا درست‌کیشی (ارتودوکسی) آن‌ها محل تردید بود.[۷۵] کنگرهٔ چهارم قطعنامهٔ ویژه‌ای دربارهٔ مسألهٔ آلمان نگذراند، ولی حزب کمونیست آلمان همچنان مرکز شبکهٔ اعصاب کمینترن و کانون همهٔ مناقشات آن بود. زینوویف در سخنرانی افتتاحی خود تکرار کرد که «اگر همهٔ نشانه‌ها فریبنده نباشند، راه انقلاب پرولتاریایی از روسیه به آلمان می‌رود»[۷۶]؛ و اکنون که پیمان راپولو برای آلمان جای خاص و شناخته‌شده‌ای در سیاست خارجی شوروی فراهم ساخته بود، امور آلمان در محاسبات کمینترن وزن و حساسیت بیشتری پیدا می‌کرد. یکی از نشانه‌های اهمیت امور آلمان این بود که هرکجا رهبران بلشویك برسر مسائل سیاست کمینترن اختلاف پیدا می‌کردند، اختلاف آن‌ها همیشه بـه

---

75. ibid., pp. 363-7.

76. ibid., pp. 36-7.

مسألهٔ آلمان مربوط می‌شد. این رهبران بر سر سیاست «نامهٔ سرگشاده» در ژانویهٔ ۱۹۲۱ اختلاف داشتند، و نیز پس از مارس ۱۹۲۱ در خصوص درسی که می‌بایست از اقدام مارس گرفته شود با یکدیگر مخالف بودند۷۷؛ در تابستان ۱۹۲۲، هنگامی که لنین از صحنه بیرون رفته بود، بر سر تفسیر سیاست‌های «جبههٔ متحد» و «دولت کارگران» میان زینوویف و رادك دعوا درگرفت و اختلاف جناح‌های چپ و راست حزب کمونیست آلمان در دعوای آن‌ها منعکس شد.۷۸ کنگرهٔ چهارم در بحث تاکتیکی‌مهمی که زینوویف مطرح کرد به این مسأله پرداخت.

طرفداران جناح راست حزب آلمان مایر و تالهایمر بودند (براندلر در کنگره حضور نداشت). از جناح چپ، روت فیشر نمایندهٔ گروه برلن بود و اوربانس نمایندهٔ گروه هامبورگ؛ این‌ها را به حال خود گذاشتند تا با یکدیگر دست و پنجه نرم کنند. سیاست‌جبههٔ‌متحد را همه علی‌الاصول می‌پذیرفتند. اما مایر می‌گفت که جبههٔ متحد در وهلهٔ اول به معنای توافق کردن با رهبران احزاب سوسیالیست است، و حال آن که روت‌فیشر از «تأکید و ستایش گزافه‌آمیز مذاکره با رهبران» سخن می‌گفت و خواهان «جبههٔ متحد از پایین» بود، و اوربانس عقیده داشت که سابقهٔ عمل حزب سوسیال‌دموکرات آلمان و حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان همکاری آن‌ها را با کمونیست‌ها غیرممکن می‌سازد. مایر از تلاش زینوویف برای همانند گرفتن «حکومت کارگران»، که در قطعنامهٔ دسامبر ۱۹۲۱ کمیتهٔ اجرائی کمینترن آمده بود، با دیکتاتوری پرولتاریا یا با دولت شوروی انتقاد کرد، و بر آن بود که «حکومت کارگران» مسلماً فحوای وسیع‌تری دارد. روت فیشر به عبارتی از سخنان رادك ــ به‌این‌معنی‌که کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها می‌توانند در سیاست‌های دائر بر تأمین «یك لقمه نان» برای کارگران با یکدیگر همکاری کنند۷۹ ــ حمله کرد و آن را مبهم و بی چفت و بست نامید. در پشت عبارت‌بندی‌های گوناگون اختلافات اساسی بر سر خط‌مشی در قبال سایر احزاب چپ نهفته بود. اما رهبران

---

۷۷. نگاه کنید به صص۵-۴۰۴و ۴۶۳ بالا.

۷۸. نگاه کنیدبه صص ۸-۴۹۷بالا؛برخوردمیان زینوویف‌ورادك تا۱۹۲۴ آشکار نشد. (*Protokoll: Fünfter Kongress der Kommunistischen Internationale* (n.d.), i, 493-6).

79. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), pp. 76, 81.

کمینترن (به‌ویژه وقتی که در میان خود اختلاف داشتند) کمتر به رفع اختلافات اصولی توجه داشتند، و بیشتر در فکر آن بودند که منازعات درون احزاب ملی را محدود کنند و خطر انشعاب‌های مجدد را از میان ببرند. لنین، که ریاست کمیسیون آلمانی کنگره را برعهده داشت، در خود کنگره دربارهٔ این مسائل سخنی نگفت، اما نیروی رو به زوال خود را برای رفع اختلافات به‌کار برد.۸۰ قطعنامه‌ای که از این بحث‌ها بیرون آمد نمایندهٔ نوعی سازش است: این قطعنامه عبارات هر دو جناح را تکرار می‌کند ولی هیچ مسأله‌ای را فیصله نمی‌دهد. کمونیست‌ها برای رسیدن به جبههٔ متحد «حتی حاضرند با رهبران خیانتکار سوسیال‌دموکرات‌ها و وابستگان آمستردام به مذاکره بپردازند»؛ از طرف دیگر، «اجرای راستین تاکتیک جبههٔ متحد فقط می‌تواند «از پایین» صورت گیرد، [یعنی] با در دست گرفتن رهبری کمیته‌های کارخانه، کمیته‌های عمل، و سایر سازمان‌هایی که در آن‌ها اعضای سایر احزاب و عناصر غیرحزبی با کمونیست‌ها آمیزش دارند» پنج نوع «دولت کارگران» تشخیص داده می‌شود، که طیف وسیعی است از «حکومت کارگران لیبرال»، چنان که در استرالیا وجود دارد و ممکن است به زودی در انگلستان هم روی کار بیاید تا «حکومت کارگران واقعاً پرولتاریایی» به صورت دیکتاتوری کامل پرولتاریا. اما شرایط مشارکت کمونیست‌ها در این‌گونه حکومت‌ها با عبارات بسیار مبهم و کلی بیان شده است. تنها نکتهٔ تازه این است که شکل دیگری از حکومت به نام «حکومت کارگران و دهقانان» نیز مشروعیت یافته است. این تحولی بود که سپس اهمیت پیدا کرد.۸۱ در حزب کمونیست آلمان، این قطعنامه جناح راست را در مسند قدرت باقی گذاشت، اما به جناح چپ فرصت داد که نبرد خود را بر همان پایهٔ پیشین یك روز دیگر ادامه دهد. در حزب روسیه، حرف رادك به کرسی نشست ــ که از

---

۸۰. بنابر نوشتهٔ روت‌فیشر (Ruth Fischer, *Stalin and German Communism* (Harvard, 1948), pp. 183-6) رادك و بوخارین کوشیدند او را قانع کنند که از روش خود دست‌بردارد و اخراج جناح‌چپ آلمان محتمل پنداشته می‌شد: روش لنین، که جناح چپ را «نجات داد»، برای همه شگفت‌آور بود. اما این توضیح تحت تأثیر پیشداوری‌های بعدی است: در آن ایام اخراج مخالفان کاملا مغایر سیاست کمینترن بود.

81. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 299-302.

راپولو به بعد در اوج توفیق خود بود ــ و زینوویف، که نظرش دربارهٔ همانندی «حکومت کارگران» و «دیکتاتوری پرولتاریا» رد شد، نتوانست با حملات خود صدمه‌ای به رادك بزند؛ اگرچه پیروزی رادك چنان نبود که از تجدید این حملات در زمان دیرتری جلوگیری کند.۸۲

قطعنامهٔ «دربارهٔ پیمان صلح ورسای» مورد اختلاف نبود، زیرا که جناح‌های چپ و راست آلمانی هر دو آن را پذیرفتند. با این حال قطعنامه تازه و مهم بود. بلشویك گهگاهی پیمان ورسای را بـه عنوان نمونـهٔ تجاوزگری امپریالیسم محکوم کرده بودند. لنین یك‌بار آن را «هزار بار ددمنشانه‌تر» از بـرست‌لیتوفسك نامیده بود.۸۳ امـا آن روز در تحلیل بلشویك‌ها از تضادهای جهان سرمایه‌داری پس از جنگ، این پیمان فقط نوعی عامل اتفاقی به شمار می‌رفت. قطعنامهٔ اصلی کنگرهٔ سوم کمینترن دربارهٔ «وضع جهانی و وظایف ما» از انتقال گرانیگاه اقتصاد جهانی از اروپا به امریکا، از برآمدن ژاپن، و از بروز کش‌مکش نهفتهٔ قاره‌ها سخن می‌گفت؛ اما در عین حال که اتفاقاً اشاره می‌کرد که «آلمانی‌ها دارند به کولی‌های [کارگران برده‌مانند] اروپا مبدل می‌شوند»، بر مسألهٔ پیمان ورسای چندان تأکید نمی‌کرد؛ و در قطعنامهٔ دیگر همان کنگره دربـارهٔ تاکتیك، که با کمونیست‌های آلمانی به تفصیل دستور می‌داد که «مبارزهٔ بی‌وقفه [ی خود را] برضد دولت آلمان» ادامه دهند، حتی نامی از پیمان ورسای برده نشده بود.۸۴ اما یك سال بعد صحنه تغییر کرد. دیگر فرض آسان قضیه این نبود که بدون برانداختن حکومت آلمان هیچ کاری از پیش نمی‌رود. جلسهٔ وسیع کمیتهٔ اجرائی کمینترن در مارس ۱۹۲۲ در قطعنامهٔ مفصلی دربارهٔ «مبارزه با جنگ و خطر جنگ» الغای «همهٔ پیمان‌های بسته شده پس از جنگ امپریالیستی» را تقاضا کرد.۸۵ کنگرهٔ چهارم، چهار ماه بعد، تحت تأثیر مشترك پیمان راپولو و سیاست نفوذ در توده‌های

---

۸۲. در پنجمین کنگرهٔ کمینترن در ۱۹۲٤ زینوویف کوشید دلایل پذیـرش قطعات مهم این قطعنامه را از جانب خود رفع رجوع کند

.(*Protokoll: Fünfter Kongress der Kommunistischen Internationale* (n.d.), i, 79-80, 81-2).

83. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 545.

84. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 163-80, 198.

85. ibid., p. 268.

آلمانی، پیمان ورسای را یکی از موضوعات اصلی بحث خود ساخت، و پس از شنیدن سخنرانی‌های فراوانی که نمایندگان تقریباً همهٔ کشورهای اروپایی در محکومیت آن پیمان ایراد کردند، قطعنامهٔ ویژه‌ای گذراند که با ظرافت از طرف کاشن، نمایندهٔ فرانسوی، پیشنهاد شده بود. این قطعنامه پیمان ورسای را به عنوان کانون تحلیل کاملی از اوضاع بین‌المللی در نظر می‌گرفت؛[۸۶] بدین‌معنی که پیمان‌ورسای اروپای‌مرکزی و به ویژه آلمان را به صورت «مستعمرهٔ تازهٔ راهزنان امپریالیست» درآورده است بورژوازی آلمان می‌کوشد دل بورژوازی قدرت‌های فاتح را به دست آورد و بار پرداخت غرامت جنگ را به دوش پرولتاریا بیندازد. اما عمق نگون‌بختی پرولتاریای آلمان هر قدر باشد، عظمت مبلغ غرامت این سیاست را غیرقابل اجرا می‌سازد، و آلمان «به بازیچهٔ دست انگلستان و فرانسه مبدل می‌شود». پس از این اشارهٔ مختصر به اشتراک منافع میان بورژوازی آلمان و پرولتاریای آلمان در برابر فشار انگلستان و فرانسه، قطعنامه به وظایف احزاب کمونیست بازمی‌گردد و می‌گوید که این وظایف باید در یك نبرد عمومی برضد پیمان هماهنگ شوند. حزب کمونیست آلمان باید آمادگی پرولتاریای آلمان را برای کمك به بازسازی شمال فرانسه اعلام کند، اما با معاملهٔ میان صنعت‌داران فرانسه و آلمان برای اجرای تعهدات پرداخت غرامت از جیب پرولتاریای آلمان و «تبدیل آلمان به مستعمرهٔ بورژوازی فرانسه» مخالفت نماید. حزب فرانسه باید به تلاش برای «غنی‌کردن بورژوازی فرانسه از طریق استثمار باز هم بیشتر پرولتاریای آلمان» اعتراض کند، تخلیهٔ نیروهای فرانسه را از ساحل چپ رودخانهٔ راین بخواهد، و برضد طرح اشغال منطقهٔ روهر مبارزه کند. احزاب چکسلواکی و لهستان باید «مبارزه برضد بورژوازی کشور را با مبارزه برضد امپریالیسم فرانسه تلفیق کنند». این قطعنامه شاید نخستین موردی بود که در اروپا (اگرچه کنگرهٔ باکو را می‌توان سابقهٔ آسیایی آن به‌شمار آورد) تلاش آگاهانه و حساب‌شده‌ای برای هماهنگ‌ساختن عمل کمینترن با سیاست خارجی دولت شوروی صورت می‌گرفت؛ همچنین نمونه‌ای بود از ناراحتی‌هایی که در این زمینه از تلاش برای سازش دادن رقابت‌های احزاب کمونیست ملی که از آن پس ممکن

---

86. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 339-43.

بود پیش بیاید.۸۷

عجیب این که ایتالیا ــ جایی که فقط شش هفته از عمر کودتای فاشیستی می‌گذشت ــ تقریباً تنها کشوری بود که سابقهٔ تحولات آن برای کنگرهٔ چهارم امیدبخش می‌نمود. مدارایی که تا آن روز با حزب سوسیالیست نشان داده شده بود (و حتی با حزب کمونیست، که تصمیم کمیتهٔ اجرائی کمینترن را دربارهٔ جبههٔ متحد رد کرده بود)۸۸ سرانجام موجه از کار درآمد. حزب سوسیالیست ایتالیا در کنگرهٔ خود در رم، اکتبر ۱۹۲۲، رفورمیست‌ها را اخراج کرد و تصمیم گرفت که شرایط بیست و یك‌گانه را بپذیرد و به کمینترن بپیوندد. این به معنای ادغام در حزب کمونیست بود. یك قطعنامهٔ مفصل کنگرهٔ چهارم کمینترن، که به بررسی تاریخی مسألهٔ ایتالیا می‌پردازد، یادآوری می‌کند که در پاییز ۱۹۲۰ که کارگران کارخانه‌ها را اشغال کردند «شرایط لازم عینی پیروزی انقلاب» موجود بوده، منتها «حزب کمونیست حقیقی» وجود نداشته است. این حزب با انشعاب لگهورن در فوریهٔ ۱۹۲۱ به وجود آمده بود، اگرچه حزب کمونیست ایتالیا هنوز کوچك بود و رهبران آن، که روی کاغذ خطاهای سندیکالیسم را محکوم می‌کردند، همچنان دچار روحیهٔ سندیکالیستی‌بودند. قطعنامهٔ کنگرهٔ چهارم با خوشوقتی «پیروزی ارتجاع فاشیستی» را به عنوان انگیزهٔ «اتحاد هرچه سریع‌تر همهٔ نیروهای انقلابی پرولتاریا» ذکر می‌کند، و ایجاد کمیته‌ای را توصیه می‌کند مرکب از دو نفر از اعضای حزب کمونیست ایتالیا، سراتی و مافی به عنوان نمایندگان حزب سوسیالیست ایتالیا، و زینوویف به عنوان رئیس و داور؛ وظیفهٔ این‌کمیته تعیین شرایط اتحاد بود، و قطعنامه توصیه می‌کند که در شاخه‌های محلی نیز همین کار صورت گیرد.۸۹ در ماه‌های زمستان مذاکرات در مسکو جریان داشت. رقابت‌های کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها پیشرفت را کند

---

۸۷. در کنگره از توافقی نام برده شد که اخیراً میان احزاب فرانسه و آلمان، «به ویژه در مسألهٔ پیمان ورسای» حاصل شده بود؛ نمایندهٔ آلمانی شکایت داشت از این که این موافقتنامه به نحو کامل اجرا نمی‌شود
(*Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), 76-7).

۸۸. نگاه کنید به ص ۵۰۳ بالا، پانویس ۹۸ .

89. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 356-60.

می‌ساخت. در اوایل ۱۹۲۳ موسولینی در ایتالیا به هر دو حزب حمله برد و بیشتر رهبران آن‌ها را بازداشت کرد. تنها روزنهٔ امیدی که در کنگرهٔ چهارم به چشم می‌خورد بسته شد.

امور حزب کمونیست بریتانیا، که اکنون در گیرودار تجدید سازمان خود بود، در کنگره مورد بحث قرار نگرفت. امـا زینوویف با بدبینی بی‌پرده و نامعهودی دربارهٔ پیشرفت این حزب سخن گفت:

> در انگلستان... رشد حزب ما بسیار بسیار کند است. شاید در هیچ کشوری رشد جنبش کمونیستی به کندی انگلستان نباشد. ما باید بررسی [اوضاع] انگلستان را شروع کنیم؛ ما هنوز علل کندی این رشد را نمی‌شناسیم. بـا توجه به بیکـاری زیـاد و فقر زیـاد پرولتاریا، رشد کمونیسم در انگلستان بسیار کند است.۹۰

از طرف دیگر، بحران در حزب فرانسه، چه در جلسهٔ وسیع کمیتهٔ اجرائی کمینترن، که پیش از کنگره تشکیل شد، و چه در کمیسیونی که به‌ریاست تروتسکی از طرف کنگره منصوب‌شد، و چه در خود کنگره، بیش‌از اندازه مورد توجه قرار گرفت. بیست و چهار نمایندهٔ فرانسوی از همهٔ بخش‌های حزب در کنگره حضور داشتند، و فروسار تنها فرد مهم غایب بود.۹۱ کنگره با انکار سرسختانهٔ واقعیات یك بار دیگر «نفس اندیشهٔ انشعاب [را] که به هیچ روی از وضع جاری امور حزب برنمی‌آید»۹۲ طرد کرد، و باز هم کوشید که جناح راست و چپ حزب را وادار کند که نه‌تنها با هم کنار بیایند، بلکه سیاست منفور جبههٔ متحد را هم در پیش بگیرند. در عمل جناح چپ با به‌کار بستن حیله‌ای پیروز شد. در کشورهای لاتینی اروپا، فراماسونری از مدت‌ها پیش کسوت یکرنگ رادیکال‌های ضدکلیسا به‌شمار می‌رفت ــ چه رادیکال‌های بورژوا و چه سوسیالیست. در ایتالیا،

---

90. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 50.

۹۱. مذاکرات با ارجاع به منابع فرانسوی به تفصیل در این کتاب توصیف شده است:

G. Walter, *Histoire du Parti Communiste Français* (1948), pp. 115-21.

92. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 344.

حتی در ۱۹۱۴ حزب سوسیالیست، فراماسون‌ها را به صفوف خود راه نمی‌داد. در فرانسه فراماسونری همچنان حلقهٔ اتصال میان جناح چپ بورژوازی و سوسیالیست‌ها را تشکیل می‌داد؛ و چندین نفر از رهبران جناح راست حزب کمونیست، از جمله خود فروسار، فراماسون بودند. در کمیسیون کنگرهٔ چهارم این نکته آشکار شد ــ و چنان که تروتسکی بعدها نوشت، «با کمال تعجب برای نخستین‌بار».۹۳ این برای جناح چپ حربهٔ بسیار خوبی بود. کنگره دستوری صادر کرد، به این مضمون که هریك از اعضای حزب کمونیست فرانسه که فراماسون باشند باید پیش از ۱ ژانویهٔ ۱۹۲۳ علناً قطع‌رابطهٔ خود را با سازمان فراماسونری اعلام کنند، وگرنه از حزب اخراج می‌شوند، و پس از آن هم برای مدت دو سال شایستهٔ «مقامات مسؤولیت‌دار حزبی» نخواهند بود.۹۴ فروسار فوراً از حزب استعفا کرد؛ دیگران رابطهٔ خود را با فراماسونری قطع کردند. محرومیت دوساله ظاهراً به‌طور جدی اعمال نشده است.

امور حزب کارگر نروژ نیز به همین اندازه نگرانی‌آور بود. درست‌کیشی[۹۵] این حزب از روز نخست بسیار مورد تردید بود.۹۶ حزب کارگر نروژ شرایط بیست و یك‌گانه را با قید یك ملاحظه پذیرفته بود: این حزب بر پایهٔ اعضای یکپارچهٔ اتحادیه‌های کارگری استوار بود، و این امر یکرنگی یکایك اعضای حزب را به نحوی که در شرایط قید شده بود دشوار می‌ساخت.۹۷ اما در عمل حزب راه خود را در پیش گرفت و حتی حاضر نشد نام قدیم خود را به «حزب کمونیست نروژ» تغییر دهد؛ و با واکنشی که پس از مارس ۱۹۲۱ در مقابل تاکتیك «انشعاب» آغاز شد،

---

93. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 865.

مخالفان فرانسوی آزادانه می‌گفتند که کشف فراماسونری فقط بهانه‌ای برای اقدام انضباطی بود وگرنه وجود آن در حزب فرانسه از مدت‌ها پیش معلوم بود: این مسأله را در واقع سراتی در یکی از جلسات کمیتهٔ اجرائی کمینترن در ۱۹۲۰ مطرح کرده بود

.(L.O. Frossard, *De Jaurès à Lénine* (1930), p. 266)

94. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 348.

95. orthodoxy

۹۶. نگاه کنید به ص ۱۸۶ بالا.

97. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 382.

کمینترن نتوانست برضد این حزب اقدامی صورت دهد. سرانجام در ژوئن ۱۹۲۲ رهبر حزب، ترانمل، بـه شرکت در جلسهٔ وسیع کمیتهٔ اجرائی کمینترن وادار شد؛ اما نتیجهٔ کار قطعنامه‌ای بود که فقط از خطاهـای حزب در مسائل خاص سخن می‌گفت، و سخنی از اصول به میان نیامد.۹۸ ولی میان این جلسه و کنگرهٔ چهارم در نوامبر آینده، انشعاب حزب نروژ نیز مانند حزب فرانسه به صورت امر انجام‌گرفته‌ای درآمد؛ ترانمل و اکثریت کمیتهٔ مرکزی نیز مانند فروسار و همکارانش دعوت عاجل کمیتهٔ اجرائی کمینترن را برای حضور در کنگره نادیده گرفتند. در برابر این سرپیچی، کنگره کمیسیونی را تحت ریاست ظریف بوخارین مأمور رسیدگی به این مسأله کرد، و روشن بود که این کمیسیون دستور دارد انضباط را از پیش ببرد بدون آن که کار را به جدایی بکشاند. در قطعنامه یك‌بار دیگر خواسته شد که حزب نام خود را تغییر دهد و گروه‌های مخالف را اخراج کند و پیشنهاد شد که «برای استقرار رابطهٔ بهتری میان حزب و کمیتهٔ اجرائی کمینترن» نماینـده‌ای از جانب کمیته در کنگرهٔ آیندهٔ حزب حضور یابد.۹۹ اما از این عبارات تسلی‌بخش هیچ فایده‌ای حاصل نشد. روشن بود که کمینترن حزب وسیع نروژ را از دست داده است. انشعاب رسمی به واسطهٔ تاکتیك‌های دفع‌الوقت تا پاییز ۱۹۲۳ به‌تعویق افتاد؛ آنگاه حزب کارگر نروژ از کمینترن بیرون رفت و اقلیت کوچکی از آن جدا شد و حزب کمونیست نروژ را تشکیل داد.

همزمان با چهارمین کنگرهٔ کمینترن، پروفینترن نیز دومین کنگرهٔ خود را برگزار کرد. به‌کاربستن تاکتیك «جبههٔ‌متحد» در مورد پروفینترن مستقیم و آشکار بود، زیرا این سازمان‌ها ظاهراً برای بناگذاشتن تماس

---

98. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 289-92;

بنابر گفتهٔ زینوویف، رادك که در این ایام برای مذاکره دربارهٔ مسأله بـه اسلو فرستاده شده بود «سازش کثیف» صورت داد

(*Protokoll: Fünfter Kongress der Kommunistischen Internationale* (n.d.), i, 469).

۹۹. گزارش بوخارین در این مأخذ آمده است:

Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale (Hamburg, 1923), pp. 945-55;

قطعنامه نیز در همان‌جا است: ibid., pp. 955-6.

با توده‌های کارگر تشکیل شده بودند. در دسامبر ۱۹۲۱، حتی پیش از ابلاغ شعار جدید از جانب کمیتهٔ اجرائی کمینترن، به بین‌الملل‌آمستردام پیشنهاد شد که برای جلوگیری از خطر انشعاب میان سندیکالیست‌ها و سوسیالیست‌ها در جنبش اتحادیه‌ای فرانسه اقدام مشترکی صورت‌گیرد.[۱۰۰] در فویهٔ ۱۹۲۲ پیشنهاد اتحادیه‌های کارگری نروژ برای تشکیل‌کنفرانس مشترکی از دو بین‌الملل اتحادیه‌های کارگری «به منظور تعیین اشکال و شیوه‌های موازی مبارزه با تعرض سرمایه‌داری» مورد استقبال گرم شورای پروفینترن قرار گرفت.[۱۰۱] آمستردام به هیچ‌کدام از این دو اعتنایی نکرد. پروفینترن بی‌آن‌که این بی‌اعتنایی‌ها را به روی خود بیاورد، با اغتنام فرصت از کنفرانس بین‌الملل‌های دوم و سوم و دو و نیم‌ام در آوریل ۱۹۲۲ در برلن، پیام دیگری خطاب به کارگران همهٔ کشورها صادر کرد و از آن‌ها خواست که «در برابر تعرض سرمایه متحد» شوند؛ لوزوفسکی نیز یك بار دیگر پیشنهاد داد که کنفرانسی میان پروفینترن و بین‌الملل آمستردام و همهٔ اتحادیه‌های کارگری مستقل تشکیل شود[۱۰۲] این تلاش‌ها نتیجه‌ای نداد، جز فراهم ساختن پایهٔ کاذبی برای این دعوی که آمستردام است ــ و نه مسکو ــ که جنبش اتحادیه‌های کارگری را منشعب می‌سازد و با تلاش در راه وحدت مخالفت می‌ورزد. سال ۱۹۲۲ سال توفیق پروفینترن در اروپای مرکزی و غربی بود. در فرانسه تلاش‌رهبری «سه ژه ته» (کنفدراسیون عمومی کار) برای انضباط و اخراج سندیکالیست‌ها منجر به انشعاب و تشکیل «سه ژه ته ئو» (کنفدراسیون عمومی کار متحد) شد، که به پروفینترن پیوست و تا چندی نمایندهٔ اکثریت اعضای اتحادیه‌های کارگری فرانسه بود. در چکسلواکی نیز اکثریت اتحادیه‌ها به مسکو پیوستند. اما در جاهای دیگر افواج بزرگ جنبش اتحادیه‌ای غرب جانب آمستردام را گرفتند. در کنگرهٔ اتحادیه‌های

---

100. *Desyat' Let Profinterna v Rezolyutsiyakh* (1930), pp. 89-90.

در سال ۱۹۲۱ در حزب کمونیست بریتانیای کبیر فعالیت شدیدی برای اخراج سندیکالیست‌ها درجریان‌بود (H. Marquand, etc., *Labour in Four ontinents* (1939), pp. 14-15) از آن‌جاکه سندیکالیست‌ها قوی‌ترین‌طرفداران کمینترن و پروفینترن بودند، پروفینترن نیز علاقهٔ خاصی به‌مقاومت در برابر اخراج آن‌ها داشت.

101. *Desyat' Let Profinterna v Rezolyutsiyakh* (1930), pp. 83-4.

102. *Krasnyi Internatsional Profsoyuzov*, No. 4 (15), April 1922, pp. 311-12, 313-16.

کارگری آلمان در لایپزیگ، ژوئن ۱۹۲۲، از مجموع ۷۰۰ تن نمایندگان حاضر نود تن کمونیست بودند، و در کنگره‌های بعدی طرفداران مسکو حتی این نسبت را هم نتوانستند حفظ کنند.[۱۰۳] در بریتانیای کبیر، پروفینترن هرگز نتوانست همبستگی بیش از چند اتحادیهٔ انگشت‌شمار را به‌دست آورد. در چنین اوضاعی این اتهام که مسؤولیت انشعاب جنبش اتحادیه‌های کارگری برعهدهٔ آمستردام است پذیرفتنی نبود و ــ دست‌کم در آلمان و بریتانیای کبیر ــ به خود واردکنندگان اتهام بازمی‌گشت.

کنگرهٔ دوم پروفینترن، که در نوامبر ۱۹۲۲ اجلاس کرد، چندان مورد توجه قرار نگرفت و همان حالت خودداری و عقب‌نشینی کمینترن در آن هم احساس می‌شد. گزارش شورا با عبارات سرسختانه‌ای تنظیم شده بود و باز حاکی از آن بود که «همهٔ تلاش‌های پروفینترن برای ایجاد جبههٔ متحدی با بین‌الملل آمستردام با کارشکنی لجوجانهٔ آن سازمان روبه‌رو شده است».[۱۰۴] این امر هرچه بیشتر لازم می‌آورد که پروفینترن با جناح چپ خود کنار بیاید. حتی در ژوئیهٔ ۱۹۲۲ نشریهٔ رسمی کمینترن در مقاله‌ای با عنوان «آنارکوـسندیکالیست‌ها و کمینترن» به اتحادیه‌های کارگری فرانسه و ایتالیا و سازمان «کارگران صنعتی جهان»، که خواهان استقلال پروفینترن از کمینترن شده بودند، سخت حمله کرده بود.[۱۰۵] ولی اکنون سازش جزو دستور روز بود. هیأت نمایندگی سازمان جدید «سه ژه ته ئو»ی فرانسه با یك تقاضای قطعی وارد کنگره شد، و آن این که قطعنامهٔ کنگرهٔ اول دربارهٔ تابعیت پروفینترن از کمینترن باید پس خوانده شود و ــ شاید برای همین‌یك‌بار در تاریخ هر دو سازمان ــ قدرت مرکزی در برابر این تقاضا کوتاه آمد. در پایان قطعنامهٔ مفصلی گفته شد که پروفینترن حاضر است «در نیمهٔ راه با کارگران انقلابی فرانسه کنار بیاید، و پیشنهاد سه ژه ته ئو را بپذیرد تا جبههٔ همهٔ عناصر انقلابی و صمیمی جنبش بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری در زیر شعار براندازی سرمایه‌داری و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در کنگره تقویت شود». بدین ترتیب قطعنامهٔ کنگرهٔ اول پس خوانده شد و تعریف تازه‌ای از

---

103. O. K. Flechtheim, *Die KPD in der Weimarer Republik* (Offenbach, 1948), p. 91.

104. *Desyat' Let Profinterna v Rezolyutsiyakh* (1930), p. 89.

105. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 21 (19 July 1922), cols. 5603-28.

روابط کمینترن و پروفینترن جای آن را نگرفت.[۱۰۶] این عقب‌نشینی روی کاغذ، چنان که زینوویف در سخنرانی خود در کنگره روشن کرد، فقط حاکی از یك مانور تاکتیکی بود: «آنچه در این‌جا روی می‌دهد این است که ما پاره‌ای از پیشداوری‌های عناصر انقلابی کشورهای لاتینی را می‌پذیریم.»[۱۰۷] جای تردید است که این پذیرش در عمل تغییری پدید آورده باشد. آن دو مشکلی که پروفینترن از لحظهٔ تأسیس خود با آن‌ها رو به رو شده بود همچنان لاینحل بود. تنها اتحادیه‌های کارگری نوده‌ای در اروپای غربی که می‌خواستند از آمستردام جدا شوند سندیکالیست‌ها بودند، که اتحادیه‌های مستقل و غیرسیاسی را آرزو می‌کردند؛ در جاهای دیگر نبرد با بین‌الملل‌آمستردام با سیاست رخنهٔ مسالمت‌آمیز در اتحادیه‌ها سازش‌ناپذیر به نظر می‌رسید. در گزارش بسیار خوش‌بینانه‌ای که لوزوفسکی در آوریل ۱۹۲۳ به دوازدهمین کنگرهٔ حزب تسلیم کرد ادعا شده بود که پروفینترن دارای سیزده میلیون عضو است، در مقابل چهارده یا حداکثر پانزده میلیون عضو آمستردام. ولی لوزوفسکی اذعان کرد که در آلمان فقط سی و پنج درصد کارگران سازمان‌یافته وابسته به پروفینترن‌اند، در انگلستان پانزده درصد، و در بلژیك ده درصد؛ و حتی این ارقام نیز احتمالا گزافه‌آمیز بود.[۱۰۸] رهبران بلشویك هرگز نه شکست خود را اذعان کردند و نه اعلام داشتند که تأسیس پروفینترن نتیجهٔ اشتباه در محاسبات بوده است. این سازمان ارزش گهگاهی خود را به عنوان ابزار تبلیغاتی نگه داشت؛ و ناکامی‌های آن در اروپا احتمالا با فوایدش در آسیا جبران می‌شد، زیرا که تعداد افراد مورد ادعای لوزوفسکی بیشتر به این منطقه تعلق داشت. کنگرهٔ دوم با گذراندن قطعنامه‌ای «دربارهٔ جنبش اتحادیه‌ای در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره» یك گام از کنگرهٔ اول پیش‌تر رفت. در این قطعنامه از رشد «پرولتاریای صنعتی ملی انبوه... که در طرح‌هایی از نوع اروپایی و امریکایی کار می‌کنند و به شکل توده‌های عظیمی در مراکز صنعتی متراکم‌اند» سخن‌می‌رود، و اظهار امیدواری‌می‌شود که در آینده کنفرانسی

---

106. *Desyat' Let Profinterna v Rezolyutsiyakh* (1930), pp. 109-10.

107. G. Zinoviev, *L'Internationale Communiste au Travail* (1923), pp. 176-7.

108. *Dvenadtsatyi S"ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)* (1923), pp. 279-80.

از «اتحادیه‌های کارگری انقلابی» که نمایندهٔ کارگران بومی باشند تشکیل شود؛ در عین حال تصمیم گرفته می‌شود که در بندرهایی که ملوانان گرد می‌آیند چند دفتر تبلیغاتی دایر شود.[۱۰۹] فعالیتی که بدین ترتیب بنای آن گذاشته شد در شرق‌دور اهمیت پیداکرد، و یکی‌از معایب محدودیت‌های جغرافیایی و نژادی ایفتو و اتحادیه‌های اصلی وابسته بـه آن به شمار می‌رفت.

یکی دیگر از رویدادهای ملازم با چهارمین کنگرهٔ کمینترن این‌بود که هیأت نمایندگی اتحادیه‌های کارگری روسیهٔ شوروی، مرکب از رادك و لوزوفسکی و روتشتاین، که تازه از مقام نمایندگی دولت شوروی در تهران‌بازگشته بود، در کنگرهٔ صلحی حضور یافت که در دسامبر ۱۹۲۲ از طرف ایفتو و به‌ریاست جی اچ تامس، از رهبران اتحادیه‌های کارگری انگلستان، در لاهه تشکیل شد. غرض دوگانهٔ این حرکت آن بود که هم اشتیاق بلشویك‌ها را به جبههٔ متحد با احزاب و سازمان‌های کارگری نشان دهد و هم علاقهٔ دولت شوروی را به امر صلح اعلام دارد. تجربهٔ دیدار سه بین‌الملل در برلن در آوریل گذشته با همهٔ اتهامات متقابل آن کمابیش بـدون چندان تغییری تکرار شد، جز این کـه هیأت نمایندگی شوروی، با توجه به سرزنش‌های لنین پس از دیدار برلن، اکنون مصمم بود که به هیچ ترتیبی کوتاه نیاید. روتشتاین یك طرح چهارده ماده‌ای در کنگره قرائت کرد، که مهم‌ترین پیشنهاد آن عبارت بود از تأسیس یك کمیتهٔ عمل بین‌المللی و کمیته‌های عمل ملی برضد جنگ. هیچ‌کس از این پیشنهاد پشتیبانی نکرد، و تقاضای لوزوفسکی برای جبههٔ متحد نیز با ریشخند و تمسخر رو به رو شد. قطعنامه‌های نه چندان نظرگیری که از طرف دفتر کنگره در هواداری از صلح پیشنهاد شدند سرانجام با یگانه رأی مخالف هیأت نمایندگی شوروی به تصویب رسیدند. فقط در یك مورد رادك از جا دررفت و مطالبی بر زبان آورد که با روش سازش سرسختانهٔ نمایندگان شوروی مغایرت داشت:

> ما ارتش داریم. ما ارتش خود را مرخص نمی‌کنیم. بنابرین می‌بینید که ما زیاد نگران روسیه نیستیم. ولی ما اکنون نگران خطری هستیم که پرولتاریای اروپای غربی در معرض

---

109. *Desyat' Let Profinterna v Rezolyutsiyakh* (1930), pp. 111-14.

آن قرار گرفته است. برای برطرف‌کردن این خطر ما اکنون صراحتاً و بدون ترس دست دوستی و همکاری به سوی شما دراز می‌کنیم. اگر این دست را پس بزنید، این دست برضد شما عمل خواهد کرد.۱۱۰

آخرین رویداد ۱۹۲۲، که در تحکیم سیاست خارجی شوروی رویداد مهمی به شمار می‌رود، این بود که انحصار بازرگانی خارجی بـه رغم انتقادات شدید محافل حزبی از نو تأیید شد. با احیای بازرگانی خارجی، نفوذ و اقتدار «ونشتورگ» (کمیساریای خلق در امور بازرگانی خارجی) که این انحصار را اداره می‌کرد، و کراسین، کمیسر خلق، خود به خود افزایش یافته بود ــ به ویژه پس از امضای موافقتنامهٔ بازرگانی بریتانیا و شوروی. از طرف دیگر، به نظر می‌رسید که قاعدهٔ انحصار با ساختار اقتصادی کمونیسم جنگی ــ که خاستگاه اصلی آن بود ــ بهتر از روحیهٔ نپ تطبیق می‌کند. جای شگفتی نبود که رفته رفته نغمهٔ تغییر مقررات انحصار و راه دادن سرمایهٔ خصوصی به زمینهٔ محفوظ و ممنوع بازرگانی خارجی شنیده می‌شد. ظاهراً این عقیده نخستین بار بـه طور آشکار در کنفرانسی دربارهٔ سیاست مالی گاسبانك (بانك دولتی) در نوامبر ۱۹۲۱ بیان شد۱۱۱؛ و به ویژه بـا سوکولنیکوف، کمیسر خلق در امـور مالی، ارتباط یافت.۱۱۲ فرمانی به تاریخ ۱۳ مارس ۱۹۲۲ در عین حـال که

110. *Report of the International Peace Congress held at the Hague, December 10-15. 1922* (Amsterdam, n.d.), pp. 102, 118, 143-5. *Internationale Presse-Korrespondenz*, No. 239 (18 December 1922).

سند اخیر تماماً مطالب مربوط به کنگره را دربر دارد: در پایان آن مقالهٔ کوتاهی به قلم لوزوفسکی آمده است که کنگره را «باغوحش»ی می‌نامد کـه در آن «پشه‌ها از فرط ملال می‌میرند». مقالهٔ دیگری دربارهٔ این کنگره به قلم لوزوفسکی در این مأخذ آمده است:

Die Internationale vi, No. 1 (6 January 1923), pp. 13-21.

۱۱۱. نگاه کنید به جلد دوم، ص ۴۰۹.

۱۱۲. در جزوه‌ای که ۱۹۲۲ منتشر شد، سوکولنیکوف می‌گوید که «دستگاه شوروی که سازمانی ضعیف و نیازموده بود» برای مقابله با سرمایه‌داران خارجی کفایت لازم را نداشت، و از ایجاد شرکت‌های مختلط که ونشتورگ در آن‌ها فقط «نقش تنظیم‌کننده» داشت جانبداری کرد

(G. Y. Sokolnikov, *Gosudarstvennyi Kapitalizm i Novaya Ekonomicheskaya Politika* (1922), pp. 7-9).

انحصار را دست نخورده به‌جا می‌گذارد تلاش آشکاری است در جلب رضایت‌کسانی‌که شدت و خشکی انحصار را محکوم‌می‌کردند. این‌فرمان به ونشتورگ اختیار می‌دهد که از نهادها و طرح‌های دولتی و تعاونی‌ها بر پایهٔ حق‌العمل و به منظور صدور به خارج کالا دریافت کند، و در عین‌حال خود این سازمان‌ها را نیز مختار می‌سازد که با موافقت کمیساریا با بازرگانان خارجی قرارداد ببندند؛ در مورد واردات نیز نظیر همین تسهیلات به وجود آمد.۱۱۳ پس از این اقدامات، روش‌های بوروکراتیک ونشتورگ هدف انتقاد واقع شد، و می‌توان تصور کرد که مقام مسلطی که کراسین در اقتصاد شوروی به دست آورده بود باعث حسادت کسانی می‌شدکه سابقهٔ‌حزبی‌شان پاک‌تر از او بود و در درست‌کیشی (ارتودوکسی) کنونی‌شان هم کمتر از او شك و تردید وجود داشت. در کنفرانسی از سازمان‌های دولتی مربوط با بازرگانی خارجی که در ژوئن ۱۹۲۲ تشکیل شد، بوگدانف و نوگین از جانب وسنخا (شورای عالی اقتصاد ملی) به کمیساریای بازرگانی خارجی حمله کردند و کراسین از آن دفاع کرد. یکی از قطعنامه‌های کنفرانس اصل بازرگانی خارجی را تأیید می‌کند، ولی می‌گوید که جنبهٔ بوروکراتیك دستگاه گردانندهٔ این کار باید کاهش یابد.۱۱۴ دو ماه بعد کراسین همچنان در موضع تدافعی قرار دارد و توضیح می‌دهد که انحصار ضرورت دارد، «تا روزی که بازسازی کشور، که براثر جنگ طولانی و محاصره و مداخله از توان افتاده است انجام گیرد و کشور بتواند بار دیگر بر پای خود بایستد و از لحاظ اقتصادی نیرومند شود».۱۱۵ دو فرمان مورخ ۱۶ اکتبر ۱۹۲۲ به همهٔ ارگان‌های اقتصادی دولت حق صورت‌دادن معاملات صدور و ورود کالا را از طریق نمایندگان خودشان در خارج اعطا می‌کنند، اگرچه قید شده است که این معاملات باید با نظارت ونشتورگ و بدون نقض قانون انحصار انجام گیرند.۱۱۶ در همان ماه کراسین در یك مصاحبهٔ مطبوعاتی تکرار می‌کند که انحصار بازرگانی خارجی «به این معنی نیست که همهٔ داد و ستدهای بازرگانی باید به دست ارگان‌های کمیساریای خلق در امور بازرگانی خارجی صورت گیرند»، بلکه طرح‌های دولتی، تعاونی‌ها، مؤسسات خصوصی،

---

113. *Sobranie Uzakonenii, 1922*, No. 24, art. 266.
114. *Russian Information and Review*, 15 July 1922, pp. 470-1.
115. L. B. Krasin, *Voprosy Vneshnei Torgovli* (1928), p. 306.
116. *Sobranie Uzakonenii, 1922*, No, 65, art. 846, No. 66, art. 862.

و شرکت‌های مختلط همه باید نقش خود را بازی کنند، منتها این جریان باید تحت اقتدار و نظارت کمیساریا باشد.۱۱۷

در این ضمن مسأله به کمیتهٔ مرکزی حزب نیز کشانده شد و در ۱۲ اکتبر ۱۹۲۲ سوکولنیکوف در این کمیته قطعنامه‌ای پیشنهاد کرد ناظر بر تخفیف مقررات انحصار بازرگانی خارجی در مورد برخی از مقولات کالا و در برخی از مرزها. بوخارین، که قبلا کوشیده بود کمونیسم جنگی را به نتیجهٔ منطقی خود برساند و در آن ایام در انتهای جناح چپ قرار داشت، این بار عطش همیشگی خود را به انسجام منطقی در مورد نپ به‌کار بست و با انتقال به انتهای جناح راست جانب سوکولنیکوف را گرفت. در غیاب لنین (که پس از نخستین سکته‌اش تازه به سر کار بازگشته بود) و در غیاب تروتسکی، این قطعنامه تصویب شد. البته قطعنامه تا وقتی که به دستگاه دولتی منتقل نمی‌شد نمی‌توانست اثر رسمی داشته باشد، و هریك از اعضای کمیته می‌توانستند آن را برای تجدیدنظر در کنگرهٔ حزبی مطرح کنند. لنین فوراً اعتراض کرد، و تقاضا کرد که در جلسهٔ بعدی کمیتهٔ مرکزی در ماه دسامبر مسأله از نو مطرح شود. روز بعد، کراسین از طرف ونشتورگت نظریاتی در مخالفت با قطعنامه به کمیتهٔ مرکزی تسلیم کرد؛ بوخارین در نامه‌ای به تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۲۲ خطاب به کمیتهٔ مرکزی در مقابل لنین و کراسین از قطعنامه دفاع کرد.۱۱۸ موضوع به همین‌جا ختم شد، تا آن که لنین که بستری شده بود، دریافت که نخواهد توانست در جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی شرکت‌کند و نگران نتایج بحث آن جلسه شد. در ۱۲ دسامبر، لنین چون شنید که تروتسکی نیز با آن قطعنامه مخالف است، نامه‌ای به او نوشت و از او خواست که «در پلنوم آینده دفاع از عقیدهٔ مشترك ما را دربارهٔ ضرورت بلاشرط حفظ و تقویت انحصار بازرگانی خارجی» بر عهده بگیرد.۱۱۹ روز بعد، لنین نامهٔ مفصلی خطاب به کمیتهٔ مرکزی دیکته کرد، که در واقع ردیه‌ای بود بر نامهٔ بوخارین و دفاع از نظریات کراسین:

> درعمل بوخارین طرفداردفاع‌از احتکارگران‌و خرده‌بورژواها و دهقانان ثروتمند است در مقابل پرولتاریای صنعتی، که

117. *Russian Information and Review*, 4 November 1922, pp. 72-3.
118. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 558-9, note 177.
119. L. Trotsky, *The Real Situation in Russia* (n.d. [1928]), p. 287.

> مطلقاً در وضعی نیست که بدون حمایت انحصار بازرگانی خارجی صرفاً و منحصراً، و نه با حمایت سیاست گمرکی، بتواند صنایع کشور را احیا کند. هر نوع سیاست حمایت در اوضاع کنونی روسیه کاملا خیالی است، حمایت‌کاغذی‌است، که هیچ چیزی به پرولتاریا نمی‌دهد:

در پایان این نامه لنین از شرکت‌های مختلط پشتیبانی می‌کند و آن‌ها را بهترین راه «بهبود واقعی دستگاه بد ونشتورگث» می‌نامد.۱۲۰ دو روز بعد لنین باز نامه‌ای به تروتسکی می‌نویسد و به پیروزی اظهار امیدواری می‌کند، زیرا «پاره‌ای از کسانی که در اکتبر مخالف ما رأی دادند اکنون کلا یا جزئاً به جانب ما پیوسته‌اند».۱۲۱ اطلاعی در دست نیست که در ۱۸ دسامبر ۱۹۲۲ در کمیتهٔ مرکزی چه گذشت، جز این که قطعنامهٔ اکتبر به‌طور بلاشرط پس‌خوانده شد. لنین توانست بـه خودش و تروتسکی تبریك بگوید که «بدون خالی‌کردن یك تیر موضع را تسخیر» کرده‌اند؛ و پیشنهاد کرد که برای محکم‌کاری در کنگرهٔ آیندهٔ حزب قطعنامـه‌ای بگذرانند و قضیه را فیصله دهند.۱۲۲ این پیشنهاد در آوریل ۱۹۲۳، یك ماه پس از سکتهٔ نهایی لنین، بـا گذشتن قطعنامهٔ بسیار مؤکـدی از دوازدهمین کنگرهٔ حزب اجرا شد:

> کنگره به‌طور قاطع خدشه‌ناپذیر بودن انحصار بازرگانی خارجی و ناپذیرفتنی‌بودن هرگونه‌طفره‌رفتن از آن و هرگونه ضعف در اجرای آن را تأیید می‌کند، و بـه کمیتهٔ مرکزی جدید دستور می‌دهد که برای ایجاد رژیم انحصار بازرگانی خارجی اقدامات منظم به عمل آورد.۱۲۳

چنـد روز پیش از اجلاس کنگـره، فرمانی از کمیتهٔ مرکـزی اجرائی سراسری صادر شد که اختیارات ونشتورگث و نمایندگی‌های بازرگانی آن را در خارج تأیید کرد، و حقوق سایر ارگان‌های دولتی را در زمینهٔ بازرگانی خارجی به شدت محدود ساخت.۱۲۴ انحصار بازرگانی خارجی از آن پس خدشه‌ناپذیر شد.

---

120. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 379-82.
121. L. Trotsky, *The Real Situation in Russia* (n.d. [1928]), pp. 288-9.
122. ibid., pp. 289-90.
123. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 472.
124. *Sobranie Uzakonenii, 1923*, No. 31, art. 343.

فصل سی و دوم

مسالهٔ شرق

عقب‌نشینی از تبلیغ مداوم و فعالانهٔ انقلاب جهانی، که پس از مارس ۱۹۲۱ وجه مشخص سیاست خارجی شوروی بود، و در پایان ۱۹۲۲ به تحکیم آشکار منافع شوروی در اروپا انجامید، در امور شرق نیز به همان اندازه نمایان بود. در سیاست شرقی، دورهٔ انتقال از بسیاری جهات به آن تندی و دشواری نبود. از ۱۹۲۰ به بعد تأکید بر علائق شوروی در شرق مرتباً افزایش می‌یافت، اما در کشورهای غیراروپایی چشم‌انداز انقلاب پرولتاریایی بسیار دور می‌نمود، و احزاب کمونیست بومی چیزی جز نوعی تقلید برده‌وار از نمونهٔ روسی یا نتیجهٔ مستقیم نفوذ شوروی نبودند. در این اوضاع آن مسأله‌ای که مدت‌ها موجب ناراحتی دیپلماسی شوروی در اروپا می‌شد ـ یعنی این که آیا مسکو بیشتر به سرنگون‌کردن حکومت‌های سرمایه‌داری علاقه‌مند است یا به کنار آمدن با آن‌ها ـ در آسیا چندان مطرح نمی‌شد، یا اگر هم می‌شد در رویدادهای جزئی و گذرانی مانند جنبش میرزا کوچک‌خان در ایران پیش می‌آمد. در آسیا آن حکومت‌های ملی مستقل و نیمه‌مستقلی که وجود داشتند، به واسطهٔ ماهیت هدف‌ها و آرمان‌هایشان، همواره در حال خصومت بالفعل یا بالقوه با قدرت‌های غربی بودند. روسیهٔ شوروی به انگیزه‌های گوناگون، از مادی و معنوی، آرمان‌های آن‌ها را تشویق می‌کرد و آتش دشمنی آن‌ها را با غرب دامن می‌زد. موضع مشترک روسیهٔ شوروی و کشورهای آسیایی در قبال قدرت‌های غربی موضوع بحث‌های روزافزون نویسندگان و سیاستمداران شوروی بود. در دورهٔ پیش از مارس ۱۹۲۱ اگر این سیاست با مانعی برخورد می‌کرد به این دلیل نبود که دولت شوروی می‌خواست از کمونیست‌های محلی برضد حکومت‌های ملی

پشتیبانی کند، بلکه دلیل آن تعهدات‌خاصی‌بود که از موافقتنامهٔ‌بازرگانی بریتانیا و شوروی حاصل می‌شد و عجالتاً لازم می‌آورد کـه از حمایت آشکار عناصر ضدانگلیسی در آسیا خودداری شود. جوهر سیاست شوروی در سراسر دورهٔ پس از ۱۹۲۱ عبارت بود از تلاش برای‌همکاری‌دولت‌های ملی در آسیا و گسترش نفوذ شوروی در مناطق این دولت‌ها، منتها در اجرای این سیاست حتی‌الامکـان روش‌های تدریجی و پوشیده بـه کار می‌رفت تا فرصت‌های روابط اقتصادی سودآور با جهان سرمایه‌داری غرب آسیب نبیند یا از دست نرود. در چارچوب این سیاست کلی، عمل شوروی در آسیا به دقت تمام از هواسنج این روابط پیروی می‌کرد.

خصلت کمابیش مهارشده و دیپلماتیك سیاست خارجی شوروی در دورهٔ پس از مارس ۱۹۲۱ به مناسبات شوروی با افغانستان نیز سرایت کرد. راسکولنیکوف، قهرمان حمله به بندر انزلی و بیرون راندن نیروهای انگلیس از شمال ایران به عنوان نمایندهٔ شوروی به کابل رفت و جای سورتیس را گرفت، و مأموران بریتانیا گزارش‌های وحشت‌آوری دربارهٔ فعالیت‌های او از کـابل می‌فرستادنـد. اما در هندوستان، کـه قاعدتاً می‌بایست زمینهٔ بارٹوری برای تبلیغات بلشویکی باشد، این تبلیغات به طرز غریبی ناموفق بود. چشم‌انداز انقلاب در این سرزمین، که شاید در مسکو هرگز به جد گرفته نشده بـود، محو شد؛ و با امضای موافقتنامـهٔ بازرگانی بریتانیا و شوروی علاقهٔ شوروی نیز به همین نسبت فروکش کرد. افغانستان در موقعیت راحت موازنه میان بریتانیای کبیر و روسیهٔ شوروی تثبیت شده بود. در مقابل پیمان ۲۸ فوریه ۱۹۲۱ میان شوروی و افغانستان، پیمان تازه‌ای میان بریتانیا و افغانستان در ۲۲ نوامبر همان سال به امضا رسید: به موجب این پیمان نمایندگی عادی کنسولی و دیپلماتیك بریتانیا در کابل دائر و منع عبور تسلیحات و مهمات از طریق هندوستان به افغانستان برداشته شد.[1] اما برای آن که این اقدام دولت افغانستان به عنوان گردش مشخص و سازش‌ناپذیری به جانب بـریتانیا تعبیر نشود، همزمان با امضای ایـن پیمان سیاست غیردوستانـهٔ دولت بریتانیا در قبال ترکیه از طرف دولت افغانستان محکوم شد.[2] تابستان

---

1. *Treaty between the British and Afghan Governments, November 22, 1921*, Cmd 1786 (1922).

2. A. L. P. Dennis, *The Foreign Policies of Soviet Russia* (1924), p.258. در این کتاب تاریخ پیمان اشتباهاً ۱۹۲۲ ذکر شده است.

۱۹۲۲ آخرین تلاش انور برضد حکومت شوروی در ترکستان شرقی گویا همدردی افغان‌ها را جلب کرد و باز هم موجب سردی مناسبات شوروی و افغانستان شد.[۳] اما روی‌هم رفته، روسیهٔ شوروی و بریتانیای کبیر هر دو در این ایام آهسته و با تردید به سوی شناسایی این نکته گام برمی‌داشتند که افغانستان مستقل به جای آن که موضوع کش‌مکش میان آن‌ها باشد می‌تواند نقش نوعی حایل و پوشال را بازی کند. ترس از خطر جدی شوروی برای هندوستان در ردیف علائق شخصی کرزن قرار گرفت، و در سخنان چیچرین خطاب به او در کنفرانس لوزان در دسامبر ۱۹۲۲ مختصری لحن بزرگ‌منشانه به‌گوش می‌خورد:

> شما ناراحتید، چون که سواران ما باز در ارتفاعات پامیر پیدا شده‌اند، چون که دیگر سروکارتان با تزار کودن نیست، که در ۱۸۹۵ خط‌الرأس هندوکش را به شما واگذار کرد. ولی آنچه ما به شما عرضه می‌کنیم جنگ نیست، بلکه صلح است، بر پایهٔ دیواری که باید میان ما کشیده شود.[۴]

اساس کار سیاست شوروی در آسیای مرکزی تحکیم مواضع بود، نه پیش‌روی.

در ایران، پس از امضای پیمان ۲۶ فوریهٔ ۱۹۲۱ و ورود روتشتاین، دو ماه بعد از آن به‌عنوان نمایندهٔ شوروی در تهران، تنازع میان نفوذ شوروی و بریتانیا با شدت و سرسختی بیشتری دنبال شد. اما در این‌جا نیز سیاست شوروی به زودی از محتوای انقلابی خود خالی شد. مناسبات مؤدبانه با دولت ایران برقرار شد، و دولت شوروی به طلوع ستارهٔ رضاخان، فرماندهٔ نظامی کودتای فوریهٔ ۱۹۲۱، روی خوش نشان داد. از لحاظ ناظران شوروی به نظر می‌رسید که دست قدرتمند رضاخان

---

3. L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 434.

4. *The Lausanne Conference on Near Eastern Affairs, 1922-1923*, Cmd 1814 (1923), p. 149;

ذکر نام پامیر در این‌جا احتمالا راجع است به ادعایی در نامهٔ هورن به کراسین، مورخ ۱۶ مارس ۱۹۲۱ (نگاه کنید به ص ۳۵۱ بالا)، به این معنی که «به‌دستور نظامی مقامات شوروی پرچم سرخ برفراز پامیر افراشته شده است، به نشانهٔ این که به مردم هندوستان بفهماند که آزادی‌شان نزدیک است».

نمایندهٔ نیروهای ناسیونالیسم ایرانی است و بهترین وعدهٔ استقلال ایران و ایستادگی در برابر تسلط بریتانیا را دربر دارد. یکی از مفسران شوروی در آن ایام چنین می‌نویسد:

> علائق مستقیم او [روسیهٔ شوروی] این است که ایران دارای دولتی قوی و مرکزیت‌یافته باشد و بتواند در مقابل مداخلهٔ طرف‌های ثالث، و به‌ویژه البته انگلستان، از خود دفاع کند. یك چنین وضعی به روسیهٔ شوروی تضمین می‌دهد که خاك ایران مورد استفادهٔ نیروهای انگلیس برای حمله به روسیه قرار نگیرد. دولت قدرتمند مرکزی همچنین متعهد به رشد اقتصادی و فرهنگی ایران نیز خواهد بود و کشور را از مرحلهٔ فئودالی به اشکال زندگی اقتصادی و سیاسی امروزی منتقل خواهد ساخت.۵

یکی از امتیازات سیاست شوروی در آسیا در آن ایام این بود که همچنان رشد دولت‌های نیرومند ملی را در ردیف منافع دولت شوروی می‌دید، و حال آن که سیاست بریتانیا هنوز از فرمانروایان ضعیف و خوانین محلی نیمه‌مستقل و وابسته به دولت بریتانیا و متکی به حمایت آن دولت جانبداری می‌کرد.

اما پیش از تثبیت نهایی سیاست جدید یك بحران جدی در نظریات رهبران شوروی پیش آمد، که نمونهٔ نمایانی بود از کمبود هماهنگی، و در این زمان هنوز اجازه می‌داد که مقامات مختلف دولت‌شوروی‌سیاست‌های مستقل و ناسازگاری در پیش بگیرند. هدف فوری دولت ایران آن بود که تخلیهٔ نیروهای خارجی از خاك ایران کامل شود؛ و دولت شوروی تخلیهٔ نیروهای شوروی را موکول به تخلیهٔ نیروهای بریتانیا ساخته بود. در مهٔ ۱۹۲۱ آخرین سربازان بریتانیا از خاك ایران بیرون رفتند. در همین زمان بود که طرفداران میرزا کوچك‌خان و جمهوری مستقل او در گیلان، که با سیاست مماشات با دولت مرکزی ایران به شدت مخالف‌بودند، دست به آخرین تلاش خود زدند. در تابستان ۱۹۲۱ میرزا کوچك‌خان به سوی تهران حرکت کرد ــ و در این کار نه‌تنها مشاوران شوروی‌اش او

---

5. Novyi vostok, iv (n.d. [1923]), 218-19.

را تأیید کردند، بلکه از آذربایجان شوروی نیز نیروهایی از راه دریای خزر به کمك او فرستادند. این لشکرکشی به شکست انجامید، و چیچرین در مسکـو و روتشتاین در تهـران از مسؤولیت آن تبری جستند؛ حتی گفته‌اند که روتشتاین شخصاً در این باره به لنین اعتراض کرد.۶ سرانجام سیاست پشتیبانی از میرزا کوچك‌خان کنار گذاشته شد. تخلیهٔ نیروهای شوروی طبق نقشه آغاز شد و در سپتامبر ۱۹۲۱ انجام گرفت. این امر راه را برای سقوط جمهوری گیلان باز کرد؛ در اکتبر ۱۹۲۱ نیروهای دولت مرکزی ایران باز گیلان را اشغال کردند و میرزا کوچك‌خان را به عنوان یاغی به دار کشیدند.۷* بساط جنبش‌های رهبران نیمه مستقل در سایر مرزها نیز تا چندی بعد درنوردیده شد.

در دوره‌ای که این پیشامدها را دربر می‌گیرد بر سر اجرای پیمان شوروی و ایران، که تصویب آن در مجلس ایران تا ۱۵ دسامبر ۱۹۲۱ به طول انجامید، مناقشات بسیاری در جریان بود.۸ چیزی نگذشت کـه مسألهٔ همیشگی نفت باز سر بلند کرد. به موجب پیمان، روسیهٔ شوروی

---

6. L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 288.
این پیشامد، که طبعاً «مناسبات شوروی و ایران را تا مدت کوتاهی برهم زد»، از طرف نویسندگان شوروی پرده‌پوشی شده است؛ بنابر (ibid., (second ed., 1951), i, xvi) در لشکر میرزا کوچك‌خان نه‌تنها افراد قفقازی بلکه «دهقانان روسی اهل تولا» نیز دیده می‌شدند.

7. *Novyi Vostok*, iv (n.d. [1923]), 217-18;
این نشریه ماجرای تابستان را نادیده می‌گیرد ولی سقوط میرزا کوچك‌خان را در ماه اکتبر ثبت‌می‌کند و آن را با این عبارات توضیح می‌دهد: «جنبش انقلابی گیلان که اصولا با شعار «مرگ بر انگلیس» بالا گرفت، پس از تخلیهٔ ایران از نیروهای انگلیسی سیر نزولی خود را آغاز کرد. به دلیل واپس‌ماندگی و بی‌حرکتی دهقانان ایران، این جنبش در میان دهقانان پشتیبانی پیدا نکرد؛ بازرگانان و بورژوازی ایران عموماً بهبود وضع خود را بـا افتتاح مناسبات با روسیهٔ شوروی مربـوط می‌کردند و در آن لحظه مایل نبودند برضد حکومت مرکزی فئودالی اسلحه به دست بگیرند.»

* اطلاع نویسنده درست نیست؛ چنان‌که می‌دانیم میرزا کوچك‌خان در برف و یخبندان جان داد و فقط جسد او به دست نیروهای دولت مرکزی افتاد. ــ م.

۸. برای شرح این اختلافات، نگاه کنید به: ibid., iv, 210-15.

مجدداً تایید کرده بود که از کلیهٔ امتیازاتی که قبلا در ایران به دولت یا اتباع روسیه داده شده بود صرف‌نظر کرده است، منتها به این شرط که دولت ایران این امتیازات را به یك دولت خارجی یا اتباع آن واگذار نکند. در نوامبر ۱۹۲۱، دولت ایران به رغم این مادهٔ پیمان امتیاز نفت شمال ایران را که قبلا به یك گرجی از تبعهٔ روسیه تعلق داشت به شرکت نفت استاندارد («استاندارد اویل کمپانی») واگذار کرد، و مجلس با شتاب شگفت‌آوری به این امتیاز رأی داد. اعتراضات شدیـدی از طرف دولت شوروی صورت گرفت.۹ شرکت نفت انگلیس و ایران نیز، که از ورود سرمایهٔ امریکایی به صنعت نفت ایران خوشوقت نبود، توانست از شرکت نفت استاندارد موافقت بگیرد که بهره‌برداری از امتیاز تازه را مشترکاً صورت دهند۱۰ و برای تقویت موضع سرمایهٔ خود را افزایش‌داد، به‌طوری که دولت انگلستان صاحب اکثریت سهام شرکت نفت انگلیس و ایران شد. اما این ترتیب جدید موافق طبع دولت ایران نبود؛ در ژوئن ۱۹۲۲ قرارداد ایران با شرکت نفت استاندارد فسخ شد و دولت مذاکره با شرکت نفت متحد سینکلر («سینکلر کانسالیدیتد اویل کارپوریشن») را آغاز کرد.۱۱ سرانجام اعتراض‌های شوروی برضد واگذاری امتیاز، به دلایلی که در مقالهٔ شدیداللحنی در «پراودا» تصریح شد، مؤثر افتاد:

> این امتیازات بدون عبور از روسیه قابل استفاده‌نیست. دولت شوروی نمی‌تواند در مرز روسیه و ایران تشکیل یك مرکز سرمایه‌داری را اجازه دهد که در لحظهٔ مساعد این امتیاز به یك پایگاه نظامی محض که امنیت روسیه‌را به خطر می‌اندازد

---

9. ibid., iv, 213-14; *Revue du Monde Musulman*, lii (1922), 167-8;

در مأخذ دوم متن اعتراض روتشتاین به دولت ایران در ۱۵ ژانویهٔ ۱۹۲۲ نقل شده است.

۱۰. «شرکت نفت انگلیس و ایران» در ۱۹۲۰ این امتیاز را از دارندهٔ اصلی آن، که گرجی بود، خریداری کرده بود؛ ولی دولت ایران، چنان که طبیعی است، حاضر نشد این انتقال را به رسمیت بشناسد.

۱۱. شرحی مستند، اگرچه قدری جانبدارانه، از این معاملات در کتاب «امپریالیسم نفتی» فیشر آمده‌است L. Fischer, *Oil Imperialism* (n.d. [1927]), pp. 210-32.

مبدل کند.۱۲

در نوامبر ۱۹۲۲ روتشتاین به مسکو بازگشت و به جای او شومیاتسکی به نام نمایندهٔ دولت شوروی به تهران رفت. روتشتاین در دفاع از منافع دیرینهٔ روسیه چنان قدرتمند بود که گاه می‌توانست اشاره کند که مداخلهٔ شوروی در ایران به اندازهٔ مداخلهٔ بریتانیا، یا به اندازهٔ مداخلهٔ روسیه در گذشته، برای غرور ایرانیان ناگوار است؛ احضار او گویا به این دلیل بود که روتشتاین به سه روزنامه‌نگار ایرانی که به ضدیت با بریتانیا و طرفداری از شوروی و نقض قانون مطبوعات ایران متهم شده بودند خودسرانه در سفارتخانهٔ شوروی پناه داده بود.۱۳

مهم‌ترین هدف سیاست شوروی در ایران در دورهٔ دیپلماسی ملایم، پس از رفتن روتشتاین از تهران، بستن قرارداد بازرگانی بود. دولت ایران که بنابر تجربهٔ گذشته گمان می‌کرد روابط اقتصادی نزدیک با یک قدرت بزرگ به معنای وابستگی سیاسی است، گویا از آغاز کار بنای کارشکنی را گذاشت. در اوت ۱۹۲۱ نماینده‌ای از ونشتورگ وارد تهران شده بود؛ در سپتامبر و اکتبر چیچرین به دولت ایران فشار می‌آورد که هیأت نمایندگی خود را برای مذاکرات بازرگانی به مسکو بفرستد.۱۴ اما مذاکرات تا ژوئن ۱۹۲۲ آغاز نشد، و پس از آن هم پیشرفتی نداشت، زیرا که ایرانیان به نظام انحصار بازرگانی خارجی اعتراض داشتند. در ۹ نوامبر ۱۹۲۲ نمایندگان شوروی گذشت مهمی قائل شدند. این لحظه‌ای بود که انحصار در محافل شوروی مورد حملهٔ شدید قرار گرفته بود۱۵، و از مدتی پیش در مورد داد و ستدهای مرزی با کشورهای آسیایی در عمل ــ اگر نه در اصول ــ قدری تساهل قائل می‌شدند.۱۶ اکنون اعلام شد که دولت شوروی حاضر است فهرست‌هایی

---

۱۲. «پراودا»، ۲۴ سپتامبر ۱۹۲۲.

۱۳. پیروزی روتشتاین در این پیشامد (ظاهراً روزنامه‌نگاران ایرانی به سر کار خود بازگشتند) با حرارت تمام در نشریهٔ «شرق نوین» توصیف شده است:
(*Novyi Vostok*, iv (n.d. [1923]), 627-9).

14. ibid., iv, 216-17.

۱۵. نگاه کنید به ص ۵۵۷ بالا.

۱۶. در ۱۹۲۱ داد و ستد خصوصی گرمی از راه دریای سیاه میان ترکیه و کریمه برقرار بود، و «ایجاد موانع برسر راه آن ... نامطلوب» شناخته می‌شد ←

تنظیم کند از کالاهایی که از طریق بازرگانی خصوصی و بدون گذشتن از دست ونشتورگث از ایران به روسیهٔ شوروی و بالعکس قابل ورود و صدور است. اما این گذشت را مشروط به تغییری در ترکیب دولت ایران ساختند که (بی‌گمان تا حدی به سبب برخورد با روتشتاین) به داشتن تمایلات «فئودالی» و دوستی با انگلستان متهم شده بود. در فوریهٔ ۱۹۲۳ کابینه سقوط کرد؛ دولت جدید تعرفهٔ گمرکی جدیدی را که به نفع کالاهای شوروی بود به اجرا گذاشت؛ و در ۲۷ فوریه فهرست‌های کالاهای مجاز برای داد و ستد با ایران به تصویب دولت شوروی رسید.[۱۷] غرض از دادن این امتیاز مهم ظاهراً این بود که سابقه‌ای برجا بگذارد. در مقررات کلی بازرگانی با کشورهای شرقی، که در همان سال در کنفرانس نمایندگان ونشتورگث به تصویب رسیده بود، این اصل معین شده بود که داد و ستد با کشورهای شرقی، در قیاس با سرمایه‌داری باید بر پایهٔ تساهل بیشتری صورت گیرد، و با شرایطی که برای کشورهای مورد بحث سودآورتر باشد. نظام «لیبرالیسم مجاز»، که داد و ستد آزاد آن نوع «کالاهای ایرانی [را] که رقیب کالاهای روسی نباشند» مقدور می‌ساخت مورد تحسین قرار گرفت و در مورد بازرگانی با ترکیه و افغانستان و مغولستان خارجی نیز به‌کار بسته شد.[۱۸] ولی این ظاهراً نقطهٔ اوج نپ در بازرگانی خارجی بود؛ از آن پس گرایش کلی در جهت محدود ساختن این‌گونه انحراف‌های جزئی از انحصار بازرگانی خارجی سیر می‌کرد، نه در جهت گسترش آن‌ها. این گذشت راه مذاکرات بازرگانی میان ایران و شوروی را هم چنان که باید هموار نکرد. قرارداد بازرگانی در ۳ ژوئیهٔ ۱۹۲۴ امضا شد، اما از تصویب مجلس نگذشت.

اما در این دوره کانون توجه سیاست شوروی در خاور نزدیک و میانه کشور ترکیه بود. امضای پیمان شوروی و ترکیه در ۱۶ مارس ۱۹۲۱ و شکست دولت ترکیه در رسیدن به تفاهم با متفقین غربی در

←

این ادعا که (L. B. Krasin, *Voprosy Vneshnei Torgovli* (1928), p. 338) بازرگانی شوروی با کشورهای شرقی به‌همان‌نوع حمایت‌خشکی که درمورد داد و ستد با «سازمان‌های بازرگانی قدرتمند» سرمایه‌داری غربی لازم است نیاز ندارد از دیدگاه شوروی پر بی‌اساس نبود. (ibid., pp. 333, 335)

17. *Novyi Vostok*, iv (n.d. [1923]), 224-6.

18. *Entsiklopediya Sovetskogo Eksporta* (Berlin, 1924), i, 29; ibid. (Berlin, 1928), i, 34-6.

همان زمان، پیشروی ارتش یونان را در خاك آسیای صغیر، با پشتیبانی و هزینهٔ دولت بریتانیا، در پی داشت. ترکیه از روی ناچاری به مسکو روی آورد و دولت شوروی را در برابر تصمیم دشواری قرار داد. کمك کردن به ملت کوچکی که در معرض تجاوز امپریالیستی قرار گرفته بود برای بلشویك‌ها وظیفهٔ اصولی محسوب می‌شد؛ و ایـن وظیفه در مورد ترکیه مکرراً تصریح شده بود. از طرف دیگر، تمایل کلی دولت شوروی در این زمان در جهت احتیاط و پرهیز از ماجراهای مخاطره‌آمیز برائر مناسبات بازرگانی نوبنیاد با بریتانیای کبیر تقویت می‌شد، و بدگمانی نسبت به روش مبهم دولت ترکیه نیز مزید بر این علت بـود. ظاهراً اختلاف نظر این تصمیم را به تعویق انـداخت.[۱۹] در سراسر تـابستان ۱۹۲۱ پیشروی یونانیان ادامه داشت و موافقتنامهٔ بازرگانی بریتانیا و شوروی دوران ماه‌عسل خود را می‌گذراند، و مسکو خود را به وضوح از صحنهٔ دعوا دور نگه‌می‌داشت.[۲۰] در اوایل پاییز بود که با آغازشدن مکاتبهٔ

---

۱۹. بنابر نوشتهٔ فیشر (L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (second ed., 1951), i, xv) لنین و تروتسکی مایل‌به‌پشتیبانی‌از ترکیه‌بودند، ولی «استالین، ارجو نیکیدزه، و سایر رفقای گرجی و قفقازی اعتدال را توصیهٔ می‌کردند». و روش غیردوستانهٔ ترکیه را در تسخیر باطوم در فوریهٔ ۱۹۲۱ یادآور می‌شدند و مایل نبودند که قدرت ترکیه بیش از اندازه افزایش یابد. این مطلب گویـا از قول راکوفسکی نقل شده است، و مصاحبهٔ استالین در نوامبر ۱۹۲۰ نیز آن را تأیید می‌کند (نگاه کنید به ص ۵۵۹ بالا، پانویس). برای شواهد اختلاف‌نظر در جانب‌ترکیه نگاه‌کنید به‌این‌کتاب، Halidé Edib, *The Turkish Ordeal* (1928), pp. 254-5 . بنابراین مآخذ، بکرسامی، که از ترك‌های شمال قفقاز بود، در پایان ۱۹۲۰ با روحیهٔ بسیار سرخورده‌ای از مسکو برمی‌گـردد و سخت طرفدار غرب می‌شود. هنگامی که در فوریهٔ ۱۹۲۱ با سمت وزیر امور خارجهٔ ترکیه و در رأس نخستین هیأت نمایندگی دولت کمال به لندن می‌رود، بـه لوید جـورج پیشنهاد می‌کند که ترکیه و بریتانیا مشترکاً برضد روسیهٔ شوروی اقدام کنند؛ چیچرین از این پیشنهاد خبردار می‌شود و براثر اعتراضات او سامی ناچار استعفا می‌کند. گورکوکریازین استعفای سامی را به تلاش برای کنارآمدن با فرانسه نسبت‌می‌دهد (V. A. Gurko-Kryazhin, *Blizhnii Vostok i Derzhavy* (1925), p. 96)
در هر حال روشن است کـه جهت‌گیـری سامی غربی و ضد شوروی بوده است.

۲۰. در این دوره انور ظاهراً هنوز در باطوم سرگرم تبلیغات برضد کمال بوده است؛ در پاییز ۱۹۲۱ که سرانجام مسکو تصمیم به طرفداری از کمال گرفت، انور به آسیای مرکزی فرستاده شد تا از سر راه دور باشد
(*Revue du Monde Musulman*, lii (1922), 204-5).

تلخی میان مسکو و لندن و سد شدن پیشروی یونان در آسیای صغیر، شوروی با احتیاط بنای پشتیبانی از ترکیه را نهاد. در ۲۵ اکتبر ۱۹۲۱ اعتراضی برضد قساوت‌های ادعایی یونانیان در «ایزوستیا» منتشر شد. تصمیم به دادن مهمات و فرستادن مشاوران نظامی کمی بعد گرفته شد، و نتیجهٔ آن این بود که در دسامبر ۱۹۲۱ فرونزه، کارشناس نظامی شوروی، با عنوان وزیرمختار جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکراین به آنقره رفت. پیمان رسمی ترکیه و اوکراین که در ۲ ژانویهٔ ۱۹۲۲ امضا شد نظیر پیمان شوروی و ترکیهٔ مارس گذشته بود، و فقط پوششی برای مراودات نظامی بود.[۲۱] کمی بعد دولت شوروی با پشتیبانی‌از دعوی‌ترکیه برای دعوت شدن به کنفرانس جنوآ دوستی خود را با آن دولت نشان داد.[۲۲] ترکیه در مقابل، امتیاز شگفت‌آوری به شوروی داد. پس از پانزده ماه تعقیب شدید منع قانونی حزب کمونیست ترکیه برداشته شد، و این حزب از مارس تا اکتبر ۱۹۲۲ از «دورهٔ دوم فعالیت»[۲۳] خود برخوردار شد.

کمال به اتکای کمک‌های مادی و معنوی مسکو در مهٔ ۱۹۲۲ به مهاجمان یونانی حمله کرد. توفیق او درخشان بود. در ظرف سه ماه

---

۲۱. متن پیمان در این مأخذ آمده است *British and Foreign State Papers*, cxx (1927), 953-7. فیشر با لحن قاطع می‌گوید که «دیدار کوتاه بیست و سه روزهٔ فرونزه صرف ترتیب دادن ارسال محموله‌های سنگین مهمات روسی و کشیدن نقشهٔ تفصیلی نبرد با یونانیان [شد، به طوری که] در صورت لزوم افسران [ارتش] سرخ نیز درآن شرکت کنند»
(L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 393).
این روایت شوروی است؛ جای تردید است که کمال حاضر به «شرکت» افسران ارتش سرخ در آن نبرد بوده است، اگرچه او نیاز مبرمی به مهمات داشت. تلگرافی از کمال برای تشکر از مأموریت فرونزه و اظهار اعتقاد به «علائق‌دوستانهٔ عمیق و متقابل ملت‌های ما» و «اتحاد گرانبهای دو کشور» در نهمین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۲۱ خوانده شد
(*Devyatyi Vserossiiskii S"ezd Sovetov* (1922), p. 213).

22. *Materialy Genuezskoi Konferentsii* (1922), p. 33.

23. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 528;
نخستین شمارهٔ «ینی حیات» («زندگی نو»)، که خود را نشریهٔ حزب کمونیست مردم‌ترکیه می‌نامد، در ۱۸ مارس ۱۹۲۲ منتشر شد (*Novyi Vostok*, i (1922), 358).

یونانیان تارومار شدند؛ در سپتامبر ۱۹۲۲ ترک‌ها آخرین سربازان یونانی را به دریا راندند، و ارتش کمال، سرمست از پیروزی، در مقابل پادگان ضعیف بریتانیا، که هنوز استانبول را در اشغال داشت، دست به حرکات تهدیدآمیز زد. اما در این مرحله احتیاط غالب آمد. سخنان تندی در لندن حاکی از این بود که دولت بریتانیا حاضر است زور را با زور پاسخ دهد. کمال حاضر نشد با قدرت بریتانیا مستقیماً معارضه کند؛ و بریتانیا نیز نظری را که قدرت‌های غربی از مدت‌ها پیش بدان معتقد بودند پذیرفت و به ضرورت تخلیهٔ استانبول و کنار آمدن با کمال پی برد. اکنون می‌بایست پیمان صلح تازه‌ای با ترکیه بسته‌شود و در شرایط تساوی مذاکرات برای تعیین وضع راه‌های آبی بسفر صورت گیرد. این تغییر اساسی وضع به پی‌آمدهای دوررسی منجر شد. نتیجهٔ فوری شکست یونان سقوط لویدجورج بود.۲۴ اما آشتی تازهٔ کمال با قدرت‌های غربی نتیجهٔ مهم دیگری هم داشت. کمال پس از پیروزی نه‌تنها دیگر نیازی به پشتیبانی شوروی نداشت، بلکه روابط نزدیك با شوروی ممکن بود زمینهٔ توافق و قرارداد مساعد با غرب را هم خراب کند، به ویژه اکنون که اوضاع سیاسی در داخل بریتانیا به جهت راست چرخیده بود. نخستین نشانه‌های بی‌تابی کمال برای آشکار کردن استقلال ایدئولوژیك با تعقیب مجدد کمونیست‌ها از ماه اکتبر به بعد پدیدار شد. گروه‌های کمونیستی که در آنقره و استانبول از آزادی مختصری برخوردار بودند باز سرکوب شدند و بازداشت کمونیست‌ها در سراسر کشور آغاز شد.۲۵

پیش از آن که این نشانه‌ها پدیدار شوند یا مسکو به آن‌ها توجه کند، دولت شوروی علاقهٔ خود را به ترتیب آیندهٔ استفاده از تنگه‌ها نشان می‌داد. یکی از نخستین اقدامات آن اعلام صرف‌نظر از دعاوی پیشین حکومت تزاری نسبت به استانبول بود. اما حق عبور و مرور از دریای سیاه برای هر حکومتی در روسیه حائز اهمیت بود؛ و یکی از مواد مهم پیمان ۱۶ مارس ۱۹۲۱ شوروی و ترکیه آزادی تنگه‌ها را طبق رسم بین‌المللی و قراردادی که بایستی میان قدرت‌های دریای سیاه به امضا برسد، اعلام می‌کرد.۲۶ در زمان جنگ‌یونان و ترکیه، برضد ورود آزادانهٔ ناوگان یونانی به‌دریای‌سیاه در تحت‌حمایت نیروهای‌متفقین در استانبول،

---

۲۴. نگاه کنید به ص ۵۱۸ بالا.

25. ibid., pp. 528-30.

۲۶. نگاه کنید به ص ۳۶۸ بالا.

اعتراضات مداومی صورت گرفته بود.۲۷ در ۱۲ سپتامبر ۱۹۲۲ وقتی‌که جنگ تقریباً بـه پایان رسیده بود، دولت شوروی بـا شتاب بـه دولت بریتانیا اطلاع داد که «روسیه، ترکیه، اوکراین، و گرجستان، که تمام سواحل دریای سیاه عملا به آن‌ها تعلق دارد، نمی‌توانند به هیچ دولت دیگری حق مداخله در حل مسألهٔ تنگه‌ها را بدهند».۲۸ در ۲۴ سپتامبـر ۱۹۲۲، وقتی که یك اظهاریهٔ نیمه‌رسمی بریتانیا از بریتانیای کبیر و ایتالیا و فرانسه به عنوان ذیعلاقه‌ترین کشورها به مسألهٔ تنگه‌های دریای سیاه نام برده بود۲۹، چیچرین یادداشتی دربارهٔ این مسأله بـه دولت‌های بریتانیای‌کبیر، فرانسه، ایتالیا، یوگوسلاوی، رومانی، بلغارستان، یونان، و مصر فرستاد و با یادآوری مادهٔ مربوط به این مسأله در پیمان شوروی و ترکیه، «غصب» حقوق «روسیه و جمهوری‌هـای متحد» را بـه دست قدرت‌های غربی محکوم کرد، و مدعای شوروی را در چند جمله خلاصه کـرد:

> هیچ تصمیمی دربارهٔ راه‌های آبی بدون مشارکت روسیه نهایی و پایـدار نخواهد بـود. چنین تصمیمی فقط بـذر کش‌مکش تازه را می‌پاشد. آن‌نوع آزادی‌تنگه‌هاکه بریتانیای کبیر در نظر دارد فقط به معنای تمایل یك قدرت دریایی قوی به نظارت بر راهی است که برای دولت‌های دیگر حائز ضرورت حیاتی است، تا به این وسیله آن‌ها را در معرض تهدید مداوم قرار دهند. این تهدید در وهلـهٔ اول متوجه روسیه و ترکیه می‌شود.

در پایان‌یادداشت پیشنهاد «تشکیل فوری کنفرانسی از همهٔ قدرت‌هـای ذیعلاقه، در درجهٔ اول دولت‌های دریای سیاه» مطرح بود. این پیشنهاد که

---

۲۷. مأخذ این اعتراضات در این کتاب گردآوری شده است:
A. L. P. Dennis, *The Foreign Policies of Soviet Russia* (1924), p. 232, note 68.

۲۸. «ایزوستیا»، ۱۴ سپتامبر ۱۹۲۲؛ ادعای سخن‌گفتن از جانب ترکیه بر پایهٔ مادهٔ مربوط به تنگه‌ها در پیمان شوروی و ترکیه مورخ ۱۶ مارس ۱۹۲۱ قابل‌توجیه بود، ولی احتمالا دولت ترکیه موافقت خاصی با آن نداشت.

۲۹. «تایمز»، ۱۸ سپتامبر ۱۹۲۲.

از لحاظ شکل سازش‌ناپذیر به نظر می‌رسید، در واقع به‌معنای‌عقب‌نشینی از ادعای علاقهٔ انحصاری جمهوری‌های شوروی و ترکیه به این مسأله بود، و نشان می‌داد که شوروی حاضر است در این خصوص مذاکره کند.۳۰

در اکتبر ۱۹۲۲ مسألهٔ ترکیه در صدر صحنهٔ دیپلماسی قرار داشت. قدرت‌های غربی تشکیل کنفرانس صلح با ترکیه را در لوزان تدارك می‌دیدند، که شوروی چون جزو دول متخاصم نبود نمی‌توانست دعوی دعوت شدن به آن را داشته باشد. رد امتیاز اورکوارت به پیشنهاد لنین مطرح و تصویب شد، و دلیل اعلام‌شدهٔ آن مخالفت بریتانیای کبیر با مشارکت شوروی در این کنفرانس بود.۳۱ در اواسط اکتبر یادداشت دیگری فرستاده شد، این بار فقط خطاب به بریتانیای کبیر و ایتالیا، که مضمون آن اعتراض به‌کنارگذاشتن روسیهٔ شوروی از کنفرانس‌بود.۳۲ کرزن با بی‌میلی کوتاه آمد و راه‌سازی پیدا شد. روسیهٔ شوروی در مذاکرات پیمان صلح نمی‌توانست جایی داشته باشد. اما نمایندگان آن می‌توانستند «برای مشارکت در بحث مسألهٔ تنگه‌ها» وارد کنفرانس شوند. در ۲۷ اکتبر ۱۹۲۲ یك دعوتنامهٔ رسمی با این مضمون به دولت شوروی تسلیم شد. در ۲ نوامبر چیچرین هم نسبت به طرد از کنفرانس عمومی و هم نسبت به دعوت‌نشدن اوکراین و گرجستان اعتراض کرد، و در مورد دوم این پاسخ را دریافت کرد که نمایندگان اوکراین‌و و گرجستان می‌توانند در هیأت نمایندگی شوروی شرکت داشته باشند.۳۳ در حقیقت مسکو از پیروزی ناقص خود خوشوقت شد، و هیأت نمایندگی کاملی به ریاست چیچرین به سوی لوزان حرکت کرد.

در فاصلهٔ دریافت دعوتنامهٔ کنفرانس لوزان تا آغاز مذاکرات آن‌جا دربارهٔ تنگه‌ها چهارمین کنگرهٔ کمینترن در مسکو تشکیل شد.۳۴ در سومین

---

30. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, iii, i (1928), 201-2.

۳۱. نگاه کنید به ص ۵۲۰ بالا.

۳۲. «پراودا»، ۲۰ اکتبر ۱۹۲۲؛ حذف فرانسه احتمالا به دلیل این خبر بود که دولت فرانسه اکنون با مشارکت شوروی موافق است.

۳۳. این مکاتبه در این کتاب آمده است:
Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, iii, i (1928), 203-5.

۳۴. کنگره از ۵ نوامبر تا ۵ دسامبر ۱۹۲۲ در حال اجلاس بود؛ کنفرانس ←

کنگره، در تابستان ۱۹۲۱، هنگامی که موافقتنامهٔ بازرگانی بریتانیا و شوروی هنوز دستاورد تازه و مهمی به‌شمار می‌رفت، ستم‌هایی‌که خلق‌های آسیا در زیر یوغ امپریالیسم می‌کشیدند در چند کلمه خلاصه شد،[۳۵] در کنگرهٔ چهارم دیگر دلیلی برای سرپوش‌گذاشتن بر شور و حرارت ضد-امپریالیستی یا ضدانگلیسی وجود نداشت، و هرچند شکایاتی به‌گوش می‌رسید که چرا وقت سخنرانان کوتاه شده است یا چرا در جلسات بحث این مسأله عدهٔ زیادی حضور ندارند[۳۶]، آن بی‌اعتنایی نمایـان کنگرهٔ پیشین در این کنگره تکرار نشد. اکنون احزاب کمونیست حامل نام غالب کشورهای شرقی وجود داشتند. چندتایی از این احزاب قانونـی بودند؛ غالب آن‌ها به طور غیرقانونی فعالیت می‌کردند، یا عمدتاً یـا تماماً به مشتی پناهنده در مسکو منحصر می‌شدند. کمتر یکی از آن‌ها می‌توانست مدعی بیش از چند صد هـزار عضو بشود. یك نمایندهٔ مصری بـرای نخستین‌بار در کنگرهٔ چهارم حاضر شد؛ اما حزب سوسیالیست مصر، که آن نماینده را به کنگره فرستاده بود، سابقهٔ مشکوکی داشت، و نمایندهٔ مصری فقط با حق رأی مشورتی به کنگره پذیرفته شد.[۳۷] ولی این نکته حقیقت داشت که در عین حال که به نظر می‌رسید سرمایه‌داری در اروپا از بحران بیرون آمده است، در آسیا ناآرامی گسترش می‌یافت. زینوویف پیش‌بینی کرد که در دهمین سالگرد انقلاب اکتبر (کنگره در آستانهٔ جشن پنجمین سالگرد بود) «خواهیم‌دیدکه جهان از شورش‌های‌بی‌شمار می‌لرزد، و صدها میلیون انسان لگدمال شده برضد امپریالیسم به‌پا می‌خیزند»؛ اما زینوویف در این پیش‌بینی به همان خوش‌بینی آسان بازگشته بود. کمونیست‌های شرق شاید از لحاظ تعداد اندك بودند اما زینوویف، و پس از او صفراوف، آن تسلای خاطر متداول را تکرار می‌کرد که گروه روسی «آزادی کار»، که نیای حزب کمونیست روسیه بود، در زمان تأسیس در ۱۸۸۳ پنج عضو بیشتر نداشت.[۳۸]

نزدیك‌بودن آغاز کار کنفرانس لوزان ترکیه را در صدر مشغله‌های

لوزان در ۲۰ نوامبر افتتاح شد ولی بحث دربارهٔ تنگه‌ها، که نمایندگی شوروی فقط در آن حق مشارکت داشت، تا روز ٤ دسامبر آغاز نشد.

۳۵. نگاه کنید به ص ۷۰–٤٦٨ بالا.

36. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), pp. 609, 612

37. ibid., pp. 615-17.

38. ibid., pp. 11, 622.

کنگره و دولت شوروی قرار داد. در جلسهٔ ۲۰ نوامبر ۱۹۲۲، رهبر نمایندگان ترك، که مدعی بود از جانب بخش‌های آنقره و استانبول حزب کمونیست ترکیه سخن می‌گوید[۳۹]، شکایت کرد که با آن که حزب‌کمونیست طبق قطعنامهٔ کنگرهٔ دوم از دولت در مبارزه با امپریالیسم پشتیبانی‌کرده، دولت به سرکوبی کمونیست‌ها پرداخته است. نمایندهٔ ترك پیشنهاد کرد که کنگره به دولت ترکیه اعتراض کند، و پیشنهاد او با اتفاق آرا تصویب شد.[۴۰] روز بعد «ایزوستیا» دنبالهٔ موضوع را گرفت و دولت ترکیه را متهم کرد که با تعقیب کمونیست‌ها «بر سر شاخ‌بن می‌برد». سپس یك سلسله مقاله دربارهٔ این موضوع که «روسیهٔشوروی تنهاکشوری است که می‌تواند در کنفرانس لوزان از ترکیه حمایت کند» انتشار یافت.[۴۱] جای تردید است که مسکو متوجه این نکته بوده است که این سرزنش‌ها و پیشنهادهای فراوان پشتیبانی برای هیأت نمایندگی ترکیه در لوزان چندان لطفی نداشت. چند روز بعد، چهارمین کنگرهٔ کمینترن «مسألهٔ شرق» را پیش کشید. دو جلسه صرف این بحث شد، و طولانی‌ترین و تفصیلی‌ترین قطعنامهٔ کنگره به آن اختصاص یافت. گزارشگر هلندی کنگره مساله را با دید وسیعی بررسی می‌کند:

> بزرگ‌ترین دشمن پرولتاریا و خلق‌های‌مشرق‌زمین، و به‌ویژه دشمن خلق‌های مسلمان، امپراتوری بریتانیا است، که امپریالیسم جهانگیر آن نیز متکی بر تسلط جهان‌هندوستان و متکی بر قدرت دریایی در دریای مدیترانه و اقیانوس هند است. خلق‌های مسلمان قدرت آن را دارند که پل نگه‌دارندهٔ امپریالیسم بریتانیا را خراب کنند. اگر این پل بشکند، این

---

۳۹. بنابر اظهارات بعدی، حزب کمونیست ترکیه برای نخستین‌بار پس از کنگرهٔ چهارم تأسیس شد ـ «وقتی که همهٔ گروه‌های مستقل کمونیست که قبلا در ترکیه وجود داشتند با هم متحد شدند»: این نتیجهٔ وحدت‌یافتن کشور در زیر فرمان کمال بود. اما دولت ترکیه اقدام کرد و «در ظرف چند ماه فعالیت حزب را به‌کلی متلاشی کرد» (*From the Fourth to the Fifth World Congress: Report of the Executive Committee of the Communist International* (1924), p. 65)

اعتراض‌های «ایزوستیا» در ۱۴ فوریهٔ ۱۹۲۳ این موضوع را تأیید می‌کند.

40. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), pp. 526-32.

41. *Izvestiya*, 21, 22, 23 November 1922.

امپریالیسم نیز فرو خواهد ریخت، و ریزش آن در جهان اسلامی و جهان مشرق‌زمین چنان لرزه‌ای خواهد انداخت که امپریالیسم فرانسه نیز از ضربهٔ آن جان به‌در نخواهد برد.[۴۲]

اما این وحدت هدف پیداکردن خط‌مشی عملی واحد را آسان‌تر نساخت. لنین و رای در کنگرهٔ دوم بر سر این مسأله که احزاب کمونیست ملی در «کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره» در قبال جنبش‌های آزادی‌بخش ملی بورژوایی و سرمایه‌داری چه روشی باید در پیش بگیرند، مناظرهٔ سرسختانه‌ای با هم کردند؛ پس از تجربهٔ دو سال گذشته یافتن پاسخ دقیق آن پرسش باز به همان دشواری بود. رای، که از دیدگاه هندوهای هندوستان سخن می‌گفت، باز به همان برهان خود در کنگرهٔ دوم تکیه می‌کرد و بر آن بود که سیاست همکاری با بورژوازی ملی بیش از اندازه پیش‌رفته است. دو سال تجربه در «هماهنگ‌ساختن نیروهایمان با احزاب بورژوا ناسیونالیست در این کشورها» نشان داده است که این اتحاد همیشه عملی نیست. رهبری «جبههٔ ضد امپریالیستی» را نمی‌توان به دست «بورژوازی ترسان و متزلزل» سپرد؛ شالودهٔ تمام جنبش باید «انقلابی‌ترین عنصر اجتماعی» آن باشد.[۴۳] در مقابل این برهان، ملکه، نمایندهٔ حزب اندونزی، بر آن بود که سیاست همکاری به اندازهٔ کافی پیش نرفته است. گفتند که حزب کمونیست اندونزی کوشیده است که با «سارکت اسلام» سازمان ناسیونالیستی مسلمانان، همکاری کند و پاره‌ای از پیروان آن سازمان را به طرف خود جلب کرده است. اما به علت محکوم شدن پان‌اسلامیسم در کنگرهٔ دوم کمینترن، این سیاست زیان دیده است و مخالفان در محل از رأی کنگره برای بی‌اعتبار ساختن کمونیست‌ها استفاده کرده‌اند. آیا سیاست جبههٔ متحد ضدامپریالیستی به معنای پشتیبانی از «جنگ آزادی‌بخش ۲۵۰ میلیون مسلمان بسیار جسور و بسیار فعال در زیر قدرت‌های امپریالیستی» نیست؟ به عبارت دیگر، آیا

---

42. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), pp. 589-90;
اشاره به امپریالیسم فرانسه به سبب جنگ استعماری جاری فرانسه در مراکش برندگی خاصی داشت.

43. ibid., p. 598.

این سیاست به معنای پشتیبانی از «پان‌اسلامیسم به این معنی» محسوب نمی‌شود؟[۴۴] این پرسش خطاب به زینوویف و رادك مطرح شد، اما نه آن دو، و نه هیچ کس دیگری در جلسهٔ کنگره، مستقیماً پاسخی ندادند. نمایندهٔ ترك، که حوصله‌اش از این ظرائف و دقایق سررفته بود، بحث را به اصل موضوع نزدیك‌تر برد و پیشنهاد داد که یك «جبههٔ ضد امپریالیستی» از ملل اروپایی تشکیل شود، و درخواست کرد که حزب کارگر انگلستان به دولت بریتانیا فشار بیاورد تا پیمان صلح با ترکیه را بر پایهٔ خطوط پیشنهادی حزب ملی ترکیه امضا کند، نیروهای خود را از استانبول و ترکیه بیرون بکشد، و مسالهٔ راه‌های آبی را «طبق پیمان شوروی و ترکیه» فیصله دهد.[۴۵] سرانجام رادك همان تاکتیکی را که به کمونیست‌های آلمان توصیه می‌کرد در مورد مشرق‌زمین به‌کار برد، یعنی دستورهایی را که هنگام تأسیس حزب کمونیست ترکیه به آن حزب داده شده بود با تأکید تکرار کرد:

---

44. ibid., p. 189.

در فاصلهٔ میان کنگره‌های سوم و چهارم، سمائون، یکی از رهبران حزب کمونیست اندونزی، چند ماهی در مسکو گذرانده و در دسامبر ۱۹۲۱ و فوریهٔ ۱۹۲۲ در جلسات کمیتهٔ اجرائی کمینترن شرکت کرده بود؛ گویا در این جلسات به او دستور داده شد که برای استقلال کامل اندونزی از هلند فشار نیاورد ـ نمونهٔ مفرط احتیاط و عدم تمایل به برانگیختن دشمنی غرب، که در آن ایام بر محافل درونی کمینترن حکمفرما بوده است
(*Revue du Monde Musulman*, lii (1922), 75-80).

مقاله‌ای در نشریهٔ هفتگی
Internationale Presse-Korrespondenz, No. 18. 5 May 1923, pp. 425-6
اذعان دارد که سمائون در بازگشت از مسکو گفته بود که اندونزی «هنوز به کمك هلند سرمایه‌دار نیاز دارد»، ولی این روش را به عنوان نشانهٔ «نارضایی از رژیم شوروی» محکوم می‌کند. این روایت تا حدی مورد تأیید یك مأخذ اندونزیایی است، که می‌گوید سمعون پس از بازگشت به حزب توصیه کرد که «سرسختی نکند»، و چندین نفر از اعضای حزب «از توضیحات سمعون قانع نشدند و از گردش او به راست نومید شدند» (Sitorus, *Sedjarah Pergerakan Kebangsaan Indonesia* (1947)) ظاهراً ملکه یکی از کسانی بود که با او مخالفت کرد (*Revue du Monde Musulman*, lii (1922), 80-1).

45. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 624.

اولین وظیفهٔ شما، به محض آن که خود را به شکل یك حزب جداگانه سازمان دادید، این‌است‌که از جنبش ملی آزادی‌بخش ترکیه پشتیبانی کنید.۴۶

در قطعنامهٔ کنگرهٔ دربارهٔ مسألـهٔ مشرق‌زمین کوشش شد کـه همهٔ این دیدگاه‌ها در نظر گرفته شوند. در بیان نظر کمینترن دربارهٔ ناسیونالیسم دقت تازه‌ای به‌کار رفت؛ گفته شد که در پاره‌ای از کشورهای واپس‌ماندهٔ مستعمره و نیمه‌مستعمره، که «روابط فئودالی و شیخی» هنوز شکسته نشده و نوعی اشرافیت فئودالی هنوز برقرار است، امکـان ناشناخته‌ای وجود دارد: «نمایندگان این قشرهای بالایی ممکن است در مبارزه برضد سیاست امپـریالیستی به عنـوان رهبر فعـال ظاهـر شوند.» بنابرین قابل تصور است که سیاست جبههٔ ضدامپریالیستی ــ چنان که کنگرهٔ دوم اعلام کرده است ــ نه‌تنها مستلزم همکاری موقت با بورژوازی باشد، بلکه حتی همکاری با اشرافیت فئودال ملی را هم لازم آورد. این نکته مسأله‌ای را که نمایندهٔ اندونزیایی پیش کشیده بود دربر می‌گیرد:

در کشورهای مسلمان، جنبش ملی ابتدا ایدئولوژی خود را در شعارهای دینی‌ـسیاسی پان‌اسلامیسم پیدا می‌کند، و این امر به مقامات و دیپلمات‌های قدرت‌های بزرگ فرصت‌می‌دهد که در مبارزه با جنبش ملـی از پیشداوری‌ها و تردیـدهای توده‌های وسیع استفاده کنند.... اما روی‌هم‌رفته، با گسترش جنبش‌های رهایی ملی، شعارهای دینی‌ـسیاسی پان‌اسلامیسم رفته‌رفته جای خود را به خواست‌های منجز سیاسی می‌دهند. تنازعی که در ترکیه برای تفکیك قدرت دنیـوی از خلافت صورت گرفته مؤید این معنی است.

وظیفهٔ اصلی و مشترك همهٔ جنبش‌های انقلابی ملـی عبارت است از تحقق‌بخشیدن به وحدت ملی و به‌دست‌آوردن استقلال کشور.۴۷

---

46. ibid., p. 630

47. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 318.

پس تعقیب وحدت ملی از طریق پشتیبانی موقت از پان‌اسلامیسم بر پایهٔ این فرض تسلی‌بخش که جنبهٔ دینی جنبش ملی با پیشرفت مبارزهٔ طبقاتی از میان خواهد رفت، مورد تأیید قرار گرفت. قطعنامه «جبههٔ متحد ضد امپریالیستی» را که اکنون برای کشورهای شرقی تجویز می‌شد با «جبههٔ متحد کارگران» که سال گذشته در اروپا منظور نظر بود مقایسه می‌کند: هر دو سیاست را «چشم‌انداز مبارزهٔ طولانی و دراز مدت» لازم می‌آورد، که مستلزم «بسیج همهٔ عناصر انقلابی» است. اما جبههٔ ضدامپریالیستی باید در تصویر سراسر جهان جای داده شود:

> توضیح ضرورت ناگزیر اتحاد با پرولتاریا و جمهوری‌های شوروی برای توده‌های وسیع زحمتکشان یکی از مهم‌ترین وظایف جبههٔ متحد ضدامپریالیستی است. انقلاب مستعمرات ممکن است پیروز شود و از پیروزی‌های خود دفاع کند، منتها فقط در کنار انقلاب پرولتاریایی در کشورهای پیشرفته.... تقاضای اتحاد نزدیك با جمهوری پرولتاریایی شوراها پرچم جبههٔ متحد ضد امپریالیستی است.۴۸

در قطعنامهٔ ارضی نیز نظیر همین اصلاح صورت گرفت. وارگا توضیح داد که فرض کنگرهٔ دوم در این مورد، یعنی همانند گرفتن جنبش‌های ملی و دهقانی بر پایهٔ تجربهٔ کشورهایی مانند هندوستان استوار بوده است۴۹؛ ممکن است کشورهای دیگری ــ مانند ترکیه ــ وجود داشته باشند که در آن‌ها خود زمین‌داران رهبران جنبش ملی باشند؛ در این‌گونه کشورها ملاحظات دیگری مطرح می‌شود. قطعنامهٔ ارضی، که به صورت «طرح یك برنامهٔ ارضی» نوشته شد، مسأله را به روشنی کمابیش ناراحت‌کننده‌ای بیان می‌کند:

> در کشورهای مستعمره که جمعیت آن از دهقانان بومی به بردگی کشیده شده تشکیل می‌شود، مبارزهٔ ملی برای آزادی یا به دست تمام جمعیت صورت می‌گیرد، چنان که مثلا در

48. ibid., pp. 322-3.

49. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 830.

ترکیه می‌بینیم، و در این صورت مبارزهٔ دهقانان برده شده برضد زمین‌داران ناگزیر پس از پیروزی مبارزه برای رهایی ملی آغاز می‌شود؛ یا آن که زمین‌داران فئودال بـا راهزنان امپریالیست متحدند، و در این‌گونـه سرزمین‌هـا، مثلا در هندوستان، مبارزهٔ اجتماعی دهقانان برده شده با مبارزهٔ ملی برای آزادی مقارن است.۵۰

مشکل نظری رابطهٔ احزاب کمونیست و کارگران و دهقانان ستمکش با جنبش‌های آزادی‌بخش ملی در کشورهای خود آن‌ها نه‌تنها حل نشده بود بلکه با نتایج کنگرهٔ چهارم تشدید شد. از پرولتاریا و دهقانان می‌توانستند که برنامـهٔ اجتماعی خود را تابع نیازهـای فوری مبارزهٔ ملـی برضد امپریالیسم خارجی سازند. فرض بر این بود که بورژوازی دارای طرز تفکر ملی، یا حتی اشرافیت فئودال دارای طرز تفکر ملی، حاضر است مبارزه در راه رهایی ملی از یوغ امپریالیسم خارجی را در اتحـاد با پرولتاریا و دهقانان صورت دهد ــ یعنی در اتحاد با انقلابیان بالقوه‌ای که منتظرند لحظهٔ پیروزی فرا رسد تا برضد بورژوازی یا اشرافیت به‌پا خیزند و آن‌ها را براندازند. اما درس‌های عملی بحث‌ها و قطعنامه‌های کنگره این اندازه تاریك نبود. جبههٔ متحد ضدامپریالیستی در آسیا مانند جبههٔ متحد کشورهای اروپایی نرمش خط‌مشی کمینترن را به حد اعلا می‌رساند، و آن را به‌آسانی با نیازهای متغیر سیاست خارجه شوروی قابل انطباق می‌ساخت. همچنین، این جبهه گام دیگری بود در راه همانندساختن نفع نهایی انقلاب جهانی و نفع ملی و آنی تنها کشوری کـه آمادگی پرچمـداری انقلاب را دارد. کاربـرد این اصل در مورد ترکیـه در آن برگشتگاه زندگی‌اش نیز روشن بود. کنگره پس از بحث دربارهٔ مسألهٔ مشرق‌زمین و مسألـهٔ ارضی، قطعنامـه‌ای در محکـومیت پیمان ورسای گذراند.۵۱ این قطعنامه ترکیه را «پیشاهنگ شرق انقلابی» می‌نامد و به او تبریك می‌گوید که توانسته است «سلاح به‌دست در برابر اجرای پیمان صلح» ورسای ایستادگی کند۵۲؛ بدین ترتیب تشابه نقش احزاب ترکیه و

50. ibid., p. 833; *Kommunistischeskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 329-30.

۵۱. نگاه کنید به صفحه‌های ۶-۵۴۵ بالا.

52. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 339.

آلمان مورد تأکید قرار می‌گیرد. رادك، که در سراسر این کنگره نقش نمایانی بازی می‌کرد، شاید گفتگوهـای خود را با انورپاشا در زنـدان موآبیت به یاد می‌آورد، زیرا که او بیش از سه سال پیش اندیشه‌ای را که در آن ایام تازگی داشت مطرح کرد، یعنی اتحاد میان بلشویسم روسی و ناسیونالیسم ترکی و آلمانی را در شورش برضد شرایط صلح قدرت‌های امپریالیست غربی لازم دانست. این اندیشه رشد کرده و در سیاست ترکیه و آلمان به ثمر رسیده بود. در آلمان اوج توفیق آن پیمان راپولو بود؛ شش ماه بعد در مسکو چنین به نظر می‌رسید که مقـدر است کنفرانس لوزان نیز بنای استوار دوستی ترکیه و شوروی را کامل سازد. تعقیب کمونیست‌های ترکیه بیش‌از اقداماتی‌که‌گهگاه ازطرف زکت و رایشس‌وهر برضد کمونیست‌های آلمان صورت‌می‌گرفت حائز اهمیت به‌نظر نمی‌رسید. چنان که بوخارین دوازدهمین کنگرهٔ حزب را در آوریل ۱۹۲۳ تسلای خاطر داد، ترکیه «به رغم تعقیب کمونیست‌ها دارای نقش انقلابی است، زیرا که نسبت به سیستم امپریالیسم به‌طورکلی یك ابزار ویران‌کننده است».[۵۳]

کنفرانس زمستان ۲۳ـ۱۹۲۲ در لوزان نخستین موردی بود که دولت شوروی در یك رویداد مهم جهانی به عنوان مدافع منافع انقلاب ۱۹۱۷ ظاهر نشد، بلکه هدف آشکار و اعلام‌شدهٔ آن دفاع از منافع ملی و جغرافیایی کشور روسیه بود. در ۷ دسامبر ۱۹۲۲ مقاله‌ای بـا عنوان «روسیه بازمی‌گردد» در روزنامهٔ «ایزوستیا» و با امضای سردبیر آن، استکلوف، منتشر شد؛ این مقاله، که مطالب آن را دیگران فراوان نقل کرده‌اند، نشان داد که موضوع تداوم تاریخی در مسکو فراموش نشده است:

> براثر جنگ‌های امپریالیستی و داخلی، روسیه به عنوان یك قدرت بزرگ موقتاً از افق ناپدید شد. روسیهٔ جدیدی که در جریان انقلاب به دنیا آمد هنوز ضعیف‌تر از آن بود که در سیاست جهانی حرف خود را بیان کند. اما جمهوری شوروی هر سال نیرومندتر شده است و در استفاده از اختلافات میان

53. *Dvenadtsatyi S"ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)* (1923). p. 24.

قدرت‌های اروپایی دست‌کمی از روسیهٔ قدیم نداشته است. روسیهٔ شوروی که از نیروی روزافزون خویش آگاه است هرگز از شکست دیپلماتیك موقت دلسرد نمی‌شود، زیرا که به پیروزی نهایی خود اطمینان دارد. روسیه به صحنهٔ بین‌المللی بازمی‌گردد. بگذار امیدوار باشیم که نزدیك است آن روزی که حضور مجدد روسیه را دیگران چنان به قوت احساس کنند که هیچ‌کس یارای مخالفت با او را نداشته باشد.

چیزی که ماهیت کنفوانس را مؤکد می‌ساخت عبارت بود از حضور آخرین نمایندهٔ سنت واقعی ضد روسی در سیاست خارجی بریتانیا، به عنوان حریف اصلی چیچرین در لوزان. غرض کرزن دفاع از نظام سرمایه‌داری نبود؛ غرض او دفاع و گسترش قدرت بریتانیا بود، که خود او آن‌ها را برحسب مفاهیم نظامی و فئودالی تعبیر می‌کرد. چیچرین، که دارای دریافت‌های فکری و عقلی ظریف‌تری بود، و شاید به جز اعتقاد ژرف به ورشکستگی امپریالیسم غربی و دیپلماسی دیرینهٔ آن از هر حیث طبیعتی شکاك داشت، منافع سیاست ملی روسیه را با آمال ملی کشورهای ضعیف‌تر همراه می‌ساخت، یعنی با هدفی که از روز نخست در برنامهٔ انقلاب سرشته بود. در لوزان به نظر می‌رسید که واگرد روش‌های دیرینهٔ ملل در قبال مسألهٔ تنگه‌های دریای سیاه این کار برای چیچرین آسان می‌سازد. در قرن نوزدهم بریتانیای کبیر که می‌خواست ناوگان روسیه را به دریای سیاه محدود سازد، همیشه در صدد بود که شدیدترین محدودیت‌ها را بر عبور کشتی‌های جنگی از بغاز بسفر و آب‌های ترکیه تحمیل کند و از حق حاکمیت مطلق ترکیه بر این تنگه‌ها پشتیبانی‌نماید. از طرف‌دیگر، روسیه می‌کوشید تعهد آزادی عبور و مرور را در همهٔ شرایط به گردن ترکیه بگذارد. اکنون بریتانیا که دیگر نگران ناوگان روسیه نبود و می‌خواست راه رزمناوهای خودش به دریای سیاه باز باشد، نقش پیشین روسیه را بازی می‌کرد و می‌کوشید حق حاکمیت ترکیه را بر تنگه‌ها محدود و آزادی عبور و مرور را برای ناوگان جنگی همهٔ ملل تأمین کند. روسیه که در زمان جنگ داخلی نتیجهٔ دستیابی آزادانهٔ ملل خارجی را به دریای سیاه دیده بود، نقش پیشین بریتانیا را در طرفداری از حق حاکمیت ترکیه بر بغاز بسفر برعهده گرفت. عامل مبهم در این قضیه روش ترکیه بود، که

پس از ضربه‌های اخیر قدرت‌های غربی اکنون قدری حال خود را بازیافته و نگران بود که مبادا نزدیکی و دوستی انحصاری با همسایهٔ نیرومندش دردسری برایش فراهم کند. حتی در میثاق ملی ژانویهٔ ۱۹۲۰، در عین حال که بر امنیت استانبول اصرار می‌ورزید، برخلاف پیمان ۱۶ مارس ۱۹۲۱ ترکیه و شوروی، برای تنگه‌های دریای سیاه یك رژیم کاملا بین‌المللی پیش‌بینی می‌کرد. بنابرین در محاسبات ترکیه مسألهٔ تنگه‌ها یك عامل ثانوی شده بود و در پرتو مسألهٔ وسیع‌تر روابط با غرب و شرق در نظر گرفته می‌شد.

وقتی که مسألهٔ تنگه‌ها در ۴ دسامبر ۱۹۲۲ برای نخستین بار در کنفرانس لوزان مطرح شد، عصمت، نمایندهٔ ترکیه، دعوت مصرانهٔ کرزن، رئیس جلسه، را برای افتتاح بحث رد کرد، و این کار بر عهدهٔ نمایندهٔ تازه‌وارد دولت شوروی افتاد. چیچرین، که در رأس یك هیأت نمایندگی از طرف «روسیه، اوکراین، و گرجستان»[۵۴] به کنفرانس آمده بود، مهارت خود را در دیپلماسی ظریف نمایش داد:

> برای حفظ صلح در دریای سیاه، امنیت سواحل آن، صلح در خاور نزدیك، و امنیت استانبول باید ضمانت‌های پایداری وجود داشته باشد؛ یعنی داردانل و بسفر باید همیشه، چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ، به روی کشتی‌های جنگی و هواپیماهای نظامی همهٔ کشورها به جز ترکیه بسته باشند.
>
> ... دولت روسیه و متفقین او، به‌استناد بر این‌واقعیت که دردانل و بسفر به ترکیه تعلق دارند، و با احترامی که برای حق‌حاکمیت هر ملتی قائلند، بر تجدید استقرار و حفظ کامل حقوق مردم ترکیه بر خاك و آب‌های ترکیه اصرار می‌ورزند... بسته شدن تنگه‌ها به روی ناوگان جنگی همچنین با اصل برابری میان همهٔ کشورها مطابقت دارد، و حال آن‌که باز گذاشتن این تنگه‌ها به روی ناوگان جنگی، قوی‌ترین قدرت دریایی را در وضع مسلطی قرار می‌دهد... روسیهٔ شوروی همهٔ قراردادهای مربوط به انتقال استانبول

---

۵۴. این هیأت نمایندگی مرکب از چند ملیت بود، ولی در آن وروفسکی از جانب اوکراین و مدیوانی از جانب گرجستان شرکت داشتند.

به روسیه را بدون دریافت خسارت لغو کرده است؛ روسیه با این کار ترکیه را قادر ساخته است که پیروزمندانه از حیات خود دفاع کند؛ روسیه همهٔ کشورهای مدیترانه را از خطر آمال کهن تزاریسم آزاد ساخته است؛ ولی قصد روسیه هرگز این نبوده است که در مسألهٔ تنگه‌ها به راه‌حلی رضایت دهد که مغایر امنیت خودش باشد.[۵۵]

پس از چیچرین نمایندگان رومانی و بلغارستان ــ دو کشور دریای سیاه ــ و یونان، که دارای منافع مستقیم محلی بود، سخن گفتند: همهٔ این‌ها از نظر غرب حمایت کردند. آنگاه کرزن از عصمت، که آشکارا ناراحت به نظر می‌رسید، پرسید که «آیا او نظر روسیه را به عنوان نظر دولت ترکیه می‌پذیرد یا نه»؟ عصمت در پاسخ گفت در عین حال که «در میان پیشنهادهایی که به کنفرانس تسلیم شده است پیشنهاد هیأت نمایندگی ترکیه مطابق است»، این هیأت «ناچار از بررسی» هر پیشنهاد دیگری است که داده شود.[۵۶] بدین ترتیب شکاف باریکی که با مهارت میان نمایندگی‌های شوروی و ترکیه ایجاد شد، با پیشرفت کنفرانس دامنهٔ بیشتری پیدا کرد.

اشارهٔ عصمت در رد پشتیبانی روسیهٔ شوروی تاکتیک چیچرین را تغییر نداد. دو روز بعد، چیچرین خطاب به کرزن گفت که «پیشروی بریتانیا در اروپا» جانشین «پیشروی روسیه در آسیا» شده است:

انقلاب روسیه مردم روسیه را مبدل به ملتی کرده است که تمام نیرویش به نحوی در دولت آن تراکم یافته که تا امروز در تاریخ سابقه نداشته است؛ اگر جنگی به این ملت تحمیل شود، تسلیم نخواهدشد... ولی آنچه ما به‌شما عرضه‌می‌کنیم جنگ نیست؛ صلح است، بر پایهٔ دیوار حائلی میان ما و بر

---

55. *Lausanne Conference on Near Eastern Affairs, 1922-1923*, Cmd 1814 (1923), pp. 129-30.

56. ibid., pp. 131-5;

این صحنه را یك شاهد عینی به صورت هیجان‌انگیزی در این کتاب توصیف می‌کند: Nicolson, *Curzon: The Last Phase* (1934), pp. 308-11.

پایهٔ آزادی و حق حاکمیت ترکیه.[۵۷]

حقوق و منافع‌ترکیه با تأکید نمایانی مورد حمایت قرارگرفت. پیش‌نویس معاهده‌ای که قدرت‌های غربی پیشنهاد کردند «به معنای محروم‌کردن مردم ترکیه از نظارت بر عبور و مرور و اعمال حق حاکمیت و استقلال‌ترکیه» بود.[۵۸] هیأت نمایندگی شوروی بدون آن که برکناری رسمی از مذاکرات پیمان صلح را مانعی برای خود بشناسد، در نامهٔ مفصلی ظالمانه بودن شرایط متفقین غربی را برای ترکیه بیان کرد.[۵۹] اما به زودی روشن شد که هیأت نمایندگی ترکیه در کنفرانس لوزان از جانبداری چیچرین نه‌تنها خوشوقت نیست بلکه ناراحت است. مسألهٔ تنگه‌ها برای روسیهٔ شوروی بیش از ترکیه اهمیت داشت. ترکیه خوش نداشت که با قدرت شوروی در دریای سیاه رو در رو شود، آن هم در حالی که ناوگان‌های جنگی سایر ملل به این دریا راه نداشته باشند؛ هیأت نمایندگی ترکیه در لوزان پس از آن که دید با رد کردن دست اتحاد شوروی می‌تواند امتیازات دیگری به دست آورد، تصمیم گرفت که بدون اعتنا به احساسات یـا منافع هیأت نمایندگی شوروی این کار را بکند. بدین‌ترتیب در مراحل آخر کنفرانس، چیچرین هم منزوی شد و هم برهـان عمده‌ای را که برای استناد خـود برگزیده بود از دست داد. پیش‌نویس معاهدهٔ تنگه‌ها، که در ۱ فوریهٔ ۱۹۲۳ به تصویب کنفرانس رسید، از لحاظ خطوط کلی‌اش پیروزی نظر بریتانیا بود. تنها محدودیت مهمی که برای دسترسی آزادانهٔ ناوگان‌های جنگی خارجی، به دریای سیاه قائل شدند این بود که هیچ قدرت واحدی حق ندارد در هیچ زمانی یك نیروی دریایی بزرگ‌تر از بزرگ‌ترین نیروی یکی از کشورهای دریای سیاه به این دریا بفرستد. پذیرش این شرایط هیأت نمایندگی را به اظهار این نظر برانگیخت که «اگر برخی از قدرت‌ها این معاهده را بدون روسیه و اوکراین و گرجستان امضا

---

57. *Lausanne Conference on Near Eastern Affairs, 1922-1923*, Cmd 1814 (1923), p. 149;

اشاره به پامیر، که در صفحات قبل نقل شده، در این قطعه آمده است.

58. ibid., p. 272.

۵۹. «ایزوستیا»، ۱۱ و ۱۲ ژانویهٔ ۱۹۲۳؛ قطعه‌هایی از این نامه در این مآخذ ترجمه شده است:

Soviet Documents on Foreign Policy, ed. J. Degras, i (1951), 359-66.

کنند، مسألهٔ تنگه‌ها مفتوح خواهد ماند».[۶۰]

روش مساعد هیأت نمایندگی ترکیه در مسألهٔ تنگه‌ها بـه نمایندگی ترکیه اجازه می‌داد که با نمایندگی بریتانیا از در آشتی درآید، اما در سرسختی فرانسه و ایتالیا به سر برخی از شرایط صلح تأثیری نداشت. چند روز پس از این توافق بر سر مسألهٔ تنگه‌ها، که بـه قیمت مخالفت شوروی حاصل شد، کرزن به نام هیأت نمایندگی متفقین اولتیماتومی به عصمت داد که به مسألهٔ وضع قانونی خارجیان ساکن ترکیه مربوط می‌شد. با رد شدن این اولتیماتوم از جانب نمایندگی ترکیه ــ ظاهراً به تشویق چیچرین[۶۱] ــ کنفرانس از کار افتاد. کار در پایان آوریل ۱۹۲۳ از پی گرفته شد. این بار چون مسألهٔ تنگه‌ها حل شده بود نمایندگان شوروی را به کنفرانس دعوت نکردند. وروفسکی، که اکنون نمایندهٔ شوروی در رم بود و به عنوان ناظر از طرف دولت شوروی به لوزان فرستاده شد، به دست یك متعصب «سفید» به قتل رسید. معاهدهٔ تنگه‌ها سرانجام در ۲۴ ژوئیهٔ ۱۹۲۳ همراه با پیمان صلح در لوزان امضا شد.[۶۲] سه هفته بعد جانشین وروفسکی در رم نیز آن را با اعتراض امضا کرد، ولی این معاهده هرگز به تصویب دولت شوروی نرسید. برای دولت شوروی این معاهده شکست آشکاری بود. کنفرانس لوزان در عین حال که گام دیگری بود در راه بازگشت روسیهٔ شوروی به صحنهٔ بین‌المللی، نشان داد که این دولت، تا وقتی که در میان قدرت‌های بزرگ تنها است، هنوز قدرت آن را ندارد که در این صحنه نقش اول را بازی کند، یا کشورهای ضعیف‌تر را

---

60. *Lausanne Conference on Near Eastern Affairs, 1922-1923*, Cmd 1814 (1923), p. 456.

یکی از پیشامدهای جزئی کنفرانس دیدار چیچرین از کرزن است ــ که یگانه دیدار شخصی آن‌ها بود. بنابر روایت چیچرین (که تنها روایت موجود است) گفتگو بیشتر در پیرامون مسألهٔ تبلیغات دور می‌زد. چیچرین در عین حال که می‌گفت منع رسمی تبلیغات ضد بریتانیا دقیقاً اجرا می‌شود، معتقد بوده است که «ما نمی‌توانیم یك عضو حزب کمونیست را مجبور کنیم که عقیدهٔ کمونیستی خودش را بیان نکند»؛ و کرزن در پاسخ گفته است که «صرف پنجاه درصد تخفیف در تبلیغات قابل قبول نیست»

(*Tretii S"ezd Sovetov Sovetskikh Sotsialisticheskikh Respublik* (1925), p. 93).

61. L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 409.

62. *Treaty of Peace with Turkey, and other Instruments signed at Lausanne on July 24, 1923*, Cmd 1929 (1923).

به جانب خود بکشاند. آن شریکی که وجودش در صحنهٔاروپا نادیده‌گرفتن نقش روسیهٔ شوروی را در امور اروپا از آن پس روز به روز دشوارتر می‌ساخت، در آسیا هنوز به دست نیامده بود. آنچه در لوزان بیش از هر چیزی نشان داده شد، ارزش راپولو بود.

فصل سی و سوم

شرق دور : ۱ـ در محاق

شرق دور دیرتر از کشورهای شرق نزدیك و اروپا به مدار واقعی سیاست خارجی شوروی وارد شد. به‌طور رسمی، چین و ژاپن هر دو در شمار کشورهای متخاصمی بودند که فرمان صلح و سایر پیام‌های رادیویی نخستین روزهای رژیم خطاب به آن‌ها صادر شد. اما این کشورها در خاطر کسانی که این اسناد را نوشتند و انتشار دادند چندان حضوری نداشتند. پیام ۲۴ نوامبر/۷ دسامبر ۱۹۱۷ «به همهٔ رنجبران مسلمان روسیه و شرق» به هندوها نیز مربوط می‌شد[۱]، اما از مرزهای هندوستان فراتر نمی‌رفت. نخستین تماس‌هایی که پیش آمد بیشتر خصمانه بود. «خط‌آهن شرقی چین» که متعلق به روسیه بود و به دست روس‌ها نیز اداره می‌شد، به موجب قراردادی ضمیمهٔ پیمان ۱۸۹۶ روسیه و چین درخاك‌چین کشیده شد و فوراً موضوع دعوا قرار گرفت. چند روز پس از انقلاب پطروگراد شورایی از کارگران در هاربین، دفتر مرکزی ادارهٔ راه‌آهن، کوشید خط آهن را از دست رئیس روسی آن، ژنرال هوروات، بیرون بیاورد. این تلاش با مقاومت روبه‌رو شد، و به پیشنهاد دول متفق ۱۰،۰۰۰ سرباز چینی «برای حفظ نظم» به هاربین اعزام شدند.[۲] در ۲۰ دسامبر ۱۹۱۷/ ۲ ژانویهٔ ۱۹۱۸ دولت چین به رغم مفاد پیمان ۱۸۹۶ [۳] یك نفر چینی را به ریاست خط‌آهن منصوب کرد و آن را عملا به تصرف خود درآورد؛

---

۱. نگاه کنید به صفحات قبل.

2. *Foreign Policy of the United States, 1918: Russia* ii (1932), 3.

3. *Millard's Review* (Shanghai), 15 January 1918, p. 169; *China Year Book, 1921* Shanghai, 1922). p. 624.

اما در این هنگام قرار گرفتن مدیریت چینی به جای مدیریت روس «سفید» ناراحتی چندانی در مسکو به وجود نمی‌آورد. دو ماه بعد سربازان چینی تمام خط‌آهن را تا ایستگاه مرزی هیلار در اشغال داشتند و همهٔ قطارهایی را که به سیبریه می‌رفتند یا از آن‌جا بازمی‌گشتند برای بازرسی متوقف می‌کردند.۴

در پطروگراد سفیر ژاپن به پیروی از سایر نمایندگان دول متفق در فوریهٔ ۱۹۱۸ به ولوگدا رفت و با جدیت تمام از هرگونه رابطه‌ای با رژیم جدید خودداری کرد. دولت شوروی در ابتدا امیدوار بود که وزیر مختار چین رفتار بهتری داشته باشد، و ظاهراً لغو همهٔ قراردادهای رژیم تزاری را صراحتاً برای او تکرار کرد، و به دولت چین پیشنهاد کرد که برای لغو و تغییر قراردادهای پیشین که به چین مربوط می‌شدند مذاکره کنند. اما در مارس ۱۹۱۸ متفقین، به تعبیر یکی از اظهاریه‌های بعدی دولت شوروی، «گلوی دولت پکن را گرفتند» و او را وادار کردند که «از هرگونه رابطه‌ای با دولت کارگران و دهقانان روسیه دست بردارد».۵ در آوریل ۱۹۱۸ پیاده شدن یك ستون نیروی ژاپنی در ولادی وستوك، که سپس معلوم شد نخستین گام مداخلهٔ نظامی متفقین در مقیاس وسیع‌است، باعث اعتراض شدید در مطبوعات شوروی و تسلیم یادداشت به نمایندگان متفقین در مسکو وولوگدا شد.۶ چند روز بعد یانسون، یکی از نمایندگان شوروی در شرق دور که منزلت روشنی هم نداشت، در مرز منچوریه با یك نمایندهٔ چینی دیدار کرد، و در این دیدار اعتراض کرد که ژنرال قزاق «سفید» سمنوف، با حمایت متفقین از خاك چین به خاك شوروی دست‌اندازی می‌کند.۷ همهٔ این اعتراض‌ها به کلی بی‌نتیجه بود. دولت‌چین رسماً خود را با مداخلهٔ متفقین مربوط ساخت، و حتی یك ستون نیروی چینی هم محض نمونه به ولادی‌وستوك فرستاد. از تابستان ۱۹۱۸ تا نخستین

---

4. *Millard's Review* (Shanghai), 16 March 1918, p. 83.

۵. دربارهٔ این روابط هیچ سندی منتشر نشده است: اطلاعات ما از آن‌ها منحصر است به مطالب کمابیش مبهمی که دولت شوروی پس از این رویدادها بیان کرده‌اند. نخستین مطلب در گزارش نارکومیندل به پنجمین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه آمده است؛ مطلب دوم در اعلامیهٔ مورخ ۲۵ ژوئیهٔ ۱۹۱۹ آمده است.

۶. نگاه کنید به صفحات قبل.

۷. «ایزوستیا»، ۱۳ آوریل ۱۹۱۸.

ماه‌های ۱۹۲۰ سیبریه میدان اصلی جنگ برضد دولت شوروی بود. پس از سقوط کولچاك جمهوری پوشالی شرق دور تشکیل شد و باقی‌ماندهٔ نیروهای ژاپنی در ایالت ساحلی به تدریج بیرون برده شدند. اما نیروهای ژاپنی ولادی‌وستوك را در نوامبر ۱۹۲۲، یعنی چهار سال و نیم پس از ورودشان، تخلیه کردند.[۸] دیوار انزوایی که در ۱۹۱۹ روسیهٔ شوروی را از جهان خارج جدا می‌ساخت در شرق دور نفوذناپذیرتر از جاهای دیگر بود، و ویران‌کردن آن بیشتر طول کشید. اما در این‌جا نیز شباهت‌هایی با جاهای دیگر به چشم می‌خورد. در سال ۱۹۲۰ در شرق دور نیز مانند اروپا نخستین نشانه‌های به پایان رسیدن دورهٔ محاق و انـزوای اجباری پدیدار می‌گردد. سال ۱۹۲۱، سالی که دیپلماسی شوروی تحکیم مواضع خود را در اروپا و شرق نزدیك آغاز کرد، همان سالی بود که توفیق‌های شوروی در شرق دور نیز به دست آمد.

در سراسر دورهٔ ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱ مناسبات مستقیم میان مسکو و توکیو وجود نداشت. ولی کانون اصلی نگرانی شوروی و هدف سیاست آن در شرق دور ژاپن بود نه چین؛ به دو دلیل، یکی این که دشمن اصلی و قدرت امپریالیستی اصلی در آسیای شرقی ژاپن بود، و دیگری این که ژاپن به عنوان یك کشور صنعتی بزرگ و دارای پرولتاریای ستمکش و در حال رشد بالقوه مستعد انقلاب بود و زمینهٔ مساعدی برای تبلیغات انقلابی به‌شمار می‌رفت. بنابرین از دیدگاه شوروی، ژاپن در شرق دور نقش بریتانیا و آلمان را با هم بازی می‌کرد. پس از صنعتی شدن ژاپن در دو دههٔ آخر قرن نوزدهم به سبك کشورهای غربی، اندیشه‌های سیاسی غربی نیز رفته رفته به ژاپن راه یافته بود. در ۱۹۰۱ یك حزب سوسیال دموکرات به دست کاتایاما و کوتوکو تشکیل شد. کاتایاما سپس در ردیف رهبران کمونیست‌های ژاپن درآمد و کوتوکو آنارکوسندیکـالیست شد. دولت ژاپن فوراً حزب سوسیال‌دموکرات را منحل و متفرق کرد. در زمان جنگ روس و ژاپن یك نشریهٔ رادیکال برای نخستین بار ترجمهٔ ژاپنی «مانیفست کمونیستی» را منتشر کرد. در اوت ۱۹۰۴ کاتایاما در کنگرهٔ بین‌الملل دوم در آمستردام حضور یافت، و دست دادن او با پلخانوف در حضور جمع یکی از رویدادهای مهم کنگره بود. در سراسر دورهٔ بعدی

---

۸. خلاصه‌ای از این رویدادها در جلد اول، صص ۳۸ـ۴۲۵ بیان شده است.

همهٔ جنبش‌ها و فعالیت‌های چپ در ژاپن مورد تعقیب و سرکوبی‌منظم قرار داشتند. در ۱۹۱۱ کوتوکو و سایر آنارشیست‌های برجسته بـه اتهام توطئهٔ قتل امپراتور اعدام شدند؛ دو سال بعد کاتایاما نیز به ایالات‌متحده مهاجرت کرد.۹

جنگ جهانی اول دورهٔ سودهای کلان و تورم قیمت‌ها را برای ژاپن به سوغات آورد، و این وضع کارگران‌فقیر و گرسنه‌را تحت‌فشار گذاشت. رویدادهای مشهور به «اغتشاش برنج» در اوت و سپتامبر ۱۹۱۸ نخستین تجلی اموری از قبیل جنبش‌های سازمان‌یافتهٔ کارگری ناشی از نارضایی پرولتاریا بود. اما بلشویك‌های روسیه در آن ایام گرفتار مشکلات مراکز حیاتی خود بودند و فرصت پرداختن به مناطق دوردستی مانند شرق دور یا کارشناسان امورُ آن مناطق را در اختیار نداشتند. روشن بود که میدان فعالیت انقلابی در ژاپن محدودتر و دورتر از اروپای غربی است. در «بخش تبلیغـات بین‌المللی» که بـه دست نخستین کنگرهٔ سازمان‌هـای کمونیستی شرق در نوامبر ۱۹۱۸ تأسیس شد، یکی از دوایر دوازده‌گانهٔ پیش‌بینی‌شده به ژاپن اختصاص داشت.۱۰ اما از این که دایرهٔ ژاپن در واقع به وجود آمده باشد، اطلاعی در دست نیست. دعوتی که در ژانویهٔ ۱۹۱۹ برای تشکیل کنگرهٔ تأسیس کمینترن از مسکو برای احزاب فرستاده شد، از «گروه‌های سوسیالیست در توکیو و یوکوهاما» نیز نام می‌برد.۱۱ اما هیچ نماینده‌ای از ژاپن در کنگره حضور نیافت. اعلامیه‌ای که دو سال پیش از طرف گروهی در توکیو به افتخار انقلاب فوریه صادر شده و یك

---

۹. برای شرح مفصلی دربارهٔ این دوره نگاه کنید به مقاله‌ای در این نشریه:
Hyman Kublin in *Journal of Modern History* (Chicago), xxii, No. 4 (December 1950), pp. 322-39.

10. *Zhizn' Natsional'nostei*, No. 5 (13), 16 February 1919.

۱۱. دعوت این گروه‌ها ظاهراً به این دلیل بود که روتگرز، کمونیست هلندی، که از ایالات متحده از طریق ژاپن آمده بود اتفاقاً در این لحظه به مسکو وارد شد. روتگرز از نیویورك معرفی‌نامه‌هایی از کاتایاما، سوسیالیست ژاپنی، با خود داشت که او را به گروه‌های سوسیالیست در توکیو و یوکوهاما معرفی کرد؛ و روتگرز قطعنامه‌ای به تاریخ ۱ مهٔ ۱۹۱۷ از ژاپن به مسکو برد (نگاه کنید به پانویس بعد)، که در آن به انقلاب فوریه درود گفته شده بود.
(*Istorik Marksist*, No. 2-3, 1935, pp. 86-8).

نمایندهٔ هلندی آن را با خود آورده بود در کنگره خوانده شد۱۲؛ این نکته نشان می‌دهد که کنگره شائق بوده است با ژاپن رابطه‌ای برقرار کند، اما وسیله‌ای برای این کار در اختیار نداشته است. روشنفکران ژاپنی تحت تأثیر رادیکالیسم غربی و پاره‌ای براثر انقلاب بلشویکی رفته‌رفته گروه‌های چپی تشکیل دادند که ظاهراً در این مرحله تماسی با توده‌ها با برنامه عملی خاصی ازآن‌خود نداشته‌اند. گویا یك «فدراسیون‌سوسیالیستی» در اکتبر ۱۹۱۹ از ائتلاف یك گروه آنارکوسندیکالیست و یك گروه سوسیالیست رادیکال به وجود آمده است.۱۳ در آوریل ۱۹۲۰ یك گروه سوسیالیست ژاپنی در ایالات متحده، که کاتایاما گردانندهٔ اصلی آن بود، اعلامیه‌ای در اعتراض به انتقام‌گیری ژاپن در ولادی‌وستوك به مناسبت کشتار نیکولایفسك صادر کرد۱۴، و به نظر می‌رسد که ژاپنی‌های ساکن ایالات متحده الهام‌بخش تأسیس یك اتحادیهٔ سوسیالیستی در دسامبر ۱۹۲۰ در توکیو بوده‌اند.۱۵

نخستین اقدامات کمینترن در این زمینه فقط دشواری‌های این کار را آشکار ساخت. بیانیهٔ دومین‌کنگرهٔ کمینترن در اوت ۱۹۲۰ اعلام می‌کند که «ژاپن که در چارچوب فئودالی خود دچار تضادهای سرمایه‌داری شده است، در آستانهٔ یك بحران عمیق سرمایه‌داری قرار دارد».۱۶ اما این تشخیص بیشتر ملهم از نظریهٔ مارکسیستی بود و کمتر متکی بر شواهد تجربی.در پاییز ۱۹۲۰ وایتینسکی، که به عنوان نمایندهٔ کمینترن به چین آمده بود، از یکی از رهبران جبههٔ چپ ژاپن به نام اوسوگی، که از آنارشیست‌ها بود، دعوت کرد که برای دیدار با او به شانگهای برود.۱۷ در نتیجهٔ این دیدار پول‌هایی در اختیار اوسوگی قرار گرفت تا صرف فعالیت در ژاپن بشود، از جمله برای تأسیس نشریهٔ چپی که کمونیست‌ها هم می‌بایست با آن همکاری داشته باشند. این نشریه در ژانویهٔ ۱۹۲۱ به نام «رودو اوندو» («جنبش کارگری») دائر شد و دو کمونیست در

---

12. *Der I. Kongress der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 193-4.

13. *Tikhii Okean*, No. 1, 1934, pp. 124-5.

14. *Soviet Russia* (N.Y.), 15 May 1920, pp. 483-4.

15. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 18 (8 October 1921), cols. 4721-2.

16. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 140.

۱۷. نگاه کنید به ص۶۰۷ زیر.

هیأت تحریریهٔ آن شرکت داشتند. پلیس فوراً نشریه را توقیف کرد. در بهار ۱۹۲۱ کوندو، یکی از آن دو کمونیست، به شانگهای رفت. کمیته‌ای مرکب از دوازده تن چینی و کره‌ای به ریاست یك نمایندهٔ کمینترن به‌نام پك‌دین‌شون با او گفتگو کرد، ۶،۳۰۰ ین برای کار در ژاپن در اختیار او قرار داد، و از او دعوت کرد که برای شرکت در سومین کنگرهٔ کمینترن به عنوان نمایندهٔ ژاپنی در تابستان همان سال به مسکو برود. اما کوندو پس از بازگشت به ژاپن بازداشت شد، اگرچه به نظر می‌رسد اندکی بعد به علت فقد دلیل آزاد شده است.۱۸ با این حال یك سخنگوی ژاپنی برای شرکت در کنگرهٔ سوم وارد مسکو شد و «درودهای انقلابی حزب کمونیست [را] که تازه در ژاپن تشکیل شده است» با خود آورد.۱۹ اما این نماینده اعتبارنامه‌ای با خود نداشت، و این کار ظاهراً بیهوده بود، زیرا که در زمستان بعد جریان تأسیس حزب کمونیست ژاپن می‌بایست از سر گرفته شود.

نفوذناپذیری ژاپن، در مقابل سیاست شوروی و تبلیغات بلشویکی، باعث شد که دولت شوروی علاقهٔ فراوانی به‌کره نشان‌دهد، که ضعیف‌ترین نقطهٔ امپریالیسم ژاپن به شمار می‌رفت. پس از جنگ روسیه‌و ژاپن تعداد زیادی از پناهندگان کره‌ای در سیبریه ساکن شده بودند و تنی چند از روشنفکران منفرد کره‌ای خود را به پطرزبورگ رساندند.۲۰ مشتی دیگر از مهاجران کره‌ای در ایالات متحده ساکن شدند. جنگ جهانی اول، که به انقلاب‌های فوریه و اکتبر انجامید، طبعاً در میان این گروه‌های کره‌ای نیز خلجانی به وجود آورد. در جلسهٔ بین‌المللی پطروگراد که در دسامبر

---

18. Article by P. Langer and R. Swearingen in *Pacific Affairs* (N.Y.), xxiii (1950), No. 4, pp. 340-1:

مطالب بیشتری از منابع ژاپنی به توسط آقایان لنگر و سورینگن به دست نویسنده رسیده است.

19. *Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 1023.

۲۰. سرشماری ۱۹۲۶ نشان داد که ۸۵،۰۰۰ تن کره‌ای دارای تابعیت‌شوروی در اتحاد جماهیر شوروی وجود دارند، و در حدود همین رقم خارجی دارای تابعیت ژاپنی، که بیشتر آن‌ها کره‌ای بودند؛ از گروه اول فقط ده درصد شهری بودند و کمتر از چهل درصد سواد داشتند

(F. Lorimer, *The Population of the Soviet Union* (Geneva, 1946), pp. 61-2).

۱۹۱۸ پیش از تأسیس بین‌الملل کمونیستی تشکیل شد، یك نمایندهٔ کره‌ای نیز سخن گفت.۲۱ در کنگرهٔ تأسیس بین‌الملل در مارس ۱۹۱۹ نیز کره‌ای دیگری بدون اعتبارنامه شرکت کرد. در این زمان دو جنبش ملی کره‌ای، که هر دو خواهان رهایی کشور خود از دست ژاپن بودند، وجود داشت. یکی از آن‌ها شورای ملی کره را تشکیل داد که برنامه‌اش استقلال کره بر پایهٔ حکومت ملی بود و کوشش داشت که نظر متفقین و به ویژه ایالات متحده را به سوی خود جلب کند؛ رهبر این جنبش سینگمان‌ری، از امریکاییان کره‌ای و شاگرد سابق پرزیدنت ویلسون، بود. این گروه، که کوشید در مارس ۱۹۱۹ یك قیام ملی راه بیندازد۲۲، ظاهراً با سرکوب شدن قیام به دست ژاپنی‌ها نفوذ خود را از دست داد و پراکنده شد؛ کنفرانس صلح پاریس هم حاضر نشد به مسألهٔ کره رسیدگی کند. گروه دوم خواهان همکاری با بلشویك‌ها بر پایهٔ برنامهٔ ملی و انقلابی بود۲۳ و نا نام حزب سوسیالیست کره در آوریل ۱۹۱۹ «کنگره»ای در ولادی‌وستوك تشکیل داد و پك‌دین‌شون به کمیتهٔ اجرائی کمینترن به مسکو فرستاد.۲۴ تأسیس رسمی حزب کمونیست کره در ۱۹۲۰ روی داد.۲۵ پك‌دین‌شون در کنگره‌های دوم و سوم کمینترن نمایندهٔ این حزب بود، و تا چندی در مسکو سخنگوی شناخته‌شدهٔ امور کره به شمار می‌رفت. اما جنبش کره، هرقدر هم کمینترن در پرورش‌آن تلاش‌می‌کرد، چیزی جز خراش مختصری در زره ظاهراً خدشه‌ناپذیر امپریالیسم ژاپن نبود.

---

21. *Sowjet-Russland und die Völker der Welt* (Petrograd, 1920), pp. 36-8;

برای اطلاع دربارهٔ این دیدار، نگاه کنید به ص۱۵۳ بالا.

22. *Tikhii Okean*, No. 1, 1934, p. 124;

بنابر گفتهٔ یکی از نمایندگان کره‌ای در هفتمین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۱۹، در این شورش که به دست «گروه‌های دست‌راستی» در میان پرولتاریای کره برپا شد ۲۰،۰۰۰ تن کره‌ای از میان رفتند (7ⁱ *Vserossiiskii S"ezd Sovetov* (1920), p. 273).

23. *Revolyutsiya na Dal'nem Vostoke* (1923), pp. 359-74.

24. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 7-8 (November-December 1919), cols. 1171-6; 7ⁱ *Vserossiiskii S"ezd Sovetov* (1920), p. 274.

25. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 12 (20 July 1920), cols. 2157-62;

این مقاله به همان فحوای متداول دربارهٔ اهمیت انقلابی شرق دور بحث می‌کند.

وضع چین، به صورتی که در ابتدای کار تنظیم‌کنندگان سیاست خارجی شوروی به نظر می‌رسید، بسیار پیچیده‌تر از وضع ژاپن بود، و در ابتدا همان قدر مأیوس‌کننده می‌نمود. اما دو تفاوت مهم در این زمینه وجود داشت که در سیاست شوروی مؤثر بود و در درازمدت امکان اقدام مثبت و موفق را در چین در اختیار قرار می‌داد، و حال آن که در ژاپن چنین امکانی وجود نداشت.

اولا، اگرچه تعداد پرولتاریای چین بسیار کمتر از پرولتاریای ژاپن بود و لذا احتمال انقلاب پرولتاریایی در چین بسیار بعیدتر می‌نمود، ناسیونالیسم چین سرچشمهٔ غلیانی بود که در ژاپن ابداً وجود نداشت. لنین از مدت‌ها پیش چین را مانند ایران و ترکیه جزو کشورهای «نیمه مستعمره»ی تحت استثمار و ستم قدرت‌های امپریالیستی شناخته بود. انقلاب ۱۹۱۱ چین ناخشنودی ملت چین را از قراردادهای ظالمانه‌ای که در قرن نوزدهم به دست قدرت‌های اروپایی بر چین تحمیل شده بود سخت برانگیخت. صرف‌نظر کردن دولت شوروی از سهم روسیه در این‌قراردادها و امتیازات ناشی از آن‌ها، برای سیاست و تبلیغات شوروی دستمایهٔ بسیار مؤثری بود. شکاف روزافزون میان روسیهٔ شوروی و جهان غرب تقریباً خود به خود اتحادی میان انقلاب بلشویکی و ناسیونالیسم چینی به وجود آورد. همدستی ژاپن با قدرت‌های غربی، چه در روش آن‌ها در قبال چین و چه در پشتیبانی آن‌ها از «سفیدها» در جنگ داخلی روسیه، زمینهٔ مشترکی برای دشمنی با ژاپن در اختیار روسیهٔ شوروی و چین قرار می‌داد. به علاوه ناسیونالیسم چینی در خود شکافی ایجاد کرد. در زمانی که سیاست شوروی برای نخستین‌بار به امور چین توجه کرد، دولت چین در پکن، که کمابیش با همکاری متفقین و ژاپن حکومت می‌کرد، اقتدارش بر حکام محلی مهم‌ترین ایالات چین نامطمئن و صوری بود، و یك دولت ناسیونالیستی کمابیش سازمان‌یافته در کانتون به رهبری سون‌یات‌سن، «پدر» انقلاب ۱۹۱۱، فعالانه با اقتدار حکومت پکن معارضه می‌کرد. لنین در ۱۹۱۲ انقلاب چین را با انقلاب روسیه مقایسه کرد، و در عین حال که «رؤیا»ی سون‌یات‌سن را برای دور زدن سرمایه‌داری و گذار مستقیم به سوسیالیسم «ارتجاعی» نامید، خود سون‌یات‌سن را «انقلابی دموکرات سرشار از شرافت و شوق» توصیف کرد.[۲۶] سون‌یات‌سن

---

26. Lenin, *Sochineniya*, xvi, 27-9.

مارکسیست نبود و نبرد طبقاتی را صراحتاً طرد می‌کرد. اما تصور او از دموکراسی، مانند تصور روسو، مستقیم و توتالیتر بود؛ و این باعث می‌شد که اشکال جاری دموکراسی غربی برای او غریبه‌تر از بلشویسم باشد. گفته‌اند که سون‌یات‌سن انقلاب بلشویکی را «نمونهٔ سرمشق چینی» نامیده بود۲۷؛ و دلایلی هم در دست است که او تصویر لنین را از حزب انقلابی سازمان‌یافته و منضبط سرمشق خود قرار داده بود.۲۸ میان سازندگان انقلاب چین و انقلاب روسیه، نوعی احساس همدلی طبیعی وجود داشت ــ مدت‌ها پیش از آن که این احساس شکل سیاسی به خود بگیرد، و حتی پیش از آن که میان آن‌ها ارتباطی برقرار شود. در این اوضاع دیپلماسی شوروی، در عین حال که دولت پکن را به رسمیت می‌شناخت، میدان مانور فراخی هم برای خود در نظر می‌گرفت و از این لحاظ با دیپلماسی سایر قدرت‌ها تفاوت مهمی نداشت، جز این که فرصت‌های بیشتری در اختیار داشت.

ثانیاً، تماس ارضی مستقیم میان روسیه و ژاپن به ناحیهٔ کوچکی محدود می‌شد، و حال آن که روسیه و چین دارای طولانی‌ترین مرز مشترک زمینی در جهان بودند. مناسبات شوروی و چین، مانند مناسبات روسیه و چین از مدت‌ها پیش، تحت تأثیر مسائلی قرار داشت که از فشار دیرینهٔ روسیه بر دامنه‌های امپراتوری چین، که ساکنانش همیشه در برابر حکومت مرکزی گردنکشی می‌کردند، ناشی می‌شد. در مرز میان روسیهٔ آسیا و چین سه منطقه از این قبیل گسترده بود ــ سینکیانگ (یا ترکستان چین)، مغولستان خارجی، و منچوریه. در دو منطقهٔ اول جمعیت‌های پراکندهٔ غیرچینی و دارای زبان‌های ترکی و مغولی زندگی می‌کردند.۲۹ فقط منطقهٔ سوم، یعنی منچوریه، دارای ثروت طبیعی فراوان و جمعیت فشردهٔ چینی بود، و تنها بخشی از مرز روسیه و چین بود که این دو کشور در آن‌جا تماس ارضی مستقیم پیدا می‌کردند و «خط‌آهن شرقی» موضوع

---

27. Sun Fo, *China Looks Forward* (1944), p. 10.

28. B. I. Schwartz, *Chinese Communism and the Rise of Mao* (Harvard, 1951), p. 213, note 33.

۲۹. جدیدترین‌بررسی ساختار نژادی پیچیدهٔ سینکیانگ در این کتاب آمده‌است:
O. Lattimore, *The Pivot of Asia* (Boston, 1950), pp. 103-51.

برای‌اطلاع از منافع ژاپن در مغولستان خارجی پیش از ۱۹۱۷ نگاه کنید به‌این کتاب:
G. M. Friters, *Outer Mongolia and its International Position* (Baltimore, 1949), pp. 217-26.

نزاع مهمی را میان آن‌ها تشکیل می‌داد. علاقه‌ای که ژاپن به همهٔ این مناطق نشان می‌داد وضع را پیچیده‌تر می‌ساخت. سیاست ژاپن در سراسر دههٔ بیست در سینکیانگ حالت انفعالی داشت، در مغولستان خارجی گهگاه به فعالیت می‌افتاد، و در منچوریه دائماً فعال بود.

از میان این‌سه‌منطقه، در این ایام سینکیانگ از مراکز تصمیم‌گیری بسیار دور بود و جدا افتاده بود و لذا نمی‌توانست نقش مهمی در جریان امور بازی کند. از جانب چین، فرماندار مقتدر و توانایی به نام یانگ تسنگ هسیو از سال ۱۹۱۲ با استقلال تقریباً کامل از پکن در این ایالت حکومت می‌کرد.[۳۰] در جانب شوروی، پس از انقلاب بلشویکی تا مدت نزدیك به دو سال رشتهٔ ارتباط میان تاشکند و مسکو کاملا بریده بود و تا پیش از بهار ۱۹۲۰ اقتدار مرکزی در منطقهٔ مرزی احساس نمی‌شد؛ پس از آن هم تا مدت‌ها بعد این اقتدار در ترکستان به طور مؤثر اعمال نمی‌شد.[۳۱] در اوضاع آشفتهٔ قلمرو شوروی در مرز چین، حتی روابط محلی به دشواری برقرار می‌شد و به امور محلی محدود می‌ماند. در این دوره نگرانی عمدهٔ یانگ این بود که هزاران پناهندهٔ «سفید»ی را که پس از انقلاب به سینکیانگ سرازیر شده و نظم و امنیت آن‌جا را برهم زده بودند به خاك روسیه بازگرداند.[۳۲] مقامات ترکستان مایل بودند که هرچه زودتر داد و ستد بازرگانی در مرز برقرار شود. واردات ترکستان از سینکیانگ، یعنی دام زنده، پوست، و چای در اقتصاد روسیهٔ آسیای‌مرکزی نقش مهمی داشت، اگرچه قماش و کالاهای مصرفی برای صدور در مقابل آن واردات کمتر بـه دست می‌آمد. در ۲۷ مـهٔ ۱۹۲۰ میان فرمانـدار سینکیانگ و دولت تاشکند قراردادی به امضا رسید. قرار شد هریك از طرفین دو دفتر «برای بازرگانی و امور خارجی» در خاك دیگری باز کند.

---

۳۰. تصویر مجملی از حکومت یانگ با اشاره به مأخذ آن، در این کتاب آمده است: O. Lattimore, *The Pivot of Asia* (Boston, 1950), pp. 52-64

۳۱. نگاه کنید به جلد اول، صص ۲-۴۰۱ و ۹-۴۰۵.

۳۲. پس از شورش کازاخ‌ها در ۱۹۱۶ عدهٔ زیادی از کازاخ‌ها نیز از سینکیانگ گریخته بودند، ولی این عده به آسانی در میان گروه‌های نـژادی و اقتصادی خویشاوند خود جذب شدند و مشکلی به وجود نیاوردند؛ مهاجرت کازاخ‌ها بـه سینکیانگ پدیدهٔ دیرینه‌ای بود
(F. Lorimer, *The Population of the Soviet Union* (Geneva, 1946), p. 140).

محل دفترهای شوروی در آی‌لی و آی‌نینگ بود، که هر دو در مرز شمالی سینکیانگ قرار داشتند. دفترهای چین، معلوم نبود به‌چه‌دلیلی، می‌بایست نه در ترکستان شوروی بلکه در سیبریه دائر شوند ــ یکی در سمیرچی واقع در سیمپالاتینسك، دیگری ورخنداودینسك واقع در مرز سیبریه و مغولستان. بازرگانی میان ترکستان شوروی و سینکیانگ می‌بایست از طریق یك جادهٔ معین صورت گیرد که از آی‌لی، یعنی بخش شمالی سینکیانگ می‌گذشت. مقامات تاشکند به همهٔ پناهندگان نظامی و غیرنظامی روسیه در خاك چین که از طرف مقامات چینی بازگردانده شوند «عفو عمومی خدشه‌ناپذیر» وعده دادند. دعاوی مربوط به اموال و املاك چینیان در خاك ترکستان با عبارات مبهمی به «توافق‌های مستقیم و دوستانه» در آینده محول شد.۳۳

این قرارداد تقریباً در همهٔ موارد نمایندهٔ پیروزی مقامات سینکیانگ بود. پیمان ۱۸۸۱ روسیه و چین به روسیه حق می‌داد که هفت کنسولگری با حقوق برون‌مرزی در سینکیانگ باز کند. مطابق قرارداد جدید، این کنسولگری‌ها به دو دفتر مرزی تقلیل یافتند و بازرگانی هم به یك جاده و متابعت از همهٔ قوانین محلی محدود شد. مقامات تاشکند موافقت کردند که بار ناخواستهٔ پناهندگان «سفید» را بر دوش بگیرند. حقوقی که در قرارداد برای بازرگانی اتباع روسیه در سینکیانگ پیش‌بینی شده بود به بخش شمالی محدود می‌شد؛ قرارداد تلویحاً جلو نفوذ و مداخلهٔ شوروی را در سینکیانگ جنوبی، که هنوز تحت تسلط قدرت بریتانیا بود، به کلی

---

۳۳. این قرارداد به زبان‌های چینی و روسی امضا شد، ولی متن روسی آن هرگز منتشر نشده است؛ بهترین روایت موجود ترجمهٔ انگلیسی متن چینی است: *Treaties and Agreements with and concerning China, 1919-1929* (Washington, 1929), pp. 24-5.

ترجمهٔ فرانسوی در این نشریه چاپ شده است:
Revue des Etudes Islamiques, vii (Année 1933), 1937, pp. 158-9.
در این نشریه گفته شده است که متن چینی که رسماً در نشریهٔ *Pei Kinh Je Pao* of 13 September 1920 منتشر شده کوتاه‌تر و مسلماً کمتر رضایت‌بخش است. نام امضاکننده اصلی از طرف روسیه به شکل چینی آمده و چنین خوانده می‌شود: لیمالیبهفو؛ مقام او نیز «مأمور در امور خارجهٔ روسیه با اختیار مخصوص» قید شده است. متن قرارداد فقط دولت تاشکند را متعهد می‌سازد، ولی توافق برسر ایجاد نمایندگی‌های چین در خارج از قلمرو ترکستان نشان می‌دهد که مذاکره‌کنندهٔ شوروی در واقع اختیارات وسیع‌تری داشته است.

می‌بست.۳۴ قرارداد ۲۷ مهٔ ۱۹۲۰ نشانهٔ پایین‌ترین حد قدرت و نفوذ شوروی در آسیای مرکزی است. از آن پس تجدید ارتباط عادی با مسکو و برقرار کردن نظم در ترکستان، که به استقرار جمهوری خودمختار شوروی‌سوسیالیستی ترکستان در آوریل ۱۹۲۱ منجرشد۳۵، حکومت‌شوروی را قادر ساخت که در مناسبات خود با سینکیانگ نیز مانند سایر جاها به اعمال قدرت بپردازد. پریشانی‌های جنگ داخلی چین و ضعیف شدن قدرت و اعتبار در هندوستان و سراسر خاورمیانه، استقلال اساسی سینکیانگ را، که در آخرین دورهٔ رژیم تزاری بر بازرگانی با روسیه استوار بود، بیشتر آشکار ساخت. نه چین و نه هندوستان بریتانیا نمی‌توانستند مانند ترکستان شوروی بازار و منابع آسانی در دسترس سینکیانگ بگذارند؛ و همین که اقتدار شوروی در ترکستان مستحکم‌شد، دیگر هیچ قدرت دیگری نمی‌توانست از فاصله‌ای به‌آن‌نزدیکی به‌سینکیانگ دست‌اندازی کند. در این اوضاع داستان دههٔ بعد داستان تجدید تدریجی نفوذ روسیه است. این روند در ابتدا بسیار کند بود. اما در ۱۹۲۱ دیگر خرید دام زنده از سینکیانگ به مقیاس وسیع به دست نمایندگی شوروی در سیمپالاتینسك انجام می‌گرفت، و گویا دبیر کنسولگری چین در آن‌جا گفته بود که پس از قطع ارتباط سینکیانگ با بازارهای چین براثر جنگ داخلی، این ایالت چاره‌ای جز روی آوردن به بازارهای روسیه ندارد. در سال بعد، بنابر گفتهٔ یکی از نویسندگان شوروی، به سبب تغییر مقام شخصی که مأمور امور بازرگانی با سینکیانگ بود و عقب افتادن پرداخت‌ها، حجم بازرگانی پایین افتاد.۳۶ عامل محدودکنندهٔ بازرگانی شوروی با سینکیانگ در این زمان البته این بود که دولت شوروی نمی‌توانست کالاهای مصرفی مورد نیاز خریدار را به اندازهٔ کافی عرضه کند. در شرایط داد و ستد یا در سایر مناسبات میان روسیهٔ شوروی و سینکیانگ، تا پیش از ۱۹۲۴ هیچ‌گونه تغییر رسمی داده نشد.

مغولستان خارجی، دومین منطقه از این‌مناطق‌مرزی، بخش‌بزرگ‌تر

---

۳۴. کنسول ژنرال بریتانیا در کاشغر در این زمان می‌نویسد که جماعت بزرگ روس‌ها در کاشغر در اوایل دههٔ بیست کاهش یافت و به بیست نفر رسید، و تا سال ۱۹۲۵ نماینده‌ای از شوروی به کاشغر نیامد
(C. P. Skrine, *Chinese Central Asia* (1932), p. 66).

۳۵. نگاه کنید به جلد اول صص۹ـ۴۰۶.

36. *Novyi Vostok*, viii-ix (1925), 26-39; *Pravda*, 6 November 1921.

ولی کم‌جمعیت‌تر آن دو بخشی بود که از قدیم سرزمین مغولستان را تشکیل می‌دادند. از زمان الحاق منطقهٔ آمور به روسیه در ۱۸۵۸، این بخش پایگاه دوردست و کمابیش آزادی بود در حاشیهٔ امپراتوری چین که حدود ۲،۵۰۰ کیلومتر مرز مشترك با خاك روسیه داشت. دیپلماسی روسیه رفته رفته توانست مغولستان خارجی را به‌صورت نوعی حائل پذیرفته‌شده میان دو امپراتوری درآورد، و سپس به واسطهٔ پیمان سه‌جانبهٔ کیاختا در ۱۹۱۵ آن را به منطقهٔ خودمختاری در قلمرو رسمی حکومت چین، ولی عملا تحت حمایت روسیه، مبدل کند ـ وضعی که فقط با وضع تبت نسبت به بریتانیای کبیر قابل قیاس بود.[۳۷] مغولستان کشور واپس‌مانده و نه‌چندان پرجمعیتی بود که میان دو کشور نیرومند قرار داشت. ولی از آن‌جا که مهاجرت روس‌ها به مغولستان خارجی (سوای بوریات ـ مغول‌هایی که از خاك روسیه وارد مغولستان می‌شدند) ناچیز بود و احتمال افزایش آن هم نمی‌رفت، و از طرف دیگر مهاجرت چینی‌ها به مغولستان داخلی وسیع‌بود و یك خطر جدی به‌شمار می‌رفت، در ابتدا برای برخی از مغول‌های دارای آگاهی سیاسی مقدور بود که مداخلهٔ روسیه را نوعی وسیلهٔ رهایی ملی از قید اسارت چین تلقی کنند. پس از ۱۹۱۱ رفته رفته نشانه‌های آگاهی ملی نیرومندی پدیدار شد، و پس از انقلاب چین مغولستان خارجی توانست خودمختاری خود را اعمال کند و برای نخستین بار برخی از مقدمات دستگاه دولتی امروزی را به دست آورد.

انقلاب فوریهٔ ۱۹۱۷ در روسیه سقوط سریع قدرت و اعتبار روسیه را در مغولستان خارجی و سایر مناطق شرق دور به دنبال داشت؛ و این امر به زودی در اقدام ژاپن و چین برای برانداختن رژیم ناشی از پیمان کیاختا انعکاس یافت. در زمستان ۱۹ـ۱۹۱۸ مقامات ژاپنی در سیبریه، چه مستقیماً و چه از طریق «پروتژه»ی خود، ژنرال سمنوف روس، با جدیت یك جنبش پان‌مغولی را ترویج می‌کردند که هدف آن تشکیل کشور واحدی از مغولستان داخلی و خارجی و بوریات‌های سیبریه بود. در ۲۸ فوریهٔ ۱۹۱۹ یك کنگرهٔ پان‌مغولی زیر حمایت ژاپنی‌ها در

---

۳۷. شرح خوب و مستندی از اقدام روسیه و مناسبات چین و روسیه در مورد مغولستان خارجی تا زمان پیمان کیاختا، و نیز شرح خود پیمان، در این کتاب آمده است:

G. M. Friters, *Outer Mongolia and its International Positon* (Baltimore, 1949), pp. 44-112, 151-83.

چیتا، واقع در سیبریه، تشکیل شد و تأسیس یك حکومت موقت را برای کشور وسیع مغولستان اعلام کرد، که همهٔ این مناطق را تادامنه‌های تبت دربر می‌گرفت. ولی این نقشه‌های بزرگ برای چین چتی بیش از روسیهٔ شوروی ناگوار بود. دولت پکن، که از گروه انفو ــ طرفداران ژاپن ــ تشکیل می‌شد، توانست اعتراض خود را در توکیو به کرسی بنشاند؛ در نتیجه فعالیت‌های پان‌مغولی مأموران ژاپن متوقف شد.۳۸ دولت شوروی، که هنگام رسیدن به قدرت همهٔ پیمان‌های حکومت تزاری را ملغی اعلام کرده بود، مبنای رسمی برای اعتراض در اختیار نداشت؛ همچنین دیگر در آسیا قدرت آن را نداشت که این اعتراض را مؤثر سازد. در ژوئیهٔ ۱۹۱۹ دولت شوروی پس از اعلام صرف‌نظر کردن از امتیازات پیشین روسیه در چین، پیام خاصی برای مردم مغولستان فرستاد. در این پیام مغولستان یك «کشور آزاد» اعلام شد؛ همهٔ «مستشاران، کنسول‌های تزاری، بانکداران و سرمایه‌داران روسی» می‌بایست بیرون رانده شوند؛ به هیچ فرد خارجی نمی‌بایست اجازهٔ مداخله در امور مغولستان داده شود؛ و دولت شوروی آمادگی خود را برای برقرارکردن مناسبات دیپلماتیك با مغولستان اعلام کرد.۳۹ غرض از این پیشنهاد آخر شاید یادآوری این نکته بوده است که روسیه مایل است به رسم دیرینهٔ خود از استقلال مغولستان در برابر چین حمایت کند. اما در اوج جنگ داخلی این احساسات کاربرد عملی چندانی نداشت؛ و هنگامی که ژاپنی‌ها آمال خود را تعدیل کردند دیگر هیچ چیزی جلودار اعمال قدرت چین در منطقه نبود. در اکتبر۱۹۱۹ دولت چین تصمیم گرفت که با فرستادن یکی از اعضای گروه حاکم انفو به نام ژنرال هسو شوتسنگ۴۰ به اورگا، پایتخت مغولستان خارجی، قضیه را ختم کند. پس از چند هفته ارتشا و ارعاب، چند نفر از وزرای دولت مغولستان و نجبای محلی نامه‌ای خطاب به دولت چین امضا کردند و تقاضا کردند که خودمختاری مغولستان خارجی پس‌گرفته شود. بر پایهٔ

---

38. A. Kallinnikov, *Revolyutsionnaya Mongoliya* (n.d. [1925]), pp. 68-9;

مقاله‌ای در نشریهٔ «شرق نو» این پیشامد را روشن‌تر می‌کند (*Novyi Vostok*, ii (1922), 591-603).

39. *Tikhii Okean*, No. 3, 1936, p. 72.

۴۰. معروف است به «هسوی کوچك» برای تمایز از هسو شی چانگ، رئیس جمهور چین.

این تقاضا در ۲۲ نوامبر ۱۹۱۹ فرمانی در پکن صادر شد و منزلت خودمختار مغولستان خارجی و اعتبار پیمان کیاختا ملغی شد.[۴۱] می‌توان فرض کرد که ژاپن، که اکنون در سراسر سیبریهٔ شرق دریاچهٔ بایکال مشغول تحکیم موقعیت خود بود، با سکوت از این اقدامات پشتیبانی می‌کرد. در این ایام که جنگ داخلی روسیه در اوج خود بود، به نظر می‌رسید که قدرت و دیپلماسی شوروی از این میدان پیشین نفوذ روسیه به‌کلی بیرون رانده شده است.

منطقهٔ مرزی سوم، یعنی منچوریه، که راه‌آهن بسیار مهم شرق از آن می‌گذشت، در نخستین اظهاریه‌های سیاسی شوروی جای بسیار نمایان‌تری داشت؛ ولی این اظهاریه‌ها در وضع چندان تأثیری نداشت. آن اقتدار آنی که در نخستین ماه‌های ۱۹۱۸ از طرف دولت چین در منچوریه برقرار شد به‌زودی از میان رفت. در سراسر جنگ داخلی نظارت مؤثر به دست نیروهای نظامی متفقین بود، یا به دست ژنرال‌های «سفید»، که زیر حمایت آن‌ها عمل می‌کردند. در پایان آوریل ۱۹۱۸ بانك روسیه و آسیا، که رسماً صاحب راه‌آهن شرق چین بود، کوشید برای پرهیز از دردسر خود را به نام یك شرکت فرانسوی به ثبت برساند و مرکز خود را به پاریس انتقال دهد[۴۲]؛ از ژانویهٔ ۱۹۱۹ به بعد، ادارهٔ امور این راه‌آهن به منظور کاربری نظامی، به دست هیأتی از متفقین سپرده شد. دولت شوروی، که از صحنهٔ رویدادها دور بود و دیگر تأثیری هم در آن نداشت، متوجه شد که جز پاره‌ای حرکات تبلیغاتی کاری از دستش برنمی‌آید. در گزارش نارکومیندل به پنجمین کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه در ۵ ژوئیهٔ ۱۹۱۸ چنین آمده است که در مذاکره با وزیرمختار چین در اوایل همان سال «ما به چین اطلاع دادیم که از تصرفات تزاری در منچوریه صرف‌نظر می‌کنیم و حق حاکمیت چین را به آن منطقه بازمی‌گردانیم ـ منطقه‌ای که شریان اصلی مردم روسیه و چین و ملك طلق آن‌ها، یعنی

---

۴۱. مراجع‌چینی دربارهٔ این رویدادها در این کتاب ذکر شده‌اند: G. M. Friters, *Outer Mongolia and its International Position* (Baltimore, 1949), pp. 185-9;

متن فرمان در این مأخذ آمده است:
China Year Book, 1921 (Shanghai, 1922), p. 577.

42. *Millard's Review* (Shanghai), 4 May 1918, p. 354; *China Year Book, 1921* (Shanghai 1922), pp. 650-2.

راه‌آهن شرقی چین، از آن می‌گذرد». این گزارش سپس سیاست شوروی را در مورد راه‌آهن شرقی و سایر حقوق روسیه در چین به زبان دقیق‌تری بیان می‌کند:

> ما معتقدیم که اگر بخشی از پولی که از طرف مردم روسیه صرف ساختمان این راه‌آهن شده از جانب چین پرداخت‌شود، چین می‌تواند بدون معطل‌ماندن تا پایان قراردادی که به زور بر او تحمیل شده است آن [راه‌آهن] را خریداری کند. ما موافقت داریم که از همهٔ حقوق ارضی شهروندان خود در چین صرف‌نظر کنیم. ما حاضریم از کلیهٔ غرائم صرف‌نظر کنیم.۴۳

در ۱ اوت ۱۹۱۸ چیچرین نامه‌ای به سوتیات‌سن، رهبر ناسیونالیست چین، نوشت که در آن ایام در رأس دولت ناسیونالیستی و معارض کانتون قرار داشت. در این نامه چیچرین صراحتاً به موضوع صرف‌نظرکردن از حقوق روسیه نمی‌پردازد ولی به دولت پکن حمله می‌کند و آن را «آلت دست بانکداران خارجی» می‌نامد، و نامه را چنین پایان می‌دهد: «زنده‌باد اتحاد پرولتاریای روسیه و چین.» بدین ترتیب چیچرین با ظرافت موضوع رهایی ملی از قید اسارت امپریالیسم را با همبستگی بین‌المللی پرولتاریا به هم می‌آمیزد. اما این پیام بـه مقصد نرسید.۴۴ پیدا است کـه ایجاد «سازمان کارگران چینی» در ژانویهٔ ۱۹۱۹ در مسکو به عنوان یك مرکز کار تبلیغاتی در چین نیز پـاره‌ای از همین تلاش برای بـه دست آوردن

---

۴۳. «ایزوستیا»، ۵ ژوئیهٔ ۱۹۱۸؛ این گزارش در کنگره مورد بـررسی قرار نگرفت و در صورت مذاکرات کنگره نیز ثبت نشد. به موجب ضمیمهٔ پیمان ۱۸۹۶ میان روسیه و چین، چین حق نداشت که سهام صاحبان روسی راه‌آهن را پیش از ۱۹۳۲ خریداری کند.

۴۴. این نامه در «ایزوستیا»ی ۹ مارس منتشر شد (ترجمهٔ آن در این مأخذ آمده است:

Soviet Documents on Foreign Policy, ed. J. Degras, i (1951), 92-3);

سون‌یات‌سن در نامه‌ای به چیچرین، مورخ ۲۸ اوت ۱۹۲۱ می‌گوید که پیش از نامهٔ مورخ ۳۱ اکتبر ۱۹۲۰ نامه‌ای از چیچرین دریافت نکرده است.

پشتیبانی چین بوده است.[۴۵]

در تابستان ۱۹۱۹، سیاست متفقین در کنفرانس صلح به نفع شوروی تمام شد. هیأت نمایندگی چین در پاریس بیهوده برضد چند ماده در پیمان ورسای اعتراض می‌کرد، زیرا که در این مواد ادامهٔ اشغال شانتونگ از طرف نیروهای ژاپنی تأیید می‌شد. در ۴ مهٔ ۱۹۱۹ در سراسر چین تظاهراتی برضد پیمان ورسای صورت گرفت، که در آن‌ها دانشجویان به ویژه نقش مؤثری داشتند؛ به هیأت نمایندگی چین دستور داده شد که از امضای پیمان خودداری کند.[۴۶] این رویداد جنبش ناسیونالیستی را سخت برانگیخت و برای نخستین بار به بلشویک‌ها فرصت داد که همراهی شوروی را با آمال ملی چین و آمادگی شوروی را برای پذیرفتن به عنوان یك قدرت برابر در مقابل نابرابری و ستمگری سیاست قدرت‌های بزرگ قرار دهد. در ژوئیهٔ ۱۹۱۹ تعرض پیروزمندانهٔ ارتش سرخ بر ضد کولچاك برای نخستین‌بار راه آن ارتش را از طریق کوه‌های اورال به‌سوی سیبریه باز کرد. دولت شوروی با اغتنام این فرصت در ۲۵ ژوئیهٔ ۱۹۱۹ اعلامیه‌ای خطاب «به مردم چین و دولت‌های شمال و جنوب چین» صادر کرد. این اعلامیه را قره‌خان، معاون کمیسر خلق در امور خارجه، امضا کرده بود. پس از عنوان‌کردن این نکته که ارتش سرخ «رهایی خلق‌ها را از اسارت سرنیزهٔ خارجی، از اسارت طلای خارجی» تأمین می‌کند، دولت شوروی اعلام می‌دارد که از همهٔ حقوق ارضی و ملکی حکومت تزاری در خاك چین از جمله «منچوریه و سایر مناطق» و همهٔ حقوق برون‌مرزی و سایر امتیازات اتباع روسیه و اقساط باقی‌ماندهٔ غرامت شورش «بوکسرها» صرف‌نظر کرده است و همهٔ پیمان‌های نابرابر از لحاظ روسیهٔ شوروی ملغی و منتفی است. یکی از جملات اعلامیه، راه‌آهن شرقی چین را صراحتاً مشمول عمل صرف‌نظر می‌سازد:

---

45. A. L. P. Dennis, *The Foreign Policies of Soviet Russia* (1924), pp. 314-15;

در مسکو یك شورای کارگران چینی وجود داشت که گویا تعداد افراد آن به ۱،۰۰۰ تن می‌رسید

.(A. Ransome, *Six Weeks in Russia in 1919* (1919), p. 47)

46. R. T. Pollard, *China's Foreign Relations*, 1917-1931 (N.Y., 1933), pp. 79-82;

این کتاب مفید عمدتاً بر پایهٔ مطبوعات آن زمان تألیف شده است.

دولت شوروی بدون اخذ خسارت راه‌آهن‌شرقی‌چین، امتیازات استخراج معادن و بریدن جنگل‌ها و سایر حقوقی‌را که‌حکومت تزاری، حکومت کرنسکی، سمنوف، کولچاك، و ژنرال‌ها و وکلا و سرمایه‌داران سابق روسیه به دست آورده‌اند به مردم چین برمی‌گرداند.۴۷

---

۴۷. متن رسمی این یادداشت از طرف نارکومیندل منتشر نشده است؛ آنچه ترجمهٔ انگلیسی آن نامیده شده ابتدا در نشریهٔ معتبر *Millard's Review* (Shanghai), 5 July 1920, pp. 24-6 و سپس در این مأخذ منتشر شده است: *China Year Book, 1924-5* (Shanghai, n.d.), pp. 868-70 یك روایت‌روسی هم که در «ایزوستیا»ی ۲۶ اوت ۱۹۱۹ چاپ شده فاقد جمله‌ای است که در بالا نقل شد (و نیز آخرین عبارات بند پیش از آن)؛ سخنگویان شوروی از یوفه به بعد (نگاه کنید به ص زیر) مرتباً و مصراً اصالت این جمله را انکار کرده‌اند. اصالت آن را وایتینگ بدون‌تردیداثبات کرده‌است, A. S. Whiting, *The Far Eastern Quarterly* (N.Y.), x, No. 4 (August 1951), pp. 355-64. یك روایت روسی حاوی تمام قطعه‌ای که‌از روایت «ایزوستیا» حذف‌شده‌است، و عیناً مطابق روایت‌انگلیسی منتشرشده در چین، در جزوه‌ای‌به‌قلم ویلنسکی چاپ‌شده‌است (V. Vilensky, *Kitai i Sovetskaya Rossiya*) این جزوه از طرف کمیتهٔ مرکزی حزب در ۱۹۱۹ منتشر شده است (شواهد درون خود جزوه حاکی از این است که ماه انتشار آن ژوئیه یا اوت بوده است). ویلنسکی یکی از کادرهای حزب اهل سیبریه و دارای سابقهٔ منشویکی‌بود، که در تابستان ۱۹۱۹ در مسکو خدمت می‌کرد و عضو کمیسیون ساونارکوم در امور سیبریه بود و غالباً بـا امضای مستعار «سیبیریاکوف» بـرای «ایزوستیا» مقاله می‌نوشت. در تنظیم اعلامیهٔ ۲۵ ژوئیهٔ ۱۹۱۹ احتمالا این شخص دخالت داشته‌است؛ روز بعد او در «ایزوستیا» مقاله‌ای دارد که در آن پس از یـادآوری درخواست چین در کنفرانس صلح پاریس برای بازگرداندن راه‌آهن شرقی چین چنین نتیجه می‌گیرد که «روسیهٔ شوروی ممکن است با قلب صاف این مسائل را به نحوی که به نفع چین باشد حل کند و بدین وسیله اتحاد با چین را به دست آورد». یکی از گزارش‌های نارکومیندل در دسامبر ۱۹۲۱ حاکی از این است که بازگرداندن راه آهن شرقی چین به دولت چین یکی از مطالب اعلامیهٔ ۲۵ ژوئیهٔ ۱۹۱۹ بوده است (*Godovoi Otchet NKID k IX S"ezdu Sovetov* (1921), p. 54)؛ پذیرفتنی‌ترین این واقعیات ظاهراً این است که پس از ارسال یادداشت در ۲۵ ژوئیهٔ ۱۹۱۹ و انتشار آن در «ایزوستیا» یك ماه بعد، در محافل شوروی تغییررأیی پیش آمده و بند مربوط به راه‌آهن شرقی چین عمداً حذف شده است. ولی ظاهراً برای ابلاغ متن تغییریافتهٔ یادداشت به نمایندهٔ شوروی در سیبریه اقدامی نشد و او، که چنان که پی‌آمد قضیه نشان داد، تا مارس ۱۹۲۰ همان متن اصلی را در دست داشت. ←

در اوضاع آن روز آسیا، این اعلامیه ـ به هر وسیله‌ای فرستاده شده‌بود ـ تا پیش از ۲۶ مارس ۱۹۲۰ به دست دولت چین نرسید۴۸، و در آن روز هم از ایرکوتسك تلگرافی مخابره شد و فرستندهٔ آن، یانسون، در پـای تلگراف خود را چنین نامید: «نمایندهٔ امور خارجی شورای کمیسرهای خلق سیبریه و شرق دور» ـ که پیداست شکل جنینی جمهوری شرق‌دور بوده است که دو هفته بعد رسماً در آن‌جا اعلام شد.۴۹ این اعلامیه مورد استقبال پرشور محافل چینی قرار گرفت و واکنش آن‌ها را در مقـابل قدرت‌های غربی و ژاپن، که از تصمیم ورسای در تابستان گذشته آغاز شده بود، تشدید کرد.۵۰ از آن‌جـا که جنگ داخلی بـه پایان رسیده و نیروهای متفقین، به جز ژاپن، خاك چین را تخلیه کرده بودند، دولت پکن با صدور اعلامیه‌ای اختیار کامل امور راه‌آهن شرقی چین را بـه دست گرفته بود.۵۱ اما این اختیار افسانه‌ای بیش نبود. پس از پایان جنگ داخلی، قدرت واقعی در منچوریه در دست یك خان مقتدر محلی به نام چانگ تسولین بود، که در عین حال که حاکمیت دولت مرکزی چین را

→

همچنین روشن نیست که چرا آن عبارت بی‌آزار در پایان بند پیشین نیز حذف شده است (که اگر حذف اتفاقی باشد البته این هم امری طبیعی است). این پیشامد دلیل بر اختلاف‌نظر در محافل شوروی است بر سر بازگرداندن بلاشرط راه‌آهن شرقی چین: این نکته حتی در گزارش ژوئیهٔ ۱۹۱۸ نارکومیندل به چشم می‌خورد (نگاه کنید به صفحات قبل)، زیـرا کـه آن گزارش نیز این راه‌آهن را «ملك مشترك خلق‌های چین و روسیه» می‌نامد و می‌گوید که چین حق دارد آن را به بهای بخشی از قیمت تمام‌شدهٔ آن «بازپس بخرد»، و آن هم پیش از به پایان‌رسیدن موعد زمانی قرارداد.

۴۸. خبر دریافت این اعلامیه از طرف دولت چین با اشارهٔ خاص به راه‌آهن شرقی چین در این نشریهٔ شانگهای منتشر شد:
Millard's Review (Shanghai), 27 March 1920, p. 182.

۴۹. نگاه کنید به جلد اول ص ۴۳۰.

۵۰. شواهد تأثیرآن از منابع‌چینی در این‌کتاب آمده‌است: Schwartz, *Chinese Communism and the Rise of Mao* (Harvard 1951), p. 214, note 44.
دولت چین کوشید اعلامیه را مشکوك جلوه دهد، بدین ترتیب که مدعـی شد از منابع شوروی در سیبریه اطلاع‌یافته‌است که اعلامیه جعلی‌است (*Millard's Review* (Shanghai), 5 June 1920, p. 25) هیچ دلیل دیگری در دست نیست که یکی از طرفین پیش از ۱۹۲۲ اصالت متن اعلامیه را مورد اعتراض قرار داده باشد.

51. ibid., 27 March 1920, p. 182.

رسماً انکار نمی‌کرد از اهمیت عملی روابط دوستانـه با مقامات نظامی ژاپن ــ که هنوز در سیبریه فعال بودند ــ نیز غافل نبود و احتمالا خط توکیو را بهتر از خط پکن می‌خواند.

در بهار و تابستان ۱۹۲۰ کوکب اقبال روسیهٔ شوروی در شرق دور به پایین‌ترین حد خود افول کرد. ارتش سرخ بر کولچاك پیروز شده بود. امـا جمهوری نوبنیاد شرق دور هنوز ارزش دیپلماتیك خـود را نشان نداده بود، و مناسبات با ژاپن براثر گشتار نیکولایفسك و انتقامجویی ژاپنی‌ها در ولادی‌وستوك تیره‌تر از همیشه بود.[۵۲] در این لحظه بود که دفتر مرکزی کمینترن تصمیم به مداخله گرفت و وایتینسکی را به نام نمایندهٔ خود به چین فرستاد. در چین نیز مانند ژاپن نتیجهٔ انقلاب‌بلشویکی آن بود که در محافل روشنفکران علاقهٔ وسیعی به مارکسیسم به وجود آمد، و در بهار ۱۹۱۸ انجمنی برای مطالعهٔ مارکسیسم در دانشگاه پکن تأسیس شد. رهبران این جنبش دو استاد دانشگاه بودند، به نام‌های چن توهسیو و لی تاچائو، که اولی استاد ادبیات و سردبیر یك نشریهٔ سیاسی پیشرو بود و دومی استاد تاریخ و علاقه‌مند به فلسفهٔ تاریخ.[۵۳] فعالیت‌های این گروه، که پایبند مارکسیسم درست‌کیش(ارتودوکس)هم نبود، جنبهٔ درسی داشت، تا روزی که افراد آن در «جنبش چهارم مه» برضد پیمان ورسای شرکت کردند. این جنبش، که خود به دست دانشجویان و استادان دانشگاه آغاز شد و ادامه یافت، ملهم از انقلاب روسیه نبود ولی از آن‌جا که جنبشی بود برضد امپریالیسم غربی، نوعی خویشاوندی طبیعی با آن انقلاب داشت. اگرچـه از تعالیم مارکسیسم الهام یـا پشتگرمی خاصی نمی‌گرفت و رابطهٔ آن با ظهور مارکسیسم چینی در عمل و اتفاقاً برقرار شد، اما در چین ۱۹۱۹ ایستادگی در مقابل غرب و همدردی با انقلاب روسیه و مطالعهٔ آثار مارکس همه تجلیات عقاید سیاسی «پیشرو» به‌شمار می‌رفتند. حالت غلیان سیاسی به وجود آمده بود؛ کانون این غلیان در همین شورش بود و به دلیلی که هنوز روشن نشده است در جانب چپ انقلاب «دموکراتیك» ۱۹۱۱ قرار داشت؛ اما جنبش هنوز دارای شکل یا

---

۵۲. نگاه کنید به جلد اول صص۱ـ۳۶۰.

53. B.I. Schwartz, *Chinese Communism and the Rise of Mao* (Harvard, 1951), pp. 7-16.

برنامهٔ منجزی نبود. هنوز جنبش کارگری مهمی دیده می‌شد، و نارضایی دهقانان، که پدیدهٔ کهن‌سالی بود، زبان و سازمانی نداشت.

چنین بود وضعی که وایتینسکی هنگام ورود به پکن به نام نمایندهٔ کمینترن در ژوئن ۱۹۲۰ با آن روبه‌رو شد. وایتینسکی با لی تاچائو چند جلسه گفتگو کرد و سپس به شانگهای رفت، که اکنون چن توهسیو در آن زندگی می‌کرد. در شانگهای، وایتینسکی با احتیاط نخستین گام‌ها را برای تأسیس حزب کمونیست چین برداشت، نخستین مرحلهٔ تشکیل گروه جوانان سوسیالیست در ماه اوت بود، که گویا وایتینسکی مخارج آن را پرداخته است. اما اساسنامهٔ این گروه به عقاید بسیار متفاوتی راه می‌داد، و در ماه بعد که کنفرانسی برای بحث دربارهٔ تأسیس یك حزب کمونیست درست‌کیش در شانگهای تشکیل دادند معلوم شد که این‌کار عملی‌نیست.[۵۴] موافقت احکام دومین کنگرهٔ کمینترن با همکاری میان کمونیست‌های کشورهای «مستعمره» با جنبش‌های آزادی‌بخش ملی[۵۵]، دقیقاً با وضع چین مطابقت داشت. فرصت اتحاد میان کمونیست و ناسیونالیسم در هیچ‌جا امیدبخش‌تر از چین نبود؛ و در سال‌های بعد در هیچ‌جا بهتر از چین از این فرصت استفاده نشد. اما تصمیمات کنگرهٔ دوم بدون توجه به چین گرفته شد، و در ایام دیدار وایتینسکی، که گرچه با تشکیل گروه‌های کمونیستی یا شبه‌کمونیستی در چندین نقطهٔ چین[۵۶] زمینه را آماده ساخت ولی نتایج منجزی به دست نیاورد، به نظر نمی‌رسد که چینی‌ها از این تصمیمات خبری داشته‌اند یا تعابیر آن را درك می‌کرده‌اند.

---

۵۴. مطلب مربوط به مأموریت وایتنسکی منحصراً از مآخذ چینی گرفته شده و در کتاب شوارتز آمده‌است: B. I. Schwartz, *Chinese Communism and the Rise of Mao* (1951) pp. 32-3 این مأخذ مربوط به چند سال بعد از رویداداست و باید با قید احتیاط در نظر گرفته شود.

۵۵. نگاه‌کنیدبه‌صص۱۷ـ۳۰۹بالا: دو نمایندهٔ چینی که اعتبارنامه‌هایشان مشکوك بود با سمت مشاور به کنگره پذیرفته شدند، ولی ظاهراً دربارهٔ امور چین بحثی‌نشد.

56. *Bol'shaya Sovetskaya ntsiklopediya*, xii (1928), 657-8, art. (Zarkhlin).

بنابر گفتهٔ وایتنسکی در این مأخذ، در تابستان ۱۹۲۰ وایتنسکی «در سازمان‌دادن نخستین حوزه‌های کمونیستی در شانگهای، پکن، و کانتون» شرکت می‌کند؛ بنابر یك روایت اخیرتر چینی، گروه‌های کمونیست چینی در این زمان در پکن و کانتون و هونان، و نیز در پاریس، تشکیل شدند

(*Kommunisticheskii Internatsional*, No. 9-10 (187-8), 1929, p. 181).

در همین ایام بود که در وضع دیپلماتیك آثار بهبود پدیدار شد. با آشکار شدن تدریجی نتایج پیروزی بر کولچاك و انـزوای نیروهای ژاپنی در سیبریه، توازن نیروها در شرق دور نیز تغییر کرد، و روسیهٔ شوروی توانست زمینه‌های از دست رفته را رفته رفته بازیابد. هرج‌ومرج در چین روز به روز بیشتر می‌شد، و فرمانروایان محلی در جنگ و جدال با یکدیگر هر روز به قدرت اسمی مرکزی بی‌اعتناتر می‌شدند. در اواخر تابستان ۱۹۲۰ پشتیبانان نظامی حکومت پکن از ووپی‌فو، حاکم چیلی، شکست خوردند و دولت سقوط کرد. دولت بعدی به این نکته توجه داشت که همهٔ متفقین پیشین از مداخله در روسیه دست کشیده‌اند، و در مورد روسیه دیگر نمی‌توانست با اطمینان خاطر سیاستی را ادامه دهد که عملا به نفع ناسیونالیست‌های جنوبی تمام می‌شد. نخستین اقدام دولت جدید پذیرفتن یورین، نمایندهٔ جمهوری شرق دور، بود که از چند هفته پیش در کالگان انتظار می‌کشید.[۵۷] دولت سپس قراردادی را که در مهٔ گذشته میان مقامات شوروی در تاشکند و فرماندار چینی سینکیانگ امضا شده بود رسماً تصویب کرد، و این نخستین قرارداد رسمی میان دو دولت شوروی و چین بود.[۵۸] سپس در ۲۳ سپتامبر ۱۹۲۰ شناسایی وزیرمختار و کنسول‌های پیشین روسیه رسماً پس‌گرفته شد[۵۹]؛ و در حدود همان ایام یك هیأت چینی به ریاست ژنرال چانگ شی‌لین به مسکو رفت. قره‌خان، که از طرف نارکومیندل با این هیأت مذاکره می‌کرد، در ۲۷ سپتامبر ۱۹۲۰ یادداشتی خطاب به «وزارت امور خارجهٔ جمهوری چین» به هیأت تسلیم کرد که رئوس مطالب یك قرارداد میان «ج‌ش‌ف‌س‌ر» و جمهوری چین را دربر داشت: «ج‌ش‌ف‌س‌ر» صرف‌نظر از الحاقات و امتیازات و خسارات شورش بوکسرها را تأیید می‌کرد، مناسبات کامل دیپلماتیك و کنسولی و بازرگانی میان دو کشور برقرار می‌شد، دولت چین می‌بایست از دادن هرگونه کمك یا پناه به سازمان‌های ضدانقلابی روسی خودداری

---

57. R. T. Pollard, *China's Relations, 1917-1931* (N.Y., 1933), pp. 133-4.

58. *Izvestiya*, 9 October 1920; R. T. Pollard, *China's Foreign Relations, 1917-1931* (N.Y., 1933), p. 134.

برای این قرارداد نگاه کنید به صص۷-۵۹۶بالا.

59. *China Year Book, 1921* (Shanghai, 1922), p. 626:

در ۳۰ اکتبر برای تعیین وضع شهروندان روسیه در چین مقرراتی صادر شد (ibid., p. 644).

کند، و برای روشن کردن وضع راه‌آهن شرقی چین می‌بایست قرارداد دیگری میان «ج ش ف س ر» و چین و جمهوری شرق دور بسته شود.۶۰

در این ضمن، در روش شوروی نسبت به چین نیز همان ترکیب تبلیغات انقلابی و تنازع سرسختانه بر سر قدرت به چشم می‌خورد، که وجه مشخص سیاست شوروی در جاهای دیگر بود. ویلنسکی در مقاله‌ای در «ایزوستیا»ی ۹ اکتبر ۱۹۲۰ می‌نویسد که «درزیر پرچم وو پی‌فو» سیاست چین گرایش دوستانه‌تری نسبت به روسیهٔ شوروی پیدا کرده است. با این حال، چین «باید میان دو متفق یك‌کدام را اختیار کند». اگرچه «مناسبات حسن همجواری میان چین و روسیهٔ شوروی ممکن است برای سایر متفقین راهزن نیز به اندازهٔ ژاپن ناگوار باشد»، ولی نویسندهٔ مقاله چنین نتیجه می‌گیرد که «برای خود چین که مبارزه برای آزادی از چنگال تجاوزگر امپریالیسم ژاپن را آغاز کرده است، روابط حسن همجواری با روسیهٔ شوروی فرصت عملی مساعدی است برای به نتیجه رساندن آن مبارزه». ابتدا به نظر می‌رسید که این پیام نتیجه داده است؛ سه روز بعد چانگ شی‌لین به نارکومیندل گفت که «چین نمایندگان دائمی خود را به روسیه می‌فرستد». ولی ظاهراً در پکن نیروهای زورآورتری برنده شدند. دولت پکن در همهٔ لحظهٔ اقامت هیأت چانك شی‌لین در مسکو برای تحکیم موقعیت خود نزد مقامات مالی غرب در ۲ اکتبر ۱۹۲۰ قرارداد تازه‌ای با بانك روس و آسیا امضا کرد، که مالك قانونی راه‌آهن‌شرقی‌چین فرض‌می‌شد.۶۱

---

۶۰. متن روسی یادداشت قره‌خان به‌دست نیامد. ترجمهٔ انگلیسی آن در *China Year Book, 1924-5* (Shanghai, n.d.), pp. 870-2 به تاریخ ۲۷ سپتامبر ۱۹۲۰ است؛ این تاریخ در بیانیهٔ مشترك ژانویهٔ ۱۹۲۳ یوفه و سون‌یات‌سن نقل شده و مسلماً درست است. «یك ترجمهٔ انگلیسی از روی متن روسی که در نارکومیندل تهیه شده‌است» در این کتاب آمده V. A. Yakhontoff, *Russia and the Soviet Union in the Far East* (1932), pp. 384-7 ؛ این ترجمه مورخ ۲۷ ۱۹۲۰ است. چیزی که مسأله را آشفته‌تر می‌کند این است که در یادداشت مورخ ۲ سپتامبر ۱۹۲۲ یوفه (نگاه کنید به ص۶۴۱ زیر.) تاریخ یادداشت قره‌خان ۲۷ سپتامبر ۱۹۲۱ ذکرشده‌است. پولارد (R.T. Pollard, *China's Foreign Relations, 1917-1931* (N.Y., 1933), p. 135 بدون استناد به هیچ مرجعی می‌گوید که این یادداشت در ۲ اکتبر ۱۹۲۰ به دست هیأت نمایندگی چین رسید.

۶۱. ترجمهٔ انگلیسی متن اصلی فرانسوی در این مأخذ آمده است:
Treaties and Agreements with and concerning China (Washington, 1929), pp. 29-31

این قرارداد تنی چند از دولتیان چین را در هیأت مدیرهٔ راه‌آهن به مقام و ثروت رساند. از جهات دیگر چندان آثاری بر آن مترتب نبود، زیرا که چانگ تسولین، که در منچوریه فرمان می‌راند، اکنون کمتر از همیشه حاضر به خواندن خط پکن بود. با این حال امضای این قرارداد نمایش این نکته بود که چین در نظر دارد روسیهٔ شوروی را از نظارت بر شریان حیاتی ارتباط روسیه با اقیانوس کبیر برکنار کند. سپس، در ۱۸ اکتبر، وزیرمختار چنین در لندن از کراسین خواست که به مسکو اطلاع دهد که اعتبارنامهٔ چانگ شی‌لین باطل شده است، و برای حراست منافع چین در «ج ش ف س ر» یك ژنرال تعیین می‌شود.[۶۲] یك ماه بعد، دولت چین در مقابل استفسارهای مجدد دولت شوروی پاسخ مؤدبانه ولی سردی فرستاد و فقط اظهار امیدواری کرد که در آینده مذاکراتی صورت گیرد، و نسبت به طرز رفتار با اتباع چین در «ج ش ف س ر» نیز اعتراض کرد.[۶۳]

پس چنین می‌نمود که آن روزنهٔ امیدی که در پاییز ۱۹۲۰، با سقوط دولت‌انفو و پس‌گرفته‌شدن شناسایی نمایندگان تزاری چند روزی باز بود، دوباره بسته شده‌است. شاید همین ناکامی‌ها بود که باعث شد دولت شوروی در این لحظه به یاد بیاورد که کمان دیپلماسی شوروی در چین نیز دو زه دارد. در ۳۱ اکتبر ۱۹۲۰ چیچرین یك نامهٔ خصوصی به سون‌یات‌سن در کانتون نوشت و پیشنهاد مذاکرات بازرگانی کرد. از آن‌جا که امکان بازرگانی میان روسیهٔ شوروی و چین جنوبی وجود داشت، این نامه بدون شك به منظور فتح باب سیاسی نوشته شد. اما نامه به پیك نامعلومی سپرده شد و تا ژوئیهٔ سال بعد به دست سون یات‌سن نرسید.[۶۴] یورین به عنوان نمایندهٔ جمهوری شرق دور در سراسر زمستان ۲۱ـ۱۹۲۰

---

62. *Godovoi Otchet NKIDkIX S"ezda Sovetov* (1921), p. 55.

بنابر نوشتهٔ پولارد
(Pollard, *China's Foreign Relations, 1917-1931* (N.Y., 1933), p. 135
چانگ شی‌لین از طرف دولت پکن به مسکو اعزام نشده بود بلکه مأموریت «خصوصی» داشت؛ ولی این داستانی است که برای آرام‌کردن افکار غربیان و بی‌اهمیت جلوه‌دادن روابط با مسکو ساخته بودند.

63. ibid., p. 137.

۶۴. متن نامه منتشر نشده است: لحن آن را فقط از روی پاسخ ۲۸ اوت ۱۹۲۱ سون‌یات‌سن می‌توان حدس زد. پاسخ سون یات سن در این مأخذ آمده است: *Bol'shevik*, No. 19, 1950, pp. 46-8.

در پکن باقی ماند و گفتگوهای گهگاهی خود را برای بستن قرارداد بازرگانی ادامه داد. اما به رغم پاره‌ای اظهارات آشتی‌جویانه، گفتگوهای او با وزارت امور خارجهٔ چین نتیجه‌ای نداد. این ناکامی را عموماً به فشار متفقین بر دولت چین نسبت می‌دادند، به ویژه از ناحیهٔ وزیرمختار فرانسه در پکن.[۶۵] یك نمایندهٔ شوروی که برای مذاکره با چانگ‌تسولین به موکدن فرستاده شد نیز نتوانست کاری از پیش ببرد.[۶۶] دولت شوروی به هر دری که زد دید که راه نفوذ به چین را محکم بسته‌اند.

در این احوال رویدادهای شگفت‌آوری در مغولستان‌خارجی پیش‌آمده بود. خشونت حکومت هسیوی کوچك چنان بود که نارضایی وسیعی به‌بار آورده بود. در اوایل ۱۹۲۰ [۶۷] گویا دست‌کم دو گروه انقلابی در اورگا به وجود آمدند، که سوخباتور وچویبالسانگ به‌ترتیب رهبران آن‌ها بودند؛ گروه دوم گویا زیر نظر مأموران شوروی کار می‌کرده است. در بهار ۱۹۲۰ نماینده‌ای از طرف کمینترن به اورگا رفت و آن دو گروه را زیر رهبری سوخباتور متحد ساخت، و نقشه‌ای برای جلب کمك شوروی برضد هسیوی کوچك طرح کرد. «بودای زنده»ی اورگا («بوگداگگن»)، که عالی‌ترین روحانی و سیاسی کشور بود، قبلا برای گرفتن کمك از امریکا و ژاپن تلاش‌هایی کرده بود، و عیبی نمی‌دید که از روسیه نیز چنین تقاضایی بشود: در واقع گویا با همان کوربینی از اورلوف، کنسول ژنرال پیشین دولت موقت روسیه که هنوز در اورگا به‌سر می‌برد، چنین تقاضایی کرده بودند. اکنون مستقیماً با دولت شوروی تماس گرفتند. در ۱۵ ژوئیهٔ ۱۹۲۰ سوخباتور با پنج نفر همراه مخفیانه از اورگا روانهٔ ایرکوتسك شد، و چویبالسانگ نیز در راه به او پیوست. در ایرکوتسك

---

65. *Millard's Review* (Shanghai), 11 December 1920, p. 99: 1 January 1921, pp. 283-9; *Godovoi Otchet NKIDkIX S"ezda Sovetov* (1921), p. 53: گزارش‌های فراوانی از مطبوعات آن زمان در کتاب پولارد نقل شده است (Pollard, *China's Foreign Relations, 1917-1931* (N.Y., 1933), pp. 137-9).

66. *Millard's Review* (Shanghai), 25 December 1920, p.213; 9 April 1921, p. 286.

67. A. Kallinnikov, *Revolyutsionnaya Mongoliya* (n.d. [1925]), p. 73; نویسنده با عبارات کلی می‌گوید که جنبش انقلابی پس از الغای خودمختاری مغولستان از طرف چین در پاییز ۱۹۱۹ «رفته‌رفته شکل گرفت».

تقاضای کمکی به «ادارهٔ امور شرق دور» جمهوری شرق دور تسلیم‌کردند، و برخی از نمایندگان روانهٔ مسکو شدند. پاسخ ایرکوتسك ظاهراً تعهدی دربر نداشت ولی دو شرط را مطرح می‌کرد که سازش ظریفی بود میان سنت و سیاست پیشرو. آن دو شرط این بود که تقاضای کمك باید مهر بوگداگگن را داشته باشد، و یك حزب توده‌ای باید برای پشتیبانی از سیاست شوروی تشکیل شود. هر دو شرط انجام گرفت. بوگداگگن اورگا مهر خود را پای سندی حاکی از تقاضای کمك زد، و سوخباتور در ایرکوتسك نخستین بیانیهٔ «حزب مردم مغولستان» را نوشت. در ۲۰ نوامبر ۱۹۲۰ تقاضای تازه ــ این بار به «بخش شرق دور کمینترن» و «ارتش پنجم شوروی»ــ تسلیم شد.[۶۸]

هنگامی که سوُخباتور و چویبالسانگ در ایرکوتسك سرگرم مذاکره بودند، دولت انفو در پکن سقوط کرد و حکومت هسیوی کوچك در اورگا به‌پایان رسید ــ بی‌آن که تأسف کسی را برانگیزد. در پاییز و زمستان ۲۱ـ۱۹۲۰ در مغولستان خارجی وضعی نزدیك به هرج و مرج برقرار بود. با پایان گرفتن جنگ داخلی در سیبریه، سپاه سمنوف متلاشی و متفرق شد. از میان پاره‌های آن سپاه یکی از افسران سمنوف به نام اونگرن اشترنبرگ نیروی کوچکی از عناصر گوناگون تشکیل داد، که مورد حمایت ژاپن بود و گویا افسران ژاپنی هم در آن خدمت می‌کردند.[۶۹]

---

۶۸. برای این رویدادها دو مأخذ مغولی جداگانه وجود دارد: یکی زندگینامهٔ سوخباتور به قلم ناچوکدورجی، نشر ۱۹۴۳ (که در مقدمهٔ لاتیمور بر این کتاب مطالبی از آن نقل شده است: G. M. Friters, *Outer Mongolia and its International Position* (Baltimore, 1949), pp. xxviii-xxxvi)؛ دیگری خاطرات سیاسی منتشرنشدهٔ دیلوا هیتیکو، یکی از «بوداهای زنده»ی مغولستان. در مأخذ اول تمایل آشکاری دیده می‌شود به این که سوخباتور و چویبالسانگ (که در زمان انتشار این کتاب نخست‌وزیر جمهوری خلق مغولستان بود) به عنوان لنین و استالین مغولستان تصویر شوند؛ ولی روایت رویدادها قابل قبول است و خاطرات دیلوا، که مسلماً گرایش کمونیستی ندارد، واقعیات اساسی آن را تأیید می‌کند. با ترکیب این دو مأخذ تصویر کمابیش روشنی از رویدادهایی که در جای دیگر ثبت نشده‌اند می‌توان به دست آورد. تاریك‌ترین مسأله این است که بوگداگگن تا چه اندازه از مأموریت سوخباتور باخبر بوده است.

69. I. Maisky, *Sovremennaya Mongoliya* (Irkutsk, 1921), p. 129; مائیسکی می‌گوید که این نیرو مرکب از ۴،۰۰۰ روس، ۲،۰۰۰ـ۱،۵۰۰ تونگوس، ←

در پاییز ۱۹۲۰، این نیرو کوشید وارد مغولستان خارجی شود. در این موقع دولت شوروی برای نخستین بار علناً قدم به صحنه گذاشت و در یادداشت ۱۱ نوامبر ۱۹۲۰ به دولت پکن پیشنهاد داد که سربازان شوروی را برای گوشمال دادن متجاوز اعزام دارد؛ در واقع، راست یا دروغ، مدعی شد که از مقامات چینی در اورگا چنین تقاضایی دریافت داشته است. اما دولت پکن طبعاً به دریافت کمك از دولت شوروی، که حمایتش ممکن بود صورت دائمی پیدا کند، تمایلی نشان داد؛ و پیشنهاد شوروی رد شد.۷۰ عجالتاً نیروهای چینی باقی‌مانده در اورگا برای واپس‌راندن متجاوز کافی بود و تجاوز به شکست انجامید. اما در مدت زمستان وضع بدتر شد و سربازان چینی شخص بوگداگگن و بسیاری از نجبای مغول را زندانی کردند۷۱، چنان که هنگام بازگشت اونگرن اشترنبرگ در فوریهٔ ۱۹۲۱، مردم مغولستان از او به عنوان عامل رهایی‌بخش خود استقبال کردند. اونگرن اشترنبرگ در پیشاپیش سپاه خود وارد اورگا شد و اعلام کرد که قصد دارد همهٔ مغول‌هایی را که با چین یا روسیهٔ شوروی همکاری کرده‌اند نابود کند. بوگداگگن خود را امپراتور مغولستان مستقل نامید (که ظاهراً مغولستان‌های داخلی و خارجی را دربر می‌گرفت) و دولتی به نام دولت مغولستان تشکیل داد که اونگرن اشترنبرگ «مستشار نظامی» آن بود.۷۲ یورین فوراً به دولت پکن پیشنهاد داد کـه نیروهای شوروی

→

و «ده‌ها افسر ژاپنی» بوده است؛ بنابر گفتهٔ یك شاهـد عینی مستقل، اونگرن اشترنبرگ سال بعد با چهل نفر ژاندارم ژاپنی و ساز و برگ غالباً ژاپنی وارد اورگـا شد

(G. M. Friters, *Outer Mongolia and its International Position* (Baltimore, 1949), p. 230).

۷۰. «ایزوستیا»، ۵ ژانویهٔ ۱۹۲۱ (نقل‌شده در این مأخذ: (L. Pasvolsky, *Russia in the Far East* (N.Y., 1922), pp. 115-16) . «ایزوستیا» پاسخ مـورخ ۳۱ ۱۹۲۰ چین را چاپ کرد: یادداشت مورخ ۱۱نوامبر۱۹۲۰شوروی قبلا در «پراودا»ی ۱۴ نوامبر ۱۹۲۰ چاپ شده بود.

۷۱. این رویدادها در خاطرات دیلوا توصیف شده است.

۷۲. کامل‌ترین شرح پیوستهٔ این رویدادها بر پایهٔ مآخذ چینی در این کتاب آمده‌است:

;K. S. Weigh, *Russo-Chinese Diplomacy* (Shanghai, 1928), pp. 187-206

←

متجاوز را بیرون برانند، ولی پیشنهاد او رد شد.۷۳

از این لحظه بود که دولت شوروی در مغولستان خارجی سیاست تعرضی در پیش گرفت. پس از نخستین دست‌اندازه بی‌نتیجهٔ اونگرن اشترنبرگ در نوامبر ۱۹۲۰، سوخباتور و گروهش، بی‌گمان به همراهی مستشاران روسی، از ایرکوتسك حرکت کردند و نزدیك کیاختا در مرز مستقر شدند. در این‌جا در مدت زمستان کار تشکیل «حزب خلق مغولستان» و دولت مغولستان در جریان بود۷۴، و هنگامی که اونگرن اشترنبرگ در فوریهٔ ۱۹۲۱ اورگا را تصرف کرد همه‌چیز آماده بود. در ۱ مارس ۱۹۲۱ آنچه بعدها نخستین کنگرهٔ حزب خلق مغولستان نامیده شد بـه رهبری سوخباتور در کیاختا اجلاس کرد و تصمیم به تشکیل «دولت خلق‌مغولستان» و تأسیس ارتش ملّی برای آزاد کردن کشور از دست حکومت چینی‌ها و روس‌های «سفید» گرفت. در ۱۹ مارس دولت جدید به ریاست و وزارت جنگ سوخباتور اعلام شد، و این دولت از دولت شوروی تقاضای کمك کرد.۷۵ اونگرن اشترنبرگ کسی نبود که منتظر حمله بنشیند. در مهٔ ۱۹۲۱ او تعرض وسیع خود را به خاك شوروی آغاز کرد.۷۶ اما نیروهای

→

همچنین نگاه کنید به‌این کتاب
Pollard, *China's Foreign Relations, 1917-1931* (N.Y., 1933), pp. 161-2
و خاطرات دیلوا.

73. R. T. Pollard, *China's Foreign Relations, 1917-1931* (N.Y., 1933), p. 163.

۷۴. بنابر نوشتهٔ ماهوتین (Ma Ho-t'ien, *Chinese Agent in Mongolia* (Engl, . Transl Baltimore, 1949, pp. 98-9) حزب و دولت ترویسکو-ساوسك تشکیل شدند: شاید این‌جا مرکز فرماندهی سوخباتور بوده که در جاهای دیگر نام آن برده نشده است.

۷۵. مفصل‌ترین مأخذ این رویدادها زندگینامهٔ سوخباتور به قلم ناچوکدورجی است؛ شرح‌های دیگری نیز در ایـن مأخذ دیـده می‌شود:
Tikhii Okean. No. 3 (9), 1936, p. 66; Murzaev, *Mongol'skaya Narodnaya Respublika* (1948), p. 18;
البتهٔ همـهٔ این شرح‌ها مـذاکرات را پس از گذشت زمانـی چند قدری رسمی‌تر از آنچه بوده است جلوه می‌دهند.

۷۶. اعلامیهٔ ۲۱ مه ۱۹۲۱ اونگرن اشترنبرگ خطاب به «دسته‌های [نظامی] روس در خاك سیبریهٔ شوروی» دربارهٔ شروع این تعرض حفظ شده است. ژنرال،

←

ارتش سرخ که نزدیك مرز مستقر شده بودند این حمله را به آسانی دفع کردند. اونگرن اشترنبرگ که بیشتر سپاه خود را از دست داده بود دستگیر و تیرباران شد. در ۲۸ ژوئن به نام حزب خلق مغولستان و دولت خلق مغولستان تصمیم به حرکت به سوی اورگا اعلام شد. شهر در ۱۶ ژوئیه به تصرف درآمد و دو روز بعد دولت مغولستان استقرار یافت. بوگداگگن در رأس دولت باقی ماند، اما وظایفش به امور دینی محدود شد. نخست‌وزیر جدید بودو نام داشت، که یکی از لاماها (روحانیان) بود و گویا شغل پیشینش منشیگری ژنرال کنسولگری پیشین روسیه بود. سوخباتور وزیر جنگ شد. این ترتیبات نشان می‌دهد که برای سازش‌دادن نظام قدیم و جدید آمادگی وجود داشته است، و علت آن هم این بود که بیرون از جماعت لاما تقریباً هیچ مغول درس‌خوانده‌ای دیده نمی‌شد. واقعیت سرسخت پشت سر رژیم حضور ارتش سرخ و مستشاران شوروی بود. در اوایل ۱۹۲۱، وقتی که این ترتیبات جدید انجام گرفت، «دولت انقلابی خلق مغولستان» نامهٔ کوتاهی برای «ج ش ف س ر» فرستاد و تقاضا کرد که دولت شوروی «تا رفع کامل خطر از ناحیهٔ دشمن مشترك، نیروهای خود را از خاك مغولستان تخلیه نکند». چیچرین فوراً پاسخ مفصل و مداهنه‌آمیزی فرستاد که در آن گفته شده بود به محض «رفع خطری که رشد آزادانه خلق‌مغولستان و امنیت جمهوری‌روسیه و جمهوری شرق دور را تهدید می‌کند»، نیروهای شوروی تخلیه خواهند شد.۷۷

→

گراندوك میخائیل را «امپراتور کل روسیه» اعلام می‌کند و می‌گوید که قصد دارد «کمیسرها، کمونیست‌ها، و یهودیان را با خانواده‌هایشان نابود» کند؛ و اعلام می‌دارد که «در این مبارزه برضد ویرانگران و آلوده‌کنندگان روسیه ... مجازات فقط یکی است ـ مجازات مرگ به درجات مختلف.»؛ حاضر نیست بر «متحدان خارجی سابق که به همان بیماری انقلاب دچار شده‌اند» تکیه کند؛ و در پایان اعلامیهٔ خود با نقل جمله‌ای از کتاب دانیال نبی ظهور «میخائیل، شاهزادهٔ‌بزرگ» را پیش‌بینی می‌کند و اعلامیه را با این کلمات پایان می‌دهد :«رستگار آن کسی است که منتظر می‌ماند و ۳،۳۳۰ روز را از سر می‌گذراند »
(*Revolyutsiya na Dal'nem Vostoke* (1923), pp. 429-32).

۷۷. این یادداشت‌ها در «ایزوستیا»ی ۱۲ اوت ۱۹۲۱ منتشر شد؛ ترجمهٔ انگلیسی آن‌ها در این کتاب آمده است.
L. Pasvolsky, *Russia in the Far East* (N.Y., 1922), pp. 176-9).

ورود ارتش سرخ به اورگا و استقرار دولت مغولستان در آن شهر در زیر حمایت مستقیم شوروی، به این معنا بود که موقعیت بین‌المللی مغولستان خارجی به صورت پیش از ۱۹۱۷، چنان که در پیمان کیاختا پیش‌بینی شده بود، از نو برقرار شده است. پیروزی آسان سپاه و سیاست شوروی نشانهٔ تغییر روش ژاپن بود، که دست پنهانش دیگر نمی‌توانست از نیروهای «سفید» پشتیبانی کند. در تابستان ۱۹۲۱، امریکا سخت به ژاپن فشار می‌آورد که باقی‌ماندهٔ نیروهای خود را از سیبریه بیرون بکشند؛ و قرار بود کنفرانسی از نمایندگان ژاپن و جمهوری شرق دور در ماه اوت در شهر دیرن تشکیل شود.۷۸ این واگرد آشکار روند بیرون راندن قدرت روسیه از شرق دور بود که در چهار سال گذشته ادامه داشت: دورهٔ محاق به سر رسیده بود. نشانه‌های این امر در پکن تشخیص داده شد. در ۱۵ ژوئن ۱۹۲۱ چیچرین یادداشت ملایم و پوزش‌خواهانه‌ای به دولت چین فرستاد و توضیح داد که ورود نیروی شوروی به مغولستان خارجی اقدامی موقت که به حکم ضرورت امنیتی صورت گرفته است و به محض دفع اونگرن اشترنبرگ این نیروها تخلیه خواهند شد؛ اما دولت چین در پاسخ کوتاهی گفت که به چانگ تسولین حکمی داده شده است که کار اونگرن اشترنبرگ را یکسره کند و نیروهای موجود برای این کار کفایت دارند.۷۹ این پاسخ اذعان به بیچارگی بود. چانگ تسولین، که خود متکی بر لطف و عنایت ژاپن بود، نمی‌توانست برضد اونگرن اشترنبرگ اقدام کند، زیرا که این شخص نیز از حمایت ژاپن برخوردار بود. اما این امر مانع از شدت ناخشنودی چین از مداخلهٔ شوروی در منطقه نمی‌شد. یورین، نمایندهٔ جمهوری شرق دور، که هنگام ورود ارتش سرخ به اردوگاه به مرخصی رفته بود، در ۲۵ ژوئیهٔ ۱۹۲۱ باز در پکن پدیدار شد،اما یك هفته بعد ظاهراً برای دیدار با چانگ تسولین از آن‌جا رفت و دیگر بازنگشت.۸۰

در بهار یا تابستان ۱۹۲۱، هنگامی که این رویدادها در جریان بود،

---

۷۸. نگاه کنید به جلد اول ص ٤٣٦.

79. R. T. Pollard, *China's Foreign Relations, 1917-1931* (N.Y., 1933), p. 162:

حکم مأموریت چانگ تسولین در واقع روز ۳۰ مهٔ ۱۹۲۱ صادر شده بود.

80. *North China Herald* ((Shanghai), 30 July 1921, p. 312; 6 August 1921, p. 386.

گام تازه‌ای نیز برداشته شد که از افزایش علاقهٔ مسکو به امور شرق دور حکایت می‌کرد. مارینگ، نمایندهٔ هلندی اندونزی که در بحث مسألهٔ ملی و مستعمراتی در پایان دومین کنگرهٔ کمینترن نقش فعالی داشت[۸۱]، برای مأموریتی به چین فرستاده شد. روشن بود که مأموریت او، برخلاف مأموریت وایتینسکی در ۱۹۲۰، به تشکیل و تشویق گروه‌ها و احزاب کمونیست محلی محدود نمی‌شود. مارینگ در جستجوی پاسخ این پرسش کلی بود که در مورد چین چه باید کرد؛ و طرح پرسش به این صورت واقعی نبودن تمایز میان ترویج کمونیسم و توسعهٔ قدرت و اعتبار شوروی را در شرق دور آشکار می‌ساخت. مارینگ با نادیده گرفتن پکن، که در آن‌جا یورین نمایندگی منافع فرضی جمهوری شرق دور را برعهده داشت، با دو مردی که ظاهراً بیشترین قدرت را در چین به دست داشتند دیدار کرد ــ وو پئی‌فو، فرمانروای قدرتمند چین مرکزی، و سون‌یات‌سن، که ناسیونالیست‌های پرشور او را در ۷ مهٔ ۱۹۲۱ به مسند ریاست جمهوری چین غیرمتحد نشانده بودند. برآمدن وو پئی‌فو در اواخر تابستان ۱۹۲۰ به سقوط دولت انفو منجر شده بود، و مسکو توجه داشت که وجود او جهت سیاست پکن را به نفع روسیهٔ شوروی چرخانده یا دست کم ضدیت با روسیهٔ شوروی را کاهش داده است.[۸۲] رنگ کلی سیاست وو پئی‌فو هرچه بود ــ و این هنوز کاملا آشکار نشده بود ــ خود او با ژاپن و چانگ تسولین، یعنی دست‌نشاندهٔ ژاپن در منچوریه، میانهٔ خوبی نداشت؛ و طبیعی بود که روسیهٔ شوروی در آن ایام او را متحد بالقوهٔ خود بداند. از طرف دیگر، سون‌یات‌سن، به عنوان رهبر انقلاب دموکراتیک چین و سخنگوی پذیرفته‌شدهٔ رادیکالیسم چینی، علی‌الظاهر از دیدگاه کمونیست‌ها چهرهٔ دلپذیرتری داشت. مارینگ هم در دومین کنگرهٔ کمینترن یکی از کسانی بود که در تنظیم سیاست اتحاد کمونیست‌ها با جنبش‌های بورژوا دموکراتیک ملی دخالت‌داشت. از این‌که درگفتگوهای مارینگ با وو پئی‌فو یا سون‌یات‌سن چه گذشته یا او سپس چه نوع گزارشی به مسکو داده‌است. چندان اطلاعی در دست نیست. آنچه مسلم است تخم همکاری آینده با کومین‌تانگ در گفتگو با سون‌یات‌سن کاشته شد. اما روشن است که در

---

۸۱. نگاه کنید به ص۳۰۸ بالا.

۸۲. نگاه کنید به صص۱۰-۶۰۹ بالا.

آن زمان در مسکو تصمیم قاطعی گرفته نشد.۸۲ رویدادی که پس از ورود مارینگ به چین پیش آمد، ولی ظاهراً خود او در آن دخالتی نداشت، تأسیس حزب کمونیست چین بود. نمایندگان چندین گروه ناهمگون در ژوئیهٔ ۱۹۲۱ در شانگهای مخفیانه گرد آمدند؛ اما سابقهٔ حضار این مجلس حاکی از وحدت عقیده نیست، و آنچه نخستین کنگرهٔ حزب کمونیست چین نامیده شد اظهاریه‌ای دربارهٔ سیاست خود صادر نکرد و اصولا هیچ نوع سندی از خود برجا نگذاشت.۸۳ این کنگره در تاریخ چین همان نقشی را بازی کرد که کنگرهٔ ۱۸۹۸ حزب سوسیال‌دموکرات در مینسك در تاریخ روسیه بازی کرده بود.

---

۸۳. تنها مأخذ اطلاع دربارهٔ سفر مارینگ به ووپی‌فو این کتاب است: T'ang Leang-li, *The Inner History of the Chinese Revolution* (1930), p. 155;

بنابر این مأخذ مارینگ به مقامات شوروی توصیه می‌کند که روابط خود را با ووپی‌فو و سون‌یات‌سن حفظ کنند، و روابط با ووپی‌فو در فوریهٔ ۱۹۲۳ قطع می‌شود، یعنی هنگامی که ووپی‌فو نیروهای خود را برای سرکوبی اعتصابیان‌راه‌آهن پکن-هانکو به‌کار می‌برد (و معامله با سون‌یات‌سن سرانجام سرمی‌گیرد). این مأخذ نمایندهٔ جناح چپ دورهٔ اخیر کومین‌تانگ است و ضدکمونیستی است، ولی آنچه از واقعیات نقل می‌کند به‌طور کلی قابل اعتماد به نظر می‌رسد. ویلنسکی در مقاله‌ای که در اوت ۱۹۲۲ نوشته است ووپی‌فو را نخستین و برجسته‌ترین ناسیونالیست چینی توصیف می‌کند و او را «یکی از آن عده مردان اجتماعی چین [می‌نامد] که خود را از نفوذ بیگانهٔ سرمایهٔ خارجی برکنار نگه داشته‌اند» (*Kommunistischeskii Internatsional*, No. 23 (4 November 1922), col. 6104; رادك نیز در چهارمین کنگرهٔ کمینترن در نوامبر ۱۹۲۲ به‌دوره‌ای اشاره‌می‌کند که «حزب کمونیست جوان چین» از ووپی‌فو پشتیبانی می‌کرد (*Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 630).

مأخذ عمدهٔ دیگر دربارهٔ سفر ۱۹۲۱ مارینگ کتابی است بر پایهٔ گفتگویی با خود مارینگ: H. Isaacs, *The Tragedy of the Chinese Revolution* (1938), p. 64. دراین کتاب به‌دیدار مارینگ با ووپی‌فو اشاره‌ای نشده‌است؛ اما طبیعی‌است که پس‌از گذشت زمان رویدادی که نتیجه‌ای نداشته نادیده گرفته شود و بحث منحصر به دیداری شود که سرانجام نتیجه داده است.

84. B. I. Schwartz, *Chinese Communism and the Rise of Mao* (Harvard, 1951), p. 34.

فصل سی و چهارم

شرق دور: ۲ـ طلوع دوباره

زمستان ۲۲ـ۱۹۲۱ در سیاست شرق دور روسیهٔ شوروی دورهٔ فعالیت فراوان بود و طلوع دوبارهٔ قدرت شوروی را در افق اقیانوس آرام نشان می‌داد. با شکست اونگرن‌اشترنبرگ آخرین نیروی سازمان‌یافتهٔ «سفید» در سیبریه از میان رفت؛ ژاپن زیر فشار امریکا نیروهای خود را گام به گام بیرون می‌کشید؛ دولت شوروی هم توانسته بود غلبهٔ منافع و نفوذ روسیه را در مغولستان خارجی از نو اعمال کند. از طرف دیگر، میان چین و ژاپن هنوز مناسبات دیپلماتیک برقرار نشده بود، و تلاش برای ایجاد جنبش‌های کمونیستی در آن دو کشور به جایی نرسیده بود. در این زمستان مهم، کنفرانس واشنگتن وضع ژاپن را در صف قدرت‌های بزرگ ضعیف‌تر و منزوی‌تر کرد و مراحل‌نهایی تخلیهٔ نیروهای ژاپنی را جلوتر انداخت؛ وضع شوروی در مغولستان خارجی، به قیمت تیرگی روابط شوروی با پکن، ولی بدون اعتراض هیچ‌کدام از قدرت‌های‌بزرگ، محکم‌تر شد؛ و کنفرانس «رنجبران مشرق‌زمین» در مسکو نشانهٔ آن بود که تلاش شدیدی برای مستقرکردن نفوذ کمونیست‌ها و به‌دست آوردن پایگاهی برای احزاب کمونیست در کشورهای شرق دور آغاز شده است. در تابستان ۱۹۲۲، هنگامی که کنفرانس جنوآ و پیمان راپولو نشانه‌های نمایان پیشرفت دیپلماسی شوروی در اروپا بودند، در شرق دور نیز روسیه بار دیگر به قدرتی مبدل شد که دیگران می‌بایست در محاسبات خود وجودش را به حساب بیاورند.

مهم‌ترین دستاورد سیاست شوروی در شرق دور در زمستان ۲۲ـ۱۹۲۱ تحکیم قدرت شوروی در مغولستان خارجی‌بود ـ هرچند دربارهٔ

این دستاورد کمتر از همه تبلیغات می‌شد. نمایندگان دولت‌جدیدمغولستان، که با کوشش ارتش سرخ در اورگا مستقر شد، به مسکو رفتند و در آن‌جا با امضای پیمانی در ۵ نوامبر ۱۹۲۱ میان «ج ش ف س ر» و جمهوری خلق مغولستان بر پایهٔ برابری محض رسمی، فوراً وضع را روشن‌کردند. هرکدام از طرفین اقتدار انحصاری طرف دیگر را بر خاك خود به رسمیت شناختند (حق حاکمیت چین بر مغولستان خارجی که تا آن روز رسماً پذیرفته شده بود بدین ترتیب ملغی شد)؛ مناسبات میان دوکشور می‌بایست از طریق مبادلهٔ وزرای مختار دارای شأن برابر از دو طرف برقرار شود؛ حقوق برون‌مرزی و سایر امتیازات خاصی که به موجب قراردادهای روسیهٔ تزاری به روسیه تعلق می‌گرفت ابطال شد؛ هریك از طرفین متعهدند که در خاك خود از تشکیل هر نوع گروه یا «دولت» معارض با طرف دیگر جلوگیری کنند.۱ در یك مورد آمال مغولستان ارضا نشد. منطقهٔ وسیع ولی کم‌جمعیتی در غرب مغولستان خارجی، به نام سرزمین اوریانخای، از مدت‌ها پیش وضع مبهمی داشت و مانند خود مغولستان خارجی میان روسیه و چین مورد اختلاف لجوجانه بود، هرچند دیپلماسی روسیه همیشه دقت می‌کرد که این دو سرزمین را از یکدیگر متمایز سازد.۲ ساکنان اوریانخای قوم ترك‌زبانی بودند (اگرچه در بخش جنوبی تعدادی از مغول‌ها نیز به میان آن‌ها راه یافته بودند)، که پاره‌ای از آن‌ها مانند همسایگان مغول خود زندگی شبانی و چادرنشینی داشتند و پاره‌ای دیگر، در شمال و شمال شرقی، کارشان شکار جنگلی و دنبال کردن گله‌های گوزن بود. مقامات شوروی، به پیروی از سابقهٔ عمل حکومت تزاری، مانع وحدت این منطقه با جمهوری خلق مغولستان شدند. در اوایل ۱۹۲۲، ظاهراً به ابتکار مقامات محلی، اوریانخای با نام «جمهوری خلق تانو تووا» به‌عنوان یك جمهوری مستقل شناخته شد و مناسبات دوستانه‌ای با روسیهٔ شوروی برقرار کرد.۳

روندهای تثبیت تدریجی تسلط شوروی را بر مغولستان خارجی می‌توان در خطوط کلی ــ اما نه در جزئیات ــ دنبال کرد. تا مارس

---

1. *RSFSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, ii (1921), No. 47, pp. 29-31; Engl. transl. in *Treaties and Agreements with and concerning China ,1919-1929* (Washington, 1929), pp. 53-4.

2. G. M. Friters, *Outer Mongolia and its International Position* (Baltimore, 1949), pp. 102-6.

3. *Godovoi Otchet NKIDkIX S"ezdu Sovetov* (1922), p. 71.

۱۹۲۱ غالب مغول‌هایی که دارای آگاهی سیاسی بودند روسیهٔ شوروی را به نام متحد و آزادکنندهٔ مغولستان از دست چین و روس‌های «سفید» ـ آخرین متجاوزان به خاك مغولستان ـ می‌شناختند. اما پس از ۱۹۲۱ که خطر چین از صحنه دور شد و قدرت شوروی رفته‌رفته خود را در مغولستان خارجی تحکیم کرد، وضع برعکس شد و میان مقامات مغولستان و شوروی برخورد پدید آمد. این برخورد ظاهراً چندین صورت داشته است و در تنازع میان خود مغول‌ها و میان مغول‌ها و روس‌ها مسائل اجتماعی و مذهبی و ملی درهم پیچیده بوده است. رژیمی که در تابستان ۱۹۲۱ در اورگا حاکم شد ملی محض بود و هیچ‌گونه برنامهٔ اجتماعی نداشت: این در اصطلاح بلشویك‌ها به معنای مرحلهٔ انقلاب بورژوایی بود. اما پس از امضای پیمان شوروی و مغولستان در ۵ نوامبر ۱۹۲۱ دولت شوروی، به پیروی از همان سیاستی که در خطهٔ روستای روسیه دنبال می‌کرد، در صدد برآمد که با دست زدن به اصلاحات دوررس اجتماعی و سیاسی برای خود پایگاه محکمی در مغولستان بنا کند. بنابر یکی از مآخذ، فهرستی از درخواست‌ها عنوان شد، از ملی شدن زمین‌ها و جنگل‌ها و معادن و سایر منابع طبیعی، تقسیم زمین میان کشاورزان فقیر، الغای القاب و امتیازات «بودای زنده» و نجبا، و جایگزین ساختن انتخابات عمومی به جای آن‌ها، استخدام مهندسان شوروی در معادن و مستشاران نظامی شوروی در ارتش، و برپا کردن سازمان‌های خدمات آموزش و بهداری زیر نظر کارشناسان شوروی. ظاهراً دولت مغولستان و حزب خلق مغولستان با این درخواست‌ها مخالفت می‌کنند، اما اتحادیهٔ جوانان انقلابی به جانبداری از آن‌ها برمی‌خیزند، و در هر حال در ژانویهٔ ۱۹۲۲ درخواست‌های شوروی کمابیش تحت فشار پذیرفته می‌شوند.[۴] در

4. Ma Ho-t'ien, *Chinese Agent in Mongolia* (Engl, transl., Baltimore, 1949), pp. 100-102.

در یك کتاب درسی اخیرتر شوروی فهرست «اصطلاحات دموکراتیك» ۱۹۲۲ چنین آمده است که دولت «سرفداری و تعهدات فئودالی دهقانان را از میان برد، زمین را ملك دولتی اعلام کرد. امتیازات فئودالی و تقسیم‌بندی کاست را از میان برد، انتخابات ارگان‌های محلی دولت را مرسوم کرد، نظام مالیات بر درآمد تصاعدی را جاری ساخت، و دادگاه‌ها را با وارد کردن نمایندگان مردم تجدید سازمان داد»

(N. P. Farberov, *Gosudarstvennoe Pravo Stran Narodnoi Demokratii* (1949), p. 302).

این مسأله پای ایمان مذهبی هم در میان بود، زیرا روشن بود که غرض از اصلاحات غیرمذهبی کردن زندگی مغولستان و نقض اقتدار لاماها است. گویا روس‌ها در اجرای این سیاست به پشتیبانی گروه کثیر بوریات مغول‌ها از آن‌سوی مرز امیدوار بودند، که چون مدت‌های مدید در معرض نفوذ تمدن غیرمذهبی روسیه قرار داشتند اکنون مقامات شوروی آن‌ها را به مغولستان خارجی می‌آوردند تا تراز زندگی فرهنگی و سیاسی خویشاوندان خود را ــ که اسیر لاماها بودند و آموزش غیرمذهبی در میان آن‌ها عملا رسم نبود ــ بالا ببرند. روشن است که این کار هم آتش خشم و دشمنی محافل سنتی را دامن زد.۵

در این اوضاع، شاید عناصر محافظه‌کار از ایام تسلط چین با قدری تأسف یاد می‌کردند ــ آن هم تأسف همراه با ترس از غلبهٔ مطلق قدرتی که سخت به نوآوری انقلابی پایبند بود. از مسکو تقاضا شد که برای بهبود مناسبات مغولستان با چین یاری کند، و در ۱۴ سپتامبر ۱۹۲۱ پاسخ احتیاط‌آمیزی داده شد، به این مضمون که دولت شوروی این هدف را کاملا تأیید می‌کند، «مشروط بر آن که خلق مغولستان نیز در عین‌حال حق خودمختاری خود را اعمال کند».۶ چند هفته بعد بودو، نخست‌وزیر، اعلام کرد که مغولستان مایل است با چین مناسبات دوستانه داشته باشد.۷ روشن است که در اطراف یك گروه طرفدار چین و مرکب از لاماهای قدیم مخالفت با شوروی در حال شکل‌گرفتن بود. در مارس ۱۹۲۲ با تأسیس «ادارهٔ امنیت داخلی» گام معنی‌داری برداشته شد، که تنها اطلاعی که دربارهٔ آن برجا مانده این‌است‌که سران آن مغول‌بوده‌اند.۸ در ماه بعد بودو و دو مغول برجستهٔ دیگر بازداشت و به جرم توطئه با چین اعدام شدند ــ و ظاهراً غرض از این توطئه تجدید قیمومت چین بر مغولستان خارجی بوده است.۹ اعدام بودو و همدستان او سرآغاز نوعی

---

۵. شواهدکمیاب این موضوع در این کتاب گردآوری و بررسی شده است:
G. M. Friters, *Outer Mongolia and its International Position* (Baltimore 1949), pp. 125-6.

۶. «ایزوستیا»، ۱۷ سپتامبر ۱۹۲۱.

7. K.S. Weigh. *Russo-Chinese Diplomacy* (Shanghai, 1928), pp. 212-13.

8. Unpublished memoirs of the Dilowa Hutuktu.

9. G. M. Friters, *Outer Mongolia and its International Position* (Baltimore, 1949), p. 126;

←

حکومت وحشت انقلابی بود که هجده ماه طول کشید، و در این مدت، بنابر یکی از مآخذ چینی، در زندگی مغولستان «یك روز بدون برخورد میان گروه‌های نـو و کهنه نگذشت».۱۰ این رویدادها بـا تنظیم روابط میان مغولستان خارجی و روسیهٔ شوروی همراه بود. در ۲۶ مـهٔ ۱۹۲۲ ورود نمایندهٔ دائمی مغولستان به مسکو ثبت شده است.۱۱ پنج روز بعد پیمان دیگری میان روسیهٔ شوروی و مغولستان خارجی در اورگا به امضا رسید، و این نکته آشکارتر شد که دولت شوروی نقش مسلطی را که آخرین دولت تزاری توانسته بود در مغولستان خارجی به دست آورد بار دیگر برعهده گرفته است. به موجب پیمان جدید، همهٔ امـوال دولت‌های پیشین یـا مؤسسات دولتی روسیه می‌بایست به «ج ش ف س ر» تحویل داده شود؛ اموال پیشین شرکت‌ها و اتباع روسی می‌بایست برای بررسی دقیق‌تر محفوظ بماند.۱۲ ادارهٔ امور مغولستان خارجی اکنون به‌طور مؤثر در دست مغول‌های طرفدار هدف‌ها و سیاست‌های شوروی بود، و در دست مشاوران شوروی آن‌ها. اگر در اوت ۱۹۲۲ نیروهای ارتش سرخ در مغـولستان

→

و مأخذی که در این کتاب ذکر شده است. بنابر خاطرات دیلوا هوتوکتو اتهام آن‌ها توطئه‌چینی با دامبیدانزان «راهزن» بود ـ یکی از لاماها که گویا از طایفهٔ کالموك بوده است: نوعی ماخنوی مغول که پاره‌ای از زمین‌های بایر غرب مغولستان را زیر فرمان داشت و مرتباً با حکومت مرکزی، از هر رنگ سیاسی یا ملی که بود، معارضه می‌کرد و اندکی بعد از این زمان سرانجام به دست یك دستهٔ اعزامی که از طرف ادارهٔ امنیت داخلی سازمان یافته بود از پا درآمد. نشریهٔ «شرق نو» (*Novyi Vostok*, iv (n.d. [1923]), 156-60) شرحی‌از روند استقرار قدرت‌جمهوری خلق‌مغولستان بر ناحیهٔ‌غربی‌مغولستان بیان می‌کند ـ روندی که از مه تا اکتبر ۱۹۲۱ ادامه‌داشت. بنابر نوشتهٔ «دائرةالمعارف‌سیبریهٔ‌شوروی» (*Sibir'skaya Sovetskaya Entsiklopediya*, iii (1932), 540, نبرد با «گاردهای‌سفید» تاآوریل۱۹۲۲ ادامه داشت و منطقه تا پاییز آن سال آرام نشد؛ این‌ناآرامی‌ها باعث‌می‌شد که «زمین‌داران فئودال برحسب توفیق یك جانب یا جانب دیگر نوسان کنند».

10. Ma Ho-t'ien, *Chinese Agent in Mongolia* (Engl. transl., Baltimore, 1949), p. 102.

۱۱. «ایزوستیا»، ۱۴ ژوئن ۱۹۲۲.

12. *Treaties and Agreements with and concerning China, 1919-1929* (Washington, 1929), pp. 102-3.

خارجی به یك هنگ «زیر نظارت وزارت جنگ مغولستان»۱۳ تقلیل یافت، این نشانهٔ کنار رفتن قدرت شوروی نبود، بلکه حکایت از آن می‌کرد که استقرار این قدرت با کفایت و آسانی صورت گرفتـه است و مخالفت سازمان‌یافته‌ای در برابر آن از جانب مغول‌ها وجود ندارد.

سیاست شوروی در سراسر زمستان ۲۲ـ۱۹۲۱ سرگرم تحکیم نفوذ خود در مغولستان خارجی بود، اما کانون توجه جهانیان در صحنهٔ‌دیپلماسی تصمیم قدرت‌های بزرگ بود، که در ژوئیهٔ ۱۹۲۱ اعلام شد، دائر بر تشکیل کنفرانس خلع سلاح و مسائل اقیانوس آرام در پایان سال در شهر واشنگتن. این کنفرانس برای تبلیغات و سیاست خارجی شوروی خالی از دردسر نبود. هر نوع توافقی میان قدرت‌های سیاسی، به ویژه میان دو قدرت بزرگ یعنی ایالات متحده و بریتانیای کبیر، نه‌تنها با رأی پذیرفته‌شدهٔ تضادهای روزافزون و ناگزیر در درون‌جهان‌سرمایه‌داری مغایرت داشت، بلکه باعث تقویت دشمنان اصلی «ج ش ف س ر» می‌شد. از طرف دیگر، یکی از هدف‌های معین سیاست امریکا که احتمال پیشرفت آن در کنفرانس واشنگتن می‌رفت بیرون راندن ژاپن از سیبریه و تضعیف پایگاه ژاپن در چین بود. نخستین واکنش عبارت بود از اعتراض رسمی به دول دعوت‌کنندهٔ کنفرانس و به چین، و اعلام این که دولت شوروی خود را به رعایت هیچ‌یك از تصمیمات کنفرانسی که به آن دعوت نشده است ملزم نمی‌بیند.۱۴ یك ماه بعد کمیتهٔ اجرائی کمینترن سلسله احکامی تصویب کرد، دائر بر این که هدف تفاهم میان ایالات متحده و بریتانیای کبیر تشکیل یك «تراست سرمایه‌داری انگلوساکسون [است] که مرکز ثقل آن در امریکا خواهد بود»: کنفرانس واشنگتن نمایندهٔ «تلاش ایـالات متحده [است]. برای آن که ثمرات پیروزی ژاپن را با وسائل دیپلماتیك از چنگ او درآورد». این احکام با محکوم‌کردن امپریالیسم به طور کلی و پیش‌بینی این نکته که تضادهای آن با این کنفرانس حل‌شدنی نیست

---

13. *China Year Book, 1923* (Shanghai, n.d.), p. 677;
بنابر همین مأخذ (ibid., p. 678) در همان‌لحظه «بخشی از پلیس مخفی شوروی در اورگا پدیدار شد».

14. *Sovetsko-Amerikanskie Otnosheniya, 1929-1933* (1934), pp. 47-8:
اعتراض دیگری نیز در نوامبر داده شد (ibid., p. 51).

به پایان می‌رسند.۱۵ اما این روش سازش‌ناپذیر به زودی تخفیف یافت و عامل محاسبه نیز در کار دخالت داده‌شد. با برگرداندن لبهٔتیز کنفرانس به طرف ژاپن، برخی غرض‌های دیپلماتیك حاصل می‌شد، زیرا که در همان لحظه نمایندگان ژاپن در مذاکره با جمهوری شرق دور در دیرن سرسختی نشان می‌دادند.۱۶ مقاله‌ای در «ایزوستیا»ی ۳۰ سپتامبر ۱۹۲۱ توضیح داد که فایدهٔ کنفرانس واشنگتن عبارت است از «افشای نقشه‌های امپریالیسم ژاپن، که بزرگ‌ترین ستمگر بر خلق‌های شرق دور است، و مقابلهٔ ارادهٔ سازمان‌یافتهٔ توده‌های رنجبر آسیای شرقی با آن». همهٔ تلاش‌ها در راه گرفتن دعوتنامه‌ای به این کنفرانس برای دولت شوروی یا جمهوری شرق دور بی‌نتیجه ماند؛ اما یك هیأت غیررسمی با رضایت دولت امریکا از طرف جمهوری شرق دور به واشنگتن اعزام شد و در کوریدورهای کنفرانس خودی نشان داد؛ دولت شوروی در استفاده از هر نوع فایده‌ای که بر دشمنی امریکا با ژاپن مترتب بود هیچ فرصتی را از دست نمی‌داد.۱۷ این‌جا نیز، مانند سایر جاها، هر نوع حرکت مصلحت‌آمیزی که برای برانگیختن یك قدرت سرمایه‌داری برضد دیگری لازم می‌آمد، تلاش دنبال کردن انقلاب جهانی را تخفیف می‌داد. کمی‌پس‌از افتتاح کنفرانس در واشنگتن سرمقاله‌ای در «ایزوستیا» با عنوان رهبر [«هژمون»] جهان» ایالات متحده را «قدرت عمده در جهان» نامید و گفت که «هر گامی در این جهت یا آن جهت باید در راه کنار آمدن با ایالات متحده برداشته شود».۱۸

اما راه نیافتن به کنفرانس قدرت‌های اقیانوس آرام ضربه‌ای بود

---

15. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 18 (8 October 1921) col. 4758:

این احکام ابتدا در «پراودا»ی ۱ سپتامبر ۱۹۲۱ منتشر شد.

۱۶. نگاه کنید به جلد اول؛ آن‌جا روش دوپهلوی مسکو در قبال کنفرانس واشنگتن نیز تشریح شده است.

۱۷. مکاتبات دولتی منتشرنشده در آرشیو ملی ایالات متحده (National Archives of the United States, Record Group 59; 861 A 01) نشان می‌دهد که ویزاها روز ٤ اکتبر ۱۹۲۱ ظاهراً «برای مقاصد بازرگانی» صادر شده ولی منظور واقعی واکنش در مقابل فشار ژاپن بر جمهوری شرق دور بوده است.

۱۸. «ایزوستیا»، ٦ دسامبر ۱۹۲۱؛ برای اطلاع از اهمیت روزافزونی که مسکو در این ایام برای ایالات متحده قائل بود.

به منافع و اعتبار شوروی در شرق دور؛ و اگر پاسخ‌دادن به این ضربه با وسائل دیپلماتیك مقدور نبود، دولت شوروی باید راه دیگری را آزمایش می‌کرد. یك سال پیش، درست پس از کنگرهٔ خلق‌های مشرق‌زمین در باکو، کمیتهٔ اجرائی کمینترن تصمیم گرفته بود که نظیر آن کنگره را در شرق دور «در شهری در سیبریه» تشکیل دهد.۱۹ گویا نمایندگان ژاپنی و چینی و کره‌ای نیز در این تصمیم دخالت داشتند، و اهمیت این تصمیم از این نکته معلوم می‌شود که گویا هم‌اکنون ۸،۰۰۰،۰۰۰ کارگر صنعتی در ژاپن وجود دارد. مشکلات عملی گردآوردن نمایندگان چنین کنگره‌ای تا آن روز مانع اجرای این نقشه شده بود. تلاش‌های مکرری برای تأسیس حزب کمونیست در ژاپن صورت گرفته ولی به جایی نرسیده بود؛ حزب کمونیست چین هم که در ژوئن ۱۹۲۱ تأسیس شده بود چیزی جز گروهی از روشنفکران رنگارنگ چپ‌رو نبود. تصمیم به اجلاس «کنگرهٔ رنجبران شرق دور» در نوامبر آینده۲۰ در همان جلسهٔ کمیتهٔ اجرائی کمینترن گرفته شد که احکام مربوط به کنفرانس واشنگتن را تصویب کـرد، و روشن است که غرض از این تصمیم ضربه‌ای بود در پاسخ حرکت قدرت‌های غربی. در ابتدا قصد آن بود که کنگره در خاك جمهوری شرق دور و در شهر ایرکوتسك اجلاس کند؛ تاریخ آن هم عجالتاً ۱۱ نوامبر ۱۹۲۱ معین شد.۲۱ تدارکات فعالانه برای گردآوری گروه برجسته‌ای از نمایندگان در سراسر پاییز ادامه داشت. چانگ تی‌لی، نمایندهٔ چینی در سومین کنگرهٔ کمینترن۲۲ با جیب‌های آکنده از پول به ژاپن رفت و دعوتنامه‌ها را توزیع کرد. دو سازمان نمایندگان خود را به کنگره فرستادنـد: یکی «انجمن چهارشنبه»، گروهی مرکب از روشنفکران مارکسیست، از جمله توکودا، که بیست و پنج سال بعد دبیرکل حزب کمونیست ژاپن بود؛ و دیگری یك سازمان دانشجویی که خود را «حزب کمونیست خلق سپیده‌دم» می‌نامید؛ کاتایاما از جملهٔ کسانی بود که از ایالات متحده دعوت شدند.۲۳ معلوم

---

19. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 14 (6 November 1920), col. 2947.

20. ibid., No. 18 (8 October 1921), col. 4758.

21. ibid., No. 23 (4 November 1922), col. 6070.

۲۲. نگاه کنید به ص ٤٦٩ بالا.

۲۳. این مطلب از منابع ژاپنی گرفته شده و به توسط آقایان لنگر و سورینگن ←

نیست که نمایندگان چینی به چه ترتیبی دعوت شدند. اما بیشتر آن‌ها کمونیست نبودند، و رهبران حزب کمونیست چین، که در تابستان گذشته تأسیس شده بود، در میان آن‌ها دیده نمی‌شدند.

دلایلی که برای تغییر محل اجلاس کنگره ذکر می‌شود حدسی‌است.[۲۴] اما پس از یك جلسهٔ مقدماتی در ایرکوتسك، در دسامبر ۱۹۲۱، کنگرهٔ اصلی در ۲۱ ژانویهٔ ۱۹۲۲ ۲۵ در مسکو اجلاس کرد. کنگره ده روز ادامه یافت. زمانه عوض شده بود؛ و این کنگره نه از لحاظ حجم و نه از لحاظ شور و حرارت به پای کنگرهٔ شانزده ماه پیش خلق‌های مشرق‌زمین در باکو نرسید. کره هفتاد و دو نماینده داشت، چین چهل و دو نماینده، و ژاپن شانزده نماینده؛ مشتی نماینده هم از هنـدوستان و مغولستان و اندونزی، و نیز از اقوام یاقوت و بوریات و کالموك، از مناطق خود «ج ش ف س ر» آمدند. فقط حدود نیمی از نمایندگان کمونیست بودند: کومین‌تانگ جزو سازمان‌های «انقلاب ملی» بود که در کنگره نماینده داشتند. روشنفکران و دانشجویان غلبه داشتند. اما دهقانان کره‌ای و کارگران صنعتی ژاپنی و کارگران و دهقانان چینی هم دیده می‌شدند. اگر از روی سوابق کامل کنگره که از طرف کمینترن منتشر شده است داوری کنیم[۲۶]، باید گفت که نمایندگان شرق دور سخنان خود را به اظهار

→

در اختیار نویسنده قرار گرفته است؛ کاتایاما ورود خود را از ایالات متحده به مسکو در نشریهٔ کمینترن شرح داده است

Kommunisticheskii Internatsional, No. 44-5 (118-19), 1927, col. 59.

۲۴. این دلایل شاید جنبهٔ عملی داشته‌اند، یا شاید چنین احساس می‌شده است که جمهوری شرق دور، که نمایندگان در این لحظه در واشنگتن خصلت‌دموکراتیك و منزلت مستقل آن را مطرح می‌کردند، از اجلاس چنین کنگره‌ای در خاك خود زیان می‌بینند.

25, *Tikhii Okean*, No. 1, 1934, p. 125.

26. *The First Congress of Toilers of the Far East* (Hamburg, 1922): روایت آلمانی، که کامل نیست ولی بهتر تنظیم شده، تحت این عنوان منتشر شده است:

Der Erste Kongress der Kommunistischen und Revolutionären Organizationen des Fernen Ostens (Hamburg, 1922).

این‌ها سوابق کامل کنگره نیستند، بلکه فقط چند سخنرانی اصلی و قطعنامه و بیانیهٔ کنگره را در بر دارند. ظاهراً یك روایت روسی هم وجود دارد، و نسخهٔ آن به دست نیامد.

امیدواری نسبت به چشم‌انداز انقلاب در کشورهای خود محدود کردند. در این کنگره نیز، مانند کنگرهٔ باکو، سخنرانی اصلی بر عهدهٔ زینوویف نهاده شد. زینوویف در قبال ناسیونالیست‌های چین روش نسبتاً سردی در پیش گرفت و شکایت کرد که برخی از افراد کومین‌تانگ «چشم نه‌چندان نومیدانه‌ای به امریکا دارند، یعنی به سرمایه‌داری امریکا، و منتظرند که درست از آن‌جا فواید دموکراسی و پیشرفت بر سر چین انقلابی ببارد»[۲۷]؛ و میان آن‌ها حتی عناصر متعصبی وجود دارند که می‌خواهند «مسألهٔ بازگشت مغولستان به چین را در دستور قرار دهند». اما وزن عمدهٔ سخنان زینوویف بر ژاپن تکیه داشت: «کلید حل مسألهٔ شرق دور در دست ژاپن است.» مارکس یك بار گفته است که انقلاب اروپا بدون انگلستان طوفانی در یك فنجان چای خواهد بود؛ در شرق دور همین نکته در مورد ژاپن صادق است که ۳،۰۰۰،۰۰۰ کارگر صنعتی و ۵،۰۰۰،۰۰۰ دهقان بی‌زمین دارد. در ژاپن «کمونیست‌های دارای آگاهی طبقاتی هنوز چند صد تنی بیش نیستند». ولی زینوویف با اطمینان‌خاطر پیش‌بینی کرد که هیچ چیزی نمی‌تواند از جنگ در شرق دور جلوگیری کند، مگر انقلاب پرولتاریایی در ژاپن و ایالات متحده.[۲۸] در سراسر کنگره روشن بود که در این ایام رهبران کمونیست روسیه، که به احکام مارکسیسم بیش از سابقهٔ انقلاب روسیه اعتقاد داشتند، هنوز بر آن بودند که ژاپن صنعتی و استعمارگر بیش از چین کشاورزی و نیمه‌مستعمره برای انقلاب آمادگی دارد.[۲۹] صفراوف، سخنران عمدهٔ روسیه پس از زینوویف، با احتیاط

---

۲۷. نظر رسمی دولت شوروی در این زمان بر ماهیت بورژوایی کومین‌تانگ تأکید می‌کرد. وضع چین در «ایزوستیا»ی ۱۵ نوامبر ۱۹۲۱ چنین خلاصه شده است: «بورژوازی چین، که به رهبری سون‌یات‌سن برای به‌دست آوردن قدرت تلاش می‌کند و از اندیشهٔ نظام سرمایه‌داری، که با برنامهٔ مبهم ملی‌کردن شاخه‌های جداگانه صنایع مختصری تخفیف یافته باشد، دفاع می‌کند، با مقاومت مسلحانهٔ شمال، که از لحاظ اقتصادی واپس‌مانده است و مورد پشتیبانی امپریالیست‌های خارجی است، رو به رو می‌شود.»

28. *The First Congress of Toilers of the Far East* (Hamburg, 1922), pp. 21-39.

۲۹. حتی در نوامبر ۱۹۲۲ دومین کنگرهٔ پروفینترن در قطعنامه‌ای دربارهٔ جنبش کارگران در شرق می‌گوید که «برای ژاپن، که به مستعمرات و نیمه‌مستعمرات خود (کره، چین، و غیره) نزدیك است، نقش به‌ویژه مهمی تعیین شده است (*Desyat' Let Profinterna v Rezolyutsiyakh* (1930), p. 114).

چشم‌انداز چین را چنین برآورد کرد:

> توده‌های دهقان باید به جانب انقلاب جلب شوند. جنبش کارگری چین تازه دارد به‌راه‌می‌افتد. ما برای‌آینده خیال‌بافی نمی‌کنیم، ما توقع نداریم طبقهٔ کارگر چین آن موضع‌مسلطی را بگیرد که ژاپنی‌ها در آیندهٔ نزدیك به دست خواهند آورد.

سیاست باید دائر باشد بر «پشتیبانی از هر جنبش ملی‌ـانقلابی، ولی [از چنین‌جنبشی] فقط تاوقتی‌پشتیبانی‌کنیدکه مخالف‌جنبش‌پرولتاریانباشند.»[۳۰] قطعنامهٔ اصلی کنگره، که «توده‌های چندین میلیونی کارگران و دهقانان شرق دور» را «آخرین امیـدواری بشریت» می‌نامد، ظاهراً بـا سیاست پشتیبانی از جنبش ملی بورژوایی کمتر مدارا نشان می‌دهد، زیرا که «برای مبارزه برضد همهٔ امپریالیست‌ها»، «اتحاد توده‌های کارگر خلق‌های شرق دور [را] با پرولتاریای کشورهای پیشرفته ــ و فقط با آن‌ــ » تجویز می‌کند.[۳۱] اما رنگ اصلی اظهارات کنگره ــ چنان که از جمعی به آن رنگارنگی انتظار می‌رفت ــ اختصاصاً کمونیستی نبود بلکه بیشتر ضدامپریالیستی بود. بیانیهٔ نهایی خطاب به خلق‌های شرق دور، با بهترین انشای خطابی زینوویف، «امپریالیسم ریاکار و دزدصفت امریکا و غاصبان آزمند بریتانیا» را به‌شدت محکوم می‌کند.[۳۲]

به نمایندگان ژاپنی توجه خاصی مبذول می‌شد؛ بنابر مآخذ ژاپنی، استالین با آن‌ها دیدار کرد[۳۳]، و شاید در مقام کمیسرخلق در امور ملت‌ها این کار را کرده باشد، زیرا که او از جهات دیگر ارتباطی با کنگره یا با کار کمینترن نداشت. کاتایاما تا چند سال بعد به‌عنوان عضو کمیتهٔ اجرائی کمینترن و کارشناس اصلی آن در امور شرق دور در دفتر مرکزی

---

30. *The First Congress of Toilers of the Far East* (Hamburg, 1922), pp. 166-7.

31. *Der Erste Kongress der Kommunistischen und Revolutionären Organizationen des Fernen Ostens* (Hamburg, 1922), p. 124;

در ترجمهٔ انگلیسی این قطعنامه مخدوش است.

32. *The First Congress of Toilers of the Far East* (Hamburg, 1922), p. 234:

بیانیه در «پراودا»ی ۹ فوریهٔ ۱۹۲۲، یك هفته پس‌از پایان کنگره، منتشر شد.

33. *Pacific Affairs* (N.Y.), xxiii (1950), No. 4, p. 341.

کمینترن باقی ماند. برخی از افراد دیگر هیأت نمایندگی ژاپنی وارد دانشگاه کمونیستی نوبنیاد رنجبران شرق شدند. هفت نفر آن‌ها با پول و دستور لازم برای تأسیس حزب کمونیست به ژاپن بازگشتند. این کار در دیداری در توکیو در ۵ ژوئیهٔ ۱۹۲۲ انجام گرفت، و این روز به نام سالگرد رسمی حزب شناخته شد. نخستین کنگرهٔ حزب چند هفته بعد در اختفای کامل در یك مهمانخانهٔ روستایی تشکیل شد. تعداد اعضای حزب در لحظهٔ تأسیس آن حدود چهل‌تن بود، که ظاهراً همه از روشنفکران بودند، و کنگره یك کمیتهٔ اجرائی هفت نفری برگزید.[۳۴] در چهارمین کنگرهٔ کمینترن در نوامبر ۱۹۲۲ این حزب به رسمیت شناخته شد، و اعلام شد که داراي ۲۵۰ عضو و ۸۰۰ نامزد عضویت است، که به موجب مقررات حزب ژاپن می‌بایست پیش از پذیرفته‌شدن به حزب یك دورهٔ آزمایشی بگذرانند.[۳۵] همهٔ فعالیت‌های حزبی در ژاپن سخت غیرقانونی بود.

در دورهٔ تأسیس حزب کمونیست ژاپن دیگر شعار «جبههٔ متحد» در اروپا مطرح شده بود. در ژاپن نیز تلاش‌هایی برای به‌کار بستن این شعار صورت گرفت. کمونیست‌های ژاپن مدعی شدند که در این ایام توانسته‌اند «چند هزار» از کارگران ژاپنی عضو سازمان‌های چپ را در یك «اتحادیه برای مخالفت با مداخله در روسیه» فراهم آورند، جنبشی برای «کمك به قحطی‌زدگان روسیه» به راه بیندازند (که احتمالا بخش ژاپنی «ام آر پی» بوده است)، و تظاهرات وسیعی برضد وضع قوانین ضدکارگری برپا کنند.[۳۶] در چهارمین کنگرهٔ کمینترن در نوامبر ۱۹۲۲، کاتایاما، که به عنوان نمایندهٔ حزب کمونیست ژاپن حضور داشت، اعلام کرد که احزاب ژاپن و چین و کره «جبههٔ متحدی برضد امپریالیسم ژاپن» تشکیل داده‌اند، و به نام مشترك نمایندگی‌های چینی و ژاپنی قطعنامه در محکومیت اشغال

---

۳۴. این مطلب از مآخذ ژاپنی به توسط آقایان کنگر و سورینگن به دست نویسنده رسیده است؛ مطلبی که ایتی‌کاوا،رهبر کمونیست ژاپنی، در ۱۹۳۱ به یك دادگاه ژاپنی ابلاغ کرد از لحاظ جزئیات عمداً مبهم تنظیم شده بود
(Tikhii Okean, No. 1, 1934, pp. 122, 125-7).

35. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 364.

36. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 23 (4 November 1922), cols. 6063-75; *Tikhii Okean*, No. 1, 1934, pp. 131-2.

«جزیرهٔ روسی ساخالین» به دست ژاپن پیشنهاد کرد.۲۷ قطعنامهٔ کنگره دربارهٔ مسألهٔ شرق، «رشد سریع عناصر انقلاب بورژوادموکراتیك» و «انتقال پرولتاریای ژاپن به تنازع طبقاتی مستقل» را خوش‌بینانه در ژاپن تشخیص می‌دهد.۲۸ از طرف دیگر، جنبش کره ظاهراً در این دوره به‌کلی ناپدید می‌شود. چهار نمایندهٔ کره‌ای در کنگره حاضر شدند. اما کمیتهٔ اعتبارنامه‌ها گزارش داد که «مبارزهٔ درون‌حزبی به قدری شدید است که تشخیص این که چه کسی واقعاً نمایندهٔ حزب کمونیست حقیقی است و نمایندهٔ کدام گروه حزبی است امکان ندارد؛ لذا دو نفر از رفقا به عنوان مهمان پذیرفته و دو نفر مردود شدند».۲۹

در چین وضعی که ناظران شوروی در سال نو ۱۹۲۲ با آن روبه‌رو شدند بی‌اندازه پیچیده بود. توفیق سیاست تعرضی شوروی در مغولستان خارجی بر مناسبات با دولت چین ــ که همچنان مورد شناسایی رسمی دولت شوروی بود ــ سنگینی می‌کرد. یورین، که ظاهراً به همین دلیل در پایان ژوئیهٔ ۱۹۲۱ با شتاب پکن را ترك گفته بود۴۰، اسماً نمایندهٔ جمهوری شرق دور محسوب می‌شد. از زمان مأموریت ناتمام چانگ‌شی‌لین به مسکو در پاییز ۱۹۲۰ دیگر ارتباط مستقیمی میان دو دولت شوروی و چین برقرار نشده بود.۴۱ کنسول چین، که انتصابش در زمان آن مأموریت مقرر شده بود روز ۳ فوریهٔ ۱۹۲۱ وارد مسکو شد و ظاهراً آمادگی دولت چین را «علی‌الاصول» برای پذیرفتن نمایندهٔ شوروی اعلام کرد. در یکی از ایام تابستان ــ و بدون شك به پیروی از سابقهٔ موافقتنامهٔ بازرگانی بریتانیا و شوروی ــ تصمیم گرفته شد که نمایندگی شوروی صورت نمایندگی بازرگانی داشته باشد۴۲؛ و در ۲۴ اکتبر ۱۹۲۱ الکساندر پیکس، که از جهات دیگر در دیپلماسی شوروی چهرهٔ ناشناسی است،

---

37. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), pp. 602-3.

38. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 317.

39. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 367.

۴۰. نگاه کنید به ص۶۱۶ بالا.

۴۱. نگاه کنید به ص۶۰۸ بالا.

۴۲. این را چیچرین در یادداشت مورخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۲۱ خود به دولت مغولستان ابلاغ کرد.

سرانجام با کارمندان خود به سوی پکن حرکت کرد.۴۳ روز ۱۰ دسامبر پیکس در هاربین بود و نخستین مصاحبهٔ خود را با مطبوعات چین انجام داد. پیمان ۵ نوامبر شوروی و مغولستان هنوز به اطلاع جهان نرسیده بود، و پیکس سخنان آرامش‌بخش چیچرین را تکرار کرد، که شوروی قصد دارد پس از رفع بحران ناشی از مداخلهٔ عناصر «سفید» نیروی خود را از مغولستان خارجی بیرون ببرد؛ همچنین پیکس از بازگرداندن‌راه‌آهن شرقی به چین «بدون هیچ‌گونه غرامتی» سخن گفت، اگرچه محض احتیاط به منافع «ج ش ف س ر» و جمهوری شرق دور هم اشاره کرد.۴۴

اقامت کوتاه‌مدت پیکس در پکن به‌کلی بی‌نتیجه بود. این ایام با برگزاری کنفرانس واشنگتن مقارن بود. دولت پکن هنوز با خوش‌بینی نگران نتایج کنفرانس بود تا بلکه از ورشکستگی مالی و بی‌اعتباری سیاسی کلی، که گریبانگیر او بود، نجات یابد؛ این بود که تا زمانی که کنفرانس ادامه داشت گمان نمی‌رفت که دولت چین بتواند در مورد سیاست خود در قبال روسیهٔ شوروی تصمیمی بگیرد. پیکس سخنان اطمینان‌بخش مبهم فراوانی گفت که بوی پاکی نیات شوروی از آن‌ها به مشام نمی‌رسید، و گفتگوهای «غیررسمی» او دربارهٔ آیندهٔ راه‌آهن شرقی و تجدید مناسبات دیپلماتیک میان دو کشور پیشرفتی نکرد.۴۵ سرانجام در آوریل ۱۹۲۲ انتشار پیمان شوروی و مغولستان در ۵ نوامبر ۱۹۲۱ مانند بمبی بر سر نمایندگی پیکس فرود آمد. آتش خشم چینی‌ها از این پیمان، که حق حاکمیت چین را بر مغولستان خارجی انکار می‌کرد و آن سرزمین را دوباره به منطقهٔ نفوذ انحصاری روسیه مبدل می‌ساخت، به سبب روش فریبکارانهٔ فرستادهٔ شوروی در چهار ماه گذشته بیشتر شعله‌ور شد. روز ۱ مهٔ ۱۹۲۲ یادداشت خشمالودی دریافت‌کرد که در آن دولت چین مدعی شده بود که «مغولستان جزو خاک چین است» و «دولت شوروی در عقد پیمان مخفیانه با مغولستان نه‌تنها اظهارات پیشین خود را نقض کرده بلکه اصل عدالت را نیز زیر پا گذاشته است» و اقدام شوروی «نظیر همان سیاستی است که دولت‌های پیشین امپراتوری روسیه

---

۴۳. «ایزوستیا»، ۶ نوامبر ۱۹۲۱.

44. *Millard's Review* (Shanghai), 24 December 1921, p. 824.

۴۵. از گزارش‌های مطبوعات مطالبی در این کتاب نقل شده است:
R. T. Pollard, *China's Foreign Relations, 1917-1931* (N.Y., 1933), pp. 165-6.

در قبال چین در پیش می‌گرفتند».[۴۶] به پیکس اطلاع داده شد که حضورش در پکن بیش از این مطلوب نیست؛ و پیکس دست از پا درازتر به مسکو بازگشت.

اگر در این ایام دعوی دولت پکن بر نمایندگی سراسر چین از بیخ سست نمی‌شد، ضربه‌ای که بدین ترتیب بر امیدهای شوروی واردشد شدیدتر می‌بود. اما درسال ۱۹۲۲ سلسله رویدادهایی پیش آمد که توجه رهبران شوروی را بیش از پیش به سوی ناسیونالیست‌های جنوب چین جلب کرد، و ظاهراً مغایر نظر تحقیرآمیزی بود که زینوویف در کنگرهٔ رنجبران شرق دور نسبت به کومین‌تانگ اظهار کرده بود. در چهار ماه اول ۱۹۲۲ نخستین اعتصاب‌های وسیع و موفق تاریخ چین روی داد ــ یعنی اعتصاب ملوانان و کارگران هنگ‌کنگ، که بازرگانی بندر را فلج کرد و زیان سنگینی به بازرگانان و تمام آن مستعمره وارد آورد. کومین‌تانگ، از مرکز فرماندهی خود در کانتون، در گرداندن این اعتصاب دخالت داشت و اعتبار تازه‌ای از آن به دست آورد؛ برای نخستین بار ناسیونالیست‌ها گرایش و توانایی رهبری یك جنبش نوزاد کارگری را نشان دادند. این پیشامدها از چشم حزب کمونیست چین پوشیده نماند؛ و مسکو رفته‌رفته هواداری ایدئولوژیك خود را از آمال کومین‌تانگ آشکار ساخت. فرصت درآوردن ناسیونالیسم انقلابی به صف مبارزه برضد امپریالیسم انگلیس، که تا آن روز فقط در شرق میانه از آن استفاده شده بود، اکنون در شرق دور نیز دست داد. اما در مهٔ ۱۹۲۲،هنگامی که فرمانده سپاه ناسیونالیست کوانتونگ برضد سون‌یات‌سن سر به شورش برداشت (و گفته شد که بریتانیا او را اجیر کرده است تا اعتصاب هنگ‌کنگ را بشکند) و رهبر ناسیونالیست‌ها را از کانتون بیرون راند، آشفتگی تازه‌ای در اوضاع پدید آمد. سون‌یات‌سن به شانگهای پناه برد.

در این لحظه بود که در جنین حزب کمونیست چین رفته‌رفته آثار حیات پدیدار شد. احکام دومین کنگرهٔ کمینترن دربارهٔ مسألهٔ ملی اکنون کاملا هضم شده بود، و قطعنامهٔ دسامبر ۱۹۲۱ کمیتهٔ اجرائی کمینترن دربارهٔ جبههٔ متحد کاربرد آشکاری در چین پیدا کرد. نخستین پیشنهاد برای «توافق تاکتیکی» میان کمونیست‌های چین و کومین‌تانگ گویا در کنگرهٔ اتحادیه‌های کارگری در مهٔ ۱۹۲۲ در کانتون، و ظاهراً پیش از

---

46. *China Year Book, 1923* (Shanghai, n.d.), p. 680.

اخراج سون‌یات‌سن از آن شهر، مطرح شده است.۴۷ در ماه بعد حزب کمونیست چین «نخستین بیانیه دربارهٔ وضع جاری» را منتشر کرد و در آن برنامه‌ای برای اصلاحات رادیکال دموکراتیك پیش کشید، و نیز پیشنهاد کرد که کنفرانسی با مشارکت سایر احزاب و گروه‌های چپ برای اقدام مشترك تشکیل شود.۴۸ در قطعنامهٔ دومین کنگرهٔ حزب که در ژوئیهٔ ۱۹۲۲ اجلاس کرد نیز همین خط دنبال شد:

> حزب کمونیست چین حزب پرولتاریا است. هدف‌های آن عبارتند از سازمان‌دادن پرولتاریا و مبارزه در راه دیکتاتوری کارگران و دهقانان، امحای مالکیت خصوصی، و حصول تدریجی جامعهٔ کمونیستی. در حال حاضر حزب کمونیست چین باید برای رعایت منافع کارگران و دهقانان فقیر کارگران را به پشتیبانی از انقلاب دموکراتیك رهبری کند و جبههٔ متحد دموکراتیکی از کارگران، دهقانان فقیر و خرده‌بورژوازی به وجود آورد.۴۹

ظاهراً نماینده‌ای از کمینترن در کنگره حضور نداشت، و اگرچه بعدها گفته شد که در حزب کمونیست یك جبههٔ مخالف هر نوع سازش با بورژوا دموکراسی وجود داشته است، در اسناد کنگره هیچ اثری از دستورهای دقیقی از جانب مسکو به چشم نمی‌خورد.۵۰ در واقع قطعنامهٔ کنگره هیچ اشاره‌ای به روسیهٔ شوروی نمی‌کند، و این نکته نشان می‌دهد که الهام مسکو در کار نبوده است، به ویژه که قطعنامه درخواست بدون قید و شرط «آزادی مغولستان، تبت، و سینکیانگ» را هم مطرح می‌کند. اما به نظر می‌رسد که حزب کمونیست به پیشنهاد دالین، نمایندهٔ بین‌الملل جوانان کمونیست، ترتیب اثر داده است. دالین پس از کنگرهٔ حزب در مصاحبه‌ای در شانگهای پیشنهاد کرد که جبههٔ متحدی با سون‌یات‌سن

---

47. *Novyi Vostok* ii (1922), 606. 48. ibid., ii, 606-12.

49. C. Brandt, B. I. Schwartz and J. K. Fairbank, *A Documentary History of Chinese Communism* (1952), p. 64.

50. B. I. Schwartz, *Chinese Communism and the Rise of Mao* (Harvard, 1951), pp. 38-9.

تشکیل شود.۵۱ روشن است که برای حزب بسیار کوچك کمونیست، که منحصراً مرکب از مشتی روشنفکـر بود، اتحاد با کومین‌تـانگ گیرایی خاصی داشت. این کار اعتبار آن‌هارا بالا می‌برد؛ وسیلهٔ تماس با کارگران را، که فعلا از آن محروم بودند، در اختیارشان می‌گذاشت؛ و با سیاست جبههٔ متحد و پشتیبانی از انقلاب دموکراتیك نیز کاملا مطابقت داشت. جای شگفتی نیست که این پیشنهاد برای سون‌یات‌سن به آن گیرایی نبود. ولی ظاهراً او گفت کـه اعضای حزب کمونیست چین اگـر مایل باشند می‌توانند به کومین‌تانگ بپیوندند. بدین ترتیب حزب هویت خود را حفظ می‌کرد، ولی اعضای آن به‌عضویت انفرادی سازمان بزرگ‌تری درمی‌آمدند. بلافاصله پس از این رویدادها، و شاید هم به سبب آن‌ها، مارینگ در صحنه ظاهر شد.۵۲ سیاستی که اکنون او ترویج می‌کرد در مقاله‌ای در شمارهٔ سپتامبر ۱۹۲۲ نشریهٔ کمینترن تشریح شده بود۵۳ و واگرد سیاست آشتی با دولت پکن و پشتیبانی از وو پئی‌فو بود.۵۴ اکنون که دولت پکن

---

51. H. Isaacs, *The Tragedy of the Chinese Revolution* (1938), p. 61:
تنها منبع اطلاع دربارهٔ این دیدار نامهٔ سرگشاده‌ای است به قلم چن توهسیو، ۱۹۲۹، که در این کتاب نقل شده است:
Schwartz, *Chinese Communism and the Rise of Mao* (Harvard, 1951), p. 40.

۵۲. به نظر می‌رسد که از زمان این گفتگوها با وو پئی‌فو و سون‌یات‌سن در ۱۹۲۱ (نگاه کنید به صفحات قبل) تـا آفتابـی شـدن مجـدد مـارینگ در اوت ۱۹۲۲، دربارهٔ محل زندگی مارینگ هیچ اطلاعی در دست نیست، مگر اشاره‌ای در کتاب آیزاك
(H. Isaacs, *The Tragedy of the Chinese Revolution* (1938), p. 64)
به سفر او به کانتون در ژانویهٔ ۱۹۲۲؛ این که گفتگوی مهم پس از کنگرهٔ دوم حزب با سون‌یات‌سن در ژوئیهٔ ۱۹۲۲ به دالین واگذار شده است نشان می‌دهد که مارینگ در آن ایام در دسترس نبوده است.

53. *Kommunisticheskii International*. No. 22 (13 September 1922), cols. 5803-16.

بیشتر مطالب این نشریه چندین هفته پیش از انتشار نوشته می‌شدند؛ این مقاله هم احتمالا پیش از دیدار دوم مارینگ با سون‌یات‌سن نوشته شده است، نه پس از آن. اما ترتیب زمان این رویدادها هنوز روشن نیست.

۵۴. این‌ها همان‌سیاست‌هایی‌است که ایزاك در کتاب خود (Isaacs. *The Tragedy of the Chinese Revolution* (1938), p. 65) (شایـد به پیـروی از مارینگ) «خط ایرکوتسك» می‌نامد، یعنی خطی که دفتر کمینترن در جمهوری شرقی از آن ←

هم ناتوان بود و هم ناسازگار، و ووپئی‌فو هم بدون تردید به اردوی انگلیس و امریکا پیوسته بود، دیگر بازی‌کردن با شمال هیچ محلی از اعراب نداشت. اعتصاب هنگ‌کنگ نیروی جنبش کارگری را در جنوب آشکار ساخته بود. احکام دومین کنگرهٔ حزب به‌روشنی اعلام می‌کرد که:

> اگر ما کمونیست‌ها بخواهیم با موفقیت در اتحادیه‌های جنوب چین کار کنیم... باید دوستانه‌ترین مناسبات را با ناسیونالیست‌های جنوب داشته باشیم.

خط عبارت بود از «پشتیبانی از عناصر ناسیونالیست‌ـانقلابی جنوب» و «راندن تمام جنبش به طرف چپ». ضعف این کار را هرچه بیشتر ضروری می‌ساخت: روشنفکران‌جوان، «حتی آن‌هایی‌که خود را مارکسیست می‌نامند»، بیش از اندازه گرایش داشتند که از جنبش کارگران کنار بایستند. اکنون مارینگ در شانگهای مصاحبهٔ دیگری با سون‌یات‌سن انجام داد، و به این نتیجه رسید که پیشنهاد سون‌یات‌سن برای پیوستن انفرادی کمونیست‌های چین به کومین‌تانگ باید پذیرفته شود. مارینگ در این عقیدهٔ خود بدون شك متأثر از تاریخ حزب سوسیال دموکرات اندونزی بود، که افرادش توانسته بودند با موفقیت در سازمان اسلامی «سارکت [شرکت] اسلام» فعالیت کنند.[۵۵] مارینگ در کنفرانس ویژه‌ای که در شهر هنگچو تشکیل شد این پیشنهاد را به کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چین ارائه کرد، و کمیته آن را کمابیش از روی بی‌میلی پذیرفت.[۵۶] گویا این تصمیم را لی‌تاچائو رسماً به سون‌یات‌سن اطلاع داد و سون‌یات‌سن نیز

← پشتیبانی می‌کرد؛ پایدارترین طرفدار «خط ایرکوتسك» ظاهراً ویلنسکی بوده است (دربارهٔ او نگاه کنید به صفحات قبل، و مقالهٔ وایتینگ در «فصلنامهٔ جمهوری شرق دور»
(*The Far Eastern Quarterly* (N.Y.), x. No. 4 (August 1951), p. 363))
سخنرانی زینوویف در کنگرهٔ رنجبران شرق دور در ژانویهٔ ۱۹۲۲ (نگاه کنید به صص۳۰-۶۲۷بالا)این خط را تأیید کرد.

۵۵. نگاه کنید به ص۳۰۸ بالا.

۵۶. دو روایت متضاد از این دیدار از تاریخ اخیرتری برجا مانده‌اند، یعنی از زمانی که اتحاد با کومین‌تانگ به فاجعه انجامید و به‌کلی بی‌اعتبار شد. بنابر ←

آن را تأیید کرد.[۵۷] در چهارمین کنگرهٔ کمینترن در ماه نوامبر نمایندهٔ چین اعلام کرد که حزب کمونیست چین تصمیم گرفته است با وارد شدن در کومین‌تانگ به‌طور انفرادی، جبههٔ متحدی با کومین‌تانگ تشکیل‌دهد؛ و با عباراتی که اگر به گوش سیاستمداران کانتون می‌رسید چندان باعث خرسندی آن‌ها نمی‌شد اضافه کرد که غرض از این روش آن است که «توده‌ها را به‌گرد خود فراهم‌آوریم و حزب‌کومین‌تانگ را منعشب‌کنیم».[۵۸] رادك یك بار دیگر اعضای حزب کمونیست چین را متهم کرد به این که «خود را در اتاقهای دربسته‌ای محبوس کرده‌اند و مارکسیسم را مانند آثار کنفوسیوس مطالعه می‌کنند»، و به آن‌ها اطلاع داد که «نه سوسیالیسم و نه جمهوری شوروی اکنون در دستور کار نیستند»: وظیفهٔ حزب این است که «روابط خود را با عناصر انقلابی بورژوازی تنظیم کند تا مبارزه با امپریالیسم اروپایی و آسیایی را سازمان داده باشد».[۵۹] این

→

گفتهٔ چن توهسیو، که صدر کمیتهٔ مرکزی بود، همهٔ اعضای کمیته به شدت با این پیشنهاد مخالفت کردند، و مارینگ به استناد انضباط حزبی و اقتدار کمینترن آن‌را به‌زور به‌کرسی‌نشاند Schwartz, *Chinese Communism and the Rise of Mao* (Harvard, 1951), p. 41) ؛ مارینگ می‌گوید که هیچ «دستور خاصی از و هیچ «سند»ی نداشته است، و این پیشنهاد با رأی اکثریت کمیتهٔ مرکزی پذیرفته شد (H. Isaacs, *The Tragedy of the Chinese Revolution* (1938), pp. 61-2) کمابیش مسلم است که مارینگ دائر بر این که حامل دستور خاصی نبوده درست است: در آن زمان خلاف عادت کمینترن بود که فرستادگان خود را به اجرای دستورهای خشکی ملزم سازد. از طرف دیگر، نظریات مارینگ تند بود و این را همه می‌دانستند؛ و فقط حدس می‌توان زد که او برای قبولاندن آن‌ها چه مقدار استدلال و فشار به‌کار برده است. چن توهسیو می‌گوید که مارینگ در توجیه موضع خود در کنفرانس چنین استدلال می‌کرد که کومین‌تانگ حزبی است که چند طبقه را دربر می‌گیرد. بعید است که این استدلال، که بعدها رایج شد، در ۱۹۲۲ از ناحیهٔ مارینگ سرچشمه گرفته باشد. بوخارین در آوریل ۱۹۲۳ کومین‌تانگ را حزب خرده‌بورژوایی نامید و آن را نمایندهٔ دهقانان فقیر و خرده بورژوازی شهر شناخت
(*Dvenadtsatyi S"ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)* (1923), p. 244).

57. T'ang Leang-li, *The Inner History of the Chinese Revolution* (1930), p. 156.

58. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 615. 59. ibid., p. 141.

همان دستوری بود که در آن‌زمان به حزب‌کمونیست‌ترکیه و، با تفاوت‌های لازم، به حزب کمونیست آلمان هم داده‌می‌شد. کنگره جبههٔ‌متحد و «مبارزه در راه رهایی ملی» را مورد تأیید قرار داد.[۶۰] نه رادك و نه قطعنامه به ترتیب خاص ورود انفرادی کمونیست‌ها به کومین‌تانگ که در چین مبنای جبههٔ متحد را تشکیل می‌داد، هیچ اشاره‌ای نکردند. بعید است که از قلم افتادن این نکته تصادفی بوده باشد، و به نظر می‌رسد که در مرکز کمینترن بر سر صحت تاکتیکی یا ایدئولوژیکی این روش اختلاف نظر وجود داشته است.[۶۱]

تقویت و تحکیم نفوذ شوروی را در شرق دور در تابستان و پاییز ۱۹۲۲ می‌توان به چند علت نسبت داد: پاره‌ای از این نفوذ بازتاب وضع محکم‌تری بود که دولت شوروی توانسته بود پس از کنفرانس جنوآ و پیمان راپولو به‌طور کلی داشته باشد؛ پاره‌ای هم از انحطاط و تلاشی اقتدار مرکزی چین ناشی می‌شد، که تمام نگرانی دولت شوروی را در خصوص سیاست مغولستان خارجی رفع کرد و کش‌مکش را در منچوریه تا حد زیادی تخفیف داد. اما افزایش نفوذ شوروی بیش از هر چیز نتیجهٔ ناخواستهٔ کنفرانس واشنگتن در زمستان گذشته بود. از غالب جهات، روسیهٔ شوروی را باید بهره‌ور اصلی کنفرانس در شرق دور دانست. فشار کنفرانس ژاپن را وادار کرد که تتمهٔ نیروهای خود را از سیبریه بیرون ببرد و پایگاه‌های دورافتادهٔ خود را در شانتونگ ترك کند؛ اتحاد انگلیس و ژاپن هم در این کنفرانس به پایان رسید. همهٔ این حرکات قدرت و اعتبار ژاپن را در شرق دور سخت جریحه‌دار کرد. به همان‌نسبت اعتبار ایالات متحده افزایش یافت، اگرچه این دولت از به‌کار بردن قدرت خود در سرزمین اصلی آسیا سخت پرهیز داشت. سیاست آسیا اساساً منفی باقی ماند. چین می‌بایست از محدود شدن قدرت ژاپن در کنفرانس واشنگتن بیش از پیش سود ببرد، اما به دلیل کش‌مکش‌های داخلی

---

60. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 322-4.

۶۱. در دوازدهمین کنگرهٔ حزب، آوریل ۱۹۲۳، بوخارین هنوز ناچار از دفاع از کل سیاست همکاری با کومین‌تانگ برضد «رفقا»یی بود که سون‌یات‌سن را «یك «توچون» دیگر، یعنی یك فرماندار نظامی مانند سایر ژنرال‌ها» می‌دانستند (*Dvenadtsatyi S"ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)* (1923), p. 244).

روزافزون، که کار کشور را به درماندگی و هرج و مرج کشانده بود، از این فرصت طرفی نبست. این بود که جمهوری شوروی، که در تابستان و پاییز ۱۹۲۲ اقتدار خود را تا مغولستان خارجی گسترش داده بود، اندکی بیش از یك سال بعد با تخلیهٔ نیروهای ژاپن از ولادی‌وستوك توانست تا ساحل اقیانوس آرام پیش رود، جمهوری شرق دور را در «ج ش ف س ر» (و کمی بعد در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی) ادغام کند، و مقام پیشین امپراتوری تزاری را به عنوان یکی از قدرت‌های بزرگ شرق دور از نو به دست آورد.

پس از پیشرفت این روند، در اواخر تابستان ۱۹۲۲، یعنی در حدود همان ایامی که مارینگ در شانگهای معاملهٔ خود را با سون‌یات‌سن انجام داد، دولت شوروی نخستین اقدام دیپلماتیك مهم و همه‌جانبهٔ خود را در شرق دور، که مأموریت یوفه نام دارد، آغاز کرد؛ و پیشامدهای بعدی نشان داد که یوفه در این مأموریت خود نه تصوراتی در نظر داشت که از پیش معین شده باشند و نه دستور اکیدی به او داده شده بود. فرستادهٔ شوروی سه راه در پیش پای خود داشت، و این‌راه‌هارا می‌توانست چنان دنبال کند که با یکدیگر تنافری نداشته باشند، بلکه یکدیگر را تکمیل کنند. اولا یوفه می‌توانست با دولت ضعیف و پریشان‌خاطر پکن با لحنی قوی‌تر از آنچه تا آن روز برای دیپلماسی شوروی مقدور بود مذاکره کند؛ انتصاب خود یوفه نشانهٔ این‌تغییر بود، زیراکه او دیپلمات طراز اولی بود که اکنون جای یورین و پیکس را می‌گرفت. ثانیاً، یوفه می‌توانست ناسیونالیست‌های انقلابی را، که دامنهٔ نفوذ و پیروانشان هنوز به شمال چین نرسیده بود، در مبارزه با دولت پکن و امپریالیست‌های خارجی ترغیب و تشویق کند؛ این همان خطی بود که از فعالیت‌های مارینگ در شانگهای و هنگچو برمی‌آید. ثالثاً، یوفه می‌توانست برای برقرار کردن مناسبات عادی با ژاپن کوشش‌کند؛ منجزترین هدف مأموریت او در شرق دور حضور یافتن در کنفرانسی بود که با شرکت نمایندگان ژاپن در چانگچون تشکیل می‌شد تا دربارهٔ اتمام تخلیهٔ نیروهای ژاپنی و مسائل ناشی از آن مذاکره کنند.[۶۲]

هنگامی که یوفه در ۱۲ اوت ۱۹۲۲ وارد پکن شد، دولت چین دچار وضعی بود که اکنون دیگر به صورت بحران مداوم درآمده بود. پس از

---

۶۲. نگاه کنید به جلد اول ص ۴۳۷.

پایان کنفرانس واشنگتن وضع دولت چین از بد بتر شده بود. اقتدار وو پئی‌فو، که مقتدرترین فرمانروای محلی چین به‌شمار می‌رفت، در پکن محل تردید نبود؛ ولی هیچ سیاست سازنده‌ای نداشت، و این امر درماندگی دولت مرکزی را بیشتر آشکار می‌ساخت. کمی پیش از ورود یوفه، دولت تازه‌ای در پکن روی کار آمده بود که ولینگتون‌کو، یکی از نمایندگان‌چین در کنفرانس واشنگتن وزیر امور خارجهٔ آن بود. از آن جا که فرمانروایی این دولت از چهاردیواری پکن تجاوز نمی‌کرد سیاست واقعی و قدرت مذاکره نیز در بساط آن دیده نمی‌شد. غرض این دولت، که همهٔ گروه‌های سیاسی چین در آن اشتراك نظر داشتند، این بود که قدرت‌های کنفرانس واشنگتن را وادار کند که هرچه زودتر وعده‌های مالی و غیر مالی را که در کنفرانس به چین داده بودند وفا کنند. در روش دولت چین در قبال قدرت روزافزون همسایهٔ زمینی‌اش چندان نشانی از واقع‌بینی یا درك وضع ناپایدار خویش دیده نمی‌شد؛ بر مسند شکوه و شوکت خود نشسته بود، مخالفت ایدئولوژیك خود را با بلشویسم ادامه می‌داد، از سیاست بی‌باکانهٔ شوروی در مغولستان خارجی رنج می‌کشید، و نگران نقشه‌هایی بود که دولت شوروی پس از تخلیهٔ نیروهای ژاپن برای منچوریه در سر می‌پخت؛ اما تمایلی به مذاکره با فرستادهٔ تازهٔ دولت شوروی نشان نمی‌داد.

یوفه نخستین توفیق‌های خود را در میان استادان و دانشجویان دانشگاه پکن به دست آورد. به گفتهٔ یك شاهد چینی، «روشنفکران چینی با سر و صدای زیاد [از یوفه] استقبال کردند».[۶۳] رئیس دانشگاه پکن در ضیافتی که به افتخار فرستادهٔ تازهٔ شوروی داده شد نطقی ایراد کرد که یك قطعهٔ آن بسیار مورد توجه قرار گرفت:

> انقلاب چین انقلاب سیاسی بود. اکنون به سوی انقلاب اجتماعی گرایش پیدا می‌کند. روسیه برای چین سرمشق خوبی است، و چین لازم می‌داند که درس‌های انقلاب روسیه را بیاموزد، زیرا که آن [انقلاب] هم به صورت یك جنبش سیاسی آغاز شد ولی سپس ماهیت انقلاب اجتماعی پیدا

63. K. S. Weigh, *Russo-Chinese Diplomacy* (Shanghai, 1928), p. 277; R. T. Pollard, *China's Foreign Relations, 1917-1931* (N.Y., 1933), pp. 169-70.

کرد. خواهش می‌کنم خوشامد صمیمانهٔ شاگرد به آموزگاران را بپذیرید.۶۴

خود یوفه هیچ مطلبی که تا این اندازه گرایش سیاسی گوینده را افشا کند بر زبان نیاورد. اما شهرت او به عنوان سفیری که در برلن ۱۹۱۸ توانست برضد حکومت انقلاب راه بیندازد، در پکن فراموش نشده بود؛ و دفتر مطبوعاتی تازه‌ای که او با شتاب تأسیس کرد البته بی‌کار نبود. حتی توصیف او دربارهٔ وظیفه‌اش، یعنی «برقرار کردن مناسبات دوستانه میان خلق‌های روسیه و چین»، در گوش مقامات‌دولتی طنین‌شومی داشت.۶۵ ظاهراً سکوت دولت چین یوفه را سرانجام بر آن داشت که پیشقدم شود و در یك مصاحبهٔ مطبوعاتی تاکید کند که شناسایی‌رسمی شرط لازم هرگونه مذاکره‌ای با دولت‌شوروی‌است، و این‌دولت دیگر به «پیمان‌های‌اضطراری به جای پیمان معمول و مقبول عموم دول قانع نیست».۶۶ در ۲ سپتامبر ۱۹۲۲ یوفه یك‌یادداشت‌رسمی برای وزیر امور خارجهٔ چین، ولینگتون‌کو، فرستاد و با اشاره به «سه گفتگوی خصوصی» در ده روز گذشته پیشنهاد کرد که میان چین و شوروی کنفرانسی برای مذاکره دربارهٔ عقد قراردادی بر پایهٔ اعلامیهٔ ۱۹۱۹ شوروی و یادداشت ۲۷ سپتامبر ۱۹۲۰ قره‌خان تشکیل شود. چین در پاسخ مورخ ۷ سپتامبر خود این پیشنهاد را پذیرفت.۶۷ در این مرحله گفتگو قطع شد، زیرا که یوفه برای شرکت در کنفرانس با ژاپن، که در ۴ سپتامبر ۱۹۲۲ آغاز شده بود، به چانگچون رفت. این کنفرانس به بن‌بست کامل رسید۶۸، و یوفه با تأنی تمام به پکن بازگشت.

یوفه در ۳ اکتبر ۱۹۲۲ به پایتخت چین رسید و به بازی دیپلماسی دفع‌الوقت، که تا سه ماه دیگر از هر دو طرف ادامه داشت، مشغول شد. سه مطلب مهمی که بحث در پیرامون آن‌ها دور می‌زد عبارت بودند از استقرار مناسبات دیپلماتیك رسمی، وضع مغولستان خارجی، و مسألهٔ راه‌آهن شرقی چین. نخستین حرکت متقابل ولینگتون کو در این بازی آن

64. K. S. Weigh, *Russo-Chinese Diplomacy* (Shanghai, 1928), p. 313.
65. *China Year Book, 1924-5* (Shanghai, n.d.), p. 858.
66. *Millard's Review* (Shanghai), 9 September 1922, p. 67.
۶۷. هر دو یادداشت در «پراودا»ی ۱۶ سپتامبر ۱۹۲۲ منتشر شد.
۶۸. نگاه کنید به جلد اول صص۸ـ۴۳۷.

بود که تخلیهٔ مغولستان خارجی را از نیروهای شوروی شرط پیشین آغاز مذاکرات قرار داد. یوفه در یادداشت مورخ ۱۴ اکتبر ۱۹۲۲ پاسخ داد که این مسأله قابل تفکیک از سایر مسائل نیست، و تخلیهٔ فوری مغولستان خارجی نه به صلاح چین است و نه شوروی.[۶۹] در این ضمن خود یوفه، در یادداشتی که در ۲۱ سپتامبر از چانگچون فرستاده بود، حقوق شوروی را بر راه‌آهن شرقی به دولت چین یادآوری کرده بود.[۷۰] این یادداشت باعث مکاتبهٔ تندی شد که، پس از تخلیهٔ نهایی نیروهای ژاپن از ولادی‌وستوک در پایان اکتبر، لحن آن از جانب شوروی شدت گرفت. روز ۳ نوامبر ۱۹۲۲ یوفه اعلام کرد که راه‌آهن شرقی چین «با پول مردم روسیه ساخته شده است» و «تا روزی که روسیه به میل خود تصمیم به انتقال مالکیت آن به دیگری نگرفته باشد در مالکیت روسیه» باقی می‌ماند؛ و به تلاش کنفرانس واشنگتن برای مداخله در موضوعی که مربوط به روسیه و چین است اعتراض کرد؛ و آخر این که تقاضا کرد که مدیر کنونی راه‌آهن شرقی، که از طرف بانك روسیه و آسیا تعیین شده بود، به جرم اختلاس مالی بازداشت شود. سه روز بعد یوفه اضافه کرد که اگر دولت شوروی روش معتاد خود را در نادیده‌گرفتن منافع روسیه ترك نکند، روسیه احتمالا سرانجام ناگزیر خواهد شد که خود را از قید وعده‌هایی که به میل خود داده است آزاد بداند ــ وعده‌هایی که مشروط به تعهدی از جانب دولت چین بوده است و این دولت از اجرای آن آشکارا خودداری کرده، یعنی اجازه‌ندادن به هیچ سازمانی که در خاك چین برضد «ج‌ش‌ف‌س‌ر» دشمنی ورزد.[۷۱] یوفه سپس در خطابه‌ای که به مناسبت پنجمین سالگرد انقلاب اکتبر نوشته بود و به دلیل بیماری او از جانب یکی از کارمندانش به جای او خوانده شد، با لحن تندی اشاره کرد که چون دولت شوروی در حال حاضر وسائل ساختمان یك راه‌آهن جدید را در اختیار ندارد، ناچار است که «میراث رژیم تزاری» را برای خود نگه دارد، و امیدوار است منافع او «از طرف چین درك و رعایت‌شود».[۷۲] چندی بعد نیز یوفه اصالت این‌مطلب را که دولت شوروی در اعلامیهٔ ۱۹۱۹ متعهد شده است که «راه آهن‌شرقی

69. *China Year Book, 1924-5* (Shanghai, n.d.), pp. 859-60.

70. *Pravda*, 24 September 1922.

۷۱. «ایزوستیا»، ۱۱ نوامبر ۱۹۲۲؛
China Year Book, 1924-5 (Shanghai, n.d.), pp. 860-1.

72. *The Living Age* (Boston), 12 January 1923, pp. 73-6.

چین را بدون‌گرفتن غرامت به‌مردم چین برگرداند» صراحتاً انکار کرد.۷۳ در این‌ضمن‌دولت‌چین‌نیز به‌گلایه‌های‌خود دربارهٔ مغولستان‌خارجی‌بازگشت. با در میان بودن این دو مسأله حاد و حل نشده، و تکان نخوردن هیچ‌کدام از طرفین از مواضع خود، پیش از پایان سال مذاکرات به بن‌بست کامل رسید. یوفه در آخرین یادداشت خود، به تاریخ ۹ ژانویهٔ ۱۹۲۳، از «دشمنی مسلم و آشتی‌ناپذیر» دولت چین با روسیهٔ شوروی سخن گفت و اشاره کرد که وقت آن رسیده است که دولت چین میان روس‌های «سرخ» و «سفید» یك کدام را اختیار کند.۷۴ منتظر ماندن بـرای دولت شوروی بیش از چین صرفه داشت.

یوفه به دلیل سرسختی پکن، یا بـه پیروی از نیت قبلی خود، بـه سمتی چرخید که سیاست شوروی در سراسر نیمهٔ دوم سال ۱۹۲۲ در آن جهت سیر می‌کرد؛ یعنی پس از آن کـه اعلام کرد که بـرای بهبود حال مزاجی‌اش خیال دارد به جنوب بـرود، در شانگهای درنگ کـرد و با سون‌یات‌سن گفتگو کرد. این نخستین تماس رسمی میان ناسیونالیسم چین و فرستادهٔ دولت شوروی بود، و برای هر دو اهمیت داشت. سون یات سن از شکست و رانـده شدن از کانتون ناراحت بـود، و آن را پاره‌ای به عناصر ارتجاعی درون کومین‌تانگ نسبت می‌داد، و پاره‌ای نیـز به دسیسه‌های امپریالیسم‌بریتانیا، که می‌خواست انتقام اعتصاب هنگ‌کنگ را از او بکشد. بنابرین هم برای چرخیدن به طرف چپ در درون حزب خود آمادگی داشت و هم برای اتحاد برضد امپریالیسم خارجی. در جانب دیگر، دیپلماسی شوروی نیز همیشه برای نزدیك شدن به سون‌یات‌سن، که احتمال می‌رفت در چین به قدرت برسد، آمادگی داشت و ایـن نکته بارها از زبان نارکومیندل شنیده شده بود. یك چنین سیاستی اکنون به سبب ورشکستگی و انحطاط آشکار حکومت پکن بیشتر جاذبه داشت؛ به نظر می‌رسد که یوفه با برآورد زیرکانه، یا بختیاری در حدس و گمان، به این نتیجه رسید که سون‌یات‌سن، به‌رغم شکست موقتش، نیرویی‌است که باید به حساب بیاید. در گفتگوی مارینگ و سون‌یات‌سن در تابستان

---

73. *China Year Book, 1924-5* (Shanghai, n.d.), pp. 860-64; R. T. Pollard, *China's Foreign Relations, 1918-1931* (N.Y., 1933), pp. 170-5;

در کتاب اخیر شرح کلی این مذاکرات بر پایهٔ مطبوعات آن روز دیده می‌شود.

74. *Weekly Review* (Shanghai), 27 January 1923, pp. 340-1.

گذشته اتحاد میان حزب کمونیست نوزاد و کومین‌تانگ تسجیل شده‌بود. کاری که یوفه می‌بایست انجام دهد این بود کـه آن توافق را بـه تراز دیپلماتیك انتقال دهد و مزایای اتحاد با دولت قدرتمند شوروی ــ نه حزب ناچیز کمونیست ــ را در مقابـل دشمن امپریـالیست مشترك به سون‌یات‌سن عرضه کند. این به معنای نفـی یا تعطیل موقت هـدف‌های کمونیست‌ها در چین بود. یوفه برای دادن این قربانی آماده بود. گفتگو براین‌پایه به نتیجه رسید؛ و هنگامی که آن دو مرد در ۲۶ ژانویهٔ ۱۹۲۳ از هم جدا شدند بیانیهٔ مشترك آن‌ها در مطبوعات منتشر شد. بند مهم آن بیانیه به قرار زیر بود:

> دکتر سون‌یات‌سن عقیده دارد که نظام کمونیستی یا حکومت شوروی عملا در چین قابل اجرا نیست؛ زیرا که شرایط لازم برای استقرار کمـونیسم یا شیوهٔ شوروی در این‌جـا وجود ندارند. آقای یوفه با این نظر کاملا موافق است، و علاوه بر این عقیده دارد که مسألهٔ عمده و مبرم چین رسیدن به وحدت ملی و به دست آوردن استقلال ملی کامل است؛ و در مورد این امر به دکتر سون یات سن اطمینان خاطر داده است که چین از گرم‌ترین همدردی مردم روسیه برخوردار است و می‌تواند از پشتیبانی روسیه خاطرجمع باشد.

دنبالهٔ بیانیه مربوط است به تأیید اصولی کـه در یادداشت مورخ ۲۷ سپتامبر ۱۹۲۰ قره‌خان تعیین شده بود؛ هر دو طرف توافق می‌کنند که مسألهٔ راه‌آهن شرقی چین فقط در یك کنفرانس میان روسیه و چین قابل فیصله‌یافتن است؛ از یك طرف یوفه «به‌طور قاطع اعلام» می‌کند که دولت شوروی خیال ندارد مغولستان خارجی را به «جدا شدن از چین» وادار کند، و از طرف دیگر سون‌یات‌سن می‌گوید که به نظر او «تخلیهٔ فوری نیروهای روسیه از مغولستان خارجی نه واجب است و نه به نفع واقعی چین است».[۷۵]

---

75. *China Year Book, 1924-5* (Shanghai, n.d.), p. 863;
در روایتی که در «ایزوستیا»ی ۱ فوریهٔ ۱۹۲۳ منتشر شده این نکته جالب است که گفتهٔ سون‌یات‌سن دائر بر این که چین هنوز برای کمونیسم یا نظام شوروی ←

اصولی که بدین ترتیب معین شد، باید در عمل به‌کار بسته می‌شد؛ و یوفه هنگامی که چند روز بعد از شانگهای به سوی ژاپن حرکت کرد، یکی از کارکنان دفتر سون‌یات‌سن را به نام لیائوچونگ‌کای به همراه خود برد تا مذاکرات را با او ادامه دهد. این داستان ناگهان اهمیت تازه و فراوانی پیدا کرد. در ظرف دو هفته بعد از گفتگوهای یوفه با سون‌یات‌سن چرخ سیاست در کانتون گردش دیگری کرد و رهبر ناسیونالیست به مسند قدرت بازگشت؛ معامله‌ای که با مردی تبعیدی و دارای منزلت نامعلوم در شانگهای صورت گرفته بود به صورت قراردادی با رئیس دولت مقتدر حاکم بر بخش بزرگی از چین جنوبی درآمد. آنچه در ژاپن میان یوفه و لیائو چونگ‌کای گذشت در جایی ثبت نشده است، ولی یك مورخ چینی آن را در یك گفتگوی تمثیلی میان دو مذاکره‌کنندهٔ چینی و روس چنین خلاصه می‌کند:

> لیائو از او پرسید که آیا کمونیست را می‌توان تا ده سال دیگر در روسیـــه تحقق بخشید. یوفه گفت «نه». «تا بیست سال دیگر؟» پاسخ «نه» بود. «تا صد سال دیگر؟» یوفه گفت «شاید». لیائو گفت «خوب ... فایدهٔ به خواب دیدن این یوتوپیا چیست، که ممکن است تحقق پیدا کند یا نکند، آن هم وقتی که همهٔ ما مرده‌ایم بگذارید امروز انقلابی باشیم و برای انجام دادن انقلاب ملی بر پایهٔ سه «اصل مردم» کار کنیم. این‌ها را می‌توانیم در زمان حیات‌خودمان تحقق بخشیم.[۷۶]

همین استدلال مبتنی بر تأخیر در گسترش انقلاب و نتیجتاً تأخیر در تحقق

→

آماده نیست و موافقت یوفه با این گفته حذف شده است ـ که دلیل دیگری است بر اختلاف نظر در مسکو. اصالت این قطعه مورد تردید نیست و در کتاب فیشر (L. Fischer *The Soviets in World Affairs* (1930), ii, 540.) نیز به صورت ترجمهٔ مجددی‌از روی «بولتن‌دوهفتگی نمایندگی‌سیاسی‌شوروی‌در پکن»، ۱ـ۱۵ فوریهٔ ۱۹۲۳، نقل‌شده‌است؛ این بولتن اکنون در آرشیو کمیساریای امور خارجه نگه‌داری می‌شود.

76. T'ang Leang-li, *The Inner History of the Chinese Revolution* (1930), p. 158.

کامل سوسیالیسم، که توجیه‌کنندهٔ اجرای نپ بود، در شرق دور نیز مانند سایر جاها با منطق مقاومت‌ناپذیری به سازش و اتحاد با ناسیونالیسم انقلابی انجامید. هنگامی که لیائو چونگ‌کای در مارس ۱۹۲۳ به کانتون رفت و باز به سون‌یات‌سن پیوست. راه‌همکاری هموار و باز به‌نظر می‌آمد. معامله‌ای که میان کمونیسم روسی و کومین‌تانگ صورت گرفت برای هر دو طرف ثمربخش و در عین‌حال مرگبار بود.

حرکت یوفه به ژاپن در اوایل فوریهٔ ۱۹۲۳ به دلیل «دعوت خصوصی» بارون گوتو[۷۷]، شهردار توکیو و رئیس «انجمن روسیه و ژاپن» صورت گرفت. یوفه شش ماه در آن کشور به سر برد. فعالیت‌های او در آن‌جا، برخلاف چین، در فضای دیپلماتیک نیمه‌تاریک صورت می‌گرفت، و دربارهٔ این حکایت بی‌نتیجه در روابط خارجی شوروی هرگز اطلاع رسمی منتشر نشد. حزب کمونیست بسیار کوچک ولی پرشور ژاپن، که در تابستان گذشته تأسیس شده بود، ظاهراً در سراسر زمستان تلاش می‌کرد که تماس‌هایی با توده‌های مردم برقرارکند. بنابر گزارش بوخارین به دوازدهمین کنگرهٔ حزب کمونیست روسیه، کنگره‌ای از کشاورزان اجاره‌نشین ژاپنی در آغاز ۱۹۲۳ قطعنامه‌ای به نفع همکاری میان دهقانان و کارگران شهری برای درمان دردهایشان گذرانده بود، و در همان ایام یك کنگرهٔ کارگری نیز به اقدام سیاسی رأی داده بود، و کمونیست‌ها در گذراندن هر دو قطعنامه دخالت داشتند. در این دعاوی مربوط به نقش

---

۷۷. در مرحلهٔ دیرتری از سفر یوفه، گوتو در مصاحبه با مطبوعات گفت که پیش از دعوت از یوفه از نخست‌وزیر پرسیده و اطلاع یافته است که ماتسودیرا، رئیس ادارهٔ امور اروپا و امریکا در وزارت امور خارجه، اجازه خواهد داشت به‌طور غیررسمی با یوفه دیدارکند، «اگرشرایط‌ایجاب‌کند» (*Japan Chronicle* (Kobe), 10 May 1923, p. 654). بنابر آنچه «یادگار تاناکا» (۱۹۲۷) نامیده شده خواه اصیل باشد و خواه جعلی، نوشتهٔ کسی است که از جریانات پشت پرده خبر داشته است، سیاست ژاپن در این ایام آن بود که «برای جلوگیری از افزایش نفوذ چین دوستی روسیه جلب شود»؛ به این منظور بود که «بارون گوتو عضو کابینهٔ کاتو یوفه را به کشور ما دعوت کرد و از استقرار مناسبات با روسیه طرفداری نمود» (*Japan and the Next World War* (Shanghai, 1931), p. 15).

حزب کمونیست ژاپن آثاری از گزافه‌گویی به چشم می‌خورد.۷۸ مسلم‌تر این است که کمونیسم در میان طبقات حاکم ژاپن نفرت و ترس شدیدی برمی‌انگیخت، و مخالفت با شناسایی دولت شوروی یا هرگونه گفتگویی با فرستادهٔ آن دولت نیز در محافل بانفوذ به همان شدت جریان داشت. پس از اعلام دعوت از یوفه مطبوعات مقالات مخالفت‌آمیزی منتشرکردند؛ و در ایستگاه راه‌آهن توکیو، هنگام ورود یوفه تظاهراتی صورت گرفت و اوراق تحریك‌آمیزی پخش شد و چند نفر سوسیالیست بازداشت شدند، و گمان می‌رفت که این حرکات را پلیس برای بی‌حرمت کردن مهمان تازه وارد ترتیب داده باشد.۷۹ کمی بعد در همان ماه یکی از افراد «دستهٔ ضد یوفه» به گوتو حمله کرد، و در ماه آوریل شش نفر به اتهام توطئه برای قتل یوفه دستگیر شدند.۸۰

واکنش‌های شخص یوفه هرچه بود، این حوادث در گفتگوهای آرام و جستجوگرانهٔ او با سیاستمداران ژاپنی هیچ تأثیری نداشت. این‌گفتگوها سه مرحله را طی کرد: در سه ماه اول ظاهراً بحث‌های غیررسمی و بدون تعهد با گوتو جریان داشته است. بیماری یوفه بیماری دیپلماتیك محض نبود؛ در آغاز آوریل ۱۹۲۳ گفته شد که او از روز ورود بستری بوده است۸۱، و بنابرین هنگامی که در ۱۹۲۳ در توکیو به یك خبرنگار کنجکاو چینی گفت که «مذاکره‌ای با دولت ژاپن نمی‌کند و فقط برای معالجه آمده است»۸۲، چه‌بسا کمتر از آنچه غالب اشخاص گمان می‌کنند از جادهٔ

---

78. *Dvenadtsatyi S"ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)* (1923), p. 246.

کاتایاما و آراهاتا، دبیر حزب کمونیست ژاپن که تازه مخفیانه وارد شده بود، هر دو در کنگره سخن گفتند، ولی سخنان خود را به عبارات متداول محدود ساختند و ادعای خاصی را پیش نکشیدند (ibid., pp. 80, 609) : (آراهاتا با نام مستعار سخن می‌گفت).

۷۹. این گمان در شرح پیشامد در این مأخذ آشکار است:

Japan Chronicle (Kobe), 8 February 1923, p. 166.

80. *Japan Chronicle* (Kobe), 1 March 1923, p. 304; 5 April, p. 487.

پدیده‌ای که بعدها در اروپا به نام فاشیسم معروف شد، ابتدا در ژاپن سرکشید؛ ریشهٔ آن تا ۱۹۱۸ دنبال شده است

On Fascism in Japan, in *Novyi Vostok*, iv (n.d. [1923]), 416-21.

81. *Japan Chronicle* (Kobe), 5 April 1923, p. 487.

82. *China Year Book ,1924-5* (Shanghai, n.d.), p. 865.

حقیقت دور شده است. مرحلهٔ دوم در ۲۴ آوریل ۱۹۲۳ آغاز شد، یعنی روزی که گوتو به یوفه اطلاع داد که دولت ژاپن برای شرکت در کنفرانس دیگری با روسیه آماده است، مشروط بر آن که مسائل ساخالین و جبران کشتار نیکولایفسك ابتدا حل و فصل شوند. سپس پذیرفتن تعهدات دولت‌های پیشین روسیه نیز از طرف ژاپن خواسته شد.۸۳ گفتگو میان یوفه و گوتو بر این پایه تا چندی ادامه یافت. روز ۳ مهٔ ۱۹۲۳ اعلام شد که حال مزاجی یوفه بهبود یافته است، و به او اجازه داده‌شده که در مخابرات خود با مسکو از رمز استفاده کند.۸۴ یك هفته بعد پاسخ داد که دولت شوروی حاضر به شناسایی دیون و تعهدات دولت‌های پیشین روسیه نیست، ولی حاضر است ساخالین شمالی را به بهای گزافی به ژاپن بفروشد و از بابت واقعهٔ نیکولایفسك اظهار تأسف کند، منتها به‌شرط آن‌که‌ژاپن‌هم از موارد مشابه شدت عمل نیروهای ژاپنی اظهار تأسف کند. در خصوص مسألهٔ کهنهٔ حقوق ماهیگیران ژاپنی در آب‌های روسیه نیز دولت شوروی امتیازاتی داد.۸۵

در این مرحله این مسأله پیش آمد که آیا گفتگوهای خصوصی میان یوفه و گوتو را بر پایهٔ رسمی قرار دهند یا نه، و ظاهراً تصمیم در این باره با رویدادهایی که در حزب کمونیست ژاپن پیش آمد مربوط شد. در فوریهٔ ۱۹۲۳ این حزب دومین کنگرهٔ خود را تشکیل داد، و در مهٔ ۱۹۲۳ کنفرانس ویژه‌ای برای نوشتن برنامهٔ حزبی برپا شد. این برنامه عبارت بود از تقاضای امحای سلطنت، ارتش، و پلیس مخفی، مصادرهٔ املاك زمین‌داران بزرگ، سازمان‌های مذهبی، و امپراتور، و توزیع زمین‌های مصادره شده میان دهقانان؛ بیرون کشیدن نیروهای ژاپن از چین،

---

83. L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), ii, 553;
فیشر گویا به واسطهٔ خود یوفه به سوابق این مذاکرات دسترسی داشته است.
84. *Japan Chronicle* (Kobe), 3 May 1923, pp. 610-11.
85. L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), ii, 553; *Japan Chronicle* (Kobe), 17 May 1923, p. 694.
روز ۲ مارس ۱۹۲۳ با صدور یك فرمان همهٔ «پیمان‌ها، امتیازها، قراردادها و سایر معاهدات» مربوط به حقوق ماهیگیری در شرق دور پیش از ادغام جمهوری شرق دور در ج ش ف س ر ملغی شد و مقررات تازه‌ای وضع شد که به موجب آن‌ها حقوق ج ش ف س ر از طرف شهروندان ج ش ف س ر یا خارجیان قابل استیجار بود (*Sobranie Uzakonenii, 1923*, No. 36, art. 378).

ساخالین، کره، و فرمز؛ و شناسایی دیپلماتیك روسیهٔ شوروی.۸۶ مشکل بتوان باور کرد که یوفه، با آن سابقهٔ مأمور دیپلماتیك انقلاب در آلمان و توفیق اخیرش در میان روشنفکران چین، در جریان این تحولات نبوده است. به هر تقدیر، در مدت اقامت او در توکیو هر دو طـرف صورت ظاهر را حفظ کردند. یوفه علاقهٔ آشکاری به سرنوشت حزب کمونیست ژاپن نشان نمی‌داد، و در محافل دولتی ژاپن نیز کسی او را به چنین چیزی متهم نکرد. از طرف دیگر، گمان می‌توان برد کـه مقامات پلیس ژاپن، در اقدامی که در این زمان صورت دادند، تنها ملهم از این تمایل نبودند که کمونیسم ژاپنی را در نطفه خفه کنند، بلکه می‌خواستند به‌طور غیرمستقیم یوفه را بی‌حرمت کنند و مخالفت مردم را با استقرار روابط با روسیهٔ شوروی برانگیزند. در اواسط ماه مه، پلیس توقیف ۱۰ نسخه از کتاب «الفبای کمونیسم» نوشتهٔ بوخارین و پریوبراژنسکی را، که با یك کشتی انگلیسی وارد شده بود، اعلام کرد.۸۷ روز ۵ ژوئـن ۱۹۲۳ دستگیری وسیع کمونیست‌ها و هوادارانشان روی داد؛ و در روز بعد گفته شد که یك توطئهٔ کمونیستی برای قتل تمام اعضای کابینه و برقرار کردن دولت کمونیستی کشف شده است.۸۸ به احتمال قوی این توطئه اختراع مقامات دولتی بود.

در اواسط ژوئن اعلام شد که کاواکامی، یکی از کارکنان وزارت امور خارجه، که نخستین وزیرمختار ژاپن در لهستان بود، مأمور مذاکره با یوفه شده است؛ یوفه نیز اکنون برای این منظور از مسکو اعتبارنامهٔ رسمی دریافت کرده بود.۸۹ در این لحظه یوفه دچار سکتهٔ قلبی دیگری شد، که مذاکرات را باز به تعویق انداخت. امـا در روز ۲۸ ژوئـن ۱۹۲۳ مذاکرات آغاز شد و تا اندکی بیش از یك ماه ادامه یافت؛ مجموعاً دوازده جلسه مذاکرات آغاز شد و تا اندکی بیش از یك ماه ادامه یافت؛ مجموعاً دوازده جلسه مذاکره صورت گرفت. موضوع اصلی سرنوشت ساخالین

---

86. *Tikhii Okean*, No. 1, 1934, pp. 128-34, 144;
مطلب منابع ژاپنی به توسط آقایان لنگر و سورینگن در اختیار نویسنده گذاشته شده است.

87. *Japan Chronicle* (Kobe), 24 May 1923, p. 726.

۸۸. مطلب از منابع ژاپنی به توسط آقایان لنگر و سورینگن در اختیار نویسنده گذاشته شده است.

89. *Japan Chronicle* (Kobe), 21 June 1923, pp. 882-3.

شمالی بود. یوفه خواهان تخلیهٔ بلاشرط آن بود؛ دولت ژاپن پیشنهاد کرد که آن را به مبلغ ۱۵۰،۰۰۰،۰۰۰ ین نقد خریداری کند. در میان این دو نهایت چند پیشنهاد دیگر هم بررسی شد، که امیدبخش‌تر از همه آن بود که منطقه را به یك یا چند شرکت ژاپنی برای استخراج نفر و زغال و بریدن چوب اجاره دهند. تقاضای ژاپنی‌ها برای غرامت کشتار ۱۹۲۰ نیکولایفسك هم گهگاهی مطرح می‌شد. ولی روشن بود که این مساله نوعی هواسنج است که برای اندازه‌گیری فشار مطالب مربوط به ساخالین از آن استفاده می‌شود. به نظر می‌رسید که سرانجام مذاکرات قطع شده است، منتها نه برای یك مسألهٔ خاص، بلکه به سبب ایستادگی محافل نیرومند دولت ژاپن در برابر تجدید مناسبات با روسیهٔ شوروی. روز ۲۴ ژوئیه کاواکامی به یوفه اطلاع داد که کابینه صورتی را که دولت شوروی برای اظهار تأسف از رویداد نیکولایفسك پیشنهاد می‌کند رد کرده است. روز ۳۱ ژوئیه یوفه اعلام کرد که دستور دارد از ادامهٔ مذاکرات غیررسمی خودداری کند، و فقط در صورتی مجاز به ادامهٔ مذاکرات رسمی است که دولت ژاپن قبلا ساخالین شمالی را تخلیه کرده باشد.[۹۰] روز ۱۰ اوت یوفه از ژاپن روانهٔ مسکو شد[۹۱]، و دیگر به چین هم نرفت. در تابستان ۱۹۲۳ اغتشاش و آشفتگی به حدی رسید که از سال‌ها بـه این طـرف سابقه نداشت، و حکومت بی‌اعتبارشـدهٔ پکن در آستانـهٔ از دست دادن باقی‌ماندهٔ قدرت خود به نظر می‌رسید.

هنگامی که یوفه پس از ده مـاه از شرق دور می‌رفت، کارهـای فراوانی برای روشن‌کردن سیاست شوروی در آن منطقه و تحکیم مبنای آن انجام گرفته بود. اگر ژاپن همچنان ساخالین شمالی را در اشغال‌داشت، و هنوز از شناسایی رسمی شوروی سر باز می‌زد، اصل مذاکرهٔ مستقیم با احتیاط تثبیت‌شده‌بود. در ژاپن نیز، مانند ترکیه، تعقیب‌کمونیست‌های محلی مانع روابط دوستانهٔ روسیهٔ شوروی با دولت نمی‌شد. در سپتامبر ۱۹۲۳، شش هفته‌ای پس از عزیمت یوفه، زمین‌لرزهٔ شدید توکیو و یوکوهاما پیش آمد و سپس محیط وحشتی ایجاد شد که به دستگیری وسیع

---

90. L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), ii, 553-5;

جریان این مذاکرات را می‌توان در این مأخذ نیز دنبال کرد:

Japan Chronicle (Kobe), 12 July 1923, p. 62; 19 July, p. 96; 26 July, p. 132: 2 August, p. 154; 9 August, pp. 189, 200.

91. ibid., 16 August 1923, p. 237.

کمونیست‌های شناخته‌شده انجامید. اکثریت کمیتهٔ مرکزی، که بعدها «عناصر خرده‌بورژوا» و «فرصت‌طلبان نمونه» نامیده شدند، با شتاب حزب را منحل کردند.۹۲ اما فاجعهٔ ژاپن برای دولت شوروی فایدهٔ محض بود. به تعبیر یکی از گزارش‌های کمیتهٔ اجرائی کمینترن در چند ماه بعد، «ژاپن از صف قدرت‌های بزرگ درآمد، و فشار او بر ناحیهٔ شرق دور جمهوری ما بسیار کم شد».۹۳ در چین وضع پیچیده‌تر بود. اما در این‌جا هم پیشرفت‌هایی صورت گرفته بود. در حدود زمان بازگشت یوفه به‌مسکو، انتصاب یك نمایندهٔ تازهٔ دولت شوروی در چین اعلام شد؛ این نماینده شخص قره‌خان بود، که از چندی پیش مسؤولیت امور شرق را در نارکومیندل برعهده داشت. قره‌خان در پایان اوت ۱۹۲۳ از مسکو حرکت کرد، و با مأموریت او مرحلهٔ تازه‌ای در مناسبات شوروی با دولت چین آغاز شد. اما دولت شوروی قصد نداشت که خود را به قدرت مرکزی پکن، که رو به زوال بود، پایبند سازد. روابط شوروی با سون‌یات‌سن، که‌اکنون پایگاه مطمئنی در کانتون داشت، دوستانه و دامنه‌دار بود، و به نظر می‌رسید که برای نخستین‌بار پایهٔ محکمی برای سیاست شوروی در چین فراهم شده است. در همان ماه اوت ۱۹۲۳، چیانگ کایشك، یکی از دستیاران لایق و جاه‌طلب سون‌یات‌سن، که در کومین‌تانگ به طرفداری از شوروی معروف بود۹۴، برای به دست آوردن اسلحه و مطالعهٔ مسائل سازمان نظامی به مأموریت مسکو رفت.۹۵ در سپتامبر ۱۹۲۳ میخائیل

92. *Tikhii Okean*, No. 1, 1934, pp. 133-4, 146;
حزب تا ۱۹۲۷ احیا نشد، و پس از آن حزب کوتاه‌عمر ۲۴ـ۱۹۲۲ را عموماً «حزب» «اول» می‌نامیدند.

93. *From the Fourth to the Fifth World Congress* (1924), p. 12;
از طرف دیگر این نظر را که «زمین‌لرزه تأثیر جدی در قدرت اقتصادی و نظامی ژاپن نخواهد داشت» به کاتایاما منسوب است
(*Novyi Vostok*, iv (n.d. [1923]), iii-xv.).

۹۴. بنابرنوشتهٔ تانگ لیانگلی (T'ang Leang-li, *The Inner History of the Chinese Revolution* (1930), p. 158) چیانگ کایشك و ولیائو چونگ‌کای (نگاه کنید به ص ۶۴۵ بالا) در میان اطرافیان سون‌یات‌سن جدی‌ترین طرفداران گرایش به شوروی بودند.

95. H. Isaacs, *The Tragedy of the Chinese Revolution* (1938), p. 65; L. *Fischer, The Soviets in World Affairs* (1930), ii, 633; ibid., (2nd ed., 1951), i, viii-ix.
فیشر از یك نامهٔ «سخت محرمانه»ی سون‌یات‌سن به لنین و تروتسکی و چیچرین مطلبی دائر بر تقاضای «اسلحه برای انقلاب چین» نقل می‌کند.

بورودین، کمونیست انگلیسی زبانی که از چندی پیش در امور کمینترن فعالیت می‌کرد۹۶ به دعـوت سون‌یات‌سن وارد کانتـون شد. اگرچه او معرفی‌نامه‌ای از قره‌خان با خود داشت، ولی ظاهراً مأموریت او نه از دولت شوروی یا کمینترن بلکه از حزب کمونیست روسیه بود. کار او این بود که مستشار سیاسی سون‌یات‌سن باشد.۹۷ در ظرف شش سال پس از انقلاب بلشویکی، روسیه از محاق پریشانی و ناتوانی بیرون آمده و با قاطعیت در امور سیاسی یك کشور بزرگ آسیایی مداخله می‌کرد.

---

۹۶. نگاه کنید به صص۱۸۳، ۲۱۴و۱۹ـ۴۱۸بالا.

97. T'ang Leang-li, *The Inner History of the Chinese Revolution* (1930), p. 159; L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), ii, 634.

یادداشت ه.

روش مارکسیستی درقبال جنگ

انقلابیان فرانسه میان جنگ رهایی‌بخش برای آزاد کردن ملل از حکومت ستمگرانهٔ پادشاهان و جنگ کشورگشایی برای درآوردن ملل به زیر حکومت پادشاهی تمایز روشنی برقرار کردند،[۱] و با همان حرارتی که دومی را محکوم می‌کردند از اولی پشتیبانی می‌نمودند، با نفس جنگ، و حتی با «تجاوز» به معنای جاری آن، یعنی پیشقدم شدن در شروع‌جنگ، مخالفتی نداشتند. محک این بود که آیا جنگ از جانب «اقوام» یا «ملل» صورت می‌گیرد یا از جانب فرمانروایان مستبد؛ جنبش‌های دموکراتیک اروپا در دورهٔ ۱۸۱۵ تا ۱۸۴۸ وارث این سنت بودند. در آن زمان تقریباً هر جنگی برضد اتریش مترنیخ، که کانون عمدهٔ استبداد و ارتجاع اروپا بود، شایستهٔ همدردی و پشتیبانی نیروهای دموکراتیک به‌شمار می‌رفت. مارکس و انگلس نیز در سال‌های جوانی خود به این برداشت اعتقاد تام داشتند. پس از ۱۸۴۸ دو اصلاح جزئی در این عقیده لازم آمد. پس از متمایزشدن سوسیال‌دموکراسی یا سوسیالیسم از لیبرال دموکراسی یا دموکراسی ناقص، جنگ‌های شایستهٔ پشتیبانی آن‌هایی بودند که هدف سوسیالیسم را، به‌جای دموکراسی، از پیش می‌بردند؛ و روسیه به عنوان دشمن اصلی جای اتریش را گرفت. از آثار مارکس و انگلس قطعات فراوانی می‌توان نقل کرد که نشان می‌دهند یکی از معیارهای عمده‌ای که آن‌ها پس از ۱۸۴۸ برای مطلوب بودن جنگ به کار می‌بردند این بود

---

۱. همین نظر در تعریف کلاسویتز از جنگ نیز مستتر است، که می‌گوید جنگ «ادامهٔ مشی سیاسی است با وسائل دیگر»؛ معیارهای داوری دربارهٔ جنگ همان‌هایی هستند که در سایر اقدامات سیاسی نیز به‌کار می‌روند.

که آیا این جنگ می‌تواند استبداد روسیه را ضعیف یا نابود کند یا نه.۲

اما در سنت سوسیالیسم یك رگهٔ کاملا متفاوت دیگر نیز وجود دارد. سوسیالیست‌های قدیم، که به فلسفهٔ یوتوپیایی خود ایمان داشتند، برادری همهٔ انسان‌ها را تأکید می‌کردند و جنگ را امری ناهنجار و غیرطبیعی می‌دانستند. سنتی که آن‌ها به ارث می‌بردند سنت فلاسفهٔ قرن هجدهم، از سن پیر و لایب‌نیتس گرفته تا روسو و کانت، بود که رؤیای «صلح‌جاوید» را در نظر خود مجسم می‌کردند؛ جانشینان آن‌ها «صلح‌طلبان» («پاسیفیست»های) لیبرال قرن نوزدهم بودند۳، که مخالفتشان با جنگ بیشتر مبنای انسان‌دوستی داشت تا سیاسی. اما وقتی که براثر تنازع طبقاتی آگاهی طبقاتی به وجود آمد، و سوسیالیسم جنبهٔ پرولتاریایی پیدا کرد، مخالفت با جنگ نیز رنگ پرولتاریایی گرفت، و این استدلال که جنگ نتیجهٔ ناگزیر سرمایه‌داری است ظاهراً آن‌رنگ‌را تقویت‌می‌کرد. گفته شد که جنگ‌های ملی به تحریك سرمایه‌داران روی می‌دهد و به نفع آن‌ها تمام می‌شود. آمدن سوسیالیسم علت اساسی جنگ و یگانه وجه بهره‌رسانی آن را از میان می‌برد. کارگران، که صدمهٔ جنگ بر آن‌ها وارد می‌شود و فایده‌ای هم از آن نمی‌برند، نفعشان در صلح است و بس. در سنت سوسیالیسم همیشه یك عنصر قوی مخالفت با جنگ دیده می‌شد، که پایهٔ آن نفع خاص کارگران در حفظ صلح بود. بدین ترتیب سنت سوسیالیسم با سنت لیبرال اواخر قرن نوزدهم موازی می‌شد، زیرا که

---

۲. نخستین قطعه از این قطعات در نشریهٔ *Neue Rheinische Zeitung*؛ ژوئیهٔ ۱۸۴۸، آمده است: «فقط **جنگ با روسیه** جنگی است که برازندهٔ **آلمان انقلابی** است: جنگی که آلمان می‌تواند گناه‌های گذشته را جبران کند، توانایی به‌دست آورد، بر فرمانروایان خود مسلط شود، و چنان که در خود ملتی که زنجیرهای بردگی طولانی و بی‌حرکت خود را به دور می‌ریزد، تبلیغات تمدن را با خون فرزندانش خریداری کند و با آزاد کردن دیگران خود را هم آزاد سازد»
(*Karl Marx-Friedrich Engels: Historisch-Kritische Gesamtausgabe*, 1er Teil, vii, 181).

۳. بهترین تعریف «صلح‌طلبی» (پاسیفیسم) به معنای مارکسیستی کلمه در این کتاب آمده‌است: Max Beer, *Krieg und Internationale* (Vienna, 1924), p. 8.
و آن این است: «آن گرایش سیاسی که جنگ را شر مطلق می‌داند و چنین فرض می‌گیرد که امکان دارد که در جامعهٔ بورژوایی بتوان از جنگ جلوگیری کرد و با جوامع ملل و دادگاه‌های داوری، اتحادهای مقدس، بازرگانی آزاد، دموکراسی، خلع سلاح و غیره، صلح جاویدان را مستقر ساخت.»

لیبرالیسم نیز جنگ را به حکومت استبدادی نسبت می‌داد و دموکراسی را ضامن صلح می‌دانست. همهٔ این آرا به‌طور بالقوه «صلح‌طلبانه» («پاسیفیست») بودند، زیرا که جنگ را فی‌نفسه و قطع‌نظر از انگیزه یا هدف آن محکوم می‌کردند. مارکس و انگلس همواره همهٔ اشکال «صلح‌طلبی» («پاسیفیسم») را محکوم می‌کردند، زیرا که آن را به معنای اعتقاد به اشتراك طبیعی منافع می‌دانستند. مارکس به ویژه مخالفت کابدن و برایت را با جنگ کریمه تحقیر می‌کرد.[۴] به‌طور کلی، مارکس و انگلس از مقدورات انقلابی جنگ به‌خوبی آگاه بودند و نمی‌توانستند آن را شر بدون قید و شرط بنامند؛ در پایان ۱۸۴۸ مارکس انگلستان را «صخره‌ای که امواج انقلاب بر آن می‌شکند» می‌نامد و سپس نتیجه می‌گیرد که «انگلستان کهنسال فقط در یك جنگ جهانی از میان می‌رود».[۵] در ۱۸۵۹ انگلس از «اتحاد فرانسه و روسیه» استقبال می‌کند، به این دلیل که این اتحاد روسیه را ناچار در جنگ ایتالیا به جانب اتریش می‌کشاند:

> ما آلمان‌ها را باید تا حلق در آب فرو کنند تا به‌طور دسته‌جمعی دچار غضب توتونی [ژرمن شمالی] بشویم؛ و در موقعیت حاضر خطر غرق شدن به اندازهٔ کافی نزدیك به نظر می‌رسد. چه بهتر.... در یك چنین تنازعی آن لحظه می‌رسد که فقط مصمم‌ترین حزب، حزبی که از هیچ‌چیزی باك ندارد، می‌تواند ملت را نجات دهد.[۶]

به هم بافتن این رشته‌ها و درآوردن آن‌ها به صورت یك رأی معین دربارهٔ جنگ کار آسانی نبود.

در اظهارات نسبتاً محدود بین‌الملل اول دربارهٔ جنگ و سیاست خارجی بازتاب این تعارضات و تردیدها دیده می‌شود. نطق افتتاحی ۱۸۶۴ به قلم مارکس با مهارت تمام به خوانندگان یادآوری می‌کند که نفع کارگران در جلوگیری از جنگ است، زیرا که جنگ «خون و ثروت»

---

4. Karl Marx-Friedrich Engels: Historisch-kritische gesamtausgabe, mer teil, i, 385; ii, 84.

5. Marx i Engels, sochineniya, vii, 108-9.

6. ibid., xxv, 262, the original text is in *Der Briefwechsel zwischen Lassalle und Marx*, ed. G. Mayer, iii (1922), 184-5.

مردم را به هدر می‌دهد، و جنگ «حماقت جنائی» طبقات حاکم است که برای «تداوم و تکثیر بردگی» تلاش می‌کنند، و نتیجهٔ رذالت تسلیم شدن به «قدرت وحشیانه»ی سن پطرزبورگ است. اما فصاحت این استدلال بیش از بلاغت آن بود؛ و غرض نویسنده شاید بیشتر جلب حمایت اعضای پریشان‌فکر اتحادیه‌های کارگری انگلستان بوده است تا بیان یك عقیدهٔ مارکسیستی. در این نوشته هیچ اقدامی هم پیشنهاد نشده است، مگر این که کارگران مواظب دیپلماسی دولت‌ها باشند، و در صورت لزوم برضد آن اعتراض کنند. بین‌الملل اول در برابر مسائل منجز جنگ آشفته فکر و نامتحد بود. در آستانهٔ جنگ پروس و اتریش در ۱۸۶۶، تبلیغ و تهییج ضد جنگ در پاریس آغاز شد. به گفتهٔ مارکس، « دار و دستهٔ پرودون در میان دانشجویان پاریس صلح را موعظه می‌کند، جنگ را منسوخ و ملیت‌ها را مهمل می‌نامد، و به بیسمارك و گاریبالدی حمله می‌کند». البته این کار «به عنوان مجادلهٔ قلمی برضد شووینیسم، مفید و قابل توجیه است». ولی با این حال این شاگردان پرودون «مسخره»اند.۷ هنگامی که شورای عمومی بین‌الملل یك پیام احساساتی را که لافارگ برضد جنگ خطاب به «دانشجویان و جوانان همهٔ کشورها» نوشته بود تصویب کرد، مارکس در جلسه حاضر نبود و سپس با لحن تحقیرآمیزی آن را «چرند» نامید.۸ پس از شروع جنگ مناظرات بی‌نتیجه‌ای در شورای عمومی بین‌الملل صورت گرفت و شورا سرانجام قطعنامه‌ای صادر کرد که در این زمینه هیچ جهت‌گیری خاصی نداشت:

> شورای عمومی سازمان بین‌الملل کارگران جنگ کنونی اروپا را جنگ میان دولت‌ها می‌داند و به کارگران توصیه می‌کند که بی‌طرف بمانند و میان خود متحد شوند تا از طریق اتحاد خود قدرت را به دست آورند، و قدرتی را که بدین

---

7. *Karl Marx-Friedrich Engels: Historisch-Kritische Gesamtausgabe*, IIIer Teil, iii, 336.

۸. ترجمه‌ای از این پیام در این نشریه چاپ شده است:
Neue Zeit (Vienna), *xxxiii* (1914-15), ii, 440-1;
برای نظر مارکس نگاه کنید به
Karl Marx-Friedrich Engels: Historisch-Kritische Gesamtausgabe, III^er Teil, iii, 341.

طریق به دست می‌آورند برای رهایی اجتماعی و سیاسی خود به کار برند.۹

از آن‌جا که پیش از انتشار این قطعنامه نبرد کوتاه سادووا به پایان رسید، توصیهٔ شورا به کارگران نتیجهٔ عملی نداشت. اما پیروزی پروس و بیم جنگ میان پروس و فرانسه در بهار سال بعد، پی‌آمد مهمی داشت. در تابستان ۱۸۶۷ کمیته‌ای از عناصر بورژوا دموکراتیک و پیشرو شهرهای مهم اروپای غربی کنگره‌ای از هواداران صلح تشکیل دادند که در ۹ سپتامبر همان سال در شهر ژنو اجلاس کرد.

این اقدام در گروه‌های کارگری که در بین‌الملل اول نماینده داشتند طرفداران فراوانی پیدا کرد؛ و مارکس لازم دانست که در جلسهٔ ۱۳ اوت ۱۸۶۷ شورای عمومی، نیم‌ساعتی در این باره سخن بگوید و به «بادانبان صلح» حمله کند. مارکس با شرکت نمایندگان منفرد در کنگرهٔ صلح مخالفتی نکرد، ولی با هرگونه مشارکت رسمی بین‌الملل در این کار مخالف بود و می‌گفت که خود بین‌الملل کنگرهٔ صلح است که در راه اتحاد میان کارگران کشورهای گوناگون کوشش می‌کند، و اگر سازمان‌دهندگان کنگرهٔ ژنو سر از کار خود درمی‌آوردند به این بین‌الملل می‌پیوستند. کسانی که برای تغییر دادن روابط میان کار و سرمایه کاری صورت نمی‌دهند از شرایط مقدماتی صلح کلی بی‌خبرند. ارتش‌های موجود غالباً برای سرکوبی طبقهٔ کارگر ساخته شده‌اند، و کشمکش بین‌المللی گهگاهی «برای سرحال نگه‌داشتن سربازان» لازم می‌آید. آخر این که آن دسته‌ای که صلح را به هر قیمتی می‌خواهد اروپای بی‌سلاح را در معرض خطر روسیه قرار می‌دهد؛ وجود ارتش‌ها برای دفاع در برابر روسیه لازم است.۱۰

---

9. *Neue Zeit* (Vienna), xxxiii (1914-15), ii, 442.

۱۰. برای روایت ملخص سخنرانی مارکس به قلم خود او نگاه کنید به: *Karl Marx-Friedrich Engels: Historisch-Kristische Gesamtausgabe*, III^er^ Teil, iii, 417.

بهترین شرح روش بین‌الملل اول در قبال کنگرهٔ ژنو به قلم ریازانوف است در نشریهٔ «زمان نو» وین: Neue Zeit (Vienna), xxxiii (1914-15), ii. 463-9 ریازانوف در ۱۹۱۵ بر عنصر پاسیفیستی روش مارکس قدری تأکید می‌کند تا استناد سوسیال‌دموکرات‌های آلمان را به سخنان ضدروسی برای توجیه عمل ۱۹۱۴ خودشان بی‌اعتبار سازد.

پیشنهاد مارکس در شورای عمومی به تصویب رسید. اما در کنگرهٔ بین‌المللی در لوزان، که پیش از کنگرهٔ ژنو اجلاس کرد و مارکس در آن حضور نداشت، اختلاف صفوف از نو پدیدار شد. کمیسیونی که از طرف کنگره مأمور رسیدگی به مسأله شد گزارشی تهیه کرد که با عبارات پرشوری «پشتیبانی فعالانه» از طرح ژنو و «مشارکت در همهٔ اقدامات» آن را توصیه می‌کرد. پس از بحث کش‌مکش‌آمیزی در جلسهٔ‌عمومی‌کنگره، یك نمایندهٔ فرانسوی به نام تولن، که از پیروان پرودون بود، قطعنامه‌ای برای سازش‌دادن دو طرف پیشنهاد کرد که می‌گفت «برای از میان بردن جنگ متفرق‌کردن ارتش‌ها کافی نیست، بلکه لازم است سازمان اجتماعی تغییر یابد، به این معنی‌که‌توزیع و تولید هرچه‌عادلانه‌ترشود»؛ این قطعنامه که مشارکت در کنگرهٔ ژنو را به قبول این اصل از جانب آن کنگره مشروط می‌ساخت، به تصویب رسید۱۱، و به نمایندهٔ شورای عمومی امکان داد که در کنگرهٔ ژنو حاضر شود و، در میان فریادهای اعتراض، اعلام کند که «انقلاب اجتماعی پیش‌شرط لازم صلح پایدار است».۱۲ یکی از نمایندگان پرشور به نام بورکهایم نطقی در کنگره ایراد کرد و از جنگ «پیشگیرانه» برضد روسیه طرفداری کرد؛ این بیان کج‌گونهٔ (verkladderadatscht) نظر مارکس بود، و مارکس از سخنان آن نماینده برآشفت.۱۳

در کنگرهٔ سالانهٔ بعدی بین‌الملل که در تابستان ۱۸۶۸ بروکسل، باز هم در غیاب مارکس و انگلس، اجلاس کرد، مرحلهٔ دیگری پیش آمد. اوضاع بین‌المللی به سرعت رو به وخامت می‌رفت و مسألهٔ جنگ دیگر قابل احتراز نبود. نمایندگان سویس‌ـآلمان کنگرهٔ پیش‌نویس قطعنامه‌ای را به کنگره تقدیم کردند که از کارگران همهٔ کشورها دعوت می‌کرد «از خدمت جنایت و ویرانگری و هر نوع کاری در رساندن ملزومات‌ارتش‌های جنگ» خودداری کنند. قطعنامه‌ای که سرانجام به تصویب کنگره رسید فقط «قطع هرگونه کار» را در صورت بروز جنگ ــ «اعتصاب خلق‌ها [را] برضد جنگ» ــ توصیه می‌کرد.۱۴ گروه باکونینیست‌های مخالف در

11. *Neue Zeit*, xxxiii, ii ,466-8.
12. *Annales du Congrès de Genève* (Geneva, 1868), p. 172.
13. Marx i Engels, *Sochineniya*, xxv, 496.

۱۴. ریازانوف که شواهد مربوط بـه این بحث را در بروکسل بررسی کـرده (*Neue Zeit* (Vienna), xxxiii (1914-15), ii, 509-18) نشان‌داده‌است‌که قطعنامهٔ ←

بین‌الملل، شعار «اعتصاب برضد جنگ» را به کنگرهٔ ۱۸۷۳ خود در ژنو بردند، و در سال‌های بعد این شعار یکی از معتقدات مهم سندیکالیست‌های فرانسوی و سایر کشورها شد؛ آن‌ها این شعار را جانشین اقدام سیاسی ساختند. اما قطعنامهٔ بروکسل ــ هیچ اثر آنی نداشت و به زودی فراموش شد. این قطعنامه مورد تأیید مارکس و انگلس واقع نشد، زیرا که آن‌ها همواره با هر فورمولی کــه جنگ را فی‌نفسه منع کند یــا برضد همهٔ جنگ‌ها بدون استثنا باشد، مخالف بودند.

جنگ پروس و فرانسه این عقاید متضاد را به محک آزمایش سختی زد. در هر دو طرف بسیج ارتش و شروع مخاصمات بدون هیچ‌گونه اظهار نظری از جانب کارگران یا احزاب و گروه‌های سوسیالیست کشور صورت گرفت. بنابرین مسألهٔ مخالفت عملی با جنگ مطرح نشد؛ و نتیجهٔ زد و خورد هم‌چنان به سرعت معلوم شد که در هیچ‌کدام از دو کشور عقاید عمومی فرصت تبلور و تأثیر در جریان جنگ را پیدا نکرد. اظهارات احزاب سوسیالیست هرچه بود در مسائل جاری تأثیری نداشت، بلکه در تعیین روش سوسیالیست‌ها در قبال جنگ‌های آینــده مؤثر بــود. ریشهٔ اختلافات ۱۹۱۴ سوسیالیست‌های آلمان در ۱۸۷۰ دیده می‌شود. در ۲۱ ژوئیهٔ ۱۸۷۰ در رایشتاگ برضد جنگ اعتراض کردند (جنگی که یك هفته پیش آغاز شده بود)، اما کمیتهٔ حزب سوسیال‌دموکرات آلمان، که در برونسویك اجلاس‌کرده‌بود، با صدور اعلامیه‌ای «تجاوز جنایتکارانه»ی ناپلئون سوم را محکوم کرد و تلویحاً جانب دولت پروس را گرفت. موضع مارکس و انگلس پیچیده بود. آن‌ها جنگ را از جانب ناپلئون و بیسمارك، هردو، تجاوزگرانه نامیدند و محکوم کردند و با نقشه‌های هر دو طرف برای الحاق سرزمین‌های دیگران به قلمرو خودشان، از جمله با الحاق آلزاس‌ـلورن، همواره مخالف بودند. اما وقتی که جنگ به‌راه افتاد، به نظر آن‌ها چنین می‌رسیــد که به دلایل گونــاگون پیروزی پــروس شر کوچك‌تری است. اولا، آن‌هــا ناچار بودند کــه سقوط ناپلئون را از خواست‌های کارگران به شمار آورند. با حصول این هدف، وضع عوض می‌شد؛ انگلس در ۱۵ اوت ۱۸۷۰ به مارکس می‌نویسد «به محض آن که

→

اصلی کنار گذاشته شد، زیرا که این پیش‌نویس در حکم تحریك به شورش بود و امکان داشت که صادرکنندگان را در معرض تعقیب قانونی قرار دهد؛ اما توصیهٔ اعتصاب در هیچ‌جا عمل غیرقانونی محسوب نمی‌شد.

در پاریس یك دولت جمهوریخواه به‌جای دولت شووینیست زمام امور را به دست بگیرد»، وظیفه عبارت است از «کارکردن با آن [دولت] برای صلح شرافتمندانه».۱۵ ثانیاً، مارکس و انگلس طرفدار وحدت آلمان بودند، چنان‌که از وحدت ایتالیا نیز طرفداری می‌کردند، و این وحدت را برآوردن مشروع آمال ناسیونالیستی و پیشرفت از وضع ارتجاعی حکومت‌های کوچك (kleinstaaterei) می‌دانستند. این امر برداشت خاصی را باعث‌می‌شدکه از دیدگاه‌امروز قائل‌شدن‌نوعی‌تمایزگزاف میان‌هدف‌های «پروس» و هدف‌های «آلمان» جلوه می‌کند. انگلس در ۲۲ ژوئیهٔ ۱۸۷۰ می‌گوید که بیسمارك به قصد افزایش به قلمرو پروس حرکت کرده است، اما «هم‌اکنون اختیار کار از دست او خارج شده و روشن است که آقایان موفق شده‌اند یك جنگ ملی کامل در آلمان به راه بیندازند».۱۶ مارکس ـ البته در پاسخ تعرض یك هموطن احساساتی و طرفدار فرانسه ـ تا آن‌جا پیش می‌رود که از «ماهیت‌دفاعی جنگ در جانب آلمانی‌ها (نمی‌گویم از جانب پروس)»۱۷ سخن می‌گوید؛ و انگلس با جمع‌بندی موضع از دیدگاه حزبی «تأکید بر تفاوت میان منافع آلمانی‌ـملی و پروسی‌سلطنتی‌ـ» را لازم می‌داند.۱۸ ثالثاً، مارکس و انگلس بر آن بودند که هرگاه وحدت آلمان حاصل شود، «کارگران آلمان می‌توانند بر پایهٔ ملی بسیاروسیع‌تری سازمان یابند»، و نتیجهٔ مفید این امر «انتقال مرکز ثقل جنبش کارگران اروپا از فرانسه به آلمان» خواهد بود.۱۹ آخر این که ضربهٔ تازه‌ای به

---

15. *Karl Marx-Friedrich Engels: Historisch-Kritische Gesamtausgabe*, IIIer Teil, iv, 366.

۱۶. چند روز بعد مارکس این جنگ را تجدید جنگ آزادی‌بخش ملی ۱۸۱۲ می‌پندارد و فقط از این که در وجود بیسمارك تجسم یافته است در شگفت می‌شود: «کوتاه‌فکر آلمانی مطلقاً مسحور به نظر می‌رسد، زیرا که اکنون می‌تواند به بردگی فطری خود هرقدر نخواهد میدان بدهد. چه کسی تصور می‌کرد امکان‌داشته باشد که بیست و دو سال پس از ۱۸۴۸ یك جنگ ملی در آلمان چنین بیان نظری‌ای پیدا کند؟» (ibid., iv, 346) چندی بعد مارکس می‌نویسد که «همهٔ دسیسه‌های پس از امپراتوری دوم سرانجام به حصول هدف‌های ۱۸۴۸ ـ مجارستان، ایتالیا، آلمان ـ منجر شده است» (ibid., iv, 358).

17. ibid., iv, 354.

18. ibid., iv, 366.

19. ibid., iv, 365, 382.

این فکر از آن کوگلمن است، که مارکس با او مکاتبه داشت؛ کوگلمن در ۷ ←

دشمن دیرینه، یعنی روسیه، وارد می‌شود: مارکس با امیدواری حدس می‌زند که «برخورد میان پروس و روسیه» رویدادی است که «به هیچ‌روی غیرمحتمل نیست»، و «احساس ملی تازه نیروگرفته»ی‌آلمان اجازه نخواهد داد که به خدمت روسیه کشانده شود.۲۰

اکنون بین‌الملل اول به پایان عمر خود نزدیك می‌شد، و دربارهٔ مسألهٔ جنگ اظهارنظر تازه‌ای از آن خواسته نشد. اما خود مارکس، هنگامی که در ۱۸۷۰ نقد معروفش را دربارهٔبرنامهٔحزب سوسیال‌دموکرات آلمان («برنامهٔ گوتا») می‌نوشت، به خود اجازه داد که آخرین ضربه را به نفوذ توهمات صلح‌طلبانه (پاسیفیستی) به بدنهٔ حزب وارد کند:

> آیا حزب کارگران آلمان انترناسیونالیسم خود را به چه صورتی درمی‌آورد؟ به صورت این آگاهی که نتیجهٔ تلاش‌آن «برادری بین‌المللی خلق‌ها» خواهد بود ـ عبارتی که از سازمان بورژوایی آزادی و صلح به عاریت گرفته شده و باید در مبارزهٔ مشترك برادری بین‌المللی طبقهٔ کارگر برضد طبقهٔ حاکم دولت‌های خودش اجرای وظیفه کند. دربارهٔ وظایف بین‌المللی طبقهٔ کارگر، دریغ از یك کلمه.۲۱

چنان‌که جریانات بعدی نشان داد، تفرقهٔ بسیار سختی در جنبش کارگران بر سر مسألهٔ جنگ باقی ماند. مارکس و انگلس، که نظریات خودشان در این موضوع به‌کلی عاری از تعارض نبود، نتوانستند کارگران را به موضوع بین‌المللی کاملا روشنی جلب کنند:

> پرهیز از این تعارض برای بین‌الملل دوم باز هم دشوارتر بود.

→

اوت ۱۸۷۰ به مارکس می‌نویسد: «از طریق‌وحدت سیاسی (که چند قرن به تأخیر افتاده است) تمام رشد بورژوازی تسریع خواهد شد و پرولتاریای آلمان برای نخستین‌بار دلیلی به دست خواهد آورد که خود را در مقیاس ملی سازمان دهد، و مسلماً به زودی در جنبش عمومی کارگران جای نمایانی پیدا خواهد کرد»
(*Neue Zeit* (Vienna), xxxiii (1914-15), ii; 169).

20. *Karl Marx-Friedrich Engels: Historisch-Kritische Gesamtausgabe*, IIIer Teil, iv, 358.

21. Marx i Engels, *Sochineniya*, xv, 278.

بروز پی در پی جنگ‌های جزئی در دو دههٔ پیش از ۱۹۱۴ دردسر بزرگی نبود؛ زیرا این‌ها جنگ‌های مستعمراتی بودند، که تا آن‌روز مارکسیست‌ها توجه زیادی به آن‌ها نداشتند. اما چشم‌انداز شوم جنگ میان قدرت‌های بزرگ اروپا به زودی در افق پدیدار شد. انگلس در مقالـه‌ای در ۱۸۹۱ مسأله را با صراحت پیش می‌کشد:

> معنای «جنگ» در روزگار ما برای همه روشن است. جنگ یعنی فرانسه و روسیه در یك طرف، و آلمان و اتریش و شاید هم ایتالیا در طرف دیگر. سوسیالیست‌های همـهٔ این کشورها که به رغم ارادهٔ خود به ارتش احضار می‌شوند، ناچار خواهند بود با یکدیگر بجنگند. در آن صورت حزب سوسیال دموکرات آلمان چه خواهد کرد؟ چه بر سر آن خواهد آمد؟

بدبختانه پاسخ انگلس، که بر پایهٔ سنت حزبی چهل سال گذشته استوار بود، چنان بود که در ۱۹۱۴ می‌توانست به طور مؤثر مورد استفاده قرار گیرد ــ و قرار هم گرفت. انگلس الحاق آلزاس‌ـلورن را در ۱۸۷۱ از طرف آلمان باعث وضع کنونی می‌داند و با کمال افتخار پیش‌بینی شورای بین‌الملل اول را در اعلامیهٔ ۹ سپتامبر ۱۸۷۰ نقل می‌کند، به این تفصیل که حرص دولت پروس فقط «فرانسه را مجبور می‌کند که خود را به دامن روسیه بیندازد». از میان فرانسه و آلمان، در نظر انگلس فرانسه همچنان نمایندهٔ انقلاب است ــ «البته فقط انقلاب بورژوایی، ولی بازهم انقلاب». اما فرانسه، وقتی که با روسیه متحد شود، «نقش انقلابی خود را رها می‌کند»، و حال آن که «در پشت سر دولت آلمان حزب سوسیال دموکرات آلمان ایستاده است، حزبی که آیندهٔ نزدیك کشور، متعلق به او است». نه فرانسه و نه آلمان هیچ‌کدام جنگ را شروع نخواهند کـرد. ابتدا روسیه دست به تجاوز می‌زند؛ سپس فرانسه به سوی راین پیش خواهد رفت؛ «آنگاه آلمان برای بقای حیات خود می‌جنگد».[۲۲] مقالهٔ انگلس با یك پیش‌بینی کلی به پایان می‌رسد که، با همـهٔ درستی‌اش، نمی‌تـوانست راهنمای بین‌الملل دوم باشد و وظیفهٔ سوسیالیست‌های کشورها را در

---

22. ibid., xvi, ii, 245-7.

صورت بروز جنگ روشن کند:

> هیچ سوسیالیستی از هر ملیتی که باشد نمی‌تواند پیروزی دولت کنونی آلمان را در جنگ آرزو کند، یا پیروزی جمهوری بورژوایی فرانسه را، تا چه رسد به پیروزی تزار، که به معنای اسارت‌اروپا خواهدبود؛ بنابرین سوسیالیست‌های همهٔ کشورها طرفدار صلح‌اند. اما اگر با این حال جنگ دربگیرد، فقط یك چیز مسلم است: این جنگ، که در آن پانزده یا بیست میلیون انسان مسلح به کشتار یکدیگر خواهند پرداخت، و اروپا را بیش از هر زمان دیگری ویران خواهد کرد ــ این جنگ یا باید پیروزی فوری سوسیالیسم‌را در پی داشته باشد، یا باید نظام دیرین امور را از سر تا پا برهم بزند و چنان تلی از ویرانه‌ها پشت سر خود باقی بگذارد که [بقای] جامعهٔ‌سرمایه‌داری کهن بیش‌از هر زمانی غیرممکن گردد، و انقلاب اجتماعی، اگرچه تا ده یا پانزده سال دیگر به تعویق بیفتد، مسلماً بعد از آن زمان با سرعت بیشتر و به نحو کامل‌تری پیروز خواهد شد.۲۳

مقالهٔ انگلس نشانه‌ای از مشکل دو شاخ بین‌الملل دوم در بیست سال بعد بود. از یك طرف، آگاهی روزافزون از این که جنگ قدرت‌های اروپا، اگر پیش بیاید، باعث ویرانی و فاجعهٔ بی‌سابقه‌ای خواهد شد، نادیده گرفتن مسأله یا پناه بردن به اعتراضات مبهم را روز به روز دشوارتر می‌ساخت. از طرف دیگر، با پذیرفته‌شدن اتحادیه‌های کارگری در کشورها و جذب تدریجی کارگران در ساختمان جامعهٔ ملی دیگر کسی نمی‌توانست بگوید که کارگران می‌توانند نسبت به پیروزی یا شکست کشورشان بی‌طرف بمانند. خود انگلس، در مقاله‌ای که از آن نقل کردیم، حساب‌کرد که در ۱۹۰۰ سوسیالیست‌ها در ارتش آلمان احتمالا اکثریت خواهند داشت، و با این محاسبه هیجان کمابیش ناراحت‌کننده‌ای در محافل سوسیال دموکرات‌های آلمان پدید آورد.۲۴ اما بین‌الملل ه‌وم حتی از آن اندازه رهبری که چهرهٔ برجستهٔ مارکس برای بین‌الملل اول فراهم

23. ibid., xvi, ii, 249-50.
24. ibid., xvi, ii, 244.

می‌ساخت، محروم بود. این که جنگ نتیجهٔ تضادهای اقتصاد سرمایه‌داری است و با نشستن سوسیالیسم به جای سرمایه‌داری به عنوان صورت سازمان اجتماعی از میان می‌رود، عقیدهٔ پذیرفته‌شده‌ای بود که در قطعنامهٔ همهٔ کنگره‌ها به چشم می‌خورد. اما از این عقیده نتایج مشترکی گرفته نمی‌شد. در بین‌الملل دوم درجات بسیاری از نظریات چپ وجود داشت، از انواع صلح‌طلبان (غالباً انگلیسی) و طرفداران «اعتصاب عمومی برضد جنگ»[۲۵] (بیشتر فرانسوی) گرفته تا آن‌هایی که به‌تبلیغات مسالمت‌آمیز برضد جنگ اکتفا می‌کردند و آن‌هایی (غالباً آلمانی) که می‌خواستند به شکلی از اشکال حق کارگران را برای شرکت در دفاع از کشور خود، اگر مورد حمله قرار گیرد، حفظ کنند. سوسیال‌دموکرات‌ها و بلشویک‌ها و منشویک‌های‌روس هم رشتهٔ فکری دیگری به این مجموعه افزودند. جنگ روسیه و ژاپن و سقوط پورت‌آرتور در آغاز ۱۹۰۵ این مطلب صریح را از قلم لنین جاری ساخت:

> برای پرولتاریا جای خوشوقتی است. شکست فاجعه‌آمیز بدترین دشمن ما تنها به این معنی نیست که آزادی روسیه نزدیک‌تر شده است: این نشانهٔ قیام تازهٔ پرولتاریای اروپا است.... آسیای مترقی و پیشرفته ضربهٔ جبران‌ناپذیری به اروپای واپس‌مانده و مرتجع وارد آورده است.[۲۶]

این تشخیص، که بلشویک‌ها و منشویک‌ها و حتی غالب اس‌ارها در آن اتفاق نظر داشتند، یک هفته بعد که «یکشنبهٔ خونین» آغاز انقلاب را اعلام کرد، به قوت تمام تأیید شد. تا وقتی که شکست روسیه مطرح بود

---

۲۵. سیاست اعتصاب عمومی برضد جنگ را حزب سوسیالیست فرانسه در کنگرهٔ نانت در ۱۸۹۴ اتخاذ کرد. نمایندگان فرانسوی در کنگره‌های بین‌الملل دوم مدام از این سیاست طرفداری می‌کردند، ولی طرفداری نداشتند (در کنگرهٔ کوپنهاگ در ۱۹۱۰ حزب کارگر مستقل بریتانیا از آن طرفداری کرد)؛ حزب سوسیالیست فرانسه در کنگرهٔ فوق‌العادهٔ خود در ۱۶ ژوئیهٔ ۱۹۱۴ بار دیگر به توسط ژوره «اعتصاب عمومی کارگران [را] که در آن واحد به‌طور بین‌المللی در کشورهای ذیمدخل سازمان یافته باشد» برای «تعویق و جلوگیری از جنگ و تحمیل روش حکمیت بر دولت‌ها» پیشنهاد کرد.

26. Lenin, *Sochineniya*, vii, 45.

سوسیال‌دموکرات‌ها در سایر جاهای اروپا با این نظر که شکست کشور ممکن است برای هدف انقلاب مفید باشد به معارضه برنخاستند؛ اما برای به‌کار بستن این قاعده در مورد سایر کشورها شتابی نشان‌نمی‌دادند. در واقع اعلام این که وظیفهٔ کلی احزاب سوسیالیست این است‌که در زمان جنگ با دولت‌های کشور خود مخالفت کنند و با این کار در راه شکست کشور خود بکوشند، به معنای مطرح کردن قاعدهٔ کاملا تازه‌ای بود؛ زیرا که مارکس و انگلس و مارکسیست‌های پس از آن‌ها همیشه فرض را بر این نهاده بودند که هرگاه جنگ پیش بیاید یکی از طرفین مخاصمه بیش از طرف دیگر شایستهٔ پشتیبانی سوسیالیست‌ها خواهد بود. البته معیار درست برای گزینش آن طرف گاه محل تردید بود، اما این نکته همیشه مسلم انگاشته می‌شد که چنین گزینشی را می‌توان، و باید، صورت داد.

زمانی که بین‌الملل دوم، در کنگرهٔ اشتوتکارت ۱۹۰۷، ناچار شد سیاست خود را در مسألهٔ جنگ اعلام کند، مفروضات جاری از قراری بود که ملاحظه شد. در کنگرهٔ اشتوتگارت لنین و مارتوف و روزا لوکزامبورگ از طرف حزب سوسیال دموکرات روسیه شرکت کردند.[۲۷] کنگره موقعیت بسیار مهمی از کار درآمد. لغزش اروپا به سوی جنگ رفته رفته به ضمیر توده‌ها نفوذ می‌کرد و واکنش‌های صلح‌طلبانهٔ وسیعی برمی‌انگیخت. مفهوم جنگ به عنوان امری که فی‌نفسه منافی منافع کارگران است، و دعوت به محکوم‌کردن آن و اقدام به جلوگیری از آن از طرف بین‌الملل احزاب سوسیالیست، رواج داشت. کنگره در قطعنامهٔ خود دربارهٔ «میلیتاریسم و کش‌مکش‌های بین‌المللی» اذعان می‌کند که به‌سبب اختلاف‌نظر وسیع، «بین‌الملل در وضعی نیست که بتواند از پیش اشکال دقیقاً مشخصی برای مبارزهٔ طبقات کارگر برضد میلیتاریسم معین کند»؛ با این حال، با کمال تعجب، چند نکتهٔ مشخص را اعلام می‌کند. قطعنامه اعلام‌می‌دارد که طبقهٔ‌کارگر و نمایندگان پارلمان وظیفه‌دارند «با تمام نیروهای خود برضد تسلیحات زمینی و دریایی مبارزه کنند و از تأمین وسائل آن‌ها خودداری ورزند» ــ و این همان تقاضای معروف کنگره از نمایندگان پارلمان است که به اعتبارات نظامی رأی ندهند. اما جنجالی‌ترین نکات در دو بند آخر قطعنامه آمده است، که در اصل از طرف

---

۲۷. ماهیت مرکب این هیأت نتیجهٔ چهارمین کنگرهٔ حزب در ۱۹۰۶ بود، زیرا که در آن کنگره میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها از نو وحدت برقرار شد (نگاه کنید به جلد اول).

نمایندگان روسیه به صورت متمم پیش‌نویس دفتر کنگره پیشنهاد شد و پس از قدری‌مخالفت ببل و نمایندگان آلمانی به تصویب رسید. این‌جا، برای نخستین بار در چنین زمینه‌ای، مسائل مبارزهٔ طبقاتی و انقلاب اجتماعی صراحتاً مطرح می‌شود:

> در صورت بروز خطر اعلام جنگ، کارگران کشورهای دخیل و نمایندگان‌آن‌ها در پارلمان، با پشتیبانی فعالیت‌وحدت‌بخش دفتر بین‌الملل باید تمام توانایی خود را به‌کار برند تا از طریق اقداماتی که به نظر آن‌ها مؤثرتر است و طبعاً به‌نسبت شدت مبارزهٔ طبقاتی و وضع سیاسی عمومی تفاوت می‌کند، از بروز جنگ جلوگیری کنند.
>
> در صورتی با همهٔ این‌ها جنگ اعلام شود، وظیفهٔ آن‌ها این است که برای اختتام فوری آن اقدام کنند، و با تمام نیروهای خود بکوشند که بحران اقتصادی و سیاسی ناشی از جنگ را برای برانگیختن توده‌های مردم و تسریع برافتادن سلطهٔ طبقاتی طبقهٔ سرمایه‌دار به‌کار برند.۲۸

با آن که ظاهراً هیچ‌کس اشاره‌ای نکرد، ولی در این دو بند فرض همیشگی

---

۲۸. متن قطعنامه در این مأخذ آمده است: *Internationaler Sozialisten-Kongress zu Stuttgart, 18 bis 24 August 1907* (1907)؛ چند ترجمه از آن وجود دارد، که همهٔ آن‌ها دقیق نیستند بنابر آنچه لنین بعداً گفته است (*Sochineniya*, xii, 380)، ببل حاضر نشد متن تندتری را که در اصل روس‌ها پیشنهاد می‌کردند بپذیرد، و دلیل او هم این بود که چنین متنی ممکن است حزب سوسیال دموکرات آلمان را در معرض تعقیب قانونی قرار دهد. کامل‌ترین شرح مذاکرات کنگره در این مأخذ روسی آمده‌است: *Za Rubezhom: Mezhdunarodnyi Sotsialisticheskii Kongress v Stuttgarte* (1907) پیش‌نویس اصلی ببل در همان‌جا، ص ۹ـ۶۹، آمده است؛ پیش‌نویس روسی آن دو بند آخر نیز در همان‌جا، ص ۲ـ۸۱ است، و روایت نهایی در ص ۶ـ۸۵ است. هنگامی که بند آخر در یکی از قطعنامه‌های نخستین کنگرهٔ کمینترن در ۱۹۱۹ نقل شد، از لنین و روزا لوکزامبورگ به عنوان نویسندگان آن نام برده شد، و نام مارتوف ذکر نشد ـ و این یکی از نخستین مواردی است که با حذف یك نام نامطلوب قلب حقیقت روی داده است (*Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 73).

مارکس و انگلس دائر بر این‌که در صورت بروز جنگ سوسیال‌دموکرات‌ها باید جانب یکی از دو طرف را بگیرند، و این گزینش را می‌توانند در پرتو منافع نهایی سوسیالیسم صورت دهند، رها شده بود. در آن دورهٔ تاریخی که اکنون آغاز شده بود، سوسیال‌دموکرات‌ها می‌بایست با هر دو طرف دولت‌های متخاصم مخالفت کنند. دو سال بعد کائوتسکی، که از مدت‌ها پیش نظریه‌پرداز طراز اول حزب شناخته می‌شد، نه تنها این حکم تازه را در کتاب «راه رسیدن به قدرت» پذیرفت و پروراند، بلکه توجیه نظری آن را هم فراهم کرد. جنگ جهانی اکنون نوعی بحران در نظام سرمایه‌داری شناخته شد، که بهترین فرصت را برای برانداختن سرمایه‌داری در اختیار کارگران می‌گذارد. فورمولی که با آن همه دشواری در اشتوتگارت به‌دست آمده بود، در کنگرهٔ ۱۹۱۰ بین‌الملل دوم در کوپنهاك تکرار و تأیید شد، و کنفرانس ویژه‌ای هم که در نوامبر ۱۹۱۲ برای رسیدگی بـه مسائل جنگ بالکان در شهر بال سویس تشکیل شد باز این فورمول را تأییدکرد. به نظر می‌رسید که این تکرار وزن و اعتبار خاصی به این حکم داده‌است. نمایندگان پارلمانی سوسیالیست‌ها و سوسیال‌دموکرات‌های همهٔ کشورها مرتباً برضد بودجه‌های نظامی رأی می‌دادند؛ گیرم این که چون در همه‌جا اقلیت پارلمانی کوچکی بیش نبودند، این حرکت هیچ تأثیر عملی نداشت.

در واقع این تصویر سوسیال‌دموکراسی بین‌المللی کـه از طریق بین‌الملل دوم و به نام کارگران متحد جهان سخن می‌گفت یك تصویر انتزاعی باقی ماند. در جهان پیشرفت‌ها و مقدورات اقتصادی یکدست، اختلافات ملی، چنان که در «مانیفست کمونیستی» پیش‌بینی شده بود، ممکن بود رفته رفته ناپدید شده باشند. اما در جهانی که در آن پیشرفت به نحو بسیار ناموزونـی روی داده بود، در روش کارگـران کشورهای گوناگون ناگزیر اختلافات وسیع پیش می‌آمد. در کشورهای پیش‌رفته، به ویژه در بریتانیا و آلمان، که کارگران به سطح زندگی نسبتاً بالایی رسیده و در زندگی سیاسی کشور جای شناخته‌شده‌ای به دست آورده‌بودند، کشش وفاداری ملی در دههٔ اول قرن بیستم آن‌قدر قدرت داشت که با وفاداری طبقاتی معارضه کند. در همهٔ کشورهای‌اروپای‌غربی، اظهارات رهبران کارگران برضد میلیتاریسم و جنگ معمـولا به طور صریح تـا تلویحی قید محفوظ‌داشتن حق دفاع ملی را نیز به همراه داشت؛ و این هم به معنای بازگشت به معیار مارکسیستی پشتیبانی از جانب مؤید هدف سوسیالیسم نبود، بلکه به معنای پذیرش خاموش آن تمایزی بود که بورژوا

لیبرالیسم میان جنگ تعرضی و جنگ تدافعی قائل می‌شد (و مارکس همیشه آن را موهوم و مسخره می‌نامید). فقط در روسیهٔ واپس‌مانده، که کارگران از کمترین مزایا بهره‌مند بودند، سوسیال‌دموکراسی در مقابل دعاوی وفاداری به حکومت ملی نفوذناپذیر باقی مانده بود. لنین در ۱۹۱۵ این مصونیت کارگران روسیه را در برابر «شووینیسم» و «اپورتونیسم» به این واقعیت نسبت می‌دهد که «قشر کارگران و کارکنان بهره‌مند از مزایا نزد ما بسیار ضعیف است».۲۹

اما این نکته تعارض اساسی انقلاب روسیه را در متن تازه‌ای مطرح می‌کرد. در طرح مارکسیستی انقلاب، تفاوت میان روسیه و اروپای غربی از لحاظ پیشرفت اقتصادی، برحسب تفاوت میان مراحلی که هرکدام در روند انقلابی به آن رسیده بودند بیان می‌شد. حکم کنگرهٔ اشتوتگارت، یعنی به‌کاربردن جنگ برای «تسریع برافتادن سلطهٔ طبقاتی طبقهٔ سرمایه‌دار»، به معنای دقیق کلمه فقط در کشورهایی معنی می‌داد که انقلاب بورژوایی انجام گرفته و سرمایه‌داری به مرتبهٔ بلوغ خود رسیده باشد؛ و این فرض به وضوح بیشتری از تعبیر کائوتسکی متمایز بود ــ یعنی این تعبیر که در دورهٔ حاضر جنگ نوعی بحران سرمایه‌داری‌است. چنان که همه توافق داشتند، در روسیه انقلاب بورژوایی هنوز انجام نگرفته و سرمایه‌داری به بلوغ خود نرسیده بود؛ و لذا قطعنامهٔ اشتوتگارت فقط‌در صورتی در روسیه مصداق پیدا می‌کرد که انجام‌گرفتن انقلاب بورژوایی، که سرمایه‌داری را به بلوغ خود می‌رساند، و آغاز انقلاب سوسیالیستی، که «برافتادن سلطهٔ سرمایه‌داری» را «تسریع» می‌کند، در یك روند واحد خلاصه شوند. تا آن روز هیچ‌کس به جز تروتسکی (که در اشتوتگارت حضور نداشت) چنین احتمالی را پیش نکشیده بود. اما قطع نظر از این که سوسیال‌دموکرات‌ها وارد دقایق و ظرایف نظریهٔ «انقلاب مداوم» می‌شدند یا نمی‌شدند، این قضیهٔ عملی روشن می‌نمود که روسیهٔ واپس‌مانده، به ویژه پس از ۱۹۰۵، اگر به حال خود گذاشته می‌شد، هنوز تا انقلاب پرولتاریایی خیلی راه در پیش داشت. سوسیال دموکرات‌ها در اروپای غربی می‌توانستند به پیروزی نهایی سوسیالیسم در کشورهای خود امیدوار باشند و در این راه کار کنند، بدون آن که به پیشامدهای سایر جاها چندان توجهی داشته باشند؛ اما سوسیال

---

29. Lenin *Sochineniya* xviii 209.

دموکرات‌های روسیه فقط در صورتی می‌توانستند به پیروزی در آیندهٔ نزدیك امیدوار باشند که سوسیالیسم در عین حال در یك یـا چند کشور پیشرفتهٔ اروپایی نیز پیروز شده‌باشد. برادران ضعیف‌تر بیش‌از برادران قـوی در برادری پرولتاریـای بین‌المللی نفع عملـی داشتند. سوسیال دموکراسی روسیه با سماجت و صراحت خصلت بین‌المللی خود را حفظ می‌کرد، آن هم به معنایی که دیگر در مورد سوسیال‌دموکراسی اروپـای غربی مصداق نداشت.

درگرفتن جنگ در ۱۹۱۴ این تفاوت پنهانی را از پرده بیرون انداخت. سوسیال دموکرات‌های غربی، پس از چندی اختلاف و تردید، با اندك استثنائاتی جانب دولت‌های ملی خود را گرفتند؛ قطعنامهٔ اشتوتگارت با سکوت نقض یا فراموش شد. تصمیم گروه بزرگ سوسیال‌دموکرات‌های آلمان در رایشتاگ، در ۴ اوت ۱۹۱۴، به رأی دادن بـه بودجهٔ جنگ، لحظهٔ بسیار مهمی بود. کائوتسکی در سلسله مقالاتی کـه سپس تحت عنوان «انترناسیونالیسم و جنگ» به صورت کتاب منتشر شد، به دیدگاه مارکس و انگلس بازگشت و گفت که سوسیال‌دموکرات‌ها باید از جانبی پشتیبانی کنند که پیروزی‌اش احتمالا به هدف سوسیالیسم بیشتر کمك خواهد کرد؛ و این نتیجه که پیروزی آلمان و شکست روسیه بر شکست آلمان و پیروزی روسیه رجحان دارد بدون استدلال از آن مقدمه حاصل می‌شد. در روسیه، نخستین واکنش سوسیال‌دموکرات‌ها این بود که به هر وسیله‌ای شده با جنگ مخالفت کنند: نمایندگان سوسیال‌دموکرات در دوما (مجلس روسیه) چه بلشویك و چه منشویك، متحداً برضد جنگ سخن گفتند و برضد اعتبارات جنگی رأی دادند.[۳۰] اما پلخانوف و برخی از منشویك‌های خارج از روسیه به پیروی از سوسیال‌دموکرات‌های‌غرب جانب دفاع ملی را گرفتند، و در میان گروه‌های سازمان‌یافته و نسبتاً مرفـه کارگران روسیه هم «میهن‌پرستی» روش نادر و نایابی نبود، به ویژه در میان آن‌هایی که گرایش حزبیشان به طرف منشویك‌ها بود.[۳۱] وقتی که

---

۳۰. نگاه کنید به جلد اول ص ۹۳.

۳۱. بنابر یك روایت منشویکی از تظاهرات پطرزبورگ در هنگام شروع جنگ «بدمستی میهن‌پرستانه حتی کارگران را هم بی‌نصیب نگذاشت؛ بسیاری از کسانی که دیروز در حال اعتصاب بودند امروز در صفوف تظاهرات میهن‌پرستان دیـده شدند»

.(Y. Martov, *Geschichte der Russischen Sozial-Demokratie* (1926), p. 274)

فشار و تعقیب آغاز شد، بسیاری از بلشویک‌های داخل روسیه نیز ــ که از میان آن‌ها کامنف قابل ذکر است ــ متزلزل شدند۳۲؛ و حتی در میان بلشویک‌های خارج از روسیه نیز در این خصوص اتفاق نظر وجود نداشت. از این دیگ هفت‌جوش به زودی سه دسته از سوسیال‌دموکرات‌های روسیه بیرون آمدند. در سمت راست، گروهی از منشویک‌ها اعلام کردند که دفاع ملی وظیفهٔ میهن‌پرستان است. در سمت چپ، لنین با پشتیبانی گروه کوچکی از بلشویک‌های ساکن سویس ــ ابتدا تقریباً زینوویف به تنهایی و سپس بوخارین و سوکولنیکوف و پیاتاکوف و صفراوف، آن‌هم با قید شرایطی ــ طرفدار شکست ملی و جنگ داخلی بود. در میان این دو انتها، گروه بزرگ رنگارنگی مرکب از منشویک‌ها و بلشویک‌ها در موضع وسط («مرکز» = «سانتریست») قرار داشتند، یعنی جنگ را محکوم می‌کردند خواهان صلح «دموکراتیک» بدون الحاق یا غرامت بودند ولی از شکست ملی یا جنگ داخلی طرفداری نمی‌کردند. این گروه، که بیشتر به صلح‌طلبی گرایش داشت تا به انقلاب، مرکز خود را در پاریس قرار داده بود و نشریه‌ای منتشر می‌کرد که (به دلیل توقیف‌های مکرر) چند بار نام عوض کرد: «گولوس»، «ناشه»، «سلاوو»، و «ناشالدو». مارتوف و تروتسکی برجسته‌ترین همکاران این نشریه بودند. این مرکز با سایر گروه‌های «مرکز» که رفته رفته در احزاب چپ پیدا می‌شدند مکاتبهٔ وسیعی برقرار کرد ــ به ویژه با بخشی از حزب سوسیال دموکرات آلمان به رهبری کائوتسکی، و با گروهی در حزب کارگر مستقل بریتانیا به رهبری رمزی مکدونالد.

لنین در روشن‌کردن موضع خود لحظه‌ای تردید نکرد. در یك دسته احکام که در نخستین روزهای سپتامبر ۱۹۱۴ در گروه بسیار کوچك بلشویک‌های برن خوانده شد، لنین «خیانت اکثریت بین‌الملل دوم به سوسیالیسم» را محکوم کرد، و گفت که «از دیدگاه طبقات کارگر و توده‌های رنجبر تمام خلق‌های روسیه، کمترین شر عبارت است از شکست سلطنت روسیه و ارتش آن»، و درخواست کرد که «تبلیغات برای انقلاب اجتماعی، برای ضرورت به‌دست گرفتن اسلحه، نه بر ضد برادرانشان، که بردگان اجیر کشورهای دیگرند، بلکه برضد دولت‌ها و احزاب ارتجاعی

---

۳۲. نگاه کنید به جلد اول،ص۵-۹۴.

همهٔ کشورها» به ارتش‌های جنگنده گسترش داده شود.۳۳ این احکام در بیانیه‌ای که دو ماه بعد به نام کمیتهٔ مرکزی حزب انتشار یافت گنجانیده شد، و در همین بیانیه بود که لنین «تبدیل جنگ امپریالیستی حاضر به جنگ‌د اخلی» را پیش کشید.۳۴ «مرکزی‌ها» دفاع ملی را رد می‌کردند ولی نتیجهٔ منطقی این امر، یعنی طرفداری از شکست، را نمی‌پذیرفتند، و بدین ترتیب همیشه یك پایشان را در اردوگاه هدف‌های جنگ «دموکراتیك» و صلح‌طلبی بورژوایی نگه می‌داشتند؛ در برابر این گروه لنین روز به روز ناشکیباتر می‌شد. در مارس ۱۹۱۵ از سازمان بلشویکی خارج از روسیه کنفرانسی در برن تشکیل شد. در این کنفرانس لنین اختلافات خود را با گروهی که دور بوخارین گرد آمده بود موقتاً حل کرد۳۵، و توانست اعلامیهٔ پروزنی دربارهٔ سیاست بلشویك‌ها انتشار دهد. در این اعلامیه جنگ، جنگ امپریالیستی نامیده شده، بدین معنی که بر سر تقسیم مستعمرات میان بریتانیا و فرانسه و آلمان و برای به دست آوردن مستعمرات جدید (ایران، مغولستان، ترکیه، و غیره) از طرف روسیه درگرفته است: این از مشخصات دوره‌ای است که «سرمایه‌داری به بالاترین مرحلهٔ رشد خود رسیده و شرایط عینی برای تحقق سوسیالیسم کاملا آماده است». بدین ترتیب جنگ حاضر از جنگ‌های «ناسیونالیستی» دوره ۱۸۷۱ـ۱۷۸۹ متمایز است؛ آن عنصر ملی که در تنازع صربستان برضد اتریش به چشم می‌خورد استثنائی است که خصلت کلی جنگ را تغییر نمی‌دهد. پس تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی «تنها شمار

---

33. Lenin, *Sochineniya*, xviii, 44-6. 34. ibid., xviii, 66.

۳۵. اختلاف اصلی میان لنین و گروه بوخارین این بود که این گروه درعین‌حال که تبدیل جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی می‌پذیرفتند و آن را هدف نهایی می‌دانستند، در مسألهٔ شکست‌گرایی تردید داشتند و مایل نبودند که شعارهای صلح بورژوا دموکراتیك را به‌طور کلی به عنوان ابزار تبلیغاتی به دور بیندازند؛ سندی که نمایندهٔ نظریات این گروه است در این‌مأخذ آمده‌است: *Proletarskaya Revolyutsiya*, No. 5 (40), 1925, pp. 170-2 این‌نکته مهم‌است که در ایامی که بسیاری از بلشویك‌ها هنوز به زمین استوار دموکراسی بورژوایی و انقلاب بورژوایی چسبیده بودند، لنین به سرعت پیش رفت و به سائقهٔ جنگ و اوضاع بین‌المللی به سوی موضوعی می‌شتافت که در ۱۹۱۷ «احکام آوریل» اتخاذ شد. اما بوخارین و پیاتاکوف باز در ۱۹۱۶ بر سر مسألهٔ خودمختاری ملی از لنین جدا شدند (نگاه کنید به جلد اول‌ص۵۱۴.

درست پرولتاریایی» است. تبلیغات برای صلح اگر بـا این شعار همراه نباشد موهوم است. «به ویژه این فکر که صلح دموکراتیک بدون وقوع چند انقلاب امکان دارد، عمیقاً اشتباه است.»[۳۶]

چندی بعد در همان سال، لنین برای نخستین بار این مسأله را که اگر در زمان جنگ انقلاب پرولتاریایی روی دهد در روسیه عملا چـه وضعی پیش خواهد آمد، مورد تأمل قرار داد؛ و در نشریهٔ حزبی «ساتسیال دموکرات» مطلب کوتاهی زیر عنوان فروتنانهٔ «چند نظر» منتشر کرد. آخرین نظر را می‌توان نخستین بیانیهٔ دولت انقلابی آینده دربارهٔ سیاست خارجی به شمار آورد:

> در پاسخ این سؤال که اگر انقلاب حزب پرولتاریا را در جنگ کنونی به قدرت برساند این حزب چه خواهـد کرد، می‌گوییم: ما باید به **همهٔ** کشورهای جنگنده پیشنهاد صلح بدهیم، مشروط به آزادی مستعمرات و [آزادی] همهٔ‌خلق‌های بی‌استقلال و ستمکشی که از حقوق کامل خود برخوردار نیستند. نه آلمان و نه انگلستان و نه فرانسه با حکومت‌های کنونی خود این‌شرط‌را نمی‌پذیرفتند. آنگاه ما بایدآماده‌شویم و به جنگ انقلابی بپردازیم؛ یعنی باید نه‌تنها تمام برنامهٔ حداقل خود را کاملا و با قاطع‌ترین وسائل اجرا کنیم، بلکه باید منظماً همهٔ خلق‌هایی‌را که اکنون زیر ستم روسیهٔ‌بزرگ قرار دارند، همهٔ مستعمرات و کشورهـای بی‌استقلال آسیا (هندوستان، چین، ایران، و غیره) را تحریک به قیام کنیم، و نیز ــ پیش از همه ــ پرولتاریای اروپا را برضد دولت‌های خود و به‌رغم سوسیال‌شووینیست‌ها به قیام برانگیزیم. شکی نیست که پیروزی پرولتاریا در روسیه شرایط‌بسیار مساعدی

---

36. Lenin, *Sochineniya*, xviii, 124-8.

این اعلامیه همچنین برای نخستین‌بار «اظهار برادری میان سربازان ملل متخاصم در سنگرها» را توصیه می‌کند؛ لنین تحت تأثیر گزارش‌هایی قرار گرفت که از مـوارد اظهار بـرادری سربـازان در کـریسمس ۱۹۱٤ در مطبوعـات چـاپ شد (ibid., xviii, 94, 136).

برای رشد انقلاب هم در آسیا و هم در اورپا فراهم‌می‌سازد.۳۷

خط روشن بود: پرولتاریا پس از تصرف قدرت در روسیه ابتدا در چارچوب انقلاب بورژوایی باقی می‌ماند و از شعارهای دموکراتیک استفاده می‌کند ــ در اروپا، برای بی‌اعتبار کردن حکومت‌های بورژوایی که، به سبب رشد کامل تضادهای سرمایه‌داری، حتی از حصول صلح بورژوادموکراتیک نیز عاجزند؛ در آسیا، برای برافراشتن پرچم انقلاب بورژوایی در میان مللی که هنوز در مرحلهٔ پیش از سرمایه‌داری معطل مانده‌اند، و رهبری آن‌ها در راه دورافکندن یوغ قدرت‌های امپریالیست اروپایی. پرولتاریای روسیه می‌تواند به هر دو طریق، و در صورت لزوم به کمک جنگ انقلابی، راه را برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی در اروپا، و لذا در خود روسیه نیز، هموار سازد.

در این احوال، سوسیالیست‌های مخالف جنگ چندین بار تلاش کرده بودند که یک کنفرانس بین‌المللی در خاک سویس تشکیل دهند. در مارس ۱۹۱۵ کلارا زتکین کنفرانسی از زنان سوسیالیست در شهر برن تشکیل داد؛ و در ماه بعد ویلی مونتسنبرگ، دبیر بین‌الملل جوانان سوسیالیست، نیز در برن کنفرانسی از جوانان سوسیالیست فراهم آورد. بلشویک‌های گروه لنین در هر دو کنفرانس شرکت کردند، ولی وقتی که شعار «تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی» را پیش کشیدند کسی‌از

---

37. ibid., xviii, 313.

کمی پیش‌تر، لنین در قطعهٔ معروفی از مقالهٔ «شعار ایالات متحدهٔ اروپا»، که بعدها در دعوای «سوسیالیسم در یک کشور» نیز نقش خاصی داشت، وضعی را که با پیروزی انقلاب پرولتاریایی فقط در یک کشور سرمایه‌داری ممکن است پیش‌بیاید به‌طور کلی پیش‌بینی کرده بود: «ناموزونی رشد اقتصادی و سیاسی یکی از قوانین بلاشرط سرمایه‌داری است. پس نتیجه‌می‌شود که پیروزی‌سوسیالیسم در ابتدا در چند کشور سرمایه‌داری میسر است، یا حتی در یک کشور سرمایه‌داری جداگانه. پرولتاریای پیروز این کشور که اموال سرمایه‌داران را مصادره کرده و تولید سوسیالیستی خود را سازمان داده است، برضد باقی جهان سرمایه‌داری برمی‌خیزد و طبقات ستمکش کشورهای دیگر را به‌سوی خود جلب می‌کند، و آن‌ها را به شورش برضد سرمایه‌داران برمی‌انگیزد، و در صورت لزوم با نیروی مسلح برضد طبقات‌استثمارگر و دولت‌های آن‌ها ظاهر می‌شود» (ibid., xviii, 232-3)

آن‌ها پشتیبانی نکرد.۳۸ در سپتامبر ۱۹۱۵ کنفرانس بین‌المللی و عمومی سوسیالیست‌های مخالف جنگ در سیمروالد تشکیل شد. هیأت نمایندگی روسیه متعدد ولی متشتت بود، و در آن لنین و زینوویف و مارتوف و اکسلرود و تروتسکی و چرنوف، رهبر اس ار، شرکت داشتند. راکوفسکی نمایندهٔ سوسیال‌دموکرات‌های رومانی و کولاروف نمایندهٔ بلغارها بود. بیشتر آلمان‌ها سوسیال‌دموکرات‌های‌چپ‌بودند، که حاضر بودند در مسائل مربوط به اعتبارات جنگ رأی ممتنع بدهند، ولی حاضر نبودند با دادن رأی مخالف انضباط حزب خود را نقض کنند. باقی شرکت‌کنندگان فرانسوی و ایتالیایی و سویس و هلندی و اسکاندیناویایی و لتونیایی و لهستان (از جمله رادك) بودند.۳۹ از میان سی نمایندهٔ یا بیشتر، نزدیك به بیست تن جناح راست کنفرانس را تشکیل دادند؛ لنین پشتیبانی کمابیش مشروط شش یا هشت نفر از نمایندگان را برای سیاست «جنگ داخلی» تأمین کرده بود؛ باقی نمایندگان، که تروتسکی برجسته‌ترین‌آن‌ها بود، در موضع وسط قرار داشتند و می‌کوشیدند میانهٔ دو نهایت را بگیرند. بیانیه‌ای که به اتفاق آرای کنفرانس به تصویب رسید به قلم تروتسکی نوشته شده بود و به محکوم‌کردن جنگ به طور کلی منحصر می‌شد. شش نماینده ــ لنین، زینوویف، و رادك همراه با یك نفر سوئدی و یك نروژی و یك لتونیایی ــ اعلامیه‌ای در اعتراض به نارسابودن بیانیهٔ کنفرانس امضا کردند: این‌ها گروهی را که به نام «چپ سیمروالد» معروف شد تشکیل دادند.۴۰ کنفرانس تصمیم گرفت یك کمیته و دبیرخانهٔ سوسیالیست بین‌المللی دائمی در برن تأسیس کند. این ارگان‌ها یك

---

۳۸. اسناد این دو کنگره با ذکر مآخذ آن‌ها در این کتاب ترجمه شده است:
O. H. Gankin and H. H. Fisher, *The Bolsheviks and the World War* (Stanford, 1940), pp. 280-308.

انجلیکا بالابانوف، که در هر دو کنگره حضور داشته، آن را در این کتاب شرح داده است: *Erinnerungen und Erlebnisse* (1927), pp. 100-102.

۳۹. حزب کارگر مستقل و حزب کارگر بریتانیا نیز نمایندگانی معین کردند، ولی گذرنامه به آن‌ها داده نشد.

۴۰. برای اسنادو مآخذ، نگاه کنیدبه‌این کتاب O. H. Gankin and H. H. Fisher, *The Bolsheviks and the World War* (Stanford, 1940), pp. 320-56

بیانیهٔ کنفرانس و پیش‌نویس ردشدهٔ بلشویك‌ها در مجموعهٔ آثار لنین آمده است:
Lenin, *Sochineniya* ,xviii, 412-20.

«کنفرانس دوم سیمروالد» ترتیب دادند که در آوریل ۱۹۱۶ در کینتال اجلاس کرد و تعداد نمایندگان آن اندکی بیش از کنفرانس اول بود. مهم‌ترین تغییر پس از پاییز گذشته در جنبش آلمان پیش آمده بود. نه‌تنها جناح چپ حزب سوسیال‌دموکرات آلمان نیرو گرفته بود (این جناح چندی بعد در همان سال انشعاب کرد و حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان را به وجود آورد)، بلکه در این حزب گروهی هم پیدا شده بود که نظریاتش به نظریات لنین نزدیك بود ــ یعنی «اسپارتاکوس‌بوند». پیامی کـه در کنفرانس کینتال نوشته و تصویب شد قدری گردش به چپ را پس از سیمروالد نشان می‌داد، اما هنوز تا برنامهٔ بلشویك‌ها راه درازی در پیش داشت.۴۱ در سراسر این دوره طرفداران لنین اقلیت ناچیزی بودنـد در جناح ضد جنگ جنبش بین‌المللی سوسیالیسم، و در مسألهٔ حیاتی جنگ داخلی و طرفداری از شکست ملی حتی نمی‌توانستند به پشتیبانی صمیمانهٔ بلشویك‌های داخل روسیه یا گروه‌های بلشویکی خارج چندان امیدوار باشند.

در فاصلهٔ میان کنفرانس کینتال و انقلاب فوریه در روسیه اقدام دیگری برای تشکیل یك کنفرانس سوسیالیستی صورت نگرفت. تلاش عمدهٔ لنین در این دوره صرف چند کار می‌شد: حل دعوایی که در صف بلشویك‌ها بر سر مسألهٔ خودمختاری ملی در جریان بود۴۲؛ کوشش بیهوده برای منصرف‌کردن حزب سوسیالیست سویس از سیاست دفاع ملـی؛ و نوشتن کتاب «امپریالیسم، بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری»، یعنی مبنای نظری انتقال از آن رأی بدوی مارکس که می‌گفت در صورت بروز جنگ کارگران باید جانب آن طرفی‌را بگیرند که پیروزی‌اش به‌هدف سوسیالیسم بیشتر کمك می‌کند به موضع کنونی خود لنین. تحلیل لنین می‌گوید که سرمایه‌داری اکنون به مرحلهٔ نهایی یا امپریالیستی خود رسیده است، و در این مرحله جنگ میان قدرت‌های بزرگ اروپا چیزی نیست جز تنازع بر سر مستعمرات و بازارها. در چنین اوضاعی هیچ‌کدام از کشورهای متخاصم را نمی‌توان شایستهٔ پشتیبانی کارگران دانست؛ و این نکته که سرمایه‌داری اکنون در آخرین مرحلهٔ خود سیر می‌کند نشان می‌دهد که

---

۴۱. برای اسناد و مآخذ نگاه کنید به
H. H. Fisher, *The Bolsheviks and the World War* (Stanford, 1940), pp. 407-38.

۴۲. نگاه کنید به جلد اول، صص۱۵-۵۱۰.

لحظهٔ انتقال به سوسیالیسم و اقدام کارگران همهٔ کشورها برای تسریع این مهم فـرا رسیده است. بدین ترتیب فـرض نزدیك بـودن انقـلاب سوسیالیستی رها کردن روش «اپورتونیستی» مارکس را در قبال جنگ میان قدرت‌های سرمایه‌داری توجیه می‌کند و اتخاذ موضع دیگری را لازم می‌آورد که شکست همهٔ قدرت‌های‌سرمایه‌داری را به‌طور یکسان‌علی‌الاصول مطلوب می‌داند. در احوال متلاطم خوش‌بینی و بدبینی ایام جنگ، لنین این رشتهٔ راهنما را هرگز از دست ننهاد. هنگامی که انقلاب فوریه روی داد، لنین در «نامهٔ بدرود به‌کارگران سویس»، که در آستانهٔ عزیمت به روسیه نوشته شده است، از پیروزی دم می‌زند:

> شرایط عینی جنگ امپریالیستی ضمانت می‌کنند که انقلاب **در مرحلهٔ نخستین** انقلاب روسیه متوقف **نشود.** پرولتاریای آلمان وفادارتـرین و مطمئن‌تـرین متفق انقلاب روسیه و سراسر جهان است... تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی واقعیت **پیدا می‌کند.**
>
> زنده‌باد انقـلاب پـرولتاریایی در اروپا، کـه آغاز می‌شود.[۴۳]

در این پیش‌بینی دوگانهٔ گذار سریع انقلاب روسیه از مرحلهٔ بورژوا دموکراتیك به مرحلهٔ پرولتاریایی‌ـسوسیالیستی، و گسترش انقلاب بـه سایر کشورهای جنگنده، لنین مشتاق رسیدن روزی بود که شمارش دربارهٔ تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی پرولتاریا با بورژوازی واقعیت پیدا کند.

---

43. Lenin, *Sochineniya*, xx, 70.

یادداشت (و)

پیش از تاریخ بین‌الملل کمونیستی

در آستانهٔ جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴، هنگامی که احزاب اصلی سازندهٔ بین‌الملل دوم به هدف سوسیالیسم بین‌المللی خیانت کردند و هرکدام جانب دولت ملی خود را گرفتند، به نظر لنین چنین می‌رسید که آن‌ها حکم مرگ بین‌الملل را امضا کرده‌اند، و او «ورشکستگی سیاسی» این بین‌الملل را در سپتامبر ۱۹۱۴ در «احکام برن» اعلام کرد.[۱] برای کسانی که این نظر را می‌پذیرفتند، نتیجهٔ آن ــ ایجاد یك بین‌الملل تازه ــ بدیهی بود: جای شگفتی نیست که این فکر در آن واحد از خاطر چند متفکر سیاسی خطور کرد. در ۳۱ اکتبر ۱۹۱۴ تروتسکی در پیشگفتار جزوهٔ «جنگ و بین‌الملل» را که ماه بعد در مونیخ منتشر شد، امضا کرد؛ در این پیشگفتار چنین آمده است:

> تمام این جزوه از صفحهٔ اول تا آخر با اندیشهٔ بین‌الملل جدید نوشته شده است، که باید از دل طوفان کنونی بیرون بیاید، یعنی بین‌الملل آخرین تنازعات و پیروزی نهایی.[۲]

در روز بعد، ۱ نوامبر ۱۹۱۴، نشریهٔ «ساتسیال دموکرات» بیانیهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب را منتشر کرد، که با همان اندیشه به پایان می‌رسد:

---

۱. نگاه کنید به جلد اول؛ Lenin, *Sochineniya*, xviii, 44.

2. Trotsky, *Der Krieg und die Internationale* (Munich, n.d. [1914]), p. 9.

تروتسکی در قطعهٔ گیرایی این خطر را تشخیص می‌دهد که جنگ، اگر به طور ←

بین‌الملل پرولتاریایی از میان نرفته است و از میان نخواهد رفت. توده‌های کارگر به رغم همهٔ موانع یك بین‌الملل جدید به وجود نخواهند آورد....
زنده‌باد برادری بین‌المللی کارگران برضد شووینیسم و میهن‌پرستی بورژوازی همهٔ کشورها.
زنده‌باد بین‌الملل پرولتاریایی پیراسته‌از اپورتونیسم.[۳]

پس از این بیانیه، که به قلم لنین نوشته شده بود، مقاله‌ای نیز منتشر شد که در آن لنین موضوع ورشکستگی بین‌الملل دوم را تشریح کرد و این نکته را روشن ساخت که بین‌الملل جدیدی که او در نظر دارد رقیب بین‌الملل دوم نیست بلکه جانشین آن است ــ چنان که بین‌الملل دوم جانشین اول بود ــ و نمایندهٔ مرحلهٔ تازه‌ای است در روند تاریخی:

بین‌الملل دوم در تدارك سازمان مقدماتی توده‌های پرولتاریا در دورهٔ طولانی و «مسالمت‌آمیز» بردگی بسیار بیرحمانهٔ سرمایه‌داری و رشد بسیار سریع سرمایه‌داری در ثلث آخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، نقش مفید خود را انجام داده است: بین‌الملل سوم با وظیفهٔ سازمان دادن نیروهای پرولتاریا برای خفه‌کردن دولت‌های سرمایه‌داری، برای جنگ داخلی برضد بورژوازی همهٔ کشورها برسر قدرت سیاسی، برای پیروزی سوسیالیسم، رو به رو است.[۴]

در سراسر سه سال بعد، این مطالب موضوع دائمی اندیشه و نوشته‌های لنین است. مسألهٔ گزینش میان بین‌الملل دوم یا سوم، با مسألهٔ روش

→

نامحدود ادامه یابد، ممکن است «نیروهای معنوی پرولتاریا» را خراب کند و «تمام انرژی رزمی پرولتاریای بین‌المللی، که امپریالیسم با توطئهٔ خونین خود آن‌را پدیدار ساخته است، ممکن است در کار هولناك ویرانگری متقابل مصرف شود»: در آن صورت تمدن ممکن است «برای چندین دهه» واپس برود (ibid., p. 83).

3. Lenin, *Sochineniya*, xviii, 66.

4. Lenin, *Sochineniya*, xviii, 61-6, 71.

سوسیالیست‌ها در قبال جنگ ارتباط نزدیکی پیدا کرد، و همان گروه‌بندی سه‌گانه با همان اشخاص در رأس هر گروهی، در این زمینه نیز پدیدار شد. گروه دست راست که از سیاست‌های جنگ ملی جانبداری می‌کرد به بین‌الملل دوم نیز وفادار ماند و امیدوار بود که بعد از جنگ آن را احیا کند. گروه انترناسیونالیست چپ، که در ابتدا فقط از هواداران لنین تشکیل می‌شد، بین‌الملل دوم را از بیخ مردود می‌دانست و مشتاقانه می‌خواست که پس‌از جنگ، بین‌الملل تازه‌ای به جای آن بنشاند. گروه «مرکز» (وسط) با ناراحتی میان این دو انتها نوسان می‌کرد و به جای برپا کردن یك سازمان کاملا تازه در فکر بازسازی همان بین‌الملل دوم بود: این همان گروهی‌بود که بعدها ــ چنان که منطقی است ــ بین‌الملل دو و نیم‌ام را به‌وجود آورد. لنین در این مساله نیز مسألهٔ جنگ جماعت «سوسیال‌ـمیهن‌پرستان» و «مرکزی‌ها» را به یکسان محکوم می‌کرد. ولی مساله در حد نظری باقی ماند و لنین چندان کاری از پیش نبرد. بیانیهٔ سیمروالد در سپتامبر ۱۹۱۵، که نمایندهٔ تسلط عناصر «مرکز» بر کنفرانس سیمروالد است، مساله را نادیده می‌گیرد؛ در پایان پیش‌نویس بیانیهٔ جبههٔ چپ کنفرانس تشکیل «یك بین‌الملل نیرومند، بین‌المللی که همهٔ جنگ‌ها و سرمایه‌داری را پایان دهد» خواسته شده است.۵ در کنفرانس کینتال، آوریل ۱۹۱۶، با آمدن نمایندگان گروه تازهٔ اسپارتاکوس جبههٔ چپ سیمروالد قوی‌تر شد. قطعنامه‌ای که این گروه به کنفرانس پیشنهاد کرد اعلام می‌کند که «بین‌الملل جدیدی که باید پس از فروریختن بین‌الملل قدیم در ۴ اوت ۱۹۱۴ ۶ به‌پا خیزد می‌تواند فقط زاییدهٔ تنازع طبقاتی انقلابی توده‌های پرولتاریا در مهم‌ترین کشورهای سرمایه‌داری» باشد، ولی اضافه می‌کند که این «یك مسألهٔ سازمانی یا مسألهٔ توافق میان گروه کوچکی از اشخاصی به عنوان نمایندگان قشر کارگران مخالف عمل می‌کنند» نیست، بلکه «مسألهٔ جنبش توده‌ای پرولتاریای همهٔ کشورها» است۷؛ و این اشاره نشان می‌دهد که نویسندگان قطعنامه ممکن است در آینده با لنین اختلاف نظر پیدا کنند. اما لنین هرگز در موضوع خود تردیدی نشان نداد. در نیمهٔ

---

5. ibid., xviii, 420; برای کنفرانس نگاه کنید به ص۶۴۷ بالا.

۶. این همان روزی بود که حزب سوسیال‌دموکرات آلمان در رایشتاگ در تأیید اعتبارات جنگ رأی داد.

7. O. H. Gankin and H. H. Fisher, *The Bolsheviks and the World War* (Stanford, 1940), p. 435.

دوم ۱۹۱۶، بنابر گفتهٔ کروپسکایا، لنین «عقیده داشت که زمان انشعاب در مقیاس بین‌المللی فرارسیده‌است و برای بناکردن بین‌الملل سوم با نیروهای جبههٔ چپ سیمروالد، جدا شدن از بین‌الملل‌دوم، جدایی‌همیشگی از کائوتسکی و شرکا، ضرورت دارد».۸

انقلاب فوریه و بازگشت همهٔ بلشویک‌های برجسته به پطروگراد، این بحث را در درون حزب از نو پیش کشید. حکم دهم از «احکام آوریل» لنین چنین است:

> تجدید بین‌الملل.
> اقدام به، بنا گذاشتن یك بین‌الملل انقلابی، یك بین‌الملل برضد **سوسیال‌شووینیست‌ها** و برضد «مرکز».۹

در جزوهٔ «وظایف پرولتاریا در انقلاب ما»، لنین همین موضوع را بسط می‌دهد و سنگین‌ترین توپ‌های خود را برضد «مرکز» به کار می‌اندازد: «تمام اکثریت سیمروالد، که در وهلهٔ اول مرکب از «مرکزی‌ها» بود» راه لغزندهٔ «سوسیال پاسیفیسم» را انتخاب کرده بودند.۱۰ در این ضمن کمیتهٔ سوسیالیست بین‌المللی دائمی، که در سیمروالد برپا شد، از برن به استکهلم نقل‌مکان کرده بود؛ و در سراسر تابستان ۱۹۱۷ لنین با نظر عمومی حزب دائربر این که حزب باید در سازمان سیمروالد باقی بماند و نمایندگان خود را به کنفرانس‌استکهلم بفرستد یك‌تنه مبارزه‌می‌کرد.۱۱ کنفرانس حزبی ماه آوریل قطعنامهٔ مفصلی گذراند که «مرکزی‌ها» را محکوم می‌کرد و تأسیس بین‌الملل سوم را تقاضا داشت، اما این کنفرانس

---

8. N. K. Krupskaya, *Memories of Lenin*, ii (Engl. trans., 1932), 196.

9. Lenin, *Sochineniya*, xx, 89;

لنین در پانویس تعریف «مرکز» («سانتر») را اضافه می‌کند: « گرایشی که میان شووینیست‌ها (=طرفداران دفاع) و انترناسیونالیست‌ها در نوسان است ـ کائوتسکی و شرکا در آلمان، لونگه و شرکا در فرانسه، چخئیدزه و شرکا در روسیه، توراتی و شرکا در ایتالیا، مکدونالد و شرکا در انگلستان، و غیره.»

10. ibid., xx, 129.

۱۱. این کنفرانس را با کنفرانس صلح بین‌المللی سوسیالیست‌ها، که آن هم قرار بود در استکهلم تشکیل شود ولی سرانجام به هم خورد، نباید اشتباه کرد (نگاه کنید به صص۱۷، ۱۸ و ۲۰ بالا).

به رغم مخالفت لنین نظر داد که حزب فعلا در سازمان سیمروالد باقی بماند۱۲ در پایان مهٔ ۱۹۱۷ لنین با بی‌صبری به رادك که در استکهلم بود نامه‌ای نوشت و گفت که «قطع روابط» با سیمروالد «واجب» است:

> باید به هر قیمتی که شده [لاشهٔ] گندیدهٔ .... سیمروالد را دفن کنیم و بین‌الملل سوم واقعی را فقط از چپ‌ها تشکیل دهیم.... اگر بتوانیم فوراً کنفرانسی از چپ‌ها برپا کنیم، بین‌الملل سوم تأسیس می‌شود.۱۳

اما بی‌علاقگی حزب به این کار بار دیگر در ششمین کنگرهٔ حزب در اوت ۱۹۱۷ ــ ایام پنهان شدن لنین در فنلاند ــ نشان داده شد، زیرا که در این کنگره مسألهٔ جدا شدن از سیمروالد اصولا مطرح نشد. لنین نظر خود را در نامهٔ مفصلی به‌کمیتهٔ مرکزی بازگو کرد.۱۴ سومین کنفرانس سیمروالد سرانجام در اوایل سپتامبر ۱۹۱۸ در استکهلم تشکیل شد؛ وروفسکی و سماشکو نمایندگان بلشویك‌ها بودند. تنها دستاورد این کنفرانس نوشتن بیانیه‌ای دربارهٔ جنگ بود، که می‌بایست پیش‌از انتشار برای تصویب به احزاب عضو بین‌الملل تسلیم شود: نظرگیرترین بند این اعلامیه بندی بود که در آن «مبارزهٔ توده‌ای پرولتاریا در راه صلح» که «در عین حال به معنای نجات انقلاب روسیه است» خواسته شده بود.۱۵ در آستانهٔ کنفرانس لنین نامهٔ خشماگینی نوشت و شکایت کرد که «ما داریم در یك کمدی شرکت می‌کنیم» و تقاضا کرد که «ما باید **فوراً** از سیمروالد خارج شویم».۱۶ اما به زودی وقایع روسیه تمام توجه را به خود جلب کرد، و انقلاب اکتبر مسألهٔ سیمروالد را از یادها برد. بلشویك‌ها

---

12. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 235; اعتراضات لنین در مجموعهٔ آثار او ثبت است (*Sochineniya*, xx, 279).
13. *Leninskii Sbornik*, xxi (1933), 57-8.
14. ibid., xiii (1930), 275-80.
۱۵. مقدار زیادی مطالب مربوط به تدارکات و مذاکرات سومین کنفرانس سیمروالد دراین کتاب گردآوری‌شده‌است O.H. Gankin and H. H. Fisher, *The Bolsheviks and the World War* (Stanford, 1940), pp. 582-683 گزارش رسمی کنفرانس در همان‌جا دیده‌می‌شود (ibid., pp. 669-75) پیش‌نویس بیانیه نیز در همان‌جا آمده است (ibid., pp. 680-3).
16. Lenin, *Sochineniya*, xxi, 129.

هرگز رسماً از سیمروالد جدا نشدنـد. کمیتهٔ سوسیالیست بین‌المللی گهگاه بیانیه‌هایی منتشر می‌کرد که چندان مورد توجه قرار نمی‌گرفت، از جمله بیانیه‌ای که انقلاب بلشویکی را خوشامد می‌گفت. در مارس ۱۹۱۹ بین‌الملل کمونیستی در کنگرهٔ تأسیس خود، گزارشی‌از آنجلیکا بالابانوف، دبیر کمیتهٔ سیمروالد، دریافت‌کرد، به‌اضافهٔ نامه‌ای‌به‌امضای راکوفسکی، لنین، تروتسکی، و پلاتن به عنوان اعضای پیشین آن سازمان، به این مضمون که عمر سازمان سیمروالد «طی شده است». بر پایهٔ این اسناد کنگره اتحادیهٔ سیمروالد را رسماً منحل و خود را وارث برحق آن اعلام کرد.[۱۷]

17. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 85.

فهرست راهنمای موضوعی

آ

آبراموویچ ۴۹۳. **Abramovich, R.**

آتاتورك، كمال ۱۱ـ۳۰۱، ۳۱۸، ۶۸ـ۳۵۹، ۴۶۹، ۵۶۲، ۵۶۷پ*، ۵۶۹.

آدلر، و ۴۹۲. **Adler, V.**

آذربایجان

ـ به‌رسمیت شناخته‌شدن استقلال ۱۹۳پ، ۸ـ۳۰۵ ـ شورایی شدن ۲۹۹، ۳۰۷.

آراهاتا، ك ۶۴۷ پ. **Arahata, K.**

آرماند، اینه‌سا ۱۴۹ پ. **Armand, Inessa**

آكسلرود ۶۷۴. **Axelrod, P.**

آلاند، جزایر ۱ـ۲۰۰، ۲۲ـ۴۲۰.

آلبرت (نام مستعار ← ابرلاین)

آلتفاتر، و ۹۱ـ۹۰. **Altvater, V.**

آلمان

ـ حزب مركز ۳۷۲ ـ حزب كمونیست ۴۱ـ۱۳۷، ۶ـ۱۷۵، ۱۸ـ۲۱۵، ۲۰ـ۲۱۸، ۲۷۵، ۳۷۲، ۱۰ـ۴۰۲، ۴۴۰، ۹ـ۴۶۵، ۵۰۰ـ۴۹۷، ۵۳۹، ۶ـ۵۴۲ (و نیز ← اقدام مارس) ـ حزب كمونیست كارگران ۱۷۷، ۲ـ۴۷۰، ۴۷۷، ۵۰۰ پ ـ حزب مستقل سوسیال دموكرات ۱۰۲، ۱۰۳ پ، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳ـ۲۱۱، ۲۳۳، ۵ـ۲۷۱، ۳۷۲، ۴۷۰، ۴۹۷، ۶۷۵ ـ حزب سوسیال‌دموكرات ۳۷۲، ۴۹۸، ۵۰۰، ۶۵۹، ۶۶۹ ـ رابطه با ج‌ش‌ف‌س‌ر ← ج‌ش‌ف‌س‌ر.

آلن كلیفورد ۲۳۰ **Allen, Clifford**

آمریكا

ـ حزب كار كمونیست ۱۸۴، ۲۸۱ ـ حزب كمونیست ۱۸۴، ۲۸۱، ۴۷۰، ۱۱ـ۵۰۹ ـ سازمان كمك‌رسانی ۱۶ـ۴۱۴.

آوالوف، برمونت ۳۷۶. **Avalov-Bermondt, P.**

الف

ابرت ۱۸، ۱۲۶، ۵۲۶. **Ebert, F.**

* پ-اشاره به مطلبی در پانویس.

ابرلاین ۶۰ـ۱۵۶، ۵۳۹. Eberlein, H.
ابنگولتس ۹۹، ۱۰۲. Ebengolz
اتحاد نظارت دموکراتیك ۸ـ۲۶.
اتحادیه‌های کارگری
ـ نخستین کنگره اتحادیه‌های کارگری سراسری روسیه ۲۵۳ ـ امتیازهای خارجی ۳۴۳ پ (و نیز ← بین‌الملل سرخ اتحادیه‌های کارگری)
ادهم ۶۶ـ۳۶۵.
ارتش سرخ ۸۷ـ۹۳، ۳۴ـ۳۳۲.
ارتسنبرگر ۵۰۰ Erzberger, M.
ارجونیکیدزه ۵۶۷ پ Orjonikidze, S.
ارمنستان
ـ ترکیه ۳۵۸ـ۹، ۳۶۰ ـ به‌رسمیت‌شناختن‌استقلال ۱۹۳، ۳۰۸ ـ استقرار نظام شوروی ۲ـ۳۶۱ ـ حق تعیین سرنوشت ۹ـ۲۸۵.
اس‌ارها
ـ محاکمه ۷ـ۴۹۵ ـ جنگ جهانی اول ۱۷ ـ چپ و برست‌لیتوفسك ۵۹ ـ سیاست خارجی ۱۰۸، ۱۲ـ۱۱۰ ـ راست و سیاست خارجی ۱۰۸.
اسپارتاکوس‌بوند ۱۰۵پ، ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۵۵، ۱۷۷، ۴۰۲، ۶۷۵، ۶۸۰.
اسپیتس‌برگن ۲۰۰. Spitzbergen
استاسووا ۶۰. Stasova, E.
استالین، یوسف ویساریونوویچ (جوگاشویلی)
ـ و مسألهٔ خلق‌ها ۲۸۹، ۳۲۹ ـ انقلاب اروپا ۱ـ۲۰، ۱۳۱پ ـ برست‌ـ لیتوفسك ۵۸، ۶۳ـ۵۹، ۷۰ ـ سیاست‌خارجی ۷۴، ۲۲ـ۴۲۱ ـ کمینترن ۱۵۶، ۵۴۲ ـ لهستان ۲۶۰، ۲۶۵پ ـ ترکیه ۸ـ۳۶۷، ۵۶۷ پ.
استامیناکوف ۴۴۲. Stomonyakow, B.
استکلوف ۵۸۰. Steklov, Y.
استکهلم، کنفرانس ۱۷، ۲۰، ۶۸ پ.
استونی ۱۹۳پ، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲ـ۴۲۱، ۹ـ۵۲۸.
اسکیرمونت ۴۵۵ پ. Skirmunt, K.
اسلاوپرستان ۲۸۵پ.
اسمیلگا ۵۸، ۶۰، ۲۶۵ پ. Smilga, I.
اسنودن، ای ۲۳۰. Snowden, E.
اسنودن، پی ۲۳۴. Snowden, P.
اشتامپفر ۱۷۶ پ. Stampfer, F.
اشتاینهارت۱۵۸. Steinhardt
اشترسمن ۱۱۰، ۲۱۸، ۴۴۶. Stresemann, G.
اشتینس ۴۴۶، ۴۴۶پ، ۵۱۹. Stinnes, H.
اعلامیهٔ حقوق خلق رنجبر و استثمار شده ۸۶، ۲۸۷.

افغانستان ۹۵ـ۲۸۹، ۵ـ۳۵۳، ۲ـ۵۶۰.
اقدام مارس ۱۰ـ۴۰۹، ۴۳۸، ۴۶۳، ۹ـ۶۶۷، ۴۹۷، ۵۳۳.
اکونومیسم ۲۷۲.
اگرادی ۱۹۲.
اگوروف ۲۶۵. Egorov, A.
امان‌الله‌خان ۵ـ۲۹۲، ۳۵۳.
امتیازهای‌خارجیان ۱۰۹، ۱۴۴، ۸ـ۳۴۲، ۹ـ۴۳۷، ۴۴۵، ۹ـ۴۵۷، ۲۲ـ۵۱۴، ۵۷۱.
انجمن بین‌المللی کارگران ← بین‌الملل اول
انجمن بین‌المللی کمك به انقلابیان ۴۸۹.
اندونزی
ـ حزب سوسیال‌دموکرات ۶۳۶ ـ حزب کمونیست ۳۰۸، ۵۷۵، ۵۷۵پ.
انقلاب
ـ فوریهٔ ۱۹۱۷ روسیه و جنگ ۲۱ـ۱۹ ـ اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و سیاست خارجی ۳۱ـ۲۱ ـ نوامبر ۱۹۱۸ آلمان ۲۰ـ۱۲۴، ۳ـ۲۲۰ (و نیز ← «انقلاب مداوم»).
«انقلاب مداوم» ۶۶۹.
انگلس، فردریك
ـ و روسیه ۶۵۳، ۳ـ۶۶۱ ـ و اشرافیت کارگری ۸ـ۲۲۷ ـ و جنگ ۵ـ۶۵۳، ۶۴ـ۶۵۹ ـ و جنگ پروس‌ـفرانسه ۶۱ـ۶۵۹.
انگلستان
ـ رابطه‌با افغانستان ۵ـ۲۹۲ ـ ایران ۳۰۱ـ۲۹۵، ۹ـ۳۰۷ ـ سینکیانگ ۵۹۷ ـ ترکیه ۳۰۰، ۳۰۸، ۷۰ ـ ۵۶۸، ۸۲ ـ ۵۸۰ ـ حزب کمونیست ۸۱ـ۱۷۹، ۲۴۵، ۸۱ـ۲۷۹، ۴۷۰، ۹ـ۴۸۸، ۸ـ۵۰۶، ۹ـ۵۴۷ ـ حزب سوسیالیست ۲ـ۱۸۱ ـ هیأت نمایندگی انگلستان (۱۹۲۰) ۲۳۰.
انورپاشا ۲۷۰، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۲۴، ۳۵۸، ۳۸۰، ۳۹۸، ۴۶۸، ۵۶۷پ.
اوپمال ۳۵۹. Upmal
اوربانس ۵۴۳. Urbahns, H.
اورکهارت ۴۳۰، ۱۸ـ۵۱۶، ۵۲۱، ۵۷۱. Urquhart, L.
اورلوف ۶۱۱. Orlov
اوریانخای ← تانوتووا Uryankhai
اوریتسکی ۵۸، ۶۰، ۶۷. Uritsky, M.
اوسوگی ۵۹۱. Osugi, S.
اوکراین
ـ و لهستان ۲۰۵، ۲۴۰ ـ و برست‌لیتوفسك ۲ـ۵۱، ۸ـ۵۷، ۶۱ ـ و ترکیه ۵۶۷.
اونشلیخت ۱۰۲، ۲۶۲. Unshlikht, I.
اونگرن‌ـاشترنبرگ ۱۴ـ۶۱۲، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۹. Ungern-Sternberg

ایران
ـ و انگلستان ۳۰۱ـ۲۹۵، ۹ـ۳۰۷، ۳۸۰ ـ و چ‌ش‌ف‌س‌ر ← چ‌ش‌ف‌س‌ر
ـ حزب کمونیست ایران ۳۰۰، ۳۵۶.
اینیکین ۵۰۷.
ایتالیا
ـ حزب کمونیست ۲۷۹، ۴۷۰، ۴۷۴، ۵۰۳پ، ۵۴۸ ـ حزب سوسیالیست ۱۸۰، ۷ـ۲۷۶، ۴۷۴، ۵۴۸ ـ حزب کارگران مستقل ۲۰، ۱۸۱، ۳۲ـ۲۲۹، ۸۰ـ۲۷۸.

ب

بادن، ماکس ۱۲۵. **Baden, Max von**
بادنی ۲۶۴.
باربوس ۴۸۹. **Barbusse, H.**
بارتو ۳ـ۴۵۱. **Barthou, L.**
بارس ۳۰۸پ. **Barth, E.**
باکلر ۶ـ۱۴۴. **Buckler, W.**
باکو
ـ حکومت شوروی ۲۹۶ ـ کنگرهٔ باکو ← کنگرهٔ خلق‌های مشرق.
بالابانوف، انگلیکا ۶۳ـ۱۵۹، ۱۷۰پ، ۲۴۹پ، ۶۸۲. **Balabanov, Angelica**
بالفور ۷۰، ۱۴۵. **Balfour, A. J.**
باوئر، ا ۴۹۲. **Bauer, O.**
باوئر، ماکس ۳۸۱، ۳۸۱پ، ۳۹۸. **Bauer, Max**
باواریا، جمهوری شوروی ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۱.
ببل ۶۵۹، ۶۶۶. **Bebel, A.**
بخارا و افغانستان ۵ـ۲۹۳، ۳۵۴
براندلر ۲۱۶، ۲۱۷، ۶ـ۴۰۴، ۴۹۷، ۵۴۳. **Brandler, H.**
براوین ۲۹۴، ۳۵۳. **Bravin**
برزین ۱۴۹پ، ۱۵۲. **Berzin, P.**
برست‌لیتوفسک
ـ متارکه (۱۵ـ۲ دسامبر ۱۹۱۷) ۴۷ـ۴۲، ۲۸۷پ ـ پیمان (۳ مارس۱۹۱۸) ۴۷، ۶۵ـ۵۷، ۷۱ـ۶۹، ۶ـ۷۱، ۵ـ۹۰، ۹۶، ۱۶ـ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۳۱، ۲۸۷ پ، ۴۵۴ ـ قرارداد الحاقی (۲۷ اوت ۱۹۱۹) ۱۳ـ۱۱۲.
برکت‌الله ۲۹۳.
برندت ۴۴۳. **Berendt**
بروسیلوف ۵ـ۳۳۲. **Brusilov, A.**
بروکدورف‌ـرانتسائو ۱۱۰، ۱۳۵، ۸ـ۵۲۴. **Brockdorff-Rantzau, U.**
برونسکی ۱۷۳، ۱۷۵. **Bronsky, M.**

Broido, G. بروید ۳۲۹.
بریان ۴۰پ، ۴۳۴.
Bessarabia بسارابی ۵۶، ۳۲۰، ۴۳۶، ۵۲۹.
بغازها، مسألهٔ ۱ـ۵۷۰، ۵ـ۵۸۲ (و نیز ← کنفرانس لوزان).
Buxton, C. R. بکستون، رودن ۲۳۱.
بلشویسم (بلشویک‌ها)
ـ و جنگ جهانی اول ۲۱ـ۱۶، ۲۴ـ۲۲، ۷ـ۶۶۸، ۵ـ۶۷۲ ـ صلح ۲۶ـ۲۲
ـ نفوذ در اروپای‌باختری ۵ـ۱۶۴ ـ مسألهٔ‌ملی و استعماری ۲۸۴، ۱۷ـ۳۱۴.
بلغارستان، حزب کمونیست ۵ـ۱۸۴، ۲۸۰، ۳۷۴پ، ۴۵۰
Blum, L. بلوم، لئون ۲۷۶.
Bombacci, N. بمباچی ۱۸۰.
Bubnov, A. بوبنوف ۶۰، ۶۷، ۷۴.
Bobinsky, S. بوبینسکی ۵۶، ۱۴ـ۶۱۳.
بوخارین
ـ و جنگ جهانی اول ۶۷۰ ـ حق تعیین سرنوشت ۲۹۰، ۲ـ۶۷۱ پ
ـ برست‌لیتوفسك ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۶۷، ۷۳ ـ انقلاب جهانی ۷۳، ۴۶۲ ـ
کمینترن ۱۵۶، ۲۳۶، ۴۷۶پ، ۸ـ۵۳۷ ـ انقلاب آسیا ۲۸۵ پ ـ حزب
کمونیست آلمان ۵۵۰پ ـ حزب کار نروژ ۵۰۰ ـ تجارت خارجی
۸ـ۵۵۶ ـ ترکیه ۸۰ـ۵۷۹ ـ کومین‌تانگ ۶۳۷پ ـ ژاپن ۶۴۶.
Bodo بودو ۶۱۴، ۶۲۳.
Bordiga, A. بوردیگا ۱۸۰، ۵ـ۲۴۴، ۲۷۸.
Borkheim بورکهایم ۶۵۸.
Borgbjerg بورگیبرگ ۱۷.
Borodin, M. بورودین ۱۸۳، ۲۱۳، ۸ـ۵۰۷، ۶۵۲.
بوریات مغولی ۵۹۹، ۲ـ۶۲۱.
Bogda Gegen بوگداگگن ۱۵ـ۶۱۱.
Bogdanov, P. بوگدانف ۵۵۵.
Bullitt, W. بولیت ۸ـ۱۴۶، ۱۹۴.
Boyle, Colonel بویل، سرهنگ ۴۳۰.
Bevin, E. بوین، ارنست ۲۶۳.
Behrens, E. بهرنز ۹۱
بین‌الملل آمستردام ← فدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری
بین‌الملل جوانان کمونیست ۸۸ـ۴۸۴، ۵ـ۶۳۴، ۲ـ۶۷۱.
بین‌الملل دو و نیم ← بین‌الملل‌ها و اتحادیهٔ کارگری بین‌المللی احزاب‌سوسیالیست
بین‌الملل زنان کمونیست ۴۸۷پ.
بین‌الملل سرخ اتحادیه‌های کارگری (پروفینترن) ۸ـ۴۷۶، ۳ـ۵۵۰.
بین‌الملل‌ها

ـ اول و جنگ ۶۳ـ۶۵۳ ـ دوم (سوسیالیست یا سوسیال‌دموکرات) و جنگ ۶۹ـ۶۶۲، ۸۰ـ۶۷۸ ـ دیپلماسی سری ۲۴ ـ کمینترن ۱۵۵ـ۱۵۷، ۶۰ـ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۸۵، ۲۱۲، ۲ـ۴۹۱، ۷ـ۴۹۶ ـ مسألهٔ استعمار ۲۸۳ ـ سوم (کمونیستی ـ کمینترن)، ریشه‌ها ۱۴۳، ۸۲ـ۶۷۷ ـ نخستین کنگره ۹ـ۱۵۴ ـ سیاست خارجی شوروی ۴ـ۱۶۰، ۱۶۷، ۹ـ۴۷۶، ۱۰ـ۵۰۸، ۵۳۰ـ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۴۸، ۵۷۸ ـ نخستین فعالیت‌ها ۷۱ـ۱۶۹، ۵ـ۱۷۳، ۶ـ۱۸۵ ـ رابطه با احزاب کمونیست ۹۰ـ۱۷۰، ۱۰ـ۲۰۰، ۷ـ۲۴۵، ۸۲ـ۲۶۸، ۴۶۴ـ۴۶۶، ۷۶ـ۴۶۹، ۸۰ـ۴۷۷، ۲ـ۴۹۰، ۵۱۰ـ۴۹۷، ۴۹ـ۵۳۹ (و نیز رجوع کنید به احزاب) ـ دفتر اروپای غربی (آمستردام) ۱۷۰، ۱۷۳، ۲۱۴، ۲۱۸ ـ دبیرخانه اروپای غربی (برلین) ۱۷۳، ۲۱۵پ، ۲۲۵ ـ تبلیغ انقلابی ۱۱ـ۲۰۹ ـ احزاب کارگری آلمان ۱۳ـ۲۱۱ ـ کنگرهٔ دوم ۲۲۱، ۲۲۵، ۵۰ـ۲۳۵ ـ حزب مستقل کار بریتانیا ۴ـ۲۳۰ ـ انقلاب جهانی ۸ـ۲۳۷، ۲۶۸، ۵ـ۴۶۲، ۸ـ۵۳۶ ـ شرایط عضویت ۲۸ـ۲۳۷، ۴۱ـ۲۳۹، ۲۵۶ ـ سیطرهٔ شوروی ۵۰ـ۲۴۵، ۶ـ۵۳۰، ۵۴۲ ـ قانون آن ۲۴۶ ـ تاکتیک‌های انشعابی ۹ـ۲۴۸، ۷۱ـ۴۶۸ ـ انتخابات پارلمانی ۵۲ـ۲۵۰ ـ اتحادیه‌های کارگری ۶ـ۲۵۲، ۹ـ۲۵۶، ۴ـ۴۸۳، ۶ـ۵۵۲ ـ مسألهٔ ملی و استعماری ۹۱ـ۲۸۹، ۱۸ـ۳۰۸، ۶۹ـ۴۶۷، ۷۷ـ۵۷۲ ـ نپ ۳۵۲، ۱۲ـ۵۱۰، ۵۳۵ ـ تعدیل سیاست ۲ـ۴۶۱ (به **اقدام مارس** نگاه کنید) ـ کنگرهٔ سوم ۷۷ـ۴۶۱ ـ سازمان و کارکردها ۳ـ۴۶۱، ۸ـ۴۷۵، ۴۳ـ۵۳۸ ـ سیاست جبههٔ متحد ۷۴ـ۴۷۰، ۸ـ۴۷۶، ۷ـ۴۹۰، ۹ـ۴۹۷، ۵ـ۵۰۱، ۹ـ۵۰۷، ۶ـ۵۴۳، ۵ـ۶۳۳، ۸ـ۶۳۶ ـ شعبه‌ها ۹۰ـ۴۷۵ ـ بین‌الملل جوانان کمونیست ۸ـ۴۸۴، ۵ـ۶۳۴، ۲ـ۶۷۱ ـ انجمن کمک‌رسانی بین‌المللی ۹۱ـ۴۸۸ ـ اتحادیه کارگری بین‌المللی احزاب کمونیست ۶ـ۴۹۰ ـ کنگرهٔ چهارم ۸ـ۵۰۵، ۳۸ـ۵۳۰ ـ پیمان ورسای ۸ـ۵۴۶، ۵۷۷ ـ فراماسونری ۸ـ۵۴۶، ۵ـ۵۷۲، ۸ـ۵۷۷ ـ سیاست ارضی ۵۷۷ ـ ژاپن ۵۹۱ ـ کره ۵۹۲ـ۵۹۴ ـ چین ۶۰۷، ۱۷ـ۶۱۴، ۸ـ۶۳۴ ـ مغولستان خارجی ۶۱۱ ـ کنفرانس واشنگتن ۶۲۴ ـ خاور دور ۷ـ۶۳۳ ـ اتحادیه کارگری بین‌المللی احزاب سوسیالیست ۹۷ـ۴۹۱، ۶۷۸.

پ

پاروس (نام مستعار گلفند) ۳۹. Parvus
پان‌اسلامیسم (وحدت اسلامی) ۲۹۴، ۱۴ـ۳۱۳، ۷ـ۵۷۵.
پان‌تورانیسم ۲۹۵.
پانکهرست، سیلویا ۱۸۱. Pankhurst, S.
پاولوویچ ۳۲۲، ۳۲۹ Pavlovich, M.
پطروف ۳۴پ، ۱۵۲، ۱۵۲پ. Petrov, P.
پتلیورا ۱۹۶، ۴۲۰. Petlyura, S.

پراتاب، ماهاندرا ۲۹۳ پ. Pratap, Mahendra
پرچم سرخ ۹۰ پ.
پرینکیپو، کنفرانس ۷ـ۱۴۵، ۳۴۳پ.
پك‌دین‌شون ۳۱۴، ۳ـ۵۹۲. Pak Din-shun
پلاتن ۱۵۶، ۶۸۲. Platten, F.
پلخانف ۶۶۹. Plekhanov, G.
پوانکاره ۴۳۴، ۴۵۰، ۵۱۴، ۵۱۸. Poincaré, R.
پورسل ۲۵۶. Purcell, A.
پوگانی ۴۰۶. Pogany, J.
پول ۱۱۷. Poole, D.
پولیت ۵۰۷. Pollitt, H.
پیاتاکوف ۶۷۰، ۶۷۱ پ. Pyatakov, Yu.
پیك، و ۱۵۷پ. Pieck, W.
پیکس ۸ـ۶۳۲، ۶۳۹. Paikes, A.
پیمان‌ها و قراردادها
ـ بغازها، کنوانسیون (۲۴ ژوئیهٔ ۱۹۲۳) ۵ـ۵۸۴ (و نیز رجوع کنید به برست‌لیتوفسك، راپالو، ورسای و ج‌ش‌ف‌س‌ر) ـ روس ـ ژاپن ـ چین (پیمان کیاختا) (۱۹۱۵) ۵۹۸، ۶۱۴ ـ آلمان‌ـفنلاند (۷ مارس ۱۹۱۸) ۱۰۶ ـ انگلستان‌ـایران (۹ اوت ۱۹۱۹) ۹ـ۲۹۶ ـ پیمان اشپیتسن‌برگن (۹ فوریه ۱۹۲۰) ۲۰۰ ـ ترکستان‌ـسینکیانگ (۲۷ مه ۱۹۲۰) ۷ـ۵۹۵، ۸ـ۶۰۷ ـ رومانی‌ـمتفقین (۲۸ اکتبر ۱۹۲۰) ۲۰ـ۴۱۹ ـ ترکیه‌ـافغانستان (۲۸ فوریه ۱۹۲۱) ۳۵۴ ـ رومانی‌ـلهستان (۳ مارس ۱۹۲۱) ۳۵۴ ـ کنوانسیون جزایر آلاند (۲۰ اکتبر ۱۹۲۱) ۲۲ـ۴۲۰ ـ انگلستان‌ـافغانستان (۲۲ نوامبر ۱۹۲۱) ۵۶۰ ـ ترکیه‌ـارمنستان (۲ دسامبر ۱۹۲۰) ۳۶۲ ـ اوکراین‌ـترکیه (۲ ژانویه ۱۹۲۲) ۵۶۷ ـ فنلاند‌ـلهستان‌ـلتونی‌ـاستونی (۱۷ مارس ۱۹۲۲) ۴۲۲ ـ پیمان‌های سری ۳۰ـ۲۴.

ت

تارنوو ۲۷۴. Tarnow, F.
تاسکا ۱۸۰. Tasca, A.
تالهایمر ۱۳۷، ۴۰۶، ۵۴۳. Thalheimer, A.
تانوتووا ۲۰ـ۶۱۹. Tannu Tuva
تجارت خارجی
ـ انحصار دولتی ۸ـ۵۵۴ ـ محاصرهٔ متفقین ۲ـ۱۵۰، ۳ـ۱۹۰، ۲۰۰ـ۱۹۸، ۳۳۹، ۳۷۵ ـ هیأت نمایندگی تجاری ۵ـ۲۵۳، ۶ـ۴۲۵ ـ شرکت‌های مختلط ۶ـ۴۲۵ ـ کنفرانس جنوا ۹ـ۴۳۶ ـ نپ ۵۶۶ (و نیز ← امتیازهای خارجی، رابطه با افغانستان، پیمان‌ها و قراردادها)

ترانمل ۵۵۰. Tranmael, M.
ترتسکی
ـ «انقلاب مداوم» ۶۶۹ ـ برست‌لیتوفسك ۵۲ـ۴۷، ۹ـ۵۵، ۷۲، ۹ـ۷۶، ۱۰۱ ـ ارتش سرخ ۹۰ـ۸۷، ۹۳، ۴ـ۳۳۳ ـ جنگ جهانی اول ۲۵ پ، ۶۷۰، ۳ـ۶۷۱، ۶۷۶پ ـ پیمان‌های سری ۳۱، ۲ـ۴۱پ ـ کمیساریای‌خلق در امور خارجی ۳ـ۳۱، ۴۸ـ۳۷، ۸ـ۷۶، ۸۶ ـ انقلاب جهانی ۳۰، ۴۶۲ـ۴۶۳، ۵۳۸ ـ رئیس شورای عالی دفاع ۶ـ۸۵ ـ ایالات متحده ۱۱۶، ۳۳۴، ۴۱۳ پ، ۴۶۵پ ـ کمینترن ۱۵۵ پ، ۱۵۵، ۱۶۱ پ، ۲۳۶، ۴۶۴، ۸ـ۴۷۷، ۶۷۷، ۶۸۲ ـ کمونیسم فرانسه ۱۸۰ ـ لهستان ۶۱ـ۲۵۹ ـ مسألهٔ استعمار ۲۸۵پ ـ ایران ۲۸۷پ ـ آلمان ۳۹۷ پ، ۴۴۰، ۴۵۰پ، ۵۲۳پ ـ بسارابی ۴۲۰ ـ بین‌الملل جوانان کمونیست ۴۸۴ ـ حزب کمونیست‌فرانسه ۴ـ۵۰۱، ۵۴۹ ـ امتیازهای‌خارجی ۵۲۱ ـ تجارت خارجی ۸ـ۵۵۷ ـ ترکیه ۵۶۷ پ.
ترکستان ۴ـ۳۵۳.
ترکستان چین ← سینکیانگ
ترکیه
ـ حزب کمونیست ترکیه ۶۷ـ۳۶۰، ۷۰ـ۳۶۸، ۵۶۹، ۴ـ۵۷۲ ـ ارمنستان ۶۲ـ۳۵۹ ـ انگلستان ۳ـ۳۰۰، ۳۰۶، ۵۶۹، ۴ـ۵۸۱ ـ جنبش‌ملی ۲۹۹ ـ ۳۰۲ ـ افغانستان ۴ـ۳۵۳ ـ ج‌ش‌ف‌س‌ر ← ج‌ش‌ف‌س‌ر.
ترویج انترناسیونالیسم ۴ـ۳۲، ۷ـ۴۵، ۱۱۰ـ۹۸، ۱۴۵، ۱۵۱، ۴ـ۱۶۰، ۲۰۶، ۲۸۱، ۳۰۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳ـ۳۵۲، ۷ـ۴۰۵، ۱ـ۵۶۰، ۳ـ۵۸۲پ.
تسرتلی ۴۹۳ Tsereteli, I.
تسرنین ۹۷. Czernin, O.
تعاونی ۱۹۸، ۳ـ۲۰۲.
تنر، ج ۲۵۸. Tanner, J.
توخاچفسکی، م ۲۶۱، ۲۶۴، ۳۳۳، ۳۹۵. Tukhachevsky, M.
«توده‌ها»، تعریف ۲۲۷ پ.
توراتی ۱۸۰، ۲۴۴، ۴۷۷ پ. Turati, F.
توکودا ۶۲۶. Tokuda, K.
تولیاتی، پ ۱۸۰. Togliatti, P.
تولین ۶۵۸. Tolain, H.
توما، آلبر ۳۷، ۲۱۳. Thomas, Albert
توماس، ج ۵۵۴. Thomas, J. H.
توماس (کمونیست آلمانی) ۹۹، ۱۷۲، ۱۷۴. Thomas
تومسکی، م ۲۵۳ پ. Tomsky, M.
تومسن، ژنرال ۴۴۰. Thomsen, General von

ج

جامعهٔ ملل ۱۷۰، ۳۰۰، ۱ـ۴۲۰، ۴۵۱، ۵۲۸.
جبههٔ مخالف کارگری ۴۹۷پ.
جمال‌پاشا ۳۵۴، ۱۹ـ۴۱۸.
جنبش ملی کارگران بیکار ۴۸۹، ۸ـ۵۰۷.
جنوا، کنفرانس ۳ـ۴۳۱، ۶۰ـ۴۵۰، ۴ـ۵۱۳، ۵۲۸.
جودسن ۸ـ۳۷. Judson, W.

چ

چانگ‌تسولین ۶۰۵، ۱۱ـ۶۱۰، ۶۱۷. Chang Tso-lin
چانگ‌تی‌لی ۶۳۶. Chang T'ai-lei
چانگ شی‌لین ۱۰ـ۶۰۹، ۶۳۲. Chang Shi-lin
چرچیل، وینستون ۷ـ۱۴۵، ۳۷۷ پ. Churchill, W. S.
چرنف ۶۷۱. Chernov, V.
چکا (وچکا) ۴۵۱پ.
چکسلواکی، لژیون ۱۰۷ ـ حزب کمونیست ۹۹ ف، ۲۸۰.
چمبرلین، ا ۴۵۸. Chamberlain, A.
چن‌توهسیو ۶۰۶، ۶۳۶ پ. Ch'en Tu-hsiu
چونکه، ف ۴۳۷پ، ۴۳۹. Tschunke, F.
چویبالسانگ ۶۱۲. Choibalsang
چیانگ‌کایشك ۲۵۱. Chiang Kai-shek
چیچرین، گئورگی Chicherin, G.
ـ در لندن ۳۲ ـ انگلستان ۴۳، ۱۹۳ ـ برست‌لیتوفسك ۶۰
ـ کمیسریای خلق در امور خارجی ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۱۰۴ پ، ۷ـ۱۰۶، ۱۰۷ پ
ـ آمریکا ۱۱۷، ۱۲۴، ۳۴۱، ۵۱۷ ـ دیپلماسی باز ۱۱۸ ـ کمیسرن ۱۵۶، ۸ـ۱۶۴، ۱۸۵ ـ آلمان ۸ـ۱۶۶، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۴۰، ۴۵۱، ۵۲۸
ـ نزدیك‌شدن به جهان سرمایه‌داری ۵ـ۲۰۳، ۴۲۲ ـ لهستان ۲۵۹
ـ ایران ۳۰۰ـ۲۹۹، ۵۶۳، ۶ـ۵۶۵ ـ ترکیه ۳ـ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۶۷، ۵۶۷پ
ـ موافقت‌نامه بازرگانی انگلستان‌ـشوروی ۳۵۱ ـ ادارهٔ کمك‌های آمریکا ۴۱۶ ـ بسارابی ۴۲۰ ـ فنلاند ۴۲۲ ـ دیون خارجی ۱ـ۴۳۰، ۵۶۲
ـ کنفرانس جنوا ۴۳۵ پ، ۳ـ۵۸۰، ۷ـ۴۳۶ پ ـ هند ۵۶۲ ـ کنفرانس لوزان ۵۷۱، ۳ـ۵۸۰ ـ چین ۶۰۳، ۶۱۰ ـ مغولستان خارجی ۴ـ۶۱۳، ۶۳۲.

چین
ـ حزب کمونیست ۶۰۷، ۱۸ـ۶۱۶، ۷ـ۶۲۵، ۸ـ۶۳۳، ۶۴۴ ـ راه‌آهن‌شرقی ۵۸۷، ۵۹۶، ۶۰۲، ۶ـ۶۰۴، ۶۳۲، ۵ـ۶۴۱.

ح

حزب سوسیال‌دموکرات ← آلمان، روسیه (حزب سوسیال‌دموکرات)
حزب سوسیالیست کار ۱۸۱.
حزب کمونیست ← حزب کمونیست شوروی، چین، آلمان و غیره
حزب کمونیست صرب ـ کروات ـ اسلوون ۲۸۰.
حق تعیین سرنوشت ملی و خلق‌های مشرق ۹ـ۲۸٤.
حق جدایی ۲۸٦.
حقی، اسماعیل ۳٦۳.
حقی، بهیج ۳٦۵.
حکمت ۳٦٤.

خ

خدمات دیپلماتیك شوروی ۹٤.
خلیل‌پاشا ۳۰۵ پ.
خوارزم ۳۵۵ پ.
خینچوك ۲۰۵. Khinchuk, L.
خیوه ← خوارزم

د

دابرنون، ویکونت ۵۲٤ پ. D'Abernon, Viscount
دات ۵۰۸. Dutt, R. P.
داراگونا ۲۵۸ پ. D' Aragona, L.
دارسونو ۳۰۸. Darsono
داشناك‌ها ۳٦۷.
دالین ۶۳۵. Dalin, V.
دامبیدانزان ۶۲۳ پ. Dambidanzan
دانشگاه کمونیستی، رنجبران شرق ۳۲۹، ۶۳۰.
دانیلفسکی ۲۸۵ پ. Danilevsky, N.
داوتیان ۱٤۹ پ. Davtyan
درگولتس ۸ـ۳۷٦.
دزرژینسکی ۵٦، ۶۰ـ۵۹، ۷۳، ۲٦۲. Dzerzhinsky
دفتر سیاسی ← حزب کمونیست سراسر روسیه (بلشویك‌ها)
دن، ف ۲٦٦، ۳٦۷. Dan, F.
دنیکین ۱۱٦، ۱٤۱، ۱٦۹، ۱۸۹، ۲ـ۱۹۰، ۸ـ۲۹۷، ۳۰٦ پ، ۳٤۹، ٤۱۷ پ.
دوخونین، ن ٤۲. Dukhonin, N.
دوستان آمریکایی روسیهٔ شوروی ٤۸۹.
دولیون، دانیل ۱۸۳. De Leon, D.

Deutsch, F. دویچ ۳۸٤.
Däumig, E. دویمیگ ٤۱۰پ.
Dittman, W. دیتمن ۱۳۷.
دیون خارجی ۷ـ۱٤٥، ۳٤۳پ، ٤۳۱، ۹ـ٤۳٥، ٤٥۲، ٦٤۸.

ر

Robins, R. رابینز ۳۷، ٦ـ٦٤، ۷۲ـ٦۸، ۱۱٦، ۳٤۲، ۳٤۳پ، ٤۱۳.
راپالو، پیمان ٥۰ـ٤۳۹، ٥ـ٤٥۳، ۸۰ـ٤٥۷، ٥۰۰ـ٤۸۸، ٥ـ٥۱۳، ۳ـ٥۲۲، ٥۲٦ـ٥۲۸، ٥ـ٥۸٤.
Rathenau, W. راتنائو ٥ـ۳۸۲، ٦ـ٤۳۲، ٤٤۰، ٥۰ـ٤٤٥، ٤٥٤، ٥۰۰، ٥۲۲.
Radek, K. رادك، کارل
ـ امتیازهای خارجی ٥۱۹پ ـ سیاست خارجی ۲٥، ۲۰۱، ۹۰ـ۳۸٥ ـ انترناسیونالیسم ۲۹ ـ تبلیغات ۳۳، ۹٤ ـ برست‌لیتوفسك ٥۷، ۷۲ ـ آلمان ٤ـ۱۳۲، ٥ـ۳۸۰، ۸ـ۳۸۷، ٤ـ۳۹۳پ، ٤٤۱پ، ۹ـ٤٤۸، ٤٥٤، ٤٦۱، ٥۲٥، ۹ـ٥۲۸پ ـ حزب کمونیست آلمان ۸ـ۱۳٦، ۱٤۱، ۸ـ۱۷۲، ۲۱۸، ۹ـ٤۰۷، ٤۰۷پ، ٤۷٤، ٥٤٤ ـ کمینترن ۱٦۱، ۱۷٤، ۱۰ـ۲۰۸، ۲۳٦، ٤٦٤، ٤۷٥پ، ۷ـ٥۳٦ ـ لهستان ۲۰۱، ۲٦۰ ـ سندیکالیسم ۲٤٤ پ ـ اتحادیه‌های کارگری ۲٥۲، ۲٥٦ پ ـ ترکیه ۳ـ۳۰۱، ٦ـ٥۷٥ ـ کنگرهٔ باکو ۲۰ـ۳۱۹، ۳۲۲ ـ ارتش سرخ ۳۳۳ ـ فرانسه ٤۷٤ ـ انقلاب جهانی ٤٦۲، ٥۳۲ ـ کنفرانس انترناسیونال‌های برلین ٤٥٤پ ـ سیاست جبههٔ متحد ٥٤٦ ـ حزب کار نروژ ٥٥۰ پ ـ کنگرهٔ صلح اتحادیهٔ کارگری لاهه ٥٥٤ ـ حزب کمونیست چین ٦۱۷پ، ٦۳۷ ـ جنگ جهانی اول ۲ـ٦۷۱.
Raskolnikov, F. راسکولنیکوف ۲۹۹، ٥٦۱.
Russell, Bertrand راسل، برتراند ۲۳۱.
Rakosi, M. راکوشی ۲۱۰، ۲۸۱، ٤۰٥، ٤۰٦پ، ٤۷۰.
Rakovsky, K. راکوفسکی ۱۳۲، ۱٥٤، ۱٥٦، ٤۲۰، ٤۳٦، ٤٤۷، ۲ـ٦۷۱، ٦۸۲.
Ramsay, D. رامسی ۳۱٤پ.
Reibnitz, E. von رایبنیتز، فون ۳ـ۳۸۱، ۳۹۳پ.
Rykov, A. رایکف
ـ لهستان ۲٦۰ ـ امتیازهای خارجی ۳٤۷پ.
Reinstein, B. راینشتاین ۳٥، ۱٥۳، ۱٥٥، ۱۸۳.
رضاخان ۳٥٦، ٥٦۲.
Ransome, A. رنسوم، آرتور ۱٥٦ پ.
Renaudel, P. رنودل ۲۱۳.
Reuter-Friesland, E. روتر ـ فرایزلند ۱۳٥.
Rothstein, F. روتشتاین ۳٥٦پ، ۳٥۸، ٥٥٤، ٥٦۲، ٥٦٥ پ، ٦ـ٥٦٤.

روتگرز ۱۷۰، ۱۷٤، ۲۱٤، ٤۲۸، ۵۹۱پ. Rutgers, S.
رودنیانسکی ۲۱۰. Rudnyansky
روزن‌گولتز ۵۲٤پ. Rozengolts, A.
روزوفسکی ۲۰۵. Rozovsky
روسمر ۱۸۲، ۲۵۷، ٤۸۳. Rosmer, A.
روسو، ژان‌ژاك ۵۹٤، ٦۵٤. Rousseau, J.-J.
روسیه
ـ حزب کمونیست سراسری روسیه (بلشویك‌ها) ـ رشد و عضویت ٤ـ۵٤۲
ـ حق تعیین سرنوشت ملی ۲۸۹ ـ جنگ جهانی اول ۱۷ـ۱٦، ۲ـ۲۱
ـ برست‌لیتوفسك ۸ـ۵۳، ٦۲ـ ۵۸، ۸ـ٦۷ ـ تجارت خارجی ۸ـ۵۵۵
ـ بنیاد کمینترن ۸۲ـ٦۷۸ ـ سازمان جوانان کمونیست‌ـلنینیست سراسر اتحاد شوروی ٤۸٤پ.
روسیه، جمهوری شورای فدراتیو سوسیالیستی روسیه (ج‌ش‌ف‌س‌ر)
ـ سیاست خارجی عمومی ۸ـ۳٦، ٤ـ٤۰، ٤۸، ٦۳، ۸ـ٦۷، ۷۸ـ٦۹، ۷ـ۹۵، ۱۱۷،٤ـ۱٦۰، ۹ـ۱۸۷، ۲۰۵ـ۱۹۹، ۹۰ـ۲۸٦، ۳۰۷، ۵ـ۳۳۰،۳ـ۳۵۱، ۱ـ٤٦۰، ٤ـ۵۱۳، ۲ـ۵۲۱، ۸۲ـ۵۷۹ ـ رابطه‌با افغانستان ۵ـ۲۹۲، ٦ـ۳۵۳، ٦۱ـ۵۵٦
ـ متفقین ٦ ـ ٤۲، ۷۰ ـ ٦۳، ۲۳ ـ ۱۱۵، ۵٤ ـ ۱٤٤، ۲۰۰ ـ ۱۸۸، ۵۲۲ (و نیز ← محاصره، متفقین، قدرت‌های مرکز، برست‌لیتوفسك) ـ با چین ۹ـ۵۸۷، ٦۱۱ـ۵۹۳، ۳٦ـ٦۰۹، ٤٦ـ٦۳٦، ۲ـ٦۵۰ ـ اروپای شرقی ۵۲۸ـ۵۳۰ ـ استونی ۱۹٤، ۱۹۸ ـ شرق دور ۹۰ـ۵۸۷، ۹ـ٦۰٦، ٦۱۹، ٦۲۳ـ٦۲٦، ٤۱ـ٦۳۷، ٦٤٦، ۲ـ٦۵۰ ـ فرانسه ٤۱۳، ٤۵٤ پ ـ آلمان ۹۷ـ۱۰۰، ۱۲ـ۱۰۱، ۳٦ـ۱۲۳، ٤ ـ ۲۷۰، ۵ـ٤٤۰، ۵ ـ ٤۵٤، ۲ـ٤٦۰، ۸ ـ ۵۲۲
ـ انگلستان ۹۰ـ۱۸۸، ۱۹۸، ۷ـ۲۰۳، ۲ـ۳٤۰، ۵۳ـ۲٤۷، ۲۰ـ٤۱٤، ٤٤٤، ۵۱٤، ۲۲ـ۵۱۸ ـ ایرلند ۳۱٤پ ـ ژاپن ۹۰ـ۵۸۵، ٦۰٦، ٦۳۸، ٦٤٦ـ٦۵۱ ـ کره ٤ـ۵۹۲ ـ منچوری ۱۰ـ٦۰۱ ـ مغولستان خارجی ۵۹٦ـ٦۰۱، ۱٤ـ٦۱۱ ـ ایران ۲۹۵، ۲۹٦، ۲۹۸، ٦ـ۳۵٤، ٦ـ۵٦۲ ـ لهستان ۷ـ۱۹۵، ۱۰ـ۲۰۰، ۷ـ۲۳۵، ٦۹ـ۲۵۹ ـ رومانی ۹۰، ۷ـ٤۲۰، ۵۲۹
ـ سینکیانگ ۹ـ۵۹٦ ـ سوئد ۲ـ۲٦۰ ـ ترکیه ۲۸۷، ۱۰ـ۳۰۰، ۲۰ـ۳۱۸ ـ ایالات متحده ۸ـ۳۷، ٦٦ـ٦۳، ۷۲ـ٦۸، ۲۰ـ۱۱٦، ۵۰ـ۱٤٤، ٤۵ـ۳۳۹، ۱٤ـ٤۱۲، ۳۰ـ٤۲۸، ٤۸۸ (و نیز ← کنفرانس جنوا، بین‌الملل‌ها، کنفرانس لوزان، کمیسریای خلق در امور خارجی، تجارت خارجی، کنفرانس واشنگتن) ـ پیمان‌ها و موافقت‌نامه‌ها با افغانستان (۲۸ فوریه ۱۹۲۱) ٤ـ۳۵۳، ۵٦۰ ـ ارمنستان (۲ دسامبر ۱۹۲۰) ۳٦۱ ـ اتریش (۷ دسامبر ۱۹۲۱) ٤۱۳ ـ قدرت‌های مرکز (۳مارس۱۹۱۸) ← برست‌لیتوفسك، ـ چکسلواکی (۵ ژوئن ۱۹۲۲) ٤۱۲ ـ استونی (۲ فوریه ۱۹۲۰) ۹ـ۱۹۸، ۳۳۸، ٤۲۱ ـ فنلاند (۱٤ اکتبر ۱۹۲۰) ۳۳۸ ـ آلمان (۲۷ اوت ۱۹۱۸) ۱۱٤، (٦ مه ۱۹۲۱) ٤۱۳، ٤٤٤؛ (۱٦ آوریل ۱۹۲۲) ← راپالو (۲۹ ژوئیهٔ ۱۹۲۲)

۵۲۳ ـ انگلستان (۱۲ فوریهٔ ۱۹۲۰) ۱۹۷؛ (۶ مارس ۱۹۲۱) ۲۸۲، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳ـ۳۵۱، ۴۱۵ ـ ایتالیا (۲۶ دسامبر ۱۹۲۱) ۴۱۲ ـ لتونی (۱۲ ژوئیهٔ ۱۹۲۰) ۳۳۸، ۴۲۱ ـ لیتوانی (۱۲ ژوئیهٔ ۱۹۲۰) ۳۳۸ ـ مغولستان خارجی (۵ نوامبر ۱۹۲۱) ۲۲ـ۶۲۰، ۳ـ۶۳۱؛ (۳۱ مه ۱۹۲۲) ۳ـ۶۲۲ ـ نروژ (۲ سپتامبر ۱۹۲۱) ۴۱۲ ـ ایران (۲۶ فوریهٔ ۱۹۲۱) ۳۵۳، ۷ـ۳۵۴، ۵۶۲؛ (۳ ژوئیهٔ ۱۹۲۴) ۵۶۶ ـ لهستان (۱۸ مارس ۱۹۲۱) ۲۶۷، ۴۲۰ ـ سوئد (۱ مارس ۱۹۲۲) ۴۱۲ ـ ترکیه (۱۶ مارس ۱۹۲۱) ۳۵۳، ۳۶۸، ۵۶۶.

Rolland, Romain — رولان، رومن ۴۸۹.

Roland-Holst, H. — رولان‌ـهولست ۲۱۳.

رومانی ۵۵، ۲۰ـ۴۱۹، ۵۲۹.

رونتلوف ۳۹۳پ، ۳۹۶پ.

Roy, M. N. — روی ۱۴ـ۳۰۸، ۴۷۰، ۵۷۴.

Ryazanov, D. — ریازانوف ۵ـ۷۴.

Reed, J. — رید، جان ۴ـ۱۸۳، ۳۰۸، ۳۴۱.

Rietzler — ریتسلر ۳۹.

Rhee, Syngman — ری، سینگمان ۵۹۳.

ز

Zalkind — زالکیند ۳۲.

Zetkin, Clara — زتکین، کلارا ۱۴۱، ۱۷۳، ۱۷۴ پ، ۱۷۹، ۲۷۷، ۴۰۶، ۴۱۰ پ، ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۹۳ـ۶، ۵۳۶ـ۷، ۶۷۲ـ۴.

زکت، فون ۲۱۸، ۳۷۶ـ۸۰، ۳۸۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۴۱، ۴۴۸، ۵۲۵، ۵۲۶ـ۸، ۵۷۸ـ۹.

Zinoviev, G. — زینوویف

ـ اتحادیه‌های کارگری ۲۵۴، ۲۵۷پ، ۴۷۹ـ۸۲ ـ جنگ جهانی اول ۲۰، ۲۱، ۶۷۰، ۶۷۲ ـ برست‌لیتوفسك ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۷۲، ۷۴ ـ کمینترن ۱۵۳ـ۶۳، ۱۶۶ـ۸، ۲۳۵، ۲۳۶ـ۷، ۲۳۸، ۲۳۹ پ، ۲۴۴، ۴۶۷ پ، ۴۶۸ـ۷۰، ۴۷۴ـ۵، ۵۳۰ـ۲، ۵۳۸پ، ۵۴۲، ۶۸۲ ـ بین‌الملل سرخ اتحادیه کارگری ۲۵۴، ۴۸۰ـ۴، ۵۵۱ ـ حزب مستقل سوسیال‌دموکرات آلمان ۵ـ۲۷۰ ـ حزب سوسیالیست فرانسه ۲۷۶ ـ حزب سوسیالیست ایتالیا ۲۷۸، ۵۴۸ ـ هند ۲۹۱پ ـ مردم شرق ۱ـ۳۲۰، ۴ـ۳۲۳، ۹ـ۴۶۷، ۵۷۳ ـ کنگرهٔ باکو ۱ـ۳۲۰، ۴ـ۳۲۳ ـ احیای فاسیونالیسم‌روس ۳۳۳ ـ حزب کمونیست آلمان ۴۰۴، ۴۰۹، ۴۷۰، ۵۴۴ ـ انقلاب جهانی ۴ـ۴۶۳ ـ بین‌الملل جوانان کمونیست ۴۸۴، ۴۸۷ ـ تاکتیك‌های جبههٔ متحد ۵۱۰، ۵۴۴، ۵۴۶ ـ امتیازهای خارجیان ۲ـ۵۲۱ ـ حزب کمونیست انگلستان ۹ـ۵۴۷

ـ شرق دور ۳۰ـ۶۲۷ ـ کومین‌تانگ ۳۰ـ۶۲۷، ۶۳۳، ۶۳۶پ ـ ژاپن ۶۲۸.

ژ

ژاپن
ـ رابطه با چ‌ش‌ف‌س‌ر ← چ‌ش‌ف‌س‌ر ـ حزب کمونیست ژاپن ۵۹۲ـ ۶۲۶، ۶۳۰، ۶۴۶، ۶۴۸، ۶۵۰ ـ حزب سوسیال‌دموکرات ۵۸۹.
ژوره، ژان ۶۶۴ پ. Jaurès, J.

س

ساخالین ۵۱ـ۶۴۷.
سادول ۳۷، ۶ـ۶۲، ۶۳پ، ۷۱ پ. Sadoul, J.
سارکت اسلام ۳۰۸پ، ۵۷۵، ۶۳۶.
سازمان کمک بین‌المللی کارگران ۴۱۶، ۹ـ۴۸۸، ۵۰۸.
سامبا ۲۱۳.
سامی‌بکر ۵۶۷پ.
ساونیکوف ۴۲. Savinkov, B.
سراتی ۱۸۰، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۵۸ پ، ۲۶۱، ۲۷۸، ۳۱۵، ۴۰۵، ۴۷۷، ۴۹۳، ۵۴۸، ۵۹۰ پ.
سمائون ۳۰۹ پ، ۵۷۵ پ. Semaun
سماشکو ۶۸۱. Semashko, N.
سمنوف ۵۹۰، ۵۹۷، ۶۱۲. Semenov, G.
سندیکالیست‌ها ۶۰ـ۶۵۸.
سوخباتور ۱۵ـ۶۱۱. Sukhebator
سورتیس ۳۵۳، ۵۶۰. Surits, Y.
سوردلف ۵۸، ۶۰، ۶۷، ۹۸. Sverdlov, Y.
«سوسیالیسم در یك کشور» ۱۱ـ۵۰۸، ۶۷۰ پ.
سوکولنیکوف ۴۴، ۵۸، ۶۰، ۷۱، ۹۸، ۱۰۹، ۳۳۶پ، ۴۲۶، ۶ـ۵۵۴، ۶۷۰.
سولف ۶ـ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۳۵. Solf, H.
سون‌یات‌سن ۵ـ۵۹۳، ۶۱۲، ۹ـ۶۰۸، ۷ـ۶۱۶، ۶۲۸پ، ۶ـ۶۳۳، ۶ـ۶۴۴، ۶۶۰.
سووارین ۲۱۳، ۲۷۱، ۴۷۶پ، ۵ـ۵۰۱. Souvarine, B.
سویس، حزب‌سوسیالیست ۲۱۰، ۲۳۰، ۶۷۵.
سیاست خارجی ← چ‌ش‌ف‌س‌ر
سیاست کارگری
ـ نپ ۵۱۶پ، ۵۱۸ ـ بیکاری ۵۱۶پ.
سیاست مالی ← دیون خارجی
سیبری:

ـ رویداد نیکلایفسك ۵۰ـ۶۴۷.
Sibiryakov سیبریاکف (نام مستعار ← ویلنسکی)
Sisson, E. سیسون ۲۴پ.
سیمروالد، نهضت ۱۵۱، ۶ـ۶۷۳، ۸۲ـ۶۷۸.
سینکیانگ ۷ـ۵۹۵.

ش

Shchastny, A. شاستنی ۹۲.
Shaw, T. شاو، ث ۲۳۰.
Scheidemann, P. شایدمن ۱۸، ۳۹، ۱۲۵.
شرق دور، جمهوری ۴۱۴، ۵۸۸، ۷ـ۶۰۶، ۵ـ۶۱۴، ۷ـ۶۲۵، ۶۳۳، ۶۳۸، ۶۴۹پ.
Schleicher, K. von شلایخر، فون ۴۴۰.
شلیانسکی ۳۹۸.
Schubert, Colonel شوبرت، سرهنگ ۴۳۹.
شورای بین‌المللی اتحادیهٔ کارگری ۸ـ۲۵۷، ۸۱ـ۴۷۹.
Shumyatsky شومیاتسکی ۵۶۵.

ص ـ ط ـ ع

صفراوف ۵۷۲، ۶۲۸، ۶۷۰.
صوفی، مصطفی ۱۰۰، ۲۸۹، ۳۶۶، ۳۶۹.
طلعت‌پاشا ۳۰۳.
عصمت‌پاشا ۳ـ۵۸۲.

ف ـ ق

Fabre, H. فابر ۵۰۴.
فدراسیون بین‌المللی اتحادیهٔ کارگران ۶ـ۲۵۳، ۸۴ـ۴۷۹، ۳ـ۵۵۰.
فراماسونری ۵۰ـ۵۴۹.
فرانسه
ـ حزب کمونیست ۲۳۴، ۷ـ۲۷۶، ۶ـ۵۰۰، ۵۰ـ۵۴۸ ـ حزب سوسیالیست ۱۸۲، ۱۵ـ۲۱۳، ۲۳۴، ۲۷۶، ۶۶۴پ.
Francis, D. فرانسیس ۶۴.
فرانس، آناتول ۴۸۹.
فرمان صلح (۲۶ اکتبر ـ ۸ نوامبر ۱۹۱۷) ۴ـ۲۲، ۴۲.
Frossard, L. فروسار ۲۱۳، ۲۳۳، ۸ـ۲۷۷، ۴۵۴پ، ۵ـ۵۰۴، ۵۰ـ۵۴۹.
Frolich, P. فرولیخ ۴۰۶، ۵۰۹.
Frunze, M. فرونزه ۴۲۰، ۵۶۷.
Fraina, L. فرنیا ۱۸۴.

فنلاند ۳۳۸، ۴۲۱، ۵۲۸ ـ حزب کمونیست ۱۸۴.
فؤاد، علی ۳۶۵.
فور ۲۷۷.
Foch, Marshal فوش، مارشال ۳۸۶.
Fehrenbach, K. فهرنباخ ۳۹۹.
Fischer, Ruth فیشر، روث ۱۷۳پ، ۷ـ۱۷۵، ۴۶۷پ، ۴۹۷، ۵ـ۵۴۳.
Filippovich فیلیپوویچ ۴۲۱.
قره‌خان ۳۵۶، ۴۲۱، ۴۳۹، ۶۰۴، ۸ـ۶۰۷، ۶۴۱، ۶۴۵، ۳ـ۶۵۱.
قحطی (۱۹۲۱) ۱۶ـ۴۱۴، ۹ـ۴۸۸.

ك

Kautsky, K. کائوتسکی ۱۳۲، ۱ـ۱۵۰، ۲۴۴، ۲۸۳.
Kabakchiev, K. کاباچیف ۲۷۸، ۴۰۵.
Kapp *putsch* کاپ، پوچ ۲۰ـ۲۱۶، ۲۷۰، ۳۹۴، ۱۰ـ۴۰۳، ۴۹۷، ۴۹۹.
Katayama, S. کاتایاما ۹۰ـ۵۸۸، ۷ـ۶۲۶، ۲ـ۶۳۰، ۶۴۷ پ.
Kerr, P. کار، فیلیپ ۱۴۷ پ.
Karpinsky, V. کارپینسکی ۳۴.
Karski کارسکی (نام مستعار ← مارخلفسکی)
Karelia کارلی ۴۲۱.
Cachin, M. کاشین ۲۱۳، ۲۳۳.
Colby, B. کالبی ۳۴۰.
کامچاتکا ۳۴۴.
کامسومول ← جامعهٔ جوانان کمونیست ـ لنینیست سراسر شوروی
Kamenev, S. کامنف، س ۹۳، ۲۶۳، ۳۳۵، ۳۴۸.
Kamenev, L. B. کامنف، ل. ب
ـ دفاع ملی ۱۶، ۱۹پ، ۲۱، ۶۷۰ ـ مخالفت با تصرف‌قدرت ۲۰ ـ مبارزه‌با قحطی ۴۱۷ ـ برست‌لیتوفسك ۴۴، ۵۳، ۶۶ ـ لهستان ۲۶۳ ـ انگلستان ۳۳۹ ـ انقلاب جهانی ۴۶۲.
Connolly, R. کانالی ۳۱۴.
Kawakami کاواکامی ۶۴۹.
Curzon, Viscount کرزن، ویکونت ۱۴۵، ۲۰۶، ۲۹۶، ۳۵۹،۴۱۸، ۵۶۲، ۵۷۱، ۳ـ۵۸۰، ۵۸۴پ، ۵۸۵.
Krestinsky, N. کرستینسکی ۵۸، ۶۰، ۴ـ۳۹۳پ، ۴۴۲، ۵۲۴، ۵۲۶.
کرنشتات، قیام ۴۰۶ پ.
کره
ـ حزب کمونیست ۵۹۳، ۲ـ۶۳۱ ـ حزب سوسیالیست ۵۹۳.
Crispien, A. کریسپین ۲۳۹.

کریك ۱۰۹. **Kriege, J.**
کریلنکو ۴۲. **Krylenko, N.**
کسترینگ، ژنرال ۳۰۳، ۳۸۰پ. **Köstring, General**
کلارته، گروه ۴۸۹. ***Clarté* group**
کلاینس ۵۱۸. **Clynes, J.**
کلمانسو، ژرژ ۱۶۶، ۴۹۴. **Clemenceau, G.**
کمك بین‌المللی کارگران ۴۸۹.
کمونیست‌های چپ و ارتش سرخ ۹۱پ.
کمیسریای خلق در امور خارجی (نارکومیندل) ۵ـ۳۳، ۴ـ۹۲.
کمیتهٔ «دست‌های روسیه» ۱۶۵پ.
کمیته سراسری روسیه برای کمك به مجارستان ۴۱۳.
کمینترن ← بین‌الملل سوم
کن، ف ۲۶۲. **Kon, F.**
کنفدراسیون عمومی کار ۱۸۳، ۲۷۸پ، ۵۵۱.
کنگرهٔ خلق‌های شرق دور (کنگرهٔ باکو) ۳۰ـ۳۱۹، ۸ـ۴۶۷.
کنگرهٔ رنجبران شرق دور ۳۰ـ۶۲۵.
کنگرهٔ سازمان کمونیستی مسلمانان سراسر روسیه ۲۸۹، ۲۹۲.
کنگرهٔ شوراهای کارگران و سربازان سراسر آلمان ۴ـ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۷۰.
کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه
ـ دومین فرمان صلح ۲۲ ـ چهارمین کنگره و تأیید برست‌لیتوفسك ۶۱
ـ قحطی(۱۹۲۱) ۵ـ۴۱۴ ـ جهان سرمایه‌داری ۴۲۵.
کنگرهٔ شوراهای سراسر اوکراین ← اوکراین
کنگرهٔ نمایندگان دهقانان سراسر روسیه ۲۴.
کو، ولینگتن ۶۱۰. **Koo, Wellington**
کوپ ۱۷۳، ۳۸۵، ۴ـ۳۹۳، ۴۰۰، ۴۳۸، ۵۲۸پ. **Kopp, V.**
کوتوکو ۵۸۹. **Kotoku, S.**
کوچك‌خان ۳۰۰ـ۲۹۹، ۳۵۶، ۳۵۸، ۵۵۹، ۵۶۳.
کولاروف ۵۵۸. **Kolarov, V.**
کولچاك ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۶۹، ۱۸۹، ۱۹۷، ۲۸۷، ۲۹۸، ۳۱۹، ۳۴۲، ۴۱۷ پ، ۵۸۷؛ ۶۰۴، ۷ـ۶۰۶.
کولومیتسف ۲۹۵، ۲۹۸. **Kolomiitsev, I.**
کولونتای ۱۵۲، ۱۸۳. **Kollontai, A.**
کومین‌تانگ ۶۱۷، ۶۲۷، ۷ـ۶۳۳، ۶ـ۶۴۲، ۶۵۲.
کون، بلا ۱۰۱ـ۹۹، ۲۱۹، ۳۱۹، ۳۲۵، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۶۴، ۴۶۷پ، ۴۷۶پ.
کوندو ۵۹۲. **Kondo, E.**
کوهلمن ۴۰پ، ۴۴، ۵۸پ، ۱۱۳. **Kühlmann, R. von**
کوهن ۱۰۵. **Cohn, O.**

کویچ ۳۱٤ پ.
کینتال، کنفرانس ٤ـ٦۷۲، ۸۰ـ٦۷۷.

گ

گارد سرخ ۸۵ـ۸٤.
گرامشی، آنتونیو ۱۸۰. Gramsci, A.
گرجستان
ـ و ترکیه ۷۰ـ۳٦۸ ـ جمهوری مستقل ۱۱۵، ۱۹۳پ، ۳۰۵.
گروبر (اسم مستعار ← اشتاینهارت)
گریم، رومر ۲۱۰. Grimm, R.
گریم، لوید ۵۱۵. Graeme, Lloyd
گست ۲۳۱. Guest, H.
گناری ٤۷٦ پ.
گوتو ۸ـ٦٤٦. Goto, Baron
گورالسکی ٤۰٦. Guralsky, A.
گورتر ۲٤۷ پ. Gorter, H.
گومبرگ، الکس ۳۷پ. Gumberg, A.
گیلان ۳۰۰، ۷ـ۳۵٦، ۵٦۲.

ل

لا، بونار ۲۰٦. Law, Bonar
لائوفنبرگ ۱۷۵، ۱۷٦، ۳۷۸، ۳۸۷. Laufenberg, H.
لاتساری ۱۸۰. Lazzari, C.
لارین ۱۰۹. Larin, Y.
لافارگ ٦۵٤. Lafargue, P.
لاکهارت ۸ـ٦۵، ۱۱٦، ۱۲٦، ۱٤۸. Lockhart, R. Bruce
لاهه
ـ کنفرانس ۲۲ـ۵۱۸ ـ کنگرهٔ صلح اتحادیه‌های کارگری ۵۵٤.
لبدوف ۳۹۸، ٤٤۱. Lebedev, P.
لتونی ۱۹۷پ، ۳۳۸، ۳ـ٤۲۱، ۵۲۸.
لگین ۲۱۷، ۲۲۹. Legien, K.
لندزبرگ ۱۲۵. Landsberg, O.
لندزبوری ۲۳۱. Lansbury, G.
لنسینگ ۲۱پ، ۳۳۹. Lansing, R.
لنین، ولادیمیر ایلیچ (اولیانف)
ـ «چه باید کرد؟» ۱۳۹ ـ مرحله‌های انقلاب ٦۷٦ ـ جنگ جهانی اول ۲۳ـ۱۵، ٤٦٦، ٤٦۷، ٦ـ٦۷۰ ـ بین‌الملل دوم ۲۱٤، ٦٦۵، ٦٦۷پ، ۹ـ٦۷۷

ـ کنفرانس سیمروالد ۶۷۴ ـ کنفرانس کینتال ۵ـ۶۷۴ ـ «امپریالیسم آخرین مرحلهٔ سرمایه‌داری» ۲۲۸، ۲۸۴، ۵ـ۶۷۴ ـ بازگشت بـه روسیه ۴ـ۱۳۲، ۱۵۶ ـ احکام آوریل ۶۷۱ پ ـ بیماری ۵۱۳، ۵۲۰ ـ «دولت و انقلاب» ۸۴ ـ حق تعیین سرنوشت ملی ۶۷۵ ـ اتحادیه‌های کارگری ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۶پ ـ سیاست کارگری ۶۰ـ۲۵۶، ۲۶۳پ، ۶ـ۳۸۴، ۹ـ۳۹۸ ـ نپ ۵۳۵ ـ پیمان‌های سری ۸ـ۲۶ ـ مذاکرات صلح ۷ـ۵۳، ۶۳ـ۵۸، ۹ـ۶۸ ـ برست‌لیتوفسك ۸ـ۷۲، ۹۸ ـ انقلاب جهانی ۵ـ۷۱، ۱ـ۲۲۰، ۲ـ۲۸۰، ۳۰ـ۳۲۹، ۴۶۲، ۴۶۶ ـ دفاع ملی ۹۱پ، ۹۲، ۹۳ ـ سیاست خارجی ۷ـ۹۵، ۱۱۶ پ، ۲۴ـ۱۲۰، ۳ـ۱۵۰، ۵ـ۱۹۳، ۲۰۴ـ۱۹۹، ۲ـ۲۰۱، ۳۳۵، ۳۵۲، ۴۲۴، ۴۶۰، ۷۰ـ۶۶۸ ـ حـزب کمونیست آلمان ۴۲ـ۱۴۰، ۷ـ۱۷۶، ۱۸۷، ۲۱۹، ۴۶۷پ، ۹ـ۴۹۷، ۵۴۵ ـ کمینترن ۶ـ۱۵۵، ۱ـ۱۶۰، ۳ـ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۸۷، ۳ـ۲۳۰، ۶ـ۲۳۴، ۲۴۸، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۴۳، ۸۰ـ۶۷۸ ـ حزب سوسیالیست ایتالیا ۱۸۰ ـ حزب کمونیست انگلستان ۲۳۱، ۵۰۶پ ـ کمونیسم فرانسه ۱۷۹ ـ احزاب سوسیالیستی آمریکا ۴ـ۱۸۳ ـ آلمان ۲۲۱، ۹ـ۲۲۸، ۳۷۰، ۲ـ۳۹۱، ۳۹۵، ۴۰۰، ۴۰۵، ۱ـ۴۴۰ ـ استونی ۲۲۱ ـ انگلستان ۲۲، ۲۲۹ ـ «بیماری کودکانه چپ‌روی در کمونیسم» ۸ـ۲۲۱، ۲۳۰، ۲۵۲، ۹ـ۲۵۶، ۳۱۶، ۳۹۲ ـ رهبری انقلابی ۷ـ۲۲۶ ـ «اشرافیت کارگری» ۳۰ـ۲۲۷ ـ رفـرمیسم ۲۲۹ ـ حـزب سوسیالیست فرانسه ۲۳۰ ـ لهستان ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۶ ـ مسألهٔ ملی و استعماری ۵ـ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۰ـ۳۱۰ ـ افغانستان ۴ـ۲۹۲ ـ امتیازهای‌خارجیان ۹ـ۳۴۷، ۶ـ۴۲۴، ۴ـ۴۴۳، ۱۹ـ۵۱۷ ـ ترکیه ۳۶۶، ۵۶۷پ ـ بسارابـی ۴۲۰ ـ تجارت خارجی ۴۲۵، ۹ـ۵۵۶ ـ کنفرانس جنوا ۴۳۵پ، ۴۳۶ ـ بین‌الملل جوانان کمونیست ۴۸۷ ـ تاکتیك‌های جبههٔ متحد ۴۹۶ ـ پیمان ورسای ۵۴۵ ـ چین ۵ـ۵۹۴ ـ جنگ روس‌ـژاپن ۶۶۴ ـ کنفرانس سیمروالد ۸۱ـ۶۷۹.

Ludendorff, Marshal لودندورف، مارشال ۱۰ـ۱۰۹پ، ۱۱۰، ۳۷۶، ۳۸۱.

Loriot, F. لوریو ۱۸۲، ۲۱۳.

لوزوفسکی ۲۵۵، ۲۵۵پ، ۲۵۸پ، ۲۷۵، ۲۷۷، ۸۳ـ۴۷۹، ۵۵۱، ۵۵۳.

لوزان، کنفرانس ۵۱۷، ۵۶۲، ۴ـ۵۷۱، ۵۸۵، ۵۷۹.

Loucheur, A. لوشور ۳۷، ۴۳۲، ۴۴۰.

لوفور ۲۷۷.

Lukacs, G. لوکاچ، گ ۱۷۱.

لوکزامبورگ، رزا ۴۲ـ۱۳۷، ۸ـ۱۵۷، ۲۸۲، ۴۰۳، ۶۶۴، ۶۶۶پ.

Lomov, A. لوموف ۵۸، ۶۰، ۳ـ۳۴۲.

Lomonosov لومونوسوف ۴۴۴.

Longuet, J. لونگه ۱۸۲، ۲۴۴، ۲۷۸، ۴۹۲.

لوی، پ ۱۳۷، ۸ـ۱۵۷پ، ۴ـ۱۷۰، ۱۷۴پ، ۱۷۵ پ، ۸ـ۱۷۵، ۱۸۶، ۲۱۵، ۲۱۹،

۲۳۶، ۲۷۹، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۰۹پ، ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۴، ۴۸۰پ، ۴۹۷.
لویدجورج، دیوید ۴۰پ، ۸ـ۱۴۵، ۷ـ۱۶۲، ۳ـ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۶۳، ۳۹۶، ۳۳۹، ۳۴۹، ۳ـ۴۳۱، ۶ـ۴۵۲، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۴پ، ۵۷۰ پ، ۵۷۱.
لهستان
ـ و چ‌ش‌ف‌س‌ر ← چ‌ش‌ف‌س‌ر ـ حزب کمونیست لهستان ۱۸۱، ۲۶۴.
Liao Chung-k'ai لیائوچونگ‌ـ‌کای ۶ـ۶۴۴.
Liebknecht, K. لیبکنخت، کارل ۴۲ـ۱۳۶، ۴۰۳.
Li Ta-chao لی تاچائو ۷ـ۶۰۶، ۶۳۶.
لیتوانی ۳۳۸، ۹ـ۵۲۸.
لیتوینوف ۴ـ۳۲، ۹۴، ۱۱۸، ۶ـ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۹۴، ۲۰۲، ۳۳۸، ۴۱۸، ۴۲۰، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۹، ۳۰ـ۵۲۰.

م

Matsudaira, T. ماتسودایرا ۶۴۰ پ.
Makhno, N. ماخنو ۴۲۰.
Markhlevsky, Y. مارخلفسکی ۱۳۲پ، ۱۸۵، ۱۹۶، ۲۶۲.
Martens, L. مارتنس ۱۴۹، ۳۴۰.
مارتوف ۹۷، ۲۴۹پ، ۲۶۹، ۳۲۶پ، ۴۷۷، ۴۹۲، ۶۶۵، ۶۶۶پ، ۶۷۰، ۶۷۴.
مارکس، کارل
ـ و نیروهای مسلح ۸۲ ـ مسألهٔ استعمار ۲۸۸ ـ جنگ ۶۲ـ۶۵۳، ۸ـ۶۶۴ ـ روسیه ۶۵۳، ۶۵۷، ۶۶۱ ـ جنگ فرانسه‌ـ‌پروس ۶۲ـ۶۵۹
ـ مارکسیسم و جنگ ۴ـ۶۵۲، ۶۶۴، ۶۶۸.
Markin, N. مارکین ۳۱.
مارینگ (نام مستعار ← اسنیولیت) ۳۱۱، ۳۱۴، ۵۰۰ـ۴۹۷، ۶ـ۶۳۴، ۷ـ۶۳۶ پ، ۶۳۹، ۶۴۳.
Maslow, A. ماسلوف ۴۹۷.
Maffi مافی ۵۴۷.
Malaka, Tan مالاکا، تان ۵۷۵.
Maltzan, A. von مالتزان ۳۹۹، ۴۴۱، ۴۴۶، ۴۴۸ پ، ۵ـ۴۵۴، ۵۲۳، ۵۲۸پ.
Malleson, General مالسون، ژنرال ۲۹۵ پ.
Manuilsky, D. مانوئیلسکی ۱۴۹پ، ۵۰۵.
مانیفست کمونیست ۱۵، ۲۴، ۱۶۱، ۵۸۹، ۶۶۸.
ماوراء قفقاز و مداخلهٔ انگلستان ۲۸۸.
Meyer, E. مایر، ارنست ۱۰۵، ۸ـ۱۵۷پ، ۴۰۶، ۴۹۷، ۴ـ۵۴۳.
مجارستان
ـ جمهوری شوروی ۱۶۶، ۱۷۰ ـ حزب کمونیست ۱۸۵، ۲۸۰ ـ محاصره ۲ـ۱۵۰، ۳ـ۱۹۱، ۲۰۱ـ۱۹۹، ۳۴۰، ۳۷۶.

محمدولی‌خان ۲۹٤.
مداخلهٔ متفقین ۷۹، ۹۲، ۱۰ـ۱۰۷، ۱۸ـ۱۱٦، ۹ـ۱٤۵، ۱۵۲، ۵ـ۱٦۳، ۱۹۲، ۲۸۷، ۳۳۲پ، ۵۸۸.
مدیوانی ۳۵۹، ۳٦۰پ، ۵۸۱پ. Mdivani, F.
مصر، حزب سوسیالیست ۳ـ۵۷۲.
مغولستان خارجی ٦۰۲ـ۵۹۵، ۱٤ـ٦۱۱، ۲٤ـ٦۱۹، ۳٤ـ٦۳۰ ـ حزب خلق مغولستان ٦۱۱، ۱۵ـ٦۱۳، ۲ـ٦۲۱.
مکدونالد، رمزی ۲۳۰، ۲٤٤، ۳ـ٤۹۱، ۵۰۷، ٦۷۰. MacDonald, R.
مك‌لین ۱۵ـ۳۱٤. MacLean, J.
من، تام ۲۵۷، ٤۸۰، ٤۸۳. Mann, T.
منچوری ۵۹۵، ٦ـ٦۰۲.
منژینسکی ۱۰۹. Menzhinsky, V.
منشویسم (منشویك‌ها)
ـ و جنگ جهانی اول ۱٦، ٦٦۹ ـ سیاست خارجی ۱۰۸ (و نیز ← حزب کمونیست سراسری روسیه (بلشویك‌ها)، بلشویسم، بلشویك‌ها)
موتیشف ۳۲۲. Mutyshev
مودیلیانی ۲٤٤. Modigliani, G.
مور، کارل ۱۷۲. Moor, Karl
مورفی ۲۵۸. Murphy, J. T.
موسولینی ۱۸۰، ۵٤۸. Mussolini, B.
مولر ۵۲۳. Müller, H. H.
موناته ۲۱۳. Monatte, P.
مونتسنبرگ ۵ـ٤۷٤، ۹ـ٤۸۸، ۵۳۷، ٦۷۳. Münzenberg, W.
میخائیلوف، هیأت نمایندگی اسلاو ۹۹، ۱۰۲.
میرباخ، فون ۱۰۹پ، ۱۳ـ۱۱۱، ۱۱۸، ٦ـ۳۹۵. Mirbach, W. von
میلیوکوف ۱٦. Milyukov, P.

ن

نادولنی ۱۰۹، ۵۲٦ پ. Nadolny, R.
ناسیونالیسم
ـ احیاء آن در روسیه ۳۳۳، ۳۹۳ ـ ترکی ٤ـ۳۰۲ ـ چینی ۵ـ۵۹٤ (و نیز ← حق تعیین سرنوشت ملیت‌ها).
نانسن، ف ۱٦ـ٤۱٤، ٤۷۹. Nansen, F.
ناوگان سرخ ۸٦.
نپ
ـ و کمینترن ٤ـ۳۵۲، ۱۰ـ۵۰۹، ۷ـ۵۳۵ ـ امتیازهای خارجی ۵۱۸
ـ تجارت خارجی ٦ـ۵٦٤.

نروژ
ـ حزب کار ۱۸۵، ۲۸۰، ۵۵۰ ـ حزب کمونیست ۲ـ۵۵۰.
Nogin, V. نوگین ۲۰۴، ۶ـ۵۵۵.
Noulens, J. نولان ۶۴، ۴۱۵.
نهضت ملی اقلیت‌ها ۴۸۹، ۸ـ۵۰۷.
Niedermayer, O. von نیدرمه‌یر، فون ۳ـ۴۴۰، ۴۳۹ پ، ۴۴۷، ۵۲۴.
Nikolaev, General نیکولائف، ژنرال ۳۳۴.

و

Vatsetis, I. واتسیتس ۹۳، ۳۳۳.
Varga, E. وارگا ۲۰۹.
واشنگتن، کنفرانس ۶۱۹، ۵ـ۶۲۳، ۶۳۲، ۶۳۷، ۶۴۰، ۶۴۲.
Wallhead, R. والهد ۲۳۱، ۴۹۲.
Vanderlip, W. B. واندرلیپ ۴۶ـ۳۴۴، ۴۱۳، ۴۲۸ پ.
Wrangel, P. ورانگل ۲۰۹، ۲۶۳پ، ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۳۹، ۲ـ۳۵۱، ۳۵۹.
Worthington-Evans, L. وردینگتون‌ـایوانز ۴۳۲.
ورسای، پیمان ۱۶۷، ۱۷۱، ۳۷۴پ، ۹ـ۳۹۰، ۳ـ۴۰۰، ۴۵۴، ۴۹۶، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۴۶، ۴ـ۵۷۳، ۵ـ۶۰۳.
Voroshilov, K. وروشیلوف ۱۰۶، ۴۲۰.
Vorovsky, V. وروفسکی ۴۱ـ۳۹، ۱۲۱، ۱۵۶پ، ۱۵۹، ۴۳۶، ۵۸۲پ، ۵۸۴، ۶۸۱.
Wolffheim, F. ولفهایم ۱۷۵، ۱۷۶پ، ۳۷۸، ۳۸۷.
Vandervelde, E. وندرولده ۶ـ۴۹۲.
Wu Pei-fu وویی‌فو ۶۰۸، ۶۱۷، ۶۳۵، ۶۳۵پ، ۶۴۰.
Wolff, O. وولف، اوتو ۴۴۵.
Voitinsky, V. ویتینسکی ۵۹۲، ۶۰۷، ۶۱۶.
Wiedenfeld ویدنفلد ۴۴۲.
Wirth, J. ویرت ۴۴۲، ۴۴۶، ۴۵۴، ۴۵۹، ۴ـ۵۲۳.
Wilson, Woodrow ویلسون، وودرو ۲۳، ۲۷، ۴۱پ، ۶ـ۱۴۴، ۴۱۳.
Vilensky, V. ویلینسکی ۶ـ۶۰۴پ، ۹ـ۶۰۸، ۶۱۸پ، ۶۳۵ پ.
Williams, R. ویلیامز ۲۳۰، ۲۵۶.
Wijnkoop, D. وینکوپ ۲۱۳.
Winnig, A. وینیگ ۳۷۵.

ه

Harden, M. هاردن ۳۸۴.
Harding, W. هاردینگ، وارن ۴۱۳.
Haase, H. هاسه، ه ۱۲۴، ۳ـ۱۳۲.

Hasse, General von هاسه، ژنرال‌فون ۴۴۱، ۴۴۵، ۴۵۴، ۵۲۴.
House, E. هاوس ۱۶۵.
Heilmann, E. هایلمن ۳۸۳ پ.
Hoetzsch, O. هچ ۳۸۴، ۳۹۵ پ.
Hsü Shu-tseng هسوشوتسنگ (هسوی کوچك) ۶۰۰، ۶۱۱.
Hsü Shih-chang هسو شی چانگ ۶۰۰ پ.
Heckert, F. هکرت ۴۰۶ پ، ۴۷۵پ.
Helfferich, K. هلفریش ۴ـ۱۱۳.
هلند
ـ حزب کمونیست ۱۸۵، ۲۱۲، ۲۸۰ ـ حزب کمونیست هند هلند ← حزب کمونیست اندونزی
Hannington, W. هنینگتون ۴۸۹.
Houghton, A. هوتون ۸ـ۵۱۷.
Horne, R. هورن ۲۰۶، ۳۵۰، ۵۶۱ پ.
Horvath, General هوروات، ژنرال ۵۸۷.
Hoffmann, Max هوفمن، ماکس ۴۴، ۴۶پ، ۵۲ـ۴۹، ۶۰ـ۵۸، ۳۷۸ پ.
Humbert-Droz, J. هومبرت دروس ۲۴۴، ۵۰۵.
Hoover, H. هوور، هربرت ۱۶ـ۴۱۳، ۴۳۱پ، ۵۱۷.
Hilferding, R. هیلفردینگ ۲۴۴، ۲۴۸پ، ۲۶۹، ۲۷۱، ۳۲۶ پ.
Hillquit, M. هیلکویت ۲۴۴.
Hilger, G. هیلگر ۳ـ۳۹۲، ۴۴۱ پ.
Hintze, Admiral هینتسه، دریادار ۱۱۴، ۳۸۲، ۵۲۶پ.
Hughes, C. هیوز ۴۱۵پ، ۴۳۱ پ.
Haywood, Bill هیوود، بیل ۴۲۸، ۴۸۲.

ی

Yanson, Y. یانسون ۵۸۷، ۶۰۵.
Yang Tseng-hsiu یانگ‌ـتسنگ هسیو ۵۹۶.
یوجین دبز ۱۸۳.
Yudenich, N. یودنیچ ۱۶۹، ۱۸۸، ۱۹۵، ۳۳۲.
Yurin یورین ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۱۳، ۱۸ـ۶۱۴، ۶۳۳، ۶۳۸.
یوفه ۵ـ۴۴، ۴۸، ۶۲ـ۵۸، ۶۷، ۷۱، ۹۶، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۴۸، ۳۸۰، ۴۳۸، ۴۴۲پ، ۵۱۵ پ، ۵۱۷، ۵۲۵، ۶۰۸پ ۴۱ـ۶۳۸.
یوگسلاوی، حزب کمونیست ← حزب کمونیست صرب ـ کروات ـ اسلوون
یوگیشش ۱۳۸، ۸ـ۱۵۷پ، ۱۷۰.

بر همه کس آشکار است که نوشتن تاریخ روسیه پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ کاری است تهورآمیز؛ و کسانی که اصولاً دستزدن به چنین کاری را می‌بخشایند بر خطاهای اجرایی آن نیز چشم خواهند پوشید. تاریخ روسیهٔ شوروی به قلم مردی انگلیسی که نه زمینهٔ روسی دارد و نه سابقهٔ مارکسیستی، شاید به‌ویژه مخاطره‌آمیز به‌نظر بیاید. اما بهنا و آشکار بودن شکافی که باید پر شود فوایدی هم دارد....

هدف من عبارت بوده است از نوشتن تاریخ نظام سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ناشی از انقلاب، نه رویدادهای آن؛ این رویدادها را بسیاری کسان ثبت کرده‌اند. با در نظر داشتن این غرض، فصل مقدماتی درازی را تصور می‌کردم که در آن می‌بایست ساختمان جامعهٔ شوروی را پیش از بیرون رفتن لنین از صحنه در بهار ۱۹۲۳ تحلیل کنم ـ یعنی لحظه‌ای که کمابیش با پنهان‌کاری اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مقارن است. اما پس از بررسی معلوم شد که این چارچوب از لحاظ عظمت دستاورد لنین و تاثیر آن بر دوران آینده سخت نارسا است. این بود که آن فصل به سرعت از نو نوشته شد و جای خود را به مجلد جداگانه‌ای داد، و در جریان نوشتن به صورت کتاب بزرگی تحت عنوان «انقلاب بلشویکی ۱۹۲۳ـ۱۹۱۷» درآمد، که سه مجلد را در بر می‌گیرد....

ـ ای اچ کار

کتابخانهٔ کوچک سوسیالیسم